۹۴۸۳-ق
۱۱۱۰
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تفسیر منهج الصادقین جلد اول
مؤلف ملا فتح الله کاشانی (فتح الدین شکرالله)
موضوع
خط مؤلف شمارهٔ نفیسه ۱۲۲۲۹
شماره ثبت کتاب
۸۵۹۲۱
۱۲۲۸۰
خطی - فهرست شده
۱۲۲۲۹

بازدید شد
۱۳۸۴

بازرسی شد
۳۷ - ۰۶

۱۲۲۲۹
۸۵۹۲۱

مجلس شورای ملی

کتابخانه ملی
۹۸۶۱

کتابخانه ملی
۷۲۰۹

پرسیده که ایمان ایشان نزد خدا عظیم از ایمان کسانی باشد که طرد ایشان بجهت سوال ایشان کنی بجهت طمع در ایمان ایشان اگر ایمان از روی تو
اعتبار تو الهی و اخلاص ایشان در جنبی که منسوب اند بهیز متقیان و اگرچه بحسب فرض ایشان از اهل عرش باشند همچنانکه مشرکان گویند
و طمع در ایمان ایشان نیکو بلیر حساب ایشان بر ایشان و از ایشان نمو متعدی نمی شود همچنانکه حساب تو بر تو و متعدی بایشان نمیشود
و گویند معنی آن که نیست بر تو حساب از ایشان و نیست بر ایشان حساب بر تو تو نگه خدا را ان هم شمات پس بگذار ایشان را تا در خدمت
تو باشند و نزد بعضی صغیر راجع بشرکات یعنی اینکه مواخذ بشوی بحساب ایشان و نه ایشان بحساب تو تا بجهت این اهتمام نمائی در ایمان ایشان
و وجهی که مؤمنان از نزد خود برای جهت طمع در ایمان ایشان فتطردهم جواب نفی است یعنی نیست بر تو حساب ایشان و نه بر تو حساب مسلمانی
تا برای ایشان از قوله فتکون من الظالمین جواب نهی است یعنی ایشان را مران که اگر برای چیزی از ظالمان این غایت مبالغه است در منع از طرد مسلمانی
اگرچه قصد حضرت در تقدیم رؤسا و اغنیا بر ضعفا و فقرا اهل خیر بود که ایمان آوردن ایشان بود به از در انبعث و ضعف فقرا و ضعفا اما
چونکه از صحابه مسلمانان که ایشان هر کرا ایمان بیارند و مدعای ایشان از این جهت بعد و سکرت از بجهت رسول را از این علامت موذی گفتند
کار مکر ایشان نه فریب چون صبا از اف فرمود که وکذلک و همچنانکه آزمودیم ایشان را فتنا بعضهم بعض آزمودیم بعضی را
ببعض یعنی اغنیا را بفقرا و ضعفا در امور دین و مقدم کردانیم این ضعیفان را بر اقوای عرب در سبقت ایمان و استلاکرد بعضی ایشان را بر اغنیا
را بلکه بعوض مال و حال ایشان در دنیا از پایه فریب رسول آدم لیقولوا تا که بگویند بزرگان اهؤلاء ایمان کرده اند که منهم ایمان
احسان و ایشان فضل و هدایت من الله علیهم منت نهاد خدا بر ایشان من بیننا از میان ما و حال آنکه ما اکابر و رؤسائیم و ایشان اصاغر
و ضعفا این انکار است تا آنکه جماعه ضعفا و فقرا از میان ایشان مخصوص بایشان با صاحب خود سبقت بخیر کنند لهم ادکار جز ایشان سبقوا الیه
برای عاقبت یا تقبیل نیا را که قیاس مستقیم سنی خلافت معین ایشان و وجه انکار جاهل این قرار شد و جمع در حق ایشان فرمود که
افلیس الله بایشان خدا داناتر یعنی آیا نیست داناتر بایشان شکر کنندگان بر نعمت اسلام و مخلص مسلمانان که خدا اعلم بکسی که ایمان
از او واقع شود و سر توفیق از شکر کند و بکسی که ایمان از صدور باید و کفر از آن آید پس اول را توفیق دهد و دوم را در خذلان کند و در
آیه دلیل است بر آنکه هر امر مؤمن و ضعفای ایشان اولی اند بتقدیم و تقریب و تعظیم از اغنیای ایشان از اسرار المؤمنین علیه السلام
که من اتی غنیا فتواضع لغناه ذهب ثلثا دینه هر که نزد توانگری رود و با او تواضع کند بجهت غنای او چهار دانگ از دین او برود ابو سعید خدری
گفت که ما جماعتی صحابه در مسجد نشسته بودیم و ما بر هیئتی جان بودیم که بعضی از ما جامه خود را بر بعضی میپوشیدند و یکی از ما بجای
جنس خود را تعیین کرده بودیم که قرآن میخواند و ما استماع میکردیم رسول صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و سلام کرد و گفت چه کار
کنیم یا رسول الله قاری از ما قرآن میخواند و ما استماع آن میکنیم فرمود الحمد لله که از امت من جماعتی پدید آمد که من مامورم بآنکه با ایشان
بنشینم و با ایشان صبر کنم نیز بیاید و در میان ما بنشست و در نشست با ما برابر یکدیگر تا که زانوی خود را بزانوهای ما نهاد و بعد از آن ارشاد
فرمود که حلقه شوید با امثال این حضرت موید بر فرمود که اهتدوا اصحابک المهاجرین بالنور التام یوم القیمة بشارت داد شما را
در روز قیامت بنور تمام در موقف قیامت تا پیروان شما که از مهاجرین بهشت در میان نیم روز مسافت از پانصد سال باشد و اندر روایتی که رسول فرمود

ای جماعه در روز ایمان خدای مرا امر کرده است که با شما نشینم و بر آن صبر کنم شما آنانید که خدا را یاد میکنید در یا مداد و شبانگاه و عالمش شما
ایشانید و صلحا که جبرئیل بود از شیطان بود از صدور از حق تعالی و اعلام مؤمنان بقوله واذا جاءک الذین و چون بیایند نزد تو آنانکه
یؤمنون بآیاتنا ایمان دارند بآیتهای ما فقل سلام علیکم بگو که سلام بر شما باد مروی است که صحابه نزول این آیت در روز ایشان صحابه که مسکون شدند
چون بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند بر ایشان سلام فرمود بی سلام و نگاه شیئی که ایشان جنس دنیی کنند رو بسلام و گفت الحمد
لله الذی جعل فی امتی من امرنی ان ابدءهم بالسلام شکر خدا را که در امت من جماعتی را پدید کرد که من ابتدا سلام کنم بر ایشان و گویند معنی
آیه آن که تبلیغ خدا کن با ایشان بسته رحمه و فضل او و مدارا نمی از طرد ایشان بجهت ایذا ان بلکه ایشان جامع فضیلت علم و عمل و هر که بر ایشان
سرزنش باشد و سزاوار آنکه او را تربیت کرده اند بخود و شطر دانیان کند و اعزاز ایشان نماید نه اذلال و شارة دهد ایشان را از هدا
سلامتی در دنیا و رحمت نامتناهی در عقبا و از عطا و اثبات که نزول این آیه در شان حمزه و علی مرتضی است و جعفر و مصعب عمیر و عمار
و امثال ایشان و در بعضی تفاسیر آمده که قومی بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله گناهان بسیار از ما صادر
شده و حرام بسیار از ما صادر و یافته تدبیر اعتذار و چاره استغفار آن بچه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نشد و از آن
ناامید و عنه سؤال باز گشتند و الحال آن از نار آتش کجا چون مؤمنان گناه کار که بر حرامیت من و رسالت و جنبه قرآن گرویده اند
بجانب تو آیند بر تو سلام کن که مقتضی بشارت دینی و رحمت عقبی و بگو چون ارسال و کتب ربکم علی نفسه نوشت است پروردگار شما
علی نفسه الرحمة بر ذات بزرگوار خود بخشش و بخشایش است و رحمت خود و عد مبرا انه من عمل منکم هر که کند از شما سوء
کار بدی را این بدلیل جهالت و قوله بجهالة در موضع حال است ای عمل ذنبا جاهلا بجهته ما ینبغی من المضار یعنی هر که گناهی کند جاهلانه
که نادان باشد بجهت آنچه در دنیا است از انواع مضار که عقوبات دنیویه و اخرویه است و یافته بر آنست که سلبنا بفعل الجهالة ارتکاب
آنچه موجب شود مضرت را از افعال اهل سفه و جهالت ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد از آن عمل یا پس از آن بدی واصلح و اصلاح اورد
کار خود را بکند از آن نیاید معزوم بر عدم عود بر آن گناه فانه غفور پس بدرستی او آمرزنده است تا با او رحیم مهربان بر ایشان
مهربان بر ایشان از متوجه بجهت آنست که جنبه ای محمد و آنست ای قائم و موسی که غفرانه و باشد ای خبر مبتدا و ای قائله غفرانه فیری
گفتند که اگر ملک بر تو نویسد ملک برای تو بر خود رحمه بنویسد پس خدا او کتابت بکار نیاید و بکی وقتی و معذرت کتابه ایرای را باطل
نمود اند ساخت بر مضمون این آیه سه نفر شناسا بر بیماران بیمارستان گناه را و شفا بسر و بهبود سنت و توبه و انابه و نیز اهل بحثیت کتاب
که تحقیق چیزی را در باب تکلیف و مشاقه تو نوشت کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم و چیزی را بر خود نوشت که کتب علی نفسه
اگر تو با عجز و ضعف و شدت باز افعال او و تکلیف او و لیکن که بار و فضل خود آنچه بر خود نوشت و فاکید آنچه بر تو نوشت چونکه مستقیم مشقت و
کلفه بود از روزه و قصاص و غیر آن بطریق مجهول اداء کتابت فرمود که کس نوشتن که مضمون جمله مسلمانست و جز رحمه خود در
فرمود که کس نوشتن و حواله آنرا با خود کرد که کتب ربکم علی نفسه الرحمة و در باب سقی ما جیم فرمود که سقوا اما جیم اقطع امعاء هم و در باب
شراب و صلاة اسار بخود چیزی نمود که و سقاهم ربهم شرابا طهورا و ابراهیم خلیل علیه السلام بیماری را نسبت بخود کرد و فرمود که و اذا مرضت

ودر باب بتها خبر باو داد و فرمود که نوشتن حاصل کرد آنچه خضر تکلیف بود و بخواست خدا و آنچه در راه بود بخود دانسته و اما مسلم
شود که رحمه لازمه ذات احدیت است و عموم رحمت امر عرضی و لهذا فرمود که سبقت رحمتی غضبی پس عجبا از اکثر که صفات ثبوتیه و ثابت بحسب
نسبت میدهند تعالی الله عن قال علوا کبیرا و نیز بدانکه مذکور جایز دکر امر الاکابر کی اعمال نویسند و حفظه که احوال ثبت میکنند و خدا کتبه
رحمتا کاملا نخود نویسد و قلم کرام الکاتبین و ما لب طرون آنچه نویسند امکان نحو دارد که یمحو الله ما یشاء و یثبت و آنچه کرام الکاتبین و حفظه نویسند
از ابدا بود که و اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و آنچه نویسند هیچ کس از آنچه نوشته اند کرده و تبدیل نتواند داد که ما یبدل القول لدی
و ما انا بظلام للعبید و نکو بیاموزیم در این بطریق و اشارت بشارت میدهد که تو نیز مرا چیزی بکن که کتاب من که نوشته ام دوم تکلیف تو
سیوم رحمت من برای تو آنچه کتاب منست و دست کوتهی و آنچه تکلیف منست بانجام نمودی لاجرم آنچه رحمت یاد دانش تو کرده ایم و لهذا الصلاح
اکردی از تو صادر شود مجاهلی و مادامی ما را از تو در کار ایم و کذلک و همچنانکه تفصیل آیات تبیین میکنیم در سوره بلا بل الوجود و بسوره
تحقیق نفصل الآیات تفصیل آیات بهم این قرآن را در موقع مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر شود بحجت بر عصاة لازم شود و اهل ایمان را
انقیاد نمایند و لتستبین سطور است بر علیه مقدر و ای نفصل الآیات لیظهر الحق و لتستبین یعنی بیان آیات و حجج میکنیم تا ظاهر گردد
حق و نادرستی گردد سبیل المجرمین راه کاران یعنی از اطاعت باز ایستاد و غیر حق رفتند و کسانیکه سبیل ایشان بنگر
و ثابت در جاریست و نام نامیمو اند نصب سبیل یعنی تا روشن سازند راه آنچه ما از اصول رسول خود و الوهیت کنند تا ظاهر شود
آنچه اهل ایمان سبیر ستند بحجت رد دعوی ایشان رسول را با اقتفا بدین آبای ایشان و سفیه ما که قل انی نهیت بگوای محمد مشرکان
که مرا نهی کرده اند ان اعبد الذین از آنکه پرستم آنانرا که شما تدعون من دون الله میخوانید یعنی میپرستید بدون خدا یا الهان را الهه نام
میبندید یعنی بانرا کارزوهای شما اثبات که من پرستش آنانیام یعنی بجهت نصب ادله و انجه و ما نزال الآیات دالیه بر توحید مرا نهی در جبر
کرده اند که تابع شما شوم و در پرستیدن غیر خدا قل لا اتبع بگو من پیروی نمیکنم اهواءکم ارزوهای شما را این بنا بکلام نهی است
برای قطع اطماع ایشان و اشارت بوجه نهی و علت اشاع از متابعت ایشان و استحمال ایشان و بیان مبدا ضلال ایشان و تنبیه بر آنکه آنچه
برانند محض هوی است نه هدی و اشعار بر آنکه تابع حجت شوند و تقلید نکنند قد ضللت اذا بدرستی که گمراه شوم بر متابعت هوای
شما که و ما انا من المهتدین و نباشم از جمله راه یافتگان و از عداد ایشان و بیت قمر یعنی است بانکه ایشان در عداد اهل الهدایت
و چون پیغمبر خود را اخبار نمود بانکه تبرا کند از معبودان ایشان در عقب آن بیان فرمود که او بر حجتی بینه است در توحید و ایشان
جهت ندانند در استدلال و کذب قل انی علی بینة بگو من بر حجتی و دلیلی روشنم که من آمده من ربی از پروردگار من و آن قرآن
زیبا بر وحی و یا حجج عقلیه و یا هر چیزی که حاصل است میان حق و باطل و یا دلالت و اضحه از صرف پروردگار خود این بینه است بر آنچه
واجب الاتباع است مبارز نیست آنچه جایز نیست اتباع آن مرویست که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند که ای محمد چند مارا بعبادت
الهان تخویف و تهدید میکنی انجار عقوبت بسوی ما رسان و پیش از این ما را سرزنش جمع فرمود که بگو با ایشان که من بر بینه و دلالت از
پروردگار خود و کذبتم به و شما تکذیب میکنید آن دلیل را ضمیر راجع بر بینه است و تذکیر آن باعتبار معنی است و ما یاجع بر بینه صلی

تکذیب میکنید هر روز کارش که عذاب را بشتابید میسازید ما عندی نیست نزد من ما تستعجلون آنچه شما بدان شتاب مینمایید یعنی عذاب
که آن استعجال میکنید و میگویید فاتنا بما تعدنا از السماء او ائتنا بعذاب الیم نزد من نیست و در بدر و قدرت پروردگار است ان
الحکم نیست حکم و تعجیل نیست غیر خدا الا لله مگر خدا را یقص الحق بروی میکند خدا خبر درست و راست را از ماخوذ است از قصص
اثره اذا تتبعه یعنی حق تعالی بامر خواست و ارادت میکند و او عمر و ابن عامر و حمزه و کسائی یقضی میخواند یعنی حکم میکند خدای بحق و هو خیر
الفاصلین و او بهترین حکم کنندگانست زیرا که نمیتواند کار خود را باطل از دلیل بر بطلان قول کسی که میگوید ظلم و قبایح بقضای او بند
بدی است که همچنانکه ام از ظلم قبیح حق نیست قل لو ان عندی بگو اگر جایز بود در دل من یعنی در تحت قدرت و مکنت من بودی ما تستعجلون
آنچه شما شتاب میکنید از عذاب لقضی الامر هر آینه کنار و سنتی کار بینی و بینکم میان من و میان شما یعنی شما گردی تعجیل حجت و قوله
غضب و خشم من بر شما و میان ما انقطاع شدی و الله اعلم و خدای داناتر بالظالمین بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان یعنی
اسند کان که یاسنو ما بد که و لیکن لم عذاب ایشان منتهی است بخوف و اداء ملت بکسی که سزاوار موافقت است و بکسی که سزاوار ملاقات که
اهمال عذاب او کند یعنی او میداند که کرا تعجیل عذاب باید کرد که امهال باید داد چه مصلحت از بحق تعالی دارد ایشان را که جمع بحق و هم
مصلحه تاخیر عذاب کفار میکند که ایشان ایمان آورند و ایمان باشد در مستقبل زمان و از اولادی ایشان حاصل شوند که ایمان آرند و ضرر از
مصالح جزا اند و امورست رجب آنچه حکمت از مقتضی است و چون سبحانه بیان فرمود که او اعلم باهل ظلم و تعجیل و اهمال در عقوبت
ایشان و عقب آن بیان میکند که او بسزا بر عالمیان و حقیقت احوال ایشان و آنچه مناسب احوال ایشان است عالمست پس میفرماید که
و عنده مفاتح الغیب و نزد اوست خزینهای غیب یعنی آنچه بوسیله است از خلق چون قلب و عقاب و انقضاء آجال و خزائن اعمال از
سعادت و شقاوت و غیر آن مشتمل است مفاتح جمع مفتح است مفتح بمعنی مفتاح است بفتح میم و آن بمعنی مفتاح است بضم میم
بمعنی مخزن است و یا مراد از هر چیزیست که بآن متوصل شوند بغیبان مستعار از مفاتح که جمع مفتح است بکسر که بمعنی مفتاح است و هر
تقدیر مراد ذات کاوست سبحانه متوصل بغیبانی که بحیطه است علم او آن لا یعلمها نمیداند آنرا الا هو مگر او یعنی عالمست باز و آن
و آنچه در ضمن تعجیل و تاخیر است از وجوه حکمت و مصالح پس آنرا ظاهر میسازد در وقتی که حکمت او مقتضی است و مستدل است
و از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که مفاتح غیب پنج چیزست که کسی آنرا نداند مگر او سبحانه جدا از آن یا بر لاه مرویست که از عند الله علم
الساعة تا آخر سوره لقمان در سوره ملقمان بحث ذکر خواهد یافت ان شاء الله نزد مسائل و صحائف خزائن رسیده و علم نزول غیث و مصلحه
تعجیل و اهمال در عقوبت و قوله و یعلم ما فی البر عطف است از تعلق علم او بسائر احوال بر اخبار از اختصاص علم او بغیبان یعنی علم
حدائق میداند مشاهدات را که تعلق علم اوست بآنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات و غیر آن و البحر و آنچه در دریاست از
جواهر و حیوانات آن یا آنچه در سرست عالم شهادت و آنچه در بحر سبحانه عالم غیب و ما تسقط من ورقة و نیفتد هیچ برگی از درخت
الا یعلمها مگر که میداند آنرا عالمست بلکه چند برگ از درخت افتاده و چند برگ بر و باقی مانده و آن برگ از درخت تا هر چند نوبت
بر نشو و روی منقلب گشته تا زمین رسید این بالذات احاطه علم او بجزئیات و قوله و لا حبة عطف است بر ورقة یعنی نیفتد هیچ دانه

فی ظلمات الارض در تاریکیهای زمین مراد رحم است که در زیر زمین افتد و جمع ظلمات باعتبار تکثر ظلمات است و الا بر عبارت تنگ که مراد جهات
که در بحث محصور واقع شود که در اسفل زمین هست ولا رطب و نه تری ولا یابس و نه خشکی الا فی کتاب مبین مگر آنکه ثبت است در کتاب روشن
که عبارت از علم الهی است این بیان کل است از استثنای اول که مراد بجای مبین علم او سبحانه است یعنی هیچ چیز در زمین و بحر نیست و هیچ ذره
از ذرات نیست و هیچ چیز در ظلمات ارض نباشد و هیچ رطب و یابسی نیست مگر که در علم الهی ثبت است و او سبحانه از آن غافل و ذاهل نیست
و باید استثنای اول را استثنای اول اگر در بیان لوح محفوظ باشد یعنی جمیع امور در لوح ثبت است و ملائکه نزد یعنی مراد از رطب و یابس
هر چیز از جنبیدن که جسم از رطوبت یابسه عالی است و یعنی بدانند که رطب است از تنها سلیم و جانها و اینها در رطب و یابس
رویانند و باید این نحو نویسند و گفته اند که رطب زبان مؤمنست بذکر خدای و یابس زبان کافر که ذکر خدا خشک کننده و باطن قطعه
بنات رویاند و باید این مواقع آن در حضرت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود کتب مبرح مرا باسمان بردند فرشته دیدم که او را هزار هزار
دست بود و بهر دستی هزار هزار انگشت بدان انگشتان حساب و شماری میکرد جبرئیل را گفتم این فرشته کیست و در چه شماره است گفت او فرشته
که موکل بر قطره های باران و از انگشتان او میداند که چند قطره از آسمان بر زمین آید من از او پرسیدم که ای ملک میدانی که از آنوقت
که موج جهان آفریده تا امروز چند قطره باران از آسمان بر زمین آمده گفت یا رسول الله بآن خدائی که ترا بحق بخلق فرستاد که میدانم از
اول آفرینش تا این زمان چند قطره باران از آسمان بر زمین آمده و چند قطره بر دریا و بحر و صحرا و آبادانی و ویرانی و کوهستان و شهرستان و
گورستان و غیر آن آمده رسول صلی الله علیه و آله فرمود من متعجب شدم از حفظ و ذکاوتش و پس مرا گفت حساب هست که من از آن باخبرم و باید دانست و حاضر
دانست شمار آن نیست آنکه گفتم از کدام است گفت آنکه جمعی از امت تو در مجمعی حاضر باشند و در آنجا یاد تو مذکور شود آنان با تمام و تو
صلوات دهند من حصر و عدد آن ندانم و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که ورقه سقط است یعنی بچه که از شکم افتاده باشد و جمیع ولد در ظلمات
ارض ارحام رطب آنجا از آن زنده ماند و تر بود و یابس آنچه بسبب موت او شود و در آنجا اگر مراد جهات مبین لوح محفوظ باشد چنانکه قول
اکثر مفسران است حفظ جمیع امور در آن نه بجهت آنست که فوقع حفظ آنکه جمیع عالم بالذات یاد قبل از آن که اعلام کنند یاد
لکن بجهت آنست که تا ملائکه حادث هر روز را بآن معاینه نمایند و آثار امر آن و مطالعه مکتوب دیده دانند و موجب زیادتی علم و یقین ایشان
شود همچنان آنچه و نیز چون مکلف بدانند که اعمال او مکتوب می شود در لوح محفوظ و هر روز ملائکه مطالعه آن میکنند هر آینه بر حذر
قبایح او شود و داعی بر کسب اعمال حسنه او گردد و لهذا حسن بصری گفته که هذا توبیخ لمن اجترح علی المعاصی والحث علی الامور بما یجب
که چون حق تعالی بآن آیت تنبیه فرمود که ای عالم بالذات است از جمیع شئون الحکم عالم صلاح و یکی از سه امر فاسد لازم نمی آید که یا علم
عبث شایسته و یا خلق علم او را جدا و معکوس یا غیر شایسته و هم باطل بدلیل عقلی در عبث آن تنبیه فرمود در آنجا و قادر بالذات
از جهت قدرت او مراجعت و لسانه و در مورد که هو الذی یتوفاکم و اوست خدا و ذکر که متوفی می سازد یعنی می خواباند شما را باللیل
در شب چون توفی در اصل مراد گرفتن چیزیست بالتمام لاجرم آنجا استعاره کرده از آنکه در موت شایعست برای خواب و در حیات ایشان
مشارکت است در زوال احساس و تنبیه و استماع بدن از عمل و سر النوم اخ الموت اشارت بوجه و اثر عالم در تفسیر آن فرموده که خوابیدن

در خواب قبض ارواح شما میکند از نفس و همچنانکه در موت ویعلم و میداند ما جرحتم بالنهار آنچه کسب کنید در روز تجسس لیل یوم و یوم
بکسب بنا جریان آن بر معتاد ثم یبعثکم پس بر میگرداند شما را از خواب فیه در روز اطلاق همه بر نقطه برای ترشح آن در منوی و این توبه
و مهلت شما را تا ان یقضی اجل مسمی تا وقتی که تمام گردد شود اجل لم مرد یعنی تا رسد بنقطه اخر اجل خود که معین و مقدر شده است او را
دیا و ندم در دوران موت شما ثم الیه مرجعکم پس بسوی جزای او سبحانه است ثم ینبئکم پس خبر کند شما را در قیامت
بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید و جبر کردن چنان که جزا دهد شما را و رفتن کردار های شما و گویند خطاب با کفار است و معنی آن
که انداخته می شوید در مهلت بر زمین مانند جیفه و میاندازند بجهت میکنید در روز و طلعت اعمال شما پس مهلت شما کند آن امور و شمار آنچه را
رساند و شما طمع اعمار خود میکنید و کسب اعمال قبیحه میکنید تا باجل مسمی برای موت موعود آن بدیهان کلام ذرت خود آنرا و در سنت
وهو القاهر و او است قادر و غالب فوق عباده بر بندگان خود به جهت بلکه بقوت و غلبه قهر یعنی و مراد او بالای همه و مثال ایشان آن
و همه ایشان مقهور و مغلوب او بند و یرسل علیکم و او میفرستد بر شما حفظة فرشتگان را که نگهبانانند مر اعمال شما را و ایشان کرام
الکاتبین اند یعنی مینویسند اعمال شما را تا روز قیامت بروز الاشهاد نخوانند یکی در سال حفظ آن که بدن از تضییع روز تجنب
اندیشه نموده مرتکب معاصی نکند و از هیبت خطاب آن بر کمال عملی بجای آرد که در وقت نامه خوانده محمل زده و شرمنده نگردد
این بحسن لطف و کرام الکاتبین مسنوی حلال بندگان خواهد بود حتی اذا جاء تا وقتی که بیاید احدکم الموت یکی از شما مرگ
توفته رسلنا بردارند جان او را فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهار فرشته اند هفت اند ایشان ملک الموت
ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند فرشتگان رحمت بیارند و چون جان کافر برداند ملائکه عذاب بیارند وهم لا یفرطون
و فرشتگان که قابض ارواح اند تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تقصیر نمیکنند و ملک الموت از رسول الله علیه و آله روایت کرده که در
سدره چون مرا باسمان بردند فرشته دیدم که بر کرسی نشسته نزد روی و اشال و همه فرشتگان که مراد بودند در روی من خدمت بدیگر
او را حتی در دست گرفته و در آنجا نگاه میکرد از جبرئیل پرسیدم که این کیست گفت ملک الموت از آنوقت که حق تعالی او را آفرید کسی بر او خندان
بدید پس حضرت گفت که نزد او رفتم و او را گفتم یا ملک الموت قبض ارواح خلایق چگونه کنی که یکی در مشرق است و یکی در مغرب و بر
لوح جبین و در وجه نوشته است گفت این لوح در اجال خلایق که خوردم از آن قدر ثابت قدر دیگر لیاز آنکه در آنسال اهل زمان
مسند کرده و آن ثبت فرمایند بین دهد و او سبحانه از اول جبین خبر خبان نهاد که خواهی که جبین کسی بهاده باشد هر جا که خواهد دست
بآن رساند و آنچه خواهد بردارد و خورد و در روایتی دیگر آمده که ملک الموت آنحضرت را گفت مرا اعوانند تا شکان باشند که ایشان
را میفرستم تا قبض میکنند روح هر کس را که اجل او منقضی شده باشد مثل قوله تعالی توفته رسلنا و لا یفرطون و نزد زجاج مراد رسل
حفظه اند پس معنی آن که حق سبحانه میفرستد کرام الکاتبین را بر شما در حین چون تا حفظ اعمال شما کنند و در حین توفیه قبض ارواح
شما باشند ثم ردوا پس باز گردانیده شوند بر رسان بعد از موت الی الله بحکم و جزای خدا تعالی که مولاهم حقا و سید
ایشان و متولی امور ایشان الحق در سخن و راست کردار است که حکم نمیباید مگر بحق و نکند مگر بصواب و یا ثابت الذات

وبالاده کرده فنا بداس کبریای او نشتبه این مصدر ست که بجهت مبالغه موصوف واقع شده ماند بدعدل و مشوا بود که در تقدیر ذی الحق باشد
یعنی خداوند قول و فصل صواب **الا له الحکم** بدانید که مر راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد **وهو اسرع الحاسبین** و او سریعتر
کننده ترین حساب کنندگان و در روایت صحیحه ثابت شده که حق تعالی خداوند دو بندگان گوسفندی شما را بر مسکنان خواهد کرد با رحم و کثرت
جود او و بسیاری اعمال ایشان و حتی که حساب او را از حساب دیگر باز ندارد از دلیل بر کمال قدرت و علم او و مشهور آنکه او سبحانه بلیل
و نهار کلام کند تا جمیع بنی آدم حساب همه خلایق کند در وقت واحد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوال کردند که چگونه خروج حساب خلایق
کند در حال آنکه هیچ کس او را نه بیند و فرمود که همچنانکه روزی بخلق میرساند و بیان او را نمی بیند طلب قدرت و غضب بارزه
با جناح کار کرده میشود باید که **قل** بگوای محمد **من ینجیکم** کیست که میرهاند شما را **من ظلمات البر** از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمات
غم و ظلمت غبار **والبحر** و از ظلمتهای دریا یعنی تیرگی شب و سحاب و بحار و اصحاب که مراد ظلمات بحر و بر شد بدو اهوال آن و بیان ما نور
از این عبارت بر ظلمت استعاره است جهت اشتمال هر دو در هول و ابطال البصار و مقابل للسوم آن شدید بر و بر مظلم و نیز دو کرای فضا شدت
ظلمت حتی صار کالسیل بظلمات کنایت از خسف در بر و غرق در بحر ملخص معنی آنست که کیست که نجات دهد شما را از تنگیها و اهوالهای
بیابان و دریا **تدعونه** در حالتی که میخوانید نجات دهنده خود را **تضرعا وخفیة** از روی آشکارا و پنهان و یا در حالتی که آشکارا
کنند کاینده آن خواندن را بزاری و پنهان کنندگان آن اند و بنابرین معنی تضرعا وخفیة یعنی معلنین و مسرین است و در قول اول مصرف
بجهت ای اعلانا و اسرارا مراد آنست که آشکارا و پنهان بلسان و جنان او را میخوانید تا آن شدید و اهوال از شما زایل کرداند و قوله
لئن انجانا بر آن قول یعنی میگویند که اگر نجات دهد خداوند ما را **من هذه** از این شدت و محنت **لنکونن من الشاکرین** هر آینه باشیم از
شکر کنندگان بر نعمت نجات آنچه دلیل است بر آنکه تضرع و اخفا در دعا سنت است و روزی افتد که کفاف باشد و در حدیث که آنحضرت
بر جمعی گذشت که آواز خود را در دعا بلند کرده بودند فرمود آنکه لا تدعون اصم ولا غایبا انما تدعون سمیعا قریبا بدرستی که شما میخوانید
کر و غایب را بلکه میخوانید شنونده نزدیک را پس او از خود آفریده خواهانید **قل الله ینجیکم** بگوای محمد خدای نجات میدهد شما را
منها از شدت ظلمات بر و بحر **ومن کل کرب** و از هر اندوه و غمی که عذاب باشد **ثم انتم تشرکون** پس شما باز بشرک رجوع کنید و مهدی که
کرده اید و فایده کبر و ضع تشرکون در موضع تشکرون تنبیه است بر آنکه هر که مشرک آید در عبادت خدا کو شما الصلاة او را نیز شنید
بدان اندازه و تهدید قوم میکند بر وجه استهزا و مسکوت **قل هو القادر** بگو او توانا است **علی ان یبعث علیکم** بر آنکه فرستد بر شما
عذابا من فوقکم عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح و حجاره که بر سر اصحاب فیل **او من تحت ارجلکم** یا از زیر پای شما چون آنچه بر قوم
یا صاعقه از زمین چون آنچه بر قوم قارون که در آب غرق شدند یا طاعون که بر سر فرعون و قبط آمد عذاب فوقی حکام ظالمند و تحتی ارجل بندگان
و خدمتکاران بدمیانتر و این قول از عباس است و روی از ای علیه السلام ملخص فوق کاینه قومند و من تحت صغار ایشان **او یلبسکم**
شیعا یا در آمیزد شما را با هم گروه گروه و هر گروهی را سودای و تمنای و آرزویی و مدعای مخالف دیگری از مخالفت بعاقبت انجامد
و بهم در هم افتند اصل لبس اختلاطات یقال لبس علیکم الامر ای خلطت معکم علی صفی ولابت الامر خالطته ذات بجهت

فرط عناد و انکار شما را نفس خود کنار در طریق الطاف ارتباط و دیار نا شیطان بر شما مستولی شده مخالفت در شما اندازد
در بیان شما علوقا الاحلال و فراز **ویذیق بعضکم** و بچشاند بعضی را از شما **بأس بعض** رنج و سختی بعضی را بسیوف مخالفت ارایه علیه
و روایت کرده ابن عباس جوانست **انظر کیف** بنگر که چگونه **نصرف الآیات** مرد دیگر دانیم و می سازیم آیتهای خود را بنوع دو و عید
لعلهم یفقهون تا باشد که ایشان دریابند ابن ابی شاهل اهل صلوة نیز هست جنانکه مخاطب من الارض ایضا نیز رسالت صلی الله علیه و آله
روایت کرده که آنحضرت فرمود که سالت ربی ان لا یظهر علی امتی اهل دین غیر دینهم فاعطانی و سالته ان لا یهلکهم جوعا فاعطانی و سالته ان
لا یجمعهم علی ضلالة فاعطانی و سالته ان لا یلبسهم شیعا فمنعنی صنعی از خدا خواستم که اهل هیچ دین با امت من مسلط نکند اجابت فرمود
و از این معنی جمع نکند ایشان را بر ضلالت فرمود باز از و خواستم که امت را بقحط هلاک نکند این کرامت فرمود و از و خواستم که جمع امت مرا بر ضلالت
و گمراهی جمع نکند این را نیز باز ابای فرمود باز از و خواستم که امت را بقحط هلاک نکند و شر و بلا در میان ایشان نیندازد مرا آن منع فرمود و فرمود
در هاعنی از امن کند و در بر باب خاموش شو کلبی و نسبت خود آورده که چون این آیت نازل شد رسول صلی الله علیه و آله بر خواست و
وضو را تجدید ساخت و نماز مشغول شد و در وجه خضوع و خشوع از اندازه خوف و خواست که بعت غلبت نکند بر امت او
از نوف و تخلف ایشان از متفرق الکلمه و مختلف الاهوا کرداند و بیغمبر را بعضی هلاک نکند چنانکه پیشینیان را نازل شد و فرمود یا محمد لو لا ما سبق
من الله حق سبحانه معالجه را شنید در خصلت اولی که عدم بعت عذاب از نوف و بعت عذاب از تحت و از اقتصار کرد و در خصلت دیگر را
که لبس شیع و اذاقة عذاب بعضی است بعضی دیگر قول آنکه حضرت فرمود یا پیغمبر لا یمین مخالفت در میان امت من باشد و بعضی با بعضی
هلاک شوند چنانکه اشاره حضرت بر خوانت و سوره تمام توجه بحکم علام نمود و اند که الله اعلم الناس ان یتبعوا الساعة
و هم لا یشعرون الاینین یعنی البته فتنه عظیم و افتراق کلمه در میان ایشان واقع شود و قیامت در خبر آمده که آنحضرت صلی الله علیه
و آله فرمود که انا و ضع السیف فی امتی لم یرفع عنها الی یوم القیمة چون شمشیر در میان امت من واقع شود برداشته نشود تا روز قیامت ای
بر کشیده شود باشد که در میان این امت خسف و قذف و مسخ واقع شود و بین از قیام خیانت و اگر چون بعت در آیه محمول بر تسلط
پس مراد آن نیکس و دفع حیلولت است تا کی این از اهل او سبحانه باشد و یا بر دمانوا بان امر فرموده باشد و در بین دلالت است بر آنکه او سبحانه
قادر است بر معلومی که اهل او باشد و چون ذکر تصریف آیات فرموده در عقب آن بیان نمود که **وکذب به** و در دفع میدارند عذاب را **قومک**
وهو الحق و آن عذاب حق و صدق است در وقوع یا کتاب حق است و راست است و از تو دفع آن
قل لست علیکم بگو نیستم بر شما **بوکیل** نگهبان که مهم شما امر کرده باشد تا شما را از تکذیب منع کنم یا تعذیب جرایم جرم شما
اعدا است و وکیل و حفیظ او سبحانه است و پس این آیه منسوخ باید السیف چه در وقت نزول این آیه حضرت را حاجت که کفار
بقهر از تکذیب منع کند **لکل نبأ مستقر** و هر چیز را از وعد و وعید وقتی است که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا علی
و اخبار است و این قول احسن است و قول اظهر و احسن است **وسوف تعلمون** و زود باشد که بدانید آنرا نزد وقوع آن در دنیا
یا در آخرت و در اخبار است که خاصیت این آیت آنست که چون بر کاغذی نویسند و در دندان کنند درد دندان را سود دهد و اورا

هر کاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال بخوض بودندی در تکذیب قرآن و استهزا آمدندی یا بمعنی کلمات آن خوض فرمود که
وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ وچون ببینی آنانی را که تکذیب و استهزا بخوضون خوض و شروع میکنند و فکری مینمایند فِي آيَاتِنَا در آیات ما که
قرآن است و از طعن میکنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از ایشان و منتبه باش ایشان حَتَّى يَخُوضُوا تا وقتی که درآیند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخن
دیگر غیر آن عود ضمیر بسایر معنی آیات چه قرآن وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ و اگر فراموش کرداند ترا شیطان اعراض کردن از
آیات یعنی ترا از آن باز دارد خطاب با حضرت است و مراد امت اند چه شیطان مر اهل کبیره را دور بود و اولیا از جمیع صغایر و کبایر و وساوس
و وسواس شیطانی معصوم و محفوظ بودند خاصه که اهل عقل شاهد است پس معنی آن که ای بنده هرگاه شیطان ترا اعراض کنانید
مستولی سازد فَلَا تَقْعُدْ پس منشین مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با قوم ستمکاران که وضع تکذیب و
استهزا میکنند در موضع تصدیق و استظهار این حکم در ابتدا اسلام بود اما چون اسلام قوی شد مسلمانان با کافران مخالطت
نموده در صدد نهی و منع ایشان در آمدند و در سبیل احتجاج مکالمه نمودند و گویند این حکم مختص به پیغمبر بود و مر سایر امت را مجالسه و مکالمه با
کفار جایز بود و این قول اصح است و چون جایز بود بر احتجاج ایشان مترتب نشد از محاجه بقایا تا فکر کردند اولوا الالباب که
اینه دلیل بر آنکه سهو و نسیان مر معصوم جایز است مخالف آنچه روافض میگویند و جواب این آنست که نزد امامیه سهو و نسیان در زیادت احکام
جایز نیست و اما در غیر آن سهو و نسیان بر ایشان جایز است مادام که مستمر نشود چه این مستلزم نفور طباع می شود از ایشان که سامع و مخاطب
و حکم مطلق سهو و نسیان بر ایشان روا نمود و حال آنکه نفور و غشی بر ایشان روا است و نیز گفته که این دلالت است بر بطلان قول امامیه
در رد و جواز تقیه بر انبیا و ایمه و جواب این آنست که امامیه در چیزی تجویز تقیه میکنند مر امام که دلالت قاطعه باشد بر علو آن و مکلف
مزاح الشبهات باشد در تکلیف بآن اما چیزی که شاخ نشود و دیگر قول امام از احکام حلال و حرام و دلیلی نباشد بر آن امام را جایز نیست که تقیه
کند در آن و این مثل آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمانی بیان احکام شرع میکرد و در زمان دیگر مقاله دمی شد بجهت مصلحتی
که مراد از نزول این آیه اهل اسلام گفتند یا رسول الله مارا طواف خانه واقع و در مسجد الحرام جایز نیست و کافران نیز در مسجد و
همواره تمسخر میکنند با فرار و اهل ایمان ما نمیتوانیم که در آن مجلس ایشان کنیم و ایشان را از خوض منع نتوانیم کرد هر یاران ما اندیشه فرمای
ایشان که وَمَا عَلَى الَّذِينَ و نیست بر آنکه يَتَّقُونَ پرهیز دارند از خوض کردن کافران شما و اهل خوض یعنی از حرام و اثام ایشان مِنْ حِسَابِهِمْ
هیچ چیزی مراد آنست که قبایح اعمال و اقوال آنکه متقیان با ایشان مجالست مینمایند بر ایشان نیست که وزر و وبال و حساب ایشان با اهل
وَلَكِنْ ذِكْرَى و لیکن بر ایشان است که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح و با اظهار کراهت کنند از اقوال و اعمال
ایشان ذکری محتمل که منصوب باشد بر مصدر و یا مرفوع بر ابتدا اینه پس یا در تقدیر اینست که ولکن علیهم الذکر و هم و نیوم عن
الخوض و یا در تقدیر ولکن علیهم ذکری و جایز نیست عطف آن بر محل من شیء زیرا که من حسابهم این آیه را داده و نیز بر شیء بجهت تبعیض
و بالجهت آنکه من را زیاده میکند در اثبات غرض که حق مبتدا باشد که حساب اهل خوض بر متقیان از خوض نیست و لیکن بر ایشان که
اهل خوض را از آن منع و زجر نمایند لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که پرهیز کنند از این عمل بچه جایا کراهت مساوات اهل تقوی و نیز در وصف کند مر سایر

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا و واگذار آنانی که فرا گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را لهو و بازی و
تمنی بهلاک اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب که هیچ نفعی عاید ایشان از آن مترتب نمیشود و یا دینی که پیغمبر ایشان را در دین میگیرند
بآن تمسخر و استهزا میکنند یا عید خود را که منافیات عبادت زمان لهو و لعب خود گردانیده اند بخلاف اهل اسلام که عید خود را
عادت خود میگردانند عرض آنست که اعراض کن از ایشان و مبالات مکن با اعمال و اقوال ایشان و جایز است که این کلام تهدید ایشان باشد
کمولهم ذری و سر خلقت و جدا و کسی که این آیه را آیه السیف منسوخ میداند نزد آن میشاید بر این کلمه از ایشان و ترک تعرض با ایشان
وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشان را زندگانی نادان بسبب انکار حشر و نشر میکنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده ایشان را بقرآن
أَنْ تُبْسَلَ بجهت مخافه آنکه تسلیم کرده نشود بهلاک یا رسوا کرده نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کاه قوی بسبب آنچه کرده است از بدیها اصل
ابسال و بسال امنع است جسم الیه که هلاک شد بسبب مسلم میکند از هلاک یعنی و منه اسد باسل لان فریسته لا یفلت منه و الباسل الشجاع لانه
مثل فریسه و هذا بسل علیک ای حرام و محل از نصب است بر علت ای مخافه ان تسلم الی الهلاک یعنی ذکر کن بقرآن بجهت ترس آنکه
باز داشته نشود و هیچ نفسی از ایشان در هلاکت یا اورا بخزنه دوزخ نسپارند جهت بدی افعال و سوء اعمال لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس را مِنْ دُونِ اللَّهِ
سوی او را مِنْ وَلِيٍّ بجز از خدای وَلَا شَفِيعٌ و دوستی که مدد او تواند کرد — نیست مر آن نفس را — بجز از خدای
دوستی که مدد او تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ و نه شفاعت کننده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ و اگر بدهد فدا
دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا فرا گرفته نشود از و در آن اگر گفته که عدل را بمعنی فدیه
زیرا که مساوات معنی است و فدا از این ماخوذ است و کل منصوب بر مصدریه و فعل مسند است بمهنا بضمیر عدل زیرا که عدل را بجای مصدر
پس اخذ بآن مسند نتواند شد و اما در قوله تعالی ملا یؤخذ منها عدل یعنی معنی دیگر است پس صحیح باشد اسناد حمل آن اُولَئِكَ آن گروه
الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنکسان اند که سپرده شده اند بعذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح و افعال و آنچه معتقد اند از عقاید فاسده
لَهُمْ مر ایشان راست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از آب جوشنده که درون ایشان را سوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک
که بیرون ایشان را محترق سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بسبب آنکه ایشان بودند که کافر میشدند این جمله بمعطوف تاکید و تفصیل ما قبل
خود است یعنی ابسال ایشان بعذاب بسبب کفر و جهت آنکه در بطون ایشان آب جوشان و در ظاهر ابدان ایشان آتش سوزان بسبب کفر ایشان
در خورست که اهل دوزخ سالهای بسیار از تشنگی فریاد کنند ایشان را طعام دهند از ضریع که آن نوعی از حسک است که در وقت تری
شتر را خورد و چون از آن بخورند تشنگی بر ایشان غالب شود بر سالهای بسیار از تشنگی فریاد کنند که آب بدشان ایشان دهند
که بسیار گرم و جوشان باشد چون نزدیک روی خود برند مر گوشتهای روی ایشان بجوشد و ریخته شود و چون بیاشامند امعای
ایشان پاره پاره شود چنانکه فرموده وسقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم و در مجمع آورده که نزد مقاتل ابن ابی السفیان منسوخ است و
نزد مجاهد و غیر او منسوخ نیست بلکه برای تهدید و وعید است در رد دلیلت بر وعید عظیم بر کسی را که استهزا کند بقرآن و ملایات خود
قُلْ بگو ای محمد مر کافران را که عبادت اصنام و سایر معبودان باطله و اتباع ایشان در تحت این خطاب داخل اند أَنَدْعُو آیا بخوانیم

مِن دُونِ اللهِ بجز از خدای یعنی غیر شیم مَا لَا يَنفَعُنَا آنچه سود نکند ما را اگر طاعتش بر سیم وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر او را فرو گذاریم یعنی
عبادت و عبادت نفع و ضرر بر چگونه خدای بجز را گذاشت بعبادت ایشان استغنا تمام وَنُرَدُّ و آیا باز گردیم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر پاشنه های
خود یعنی مرتد شویم و بکفر رجوع کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللهُ بعد از آنکه راه نموده است ما را باسلام و قرآن بتصدیق کفر و ضلالت نگاه داشت و معاصی
و قوله كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ حال ما را طاعت ای شبیه بمن استهوته یعنی آیا باز گردیم از دین حق در حالتی که مانند باشیم بکسی که بوده باشد
دیوان گمراه و حیران باشند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیابان و در اندر راه است یا منصوب بر مصدر برای تفاسیر الذی استهوته یعنی آیا
برگردیم باسلام و بکفر مانند بر گردیدن کسی که دیوان او را برده باشند از هوش حَيْرَانَ در حالتی که متحیر و سرگردان و گمراه باشد از طریق
حق و راه مستقیم استهواء ما خوذ است از هوی فی الارض اذا ذهب فیها کان تائها طالب هوته و حرص علیه لَهُ أَصْحَابٌ مر او را یاران باشد
و رفیقانی يَدْعُونَهُ که خوانند او را إِلَى الْهُدَى بسوی راه است و هدایت یابند او را بطریق مستقیم تسمیه طریق مستقیم هدی از تسمیه
مسئول بمصدر و گویند او را ائْتِنَا بیا بجانب ما یعنی دیوان او را بطرف خود دعوت کنند و اصحاب او را منع کنند و بطریق خود خوانند
و او متردد باشد در رفتن و بازگشتن اگر اجابت شیاطین کند در ورطه هلاکت افتد و اگر بخواهد اصحاب شنود و بسوی اصحاب رود
تمثیل آن که هر که مرتد شد بشبهات کسی که هر گاه دیوان او را از میان کاروان ربوده و در بادیه خطرناک برده باشند و حیران
کار مانده مؤمنان او را براه مستقیم که منهاج شرع است خوانند و دیوان میخوانند او را بجانب ضلالت و فرست دارد که باز گردد و خود را بکاروان
رساند و در زمره ایشان داخل شود و بمنزله مراد رسد و اگر باز دیوان او را در کفر و زندقه برند و بهلاکت ابدی رسد قُلْ إِنَّ هُدَى اللهِ بگو
که دین خدای یعنی دین اسلام هُوَ الْهُدَى آن است دین درست و راست نه غیر آن که ما عدای آن ضلالت است وَأُمِرْنَا و فرموده است ما را
بدین هدی لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را این جمله حمله از جمله مقول عطف بر آن هدی الله و لام برای تعلیل
امرت ای امرنا بذلک لنسلم و گویند لام بمعنی با است و نزد بعضی زائده است و قوله وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ عطف است بر لنسلم ای للاسلام و اقیموا
الصلاة یعنی مامور شدیم بآنکه بپای دارید نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدا در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ و اوست خدائی که بسوی حزا او
تُحْشَرُونَ جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ و اوست آنکس که بیافرید آسمانها را وَالْأَرْضَ و زمین را بِالْحَقِّ
حال آنکه ثابت بحق و بعض حکمت و مثل آن قوله تعالی و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا و یا بسموات و ارض را بکلمه کن که مطابق
حق بود و یا بحجج اظهار حق آنها را یا فرید چه مسمی بآن و دلایل قدرت و وحدت او بند وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی را که خدای تعالی بر
امر کند هر چیز را که در آن روز بکن او خواهد که کن باش فَيَكُونُ پس باشد آنچه مراد روز قیامت است و بکون حشر اموات و احیای آنها
و گویند خطاب بصورت ای یوم یقول للصور کن فیکون و ذکر آن بعد این قرینه حذف است قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راست است و یا قول
او گذشته در کائنات در لوح که قول مستدات و الحق صفت است و خبر او یوم یقول ای قوله الحق یوم یقول کقولک لقیتک یوم الجمعة
کانه طلب بر معنی استقرار است و یوم بمعنی حین یعنی حکم نافذ او در وقتی است که گوید کن پس در حال موجود شود و نزد بعضی قول
الحق فاعل یکون است یعنی چون امر کند پس باشد آن امر حق که آن ظهور قول و عدالت و گویند یوم منصوب است بمضمر یعنی و اذکر

صوات رجال در روز قیامت و یا بعطوف بر خبر انه یعنی این روز بترسید که اگر او امتیاز و تمیز لا تجزی نفس عن نفس شیئا وَلَهُ الْمُلْكُ و
مر او راست پادشاهی يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ در روزی که دمیده شود در صور یعنی در این روز منفرد باشد در پادشاهی بدون منازعی و بضرر
قوله لمن الملک الیوم لله الواحد القهار عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده غیب که عالم ملکوت وَالشَّهَادَةِ و دانای شهادت که عالم ملک اوست
وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست خداوند حکمت در رحمت و حشر خلائق الْعَلِيمُ دانا بکل کی بر بجز در هر وجه حشر کند این مانند قدرت که آن را بیرا
در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سب معراج اسرافیل را دیدم در زیر عرش صور در دهن گرفته بر شکل شاخ و او را جهار هزار
شنده بود و چشم در زیر عرش کشیده بود جبرئیل را گفتم که چه کار است که تا او این صور در دهن دارد گفت از آن وقت که خروج عالم آخرت و او را
ایجاد کرده این صور در دهن گرفته و منتظر امتثال است تا که فرمان الهی در دمیده صور در رسد تا چیزی در آن واقع نشود و در مجمع آورده که
اسرافیل در بار نخست صور دمد و نفخه اولی ملائکه بمیرند و در نفخه ثانیه همه زنده شوند پس بحضور او برای ایمانهای دنیا باشند و نفخه ثالثه جزا
ابتدای آخرت و حسن گفته که صور بیع صوت چون سور که جمع سوره است پس معنی این باشد که روزی که دمیده شود در روح در صور و زنده
او را اگر زراعت و سوید ایشند و ابو مالک قوله را از او سعید خدری که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که گفت انعم و صاحب القرن و وضع الصور
فی فیه و اصغی سمعه ینتظر متی یؤمر فینفخ ثانی یا خبر باد در آن دمد و بدانکه چون خروج عیب ملت مشرکان کرد و دین الهی را
نمود و بطریقی که گذشت بر خیال احتجاج او در عقاب او و گفت چرا تصدیق نمیکنید و بدانکه باید مامور میشوید بحال الکونین ارهبت علی الاسلام
از ابای شما و مومنان سالوس مجبانید پس آن خصوصا کاهی که بدر ایشان صاحب قدر و مرتبه باشد پس مفرمایید وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن
اهل مکه قصه ابراهیم که ایشان را دعوی فرزندی او میکنند پس او لی اکه دوانند اما بنده و خود و نفس او این است که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود را
آزر و آزر عطف بیان است و مراد باب عم است چه باجماع امامیه و دلایل عقلیه از اهل البیت علیهم السلام و ابراهیم علیه جمیع آبای انبیا الهدا
علیه السلام مومن بوده و اخلاق و علم در کلام عرب شایع است که پدر تقلیل فی الشاجیر و حدیث مشهور حضرت رسالت بنا علی صلی الله علیه و آله
کلانا ابراهیم لا یجد قول یکی اگر از پدر ابراهیم و این قول سدی و مقاتل و حسن و بصریست و دو اسم پدر ابراهیم تارح است باجماع و از جماع
نقل کرده بیان دنیا پس خلاف نیست در آنکه ابراهیم تارح است پس از یا علم دو اوست بنده محالیکن باشد اسرائیل و یعقوب بسر یا
اسم عم اوست بجهت جواز تسمیه عم باب در کلام عرب و گویند از در لغت و نانی یعنی نام است کانه قال لابیه الخطی نزد بعضی اسم صنمی است یعنی
مسموع و محمد بن اسحق و کلبی گفته اند که نام پدر ابراهیم تارح بود و در زمین صفت اوست و سعید بن مسیب و مجاهد بر آنند که از اسم صنم بود
پس بنا بر این منصوب باشد باضمار کانه قال و اذ قال ابراهیم لابیه آتتخذ آلهة و اصنام مبدل الثبات در گویند اسم صنمی که ابراهیم از پدر
و مردم او ملتب ساخته اند بجهت ارزوم او و بنا ذلک دیا بقدیر کلام عابد از رباشد بحذف مضاف و نزد بعضی اصحاب ابراهیم از نمایند
مادر و جون نزد جمیع اصحاب ما رضوان الله علیهم آبای پیغمبران تا آدم موحد بوده اند چنانکه حدیث مذکور مصرح است پس این مراد
خواهد بود چه اگر در آبای آنحضرت علیه السلام کافر میبود هر آینه ایشان متصف نشدند بطهارت لقوله تعالی انما المشرکون نجس و بدانکه میشود که

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

منع صرف از بحث علم عجمه باشد و باصفه مشتق از اب و ابو رد افرسانست که علم عجمی باشد بمعنی صالح و قوله **أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً** آیا فرا
میگیری بتانی را که خود را بتانی بخدائی **إِنِّي أَرَاكَ** بدرستی که می بینم ترا **وَقَوْمَكَ** و گروه ترا که
تابع تو اند **فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** در گمراهی آشکارا خود بیانست دلالت ضلالت آن قوم را بسبب گمراهی بت پرستیدن و ابراهیم میداد که بتان را پرستیدن
او بیاوردی و ریسمان دیبا کان نشستی و زمین بیکشیدی و میگفتی که بیچ خدائی را که می شنود و می بیند و هیچکس را نمی و ضرر نمی تواند
پس بیاوردی و نزد او رسید اسخی و گفتی کسی این را بیچ مردمان نشناخت ابراهیم با وی گرفتند ابراهیم را عتاب کرد و وعده عقاب و ثواب
داد که شرم نداری که اصنام جماد را بخدائی گرفته اید ای اهل و قوم تو در ضلال مبین در این بحث است حصر بند سال تا صلاح
بر محاسبه قوم که او را بعبادت اصنام دعوت میکردند و ترغیب وی بدر افتاد ابراهیم که بدر اوست در احتجاج و تسلیه وی باین **وَكَذَٰلِكَ**
همچنان که ابراهیم را بینا کردانیدیم و راه ضلالت و گمراهی قوم او را بنمودیم **نُرِي إِبْرَاهِيمَ** مینمودیم ابراهیم را **مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** روبندگان
خود را بعجایب و بدایع آسمانها و زمینها از زمین و عرش تا تحت الثری روی میکنند تا استدلال کنند ان بر وحدانیت
بدانکه ملکوت اعظم از ملک و نادر و غالب است **وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ** معطوف بر فعل محذوف یعنی لیستدل و لیکون من الموقنین
غریبه و الدر کال پادشاهی و قدرت تا مرد خود را بنمودیم تا استدلال کند یا از پادشاهی و قوت ما و تا باشد از بیگمانان و نصب بوی بنا کار
در علم استدلال او باشد و انست که فعل ذلک لیکون معنی این نصر را او عاقبت مرد بود از بیگمانان باشد از ابو جعفر علیه السلام مروی
که کشط الله عن الارضین حتی رآهن و عن السموات حتی رآهن و ما فوق العرش و ما تحت الثری و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام
روایت کرده که چون خدا ملکوت سموات و ارض بابراهیم نمود چیزی دید که نمیتوانست بر دو هلاک شدن دیگر را برین وجه
دید و نیز دعا فرمود و نوبت سیوم را برین طریق تا مدت بکرد و دعا فرمود هلاک شد خوشم باد و وحی کرد که ای ابراهیم های تو
بر درگاه ما مستجاب شدند کان مرا دعای بد مکن اگر من خواستمی که همه را بیرانم بعلم قبح اشیاء ای امر بدهد که خلقان مرا
صنف اند صنفی عباده من میکنند و هیچ چیز برادر از شرک من نمی دانند و بحسب این شوبات عظیم نامزد ایشان کرده او و صنف دیگر
تسبیح من میکنند از سر تا پای و صاحب اما خود عباده از من مرجی دارند صنف سیوم عباده غیر من میکنند و من از اصل ایشان حیی بود
ارند که همه عباده من کنند بدانکه علمای تواریخ راست که ابراهیم علیه السلام در روزگار کیهان بود و از زمان ابراهیم و طوفان نوح هزار
و دویست و شصت و سه سال بود و از زمان ایجاد آدم تا وقت ولادت ابراهیم دو هزار و شصد و هفت سال بود و نمرود از فرزندان
سام بن نوح بود و بچهار پشت بنوح میرسید و پدر او کنعان بود و مروت که چهار کس بادشاه همه روی زمین بود دو کافر نمرود و بخت
نصر و دو مسلمان سلیمان و ذو القرنین اول کسی که تاج جباری بر سر نهاد نمرود بود و وی همه مردمان را بعبادت خود خواند و در شهر بابل
و رسائل و رسایل را بنواحی و اقالیم میفرستاد و مردمان را بعبادت خود ترغیب میکرد و چون مدتی بر این منوال گذشت منجمی در قوم
دید که گوئی از افق او طلوع نمود که در شعشعه جمال آن نور آفتاب و ماه ناپدید گشت از عاقبت فزع بیدار شد و کاهنان و حکیمان
او تعبیر این واقعه بر وجه کردند که در این سال در ولایت بابل مولودی بحسب طالع از خلوتخانه عدم قدم بفضای وجود نهد

که هلاک تو و اهل مملکت بر دست او باشد و منجمان این مولود از مستقر اصل مستودع رحم نهبسته نمرود بفرمود تا میان زنان و مردان
تفریق کردند و منع وصال از اشغال برهرده زن یکی را مرد کل ملحق تا هر کودکی از نسل مرد ایدا کر پسر باشد او را بکشند تا رحم یکدیگر
و منجمان مزدور بود بستی باز خود که ادنی ملاحظات کنند که بنهال امر و مان نزد من آی زنان نهان از مردان نکین داده تا رحم باو نظر کرد
حامله شد مجمد اسخی روایت کرده که مادر ابراهیم در این وقت با آنکه بود و پسنی پرسید بود که با او باشد نتوان کرد و بحسب ابراهیم کس بود و مولد
بود تا رحم با او موافقت کرد با رکوف رجوع کسی را بوی کالا این بود و ابراهیم در شکم او پرورش می یافت تا مجدد و منع و ارسدی و روبن که
در وقت که مرد و از کاهنان و ایرتخی شبید از شهر و بیابان و دهان لشکر گاه جمع زده بنمود و تا از شهر بیرون آمد و هیچکس را نکذاشت که
بشهر رود و در شهر غیر از زنان هیچ مرد نماند بدر ابراهیم از جمله مقربان نمرود بود و معتمد علیه او و روزی نمرود را احتیاجی افتاد که کسی را بشهر رود
چیزی کار اعتماد بدات پدر ابراهیم را که معتمد وی بود بخواند و فرمود که بشهر رو و فلان کار را بانجام رسان بشرط آنکه بجانب خود مرو و باز
خود مرو افتد که کسی گفت که از این سبب دیگر بخاطر خود را مده پس بشهر رفت و آن کار را باتمام رسانید و باخود گفت بجانب خود رو تا احوال
خانه را معلوم کنم و آنکاه برگرد و نزد نمرود رو و چون بخانه آمد و مادر ابراهیم را دید خود را ضبط نتوانست کرد و باوی مواقعت کرد زنان
با ابراهیم حامله گشت با مداد کاهنان نامزد گشت که ابت آن کودک را بجم پرست نشر زد ختم کرد نمرود تا جمعی زنان موقوفه
تفحص احوال آن کردند هر کدام که از حمل بر خاطر باشد بقتل رسانند پس زنان در تفحص احوال اقدام نمودند و چون بخانه ابراهیم آمد
حمل ظاهر نبود او را در کذشتند و دیگر کسی با او التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیک رسید مرتبه که اگر پسری زاید بجز بکشند
نمرود رسد و او را بکشند پس در شب تنها از شهر بیرون رفت و غاری در بیابان کوه نشان داشت داخل شد و در آن غار ابراهیم را در حفره
پیچید و بمناجات و دعا و ابتهال مشغول شد و الحال امر در خاطر کرد و باز گشت تا رحم را مادر زاد و روز دیگر باغار آمد دید که ابراهیم
انگشت خود را میمکید و از یکی شیر و از دیگری عسل و از یکی خرما و از دیگری روغن میخورد خوش وقت شد و با شهر مراجعت کرد و هر روز
بکنار آمد و بدار آمدی و باز گشتی القصه چون ابراهیم نیز از زبان عنایت الهی مینوشید بروزی چندان که بالیده کودکی دیگر در ماهی
و در ماهی چندان که سال بود که دیگری در سالی چندان که پانزده ماهه شد تا حوالی پانزده ساله برابر گشت و گویند روزی مادر ترس نزد
وی آمد گفت ای مادر خدای من کیست گفت منم خدای تو گفت خدای تو کیست گفت پدر تو گفت خدای پدر من چه کس است گفت بیندام بلدان
آن پسر بشهر آمد و از زنان این معنی خبر داد وی بمادر آمد و فرزند را بدید ابراهیم از وی بمادر سوال کرد و گفت خدای تو مادر است و خدای
مادر منم گفت خدای تو کیست گفت نمرود که پادشاه مشرق و مغرب است گفت از همه مادر گفت ای کبر خدای او چه کس است گفت مانوش باز
کار از خدای بیت و این قول اهل خلاف حقست چنانکه گفت مگر کوئیم که ممکن این گفت و شبید بیان ابراهیم دعم او بود باشد
و بالجمله انحال مادر و پدر شرایع گفته باشند العلم عند الله القصه بعد از پانزده سال از غار بیرون آمد و گفت آمد که هست سال یا سیزده سال
یا هفده سال در غار بود و در روایت مخالفین آمده که چون ابراهیم بزرگ شد و آذر تارخ گفت که چیزی از پسر تو شنود و رفع کاده و حالا که حوالی

رسیدیات در غایه خوبروی و نیکوئی پس بانزنج پس انزنج را بنهار آورد ابراهیم آنرا دید و بحال آن پسر دیار خوش حال شد و با مادر خود گفت این
را از غار بخانه آورنا او را از مرد و بریم چون انزنج بوقت مادر ابراهیم را از غار بیرون آورد و بنار شاه بود در این غار گلهای اسب و شتر و
رمهای گوسفند جمع شده بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چیستند مادر در جواب داد ابراهیم گفت هر آینه پروردگاری خواهد بود
که آفریننده اینها باشد و حالی دیگری باشد پس مادر گفت هیچ مخلوقی را از حالی چاره نیست که آفریدگار او باشد پدید
نیست آفریدن باید پروردگار من گفت مادرش گفت نیز پروردگار و پرورنده تو نیست پروردگار تو کیست گفت خدای او گفت
گفت نمرود ابراهیم پرسید خدای نمرود کیست مادرش بانگ بر او زد که شما این سخنان مگوئید که خطر کلی دارد و چون آنست که مرتبه و منصب
این دو انبیه مادرش این را بر وجه استحقار یا تقیه گفته است بروایتی که در زمان نمرود مصری شاه و ماه و آفتاب میپرستیدند و
بر خوب بت بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فلما جن علیه اللیل پس چون بر او شب
بت و تاریکی شب همه زمین را پوشانید رای کوکبا دید ستاره درخشان را یعنی زهره و بعضی گفته اند که مشتری نزدیک باقی نمود
رسیده بود دید که بعضی که ستاره پرست بودند روی بآن ستاره کرده سجده کردند قال گفت ابراهیم علیه السلام هذا ربی این پروردگار
من پرسیدند استهزاء یا بزعم قوم خود و در انوار گفته که فلما جن الخ تفصیل و بیان قول سابق است و گویند عطف است بر قال ابراهیم
قوله کذلک نری اعتراض جهت از روی قوم او عباده اصنام و کواکب میکردند پس غرض ابراهیم این قول آنرا بود که قبیح ایشان نماید و ضلالت
ایشان و ارشاد ایشان نماید بحق از طریق نظر و استدلال از قول هذا ربی بر سبیل فرض است چه مستدل او را قایل میشود تا خصم
بعد از آن انکار میکند بر و یا اقرار و یا این بر وجه نظر و استدلال است چه چون ابراهیم را علوم بنا دیده بود و یا علم ضروری در دل
نکرده بود یا احتیاج بنظر و استدلال نداشت پس اگر علم بطریق نظر او را ضروری بود یا شد و این حکم مثل گویند که
که بر وجه نظر تجویز امر کند و چون در احد مذهب از قیاس او خطا باشد از آن عدول کند و حکم بحال و آن بنا بر تجاهل که بی اما نظر و حکم
کرده قدیر کند که قدیمست و گرید هر قدیمه و چون تغییر و تبدیل کلی از انوار و حدوث بر وجه نظر بر و مکشوف شود از آن رجوع کند
و بحدوث آن حکم کند و صدور این قول از در زمان مراهقه کند یعنی یا اول زمان بلوغ پس ابراهیم بزعم قوم یا بر وجه نظر گفت و خدای
منست فلما افل پس آنهنگام که ستاره فرو رفت قال لا احب الآفلین گفت دوست نمیدارم فرو رونده گان را چه جای آنکه عبادت آنها
کنم زیرا که زوال و انتقال پروردگار عالم روا نباشد چه انتقال مقتضی امکان و حدوث و منافی الوهیت پس قدری دیگر را گذشتند
و آن شب چهاردهم ماه بود و بطلوع سیمین ماه برگذشت و آن شب قلال مولد است فلما رای القمر بازغا پس چون دید ماه را بازغا
که بر آمده بود و ذات اکثر در طلوع و جمیع ماه بر سان پیش روی بسجده در افتادند قال گفت ابراهیم هذا ربی این است پروردگار من
یا بزعم قوم خود فلما افل پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی انحط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال گفت ابراهیم علیه السلام
لئن لم یهدنی ربی اگر راه نماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناختن خود بلکه در نظر صائب و اراده علی لاکونن من القوم
الضالین اگر نه گمراهان از این قوم خود خلیل استغفار نمود و استعانه بپروردگار خود نمود در دل خود چه مهتدی باو

نمیتوان شد مگر بتوفیق و الطاف او و یا از استغفار و استعانه ارشاد فرمود خود کرده و تنبیه ایشان نمود که قوم بتر متغیر الحال ضلالهم الوهیت زاده
و هم از احد ایشان خود و دیگر البته ضال و گمراه اند حاصل که چون ماه در جرم و نور اعظم از کواکب دیگر است و گفت که بکوکب این سبب چون
چون بنظر تامل و از نگریستن و اشتباه کوکب دید و استقلال و تغیر از این بر راه نمود و گفت اگر خدای مرا بامن کمار و توفیق هدایت عنایت نفرماید من در
سبد از جمله گمراهان و یا بان عاجز گرا شود و بسبب دیگر این بود که تا کاه تابید و سر خدا بسیار کاه که صبح نور این از مطلع خورشید و اور که این
پیش روی نورانی است و بجهت کمال نور خود مر همه انوار غالب شد و سکوم که چه تواند بود جز کاه کرد سبز رنگ آفتاب اقبال خورشید و اور گفت
این پیش روی نورانی است و بجهت کمال نور خود مر همه انوار غالب شد و سکوم چه تواند بود و چون سکاه کرد سبز رنگ و روی زمین و انبیه بود خود
گرد آمده بر جای و تعجب صاف هر چیزی از احزای عالم از روی بصیرت بیاف بحر و از بهر مهتر و بنور از بهر بهتر و بشر و جمعی متوجه او
شدن نسبت او قیام نمودند با خود گفت که با این نیز رد و اجتناب کنم و بتامل صادق در غور این نظر کنم و بدیم که او را بنده الوهیت تمجا که
زعم ابر جماعت است کما قال احمد کرد فلما رای الشمس پس چون دید ابراهیم علیه السلام آفتاب را بازغه برآمده و جهان را منور خود نماید
قال هذا ربی گفت این کوکب پروردگار منست بر وجه فرض و تقدیر یا بزعم آفتاب پرستان هذا اکبر این کوکب بزرگتر است در جرم و
روشنائی تذکیر اسم اشارت و تحقیر تذکیر خبر است و یا تاویل کوکب و صیانه ریاست بتهنیت و قوله هذا اکبر بر وجه استدلال
و اظهار شبهه خصم فلما افلت پس چون فنا و زوال و انتقال بر و ظاهر شد قال یا قوم گفت ای گروه من انی بری بدرستی که من
بیزارم مما تشرکون از آنچه شما با او شریک میکنید با خدای از احجار و معدنی محتاج بمحنت آن و مخصوص آن با آنچه مختصات بان در تسخیر
جرمانی سد کورت که ابراهیم بر وجه تهکم و استهزا با آفتاب پرستان گفت که هذا ربی بر عکس خاتمه کلی از ما محبه را گوید که هذا ربی
یعنی آنکه می آید و میرود و می نشیند و میخوره هذا ربی منست تا تنبیه ایشان کند که هر که چنین باشد او خدائی را نشاید خاتمه در جسم
آمده بر یکی از احزاب یا بجای دیگر بسبب که تنبیه میستند و خواست که ایشان را از آن منع کند اما دانست که ایشان قول او نمیفهمند
زیرا که از جمله گوئی تا این زمان باین مشغول بوده اند و اعتقاد باطل ایشان رسوخ پیدا کرده پس ایشان را گفت آنها معبودان شما اند
ایشان را بگوئید شریک کنید تا در وقت درماندگی بمنیاد شما رسند ایشان گفتند بگو مردیست که ما را نصیحت میکند بحسن عبادت معبودان ما
قول او را بشنوید و نصیحت او را قبول کنید پس روزگاری نیامد که بگیتی بلیتی بایشان رسید نزد او آمدند و بطلب خود را با او بازگفتند گفت
وقت آنست که این بتان شما را بدرستی رسانند و بعد از شما رسند و بجهت از عبادتهای بسیار که از شما صادر شد بشما نفع رسانند و دفع
ضرر از شما کنند سر و بدید جبر از بتان تضرع و زاری کنید تا شما را بدرستی رسانند بایستادند و در عبادت بیفزودند و تضرع کردند هیچ صدی
بر آن ضرب نشد و اثر اجابت از آن بدید پس بر پیش از مر حواری رفتند و بسیار گریستند و بنالیدند و گفتند هر چند تضرع و زاری کردیم
فایده ندارد و بی چون بدیده وقت آنست که سخن او موثر شود گفت ای بیاران و گمراهان بدانید که ایشان نشنوند و نه بینند و نه رسود
و نفع و ضرر قدرت ندارند ما و شما را حاجتی هست تو او و ما او و بنا و شنوا کچون او را بخوانید نشنود و چون بخواهد دهد غنی
بالذات و حاجت بر و راست بیایید تا بدرگاه او رویم شوق اجابت کرد و ان جاهلی کرد اینده همه ایمان آوردند پس بجمعی غرض ابراهیم

بود که مرحطا و جهل ایشان تنبیه کند و دلیل بر آنکه معارف ضروری نیست چه اگر ضروری بودی ابرهیم بدایة کار محتاج نظر و استدلال نبودی
و چون مقام مقتضی بر تفصیل و تبیین کلام است در باب تنزیه انبیا از عبادة غیر موجود و ظاهر آیه سوم ملاذ آن است بجهة دعوت باب الکنایا
سنی بگیریم لکن در استیفای این مبحث گوییم که علم الهدی روح الله روحه در تنزیه الانبیا آورده که اهل ملاذ گویند که حق سبحانه
در معنی فراید حاکیا عن ابرهیم علیه السلام فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی تا آنکه گوید که متقضی آنست که ابرهیم در وقتی از اوقات
الاهیه کوکب بوده باشد و حال آنکه شما میگویید که این بر انبیا و این جواب گوییم که دیگر باید و توجیه آنست یکی آنکه ابرهیم این را گفته است در
زمان طفولیت چه نزد رسیدن کمال عقل و ظهور ما یوجب علی النظر بتلیه و تحلیل دواعی بر مکر و تامل در آن زیرا که ابرهیم علیه السلام عارف بالله
مخلوق نشده بود بلکه معرفت فرموده در حینی که خوض علم او را کامل کرده باشد و تحقیق او نموده از نزد آن نظر بخاطر و دواعی جوز گوید
راکه تزکیه مسیر زهره بود مشاهده کرد عجب خلق و حسن نور او را بدید دنیا را از آن سنجی شد و فرمود خود را دید که بسحر آن فلک بود
کفت هذا ربی بسبیل مکر و تامل در آن چون افول نمود دانست که افول آن دلیل تغیر و انتقال آن علامات حوادث و تحیر
در قرب و تمس چون نظر فرمود و کثرت صنوف و نور انیت از ابرهیم و قوم خود را مشاهده کرد که همه سر شتن آن اقدام بود و جمله سلوک
کفت هذا ربی و صدا ز ظهور انوار و تغیر آن بر وجه و علو او با آنکه صفات محدثه بر و روا نیست اگر گویند چگونه میباشد که ابرهیم هذا ربی
گفته باشد بر وجه اخبار و حال آنکه عالم بود بالغیب بر اخبار بما لا یاتی المخبر آن بگوید که ما قبیح است و در حال کمال عقل و از روی نظر باشد
که تحریک کند اکذب و آنچه جاری مجرای آنست و قبیح گوییم در این دو جواب یکی آنکه این قول از طریق اخبار نگفته بلکه بر وجه فرض و تقدیر
فرموده در حینی تامل و متفکر همچنانکه یکی از ما را که نظر در شیء کرده باشد و آن را بر یکی از دو صفت یافته باشد لا علی التعیین جایز است که فرض و حکم
احد الصفتین نماید تا بداند که این فرض او منتهی بصحت آن میشود و یا بفساد آن و این کس را حقیقت همچنین گویند و لهذا صحیح ما را که چون نظر
در اجسام کنیم فرض حدوث آن کنیم تا معین شود بر ما فساد آن فرض دوم آنکه ابرهیم از روی نظر این اخبار نموده و متفکر و تامل را که
که در حال نظر و متفکر تمیزی کند که از اصلی ساخته و صدا از ارادهٔ هیئت بر آن رجوع کند و این مسئله و قبیح نیست عقلا و شرعا و صورت
ابرهیم علیه السلام در غار بحد بلوغ رسیده بود و کوکب و قمر و شمس را دیده بود تا وقتی که از غار بیرون آمد و بر کسی راز سر که گوید که
چگونه جایز باشد که شخصی تا این کمال عقل خود مشاهده کرده باشد و نجوم آن را دیده باشد و همچنانکه آیه دلالت بر آنکه ابرهیم کوکب را
قبل از این ندیده بود و قبیح او از آن ماند قبیح کسی بود که از آن دیده باشد و توجیه دوم در این آنست که ابرهیم بخبر مرکه از مذکور مستفهم
آنست بسبیل سؤال گفته بود و در زمان نظر و مکر بلکه در حال موقن و عالم بود بآنکه جایز نیست که پروردگار او صفت کوکب باشد و این
را بسبیل انکار بر قوم خود گفته و قبیح ایشان را که آنچه مسئله را قول بعبودیت است جایز نیست که معبود باشد و حق عذاری مجوز باشد
و جهتی یکی آنکه موکد لا عند و علی مذهب همچنانکه یکی از ما مشتبه را گوید بسبیل انکار قول او هذا ابوک چنین و چنان و منکر چنانکه
گفت وجه دیگر آنکه این را بر طریق استفهام گفته باشد و اسقاط حروف استفهام بجهة استغنا از آن همچنانکه در بسیاری از اشعار فصحا و اهل
مذکور کقوله الاخطل کذبتک عینک ام رایت بواسط یلیس الخلاط من الربابة جالا و قال الاخر لعمرک ما ادری و ان کنت داریا

کرار اولیس هر اوشت کفت با قوم این
برای تمامی شکر او و صدور این قول از
عقیب معرفت او بود م

بسم ربنا الحمد لله تمام و قال من ربیعه م قالوا انجیما فلن نهرا عدد النظر و الحصی و الترتیب اگر گویند حذف حروف استفهام در صورتی
مستحسن است که در کلام دلالتی بر آن باشد و موجود و در حین مقدر عرض مستعمل نیست و اشعار فصحا کامل بآن نوع از استفهام
در موجود و مقدر باشد بدون موجود اینجا کلام اهل الهدی و نزد معتزله آنست که ابرهیم این سخن گفت با قصد شرط ای ان کان ربی هذا
لعجز کما تعرف هذا الکوکب او هذا القمر او هذه الشمس ربی و توقف شیء بر امر محال محال است و در آیه دلالت است بر حدوث اجسام و اثبات
صانع و استدلال ابرهیم با قول بر حدوث اجسام بحث است که حدوث آن با قول الطهرست و از شبهه ابد و هر گاه که حرکت و سکون
بر آن جایز باشد لا محاله مخلوق و محدث باشد و هر گاه که محدث بود پس ناچار باشد آن را محدثی و محدث لا بد است که قادری باشد
که هیچ بود از و احداث و هر گاه که احداث آنها کرده باشد بر غایت انتظام و احکام پس البته عالم باشد و هر گاه قادر و عالم باشد واجب
که موجود باشد و مدرک احتجاج با قول بر نزوع با آنکه هر دو متضمن انتقال اند از حالی بحالی بحیثیت است که احتجاج با قول الطهرست
زیرا که آن انتقالی است باختفا و احتجاب و دیگر آنکه در حین محاوله استدلال کوکب در وسط سما بود و در این تنبیه است بر مشرکان عرب
و زجر ایشان از عبادة اصنام و حث ایشان بر سلوک طریق پدر ایشان که ابرهیم است در تعظیم و فکر احتیاج ایشان تعظیم الهیکر و در حق
اعلام ایشان کرده اتباع حق از دین پدر ایشان است که مقتدی بفضل او و چون ابرهیم از قوم خود تبرا کرد در سر شتن کواکب متوجه موجد
و مبدع آن شد که مدلول علیه جمیع ممکنات و گفت انی وجهت وجهی بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را بصنعی خالص در دین
دین خود را یا روی دل خود را متوجه گردانیدم للذی مر آنکسی را که آفریننده فطرت نظر السموات و الارض پیدا کرد آسمانها
و زمینها را حنیفا در حالتی که میل کننده از ادیان باطل بجانب توحید و ما انا من المشرکین و نیستم من از مشرکان اند کان این دلیل
وجوب تقدیم مرا بر تولا کلمه طیبه لا اله الا الله بنا بر مصرح بر نفی معنی اول را و توحید را از خار و خاشاک شرک پاک کرده تا
سلطان الا الله بر روی روی آورد و در صدر دل بر مسند جان قرار گیرد و در تفسیر مذکور است که چون ابرهیم متوجه امداد ایزدی
نمود و امر دید که بر منظر بود و ابرهیم او را بر تخت نشسته و ملازمان ما منظور و گرد او بر پای بکر کرد تخت او صف زده بسیار بر گرد
که مرا بدین اداره آمد گفتند خدای مدت پرسید که این ملازمان که بر حوالی تخت اند چه کسانند گفتند افریدگار ابرهیم تبسم فرمود و گفت
چگونه است که این خدای دیگر از آن خود خبر ندارد و این است با آنکه او از آنان خوبتر بود و القصه ابرهیم بیست خدمت تمامی کرد و
سمت رسیدن در پای ایشان نشسته در زمین کشیدی و بر کار آب جوی دادی و از روی نکو و سخن گفتی مالکولا تاکلون و مالکولا تنطقون بود و
هیبت پرستندگان ایشان را دست داد و قوم را بمجادله میکرد همچنانکه حق سبحانه از این آیه خبر داد که و حاجه قومه و حجت ما او قوم او
یعنی مخاصمه کرد با وی در توحید قال اتحاجونی که در وجه انکار تعزیم که با مخاصمه میکنید فی الله در وحدانیت خدا و سبحانه
که بر غلبه کنید چون و قد هدان و حال آنکه راه نموده است خدای مرا بر توحید و در وجه لطف و توفیق نظر در دلایل مکنون ایشان او را
تحریص کرده که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلا تنبیه خواهند رسانید ابرهیم فرمود که و لا اخاف و نمیترسم و باکی ندارم ما
تشرکون از آنچه شرک آورده اید بدان یعنی در هیچ وقت از مکر شما از شما ندارم و چه ایشان خواهند و کسی ضرر نمیتواند رسانید مگر آنچه

ستارگان بدلیل انوار و غروب دانست که محدث اند و مخالف محدث الا ان شاء ربی مگر آنکه خواهد پروردگار من شیئا چیزی از مکاره
بحق ایشان رسد این مرحله حق و تکبیر اصرار ایشان دهد وسع ربی وارسیده است پروردگار من واحاطه کرده کل شیء همه چیزها را
علما از روی دانش یعنی علم او همه چیز محیط شد این در حکم علما استثنا است یعنی چون ظلم او همه چیز رسید پس دور نیست که در علم او ملک و
مکروه رسد ای چه بنان پس بر وجه تنبیه و تحریص ایشان گفت که افلا تتذکرون آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و تبیان عاجز و قادر و عالم و
تمیز نمیبندید در جمع او و که سزاوار او ستایش و تولت یکی اگر معنی آنست که مگر که حق جیوه و تیکن در میان خلق کند تا ایشان مضطر مشرک
رسانند فهم ضرر و نفع ایشان نزد دلیل باشد بر حدوث آنها و بر توحید حق و بر آنکه مستحق عبادت اوست نه غیر او و شریکی در ملک و ملکوت ندارد
دور آنکه میترسم از آنان مگر که حق خواهد که مرا معذب سازد بعضی ذنوب من و یا ابتدا ضرری بمن رساند و اول اجوت و بعد از آن
یا آنکه حجت بر ایشان احتجاج شود و گفت وکیف اخاف ما اشرکتم و چگونه ترسم از آنچه شما با باری گرفته اید از جماد ولا تخافون و نمیترسید انکم اشرکتم
از آنکه شرک می آرید بخدا و شریک او میسازید ما لم ینزل آنچیز را که فرو نفرستاده است خدای به شریک کردن آن علیکم سلطانا
شما را حجتی و دلیلی عالی یعنی چگونه ترسم از معبودان شما که در بهره عظما کمتر است کار ایشان نفع و ضرر منحصر نیست و شما اولیتر و سزاوارتر
از خدای عالم و قادر که شرک می آورید و حال آنکه نمیترسید از و باین اشراک که از جنبه و حجه خیالست محض تقلید مراد آنست که چنین
کار از هر سند حجه اشراک مصنوع بصانع و نسبت میان مقدور و قادر نافع فای الفریقین پس کدام از این دو گروه موجود
و سزاوار ان تونا الامن سزاوارتر ند باین بودن پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که باشمال عقول خود بدانید از آنکه سزاوار
آن کار و مرسید یعنی حق که قادرست بر ایصال نفع و ضرر نه غیر او و اینجا رای الفریقین بر ایشان اما انتم جمله احتراز از آنکه نفس خود و اینجا
دلیلست بر آنکه هر که قول او حجت باشد باطل بود و دال اضداد قول ما نگفت که مناظره و محاجه نباید کرد و بعد از آن بر سبیل استیناف و حکمت
الذین آمنوا آنکسانی که ایمان آوردند و تصدیق بوحدانیت کردند ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بظلم اولئک لهم
الامن ایشان را ایمن از عذاب دوزخ وهم مهتدون و ایشانند راه یافتگان و مراد آنکه میشوند که ایشان استیناف باشد از
ابرهیم و این مناسبت از امیر المؤمنین علی السلام و با آنچه که جواب باشد از آنچه استفهام نموده از آن و این قول اصح است و بحث
مراد بظلم اینجا شرک است چنانکه باین تفسیر شده و روایت از سلمان فارسی و حذیفه یمانی و ابن مسعود که چون این آیت نازل شد بر اصحاب
شاق آمد گفتند ایما لم یظلم نفسه کدام از ماست که از ظلم خالی است حضرت صلی الله علیه و آله گفت لیس ما تظنون انما هو ما قال لقمان
لابنه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم باین معنی نیست که گمان برده اید بلکه این است آنچیزی که لقمان پسر خود را گفت که ای پسر من
شرک مباور بخدا که شرک ستمی عظیمست و لبس الایمان بر ان تصدق بوجود الصانع الحکیم و بخالط بهذا التصدیق الاشراک ایمان ثابت که تصدیق
کنی بوجود صانع کریم و اشراک با او غلط کنی و نزد بعضی مراد بظلم معصیت است و جای تحکم کنند جمیع کبایر و ظلم و ظلمه
چون بحث تواند پس بر موجب قول ما باشد و اگر محقق باشد شرک لازم می آید که مرتکب کبیره هرگاه مؤمن باشد مخلد باشد و
این فرقیست بخیف و سنافی ایه ولا یامن مکر الله الخ و دیگر آنکه این صاحب کبیره از ذنوب عمر کبیره است و جواب این است که این دلیل اعتقاد

لازم می آید و مذهب حق آنست که مهتدون محالست حجت و اینکه مرتکب کبیره غیر آمن است بدلیل دیگر معلوم شده و ما مراد از ابراهیم
از قول تا در سبیل خلود مطلق و قول و تلک و حجتنا آنچه گذشت از احتجاج و استدلال ابرهیم بر قوم و یعنی قول ملائکه جبرئیل
تا اینجا حجتنا حجت و برهان ما بود که بر وجه ملک آتیناها ابرهیم دادیم ابرهیم را یعنی ساختیم و القای آن کردیم در دل او بوسیله توفیق و
الطاف علی قومه مشتملست بحجتنا یعنی آنچه ابرهیم دادیم حجت ما بود بر قوم او و ایمان بر قیاس حجت کرفت و این در صورتیست که
حجتنا حال باشد اما اگر بدل اشتمال باشد پس مشتمل از محذوف باشد ای تلک حجتنا علی قومه یعنی حجتی که ابرهیم دادیم تا بان حجت کرفت بر قوم خود
نرفع درجات برسانیم پایهای بلند من نشاء هر که خواهیم در علم و حکمت از مؤمنان که مصدق و صاحب ملکه و مطیع و منقاد ما و تا تفصیل
بعضی از ایشان بمنام یعنی بحر احوال الایمان و هر یک از اهل ایمان از مراتب عالیه و درجات رفیعه میرسانیم بر قدری که شخص آنست و گویند یعنی
آنکه ما رفع حکمت رفع درجات بعضی حکیم ناصر صفات رساله و بنی بر بعضی دیگر ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت
در برداشتن و روی کاشتن بندگان علیم دانا بحال ایشان و استعداد هر کس در رفع و خفض او ووهبنا له و بخشیدیم بر ابرهیم اسحق پسر او
اسحق که جد جمیع انبیاء اسرائیلست و یعقوب و نیز بوده که اسرائیلست و گویند یعقوب یعنی آنست که در عقب عیص متولد شده بود و نوح
او مانع آنست کلا هدینا هر یک را از ایشان در راه آوردیم معرفت خود و احکام شریعه محض الکاف و نوحا هدینا من قبل و ابراهیم نوح
را پیش از ابرهیم هدایت دادیم بنعمت اظهار حق آنست بر ابرهیم که نوح بر ابرهیم بود و منزه الاستدی تولد میشود و من
ذریته و هدایت کردیم از ذریت ابرهیم داود و از ذریت ابرهیم بود و الذی و کار ابرهیم همچنین داود و از ذریت نوح از ذریت ابرهیم
و لوط علیه السلام در بیان مذکوره داخلست و از ذریت ابرهیم بود و الذی و کار ابرهیم همچنین داود و از ذریت نوح
باتفاق و قرب نوح بمرجع نیز قرینه رجوع ضمیر است باو و اگر راجع بابرهیم باشد پس اختصاص بیان باید کرد با نبیای مذکور در بیان
و در آنچه که هدایت دادیم و انبیای مذکوره را که در ایشان مذکورند عطف باید کرد بر نوح و شبهه نیست که این خالی از تکلف نیست پس
اظهر آنست که ضمیر راجع بنوح باشد و من برای تبعیض است یعنی بوسیله توفیق والطاف خود بعضی از فرزندان نوح را و
داود عطف بیان است یعنی داود را که پسر ایشان است از اولاد یهودا بن یعقوب و سلیمان و سلیمان را که پسر داود است و ایوب
و ایوب را که پسر امص بن زارح بن دوم بن عیص بن اسحق بن یعقوب و یوسف و یوسف بن یعقوب را که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله در باب او گفت الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم و موسی و هرون و موسی بن عمران بن یصهر
بن قاهث بن لاوی بن یعقوب را و هر دو را که برادر موسی و هر دو یکسان از موسی برتر بود و کذلک و همچنانکه ابرهیم را بلا بنی دادیم نجزی
در جاری میسازیم المحسنین در راه معرفت و کثرت اولاد و وضع سنن و درود در ذریت او و زکریا و زکریا و یحیی و یحیی را که پسر زکریاست و عیسی و عیسی را که پسر مریم دختر عمران از نسل سلیمان که ملوک بنی اسرائیل بود و
و عمران پسر یاشهم بن امون بن یوشیا از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم میشود که نسب از جانب مادر صحیحست چه عیسی را از ذریت نوح یا ابرهیم

پس داود و طالوت و ایوب و ابراهیم و ابراهیم از ذریت نوح است یا

تمرده و حال آنکه نسل او از ملازمت نماز پدر در حسن و حسین علیهما السلام از اولاد رسول باید دانست و بنو امیه در بین صحابه میگردند و از
موافق و حال آنکه نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ابنای عثمان اسلام آن خلفا اوشد او در حق حسن علیه السلام فرمود که ابنی
هذا سید و همه اصحاب رسول اعرب آن ابنا را از اسکرند که باز رسول الله در روایت صحیحه متواتر ثابت شده که حق حسین فرمود که ابنی
هذا امام ابن امام ابو ائمه تسع تاسعهم قائمهم **والیاس** و دیگر الیاس که اسرائیل پسر فنحاس بن العیزار بن هرون بن عمران است و ابن ذکر
اسحق و آنکه از ابن مسعود روایت کرده اند که نام او ادریس است همچنانکه اسرائیل که اسم یعقوبست در میان چه ادریس از ابای نوح است از
اولاد او سکر که بروجه تغلیب او را داخل ذریه کرده ایم زیرا که بر روایت کمال خضر است و بر هر تقدیر مینویسد که **کل من**
الصالحین همه از پیغمبران کامل اند در صلاح و صلاح ایشان باین حد است و اولاد ایشان بانجمله و اولاد ایشان و بخصوص از هر چه سزاوار منو در حدیث که روزی
مامون با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خطاب کرد که یا ابن رسول الله در کتاب خدا آیتی هست که دلالت کند بر آنکه نوح فرزند رسول
خدا بود از صلب او فرمود دارای گفت مراد من غیر از اهل است یعنی قال تعالوا الی آخره و بعد سوره الانعام که آن و من ذریته از آنجا
فرمود که خوانده حرمت علیکم امهاتکم گفت چگونه این آیه دلالت میکند بر این مدعا فرمود اگر رسول خدا حاضر شود و دختر از تو
خواهد یا میدهی یا نه گفت میدهم و گفت باشد که این رغبت نداد گفت اگر این خواهد یا ندهم تو مرتکب حرام شده زیرا که اجماعست که حرام
فرزند حواء از دختر و حواء از پسر باشد بر هر دو حرام است و دیگر آنکه اگر من زن خود را طلاق بدهم پیغمبر صلی الله علیه و آله نتواند که با
نکاح کند گفت از کجا میگوئی فرمود لقوله تعالی حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم **واسمعیل** و ذکر را نمودیم اسمعیل را که پسر ابرهیم است
والیسع و الیسع پسر اخطوب بن العجوز است **ویونس** و یونس بن متی را **ولوطا** و لوط را که پسر هرون بود هرون برادر حضرت
ابرهیم صلوات الله علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین **وکلا فضلنا** و همه این پیغمبران را فضیلت دادیم بنوع **علی العالمین** بر عالمیان زمان
ایشان مراد آنست که ما هر یک از پیغمبران را بر امت خود مثلا تفضیل دادیم بجهت فتح تقدیم مفعول بر فاعل این دلیل فضل انبیاست بر
ملائکه ای ایشان از ملائکه و جن و انس **ومن آبائهم** عطف بر کلا یعنی تفضیل دادیم بعضی از پدران ایشان را **وذریاتهم** و
بعضی از ذریه ایشان را **واخوانهم** و بعضی از برادران ایشان را یعنی از آباء و ذریه و اخوان انبیا مذکور که پیغمبر بودند یا اوصیا یا اولیا بر
تفضیل دادیم بر بسیاری مردمان که در مرتبه از ایشان فروتر بودند و در منزله قوت و ذریات و بعضی و من آبائهم عطف است بر
نوحا یعنی هدایت کردیم بعضی از آباء و ذریات و اخوان انبیای مذکور را بوسیله الطاف و توفیق خود و نیز مراد از هدایه اعطای نبوت
و علم و حکمت نه اصل ایمان چه این مسلم است که بعضی از آبای انبیای خدا کافر بوده باشد و این موافق مذهب امامیه نیست **و**
اجتبیناهم عطف است بر فضلنا یا هدینا یعنی برگزیدیم این پیغمبران را **وهدیناهم الی صراط مستقیم** و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت
ایشان را بر امری که در حق و گمراه نکرد هدایت بجهت بیان بخشش که هدایت کرده شدند بسوی آنکه در حالت و مآل
آن که ایشان را از حق بطریق نبوت رهنمونی کردیم **ذلک** آن دین که مذکور شد انبیای مذکور **هدی الله** دین خدای است
که مسلم و اهتدا در دنیا و آخرت **یهدی به** راه مینماید بدان **من یشاء** هر کرا میخواهد از بندگان خود که تدین نمایند بآن

در مجمع آورده که مراد بهدایت از اینجا ارشاد است بثواب نه نصب ادله که مشترک میان مؤمن و کافر و چه دلالت بحری المحبس مثل ما اب جهت
آن در بندگان از قبول عظیم که بهت نعیم کرامت عزیز باید **ولو اشرکوا** و اگر این پیغمبران شرک میآوردند بخدا رسیل فرض و تقدیر
باوجود این همه فضل و کمال **لحبط عنهم** هر آینه باطل میشد از ایشان **ما کانوا یعملون** آنچه بودند که میکردند یعنی ثواب بر آن مترتب
چه اجماع علما بر وجه اسوء بدو در خلاف جمعی که استحقاق ثواب بآن متصور است بجهت توجه اقبال بغیر خدا و ایه دلالت است بر آنکه محبط
ثوابی که مستحق آن بود باشد در طاعاتی که مقدم بر اشراک بوده باشد زیرا که ظاهر آیه مقتضی آن است و مع آن ما یدل القطع بانه
که منزل بر اصلاح ایمان است و اجماع امت بر این است و درین تهدیدی است عظیم مر مشرکان را **اولئک** آن گروه پیغمبران **الذین**
آتیناهم الکتاب آن باشد که داده ایم ایشان را کتاب **والحکم** و داده ایم حکمت یعنی فیصل دادن امور **والنبوة** و پیغمبری **فان یکفر بها**
اگر کافر شوند بکتاب و نبوت و حکمت مشرکان **هؤلاء** اگر کفر ورزند مسلمانان قریش **فقد وکلنا بها** پس در بتحقیق که ما بر گماشتیم ایمان بهمه کافران
باندر ایمان کردن بآن **قوما** گروهی را که از روی صدق **لیسوا بها بکافرین** نیستند بدین چه هر کافر از دنیا و دیگران مراد مؤمنان و
مسلمانان باشند و گفته اند که این قوم انصار و مهاجرین و اهل مدینه چون در وقت نزول این سوره ایشان ایمان آورده بودند پس
بشارت بایمان ایشان و گویند مراد اهل فرس اند و باهر کسی که تا روز قیامت بوی ایمان در آید و نزد بعضی مراد فرشتگانند و در مجمع گفته
این آیه متضمن ضمانت از حق که حضرت پیغمبر خود و خلفا دین او نماید **اولئک الذین** آن گروه اجنا آنانند که **هدی الله** راه نمود خدای
ایشان را بدین خود **فبهدیهم اقتده** پس بطریق ایشان اقتدا کن لاغیر دلیل آنچه بر آنکه بر آن متفق بوده اند از توحید و اصول دین و فروع
مختلف فیها چه فروع از نسخ هر کس هدایت نیست بلکه از سبب اختلاف اعصار است بر خلاف اصول پس ایه دلالت کند که آنحضرت
متعبد بود بشریعت پیغمبر پیشین و هادی اقتدا برای وقف نه کنایه در مانح الیب مسطورست که آنچه حضرت مصطفی صلی الله
علیه و آله امر کرده که بهدیهم اقتده باین معنی است که احوال ایشان را بروی تا بروصف و سیرت هر یک مطلع شده اجود و احسن از اختیار فرماید
زیرا که اقتدای پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بر ایشان در اصول دین نباید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شرایع
ایشان بر مراد محاسن اخلاق و اوصاف خواهد بود و معلوم است که اقتدا کردن بصبر ایوب و سخا ابرهیم و صلابت موسی و زهد عیسی
و علی هذا در سنن و سیر که از صفات سنیه و خصال رضیه هر چه با هم ایشان متفرق بود نزد او تمام مجتمع است پس ابراهیم اعتقاد و اکمل باشد
هر چه بخواهد جهان دانند قسم نیکو تر از آن دانند هر چند بلاد بر آن دلیل آن جمله از آن زیاده بر آن و گویند معنی آن که اقتدا
کن بایشان در صبر بر ادای فرض و شکیبائی تا همچنین ایشان شکیبائی کردند تا مستحق ثواب ایشان شدند و بوسیله
صبر و اصح اقتدا است در جمیع اخلاق حسنه و اطوار پسندیده و از جمله اینکه **قل** بگو کافران که **لا اسئلکم** نمیخواهم از شما **علیه**
بر تبلیغ رسالت بدین ارشاد یا بر قرآن **اجرا** مزدی چنانچه جبر از هیچ پیغمبری از امت مزد نطلبید **ان هو** نیست این تبلیغ یا قرآن
الا ذکری للعالمین مگر پند مر عالمیان را و این دلالت بر آنکه هیچ زمان خالی نیست از پیغمبری یا امامی که حافظ دین باشد انتهی
و قد وکلنا بها قوما ما نسازد توکل بخود دلالت بر آنکه امام منصوص است از جانب او نه باجماع سد کلی و معنی استدلال کرده اند بآنکه

و اشاره بآنکه

زیرا که آنحضرت ولات او مسدود نشد بلیم باقل خود مگر آنچه جلیل قام شود و صحیح آن و این استدلال صحیح نیست زیرا که آنچه از اوصاف مشتق
شده اند بر آن دوان توجه شد و مکارم اخلاق جنانکه گذشت و اما شرایع مختلف پس صحیح باشد آنقدر از آن بجمیع انبیا و نیز دلالت
بر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد کافه عالمیان و نبوت او مختوم است قوله ان هو الا ذکر للعالمین آورده اند که مالک بن الصیف که مرد علم
احبار یهود بود و بخدمت سید رسل الله علیه السلام آمد آنحضرت باوی گفت سوگند میدهم ترا بخدای که تورات را بر موسی نازل کرد آیا در
تورات تو نیز دین کمال الله بعض العالم الیمن وی در غضب شد و گفت خدای هیچ بشری را هیچ چیز نازل نکرده است ایا مدکه وما قدروا الله
وتعظیم نکردند جهودان خدا را حق قدره چنانچه سزای عظیم او باشد و قت اختصاص او بجنانچه حق شناخت او بود و بعلم بر بندگان
که از جمله آن ارسال رسل و انزال کتاب اذ قالوا جون گفتند که ما انزل الله نفرستاده خدای علی بشر من شیء بر هیچ آدمی هیچ چیز
بر وحی و احکام شرع یعنی ارسال رسل و انزال کتب که از عظیم رحمت و جلایل نعمت ارسال حق سبحانه سلب کردند در کشف الاسرار آورده که
سنی ملاقدر و الله حق قدره ما عرفوه حق معرفته آن ندر را با جبروت چه نسبت و حال و آب را با رب الارباب چه مناسبت که ما الکبریاء
و رب الارباب بزرگی را از ساحت الهی سلب کردند و بر مرد کلما خطر بالک فهو علی خلاف ذلک و نیز اهل هر دو ان بر جهل بهاء و صفات
کبریائی سلب طلان اندر آن انداخته و منه بیت در آنکه معرفت دارال حق سبحانه با عبارت ذات و نعوت از صفات اسماء و صفات ممتنع است
عرفان را زیرا که ان جنبه سبحانه عن محیطی است و مرد ای کبریا تحقیق هیچ نسبت بیان او و ما سوی او پس شرع در طریقه او از بن وجه اضاع
ضاعه و قت است مجال در نگنجد نوجه الحود بحالک علامه ایی در اسرار التنزیل آورده که ای رسول تو محال و عاجز از تو و ما ل
که حرم در حور ایشان تو نیست دانند و دان تو بحر دان تو نیست از ابن عباس مرویست که یهود گفت ای محمد چون حق بر تو انزال کتاب کرده
مرد دهم گفت و الله ما انزل الله من السماء کتابا چون این آیه نازل ساخت و گویند قال الحق ما انزل الله علی بشر من شیء بخاص بر عام زیرا بود
و گویند کفار انکار قدرت حق کردند انزال عذاب بر بشر جمع فرمود که و ما قدروا الله حق قدره بمعنی آنکه جهودی بود رسول را
گفت که کتابی برای ما از آسمان بیار چنانچه موسی الواح برای ما آورد انزال حق کما قال الله سبحانه یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم
کتابا من السماء یعنی از دیان گفت که حق بر هیچ آدمی نه وحی کرده و نه کتاب فرستاده و تورات و انجیل را بحضرت موسی و عیسی حق
رد قول ایشان کرده آیه فرستاده که قل بگو ای محمد من انزل الکتاب کیست آنکه فرستاد آن کتاب را الذی جاء به موسی آمد بدان موسی نورا
در حالتی که بود روشنائی دهنده و ظلمات کننده جهل را از دل ساننده وهدی للناس و راه نماینده مردمان را که تجعلونه میکردید آنرا
قراطیس صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده تبدونها آشکارا میکنید آنچه میخواهید وتخفون کثیرا و پنهان میدارید بسیار
از آنچون نعت مصطفی صلی الله علیه و آله و ایمان رجم و غیره و گویند اندر باره اهل شرکت و از ایشان نازل آورده از مشهورات
زایده است نزد ایشان بعد از آن رسول امتان فرمود که وعلمتم و آموخته شدید ای اهل اسلام اندر بعضی ای اهل الکتاب
آموخته شدید و قرآن زبان بحسنه ما لم تعلموا آنچه ندانسته اید انتم ولا آباؤکم شما و نه پدران ایشان شما از امر دین و حلال و حرام و نیز
مراد یهود بعضی است که آموخته شدید زیاده بر آنچه در توریة است و بیان آنچه ملبس بود بر شما بر ایشان شما که اعلم از شما بودند و نظیر این

از هذا القرآن مقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون و گویند حطار یکایت که کردیم بود از قرآن قل الله بگو ای محمد که
خدای فرستاده است انزال کرده اند این بینه انی است محذوف الخبر ای الله انزله یا فاعل فعل محذوف ای انزل الله و اکثر بر آنند که این
جواب آنست که گفت که نفرستاده نورا بر موسی ثم ذرهم پس بگذار ایشان را فی خوضهم در باطل و خرافات خود یلعبون
حالتی که بازی میکنند و بر تو غیر از تبلیغ و انزال حق نیست مسوده امرست و مراد بدست ای دعهم و یلعبون عاقبة امرهم بینی ایشان را بامر دها
کن که کذر ایشان بر موت و سرای ایشان بر مرگ و عقیب عاقبت کار خود را بدانند الخطوف صله در نهم است یا یلعبون و یلعبون حال
از مفعول ذرهم و یا حال از مفعول یا فاعل یلعبون و یا از ضمیر خوضهم و ظرف متصل بقول ابو سعید ابو الخیر در کلام الله ثم فرمود که الله پس
رها سوی هوس و انقطع انس و معنی دیگر از عروه گفت اندکه قل الله یعنی دل بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را و بگذار و شبلی با بعضی از
اصحاب خود گفت تا کی باشد دعوی ما سوا چون نشوند دلت حاصل زیر دلرا بیکی بسار و بگسل زیر و معنی از بیان اصحاب انزال
قرآن بر موسی اعلام میکند که سبیل قرآن همان سبیل تورات است بقوله وهذا و این قرآن کتاب انزلناه کتابیست که فرو فرستاده ایم آنرا
مبارک بسیار فایده و برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بود از تورات و انجیل یعنی موافق از در توحید
و اصول دین و یا گویند هذا بر حقیت او و در تتمه قرآن بمبارک چند وجه گفته اند یکی آنکه ممدوحست و مستحسن بر هر کس که تنزل
باو میشود بنور و رستگاری میرسد دوم آنکه بر کی بمعنی ثبوت الخیر است ای ثبت ما یستحق به التعظیم لدیه و لا یزال الخیر قرآن بمبارک
زیرا که منازل جبرئیل و مستقر علم اولین و آخرین و معدن دفتر و مبین حلال و حرام سوره بر کی بمعنی زیادتی است بمعنی قرآن
مستقر زیادتی بیانست بر آنچه در کتب متقدمه است چه اما نسخ از کتب است و تا آخر کتب هیچ کتابی نسخ آن نکند و بقوله ولتنذر
عطف است بر آنچه مدلول علیه صفت کتاب کانه قیل انزلناه للبرکات و تصدیق ما تقدمه من الکتاب و الانذار یعنی انزال قرآن کردیم
برای برکات و خیرات کثیره و تصدیق کردن کتب متقدمه و برای آنکه بیم کند و خوف نماید تا ام القری اهل
مکه را و بشنوانند بود که علی فعل محذوف باشد ای لتنذر اهل القری انزلناه یعنی انزال قرآن کردیم تا بترسانی مکه را و من حولها و
هر کرا که در اکناف مکه است چه مجموع اهل مشرق و مغرب را و قری جمع قریه است و اشتقاق آن از قری است بمعنی جمع پس هر جا که در آن
مجتمع باشد از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت و مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت آن بسط کرده اند یا آنکه اهل
اهل قری است و مجمع ایشان و در وقت جمع و اعظم قری در عظم منزلت و اقدام در مسکن والذین یؤمنون بالآخرة آنانی که ایمان
آورده اند بآخرت یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف حامل بر نور
تمسک بآنکه مکرر استثنی شود مسلم نیست بوسیله مشابهه حضرت رسالت و قرآن و هم و ایشان که بپیغمبر یا بکتاب میگروند علی صلاتهم
یحافظون بر نمازهای خود محافظت میکنند تخصیص صلوة بجهت آنست که عماد دین و علم ایمان در جمع آورده که در اب دلیل بر آنکه
را جایز نیست که بعضی مالا و جمله ایمان آورد و دون بعضی مدران دلالت بر عظم قدر صلوة و منزلت آن بجهت اختصاص آن بذکر از سایر
فرایض و تنبیه بر آنکه هر که مصدق پیغمبر و قرآن باشد و اخلال بصلوة نکند و ترک آن نماید آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی

دعوی نبوة کردند حضرت رسالت صلی الله علیه وآله را از سبب دعوی دروغ ایشان عار ملازم صفحه خاطر عاطر نبود و سخن در
بیان تعدی و شرح طغیان ایشان فرمود که **وَمَنْ أَظْلَمُ** و کیست ستمکارتر **مِمَّنِ افْتَرَى** از آنکس که افترا کرد و بربست **عَلَى اللَّهِ كَذِبًا**
بر خدای دروغ را و گفت من پیغمبرم **أَوْ قَالَ** یا گفت که **أُوحِيَ إِلَيَّ** وحی کرده میشود بمن **وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ** و حال آنکه وحی کرده نشده است
بدو چیزی مسیلمه الکذاب مفتریات برهم می‌بافت و سکینه ابن وهب که من فرود آمده است و اسود عنسی نیز سکینه که شخصی و من کاهن
می‌شود بر حارث نشسته و تحاور بر من الفاسیکند و مروی است که مسیلمه دو کس را برسالت نزد رسول فرستاد حضرت ایشان را گفت شما مسلم
ایمان دارید گفتند آری فرمود اگر نه آنست که رسولان را نکشند من فرمودمی تا شما را بکشم پس با اصحاب گفت شبی در خواب دیدم که
دست در بخزانه شم پس وحی کردند که باد در این دو من جان کردم هر دو بمیرید من تاویل این دو دروغ زن کردم یکی مسیلمه و دیگری
اسود عنسی و گویند نزول این آیه در حق عمرو بن لحی و متابعان او بود که احکامی احکام میکردند و آنرا بتحریم اسما میکردند و آنرا
صلوات الله علیه ابن عباس و عکرمه و مجاهد و سدی مروی است که عبدالله بن سعد بن ابی سرح قریشی که کاتب رسول خدا بود چون
وحی آنحضرت نازل شدی املا کردی وی نوشتی و او بجای غفور رحیم حکیم علیم مینوشت و بوضع سمیع علیم عمور رحیم جز این امر فرود
آمد که **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ** الی قوله انشاناه خلقا آخر او عجیب است از تقبل خلق آدمی بر یافتن حاری شد که فبارک
الله احسن الخالقین رسول الله فرمود که بنویس که آنچنین بر من نازل شد وی سنوت و در شک افتاد با خود گفت اگر محمد در دعوی
که وحی است صادق است پس از وحی که او می‌آید من نیز وحی می‌شود و اگر کاذب است پس مثل این که میگوید من هم میتوانم گفت و بحث
مرتد شد نزد اهل مکه رفت و گفت احوال محمد را بگو معلوم کرده‌اید و دانسته‌اید او از تو چیزها میگوید و او را وحی نام مینهد و من
تغییر و تبدیل آن میکردم و چنانچه خود میخواستم مینوشتم و چون نزد پیغمبر مینوشتم ایشان از ادب مشرکان میدادند و ایشان
اهل ایمان را آزار میرسانیدند و از جمله تحریک کردند تا عمار را با علامی گرفتند و عذاب کردند و گوش عمار بریدند و باین نوع جفا
میکردند تا ایشان را بر آن داشتند تا سخن ناگفتنی بنسبت با آنحضرت صلی الله علیه وآله زبان ایشان جاری شد آخر عمار از دست ایشان علامی
سوی مصطفی و بریشان نزد پیغمبر صلعم آمد و گفت یا رسول الله مشرکان گوش مرا بریدند و مرا بجبار وا کردند بر آن داشتند که سخنی
ناسزا نسبت بحضرت تو گفتم ایا مرا عذاب باشد و کافر مغفور گردد یا نه این میگفت و زار زار میگریست حق تعالی در حق او آیه فرستاد
که **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ** و قلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم
و درباره عبدالله بن سعد فرمود **وَمَنْ أَظْلَمُ** الی قوله **وَمَنْ قَالَ** و کیست ظالمتر از آنکس که گفت **سَأُنْزِلُ** زود باشد که نازل
کردانم **مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ** مانند آنچه نازل کرد الله خدای و مروی است که در روز فتح مکه عبدالله بن ابی سرح ملتجی شد بعثمان و او را
وسیله شفاعت ساخت نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله و ابن عثمان دست او را گرفت و نزد پیغمبر آورد و آنحضرت در مسجد نشسته بود گفت یا رسول الله
اعف عنه از سر عبدالله بگذر رسول صلعم هیچ جواب نداد و بار این کلام را اعاده کرد حضرت ملتفت نشد و سوم بار سوم تکرار نمود
لال ابن مرد است و چون عبدالله از مجلس پیغمبر بیرون رفت آنحضرت اصحاب را گفت الم من رآه فلیقتله ایا نگفتم که هر که او را

سلمه کذابه
دو کس ابن ساتن
بنزد فرستاد

بر چند بکند عباد بن بشر گفت کانت عینی الیک یا رسول الله ان تشیر الی فاقتله اچشم من بجانب تو بود تا بمن اشاره فرمایی من در آنحال
زهره دلالت نیا امتثالون بالاشارة مهمان کسی را باشارة نکشد از ابن مسعود روایت است که عبدالله قبل از فتح مکه با سلام رجوع کرد
بدو از آن جرایم رسول علیه کفار و اهل شرک اخبار میدهد که **وَلَوْ تَرَى** و اگر می‌بینی تو **إِذِ الظَّالِمُونَ** چون بیانات و ستمکاران **فِي**
غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سکرات و شدائد مرگ ایشان ملحوظ است از غمر الماء اذا غطیه چون فرو گیرد و احاطه کند بجهت مرگ کفار را **وَالْمَلَائِكَةُ**
و فرشتگان عذاب **بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ** گسترانیده باشند دستهای خود را برای قبض روح ایشان و در بیان آورده که دستهای کافران بیاشد بعذاب
ایشان و معنی آنست بر روی و پشت ایشان زنند و گویند **أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ** بیرون آرید روحهای خود را از جسدها بجهت مثال مصدر اخراج
غالبه زعفت چیزی عذاب باکوبند و فشکار عذاب که بدرآرید نفسهای خود را از عذاب و خود را از دستهای ما برهانید اگر بتوانید چون
نتوانید **الْيَوْمَ** امروز که وقت مردن شماست تا ابد الآباد **تُجْزَوْنَ** جزا داده خواهید شد **عَذَابَ الْهُونِ** بذلت خواری مراد عذابی که
شخص شرم و اهانت باشد و اصل آن هوان بمعنی هرانه و نکرانست در آن روایت از امام محمد باقر علیه السلام مروی است که در اسباب هون تشکیک در
وقت جان کندن **بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ** بسبب آنکه بودید که میگفتید **عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ** بر خدای چیزی که بازات و امور ما نداده‌ایم و ولد
و شریک مورد او دعوی نبوة و وحی **وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ** و بودید که از آیتهای او **تَسْتَكْبِرُونَ** گردن کشی میکردید و تعظیم نمیدادید و در آن تامل
و تدبر نکردید اما تامل میاوردید و تصدیق نمیکردید صدا را بر رسول و نبی ایشان را گویند که **وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا** و بدرستی که آمدید بحضرت ما جزا
فُرَادَى در حالتی که منفرد بودید و بخانه مال یا شما نیست و نه فرزند و نه خدم و نه حشم و نه یار و مددکار و یا منفرد بود از احوال و اوطان که
کان میبردید که شفیعان شما باشند چنین روایت که آیه در حق نضر بن حارث نازل آمده که سکنت تقنع الی اللات والعزی و فرا جمع
فردت والفرد ای ثابت چون زکی الی و قوله **كَمَا خَلَقْنَاكُمْ** بلباس اول فرادی معنی آمدید بحساب کما ما بهیئتی که آفریدیم و چه شمارا
أَوَّلَ مَرَّةٍ بخیر بار در رحم مادر سر و پا برهنه منفرد و معری از همه چیز و مستوی اند بود که حال ثانیه باشد با حال باشد از ضمیر فرادی
ای مشبهین ابتدا خلقکم عراة حفاة اعزلا بها یا صفة مصدر جئتمونا ای مجیئا کخلقنا اکم **وَتَرَكْتُمْ** و گذاشتید **مَا خَوَّلْنَاكُمْ** آنچه عطا
دادیم شما را یعنی آنچه بدان ساز نداده‌ایم و دیگر از سبب آن مماخر میکردید و بجهت این از حرمت ما رسانیدند و گذاشتید **وَرَاءَ**
ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود از چیز فرستادید و نه با خود داشتید آنکه بسیل توجه زیاده که **وَمَا نَرَى مَعَكُمْ** و نمی‌بینیم با شما **شُفَعَاءَكُمُ**
شفیعان شما را **الَّذِينَ زَعَمْتُمْ** آنانکه گمان میبردید که **أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ** که بدرستی ایشان در ربوبیت و زینت شما را شریکان
عبادت شما شریکان خدایند **لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ** در حقیقت بریده شد و صله و پیوند شما و متشتت و پراکنده گشت جمعیت شما یعنی اسباب
شما منفصل شد و بین الغایات الاصلیه است مستعمل در وصل و وصل گویند این طرف و اسناد فعل با و بسبیل اتساع و حقیقت معنی آنست
رافع شد قطع در میان شما قرار حصر که بنفس است شاهد این و این را شما فاعلت بحسب دلالت شما قبل از ای تقطع الاسباب
بینکم یا اقامت در مقام مرصود و اصل آن تقطع ما بینکم است **وَضَلَّ عَنْكُمْ** و ضایع شد و باطل گشت از شما **مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ**
آنچه بودید که گمان میبردید که شفیعان شما اند و یا آنکه نفعت و منفعت نخواهد بود و اوهم بر روایت کند که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که

اسرافیل صور دمد زمین پر از ارواح شود بر صورت لحد اعمال انکا جزع کوید که بعزت و جلال و قاهریت هر جائی با فالت خود رود و در شر
بر خیزند و مرجانها بیامیزند و بوقف عرض هفتاد سال ایستاده باشند و بی پرهنه و بای برهنه و ختنه نکرده و از غایت دهشت و هول هیچ کس
بکدیگر نکاه نکند زن ندانند که مرد کدام است و مرد ندانند که زن کدام است لکل امرئ منهم یومئذ شأن جنبیه حاصل که خوف و رعب از حد فرمود
افشاطاعاتی که موجب فوز نجات اند اهوال قیامت و ترسیدن از افشای مال که مستلزم بر بیت مبدا رمات و منتج حسرت و ندامت است و بیشتر
در روز قیامت مبدا ران عمود کلاهکرده با حجاج بر سر کوی بجواب صنع و طایف تهدید میفرماید که ان الله بدرستی که خدای کالنوی
النجف شکافنده و تخم و راعات تابیان از زمین بدر و النوی و شکافنده دانه انجارت تا از ان نهال بر اید تخصیص این دو را بیان
منه و ران بجهت انست که همه کس میدانند که این منه و غیر او بجهانیت و دست هیچ کس دیگر بان نمیرسد و بدانکه هر چیزی که دانه و استخوان
ندارد از انجا مسکوینند و انکه دانه از استخوان دارد نوی بخوانند و از ابن عباس و مجاهد انتهی که معنی ان جعل و نوی
دستها و مبدا ان و نبات بر تسمیه خلق ملق بجهت انست که فلق بمعنی شق و شکافتن است بمعنی شق سازنده عدم و موجد و مجاهد کفته که مراد انتهی است که
درجب و نوا است و از عجب قدرت و استوای آن یخرج الحی بیرون می آرد زنده یعنی نبات و اشجار تر و تازه را که مشتمل بر
جانی نماید من المیت از مرده که تخم است و مرده یا بیرون آرنده از نطفه و مرغ از بیضه و اموات را از کافر و غافل و از جاهل و یخرج
المیت و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذکر این لفظ اسم بجهت اسلام است
بر قاعدة الجبه فی له یخرج الحی و اتصاف است در موضع بیان اذ جه فلو جت ری نبات و شجر نامی از جنس الحواج حی است از میت که نامی
حکم حی است کما قال یحیی الارض بعد موتها ذلکم الله این زنده کننده و میراننده الهه است که سند او از عبادت فانی تؤفکون پس از
کجا مکرده اید بی شعور از دین یعنی امر کذاشته بر سنت غیر او اشتغال مینمایید فالق الاصباح شکافنده عمود صبح است از ظلمت
و از بیاض روز و با شکافنده ظلمت از ان عینیست که در بیاض است یعنی روز تاریکی شب را و روشنائی روز را اصباح در اصل مصدر
اصبح است بمعنی دخل فی الصباح و صبح با تسمیه یافته باعتبار انکه از تاریکی شب بار داخل میشود و جعل اللیل سکنا و کردانید
شب را از اسکان تا از تعب جرکات روز بر اسایند مأخوذ از سکن یا الیه از اطمئنان الیه استیناسا به نام و ابن بکر و ابو عمرو ارتفاع جاعل
اللیل خوانند و نصب سکنا بسبیلت که جاعل دالست بر ان نه بجاعل زیرا که ان در معنی ماضی است و بانکه از بصیغه فعل خود ابد
بجهت حمل آن بر معنی مطلق چه خالق بمعنی خلق است والشمس والقمر و کردانید افتاب و ماه را حسبانا نشانهای اوقات
در انا ارکهند که معنی انست که انها را از ادوار مختلفه و سیرهای متناسبه دانا تا شهور و سنین بدانها مستقیم کردد و اوقات در دو جهت
یاد دانسته شود پس مدار شمس و قمر بر حساب باشد و حسبان مصدر حسبانست منتج ما شد حسبان بکسر که مصدر حسبانست تسمیه
و کوید جمع حساب چون شهاب و شهبان ذلک این کار که تسخیر و تدویر شمس و قمر است برای چه بدانسته مقدور العزیز
اندازه کردن خداوند بسیار غالب که حکم او بر چه مخصوص بعد جاریست العلیم دانا در تدبیر ملکه خود و مصالح خلق تدبیر شمس و قمر
و تسخیر و تدویر الکواکب ما ذکر تقدیر رب الکواکب حاصل که حق سبحانه و تعالی بندکان میکند تعظیم خود را مسکوی

بعد یوم صور ارواح صور بسلطان عمل

نیم انکه چون بندکان من در بیت تاریک باشند و در از هیچ جزیره بیت و بجهت ان از تصرف و معاش خود باز مانند تا که ایشان را یکی عمود
صبح روشنی فهم و جهان تاریک را روشن کرداند تا هر کس روی بمقصد خود نهد و بوجه معیشت خود شتابد و در طلب نافع خود فرو رود
و بمقصد خود برسد و بجهت نیز بر حفظ اوقات و حساب اجال و مدد خود راه برند و با در انخلقه خود سر رشته حساب کار و بار خود کنند
دارد و رفع ظلام بجهت نور فراز ظلمات مسدا که لیل متوحش و دلکیر نشود و بسبب ضیای شمس از جمیع امور مهیه برخود دار شود بجهت
او احاله که جهان ظلمت ظلمه و ضلالت ذات و بندکان در لیالی ظلام ظلمت مند من از بیان ظلمه سنه که ظلمه و ضلالت آفتاب هدایت عدل
بجهت طالع ساختم تا که الهه شرع بنور هدایت او منور شده ظلمه ضلالت و انحرف بود ساخت و کمراهان بادیه ضلالت بنور معرفت او راه
یافته و بمقصود دانش فایز شدند و چون آفتاب برج هدایت ظلمات خود را قطع کرد و روی بغروب نهاد در مطلع ارماهی طالع ساختم تا
بندکان من موهبت نور شاد او منتفع شوند و رهنمودی کردند و کفته اما کالنجم و علی الفقر ایجا طهوری تام دارد و معیار از ذکر جنس نجم
بیان نجوم سند باید که شمار بند بشمس و قمر در دلالت بر هدایت و عظمت قدرت و تمام او اهتدا خلایق بان مدلول و هو الذی و اوست
خداوندی که جعل لکم النجوم بکردانید برای شما ستارها لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب انها بمعنی صعود و طلوع و غروب
و مواضع ان فی ظلمات البر در تاریکیهای بیت بیابان و البحر و در دریا چه مضطر بجهت و جانب ظلمت اند و بر خود و فرو در خود و بر خود در بیش و بر خود
بیشتر بر در اسفار و اوقات بهندی توان شد و نیز شمار فرسایند و علامات اوقات لیل و نهار و غیر ان از منافع جوز زیت سار و بر شیاطین و
امثال ان در تفسیر اورده که تخصیص این منافع ابجهت انست که دلالات ان بر قدرت ظاهر تر شد بر انکه نجوم را مدلول دلیل معرفت طرق زمین
ساخته تا بر وجود هر مسافه میان عمران و اراضی و مجاهد که نجوم از ظلمات و شبهات امور دینیه را بمستوان بر بجهت نجوم ناقه و کواکب
نیز ابهدی صلوات الله علیه از ظلمات جهالت و شبهات ضلالت خلاص میتوان شد مجاهد سالکان لما را اهل اسمانند اشیا امان اهل
زمین اند که قال اهل یعنی کمثل النجوم و انها امان لاهل السماء و اهل یعنی امان لاهل الارض فاذا اخلت السماء من النجوم اتی اهل السماء
ما یوعدون یعنی اهل بیت من که انهه موعود اند از ستارها اند که ستارها امان اهل اسمانند و اهل زمین امان اهل زمین اند مجاهد که
اسمان و زمین شوند قیامت قایم شود کما قال و اذا النجوم انکدرت بجهت هر کاه که ستارها اهل بیت من هجکه اصحاب فنا بند قیامت قایم شود
بعد کاه عبادت او سبحانه جلت عظمته و اند انستباشد که بندکان را در تاریکیهای بر و بحر رهنما کردیم این چندین ستارکان را معاون ایشان
کردانیده باشد تا بان در امور دینی و در جوه معاش خود بر وجه سهولت شروع کنند و چکونه روا داشته باشند که اجبار از دلالت
رها کنند و در امور دینیه که منتج سعادات دنیا و نور سرمدیست پیشوایان را ما تعبیر فرمایند و وجود دنیا هدایت بندکان
خواست بر دریا بر بجکونه از ان ضلالت ایشان کند و نصب ابهدی که بندکان از سبحانه مستند باید که اکر در دنیا بنجوم را
راه رهنما کردانیدم در دین نیز کوکب نیر را دلیل و راهنمای شما ساختم و قابل شاه بر اسمان می تابد یکی از ایشان بر زمین می ماند چون
او از زمین بر دارم ستارکان را از اسمان فرو دارم برای انکه ایشان اهل زمین اند همچنانکه امان اهل اسمانند و همچنانکه ظلمات بیابان بنجوم
مزین کردانیدم ظلمات زمین را بنجوم عقل اراسته ساختم و چنانکه بروح انثا عشر را در اسمان جای دادم ایشان عشر را در زمین متمکن کردانیدم

وچنانکه کاهی بسبب ظلمات کثیفه سحاب پوشیده می شود و در حین انجلای آن سحاب ظهور می یابد همچنین بسبب کثرت ظلمات ظلم و اثر آن
از نشانه مهدی و بر ابصار مخفی می شود تا بسبب از نهایت ظلمت نور آن از مطلع هدایت طالع گردد عالم را بنور عدل از ظلمات ظلم پاک گرداند
بلا اله الا هو سبحانه کما ملئت جورا وظلما اللهم ارزقنا لقاءه واجعلنا من انصاره المستشهدین بین یدیه بحق نبیک المصطفی وولیک المرتضی
وائمتک مصابیح الدجی وشموس الضحی وانوار الدیاجی الظلمی بحق ولی الهدی صلوات الله علیهم ما بقیت الارض والسماء قد فصلنا الآیات
بدرستیکه روشن و سیر ساختیم نشانهای قدرت و قدرت خود را لقوم یعلمون برای گروهی که بدانند و انتفاع عقول ایشان و دلهای ایشان
کند بر وجود قادر حکیم و روزی رحیم یعنی عرض از ایجاد این امور و هدایت بندگان است و تفکر ایشان در صنع و کسب و اختلاف مواقع و تغیر
انصالات سیر و نظر در ظهور منافع شمس و قمر در نشو حیوان و نبات و غیر آن تا علم بیدا و معاد خود پیدا کرده سبب و معاد خود گردند
فایز و رستگار شوند و از ظلمات ضلالت خلاص یابند بضیای هدایت راه بر بندگان گرفته تحصیل سعادت نمایند و در بر و بحر چند و بار را بر مردم
امام هادی راشد هدی گردد و بهره مندی گردد و بهره تقصیر ما ثابت در توفیق و لطف بحکمت تقصیر از جانب خودش باشد
تو بتقصیر خود اقراری از این در محضر ما اگر بسالی و مواجب اسیدار و نیز بجهت اظهار قدرت و بیان کمال لطف خود میفرماید که وهو
الذی انشأکم واوست آنکه بیافرید شما را من نفس واحدة از یک نفس که آدم علیه السلام پس نظر در اصل خود کنید و بدانید که اصل شما
یک جزء و بجهت این تکاثر و تناسل در تألف اقدام نمایند فمستقر پس مر شما را قرارگاهی و مستودع و جای ودیعی مستقر
رحمات و مستودع صلب پدر که و نفر فی الارحام ما نشاء و هیچکس از نیز گفته اند و بروایت حسن بصری مستقر قبرست و مستودع دنیا و
این قول و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین و نیز از منقولست که یا آدم است و در معنی فی اهل و بیشتر از نحو بصاحب
و بعد از آن این بیت بخواند که ولا المال ولا الاهلون الا ودائع ولا بد یوما ان ترد الودائع و حیث آنکه هر جا که آدمی قرار دارد مستودع
جور صلب رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت است یا دوزخ مستقر اوست و از بهشت اخرت راه را الفرار گفته اند پس ملخص کلام آنست که
شما را ودیعه در صلب پدران نهادیم و بعد از مدتی بوقت مطالبه رحم مادران در آمدید و بعد از آن بزمین انتقال یافته مدتی بحالت
گردید و از آنجا نیز مستودع رحم آمدید بوقت بعث مستودع بعد از آن بوقت بعث مستودع عرصه گاه آیند و بعد از حساب مستقر بهشت یا
دوزخ رسید که از آنجا انتقال ندارد بحال ثبات و قرار روایت کنند که عبد الله بن عباس مرا گفت که میتوانی که بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله بن
عباس الی الحبر ابن عمه محمد بن حنفیه و مستودع عبد الله بن عباس گفت این نامه بفلان جای برو بفلان مرد حمود و که او را بجا بیاور من
نامه را نزد او بردم و بدیدار او نگاه کرد و گفت مرحبا بکتاب علی بن ابی طالب الحکم البحار و چند صندوق پیش آورد و صحیفه از آن
بیرون آورد و در آن بیکرد و می اندازد گفتم این چیست که می اندازی گفت نوشتهای جهودان که در دوزخ نوشته اند و من در طلب
نوشته موسی علیه السلام آن کاغذ نوشته برداشت و گفت این نوشته موسی است پس بسبب عنوان تامل کرده الحمد لله که مستودع رحم آن
روی زمین و زیر زمین بکثرت و مستقر الحاکم ماوی و مصیر هر کس باشد از بهشت و دوزخ قد فصلنا الآیات بدرستیکه بیان
کردیم علامات قدرت بالغه و هدایت خود را لقوم یفقهون برای گروهی که فهم کنند که مراد از بیان حق سبحانه و تعالی

از نفس واحده و تصرف انبیا در بیان احوال مختلفه فرع علم دقیق تا مصالح که محتاج باشند باستعداد فطرت و ترقی نظر و تکرر فهم فضل الالهی
حاصل نظر و تنبیه را که هر یک از آن دلالت بکند بر وجود خود و صفات کمال او و نیز در تذکیر غیر سفیر مبارکه وهو الذی
انزل من السماء و اوست آنکه فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آب باران را برای اشباع انواع حیوانات و نباتات و مدار آن بر سبیل الشفاء از غیب بنظم
سفیر بلکه فاخرجنا پس بیرون آوردیم به بآب نبات کل شیء رستنیهای هر چیزی یعنی هر صنفی از نبات عرض اظهار قدرت
در اظهار انواع مختلفه بیلا بسکاه و فرا بیستی بماء واحد و تفضیل بعضها علی بعض فی الاکل فاخرجنا بیرون آوردیم منه از آب
خضرا چیزی سبز یعنی گیاهی سبز که از تخم رست باشد که بیخ و شاخ داشته باشد خضر صفت موصوف محذوف است ای نباتا خضرا بحال
اخضر و خضر گاهی و عور و عور نخرج منه بیرون می آریم از آن گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر متراکم شده و بر هم نشسته یعنی خوشه
ومن النخل و بیرون آریم از خرمابن من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان دانیة خوشهای بر یکدیگر نزدیک و قریب الثمار از
بسیاری بار و دانه ها را گفته که تقدیر کلام آنست که و اخرجنا من النخل نخلا من طلعها قنوان و بتواند بود که ومن النخل نیز قنوان باشد
ومن طلعها بدل از ای من طلع النخل قنوان و آن جمع قنو است چون صنوان که جمع صنو است و قنو شاخه نزدیک نخل در مقابله چوب که بجز نخلات
قدرت و زیادتی همه در آن و بسیاری نفع آن چرا اعتبار شده است و قوله وجنات من اعناب عطف است بر نبات کل شیء یعنی بیرون
آوردیم باز آب بوستانها از انگور والزیتون والرمان این نیز عطف است بر نبات یعنی بیرون آوردیم از آب درخت زیتون و درخت انار را
و با منصوب بر اختصاص بجهت اعتبار این دو صنف نزد عرب مشتبها حال از رمان یا از جمیع یعنی در حالیکه درخت انار با
انجار مذکوره مانند یکدیگر در برگ و غیر مشابها و نه مانند یکدیگر در طعم چه معنی مشابه ترشی می باشد و معنی شیرین و ترش و
شیرین و بلند باشد و هسته و مغز و لون و طعم است و یا مشابه در خلق مختلف در طعم یا بسته گاهی که از یک جنس باشد چون رمان و زیتون
و غیر مشتبه گاهی که مختلف الاجناس باشد چون رمان و زیتون و غیر آن و بدانکه انتفاع مشارک تفاعلست در اکثر فایده و از
الحکمة معنی بین اشتبهات تقابل المشتبه الشیان و تشابهاکذلک استوی و تشابها انظروا الی ثمره بنگرید بمیوه هر یک از آن در حال
اذا اثمر چون بیرون آرد ثمر خود را صالح خورد و بی مزه که نفع مستند ندارد و ینعه و بنگرید در رسیدگی و ورزکی و پختگی او که
نشکلی مزه و نفعی و لذتی در وی پدید می آید یعنی در میان این هر دو حالت تفکر کنید و بر بینید که چگونه خروج بر سبیل تدریج از آن حالت اولی
بحالت ثانیه میرساند ینع مصدر اینعال ینعت الثمرة اذا ادرکت و یا جمع یانع است چون تاجر و تجار ان فی ذلکم بدرستیکه در این
یاد کردیم لآیات نشانهاست بر وجود قادر حکیم و توحید او لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند بحدوث اجناس مختلفه و انواع
متنوعه از اصل واحد و نقل از حال بحالی می یابند بنگر احوال قادری که میداند تفاصیل آنرا و ترجیح میدهد آنچه حکمت او مقتضی
بسکند از احوال ممکنه و بایجاد مقتدری که قدرتی ندارد که معاونت او شود و یا مقتدری که معاونت کند یا در صنع او از اهمال ایشان
از تغییر احوال آن و نظر در عقاب توبیخ اهل شرک و رد قول ایشان بسکند بقوله وجعلوا لله و ساختند کافران برای خدا شرکاء الجن
ابلیس را یعنی ملائکه را که شریکان خدا گردانیده بعبادت ایشان مشغول شدند و گفتند الملائکة بنات الله کما قال وجعلوا الملائکة

الذین هم عباد الرحمن اناثا وتسمیه انسان بجن جهت اجتنان انسان است و یا مراد بت الهیه که اطاعت آنها موده اند همچنانکه اطاعت خدا با آنها بوده
با عبادت اوثان کردند بتسویل و تحریص شیاطین ایشان را گفتند که الله خالق الخیر وکل نافع والشیطان خالق الشر وکل ضار همچنانکه رای مجوس
که دیوان را شریکان خدا میدانند و میگویند که شیطان شریک خدایست در آفرینش هر چه جز خدای آفریده و او را بدان میگویند و هر چه
شر است او را بشیطان خلق میکند و او را اهرمن میگویند و بدانکه هر شرکا هر و مسئول حصل است و فجعلوا الحق بدل شرکاء و یا هر دو مفعول
از شرکاء الجن است بتقدیر مسئول ثانی بر اول بجهت استعظام آنکه ملک یا جن یا انس یا غیر آن شریک خوض باشند و هر مشغول شرکا
با حال از و وقوله وخلقهم حالت بتقدیر قد یا ای وقد علم ان الله خالقهم دون الجن یعنی ایشان جز را شریک خدا میدانند و حال
آنکه میدانستند که بخلق مثل خالق نباشند و ایشان از فرط جهالت و حماقت مخلوق را شریک خالق میدانند که خوض آفریده است ایشان را از جن
از بهر مخلوق است و غیر خالق مثل خالق نباشند و یا ضمیر راجع بکفار است یعنی با آنکه میدانند که خوض خالق ایشانست ابتدا عبادت جن
میکنند و شریک او میگردانند وخرقوا له و بر می بافتند و افترا میکنند بر ایشان بنین بسران از جهل عزیر و عیسی که قالت الیهود عزیر ابن
الله وقالت النصاری المسیح ابن الله وبنات و دختران جن و ملائکه و این قول بعضی از عرب بعضی قریش بغیر علم بی آنکه علمی بشان ایشان دارند
بجهت آنچه میگویند یعنی دلیلی بر آن مدعا ندارند بلکه آن بمحض دعوی و تقلید است این جار و مجرور در موضع حال از واو یا از مصدر
ای خرقوا بغیر علم سبحانه پاک خدای وتعالی و برتر عما یصفون از آنچه صفت میکنند که او را فرزندی و شریکی هست چون
حال از آن نیست که مولدات یا تنی و هر دو بیچه تشبیه است و هر که مشابه باشد بصفت نقص باشد و شریک نیز مستلزم نقص است
و خوض مبرا از نقص و عیب است بدیع السموات والارض اوست که نو پدید آورنده است آسمانها و زمینهای او ابتدای بلا و مده و مثالی
و بدون اعانه غیر این از اضافه صفت مشبهه است فاعل بمثال فلان بدیع الشعر او بدیع شعره و یا نظر فی اهوای موجد بدیع السموات والارض
کذلک فلان نسج الارض ای ابتدا فیه و حینئذ معنوی است که او عدیم النظیر و المثل است در خلق سموات و ارض و یا بدیع بمعنی مبدع است
بمعنی اوست مبدع اربعه اسمانها در شبها و تفصیل این در اوایل سوره البقره مذکور شد و رفع آن بر خبریه است و مبتدا محذوف ای هو
بدیع السموات والارض یا عکس ای بدیع السموات هو و فرق میان ابداع و اختراع آنست که ابداع فعلی است که مسبوق بفعل نباشد و مثال آن
لما خالق الشیء لا احلت ما لم یسبق الیه و اختراع فعلی است که مسبوق بالسبب باشد و ایثار ابداع در مقام اختراع جهت افاده کمال
قدرت اوست که موجد جمیع مخلوقات و هر که متصف باشد باین احتیاج بشریک و ولد نداشته باشد کما قال انی یکون له ولد از
کجا باشد و چگونه بود مر او را فرزندی ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی که فرزند آرد و بدید می آید و چگونه او را ولد باشد
که در تزویج کنایه و جنسیه شرط است و او را کفو نیست و میان او و ما سوی مجانست نه وخلق کل شیء و آفرید هر چیزی را
و خالق را ساختی نیست مخلوق وهو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها دانا است و بغیر او دانا نیست پس او را مثل و جفت
کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بروی محالست و در اثبات کند که در آیت استدلال است بر نفی ولد از جهت جبر او آنکه
هر که آفریننده علت آسمانها و زمین باشد بکلی از جنس آنچه موصوف بولادت نمیتواند بود دوم آنکه معقول از ولد آنست که

باشد از گوهر آنچه که متجانس یکدیگر باشند و خوض منزه است از تجانس سوم آنکه ولد کمتر والدست و او را کمتر نیست و در چگونگی آنها
بعد ای او مخلوق او بند پس مکافی او نتوانند شد دوم آنکه لازمه عالمیت بکل مخلوقات و غیر او آنچه نیست با جماع ذلکم آنکه چنین صفات موصوف
الله خدا ایست که جامع جمیع صفات کمالات ربکم پروردگار شما لا اله الا هو هیچ معبودی بذات مگر او خالق کل شیء آفریننده
هر چیزها است بدانکه ذلکم بدلیل و ما بعد از اخبار مترادفه و میتواند بود که بعضی بر اصلی باشد یا بمعنی صفت و بمعنی خبر و قوله فاعبدوه
حکم است مسبب از مضمون اخبار مذکوره یعنی چون که او سبحانه مستجمع اوصافست پس او را پرستید که مستحق عبادت اوست نه غیر او بجهت اتصاف او بآن
صفات مذکوره یا گوئید فاعبدوه حال کل شیء وخالق کل شیء دلالت میکند بر آنکه او خالق افعال عبادات است پس از شما گوییم انجا بر شما
ایهام می شود آنست که مراد از زیرا هر چیزیست که غیر او بر ایجاد قدرت نیست چون خالق ملائکه و جن و انس و حیوانات و نباتات تا آنجا باشد در عبده الهم
باطله همچنانکه مفهوم و از تحقیق که گوید اکلت کل شیء بمعنی ماکولات و میگوید اسناد افعال عباد باو نوان کرد و محال آنکه او سبحانه منزه خود فرموده
لیل عباد کرد ایشان بجا کردن مخلوق و سبحانه مسبوق تنزه از آن نمیشود و نیز مرجوح میشود که او سبحانه فاعل ارفع باشد صالح الله عن ذلک علوا
کبیرا وهو و او با وجود این صفات کمال علی کل شیء وکیل بر هر چیز حافظ است و متولی امور بندگان پس توکل مرو کنید و مهم امور خود
را بوی تفویض کنید و بوسیله عبادت او در انجام کار خود کوشید چه اوست که بکفایت بر اعمال شما و شما را از مجازات خواهد داد و بر هر امر او
متوجه و متوجه تمام قوی نمایند لا تدرکه الابصار در نمی یابد او را دیدها چه هر چیز مرئی میشود باید مقابلت و در حکم مقابل همچنانکه در اجسام
و ابصار صفات اجسام است و موقع از آن مسافت و ابصار جمع تصرف که حاسه نظر است و ادراک چیزی را طلب کند از جهت آنکه محل ادراک
وهو یدرک الابصار و او در می یابد دیدها را یعنی بجهت آنکه ابصار را در آن ادراک میکند و جواهر لطیفه مانند ابصار و یا در می یابد خدا او را ابصار
را بنفس ذات خود وهو اللطیف الخبیر و اوست لطف کننده و نیکوکار باندکان آنجائی که انسان ندانند و نیکو رسند بدقایق اشیا
و آگاه باسرار هر چیزها و دلها بصالح و تدابیر عباد و باحوال انها پس بر وفق آن بجا آورد ایشان نماید در دنیا بیع کند که اوست بار بر
آگاه بحقیقت هر شیء و میتواند بود که این از باب لف باشد و معنی ابصار او را در می یابد زیرا که لطف و خبرت بر لطیف مستقر باشد از مقدار
کثیر بر آنچه بحاسه بیدرک نشود و در آن تطبیع نکرده و در مجمع آورده که در لطیف چند وجه گفته اند یکی آنکه لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار که صدول بوده از وزن فاعل مبدل حرف بسالمه دوم لطیف الذی یرث و حذف مضاف الیه جمله دلالت کلام است بر آن سوم لطیف
که استقلال اکثر میفرماید از آنچه خود و استکثار قلیل بسیار از طاعت خود و جبار و لطیف است که اگر او را بجرائم لیل جواب دهد و اگر فضل
کثیر تا بر خود جای دهد و اگر اجابت او کثیر تا مغفرت بندگان خود گرداند و اگر طاعت او کثیر گمان برند و اگر عصیان نهانی تو بنه عفو دهد
اگر از او لطف اصلی که تو را بخود خواهد که روی بری ای هدایت توفیق بخشم لطیف که مکافات باید موافق و در کردار جاقی ششم لطیف که
هر گاه کسی با او افتخار کند غیر شرک داند و شخصی که بسوی او افتقار نماید او را غیر بخشی گرداند هفتم لطیف که عطای خود را برای تو لذا
ساخته و در عین الداعی آورده که لطیف بمعنی برست صاحب خود لطف میکند بایشان از جایی که ایشان نمیدانند و رفق با ایشان میکند بر وجهی
که ایشان عالم نیستند و اصل لطف برست و تکریم یقال فلان لطیف بالناس یلاطفهم و کاف بمعنی لطف در تدبیر و عمل می باشد

يقال صانع الصيف الكف اذا كان حاذقا و در خبر آمده كه معنى لطيف خلق لطيف است همچنانكه تسمية او معظم جهة آنست كه تا تو عمل عجيب
و گويند معنى فاعل الطوارات و از هر چيزيست كه بنده با آن نزديك شود طاعت و دور گردد از معصيت و خبير بمعنى عالم بدانچه تو آنرا و عمل
آنست يقال فلان عالم بخبر اى علم كه الشيء مطلع على حقيقته و الخبر العلم يقول الخبير اى علم دريابد دانست كه اين دانستن را كه جوهر ميسور درك
مى شود زيرا كه ادراك هر كار مقدار بصر شود معهود نگردد از و الا و بر همچنانكه هر كه مقدار سمع شود معهود نشود از و سكر بسمع بخبير هر كه از
اصل نكت در بيان آخر اين معنى دانست كه اين حاسه الناء ادراك مفرد لهم ادركه بمعنى معناه و حدث طعم را درك بالتقى معناه و حدث را بحسه چون
خوض روح بمدح بنى ادراك بصر كرده باشد از خود بر مقابل آنكه اثبات ادراك او باشد بصر نه مرو و ما را باشد و دلالت عقليه بر صحت
مرئيه خوض است بابصار عاشى با سناد خود روايت كرده از فضل و سهل ذو الرياستين كه او سؤال كرد از ابى الحسن على بن موسى الرضا عليه السلام كه
اخبرنى عما اختلف الناس من الرؤية جزء مرا از رؤيه خوض كه مردمان در آن اختلاف كرده اند و سوء مر قوله صلى الله عليه و آله خلاف عما وصفه فقد
اعظم الفرية على الله هر كه وصف كند خدا را بخلاف آنچه او ذات خود را بآن موصوف دانست بتحقيق كه اسناد فريه عظيمه بحق كرده چه سبحانه
فرموده كه لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و گويند مراد او بابصار اعين نيست بلكه بصار قلوب است يعنى درى نيابد او را دلهاى اهل صفات
اشاعره اند لا معتزله را بابن آيه بر امتناع رؤيه باطلاق ادراك مطلق رؤيت و نفى آن عام در جميع اوقات نه بحسب اختلاف
اختصاص از بعضى حالات و بعضى اشخاص چه آنچه در قوت لا كال بصر بدرك است و بحسب آنكه نفى مستلزم امتناع رؤيت معارض
با دلة عقليه و اخبار صحيحه متواتره از اهل البيت عليهم السلام اجماع اقتضاء دارد بر جواز ابصار و دلالت بر وحدانيت و كمال قدرت و علو جبار
علاه و اعتذار مى كند بقوله قد جاءكم بصائر من ربكم يعنى گواهى بمحمد كفار قريش كه درستى كه آمد شما را نشانهاى روشن يعنى دلائل حجج
من ربكم از تربيت و پروردگار شما كه و صنع آن بر وحدانيت كه گويا آن مبنى بر ابصار جمع بصيرت و آن نيز اصل بصر است و بدين
و تسميه دلالت بر آن بجهت آنست كه تخليه خود مى كند براى نفس و آنرا با او مى نمايد فمن ابصر پس هر كه ديد حق را و تصديق كند بآن بوسيله بصيرت
و فكر در آن فلنفسه پس براى نفس خود دانا ديده منفعت آن مر او راست و من عمى و هر كه نابينا شود و نديد آنچه ظاهر است بحجج عدم
تدبر در آن و تعصب آنكه اشود فعليها پس ضرر آن و وبال آن مر او راست بدلالت آنكه سكلمان مخبر در اعمال نه مخبر و ما انا عليكم
بحفيظ من بر شما بوكيل نگهبان كه محافظ اعمال شما كنم و بر آن شما را مجازات دهم چه من بر شما جز تبليغ نيست و بس و حق تعالى است كه حافظ اعمال شما است و
شما را بر اعمال خواهد داد و نزول اين آيت قبل از امر بقتال و جهاد حضرت صلى الله عليه و آله بدان مامور شد و جنبه شد بر قتال و اثبات بر
اعمال و اعمال قبيحه جزا و اگر آن قتل و تسويه اثبات نبود و كذلك و مثل اين تصريف كه در اين آيه كرده شد صرف الآيات سكرد
آيتهاى قرآن را از وعيد و وعد و از مفصل مجمل و از محكم متشابه و غير آن و تصريف بمعنى اجراى معنى است و بدل در بيانى متعاقب و از
در اصل بمعنى تحويل شى است از حالى بحالى و قوله و ليقولوا درست لام براى عاقبت است و درس بمعنى قرائت و تعلم و جلب اين محذوف
تقديرش آنست كه و ليقولوا درست نصر فها بيان مى كنيم آيات قرآن را بيانى متعاقب تا گويند اهل مكه كه تو خواندى آنرا و تعلم كرفته از ديگرى
و مشهور آنست كه معطوف عليه محذوف است تقديرش آنست كه ليتبين السامعون و ليقولوا زعم كفار قريش آن بود كه حضرت رسالت صلى الله عليه و آله

از حرب و پيكار كه در بنده بودند از سبى اهل روم تعليم مى كنند و مى گويند كه خداى بمن وحى مى كند حرف مى نمايد كه ما نفرستاده ايم آنرا بكتيم تا
مبتلا بآن نگاه شود و عاقبت آن بآن انجامد كه كفار قريش گويند كه تو از بشرى تعليم كرده و ليتبينه و براى آنكه بيان كنيم آيات خود را
لقوم يعلمون براى گروهى كه مى دانند اين كلام خداست تخصيص قوم باهل علم جهت آنست كه اثبات كه اين تشنيع مى شوند بر غير ايشان و مى
شايد كه معنى اين باشد كه تا بسبب تصريف آيات محق از مبطل و مؤمن از منافق كافر و در دو كتاب اورده كه مرفوع بين الآيتين
كلام اول بحارث و ثانى بخشيه زيرا كه تصريف آيات براى خير است نه براى آنكه كفار مى گويند كه از اين سر تعليم كرده و ليكن چون صدور
قرآن از قبل تصريف آيات حاصل شد بحجاكه حصر اين سبب بود از بخت خوض او را بشر سلخ ثانى و سوفان بوده در مسافت
ابى و فرمود كه و ليقولوا بحجاكه كنت ليتينه و مشهور بود كه لا تقو در ليقولوا مقدر باشد اى لئلا يقولوا يعنى تا نگويند كفار كه تو از شدى
تعليم كرده زيرا كه اين نوع كلام مقدور هيچ بشرى نيست بنابرين لام در هر دو موضع حقيقت خود باشد و ضمير در ليتينه راجع است بآيات و تذكير
از باعتبار آنست كه آيات در معنى قرآن باشد كما قال و كذلك نصرف القرآن و يا آنكه راجع بقرآن باشد و اگرچه مذكور نشده بجهت آنكه معلوم است
و راجع باشد به قرآن كه مصدر جنبه است كما قوله صلى الله عليه و آله و سلم اين آيه مورد سوء مى گردد
آيه نازل شد كه اتبع ما اوحى اليك در پى آن روى كه وحى كرده شد بتو من ربك از پروردگار تو يعنى مستند شو بطريق توحيد لا
اله الا هو هيچ معبودى بسزاى عبادت مگر او اين تفسير اصلى است كه ايجاب اتباع موكد بآن شده و يا حال موكده است از ربك در تقدير آنكه
معبود الا الله هو و اعرض و روى گردان عن المشركين از مشركان كه و يا قول او را اتيان كن مگر كسانى كه ايشان
پاى السيف مندرج سيدات و مانند اين عبارت اعراض را حمل مى كنند بر هر چه شامل كفر باشد از قتال و غير آن حمل مى كنند و عدم
ملاحظه با قتال نه آنكه اراده عدم و عزل قتال باشد بتوحيد بنابرين حكم آيت ثابت باشد و لو شاء الله و اگر خواستى خداى مر چيد و
عدم اشراك ايشان را بوجه جبر و قهر ما اشركوا هر گز مشرك نباشند و ليكن اين منافى تكليف است چه تكليف مستلزم اختيار است
نه اجبار ملخص معنى آنست كه اگر اراده خدا بودى كه اقتيان بر سبيل قهر و الجاء اضطرار قابل موجد شوند و ايمان آرند هر كه مشرك نبودى
و ما جعلناك عليهم حفيظا و ما انت عليهم بوكيل و نگردانيدم ترا بر ايشان نگهبان و نيستى تو بر ايشان وكيل

کسی که با مور ایشان قیام نمائی همی کار تو تو با کدامست چه تو نیستی بلیغ نه اجبار کردن ایشان ایمان تو تبیع معنی آنست که ما از انکار
ایشان کرده ایم تا مهر و جبر ایشان را از انکار منع کنی و یا جانبی که بجهت محافظت تو ایشان را انکار نیارند و اگر من بجبر ادشوند و تو خرجی و
اتی باشد و سود و کیلی که بصالح دنیا و دنیوی ایشان قیام نمائی و نگهداری که در مقاسد شروع کنند چاپ هر دو بر تو مفروض نیست بلکه ما هم کرده
افعال و رقیب احوال از ازاق و حاسب اعمال ایشانیم و بر تو غیر از ابلاغ و انذار چیزی نیست و جمع میان حفیظ و وکیل جهت اختلاف معنی
لفظین آن چه حافظ شیء کسی است که میان و حافظ اوست آنا بحضرت یا و رساند و وکیل مرشی کسی است که جلب خیر کند بان او رساند
که چون بیت انکه و ما نیستند و من ما دون الله حصر جهتم نازل اند مشرکان تعریض کنند که ای محمد زبان از مشتم تنی ما کوتاه کن
و اگر نه ما خدای ترا که صفات کمال او را یاد میکنی هجو کنیم ایزد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ و دشنام مدهید آنانرا که میپرستید
دُونِ اللَّهِ بجز از خدا و قبایح ایشان را یاد مکنید فَيَسُبُّوا اللَّهَ که ایشان در مقابله آن دشنام گوئید خدا را عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ از روی جهل
و نادانی و ارشدی نقل که ابو طالب با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میگفت از اصرار اعدا و پیوسته مزاحم شدن از دفع مهم و در جواب
پرسند و قریب بوی از رسید مشرکان با یکدیگر گفتند که بیائید تا نزد او مرد رویم و هجو و بدگوئیم که این پسر برادرت را بر ما معزز
و سبب الهیا از خدا که ما تا غایت بجهت حرمت تو چیزی نمیگفتیم زیرا که تو شیخ و سید مائی و اگر قضیه بر انواع شود او را هلاک کنیم نزد
برخواستند و نزد ابو طالب آمدند ابو سفیان و ابو جهل و مغیرة بن حارث و عمرو بن عاص این سخن را بابو طالب گفتند ابو طالب رسول را طلب
کرد و گفت ای قوم بنو عامر اند ملاحظه حال ایشان کن بحضرت گفتند بدی ایشان چیست گفت خواهش آنست که زبان از سب آلهه
کوتاه کنی رسول فرمود که اگر من چنین کنم مسلمان من کنید بکلمه که بیش گفتن از جمیع عرب و عجم مالک شوید و بر اهل عالم استاد
گردند گفتند از چیست کسی که بگوید لا اله الا الله گفت ما هر کز این را نگوییم ابو طالب گفت با ایشان مواسات کن و فرمود بجز از بغض
نسبت و ایشان گفت ای محمد از شتم و دشنام خدایان ما باز ایستی و اگر نه ما نیز ترا دشنام دهیم خوف ایزد ملکوت و زیان کرد اند
و در بر دلیل بر آنکه طاعت هر کار مودی بمعصیت شود نزد آن واجبست چه مودی بشرست و نزد آن که کفار مدار اگر
که جوار ایشان و ایشان بسازد و نوازی و مدد کاری نداری • و دار هم مادت فی دار هو • و ارضهم ملکت فی ارضهم
هر کجا بخیر و وقت ضعف مامور بود بلست بدار کردن بر امام او لیزیان جبابه از پایه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ترست و سبب بر بار
اول باشد زیرا که من نیز ایشان از منبر در کنند و در حرب دفع ضرر از منفصال عقل و شرعست و در مجمع آورده که ابن دلالت
میکند بر آنکه جایز نیست که از مکلف عمل بلغوی صادر شود که مودی بمعصیت غیر او شود و از ابو عبد الله علیه السلام پرسیدند از قول خدای
رسالت صلی الله علیه و آله که از اشراف اخفی مزدیه العمل علی صفوان شواء فی لیلة ظلماء فسود که مشرکان در زمان آنحضرت
شدند کافر ادشام سداد و مشرکان نیز بجهت این سب مسبوب و مشارکت میکردند و حضرت اهل ایمان را از سب آلهه اهل شرک منع نمود تا
کفار سب الهه مسلمانان نکنند و مومنان بجهت از شرک نیاید و بعضی کافر نشوند از جائی که بدانند چه باعث خیر و کفار کلمه گفتند
و صادق علیه السلام را گفتند با بن رسول الله ما در راه مسجد می بینیم که با آواز بلند سب اعدای شما میکنند و نام ایشان را میبرند

و فرمود لا تعرض بساحة اولیا از حد خود دور کرده و معرض میکند بار بعد از آن فرمود که قال الله تعالی و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله
فیسبوا الله عدوا بغیر علم و نیز از آنحضرت مرویست که در تفسیر این آیت فرمود که چون این آیت نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
لا تسب علیا فان ذاک اتمسوس بذات الله و لا تسبوه و فانهم یسبون علیا و من سبه و لی الله فقد سب الله کذلک
همچنانکه بیارائیم اعمال
کفار را در نظر ایشان زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ آراستیم برای هر گروهی عَمَلَهُمْ کردار ایشان را از نیک و بد در نظر ایشان بوجه تخیل که کار
مالدهم و خوب و میتواند بود که عمل مخصوص باشد بتسویل و مراد بکلیات انواع کفر و بات و زیر اکه کلام در بیان و مشیه بتزیین خدا
باشد برای ایشان بوجه تخیل و تخذیل مراد ایشان که ما ایشان را عقل کامل دادیم و علم بحسن محاسن و قبح منهیات تا حس را بدانند
و کار بندند و قبح اجتناب کنند و چون مقتضای عقل را کار نبستند و تابع هوای نفس شدند پنداشتند که راحق تعالی
رسم بحسب ایشان صفا و چون ما ایشان را با عمال قبیح خودشان بار کرده استیم و قهر و جبر ایشان را از آن منع نکردیم و کار
مزین اعمال ایشان ما ایم و گوییم معنی آن که ما هر امتی را بایمان و طاعت فرمودیم و بر آن تحریص و ترغیب کردیم یا امت سالفه نیز همچنین
کردیم و هر یکی را لطف که با شما کردیم با امت سالفه نیز همچنین کردیم و هر یکی را لطف که با شما کردیم با ایشان نیز همان طریقه مرعی
داشتیم پس مراد باعمال ایمان و طاعت باشد و بعضی ایمان و طاعت را از نظر ایشان آراسته کرده ایم بدلایل و اضحه صحیحه و با وجود این
ایشان بان اقدام نمودند و تابع اهوای باطله خود شدند و در مجمع آورده که در این کلام چند وجه است یکی آنکه همچنانکه
مزین ساختیم برای شما اعمال شما را آراسته کرده ایم برای هر امتی که جز از شما بودند اعمال ایشان را از حسن و قبح و تعذیب و در وجه اصلاح و ترک
اصلاح و نهی ایشان مودیم که از ایشان عملی صادر شود که سزاوار باشد از نواحی حق و اب و نواحی حسن و جای است و تسلیه آنحضرت واجب است
بر ایشان که بدل عمل نباید دهل از اخیل که شخصی مرا بدیا غلام خود کرد اعمال علل ای نیا بخیلی لان از عمله دو و اگر نیز کرد اینه مرا
هر امتی عمل ایشان را که طباع ایشان مایل از بود دلیکر بعد از آنکه خود را شناسای ایشان کرد اینه بودیم تا ایشان نیابند حق و احتساب
کنند زیرا الحال سیوم آنکه مزین ساختیم عمل ایشان را بذکر نوازان کنوا و لکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و
الفسوق و العصیان که مراد بتحبیب ایمان بذکر نوازان و مدح فاعل از و فعل از حاصل که مراد تحبیب ایمان بذکر نوازان و مدح
فاعل آن و تکریه کفر بذکر عقاب آن و ذم فاعل از و فعل از حاصل که مراد از آنچه این نیست که خوف تزیین عمل کفار کرده باشد در نظر ایشان
زیرا که این مقتضی خواهد حق و مع است ایشان را بر معاصی و اعمال قبیحه و خوف همچکس را معصیت نخواهد بلکه ایشان را می فرموده فاعل از ذم
نموده و فرموده که و زین لهم الشیطان اعمالهم و ملاحظه نیست در آنکه مراد باین کفر و معاصی است و در این دلالت بر آنکه از این مذکوره
تزیین اعمال طاعت ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ پس بسوی خدای آورده کار ایشان مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را
در وقت محاسبه و مکافات بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانکه بودند که عمل میکردند از خیر و شر ایزد تعالی در فرمان قرآن مجید و زیرا که در ایشان
فرموده که اصحاب مراد او نیست بلکه کار ایشان بجهت آنکه موجب زیادتی کفر کفار میشود بلکه ایشان نکره و بلند خلق محمد
کبر قرطی و جواب فرموده اند که اگر فرض آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند ای محمد تو نمیدانی که موسی عصا و سنگ

و فرمود حق تعالی عمل هر امتی را مزین ساختیم و فرمود اگر سبکه یا علی فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله

دوران جنبش آب جاری شد و عیسی بمرده را بدو زنده کرد و صالح ناقه را از سنگ بیرون آورد اینقدر نوع آیتی بما تا تو ایمان آریم حضرت
فرمود که اگر این معجزه متحقق شود هر آینه بصدق خواهید کرد جمعی برین قرار عهد کردند و سوگندان غلاظ شداد موکد نمودند که اگر این معجزه
بمنای ما در آید و موافق اقتراح کنیم ما ایمان آوریم آنحضرت دعا استقبال نمود و منادی این حال جبرئیل بازآمد و پیغام آورد که
حق تعالی میفرماید که من بدعای تو این کرده رد سازم اما سنت دعا و من بر از جاری شد که جز آنم هر نوع آیتی خواهید
از آن ظهور رسد اگر از عهد و عهد بیرون بیایند عذاب استیصال بدیشان فرستیم اگر خواهیم این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب
داده و اگر خواهی بکذار تا توبه کنند و اسلام آرند و با آنکه از اهل ایمان قبول اسلام کنیم حضرت آن قسم را اختیار کرد و آیه آمد که وَ
أَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند بخورند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین ایمان خود جهد مصدر است در موقع حال یا مجتهدین ایمانهم و
با مفعول مطلق است و داعی ایشان بر قسم و تاکید در آن تحکم بود در رسول صلی الله علیه و آله طلب ایلاء متوجه و استحضار
شاهد کرده بودند از آن حاصل که ایشان بغلاظت شداد سوگند خورده که لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ اگر آید بدیشان علامتی و نشانی از آنچه
طلب میکنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بدان قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که إِنَّمَا الْآيَاتُ جز نیست که این آیات معجزات
نزد بسحرات عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و او مر اظهار آنچه از خواهد قادر است و من بخود وی خود هیچ از آن قدرت ندارم و بعد از
رسیل انکار خطاب میکند با اهل ایمان که بچه طمع در ایمان ایشان شای نزول آیت متوجه داشتید میفرماید که وَمَا يُشْعِرُكُمْ
و چه چیز دانا کرد و آیه شما را ای مومنان بآنچه از کافران صادر می شود و نگفته اند خطاب بمشرکان یعنی شما که اهل شعر کرده اید
که عاقبت کار تا چیست أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ بدرستی که آن آیات و معجزات متوجه چون بیاید با ایشان و مشاهده کنند لَا يُؤْمِنُونَ
نگرویدند آن در آن نیست برای حق تعالی نزول آیات نکرده بنگر بحث علم او با آنکه چون آن آیات بیاید ایمان نیارند و آنکه مفعول ثانی
تشعر محذوف است تقدیر آنکه و ما یشعرکم بالکون منهم چنانکه بآن مفسرت در جلد اسمیه مستانفه مصدره بان مکسوره متضمن اخبار بآنچه
علم الهی متعلق گرفته بود از عدم ایمان ایشان و قوله وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ عطف است بر لا یؤمنون یعنی در حینی که چون آید متوجه بآن ایمان
گردانیم دلهای ایشان را از انکار و تصدیق بآن بر وجه تحلیل و تحلیل وَأَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشان را نیز از دیدن آن چنین بر طور تحلیل
پس ایمان آرند در کار كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه نازل است در شان طلب أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شنوند و بعد از آن
عناد و جحود وَنَذَرُهُمْ و بگذاریم ایشان را فِي طُغْيَانِهِمْ در عدوان و بر اهوای آن یَعْمَهُونَ در حالتی که سرگشته روند و در آن بحیرت
بمرند یعنی ایشان را با عمل خود باز گذاریم و در سبیل قهر و جبر منع ایشان نکنیم از آن تا از ضلالت و طغیان سرگشته و متحیر بمانند و گویند
آن که ما بدانیم عنادی چنین و جاحدی این ایشان را بجهت آن از نزول معجزات متوجه چنین نیاید چه علم ما بعدم ایمان ایشان ضلال نگرفته
بدانیم که آنها از غایت عناد و انکار اختیار ایمان نکنند و در مجمع آورده که در کیفیت تقلیب ایشان در جهنم باشد و لهب نار بحر یعنی شعلها
و سرهای آن در دوزخ بر بینند و دلهای ایشان منقلب گردد کما قال وجوه یومئذ خاشعة یعنی فی الآخرة عاملة ناصبة یعنی فی الدنیا
در آنکه تقلیب افئده و ابصار ایشان بجهت حسرت و ندامت و تزعج ایشان باشد و العلم عند الله علام الغیوب

الجزء الثامن من الأجزاء الثلثين

بیاید دلیلی که چون حق سبحانه ذکر تجلی و تحلی ارباب طغیان و کفران
در بیان فرق اعادی و توغل ایشان در انکار و عناد کرد باعث تجلی و سبب خذلان ایشان مقرر میفرماید که وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا و اگر بحقیقت
فرود آریم إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ بسوی ایشان فرشتگان را چنانکه میگویند که لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى و اگر سخن بگویند
با ایشان مردگان چنانکه امر تجلی میکنند که فَأْتُوا بِآبَائِنَا وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و اگر جمع بگردیم بر محشور بسبب انجیم برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از آنچه
قُبُلًا گروه گروه یا کفیلان یکدیگر در قبول اشارت و اندازه شهادت در وصف ما و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ایشان را بر اسانیده سید و دعوی
ایشان را بر وجه اجتماع سازی شوند و اگر همه آیات را برای ایشان جمع میکردیم که مقابل و مواجه ایشان باشد مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا نبودند که ایمان آرند
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدای خواهد بروجه قهر و جبر و بالجمله مشروی با ایشان وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لکن بیشتر کفار يَجْهَلُونَ بدانند که اگرچه معجزات
با ایشان نمایند ایشان بطمع و رغبت ایمان بیارند پس سوگند غلاظ ایشان بر چیزی که بآن شعور ندارند و طلب آن از جهل اکثر ایشان کرده ما آنچه
جهل شامل همه ایشان و با آنکه معنی آن که اکثر مسلمانان جاهلند تا آنکه ایشان ایمان نیارند و بجهت تمنای نزول آیه میکنند برای طمع در
ایشان و بدانکه قبل جمع قبیل است بمعنی جماعت و جمع قبیلات بمعنی کفیل ای کفلاء یا بشر و آیه و اندر و اجتماعی که با این مفسر شد و در آیه
را تمام کرد خدای داند که بجواب ایشان جز اهتمام بمصالح ارادها باشد و بر وجه خواهد بود که اگر آنکه خیر از ایشان بوی بنقص عوض و نفی حکم او
تعالی الله عن ذلک بخلاف قول کسانی که میگویند میتواند بود که در مسلوم خدا الطف باشد که اگر با کافران بکند ایمان آرند و نیز آیه دلالت
بر آنکه اراده او محدث است زیرا که استدلال میکند بر آنچه اگر قدیم بودی است آنچه جایز نبودی همچنانکه صحیح نیست آنکه ما کانوا لیؤمنوا الا
ان یعلم الله و الا ان یقدر و ظاهر آنچه این هر دو صنف از آن خوف بیان حال انبیای سابق میکند با اعدا بجهت تسلیه حضرت خاتم الانبیا
صلی الله علیه و علیهم و میگوید که وَكَذَلِكَ و همچنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا کردانیدیم لِكُلِّ نَبِيٍّ برای هر پیغمبری عَدُوًّا
دشمنی شَيَاطِينَ الْإِنْسِ کردنکان از جن و انس بدان عداوت و با آنکه مفعول اول و دوم و اکثر مفعول ثانی
با جعل از مراد از جعل تخلیه و تمکین اعدا است یعنی همچنانکه تخلیه اعدای انبیای سابق نمودیم و در سبیل جبر و قهر منع ایشان نکردیم همچنین تخلیه
اعدای تو کردیم و تمکین ایشان نمودیم و در سبیل قهر و جبر منع ایشان نکردیم جهاد مکلف ممکن و مخلی نباشد هر آینه ملجا و مضطر باشد و او
مانع تکلیف است و با جعل بمعنی سمیا و حکمنا و حکم و تسمیه رابع محکوم و مسمی می باشد و در تفسیر و بر الزی نیست بلکه مثلی ایمان
علی ما مر است و بالجمله آنکه حق تعالی جن بر رسول اعطای فهم عظیم کرد در بجهت آن کفار بر آن چه بود و اظهار دشمنی کرده مکان
او سبحانه باعث عداوت ایشان شد چه سبب آن ارشاد و چنانکه اگر شخصی بر شخصی انعام صحی کند که در اسباب آن حسادت و اشتد و گرید
که ملاک را حاسد تو کردانیدم با آنکه حق تعالی پیغمبر را امر کرده بود که کافران را دشمنی کند چنانکه امر الهی کردند کفار نیز کرد عداوت و دشمنی
چون سبب عداوت ایشان ذکر کرده حاصل که حق سبحانه بر سبیل تسلی پیغمبر خود میفرماید که ای محمد مبادا که کافران بعداوت و دشمنی کافران حاصل شود
و یکدیگر نیز بلکه هر پیغمبر را که فرستادیم و برادشان بوده اند از بر ایشان و ما دیگر شیاطین الانس کافران اند که شیاطین از دو نوع اند
یُوحِي بَعْضُهُمْ وسوسه میکند بعضی از ایشان بعضی شیاطین جن إِلَى بَعْضٍ بسوی دیگر که شیاطین الانس اند وحی القاء کلام مخفی

عداوت انسان و دشمن کسانی که
عداوت ایشان نیز

وان اعم از کلام حق و باطل است و ایحاء را باطل یعنی وسوسه میکند و خبر میدهد بمعنی اخر معنی از انس را با معنی اخر جن زیرا که
از انس انس را زخرف القول نخان دروغ و آراسته را که امر احتیقی نیست غرورا بجهت فریب دادن ان مفعول له است و میتواند بود که مصدر
باشد در موضع حال و زخرف بمعنی المطلی بموهات ما خوذ از زخرفه ان زینه الحسن قتاده و مجاهد مرویست که مراد بشیاطین الانس و الجن
کفار اند از قبایل و سری و عکرمه گفته اند که شیاطین روسای کفار اند که قایدایشانند بخود و شیاطین الجن انکه از اولاد ابلیس اند و کلبی
در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که ابلیس چند خود را در دو فرقه کرده بعضی را با انس بعث کرده و فرقه بجن پس شیاطین انس و جن اعدای رسل
و مبتنی اند و هیل ارتبد بدیگری الما بیکند که اصلان صاحبی که اما فاضل صاحب بنها هذا معنی قوله یوحی بعضهم الی بعض زخرف
القول اغرورا و ابتزاز او جعفر علیه السلام روایت کرده که ان الشیاطین یلقی بعضهم بعضا کیلقی الی ما یغوی به الخلق حتی تعلم بعضهم من بعض ولو شاء
ربک و اگر خواستی پروردگار تو ایمان ایشان را بر وجه جبر و الجاء اضطرار ما فعلوه نمیکردند بعضی را بعضی را و با ایحای زخارف
نمیکردند و میتواند بود که ضمیر راجع باشد بزخرف القول و با ایحای زخرف نمیکردند و میتواند بود که ضمیر راجع باشد بعضی و ترک ایمان
با الجاء یا فریب نمیشدند و لکن حق مع تعالی خواست چه اگر منافی تکلیف و مناقض حکمت چه تکلیف فرع تجاذب دواعی است در اصل وجود و زمام
اختیار بدست ایشان دادن نا از روی طوع و رغبت خود بهر چه خواهند اقدام نمایند بجهت این مستحق ثواب یا عقاب گردند فذرهم
پس بگذار ایشان را وما یفترون با ان دروغها که بر حق افترا میکنند مفصله و متهولان باطله و متهم و جبر ایشان را از ان منع
که خوض سزاوار هذه ایشان امر بسیل تهدید است کذا له اعلم اما شتم نه اگر بر وجه وجوب باشد و اینجا معلوم شد که وسوسه
شیطان در نفس زکیه بی اصل برای فریب خلق و قوله ولتصغی الیه عطف است بر محذوف و محذوف اگر بصیغه امر باشد یعنی بعضی بشاید و حق
بکند و بعضی نا فریب دهد کفار را و نا میل کند ایشان افئدة الذین لا یؤمنون بالآخرة دلهای کسانی که ایمان ندارند باخرت و با انکه لتصغی
متعلق بفعل محذوف ای ولتصغی جعل الکل بعدها یعنی بجهت انکه میل کند بان وسوسه یا مفصله دلهای انانی که از روی عناد
نمیکردند باخرت ولیرضوه و برای انکه بپسندند انرا برای خود ولیقترفوا و بجهت انکه کسب کنند ما هم مقترفون انچه ایشان کسب کنند
از کناهان که دانستیم برای هر مفتری و متهمی از شیاطین انس و جن و نبا بی لام برای غایت است و این را لام صیرورت و عاقبت و مانند لام
فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا یعنی نخلیه شیاطین برای عداوت انبیا و عدم تسلیم و زجر ایشان و سبب جبر و قهر منتهی شد باینکه
کفار باختیار خود طریق خود را بباطل و وسوسه شیطان کرده اند و دلها را بسپردند و افتراء معاصی کردند و نزد اولی علی جانی لام التصغی
و ما بعد ان لام امرست و مراد بان تهدید است کذا له اعلم اما شتم و قوله فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم و این خطاب با حضرت رسول است که اگر چه
بودی باشی که ولتصغی واقع شدی بجزو لام الفعل و ندبلحق لام عاقبت است و با بعد ان لام امری که مراد بانی تهدید باشد و این
جایزست الا انکه خالی از ضعفی نیست بر راجح آنکه قبل از دو قول مذکور شد مرویست که کفار را توقع ان بود که رسول صلی الله علیه و آله
با ایشان مدارا کند و علمی که ایشان گفتند بان رضا دهد حق تعالی رسول خود را امر کرد که از روی انکار و تقدیع بکفار بگوید افغیر الله ابتغی
آیا غیر خدا را طلب کنم حکما در حالتی که حکم کننده باشد میان من و شما و حق را از سبیل جدا کننده و احتمال دارد که غیر الله حال باشد

و حکما مفعول له حکم البت از حاکم و بعضی غیر عادل ایمان موصوف میشود و قوله وهو الذی انزل حال از الله یعنی چگونه طلب حکم
کنم که خبر خدا با شد و حال انکه اوست که فرو فرستاده است الیکم الکتاب بسوی شما قرآن را مفصلا در حالتی که بیان کرده شده است در او
حق و باطل و ایمان و کفر و وجهی که تخلیه و انتباس است و در تبیین تبیان الذین آتیناهم الکتاب و آنانکه داده ایم ایشان را کتاب توریت و انجیل
یعلمون انه منزل من ربک میدانند که قرآن درست و راست است و مفصل و فرو فرستاده شده است از نزد حق بحکم بر رسول بالحق بر حق
چنانکه مصدق کتب است که نزد ایشان با انکه حضرت صلی الله علیه و آله نمیدانست که ایشان نگرد و با علمای ایشان اختلاط نفرموده و در صحف جمیع انبیا
مسطور است که اکثر ایشان میدانست که قرآن حقست و کسی که میدانست ممکن بود که با ادنی تاملی با ان عالم شود و کسی که میدانست مراد مومنان اهل
کتابند و وجه حقیت قرآن بر ارباب عقول مخفی نیست فلا تکونن پس مباش من الممترین از شک کنندگان انکه ایشان میدانند حقیت انرا و
یا انکه مترددان از نزد خدا بجهت مجهول و کفر ایشان و کمند و عناد ایشان و این ایشان نهیست که نهی و لا تکن من المشرکین و زیادتی در شرح صدور
و تبیین و طمانینت قلب و تسکین او کنون اعلام کفر در صدر راجع مشد و گویند مراد از خطاب امت اند و با هر احدی یعنی جون اد در حقیقت
ظاهر شد بر جایز است که احدی امتراکند شک بیاید و ان بعد از ان بصفت کفار میشد باید که وتمت و تمام شد کلمة ربک سخن
از دیگار تو یعنی اخبار و احکام و مواعید قرآن بتمام رسید و بر وجهی که کامل باشد بیت و گویند مراد کلمه قضا و کلمه لاملئن جهنم
یا مراد از ان سخنانست یعنی جود او بر بیان توحید و سود بنا بر انجا صدقا از روی راستی اخبار و مواعید وعدلا و از روی عدالت
انتقام و احکام و تحمل که بر هر دو منصوب باشد و حال یعنی لا مبدل لکلماته هیچکس نیست که تبدیل دهد بانچه لکلماته مراد احکام و حکام
او و انجا که تبدیل داده اند بیان و تفسیر را بر انکه حق تعالی خاطر کرده از تبدیل جبت حال و لا الحاق الضمیر با هیچکس تبدیل ان میتواند بود و بعضی
که اصدقا با عدل است از ان و با هیچ نبی و کتابی نخواهد بود نا نسخ ان کند و تبدیل احکام از ان باید و با کلمات بمعنی مواعید یعنی هیچ کس تبدیل
مواعید او نکند و گفته اند کلمه ربک الحسنی علی بنی اسرائیل وهو السمیع و اوست شنوای گفتار هم العلیم دانا باسرار هم در بر روی عالم
و سزاوار هدایت و وعید ایشان حقیقت قرآن ذکر میکند که هر که تابع غیر قرآن شود ضلالت و اضلال نصف کرده و مینویسد که وان تطع و
اگر فرمان بری اکثر من فی الارض بیشتر کسانی که در روی زمین اند یعنی کفار یا جمله ناتابع گویند مراد از ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر
اهل مکه را یضلوک عن سبیل الله گمراه کردانند ترا از راهی که بخدا میرسد چه ضال در بالا امر میکند بحجه در ان ضلالت اند ان یتبعون بروی
نمیکنند مگر ظن و گمان خود را و ظن ایشان چنان بود که ایشان حق بود و باطل یعنی اگر قاصد وجه بالاتر باشد
چه ظن را اطلاق میکنند بر وجه مقابل علم یا بر وجه مقابل علم باشد یعنی ایشان پیروی نمیکنند مگر ظن را و
و ان هم الا یخرصون و نیستند ایشان مگر که دروغ میگویند و خبرهای دروغ بخدا نسبت باز میدهند چون انخاذ ولد و عبادت
یا میدهند وسیله تقرب باو و تحلیل میته و تحریم بحایر و حضیه حرص میدهند بر شاز سوطن و تخمین یعنی تقدیر ایشان انست که ایشان بر حقند و حال
انکه متوغلند در ضلالت و ضلالت ان ربک بدرستی که پروردگار تو اعلم من یضل عن سبیله داناترست بانکس که گمراه میشود از راه وی
وهو اعلم و او داناترست الذین بالمهتدین راه یافتگان و معنی او اعلمست باو هر دو اعتبار و من موصولست باو موصوفه و در محل نصب بفعل اعلم

در حالی که اجتهاد میکنی در حفظ رای خود و ترا این
کار از قوه بفعل نمیاید الا کانست بر اهل قوت
بلی بجز ام

مالك بن انس با علم بر آنکه افعل تفضیل منصوب میکند اسم ظاهر را در مثل این موضع یا استفهامیه است مرفوع باشد و اخراج آن بفعل و جمله معلق
بفعل بجهة استفهام یا مجرور باضافه اعلم بان ای اعلم المضلین ما خود از ضلال الله بالاضلالة اذا وجده ضالا و تفضیل در علم بکار رفت
و اما ظاهر و موجودی که تکرار باشد تعلق علم آن و لزوم و ابا که بالذات نه بالعرض گرایند بلیت بر آنکه ضلال و اضلال از اصل عبارت محاوره
اهل جبر و بر آنکه جایز نیست قبیل و اتباع شر در دین و اعتقاد بکفر مروت که کافران بر دار بخورند چون مسلمانان بر فسان عبور کرده
کشند ابو عبیده بر اول استکه آنچه خود میکنند و میخورند در آنچه خدا میکشند بخورید خوض ایشان که در نار ایشان خدا فرمود که
فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله از آنچه ذکر کرده شده است نام خدای علیه بر او در زمان ذبح ان کنتم اگر هستید بآیاته
مؤمنین بآیتهای او و شعار او در حلال و حرام کردن کلی چه ایمان باو مستلزم استباحه ما احل الله است و اختیار از استحرام الله که
امر برای اباحت است و اما اطلاق و اسقاط او و اما مسبب است بر انکار اتباع مضلین که بتحریم حلال و تحلیل حرام کنند و معلوم است که
بخوردن هر چه نام خدا در وی باشد و ذبح آن بدانچه ذکر غیر خدا کرده باشند و ذبح آن نام وی باشد بجهة الهه و در بت و لات و عزی
بر ذبح و بر آنکه جایز نیست اکل ذبایح کفار که ذکر اسم خدا نمیکنند در ذبح و کتابی که ذکر اسم او میکنند در ذبح از اصناف کفار مستند و جواب
آن نیست و زیرا معتقد اینان آنست که اتخاذی که نسبت او میکنند بر ذبح و ذابح شرع موسی یا عیسی است نه و ذابح شرع اسلام و حق سبحانه
ذکر او میکرده باشد در ذبح اسم خدا اسمیت که مخصص باشد بآیه بحیاجو ان الله با الرحمن و تفصیل این بیان شایع شد شرایط تذکیه در کتب
فقهیه مسطور است و ما لکم و چیست وجه عرض است شما را الا تاکلوا که نخورید مما ذکر اسم الله علیه از آنچه یاد کرده باشند اسم خدا
بر او در وقت ذبح کردن و قد فصل لکم و حال آنکه تفصیل و تبیین کرده برای شما ما حرم علیکم آنچه حرام کرده شده بر شما و تفصیل آن
در آیت که حرمت علیکم المیتة الی آخر الآیة اگر گویند سورة المائده بعد از انعام نازل شده بدین دلیل صحیح نباشد که آیه حرمت
علیکم الخ مفصل این باشد که مبین آن تواند بود و بعد از بیان آنچه در این مذکور نازل شده یا تفصیل آن آیه قل لا اجد
فیما اوحی الی محرما باشد و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر نفصل بمجهول و بیعقوب حفص و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و حمزه و کسائی
حرم بصیغه معلوم خوانده یعنی مبین و مفصل کشت بر شما آنچه که دانید ما است بر شما الا ما اضطررتم مگر آنچه مضطر و بیچاره شده باشید
و بخلاف کنید الیه بسوی آن یعنی با کل محرمات بجهة ابقاء حیات شما اعانة الضرورة بقدر سد رمق و ان کثیرا و در بسی که بسیاری از مردم
لیضلون هر آینه گمراه میکنند مردمان را در تحلیل حرام و تحریم حلال و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر بفتح ضاد میخوانند یعنی گمراه
کردانید بهوسوسه شیطان و برگردانید بهوسوسه از طریق حق و صراط مستقیم باهوائهم با رأیهای باطل خود بغیر
علم بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بر آن ان ربک در بتحقیق پروردگار تو هو اعلم اوست داناتر بالمعتدین بدانها که از حد در
گذشتند و از حق بباطل تجاوز کردند و از حلال بحرام میل نمودند بر آنها و بر وفق آن سوگند خوردند و ذکر العدوان آورده که
در بعضی از حدیث دلیلست بر اباحه آنچه نام خدا بر وی باشد و بر ذبح آن نکرده باشند و دلیل است در تحریم متروک التسمیه عمدا
با انبیاء و ابن مذهب داود و احمد و مالک و شافعی حلال نشد الا صلی الله علیه و آله بجهة المسلم حلال و از اینکه اسم الله علیه و محاسن

جمله
اسم علیه اعم از اسم الله است یعنی
بحرام آنچه نام خدا بر وی ذبح نشده

ما واو حنیفه و المذهب تحریم متروک التسمیه عمدا لا نسیانا لقوله صلعم رفع عن امتی الخطاء و النسیان و حدیث مذکور در مقدمه صحت آن محل خوض
و اما آنکه گفته نزد ابو حنیفه ما لا یذبح بسبب و یا تحرک بر آنکه ذبیحه ایشان بغیر اسم خدا باشد لذبح و الذبیحة و اولی احمال آن بر اضمار عمدا تخصیص
بجهة آنکه در اصول مقرر شده که اضمار و تخصیص بهتر از مثل و موجود است در تسمیه ذکر خوض با قصد تعظیم مثل ابتدیم الله یا الله اکبر
یا سبحان الله یا الحمد لله یا لا اله الا الله و اگر اقتصار نماید بر لفظ الله بخبری است بر قول اکثر و واجب که تسمیه بصدق و بات و اختیار و از
ذابح صادر شده باشد و اگر غیر ذابح تسمیه کند صحیح نباشد و سیوم مراد باضطرار که مستثنی است در آیه کریمه آنچه نیست که با آن خوف تلف
باشد یا خوف یا ضعف از شاهد بعد باضرورت و مرافقه با از کوب با ضرورت و شرایط اشراف بر موت بلکه اکل میته مباح هر کاه
که خوف فوت باشد و وقتی که اکل آن مباح باشد و احیت آن اکل بجهة وجوب حفظ نفس لیکن در شرایط آن اقتصار نمیکند بر ذکر
که ضرر بآن زائل گردد بدون زیاده بر آن بجهة عمل صلاة از بیمار مراد آنکه الا ما اضطررتم که طریق عام واقع شد مخصوص است بما علی و
مستثنی لما او اشرف و طاعت باشد که باغی و عادی نباشد لذبح قوله تعالی فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه و باغی کسی است که مرتکب
حرام یا مباح کند در میته یعنی راغب باشد در اکل میته و عادی قاطع طریق است یا کسی که از شبع تجاوز کند و طبری نقل کرده که مراد
از باغی لذات و عادی زیاده از حد و عدم یا عادی معصیت و یا باغی در اقوال و عادی در تقصیر و بیان بعضی اکل از میته
مرتکب تسمیه رسانند طالب صید بلهو و طبر تا تابع جابر و ابن و اگر مکره شود در اکل آنچه خالص نیست حرام و اما آنکه جبر
کسی بر تناول مصوم الدم باشد چون لاله و زرانی بجهت دیگری و مرد از قطع اما ذاوی تحریم حرامت با جماع خواه بسیط و خواه
مرکب و اما در دفع تلف معصوم منع از کشنده اند و حق عدم منع است بلکه مباحث بجهة دفع تلف مجتمع است بکلی قسمت دیگر و اگر
شود تا جبر خمر کند و از بعد قیام غیر حرمت در مقام آن اما بالقیام جاری مطلقا بعد از آن مکلف از اختیار میکند که وذروا و
دست بدارید ظاهر الاثم آشکارا بکناه و باطنه و پنهانی آن را یعنی ترک کنید گناهان آشکارا و پنهان را در آنکه ترک جمیع گناهان
کنید زیرا که گناه بیخبر شدن آشکارا و پنهان و گفته آنکه نکاح محارم میکنند در زنان پیال شوهر و حرام و باز نمیکنند صلاة و اعتقاد
حلال میکنند و گویند گناه ظاهر آن که بجوارح کنند و باطن آنکه بدل کنند و باطن ظاهر آن تطهیر در زوجه ابی و باطن آن زنا و
مروت که در عموم مشرکان از آن نوع که جز در پنهان کنند زشت نباشد و در آشکارا بود قبیح باشد حق تعالی بآیه رفع الستار و ستر حرام
که شامل جمیع معاصی و مکافات در حقایق سلمی مذکور است که ظاهر آن قبیل است تعمیم آنچه هر دو سبب مشغولی بود از حرمت مولی یا ظاهر
حظوظ نفس است و باطن حظوظ بلکه یا گناه ظاهر میل بشهوات نفس بجوارح و گناه باطن بحث از روحانی نفس است در دل یا ظاهر
آن است که خلق را بر آن اطلاع افتد و باطن آنکه پنهان بنده و خدای بود و حقیقت آن که گناه ظاهر افعال و اعمال است که بجوارح و اعضا
از کنار آن دست میدهد و گناه باطن عقاید فاسده است و عزائم باطله در بحر الحقایق مذکور است که همچنانکه اعمال ظاهر بصیغه در
جسمانی و باطنی است بصیغه آن روحانی گناه را نیز ظاهری است و آن قولی و عملی باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که آن صفات حیوانی
و اوصاف سبعی و شیطانی پس حرام میشود مایه که نزد کینه افعال طبع را باستماع اعمال شرع و درست بدانید اخلاق ذمیمه نفسانی را بخلق

دیباشد باطن ام مسلم بنیتم

باحلال ملکی و ربانی تفسیر کنند که حق تعالی ظاهر و باطن شما را زانی است که باسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه اینجا بسکون هاء ظاهره
و باطنه یعنی شکر نعمه ظاهره و باطنه نیز خوانده شده قلوب اعضو جرمان ظاهر و باطن خود بال کن از اثرت کاملا از ان صورت و معنی تو باطن شود
ان الذین یکتمون الکتاب بدرستی که الکتاب بسکون کاف را ظاهر و اظهار سیحرون زود باشد که جزا داده شوند مما کانوا یفعلون خود
هستند که کتمان میکنند قال ابن اسحاق باین رفت که مشرکان عرب کتمان حلال دانست بدی که در مجمع کمشتری که بعیر و کشتن او نیست
در سوره انعام نیز گفته شد باینجا خبری که بار از تو میکنند و سال برجنع غلال میکنند حلال و یکی و هر چه خدا میکند حرام و باید
این سوره در خاطر صنعای اهل اسلام افتاد ایها الذین آمنوا کلوا و بخورید مما لم یذکر اسم الله علیه از انچه یاد کرده نشده باشد نام خدای
بر ذبح آن و انه و بدرستی که متنجو بغیر تسمیه لفسق بر روی رفتن است از فرمان الهی و مستولد بود که ضمیر راجع باکل انچه باشد یعنی خورد
از فسق و ان الشیاطین و بدرستی که دیوان متمرد لیوحون رسوسه میکنند الی اولیائهم بدوستان خود یعنی کافران بار وسای
کفار که شیاطین الانس اند یا نمای جن و دوستان خود الهام میکنند لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند که هر چه خود میکنید مجوزید و انچه
خدای کشته است میکذارید حکم در روایت میکند که گروهی از مجوس فارس بمشرکان قریش که اولیای ایشان بودند در جاهلیت خانی فرستادند
مضمون انکه بمحمد و اصحاب او ان که ایشان تابع او خدایند و مع ذلک اعتقاد ایشان ان که انچه خود ذبح کنند حلال است و انچه خدا
از ان کشته باشد حرام است حق تعالی فرمود که شیاطین انس که مجوس اند القای اعتنی میکنند بدوستان خود که کفار قریش اند تا مجادله کنند
با شما در بن باب و ان اطعتموهم و اگر شما ای مؤمنان فرمان برید ایشان را در استحلال انچه حرام است انکم لمشرکون بدرستی که شما نیز
از مشرکان باشید چه هر که ترک فرمان خدا کند در دین و منقاد اهل شرک شود در استحلال یا اهل اهلا محالة مشرک و جاحد بود و این مسئله
اجماعیست و اگر بدون استحلال باشد فاسق است و در حد حسن حنف قاذف انکه وقوع شرط است بلفظ ما یعنی بعد از ان از برای اهل حق
و اصحاب باطل بیان این مثل میکند اومن کان میتا آیا انکه بود مرده یکمرتبه جاهل یا ضلالت فاحییناه پس زنده کردانیدیم او را بنور
یا علم یا هدایت بوسیله اندازه یکمن را احیاء و نصب ادله و الطاف و اسباب توفیق و جعلنا له و کردانیدیم یعنی دادیم مر او را
از نیچ و بر این نا تمیز کند میان حق و باطل نورا یمشی به فی الناس میرود با آن نور در میان مردمان و راه راست و باطل در قیامت که
نور طاعت را بایمان در میان مردمان رود کنور اسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم همزه برای انکار است یعنی باشد این کس کمن مثله
فی الظلمات مانند کسی که صفت او انست که در تاریکیهای کفر و جهالت و ضلالت باشد لیس بخارج منها در حالتی که نیست بیرون آمدنی
از ان از غایت فرط عناد این حالت را صیرورت کند در ظرف نه از جهالت بجهت وقوع فصل بینهما کذلک همچنانکه آراسته شد برای
ایمان در دل مؤمنان زین للکافرین زینت داده شده است برای کافران ما کانوا یعملون انچه میکنند از عبادت اصنام
بین کفر در قلوب کفار شیطان که سولت لهم الشیطان اعمالهم و زین ایمان در قلوب مؤمنین رحمن که حبب الیکم الایمان و زین
فی قلوبکم در کشف الاسرار آورده که جهود معرفت دیگرست و جهود بشبه دیگر عالمان جهود بشبه زنده اند و دوستان بجهود
معروف در روزی رسند که حق بشبه بدل آید که کل نفس ذائقة الموت و هر که جهود معرفت بسر باید که فلیجیء بشبه جهود طیبه و اجتهاد

حق در الدار این طهر زمانه داده یکی از عرفا این آیت برخواند که ارسن کان میتا فاحییناه کیف دانی ان جهود سه جبر است اول ان جهود
عمله دوم بالحق خلق سوم دواعی که بزبان رود از دیدم حالا و بدانکه نسبت کافر بیت جهانست که کافر بچیزی خود منتفع می شود و غیر او آن
نخیزد از انتفاع گیرد چه حال او اسوء و اقبح از حالت باشد زیرا که بیت بیش موت سالی می شود و غیر او بسبب موت او منتفع میگردد
تمثیل ایمان و ایمان در علم سوم حیات است که مردمان بوسیله ایمان پیدا میکردند هدایت می شوند و تمثیل کفر بظلمات حیات است که کافر هدایت می شود
که موجب رشد او باشد در کفر می بیند و لهذا او را بمیت تمثیل فرمود و نیز فرمود انزل علیه اما انزل الیک من ربک الحق نکر مرا بحق و قرآن ما یستوی الاعمی
والبصیر و در آثار آمده که این آیت در شان حمزه عبد المطلب و در باره ابوجهل نازل شده و در وقتی که نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله روی
کرده بود که نکران لایق حال سیرة و موافق استماع محاصان امر نیست حمزه در آن روز شکار بود چون باز آمد شکایه بحرمی ابوجهل ادا و حکایت
کردند حمزه خشمناک بر سر آن بی مال رفت و کمان بر سر آن نابکار زد و کلمه شهادتین بر زبان راند پس زنده نور اسلام و حق است و کرفتار
ظلمات کفر و انا مر ابوجهل لعین است و انا مام محمد بن علی السلم مروی است که آیت در حق عمار یاسر و در وقتی که شرف اسلام یافت و بعد از آن
که بجهل خود راسخ گشت و قول ایمان نکرد و نزد حسن آنست که آیه عام است نسبت بجمیع مؤمن و کافر و اثر او آنست بجمیع آنکه باید ان اعمال از
اکابر است مستولست که مؤمن بهای قبس است و جنود محبت حق و لیست نکرنات و جنود بعض قرات صبد ان روحه تسلیه حضرت رسالت
اهل کفر و نکرد بر طریق تهدید و وعید اهل طغیان و ضلالت میفرماید که وکذلک و همچنانکه در مکه اکابر کفر بودند جعلنا از پیدا کردیم
فی کل قریة در هر دیهی اکابر مجرمیها بزرگان کفر ان موضع را در جنه تخلیه و تحلیه با انچه مؤمنان را فرموده ایم کافر ان را نیز ایجاد کرده ایم و
انچه در حق آنها بجا آوردیم با ایمان نیز مرعی داشتیم از اسباب و الات و ادوات و علوم و نیز و حیوة و کمال عقل و تمکین و بعض ادله الالاتی که
بحسن اختیار خود ایمان آورده و انها باختیار خود مرتکب مانند یعنی همچنانکه مؤمنان را از ان حیوة و دلایل ناطقه است باهل ایمان مؤمنان
نیز مؤمنان لیکن انها مهتدی شدند بحسن اختیار خود و انها در ضلالت ماندند بسوء اختیار خود در انوار کفر که حیلا یعنی صبر نیست و هر دو
معمول ان اکابر مجرمیهاست بر تقدیر مضاف ثانی یا هر دو معمول ان فی کل قریة اکابر مجرمیها حال ان و مستولند بود که مجرمیها مضاف الی
اکابر باشد که جعل بمعنی تمکین باشد و لفظ تفضیل هر کاه که مضاف باشد الی مطابق جایز نیست و لهذا در قرآن مثلا اکبر مجرمیها و اعم
و تخصیص اکابر جهت انست که ایشان اقرای اند بر استیلاء مردمان و ایشان بلغند از جمیع زیرا که هر کاه اکابر در قبضه اقتدار بزرگان
باشند بر اصاغر باین اجدر باشند و لام در قوله لیمکروا فیها لام عاقبت است که انرا لام صیرورت گویند مانند لیکون لهم عدوا
و حزنا و مثل قوله لدروا للموت و ابنوا للخراب یعنی همچنانکه در مکه کبار عصاة را آفریدیم و بعد از عدم آفریدیم تخلیه ایشان نمودیم تا کار ایشان
منتهی شد بمکر و اضلال مجتمع در هر قریه اکابر کنند کار ایشان را مکنند و آدم و تخلیه ایشان نمودیم بعد از ان اراده طریق حق با ایشان و ایشان
باختیار خود تعیین از مکر و تنا عقد کار ایشان بجای رسید که مکر میکردند در انوشیم و مر دمان را از ایمان باز میداشتند و جانبه روسای
قریش مکه در موسم بر سر حجاج راه کسانرا میداشتند از ایمان و هر که می آمد و از حال پیغمبر سوال میکرد میگفتند که او ساحرست و
ساحر و کاهن و امثال ان وما یمکرون و مکر نمیکنند از کار ایشان الا بانفسهم مکر منتهای مکر و حیله و بال مکر ایشان با ایشان راجع است

وبالخسوف وبدانند ایشان که نعمت مکر و عقوبت ایشان بصاحب مکر میرسد و غیر که لا یحیق المکر السیئ الا باهله و نیز اینست که کلام الله مکر و لا
غرض و علت باشد زیرا که مکر قبیح است و اراده قبیح قبیح است و اراده قبیح است و نیز اگر کلام علت و غرض بودی سنای این آیت بودی که در سابق الحق
الاثر الیعبدون آورده اند و ابو حمل و متابعان او گفت که ما باجی عبد مناف و هر شرکی که دارند شریکیم اگر بر سیکو بندگی که در میان ما بنهم پس که
وحی فرستی ایشان بخدای که ما تابع نشویم مگر که وحی بما نازل شود خانچه با و نازل میشود آیه اند که وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ و چون بیاید بکفار قریش آیتی
از قرآن یا معجزه قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ گفتند که هرگز ایمان نیاوریم حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ تا وقتی که داده شویم مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند آنچه داده شده اند
رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدای یعنی وحی در کتاب بما نازل دادا چنانچه بپیشان فرود می آید فضلی گفت که مکر او از رسول الله صلی الله علیه و آله که
در آیه الله اعلم الرسالة محاطب هست و این در سبیل تعظیم است و در شرح فروع آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله انبیا و اوصیا جمع کرد و آیه بالا را تلاوت
خطاب نفرمود بدین معنی که هر چه خواهند بدارند و قوتها داری در تبیان آورده که ولید بن مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت که اگر نبوت
حق من از سر او از ترجیحت آنکه جبرئیل از نزد من بگذرد و بلا و عده و عده از نزد من ترجیح ابراهیم فرستاد و عدد از نزد من بسیار فرستاد و قبول
او کرد بلکه نبوت جنس و کثرت مال نیست بلکه مقابل نفسانیت در سود اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناتر حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ بر موضعی
که بهند رسالتهای خویش را در آن معنی بر میگزیند و رسالت خود را بسپارد بدان هر کرا که میداند که صلاحیت دارد که محل رسالت و شایسته
باشد و حفص و ابن کثیر رسالته خوانده اند که اسم جنس است شامل واحد و جمع عبد از آن تعدد کافران میکند بقوله سَيُصِيبُ الَّذِينَ
أَجْرَمُوا زود باشد که برسد آنکسانی را که بجرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری و رسوائی عند اللَّهِ نزد خدای وَعَذَابٌ شَدِيدٌ
و عذابی سخت بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ بسبب مکر کردن ایشان و مسخره و بسکالیدن در حق ایشان و مجهود جراحادن بر مکر ایشان و آنها را عذاب
و عقاب سخت آنست که ناصر باشد نصر و تعویم نفع نشود و هوان و مذلت بار متروک ساختن بالاستخفاف ممتاز گردد و عذاب آن مرسود که
کانوا یمکرون تا معجز باشد از استخفاف و از تعویم ظلم بر عباد باشد و مراد بعذاب شدید عذاب دایر است از قتل و اسر و سبی از عذاب و خوار
جمع ذکر موسان و کافران کرد در عبث آن بیان بعمل میکند که در باره ایشان بجا آورده و سیر مایکه فَمَن يُرِدِ اللَّهُ پس هر کرا خواهد خدا
أَن يَهْدِيَهُ که راه نماید او را و بطریق حق شناسا کرداند يَشْرَحْ صَدْرَهُ گشاید دل او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام بوسیله الطاف از اقدار
تمکین و از اصلح علم و نصب ادله مراد بشرح صدر گردانیدن است بر وجهی که قابل حق گردد و مستعد بکسب حق در و حلول کند و مصفا شود از
هر چه مانع و دافع حق باشد و بعضی این قول الطاف گفته اند و اسلام مشروح و اسلام مشروح شود و الا اشارت علی اسلام جنس سالک فقال انور تعالی الله
و قال المؤمن بشرح له و منفسح گفت یا رسول الله این نور را علامتی و اماراتی باشد که بدان شناخته گردد فرمود نعم الامارة
التجافی عن دار الغرور والاستعداد للموت قبل نزوله وَمَن يُرِدْ و هر کرا خواهد أَن يُضِلَّهُ که فرو گذارد او را از طریق ایمان گمراه
یعنی تخلیه کند و تخذیل او نماید بعد از آنکه اسباب خوبی بنموده باشد و او از فرط عناد و جحود و قبول آن نکرده باشد يَجْعَلْ صَدْرَهُ گرداند
سینه او را ضَيِّقًا تنگ و کشادگی از آن برده حَرَجًا سخت نشاید که اصلا سخن حق قبول نکند و از آن امتناع نماید كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ گویا بالا میرود
فِي السَّمَاءِ در آسمان میخیزد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود تا قبول آن نکند و این کنایه است از کمال تعنت و تشبیه حال کافر

معاند کرده در ضیق صدر از قبول ایمان بحال کسی که قصد صعود داشته باشد بر آسمان و وجه شبه هر او لات بچیزی که اصلا در زمان ممکن
نمیتواند و آنچه قدرت و قوت استطاعت است قبول کردن ایمان او نیز در نهایت صعوبت و غیر ممکن است این تشبیه فرمود و بآنکه ایمان
ممتنع است از همچنانکه ممتنع است صعود در آسمان كَذَٰلِكَ همچنانکه تنگ میکرداند کافر را بر وجه تخذیل و تخجیل يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ سلط میکرداند
خدای عذاب یا لعنت را عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بر آنانکه نمیکردند و توحید را تصدیق نمیکنند و در وضع ظاهر در موضع مضمر بجهت تعلیل و مراد
ظاهر ایجاب سبب آنکه بجهت مراسل ما مرباشد بآن اما چون تکذیب مودی باسناد قبح است بمجموع و منتهی تنفر عرض او که ایمان نیاورد او را
باید کرد یعنی که ما فرا اهدایت دوستدار اسناد قبح نباشد بلو سحانه و در جمع ایمان آورده که تاویل آن یکی از چند وجه است اول آنکه
هر کرا خواهد راه نماید بثواب و طریق جنت شرح صدر او کند بسلام با نوجه که تثبیت عزم او کند و تقویت دواعی او کند بر تسلیم ایمان و
زایل کرداند از او وسواس شیطان را و آنچه عارض قلب میشود از خواطر فاسد و این بوسیله الطاف است که عارف شد از آن حمله
و نصب ادله بر طریق جنت قوله والذین اهتدوا زادهم هدی و نیز یزید الذین اهتدوا هدی و هر کرا خواهد که در ضلالت بگذارد در راه بهشت او
نماید و کرامت نماید بکند سینه او را در کفر سخت و تنگ کرداند بحد عقوبت و ترک ایمان با وجود در وضوح امارات دالّه و حقیقت آن تا آنکه مراد
باشد که حرج مانع او باشد از ایمان بمنع الکلام سالک در ره آورده و دلیل بر آنکه شرح صدر کنایت که معنی توانا میباشد قوله تعالی
الم نشرح لک صدرک الآیات و معلومست که وضع و زر و رفع ذکر تو لایق بر تحمل عبا رسالت و کلفت و دلیل بر آنکه هدایت نیز بمعنی توفیق میباشد قوله
او سبحانه است که والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم و معلوم است که هدایت صدر از قتل نفس مگر بتوفیق و اعانت
مرتب بکلمه حتی دو مراد آنکه معنی آنست که هر کرا خواهد که ثابت بکرداند او را بر هدایت سرخ صدر او کند و رجحی که مذکور شد بجهت خرابی
ایمان و اهتدا و دلیل بر آنکه هدایت بمعنی استدامت ایمان اند و مراجع آنست که اهدنا الصراط المستقیم و هر کرا خواهد که تخذیل و تخجیل او
کند و او را بخود وانگذارد بجهت آنکه اخبار کفر کرده باشد و نور ایمان در سینه او را تبدیل سازد یا بآنکه منع کند از او الطاف خود را که موجب
شرح صدر باشد بر آنکه دانسته باشد که او اصلا قبول ایمان نخواهد کرد سیوم آنکه هر کرا خواهد که هدایتی دهد که موجب را بآن دعوت دهد و آن شرح
صدر او کرد بجهت آنکه هدایت در و زیاد کرد و موجب زیادتی بصیرت او شود و بکمال ایمان رسد و هر کرا خواهد که از زیاده منع کند سیوم
او را تبدیل کرداند بجهت فقدان زیاده و فایده این کلام ترغیب است در ایمان و زجر از کفر و این تاویل قریب باشد مذکور شد و از ابن عباس
مرویست که تسمیه قلب کافر بحرج آن که حرج بقلب او میرسد و در ماند بکر و تنگ بر وی تابد و بنسوگند بود که مراد باضلال خدا
بندگان باشد بضلال او امر بآن و اجبار بر آن زیرا که اجماع امامیه بر آنست که حق تعالی امر نمیکند بضلال و بندگان را بایمان نمیخواند بر میگوید
ایشان را بآن اجبار کند و حال آنکه در فرعون و سامری فرموده سر اضلال ایشان از بر هدی نفرمود و اضل فرعون قوم و ما هدی و اضلهم
السامری و خلاف نیست در آنکه اضلال ایشان امر است بضلالت و اجبار ایشان بر آن و دعوت ایشان بسنگان را بآن و هر کرا خود بعالی
دم ایشان کرده باشد و راه مطلقا بر حکم منتفع شود و آنچه بر آن دعوت کرده عیاشی باسناد خود از ابو بصیر روایت کرده که او از خدمت
کرده که از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که میگفت ان القلوب تتقلب من لدن موضعه الی حنجرته ما لم یصب الحق فاذا اصاب الحق قرّ

بعد از آن این آیه را فرود و معنی حدیث باز اینست که دلها از موضع خود منتقل میگردد و بحنجره میرسد یعنی مضطرب و قرار نگیرد
در مکان خود مادام که بحنجره و بحلق نرسد و اما در لغت قرار گرفت و در تفسیر چنانی مذکورست که مراد بهدایت مقدر است
ایمان از اسباب و آلات ایمان بخدای تعالی و ارادت جوارح و تکمیل و اراده جاعله و نصب ادله چنانچه فرموده که و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا
العمی علی الهدی و قوله و الذین اهتدوا زادهم هدی و مراد بشرح صدر همین است یعنی چون دانند که لطف و برای نفع خواهد بود در امور دین
کرد اندر برای اسلام و داعی آن تقرب ایمان کند و هر که اخواهد و دوگذارد و فرو نگذارد مگر بعد از آنکه دانسته باشد که لطف را در وی اثری نباشد
پس در او راسخ گرداند بمنع لطف از آن تا که سخت شود در کفر و وجه دیگر آنست که مراد بهدایت ثواب است و راه مؤدی بهشت بیان نمودیم از آنکه
امنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم ای یثیبهم و یهدیهم الی الطریق الجنة و مراد بضلال آن بود که در قیامت آنها را راه بهشت
نگذارند و بدوزخ برند پس برین وجه معنی آنست که هر که اخوف خواهد که ثواب دهد و راه بهشت نماید سینه او را مستشرح گرداند بنور
ایمان و هر که الخذل خواهد و تجلیه کرده دل او را در قیامت شل و نگون سار و مانع نور و اخلاق عمل در معصیت و مشتهی دیگر
آنکه هر که اخواهد که هدایت کند آنکس را خود را کشاده و روشن گرداند برای اسلام یعنی نظر کند در ادله تحصیل علم بتوارد مؤکد را بعد
من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و هر که اخواهد که گمراه کند یعنی حکم کند بضلالت او و او را ضلالت نام نهد و آن حکم
وقتی باشد که محکوم علیه علی ما هو علیه باشد پس او متروک نظر در ادله و حجج و بیان را خود را تاریک گرداند تا نور ایمان در دل او نتابد و قوله
هذا اشارت بجای که قرآن باشد و یا اسلام یعنی این طریق قرآن یا راه اسلام صراط ربک راه پروردگار تست مستقیما
در حالتی که راست است و در بعضی نسخ اضافه صراط بربک جهت آنست که واضح و مبین و بیجاست و مستقیما حال موکده است کقوله
و هو الحق مصدقا و یا منتصب است و عامل در آن معنی اشارت قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را لقوم یذکرون
برای گروهی که پند می پذیرند و بسیار اند که ذکر مطلق است نه بغیر او و عالم احوال عادت و آنچه میکنند و میبرند یا بحق حکم و
عدل اند و تخصیص متذکران بذکر جهت آنست که ایشان منتفع میشوند بحجج نه غیر و نظیر آنست هدی للمتقین لهم دار السلام
سرای یا سلامت از آفات و خالص از مکاره و خروج از قطاع و یا سرای که نجات ایشان در آن سلامت است و یا سلام اسم خدا
و اضافه دار او بجهت تعظیم آن یعنی سرای خدای و بر هر تقدیر مراد جنت است یعنی بهشت که عند ربهم نزد صاحب
یعنی در عهده ضمان اوست یا خبر شد نزد او که کنایه از اینست که عنایت او و ولیهم و ولی ایشان است در دنیا و متولی امور
ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که میکردند از اعمال صالحه و اقوال صائبه و قوله و یوم یحشرهم منصوب
باضمار اذکر و ضمیر راجع بایشان که محشور و مبعوث اند قلبی یعنی یاد کن روز را که حشر کنیم جن و انس را و حشر بحشر و بحشر خوانده شود
خدای جمع کند ایشان را جمیعا جماعت ایشان و بنصب خوانده که منصوب باشد بمقول یعنی گوییم در روزی که جمع کنیم مکلفان را احشر کنیم ما
معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار خواستید من الانس از آدمیان یعنی از اغوا و اضلال ایشان و بسیار
یافتید ایشان را که شما باشید و بجهت این محشور شدید با شما اکثرهم الاغوا من الجن و گویند دوستان شما از جن
اتباع

من الانس از آدمیان یعنی آنها که در میان ایشان روند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخورداری یافتند بعضنا ببعض بعضی از ما بعضی منتفع
شدند از آدمیان از دیوان یا بر وجه که از نوع ایشان کردند بشهوات مستلذات نفسانیه و واقع گردید بشهوات و مستلذات نفسانیه و
یا نفع گرفت دیوان از آدمیان باین طریق که ایشان را مطیع خود ساختند و تحصیل مراد خود کردند از ایشان ملتزمی گفته که استمتاع ایشان
بیکدیگر آن که در معصیت مساوی یکدیگر شدند دیوان آدمیان را بگناه میخواندند و آدمیان دعوت ایشان را اجابت میکردند و گویند استمتاع انس بجن آن بود
معاون یکدیگر شدند و مشورت معارف و استماع جن با انس باعتراف انس است بآنکه جن قادرند بر نهادن انسان و نگاه داشتن ایشان
از نواب و مصائب و غایب بر مردم که چون یکی خواستی که بسفر رود و هراسی داشتی بنام بزرگی پناه بر وی ایشان دادی که در آن سفر بود و گفتی
اعوذ بسید هذا الوادی لیس بجزء نماند و در آن نهادی و گفتی این شدم کما قال الله و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن
فزادوهم رهقا جمعی گفته که مراد باستمتاع اطاعت بعضی از ایشان ببعضی در افتند بر جنی از ایشان بر خود اختیار داد که استمتاع
باشد از انس بعضی از انس متمتع شوند ببعضی دیگر از ایشان بجنس خود و بلغنا و دیگر گرفتیم بار خدایا رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا
وقتی که مقدر کرده بودی برای ما نیست تا وقت مرگ ما یا جزء یکلحظه از قبور ایشان اعتراف ایشان بآنچه کرده باشند از طاعت و
و اتباع هوی مکذب بعث و محشر و حال خود بگویند که اکنون حال ما چون خواهد بود قال گوید خدای که ای ناویان النار
مثوکم آن آرامگاه تست خالدین فیها در حالتی که شما جاوید باشید در آن آتش عامل در حال مثوکم است اگر مصدر باشد و
ذات مثوکم و یا معنی اضافه اگر بمعنی مکان نباشد و بر هر تقدیر مبتدا باید که شما در دوزخ الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد که شما را
از آتش بجهت نقل کند و بخواهد که از یکموضع عذاب آتش بموضعی دیگر از آن نقل نماید و در مجمع آورده که مفسران را در این استثنا چند قول است
یکی آنکه ابن عباس نقل کند که این از وعید کفار است که هم واقع شدن و صدور آن منقطع بسلخه بعد از آن الله لا یغفر ان یشرک به و
استثنا است از روز قیامت زیرا که قوله و یوم نحشرهم جمیعا روز قیامت است پس معنی آنست که خالدین فیها مادمت السموات الارض
مقدار حشر و مرجوع مردم و مقدار ایستادن تمام بحساب تمام و این از جلاح قتاده و صدور آن گفته که میتواند بود که معنی این باشد که الا
ما شاء الله یعذبهم من اصناف العذاب سوم استثنا راجع باشد بغیر کفار از عصاة مسلمانان یعنی اگر خواهد عذاب ایشان کند
بذنوب ایشان بقدر استحقاق هر وجه عدل و اگر خواهد از ایشان عفو کند از روی فضل چهارم آنکه معنی آنست که الا ما شاء الله
منهم پس قول عطا ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس علیم داناست
باعمال و افعال ایشان و کذلک و چنانچه فرو میگذاریم کفار جن و انس را و تخلیه ایشان میکنیم نولی مسلط گردانیم بعضهم
الظالمین بعضا بعضی ظالمان را بر بعضی تا یکدیگر مسلط شوند در دنیا و آنکه ایم بر خود را بر خود اختیار خود ظاهر خود
از ابن عباس روایت کرده که چون قوم از قومی را معنی باشد و جبار ایشان را بر ایشان امیر گرداند و اگر خطه بجز بر قومی شرار ایشان را بر ایشان
مسلط سازد جهت جزای ایشان را اعمال قبیحه و ذلک معنی قول آن الله لا یصلح عمل المفسدین و مثل است در آنچه
کلبی از مالک دینار که گفت من در بعضی از کتب سماوی خوانده ام که حق تعالی میگوید که انی انا الله مالک الملوک قلوب الملوک بیدی فمن

محمد خواهد بود م

اطاعوا حملهم علیه رحمة من عصانی حملتهم علیه نقمة یعنی هر شی که نعم خدای که مالک جمیع پادشاهانم و دلهای ایشان بید قدرت من است
هر که اطاعت من کند پادشاهان را بر او رحیم گردانم و هر که عصیان من نماید پادشاهان را بر وی رحم سازم و بر جور و استعمال مسازم
ملول نگردد و باز گردید با امر و نواهی من تا ایشان را بر شما مهربان گردانم و مسئل ابن زید روایت قول الله المؤمنین صلوات الله علیه لا
تزال الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فتوا علیکم اشرارکم ثم یدعو خیارکم فلا یجاب لکم ترک امر معروف و نهی از منکر را مسلط نشود
شما اشرار شما هر چند که بکنید مستجاب نگردد و اگر بر اشرار شما کار ایشان تسلط در آخرت باشد یعنی در آن روز ظاهر و آشکار و امام که ایشان
در دنیا تحمل ایشان کرده ام و ایشان را بر آن داشته و اتباع را گوئیم بر سبیل تقدیم که از شبهه عذاب خود در خواهید شما را از آن عذاب ایشان
و ایشان بجهت آن باشد که هیچ کس نفع دیگری نتواند رسانید و گویند تولی الاموات خودت یعنی متابعت یعنی عصی را تابع
کرده اند در دوزخ ما کانوا یکسبون پس بجزای کسب میکرده اند در دنیا از معاصی و اخلاق میکرده کفار
وجه توبیخ یا بشر الجن الم یاتکم ای گروه جن و آدمیان آیا نیامد شما یعنی نیامد رسل منکم پیغمبران از جنس شما که جمع
جز از میان مؤنث اند اما جن را نیز جمع کرد بر سبیل تغلیب خطاب صحیح باشد از قبیل یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان و لؤلؤ از
آب ملح و از آب عذب و مرجان که از جنس جن رسل ایشان مبعوث بودند و جمهور بر آنند که مراد رسل جن اند و آن آیت
رسل رسولان انس اند همچنانکه منافی نیست از جنس پیغمبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آنچه مورخان نیز گفته اند و لما الی قومهم منذرین
از صحابه نیز مرویست که الرسل من الانس والنذر من الجن و ترک رسل رسولان را بجن مبین شاه اند و باشانی از حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله از انس و جن مبعوث بوده و در تفسیر جرجانی مذکورست که ما اجماع خوض هیچ نبی و رسالت بجنیان نفرستاده اند و بلکه در تفسیر
الا آنست که رسل انس رسولان الجن مبین شاه اند حاصل کلام خود تعالی بر سبیل ملامت ایشان بدین خطاب کرده که نه شما رسولان شما
که از روی دعوت یقصون علیکم میخواندند در شما آیاتی آیتهای کتاب مرا و ینذرونکم و بیم میکردند شما را لقاء یومکم هذا این
دیدار این روز قیامت قالوا گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم خود و استحقاق
عذاب پس بر سبیل مذمت ایشان میفرماید که وغرتهم الحیوة الدنیا و فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا از حیث آنکه فرا آن
کردند و چون فرصت یافتند در آمدند و فرصت ایشان احوال آن را بدین گناه خود معترف شدند و شهدوا علی انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای
خود انهم کانوا کافرین آنکه ایشان بودند ناگرویدگان بنیاد آخرت و احوال آن را و کسی که حق تعالی در این آیت ذکر کرده
مؤمنان را اعتراف ایشان بحیوت دنیویه و لذات آن و اعراض ایشان از آخرت بالکلیه تا آنکه در عاقبت مضطر شدند بر تنهای
خود کنند و استدلال عذاب محل بجهت تحذیر سامعین از مثل حال ایشان و ذلک خبر بدای تحذیر و فرستادن
الامر ذلک و فرستادن رسل است بسوی شان و امر عظیم فرستادن رسولان است و قوله تعالی ان لم یکن ربک تعلیل
مذکورست بحذف حرف جر و آن مصدریه است یا محتمله است مفعول امر یا فرستادن رسولان بجهت نبودن پروردگار تو
بالجهة آنکه شان اینست که نیست پروردگار تو مهلک القری هلاک کننده شهرها و دیهها بظلم بسبب ظلمی که کند

واهلها غافلون و حال آنکه اهل آن دیهها و شهرها بیخبران باشند یعنی بیخبری باشند و ایشان را از عذاب قیامت خبر نداده
و لهذا استعمال مهمل نبود. الاصداء از تقدیم رعید و اگر ایشان را بر حجت بود که لولا ارسل الینا رسولا فنتبع آیاتک یعنی چرا رسولی نفرستادی
تا امر وی میکردیم و این مثل ظلمات تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و در آیه دلالتی ضرور بجهت آنکه خرق عادت است و لکل و مر
از کفار است درجات درجهای ثواب و عقاب مما عملوا از برای عملها که کرده اند و ما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما یعملون
بیخبر از آنچه مردمان میکنند پس مخفی باشد بر وی عمل هیچ عاملی و قدر قول عقاب که مستحق آن باشند و ربک الغنی پروردگار تو بی نیاز است از عبادت
بندگان و از ایشان ذو الرحمة خداوند رحمت بر ایشان چه بخلقت طاعت بر ایشان جهت تکمیل ایشان و رسانیدن ایشان را بدرجات عالیه و کمال
که بی عبادت از طاعت مطیعان و ذو الرحمة است بر مجرمان و عاصیان و نیز تنبیه است بر آنکه آنچه مذکور شد از ارسال رسل بجهت اشاعت امر
لکن بجهت رحمت و رحمت بر عباد و این تاسیس ماهیت است یعنی قوله ان یشا یذهبکم اگر خواهد بجهت اگر مصلحت از تقاضا نماید یذهبکم ببرد شما را
کفار قریش بجهت عدم امتثال اوامر شما و یستخلف و بخلیفه و جانشین شما سازد من بعدکم از پس شما ما یشاء هر که را خواهد از آفریدگان خود
کما انشاکم همچنانکه آفرید شما را و پیدا کرد من ذریة قوم آخرین از ذریه قومی دیگر که پدران شما بودند انما توعدون چیزی که
آنچه بیم داده میشوید از عقوبات عاجله و آجله لآت هر آینه آینده است بشما در دنیا یا آخرت و ما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کننده
خدا را از عذاب و عقاب شما لکن او بجهت ایشان شما میکند بجهت رحم و رحمت و فضل و ترک و عقاب را هوا الاثبات بر
کلیه ابقاء در مطلق است زیرا که ملک و ملکوت در تحت قدرت اوست و هیچکس نتوانند با او در مقام مقابله در آید و او را عاجز سازد و لکن ایشان
شما سکنید بجهت رحمت بر شما صدا از آن بنده در وعید میفرماید که قل بگو ای محمد بکافران قریش یا قوم اعملوا ای گروه من عمل کنید علی
مکانتکم بر غایت تمکن و استطاعت خود و یا بر حالت تمکن و عداوت خود یعنی آنچه شما بتمکن و استطاعت شما است سعی کنید و یا بر حالت کفر و اعراض
شما بی اشتغال نمایید و حفص مکانتکم بصیغه مفرد خواند یعنی بر غایت تمکن و طاقت خود و یا بر حالت کفر خود عمل نمائید حلاوت سخن آنست که سعی کنید
بر سبیل تهدید میفرماید که بر کفر و عداوت خود ثابت و راسخ شوید و مدام کنید مکانه بمعنی امر یا حوت از مکن مکانه اذا تمکن و المنع التمکن و بنا
بر ثانی از مکان و مکانه چون شام و شامه ای علی ما جئتکم و جهت کم الی انا علیها من الکفر والعدوان حال آنکه من بر راستی میآیم که بکفار کفر شما
و حال خود ثابت و راسخ باشید انی عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام و بر دباری خود در ترویج اسلام و رسوخ بر آن فسوف
تعلمون پس زود باشد که بدانید من تکون له آنکه باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام پسندیده سرای آخرت و مسئله بدو که
من استفهامیه باشد یعنی زود باشد که بدانید که کیست که او را عاقبت حسنی باشد و حق تعالی برای او این دار خلق کرده و بنا بر این مرد بحار
و نسل علم مسلم عدالت منار اول منصوب بر مفعولیه و دین کلام با وجه دلالت انصاف اولست در مثال و حسن ادب و خبیث بر وزن منذر
باشد او محقق است و نیز بجهت مفرد بنده بر مفعول بدین بنا که انه لا یفلح الظالمون بدرستی که نیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار و مع ظالمین
در موضع کافرین است که فایده آن اعم را اگر نه صاحب کشاف الاسلام و معنی آیه خبر مؤمنه که هم درین روز بدانید که عاقبت دنیای شما کجا
کند و دولت ملاحظه کرده سر و بر بینید که در دنیا شکسته بال را بسوی کرامت خود خواند و جواب اقتراح رسول زمان خود را نشد

باشن لکن ای انها لکه امروز بحرم باشن لکن ای انها لکه امروز ندهار اورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود چیزی کشتندی
ویل نه برای خدا ویل نه برای بتان خود گذاردی پس اگر چیزی بر بتان گذاردی انچه نصیب خدا بودی بر بتان و مهمانان دادندی و انچه نصیب بتان
بودی بر خدا ننهادندی بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدا بهتر بودی بدیگر دادندی از انچه حصه الهه بود و اگر حصه الهه بهتر بودی بر حال خود گذاشتندی
و اگر چیزی از نصیب خدا در میان آن اقوامی که انتشار کشتندی خدا انرا گرفت بدین اختیاج ندارد و اگر نصیب بتان بخدا نصیب بتان مخلوط شدی
برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی که اینها ضعیف و مخلوق اند خود این حال اخبر میدهد و میفرماید که وجعلوا لله
و مقدر کردانیدند برای خدا مما ذرأ از انچه افریده است خدای من الحرث از کشت زارها والانعام و چهارپایان نصیبا نصیبی
بتان بهر و حذف این مضاف است که مدلول عبارت متولی فقالوا پس گفتند هذا لله این نصیب مر خدا راست بزعمهم باگمان
باطل و کفار در دروغ خود بزعم و این نصیب دیگر برای شرکا ما و این نصیب دیگر برای شرکای که خدا بدیگر دادیم فما کان پس آن نصیب که
باشد لشرکائهم برای بتان ایشان بزعم ایشان فلا یصل الی الله پس نمیرسد بخدا و ظاهر تصرف نمیکند وما کان لله و آن نصیب که
مر خدا راست فهو یصل الی شرکائهم پس آن میرسد بتان ایشان یعنی بهتر از نصیب خدا میرسد بتان و ما مر بتان میکند در انواع کفر که
ما ذرأ نصیب است مر فرط جهالت ایشان چه ایشان چهارپای که اصلا نفاد بر چیزی نیست شریک خالق گردانیدند و صدر از انه مرجع
شریک و لوما مدلول بر باین وجه که حق تعالی ایشان را بان فرموده اند طرد از عقاب فرموده که ساء ما یحکمون بد است حکم کردن ایشان که
انست و کذلک و همانند این باطل که شیطان کرده است در قسمت قربان زین آراسته اند لکثیر من المشرکین برای بسیاری از مشرکان
قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشان را شرکاؤهم شریکان ایشان یعنی دیوان یا سدنه و خدمه بتخانه که ایشان میدادند کشتن فرزندان
ایشان را در جشن ایشان نذرا و قتل اولاد در کور کردن دختران زنده است و این از غایات جاهلیت است که دختران زنده را در کور میکردند بجهت
انکه هر گاه دختر متولد میشد و بر او سرزنش میکردند او را بجهت ننگ و عار این دختر را زنده در کور میکردند و میکشتند و این را کشتن اولاد
برای قربانی الهه و بر هر تقدیر زین ان شیاطین بودند که در دل مشرکان می انداختند که وجود دختران شما اسیر عیب و عار است و در نزد
و با قتل فرزندان برای بتان موجب تقرب و با سدنه بودند که این سخن را القا میکردند لیردوهم تا هلاک سازند یعنی گمراه کردانند
ایشان را و لیلبسوا علیهم و تا پوشیده و مشتبه گردانند بر ایشان دینهم دین ایشان را یعنی اعمال مبتدعه یعنی انچه را
که مرا ان بودند از کیش اسمعیل علیه السلام و با انچه بر ایشان واجب بود که متدین شوند و لام برای تعلیل است یعنی از شیطان باشد و برای تعلیل
اگر مشیت باشد ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که بر وجه قهر و جبر شیاطین یا مشرکان را از این قربانی باز دارد ما فعلوه نکردندی ایشان
و قادر شدندی بر ان و لیکن جبر بنا بر تکلیف است مخالف مصلحت بلکه تکلیف در اختیار است و جبر جبر است فذرهم پس بگذار ایشان را
وما یفترون با افترا و دروغی که میگویند و میسازند و که ما موصوله باشد یعنی بگذار ایشان را با انچه افترا میکنند از اکل و کذب و انواع
سیل نهیدن کمرا اصلا اما شتر و گوسفند قربانی ایشان و دادن ایشان را و دکتهای نذر بر وفق اختیار خود
و ساختن ایشان را بسبی که در جاهلیت مسبب دختر قبیح عالم بود و صدا انکه صلح کردند زنان مسیحیه الاه عزیز خود که زنده در رجوع بنسبت خود

کردند مگر دختر قیس که اراده شاهی خود کرد و میترسید بر خود بیامد قیس سوگند خورد که هیچ دختری از و متولد نشود مگر که او را کشتندی پس این
قضیه برای تشنیع در میان عرب عادت شد و مهر ادوین افتاد و مورد دلیل است بر انکه این فعل اصل عبادت نه اصل خدا انچه انکه مدعی شد
بعد از ان از اعتقاد باطل و قول فاسد ایشان اخبار میفرماید که وقالوا هذه و گفتند این انعامها انعام و حرث که چهارپایان و کشت
حجر حرامست مر ما حجر علیه یعنی ممنوع اند مانند حجر که بمعنی منع موضوع است و واحد و کثیر در وی مساوی است و قوله لا یطعمها الا من نشاء
حرمت یعنی نخورد و تحریم را ابهام تخصیص مگر انکه خواهیم از خدمت ایشان و مردان ندیمان بر مطلق زنان از ایشان دلیل اند بزعمهم بگمان خود
یعنی از قسمه و منع و تحجیر و مرهای بود و انعام و این چهارپایان حرمت ظهورها حرام کردانیده شده است پشتهای ایشان یعنی سوار شدن
و بار بستن بر انعام را بجا بر و سوار است و رو طلب و حوالت که صدر سوره مائده گذشت و انعام و این چهارپایان لا یذکرون اسم الله
یاد نکنند نام خدا را علیها بر ذبح ان چه از برای بتان ذبح میکردند و یا بر پشت ایشان ذکر خدا نمیکردند در ایام حج و لبیک اللهم لبیک که
مشرکان انعام خود را تسمیه میکردند و بسکت هذه انعام حجر و هذه انعام محرمة الظهور و هذه انعام محرم الظهور و هذه انعام
یذکرون اسم الله پس پیوند آرزوهای خود را الجاس بلاء کردند و ان تخصیص را نسبت بخدا میساختند افتراء علیه
این مطلب است و با حالت بنی مشرکین و یا مصدر سوگند است زیرا که قول ایشان در معنی افترا است سیجزیهم زود باشد که جزا دهد خدا ایشان را
بما کانوا یفترون بسبب انکه مرتکب افترا میکردند و صدا از ان جز سحانه از عقاب بزرگ ایشان بسیار ترسیده خبر میدهد که وقالوا
و گفتند ما فی بطون هذه الانعام انچه در شکمهای این چهارپایان است یعنی در شکم بچه و شاید ان چه خالصة لذکورنا حلال است مر مردان را
مارا خاصه و نزد بعضی مر زنان را بطونهم ایشان با الحاق و محرم علی ازواجنا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود
وان یکن میتة و اگر باشد مرده یعنی اگر مرده متولد شود فهم فیه شرکاء پس ایشان در مرده در خوردن از شریک باشند
خالصه طرح سیوطی است از کرد لفظ ما در معنی اجنه است و هذا مرو انثی نکره بهم واقع شده و با انکه ما برای ما لا ذات مانند او میرا الشد و با مصدر
جور واقعه در موقع خالص واقع شده سیجزیهم زود باشد که ادا دهد خدای وصفهم جزای وصف کردن ایشان را که ان تحریم
مر خدا را بخرم و تحلیل و مثل اینست قوله و تصف السنتهم بمصالح بندگان در حال و حرمت حرث و انعام و دو عیب کهار کرده یکی
فرح ایشان بغیر اسم خدا است و دو تحلیل مثل اینست قوله و تصف السنتهم بمصالح بندگان در حال و حرمت حرث و انعام و دو عیب کهار کرده یکی
نسوه بیت و مذکر نزد ایشان افترا علیه بر سبیل کمال و حدا و ندو کمل است و ذات باطل اینست که ایشان بر ان خلاف جمعی بعد از ان بیان خلاف
کقتل اولاد کردند و بحرمت حلال او سکوت قد خسر الذین بر سبیل که زیان کردند انکه قتلوا اولادهم کشتند فرزندان خود را
از روی بیخردی بغیر علم بی دانشی یعنی قتل ایشان بجهت خوف عقل و جهل ایشان بود بلکه خوف رزق اولاد ایشان نه ایشان و میتوانند که
این جاهلان مجوز مقصود باشد مر جال یا مصدر و مالو آورد که بیوه و مصر و مصلی بیکرد عبد دختران خود را زنده در گور میکردند بجهت خوف انکه صید
من یا سبی یا اسیر چه قتل ایشان در قبایل عرب مشاهده در بجهت ترس انکه چون بزرگ شوند ایشان را جهاد و ما تخویف عرس باید خوف این خود را که
ایشان قتل اولاد کردند از روی سفاهت و جهالت وحرموا و حرام ساختند ما رزقهم الله انچه روزی داده است خدای ایشان را یعنی بحاجت و سوء ظن

افتراء علیه بجهت افترا کردن بر خدای وجوه محتمله که در افترا علیه مذکور شده در تفسیر خازن فرضلوا در معنی که گمراه شده اند در راه ضلالت
سلوک نموده اند وما کانوا مهتدین و نیستند در ایمان که بر طریق حق و جاده صواب اند یا ایشان در ضلالت اند بر طریق بحیره و سایبه
و تحریم بایشان کرده و تزیین خود نموده اند ایشان را و در ایشان فرموده قتل اولادهم شرکا بر حرمت و جون اموال کلام هر کار اخبار در مورد بیان بود
که ایشان مشرکان را مجازات میکند در تحریم حلال میکند در عبث از منبر یا بکه حالا جمیع اشیا و مباحات بر جایز باشد اضافه شیء را
بجاز تحلیل و تحریم ایشان که بازار بر کویند که ازین کویند که برای شما افتراء بیدا کردن بر خدا ما حرم ربکم حرام کرده است پروردگار شما
از آنکه از انعام بحیره و سایبه و وصیله و حام بر داشته شده بر حسب وحی بست وغیره رزقکم روزی داده و کفته اند که معروشات
مردمان بدست خود ساخته باشند و از ایشان بر داشته شده و بعضی بر زمین افتاده و کفته اند که معروشات
و النخل و زرع و کشتها را از انجه ساقط شده و فرش ثمر خود مختلفا اکله در حالتی که مختلف و کوناکون میوه آن در رنگ و طعم و کیفیت یعنی در لون و طعم
و حجم و انجه و نیست مفرد باکل باعتبار ماکول است که آن اکل آن و ضمیر راجع است بنخل و زرع و داخل در حکم آن بسبب
بر آن و بار راجع بمجموع نخل و زرع است بر تقدیر و کل ثمر یا اکل واحد منها مختلفا حال مقدر است والزیتون و بکرید الکرم زیتون را
والرمان و انار را متشابها در حالتی که مانند یکدیگر یعنی بعضی از آن مشابه بعضی دیگر است در لون و طعم و برکهای آن مانند یکدیگر
و در لون و طعم و برکهای آن مانند یکدیگر است وغیر متشابه و مانند نیست بعضی از آن بعضی یعنی برخی سبز است و برخی زرد و برخی دیگر
میان آن و این و بدانکه در این قسم امر میکند بر سبیل اباحه که کلوا من ثمره بخورید از میوه های هر یک این اذا اثمر چون میوه پیدا
کند و اگرچه نارس و خام باشد و کفته اند باید این تبدیر حضه مالک در اکل قبل از ادای حق اهل آن والوا حقه و بدهید حق آن میوه را
یوم حصاده در روز بریدن زرع و بریدن نخل و چیدن میوه ها را بشمار و روز حصاد مبالغه است در اهتمام بصدقه و صدقه تا میسور در آن حال
و تفسیر آنکه وجوب ایتا بلا درنگ نیست کما شفعی آورده که اشهر اقوال آن که مراد این صدقه است زکوة مفروضه چون مذکور شده در مدینه
شد و آیه مکیات و صبا وجوب زکوة این امر مکروه است و بعضی کفته اند که مراد زکوة است و ایتا مدنیست و در مجمع مرکنند کردن
در قول اول که مراد زکوة عشر یا نصف عشر است و این قول از عباس و محمد بن حنفیه و زید بن اسلم و حسن و سعید بن مسیب و قتاده و مجاهد و طاوس
و دو صدقه است بسیار کیر بوجه متعدد و این روایت از حضرت محمد باقر و حضرت علی علیهما السلام و عطا و مجاهد و ابن عمر و سعید بن جبیر و ربیع و ابن
زید آورده اند که ثابت بن قیس بن شماس نخل خرما را نصف کرد و هیچ از آن برای خود و عیال خود نکذاشت و بعضی ابن الاثیر
عیال را بخرید رسول صلی الله علیه و آله او را ازین منع فرمود و کفت ابدا بنفسک اول ابتدا بعیال خود کن مفاضل آن را صدقه نما و حق تعالی
ایه فرستاد که ولا تسرفوا و از حد در مکذرید در صدقه دادن کقوله ولا تبسطها کل البسط یعنی هر چه بکار تصدق میکند در مال
او را که منع صدقه میکند یعنی از حد تجاوز میکند در بخل و اسراف میکند در کل قبل از حصاد و تا موجب تحریم حق فقرا و دیگر
تفسیر میکند از معصیت و تضییع آن میکند در غیر موضع آن و در جمیع اقوال خطاب با ارباب اموال و میتواند بود که خطاب با همه باشد
یعنی که زیاده از حق و احیاز ارباب اموال میکنید و بخطا تا ارباب و اهل باشد و معنی اینکه زیاده از حق و احیاز ارباب اموال میکنید و

بخطاب با ارباب و اهل باشد و معنی اینکه زیاده از حق و احیاز ارباب اموال میکنید و با خطاب با ارباب و اهل باشد یعنی باید که از ارباب اموال
تکنند در اعطا و اینه در اخذ فقیری و مرد و مکه هر چه در خط و حق خود نفقه کنی اسراف و اگر چه همه یکدانه کنجد بود و هر چه برای خدا دهی
اسراف نیست و اگر چه هزار خرما باشد و مذهب اهل البیت علیهم السلام آن که اگر تحفظی مند اگر مؤمن فقیر در راه خدا صرف کند اسراف نیست
و اگر بکدانه بر وجهی صرف کند که رضای الهی در آن نباشد اسراف است و روایت که حاتم طائی را کفتند که کلا خیر فی السرف جواب داد که لا اسراف
الخیر انه بدرستی که حق تعالی لا یحب المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی مجازات عمل ایشان را ومن الانعام عطف است بر جنات یعنی
اوست که پیدا کرد از چهارپایان حمولة انچه بردارنده اثقال چون شتر و کاو وفرشا و انچه فرش شود برای ذبح چون کوسفند و
انچه از شعر و صوف و بر انعام مسموع میشود برای فرش و کفته اند حمولة کبار انعام است و فرش صغار آن که از خوردی بزمین نزدیک
مانند فرش کلوا بخورید یعنی بوجه مراد مکر و اید مجاز که فضل جاهلیت است و یا بر سبیل اباحه بخورید مما رزقکم الله
از انچه روزی داد خدا شما را و حلال ساخته برای شما ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان کامهای شیطان را یعنی راه او را و پیروی
بر وسوسه او حلال را حرام و حرام را حلال انه لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنی است آشکارا یعنی ظاهر
العداوة عداوت او بر نفس حوا و فرش بکند و قوله ثمانیة ازواج یعنی از چهارپایان هشت زوج را و زوج از آنکه بدرستی
مراد جفت کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را زوج کویند و انجا مراد اولست و در اینجا زوج بدل از حمولة
و یا مفعول کلوا است و قوله لا تتبعوا اعتبر صفات بهیمه و یا مفعول اعنی که کلوا و الف تبرا و یا حال اما یعنی مختلفه و یا مفعول
و قوله من الضان بدل از ثمانیة یعنی جوع از دو از انجه بشم دارند یعنی میش اثنین دو زوج از یکی قوچ و دیگری جفت آن مراد نر
و نیست و ضان اسم جنس است مانند ابل و جمع آن ضئین است چون تمر و تمر ومن المعز و از بهایم که موی دارند یعنی بز
اثنین دو زوج دیگر را مراد بز و ماده که تیس و عنز است و از جمع ملعز است چون صاحب و صحب قل بکو بر وجه انکار کسانی که تحریم
کرده اند حدود آلذکرین حرم آیا آن دو نر را که بش و تیس است حرام کرد خدا ام الانثیین یا دو ماده را که بجه و عنز است اما
اشتملت علیه یا حرام کرد آن را که مشتمل بود ارحام الانثیین رحمهای آن دو ماده خواه انچه در رحم ایشان ماده باشد یا نر نبئونی
خبر دهید مرا بعلم با امری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدا حرام کرده باشد بعضی از اینها ان کنتم صادقین اگر هستید راست کویان
که تحریم از جانب اوست ومن الابل اثنین و از شتر دو زوج را و ماده ومن البقر اثنین و از کاو نر و ماده را قل
بکو با ایشان که آلذکرین حرم آیا حرام کرد خدا هر دو ذکر را از شتر و کاو ام الانثیین یا هر دو ماده را که اما اشتملت
علیه یا آن را حرام ساخته که مشتمل بود ارحام الانثیین رحمهای هر دو ماده ملخص کلام آنکه حق حرام کرده باشد یا
ارحام ذکور و اناث یا انچه حامل آن باشد از انجه و این درست و مشترک که بکار نخورد و کر انعام و مسکر و دیگر انات از و از دیگر اولاد
ایشان بزعم آنکه جمع میخورند انها مرده و نیز مراد بکار در و معین و یا بکه ام کنتم شهداء آیا بودید حاضر آن و شاهد بکنید کاش وصیکم
الله بهذا هنگام که وصیت کرد خدای شما را در تحریم چیزها بهیمه و بکر و بس طریقی دیگر نیست شما را بعد از امثال این مکر بتاهمن و سماع

اورده اند که عمرو بن مالک بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت یا محمد حلال کردی انچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت فرمود که انچه خدا
حلال کرده اند حرامی نشود و هیچ حرمت نیکرده و عمرو گفت که خدای حرام کرده است این ناقه را و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی آنرا
برای اکل و انتفاع آفریده است پدر ایکه شما بعضی را بحرمت بحیره و سایبه و وصیله و حام حرام میکردید از بحیره از قبیل اثنی اگر میکردید
بحیره پس ذکورت شرط جمیع ذکور باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثت است بر اناث باید که در حرمت داخل باشد و اگر بواسطه اشتمال رحمها
بر جنین پس هم باید که حرام باشد چه در رحم بودن کرت یا انثی هیچ ساکت نشد حضرت فرمود که این مالک را استخبار بکردی که تحریم کردی
تا امر بشنود حضرت این آیت را و چون انکه **فمن اظلم** پس کیست ظالمتر **ممن افترى** از آنکه افترا کند **على الله كذبا** بر خدای دروغ را صفتی
روی بکذب نسبت دهد بار تحلیل و تحریم اشیا را **ليضل الناس** تا گمراه کرداند مردمان را **بغير علم** بی دانشی مراد کفار اند که قرار ایشان بر تحریم مستقل
بود یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود از حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده من سرت سیب لحی امعاءه فی النار و از نیز اهل او در نظر
ارواح عصای او در رنج بودند **ان الله** بدرستی که خدای **لا يهدي القوم الظالمين** را نمی نماید بر وجه اجابت کرده ظالمان را که مشرک اند
یعنی چون حق تعالی طریق حق را بایشان نمود با انچه بینه و معجزات ظاهره و تجلیات اثبات کرده و انها را از وادی ضلالت بکهکشان
بخش آن مهتدی نشدند و با آنکه حق تعالی ایشان را در آخرت راه نمیدهد تا بدرستی که مستحق عذاب عظیم و عذاب الیم اند بجهت کفر و ضلالت و چون او
سبحانه در انچه فرمود که کفار بتحریم آن کردند در عیب آن بیان محرمات فرموده و مرویست که چون کفار ایراد میشوند که کسی که
اعتقاد حلال باشد پس حرام او کدام است آیه اینکه **قل** بگو ای محمد **لا اجد** نمی یابم **فيما اوحي الي** در انچه در قرآن باز مطلق انچه وحی کرده
شده است بمن **محرما** حرامی را که حرام کرده شده باشد **على طاعم يطعمه** بر خورنده که بخورد آنرا در بر تعبیر است بر آنکه تحریم مسلوب می شود
الا چون بهوای نفس مراد آنست که خوردن در شرع هیچ چیز را حرام نکرده **الا ان يكون ميتة** مگر که باشد آن طعام مردار **او دما مسفوحا**
ریخته شده بر عطف بر آن و مدخول آن دم مسفوح حقیقت که در وقت ذبح از اوداج خارج بوجه رود و یا در زندگی از او بیرون آید
و تخصیص مذبوح بذکر آنست که چون تحلیل در عروق و سایر اعضا صیاد ذبح مسفوح است و حلال **او لحم خنزير** یا گوشت خوک و لحم آن
خوردن تخصیص لحم جهت آنست که جزء اعظم است در اکل **فانه رجس** پس بدرستی که خوک یا گوشت آن نجاست و مستقذر عند بجهت نشو آن
با اکل نجاست و پلیدی است و در آنکه تخصیص میشود و مسفوح و خنزیر که تحریم با آنکه غیر این نیز محرمات است مستحقند و موقوف و مزید
غیر آن جنابت در سوره المائده گذشت بجز آنست که اسم میته بر جمیع این صادق است چه میته عبارت از هر چیز حیوة در و مفقود شده باشد و
نیکه میته غیر پس ایجاب باشد و تنبیه آن در مائده بحرکت رفتن اجزا در آنست که حق تعالی تخصیص آن اشیا فرمود بجهت عظم جرمشان
تاکید در تحریم و اعلام ایشان در موضع دیگر میسر شده که آن یا منصوب قرآن و یا بوجه غیر آن و بنزد این سوره میکند و مائده مدنی است هم
در مکه همین سه چیز حرام بوده باشد چه در آن در مدینه اعدای آن حرام شده باشد و در آیه لیل بر آنکه بوست مردار حرام و پلیدی زنده
مردار عارض از هر چه در آن حیوة بوده باشد بوست محل حیوة پس مراد باشد و نیز از حضرت رسالت صلعم مرویست که لا تنتفعوا من الميتة
باهاب و لا عصب یعنی بوست و پی مرده را انتفاع مکنید و قوله **او فسقا** عطف بر لحم خنزیر و صاحبها اعتراض است بجهت تسلیم

حرام نیست مگر مردار و گوشت حرام و گشته شده فسق و آن هر حیوانی که اهل است که **اهل** آواز برداشته باشد **لغير الله** برای غیر خدای
به باز بمعنی وقت ذبح آن از جمله صفت موصوف فسقات و قسمیه انچه ذبح شده باشد بر اسم صنم فسق بجهت قوله تعالی و فسوقا جابر
فسقا مشهور الماء بدار اهل و این عطف است بر مکور و ضمیر مستکن در آن راجع است بانچه ضمیر مستکن بکون راجع است **فمن اضطر**
پس هر که بیچاره گردد و ماندگی باشد یعنی غیر از این چیز بر اینها و صرورة داعی شده باشد بتناول چیزی از آن **غير باغ** در حالی که نمیکند
بیچاره شدن خود را بالغی بنا شده بر امام یا بآن طالب لذت نکند **ولا عاد** و نه از حد در گذشته باشد در خوردن آن زیاده از ضرورت یعنی بقدر سد
رمق اکتفا کند و تفصیل این در سوره المائده مذکور شده **فان ربك** پس بدرستی که پروردگار تو **غفور** آمرزگار است مواخذه نکند ترا که حرام
از بحیره شما و اکید **رحيم** مهربان است که بیچارگان را در اندک حصه داده و بعد از بیان چیزی میکند که در یهود حرام گردانیده بمیفرماید که **وعلى**
الذين هادوا و بر انکسانی که یهود شدند **حرمنا** حرام کردیم **كل ذي ظفر** هر حیوانی که ناخن دار چون شتر و شتر مرغ و طیور و در مجمع گفته که در میتی ظفر
خلاف و نزد بعضی آنست که هر حیوانی که منفرج الاصابع نیست چون شتر و شتر مرغ و این مروی است از ابن عباس و سعید بن جبیر و قتاده و مجاهد
و سدی و نزد ما بر زید جمیع شتر است و حیاتی که جمیع سباع و کلاب و سایر و انچه بظفر اصطیاد میکند در نزد اهل لغت مجاهد
کوا طیر و هدهد و حیاتی از دواب و قسمیه حیاتی بظفر بسبیل مجاز است **ومن البقر والغنم** و از گاو و گوسفند **حرمنا عليهم**
شحومهما پیه های که در روی ایشان بود و اضافه شحم بنا بر ربط است **الا ما حملت** مگر انچه برداشته **ظهورهما** پشتهای ایشان یعنی
پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون **او الحوايا** یا انچه مشتمل بر امعا یعنی چربی که ملصق است بر روده های ایشان و از جمع حاویه است یا
حاوایا جوز قاصا و فواصع یا جمع حوبه چون سفینه و سفاین و گویند لوی قطعات بر شحومها و او بمعنی واو یعنی حرام کردیم بر ایشان چربی روده
او ما اختلط بعظم یا انچه آمیخته باستخوان چون دنبه ناگوش و مغز استخوان **ذلك** تحریم این چیزها **جزيناهم** باداش دادیم ایشان را
ببغيهم بسبب ظلم ایشان و انکار آیت نبوت عظیم را الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احللهم علی زاده هم در تفسیر خود آورده که ملوک بنی
اسرائیل منع میکردند از اکل لحم طیر و شحوم و حق سبحانه بجهت ایشان اشیای مذکوره را و فیاز حرام کردانید اگر گوید چگونه تحکیم عقوبت باشد
و حال آنکه آن اشیا مصلحت است و تم نیز نتوان گفت زیرا که بحر از عقاب بجهت آنکه عظم الجسیکردند از مقتضی تحریم این امور بود
تنبیه مصلحی در آن و اگر عظم جرم ایشان نبود مصلحت مقتضی این تحریم نمیبود **وانا لصادقون** و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن
همه چیز یا در وعده و وعید و ما آنرا امده که هر وقت جهودان گناهی کردندی و مصیبتی از ایشان صادر شدی مصلحت الهی اقتضای آن کردی که بعضی
بر ایشان حلال بودی حرام کردی و اگر این معامله میکردندی بر ایشان حرام ساختی و هر بار اخبار از خطا میکنند و رسول خود که **فان كذبوك**
پس اگر تکذیب تو کنند یهود از چیزی که مرتب و موسوم کرده ام **فقل** پس بگو ایشان را که **ربكم** پروردگار شما **ذو رحمة واسعة**
خداوند بخشایش بسیار است بر اهل طاعت و بار اسع الرحمات با بیکه مهلت میدهد شما را از تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند تا شاید که از کفر و تکذیب و تعجیل
عذاب نمیکند تا شاید که باز گردند بر مضرور و مستوجب با اهمال او نه از اهمال او اهمال است **ولا يرد بأسه**
و باز نداشته نخواهد شد عذاب
او در وقت مضرور و مسیر خود **عن القوم المجرمين** از گروه مجرمان که مکذبانند و چون چنین است پس بر جای رحمت او بر مستوجب از نقمت او

ردا اعتقادات باطله کفار بود در عیب از روی اعتقادات فاسده ایشان میکند بقوله سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند در وجه اعتذار از مالکه شرک
اورند در بیان انجار قرآن ظاهر است که با آمدن حضرت داعیه صدور از نزول آیات مشرکان بیشتر در وقوع کفر گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما
اشرکنا شرک نمی آوردیم ما ولا آباؤنا و نه پدران ما عطف ابو ضمیر اشرکنا دور از آنکه بجهت فصل الف بلا ولا حرمنا من شیء و حرام میکردیم هیچ
چیز را بهیچ شرک و تحریم ایشان و امر خدا است و از صالی او و اگر نه شرک نمی آوردیم و تحریم ایشان میکردیم و این قول اهل جبر است و مشابه
تکذیب خدا و رسل و کتب او و بنداد له عقلیه و سمعیه و لهذا حق سبحانه تکذیب ایشان کرده میفرماید که کذلک همچنین که ذکر شد تکذیب کردند
نزدیک حق منع شرک کرده و تحریم امر مذکور فرمود کذب الذین من قبلهم تکذیب کردند آنانکه پیش از قریش بوده اند حتی
ذاقوا بأسنا تا وقتی که بچشیدند عذاب ما را بجهت تکذیب قل هل عندکم بگو بسبب آنکه ایشان را که آیا هست نزد شما من علم
هیچ امر معلوم که صحیح باشد که بدان حجت آرید بر سخن خود فتخرجوه لنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آن را برای ما تا که بحجت باشد در رد تکذیب ایشان
میفرماید که ان تتبعون نیست پیروی میکنید در مثالات خود الا الظن مگر گمان و پندار بخود وان انتم الا تخرصون و نیستید شما الا که دروغ
میگویید بر خدای آیات دلالت میکند در منع اتباع ظن در صورتی که مدعی دلیل قاطع باشد و دلیل قاطع وجه ساطع همچنانکه دیده اید و در دلالت
واضحه است بر آنکه حق تعالی کفر و عصیان را از کافر و معاصی نخواست و اراده نفرموده و نکذیبی است ظاهر اهل جبر را که اضافه آن باو سبحانه کرده اند
و مع ذلک براهین قاطعه دالند بر آنکه حق تعالی منزه است از ارادت قبیح و از جمیع صفات نقص و در تفسیر ابو الفتوح مذکور است که حق تعالی
بیان کرده که مشرکان صحیح است و حجت مذهب اهل شرک و هر گاه حق تعالی ملامت کار کرده باشد در حجت و ایشان را تکذیب نمود پس چگونه بحجت مسلمان
کند که ایشان قابل بان شوند اگر کفر و ظلم و فسق و نسبت خدا نمودی آنرا احکام نکردی و نهی نفرمودی و نیز اگر آن بارادهٔ او سبحانه بودی با ایشان
هیچ کافر و فاسق و عاصی را عاصی نگفتی بلکه مطیع خواندی زیرا که مطیع کسی است که موافق افعال او موافق مشیت و اراده حق تعالی باشد
پس صحیح آیه و اراده عقلیه دلالت میکند بر بطلان قول بجبر که فاعل همه کفر و ضلالت و فضایح و قبایح حق تعالی است و بنده را اصلا در فعل خود
اختیار نیست و اگر خدا خواهد او را بخیر آیات بر دو اگر خواهد بسوی مهالک عذاب کبیر اصلا از آن سعید ما نکه مشرکان اثبات حجت
نتوانند کرد در مدعای خود قل بگو بر ایشان که فلله الحجة البالغة پس خدا را است حجتی رسیده بنهایت صحت و شافی و قوی بر اثبات قول
حق و ابطال قول شما و با حجتی که بسیار رسیده است صاحب آن بنهایت صحت قول حق سبحانه است ارجح یعنی قصد مکان حجت قصد ابطال
حکم میکند و ظاهر آن مینماید فلو شاء پس اگر خواستی خدا که بالجا شما را راست نماید بجبر و قهر بر ایمان دارد لهدیکم اجمعین
هر آینه راه نمودی بسوی شما را بحق و لیکن تکلیف منافی جبر است و حکم منافی قهر و گویند معنی آنست که اگر خواستی خدا شما را بهدایت
رسانیدی و توفیق دادی اما غیر مستحق است و اگر قول اهل جبر صحیح بودی در اینکه کفر و معصیت نیست حق تعالی است پس چگونه کفار را بوعید
و حق بجهت آنچه براند از کفر و معصیت موافق مشیت او است و مطیع او سبحانه بودند زیرا که طاعت امثال اوست که کرامت
حق تعالی را بر ایشان حجت نبودی زیرا که خلق کفر در ایشان کرده و اراده کفر از ایشان نموده پس در آنچه حجت باشد بر ایشان نمود با قول الامور
المضلة و الاراء الموبقة و العقاید الموبقة و بعد از آن بیان میکند که طریق موصل صحیح مر اهل ایمان مقدمست و بنهایت نزدیک

سمیع و هر چه خبر است دلالت الظاهر الفساد باشد پس سعید مایده که قل هلم بگو بیارید شهداءکم گواهان خود را الذین یشهدون که گواهی
دهند ان الله حرم هذا که خدای حرام کرده است این محرمات را از انعام و حرث و غیر آن و چون گواهان حاضر نیایند پس حجت لازم بایشان
باشد و بجهت انقطاع ایشان از ادله سلامت ایشان ظاهر و روشن بود و کلمه ان از محض تعلیل باشد و در اکثر هلم اسم فعل است بمعنی هر حضر نزد
اهل حجاز و اصل نزد بنی تمیم و سوت و مجمع میشود و در اصل از نزد حضر یا هالم است و نزد حضر بمعنی قصد پس حذف الف کرده اند و نزد
کوفیان هلم اسم است بحذف همزه و الفای حرکت آن بلام و این صحیح است زیرا که هلم امر است و متعدی و لازم هر دو آمده اما متعدی
همچنانکه در بیت است و اما لازم مانند هلم الینا اما اگر جمع شود خود را امر کرده باشد تحضیر شهدا را بطلب بجهت که حجت بر ایشان لازم شود
و انقطاع شهدا ظاهر شود که شهود لهم بر ایشان بود و شهادت دهند که امر بسبب آنکه باشد فان شهدوا پس اگر گواهی بیاورند بصحت خود
فلا تشهد معهم پس تو گواهی مده برای ایشان بصحت قصد و مکر ایشان را و تغییر فساد قول ایشان نمود و موافقت کردن است با ایشان در
شهادت باطله و لا تتبع و پیروی مکن اهواء الذین آرزوهای کسانی را که روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کردند اند بآیتهای ما در
نزد او وضع مظهر در موضع مضمر بجهت دلالت است بر آنکه تکذیب آیات متبع هوی است بغیر او و متبع حجت مکذب صدق بآیات والذین لا یؤمنون
بالآخرة و بگرویدگان بروی مکر آنانرا که نمیگروند بدان سرای دیگر مانند بت پرستان و هم بربهم و ایشان بپروردگار خود یعدلون برابر
میکنند بتان را و آنها را بعدل او میگیرند و در مجمع گفته که خطاب اهل حجاز و مراد آمنه و نسبت میدهد مایده که از اهل ایمان اعتقاد
مذهب کسی را که معتقد هوای خود است و رای نفسانی را مذهب خود کرده و این ممکن است که آدمی هوای خود را مذهب خود کرده و بکی اهل
یکی آنکه شبیه هوای کسی کند که سنت کرده باشد و تقلید او کند و آن دو آنکه شبهه بر آن داخل شود و بجهت آن باطل در نظر او بصورت صحیح نماید
یا آنکه عقل او مانع آن باشد و سیوم آنکه بجهت اهل استان خود را کالا یقینی کار کند مایده تا حق بر او ظاهر شود و بجهت آن مستند هدی
فاسد شود و چهارم آنکه با امری فاسد الله کرده باشد و فساد نموده و بجهت آن مرتکب مایده که مفارقت کند از آن و در آیه دلالت است بر فساد
تقلید زیرا که حق سبحانه از کفار مطالبه حجت کرده و مرتبه مذهب ایشان و عجز ایشان از اتیان بآن دلیل بطلان قول ایشان را دریافته و بحجت
اتباع دلیل را واجب کرده اند نه اتباع هوی را و بعد از حکایت حق تعالی از تحریم کفار انعام را که بر بتان حلالست بیان محرمات خود و شمار قوله
قل تعالوا بگو ای مردمان بیایید این امر است از تعالی و اصل آن الف است که از کسی گویند که چه علوات در کسی را که در جانب سفل باشد لکن
بطریق اتساع برای تعمیم بخورده اند سعید مایده که ای بکلمات و هر جایی که باشد بیایید و بشنوید اتل تا بخوانم بر شما ما حرم ربکم
علیکم آنچه را که حرام کرده است پروردگار شما بر شما این مصدریه است اتل و اسم جنسیه و مصدریه دارد و شنوده بود که ما استفهامیه
باشد منصوب بحرم و جمله مسوله اتل زیرا که در معنی آنست که ای شیء حرم ربکم علیکم ابن ابی بادرایه دیگر که تا آن است احکام قرآن
حکام آن در هیچ شریعتی مسموع نبود و این دو کلمات امر و نهی از جمله آن الا تشرکوا آنست که شریک مسازید به شیئا بخدا چیزی را
در انزار گفته که آنچه در تفسیر بمعنی ای ناصحه باشد عطف امر بر آن و مانع آن نیست تقدیر قل سیر بآنچه حرم ربکم باعتبار آنکه در آیت
باضمار آن و کسی که آنرا ناصبه مصدریه آنرا منصوب المحل بگیرد باید مبلکم بر معنی اعتذار باید که عاید آن که محذوف است و بنا بر آنکه لا زاید باشد

نامه تسلیم قرآن بیان و

یا مجرور و المحل بتقدیر لا و با مرفوع المحل مبتدا و المتلوان لا تشرکوا و با مقدر بالمجرور ان تشرکوا و یا احتمال مصدر و منصوب اوم و دارد
قوله وبالوالدین متعلق از مجرور است ای احسنوا الوالدین و معنی اینکه نیکوی کنید با پدر و مادر خود احسانا نیکوی کردنی و وضع امر در موضع
نهی از اساءة ایشان جهت مبالغه است و دلالت بر آنکه اساءة در شان ایشان کافی نیست بخلاف غیر ایشان در تاویلات آورده که توحید را حسان
والدین را در سلک انتظام داد بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود بنده و واسطه اند که خوف ایشان را مظهر آثار انوار صفات ایجاد
بر بوم خود ساخته ولا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را من املاق از جهت ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی میدهیم
شما را و ایاهم و ایشان را از ضیع موجب بخشیدن که بسیار کردن بجهت آن و احتیاج است و این معنی چون رزق اولاد بر ما است نه بر شما چرا ترک
امر ما نمی شنوید ولا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید یعنی نزدیک مشوید رشتیها را و نباید بدیها را اراده کنید و قرب و کنند که قرب
زنا است و مقدمات آن از ابن عباس مرویست که اکابر عرب بنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش و بی باکان آشکارا بآن اقدام
نمودندی حق سبحانه فرمود که کفر زنا مکردید ما ظهر منها آنچه آشکارا است از آن و ما بطن و آنچه پنهان بود این بدل و احتراز است مثل
قول اظهر الامر و باطنه و گفته اند که ما ظهر جهرت و ما بطن زنا و محققان گفته اند که ما ظهر فعل و ما بطن نیت و از امام محمد باقر
صلوات الله علیه مرویست که ما ظهر زنا است و ما بطن دوستی مردان با زنان بر وجه خیانت و فاسقی و مستوره و اول آنست که ظاهر
آشکارا و پنهان باشد ولا تقتلوا النفس التی و مکشید آن نفسی را که حرم الله حرام کرده اند خدا کشتن آنرا الا بالحق مگر بحق که آن قصاص
یا قتل زنده یا رجم زانی محصن چنانکه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که لا یحل دم امرئ مسلم الا باحدی ثلاث کفر بعد ایمان
و زنا بعد احصان و رجل یقتل نفسا بغیر نفس ذلکم این چهار نهی و بدان امر وصاکم وصیت کرد یعنی امر نمود
بنکاه داشت آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه راست اینست و گویند معقولون یعنی ترسیدنت جهت کمال عقل بر شما
ولا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم مال یتیم در آن تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بفعلی یا خصلتی که نیکوتر چیزی باشد
که در مال او مرعی باید داشت مانند حفظ و تثمیر آن یعنی آنرا از تلف نگه دارید و بآن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن بخورید و کسی نخورید
و خرج یتیم نیز مبادا نگه دارید حتی یبلغ تا رسد یتیم اشده بنهایت خود یعنی تا حین بلوغ که وقت قوت و توانائی است و آن جمع شدن
جوهر و اعضا و اجسام است و جون نصر و نصار و گویند که مدت جون ایل و تخصیص مال یتیم با آنکه حفظ نفس از جمیع اموال غیر موجود است
بجهت مبالغات یتیم چونکه کافلی ناصری ندارد مال او در معرض آنست که اهل فسق و ظلم در آن طمع کنند و بدانکه در معنی حتی یبلغ
اشده خلاف است نزد شیعیان که مراد بآن احتلام است و نزد بعضی دیگر هجده سال تمام و سدی گفته که آن سی سالگی است و بعضی
از اهل العراق گفته اند مسنوخ شده و نزد بعضی دیگر حدی برای آن نیست شده بلکه هرگاه عقل او کامل شود مال او تسلیم او میتوان کرد و جمع
اموال آنست که وقت تسلیم مال یا بالغ در رشد است و این مذهب مذهب امامیه است واوفوا الکیل و تمام دهید پیمانه کیل را در میکیلات و
المیزان و ترازو را در موزونات بالقسط صدق و مساوات یعنی کم ندهید و زیاده مستانید و در بیع اورده که صدق از تزول ابوالبرکات مصنف
کشف از رسول الله فارسیتم با کم و وزن زیاده از روی مساوات بلکه جان برابر باشد که اصلا تعلق بکم و وزن ایشان ندارد لا نکلف

نفسا ما تکلیف نمیکنیم نفسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش آن باشد و معنی آنکه تقصیری در کیل و وزن بدون قصد و عمد شما واقع شود و شما را
عزیمت ارتکاب آن نبود از اعفو کنیم در اول گفته اند که در عقب امر قتل بیان معنی که ایفاء حق جهاد بر عسرت پس بر شما سهل و آسان
باشد و وسع وظائف شما باشد و ما در ایجاد معفوت آنیم واذا قلتم و چون بگفتار احکام آن که جز بحق نگوئید در حکومت و بگواهی دهید
و امثال آن فاعدلوا پس راستی کنید در آن ولو کان و اگر جانب مشهود الیه باشد که محکوم له است و یا محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه
ذا قربی خداوند خویشی نزدیک تخصیص قول بذکر جهت آنست که در میان مردم قول بیشتر از فعل و آنکه عادت خود را آنچه گفته اند
که در قول حیف روا نداشته در فعل نیز تجویز نخواهد کرد و این از باب بلیغ است که با وجود قلت حروف شامل جمیع آفاق و شهادات و دعاوی
فتاوی و قضایا و احکام و مذاهب و امر معروف و نهی از منکر و غیر آن و بعهد الله و بعهد خدای که تا به احکام شرع است و ملازمت عمل
در آن و پایبندی که کرده باید اوفوا وفا نمائید و بر آن نهج که از شارع بشما رسیده بآن قیام نمائید ذلکم این است امر و بیان آنچه وصاکم
به وصیت کرد خدا شما را بآن لعلکم تذکرون تا شاید که متذکر شوید یعنی آنچه مامور است بآن اقدام کنید و آنچه منهی است از آن
اجتناب نمائید و ان هذا و بدرستی که این صراط مستقیم است که آنچه مذکور شد است در سوره از دلائل توحید و اثبات نبوت
بیان شریعت و ذکر مکارم و اخلاق صراطی مستقیما در حالتی که راه راست است و ثابت است چه آن موری بتواب حق
نمیرسد فاتبعوه پس متابعت کنید و پیروی نمائید این راه را و در کشاف آورده که از هذا صراطی بتقدیر لام است که علة ما قبل است یعنی
پیروی کنید آن راه را بجهت آنکه راه راست است ولا تتبعوا السبل و پیروی مروید راههای پراکنده و اهواء مختلفه و طرق متشعبه را که
سوی آنچه برهانست و محض تقلید فتفرق بکم پس متفرق سازد آن طرق مختلفه شما را و دور سازد عن سبیله از راه حق و اتباع
وحی و انقیاد برهان ذلکم این اتباع وصاکم به وصیت فرموده حق شما را بآن لعلکم تتقون شاید که شما پرهیزید
از ضلالت و در دعای حق عبد الله مسعود نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطی از برای ما بکشید و فرمود که هذا صراط
الله این راه خداست و بعد از آن خطها از جب و راست بکشید و فرمود علی کل سبیل منها شیطان و بر هر راهی از این راهها که دیدی موکل
که میخواهد مردمان را بآن طرف اینست برخواند که و ان هذا صراطی مستقیما محققان گفته اند که صراط مستقیم تجرد الابدانی و تنهائی
و عارف داند که علاقه بهر آنکه و تنها بهر چیست در اعمال ایشان کما لیف شیخ صدر الدین قونوی مذکور است که احاطه حق
بهمه اشیا ثابت است و الله بکل شیء محیط و آن احاطه وجودی یا علمی یا حقیقی اقوال منتهای هر صراط و دعا بر هر سالک و تعدد
چنانچه مذکور شد که صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور ابن عباس نقل که هذه الآیات محکمات
لم ینسخهن شیء من جمیع الکتب و هی محرمات علی بنی آدم کلهم و هن ام الکتاب من عمل بهن دخل الجنة و من ترکهن دخل النار و از کعب
الاحبار نیز روایت که والذی نفس کعب بیده ان اول شیء من التوراة بسم الله الرحمن الرحیم قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الی آخر
و ذلک قوله تعالی و آتینا موسی الکتاب تمام عطف است بر وصاکم و تم بر اتوات در اخبار و بجهت تفاوت در رتبه کانه قیل ذلکم وصاکم به و آتینا
و حدیثا و اعظم من ذلک انا آتینا موسی الکتاب یعنی آنچه مذکور شد حق تعالی بآن وصیت فرموده در زمان سابق و در این زمان نیز اعظم

ازین آن که دادیم موسی را تورات تماما برای اتمام نعمت و کرامت علی الذی احسن بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام وی یا نیکو تبلیغ نماید آن را و نوشته است
یا بجهت تمامی آنچه نیکو دانست از آن علم است و تفصیلا لکل شیء و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید و تفصیل این عطف است بر تماما
نصب هر دو احتمال علت و حال و مصدر دارد و هدی و رحمة و رحمت و هدایت و رحمت لعلهم شاید ایشان بلقاء ربهم بلقاء ربهم
بروز کار خود یؤمنون ایمان آرند و نسبت جزا بلقا جهت تفخیم شان آن و کنایه معنی لقا رجوع ملک و سلطان او در روزی که هیچ کس را مالک
چیزی نباشد مگر او و در مجمع آورده که مفسران از ابن عباس منقول است چند وجه است یکی در وجه و تقدیر هست و تقدیر آن که قال
محمد آتینا موسی الکتاب بدلالت قوله تعالی قل تعالوا ادم آنکه تقدیر آن که قل تعالوا اتل علیکم آنچه موسی الکتاب و بنابر عطف باشد بر معنی
تلاوة و معنی اینکه قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم ثم اتل علیکم ما آتاه الله موسی سیوم آنکه عطف خبر است و خبر نه عطف بر معنی و معنی اینکه
ثم اخبرکم انا اعطینا موسی الکتاب چهارم آنکه متصل بقوله و وهبنا له اسحق و یعقوب چون قوم عرب خود را بر ابراهیم بانکه مفتخر اند و بر
انبیا که دایند و بعضی از ذکر خبر کرد که موسی عطا فرموده از کتاب و نبوت و موسی نیز از ذریه ابراهیم است و این قول ابو مسلم است و معتزلی
این وجه را استحسان کرده و در قوله تماما علی الذی احسن نیز چند وجه ذکر کرده اول آنکه تماما علی احسان موسی و کانه قال التکمیل احیاء
الذی یستحق بکمال انزاله فی الآخرة و این قول ابی مسلم و قول دوم تماما علی المحسن و این قول مجاهد است و قول سوم آنکه تماما علی الذی احسن
دال بر سوم آنکه تماما علی احسان الله الی انبیائه و این قول ابن زید است چهارم آنکه تماما الکرامة فی الجنة علی احسانه فی الدنیا بالعمل
الله فی الآخرة پنجم تماما علی الذی احسن الله الی موسی بالنبوات و غیرها من الکرامة و این قول جبائی است ششم ابو مسلم گفته که این متصل
بقصه ابراهیم علیه السلام است یعنی آتینا ابراهیم علی ابراهیم و علی احسانه فی طاعة ربه و هذا کتاب و این قرآن کتابی است انزلناه که فرو فرستادیم
انزاله مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پیروی کنید او را و اتقوا و بپرهیزید از مخالفت او لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید یعنی
امید وار باشید و رحمت واسعه از نصیب شما بدان که عمل کردن است بآن و مکلف لازم است که جهت میان خوف و رجا و در چه کلیت مقتضی
آن زیرا که خوف سبب ترک معاصی و قبایح و رجا سبب امتثال اوامر و قوله ان تقولوا علة از کتاب بحذف مضاف ای کراهة ان تقولوا
یعنی انزال قرآن کردیم بجهت کراهت آنکه بگویند شما ای زمره عرب انما انزل الکتاب جز نیست که فرو فرستاده شده است کتاب علی
طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری و ان کنا و بدرستی که هستیم عن دراستهم از خواندن ایشان و کتاب
خود را لغافلین بیخبران یعنی نمیدانستیم که ایشان چه میخواندند زیرا که ملة ما ثابت و تخصیص یهود و نصاری بذکر جهت شرافت ایشان است
بدانکه آن از محکمه از منقول است و لهذا الام فاره نیاز محکمه و نیاز در جنگ داخل شدن ای و اندکان او تقولوا و یا بجهت کراهت
اینکه گویند که لو انا انزل اگر فرو فرستاده بودندی علینا الکتاب بر ما کتاب چنانچه بر یهود و نصاری نازل شده لکنا اهدی هر آینه میشدیم
راه یافته تر منهم از ایشان بجهت حسن اذهان و ثقابت افهام و لهذا تخفیف مسایل دین و علم جون قصص و اشعار و خطب بلاغت
ما اعلم اند فقد جاءکم پس بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی بینه شما که مرا از منیه بهتر
و هدی و آمد راه نمائی که هر که متابعت آن کند بمقصد و مقصود رسد و رحمة و بخشایش مر مومنان را

این هر سه صفت قرآن و رخص ابو قطع معذرت و ازاحه علت است و معنی جمله را بعضی گویند که اگر بگیرید اول این حجت را بسان است خواهد علیه الاکرام
منت و هدی و رحمت بر این حجت پس بیاید و هدایت مر اهل ایمان را و اول الثوات تمام فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب
بآیات الله از آنکه تکذیب نمود آیتهای خدا را و صدف عنها و اعراض کرد و روی گردانید از آن با وجود علم صحت آن و با آنکه او مرتب
حقیقت آن سیجزی الذین روا باشد که جزا دهیم آنان را که یصدفون عن آیاتنا روی گردانند از آیتهای ما و یا منع مردمان کردند از آن سوء
العذاب بدترین عذاب را بما کانوا یصدفون بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن و یا اصل آن از صدف است
در منع اتباع آن و در این آیت دلیل است بر آنکه قرآن اظهر است مر کلمات را چه آنکه منزل آیت است از آنچه بسوی در سحاره و هر کاه که در منع اظهر عذاب
حجه بود مر کلمات را این منع قدرت و ظلم کفار اول باشد با این وجه ان تدبر و وعید مشرکان مینماید که معرض اند از قرآن با وجود وضوح دلالت
آن بر حقیت آن و میفرماید که هل ینظرون آیا انتظار میبرند اهل مکه مر استفهام در مقام تهکم است یعنی چون که ما آنچه اسباب لطف بود از قرآن
و استطاعه و تمکین نصب ادله از ازاحه علة بایشان دادیم و ایشان مستعد شدند در نظر نیست و مبادرت نکردند قرآن را و میبر الا ان
تاتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند بایشان فرشتگان بقبض ارواح ایشان و یا فرود آید ملائکه عذاب بجهت ایشان اهل مکه اگر چه منتظر این نمودند
اما چون حال ایشان مشابه حال کسانی بود که منتظر ملائکه عذاب بودند پس گویا که منتظر ملائکه عذاب بودند و ایشان را اگر چه
بیاید امر عالی پروردگار تو باشد و یا بیاید امر خدای تو مثل عذاب خسف یا قتل و یا همه ایشان را که آن ایات قیامت هلاک
کلیست و ایات قیامت بسیار است و از جمله وقایع عظام از جمله وقایع دجال و دابة الارض باشد و خسف و نزول عیسی و ظهور مهدی علیهم السلام
و بدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب یعنی همین آیتهای پروردگار تو بیاید او یاتی بعض آیات ربک یا بیاید بعضی از
آیتهای پروردگار تو که بعد از آنکه مغرب شمس از جانب مغرب طلوع نماید و شیخ که آفتاب صحیح از مغرب بر آید باشد و در آن زمان
متحیر و اهل او را دریابند که چون از او زاده باشد انتظار صحیح بر دو صحیح بر نیاید در کان افتد و دیگر باره رو باسر کنند
چون تمام شود از صحیح بر دید بیاید دانند که کار عظیم از حلول تجاوز عیب بصر کار شهادت می آید ضرع و زاری و توبه و استغفار
مشغول شوند تا صبح از جانب مغرب اثر کند و آفتاب از آن طرف بر آید و از آن پس بود و همه خلق مشاهده آن کنند و تفصیل این در آیه در
آیه مذکور خواهد شد و چون این آیه عظیم ظاهر گردد بیغ عین شود و امر عیان گردد و ایمان و هدایت اضطرار شود پس در این یوم
یاتی بعض آیات ربک روزی که بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که مذکور شدند لا ینفع نفسا سود نکند هیچ نفسی را ایمانها ایمان
و قوله لم تکن صفت نفس است یعنی آن نفسی که نبوده است آمنت که ایمان آورده باشد من قبل پیش از این یا در آن روز ایمان آورد او کسبت
یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکوئی که عمل بدین است یعنی ابر هنگام ایمان منع نزد همه نفسی را
که تقدیم ایمان بر آن نکرده باشد و کاسب خیر نبوده باشد در آن ابو دلیل کسی است که ایمان آورده از اعمال اعتنا نکند و اگر ایمان آورد
عمل منتهی میدانند تخصیص میکند این حکم را بآن و در معنی گویند که مراد از خیر اعلا است یعنی چنانچه ایمان کافر در بر دو شود
ایمان مؤمن عاصی هم بر سود نمیباشد و حسن بصری گفته که چون از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد ما اثر

فرو گذاشته باشد و خبر باکرد بجوار ایمانی معاینه بر بیند و آنکاه خبری کند آن خبر پذیرفته باشد و ایمان بعمل آورده بر هکام بر سبیل الجاء خواهد
بود نه بر وجه اختیار و در حالی که در آن روز ایمان کافر و فاسق مقبول نیست و شود این قول آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع شود
تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند و در آن وقت هیچ کس بنیات هم ایمان از دل بکار ایمان آسودی ندهد قل بگو ای محمد بجاهلان قریش که انتظروا
انتظار برید این شواهد را انا منتظرون که ما نیز منتظر این علامات هستیم چون ظاهر گردد فوز ما را باشد و وبال شما را پس وای بر حال شما و خوشا حال
ما از حذیفه و ابن عباس روایت کرده که ما ذکر قیامت میکردیم که ناگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر کنار آمد فرمود چه میگویید و چه
ذکر ساعت قیامت میکنیم فرمود انها لا تقوم حتی ترون قبلها عشر آیات الدخان و دابة الارض و خسفا بالمشرق و خسفا
بالمغرب و الدجال و طلوع الشمس من مغربها و یاجوج و ماجوج و نزول عیسی و نار تخرج من عدن و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی المحشر و روایت کرده
صالح بن ابی حمزه که پنج چیز نیارسد بکی طلوع آفتاب از مغرب و دوم خروج دابة الارض سیوم دجال چهارم وقوع موت دشمنان و یاران طوفان
پنجم قیامت و مولف این همه کرد سد ابن عباس روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بدرستی که آفتاب فرو میرود و خروج انا یان
هفتم میبرد و چون وقت طلوع آن نزدیک میشود انرا از انجا بطلع خود بر می آرد و طالع میگردد تا وقتی که معذور شده برای قبول توبه
بندگان و چون آن وقت بنهایت رسد هیچ توبه مقبول نشود و آن وقت قیامت کبری بر پا شود و روز و شب مکرر شود و هیچکس از آن
امر کدر و آن سکرانی نیز نیابد و بجهت آن امر مرتفع شود و سکر منتفی گردد و چون چنین باشد آفتاب بعادت خود بر بوعش آن و چون
بنداشت ساعات بکرد از جای دستوری خواهد بگوید یا خدایا چه فرمائی از شرق و مغرب ایم یا بمغرب حواله نیابد و صدا از آن بیاید
نزدیک آفتاب بنده و باز دارند و چنانکه کثرت مهجوران که نماز شب میخوانند و آنان در آن ماه کردی اندک باشد و خواهند دار
و آنت عبادت خود بجستند چون وقت نماز شب باشد بر خیزند و بار بکذارند و در آسمان نکرد تا صبح دارد آن باشد شار جای
خود باشد بلجوه کوید سکرت علی ابصارنا یعنی نماز و اوراد را اعاده کنند و تسبیح و تهلیل مشغول شوند تا چه بار این صورت
واقع شود و ستارها را همان بر جای خود بیند خوف عظیم در دل ایشان پدید آید و بکدیگر را وداع دهند و در سجودی که در آن محله باشد
حاضر شوند و جزع و فزع کنند چون مؤذن ایشان سر بشکند و حی سحار جبرئیل را بفرستد تا آفتاب و ماه را امر کند که هر دو
بیل بر موضع از مغرب طلوع کنند پس نیز با عظیم بگیرد و آنکاه آفتاب و ماه با حرم سیاه از مغرب بر آیند و دلالت و ایجاد
و جمع الشمس و القمر و مجهوران جزع و فزع را ثابت تر کند و آنکه غافل باشد چون مرکان که از خواب بیدار شوند و جمع
کنند و مهلت اهل دنیا بسالها دراز باشد و مدهوش کردند و سالها دران روز بدان شب و روز تا حامل بارهای خود را بیفکنند چون
آفتاب و ماه بیان آسمان رسند جبرئیل بیاید و انها را بگرداند و بمغرب برد و در قعر رساند یکی از صحابه گفت یا رسول الله در تهیه
جبال شد رسول الله فرمود وای بر مغرب دری آفریده بود و مصراع از زر سرخ مصراعی یا مصراعی چهل سال راه باشد که سوراخ
دو انرا الحی تو الکرد و آن در تا خدای نیم اوبین است کشاده است و چون آفتاب از مغرب بر آید هیچ بدن نباشد که نه بصوح بکرد الا
که آن توبه را بموضع برند معاذ جبل گفت یا رسول الله توبه نصوح کدام است گفت آنکه گناه نباشد خورند و عذر خواهند و نادم

شوند که باسد کاه نروند جائکه شبه که بر نیاز عود کند القصه جزع امر کنند تا ماه و آفتاب را در دو اند و در لوح کنند جائی هیچ
شکافی در آن نماند چون اندر بسته شود توبه هیچ تائبی مقبول نیستند و ایمان هیچ کافری سود ندهد و هیچ مؤمن را ایمان و طاعت
سود ندهد مگر آنچه پیش از آن کرده باشد و ذلک قوله تعالی لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا چون چنین شود
تکلیف منتفی گردد و صدا از آن صور در دمند و در خبر است که رسول الله صلی الله علیه و آله بر سید که ایمان طلوع آفتاب از مغرب تا نفخ صور چند
مدت باشد و فرمود خدای که اسبی را بر ما ایمان آفکند و کره بیارد و مسئول از آن کرده مجری و نیز باشد که سوار توان شد که صور در دمند
صور اول تا صور دوم چهل روز باشد و نیز در تهیه و وعید میفرماید که انا الذین فرقوا بدرستی که آنانکه تفریق کردند دینهم
دین خود را که بعضی را بجا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و کانوا شیعا و گشتند گروه گروه هر فرقه تشیع امامی که فرقه
رسالت الله علیه و آله مردی که افترقت الیهود علی احدی و سبعین فرقة کلها فی الهاویة الا واحدة و افترقت النصاری علی اثنتین و سبعین فرقة
کلها فی الهاویة الا واحدة و تفترق امتی علی ثلث و سبعین کلها فی الهاویة الا واحدة لست منهم نیستی تو از ایشان فی شیء در چیزی یعنی
تو از ایشان و ایشان از امت تو نیستند و یا از عتاب ایشان در چیزی چنین و گویند این آیت از مقوله مقاتل ایشان یعنی تو از امت محمد
نیست و بنا بر این حکم بالسیف منسوخ است و نزد بعضی مراد از این قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری
در مجمع نیز آورده که معنی این منسوخ است و جمله قول است یکی آنکه ایشان کفار اند و اصاف مشرکین اند لست من قتالهم فی شیء و این قول منسوخ است
و الی السیف منسوخ است دوم آنکه مراد یهود و نصاری اند که بکدیگر بکفر میکنند و این از قتاده مرویست ای لست من محاربتهم فی شیء سوم آنکه
اهل ضلالت و اصحاب شهوات و بدع اند از این امت و این از ابو هریره و عایشه منقول است مرفوع عید انبیا صلی الله علیه و آله و وقوع از اهل عذاب
و بهر تقدیر معنی میباید که انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله باخدا است یعنی امر ستکه متولی جزا و سزای ایشان از ثواب
و عقاب و یا توفیق و خذلان و یا انتظار و اشتغال ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را روز قیامت بما کانوا یفعلون بانچه هستند که
میکنند قبل از این گفت که فضیل بن عبد الملک از زاذان روایت کرده که روزی نزد امیر المؤمنین علی السلام نشسته بودم در مسجد بنگاه کرد
راس الجالوت و جاثلیق را مسعد می آوردند و ریشان را استخفاف میکردند امیر المؤمنین فرمود که از قبول ایمان و مدارا کنید پس ایشان را
نزد آنحضرت برپای داشتند حضرت راس الجالوت گفت و فرمود یا راس الجالوت دانی که امت موسی پس از وی چند فرقه شدند
گفت ندانم انظر الی الکتاب آنکه آقول در کتاب بکرد و بکوم فرمود و اگر کتاب سوخته یافته شود و یا بر زند در کجا کردی پس رو بجاثلیق کرد
و فرمود ای جاثلیق دانی که فرزندان صدیا عیسی چند کروه شدند گفت بر چهل و چهار کروه فرمود دروغ میگوئی والله انی اعلم الفرقة
منه و الانجیل منک من خود را از راس الجالوت دانا تر و بانجیل از تو عالمتر است موسی هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد و هفت آنکه
و یکی ناجی و ایشان آنانند که خوض در حق ایشان میفرماید که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و امت عیسی هفتاد و دو
فرقه شدند یکی از آنها ناجی گشتند و باقی هلاک گشتند و این فرقه آنکه خوض در باره ایشان فرمود که و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول
و امر مصطفی صلی الله علیه و آله و هفتاد و سه فرقه شدند یکی از ایشان ناجی شوند و باقی هالک و این فرقه آنکه خوض بجانب ایشان

مینماید که مومن خلقنا امنه بهدی و بالحق و به یعدلون پس مراکب ای راه و آن آیتی که در حق من چند کرده شود که نحن با امیر المومنین در
نوشتن کتب و فرمود بلی بر وارد فرقه شوند یکی ناجی باشد و باقی هالک و قرآن با جیانی یا ابا عمر و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بر قرآن اشارت فرمود منزله الخوص علی و علی مع الحق و الحق مع علی و علی مع الحق و بعد از ذکر وعید برای فجار بیان وعد مینماید برای ابرار
بقوله **من جاء** هر که بیاید **بالحسنة** بطریقه نیکو و خصلتی پسندیده از طاعات واجبه و مندوبه **فله** پس مر او راست **عشر امثالها**
ده بار مانند آن مر او را و نیکوتر است مر وجه تفضل از و سخا و وعده و بهتر از و مقصود و بعضی حساب نیز واقع شده
کنند آنکه مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار کثرت است و تعبیر بر تفضل تنبیه بر مذهب اهل عدل آنکه یکی از وجه حسنه استحقاق
و پاداش بر آن تفضل که ولو فیهم اجورهم و یزیدهم من فضله و گویند مراد بحسنه کلمه اخلاص است در بحر العجائب فرمود که هر که بیاورد بحسنه
پس او راست ده حسنه قبل از اتیان او بآن حسنه از ایجاد از عدم و در آن جزء احسن تقویم شود و ترتیب جهاد رزق بخیر هفت سال
تشم از اکل هفتم تعیین حسنات و سیئات هشتم توفیق فهم اظهار دهم قبول و تا این حسنه وجود نگیرد نتواند که حسنه
آرد **ومن جاء بالسیئة** و هر که بیاید به بدی یعنی بخصلتی از اقسام مناهی **فلا یجزی** پس جزا داده نشود **الا مثلها** مگر بآنچه
آن یعنی یکی بدون زیاده چه زیاده بر آن ظلم و این بر وجه عدالت و اگر میتواند بود که از روی فضل عفو فرماید **وهم لا یظلمون**
و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب و در معنی مراد بسیئه شرک و اولی آنست که
چه الف لام برای جنس است ابو نوفر عقاری رحمه الله روایت کرده که صادق المصدق رسول خدای صلی الله علیه و آله حدیث کرده که حق تعالی
که الحسنة عشر و اوزاید و السیئة واحدة او اغفر فالویل لمن غلبت احاده عشر آحاده پس اینست و ویل بلا الارض خطیئة و لا یسرک ای
شیا جبلت لنا منتقر بسوی حسنه ده عوض دهیم یا بیامرزیم و سیئه را یکی جزا دهیم یا بیامرزیم و ای برا کثر مع احاده اعمالش علی کثرتها
سابقه رحمات غالب شود و هر کس که نزد خدا آید و بری نبیند کار کرده باشد و در آن میانه شرک نباشد و ملتزم آن مغفور نبود هم
عبد الله عباس گفت که این آیه مخصوص است باهل بدر که ایشان را اسوه شرع کرده باشد اما اهل شرها که اختلاط با اعمال کنند و فرع شرع
آموزند در حق ایشان این آیه است که و ان تحسن یضاعفها و کنت جزای هر حسنه هفت صد بیات و کثیر و بیع کثیر چنانچه آنست بیع سالک
کل سنبله مائة حبة و الله یضاعف لمن یشاء سبحان نوری گوید که چون حق تعالی این آیت فرستاد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرا فرمود که در دنیا فی امتی از امت باید
که اما بوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بسیار از آن در بیان ارشاد مستند باید که **قل** بگو ای محمد این قوم را که قصد در دین خود و اکتفا
و بعضی از غیر ایشان آورده اند و بعضی انکار نموده و یا بر خی از احکام شرع کرده و منکر خی دیگر شده **انني هداني** بدرستی که
راه نموده است مرا **ربي** پروردگار من **الى صراط مستقيم** راه راست بوسیله وحی و ارشاد یا بجز نصب و حجه و ادله هادیه **دينا**
دلیل از محل الی صراط مستقیم زیرا که آن در معنی و هدانی الی صراط است لفظ او بدیه که صراط مستقیما یعنی موزات مرا **قيما**
که پاینده و درست است این مصدر است که صفت بر سر و قیاس در آن فوراست پس اعلال آن نموده اند باعلال فعل آن مانند قیام و

و قوله **ملة ابراهيم** عطف بیان دین است یعنی دینی که آن ملة و طریقه ابراهیم است علیه السلام و قوله **حنيفا** حال از ابراهیم یعنی در حالی
که ابراهیم از همه دینهای باطله باز بدین حق مایل شده و قوله **وما كان** عطف است و حنیفا یعنی نبود ابراهیم علیه السلام **من المشركين**
از شرکین یعنی از عبده اصنام و یهود و نصاری و در آنکه سلیه ما خوذ است از ملة و وجه تخصیص ملة آنست که ابراهیم از اولاد سیدنا آدم
متحد و ملة آن میکرده اند بر آنست خود و استعمال آن در احکام است که اختلاف در آن راه نداشته باشد چون اصول اسلام بخلاف دیگر ملل
از آنست پس بنا عموم و خصوص باشد چه دین شامل اصول و فروعات و ملة مخصوص باصول و لهذا انبیا را ملة نمیگویند بر دین چه فروع شرع
نبوی صلی الله علیه و آله موافق شریعه خلیل نبود و تخصیص ابراهیم بجهت آنست که عرب راغب تر بود و زود تر اجابت نماید و مشابهت کنند
زیرا که جمیع عرب از ذریه او بودند و دیگر جلالت قدر او در قلوب ایشان مرکوز بود و بمنزله مستحق بود که او چنین است **قل ان صلاتي** بگو
درستی که نماز من **ونسكي** و عبادت من و بافرا بوس برای حج و بلیغ و عمره من و صیام صلوة باصل و لهذا است که توحید و عدل اعجب
آنست که منتقض تعظیم و تکبیر او سبحانه است محتوی بر ثلاث قرار که داعی است بجمیع انواع بر و مشتمل بر رکوع و سجود که غایت خضوع برای
او سبحانه **ومحياي** و زندگانی من یعنی آنچه بر آنم در زندگی **ومماتي** و آنچه بر آن میمیرم و ایمان را طاعت و با طاعات جزو و جزا
مضاف بمات جوز و مبنیه و تدبیر و باقی جزو و ممات **لله** مر خداراست **رب العالمين** که پروردگار عالمیان است **لا شريك**
له در حالی که هیچ شریکی نیست مر او را یعنی خالص و خاص است برای او و بغیر او عبادت نیست بر سنان
و قربانی نام از سکیم نه نام غیر او در حج بوقت تلبیه دیگر ابا از یاد نکنیم خلاف اهل جاهلیه که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک
هو لک و گفته اند مراد این کلمات تفویض خود در امور خود است بحق سبحانه یعنی هر چه میکنم و میگویم و دارد همه مرضی او است و در این کلام
عاقبت و مآل تنبیه است بر آنکه بنده باید که چیزی خود را صرف نفس نکند و بمهمات خود را برای او رنه نگذارد **وبذلك** و بآن اخلاص یا بآن
امرت مامور شده ام **وانا اول المسلمين** و من اول مسلمانم چه اسلام هر نبی منقولست بر اسلام است و در این بیان فصل
اسلامت و وجوب اتباع حضرت رسالت در اسلام و بعد از بیان اخلاص در دین امر میفرماید رسول را بتعیین مطلوب اهل کلام
بقوله **قل** بگو ای محمد مر اهل شرک را که **أغير الله** آیا غیر خدا را **ابغي ربا** طلبم پروردگار را و عبادت او را و بوی پرستش سازم
مروی است که در وقت مسالمت کفار آنحضرت را در رجوع با دین آبای خود فرمود آن آیت فرستاد که ای محمد بسبب انکار و توبیخ و احتجاج بگو
که آیا من طلب کنم سحانه بکم **وهو رب كل شيء** و حال آنکه او پروردگار همه چیزهاست پس ما سوی او مربوب و مخلوق او باشند و مربوب
برای ربوبیت سزاوار نیست **ولا تكسب كل نفس** و کسب نکند هیچ نفسی از دنیا **الا عليها** مگر که وبال آن بر وست نه بر غیر او پس عقاب
و ثواب معتبر است که مکتسب ای صاحب و صرف شایعه مرتکبه که آنها آن نتوان در گردن من کنند لهم انتم و اسیلمار و لهم خطایاکم در حجه
که **ولا تزر وازرة** و بر نداره هیچ نفسی بردارنده **وزر اخرى** بار دیگری را بلکه هر کس و بار گناه خود خواهد کشید و هیچکس را گناه دیگر
عقوبت نخواهد کرد **ثم الى ربكم** پس بسوی خدای پروردگار شما **مرجعكم** بازگشت شما آنجا **فينبئكم** تا آنچه شما در آن
اختلاف میکردید در دنیا از امور دین و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت **وهو الذي جعلكم** و اوست آنکسی که گردانید شما را

ادمیان خلائف الارض خلفهای زمین بعد از قرون بنی الجان و باخطاب با اهل ایمان از امت محمد صلی الله علیه و آله و با اهل مصر
را از سما جلیلنا اهل عصر سابق گردانید و هر قدر بخطاب با اهل ایمان که امت مرحومه اند و معنی آنست که ای مومنان
شما را خلیفه ایم گردانیده اند و بر دولت بعضی از شما فوق بعض بر برخی دیگر درجات پایهای بلند در شرف
بزرگی و در غنا و توانگری و استلاء آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما اتاکم در آنچه بشما داده ایم از مال و جاه یعنی تا شما را بآن مبتلا
ازمایند کان نکند تا بر عالمیان ظاهر گردد که کدام از شما شاکرست بر غنا و صابر بر فقر ان ربک سریع العقاب بدرستی که پروردگار
تو زود عقوبت کننده است با سیاسان و با شیکیبایان را و چون ماهو آیت در حکم وقوع است از بحث جمله اسمیه ایراد فرمود و
مثل آیت قوله وانه و بدرستی که او لغفور رحیم آمرزنده و مهربانست بر شاکران و صابران و صرف تعبیر و عدم اضافه آن
بمحو و صفت ذات خود بمغفرت و ضم وصف رحمت بآن و ایراد آن بصیغه مبالغه مؤکد تعلیه است بر آنکه خوف عقوبت بالذات آن
و معاقب بالعرض و کثیر الرحمت از قلیل العقوبه

سورة الاعراف مکیات و آن فرقه

صحاح مرویست که این سوره مکی است الا آیه واسئلهم عن القریة الی قوله کانوا یفسقون که در مدینه نازل شده و عدد
آیات آن در بصریست و شش است بعدد حجازی و کوفی و در دویست و پنج نزد بصری و شامی و اختلاف از پنج آیت المص و بدرکم
تعودون که در عدد حجازی و بصری و شامی صنفا من النار و الحسنی علی بنی اسرائیل حجازی و هم آیات آن محکمات است و در و
هیچ چیز منسوخ نیست و گفته اند مگر دو کلمه آن یکی خذ العفو است که بآیه الزکوة منسوخست و دیگری و اعرض عن الجاهلین که بآیه القتال
منسوخ شده ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الاعراف قرائت کند حق تعالی او را و ابلیس را روز قیامت
کند و آدم تسبیح او باشد در آخرت و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که ابی عبد الله علیه السلام فرمود که هر که سوره
الاعراف در هر ماه بخواند روز قیامت از هول الذی لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشد و اگر در هر جمعه بخواند حق تعالی حساب او نکند و بعد از آن فرمود که آیات این سوره محکم اند پس باید که ترک قرائت آن نکند که در قیامت گواهی خواهد داد مر
کاری خود نزد حضرت باری و بباید دانست که چون حق تعالی ختم سوره الانعام فرمود و افتتاح این سوره کرد بآنکه انزال کتابی کرده که
در و مسالهٔ دین و حکمت است و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم المص

و چون مجمل در حروف مقطعه در سور البقره مذکور شد و اجمالا اقوالی که مخصوص باشد با یقظه اقتصار میرود پس بدانکه نزد
علمای دین المص یا اسم سوره است و یا اسم قرآن یا هر حرفی از آن اشارتست از اسمی از اسمای الهی چون آنکه سلام الطف
صور یا هر حرفی کنایه است از صفتی چون آنکه او لطیف و صادق یا آیات یا اسم المصور یا بعضی حروف لا اله الا الله
داده و معنی مرکب الحال و تقدیر چنین است که انا الله اعلم و افضل منم خدای که میدانم هم اشیا را و بیان میکنم احکام شرع را و ایراد
نمود و حق از باطل جدا میکنم و گفته اند که انا الله المجید صادق الوعد منم خدای بزرگوار و راست کننده وعده و در معنی ارتفاع آن
که معنی آن است که الوشرح لک صدرک و در تاویلات کاشی مذکورست که الف اشارتست بذات احدیه و لام عبارتست از ذات

باسمات علم و میم کنایه از حامدیتی است که از معنی محمدی بگوید صلی الله علیه و آله و صاد صورت محمدیت صلی الله علیه و آله و قول ابن عربی
که مرحبا بکه علمه عز الرحمن ابیاتی بآن میکند و در حقایق سلمی گوید که الف از ازل و لام ما بین ازل و ابد
و صاد اشارت باتصال هر منفصلی و انفصال هر متصلی و فی الحقیقه نه اتصال را بجا گذاشت و نه انفصال را بجا باقی و هم باتصال
ما فی هذا الکتاب آنچه در آنست این بیرون از فصل و وصل کاندرونه فرج گنجد نه اصل نی معانی نه عبارت نه خطاب و نه اشارت نه
هیچ کس را بخود خوشی رسیدست از مدرکان عقل و وهم لاجرم گوشت دروی مکر و وهم چون حل دروی گفت هیچکس را جز خوشی
کتاب خبر مبتدای محذوفست یعنی این کتابیست و یا خبر المص است اگر مراد باو سوره یا قرآن باشد یعنی این سوره یا قرآن کتاب
انزل الیک در فرستاده شده بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینه تو حرج منه تنگی از تبلیغ آن بمردم
مستولی شاید در پیغام الهی بلکه دلیر باش از تکذیب قوم و نزد ابن عباس و مجاهد و سدی حرج بمعنی شک یعنی باید که در سینه
تو شکی نباشد از آنکه حق تعالی وعده نزاع و قیام تو در بحق آن و در آن ضرر و ایذای قوم نکرده و وفا احتمال لطف و جواب دارد که قیل
انزل الیک ایست و فلا یحرج صدرک و قوله لتنذر به متعلق است بانزل یعنی این کتاب فرو فرستاده است تا بیم کنی بدان کافران را و
متعلق به لا یکن ای کن علی الانذار لیحرج صدرک الانذار و معنی آنکه هر کاه چیستی شدی که قرار نزد و حق تعالی است در تبلیغ اما جور خواهی شد
بر حسابه کن و انذار روزه و ذکری للمؤمنین احتمال نصب دارد با ضمار اعنی ای انذر و تذکر ذکری یعنی تذکر است یعنی تا هم کسی
و پند دهی بندد اند و احتمال جر دارد معطوف بر محل انذر ای لانذر و ذکری و احتمال رفع نیز دارد معطوف بر کتاب یا خبر مبتدای
محذوف یعنی قرآن یا این سوره یاد بود است و پند دهنده مر کرده مر مسلمانان را تخصیص مؤمنان ذکر جهت انتفاع ایشان باشد
و روایت آنکه چون حق تعالی این آیه را فرستاد بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت فرمود که ای امتی ان یکذبنی الناس بیم کنم
مردمان تکذیب نکنند و بآن عمل کنند حق تعالی آیه را نازل فرمود و بعد از آن خطاب جماعت مکلفان کرد و فرمود که اتبعوا پیروی
کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آنچه فرستاده شده است بشما من ربکم از پروردگار شما یعنی بنا بر قرآن کنید بنگاه داشت
اوامر و نواهی او و باشاره مقید کنید در هر چه بشما بخواند و شما بگوید از قرآن دست و مشتاق شوید لقوله و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی ولا تتبعوا من دونه و پیروی مکنید بجز خدای اولیاء دوستان که کفار ایشان را در آن
گرفته و با شیاطین الجن و الانس که خلق را از کفر الهی می افکنند و گویند ضمیر راجع است بما انزل الیکم و لا تتبعوا من
دونه اولیاء یعنی پیروی مکنید بجز از دین خدا دوستان یکدیگر را گفته و گمراه شوید قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید
در شانست خبر و محض تذکر و خواند بحذف تاء و قلیلا مصدر است بلکه مصدر محذوف است یعنی تذکرا قلیلا و یا صفت ظرف محذوف
ای زمانا قلیلا و ما مزید تاکید تذکر است و اگر مصدر باشد قلیلا منصوب خواهد بود تذکرون زیرا که مصدر را قبل بعد
عمل کند بجهت آنکه ضعیف العمل این اشتراطات از تذکر مراد بآن امر است و یعنی آنچه تذکر و آگاهی بآن میکنید و یا امر دیگر و یا
اوجب امر علیکم و معنی تذکر شروع است در ذکر شیء مثل تفنن و تعلم احسن و روایت که ای فرزندان مرا شما بکتاب خدا امر فرموده است

وسنت رسول الله و بعد ای که هیچ انبیا نبوده است مگر که خواست اند که بدانی که آنچه چیزی بوده و معنی آن چیست و بعد الم تر الی هر که از
و نوای تعجب و تعجیب و تنبیه بر ترک سابقین رسول را و اهل دیهها و شهرها از کفار و فجار را اهلکناها ما هلاک کردیم
کردیم هلاک کردیم ایشان را و اهلاک کردیم تخلیه و تحلیه فجاءتها پس بیامد اهل دیهها و شهرها بأسنا عذاب ما بیاتا مصدر
در موضع حال یعنی بائتین یعنی در حالتی که شب زده بودند مانند قوم لوط که در شب ایشان را مستأصل ساختیم و هم قائلون عطف است
یا ضحی قائلون نصف النهار یا در حالتی که ایشان خفتگان بودند در نیمروز چون قوم شعیب علیه السلام و صرف و عطف حالیه جمله اسمیه
اشتمال اجتماع در حرف عطف است چه واو حالیه و واو عطف است که از برای جمع مستعمل شده و میتواند بود که اکتفا بضمیر شده باشد بر کلام
تصحیح و تخصیص این در وقت جهت آنکه زمان اسایش و استراحت اند و تصور و توقع عذاب در آن وقت بر ایشان صعب تر
فجاءه است صعب تر و تحسر است و قطاعه از جنس خلیجه بجهت عبرت شرف بیکتر و لذیذتر است فما کان دعواهم پس نبود خواندن ایشان و یا
استطاعه ایشان و یا آنچه دعوی میکردند از صحت دین خود اذ جاءهم وقتی که آمد بدیشان بأسنا بلای عذاب ما الا ان قالوا مگر
گفتند در سبل تحسر و ندامت که انا کنا ظالمین در حقیقت ما بودیم ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم یعنی اعتراف کردند بظلم و
در آنچه بر آن بودند و اقرار کردند بظلم و آنچه تحسر بر آن بجهت منفعت ایشان از آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاص ایشان از عذاب و حال
نزول عذاب را ضایع نگذاشتند مگر بدین کردند بدین آیت دالست بر آنکه در وقت نزول عذاب توبه را استغفار مفید نباشد و قوم یونس از این حکم
مستثنی اند چنانکه رفت که خواهد یافت و صبر ایشان از کفار قریش از عقوبت دنیویه بهتر و بیشتر مایه نجوم بر خویش بر منوله فلنسألن
الذین ارسل الیهم پس هر آینه بپرسیم البته از کسانی که فرستاده شدند بدیشان پیغمبران و سؤال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل و اجابت
دعوت یعنی چون رسولان تبلیغ رسالت خود کردند با مجرمان بینید شما در جواب ایشان چه کنید و این سؤال تعنیف و تعذیب است و
لنسألن المرسلین و هر آینه بپرسیم فرستادگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال تشریف و تقریر است و
گفته اند که ما از فرستادگان پرسیدن ایشان بر ادای ایشان بر ما و در اخبار گفته که این سؤال توبیخ کفره و تقریع ایشان است و معنی در
کریمه و لا یسأل عن ذنوبهم المجرمون سؤال استعلام است و یا اول در موقف حسابست و ثانی نزد حصول عقوبه و در صحیح آورده یعنی سؤال الله
از امتثال است و دوم از ابلاغ و یا اول سؤال اجابت است و دوم از آنکه امت چه عمل کردند و یا اول سؤال توبیخ و دوم سؤال استشهاد
بر حق و جوز حق تعالی بجمیع معلومات پس قایل سؤال نخواهد بود و جز باشد و اظهار رحمت انبیا و بطلان ادعای ما استحقاق
ثواب رسل و عقاب مرسل الیهم و اهل عرصات و انبیا کرده و یا فایده آن باشد که خلایق بدانند که حق تعالی ارسال رسل کرده و
از اعلام علت در موده و بر هیچکس ظلم نکند و یا آنکه سرور اهل ایمان زیاده شود بتبای جمیل بر ایشان و غم کفار افزون گردد و حجت
ظهور لعل فیجب ایشان و یا آنکه الطف باشد برای مکلفان و جز این چیز مقتضی فرب ایشان است بطاعت و بعد ایشان از معصیت
فلنقصن پس هر آینه بخوانیم علیهم بر رسل و امم ایشان نگار و کردار ایشان را و یاد دهیم که رسل فرستند که لا علم لنا الا علام
الغیوب یا بخوانیم بر ایشان آنچه میان آنکه و امم واقع شده باشد بعلم بدانش خود و این در موضع حال است بمعنی عالمین یعنی در حالی

که عالمیم بظواهر و بواطن ایشان و یا بای علت باشد یعنی بسبب آنکه ایشان بدانند که ما مطلع بوده ایم بر احوال ایشان و ما کنا غائبین و
نبودیم پنهان و دور و بیخبر از اعمال و اقوال ایشان تا بر ما مخفی شده باشد چیزی از احوال ایشان تا بگوییم ایشان بودیم و مطلع بر اعمال
اقوال ایشان که کان لم یکن من نحوی تا ثر الامور اعمهم و قوله نحن اقرب الیهم من حبل الورید و از حضرت رسالت در روایت است که از اهل
بشارت کل احد حلاله و تجاوز حوض هر کس را بزبان رسول الله کند و لذا و باوی خطاب کنند و وزن حجی در میان ایشان و
الوزن و سنجیدن اعمال هر یک یومئذ در آن روز یعنی قیامت ثابت است و قوله الحق صفت وزن است یعنی سنجیدنی که حق است عدل
و گویند وزن بمعنی قضاست یعنی حکم خدا را از روی حق است و تسمیه حکم و عدل میزان از باب تشبیه است یعنی همچنانکه کسی که چیزی را بترازو
سنجد کذا اند که کسی که بحق و حق بر حکم و عدل کند بدون زیادتی و نقصان و قول اول اصح و اکثر و اشهر است و در خبر مأثور واقع شده که
اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را بعدی و دو کفه باشد و هم خلایق در آن نگرند بجهت اظهار معذرت و قطع معذرت همچنانکه از اعمال ایشان سؤال
کنند تا السنه ایشان بان اعتراف کنند و جوارح ایشان بان شهادت دهند و این صورت برای اظهار معذرت است و در بیان از ابن عباس رض
نقل میکنند که دارای عمود میزان بجهت هدایت رسالت است و کمتر از آن یکی از نور است و دیگری از ظلمت حسنات در پله نور نهند و سیئات
را در کفه ظلمت و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که شخصی از نزد قرآن آورند و فرود نامه او را که بر او کتاب باشد و جنایت
دارای هر یک بدیهی پس نظر کند برای او بیرون آید که در آن کلمتین شهادتین نوشته باشد همه نامها را بر کفه نهند و این اراده که دیگر
این کفه بر آن بچربد و گویند انتخاص را در آن روز وزن خواهند کرد چنانکه در خبر است که در آن روز کفه جسیم و سمین باشد نزد خدای عز و جل خاص
بشه نباشد یعنی پرپشه از بدن اگر اثر باشد و در مجمع آورده که در کیفیت وزن اختلافی است نزد بعضی آنست که موزون صحایف اعمال اند
زیرا که اعمال اعراض اند و قابل وزن نیستند و بعضی دیگر برآنند که عارضان مر حسنات و سیئات را ظاهر کرده در کفتین ایشان نهاد کرده اند از
یکدیگر و مردمان نسبت آن عالم شوند با آنکه حسنات ایشان بیشتر است و بلسیات از حسنات و این هول جایی است و حسنات
صوری بنکو ظاهر گردد سیئات را صورتی دیگر و از ابن عباس مرویست یافتن مؤمن و کافر را وزن کنند چنانکه حدیث ابن
عبد بن عمیر روایت است و یا آنکه وزن عبارت از عدل و راستی او سبحانه باشد و این نیز مذکور شد و یا آنکه مراد از ظهور معنای موزون
در عظم و مقدار کافر و دل کما قال الله تعالی فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا فمن ثقلت پس هر که گران بود موازینه اعمال سنجیده او
و بسبب تقدیر و جمع موزونات و اگر جمع میزان باشد نظر بتعدد وزن و اختلاف موزونات باشد باین معنی که هر نوع از انواع
طاعات را میزانی باشد و هر حال که از میزان حسنات و اما آنکه میزان اعمال گران باشد فاولئک پس آن گروه هم المفلحون
ایشانند رستگاران و رهیدگان بنور و نجات و قول اول و ومن خفت و هر که کم باشد موازینه عملهای وزن کرده
او بجهت قلت طاعت و یا ترازوهای اعمال از طاعت خالی باشد فاولئک پس آن گروه الذین خسروا آنانند که زیان کردند
انفسهم بر نفسهای خود را یعنی فطرت سلیمه خود را ضایع ساختند و اقتراف بخیری کردند که معرض ایشان بود بعد بما کانوا
بسبب آنکه بودند که بایاتنا بآیتهای ما یظلمون ستم میکردند یعنی وضع میکردند در موضع تصدیق تصدیق را و تکذیب میکردند

برجمیع مکلفان تمکین در ارض وطلق ازاق برای ایشان و انزال کتب و ارسال برای هدایت ایشان میزه ملیکه ولقد مکناکم و در شیء که مکن بخشیدم
جای دادیم شما را ای آدمیان فی الارض در زمین جهت سکنی و زرع و تصرف در آن و گفته اند خطاب با قریش است یعنی ای اهل مکه شما را مکنت و شکاه
دادیم در زمین تا سیر میکنید شام و یمن در تابستان و زمستان وجعلنا لکم فیها معایش و آوردیم برای شما در آن کاسب و تجارت و سایر ارباح
مساعی از آنچه سبب معیشت باشد قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میکنید یا وجود بسیاری نعم عظیمه ما را بدرستی مبالغه است در قلت و یا
از شما اندک است که مراسم شکرگذاری و سپاس داری شما ضایع اندک و شکر اعتراف است بنعمت با تعظیم بر بیان همه اند اطلق
در بیان مسبب بنوله ولقد خلقناکم و هر آینه بتحقیق که آفریدیم شما را خطاب با بنی آدم است بجنس مضاف یعنی پدر شما که آدم است از طین
غیر مصور خلق کردیم ثم صورناکم پس تصویر نمودیم و بنابرین معنی این نیز از خلق و تصویر آدم است نه از خلق تصویر و یا معنی آنست که ابتدا
کردیم بخلق شما بعد از آن تصویر شما باین وجه که خلق آدم کردیم و بعد از آن تصویر او نمودیم و آنگاه شما را خلق و تصویر کردیم و یا آنکه آفریدیم
شما را در اصلاب پدران پس تصویر شما کردیم در ارحام مادران یا بیافریدیم از جام شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما
را که آدم است پس تصویر کردیم شما را در ظهور ثم قلنا پس گفتیم ما للملائکة مر فرشتگان را بعد از خلق و تصویر آدم و نفخ روح
در آدم اسجدوا سجده کنید بسجده تعظیم و تحیت لآدم مر آدم را و بنا بر آنکه مراد خلق و تصویر ذریت آدم باشد نه آدم و کریم برای تاخیر جایز
باشد و صوفیه از اخبار از خلق و تصویری آدم و خبر میدهد که فرشتگان را گفتیم که بسجده آدم کنید فسجدوا پس سجده کردند ملائکه
آدم را الا ابلیس مگر ابلیس که او از روی حسد لم یکن من الساجدین نبود از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت خدای مر ابلیس را که ما
منعک چه چیز باز داشت ترا الا تسجد از آنکه سجده کنی مر آدم را لام زیاده است برای تاکید یعنی فعلی که لا بر او داخل شد برای تنبیه بر آنکه
موجب علیه ترک سجود است و گویند ممنوع از شیء مضطر است بخلاف از آنکه قبل یا اضطرار الی ان لا تسجد یعنی چه چیز ترا ملجا و مضطر
ساخت باینکه سجده نکنی اذ امرتک وقتی که فرمودم ترا که سجده آدم کنی این بیان است مر آنکه تکلیف امر از برای وجوب و فوریه انقاد قال
گفت ابلیس در جواب انا خیر منه من بهتر و مراد آدم و این جواب از حیث معنی است یعنی استبعاد نمود و گفت کسی چگونه مثل من
سجده مثل آدم امر فرماید پس حیث معنی آنست که من از او بهتر و شریفتر که فاصل بین مفصول کند و جوهر آن است
پس بجهت وجه سجده او کنم و بعد از آن در تعلیل جواب گفت که خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش که جوهر علوی نورانیت و
خلقته و آفریدی آدم را من طین از گل که جسد کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس این صورت مغالطه جزء که فضل را با عناصر
سلاحی کرد و اگر اعتبار و اهل که لما خلقت بیدی عارف اسرار و نیست جنسیت که فتحی تو من روحی اشاره است بدان در تنزیه
دانستن که جزء و اصل آدم است نه او و نیز قیاس در اصل باشد از حال ما استیم بود زیرا که انس خیال است هر چه بدیده
جنس کرده و حال امین است هر چه بدو رسانند نگاه دارد و امین از خیانت بهتر باشد و دیگر انس متکبر است و حال متواضع و تواضع
از تکبر نیکوتر بود و نیز حال نفس پذیرد چنانکه آدم علیه السلام نفس خاک پذیرفت که فی علوم الایمان و انس نفس سوزد چنانچه
نفس مغرور ابلیس سوخت که نفس عناصر تربه صاحب مجمع آورده که قبلی که امام اصحاب الحدیث است از ابن عباس روایت کرده که اول

قاس ابلیس فاخطا القیاس فمن قاس الدین بشیء برابر فرمود الله مع ابلیس بیاورد کسی که قیاس کرد و خطا کرد ابلیس بود پس هر که در دین
قیاس کند حق تعالی و برابر قرین ابلیس کرده اند و از پیغمبر صلعم روایت که اول من قاس ابلیس و ما عبدت الشمس و القمر الا بالقیاس یعنی
اول کسی که طرح قیاس افکند ابلیس بود و اصناف و ما پرستیده نشد مگر بقیاس و بعد از نقل آید و قول از قبیله و اول پیغمبر فرمود که
وجه دعوت شیطان نص او بود آنکه نار چون از نور است از طین پس جایز نباشد که آتش سجده آدم کند و ابلیس عیب خطا است در آنکه
سجده آدم تابع علم الهی است بمصالح عباد و معصیت کننده آنکه طین بهتر از نار است زیرا که اگر منافع خلقت نار باشد چه آن مستقر ملکات
و معالجت ایشان در آن و انواع رزق ایشان از آن و خبیث بلحاظ جزء غالب باشد الفضه جوز ابلیس بجهت تکبر از سجده امتناع کرد
قال گفت حق تعالی او را که چون سجده نکردی و در مثل مراد آن انبیا اند که گوی فاهبط منها پس فرود آی از آسمان یا از بهشت و این امر
عقوبت است و معصیت و افرمانی او و گویند معنی آنست که تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله مرتبه
معصیتی که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس نباشد و نزیبد ترا ان تتکبر آنکه گردن کشی کنی فیها در آسمان و قیل در
فرشتگان که مهد خاشعان و مطیعان اند یا آنکه معصیت کنی در بهشت چه آن جای طاعت کنندگان است فاخرج پس بیرون رو
از بهشت یا از آسمان انک بدرستی که تو من الصاغرین از خوار شدگان بسبب معصیت و عاصیت بذل و خواری باشد و یا بسبب عاصی
و معذب ذلیل کانا قال ابلیس فی حقهم مشوی لتکبر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر تواضع کند الله و من
تکبر وضعه الله هر که تواضع و فروتنی کند خدا رفعت دهد و هر که تکبر و گردن کشی کند خدا خوارش گرداند در سیاق مبتدا
که معنی و اخرج آن است که بیرون رو از صورت و ملکیت و مباش در میان ملائکه پس خروج تبدیل کرد صورت او را از شریف صورت
و طوق ملک و لباس سفال در وی پوشانید و بنا بر آنکه میگویند که صدور الکلام از خروج مرسل است بمعنی سلک است و ابلیس
سجده را بهانه ساخت که دلالت کند بر آنکه این کلام حق تعالی است و چون حق سبحانه ابلیس را از درگاه رحمت خود براند و داغ لعنت جبین
او کشید و او از رحمت خدا نومید شد قال گفت مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها
یعنی تا روز قیامت مرا مهلت ده و عقوبت مفرما قال گفت خدای تعالی انک بدرستی که تو من المنظرین از مهلت داده شدگانی
تا نفخه صور و یا تا وقتی که خروج بسلامت که انتهای اجل او در آنست و دال بر عدم اطلاق انظار است تو ایم الی من المنظرین الی یوم
الوقت المعلوم یعنی تا اجل معلوم که زمان بعد از نفخه صعقه است و یا تا وقتی که صالح در آنست و ممکن در
انظار و امهال ابلیس با آنکه او سبحانه عالم بود بآنکه از سبب اصلال بندگان ابتلای عباد است و تعریف ایشان حقوق بجهت
ایشان از اراده او و یا عبارت از وجود حکمت و مصالح الفضه حق تعالی فرموده که تا روز زنان آدم را مهلت داده قال گفت ابلیس
فبما اغویتنی پس بسوگند بتو که بسبب آنچه مرا بعصیان گمراه کردی و بنوا بر و یا بجهت آنکه اسمان کردی و محو و محبت
آن غاوی شدم و نظیر آنست قوله تعالی رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین و قوله تعالی فبعزتک لاغوینهم اجمعین و یا بکلام
ظاهر جو بلند چه هستند او آن بود و بلند که حق تعالی اغوا اصلال بندگان کند یعنی بجهت آنکه مرا گمراه کردی و ابلیس لاقعدن لهم

هر آینه بنشینم از عوار الضلال فرزندان صراط المستقیم مر راه مرا که راست است یعنی دین اسلام و سنت صدا بکه ایشان را بآن راه نمی برم
مستقیم نگذارم و همچنانکه قطاع الطریق بر سر راهها که نشسته تا قطع سالک کند و بدانکه جار و مجرور متعلق است بقسم محذوف
تقدیر آنست که بما اغوتنی اقسم باعد و بشوالد و که متعلق باشد به لاقعدن زیرا که لام قسم مانع آن است که جمله اطلب بر ظرف است کقولک
ضرب زیدا الظهر والبطن ثم لآتینهم پس بیایم بدیشان من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و کوم بعث و نشر و بعث و در حق
ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از جهت دنیا و از ارجسم ایشان بیایم وعن ایمانهم و همیام از راست ایشان از جهت حسنات ایشان از جهت
و ریا اندازم وعن شمائلهم و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و از اندوه ایشان شیرین که دام و بیاورم ایشان را که رجوع جهت ایشان را بهم
تا ایشان را اهدایه کردم و بر ضلالت دارم و بنابراین تسلیط شیطان مکلفان را بوسوسه و اضلال بر هر وجهی که او را بکوشد
بایشان نه و از جهان اعلی و اعلی آنکه که در تحت از علم و در فوهم و از ابن عباس مروی است که در کوفه فهم حسانت که در حق ارادت بار بیستود
و نزد من تخم بیب انکه در ارادت موجب و حسنات و قبول اسلام را در است مخلص که من بین ایدیهم کنایه از جهاتی باشد که مکلفان را در
قادر باشد بر تحریر ایشان و من خلفهم از جهاتی که در آنست و قادر نباشد و عن ایمانهم و عن شمائلهم از جهتی باشد که متعسر باشد ایشان را که جهاتی
دیگر تحریر نباید و لیکن کند بجهت عدم تیقظ احتیاط ایشان را از ائمه محمد و علی علیه السلام از پس اگر که مقصود معنی لآتینهم من بین ایدیهم است
که کار آخرت بدل و چشم ایشان خوار و بیمقدار که دام و من خلفهم ایشان را وسوسه کنم تا مال جمع کنند و بآن بخلاف ورزند و زکوة ندهند تا از
بهر ایشان باشد و عن ایمانهم کار دین بایشان تباه کردانم و ایشان را بر هوای نفس دارم از شیخ نقل کرده اند که گفت هر صبح شیطان در
چهار جانب من بنشیند اما در جنس من مکوید که لا تخف فان الله غفور رحیم و من از برای لمغفار لمن تاب و امنوا و عمل صالحا و بحوام قدر حلف
من تحریف نیماید و اگر امان مکن تا در طلب درویش کردی من آیه و اسر و ما فی الآخرة الاعلی اهدر فقها تلاوت میکنم و در بین زبان سه شاهی
من سکنایه و من آیت والعاقبة للمتقین قرار میکنم و در شمال من ترغیب میکند بشهوت و من آیه و حیل بینهم و بین ما یشتهون بر و بحوام
مقدر و فعل الخیر است احتراز که شیطان از جهت ما قبل و ما بعد موجه مکلفان می شود دوی اجیر را بحرو مجاوز جهت
الی این دو جهت بنا که کسی است که متوجه باشد ایشان و در کند و بر عوض ایشان نظیر آیت فلهم حلت عن یمینه و بعد از آنکه
فلن تجد و بیابی تو که خداوندی اکثرهم بیشتر فرزندان آدم را شاکرین شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم خود را
نشناسند و بدانکه ابلیس این کلام را بسبیل فرض گفت کما قال الله تع و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه و مستنا ابو ظن او را بجا بود که چون
بوسوسه مقصود خود را از آدم حاصل کرد ظن او غالب شد که فرزندان ضعیف تر از وی باشند همه وسوسه توان داد و از راه
توان برد و گویند که این اخبار ملائکه سنتین بود و حقیقت صدق ایشان اهانه و اذلال میکند بالجنس و از آدم و اجلال آدم علیه السلم
بقوله قال گفت خدای تع مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما لام برای تو طبیعت و خواب
قسم قوله در حالتی که نکوهیده باشی و عیب ناک مدحورا راندن و دور کرده از رحمت لمن تبعک منهم لام برای تو بلام قسم و جواب
قسم قوله لاملأن جهنم یعنی بخدای که هر که پیروی تو بود از اولاد آدم هر آینه پر کنم از همه منکم اجمعین از شما یعنی از

تو و مؤمنان جان تو جواب قسم و سامد جواب شرط است و این کلام عاقبت بندیست و وعید بر فرزندان آدم را از متابعت شیطان یا آدم
و گفتیم یا آدم صدا از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم اسکن انت و زوجک ساکن شو تو و جفت تو که حوا است الجنة در بهشت فکلا
پس بخورید از میوه های بهشت حیث شئتما از هر کجا که خواهید یا هر چه اراده کنید ولا تقربا و نزدیک مشوید هذه الشجرة باین
جنس درخت را که گندم است یا انگور و مجوید از آنکه اگر بخورید فتکونا من الظالمین پس باشید از آنکه از نفس خویش که نفس خود را بکشید
ترک این مندوب یکی از اختیار دارد که بخورم باشد بر عطیه با منصوب بر جواب و مرد قبیح و فضیل این آیه در سوره المنوسمت ذکر
فوسوس لهما الشیطان پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان و وسوسه در اصل یعنی صوت خفی است و همه وسوس الحلی کید و وسوسه
در سوره مذکور بخوردید و فرقه و لام در لیبدی لهما لام عاقبت است کما قال الله تعالی و لام تعریف گوید یا لام غرض یعنی شیطان وسوسه داد
عاقبت آشکارا کرد اند و باجهت آنکه ظاهر کرد بایشان را ما وری عنهما آنچه پوشیده کرده شده بود عنهما از ایشان من سوآتهما از عورات
ایشان یعنی بجهت وسوسه بایشان بدی رسانید بواسطه آنکه از عورت ایشان ظاهر شد و تغییر عورت نمود و سوءة جزو و ملبس است اصله
سئول همزه فتحه بجهانکه در قول ارصیل که ضمیر واصلت و مرد بین که اهل بهشت عورت ایشان را نمی دیدند و هیچ آدمی در حوا نیز عورت یکدیگر
را مشاهده نمیکردند و چون ترک این ندب کردند عورت ایشان منکشف گشت و گفته اند خرقه جامها را در بهشت می پوشانید بود برای ستر عورت
و ابلیس دانست که بجهت ترک مندوب بلیاس ایشان ایشان در شود و بر در صدده آن شد که ترک اولی از ایشان صادر شود تا لباس از ایشان
در شود و بجهت کشف عورت در میان بهشت مشغول شود پس بجهت آنکه وسوسه کرد بجهت آنکه بنهانی در سیاری مار و طاوس کرد
در آمد بود صورت دیگر برآمده وقال و گفت مر آدم و حوا را ما نهاکما باز نداشت و منع نکرد شما را ربکما پروردگار شما عن
هذه الشجرة از خوردن این درخت الا ان تکونا مگر بجهت آنکه گردید ملکین دو فرشته یا علم و تمت باحسن صورت و یا
از خلد بها آن تکونا یا گردید من الخالدین از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگانی که مرگ ایشان را راه بدیشان نبود بعضی بآن استدلال
کرده اند بر فضل ملائکه بر انبیا و جواب آنست که از جمله بیان آنست که خالق منقلب نشوند پس بعضه ام و حوا جبری بود که بنا
نیز حاصل شود همچنانکه ملائکه را بود از ملائکه از کالات فطریه و استغنا از اطعمه و اشربه و این دلالت میکند و فضل ملائکه مطلقا
و بدیهی است که اشخاص و قبیل و سیدن بدرجات عظمی طاعات و اعمال شاق در آن نه صبر و هیات و چون انبیا بر جمله نفس طاعات
اقدام نموده اند و از معاصی اجتناب کرده اند بخلاف ملائکه که صدور طاعات از ایشان بر وجه رغبت است نه بر وجه کلفت پس انبیا از ملائکه
افضل باشند بجهت مزید مشوبه بر طاعت و در باب ایشان نسبت ملائکه و چون با حوا و آدم وسوسه آدم در خوردن از شجره تا میل نمود
ابلیس تدبیری دیگر کرد وقاسمهما و سوگند خورد برای ایشان که دور خوردن از شجره انی بدرستی که من لکما ناصح
کنند کانم از روی شفقت میگویم که از این درخت بخورید تا نمیرید و ابلیس قسم از برای مبالغه جهت مبالغه است و گویند شیطان سوگند
خورد که من از شجره از روی نصیحت میگویم و آدم و حوا سوگند خوردند که قبول نصیحت او کنند و نیز گفته اند که آدم و حوا او را سوگند داد
بر صدق قول او و او سوگند خورد پس بنهما متاسبه رام شد باشد و آدم علیه السلم کار بنده که کسی سوگند بخدای از روی کذب خورد پس

لیما الثانیة

بحق این بدان سوگند و یقین شد فدلیهما پس فرو گذارد و فریب داد و شیطان ایشان را بخوردن آن درخت فدلیهما پس فریب داد و وسوسه کرد ایشان
وسوسه اهباط آدم و حوا کرد از درجه عالیه مرتبه سافله جنت بدلالت ایشان را بطی باسفل فلما ذاقا الشجرة پس آنگاه که چشیدند
بخشیدند یعنی بیافتند طعم میوه آن درخت معنی آنکه فی الحال بدت لهما سوآتهما ظاهر شد ایشان را عورت ایشان یعنی آنچه پوشیده
بود بکر را بدیدند و این بر وجه حکمت و مصلحت بود در آنکه بخبر حرمت الخمر بیا کافر و یا عیان نمود و لباس اسر نور بود و یا حله و
باطنه حلاوت است چنانکه در سوره البقره گذشت و نزد معنی دیگر آن که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان ندید الا الله چون ایشان
مشغول شدند و طفقا و در ابتدا شروع کردند یخصفان بچسبانند برگی بر بالای برگی و آنرا سهاده دهند
علیهما بر عورات خود من ورق الجنة از برگ درخت جنت و اشهر آنست که برگ انجیر برهم می نشستند تا چون هبه ابراهیم شد
عورة خود را از پوشانیدند و آنچه بر وطن طرف بیکر بخشند و اصل خصف ضم و جمع است و منه قول النبی صلی الله علیه و آله کی الحجر
علی الحجر السلم و نادیهما و ندا کرد او و حوا را ربهما پروردگار ایشان الم انهکما آیا نه نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن
این درخت و اقل لکما و نه گفته بودم شما را و تحقیق کرده که ان الشیطان لکما بدرستی که شیطان هست مر شما را عدو مبین دشمنی آشکارا
و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود و این تنصیص عنایت بر مخالفت بود که آن ترک بخشت و تنویه اعتذار
بقول عدو او بود که وقت که بخشیدن ایشان جمع کند او را امنی یا الا و ای آدم از من میگیری ادم گفت بل جاء آمنک بلکه بر بخشش
من بجا و مرید گفت از حضرت تو پس آنجا خود که آن ترک بدین اعتذار نموده از وی بیاز قالا گفتند باری سبحانه که ربنا
ای پروردگار ما ظلمنا انفسنا ستم کردیم بر نفسهای خود بنقص ثواب که مترتب میشد بر فعل ادب و ان لم تغفر لنا و اگر نیامرزی ما را
ما ذات ما را که ترک ادب و ترحمنا و بخشای ما را لنکونن من الخاسرین هر آینه باشیم از زیان کاران اگر چه ترک نرسیده بود خود از
ظالم و خاسر خواند زیرا که کافه اولیا آنست که ذلت حقیر را نزد حسنه عظیمه را صغیر دانند و میتواند بود که مراد صدور معصیت
باشد زیرا که باجماع امامیه انبیا معصومند از جمیع معاصی و کبایر و بخشیدن این در سوره البقره مذکور شده از محمد نفیس روایت است
که ابلیس مار را وسوسه کرد و مار حوا را و حوا آدم را و حوا فرمود آدم را که چرا از شجره منهیه را خوردی گفت حوا مرا فریب داد گفت
حوا گفت چرا خوردی و آدم را بر آن دلالت کردی گفت مار مرا بدین ترغیب کرد و مار را گفت چرا این غوا کردی گفت مار شیطان
ارض صادر شد جمیع همه خطاب کرده قال گفت اهبطوا فرود آیید بعضکم در حالیکه بعضی از شما دشمن آدم بعضی
را و از بهاست که آدمی و شیطان و مار و طاوس همه یکدیگر کنید و گویند حطط آدم و حوا و ذریات ایشان که در اصلاب ایشان بودند
و بار او اگر ابلیس و شیطان جهت آنست که تا مسلط شود بر آدمی و شیطان قرین یکدیگر باشد و در دنیا و معاد تا قیامت یا تا خاتمه
لعن و در خبر است که چون حوا از آن درخت میوه بگرفت خورد او بدست و بر آنکه که چون درخت را خورد او دگر دهان ترا بجا آورد
او دگر دانم و مار را گفت که ای بجا ملعون و مطرود بیرون رو و آدم را خطاب دید که بر زمین رو و چرا که دست روزی من بخوردی
در زمین کدیمین و مزد چنین روزی من بخور و این بر وجه عقوبت است چه عقوبت فرع ذنب است و ترک ذنب مستلزم اخراج

جنت عقاب نیست زیرا که سبب الالم و منافع عقوبت نیست و عقوبت مضر و الالم است که بسبب استخفاف و اهانت واقع شود و نزع لباس
ابداً سوء نیز خبیث است و بتقدیر آنکه منافی از امور احتمال عقاب و عذاب داشته باشد و اجابت صرف بلای عقاب زیرا که عقاب
مستلزم استخفاف است و این را جبار و انیت و حکمت انبیا مستحق استخفاف و اهانت باشد و حال آنکه خوف مار از تکلیف کرده خبایه اصلا
و نهایه تعظیم ایشان کرده عامل بقول اقوال کسی که مستحق و مهان الله تعالی باشد و بتحقیر استخفاف و اهانت انبیا کسی که عظیم قدر انبیا و مرتبه
منزله ایشان را بشناسد پس واجبات کاعتقاد کند که مصلحت و حکمت مقتضی تنبیه آدم بود در جنت در چیز عدو و ترک ادب آرد و
چون ترک اولی بتحقیق پذیرفت حکم نشیند و تقاضای آن مود که بر تکلیف استثنا الملائکه و تحقیق است کلام در سبب لباس و آنکه
چون آدم و حوا بر زمین آمدند و این حالت را بقبل این در خود یافته بود گفت خداوندا مرا حالتی است که از آن سبب بنشوام که عاد و کم جبرئیل
و گفت این حالت را جوع نام است دوای وی جز طعام نباشد گفت ای جبرئیل طعام آنجا آورد و گفت من برای تو آورده ام و آنچه جبرئیل آورده
نوار بهشت بود یعنی گندم نالخت نوار آنجا بود که سبب مستقیم قوس پس گندم را نزد آدم نهاد و او خواست که بخورد جبرئیل گفت
ای آدم این را اکنون مخور بلکه بزرع عمل تا تخم برکت در آن دید گفت چگونه زراعت کنم و مود بوسیله الات و ادوات میسر شود
آدم گفت آنرا از کجا آورد جبرئیل گفت که مرا از اصلیم تو کنم پس آلت و چوب و آنرا حاضر کرد و آدم را آهنگری و درودگری تعلیم داد
تا کمالات زرع بساخت و چون آلت تمام کرد گفت ابر گندم زمین افشان و زمین را صقل ساز و دانه را بحال سوبان آدم جانب
کرد چون ابل تخم زمین فارغ شد و تخم دیگر رسید آنکه او را کشت بود و رسیده شد بود و چون بدیگری رسید اولین محصول رسید
بود و چون آنرا بر داشت همه گفت هیچکار رسیده گفت آدم و حوا گفت که بخورد گفت این را چنین خوار خورد اول آنرا درو کن و آنرا
کرد و بعد از آن خبر بهای چون چنین کرد حوا گفت که چنین بخورد جبرئیل گفت از آن پس چون بتعلیم جبرئیل خورد ساخت و آنرا بپخت
و الحال در دهن گرفت دهانش سوخت جبرئیل گفت ای آدم تعجیل مکن تا سرد شود و چون سرد شد آنرا تناول کرد و ای برای
آنست تا بدانی که با بال لحظه چند بخت و بلیت است و الخیر و الشر مقرون فی قرن الفضه و الهوی و الهوی و الهوی و معاد بر زمین
آمدند خدا فرمود که و لکم فی الارض مر شما را است در زمین مستقر قرارگاهی و جای آرامی و متاع و برخورداری الی
حین تا وقت رسیدن مرگ آدم علیه السلام این عنایت شنیده بدانست که دیگر بهشت نخواهد رسید قال گفت خدا فیها تحیون در زمین میزیستید و فیها تموتون و در زمین میمیرید و منها تخرجون و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا آدم
چون این مصدر شنید بدانست که باز بهشت خواهد رسید خرسند شد و چون دگر فهم خود که برخی آدم در اسکان ایشان در زمین
و اعطای اسباب تنعم بایشان و رسیدن ایشان بوسیله اعمال صالحه بروضه جنان و رعایت ان عرض اشارت میفرماید بر فیاض ملاحظه
نظر ایجاد بقوله یا بنی آدم ای فرزندان آدم مراد همه ایشانست و خطاب همه ایشان باعتبار علم او سبحانه است به پیدا شدن ایشان
پس نظر علم او همه موجودات بر سبیل قبیل در آنجا ملحوظ یعنی ای جمیع مکلفان از مردان و زنان قد انزلنا بتحقیق فرستادیم
علیکم لباسا شما پوشش یعنی آفریدیم برای شما لباسها تدبیر آن سماوی و اسباب نازل از آسمان و از قبیل و انزل لکم الانعام

وانزلنا الحدید و گویند در حین هبوط خوف لباس را برای او از اهل سوء فرح از زال و معنی حقیقی خود باشد و با آنکه از الباغ عایه علوه
نجاه است و بنا بر دنا و بنی خلقان بر بیان فایده لباس بکند و مستفید باید یواری پیوشد ان لباس سوآتکم عورت شما
را که شیطان قصد ابدا آن کرده بود و مستغنی می سازد شما را از خصف ورق مورت که عرب برهنه طواف خانه کعبه میکردند و میگفتند
که لا نطوف فی ثیاب عصینا الله فیها طواف نمیکنیم در جامهای که در آن معصیت کرده ایم ابراهیم نازل شد که لباس موجب پوشش عورت
شما است که اکتساب آن مستحسن و مستفیض است غلاء و نزله و ریشا عطرات بر پوشاری یعنی لباسی که زینت شما است و بآن متجمل میشوید
و ریش بمعنی جمال و مند ریش الطایر و گویند بمعنی مال است و منه ترش الرجل اذا تزوج یعنی لباس اسعه و آلات خانه و در تفسیر
زاهد مذکور است که لباس آن کمار چیزی باشد و ریش از ابریشم و پشم ولباس التقوی و پوشش تقوی یعنی لباسی که بر اندام
پوشند چون پشمینه و جامهای درشت ذلک خیر آن بهتر است از لباسهای نرم و تکلف که منجر آن بیبوت و گویند مراد لباس
تقوی حسنه ذات است از صدق که محیط و شامل باشد باو و همچنانکه جامه که احاطه بدن میکند و باید ایمان که محیط است
و با التزام طریقه خیر و با جامهای حریت چون زره و خفتان که وقایه بحار باشد از ضرر و نیز مراد از لباس تقوی کما
التقوی هو العمل الصالح و نیز محققان گفته اند که لباس تقوی طاعت یعنی آدمی بدان پوشیده میشود و حایل عورت میشود
میگردد و گفته اند لباس تقوی عفت است و بلجاء و در بحر آورده که لباس بر دو گونه است لباس تقوی و آن موجب امر شریعت است
لباس تقوی و آن مخلق بحکم حقیقت است از لباس تقوی چنین بر بهره مند است که سر تسلیم او بیت و در از لباس تقوی هر یک از دو
روح و سر و خفی بهره دارند و بعمل بحری پوشیده میگردند بهره دار از لباس تقوی صورت است در طل تقوی و در از پوشش شود
شهوات طبع دنیا و مایلها و حظ روح از لباس تقوی مخبت خوانند و آن مستور که در سوآت تعلق بغیر مولی و نصیب سر از این لباس
مکشوف شود انوار الهی و بدان پوشیده می شود و سر آن روز ماسوی رهبر خفی از لباس تقوی فنای اوست بهویه حق و مدرو پوشیده
گردد هویه خلق و انانیت ذلک از انزال الله من آیات الله از آیات نهای فضل و رحمت خدایست که بدان سوآت آدمیان را پوشیده
ایشان را از خصف بر آن درخت مستغنی گردانید لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت شناسند و از قبایح
مخبت شوند بعد از آن بسبیل نصیحت و موعظه میفرماید که یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتنکم الشیطان چنانکه شیطان
شما را در فتنه نیندازد و با شما مکر نکند و از راه حق بیرون نبرد و بجهت اغوای شما از طریق توحید باز ندارد کما اخرج خانکه بیرون آورد
ابویکم پدر و مادر شما من الجنة از بهشت و ایشان را در محنت و فتنه انداخت ای در لفظ اخراج تسلط است و بحث یعنی ای بنی
آدم ایشان را اشاره او و از افتتان باو و قوله ینزع عنهما لباسهما حال از ابویکم یا از فاعل اخرج یعنی بیرون آورد پدر و مادر شما را
در حالتیکه میکند از ایشان جامهای ایشان را لیریهما تا نماید بهر ایشان سوآتهما عورات ایشان را اسناد اخراج و نزع
باعتبار تسبب است یعنی بسبب آن شد که ابوین شما از بهشت بیرون آمدند و مکشوف العورت گشتند پس شما نیز از مکر او حذر کنید
انه ترکم ابلیس یرکم می بیند شما را هو وقبیله او و لشکر او من حیث لا ترونهم از جائی که شما ایشان را نمی بینید یعنی

و بدانید بآن مساوی قیام و لیل در سبیل آن بنده مطیع بر روی کار خود میکرد و بآن محافظت صلوات الله
میشود حجه علی امام و مقتدای خلق و بعد از آن بحق تعالی از آن حق تعالی اظهار سعد بکند و استغفار از آن
کسی که حق تعالی او را از آن محروم میکرد و او را از آن که از صفا و محروم باند و اما سر الوصیین و سید الوصیین
بر وجه که ظاهر و از این سبقت و باطن آن عیسی و محامد آن عالی میشود و عرایس آن منقضی میکرد و در آن صعود و نزول
حکم در کتب و متن بوزن الحکمة و فقه اولی خیر الشیر العلم و قرآن و عبد الله بن مسعود از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کلام
علمی که بیاید که اختیار علم قرآن کند که علم اولین و آخرین در وی مضمر است و در جابر جهنی روایت کرده که روزی پیغمبر بر خود نزد
جبرائیل رفتم گفت ای حبیب ابر پسر کنیت کنت ابو پسر من گفت علم قرآن را با و تعلیم کردم گفت او را علم قرآن بیاموز
رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود هیچکس فرزند خود را تعلیم علم قرآن نکند مگر که روز قیامت چهره و ماه او را
ستاره و حلقه در قیامت پوشانند که هیچکس مثل آن را ندیده باشد و بعد از آن دست بر گفت من زد و گفت ای پسر اگر بجا
بیاورد فایز شود علم قرآن بیاموز که اصل علوم حقیقت و نیز آن مخصوص بر وجه که از اجاز که عمی صریح
از آن آنکه قابلیت و مناسبت خاصه بر اعتبار معنی هر کلام مدینی از آن بتمامید از اعراض کنید بر کتاب خدا که قرآن سر
آن است که فتوی اکثر در ترجمه آن نمانده و آنچه محالف آن بود اعراض نمایند از آن و در آن احادیث در این باب در فصل دهم از مقدمه
تفسیر مذکور خواهد شد و پس معلوم شد که علم قرآن اصل علوم و سر حقیقت و دانستن آن ضرور و زیرا که بعضی از عجم
تفسیر عربی عاجز بوده و از تفاسیر فارسی نیز بهره تمام نداشتند و واسطه آنکه بعضی از آن بجهت تفاصیل جمیع لغات و مآخذ
آن و مذکور چون ترکیبات با سر جاوبان قرآن عشره و شاذه و سایر مشتقات قرآن و ابراد دلایل اهل قرآن
غیر موثوق به مطالعه آن بجهت کلامیت و بجهت کثرت الفاظ فرس قدیم و اسلوب نامربوط و عبارت نامستقیم لغت علامه
بکردن اختصار کار آن علوم و نامه حاصل نیست و تفسیر کاشفی اگرچه بجواهر عبارات بلیغه و لآلی الفاظ فصیحه محلی
ساخته و بر محالفین و محالف مذهب اهل بیت و صلوات الله علیهم در نظر اعتبار نمانده مارزنگار سموم و خطا
بنشوند حیله و باطن آن مملو از سموم و عناد قاتله و با وجود آن در دایره الجاره و اختصار مناهل دان محاطه و ما او فقیر معیب
الی حقیر الملک اللطیف الرب شکر الله فتح الله الشریف کاشانی ما بلا یجب رضوانه و سفاهات شیب خفرانه که تفسیر الی الله
و طلب الرضا الملی مطالعه تفاسیر عربیه و فارسیه و تواریخ و احادیث و غیر آن از کتب کلامیه و اصول و فروع فقهیه کرده تفسیری
از آن انتخاب کند که مشتمل باشد بر حل معانی قرآن بر طبق قرآن سبعه و سبع الثوب بجمع جمیع معانی و مخالفت و متعرض نشود
شود بجهت نظر طرق اختلاف در آن و محتوی باشد بر ذکر اسرار و نکات و اسباب نزول آیات و احادیث سید البریات و آیه و هفتاد
افضل الصلوات و التسلیمات و اخبار و قصص و حکایات و فصل سور و آیات و احادیث مرتبه آن و در جمع از ناظر اهل آن مطلوب
و بیان مسائل و فقهیه در حقیقت بیان احکام و مناقب اهل البیت علیهم السلام منطوی بر ذکر شبهات مخالفین و ابطال آن بهر ادلیه

و در بیان [illegible] ولقد بطریق خبر الامور اوسطها سلول بلیه در بعضی از نسخ ابیات تحقیق را نیز بخیر تحریر در آورد و در [illegible]
و مطلب [illegible] انجح لیصالح طریق ابه صادقین است بحق و اصحو الزاهر محالیز مراهیب باهر از بجهه سبی شد بسبع الصادقین
الزاهر المحاسب و سبع بجلد توفیق یافت بجهه مراعاة از تعبد العاملین الصلاة و الثنا ابر تمر و تنزل بذروه علی الحسن الزمیر و الجام
سمت اختتام یابد باعیه العصمة و التوفیق و بیده ازمة التحقیق مرجو از الطاف عمیم علما ای لازم الکریم و عموم عظیم فضل جسیم
التعظیم آنکه اگر در حین عبور بر عثری عثور پیدا کند از افشای آن توقف نبود. بسیر عیوب مستور سازند و فضلا زبان طعن گشاده
کرده. بزبان قلم باصلاح اهل ادب و ابن مضمون را بنظر نظر کیمیا اثر دارند که. بزرگان خرده بر خرد ان بگیرند. و بنیاد شروع در مقصود
شد بنده سلک تقدیر می آید که مشتمل بات بر آنچه معرفة آن لازم است و هر که در بن علم خوض میماید و از مشتمل بر دو فصل

فصل اول در ذکر اسامی بعضی از قراء قرآن و صحت اسناد ایشان و چون مقرر شد که معانی قرآن در وقوف قراء قرآن سبعه
یافت از بحث در بن فصل اکتفا بذکر قراء سبعه و رواة ایشان و بیان صحت اسناد ایشان خواهد رفت بدانکه قاری
اول [illegible] سبعه نافع بن عبد الله بن ابی نعیم مولی جهینه بن سعود بن سبع الیثی و کنیت او ابو الحسن است و کنیه ابو عبد الله و قرآن
نزد شیبه بن نصاح و عبد الرحمن بن هرمز اعرج خواند و شیبه و عبد الرحمن نزد ابن عباس در مدینه تلمذ کرده در سال صد و هفت
و هفت یافته و راویان او یکی عیسی بن میناست که ملقب است بقالون و در مدینه وفات کرده در سال دویست و پنج و دیگری عثمان بن سعید
ورش او در شوال است و در مصر در سال نود و هفت متوفی شده قاری دوم عبد الله بن کثیر دارست که قرآن را نزد مجاهد بگذرانیده و مجاهد
ابن عباس و در سال صد و بیست متوفی شده و راویان او یکی احمد بن محمد بن عبد الله بزیست که در سال دویست و پنجاه در مکه فوت شده
و دیگری محمد بن عبد الرحمن بن محمد که ملقب بقنبل و در سال دویست و نود در بلد وفات کرده قاری سوم عاصم بن ابی النجود کوفی مولی
نصر بن قیس اسدی و نام او ابو بهدله است و کنیت ابو بکر و قرآن را نزد عبد الرحمن بن سلمی و زر بن حبیش خواند و عبد الرحمن نزد امیر المؤمنین
ان الله علیه و زر بن حبیش نزد عبد الله بن مسعود که از تلامذه امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و ابی بن کعب و محمد حسن صوت
قرآن او خلق تعجب کردندی و وفاتش در کوفه بوده در سال صد و بیست و هفت یافته باسی امجد بن و گویند وفاتش در
سماوه بوده که موضعیست در بادیه قریب کوفه و الله اعلم و راویان او دو راوی مشهورست یکی شعبه بن سالم اسدی کوفی مولی
کوفی که مولای بنی اسد است و یکی ابو بکر و ماذ او در کوفه بوده در سال صد و نود و چهار و دو حفص بن سلیمان اسدی کوفی و کنیه
عمر و است و او حفص را در ابو بکر در اتقان قرآن و ضبط آن و فاتش هم در کوفه است در سال صد و هشتاد قاری چهارم ابو عمرو
زبان بن علاء عمار بن عبد الله و او قرآن را از ابن عباس میرسانده در کوفه فوت شده در سال صد و پنجاه و چهار و راویان او دو راوی
یکی ابو عمرو دوری و دیگری شعیب سوسی اول در سال دویست و چهل و دو و دوم در سال دویست و شصت و یک در زنده وفات کرده قاری
پنجم ابو عمرو بن علاء بن زید بن عبد الله بن حصین تمیمی مازنی است و او قرآن را از مغیره مخزومی نقل دارد و مغیره از عثمان بن عفان و وفات او در دمشق بوده در
سال صد و شصت و راویان او یکی هشام بن عمار بن نصیر سلمی است که در دمشق متوفی شده در سال دویست و چهل و دیگری عبد الله بن احمد

بن شریح بن کوان در کوفه بوده دمشق در سال دویست و چهل و دو و کنیت قاری ششم حمزه بن حبیب زیات
علیه السلام نقل دارد و در سال صد و پنجاه و شش در حلوان متوفی شده و راویان او یکی خلف بن هشام بزار است
وفات کرده در بغداد و دیگری خلاد بن خالد صیرفی در کوفه در سال دویست و بیست فوت شده قاری هفتم علی بن حمزه کسائی و او نزد حمزه
حبیب که قاری پنجم است قرآن را گذرانیده و دیگری ابو الحارث بن خالد بغدادی در سال دویست و چهل و سه فوت شده

فصل دوم در ذکر اسامی قرآن و معنی سوره و وجه تسمیه هر یک از آن از ابن عباس منقولست که قرآن بمعنی
قرآن است بمعنی تلاوت را افتاده بر دیگر که قرآن بمعنی قرآن است بمعنی جمعت و مصدر بمعنی مصدر بمعنی مفعول در قرآن
بلند بمعنی جوان شده باز آورده مصدر بمعنی و نوشت تر و آن مات بکاب که اجله اسامی قرآن بمعنی مکتوب مستوی اگر
اسمی دیگر نیز وفات دیر اگر فرق میان حق و باطل و ذکر نیز گویند کقوله انا انزلنا الذکر و مراد از ذکر در آیه
ذکر و تحصیل و موعظه و وجه اعتبار و اینکه مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که اعطیت مکان التوریة السبع الطوال
و مکان الزبور المئین و فضلت بالمفصل یعنی مرا بجای توریة هفت طول داده اند و بجای زبور مئین و بجای
انجیل مفصل که هیچ پیغمبری و صاحب کتابی را نداده اند مراد از سبع طول سور و الشعراء و الصافات و یونس و هود
و انعام یا سوره توبه است که بجهت عدم تسمیه در حکم سوره واحده اند و چون یا سوره طول سور قرآن اند بجهت یا سبع طول
شده اند و مراد از مثانی سوره هاست که عدد آیه هفت سوره اند و اول آن یونس است و آخر آن سوره نحل و از مثانی گفته اند که
در طول یا سبع طول اند و از ابن عباس مرویست که مراد از مثانی جمیع سور قرآن است که تکرار یافته اند مثانی و بجای وجه قرار
در قرآن امثال و حدود و فرایض و قصص و مثانی ساخته اند و حواله بیان قرار کرده و از ابن هدی صلوات الله علیهم
و انجیل سبع مثانی هفت آیه سوره فاتحه است و وجه تسمیه آن باین اسم افتتاح آن بحمد و ثنا است و المثانی
صدا بنا باشد یا قریب باشد در بیان و نقصان و آن هفت سوره اند اول سوره بنی اسرائیل و آخر آن سوره الانبیاء و مفصل
تا آخر و ابن عباس گفته که مفصل از والصافات تا آخر قرآن و بنیه از باب اسم جمع کثرت فصلت بیست و سوره
از قرآن اقل آن سه آیه باشد و مشتق است از سور مدینه چه همچنانکه سور محیط است ببلد و حائط آن سوره نیز محیط است
و مقدور و محصور آن یا باین اعتبار که محتوی و مشتمل بر نوعی از علوم باشد احتوا و اشتمال سور مدینه بر هر چه در وست و یا مأخوذ
که معنی منزلت و مرتبه است چه سور قرآن از قبیل مسار و مراتب است که قاری در آن ترقی میکند تا سر سوره بکمال رسد و بنا بر
آنکه سور را مرتبت در طول و فضل قصر و شرف و ثواب قراءة و بجهت آنکه از جانب حضرت رسول یافته بواسطه جبرئیل امین
سید المرسلین و محمد است که او سوره اصلی باشد بلکه بدل از همزه باشد مشتق از سور که بمعنی رفعت و قطعه منتهی است زیرا که هر سوره
بازه ایست از قرآن و ملک در تقطیع قرآن بسور افراد منع آنست و بجانب نظر و تقسیط قاری و تقسیط اسطر از تعیین قاری در قرآن
زیرا که مصداق کل جدید لذة قاری هر کار بایل نوع اسلوب آن قاری شد طبیعه او مشتوق میشود که بنوع دیگر شروع باید دید در اصل

و هشتاد و سه راویان
و حفص در بیست
و دو است که قاری
٤

لله بمعنی [illegible] کرده است و لهذا مصنوعات الهی را بجهت دلالت و امتحان بر وجود صانع ایات میگویند و در اصطلاح قرآن مستعمل
کلمه جدا از قرآن کریم فصل آیه غیر خود متمیز باشد و بجهت علامت انقطاع کلام [illegible] فصل سیم
در بیان اسماء اعداد ایات قرآن باید معروف ادبوشیده نماند که عدد اهل کوفه اسماء اعداد است بر آنکه عدد بصری [illegible]
بخلاف عدد مکه و مدینه و بصره و شام چه ایشان اخذ کرده اند از احادیث دیگر علیهم السلام بلکه عدد اهل مکه منسوب بجماعت
و جبیر و اسمعیل مکی و معنی گفته اند که این عدد بمکی منسوب است و عدد اهل مدینه منسوب بابی جعفر یزید بن قعقاع و شیبه
و اسمعیل بن جعفر و عدد اهل بصره منسوب بعاصم بن ابی الصباح جحدری و ایوب بن متوکل و عدد اهل شام منسوب بعبد الله
عامر بن یزید در اوایل سوره بقره داخل کرده نمود خواهد شد و اما فایده معرفت ایات قرآن آنست که چون قاری در جبر قرآن
[illegible] خود قدری نماید او را ثواب بیشتر حاصل شود در برکه در این صورت اکثار خود را بدان مشغول فرما خواهد [illegible]
[illegible] که ایشان هر سه عضو در روز قیامت از برای او گواهی خواهند داد بر تلاوت کلام ملک علام چنانکه مروی است از حضرت رسالت
صلی [illegible] و آله که معنی زوجات طاهرات خود را الم فرموده که اقنتی ربک یا مریم فانهن مستولات و مستنطقات بعضی در جبر
قرآن ایات قرآنی را با اکثار خود بشمرید بر آنکه مسئول خواهند شد و از انها طلب نطق خواهند کرد بعضی از بنان گواهی خواهند داد
از اعمال صاحب خود و هر یک از انها نطق خواهند کرد با عمالی که از بنده صادر خواهد شد بعضی دیگر آنکه عدد ایات قرآن را مطابق
اقرب بحفظ و اعد از سهو و نسیان چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که فاقرؤا القرآن فانه رحمن بعضی بالاخطر
و اثر با احتیاط تمام محافظت نمایند زیرا که آن بنده است و از اطاع جهنم و از رحمت بر جبیکه از قرآن اسبعات منسوبات
الله [illegible] بیدالقرآن عدد ایات مسماهای قرآن در اطاع چه قرآن با انها در ایند میشود و قرار میگیرد فصل چهارم
در تفسیر معنی تفسیر و تاویل قرآن و ذکر اقسام معانی قرآن باید دانست که تفسیر کشف و مراد است از لفظ مشکل و آن مشتق است از
بمعنی روشن کردن و تاویل در لغت بمعنی ما یؤول الیه است یعنی الخبری که بان راجع شود معنی کلام و در اصطلاح عبارت است از
بر بانچه مطابق ظاهر باشد و بدانکه جمیع اقسام معانی از پنج وجه بیرون نیست یکی آنکه ظاهر آن مطابق معنی بود و آنرا
حقیقت خوانند چون قل هو الله احد و لاکثر بر اساس التنبیه و نص که عبارت از لحنی که مانع نقیض باشد چون والله کل شیء علیم
ظاهر که راجحی است که مانع نقیض نباشد چون و اسمحوا لمن سکن و اجلکم و بلحن محکم مندرجست دوم آنکه ظاهر آیه معنی مراد
منفصل از آن مفهوم نشود بلکه تفصیل آن موقوف است باحادیث سیوم آنکه لفظ مشترک بود میان دو معنی یا بیشتر و هر یکی از
احتمال معنی مراد داشته باشد و دلیلی منع نکند از آن و مراد از سجله از آن نتوان دانست الا باخبار و آثار سید ابرار و ایه اظهار داشت
معنی مجمل آن که عبارت از لفظی که غیر راجح الافاده در مرجح الافاده باشد چون ثلثة قروء که دلالت قرء حیض و طهر بحسب اصل وضع
علی السویه است چه آن لیالی الاضداد است و شامل ایام که از مرجح الافاده است و غیر راجح الافاده چون بدانکه فوق ایدیهم و ایا
مبسوطتان که مراد از ایدی در مقام تعبید ظاهر است و لفظ مشابه را بسبب نیز خوانند زیرا که فهم آن از لفظی دیگر است و مشابه است که

چون ایها
زکی که کینه
بنای الزکوة
شود مع

اعرب بیان مجاز و مراد از اجتهاد فهم و آن در فرع حکمیت که نص بان نازل نشده باشد چون فاقتلوا المشرکین
رافع را ناسخ خوانند و مرفوع را منسوخ بجمله خاص و عام خاص لفظی که بوضع واحد مثل واحد جمیع افراد باشد چون
که بوضع واحد مستغرق جمیع افراد باشد که صلاحیت آن داشته باشد چون فسجد الملائکة کلهم اجمعون و بدانکه فرق میان عام و مطلق
که مطلق دلالت میکند بر ماهیت نه بر خصوصیت بدون قید وحدت که در عام دلالت میکند بر ماهیت با قید کثرت و بعضی از علما
لفظی رافع شود که مرجع بمعنی الخبری باشد که عام شامل آن باشد آن لفظ را مخصص خوانند و عام را مخصوص و مجمل آن لفظی باشد
که بمعنی که زاید بر آن ماهیت باشد آنرا مقید خوانند و بر همین قیاس اگر مجمل لفظی وارد شود که معین مخالف باشد آنرا مبین
گویند و تفصیل این بحث در علم اصول فصل پنجم در تفسیر حدیثی که عامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که
القرآن علی سبعة احرف کلها شاف کافی بدانکه علمای امامیه رضوان الله علیهم اختلاف کرده اند در اجرای لفظ احرف
و آنرا بر وجوه حمل کرده اند یکی آنکه مراد سبع لغات که مبین مکی باشد در تحلیل و تحریم و مثل هلم و اقبل و تعال و اسمع
مخیر بودند در آنکه قرائت بیکی از این کلمات مترادفه قرائت کنند و بعد از آن اجماع واقع شد بر یکی از آن و اجماع امت
ما اجتمعوا علیه مانع ما اعرضوا عنه باشد و وجه دوم آنست که مراد سبعة اوجه است از قرائت و بعد از آن گفته اند که اختلاف
قرائت بر هفت وجه است یکی اختلاف قرائت در اعراب کلمه بوجهی که تغیر آن باشد در صورت کتابت و بر همین معنی مانند قوله فیضاعفه
فیضاعفه برفع و نصب و دوم اختلاف در اعراب بطریقی که مغیر معنی آن باشد و اما تغیر آن باشد در صورت آن مانند اولئک
سیوم اختلاف در حروف دون اعراب بحیثی که آن مغیر معنی آن باشد و مغیر آن در صورت چون نشزها و ننشرها
در کلمه مغیر صورت آن باشد مانند ان کانت الا صیحة و الا زقیة پنجم اختلاف در کلمه که مغیر صورت و معنی آن باشد
و طلح ششم اختلاف بتقدیم و تاخیر مانند و جاءت سکرة الموت بالحق و سکرة الحق بالموت هفتم اختلاف زیاده و نقصان چون
ساعملت ایدیهم و ما عملت ایدیهم شیخ طوسی قدس روحه فرموده که در جمع الصحیح است بحسب آنکه از ائمه هدی علیهم السلام منقول
بانچه قرار آن اختلاف کرده اند و جمعی دیگر از علما احرف را تغیر کرده اند در معانی و احکامی که قرآن بان مشتمل
الفاظ و آن طایفه نیز در تفسیر معنی اختلاف کرده اند برخی بر آنند که مراد وعد و وعید و امر و نهی و جدل و قصص و مثل
مسعود روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که نزل القرآن علی سبعة احرف زجر و امر و حلال و حرام و محکم و متشابه
امثال و ابو قلابه نیز از آنحضرت نقل کرده که نزل القرآن علی سبعة احرف امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل و قصص و مثل و بعضی
دیگر از دانایان گفته اند که مراد ناسخ است و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل و تاویل فصل ششم در بیان جمع و
تفسیر قرآن بر ایه و اصحاب الحق قد اخطا که عامه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و معنی مراد آن و جمعی که بجهت
صحیح از سید المرسلین و ایمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ثابت شده که تفسیر القرآن لا یجوز الا بالاثر الصحیح و النص الصریح
مقصود از آن احادیث اول را ترجمه آنست که هر که برای رفع کند خود تفسیر قرآن کند اتفاقا صواب حق بود و اتفاقی آنست و ترجمه

حدیث [illegible] تفسیر قرآن جایز نیست مگر بحدیث صحیح که ماثور باشد از پیغمبر یا ائمه علیهم السلام و بنقل صریح از بیان صحابه
نظر بظاهر این حدیث کرده تفسیر جمیع آیات و سور قرآن را منصور ساخته اند و روایات ماثوره در معنی آن و از جمله آیات سیصد
مسیب است و عبیده سلمانی و نافع و سالم بن عبد الله و صواب آنست که حدیث نبوی که درین مخصوص اند بایات مجمل و متشابه مطلق از
برین مدعا دلالت کرده حق سبحانه مدح جمعی کرده است که استنباط معنی قرآن کنند کما قال الذین یستنبطونه منهم و ذم جمعی کرده که
تدبر و اضراب از تفکر در آن نموده اند کقوله افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها و فرموده که قرآن منزل بلغت عربی فصیح است
از طریق تفکر و تدبر از آن حاصل کنید چنانچه قال انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون و آیات و اشارات کرار الولی الالباب و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرموده که اذا جاءکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافقه فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به عرض الجدار و ترجمه حدیث گذشت پس ازینجا
پیدا شد که قرآن حجت و مرجع علی و این معنی مستلزم آن که قرآن مفهوم المعنی باشد و احتیاج بمبین و مفسری نداشته باشد
و حدیث مذکور بر علی الاطلاق صحیح نباشد حاصل که وجه توفیق میان این و حدیث در میان آیات و حدیث مذکور آنست که
کلام حدیث در مجمل و متشابه است و آیات و حدیث مذکور در غیر آن و نیز حدیث دیگر وارد شده از آنحضرت که ان القرآن انزل
ذو وجوه فاحملوه علی احسن الوجوه یعنی قرآن سهل الماخذ است و محتمل وجوه متعدده پس آنرا بنیکوترین وجوه حمل نمایید
و غیر متشابه و مجمل چهار قسم است میان آن و میان حدیث مذکور و از ابن عباس مرویست که وجوه تفسیر بر چهار قسم است یکی آنکه
از لغت آن معذور نیست و آن آیات احکام شرایع است و آیات توحید و دوم آنکه عرب آنرا بسبب لغات خود و آن حقایق
و مجاز و غیر است در کلام ایشان سیوم آنکه غیر از علما کسی نداند و آن تاویل متشابه و مجمل است چهارم آنکه غیر از سبحانه و تعالی
بیشتر دیگر علم بامور غیبیه است و محتاج به بیان پیغمبر یا احد ائمه علیهم السلام **فصل هفتم** در آنکه قرآن مصون
و محفوظ از زیاده و نقصان است اما عدم زیاده مجمع علیه جمیع علمای امت و اما عدم نقصان جمعی از اصحاب ما حشویه عامه را
در قرآن تغییر و نقصان هست و صحیح در مذهب ما اطلاق ابن و علم الهدی رحمه الله در مسائل طرابلس است بنقل از مجمع
و تنقیح از فرموده و از البحار آورده که علم بصحت نقل آن علت بلدان و حوادث کبار و وقایع عظام و کتب مشهور و اشعار
مسطور و معنی آنجا که مشتهر نیست در وجود بلدان و حوادث و وقایع عظیمه و کتب اشعار مشهور و مسطور و حجتی خاص است
آنکه قرآن برهان طریقیات که از نزد خدا آورده انبیا نازل گشته بدون شرب زیاده و نقص و عنایات و دواعی متوفر
بر نقل و حراست آن چه قرآن معجز نبوت و ماخذ علوم شریعت و احکام دینیه و بحث این علمای اسلام مبالغه کرده اند حفظ
و حمایت آن بحیثیتی که هر اختلافی که در اعراب و قرائت و حروف و عدد آیات هست دانسته اند و ضابطی ساخته و پیروی نموده
بر چگونه مقرر و منصوص نزد او بود یا وجود این عنایت بلیغه و ضبط تمام در آن و عبد از آن فرموده که علم تفصیل قرآن و اجمال
و حمل آن در صحت نقل از فنون علوم ضروریست مانند علم بوجوب صلوة و صوم و هر کاه که با اتفاق علم کتاب سیوم
مرتبه از بدیهیات باشد و تفصیل ابواب آن از ضروریات تا آنکه اگر بابی را در آن زیاده کرده اند ممتاز خواهد بود از آن و معلوم

پس ترا از کدام جمیع علما مصروف نقل و ضبط آن و مبالغه در حفظ و صیانت از الملع و اکثر از کتاب سیوم [illegible]
طریق اولی که مصون خواهد بود از تغییر و نقصان و کریمه و انا له لحافظون و لا اتی صریح دارد بر مدعا **فصل هشتم** در آنکه
قرآن در عهد رسول صلی الله علیه و آله مجموع و مرتب و مولف بود علی ما امر علیه علم الهدی رحمه الله در تنقیحات خود فرموده که شیخ الطایفه
بر مدعا آنست که در زمان آنحضرت قرآن در سینه ها اندوخته و حفظ جمع آن میکردند و معین و مشهور شده بود که جمعی از اصحاب مثل علی
و مسعود و ابی و ابی بکر و غیر ایشان جدا جدا ختم قرآن کرده بودند و آنحضرت را این دلالت میکند بر آنکه قرآن مجموع و مولف
بوده و مشهور و مشتهر و کسی که خلاف این گفته از امامیه و حشویه و غیر ایشان قول ایشان بر جمعیت است و خلاف ایشان اخبار
منقوله است که از اصحاب حدیث نقل کرده اند و امری که معلوم و مقطوع الصحه است بآن راجع داشتن خلاف عقل و نقل است
فصل نهم در بیان اعجاز قرآن و حرف عادت آن و استدلال بآن بر صدق دعوی خاتم پیغمبران بدانکه علما [illegible]
ایشان از اعجاز قرآن و تحدی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بآن اختلاف دارند که اعجاز آن بچه [illegible]
و اسلوب بدیع آن یا صرف و خوف عرب از معارضه و سلب علمی از ایشان که بآن تمکن داشته باشند از مماثلت در نظم [illegible]
این مبحث کتب مدونه علمای عربیه است و در تنقیح این مشایخ سنگین بدین کرده اند حضرت صاحب علم الهدی قدس سره در کتاب [illegible]
ایضاح این معنی فرموده و کشف اسرار و استار از وجه لآلی اعجاز قرآن نموده و جمعی که بادنی تاملی بآن میتوان برد و باندک توجه
علم بآن حاصل میتوان کرد **فصل دهم** در ذکر احادیث و اخبار که دلالت میکند بر ترغیب قرائت قرآن و [illegible]
قرآن و چون ذکر همه احادیث و اخبار وارده در این باب و بیان ترجمه هر یک از آن سر رشته کلام را بسوی اطناب میکشد
درین فصل اکتفا بمضامین آن نموده میشود و از ذکر الفاظ احادیث که قاری بنا از آن حظی نیست و ذکر آنست [illegible]
و علیه اعتماد می باید دانست که از طریق موافق و مخالف مرویست از آنحضرت نبوی صلی الله علیه و آله که در حجة الوداع فرموده که من در میان
شما دو امر عظیم را میگذارم یکی کتاب خدا است و دیگری اهل البیت من هر گاه که متمسک باین هر دو شوید و دست اعتصام
آن زنید هرگز گمراه نشوید و این هر دو امر جدا نشوند تا آنکه در کنار حوض کوثر بمن رسند و در احادیث ترغیب وارد شده که
شود تلاوت قرآن و بواسطه مشغولی او بآن اشتغال نتواند نمود دعا کردن و رفع حاجت نمودن بدرگاه من بهتر می شود مناکران یا
عطا از مایم و تمام او در زمره صابران و حامدان ثبت کنم و عبد الله مسعود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که قرآن خود
احسان خدایست که بآن صلای عام داده و جمیع بندگان را بدان دعوت فرموده پس از ملازمت او محظوظ شوید و هر چند توانید فایده
را اخذ کنید و جلیس مشتی که هر گاه که گوش جهل در آن زند و نسل بآن جوید هرگز از رحمت نشاید و عطوفت و اسعار حاصل نمی
و مرشد و مولیست روشن که بنجات از بادیه ضلالت بنور هدایت از منزل مراد میرسد و شفا بخش هیاهو سودمند که در مشتاق
نشتدان جهالت از دار الشفا معروف از عارف میشوند و نجاتیست که هر کنایه آن میشود هر تیره بلند و درجه اجتهد میرسد
است که هر کرا صوب صواب انحراف می پذیرد و بحری عمیق است که عجایب و غرایب آن منقضی نمیگردد و بواسطه کثرت تلاوت

کمنی که [illegible] تا ان کنید تا او سبحانه بهر حرفی از ان ده حسنه نویسد و نیکویی که الف و حسنه است بلکه میگویم که الف [illegible]
حسنه است لام را ده و میم را ده و حفص بن غیاث از هروی روایت کرده که مرا علی بن الحسین بن العابدین صلوات الله علیهما شنیدم که
میفرمود قرآن خزاین علم الهی و کنجهای معرفت باد شاهیست پس هر گاه خزاین را در گشایند باید که در و نظر نمایی و از ان
منافع ان در معرفتی حاصل کنی و عبد الله بن عباس از رسول خدای صلی الله علیه و آله نقل کرده که آنحضرت فرمود اشراف امت من حاملان
قرآن اند و دیگر جماعتی که در شب مشغول باشند بعبادت ملک سلمان و محمد بن یعقوب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که
حق سبحانه او را داشتن قرآن کرامت فرماید و او تصور نماید که کسی دیگر را زیاده از انچه باو عطا کرده کرامت فرموده پس او تصغیر
و تعظیم امر صغیر نموده و نیز محمد بن یعقوب از آنحضرت روایت کرده که چون پوشیده شود بر شما کارهای دنیا و آخرت و
فتن و سعادت بر شما مشتبه گردد و بهیچ وجه راه بیرون شدن از ان نداشته باشید پس بر شما باد که متوسل بقرآن شوید
فانه شافعی است که شفاعت او مسموع است و حضرت باری و گواهی است که گواهی او مقبول است و حق تعالی کسی را که او را شفیع
خود او را اختیار کند او را بهشت رساند و هر کا شخصی او را در پشت خود اندازد یعنی قیض طریق از اختیار
کند او را بدوزخ کشد و ان او نور دلیل بطریق هر چیز که هر کس ان تکلم کند همیشه راست گفتار و درست کردار باشد و هر که بوسیله
ان حکم کند با عدل و داد باشد و از جاده طریق مستقیم منحرف نشود و هر که از او بسبب طریق دنیا و آخرت خود سازد ماموز شود
صلحا و اتقیا رسد و حارث بن اعور از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که من از رسول خدا صلی
الله علیه و آله شنیدم که میگفت زود باشد که فتنهای عظیمه در میان امت من پیدا شود من گفتم یا رسول الله بچه چیز از ان
فتنه دور و بیرون شد از ان نجات باشد فرمود که بکتاب خدای که درست خبر انکه پیش از شما بوده اند و خبر انکه
بعد از شما باشد و حکم انچه در میان شما واقع میشود و هوا و آرزوی باطل مردم ملزم الخلاف نکرداند و عالمان از دریای معرفت
سیر نشوند و از گفته نگردند و مرتد کار کهنه نگردد و امور عجیبه و غریبه از منقضی نشود و هر که از انچه حق تعالی بر او
خبر او را ده هم بکند و هر که از غیر آن طلب هدایت کند حق تعالی او را گمراه سازد و حبل آن ریسمان محکم که هر که گسسته شود
و راستی است که هرگز کج نگردد و هر که عمل بان کند بثواب ابدی رسد و هر که حکم کند باو با عدالت باشد و هر که مردم را
بجانب ان دعوت کند البته از راه راست دعوت کرده باشد و ثابت بن سلیم روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که روشن سازید بخواندن قرآن خانهای خود را و خانهای را تاریک و بی نور مسازید بجهت نزول قرآن بجهانکه
نصاری است که نماز در مسجدهای خود میگذارند و خانهای خود را معطل میسازند و بدانید که هر که در خانه نماز
و کتاب و دعا بسیار شود چه قرآن خود را میسازد اهل خود را و اسمانرا روشن میگرداند بجهانکه ستارگان که
اهل زمین را و امام جعفر صادق علیه السلام روایت که هر گاه مسلمانی در خانه خود نماز کند اهل
خانه بجهانکه اهل اسمانها ستاره درخشنده را بیکدیگر مینمایند و نیز فرمود که من نمیخواهم که

شیاطین را از ان دور نگرداند و نیز از انحضرت منقول که نامه که بنده مومن نبرد تا کفر از او اندیشه باشد و علم
بر ضرر روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که قرآن را بخواند و بدان عمل نماید
تا آنکه حفظ کند حق تعالی او را بهشت رساند و او را شفاعت دهد در حق دهکس از اهل او که همه مستوجب دوزخ باشند و از امام علی بن موسی الرضا
علیه السلام منقول که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که خانهای خود را بقرآن بیارائید و قرآن بخوانید که در خانهای که
اهل آن خانه بسیار گردد و خیر و برکت در ان بسیار شود و ساکنان ان در زیادتی و افزونی باشند و هر گاه در و آن نکند بر اهل ان کارها تنگ شود
و خیر و برکت در و کم گردد و ساکنان ان در نقصان و بی برکتی باشند و ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که اهل قرآن کسانی اند که
خدا بایشان و از مخصوصان درگاه صمدیه و مقربان بارگاه احدیه و بهترین عبادتی که بندگان مومن کنند قرائت قرآن است و حسن بن علی در کتاب خود از رسول
خدا نقل کرده که خواندن قرآن افضل است از ذکر و ذکر افضل است از صدقه و صدقه افضل از روزه و روزه سپر آتش دوزخ است و نیز
فرموده که خواننده قرآن را بهر حرفی که ده بار قرائت کند اگر ایستاده است صد حسنه است و اگر نشسته است بنجاه و اگر در غیر نماز است
و بی طهارت ده حسنه و بشیر بن نائل از سدیر از حسن بن علی علیهما السلام روایت کرده که هر که آیتی از کتاب خدا تلاوت کند بیست
بهر حرفی از ان صد حسنه است و اگر در غیر نماز خواند بهر حرفی ده حسنه و اگر استماع قرآن کند بهر حرفی بیست حسنه و اگر در بیت ختم قرآن کند و فرشتگان
تا روز صبح بر و صلوات فرستند و برای او استغفار کنند و اگر در روز ختم کند ملائکه که بکمال او میباشند برای او از خدا آمرزش طلبند
و دعای او مستجاب باشد و قرائت ختم قرآن او را بهتر باشد از انچه در میان اسمانها و زمین است و نیز گوید که گفتم یا رسول الله که [illegible]
خدا بود او را این ثواب نیست فرمود که حق تعالی بخشنده و کریم است و کرم او بهمه هر که باشد و نیز انچه دانسته باشد از قرآن تلاوت کند او را
ان خواهد بود و از امام جعفر علیه السلام منقول که هر که در نماز نشسته قرائت کند حق تعالی بهر حرفی از ان بنجاه حسنه بخشد و بیست
او محو کند و بنجاه درجه برای او مرتبه دارد و اگر ایستاده باشد بهر حرفی برای او صد حسنه نویسد و صد سیئه از او محو کند و صد درجه برای او
رفع کند و هر که ختم قرآن کند هر دعای که از برای دنیا و آخرت کند بر حد اجابت رسد و راوی حدیث گوید که گفتم یا رسول الله
دانسته باشد ایشان قرآن محروم باشند فرمود که از ایشان کرام خود نیستم که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که قرآن نداند بخواند
کند که این ثواب و مرتبه خواهد شد و عبد الله بن سلیمان از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که قرآن را در نماز ایستاده تلاوت کند حق
تعالی بهر حرفی از ان صد حسنه بنویسد و اگر نشسته در و قرائت کند بهر حرفی پنجاه حسنه برای او ثبت کند و هر که در غیر نماز قرائت کند حق
تعالی بهر حرفی برای او ده حسنه بنویسد و نیز از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که هر که استماع حرفی کند از کتاب خدا و از قرائت آن برای او
چه آن محو کند و درجه رفع کند و سعد بن طریف از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که هر که [illegible]
بخواند او را از غافلان ننویسد و هر که بخواند او را از اگر از نویسد و هر که صد ایه تلاوت کند نام او را در جریده مطیعان
و هر که هر که در وقت آیه قرائت کند او را از مخلصان نویسد و هر که سیصد ایه بخواند او را از فائزان نویسد و هر که پانصد ایه
[illegible] باشد و هر که هزار ایه بخواند او را قنطاری از خیرات و مبرات باشد و قنطاری بانزده هزار مثقال از زر و هر که

بیت رسیده است که هر که بگذرد آن شب که احدیت و بزرگی خدا بجهت بیان اسماء و صفات و ابراهیم صلوات الله علیه و آله بر دشمن هر که
بطوع و رغبت در دین اسلام در آید و استکبار از آن نماید و اگر او را در هر سال دویست دینار زر است از بیت المال مسلمانان و اگر هر دینار را
از و منع کند روز قیامت تمام آن را بوی دهند در وقتی که بسیار احتیاج داشته باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر که
قرآن خواند و گوشهای او در میان زهر و در پهلوی او شدید جمع شده و بر تو بهمیری رسیده و الالات که وحی بر او نازل شده را بر سید بدرستی
از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حاملان قرآن در دنیا مهتران و بهتران اهل بهشت خواهند بود و در تفسیر که منسوب بامام
عسکری علیه السلام مذکورست که آنحضرت از آبا و اجداد بزرگوار خود نقل فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حاملان قرآن
سعادت و سبحانه و سلطنت و نور او آموخته شده اند بکلام او و مقربان درگاه اویند و نزدیکان بارگاه او هر که دوستی نماید با ایشان
دوستی من و هر که دشمنی کند با ایشان با دشمنی کرده و از سبحانه دم میکند از استماع قرآن بلاهای دنیا را دور میکند و شدائد دنیا را
دور را از بخل اگر که نفس محمد بید و بدان است که شنوند آیتی از کتاب خدا و تفسیر که اعتقاد داشته باشند که مورد آن از جانب خدا
و ادا و فت در جمیع اقوال و حکمت در همه اعمال و مودع بخیر است که حق تعالی رسیده او و همه را بسر در جمیع علوم خود و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که مطیع و منقاد آنحضرت در همه اوامر و نواهی تو است قرآن این کس که تنصف باشد با این صفات در کتب سماوی
و که اثر اصدقه دهد کسی که معتقد این چیزها باشد بلکه آن صدقه در آخرت و روز و بال او است بجهت آنکه حصول ثواب مشروط بایمان
کسی که معتقد امور مذکوره باشد ایمان از و صلوت پس از ثواب این کرده محروم باشد و خواند و آیتی از کتاب خدا و تفسیر که معتقد
او و بیشتر از آنکه هر چه نزد عرش است تا باسفل بحوم از کسی باشد که بان امور اعتقاد نداشته باشد و همه انصرف کند
بر مصنف آن و باب همه از آن فرموده که باید دانید که در چه رفت این ثوابهای عظیم مرتسم و قاری قرآن مترتب شود
بر این رسول الله فرموده هر کاه در قرآن خیانت نکند یعنی معانی آن را بنحوی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از اهل بیت او علیهم السلام فرموده
بر خلاف و آن را تحریف نسازد و خواب و بیهوده اگر داند باین معنی که امری غیر از اهل بیت که قرآن بان عمل کند و آن را سرمایه کلیه خود
بگیرد و نیز در آن تفسیر مذکورست که جد و مادر قاری را در روز قیامت تاجی مرصع نهند که نور آن ده هزار ساله راه رود و حله
را بر ایشان پوشانند که بقیمت دنیا بیجه کمتر از قاری از آن معادل صد هزار دینار باشد با آنچه در دست از جمیع آنچه نعیم و زهار
بر کنند و پادشاهی و خلد برین را در نامه نوشته بدست راست و چپ آن قاری دهند و گویند که از آنچه از چون نظر کنند در کتابی که
در دست راست او نوشته باشد که تو بهترین پادشاهان بهشتی و رفیق سید ابرار و خیر و صالحان اوی و مصاحب او و همه از
ایشانند و چون نگاه کند در نامه که در دست چپ او باشد و در انجام مرقوم باشد که تو امینی از دوزخ این پادشاهی و همه اهل جهنم
جاری و دوری از حسد حاسدان و دیگر کاید از همه از آن او را گویند افرز و از قاری آن را میکن و الا بیرون که منزل تو نزد آخرت چه
چون که ختم کنی بر چون پدر و مادر او بهر دو حله خود نظر کند و تاج عزت خود را بر سر گذارند با این شوق و بزرگواری
از الحاق که در او مانند شود و کمال را این درجه رفیع رساند که او الکاتبین در جواب او گویند که این ثواب آنست که در بند خود در آن

قرآن کردی و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که چون مسلم جسد را تعلیم متعلم نماید حق تعالی از او متعلم را
مغفور سازد و هر چه که هیچ گناه در نامه اعمال آن نماند و از آنحضرت سوال کردند که یا رسول الله افضل اعمال که بندگان موسی کدام
فرمود الحل و الترحال کنند حل و ترحال چیست فرمود ختم قرآن کردن و باز از اول آغاز کردن و بدانکه قاری را مستحب است که قرآن بحسن لحن
و زیبا صوت نماید و با آواز خوش و صوت دلکش تلاوت آن مشغول شود چنانکه روایتی در باب آنحضرت رسالت صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود که
قرآن را مزین سازید با آوازهای خوب و از آنحسن صوت تلاوت کنید و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت کرده که قرآن را بلحن عرب تلاوت کنید و از آن
کنید و از قرآن بطریق صدای کاریان نصاری و یهود و از پس در قرآن مترجم صوت میکند و زود باشد که صدا از حسن جمع میدانستند که در آن
آوازهای خود را در حلق غلطانند چون ترجیع صدا در وقت سرود و غنا میکنند و بعد از این اهل بیت که در چنین خواندن تو بر و بخیل
تکبر صوت میکنند و شما فرموده کردن زیاده مصایب و نوایب که از ایشان اصحاب میکند در دو مهموم و هیچ شامی نمیشود در کنار
طریق سلوک میکند دلهای ایشان متوجه بانواع فتنه و بلیه و حمی که محظوظ میشوند با آوازهای ایشان محروم و از ثواب ایشان
علیه بر نفس کوید که من بحسن صوت قرآن میخواند و عبد الله عباس مر اطلبید و تکلیف تلاوت کرد من با او اصلح انی چند تلاوت کرد
شد و گفت که قرآن کن که سر از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود از نیکوترین قرآن و انس مالک از پیغمبر صلعم روایت کرده
که هر چیزی را زیبایی و زیور قرآن آواز نیکوست و عبد الله بن سایب گفت که سعد بن ابی وقاص نزد من آمد و گفت ای برادر شنیدم که تو
با آواز حزین بخوانی گفتم بلی الحمد لله علی ذلک گفت من از رسول خدای صلعم شنیدم که میگفت قرآن را بحزن کنید که آن نازل شده تا بحزن و با غنیمت
غنیمت و بحزن ساختن از وادی عوایت بسر و هدایت بر سازند بر هر کاه قرآن کنید که بر رکبید و اگر که بر نیابید خود را بر کنید و از
صوت حزین او را قرآن کنید و هر کاه با آواز حزین و حسن صوت قرآن بخواند اما ساتیت و بر سنت است که قاری قرآن را
کند و اگر چه حافظ باشد تا او را هو تو از قرآن باشد و هم قرآن نظر کردن در آن چنانکه ابن عمار روایت کرده که از ابی عبد الله علیه السلام
پرسیدم با پدر رسول الله من حافظ قرآن باشم آن را روی مصحف کنم یا از ظهر قلب فرمود اگر مصحف قرآن کن خشنود که نظر در قرآن
عبادت و هم از صادق علیه السلام مرویست که سه چیز شکایت میکند بخدای عز و جل یکی مسجد خرابی که اهل آن در آن نماز نکنند
که در میان جاهلان باشد و ایشان اطاعت او نکنند سیوم مصحفی که آن بخشیده باشد در خانه و گرد و غبار بر آن نشسته و هیچکس قرآن
آن اندازه نکند و نیز از آنحضرت روایت که هر که قرآن از روی مصحف خواند از پیش چشم خود خود را باشد و همیشه نور آن در زیاده
باشد و اگر ملاروبه را منخسف عذاب شود و اگر چه کافر بوده باشد و نیز فرموده که هیچ چیز بر شیطان چنان دشوار نیست که قرآن
کردن از مصحف و نظر کردن در آن و شیطان را بر مشهود از آن خاندان و سنت مرویست که قاری مداومت نماید بر تلاوت قرآن تا سبب
فراموشی روز قیامت حسرت نخورد و نامه نکند عبد الله بن مسکان از معتبر و روایت کرده که از ابو عبد الله علیه السلام پرسیدم که
بواسطه حوادث روزگار عمر بسیار بر من میرسد و بعضی از چیزهای بسیار را فراموش میکنم بحیثیتی که حرفی از قرآن نیز از یاد من میرود
آنحضرت صدا استماع این کلام بسیار بگریست و فرمود که قرآن را فراموش میکنی که هر که سوره را فراموش کند فردا قیامت آن سوره بصورت

پدر و مادر

صورت [illegible] که در بری در حضرت الهی خود را بار ما بگوید سلام الهی بر فرما و توجه کنی که این صورت زیبا در بعث دلها را بسیار آمده
گوید من فلان سوره اند که در دنیا تلاوت میکردی و صدا را ان مرا را که اشتغال بر اموش کردی اکنون مقبل من بیستی و مرا تو اول میکردی
این درجه عالیه و مرتبه سامیه نام زد تو میشود او در این صورت منحصر و مناسب شود و ان تاسف و بر افاید مدد صدا را ان تحضر
که بر شما باد که متوسل بمنزل شوید و از ایا موزید و بر پیوسته متذکر آن شوید تا باین درجه رفیعه و مرتبه عالیه رسید و در امر و حسرت
[illegible] نگشید و نیز آنحضرت ساتوست که قران امانت خدا است باید که بنده مومن در امانت خدا نظر کند و هر چه روز بخاطر اید از آن
تلاوت کند و هیچ شکی نیست که منصود و اصلی از فرا قران تذکر و معانی است و تا آن ملکه او شود و پیوسته مطیع امر او و منزجر
باشد چنانکه گریه کتاب الله بالیل مبارک الیه تروا الیاته و لیتذکر اولوا الالباب و لا اله بسیح دارد در ان پس باید که تلفظ قران
[illegible] جمع کند و انکه بلفظ بکند تا هم تواب قرا ت کردن و هم اجر معنی ان داشته باشد و قرا صحابه چون عبد الله مسعود
روایت کرده اند که رسول خدا صلعم در این قران تلاوت فرمودی و از ان در گذشتی تا مسایی از انعلیم ما کردی و حالیه در و
[illegible] نمودی و چون قران بر و انحضرت تمام کردیم مستحضر جمع معانی ان بود و عبد الله عباس گفته که هر که قران خواند و تفسیر
[illegible] بداند و بنزد کسی باشد که بداند که چه میگوید حسن بصری گفته که سوگند میخورم بخدای که حق هیچ ایتی نفرستاد مگر که خواست تا معانی
[illegible] و امر و نهی ان معارف شوند سبحان و تعالی فرموده که حقیقت از عرما که صور ظهار بالا کرده و کتاب خدا را بالا برده است ابدا
صور معانی ان نرسیده و هر فالان روف الشروع فی المقصود صون الملک المعبود **سورة فاتحة الکتاب**
[illegible] عبد الله عباس و قتاده مکیست و مجاهد گفته که مدنیست و ان اصح است زیرا که امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که
که من تحت العرش تعبیر فاتحة الکتاب الکنجهای زیر عرش است و دیگر نزول اعلا یافته و ابن عباس روایت کرده که حضرت
صلی الله علیه و آله در مکه با ادای رساله بر خواست سخن اول او این بود که بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و نیز صحیح
و انحضرت بعد از هشت سال در مکه اقامت فرموده و در ان ایام امر فرمود اتیان صفا و حضرت شد و عمار لوانه میکرد و نماز
[illegible] امور از مواقیت و صحابه که رسول امر فرموده که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب فاتحه جزء نماز است و سوره صحیح ان بر مکه باشد و نزد
[illegible] اهل خلاف چون مالکی و اوزاعی و ابو حنیفه گفته اند که این سوره دو بار نازل شده یکبار در مکه در وقت فرض صلوات یومیه و دیگر
مدینه در حین تحویل قبله و عدد ایات ان هفت با اتفاق جمیع علما و خلاف در انچه علیهم است که نزد بعضی ایتی است از الحمد و ابن عباس
[illegible] را جزء فاتحه نمیدانست و صحیح انست که در جمله جزء سوره است و ایتی از ان و الحمد علیهم جزء ایتی نیست و حدیث صحیح منسوب
رسالت صلی الله علیه و آله فاتحة الکتاب سبع ایات احدی منها بسم الله الرحمن الرحیم و اجماع اهل البیت علیهم السلام بر ثبوت این قول و مطلق
قول اول و جمع اهل کوفه که در عدد دست زدند بامیر المومنین علیه السلام و قرا مکه و فقهای ایشان و ابو مبارک و شافعی نیز بر قول دوم
رایانی قبیل ابو قول و ابطال قول اول در تفسیر بسمله بمن تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی و ابن سوره را نامهای متعدد است فاتحة الکتاب
و سوره الحمد و سوره الشکر و سوره الدعا و ام القران و ام الکتاب و سبع مثانی و وافیه و کافیه و اساس و شفا و صلوة و کنز و تعلیم مسئله

مناجاة و تفویض و رقیه اما تسمیه ان فاتحة الکتاب بجهت انکه افتتاح کتاب باشد و پیش از جمیع قران نازل گشت و اما حمد و شکر بجهت انکه
بر حمد الهی و شکر نعم پادشاهی و اما دعا بجهت انکه مشتمل بر دعوات و مناجات الحاجات و اما ام القران و ام الکتاب بواسطه انکه
بمعنی اصل و جمع است و این سوره اصل قران و جامع مقاصد ان زیرا که محتویست بر اصول اسلام که ان طریق معرفت خدا است و قصد بر
او و مشتمل بر اظهار ربوبیت و کیفیت عبودیت و بیان وعد و وعید و حکم نظر و احکام علیه که ان طریق مستقیمست و مطلوب هر قرب
سعید و سایل اشقیا و گفته اند که ام بمعنی امامست و چون این سوره مقدم بر قران باین اسم مسمی شد و اما سبع مثانی زیرا که هفت ایت
و اکثر الفاظش مکرر و مثنی است چون الله و رب و الرحمن و الرحیم و الیاک و الصراط و صراط المستقیم علیهم و علیهم غیر و لا الضالین
علیهم و الضالین و یا انکه مثنی است باعتبار انکه نصفی در صفات حالق و نصفی در صفات مخلوق و یا باعتبار نصفی از
و نصفی ربوبیت و عبودیت و حالقیت و مخلوقیت و هم عمل و هدایت و صلاة در دست و دعا و یا باعتبار انکه ثنا خواند
جهت انکه در ان ثنا گشته و اما وافیه بجهت انکه حاوی بر ان همه اند ثنا و واجبات و تفویض از جانب حق بخلاف سوره های
سایر مستوفیه و مفروضه علی الخلاف و یا باعتبار انکه چون در ایفای تمام معانی قران فرموده اند علم اصول امر و نهی و وعد و وعید
کنیه صورت و بیان و اما کافی برا که کافی و مستغنی است از سوره های دیگر و سور قران محتاج نشود بان جایگه حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله فرموده که ام القران عوض عن غیرها و لیس غیرها عوضا عنها و لهذا در بیان انکه اما نحو مستوی کرد و صورت دیگر که غیر فاتحه
انکه انتوان کرد اما اساس بجهت اصلست و اصل قران است بجهت جامعیت کبیر عماد چنانکه گفت عبد الله عباس
جهر الساسی و اصلیت اساس دنیا هفت کلمه و اساس اسمانها اسمان هفتم و اساس زمینها زمین هفتم و اساس
دوزخ دروکه هفتم و اساس طعامان آدم و اساس سفینه نوح و اساس مساجد اهل مقبول و اساس کتابها قران و اساس قران
و اساس فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم و اما شفا زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که فاتحة الکتاب شفا من کل داء و فاتحه شفا
و مرضها است ابو سلیمان روایت کند که بار رسول خدای بغزای کفار رفته بودیم میان یکی مصروع شد شخصی از صحابه سوره
گوش او خواند بر خواست و شفا یافت ابو سعید مرض سید کایات رسید فرمود که هی ام الکتاب هی شفا من کل داء و
و انت و شفای جمیع الامراض و امراض مردمان و اما صلوة زیرا که نماز بدون ان صحیح نیست چنانکه حدیث لا صلوة الا بفاتحة الکتاب
بعد از پس گویا عبد رسالت و مسلم در صحاح صحیح خود روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین
صلوة را قسمت کرده میان خود و میان بنده خود و بیان بنده خود را نصف نصفی برای خود و نصفی برای بنده خود
بنده گوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی گوید بنده من ثنا من ایشان من میکند بر من و لیکن که جمیع امور ربوبیت و احوال و امام کرده ام در احوال
اموال او ترک دهم چون گوید الحمد لله رب العالمین ای سبحانه گوید بنده من ثنا من میکند بر من و اندام میانه او و چون گوید الرحمن الرحیم ای سبحانه
خطاب آید که بنده من ثنا من میگوید و بنا بر من استغنا ایشان بود مدح مرا و در زبان خود بمطالعه و چون گوید مالک یوم الدین حق تعالی
بنده من مجد و بزرگواری من میکند و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین حق تعالی گوید این میان من و بنده من و این عهدیست که

از واحد که مراد بآن اوصاف مذکوره مخصوص است بر غیر مراد بر راهی نیست رجوع کن بآیه اهدنا الصراط المستقیم تا آخر و سبحانه فرمود
این سوره بنی منت و مرسل واجب که اول او راه راست رسالت و انجاح جمیع حوایج او بتمام و اما کنز زیرا که گنجهای عرش است چنانکه
حدیث ترتیب فاتحة الکتاب بحکم من کنز تحت العرش مشعر بر آن و اما تعلیم مسئله زیرا که حق تعالی در این سوره بندگان را تعلیم لا اله الا الله
کرده که آن اندراست چنانچه بعد از آن با علاهر و انکار بدعا و اما سوره ساجاة زیرا که مصلی در نماز باین سوره با خدای خود راز میگوید
عرض حاجات زیرا که للمصلی بناجی ربه و اما سوره تفویض زیرا که مشتمل بر استعانه عبد در جمیع امور باری سبحانه و تفویض کل
امور باو و اما رقیه زیرا که افسون جمیع گزندگان و درندگان است سلمه بحوزا از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود
دهر که فاتحة او را بر نشاد هیچ شر بی و درای و عوذه او را بر نخواهد ساخت و ابو سعید خدری روایت کند که جمعی از صحابه آنحضرت
بنابل عرب گذر کردیم اتفاقا یکی از ایشان را مار گزیده بود و از علاج او عاجز شده بودند یکی از آنها نزد ما آمد و استعلاج نمود و کلامی
قبول کرد که بیاد هد تا فاتحة او کنیم یکی از یاران ما فاتحة بر آن مار گزیده خواند و دست بر آن عضو مالید فی الحال شفا یافت پس بر گله
گوسفند را باو داد و در این سوره ثواب بسیار و اجر بسیار است ابی بن کعب روایت کرده که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که هر
بنده مسلمان که قرآن فاتحة کند ثواب قرآن بر ابی او نویسند و در روایت دیگر وارد شده که ثواب قرآن جمیع قرآن باو دهند و ثواب
کسی که جمیع مؤمنان و مؤمنات تصدق کرده باشند و نیز از ابی منقولست که فاتحة را نزد رسول خدای بخواند آنحضرت فرمود که
که نفس من بید فرمان اوست که خدای تعالی مثل این سوره را در توریة و انجیل و زبور و قرآن فرو نفرستاده و این سوره اصل قرآن است
و جامع معانی فرقان و مقسوم میان بنده و خدای عز و جل و بنده راست آنچه طلب کند از حق تعالی از مقاصد دنیا و عقبا و محمد بن مسلم
عاشی با سادات خود نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله جابر بن عبد الله را گفت ای جابر تعلیم کنم ترا بهترین سوره که حق تعالی
فرستاده جابر گفت بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که آن فاتحة الکتاب که شفای جمیع دردها و داغ همه مرضها و بلاها میگردد
رافع درجات قاری خود در جنات علی و روضات علیا و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود
که حق تعالی بر کت باسمه و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم یعنی سوره فاتحة الکتاب و قرآن بزرگوار شنو عطا فرمود
بعد از آن فرمود که حق سبحانه تخصیص ذکر فاتحة کرد و آنرا در فضل از جمیع قرآن ممتاز ساخت بر من منت نهاد بجهت آنکه این سوره
از شریفترین گنجهای عرش است و نیز از امیر المؤمنین علیه السلام روایت که حق تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله از میان بندگان
مخصوص گردانید بجود و او را مکرم و مشرف ساخت بارسال فاتحة الکتاب و هیچ کس را دیگر تشریف باو شریک نکرد
سلیمان پیغمبر علیه السلام را که او را از جمله این سوره بسم الله الرحمن الرحیم عطا فرمود چنانکه بیان بلقیس از قصه او و کریم این
آیه شریفه خبر میدهد که انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم پس هر بنده مؤمن که قرآن فاتحة
حق تعالی بهر حرفی از آن حسنه باو کرامت فرماید که افضل از دنیا و ما فیها باشد و از ابن عباس منقول که روزی نزد پیغمبر صلی الله
علیه و آله بود و ناگاه ملکی از ملائکه مقربین نزد آنحضرت ظاهر شد و گفت ابشر بنوری اوتیتهما لم یؤتهما نبی قبلک فاتحة الکتاب

و خواتیم سورة البقرة لم تقرأ حرفا منهما الا اعطیته یعنی بشارت باد ترا ای محمد که دو چیز را بتو داده اند که هیچ پیغمبری پیش از تو نداده اند
و آن فاتحة الکتاب است و خواتیم سورة البقرة که آمن الرسول است تا آخر جمیع حرفی از این دو بخوانی یعنی از خدای مسئلتی بکنی داده
شوی الخطیب از وحدیفه یمانی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که تو می باشد که حق تعالی نزول عذاب را بر مردمان و بحسب
گردانید و باشد پس طفل از اطفال ایشان در مکتب الحمد لله رب العالمین قرآن بخواند حق تعالی از آن شنود و آن عذاب را از آن جمله ایشان
برداره و در خبر آمده که خدای تعالی صد و چهار کتاب را از آسمان فرو فرستاد و از آن جمله فرقان و انجیل و زبور و قرآن را فرو گرفت و علوم جمیع
کتابها در آن درج فرمود و بعد از آن این چهار کتاب را قرار الخیار فرمود و برکات و ثواب خواندن و دانستن آنرا در آن
و انکار جمیع علوم و برکات قرار داد و در سورهای مفصل وضع کرد و بعد از آن فاتحة را انتخاب کرد و انکار جمیع علوم و برکات
شوبات تلاوت و دانستن آنرا در جمیع فرمود پس هر که فاتحة بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خدای را خوانده و هر که
همچنان باشد که ساقی جمیع آن کتابها را داده است و از نجات که ابن عباس از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود یا علی
لو کتبت معانی الفاتحة لاوقرت سبعین بعیرا یعنی اگر بنویسم جمیع معانی و حقایق فاتحة الکتاب را هفتاد شتر آن بر کشد از آن و نیز
ابن عباس روایت که امیر المؤمنین علیه السلام از اول بسته تا وقت نماز صبح برای من تفسیر فاتحة الکتاب میفرمود و هنوز از تفسیر
بسم الله الرحمن الرحیم در نگذشته بود و بعد از آن فرمود انا النقطة تحت الباء من نقطه او که در زیر باست یعنی نقطه مرکز علم ایشان
و از سر این رمضان این سوره است که حروف مجموعه شطف در وی است زیرا که این حروف اشاره بشهور و حری و حجیم
لظی و مراق و ابر هست حرف بعد با و ابر جهنم پس هر که این سوره را بخواند حق تعالی او را از طرق لهاسعه ابواب بهشت
بهشت رساند و هذا ابلیس نزد نزول این سوره بفریاد و ناله در آمد و مضطرب شد چنانکه در آثار وارد شده که ابلیس لعین
خود چهار نوبت مضطرب شده و بی تاب گشته و ناله و افغان کرده اول وقتی که طوق لعنت کردن او فرود آمد دوم زمانی
از بهشت اخراج کردند سوم ساعتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبعوث گشت چهارم هنگامی که فاتحة الکتاب نزول
و چون از حل حقوق قرآن که قاری در حق خود کرده بود ایزد کریم داد افزاد الغزاز فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم را منظور ساخت و بصفوت آن امتثال کرده اند استعاذه نمایند از وساوس شیطانی این باشد بجهت تیز از شروع در
تفسیر فاتحة اند استعاذه نموده و معنی آن اشعاری میسود و در منه الاعانة و التوفیق و به ارمنه التحقیق اعوذ التحاء
و پناه میگیرم بالله بمعبود یگانه خداوند و بسمنا من الشیطان از شر و وسوسه دیو سرکش که ابلیس لعین است و در
صحاح مذکورست که کل عاتٍ و تمرد من الانس و الجن و الدواب شیطان پس الف و لام آن میتواند بود که برای جنس باشد و
شامل ابلیس و جمیع شیاطین و یا برای عهد و مراد ابلیس باشد که رئیس الشیاطین است و بدانکه بعضی شیطان بر وزن فعلان
مشتق از شاط یشیط بمعنی بطل یعنی دیو باطل و محالف حق و اکثر بر آنند که بر وزن فیعال است بمعنی بعید کما یقال شیطت الدار
اذا صدرت و اشطنه اذا ابعده و این قول اصح است و مؤید اینست قول شاعر نعم ایما شاطین عصاه عکاه ثم یلقی فی السجن و الاغلال

نیم واقع شده و منصوه از آن تعلیم عبارت که بجهت ابتدای کلام بشمرد و مستعین شوند با سم او و بجهت وجه تجدید و تعظیم او
کند و تحریک حروف بحرکات که حروف مبنی اند و اصل در بنا سکون بجهت تعذر ابتدا است بساکن و تحریک بحرکت مفتح و مضم و مکسور که
تا حرکت از جنس حرف باشد و کاملتر آن بکسر و تحریک کاف تشبیه که حرف جر است مفتوح و اسم شد نه بر کسر بجهت آنکه جر از لوازم اسم
و غیر مختص و بدان جهت کاف که اسم واقع میشود مانند یضحک عن کالبرد المنهم و حذف همزه در اسم بجهت التخاص است که همزه در اسم
با قبل متصل میشود ساقط میگردد و بجهت خط جهت کثرت استعمال و عدم حذف الف در اقرا باسم ربک جهت قلت استعمال است و اسم نزد بصریان
آنچه دلالت بر ماهیت دارد و در اصل سمو است یعنی علو بجهت آنکه در اصل دو و موجود است حروف اجزا او احدی و کذا و اکثر اسم
که دلالت بر ماهیت دارد و باقی حروف تا وقف بر آن میتوان کرد و اجزا حروف ساکن همزه وصل مکسور در اول او در اول او اسم شود و چون او را
از اول بجهت یا آن اسم سمی شد و بعضی گویند مشتق از سمه یعنی علامت و در اصل وسمه بوده و همزه وصل مکسور
اول او در آمده و چون او علامت مسمی است چنانکه گفته اند و لولا الاسم لما عرف المسمی از بجهت آنکه اسم موسوم شده و فرق اول او الف است زیرا که
جمع او اسماء است و اسامی و تصغیر او سمی است که در اصل سمیو بوده اند و سیم و جمع و تصغیر رد الیا بر اصل خود میکند پس معلوم میشود
که اصل از سمو است نه سمه و قول بعضی و غیر مطرد و اختیار اسم الله ربا الله خبر است بر اکثر ترک و استعانه که در سبحانه حاصل
الا بعون الله و دیگر آنکه با فوق باشد و بیان معنی و تعیین و حذف الف از اسم بسیار مطول ساخته جهت آنکه حس خفی استغنی از ذکر
الا کلمه لا نباشد و دیگر آنکه با تعویض الف محذوف باشد و یا آنکه با افتتاح بحرف مفخم واقع شده باشد چنانکه بعضی از اهل تحقیق
گفته اند که طولوا الباء و مدوا اللام و دوروا المیم تعظیما لاسم الله یعنی سر باء را دراز کنید و سین را بکشید و میم را مدور کنید و باید جهت تعظیم
و بباید دانست که اسم غیر مسمی است چنانکه اسم غیر مسمی است چنانکه مذهب اشاعره است و بعضی از متکلمان زیرا که اگر اسم مسمی بود
بایستی که لفظ با صل مسمی و علاوه لسان بودی و تکلم بنام مسمی و احتراق و دیگر آنکه اسم موجودست مسمی معدوم چون لفظ
کس چون حدا فی که بازای آنها لفظی موضوع شده و بعضی بر آنند که اسم و مسمی غیر هم اند جهت آنکه حق تعالی فرموده که تبارک اسم ربک
و جواب آنست که همچنانکه واجب تنزیه ذات او سبحانه از نقایص بجهت لازمست تنزیه اسم او از آن و نیز گفته که لفظ اسم در آیه سبحان
کنون الشاعر الی الحول ثم اسم السلام علیکما و در انزل الله بل اورده که مراد باسم اگر لفظ اسمست پس غیر مسمی است زیرا که مولف از
اصوات متقطعه غیر قار و متخلل میشود با خلاف اجزا و اعضا زمانی عدمی و وجودی و متعدد و متجدد می باشد چون الفاظ متزاید
و مسمی اینچنین نیست و اگر مراد با آن ذات مقدس است پس غیر مسمی است زیرا که مولف از اصوات

که بدور اعتدال کیسو و بس در یا ماباشد و از ابن مسعود روایت که پیغمبر خدا صلعم فرمود هر که خواهد که خوف او از دریا بیم روز که
نوزده اندیخاز دهد باید که هفتاد بار بسم الله الرحمن الرحیم استغفار بیابد پس اگر که نوزده حرف تا حوض هر حرفی از آن اسپری جهنمی که در آن
جهت دفع هر یک از ایشان جان نوزده زبانه بنشانند غضب الهی از او بر نوزده حرف علامه رحمه نامی موجب سقف رحمتی غضبی
و غضب او غالب و نیز از رسول است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر که این را بخواند خوف نبود هر حرفی از آن چهار هزار
و چهار هزار اسپری بجوکند و بهمه هزار در حجر رفع نماید و در نقل مجمع امین که هر که بسم الله بگوید در وقت طعام خوردن شیطان از آن تناول
و اگر نگوید بطعام خوردن مشغول شود و در حجر است که هر که در وقت جامه کردن بسم الله بگوید حایل بیدا شود
حضرت ایشان امین شود و در آثار آمده که حضرت رسالت صلعم فرمود که در روز قیامت جنده امر شود که بدوزخ روند چون بکنار دوزخ
و بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ نهند آتش دوزخ از روی هفتاد هزار ساله راه بگریزد و در روایت آمده که روز قیامت بنده بحساب
آورند نامه اعمال بدست وی دهند و بنده در وقت گرفتن آن نامه بر سبیل عادتی که در دنیا داشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم بر آن
نامه اعمال بخواند چون بگشاید همه آن را سفید بیند و هیچ نوشته نظر وی در نیابد گوید ما فرشتگان که در بیت المعمور مرقوم نیست تا الحوام
بیند که در همه این نامه سیئات و حسنات تو نوشته بود اما از برکت بسم الله الرحمن الرحیم بالکلیت و منقولست که مارقی و صعب
الله الرحمن الرحیم بگفتن او نویسد تا چون بنامه قیام شود و بمردگان از نور بر بیند گوید خدایا برای ما گناهی فرستادی در عنوان
الرحمن الرحیم ثبت کردی امور صنوان کنایه خود با ما معامله فرما و در آثار آمده که حضرت رسالت صلعم فرمود هر کار بزرگی که در آن ابتدا
بسم الله الرحمن الرحیم نکند آن کار ابتر و ضایع شود و انجام نیابد و از امام علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه الکرام الصلوة و السلام
بسم الله الرحمن الرحیم اقربست باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن آورده اند که قیصر روم را دمی دید و هر چند اطباء
ندید فایده نداد آخر الامر نامه نوشت بمکه نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه و صورت حال را عرض نمایند آنحضرت ظاهر آن را نوشتند
که آن را بر سر بندد تا شفا یابد قیصر روم چون آن را بر سر نهاد فی الحال شفا یافت وی از این شگفت شد تعزیه نمود تا آن را بخط
کاغذی یافت در آن نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم دانست که سبب شفای او این کلمه بزرگوار بوده فی الحال مسلمان شد و در حدیث
که فرعون قبل آنکه دعوی الوهیت کند امر کرده بود تا در گوشه وی این کلمه جلیله نوشته بودند و در معنی نقاب بر آمده که جبرئیل آن را نوشته
چون دعوی ربوبیت کرد موسی علیه السلام بعد از دعوت بایمان او یا بوس شد بلحوق مناجات فرمود و شکایت او را مسموع داشت خطاب رسید
ای موسی تو نظر بر کفر او داری و هلاکت او میطلبی و نظر من در آن کلمه جلیله است که در گوشه او فرو بسته سوگند بعزت و جلال خود
که تا نام من نوشته باشد او را عذاب نکنم و چون اراده الهی تعلق گرفت بهلاکت او و از آن کتابت را از آن گوشه محو نمودند
انزال عذاب شد و آنکه حق سبحانه بسمله را باین سه اسم تخصیص داده و از برای اسماء صفات دیگر اثبات فرموده جهت آنست که تا بنده
شود مانند کسی که سخن است که مستعان بدانند در مجامع امور صعوبت حقیقت که معطی جمیع خیرات و جلیل و حضرت
مرجع الوجود موجد حیات قدوس ستوده مستعان بجلیل توفیق او شده سزاوار حمد استعمال شود بگرد او و استمداد نماید و از جمیع

و بدانکه باتفاق جمیع فقهای امامیه بسمله آیتی است از فاتحه و از هر سوره بدلیل بر مدعا آنست که بسمله از چهار و چهار و بیست بار برای نفس
السوره نیز است و یا برای اول سوره و یا برای آخر سوره و بالجمله که مزید آمده نوشته اند و الحاکه باز الحمد نوشته اند اگر مراد فاصله آیتی
کمیان انفال و توبه بودی در سوره انفال بودی و اگر از برای اول سوره است باید سوره را بودی و اگر برای آخر است باید
که در آخر سوره انفال و آخر سوره یاس بودی و چون آن هر سه شق باطل شد پس بالجمله مزید آمده و نوشته اند و الحاکه منزل است
بعد الله و عباس روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که فرمود علامت آنکه آن هفتی که سوره تماوند بل بودی که جبرئیل
و در اول آن بسم الله الرحمن الرحیم آوردی و حدیث مشهور و الحاکه از سمع ایات احد بعد بسم الله الرحمن الرحیم صریحا لا یمکن انکاره
بسمله جزو فاتحه است و از ابوهریره روایت که روزی با رسول خدای در مسجد نشسته بود مردی در آمد و اعلا نماز کرد و رکعت
الشیطان الرجیم الحمد لله رب العالمین رسول صلی الله علیه و آله فرمود با هد انقطعت عن تقبل الصلوة یعنی ای مرد نماز بر خود قطع کردی و
ساختی نمیدانی که بسم الله الرحمن الرحیم جزو فاتحه است هر که آن را ترک کند آیتی از فاتحه ترک کرده و هر که آیتی از آن ترک کند فاتحه را ترک
نماز باشد و هر که ترک فاتحه کند نمازش باطل باشد و نیز از طرق عامه روایت است که ابن عباس گفت شیطان صد و سیزده آیه از قرآن
و آن بسم الله الرحمن الرحیم است که در اوایل سورهاست و در عیون الرضا از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که امیر المؤمنین
الله علیه میفرمود که بسمله جزو فاتحه است فرمود ای بسمله جزو فاتحه است و رسول صلی الله علیه و آله آن را قرائت میفرمود و آن را
و مسکنت که هی سبع المثانی فاتحه هفت آیت و از صادق علیه السلام روایت که فرمود لعنت خدای بر مخالفان باد چه
که قصد عظیم تر آنچه از کتاب خدا بیکنند پس گمان میبرند که هر کتاب الحمد ان کند بعضی بات مراد بسمله است که
و نیز بدلیل خواندن بسمله در نمازهای جهریه و اخفاتیه سنت و دلیل بر اجماع اهل البیت علیهم السلام از
علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت که آنحضرت از امام حسین صادق علیه السلام روایت کرده که جمیع اهل البیت اتفاق کرده
بسم الله الرحمن الرحیم و بر قضا کردن در بیت نماز و اگر در روز فوت شده باشد و بر قضا کردن در روز نمازهای که در
تمام شد که بسمله جزو سوره است بدلیل عقل و نقل و باید دانست که چون بسمله استفتاح است باسم و حسنی و اعتزاز
الذی ابتدا بذکر فضل و رحمت او و آن باعث نفس است باستقبال موزن بشکر او و مستلفظ شدن بحمد او از جهت اصحاب بعد از ذکر بسمله
طریق کیفیت حمد الملیک بدکان میکند و میگوید **الحمد لله** یعنی هر ثنای جمیل و وصف جمیل که از آن ابد موجود بوده
هست و خواهد بود مختص است بخدا بر آنکه موصوف بهمه اسماء حسنی و صفات علیا که از جمله آن قدرت تامه است بر اصول انعام و احسان
و ایجاد جمیع ممکنات و ترتیب و اصلاح شان ایشان و مخفی نماند که حمد اعم از شکر است بدانکه اشتمال آن در مقابل مطلق و صفات
خواه آنکه شعوری هم نبود باید بخلاف شکر که آن مختص است باوصاف مفیده و ترتیب حمد که آن ثنای جمیل بر قصد تعظیم و تبجیل
شکر که آن فعلیست مبنی بر تعظیم منعم از حیثیت که منعم خواه بلسان و خواه بجنان و خواه بارکان دال بر اعتراف بحمد
نکرده بدون عکس و هذا و سبحانه لفظ حمد از شکر اختیار فرموده و دیگر آنکه حمد نزد فرق بلا ضرر کفته نشود و شکر مقابل

و نفع ضرر است از جلب نفع پس نیز نیز ان اولی باشد زیرا که جمله اسمیه برای ثبات و استمرار است بخلاف جمله که برای حدوث و تجدد
الحمد لله را بر الحمد لله و تجدد الحمد ایشارة موذن استمرار ثبات در انکه حمد مستمر و ثابت مر سبحانه را خواه حمدی کند یا نه و بکر
اشارت باشد بانکه بنده عاجز است از انکه ادا نماید بحمدی که سزاوار و لایق او سبحانه باشد چه توفیق ادا حق حمد نیز حمد دیگر است
پس ممکن نباشد جزای حمد ادا حق از نحوی که موجب حق حمد دیگر نشود و در انوار آورده که حمد ثنا بر فعل جمیل اختیاری
و غیر آن و مدح ثنا است بر صفات جمیله مطلقا فقول احمدت زیدا علی علمه و کرمه و لا تقول احمدت علی حسنه و صحة اللون و لا تقول احمدت اللؤلؤ
و نزد بعضی حمد و مدح مترادفات در اول الصحیح و شکر در مقابل نعمت فهو لا یصدق الا عند الاعتقاد الکمال الناشر افاد نحو النعماء بلا تر
بجی و لسانی و الضمیر للحجا پس شکر اعم من وجه است از حمد و مدح زیرا که مت اول بر امور بلا نعمت است و مدح حمد مخصوص از حال
و اخص من وجه از انها زیرا که اطلاق شکر مخصوص است بنعمه و اطلاق حمد و مدح بر نعمت و غیر آن و چون حمد از احد صفت ثلاثه شکر
اشیع است برای تمت و ادل بر مکان آن بجهت خفای اعتقاد و انچه در اقتاب جوارحست از احتمال تخلف عمل لسان که صریح است
جز از طیب که ایضاح هر اخفی و تجدید هر مشتبهی میکند ایجاب حمد را بر شکر و عدم ان بقوله صلی الله علیه و آله الحمد
الشکر ما شکر الله من لم یحمده و هو حمد شکر است و خوض شکر دارد الشکر را حمد او نکرده و نیز نقص حمد است و کفران نعمت شکر
و رفع ان بانه است و خبر ان فیه ای الحمد ثابت له و اصل ان نصب است زیرا که مصدر است و تقدیر این که حمدت الله حمدا بر حذف و صلیم
و دو نصب انه رفع تمیز کنند و لا اختصاص و جلالت و اصل ان و معمول ان نصب رفع جهت آنست که دلالت کند بر عموم حمد و بنا بر دو
و حدوث ان و الف لام برای جنس است و معنی ان اشارت بانکه حقیقت و ماهیت حمد که مورد حمد کمال است مخصوص است باو سبحانه
استغراق ان است بجهت حمد و حقیقت مختصات باو سبحانه زیرا که جمیع جزئیات حمد که از مولی و مطلق است بواسطه یا بواسطه کمال الله
جمع قرآن و در این اشارت بانکه او سبحانه خوات و قادر و عالم زیرا که مستحق حمد نیست مگر کسی که جود و قدرت و اراده و علم ارتکاب
کلام و بباید دانست که تنبیه که عبارت از تنزیه او سبحانه از نقایص و معایب در تحت حمد مندرج است و دون مگر زیرا که تنزیه دال بر
و احسان کامل محقق میشود که او سبحانه جمیع موجودات عالم را باشد تا مواقع و مواضع حاجات را داند و قادر باشد و موجود و است و غنی مطلق باشد تا
نحو نشود و بواسطه ان از حاجت غیر باز ماند پس بتوت احسان نوع تنزیه او سبحانه باشد از نقایص و مکنات و اینکه حمد ان علی السلام از سر
الله علیه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود سبحان الله نصف المیزان و الحمد لله تملا المیزان شاهد این معنی و لهذا او سبحانه تحریر ان تسبیح
و تنزیه و چون کلمه الحمد لله دلالت تمام دارد بر ثبوت استحقاق حمد علی الاطلاق پس بجهت شکر منعم عنایات و نعمت و نزد عنایت اند
که رب العالمین قبل از تسبیح شرح حمد از ان و بنا که قال ابو کلا اخری بشارت سید و مقاطه و بانکه در مدارک نقل کرده که گفت ابو عبد الله علیه السلام
کنم دعائی که جامع جمیع وسایل باشد پس بعلم فرمای فرمود که حمد خدای کن و او الحمد الحمد است تا او را محمد صلی الله علیه و آله
هر کاهی که مصدر بالحمد باشد منقطع شود و باخر نرسد و اینکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که سبحان الله نصف میزان است و الحمد لله
حمد میزان چنانکه گذشت با منقولست که نوای الحمد لله نصف و ثواب سبحان الله و ما ضاد علیه السلام روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود

چون بنده مومن بگوید الحمد لله هو اهل و مستحقه فرشتگان از نوشتن آن عاجز اند از جانب عزت خطاب آید که چرا از کلمه بنده مومن
را بنده دیوان عمل او تنگ نکرده بگویند ما حد ایا لحمد ایم که توان گفتن این کلمه که مستحق استحقاق و اهلیت حمد من است تا بنویسیم
و زیاده که شما این کلمه را ثبت کنید و من لازم است که نوشتن جای دیگر از اعمال بنده او کرانه کنند و از خضر سالم مسئول که هر کاه حق
بمعنی بنده کرامت فرماید و او در مقابل ان الحمد لله بگوید با فرشتگان خطاب کرده که نظر کنید بنده من که او را چیزی چنین عطا کرده ام او را
از ابی ان کلمه بر زبان راند که شامل جمیع محامد و مقابل اجتماعی غیر متناهی است بر من لازم است که در عطا نعمت غیر متناهی
بمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که حمدی از ام سالم که شخص عضب محیط الی شد بود و کودکی از ان بر زبان راند که الحمد لله رب
العالمین جمیع تحمیل این کلمه بنده از ان چهل سال رفع عذاب مرتد در روایت دیگر از جبرئیل رسول الله و رفع شد جنانکه گذشت
ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که در وقت صبح چهار بار بگوید الحمد لله رب العالمین ادای شکر امروز بتقدیم رسانیده باشد و هر
که در شب بگوید شکر آن را ادا کرده باشد آورده اند که نوح پیغمبر علیه السلام چون طعام و خوردی و از ان فارغ شدی و موسی الحمد لله
آب آشامیدی گفتی الحمد لله و هر کاه جامه پوشیدی گفتی الحمد لله و چون سوار شدی گفتی الحمد لله و چون موسی الله و چون از
عبادات کوار حق منت احمد صفات جمله و اوصاف جلیله است از بجهت ادای حمد و صفت او سبحانه و تعالی
جنبه حمد بر حمد را بر آنست که رب العالمین از جهت و بدو رسد و رسانند و نزد بعضی العالمین از ملایکه جن و انس
و سایر حیوانات و غیر آن و اصلح ارید کاهی ابتدا که رب در اصل لغت بمعنی تربیت است که عبارت از تبلیغ شیء الی کمال
تدریج و اشتمال ان در صفت حمد بسالغات اقبل تربیت عدل و نزد بعضی اسم و اصل آن مصدر ماخوذ از تربیت
تربیة و تهذیب و تربیة و تهذیب و تنمیه مالک بان جهت آنست که حافظ و مربی اجتهاد که مالک است و اطلاق این بر غیر حق
بنا بر مکر و تعدی مکروه لا رجع الی ذلک و کنز لهم رب المال و رب الدار و عالم لسوء اعمالهم الصالح است چون حاتم و غالب
و از عبارت از ما سوای او سبحانه از جواهر و اعراض که بجهت افتقار و احتیاج ان موثری که واجب الوجود است دلالت میکند
و اراده ان بصورت جمع جهت اشتمال آنست بما تحت از اجناس مختلفه و انبار جمع سالم که موضوع است برای ذوی العقول از ملایکه
و غیر ان با انکه خود سبحانه مربی جمیع ممکنات از ذوی العقول و غیر ان بنا بر تغلیب است یعنی عقلا را در عقلا اهل کرده اند
بعد از ان جمع ان بواو و نون کرده و گویند عالم اسمیست موضوع برای ذوی العقول و مثال و اعتبار ایشان بر سبیل استغراق آن
از ما سوای او سبحانه و تعالی که مقصود از سبحانه ایجاد عالم و معرفت است بر ایجاد غیر ذوی العقول بر سبیل استطراد است و در بعضی
مراد بعالمین و غیر آن آیات و حجج هر یک از ایشان عالم اند از حقیقت اشتمال هر کدام بر نظایر انچه در عالم کبیر است از جواهر و اعراض که صانع ان
دلالت میکنند و همچنانکه صانع عالم کبیر شاخه میکرد و بانچه در ان ابداع نموده و لهذا حق تعالی تصویر نظر فرموده در بدن هر دو کسه بر ان
تصرف و در بدن دلیل بر انکه همچنان همچنانکه مستند بمجموع در حال حدوث مستند و بمبقی در حال بقا زیرا که تربیت چنانکه گذشت
عبارت از تبلیغ شیء است بسبیل تدریج تا بحد کمال الا غیر همچنانکه شیء ممکن در ابتدا حدوث و وجود محدود مستند بمحدث همچنین در حال وجود

نازیدن بحار کالا مستغرق بمنی چنانکه از سبحانه علاء حروف علاء دعا بزبان باشد و بخلاص استاعوذ که قائلند بالکه مطلوب از دعا
مخالج است نسبت بدو حالت بنا از رهب ان مبتدا روایت که حق تعالی را هجده هزار عالمست که دنیا یکی از آن و آخرت یکی از آن
و عدد حصر ان غیر از خدا کسی نداند و از ابن کعب روایت که مر او را هجده هزار عالم هجده هزار فرشته اند چهار هزار بصد بطون مشرق
چهار هزار بصد بطون مغرب و چهار هزار بصد بطون شمال و چهار هزار بصد بحاب جنوب و با هر یکی از ایشان جنود ملائکه
که عدد ایشان بغیر حق کسی دیگر نداند و از ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت که در آسمان هفتم و الهلال ان علی الاهلال و بر آن سحابی
جائی که گذشت رسم و نسبت از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که هر که هفت بار بگوید الرب و بعد از آن هر حاجت که داشته باشد بر مراد
او باجابت مقرون شود و در خبر دیگر آمده که نبی با هر که تکلم کند هر دعائی که بعد از آن کند بر حد قبول رسد و نیز در آثار
وارد شده که چون بنده مؤمن گوید یا رب حق تعالی گوید لبیک و چون بار دوم رسد و بگوید از جانب عزة ندا آید سل تعط طلب
کن تا بدهیم و از سحابه بوسیله این کلمه رکوع دعای پیغمبر از او سابق موسا را بالجابه مقرون ساخته چه ادم و حوا علیهما السلام چون ترک اولی
کردند گفتند ربنا ظلمنا انفسنا حق تعالی توبه ایشان قبول فرمود و نوح علیه السلام چون بارب گفت مضطر و عاجز شد گفت رب لا تذر
علی الارض من الکافرین دیار حق تعالی دعای او را اجابت کرده و مادر او را کفار بر او در از بلای بیاری نگذاشت و ابراهیم علیه السلام
حین طلب حاجت و مولود در پیری حکاه الله تعالی بالصالحین دعای او مستجاب شد و موسی علیه السلام چون قبطی را بکشت و گفت رب
نجنی من القوم الظالمین لا یستجیب حق تعالی دعای او را اجابت فرمود و کرم السلام از حق تعالی طلب فرزند کرد
و حق تعالی دعای او را مجرد قبول رسید و یوسف علیه السلام نیز خدا را بنام خوانده که رب قد اتیتنی من الملک و عیسی علیه السلام
نیز بوسیله این نامها دعای از خدا طلب فرموده که رب انزل علینا مائدة من السماء حق تعالی دعای او را اجابت فرمود و ایوب علیه السلام در حق
بلای مسنی الضر گفت حق تعالی رحمت و نعمت بر او فرمود و سید عالم صلی الله علیه و آله طلب مغفرت بنام ایشان کرده
سود رب اغفر لی و ارحمنی و انت خیر الراحمین و رجوانی نازل شده که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و صلی الله علیه و آله
صلی الله علیه و آله خدا را بنام مبین فرجام بخواند و گفت ربنا ما خلقت هذا باطلا تا آخر و حق تعالی اجابت ایشان چنین ادا کرده
ظهور یقین و سلطان نار وجود که مدعوان دنیا بطمعان چون گفتند رب فانظرنی الی یوم یبعثون حق تعالی بوسیله اسم شریف
او نظر کرده اجابت دعای او کرد و نار و نعمت مهلت او داد چنانکه فرمود انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم و در جواب
ربنا و سیدنا که در دعای مزکور از یا من اظهر الجمیل واقع شده پیغمبر خدا صلعم اجبرئیل را حق داده که چون شد موسی این کلمه را بگوید
جبرئیل بگوید ای فرشتگان من گواه باشید بر کسی آمرزیدم این بنده را و از روز عظیم کرامت فرمودم بعد هر چه در آسمان
و زمین و دوزخ و در هفت آسمان و هفت زمین و عدد مرور و کرور شمس و قمر و عدد ستارگان و قطرهای باران و انواع ملائکه و
و سکهای جنود و برزخ و غیر آن و عدد هر چه آفریده اند از عرش و کرسی و غیر آن و بواسطه شرافت و عظمت این نام است که
در بلی اسمه پروردگار خود که جامع جمیع صفات کمال است ذکر کرده و بعد از آن متذکر صفات دیگر شده فرموده که الرحمن الرحیم

که حق تعالی مبتدا و مرتبه ظاهر باز بجهت قوت اعتماد و انتهاء است اند و جامع این حروف احدث طبقات و جامع نصف آن مطلقا بنصف
اکثر از حروف که حروفی اند که بجهت رخاوت و جری نفس با تلفظ بان ضعیف الاعتماد اند و مجموع آن حروف خمس خاطشه هر صفت اند
و جامع نصف اکثر از حروف حبس علی نصف است و نصفی از حروف مطبقه که حرفی چند که تر تلفظ بان مطبق میشود و طبقه لسان بدو حنک اعلی
و مجموع آن چهار حرف صاد و ضاد و طا و ظا است و نصف آن صاد و طا و نصف از منفتحه که حرفی چند که تر تلفظ بان حنک و لسان از یکدیگر
منفتح میشوند و آن ما عدای حروف مطبقه اند و نصف آن الف و لام و میم و را و کاف و ها و عین و سین و حا و فا و یا و نون و نصف
تلفظ که حرفی چند که مضطر بند و حروف جامع آن اند بلیغ است و نصف اهل آن فا و قاف و طا و نصف ایشان بنصف
نیست بواو و نصف اهل از مستعلیه که حرفی چند که مسموع بان منفتح میشود در حنک اعلی آن هفت حرف قاف و صاد و طا و ظا و حا و غین
و خا است و نصف اهل از سه حرف اول و نصف از منخفضه که ضد مستعلیه است و ما عدای حروف هفتگانه است و نصف آن الف و لام
و را و کاف و ها و یا و عین و سین و حا و نون و نه حروف از حروف که یازده حرف بر طریقی که میشود و از جنبی اخبار کرده اند و جمع آن
آید طوبی منها و شش حرف این تلیم و مشهور که اهطم و جامع آن و معنی هست و دیگر از اقوال اند که آن لام است و نصف اهل
نون و صاد و را و صاد و ظا و ضاد و ظا و شین و ضاد و ظا و شین و را و نصف اهل آن ثلث است که بعضی قرب و بعضی در آخر که بدو اخر مکسور
و یا و تر و ع اند و که بدو اعات و یا و سال که بدو ایمت هر بیان حروف و الجحد بات و نه حروف از آن در حروف منطق اند حروف مطبق
شامل است و لا و ر و صاد و عین و نصف اهل از حروفی که مدغم میشود در مثل و در مقابله حروف مشغوله و آن یازده حرف ثمانی و بعضی
و ظا و میم و یا و حا و غین و ضاد و فا و طا و شین و را و نصف اهل از حروف و صاد و ظا و میم و بعضی اکثر از حروفی که مدغم
و مقارب جو و آن سیزده حرف که ما عدای حروف مدغم که زاید و نصف اکثر از حاست و فا و کاف و را و سین و لام و نون و ما اکثر بعضی
ادغام منفصل خفی و نصف اخفی و نصفی از چهار حروف که مدغم غنی شود در آن چه مقارب یا و مقارب آن در مدغم میشود و از جمله
سین و فا و چند حروف دیگر که اسماء ایشان بدانی لسان و آن شش است که جامع آن حروف ربض مثقل و حلیه که حا و خا و
و عین و هاء کثیر الوقوع اند در کلام و در تلفظ از حروف منقطعه مذکور شده و چون تا خبر باشد از ساعیه منحاز بیست از نصف هست
و ولد عشر و آن حروف الیوم شمالست در آن مذکور گشته تا خبر باشد بر الکاجبه مزید از هشت حرف زیاده نیست و اگر کسی تتبع کند
و تراکیب آنکه در ظاهر خواهد شد که حروف اجناس مذکور که مذکور شده اند در مقاطع سوره که در آخر حروف آمده که مذکور شده اند
و آنکه حروف منطقه معنی مهمه واقع شده اند چون فوص و معنی تابیه ماند چون و معنی تلاشه مثل الم و معنی باعیه مانند المص
خاص چون کهیعص و نحن ابدانست با آنکه تحقیق بر کیفیت اکثر کلمات اهل عرب که اصول آن کلمات معرب اند و کلمه از حروف تا پنج حرف و ذکر سر مفرد
قدوس و ذات در سه سوره نحن است که کلمه یک از سه حرف در اقسام آن تا پنج است می شود که اسم و فعل و حرف و ذکر چهار نمای که طه و یس و طسم
و حوامیم برای آنکه در حرف دو صفت چون طا و ها و یا و سین و صفت چون طا و ها و یا و سین و صفت چون حا و میم و حذف چون ها و یا و دانه در سوره
جمله و ع اند و هر یک از سوره فعل و حرف بر سه و چه که آن نقص و تمام و کسرت در اسما مانند مس و اوا و دو در افعال چون قل و بیع و حرف و در

از صفات خویش اول ابتدا بسبحه او سبحانه ابتدای جمیع خلق کرده و الف ابتدای حروف و دو استوار برای حضرت عزت مستوی و عادل است و طاهر
جایز الف بر سنوبت سیوم افراد و جمع و درست و الف در جهاد اتصال خلق بخدا و در اتصال خوش جرعه محاجد باد و اعنی مطلق
وی نیاز از زبان تعجیز الف متصل است بحرف و حروف متصل نا و از منقطع از انها بجمله الف سبحانه سبب الف خلق است و الف سبب الف حروف
و حروف بان تالف و اسمی معنی منطقات بر سبد و در سوره تراه فلا تطلبوه یعنی این حروف سر خدا است پس طلب ان بکند از بجهت که
باصطلاح رسمی و عرفی مفهوم المراد نیست و قال بعضهم انه سر استاثر الله بعلمه از لطایف است که حوض ایشان از فرموده بعلوم و اعلام
کسی نکرده و میتواند بود که مراد ایشان این باشد که این الفاظ اسرار است میان خدا و رسول او و رموزی که مقصود حوض بان انها بعبارت
از یکدیگر بهیدست خطاب بالجز عبد المعنی نباشد و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه ماثور است که هر کم کتاب خدا را خاصه بود و خلاصه
قرآن حروف منقطعه است و نزد اهل تجنیس الف از انصای حلق می آید که اول مخارج است و لام از ظرف لسان نکشته میشود و از وسط مخارج
و میم از شفه بیجیزد و از اخر مخارج پس این اشارت باشد بنکته رضا و ادی و الوسط و اواخر الوا و اصل الحروف که حوض مست اشرف باشد و
کشاده حروف منقطعه جفت تجنیس خلقت نادانست که حکمی بجهت این کتاب راه نیست و عقل هیچکس از کنه معرفت ان کاه نه و در معنی
تفاسیر اند که سبب انکه او سبحانه سوره را بحروف منقطعه مفتتح ساخته است که چون رسول اصلی الله علیه و آله قرآن خواندی مشرکان جمع شدندی
و تشهد خواندن و صفیر دادن و دست زدن اشتغال نمودندی تا مردمان استماع کلام الهی نکنند و حلاوت تلاوت او را در نیابند
و وی بر اسلام رغبت نکند حوض انو حروف عجیبه را فرستاد و ایشان از استماع ان متحیر شدند و خاموش شدند و مستمع قرآن شدند و
بمثل این را بشنوند و بوسیله این معانی قرآن بسامع ایشان میرسید و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بحجت رسول ایشان لازم کردانید
بدانکه این الفاظ اگر اسمای حوض باشد یا اسمای قرآن یا سوره آن یا جملتی از اعراب خواهد بود که ان زمع است بر ابتدا لیه و تنبیه و اینکه المؤلف
من هذه الکلمات تحتوی به یا بر خبر نه ای هذا المتلو او المتحری به مؤلف من هذه الکلمات و یا نصب است بتقدیر فصل اقسوا الم الفسم
بر طریقه الله لا تفعل یعنی که حرف جر در محذوف و باشد چنانچه از چون اذکر الله و یا جرست بر اضمار حروف قسم و اگر این الفاظ
بر معانی خود باشد و کسی باشد پس اگر تقدیر این باشد که المؤلف من هذه الحروف در حیز رفع خواهد بود و یا بتدا لیه یا خبر و چنانکه گفت
و اگر انها مسمی باشد پس هر یک از ان منصوب خواهد بود بنزع خافض یا بجوز بذکر حروف جر از قبیل الله لا تفعل یعنی و جر رفع تقدیر
خواهد بود و منذر بفعل قسم و اگر مراد از ان اسماء کلمات باشد یا اصوات باز استرا حروف تنبیه محلی الاعراب نخواهد داشت
جمل شده و معرفات مسرود و وقف بر ان وقف تام خواهد بود اگر تقدیر ان رجعی باشد که محتاج بمتعلق خود نباشد چنانکه
گفت و اگر بر طریق نبود که شرط تمامی باشد و ان ارتباط مانع استقلال ان باشد وقف حسن باشد و هم لفظی این الفاظ ظاهر است
غیر کهیعص و انا نزد ایشان هر یک انا لم که در مواقع خود نه المص و کهیعص و طه و طسم و حم و یس یک ایست و حم عسق و حم و قاف
و المر و الر ایه نیست و نزد بوالی هیچکدام ایات نیست و چون این امر است تو قیفی که قیاس را در ان مجال نیست پس حکم مذکور
تحکم نباشد آورده اند که حق سبحانه حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله بعض داده بود با نزال کتابی که صحیفه و کتاب بود و هر کو مجموع

و کلمات تکرار و تردد کمتر نشود و چون قرآن نازل گشت حبیب خود را از انجاز ان وعده خبر داد فرمود **ذلک** یعنی ان کتابی که قبل از تو
بوعده ان اشارت شده بود **الکتاب** این کتاب کامل است و گویند ذلک اشارت بالم اگر ماول باشد المؤلف موحده الحروف یا مسمی
بسوره یا قرآن و چون ان متکلمه و شقفی میشود و یا از مرسل الیه اصل میشود از بجهت ذلک که موضوع است برای مشار الیه
اشاره کرده شده است چه متقفی در حکومت بحدست و وصول ان از مرسل الیه موجب ضدان از مرسل و ذکر اسم اشاره کاهی مراد
بالمرسوم باسم بجهت تذکیر کتاب که خبر است و یا صفت از انکه غیر موصوف و نزد بعضی که ذلک اشارت بکتاب بر کتاب صغیر از
باشد و مراد بکتاب قرآن است که از ان موعود شده در کتب انا سنلقی علیک قولا ثقیلا یا در کتب متقدمه جا کتاب مکرر و انیست که
کتاب توریه و انجیل و الم اسم قرآن صوری این قرآن که موصوف است آن در کتاب توریه و انجیل و از بکسان کفته که خدای عز و جل
از این سوره سوره هایی دیگر فرستاده بود و مشرکان قبول نکردند که انها از نزد خدا نازل شده باشد و حق تعالی این سوره فرستاد و در ان بیان
که آن سوره ها که مشرکان عرب تکذیب ان میکنند کتاب منست و کتاب مصدر است بمعنی مکتوب و تسمیه مفعول بمصدر جهت مبالغه است
و نزد بعضی اسم جامد است بمعنی مفعول چون لباس بمعنی ملبوس و اصل کتب جمع است چنانکه در فاتحه کذشت و مصدر از ان معتبر شده
از عبارة منظومه قبل از انکه مکتوب شود و از قبیل تسمیه شیء باسم ما یؤول الیه و قوله **لا ریب فیه** صفت کتاب است یعنی کتابی که هیچ
شکی نیست در وی از انکه کار حقه و صحیح و مطبوع و ان تحقیق است که عاقل را بعد از نظر صحیح در ان که وجب و تحدی عجاز
هیچ شکی و شبهه در ان نماند نه انکه مراد آنست که هیچ کس در ان مرتاب و مشکک نیست لقوله تعالی و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا
بالجمله حق سبحانه در این ایه ادب بکرده اگر کفار مکه بلکه تعریض طرفی فرموده برای ایشان که مرتیع ریب است که اجتهاد نمایند در
تحقیق ان و بدل نمایند جهد کنند در ان تا انکه چون از ان عاجز شوند بر بیان ظاهر و تحقیق شود که در ان محال الشبهه و مدخل ریب نیست
بعضی کفته اند که معنی انست که لا ریب فیه للمتقین یعنی هیچ ریبی نیست در ان مر متقیان را و تاویل دیگر و هدی بعد از ان حالت از ضمیر مجرور و عامل
در ان ظرف که صفت مقدر است ای لا ریب کائن فی الکتاب حال کونه هادیا حاصل للمتقین و اینکه مقصود کنند از مراد کتاب توریه و انجیل و
متوجه بهود و نصاری و معنی انکه این هر دو کتاب هیچ شکی و ریبی نیست در هر دو کتاب تورات ضعیف زیرا که بهود و نصاری تحریف کلمات آن
کرده بودند بر موضع حوض حجت قال الجبر قوله الکلم عن مواضعه پس چگونه منصف باشد بعدم شک و ریب و موصوف بهدایت و تقوی
و لا ریب فیه مصاف محذوف و تقدیر انکه لا ریب شک فیه زیرا که اسای که موجب شک از ابلیس و تعبیر و تنافر و تعاوی عالم
از برهان در قرآن مستفیض و گویند لا ریب فیه اگر چه خبر است صورة اما معنی ان نهی است و معنی اینکه لا ترتابوا و لا تشکوا و از قبیل
لا ارینک الا سوق و مبالغه است که ریب در اصل مصدر رابنی الشیء است اذا حصل فیک الریبة و ریبه قلق نفس است و اضطراب ان
و تسمیه شک باز جهت آنست که مقلوب نفس و مرتبا طمانینه است و در حدیث و اسم شده دع ما یریبک الی ما لا یریبک چنانکه ریبه
و صدق طمانینه و معنی ریب الزمان لنوائبه حاصل که حق سبحانه میفرماید که حقیقت این کتاب بواسطه حجج ظاهره و دلایل باهره در ان بدیهی
واضح است که هر که در ان تامل کند از شک باز ایستد و بدانکه لا شبهه از نزد خدا منزل شده و از تحقیق عالم شود و بدانکه این کتاب مبرا از شک و ریب

هدی دلالت کننده است و راه راست نماینده بحق للمتقین برای جماعتی که پرهیزکارانند مراد آنست که قرآن سبب رهائی اهل تقوی است و موجب نجات است و لهذا اندیشه آنکه متقیان را اصل اهتدا آنست و این مانند آنست که شخصی بعزیز مکرم گوید اعزل الله و اکرمک مراد او زیادتی کرامت و استدامه و ثبوت و دوام آن کرامت است و اهدنا الصراط المستقیم یا آنکه او قبیل شی باشد باسم ما یقول الله ما قبل آنکه قرآن را نماینده کتابیست که مشرف و مراتب و اما هدی در اصل مصدر است جه زشری و فتحی و معنی آن دلالت مطلقه است و اعم آنست که دلالت موصلات مطلوب باشد که آن تعامل ضلالت اتم شد و در کریمه اهل هدی او فی ضلال مبین و دیگر آنکه هدی را اطلاق میکنند بر کسی که هدایت شده باشد بمطلوب و اختصاص هدایه بمتقیان بجهت آنست که اتقاع ایشان باین معنی باشد الحکما و ان و عدم انتفاع غیر ایشان و اگر چه هادی جمیع طبقات و راه نمای همه ایشان را باین اعتبار فرموده که هدی للناس و این قبیل آیات متدرج سخنها جهت صلی الله علیه و آله و سلم و جمیع مکلفان و تخصیص آنکه بجایگاه جهت انتفاع ایشان بآن و اما جهت اختصاص هدی باهل تقوی آنست که منتفع نمیشود بآن مگر کسی که تقیید عقل خود کند و استعمال آن نماید در تدبر در دلائل و آیات و نظر در مجاری و تصور نتوان دید که کفار هدایت شدند و انتفاع از برای حفظ بحق چه از جهل نفع میکنند مادام که صحت و الیه اشار بقوله و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا و چون مجاز و شبه باشد که از جمله قرآن منفعل نیست از بیان معنی مراد از آن بر قاصد هدایت از ثبات و متقی اسوه لعل ما حوا از تقاء ما تقی و روقایه معنی صیانت و در عرف و شرع منفی کیست که وقایه خود باشد از هر چه مضر باو رساند در آخرت و تقوی را سه مرتبه است یکی ترک از عذاب مخلد بسبب ترک از شرک و عقیده تولایع و از مهموم کالتقوی در نجف آنچه هر چه اثر ثبات و اصل یا نزل حجی سیار و اینکه متقی شود باینکه اجتناب کند از محرمات و اقدام نماید بهمه واجبات و اینکه جزع او در مفضیات نماید و در ماموراتست یا بود و یا بوسیله علم و عمل خدا که دارد راجع باین معنی است و این قسمت که در شرع شریف مشارفت باسم تقوی و هو المراد من قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا اسوه تنزه بنده از هر چه شاغل سر او باشد از حق و تعالی یا واقع نظاهر و باطن یا بچیزی که از ماسوی منقطع شود بالکلیه بجمیع الوجوه توجه بحضرت معبود نماید و این تقوای حقیقت که مراد است از کریمه و اتقوا الله حق تقاته و تفسیر متقین بمقام مرحومه تمامه بحر و هادی اصحاب او سه مرتبه است اکمل الاجاز معنی تقوی پرسیدند گفت در راهی که پر از خار و حائل باشد رفتن آید گفتند از خار و حائل نماید گفتند دامن خود را از آن بازدارید و خود تنها از آن باز دارید چنانچه هیچ خاری دامن کسی نمانده و در لغت آی ما تخاف کنی تقوی از چیزی که مضی در راه دین که سلوک نماید از ما معصیت و سهوی اجتناب کنید که از خار و حائل خود را که بیدار و معنی معنی در سلک نظم کشیده اند و گفته اند قیل التقوی صغیر هار کبیر هاو الشفی و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که متقی آنست که از جمله اعمال او بر طبقی نهند و از او بر جهانیکه عرض کنند هیچ چیزی در آن نباشد که او را از آن شرط بدارد و در خبر امین که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که مرد بحقیقت تقوی نمیرسد تا آنکه ترک کند آنچه را که آن باک نباشد بجهت خوف وقوع بچیزی که از آن هراسان باشد و نیز از آنحضرت مرویست که صحیح تقوی این آیه کریمه است که ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی الایه و ما که مذکور محتمل چند وجه است از اعراب یکی آنکه مرسند است که هی که اسم قرآن باسوره باشد

مندرج الموالی من الحروف و ذلک خبر ان مبتدا لخبر و اگر چه ذلک الخبر مطلقت از موالی و اصل آنست که الخبر محمول انشود و اعمور را که منزه عمل آنکه هو هو باشد اما اگر بمنزله در غیر مقام خاص است نه عام بر یکدیگر ابان موالیف کامل اذا لیف که ما نضای مصاحبا لیف بسبب باشد و نهایه ابن الاثیر و کتاب منتهی الارب و در اکثر الوجوه بحذف باشد و ذلک خبر و در ابتدا کتاب هست آن و لا ریب که مبتدا است بجهت آنکه شخص مبتدا بخبر الحمار اگر اسم لا نفی جنس است که عمل آن مثل عمل انست زیرا که فیض آن و لا ارماحا شاند از روان و روحیوان و عدم بتدیم آن همچنانکه کریمه لا ما فیها غول بجهت آنست که منصوبا بتخصیص نفی ریب است از میان سایر کتب همچنانکه در آیه لا ما فیها غول منصوبست زیرا آنکه بجهت باشد و للمتقین خبر آن و هدی منصوب بحال یا آنکه محذوف باشد تقدیر لا ضیر لا ضیر کرده تقدیر لا ضیر لا ضیر و لهذا بعضی و تقدیر لا ریب میکنند و بعد را خبر هدی مبتدا تقدیر خبر هدی بجهت تنکیر آن و تقدیر آنکه لا ریب فیه هدی سوم آنکه ذلک مبتدا باشد و خبر آن و معنی آنکه این مولف کتابیست کامل کتب اهل آن که آنرا کتاب گویند و یا آنکه کتاب صفت ذلک باشد و ما بعد آن خبر آن و جمله خبر الموصول آن که کتابیست جمله ساقط باشد که لا خبر آن مقدر باشد و لهذا عاطف در میان این جمله واقع نشده پس الجمله آنست که لا ذلک یکید را که مختوی که این مولف است از جنس الجنس نیست که در مساق ترکیب کلام جمود از آن میکند و ذلک الکتاب جمله ثانیه است که مفید است هدی بتحدی باینکه آن کتابیست مشهور بصیانت کمال لا ریب فیه جمله ثالثه که مشتمل بر کمال آن بجهت نفی ریب از آن چه هیچ کمال الی الحق بر روشن نیست و هدی للمتقین جمله رابعه است که موکد است باینکه این کتاب که جهت آن بر وجهیست که اصلا شک و ریب اصلا ظاهر آن نکرده و متقیان را بآنکه هدایت اجمالا در مقتضی بحثی باشد که بجهت آن اقبال استماع دلیل و مبدا را از تقریر کلام ذات که جمود اول تنبیه که در اعجاز آن بتحدی باین وجه که از جنس کلام مرسات و حال آنکه بمعارضه و مناقضه مودی باین استماع مرموز از او و از کتابی است که بحد کمال رسیده و مستلزم آنکه ریب متشبث نیست باطل و از هیچ چیز انفصال از آن نمی باشد که کشاد و ریب عارض از بندها و هر چیزی که بجهت باشد لا محاله هادی متقیان خواهد بود و در هر یک از این جمله که جمله مستقله است اما در اول صفت و در منصوبی که تحدیث تا تعلیل و تدبیر آیت که هذا الم و الم ذلک الکتاب یه الم و یا الم تحدی و در ذات کتاب و جود حذف دلالت بر منصوبی میکند آن بودن تحدی بیان جزوی و تعلیل اعجاز از آن مرکب بودن آن از حروفی که مادهٔ ترکیب کلام و مبدا کلمات پس اعجاز آن مرجعت الحروف و مرجعت الماده و اما در ثانیه فجمله تعریف که دلالت بر کمال آن میکند و اما در ثالثه تا جمله ظرف بجهت احتراز از ایهام اطلاق که اراده هم و نوع بیان است و خبر این کتاب دیگر همچنانکه در لا فیها غول گفت و اما در اعجاز حذف مبتدا است که آن هست و توصیف مصدر بمالانه و ایراد آن بطریق تنکیر جهت تفخیم و تحقیر هدی بمتقین باعتبار غایه و فایده چنانکه مذکور شد و تفسیر متقی و تقوی بمعنی اعجاز و تفخیم شان تقوی و ملخص معنی آنست که قرآن هدایت کتابیست که بجمله تقوی و پرهیزکاری آراسته اند یعنی الذین الکه بر هر واحد و دلائل ساطعه یؤمنون تصدیق میکنند و میگروند بالغیب بآنچه از ایشان غایب و مشاهد ایشان نیست و از حق سبحانه است و ملائکه و جمیع انبیا و احوال قیامت و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر آن و بدانکه الذین موصول است بمتقین بنابر آنکه صفت محذوف آن باشد اگر تقوی مفسر باشد بترک مالا یعنی که شرکت و سایر معاصی و محرمات و مرتبه از ملتزم ترک تجلیه تحلیه

نزد تصور و تعقل و یا بنا بر آنکه حسنات موجب ازدیاد ایمان و اگر منوی سیئات باشد بجز اعمال صالحه و ترک سیئات باشد بجز اشتغال
بر آنچه اصل اعمال و اساس حسنات از ایمان و صلوة و صدقه و حج اینها اصل ایمان اعمال اقتصادیه اند و عبادات دینیه و مالیه که مستتبع سایر
طاعات اند و تجنب از مناهی عالیا الذی اقم ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و قوله علیه السلام الصلوة عماد الدین والزکوة قنطرة الاسلام و
یا بنا بر آنکه صدور ادعیات و مناجات و آنچه تقوی متضمن است از ایمان و صلوة و زکوة و تخصیص ایمان بجهت و اهتمام صلوة و دنیا زکوة بجهت اهتمام
فضل این امور سبب سایر آنچه در تحت اسم تقوی داخل و یا بنا بر آنکه مدح آن ثبات و منصوص تقدیر اعنی یا مرفوع بتقدیر و هم الذین
و مبتدا بود که منصوص ایمان و از متقین مرفوع باشد و اشاره و جزا هدی و بیان و وقف بر متقین و وقف تام باشد و صاحب اوراکه کتاب
حدیث انصدیق یا خود از آمن کان مصدق این کرد اند است مصدق را از تکذیب و مخالفت و تصدیق بیا جهت آنکه متضمن معنی
اعتراف چنان در اصل مشتق بتعدی است و دلالت کاطلاق ایمان بر معنی و وثوق بکسی از آنجهت که وثوق صاحب امر است
قول ناوی السفر مالست ان اجد صحابة ای وما اتیت ان اظهر لیس الرافعه و ابو هریره و جمعی دیگر و منسوب بالغیب حسن است و ایمان نوع
تصدیق است بالجمله مسلوب الضرورة باشد از دین محمد چون توحید و نبوت و حشر و غیر آن و نزد جمهور محدثین و معتزله و خوارج ایمان
عبارت از مجموع امور ثلثه کان اعتقاد حقیقت و اقرار بآن و عمل بمقتضای آن پس هر که اخلال بیا بد باعتقاد منافق است و هر که اخلال کند
باقرار کافر است و هر که اخلال بعمل کند فاسق است یا اثنان و اجماع و نزد معتزله و خوارج ایمان و غیر و اهل در کتاب و اجماع
که عمل صالح جزء ایمان نیست و دلیل بر آنکه مجرد تصدیق است که حق تعالی اضافه ایمان بقلب کرده و فرموده که فی قلوبهم الایمان
و قوله بل لما یدخل الایمان فی قلوبکم و عمل صالح را عطف بر ایمان کرده در مواضع متعدده و معطوف
غیر معطوف علیه است و اگر عطف جزئی بر نفس شیء لازم آید و مثال صالح را ابو حنیفه و هر مودود که و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا
و قوله یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم و بر آنکه ایمان عبارت از طاعات میبود از مقتدی
بمنکر دانید چه ابو هریره و نقیض یکدیگر نه تحقیق ایمان مجرد تصدیق باشد و مع ذلک ابو الفرج اصل ایمان را که ایمان در شرع تصدیق
حاصل است و در لغت مطلق تصدیق و بر تخصیص انتظام بعضی افراد و اگر طاعت جزو آن باشد مخرج آن خواهد بود و لیکن چون در تصدیق
مشهور الاراده است دین الله را که مقدری بلکه بمعنی تصدیق و وفاق و عمل خلاف در آنکه مجرد تصدیق طلق کافیست بجهت آنکه
منصوص بالذات یا آنکه عبارت از انضمام اقرار باشد بر کسی را که منکر باشد از آن و مبتدا بود که حق ثانی باشد و زیرا که خوض در مسائل
کلامیه از ذوات جاهل منتفی و مانع را میرسد که کوید ذهب برای اکتساب بجهت عدم قرار اعتنی کلامه و باجماع امامیه ایمان عبارت از
تصدیق جمیع ما جاء به النبی مجملا و اقرار و بآن بلسان زیرا که مجموع اثبات استیقان نفسی کرده بر آن تصدیق قلبیست و در آن طلب آنکه
قال و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و ایمان اعراب کرده بعدم تصدیق قلبی با وجود اظهار آن و جای دیگر فرموده که قال الاعراب
آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا پس تصدیق چنان بدون اقرار بلسان یا بحکم ایمان باشد بلکه مجموع آن باشد و حدیث مشهور
که امام علی موسی الرضا علیه السلام منقولست که الایمان هو التصدیق بالقلب و الاقرار باللسان و العمل بالارکان و ولایت آنچه عمل

بارکان داخل در ایمان نه آنکه جزء ایمان باشد و اجماع لازم نیاید و بعضی مصدر است که موصوف به واقع شده بجهت مبالغه چون شهادة در
عالم الغیب والشهادة و یا فعل است که مخفف شده چون قتیل و قتیل و مراد آن هر چیزیست مخفی که بحس ظاهر مدرک نشود و در بعضی عقل
مشتغل انسان در این قسمت بکلی اکثر دلیل باشد که دلالت کند بر آن و هو المراد بقوله رعنه مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و اینکه از ابن عباس مرویست که
کل ما غیب عنک فهو من علوم الجن یا این قسمت رفته و در آنکه نصب دلیل شرعی باشد بر آن چون صانع و صفات او و آخرت و احوال آن و اینکه
جمع کنند که مراد از غیب آنچه الهی است بعباد مهم آنکه نزد ایشان ظاهر علی غیبه احدا الا من قبلت و صحیح است که مراد از غیب ما یفسر اخبرت این
مسعود گفته که مراد از غیب جمیع الغیبیات کار مردمان غایبست و این شامل قیامت است و این در قسمت در صورتی که بالغیب صلة ایمان باشد
و اتم در موقع مسعود اگر حال ایمان و تقدیر بلسان بالغیب معنی غیبت و حاضر واحد بود و معنی اینکه اهل تقوی تصدیق میکنند در حالی که غایب
از نظر مردمان نیستند بلکه مسافران کما ظاهر اسلام ایمان در تصدیق و اعتراف و غایبانه ایمان باز و نهان خود اظهار اسلام میکنند
و میگویند ما با اهل اسلام در مقام تحریر و استهزا کما قال الله تعالی و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما
نحن مستهزئون و یا در حالتی که غایب اند از مؤمنین بر که محبت هم چنانکه ابن مسعود از التحریف روایت کرده که الذی لا اله غیره ما امن احد اصل
من ایمان بغیب ثم قرء هذه الایة یعنی بحق آنکه غیر از خدای نیست که ایمان بمعکس اصل ایمان از کفر نیست که در خبر است و گفته اند مراد از
قلب و معنی اینکه شیاطین ایمان آورده اند بهم قلب سر زیاد الظاهر فقط چون منافقان کما قال تعالی و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم و الغیب فی قلوبهم و بر مراد قول
او صحابه بالغیب برای تقدیر است و قول اول در ثانی برای مصاحبه و در ثالث برای الله و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وارد شده که مراد از غیب غیبت
صاحب الزمان و وقت خروج او که در اخبار واقع شده و در قرآن موعود است اما قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الایة و بیان مصاحبه در موضع خود سر تحریر خواهد یافت و اما اخبار مانند حدیث مشهور مهدی علیه السلام
که مراد آن ربحالات روایت کرده که لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی اسمه اسمی و کنیته
کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدای تعالی آن روز را دراز گرداند تا آنکه مردی بیرون
آید از اهل بیت من که اسم او اسم من باشد و کنیت او کنیت من پر سازد روی زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و گویند
مقصود از این مؤمنان جماعتی اند که صدور از پیغمبر صلعم تصدیق خدا کنند و معتقد احادیث و اخبار متعدده بود بر طریقه اصول آن که
ما او بحجت داشته باشد و او را دیده و کلام او را از روی فهم شنیده باشد و موید این اخبار روایت واقع شده که روزی پیغمبر صلعم اصحاب را
گفت هیچ میدانید که از میان خلق که فاضلتر است گفت در مشرکان فرمود نه گفتند پیغمبران فرمود و غیر انبیا گفت گفتند یا رسول الله
چه کسانند فرمود جماعتی که بعد از من مطالعه کنند و بیان کار کنند انبیا فاضلتر عالمیانند الا انبیا و فرمود که بر منسوب بالغیب
بعد از آن فرمود که اولئک اخوانی انبیا و برادران من باشند گفتند یا رسول الله ما برادران تو نیستیم فرمود انتم اصحابی و هم اخوانی شما اصحاب
منید و انبیا برادران من و اولیا حمایت است و حمایت مجاهد از ابن مسعود مرویست و از حذاء از سلمان عنه مهدیست که فوق اصحاب
و غیر آن از اقوال مذکوره و چون بیان افضل اعمال مذهبیست و رکن افضل اعمال مالیه از جمله او سحابه در میان سایر اعمال تخصیص ذکر کرده

مستقیما یا بر وصف سابق نیز میکرد و میگوید بر جهت کار او که ایمان میآورند بجمیع ما جاء به النبی ویقیمون الصلوة و
بپای میدارند نمازهای فریضه را یعنی تعدیل ارکان میکنند در آن از رکوع و سجود و نحو آن که بمیدارند این معنی که شرایط و آداب اعمال آن را که
بجای میآورند که اصلا قصوری و خللی در آن نمیآید و این معنی مأخوذ است از اقام العود اذا قومه و بالمواظبة میکنند در آن مأخوذ از قامت السوق اذا نفقت
و اقمتها اذا جعلتها نافقة و نفق بمعنی روائی و متاع است و اسناق بمعنی رواج دادن ان قلت ان نفقت اقامت عن الرسول الصراف
لاهل الصرف غیر حلالا فیها چنانکه نمازهای که محافظت و مواظبت بر مداومت و ملازمت متاع نافع است که مرغوب و پسند نمازهای که از متاع مرغوب
کرده باشد چه متاع کاسد که مرغوب عنه است بها مستحق نمیشود از برای ادای آن بدون فتور و توانی ما خوذ از قامة الامر و قامة اذا جعله
مستقیما و این است که فیه بعض الامر تقاعد یا ادای آن میکند و بنا بر تفسیر اقامت نماز را ادای آن بجهة استعمال آن در قیام تحقیق میکند
از نماز نفوس و رکوع و سجود کما قال یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین و قوله تعالی لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون
زیرا که اشهر است بحقیقت اقرب که آن تعدیل مطلقست زیرا که حقیقت اقامت از اقامة العود حاجت مطلقا و اقامت صلوة بنا بر اقامة العود حاجت خاص مطلق
جزء نیست و دیگر که معنی اجزاء است جهت آنکه تعدیل مستحق نمیباشد بر آنکه سزاوار رجوع کسی است که در باب حدود ظاهره نماز کند و اقرار بعبودیت
و عبادت حقتعالی باطنا از خشوع و اقبال و سکینه تمامتر نماز کند و کما که از نماز ساهی باشد و لهذا ایه اول در بیان مدح و نفع
شده اند حیث قال والمقیمین الصلوة و در قرآن نیز در معرض ذم فرموده قیل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون و صلوة فعلا است ماخوذ از صلی
اذا دعا علما نذکر که مشتق از کی و کیت ابن عمرو و ابن ابی الحسن جهة تفخیم لغت است و فضیلت اعمال مخصوصه که قیام است و رکوع
و سجود و تشهد و تسلیم و صلوة جهة استعمال آن بر دعا و ترحم و معنی دوم ماخوذ از صلی المتزل الصلوق و صلوة بمعنی
و بمعنی است و بنا بر وجه تسمیه آن که مصلی تحریک صلوین میکند در رکوع و سجود و اشتهار این لفظ در معنی نماز که نماز است با علم اشتهار
آن در آنکه تحریک صلوین است قدح نمیرساند در نقل آن از نزد کسی بلیرسد که کلید این اشتقاق منحصر بطعن است در آنکه قرآن بجهت
زیرا که صلوة از اشهر الفاظ است و اشتقاق آن از تحریک صلوین از اجود اشتقاقات در معروف اگر تجویز این کنیم با وجود حضور اندر این
بسبب که تمیزات امر اکثر آحاد بر لازم آید که مثل این در سایر الفاظ قرآن جایز باشد و این مستلزم عدم حرمت با کمال اراده الهیه
مباینت که بسیار با مفهام مات چه میتواند بود که مراد او سبحانه معانی متعدد سبب باشد و بنا بر قول ثانی تسمیه داعی مصلی با آنکه تحریک
صلوین در رکوع و سجود تشبیه است بصلی در تخشع او رکع و ساجد حاصل که معنی سبحانه میفرماید که مؤمنان آنانند که حضور جهة اعمال
نماز میکنند و اثر از تخلف نکاه میدارند ومما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم بسبب عطا فرموده ایم اثبات از اموال از ما آنچه
نفقه میکنند یعنی حقوق را استحقاق آن بسر ساند و مراد زکوة مفروضه است و این مسعود تخصیص ادا میکند و منفق اهل و عیال بحال
کثیر مراد و صدقه منقطع است و ظاهر آنست که مراد صدقه نماز است در سبیل خیر خواه فرض خواه نفل و کسانی که بزکوة تفسیر کرده اند جهة
که اصل انواع صرف و اصلاح و با تخصیص این معنی بجهة آنست که اصلی که مستحق آنست و بدانکه رزق در لغت بمعنی حظ است
خواه ماکول باشد یا غیر ماکول کما قال الشرع و تجعلون رزقکم انکم تکذبون ای حظکم و در عرف شرع تخصیص نمی است بحیوان و تمکین از انتفاع

با عدم منع غیر از آن و اینجا دلالت صریح دارد بر این زیرا که خوض مدح مؤمنان کرده با اتفاق و منفق حرام مستحق مدح نیست با اتفاق و نیز آیه
امر اثبات ذکر و حسبة قال و انفقوا امر از فقاکه و با اتفاق است خوض امر بحرام نمیکند زیرا که از جهة اسلام او تصرف در حرام آمده
او بحلال نیز مشروط است و دلیل دیگر آنست که خوض مدح کرده است از انتفاع بحرام و امر فرموده بر جواز آن نیز روزی مشاهده آن نماید و دیگر
خوض سبحانه اینجا اسناد رزق بذات خود کرده و نگفته و مما رزقناهم تنفقون تا ایذان باشد بآنکه مدعای کان انفاق حلالا طلق که حرام مستحق
مدح نیست لکن مستوجب ذمست و ذم نمیکند که در تحریم معنی آنچه روزی اعتبار کرده بقوله قل ارایتم ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حلالا
حراما اگر معنی رزق حرام میبود سزاوار کان مستحق ذم نیست و بجهة مطابقه اعتقاد ایشان بحق دلیل دیگر نیز مدعی اجماع اهل البیت علیهم السلام
و متزلزل نمیبود و نزد اشعری رزق هر چیزی که انتفاع بخواه رسد که منع انتفاع کردن آن نیاید نیز حرام نزد انبیا در نفس و ظاهر
نمیرود و ابیاء رزقناهم را تاویل میکند بآنکه اسناد رای فیطلحت و تحریص بر انفاق و در مذکور بحق تحریم آنچه که خوض از حرام نکرده اند
اختصاص مما رزقناهم بحلال بجهة قرینه و شهرت نیست که این تخلف ظاهر قرآن و نیز تمسک شده اند بمنزله اصلی الله علیه و آله در حدیث عمرو بن قرظه
انه قال ان الله طیبا لا یحب الا الطیب و در مسکن ما اهل الشمال من حلاله و با آنکه اگر حرام روزی نمیبود با آنکه کسی که مستدعی
نخواهد شد باشد در طول عمر مرزوق نباشد و این منافی و ما من دابة الا علی الله رزقها است و مجوز قول انبیاء نخالف مبدء ایشان
هدیت صلوات الله علیهم بر حدیث مذکور و اولی باشد بآنکه بر تقدیر صحت آن معنی بیان راجحات که خوض روزی خود را که نیل غیر نو کرده و نیز از
داده و در نفس و در آن بجهة ما نمی تواند اختیار کرد بجای آنچه سلاح ساخته برای تو آنند رزق حلال یعنی از رزقی که نیز اسباب مالک بر او متصرف
ساخته اند و مالیه جواب لتمسک ثانی آنست که شخصی که در جمیع عمر خود حرام خورده باشد و مناسب دارد که خوض تو روزی حلال ایزد
باشد بلکه تغییر رزق او کرده و او از آنکه اشتهر بحرام او از کار کرده و اما قوله تعالی انما انزل الیکم الا الله و اکثر شخصی استقرار الفاظ
ترکیب ادا کند البته خواهد بود که آنچه موافق در فاو عبر باشد نیز وضع و تصرف دال بر معنی حساب و خوض و تقدیر منصوب الحجر اهتمام
بآن و با بجهة حفظ و رسایات و ارخاء امر تعبیه سرای گفت اما اسرار آن که منهی عنه است و اصوب آنست که مراد بآن اتفاق است چنانچه
که خوض تو بقبیان اعطا و مودت از نفس و ظاهر و باطنه و مؤید این که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که اذا علما لا تبالی لم کفر لا یتفقون
بسبب و رسی که علمی که از اهل نیز نگوید و فایده نرساند مانند کنجی که از آن انفاق نکند و الحجات که بعضی در تفسیر این آیه گفته اند در تخصیص
بر اموال المصروفة بعضی از آنچه ما اختصاص داده ایم ایشان را بآن اما فقط میکند و بعضی مرسلات و نیز محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام
بر اموال المصروفة بعضی از آنچه ما اختصاص داده ایم ایشان را بآن اما فقط میکند و بعضی مرسلات و نیز محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده که مرا دانفاق و علت بعضی منتشر اند که از آنچه تقلید و میدهیم ایشان را و خلقان منتشر میباشند و اختلاف آن میکند والذین
و دیگر بر هر کاران کسانی اند که یؤمنون تصدیق میکنند بما انزل الیک بآنچه نازل شده بسوی تو از قرآن
و سایر وحی وما انزل و بآنچه نازل شده است من قبلک پیش از تو بر پیغمبران چون توریة و انجیل و زبور و مراد بعضی اعتقاد دارند بآنکه
جمیع کتابها که انبیای سابق حکم آن کرده اند در مراد آن دعوت نموده اند از تصدیق آن نازل گشته و اگر چه قرآن ناسخ آنها است و احکام آن منسوخ
ساخته و بآنکه اسم موصول مطوف بر موصول الاول یعنی الذین یؤمنون بالغیب و در حق این جماعت با جماعه اولی در حال متقیان مانند و در حق

تحت اسم زیرا که مراد بوی کسانی اند که ایمان آورده اند و از شرک اجتناب کرده و مثانی اهل کتاب چون عبد الله بن سلام و اصحاب او چنانکه از ابن
عباس مرویست بنابر هر دو قول تفصیل انفاق و یا موطات و متقین و کانها الهدی للمتقین من الشرک و الکفر و اسوا من اهل الملل و
داده که مراد باین جماعه اول باشد بنیه و توسط عاطف جمع بین الوصفین معنی فرار هادی متقیانی که جمع کرده اند میان ایمان بانچه عقل
ادراک از بیکدیگر تصدیق جنب و ایمان بانچه مصدق ایشانست در تحقیق ایمان از عبادات بدنیه و مالیه و میان ایمان بالجمیع اتیان
کرده اند و شعور حسن ذکر موصول بجهة تنبیه است بر تباین این دو طریق یا الکم اطاعت بعبادات در اول و انها موسان اهل کتاب
و تباین تخصیص دو کتاب از جمله اهل ایمان مانند دو جبرئیل و میکائیل باشد و مدار ملائکه بجهة تعظیم شان ایشان و ترغیب ایشان
ایشان را بیکدیگر منعطف کنند اند که مراد باین اولی موسان عربند و ثانیه موسان اهل کتاب زیرا که هر دو را کتابی موصوف بقبول اقرار غیر صحیح زیرا که
بعث کتاب اول عام باشد نسبت بجمیع موسان و اگرچه ثانیه خاص در قومی از ایشان و انزال الفعل شخصات از اعلی باسفل را بر لاحق
میشود بتوسط لحوق امر و ذات حامل آن و در غیر آن مستعمل نیست و شنوا بود که در وکتب الهیه مرسل یا بوجه بود یا بنحو که
از تلفظ کرده باشد از حوتیه شلفت رطانی یا حفظ از کرده باشد از لوح محفوظ و معبد از آن انزال کرده و القانون رسول مراد یا از
قرآن و نمای شریعه و تنبیه از انزال لفظ الفصحا بالکه مقصود مترقب بود بجهة تغلیب موصوف را بجهة کوشنده و بالجمله مرسل
منزله راهم و تطهیر است تو نیز الاجتماعا کتابا انزل امیر بعد موسی چه جز جمیع قرآن انشیده بودند و قرآن با جمعه در انزال منزل انشیده بود
یا انزل امیر قبل سلر کتب سامات و ایمان باین هر دو علی الاجمال فرض عبادت و اول دو ثانی بر وجه تفصیل فرض است
تقدیم تفصیل آن و ذکر و اجب کتابت زیرا که وجوب از هر مکلف مرجح جرح است و فلا سماش حاصل که قرار هادی اهل
کتابت که بالصفه انفاق بین بجمیع کتب منزل کرده اند و بالاخرة و بسرای دیگر که قیامت است هم یوقنون ایشان
یقین دارند و رفع از صلاشکی و شایبه بجود را بدهند و این یقین ایشان مزیل اعتقاد ما بیست که قبل از این بوده اند
بنت داخل بیشتر و سکر بود و از نفس ایشان بیکدیگر ایام معدوده و مرجع اختلاف ایشانست در بیم جنت کدام از سبب عظیم
باصبران و در راه و انقطاع ان و تقدیم صله که بالاخرة است و بنای یوقنون بر تصدیر موضع منفصله که آن جمله و هو است بجهة تقریر
مرسلهای ایشان از اهل کتاب بالکه اعتقاد ایشان در امر آخرت غیر مطابق است و غیر صادر از ایمان و تغیر عبارت از انفاق علی
شان و شبهه از ان باشد لا و لهذا باری مع و علوم حق و بر بان موصوف نمیشود در آخرت تا ثابت آخرت و اصعود است بدلیل قوله
الدار الآخرة موصوف از ان از اسمای عالیه کرده اند تا باشد دنیا که ثابت ادنی است جمعه و از اسمای عالیه تسمیه علو علی بان بجهة
انت بخلقان و بالجمله دنا آن و در جمع البیان آورده کتابان بیب اگرچه شامل نصدیق بآخرت اما تخصیص ان بذکر بجهة تصریح
رجحو و کمال دیگر بیکدیگر اند الاخبرنا الدنیا بر وصف اهل ایمان تخصیص ایشان بان بجهة زیادتی مدح ایشان باشد و در حدیث
رسالت مرویست که هر مومن عجب دارد از کسی که مخلوقات و صنایع را مشاهده میکند و در وجود خدا شک میکند عجب دارد از کسی که
قادر را دنیا را دیده و آخرت را منکر شود و عجب دارد از کسی که بخشی هر شب میمیرد و هر روز زنده میشود و او منکر بعث و نشور است

و عجب دارد از کسی که سرای خلود را نصب نویسد و سعی برای آن نکند و کسی که سرای غرور بیکند و عجب دارم از کسی که از طرف خود
و از مردم است و در زمین بتکبر مسرور و در نوبه نوشته که عجب دارم از کسی که رزق را یقین میداند چگونه خشم میکند و از حضرت رسول
الله علیه و آله روایت از جوابی انصاری پرسید که هر چیز را چنین می جنبید ایمان نوجین گفت یا رسول الله آنچه مامور شده ام از ایمان
و اصحابیان احتراز میکنم و چار چیز امور آخرت که گویا در عرش خدا میبینم و اهل بهشت را می بینم که بزیارت یکدیگر میروند و اهل دوزخ
را می بینم که بیالک و حرارت مشغول حضرت فرمود که حقیقت ایمان جنانست بر ملازم ایمانست و از ان ذاهل شوق
یقین که گویا که دل ایشان نور ایمان روشن شده و متنبه گشته اجابه مخصوصان و مقربان آنها اولئک اولئک ان کرده که متصف اند بصفات
مذکوره موسومند بسمات مزبوره علی هدی بر راه راست و بر جاده صواب من ربهم از جانب پروردگار خود زیرا بجمعی که خدا
ایمان در ایشان کرده و در غیر ایشان نکرده چنانکه مذهب مخالفانست چه آن مثابی مدح تعظیم و ذم عاصی است و مشارکت عدم جزیه
عنان اعمال ایشان و موجب خلود ایشانست در تعذیب عصاة بجهة عدم اختیار ایشان در تحصیل ایمان و طاعه و کفر و معصیه بالکه مراد
کاوسیحانه دلایل ایمان از وجود عقل و ارسال رسل و کتب مهمه کانه عطا فرموده و بیان و عنوان کرده و بر فعل ایمان و عمل قوانین داده و در
آن الکه کرده اهل ایمان منقاد شده بلاختیار خود کسب ایمان کرده اند و غیر ایشان ایمان ادکرده مرتکب آن نشده اند و بر انکار جاری
و رفع است که خبر موصولست اگر موصولین منصوب باشد از تقدیر یا بالکه موصول ثانی منصوب باشد از اول و اول صفت بیشتر کما یلوح
مذکور شد که هدی للمتقین کسی میگوید چه سبب است که مخصوص نشده اند باین هدایت جواب داده شده بالکه الذین یؤمنون بالغیب الی
الایات ثم الذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون و اگر موصول باشد استیناف و خبر بعد هم
بخواهد ذات هگانا این تنبیه احکام و صفات متقین است و بیشوای کسی که کتاب الموصوفین بهذه الصفات المختصون الهدی و تنبیه و الحسن
زیرا بصدق بقبل المتقین که گویا سائلی گفته که مال زید مخصوص باحسان است بر جواب داده شده بالکه هم یوقنون الذین جنبوا الحسنات
اشاره ایجاد حکم اعاده موصوف بصفات مذکوره ان را بر الحق از استیفای ان بالجمله اسم فرقه که متقین است بجهة اکمل متصف
متضمن است و تخصیص ایجاد ترتب حکم و وجود ایشانست بالکه حرف موجب حکم است نه غیر ان و معنی استعلاء علی هدی تشبیه کن
هدی و استقرار ایشان بر ان بحال کسی که استعلاء ذات ساخته شده و راکب ان و حصول از تمکن باستقرار عکس است و ادله طریق بجهة
هدی و استقرار ایشان بر ان بحال کسی که استعلاء ذات ساخته شده و راکب ان و حصول از تمکن باستقرار عکس است و ادله طریق بجهة
هدی و ایراد ایجاد و دلالت علیه و مواظبت محاسبه نفس در امور علیه و تکبر هدی برای تعظیم بر کسی که مراد از ان هدایت که بجهة
نصیحه و در ایراد و تنبیه هدی بر ان بجهة تاکید تعظیم و تنبیه بالکه او سحانه موفق ایشان بنصب ادله و اصول بر صدق
کاست مسئولست که الهدی من الله کثیر لا یحصر و الابصیر لا یحصر الا تری ان نجوم السماء بصیر و القمر اکبر لا یهتدی
الا الفلک و مدار از جهة تفخیم اهل تقوی تکرار لفظ اولئک کسی بر تعظیم بوده میفرماید که و اولئک هم المفلحون ایشانند رستگاران از عذاب و در کات و بدست کاه ثواب و در جان غیر ایشان از هیچ رستگاری حاصل نمیشود و
مخصوص باهل کفر و تعذیب سایر مخالفان و در اولئک تکرار اشعار اشاره جهة تنبیه است بالکه اتصاف ایشان بایمان صفات مذکوره مقتضی

از هدایت و فلاح و یا بالکه هر یک از این کافیست در تبرا ایشان باین صفات انتفا ایشان و توسط عاطف جمله اخلاق و مهمل نیست
در تمام جایکه ایشان را اهل هدایت و فلاح یافت و بعد از آن اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون بجهت
تعظیم و تشبیه بها و شیء واحد است بر جمله ثانیه متقدم اولی باشد و عطف مناسب آن باشد و هو خبر اصل که حاصل خبر است از صفت
موکد نسبت فلاح و مبتدا خصوص مسند الیه و یا بتدا است و ملحوظ خبر آن و این جمله خبر اولئک و مثل لها جمیع یعنی فایده بطلوب
مکان تعلیم کسی است که وجوه طرق مطلوب برای او منقح شده است چه این ترکیب و انجمن تا زمان است و فاده عین مانند تلقی و تلد و تلی و تلا
و تنو و تلخ میکند و تعریف ملحوظ جهة دلالت بر معنی که مقتضا اتصاف کافی اند که جز ایشان نتوان بود با آنکه ایشان تعلیم و تلیز و تلخ
والعلام برای عهد باشد و با اشارت بجنسی که میان ایشان و میان ایشان و این کلام بر خبر
جنس است و از امام محمد باقر علیه السلام روایت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آن علیا و شیعته هم الفایزون بدرستی که علی است و شیعه
او که رستگارانند یعنی کمال رستگاری مخصوص است بایشان و غیر ایشان از فوز و فلاح بهره ندارند و بالکه حق تعالی در این آیه و در آیه
متقدم از بنی اسرائیل بجهت بیکدیگر بسیار از جهت دو کلی بیان کلام بر اسوه اشارت از برای تمثیل ایشان و دوم تکرار سیوم تعریف جزء جهاد
توسط اصل اجمال اظهار در ایشان و تعریف در انتهای اثر ایشان و دو جهت مشتبه شدن اند با تو در ظلمت و ایشان اهل اند در غایت و این
مردود است بالکه مراد بملحان کاملان در فلاح و لازم ایست عدم کامل بر کسی را که صفت ایشان متصف نباشد نه عدم اصل فلاح و از جهت
مردود است که چهار آیت از اول سوره البقره در مدح مؤمنان نازل شده و بعد از آن دو آیه در ذم کافران و از عقب آن سیزده آیه در مذمت منافقان
آن دو آیه که در ذم کافرانست این که ان الذین بدرستی که ایشان که از روی جحود و عناد کفروا کردند و پوشیدند نور ایمان را بظلمت
شرک و کفر و اصلا التفات نکردند بحق ظاهر و دلایل باهره ایشان را از ضلالت و گمراهی بسوء هدایت و رستگاری رساند سواء
علیهم یکسان است بر ایشان و انذرتهم آیا بیم کنی و بترسانی ایشان را از عذاب و عقاب ام لم تنذرهم یا آنکه نترسانی ایشان را
و در آن تخویف ثانی یعنی انذار و عدم انذار ایشان مساوی است خبر اگر تخویف ایشان کنی و اگر نکنی لا یؤمنون که ایمان نیارند زیرا
در ایمان و مجرای نظر بیکدیگر نا آگاه شوند و رسالت تو و تصدیق قرآن که بدانند که جز جحود خاصه عناد و فلاح
اولیا که خود را ذکر فرمود بتعالی که موجب اهلیت هدایت و فلاح ایشان بود در عقب ایشان اقتدا و ایشان را که عناد و مرده کفر بودند بجهت
عناد و انکار هدایت و تعریف ایشان بیشتر شاید و نور ایشان را از غواوت و ضلالت بدانند ذکر فرمود در قصه ابتدا امعطوف است بر قصه
موسی یعنی که عطف فرمود در ذکر بنی اسرائیل الابرار الی یعنی الفجار الی جحیم بجهت بیان ابرار و فجار و ابرار در غرض جهت سوق آیه اولی برای ذکر کمال
و بیان شان آن و ثانیه مسوق برای شرح تر و اهمال کافران در ضلالت و اما ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم دو آیه اند که
مسوق اند برای تعریف ابرار و فجار بر مهما مناسبت باشد و ان از حروف مشابه بفعل است و مطلق فعلیت در عدد حروف و معنی بودن
بر فتح و لزوم اسماء و افعال معاکس مشابه فعل مشدد و منصوب اند فعل عمل رفع معمول را که نصب جزء اولست و رفع ثانی با او داده اند ان ایشان
با کان فرع فعلیت در عمل و گویند ایشان بر آنست که خبر قبل هو الیوم حروف بر آن مرفوع است بجهت بدو صدا در هو ایشان خبر یا باقی است

استصحاب و حروف از امر مرفوع و ناصبه جز از حروف جبر ناصب اسم اند و رافع اسم و دو جواب این آنست که اقتضای خبر بودن مرفوع
تجرد بجهت تخلف زمع اضیق در خبر کان و این تجرد از ایشان و در حول از حروف پس اعمال این حروف نمیشود و فایده این تاکید
نسبت است و تحقیق ان و طرد انسلاق نفس میشود و احوه با آن مصدر میشود و در معرض شک اند مذکور میکرد و مثل و یا الوقل عن الخبر
قل سالوا علیکم مذکرا الا مکاره فی الارض و قال موسی یا فرعون انی رسول من رب العالمین و مبرد که از رضای نخواست
که عداوت فایده اخبار است از قیام او از عبادت فایده جواب سایل از قیام او و از عبادت اعلام جواب منکر قیام او و در تعریف موسی
و برای عهد است و مراد بان جماعت اند مانند او یعنی و او جهل و ولید بن مغیره و همچنانکه قول ربیع بن انس و الحسن چه ایشان نیستند
که ابرایت و یا بعد از نزول اشان اجمال و نیز کسی را اهلیت اوکه در حرب بدر کشته شدند و یا مراد احبار بودند چنانکه از ابن عباس
که این آیه در حق قریش که از روی عناد و تعنت بکردند و الکوسا که او را ابیقین میدانستند و بجهت حسد کفار ابو جهل و امیه
برای حبس است و شامل هر که مصر باشد بر کفر و جز آن از کفاری که متشکل و مستر و باشد و بعد از آن غیر مصر را بعد اسلام از اهل
اصرار بسند بر که سوا علیهم است و کفروا لغة یعنی ستر نعمت و اصل آن کفرت منقح که یعنی ستر و منه قیل الزارع و اللیل کافر
و لیکا و اثمره کافور و در شرع انکار الهیت که مسلوم الضرور باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله از نزد حق آورده و ایمان ایمن عبارت
که از طاقت اهل دمت و شرار ساختن از انکار کفار کفر سکوت بجهت آنست که کانها و لا انذر تکذیب میکند چه هر که تصدیق
پیغمبر جزء بر آن میکند ظاهر از بجهت کند در نفس و سوا اسمیت یعنی استوا که مسفوت بر و واقع میشود و ساخته مصادر
بها کما قال الله تعالی و الی کلمة سواء بیننا و بینکم ای مستویة و مرفوعة بالکه خبر آن است و یا بعد آن مرتفع مرفوع فاعل
الذین کفروا مستوی علیهم انذارک و عدمه و بالکه خبر ما بعد خود است و معنی آنکه انذار تو و عدم آن مساوی است علیهم و صل کافر
که بجهت عدم و لغو شود کلام ادبان تمام معنی موضوع له او باشد اما اگر مراد از نظایر است و یا بمعنی انذار و عدم انذار
ماند استوخواهد بود و اضافه و نسبت دادن الیه کقوله تعالی و اذا قیل لهم استوا ای هذا القول و قوله یوم یسمع الصادق تبین صدقهم
و قوله تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه ای سماعک پس انجا نیز حمل استفهامیه فتا بوا هذا اللفظ است و یا بمعنی انذار و عدم انذار
بنسبت دیگر مقام بجهت آنست که حمل منفی تجرد است و بجهت حرف دخول همزه و امر بر آن از برای مقدر معنی استوا تاکید آن چه مرتبه
مجرد ساخته اند از معنی استفهام برای افاده مجرد کرد ایده اند حروف ندا از نظایر برای افاده تخصیص و قوله اللهم
انا نعوذ بک العصابة برای اخص بها الله الجماعة چه حروف ندا مشتمل اند برای اختصاص و معنی ندا از الله مسلوب شده و معنی اختصاص باقی مانده
و انها العصابة تفسیر نون است کانه قال اللهم انا نعوذ بک العصابة و رای مسافت و مصاحبت تفسیر آن اجر در یعنی فاء مرتبه و او که بمعنی استفهام
استفهام مجرد ساخته اند معنی سوء باقی گذاشته برای تقریر و تاکید استوا و معنی استوای انذار و عدم آن در علم مستهم است چه اعلام الله
احد بمعنی ان بالذات و بالجهة آن و لکن بالجهة و لیس هو در معلوم و ایضا بمعنی بعین و اند ایضا بمعنی طالق تخویف و مراد ما ایجا تخویف
عقاب خوف و انتصار بر ذکر انذار و عدم ذکر انتهم لم تنذرهم بجهت آنست که کان او تعمت در تلک فایده در نفس الله و الجمع بر آنکه مع هر

انجلی نفع بر هر کاه انذار ایشان را نفع ندهد بنا بر عدم نفع طریق اول خواهد بود و ملخص کلام آنکه انذار عبارت از تخویف است و تخویف عقاب الهی
مضرت بوده عبارت از خبر ساری که ضرر است و نفع ضرر اعم از جلب منفعت و دفع مضرت است و مراد ایمان نفی وجود و اراده مضمون سوره
در ایمان و عدم ایمان بر حقیقت معنی آنست که استوای انذار و عدم آن در عدم ایمان نه ایمان و بنابرین معنی از اعجلی از اعراب است و سنی
که حاصل موکد باشد از حضیر اند در قصور اراده و باید احمال اول که سوا علیهم است و اجبار ان و جمله استفهامیه که فعل از نسبت اعتبار نفی
برای علم حکم بعدم ایمان و این ایه لایلیق نیم دارد در صدق معنی در دعوی موجه زیرا که اخبار آنحضرت باشد و این صورت نیست که مراد موصول انحصار
مسبب باشد از کفار چون ابوجهل و امثال ایشان چنانکه گفته شد که مراد مطلق کفار است و چنانکه قول بمعنی دیگر است و مسران و
انوار اورده که کسانی که بخوبی تکلیف ما لا یطاق کرده اند و این ایه استمساک کرده اند که بوسیله اخبار و موجه باشد که کفار ایمان نخواهند اورد
مع ذلک امر فرموده ایشان را بایمان پس اگر ایمان می اوردند مستقبل میشد خبر او کذب و ایمان ایشان شامل ایمان بود با آنکه ایمان
آورد و این اجماع صدق است و جواب آنکه تکلیف بمنع لازم است و اگرچه عقلا جایز است چنانکه احکام مستدعی مرضی نیست چنانچه
امثال امر کفر عبد و انفع است بجهت استقرار کریمه لا یکلف الله نفسا الا وسعها و اخبار بوقوع شی یا عدم آن مساوی اند اراده مقدره بر آن مساوی اند
از سحابه را بجهت او باید که باختیار و بایه اند از علم بانکه او نافع کفار است از امر حجات و جبان رسول فضل الابلاغ الحذر الحذر
کسوا علیهم و گفته سوا علیهم که مشعرست با نحوی که پس علیل سوا الا الذی لا اذا فضل الابلاغ بجهت که عبد اسلام را که کسوا علیهم
آنکه تو بیم او انذار نه نصلتون انتهی کلامه و تحقیق کلام در تحقیق آنست که علم الهی بعدم ایمان ایشان مستلزم عدم اختیار ایشان نیست در ایمان زیرا
که از سحابه نیست که ان کفرت تا از وجود علم وجود معلول لازم آید بلکه علم او تابع معلوم است بنا بنحوی که از تابع متبوع تا منتهی در
بلکه مراد اصالة سوا آنست در تطابق معنی هر یک از علم و معلوم موازن و مطابق یکدیگر نه در وزن و اصل دین و زیرا معلوم است علم
که علم حکایه معلوم است و مثال آن پس نسبت علم او معلوم مجموع نسبت صورت منقوش است بجان فرس و بجهت که صحت که گویا
او از جنس صحیح صحیح که گو کوید دانستم که زید شتر بود زیرا که فی نفسه شتر بود و صحیح نیست که گوید زید فی نفسه شتر بود
زیرا که میدانم که شتر بود پس مادر نحو و میگوییم که موضع در از اعلمست نکفر ایشان زیرا که اگر از جنس اند و مکس پس اگر اکفر
علم الهی کاز قبیل حکایت و مثال منتفی میشود معلوم که عدم ایمان مر کفار را فی نفسه بحال خود میبود پس علم او سحابه موجب
ایشان نیست تا موجب عدم اختیار ایشان باشد در آن بلکه ایشان مختار و اختیار خود ترک ایمان کرده اند بجهت عدم تدبر
نظر در ایات ظاهره و معجزات و انجمن بواسطه این در دل ایشان کدورت گشته و بسبب عدم استعمال قوه متفکره و سامعه و باصره
در دلایل هادیه بمرتبه رسیده اند که گویا ختم الله مهر نهاده است خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان و علی سمعهم
و بر گوشهای ایشان و علی ابصارهم و کشاده بر دیدهای ایشان غشاوة پوشش است یعنی چون زیادتی غلبه ادراک
قوه سامعه که شنیدن آیات و تفهیم باصره که دیدن معجزات بر انها مترتب نشود پس گویا ابر بهر عضو از ایشان
این کلام برای تغلیظ مر حکم سابق را که ان الذین کفروا عدم ایمان ایشان و بیان آنچه منتهی است و ختم بمعنی گفتن و نسبت استغنا

از شی بعضی حاتم بر آن جمله است که استیثاق کنند از آن نموده و نسبت بلوغ شی با خبر آن بختم بالخبر آنست که خبر آن شی بها خبر نیست که گره
شده است که گره شده است در اخبار و حفظ آن شی عقاد و ضمانت الباب ما خوذ از عقاد و ایاد و ضمانت که برای تعزیز مستحق
باشد در شی مانند حصار و رهامه و ختم و تفسیر انجا حتی خود بسبب بلکه مراد آنست که فرط عناد و انکار و جحود و استکبار و توغل
عمی و انهماک در تقلید و اعراض از نظر صحیح احداث هیئتی کرده در نفوس کفار که ممتنع از ایشان بر استجابت کفر و مضاهی و استماع ایات
و طاعات و آن هیئت قلوب ایشان را بحیثیتی ساخته که حق در آن نفوذ نمیکند و استماع ایشان را بحیثیتی کرده اند که کار استماع حق
نکنند ایشان هر دو مستوی اند بختم و ابصار ایشان را بنحوی ساخته که مختلی نمیشوند بایاتی که منصوب در آفاق و انفس همچنانکه اعمال بصیر
مختلی اند بآن و بجهت این بر شده بگونه منطقی است بحیثیتی که کنایه از ابصار پس قسمیه احداث هیئت بختم و نسبت و اجبار ستاره
و بانیل اطلب و ست لحوما و نه ایشان را مرموده باشیای که حجابی مقصود و پیش بات در میان آن و میان استماع بآن ختم و تعطیل
خوض تفسیر فرموده از احداث این هیئت بطبع و رانه اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و ابصارهم و اجعل افئدة من الناس تهوی الیهم
و باقی اذا رایه و حصلنا قلوبهم فاسیه حاصل که چون خوض و عامل شریف بمذهب اهل حق که امامیه و سایر معتزله بجهت اکثر ان
مستلزم قبیحست و از سحابه از قبیح و نقص و عیب منزه است پس اسناد ختم و طبع و اغفال و اضلال بخود نباشد بجهت آنکه
و معنی آنه ساول باشد بیکی از چند وجه یکی آنکه اعراض از حق چون متمکن در ایشان شده در قلوب کفار بجهت فرط عناد و انکار و حکم
طبیعی ایشان است و از صفات خلقی ایشان که مجعول بر آن و در مرا ختم تنبیه احوال قلوب ایشان باشد و تقلیب بعلم که حق تعالی
حالی از نطق و یا بتلوی که مقدور و مفروض باشد بختم یعنی اگر بحسب فرض و تقدیر حق تعالی قلوبی کرده میبود این قلوب و ایشان
لا میبود سیوم آنکه ختم فی الحقیقه فعل شیطان باشد کافر لکن چون صدور ختم از شیطان بکافر باذن خدای تعالی است اسناد
باو سحابه مانند اسناد فعل بسبب چهارم آنکه چون اعراض کفار راسخ و مستحکم شده در کفر و رسخ که هیچ راهی نماند قبول ایمان
ایشان بغیر از انجا رفته که کلی منتفی عدم آن جمع ابقای عرض تکلیف پس تعبیر نموده شده از ترک قبول بختم چه آن سد و منع ایشان
کرده و بنابرین تاویل در آیه اشعار است بر ترامی امر کفار در غی و تنامی اهمال ایشان در ضلال و بعضی و تنامی عجم آنکه این کلام حکایت
از قول کفر که بسبیل انکار و استهزا بسکنه که قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه و فی اذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب
تنبیه اخبار از مراد باین ختم در آخرت بعضی موضع ایشان را در دنیا عنادکو رو و بی فعل خلق خواهد کرد کقوله تعالی ختم الله علی قلوبهم
و بنابرین اخبار از این باب بجهت تحقیق تمکین و قوع آن هشتم آنکه مراد بختم و سمع اسماع و ابصار و قلوب ایشان تسمیه ملاحظه
و تسبیب ایشان از ایشان تمکین کرده و از ایشان شد که چه در آمده که هر کاه کافر بنا رسید که حق تعالی خواهد او را بر مرد
از نقطه سیاه پدید می اورد تا ملاک بسبب آن عالم شود و او را مدت و لمعه که همچنانکه در دل موس نقطه سیاه می افزاید تا ملاک
علم بایمان او حاصل کند و برای او استغفار کند هفتم آنکه ختم کنایت از شهادت چنانکه گویند ختمت علیک بالک لا تقم کرده
جهل از بعضی کواهی دادم بر تو بانکه چیزی عبدالی پس معنی آن باشد که خدای تعالی کواهی داد بر عدم و تو شهادت ایشان بانکه راعی در ایشان

حق نیست و بر دلهای ایشان بالکه تنگ نیست در امر حق و قبول آن نمیکنند ثم آنکه خوف در کفار فرموده بعضی نظر و تفکر را حق و
بحق ان ایمان منشرح نشده و قلوب ایشان از پذیرفتن آن در مقابل ایمان منشرح او قلبه فهو علی نور من ربه است و هم چنان که
قلب ندارد جمعی محل از قبول آن و هر کاه قلب منتفی باشد که محل تجاعت پس انتفای تجاعت بطریق اولی پس همچنانکه جارحت
وصف جبلا بعد و فواد همچنین جارحت وصف کسی که قبول ایمان نمیکند بعد از دعوت و اقامه حجت بر آن بلکه مختوم و مطبوع قلب
و تخصیص این سه عضو بذکر جهت آنست که علوم طریق ادراک جز قلب و سمع و بصر است و وجه آن آنکه علی سمعهم معطوف بر قلوبهم
و اثم و ختم علی سمعه و قلبه و یا بجهت اتفاق قرار و وقف بر آن و یا آنکه چون قلب و سمع مشترکند در ادراک اجمع جواب پس مانع ادراک آنها
را ختم کند بجهت آنکه ان مانع جمع جهات و ادراک اصحاب چونکه مختص است بجهت مشابه از جهت مانع ادراک آنرا عنا و تمام
که مختص است بهمین جهت مشابه و تکرار حرف جر بجهت آنست که تا دلالت دارد بر آنکه بسند ختم در موضع و در استقلال هر یک از ایشان
و توجه سمع بجهت آنست از آنکه سمع اصل که مصدر است جهان در اصل مصدر است و مصادر را جمع نمیکنند و یا باعتبار
مضاف باشد مانند علی حواس سمعهم و ابصار جمع بصر است که ادراک عین و کاهی که اطلاق آن میکنند و فوق باصر و بصر
مخصوص بر سبیل مجاز و سمع نیز مثل آنست و میشاید که مراد بابصار هر دو عضو مخصوص باشد زیرا که مناسبت آن بختم و تغطیه اشد
و مراد بقلب الخیر است که محل علم و کاهی که اطلاق آن بر عقل و معرفت میکنند کما قال الله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب
ای عقل و معرفت حاصل که حق سبحانه کفار مانند را که از روی فرط عناد اصلا التفات بحق و بیان نمیکنند نه آنکه بعضی نیز بر ایشان
کنایه از سلوب باشد و فرموده که اینها ایمان ایشان من نعمت بجهت آنکه حکم کافی اند که مختوم باشد قلوب و اسماع ایشان
از دریافتن و پذیرفتن حق و ابصار ایشان منتفی باشد از رؤیت حق **ولهم** و مر ایشانراست **عذاب عظیم** عذابی بزرگ در دنیا کشتن
و اسیر کردن و در عقبی در آتش محلد بودن این وعید است و بیان آنچه مستحق آن اند و عذاب مثل کالات در عناد و معنی تنوین
عن الشیء و نکل عن الامر اذا امتنع و منه الما العذب لا یقع العطش و یرد بعد از آن بطریق اتساع اطلاق کرده اند و هر آنچه
و اگر چه کار و عقابی باشد که رفع جای کذا نماند پس عذاب اعم از نکال و عقاب باشد چه اطلاق عذاب نیز کرده میشود بر حقیقت
باشد و نکال مستعمل جزء مشتق است و اطلاق عذاب در مجاز و غیر آن میکند پس اعم از عقاب باشد و کالعبادات از العبد که
جای باشد از عود و عذاب اعم از نیست و نزد جمعی اشتقاق عذاب العذب است که ادراک عذوبت مانند تقدیر و تنزیل که بمعنی ازاله قذی
و حوالت و عظیم بمعنی حقیر است همچنانکه کبیر بمعنی صغیر پس همچنانکه حقیر و صغیر نوع کبیر است و معنی توصیف عذاب بآن
اینست که هر کاه قیاس کنند بالجمله عذابها آنرا قصیر باشد بالجمله از آن و نسبت با جنس بود و بمعنی نیکو در عناد و مدت آنست که در
اصل ایشان عناد و آنست که عبر مناد و مرد ملات و از نقایص آیات و مر ایشانراست از الام عظیم نوعی عظیم که در آن نوع حقارت
الهنو اجر ما من عذاب ولا عظیما استحطاب یا واسع المغفرة و یا عظیم العفو و الرحمة بحق محمد و آله المعصومین و بعد از ذکر کفار که
ایشان در شان منافقان نازل شد که پیشوای ایشان عبد الله بن ابی سلول است چنانکه در روایت واقع شده که عبد الله بن ابی سلول و معتب بن قشیر

اتباع ایشان بالکه کسی که مشرک کرده که بر ایشان اظهار اسلام نمایند و در دل اعتقاد خود باشد و تا از دست مسلمانان رهائی یابند و مشرف مدینه
تا نزد که مسلمانان نزد ایشان مطلع شدند و با اسرار مسلمانان مطلع شدند بکفار را از آن باخبر سازند پس باتفاق هم نزد حضرت رسالت
آمدند و اظهار اسلام کردند حق سبحانه کشف اسرار ایشان کرده از احوال ایشان رسول خود را اخبار کرد و فرمود **ومن الناس** و بعضی
از مردمان **من یقول** آنکسانی که میگویند **آمنا بالله** ایمان آورده ایم و گرویده بخدای **وبالیوم الآخر** و بروز بازپسین که
قیامت **وما هم** و حال آنکه نیستند ایشان **بمؤمنین** گرویدگان و تصدیق کنندگان صاحب انوار کننده در جوف حق قلم فرمود
نسبت حال کفار خود و بجهت بیان آن سوق ذکر مومنان فرمود که مخلص دین خود بودند از برای ایمان و قلوب ایشان موافق است
ایشان بود و مدار آن مبنی ساخت باصداد ایشان که تحصیل کفر کرده اند ظاهرا و اما باطنا و اصلا التفات بحق کرده اند و شک کرده اند
قسم ثالث که مذبذب اند میان دو قسم اول و قلوب ایشان موافق است در دعوی ایمان بجهت تکمیل تقسیم و اینها اخبر
که اند و اعتقاد ایشان نزد خدا از برای تهویر کفر کرده اند و خداع و استهزا ایمان خلط نموده و لهذا حق تعالی کلام فرموده
ت و جهل و استهزا ایشان و تهکم با افعال ایشان و تسجیل کرده بر عاهره و طغیان ایشان و معنی امثال تشبیه کرده بر ایشان
بیان ایشان فرموده که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و قصه ایشان از اول تا آخر معطوف بر قصه کفار که اهل اسرار
ناس و اصل الناس بوده لغو لهم انسان و انس و الناس پس حذف همزه کرده اند مانند حذف همزه در لوقه که در اصل الوقه بوده و در
طبایعت که از بدبسیار بدکامال الشاعر حدیث اهل عهد یا مؤنس الوقه و بعد از آن حروف تعریف را بعوض آن آورده اند و لهذا
جمع میکنند و گویند ان الحمایا تطلعن علی الاناس الاسیفان شادت و آن اسم مفرد است مانند رخال که در صفات
شده است که صال را جمع بسته و اشتقاق آن از انس است بجهت آنکه مردمان از امثال خود مانوس اند و با آن انس میگیرند
زیرا که ایشان ظاهر و مشهورند و لهذا ایشان را نیز مسلوب بجهت بشره ظاهر ملاست همچنانکه حق تعالی میگوید بجهت اخبار
ایشان و ابن عباس گفته که ادم را بجهت آن انسان گفتند که عهد الله الیه فنسی و پس مؤانست مرجع و لام در آن برای جنس است
عهد و من موصوله است مکانه قال و من الناس من یقول یا آنکه برای عهد است و معهود جماعت کفار و من موصول بر ایمان آن ادعا
و نظر ای اوجه ایشان از حیث آنکه متحقق اند بر نفاق در عداد کفار داخلند که مخصوص قلوب ایشان و اختصاص ایشان زیادتی بکار
کی باشد بر کفر که آن اظهار ایمان بلسان مانع دخول ایشان نیست در تحت حصر کفار زیرا که متنوع اجناس زیادتی که مختلف شود
و آن اظهار پس نیابت ایشان تقسیم قسم ثانی است و اختصاص ایمان بخدا و روز آخرت بذکر جهت تخصیص ایشانست الخبر زیرا که مقصود
اعطف از ایمان و ادعای ایشان بالکه اختیار ایمان کرده اند از روی رغبت و رهاب از کفر و مقاومت و اما طاهر و قطر آن نوع اند
تا دل و آخرت و بجهت ایمان بالکه ایشان منافقان اند در آنچه مظنه ایشانست که مخلص اند و در آن جهت جای آنچه که بآن تصدیق
میکنند زیرا که ایشان بود و مودود و ایمان بخدا و روز آخرت داشتند و این در حکم لا ایمان بجهت آنکه مستند نسبت بوده
الخداع و لو و با آنکه غیر ایشان در بیت داخل میشوند و آنچه در حق ایشان نخواهد کرد مکر ایام معدوده و معنی اظهار مکر

کما ایمان انها مثل ایمان ایشان و بجهت بیان تضاعف عذاب چه جایی که امر را بطریق تعریض بر مسلمانان و تهکم ایشان گویند و
تکریر با ادعای ایمان مهیل ایشان را بر اصالة و استحکام و قوله معنی لفظ است بانچه مبینات و اطلاق میکند و از امر معنی مراد
معنی مقصود در نفس که مصدر عزائم است بلفظ او و معنی ای و مذهب بر طریق مجاز و مراد مرور آخرة از اول وقت حسرت ای الا منهو و یا
نادفی که اهل جنت بهم دانید و اهل دوزخ در آنکه ای آخر اوقات محدود است چه هر از آن غیر متناهی جواهد بود و قوله و ما هم
بمؤمنین انکار الغیرت که دعوای ایمان میکردند یعنی انچه در صدد اثبات آن بودند و اصل کلام این که و ما انتم بمؤمنین قوله الشارح
باشد در تصریح بیان فصل دون فاعل لکن معکوس شد بجهت تاکید و مبالغه در تکذیب زیرا که اخراج ذوات ایشان از عداد مؤمنان
ابلغ از نفی ایمانست از ایشان در زمان ماضی و لهذا نفی موکد شده بباء اطلاق ایمان بجهة دلالت بر انکه ایشان از ایمان در خروج
جستند و ایمان بخدا و روز آخرت و بغیر آن و محتمل تقیید آن با بخدا ایشان تقیید بان کرده اند که ایشان از عداد مؤمنان
ابلغ از نفی ایمانست ولایة دلالة میکند بر انکه هر که دعوی ایمان کند و قلب او محالف لسان او نباشد مؤمن نیست و دلالت میکند و انکه هر که
تکلم کند بچیزی از قبیل و قلب او مانع باشد از آن چیز و اقوی آن باشد و با ارشاد آن مؤمن باشد و ذکر امید ایمان کسی مؤمن نیست و چون آیه دلالت
بر عدم ایمان او نکند پس در قول ایشان احتیاج بدلیل دیگر باشد چنانکه در کشف کلام مسطور است و ما یکه بنیه قبل بیان و از
نسخه مشهود اول زیرا که احوال اقل جهالت کما ان اعتقاد بیت موجب و آن تکلم دوم اعتقاد بیت مطابق لاعن دلیل و اول اعتقاد
خلاف است سیوم اعتقاد بیت عدم مطابق و آن جهل چهارم خلو قلب از هر یک از نسبتهای احوال لسان سه است یکی اقرار دوم انکار
سیوم سکوت پس حاصل از یکی آن دو از هفت و حاصل میشود حاصل که منافقان انها که اظهار ایمان میکنند و اجتناب کفر و زنان
یخادعون الله در حالتی که فریب میدهند خدا را بحسب صورت و از اخفای ایمان میکنند و خدع عبارت از آنکه تحصیل در دهم عمر
خود را در خلاف آنچه اخفای آن میکند و این ماخوذ است از خدع الضب اذا توری فی جحره و منه حدیث خادع اذا ارهم الضب
ایضا انه الحکم یخرج من باب آخر و اصل آن اخفاء و منه المخدع للخزانة و الاخدعان لعرقین خفیین فی العنق و مخادعه عبر اثنین می باشد
و چون مخادعه در جایی که مخادع علم بخداع مخدوع نداشته باشد و حال آنکه منافقان میدانند که خدای تعالی بحقائق و علم
باسرار ایشان دارد پس لفظ خداع بر ظاهر خود نباشد بلکه بر سبیل تجوز و تشبیه بدو معنی آنکه ایشان با خدای در عمل همچو مخادعه
مخادع است و با آنکه مقصود ایشان خدعه با خود نیز نباشد بلکه مراد از آن مخادعه باشد با رسول بر حذف مضاف و قرینه آنکه مخادعه
رسول الله کفر است و ایشان یخدعون یعنی فریب میدهند رسول خدا را و یا با آنکه معامله با رسول صلعم همان معامله است
چه او خلیفه اللهست و الطاعة رسول عین الطاعة خدایست و معصیة رسول عین معصیة خدا و من یطع الرسول
فقد اطاع الله و ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله پس این نهمت که حذف مضاف شده و مضاف الیه در موضع آن موضوع شده
و چون مخادعه بر ایشان است پس مراد آنست که صنیع ایشان با خدای که آن اظهار ایمان و استبطان کفرست و صنیع خدا با ایشان
که اجرای احکام مسلمانان بر ایشان با آنکه بحقیقت کافر و اهل دوزخ اسفل بحقیقت است راجع و امثال رسول و مؤمنان از مرتبه

در اخفای حال ایشان و اجرای حکم شرع بر ایشان بجهة مجاز از ایشان مثل صنیع ایشان صورة صنیع مخادعتست و بنا بر این وجه
تشبیه است واقع بر طریق تمثیل و محتمل که مراد بخداع و بخدعه نیست و چه ان بیان بقول است و یا استیناف بذکر الجملة غرض فهم
الاتی یکی بحث سالم الخروج آن در بحث زنا کامل شد و چه زیرا ایشان را برای مالغه است و ضمیر هاء که در و هو مقابله است و الفعل است و مثل که در
مقابله مساوی است پس از بحث بر وزن واقع شده و رسیده است که ابو بکر و ابو عمر و در بخدعون تثنیه بخدعون خوانده اند و در عرض ایشان
اظهار ایمان را بطلان کفر ایشان بود که از نفس خود دفع توهم کنند بکفر و صریح از اهل مسلمانان و دیگر مجاهد که اگر ایشان مسلمان کنند و یا اجتناب عطا
نماید و حق ایشان فرایض اسلام و اعطاء عمی دارد و بنزد مسلمانان اختلاط نمود و در امر ایشان مطلع شوند و از امر و نهی خود آنکه و بر
اظهار ایمان و مقاصد حاصل که ایشان صورة خدا را فریب میدهند و الذین امنوا و معنی آنکه ایشان را که ایمان آورده اند بمعنی از روی خداع
بالمؤمنان میگویند که بخدا ایمان آورده ایم بخدا که ایشان و یخادعون فریب نمیدهند و بر عمل الا انفسهم مگر مر نفسهای
خود را بر آنکه بالاصرار بر ایشان که عذاب الیم و عقاب عظیم است در دنیا و آخرت جزای ایشان راجع نمیشود بجانب نفس و ان نفی است جمله از
و اطلاق نفس بر روح جهت آنکه حق نفس ایشان و بر قلب جهت آنکه جسد روح است یا مشتق روح اگر روح حال در جسد باشد چنانکه مؤمن
صفتی است و در روح حرفه انکه تواند نفس باشد و در این جهة فرق حاصل و در رای کما ایشان الا و امر نفس زیرا که مجیب مثال و یا مشابه و ذات
که با او مشاوره نمایند مراد بالنفس ذوات ایشانست و محتمل حمل آن بر راجع و رای ایشان معنی فریب ملاحق اراده و راجع ایشانست و از آن
تعبیر خدعه میکند و ما یشعرون و نمی یابند که حاصل جزای این عمل سوی الحق خواهد بود بجهت تاده غفلت ایشان بسبب لحوق و زوال
و رجوع ضرر با ایشان در ظهور باشد از محسوس است که مخفی نیست مگر بر کسی که ماوی الحواس است چه شعور بمعنی احساس است و مشاعر
ایشان حواس ایشان و اصل آن شعرست که بمعنی احساس است بوجه دقیق و منه شعر لاطالت الحرب مبطل ما یدق من الحدیث و الفوز و عدم و صف
حوتم با وجه آنست که متضمن معنی بخل که لام نیست و منه ایضا الشعار لانه توری و فی نفس الشیار و ملخص معنی کلام آنکه فرط تاری غفلت
بالغ احساس ایشان از آنکه دریابند که عاقبت سوای خداع و بال ایشان راجع خواهد بود و مانند کسانی که ماوی الحواس باشند و بجهة
احساس چیزی نمیکنند و فی قلوبهم در دلهای ایشان که محل اعتقادست مرض بیماری نفاق و حسد و سوء ظن و جبن
که عارض بدن میشود و از آن اعتدال که خاصیت بدن بر روی بود و موجب خلل میشود و در افعال ایشان بجای آن اعمال و عمل
بکمال الجبن جهل و سوء عقیده و حسد و خبث و جبن و معاصی چنانچه مانع اعمال بنا بر اقتضای ایمان و بنوی بر آن الجبن حقیقة ایجاب در ایمان
مؤمن حقیقی و محاربه و هر صفت در آنکه قلوب ایشان مالیه بود بجهة تخرق بر آنچه ایشان بنا بر آنکه جهد و آنچه مشاهده میکردند
از بنا امر رسول و استقلال و استیلای شان بر قوم مانعوما فزادهم الله بر بیفزود خدای تعالی ایشان را مرضا بیماری نفاق و
عدم و الوفا ایشان را زیاده کرد و اینست بجهت زیاده کردانیدن اعتلای رسول خود و ارتفاع ذکر او و نفوس ایشان بر مؤمن بود کفر و سوء اعتقاد و
با عمل السلام و مانند آن نیز حق تعالی ایشان را زیاده کرد و اینست بطعم و حرص و مانند و کوری با بار و یا و تکالیف و تکریر و حق و تضاعف بصر و لسان زیاده
بجهة اجتناب آنکه از نسبت اسلام و وجه از فساد تکالیف با ترک کتابت و از عمل حق تعالی است و اسناد بسوء ان و مرا فرا هم رحمه الله

بجهت این که وسوسه ایشان و اختلال ایمان که مرض بصری بات دکتر داخل شده در قلوب ایشان باجنس ضعیف و جبر مسلمانان
و امداد خواب ایشان از ایمان که و نقد بعد قلوب دشمنان ایشان و مراد زیادتی مرض تضعیف ایمان باشد و بالجمله زیاد کرد ایشان را بر سوء اعتقاد
نصرت امیر آمد و تقبط در بلاد امیر قول صاحب انوار و کشاف و در صحیح نزد کورست که مراد بمرض کفر باشد که مرض مجازیست بسبب مجاورت
طبیعه بسبب مرض حقیقی طبیعه حقیقی مبتنی ایشان نیز بسبب کفر را بجوار حالت طبیعیه که نظر باسلام اقرار است محروم شده اند و بیماری نفاق مثلا
کشته پس حق تعالی نفاق ایشان را زیاده کرد ایشان را بر آنچه که چون بیچ ایمان را زیاده میکرد ایشان نفاق و شک می افزودند و چون زیادتی نفاق
ایشان نزد زیادتی ایمان بیچ است از بیچ اسناد زیادتی بر سبیل مجاز باو سبحانه و انما شبه مجاز در حکایت نوح که و لم یزدهم دعائی الا
فرارا چه زیادتی فرار کفار نزد دعای نوح نبود و بواسطه آن دعای خود را سبب اسلام کرد ایشان مجازا از برای قبلت اسناد زیادتی رجس ایشان را بآن
ایمان کفر و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم زیرا که ایمان سبب زیادتی رجس ایشان نشد و ملکه ایشان را بر زوال
ایمان حس افزود و مانند جبر کوبیا نزد ایمان سبب رجس ایشان شد و سدی گفته که دعای خدا زیاده ساخت بیماری نفاق ایشان را
از قبول و بر الفاظ قلوبهم عن کرامه ای عن ترک ذکره پس مابین در کلام مضاف محذوف باشد ای فزادهم عداوة الله و ذکر معنی دیگر مراد
از آنکه در دلهای ایشان حرف و اندوه بسبب ظهور فضایح و مخازی ایشان نزد اقرار بر خدای تعالی زیاده کرد ایشان را حزن
و اندوه بسبب کثرت اخبار بقبایح و فضایح ایشان را و مسلم اصفهانی گفته که این کلام بر سبیل استهزاء است و معنی آنکه زیاده کرد ما و خدای تعالی
ایشان را کفر و ایمان تنها نصر مواصرون الله قلوبهم یعنی خدای تعالی توفیق و الطاف که موسوم داده ایشان مهاد برای بهره زیادتی ایمان
که از الطاف نفاق ایشان زیاده میکرد و این فی الحقیقه اجابت از خذلان ایشان بسبب حق سبحانه ایشان لجاجه کفر و نفاق و اکتساب و نظر
و مدد تمویض ایشان بار کرده و لهم در قیامت عذاب الیم عذابی دردناک و مخلد بودن ایمانکم آمنوا
بودند که با موسلمان یکذبون دروغ میگفتند در دعوی اسلام را اظهار ایمان و کفار امنا بالله و بالیوم الآخر و ایمان بمعنی مولوت جمله
الوان نه مثل ایمن بمعنی مولوت و مثال الیم فلان فهو الیم کوجع فهو وجیع و وصف عذاب را بآن بجهت مبالغت کقوله تعالی
صور وجیع و طریق جد جدید و یا برای سببیت و ما مصدریه ای بسبب کذبهم و یا مقابله ای بدل کذبهم و مقابله و کذب خبر ساختن
بر خلاف آنچه آن شیء باشد و وجه باشد و هم اما اکذب حرامست زیرا که استحقاق عذاب بآن مسلم شده و آنچه در وقت که بجهت مرض مرد
بر کذب خبایات و مراد آن نفوس نصرت و تسلیت ایشان بکذب جهت مشابهت آنست بکذب صدور ایمان از افعال شبیه و اقوال آنچه ایشان جهت
بر وجه که و اذا قیل و چون گفته شود یعنی رسول یا مؤمنان گویند لهم منافقان را که لا تفسدوا فساد مکنید و مباشید
فی الارض در زمین بارتکاب عصیان و طغیان و باز داشتن مردمان از ایمان و فریب دادن مؤمنان و توهین دین اسلام نزد کفار قالوا
گویند در جواب مؤمنان از روی جحود یا اعتقاد باطل خود که انما نحن مصلحون جز این نیست که ما اصلاح آرنده کارهای خود و بر
که از ما صادر میشود و بر صلاح و صواب است بدانکه جمله شرطیه عطف است بر مقدر یعنی ای طعن علیهم بما کان نواد اقبل لا تفسدوا
امرها یعنی ایشان را است عدل الجزء بسبب آنکه هر کاه ایشان را میگفتند در زمین فساد مکنید در جواب میگفتند ما اصلاح میکنند کاهی ایمان آوردن

خود را و بعطف بر مقدر ای من الناس آمنوا اقبل لهم و قول اولا و اجابت و ابکه از اسلام ای ربه منقول کاهل الیوم از خود نیامده
که مراد اولا بات که اهل اولا بات مخصوص بود بکاهنی که در آن زمان بود و مکث اسلام جاهلیه دیگر هست که بعد این شخص شود و سبب ایشان بجهت
ایمان متصل بما قبل خود بضمیری که در وست بسبب ضمیر لهم و جود اسناد قول الحقه لا تفسدوا است و تقدیر آنست که و اذا قیل لهم هذا القول
پس صحیح باشد که لا تفسدوا اسناد الیه قبل باشد و فساد در مرج شی است از اعتدال و صلاح صدق و ابر هر دو شامل جمیع صادر و نافع و از
جمله افعال ایشان در زمین و تهییج حروب و فتن است بعد از مسلمانان و معاونه کفار و اعدای اسلام نزد ایشان اهل کتاب جهت اهلاک
بعد از آنچه ایشان در زمین و تهییج حروب و فتن است بعد از مسلمانان و معاونه کفار و اعدای اسلام نزد ایشان اهل کتاب جهت اهلاک
هیچ و هیچ است و اختلال نظام عالم و قال لا تفسدوا فی الارض یا حق سبحانه است یا رسول الا یعنی از مؤمنان و قولوا انما نحن مصلحون
جواب اولست و در اصح و سبب اسلام بر جنبه معنی است که صحیح نیست مخالفه بقول لا تفسدوا و ایراد که از شاهد ایشان مکر اصلاح
ما مخصوص از شواب فساد چه انما مفید حصر و قصر بخبر است که اهل ای مدعی بر آنچه صدر از روست ماست و انما نزد مطلق و انما مطلق بر دو
را بجهت ایشان میگفتند که تصور فساد کرده بود بصور مصلح و اعتقاد فساد جهت و اهل را اصلاح میدانست و بجهت مرض قلوب ایشان کمال
اضعاف آن تجرد اسوء عمل فرا احسان و هذا از سخافت دل قول ایشان که چه مزمود که الا هم بدانید ای مؤمنان انهم بدرستی که منافقان هم
المفسدون ایشانند مفسدان و تابکاران مؤمنان ولکن لا یشعرون و لکن ایشان نمیدانند که مفسدانند و عمل ایشان در وجه صلاح است
بجهت عدم تفکر در باب چیزی و تحقیق در کردید بصیرت فساد از اسباب است در اصلاح عمل خود میکوشند و با اکثر ایشان که ایشان علم
نمازند بالجمله مستحق اند از عذاب عقاب و اگر علم باز نمیداشت در طریق صواب سلوک میکردند و از اعمال مذکوره مجتنب میشدند
در انوار آورده که این کلام رد دعوی ایشان است بر الم رد جهت تصدیر آن بحرف تنبیه و تحقیق بجهت مصداق
چهره استفهام که برای انکار جحود و نفی و اصلاح شد فاه تحقیق میکند بر آنکه نفی ایجاب و اثبات نظیر اجنب البر و ظل نعاد و هذا
صداز اداه واقع نیست و مکرر آنچه که صدر بات و بالجمله مشتبه بآن و اما که از طلایع قسم اجنب الات تاکید دیگر آنست که مقصود بسبب
و تعریف جنس و تنبیه فصل الجهة بجهت که انما نحن مصلحون مقصر آن و آن قول ایشان بعرض مؤمنان و بالجمله ایراد جمله اسمیه که
دال بر دوام و ثبات و است لا یشعرون جواب هر دو نیز از المعنی زند مجنون کار ایمان بجمیع امور است که اعراض از ما لا یعنی
مقصود بقوله لا تفسدوا و دیگری ایشان بایجیفه که ایشان از نجست امر ایمان از نامی نصح و ارشاد کرده اند و میفرمایند که و اذا
قیل و چون گفته شود یعنی رسول یا بعضی مؤمنان گویند لهم منافقان را که آمنوا بگروید بدرستی و اعتقاد تصدیق بمجیء کما آمن الناس
همچنانکه گرویده اند ایمان یعنی مؤمنان که ایمان ایشان مقرون با خلاص است مخصوص ایشانیه نفاق قالوا گویند ایشان خود با دیگران قولوا
آنؤمن آیا ایمان آریم استفهام برای انکار است جحود کرد تصدیق بحکم و کرد و کما آمن السفهاء همچنانکه ایمان آورده اند و سفیهان
بتخیر دل و مراد کما آمن الناس و جنس صلات بر کلمه مصدر محذوف یا مصدریه و تقدیر آنکه آمنوا ایمانا مثل ایمان الناس و شواهد
بود که بنا کاهیه باشد مانند زنها و لا و الناس برای حضرات و مراد بآن کسانی اند که کاملند در انسانیت و عامل بعقل و استحسن عدل

مشتمل از برای معنی جنس مطلقا بجهت مشتمل از برای جنسی که مستجمع معانی مخصوصه باشد و مختص و امور مخصوصه از آن و هذا الباب بر
مبارزه کسی که مستجمع معانی مخصوصه باشد در مکتوب زید لیس بانسان بر سر هذا الباب فوائد جمه الشعر
اه الناس ناس دانی و مان زمان و میتواند بود که لام برای عهد باشد و مراد آن مسلمانان و اکسانی که با او بودند یا کسانی که ایمان
او و باول اهل الجاهلیة اخذا بجواز این سلام و اصحاب او و لا ادری السفهاء الناس با الناس و با ادری جنس است و مراد
آن قول اینکه اهل ایمان مندرجه در تحت سفهاء نیستند منافقان اهل ایمان را بجهت سوء اعتقاد و فساد رای ایشان بود و در اکثر اخوان
از مومنان و بالجمله تحقیر ایشان مومنان جهت اکثر اهل ایمان فقرا بودند و برخی از ایشان نبودند مانند عمر و بلال و بالجمله تجاهل
عدم مبالات ایشان با کمال ایمان او و بود از ایشان اگر فقیر ناس میدانند او و اشباح او کند و سفه خفه رائست که منتفی فضائل
عقل خود که مقابل است و چون اهل منافقان از روی جهالت و غوایت اسناد سفاهت با اهل ایمان کردند حق سبحانه تکذیب ایشان کرد
و سفاهت را با ایشان رد فرمود و گفت الا بدانید ای مومنان مصدق انهم در حقی که اهل نفاق هم السفهاء ایشانند بجهت
و جاهلان نه اهل ایمان زیرا که سفیه کسی که تضییع اصلاح نماید در مواضع منافع ضعیف الرای و قلیل المعرفة و بیت و چون ایشان
عصیان را تصور طاعت کرده اند و کفر را مظنه ایمان نمودند و این عین بحران و محض نقصان پس جهت سفیه و جاهل باشند
ولکن بدانید که هیچ صفت ایشان مانع نیست در تجهیل ایشان چه صلالت و جهالت تجاهل بجهل جایز و
رافع کلام اجهل بر کسی گویند اعتقاد ذات آن کسی که متوقف و معتقد نباشد بجهل خود چه این کس بیاعث که ایشان و تند رسیده
شریانند بخلاف اول از نصل ایرا بیلا بجهل و زیاده متقدم بلا تشعر و زجهالت که طبایع لا یعلمون اکثر مردم که سند
عدم علم ایشان از نقصان عقل که آن سند است و بالجهل که فوق را مورد بین و تمیز میان حق و باطل از الجهل که مستند
بنظر و فکرت و اما نفاق و الجه در وسط از نقص و فساد مدرک میشود و بادی نظر و تامل در چیزی که مشاهده میکرد
احوال اهل ایمان آورده اند که عبد الله بن ابی و منافقان او روی با امیر المومنین صلوات الله علیه و جمعی از مومنان ملاقات کرده
و اظهار ایمان کردند و از روی خوش آمد هر یک را بجهت حاجت و بالحضرت فرمود که ای ابی از خدا بترس و نفاق مکن
یا ابا الحسن نفاق را بایشان نسبت مده زیرا که همچو ما ایمان آورده ایم و تصدیق بر رسول کرده ایم حق جهت تکذیب ایشان از تصدیق
حضرت امیر این آیه فرستاد و اذا لقوا و چون ملاقات کنند منافقان و مصادفه نمایند الذین آمنوا آنکسانی که ایمان
آورده اند قالوا گویند با ایشان از روی نفاق که آمنا ایمان آورده ایم همچو شما و بمحمد و کتاب او گرویده ایم و چون این آیه
برای بیان معامله ایشان با مومنان و کفار و بیان الجه قصد ایشان بان مصادقت اعنی مولود من الناس من یقول آمنا
و سیاق آن برای بیان مذهب ایشان و تشهید نفاق ایشان پس موجب تکریر نباشد و لفظ بمعنی مصادقت است بقال لقیته
و لاقیته اذا صادفته و استقبلته و منه الفتیة لاطرحته قال طرحه بحث الفتی و صدر از بیان کیفیت ملاقات ایشان با مومنان
ذکر کیفیت ملاقات انها میکند با قرای خود بقوله و اذا خلا و چون خلوت کنند الی شیاطینهم بسوی دیوان سرکشی
یعنی جمع شوند در خلوت با اهل کفر که در اغوا اضلال و تکثیر و تقویت از قبیل شیاطین اند قالوا گویند از روی انقیاد انا معکم

بدین و کیش شما قالوا انما نحن گویند که ما در گفتار لفظ آمنا انما نحن مستهزئون استهزا و تمسخر کنندگانیم و بیاید دانست که خلاف خوف
از خلوت بیلا ذو الیاء اذا انفردت معه بالخلاء و فی عزل و منه الفتوی الخالیة ای الماضیة و یا از خلوت منه و تعدیه
الشیاطین بحرف تضمین معنی انهاست چه خلوت با غیر مستلزم انهای حدیث باو و مراد از شیاطین اما آنکه مظهر کفر و که مثل شیطانند در بد
چنانکه گفت و اصحاب آن یا منافقان بجهت مشارکت در کفر و یا مراد بکار منافقانند در رسای ایشان از عبد الله عباس و ابی
از شیاطین بحکم اند از جهودان که در رسای ایشان بودند کعب اشرف که در مدینه بود و ابو برده در بنی اسلم و عبد الله در بنی جهینه و عوف
بن عامر در بنی اسد و عبد الله بن السوداء در شام و بدین کعب ایشان کاهنان کفار بودند که برای ایشان از جن خبر میدادند و بعضی دیگر گویند
که جماعتی بودند از یهود که منافقان را تکذیب امر میکردند و دلالت که نزد سیبویه بر نون شیاطین با اصلیت ماخوذ از شطن از اصل شطان
بمعنی از اصل شوشا هدایت تولهم و تشطن و یا زاید باشد از شاط اذا تطاول و مزید است که اطلاق از اسماء شیاطین
و ابن بحث در تحت استعاذه سمت تحریر یافته و مخاطبه منافقان با اهل ایمان بجمل فعلیه و با شیاطین بجمل اسمیه مؤکدین بان جهت آنکه
قصد دعوی اهل ایمان کرده اند و بنا بر قصد تحقیق ثبات ایشان بر الجهر آن بوده اند و با بجهت آنکه ایشان از اهل عقیده و صدق
رغبت در آنچه مخاطبه میکردند با مومنان و نزد قوم رواج اقتضای کمال ایمان بر مومنان بخلاف آنچه با کفار میگفتند و قوله انما نحن مستهزئون
تاکید مقابل خود است زیرا که مستهزی بچیزی استخفاف کند و ذات مال و اصرار نماید بر خلاف آن و بیاید دانست از مقابل خود زیرا که جهت
اسلام تعظیم کفر است با استیفا است و مکان چون منافقان گفتند بشیاطین خود که انا معکم ایشان گفت که اگر این دعوی شما بجهت
بر جرا موافقت میکردید با اهل ایمان و ادعای ایمان مینمودید ایشان جواب دادند که انما نحن مستهزئون و استهزا ایشان بجهت
بنا اهزوا و استهزاء است بمعنی واحد کاجبت و استجبت و اصل از خفت ماخوذ است هزء که قلیل است بمعنی اهزوا و ملاقات ایشان
عالم کبایر ای بعثة فجاءة و مفاجئة نقرا ای تسرع و تحقیق حاصل که اهل نفاق با مومنان در مقام استهزا بودند و اظهار این معنی میکردند
بکار حق تعالی ایشان مومنان در جواب ایشان گفت که الله یستهزئ بهم خدای جزای استهزا و تمسخر میدهد با ایشان و جزای جمع
شقاوت ایشان و تسخیر که از باب عبث و حمل بر کلام انما چاپات از حذف و تقدیر ای الله یجازیهم علی استهزائهم چنانکه در ترجمه
شد و در اقبال تنبیه جزای فعل است با سوء فعل بر سبیل مزاوجه که ادعا عبارت از مقابله لفظ بلفظ چون جزا سیئة سیئة مثلها و ان
عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم و واعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و میتواند بود که تسمیه جزا بعمل بجهت مماثله فعل ایشان باشد در قدر
یعنی استهزای حق تعالی استهزای ایشان است در قدر و این از باب استعمال است و یا بمعنی این باشد که حق تعالی راجع حساب و مال استهزا را بر ایشان
پس در حکم کسی باشد که مستهزی باشد با ایشان و این از قسم اطلاق اسم و حکم است که استهزا بر مسبب که مال استهزا است یا فرموده
بر ایشان مجازاة هوانی که لازم استهزا است و این از قبیل اطلاق اسم بر لازم و یا معامله میکند با ایشان مانند معامله مستهزی ایشان در
جهان با این طریقت که اجرای احکام مسلمانان میکند بر ایشان بمعنی بجهت اظهار ایشان تکالیف شرعیه را که اهل اسلام بدو مکلف است بر ایشان
جاری میسازد و در آخرت بجهت ایشان خلاف کفر و عذاب ایشان که کفار میکردند پس گویا با ایشان در مقام استهزا است و اسناد پس ایشان میکند با

وزیادتی در عقوبت بادی ایشان و طغیان هیچ مرتبه و حد را اختیار نیاید میکرد از صدر اسلام که ایشان بتدریج بکفر و زیاده مسکنت تا آنکه
کفر ایشان بحد نهایت رسید میکردند ایشان را اهلاک کرد و عذاب ابدی گرفتار ساخت و تفسیر آیات بسیار بجهت آنکه ظاهر است و حقیقت
و هلاکت در آخرت باین رتبه که چون موسان بهشت بر خیمهای خود بنشیند و کافران در دوزخ بجای خود فرا گیرند و خوف و فزع بایشان
از دوزخ بجانب بهشت بکشانند و منافقان چون بهشت را بدیدند بشوق تمام متوجه آن شوند و بسبب کثرت مسافت بر روی بدو رسیده
تا بدیوار بهشت صد و بیستیان را بالطلوع رتبه و رفعه و حجب بیند که بر بالای بخشای مرتفع دارد و موافقت و عطف بر هم و نصب مسافت
و چون میل کند که پای در بهشت نهد فی الحال در رانند و موسان بر بشان بخشند و ایشان محتوی و الیه از الحاق کرده و باز بر
فرا بکرد بایشان معنی قوله تعالی فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون عدی بن حاتم روایت کرده که رسول صلعم فرمود
در روز قیامت شافعان را بگیرد و حد تا بحق مؤمنان برند و بهوز ایشان عفو های صراط را قطع کند و چون در بهشت رسند در بهشت
بار است که نام ما را خط کند و پای بر دارند تا در بهشت نهند و بیایند دوزخ در رسد و ایشان را بدوزخ کشند ایشان گویند از حد ایشان
مستحق دوزخ و دوزخ جا نگیرد باسیدادی تا با موسان متوجه بهشت شوند و بهشت بشارت دهند و بر دیم خطاب ایشان را چون
کرده با باموسان میکردند و در مقصد مراد از استهزاء الخطیب بجهل استهزاء مراد ایشان اجر باذن عروف است که مناسب
در معنی نایب و مقام آن میکرد اما بسبب چنین دهد که خروج ایشان از خاطر و بجهل بجهل از بخشد تو غلط اصرار ایشان در نفرت و استیناف کلام
عدم ایشان بحرف عطف جهت آنست که مادلالت کند بر آنچه خروج مستوی مجازات ایشان شد بجهت استقامت برای مؤمنان بی آنکه
تحاشی کرده اند بمعارضه کردن با ایشان و استعداد بر آنکه استهزاء ایشان در مقابله آنچه خروج با ایشان کرد از تعجیب و مجازات غیر معتد
ملتفت ایشان است و عدم ایراد لفظ مستهزئ بهم بصیغه اسم فاعل اما آنکه مطابق قول ایشان است حقیقت آنکه استهزای خروج چون
ایشان حالا بعد حال و حیا بعد حین تجدد و حادث خواهند شد و مانند انتصاب بر آنکه کایان او در بیان از قول و جرح و غیر آن
سوال احاد بکرد و اند کما قال الاکابر و اهم مستولی کل علم مرتا در تر بر معنی ایشان است که سخن بجا سوخته در مقابلت یکدیگر کنند اما
بجز استهزای خود شان سر ساند و مدد دهد و مشرایع مبارزه یاد دهد و مدد فرو میکذارد ایشان را فی طغیانهم
در سرکشی و از حد در گذشتن ایشان در گذرشان یعمهون در حالتی که حیران و سرگردانند از طریق حق و منهج صواب مصحف
تمکن ایشان در ایمان بنیه و حجج هایه که از مرجود بعناد و لجاج ظاهر گشته خروج نخله ایشان میکند و در یاد بر تمرد ایشان
فرو میکذارد و تخلص از ایشان روا داشت اعطاء و الطاف که با موسان عطا میفرماید ایشان را از آن محروم میکرداند و در استحقاق
و تحذیر ایشان در کفر ایشان راسخ میشوند و نکال و سجاء و طغیان ایشان شد و نزد بعضی معنی آنست که خروج ایشان از ایمان بسیار
مهلت میدهد و در ایشان صد هزار ایمان از ایشان ایجاد کرده در طغیان و تحیر خود استمرار میکند و معنی اول آنست بجهت آنکه
بدو مشتق از مد الحبل و امکره و از اراده و قوله تعالی و من مد فی السراج و لا ارض اذا استطحها الریح و الشاد من المد فی الغوایة
مدی بالام و بمال مد لیمیر ای جزء و امهله کبیر حاصل معنی آنست که چون حق تعالی منع میکند از ایشان الطاف و اشراح و تو طلب بعمل

ایمان عطا فرموده و بعد لا ایشان بسبب بجهت صدور کفر و اصرار از ایشان و شد طریق توفیق بر انفس خود و بر بین ظلمات تاریک ایشان شد
همچنانکه بسبب الطاف و اشراح خاطر مؤمنان زیاده میگردد و یا معنی آنست که بجهت تولد عناد ایشان و عدم تدبر ایشان در دلایل و حجج
مشاهده و رفع لطف و توفیق از ایشان و تکبر شیطان میدهد و تخیل او میکند در اغوای ایشان و منع اضلال از ایشان و بجهت این ایشان در طغیان
می افزاید و سایر این اسناد فعل بخدا از قبیل اسناد فعل و اصافه طغیان بایشان بجهت رفع توهم این که اسناد فعل بایشان حقیقت است و صحیح
این است که چون اسناد مسبب بسبب کرده اطلاق عرفی نموده و مبتدا اضافه کرده اند و گفت ربنا تهم فی الغی و کسانی که بجهم معنی اصلی الهو تفسیر میکنند مسکوت
که چون جرد در کلام مقدر است و تقدیر این که بنا لهم بین مذوق الامتنان و مصاحبت مذی تنسر کشاد و تراخ و اختیار موسی قوم را بالاهم در تقدیر
این که بنا بعد استصلاحهم مع طلب بعمهم فی طغیانهم و طغیان اصم و کر چون لیاند و کیان بمعنی حیرت در عصیان و علو در کفر و حصل
انتخار شوی است از نکال چون قال ادع للناطق الحامل اکرم فی الحاجة و عدد در تصیرت مانند عمی و ان تحیرت در امر بنا الرجل
عابه و عیر و اعمی عمیها لا ما یهما قال الشاعر اعمی الهدی الجاهلین العسف و منهم الطوایف و منهم اولئک الذین
اشتروا ای آنانکه خریدند یعنی بدل کردند و اختیار نمودند الضلالة گمراهی را که کفر است و شک و نفاق و هلاکت بالهدی بر ایمان
ایمان و تصدیق و طاعت و اصل اشتراء از الفت برای تحصیل آنچه مطلوب باشد از اعیان بسر اگر لفظ عوض نیز باشد متبدل است که نمی باشد
و بدل آن اشتراء چه عین نقد مطلوب نیست بلکه مقصود عوض دیگر است که غیر نقد است و اگر لفظ عوض نیز باشد و هر کدام از آن عوض
باشد و تصور پیش ما دل از مشتری خواهد بود و اخذ آن بایع و لفظ اشتراء از لغات الاضداد است و هر دو اشاره باین را بایع و مشتری میتوان گفت
و مصداق آن استعاره اشتراء شده برای اعراض از آنچه در دست باشد تا بآن تحصیل غیر آن کند و حوالت مبادلات و یا از اعیان و مصداق آن بر سبیل
اتساع مستعمل شده و از برای بعث کردن بدل شدن از شیء بجهت طمع و غیر آن و چون اشتراء و استبدال کفر بایمان نوع تفنن و ایمان و اهل
مسلمان بود پس مراد از اشتراء اینجا مجازیست که آن یا اختیار کفر است ضلالت بر هدایت چه هر مشتری اختیار شایع میکند و هدایت
در تفسیر این آیه فرموده که اخذوا الضلالة و ترکوا الهدی و یا آنکه چون ایمان بر فطرت اسلام محبول است چنانکه در احادیث وارد شده
معنی مراد آنست که ایشان بدل کردند ایمان فطری را بکفر کسبی و یا آنکه چون پیش از بعثت متمرد بودند بر سالت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
و مصداق آنکه مبعوث شد بایشان کفر ورزیدند پس بدل کردند باثبات ایمان را بکفر و انکار و هر دو تقدیر فما ربحت تجارتهم پس سود نکرد بازرگانی
ایشان در استبدال کفر بایمان و این تربیح تجارت زیرا که استفاده تربیح آنست که چیزی که ملایم شبیه باشد برای مشتری که کند پس چون
لفظ اشتراء در معامله ایشان که مبادلات مستعمل شده در عقب ربح تجارت واقع شده که ملایم و مناسب اشتراء است بجهت تنبیه اختیار ایشان
و تجارت طلب بحث جمیع و شروی و ربح و فضل راس المال است و اسناد ربح بتجارت با آنکه از آن تجارت نفس بایمان است جهت تنبیه بر تجارت
معامله و یا بجهت مشابهت آن بتاجر است آنچه کسب ربح خسرانست و حاصل معنی آنست که ایشان در معامله که استوای ضلالت است بهدی
سودی نکردند و معنی نبردند وما کانوا مهتدین و نبوده اند ایشان بتجارت طریق یافتن و تجارت نکردند در آن تجارت سرمایه هدایت را
در باختند و بخسران ضلالت گرفتار شدند بتصور از تجارت سلامتی راس المال است و ربح و اهل نفاق اصاعه بر هر دو مطلوب دارند

زیرا که اساس المال ایشان که نور بصیرت و عقل صرف بود چون که اختیار ضلالت کردند استعداد و نظر ایشان باطل شد و عقل ایشان مختل
گشت و باقی نماند مر ایشان را اساس المال که بآن متوسل شوند یا مال از حق و سبیل کمال بر ایشان محسوس شد از ربح و اصل مال خود را ضایع
و باطل کرده اند و مفقود ساختند و بدانکه حق سبحانه و تعالی ایشان حقیقت حال منافقان ایراد ضرب المثل فرموده برای زیادتی در
توضیح و تقریر حال ایشان چه ضرب المثل اوقع است در قلب و اقنع در فهم حتم اعتقاد و باک از عبارت ایراد متخیل و معقول بصورت
محقق و محسوس و بجهت فایده عظیمه که در ضمن امثال است چنانچه حق تعالی ایراد میکند خود بسیار یاد فرموده در احادیث و کلام انبیا و
حکما بکثرت الاستعمال پس بنابر سبب صایبه که مثلهم یعنی مثل و داستان منافقان در این معامله کمثل الذی همچو مثل و
داستان کسیست که در شب تیره ابر ناله استوقد نارا بر فروزد آتش را در بیابان بجهت دیدن راه یعنی تا بر امور خود را دیده رود
قطع مسافت کند و از خوف و تمادی خود را با معنی ساده مثل در اصل لغت بمعنی نظیر است بمثال و مثل و مثیل کسر و شبه و شبیه و مضارع
تابع گشته در قول شاعر که مثل مصرع آن بود آن یا بحد دان یا مضرت نشود مگر در جایی که در آن عراقی باشد و لهذا بحمد و
آن تفسیر و سوار آن مستعمل شده برای هر حالی یا قصه یا صفتی که از اشیای باشد و در آن عراقی بود و مثل توابع مثل الحجر بالنی و علی المثل
و قوله و لله المثل الاعلی و قوله تلک الامثال نضربها للناس و الذی بمعنی الذین است کما فی قوله تعالی و خضتم کالذی خاضوا اگر
صبر نمودی هم باشد و جواز وضع الذی در موضع الذین و عدم جواز وضع قائم در قائمین بجهت آنست که الذی عموم و مقصود بموصول بلکه
مقصود از آن جمله آنست که صله الذی ذات و الذی و صله است حرف معروف بجمله و دیگر آنکه قائم مقام استوا نیست مستقل بود قائم
ظاهر جمع واقع نشود و الذی استوا نیست بلکه در حکم جزء اسم پس سزاوار باشد که جمع واقع نشود همچنانکه لفظ ان و اخواتهم
در مساوی یاست و الذین جمعند جمع صحیح نیست بلکه نون و یا در زایدست برای زیادتی معنی و لهذا در حالت نصب و رفع بیاست تا الیاء
باشد بر لغت فصیحه که قرآن بر آن نازل شده و دیگر آنکه چون مستطال است بصله پس مستحق تخفیف باشد و لهذا در اسماء ما یلیق و من یلیق
در تخفیف از مبالغه کرده اند و حذف یا از آن کرده اند و باز اقتصار بر لام کرده و الحیدان بیاران باشد که مقصود از آن جمع مستوقدین
و یا الف مشهد باشد و مراد از آن جماعتی که مستوقد باشد و استیقاد طلب و نهضت و سعی در تحصیل آن و آن مطموح نار است و ارتفاع
لهب آنست اشتقاق نار از نار بنور نور است بمعنی تفکر بر آنکه آتش و حرکتی و اضطرابی هست و نور از برای تعظیم پس حقیقت معنی آن
که حال همچو ایشان مانند حال کسانیست که آتش عظیم بر فروزند فلما اضاءت پس آنگاه که روشن سازد آتش ما حوله
آنچه بر اگرد اگرد ایشانست ذهب الله برد خدای تعالی بنورهم روشنی ایشان را و میتواند بود که اضاءت فعل لازم باشد و ما حوله
مسند الیه او و ثابت آن بنا بر اول ما حول است بنا بر اما کن یعنی چون روشن شود آنجا و جایها که گرداگرد آنهاست و ما الکنایه
مسند الیه او باشد و ما موصوله در معنی اسکه مصدریه ظرفیه و یا مزید و حول ظرف اضاءت یعنی هر گاه روشن شود آتش در موضع
و یا در حوالی ایشان و الف حول از واو است و تسمیه بحول بجهت آنکه دایرست و قوله بنورهم لام ایشان که ضمیر راجع بالذی
جمع است بحسب معنی و یا بر دیگر نور هر دو و مقام بنا بر همین است که مقصود از ایشان نورست نه نار و یا آنکه استیناف در جواب سؤال

ایشان مستوقدین رفتند در آن روشنی و اذا اظلم علیهم و چون تاریک شد بر ایشان بواسطه عدم نور و رفتن قلموا ایشان در جای
و قدم بداشتند و متحیر گردانیده شدند و دور گشتند که بجای اظلم و بخطف ابصارهم استیناف ثانیست گاه در جواب کسی و اشاره
کند ما الهم مع ذلک اضواء و گاه از اضاء لازم است که موضوع برای مقارنه خبر و وجود مبتدا و خبر پس آن لکن موجود نشود
فقط بر طبایع و موانع و عسی موضوع است برای رجای خبر پس کاه خبر محض است و لهذا استعمال نمی کند بخلاف عسی که متصرف است بخلاف
کاد مانند امل در معنی رجا پس همچنانکه امل متصرف است در عسی نیز متصرف و امثال در خبر افعال مقاربه مشروط است که فعل مضارع
باشد تا تنبیه باشد بر آنکه مقصود بقرب و عدم دخول آن بر آن جهت است که تا قرب بوکد شود و دلالت بر معنی حال و کاد که از
استقبال بر رود اخلال میشود جهت حال از برعسی بر کاد میکند بجز و آن بجهت مشارکت ایشان در اصل معنی مقاربه و خطف بمعنی اخذ
بسرعت و نزد اکلا اصابهم مشوا فیه الی الحق استیناف ثالث کاه تمنی کند که ما استیلاء بر آتش حق و النور و خفت و این کلام
در جواب او واقع شده و اصابا باشد بیت و مفعول محذوف و معنی اینکه کلما نور لهم مشوا فیه و بالاتر است معنی کلما لمع لهم فی مشوا
فیه الظلم باشد بیت مفعول از ظلم اللیل و شاهد این آنکه بمعنی اظلم بصیغه مجهول قرائت کرده اند و بالاتر در قرآن کلما اضاء
اذا اظلم بدون عکس و بدون نور آنست جهت آنست که ایشان حریص بودند بر تمتع هر گاه که صلاح مسکر فرمود و قرب غیر دانسته
میت بدخلاف توقف جهان مرعوب ایشان نبود و قلموا بمعنی وقفوا و مشیه قامت السوق اذا کفت و ظلم الماء اذا جمد و بعد از
تمیه تنبیه ذکر بوده با جمله شرطیه که و لو شاء الله و اگر خواستی خدای ادهاب سمع و بصر ایشان بفصیح بعد و بعد صفوان
لذهب بسمعهم هر آینه بردی شنوایی ایشان را بصورت رعد و ابصارهم و دیدهای ایشان را بمعنی و بعد صفوان
دلالت جواب شرط است بر آن و حذف مفعول اراده و شاهد تابع و مشکاة در کلام عرب نمیشود مگر در شیء مستقر
نانوشت آن الکه دما لیکنه علیه و لکن ساحة الفضیلة او سمع و لو اعرف شرط است و ظاهر آن دلالت بر انتفا اول برای انتفا ثانی
بجهت صدور انتفای ملزوم و نزد انتفای لازم و فایده آن شرط اظهار تابع ادهاب سمع و بصر ایشان با وجود قیام آنچه مقتضی ذهاب آنست
و عدم بیان قدرت حق سبحانه و ادهاب بهر دو تنبیه بر آنکه وجود و سببیات که مرتبط باسباب خود مقدرة او سبحانه است و بجهت تقریر
تحقیق این معنی میفرماید که ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر هر چه اشیا ممکنه قدیر توانست بر ایجاد و خواهد
و ادهاب اجماع و ابصار ایشان و در انوار آورده که شیء مختص است بموجود چه آن در اصل مصدر شاءت و اطلاق آن بر بعضی مشاهده است که
فاعلست یعنی مرید و مرید موجودی باشد و مع شاء و یا ذی فتح است کما قال الله تعالی شیء اکبر شهادة قل الله و بر بعضی معنی شیء است که مسموع است
مشیء وجود و هر چه مشیت حق تعالی بر وجود آن تعلق بوجود آن خواهد بود و فی الجملة و تعلیه قوله تعالی ان الله علی کل شیء قدیر اما آن کلی شیء
از هر دو ایجاد عموم وجود و استثنا و مقدر لجوکه قابلند باشد شیء اعجز است که صحیح باشد که یافت شود و اما بعم او لجیب و مکنت و یا
اجنبیت که صحیح باشد که معلوم شود و مخبر عنه واقع شود پس شامل ممتنع نیز خواهد بود و یا بدون لام ایشان که تخصیص آن کند و عام
هر دو آیه مذکور زیرا که ظن و قدرة متعلق بواجب و ممتنع پس دلیل عقلی انتفی کلام و مذهب اجنبیه و اقوم مذهب امامیه است و در صحیح مذکور

که مشیت بمعنی اراده است و مشیت الغیر بیت صحیح است که معلوم و مجموع شود چنانکه لفظ آنکه است و سبب و مکنه که شیء اول اسماء اعم و اتم است
زیرا که بر معدوم و موجود واقع میشود و اینکه گفته اند که واقع نمیشود مگر بر موجود قولیست مرجوح و صحیح قول اول است و این مذهب صحیح
مشکل است و موید این است ان الله علی کل شیء قدیر چه هر شیء غیر از معدوم محدث و هر محدث را در حالت حالت وجود و حالت عدم هر دو
که موجود گشت هر دو حالت قادر است و مقدور و بقادر زیرا که بدیهی است که صحیح نیست که موجود وجود پیدا کند پس معلوم گشت که او سبحانه
قادر است بر آن در حالت عدم آن تا از آن عدم موجود آورد اما نفی حالت و قدرت نکند ایجاد شیء و نیز معنی مشیت که منتفی بکبر
و کوبد قدرت از همینی است قیام باو که ممکنست از فعل و قدرت محض عبارت از نفی عجز از و و قادر کسی است که اگر خواهد کند و
اگر نخواهد نکند و مقدور صیغه مسالکه است یعنی فعال الجهة خواهد و بر وجهی که خواهد و لهذا غیر باری تعالی باین موصوف نمیشود و اشتقاق قدرت
از قدرت زیرا که قادر ایقاع فعل میکند و مقدار قوه خود با مقدار الجهة مشیت او منتفی آن و در برابر طبیعت بر آنکه حادث در
حالت حدوث و ممکن در حالت بقا مقدور او سبحانه اند و مقدور عبد مقدور عبد است چه آن حاصل فعل است و هر شیء مقدور او
با همینی که فعل است بجهت که مذهب اشعریان که آن مشکل و مفاسد عظیم است چنانکه در کلام قدیم مذکور است بلکه ایجاد
مقدور است بر آن و نیز در مجمع آورده که مقتضی ایجاد است و اینجا بر سه اشیا بر وجه قادر است یکی بر معدومات تا که ایجاد آن میکند
دوم موجودات تا که تعیین آن میفرماید سوم بر مقدور غیر باشد که قدرت میدهد بر آن و منع آن میکند و نیز و بعضی دیگر از حاصل
در مقدورات حوادث نه مقدورات قدیم مقدور واحد میان دو قادر ممکن نیست زیرا که موجود باشد که شیء واحد هم موجود باشد
هم معدوم و لفظ کل که اسم آن در غیر عموم میکند بخصوص قدیم کل آمد بر نفی و صاحب انوار گفته که هر دو نسبت لازم
شد و ظاهر است که اجمال تیلان موقوف است و این عبارت از کیفیه منتزعه از مجموع که اجزای آن متلاصق و منضم یکدیگر باشد و نسبت
که شیء واحد شود از آن تشبیه کند بکیفیه منتزعه دیگر مثل آن باشد مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها الی آخر آیه که تشبیه حال
یهود است از حمل اثقال بالجهة ایشان از توریت بحال حمار در حمل الجهة حامل آن اسفار که کتب است و غرض از تشبیه
تمثیل حال مناقشان است چیزی و سنت تعالی الحال الکبیر که نار از منطفی شود مبدا ایقاد آن در ظلمت یا بحال شخصی که باران سحاب او
بگیرد در لیل مظلم با رعد قاصف و برق خاطف و صواعق جانفزا و مکنت که هر دو تمثیل از قبیل تمثیل مفرد است و باین معنی که ایشان
مذکور را افراد افراد اخذ کند و باشد آن تشبیه کند که قوله و ما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا
الحرور و قوله امن اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم الی آخر آیه که در آن تشبیه
مشبه باشد بمستوفدین و اظهار کردن ایشان ایمان را باستیقاد نار و آنچه منتفع شوند بآن از حقن دماء و سلامتی اسر و اولاد
غیر آن با صاحب نار حرام مستوفدین و زوال این حال از ایشان بقرب ایشان باهلاک و افنای حال ایشان و انطفای ایشان از حرمان دائم
و عذاب شدید با طفای مستوفدین و اذهاب نور ایشان نیز تمثیل ثانی تشبیه ایشان مشبهات با صحاب صیب و ایمان ایشان که
مخالط بکفر و خداعت شبیه بصیب که در ظلمات و رعد و برق است زیرا که ایشان اگرچه با نفس فی نفسه لکن چون مخلوط بکفر و

و خداعت پس ان نفع بصر عادت و منافع ایشان بجهت حذر از تکایان بلوم منافع و تعرضات کفر و مشبه بکرد ایشان صاحب در
ایمان از مشبه ان صواعق بجهت موت یم از خشیت آنکه دفع ضرر نمیکند و مانع رسیدن مضار نمیشود و ایشان فتحت ایشان بجهت ضرر
جلا ایشان با صحاب الله ایشان سیاه و نزل میکند و مشبه با یکه اصحاب صیب هر کاه مصادف میکند در قدرت دانند در رسیدن بدو آنکه
مبادا برق خطف ابصار ایشان کند پس کاهی چند بر سبد و مبدا از و چون برق مخفی میشود و ضرر ایمان واقع نمیشود و بر جان خود می
ایستد و حرارت ایشان منتفی میکند و در مصحف کوید مراد تشبیه ایمان و قرآنست و سایر آنچه با ایشان داده اند از نعمای که سبب حیوت ایشانست
که حیات از ضرر بات تشبیه آنچه مرتکب با ایمان و قرآن از شبه مبطله و اعتراضات مشکله چون تکالیف شرعیه و مجاهدات در ایشان
و نزل رسانید را ظلم بجهت ما افزا بانزال ادیان قدیمه ظلمات مزعوم ایشان و آنچه در قرآن و امامت از وعد و وعید و عدل و آنچه در آن
از ایات باهره و برق و اصنام ایشان از آنچه میشنوند از وعید بجهت آنکه وعید تخویف او کرده باشد و صواعق و ترسانیده و بجهت آن
شیء از خود کرده باشد از شبه در آن با آنکه هیچ خلاصی نیست ایشان را از آن و هو معنی قوله و الله محیط بالکافرین و اهتزاز ایشان
مر آنچه بر آنکه لامع میشود مر ایشان از شدتی که ادراک آن میکند یا روزی که مطمع ابصار ایشان بینی اصحاب صیب در مطمع
نزدیک هر کاه روشن میشود و میروند و توقف ایشان در امر وقت عروض شبهه و رسیدن مصیبت مر ایشان را توقف اصحاب صیب که وقتی که
تاریک میشود بی ایستند و قوله و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم و تعلیل است بر آنکه جوهر سمع و بصر باتباع داد بجهت آنکه باقی
شوند و فلاح پس ایشان صرف نمی کرد اند محظوظ بجلد و سد آن کرده اند از مزایا آجله و اگر خدا خواستی که سمع و بصر ایشان را از روی
اجبار بحالی که اند که چشمان مخلوق شده اند هر آینه قادر بودی لیکن مانی ممکن است مرو بیت که چون منافقان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
بیامدند اکثر را کوش بشهادت از ترس آنکه مبادا احکام الهی نقل ایشان صدور یابد پس چون تشبیه فرمود ایشان را بحالتی که جمعی
تلف نفس ترسیدن صدای صاعقه اکثر را کوش میبندند و چون حجج بزرگ قرآن و ایات لامعه و فرقانیه بدیده ایشان میرسید
نزدیک بان میشد که دلهای ایشان را بجهت نور ایشان آیات ربوده شود از نظر کردن در کشف خود و دل ایشان را مالک کرداند و ایشان
حوادث تشبیه ان و نمود برق که سبب کثرت لمعان نزدیک باشد که دیدهای اصحاب صیب را بر باید و مالک شود بر توان و هر کاه برق
کمتر نمی نماید و لمعه درخشان میشد مسارعت مینمودند بکار و دین اسلام را می پسندیدند و وقتی که تشویش و سختی بر ایشان میرسید متحیر میشدند
و توقف میکردند حوادث حالت ایشان را مثل حال اهل باران که چون برق لامع شود شروع در رفتن نمایند و چون لمعان از میان
شود توقف کنند و بعد از آن فرمود که همچنانکه خدای تعالی قادر است بر اذهاب سمع و بصر اصحاب باران و رعد و برق هم بخشیدن قادر است بر آنکه
و بصر منافقان را سلب کند و منافق ایشان بیرون چه فی سامعه را در استماع ایمان بیند و توقف باصره را در دیدن محاسن ظاهر باشد اما آنکه
پس مستحق و سزاوار این عقوبه باشد ابن عباس روایت کرده ایمان ایشان منافقان که اول جحود نمودند و چون نمیخواستند
مومنان شدند و گفتند این محمد آن محمدیست که ما نعت محمد تورات و مرحوم ایم و دانسته که پیغمبر آخر الزمانست چون در آخر صف

مسلمانان واقع شد بجهت عدم ثبات و خلاف امر پیغمبر صلعم زدند و بر کشتند و از صادق علیه السلام روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که ای علی موسی اسلام ثابت است بنماز و زکوة و منافق را صفت کذب و قول و خلف در وعده و خیانت در امانت و عداوت
کند که این صفت مخصوص است بمنافق که در عهد رسول متصف باین صفت بود و در روایتی دیگر این که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اربعه
کنند منافق را خصلت از جهت آن که طوع و دیانت ایمان فرمود و گفت و اهدت بهذا الی الناس کاذبون و در خلف عهد اقبال کردند
و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا به و اعراض بجانب ایمان نزل علی اجابت و لم یؤمنوا که
فرمود که ایمان علامت ثبات سینه بر دو جهت که ایمان است از ایمان شریف می آید بعضی ای که اگر ایمان مؤمن را شکافند سینه ایمان
و اگر دل منافق را شق کنند سیاه باید بعلامت اصم کنند که موسی ابیم کس آیس بود مگر از خدای و منافق بهر کس امید دارد مگر از خدا
حاصل که این سیزده آیه در شان منافقان و صدقه تعداد فرق مکلفان و ذکر خواص و مصارف امور ایشان بر طریق التفات از
غیبت بخطاب که مستلزم هزار مسامع است و تنشیط او را اهتمام بامر عاده و تفخیم شان ان و جبر کلمه علیه بلذ مخاطبه جمیع مکلفان
علی العموم بر وجه خطاب بعباده و اعتراض تمهید جوده در دعوت میفرماید که یا ایها الناس ای گروه امیان اعبدوا
کبد و پرستش نمائید ربکم پروردگار خود را که مستحق عبادت اوست نه غیر او و ما که باشد بر تعیین موضوع برای ندای صید و کاتب
قریب دانان ندا بیک بجهت تنزیل او در منزل بعید و این بجهت عظمت قریب ماست و مراد داعی که دیار رب الهما انکه او سبحانه از
بعید و اجل و بد و با بجهت غفلت و سوء فهم او و با بجهت اعتماد بر غول و با بجهت حرص بر ان و این حروف یا منادی جمله ابت مبنی بر
کتاب ضلال فعلت و ای و صله است بندای موزن بلام جاد حال یا مرو مشتد رست از جهت تعدد جمع مبانند و حرف ضم بنا
حکم منادی است و مقصود بندا را تابع اگر دانند نا وصف موضح ان باشد و مزیل ابهام ان و التزام ضم در مقصود بندا بجهت ان که
تا اشعار باشد بر انکه مقصود ندا و اتمام های تنبیه میان ای و مقصود بندا بجهت ها کنیت و مقصود بعض از انجهای مکلفان
از مضاف الیه و کثرت بندا با این طریقه در قرآن بجهت اشتغال آلات بر جمله مشتمله تا کید که ابهام است از لا توضیح ان تا بیان ابهام
کلام تنبیه که محبت میان صفت و موصوف بجهت تنبیه است سامع را بران و در قایل کند مذکور شد و چون هر چیز را که خوض بنجکار
باشد امیکند از اوامر و نواهی و اوامر و عظات و وعد و وعید و اقتصاص اخبار امم سالفه و عبران امور عظام انکه از حق ان
است که منتفع شوند بان و مقبول اقبال کنند بران و اکثر بندگان از ان غافل و بی سزاوار است که تا کید و مبالغه ایشان را آن کرد
و جمع و اسمای که محل اقرار است و مانند الملائکة و الناس بالحق از برای عموم و الجمع فتد عهد و الا بر تعیین محل است از ان
تو کید با بجهت مبنی عموم است کثرت الفهم مسجد الملائکة کلهم اجمعون و است لال اصحاب بعموم آن چنانچه در معنی و علی ابی اصل الناس
که مشروط اهل است نا سامر و بیانست که در وقت نزول آیه موجود بود و ماند در دمانی که صدر ایشان بیدا شده اند و مستوی نا و مقابل
چه شرط ثابت شرع که متعلق خطاب ایشان و احکام ارتباط عبادت نا قیام ساعة الا لخصه الدلیل و روایتی که از علقمه و حسن
بصری مروی است که هر آیتی که صدرش یا ایها الناس یکیست و آنچه مصدرست یا ایها الذین آمنوا مدنی و تند بر جمله موجب تخصیص آن

نخواهد بود بکفار و با هر ایشان بعبادت جد ما موده مشترکست میان بدر عبادت و زیادتی از و مواظبه بران تبر و طلوع ایشان
در عادت صدر ایشان ایشان با بخر راجع تقدیم آن از صرف و اذا بضائع در اکه از الوار موجود شی و اجب انجیرت تکلیف
تام فتوره مکر بان جبر و محاکه حدث مانع فعلی نیشود که تبر مانع وجود عبادت نیست لکم و لعلکم و نفع ان و انتم الهیاء در عبت
از مطلوب نوشان از دیاد عادت و تمامت بران و ذکر تکلیم تنبیه است بر انکه موجب فریب مر عاده را بر بیزانست و اینکه حق سبحانه
و وجه عموم با همین است که خوض تغلب مخاطبین کرده بر غایبین بر کسانی که در حین نزول نبوده اند در حکم حضور ند فجعلنا لا تابع
که خطاب بر تعلق بعد و صرف کرده باشد در سحابه نزد اطفال ایزد حکم مستغنی اند بجهت رفع تکلیف ارتیاد حاصل که خوض منبه باید که
ای جمیع مردمان از دکور و اناث و موسر و دکاکر کار باب عقول در سنتر کنید بر وجه اخلاص از بیکار و بر ورده کار خود را الذی الخوانی که
که قدرة کامله و حکمة الله خلقکم بیافرید و اکنون عدم و وجود آورد شما را والذین من قبلکم و اکسانی را که بودند پیش از شما از آبا و
شما غیر از اسم موصول با صله صفتی است جاری بر سبحانه برای تعظیم و تهلیل و محتمل که مرای تقیید و توضیح باشد و اگر خطاب مخصوص
بشد کیر باشد و مراد بر اعم از معتقدی آن الهی که اهل شرک تسمیه انها کرده اند و باب جهانیان مستند در ربوبیت بودند یکی ربوبیت
موضع و دیگری ربوبیه الهی جود و بجهت ایزد عباده هر دو میکردند پس حق سبحانه میفرماید که پروردگار حقیقی خود را پرستش کنید که خالق شما و
جمیع کسانیکه پیش از شما بودند لعلکم تتقون تا امید که بعبودیت او اطاعت نمائید و بر او از بدیهیچ چیز قادر شدند و خلق بمعنی ایجاد
شی است بر تقدیر و استوار اصل آن تقدیر است فیا الخلق الشیء اذا قدرتها و سوتها بالقیاس و بیان الذی جعل لکم الارض فراشا و السماء
که مقدم بر مخاطبین بود اند و منصوب المحل مفعول به ضمیر منصوب در خلقکم و الرابع این جمله در محل نصب الجبرت که متقدم بر نزد اهل
بجهت اعتراض ایشان بانکه خلق همه خود تعالی است کما قال ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض لیقولن خلقهن
و بالجهت نکو ایشان از علم با دنی تامل بر خلاف کلام ایشان که چون شما مقر بدانکه ایجاد بر ورد کار و خالق همه شما
شما بوده اند پس او را پرستش کنید نه غیر او را لعلکم تتقون شاید که شما بر حذر از غضب و محترز شوید از عقاب و مستحق
تقوی مجازات باشید این جمله ایست از ضمیر اعبدوا کانه قال اعبدوا ربکم الجبر ان تحرطوا و سلک المتبین الفائز بالتقوی و
الفاجع السنة جبین لجواز الله تعالی یعنی عبادة خدای کنید در حالتی که امید وار باشید بانکه داخل شوید در سلک متقیان که فایز شدند
و رستگاری و مستحق جوار قرب حق شدند و حصر بر حق جبر امکان ذکر و مراد که تقوی مستعد رجه بالکیفیت جهان
تعریف اما یشوی و توجه تام بحضرت مولی و استعاره موده مراد که سزاوار است که عابد عبادت خود و مستمر نشود و بهوش آخر و رجا
باشد تا بجهت خوف جرم او در عبادت بیشتر شود و روز بروز مدارج ترقی عروج کند و اگر نه در مرتبه اولی توقف کرده عادة زیاد
نخواهد کرد و مثل اینست که بیشتر خوف و تقوی و خوف طمع و بیخوف و رجا و خوف میخافون عذابه و مستوی اند و اکسانی که جمال اشتهار
خلقکم و الذین مطلوب بران و معنی اینکه خوض بیافرید شما را و کسانی را که قبل از شما بودند در صورت کسانی که از ایشان نیست و از تقوی
نه تا ترجیح امر تقوی نماید با جمع اسباب ان و کثرت دواعی بار بعضی چون خوض خلق عباد کرده برای تنبیه ایشان بتکلیف و عقوبت

شهوات را در ایشان مرکوز ساخته و از احد علت کرده و اندازه و تکمیل ایشان فرموده و زمام اختیار در دست ایشان داده و از اجیز و منوی
ایشان کرده پس ایشان در صورت کسانی اند که اعمال از ایشان مرجو باشد تا مترجح شود امر منوی ایشان باجماع بر اسباب و دواعی
و تقلیب مجالبین و غایبین در لفظ و معنی تا بلوغ اراده هر ایشان و نزد بعضی این کلام مثل خلقناکم لکی تعبدوا یعنی تا
سزاوار آنچه اگر بر هر چه بود برسید زیرا که در لغت تا نیز قدر که لعل و اشال آن برای تعلیل است و نزد بعضی دیگر معنی آنست که بر شرع
خدای کنید تا بدکه شما بسبب مباشرت عبودیت از محرمات بپرهیزید و از تواهی اجتناب کنید و بعبادات از عذاب بر هید و بر روح رسول
رسید و از بعضی علمای تفسیر منقولست که لعل در عسی برای وجوب و لازم است بعد آنکه اگر بعد لایق نباشد که کسی را در طمع اندازد و او را
محروم گرداند و اقبال آنست که تحقیق اعتبار کنید الذی جعل لکم الارض فراشا که امروز شما را بیت در دست و ملک و جوب رشد دست فکاه
فلا ابتلا ثرت و لذت و لیکن برای که طریق معرفت حق و علم بوحدانیت او و استحقاق او مر عبادت را نظر در صنع او و استدلال
باعمال او و بعد از امر بعبادت و اعتراف بنعمت قدر او صنوف نعم خود میکرد تا بندگان بال استدلال کنند بر وجوب عبادت و منبعث
خدائی که مستحق عبادتست الذی الکسیت که بحکم کامل جعل لکم که گردانید برای فایده و انتفاع شما الارض فراشا زمین را
کسترده تا آرام گیرید و حرکت کنید بر آن با انبساط خود و السماء بناء و آسمان را سقفی بر داشته بدانکه این جمله موصوفه صفت تا بنده
سبحانه است تا بدحت منصوب باید نوع و تقدیر آنست که اعنی الذی جعل یا هو الذی و مستولد بود که مبتدا باشد و خبر آن فلا
تجعلوا که بعد این مذکورست و جعل از افعال عامه است که یکی از سه معنی شامل یکی بمعنی صار و طفق و بمعنی متعدی بیک مفعول است
جعل ظلمات و نور و بمعنی اوجد و این قسم متعدی بسه مفعول است کقوله و جعل الظلمات و النور و سوم بمعنی صیر
و این متعدی بدو مفعول است کقوله جعل الارض فراشا و تصییر مفعول ثانی باشد و مفعول اول محذوف است حاصل آنست که خدا تعالی
زید الامیر او اعتقادی چون جعلت زیدا عالما و معنی تصییر ارض را فراش آنست که بعضی از جوانب آنرا از بنیان بلند بر آورد و ظاهر خانه
با آنکه از بحسب طبع محیط جهات است و او را متوسط گردانید و میانه صلابت و ملاطفت تا آنکه مهیا و مستعد شده برای نشستن و خواب کردن بندگان
بر او و فراش مبسوط و بر مستدعی ثبت تکرر زمین سطح باشد زیرا که کوه و پشته کل از اعضای حجم و اشیاء حرم آن باشد اندازه از افتراش
و حاجات از رفتن مصروف و آن اسم حسن است که نزد احد و مستند صادق مواجه ماشد دیار و درهم و نزد بعضی جمیع اموال است و نیا
مصدریست که مبنی بان تشبیه یافته خواه چیت باشد یا قیر یا خمیر و مبنی علی امر اند زیرا که صورت هر کاه متزوج میشود بزنی صرب
خیمه جدید میکند و در خبر است که چون حق تعالی اراده آن فرمود که آسمان و زمین را بیافریند جوهری سبز خلق فرمود و مدتها
آسمان و هفت زمین و بعد از آن نظر هیبت در آن نگریست آن جوهر آبی لرزان شد و گفت و بحاری از موج و اضطراب آن بدید آمد
طبقه آسمان از بخار آن بیافرید و هفت طبقه زمین از آن کف ایجاد نمود که عرض آن مقدار ارض مکه بود و بعد از آن از آن تحت مکه
بیرون آورد و در اقطار عالم نشر ساخت و نعم الجبال فیه کنون الصفر لسار که ابر و زمین بسبب بخار او امروز در کمال سفینه لوح الا
حلت عظمت و قدرت در آمده که هر طبقه از طبقات آسمان و زمین مقدار پانصد ساله راه است و مابین طبقه تا طبقه مرتبه

وبعد از

رسید از خلق اسمانها حمله عرش را ایجاد فرمود و طبقات اسمانرا بر دوش ایشان نهاد و فرشته دیگر را بیافرید و با او مرکوز نادها
بکند و از مشرق تا مغرب زمین را بدو ات لسانکم و بر جای قرار بیکون کاوی را آفرید که او را بهمل هزار سنگ و چهل هزار سنگ
مان فرشته را فرمود تا ای بر سلم ان کاو نهاد قرار گرفت شاخهای ان کاو از اقطار زمین تا زیر عرش رسید و دهن او در دریات دوزخ
بکار نفس میکند و مدت خورد یا دانی و گوی آب دریا از آنست چون قوایم کاو قرار نگرفت سکی را خلق کرد و تا هفت اسمان و زمین و لوا
مستقر قرار کاو کرده اند و ما تحت الثری که در سوره طه مذکورست اشارت باین سکست و بعد از آن ماهی را بیافرید و در قرآن اسمان
و ن والقلم ایست باین ماهی و بعد از آن ماهی را بر بالای آب هاست و آب را بالای باد و باد را بر اندازه تا بجاء عظمت قدرت و حکمت و بعد از آن
مانند کشتی بر سر آب بخرامی و مضطرب بود که هر چهار را در میان زمین بیافرید و کوه قاف که از سر دست محیط جمیع زمین کرده اند و همه را بر زمین
ساخت چنانکه هر دو الجبال اوتادا و بعد از آن که در سوره صلی الله علیه و آله فرمود که خوم زمین اول را بیافرید و سکان ادبیات که دانسته
در ام الطبقه باد و سیوم آسمان و ای جامعی ساخت که در و بهای ایشان چون روی آدمی است و بهای ایشان نهاده پای کار و اعضای ایشان بر از
موی است مانند پشم گوسفند و روشنایی ایشان آب است و شب مار و زایشان در زمین چهارم آسمان کبریت است که از سجانه برای اهل دوزخ آفرید
چنانکه بعد از این فرموده که در تو دها الناس و الحجاره و در الحاد دریای کبریت که اگر کوه عظیم در آن افتد از زمهریر دوزخ چون حلاوت و عذاب
اهل دوزخ هر یکی مانند دکری و هر یکی را هفت هزار هزار ذراع هر ذراعی چون درخت خرمای عظیم الجثه و ششم مکان در جهان و روح
ایشان عالم ان تحبیس است چنانکه فرموده که کلا ان الفجار لفی سجین و هفتم عرش جای الجلیس است و لشکر مان او و تخت او در تخت است الحجا
ان حموه است و جانب دیگر زمهریر و اعمال و صحائف و اثاث است که فرمود صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی اسمان دنیا را از دود بیافرید که
و هی دخان سیمین و از زمین تا اسمان اول پانصد ساله راه است و در الحاد فرشتگانی خلق کرد از نور و آتش و آب و بهتر ایشان فرشته ایست
او عدد موکل بر او و بدان تسبیح و ایست که سبحان ذی الملک و الملکوت و نام این اسمان رفیع است و بر لون لعل و فرخ است و بر اسمان دوم
لون مس مجلوی گشت و در و انواع فرشتگان که عدد ایشان جز خدای نداند و این تسبیح مستولند که سبحان ذی العزة و الجبروت و نام این
اسمان قیدوم است و در و فرشتگان نام او حبیب که یک بهر از قف و نیم و اثر و استاد و نفس بر و اسکنار و دوم
و ایست که ناموکفا بین الشیخ و الشاب و الشاب بر طور عبادت و اسمان سیوم زبل مرتبه است و در و فرشته آفرین است نام او میکائیل و بهشت
جمیع فرشتگان این آسمان چهار رهای مختلف و صفهای زده اند و او را تسبیح زنجبیل بر داشته میگوید سبحان الحی الذی لا یموت و اسمان چهارم
زبل نقره و نام او ارتیکون و در و فرشتگانی اند در مقابل آنچه در اسمان سیوم همه در قیام رکوع و سجود و تسبیح ایشان و آنچه که مستوجب
نفوس تنها الرحمن لا اله الا الله و اسمان پنجم بلون طلاست و در و فرشتگانی اند که از زمان خلق بعضی در رکوع اند و لا یرفعون رؤسهم
و بعضی در سجود که سر از سجود بر نمیدارند تا روز قیامت و نزد ما بعضی در تصور میگویند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و مصداق آن
آنچه در نهج البلاغه امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده که تو فرق ما بین السموات العلی بلا هن الهواء امین لا تحسه منهم سجود لا یرکعون و
رکوع لا ینتصبون و تسبیحون لا یسامون و صافون لا یتزیلون و اسمان ششم بر لون سرخ است و نام او عاروس و در آن جای کوه باشد

کاو چهل هزار سنگ

و باصر

کنند

که مهتر جمیع فرشتگانست و در لحاظ هفتاد هزار فرشته است هر فرشته را هفتاد هزار فرشته حاکمست و این فرشتگانند که حق تعالی ایشان را
مصالح سکان و کارهای ایشان سپرده است چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که بهم اسناد علی وجهه والسنة الی رسله و مخلوقین
بقضائه و اسمان هفتم از زر سفید است و بالای ان رفیع در لحاظ هفتصد هزار فرشته است هر یکی را از ایشان چندان زور است که اگر
که را دارند قطره های باران و ریگ بیابان و برگ درختان اند و از اسمان هفتم تا لحاظ که مرکب بدانصد سال است و در لحاظ و سیاهی
ملائکه اند از حمله عرش و غیر ان و عادة ایشان نظر در عرش که کجا عرش چشم از عرش بر گیرد و اگر یکی از ایشان بر جنبد همه دیگر
و مرتبه ایشان نزد حضرت ولایت پناه صلوات الله علیه الحاجة من الانظار اذا کانهم الماسة لانوار العرش اذا انهم ناکسة رؤسهم
در بالای ان ایشان که کاهل ان چندان است که کاهل تحت آسمان هفت زمین و عرش الهی بر بالای ان است در علیین و حد و نهایت از حد
خداوند و این دلالت تمام دارد بر ربوبیت و وحدانیت و قدرت و علم او سبحانه جز او سخن عبودیت را شاید نه غیر او و نیز بحمد است لا استدکان
و جوب عبادت او میفرماید که **وَأَنْزَلَ** عطف بر جعل یعنی خدای چون اکرم است که فرو فرستاد **مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** از اسمان
مبارک و پر نفع مراد از اب باران است در بعضی تفاسیر است که مراد بعضی اب است که سود و علو دارد بر زمین و خدای تعالی امور الوره آب را چون
چند متوجه هوا شود و در ابخاره تراکم شود و بعد از ان باد او را متشتت سازد و بفشارد و کنوا نفوذ از تلاشی المصران ما تحاجا و بعضی دیگر
گفته اند که اول است که سحاب صراف معنی خود است زیرا که باران از دریائی که در زیر اسمانست نازل میشود و چون که اسمان مرتبه
از ابخاره می اید پس حق تعالی ابر را بطریق عزیل اوردن تا صدمت او بر ایر واقع شود و ابر انرا بتدریج بر زمین فرو فرستد و اگر از جابل شود و
اگر کثرت باران و صدمت تکاثر و ان شود و معنی انست که حق تعالی انرا الب فرمود از جانب اسمان **فَأَخْرَجَ بِهِ** پس بیرون اورد بسبب اب و نمی
که با حال ممزوج کشت **مِنَ الثَّمَرَاتِ** از انواع میوها و اصناف حبوبات و سایر مایحتاج **رِزْقًا لَكُمْ** روزی ساخته و اماده برای شما
و بباید دانست که خروج ثمار بنده و بسته قادر مختار است اگر اب ممزوج بتراب چون است در اخراج ثمار تا و ان باشد لطفه نسبت
باب و چنانکه او سبحانه عادة خود را جاری ساخته باحاصه صور و کیفیات مخصوصه و یا فوق فاعلیه را ابداع نموده در ترکیب و فوق فاعلیه
که مشاهده میشود از اجتماع ابر و هوا و انواع ثمار و او سبحانه اگر چه قادر است که ایجاد ثمار نماید بدون اسباب و مواد همچنانکه ابداع نفوس
اسباب و مواد نبود بلکه در اشیای اسباب سبب تدریج از حال بحال صالح و حکمت مندرج است چنانچه اسمان و زمین و ما بینهما در مدت
غیر متعدده مشهود میشود مر اولوا الابصار را و علوم متجدده ایشان را حاصل میشود عظمت قدرت او سبحانه بخلاق ایجاد اسباب متعدده
و مواد که میان او و ابتدا ایشان است خود انکه مراجعه سحاب باشد با قبول تحصیل انکه هر چه علو دارد از اسمان بکوبند و زیرا که مطر از سحاب
میشود و سحاب منتهی میگردد و بعد از ان از سحاب بارض نزول میشود چنانکه مذکور شد و ابتدای ان از اسباب سماویه است که مشهود
اخر انکه طبایعست از اعاقی ارض بخصوص او در لحاظ متعدد میشود بسحاب ما طرو من ثابته برای تعیین است و دلیل انکه ثمرات و ما ورد
فکانه قال و انزلنا من السماء مطر الماء و اخرجنا به مطر الثمرات بکون مضاف میشود زیرا که در واقع مخصوص است زیرا که از اسمان و همراه باران
و همه ثمرات مطر میروند می اید و کلوا از اب مرزوق نیست که مطر مرزوق و یا برای تمیز است و رفا مصدر است یعنی مرزوق کنوا لکم

من الدراهم الفاده که ثمرات که جمع قلت با انکه مستغنی جمع کثرت است که ان ثمارست بجهت انست که مراد بان جماعت ثمرات است که در بین خود ان
که لیکن نزد تنبیه و مؤید انست انکه مبنی من الثمرة خواند بصیغه توحید و با انجهت انکه جمع در موضع یکدیگر واقع میشود و کنوا که مرزوق
خانیت و مولد انکه قدرت و با انجهت که چون ثمرات محلی باشد پس از حفظ حاجت و با تنبیه بر قلت ثمار و بیان حجت ثمار العزیز
الکه صنعه رزقست اگر مراد از مرزوق باشد و منعول انست اگر مراد ان مصدریات و کانه قال ارزقا الملکم و معنی بجهت روزی دادن ثمار او جمع
در ثانیه تنبیه مورد ان بکند و بر انکه او سبحانه است که حالق و مبدع ایشانست و رازق و محل که جمله او سیل میکند و هذا اسمان بنا
فاء تعقیب که میکند ایشان را از عبادت غیر خود و میفرماید که **فَلَا تَجْعَلُوا** پس مکردانید و مجعل فرمایید **لِلَّهِ أَنْدَادًا** مر
خدایرا انبازان و شریکان در عبادت این متعلق باعبد و الاکلام ای میباشد و مطروح ان بعبد پرستش کنید خدایرا که خالق و رازق شما
و ایشان را شریکان و مکردانید در پرستش و با منصوب بلحاظ ان که در جواب امر باشد و معبود پرستش کنید خدایرا که او بکار روزی
دهنده شما است ایشان را و مکردانید در پرستش و با منصوب بلعل بر طریق اطلاع در کریمه ابلغ الاسباب اسباب السموات فاطلع که
و از مخلوق با شیای که ان تعنی و ترجی و عرض و استفهام و امر و نهی بجهت انتزاع لهما امور و انکه جبر موجب است پس مسلمانست که
نشود الا تجعلوا هو انداد اگر میپرسید از خدای پس شرک پیدا میکند برای او و یا انکه متعلق بالذی جعل الارض کلام مستانف باشد
نه صفه ثانیه و لیکن که جعل واقع شده باشد برای تاویل انست مقدر و لا تجعلوا واقع مارای سبب است که امر و جبر شد بجهت انکه
نه صفه ثانیه و لیکن که جعل واقع شده باشد برای تاویل انست مقدر و لا تجعلوا واقع مارای سبب است که امر و جبر شد بجهت انکه
مبت انتفی شرط است و معنی انست که بجهت ایشان عظیم ارجو تمنا انست که خبر ایده و شریک او کرده باشد و مثلیت
که مخالف و مضادی هم مثل خود باشد و اشتقاق انداد ندود است یعنی نفر و از ماده ندود الرجل خالفته او بمحض جرست بحالتی که
خود باشد در ذات بجهت که مساوی محض جرس بماند در ذات و نسبت الهی باطلیه شرکا باشد و حال انکه معتقد ایشان ان است که انها
حق تعالی باشد در ذات و صفات و نه مخالف او در افعال بجهت انست که چون ترک عادت او سبحانه که باشد و مستعمل عادات انها شده اند
و ایشان را الهه تسمیه نبود پس شیر است حال ایشان بحال کسانی که اعتقاد کرده باشند که انها در ولادت و بجهت الوجه و الذات اند که فا
و ایشان را الهه تسمیه نبود پس شیر است حال ایشان بحال کسانی که اعتقاد کرده باشند که انها در ولادت و بجهت الوجه و الذات اند که فا
مراکه دفع یاس و عذاب حق تعالی کند از انها و اعطای انچیزی کند بر ایشان که حق تعالی نخواسته باشد که با ایشان دهد از او تعالی خیر و شر
حق تعالی باین قول انکه و مودة بینکم و مودة بینکم و تشنیع نبود بر ایشان با که شما انچنین ایراد میکنید بر کسی که مستحق است و بر انزدی تو اند بود
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال انکه شما میدانید که اصنامی که پرستش انها مستعمل میشود قادر نیست که مخلوقات را بیافریند و نیز مکر
را بانزار رسانند پس چگونه لیاقت معبودیت داشته باشند با انکه شما در کتاب توریه و انجیل خوانده اید که او را شریک نیست و نیز میگوید
پس یقینا میدانید که او واحد است که سزاوار نظر شود و با انکه شما اقرار زمانه اید و میان خود و باطلیه میشوانید که او پس چگونه شما لازم باشید
شما در جهالت او معنی مسموع نباشد حکم العقل میدانید که اسمان با این وضع و صنعت و بسیط و کبیر تر از مخلوق کبیر الصنعه مصنوع قادر
مطلق نه عاجز و مطلق پس او چگونه اسرچیال از جهت ولا تجعلوا و منعول ایمان باطرست در حکم عمل لازم ای و حال انکه شما
انعام الانظر صنع خدا را میکنید و حال انکه شما از اهل علم و نظر و بادی تامل عقل شما مستفاد میشود باثبات توحید جمیع مخلوقات که متعجب

بجوز ذات بسمانی از مشابه مخلوقات باشد و تقدیر آنکه دانم فعلون انما الامانة لا تعبدوا علی مثل ما یفعل بعضهم و حال آنکه عالمید باینکه
مانند ایشان و فادار نیستید در آنکه خطا کنید که مثل اصل اولیات در ضایع و تزویج حکم کنید و تعلیم شرکا کنید و نیفعل امر ذلک و ما یوجد
ایمان نو بحث و تثریب تقبیح مکن و توحید و تصدیق عالم و جاهل که تمکن باشد و اعلم بحساب دو باید دانست که معبود او بود و بایدی
عبادة خدای و بهی از اشراک باو و اشراک بالجوارح تا امر عبادة اصحاب و مشتغل بهی از اشراک و بیان آن بر دو جهت که خوض و تفتیش و شهود
امر عبادة را بر صفت ربوبیت اشعار باشد بآنکه ربوبیت علة وجوب عبادت و معدات آن تفسیر ربوبیت چون کرده ما بکه او خالق اصول ایشان
و الجوارح محتاج اند از و مسائل از نقله و مظله و مطاعم و ملابس چه فرق اعتراف مطعوم و رزق اعم از ماکول و مشروب و موجود چون امور بعد
اصحاب قادر نیست و شاهد و صداحت او بدین از شرک را بازار و تعریف ساحت و بیشتر که مراد از الحرة الجنة و الجوارح ظاهر ارد لا تعبدوا بسکید
و سوء کلام بهی ستر اشارت بتفصیل خلق انسان و الجوارح خوض در راه حاضر مرهود ایمانی و صفات مرطوبه نیست پس بعد از تامل
کرده ماهی و نفس را اسمار عقل اما و الجوارح بر آنکه مرکا بعض ساحت اعضا اعمالیه و تطهیر محصل بوساطه اشتمال عقل و حواس و ادراک
قوای نفسانیه و دینیه قرآن متولد از ادراج قوای سماوی و فاعل و ارضیه منفعل مدرکه فاعل مختار چه هر انی را ظهوری و بطنی هست و هر دو
مطلع بجوز خوض تفسیر و صداحت خود و مود و تفسیر ظهر نو موصل العلم بوصل اینه در عقل آن که چیزی که دو حجت مرتبوس بهم
زیرا که ایمان تمام نشود مگر باقرار توحید و اعتراف بنبوة آنحضرت و از حجه قرآن که بحجت یعنی عاجز کند و تعدد و مان حمله که و ساحت
اعتقالیت مرتصاحب هر مسطقی و انجام آن شامل اجمع کایت که بطالبه کرده شده اند معارضه کردن با آن از مصاقع خطبا و عروض بیان
با وجود دکر آن ایشان و اوراق ایشان در مضاده و مصان و مثالک ایشان و معارف و معارف و تعریف الجنری و مود که انجار بان معروف شود
با مشغول شوی که دانا از نزد خوض مزول البلاغ باشد تجاکی آنحضرت دعوی آن کرد پس فرمود که **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ** و اگر هست در شک شما
مِمَّا نَزَّلْنَا از الجنری که تدریج فرود فرستادیم آنرا **عَلَىٰ عَبْدِنَا** بر بنده خود که محمد صلی الله علیه و آله و کان مسیر بدکه آن ساخته و ساخته
است و از نزد ما نازل شده **فَأْتُوا** پس بیارید شما که دیبا لغه و فصاحت مثل و دور باعد و حرم الذی نظم **بِسُورَةٍ** بسوره
که باشد در فصاحت در باعد و حسن نظم و حرالفظ و اخبار از امور غیبیه **مِنْ مِثْلِهِ** مانند الجنری که سافرستاده ایم و ذکر مثل او در
اهل الحق آنکه نزول قرآن بحسب مقتضیات و مقدمه و مصر بالاستی بحسب وقایع مجیا که مفهوم مثل است و حمل در تنزیل قرآن نه از آن
ذکر نزول آن بر وصف تدریج مفهوم مرتبا است در آنکه از جنس کلام اهل شعر و خطابه باشد که بر وزن این طریق بحسب تجربه و تابع ایشان
کما قال الله عم فقال و قال الذین کفروا لولا انزل القرآن جملة واحدة پس واجب شد تحدی ایشان بر وجه بجهه ایشان بسبب
حجت و اصاده عبد بلات خود بجهه تنویرات بر کران و تنبیه بر آنکه آنحضرت محقق است باو و مفاد حکم او و معنی سوره و حجه تنبیه و
اشتقاق آن و تک در تقطیع قرآن بسوره در فصل و فرا شده بر تنبیه بر آنکه آنحضرت محقق است باو و مفاد حکم او بر صفت ذکر
و خود من مثله صفت سورة است ای بسورة کاینه من مثله و ضمیر راجع بما انزلنا است و من برای تبعیض یا تبیین و نزد آنحضرت ادبیات ای
بسورة مما انزلنا فی البلاغة و حسن النظم و ضمیر راجع بعبد است و من برای ابتدای بسورة کاینه من موصوفة حال من کونه من جنس ایشان

لو شرة الکتب و لم تعلم العلوم و یا صله فاعل است و ضمیر راجع بعبد یا بعبد بیارید سوره که صاده شده باشد و لم بنده ما که آن نیست و
ارجاع آن بنزل او جایز است زیرا که آن مطابق است با بیان آنسوره مثله بیارید ایشان نحوی و دیگر آنکه کلام در منزل است نیز در منزل علی
خوالدانست که مثل از نباشد تا نظم و ترتیب منفی باشد و نیز محالمه جمهور باشد که بیارند مثل آنچه واحد و یا ایشان جنس ایشان آورده
در تحدی از آنکه ایشان را گویند که بیارید شخصی دیگر که مثل محمد باشد و مانند آنچه او آورده و نیز قرآن معجزه است فی نفسه نه بنسبت معجزه
لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون و دیگر اجماع تعبیر و ناموس امکان صدور آن از آنکه بر صفت او نباشد
و عدم سلامت از نقیصه **وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ** جمع امر است بآنکه بخوانید حاضران مجالس و محافل خود را از شهدا و خطبا که اعوان و انصار
و کذیب رسول ایشان یعنی کوشش نهای نه در معارضه ندارید استعانت کنید بهم که یاری شما دهند و اعانت شما نمایند **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز از خدای در
ایشان شود و مثل ابو شهد احمد شهید سعی خاص یا قایم شهداء یا اصر یا الامام و تفسیر امام از اهل جهان که حاضر میشوند در دیوان
و محضر او را و امور میشود چه تر یکی شما از برای حضور یا بالاذن الجنیا مخلوق یا بالصور نسبت بخالق و از بجات که منتهی الی جل
الله اشهد میکوید بعضها که حاضر میشوند نزد او الجنیان امید و ارای دارد یا ملائکه نزد او حاضر میشوند او او و در سور سوی اعلا
و چهار بعضی سوی و معنی اذن ادنی مکالمت از شی و دو بیز کنیز از مستقبل جهان ادنای معصوم از آنست بعضی و در آنکه تر از مستقبل
یعنی و اگر از ارادی مکالمه احد و معدان مستعار شدن برای مرتبه قبل زیر و دور عمو رای فی الشرو رتبه الشی الذون بعضا از
استعمال آن کرده اند بر سبیل التسامح در هجر یکی که تجاوز شود از حدی بحدی و امری بامری کما قال الصبع لا تتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء
من دون المؤمنین ای لا یتجاوز بلد لا المؤمنین الی ولاء الکافرین و من تعلقت باد عوا و معنی آن که بخوانید و معارضه هر کرا که حاضر
نزد شما باشد و امید دارید بعون او اجر و انس و الهه شما غیر از الله تعالی چه بحکم قادر نیست که مثل آنرا بیارد و غیر از خود و الجز اید عبارت
کرامای کلکر اهی دهند با آنکه آنچه شما ایشان میکنید از کلام صحیح و ترکیب بلیغ مثل آنست و طلب شهادت از خدای میکنید چه آنرا
عادت یکیست که مبتدی و حاجز باشد از اقامه حجه و قرآن آنکه مراد از شهدا از نادر الله یعنی بتان خود را در معارضه مساعد خود صاحب
استشهاد کنید با ایشان جز عجز شما آنست که ایشان روز قیامت از برای شما شهادت دهند که شما بر حجت و مشول اید و که دون یعنی
ظرف باشد و معنی آنکه بخوانید کسانی را که دعوی میکنید که ایشان فردا برای شما گواهی دهند نزد خدای هم و نزد بعضی مرد و الله معنی
مرد دون او لیا باشد بعضی غیر از دون شاهد خدا از نصحا عرب و رجوع شاهد شهادت خود طلب تا گواهی دهند برای شما بآنکه الجن
ایشان با آنکه مثل آنست **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید شما راست گویان در سبکه کلام ساخته و یا فرجه حرف و صحیح
رامی نیست که گواهی دهند آنچه منفع شود فساد او و ظاهر کرد احتمال ادبی علی مطلق باشد از مثل آن و صادق باشد در آنکه فرا
از کلام است جواب شرط محذوف و تقدیر آن نیست که اگر کسی صادق نیستید و اتوا بسوره من مثله و کلام صافل دالست بر از صدق
اخبار مطابق واقع مطلقا یا باعتقاد مخبر یا آنکه مطابق واقع است بجهد لا الی بالباری در آنکه خوض کنید ساعتی که در مرتبه
کرا بال رسول الله بجهت عدم اعتقاد ایشان مطابقه بان و این مرجوحت بعضی و تکذیب عقول ایشان که فهمند اهل اگر اجر چه شهادت

از آنچه عالم بآن و سایر افتان عالم بآن بوده و این آیه دلالت تمام دارد بر صحت نبوت پیغمبر و وجه دلالت آن که در سجاء اتیان بمعارضه
با آنکه اگر این بعض از اجزای محمد بسوره یا بسوره که شایسته قادر میبودند در اتیان نمودن بمثل آن و معارضه کردن بآن و چون که اتیان را وجود آنکه بآن
و انوده معصیت بوده و در مصاحف و لا تعدد بعاد قصوری و در حکایت آن خاطر شده در بین تحقیق و بجهت عجز انس و الوا الجود از آن خبر نمی دادند
معلوم شد که این کلام فوق طاقت مخلوقات از اتیان حالق عالم بازل گشته و اثر معجزه پیغمبر ساخته در دعوی رسالت و صدق ادعا اتیان لیل و نهار
پیغمبر خواهند و اتیان نکنند بآنکه فان لم تفعلوا پس اگر معارضه نکردید مثل این سوره را بیاورید و لن تفعلوا و هرگز نتوانید در زمان
مستقبل نیز معارضه کردن این حیله معارضه بآن که در بیان جزا و شرط واقع شده بجهت دلالت بر صحت نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله اخبار از عجز
اتیان در اوقات مستقبله که الف و لام اسم عینه و ملحق کلام الله که چون شما در زمان ماضی و مستقبل این معارضه عاجز و مع هذا چون پیغمبر
فاتقوا پس بترسید و بپرهیزید باین تکذیب و عناد النار از آتش دوزخ التی آن آتشی که بمنازل ارتباط آن دیگر باشد وقودها
الناس و فروزانند آن دوزخ یعنی کافران و معاندان از اهل طغیان و الحجارة و سنگهای که پرستیده کردند آن را بجهت و فتن
و قول اصح آنست که مراد از حجاره بتان اند که کفار ایشان را پرستیده اند و بحقیق این عبارت مذکور و محقق است که قود حجاره
بکمال شدت و حاجت بظاهر آن آتش زیرا که آتش سنگ را نمیسوزاند و تفی کبریتها جز آن رسیده باشد و در حدیث نیز رسول صلعم فرمود که آتش
دنیا جزوی است از هفتاد جزو آتش و بنیر الحصر منقولست که آتش دوزخ را هفتاد بار شسته اند و احکام جهانرا فرستاده اند یعنی جزء آتش دوزخ
بحرارت آتش دنیا نسبت و نه صفت آنست و منور روایت که آنحضرت در اثنای خطبه میفرمود که در مسجد صد هزار مرد باشد و در بیان
اتیان یکی از اهل دوزخ نفس زند همه اتیان از حرارت نفس او هلاک شوند و این نوع عذاب اعدت مهیا و آماده شده است للکافرین
برای ناکردیدگان نادان مخلد باشد و چون که جن و شیاطین کافر ای فاسقان اهل ایمان مخلوقات باین شایسته اند بجهت اجتماع
آتش و انحصر بود ساخت کافران جایگاه در جای دیگر فرمود که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و در حدیث که داود علی نبینا و علیه السلام
بیار گریستی و مناجات کنان ای داود گریه کن زیرا که بسیار جهان خود را بسیار گذاشتی ای یاران بگذارید تا گریه کنم چنانکه گریه مسعود
رسانند و قبل از آنکه شخص بهاد در دوزخ سوخته نگاه داشته شود منصور عمار گوید ساعتی بحج میرفتم در کوفه فرود آمدم شبی در کوچه از کوچهای کوفه
میگذشتم آواز سنگی آوازی شنیدم که میگفت خدایا بعزت و جلالت تو که آن معصیت گذشته و تخلف نمودم و عدول نمودم اهل قوم
اما خطیب عارض شد و پرده فرو گذاشته تو مرا در شدم خداوندا امر الاعلی فرو که دهلد و اگر دستم از دیدن رحمت تو نگسلد و
منصور گفت خواستم تا اسحار کنم در شکاف در نهادم و این آیت را در خواندم که یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا
وقودها الناس و الحجارة اعدت للکافرین بعد از و ساعتی اضطراب کرد و آنگاه ساکت شد من در سر او آنشان کردم روز دیگر
آمدم جان دیدم و بر در سرای مهاده و عجوزه عجوزه در آن سرای معروف و بر در آمد گفتم ای پیرزن این مرد کیست که در زمان یافتم
گفت جوان خدای ترس او را زیان رسول خدای دوش در درد و ساجات و در دی آنجا بگذشت و آنچه اقرار نخواند بیفتاد و ساعتی
نظر کرد سپس آه بر دی پوست تمن گفتم طوبی لک چنین باشد اولیا خدای و هم منصور گوید در سجدی رفتم سوال ایدم نمار کرد

باخشوع و خضوع و گریه تمام کنند از پیر مرد بوی آشنا می آید چون سلام بما باز داد او را گفتم هیچ دای که خدای را در دوزخ و اد بیاد
نزاعه المنتوی چون این بشنید نعره زد و بیفتاد و بیهوش شد چون باهوش آمد گفتم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا
نعره زد و جان بداد من جامه از سینه او بر گرفتم دو بخط در آن نوشته که فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة و قطوفها دانیة بکار او قیام نمودم
و او را دفن کردم شبی او را در خواب دیدم ناجی بر سر و جامه در بر گفتم ما فعل الله بک خدا با تو چه کرد گفت در جهان بلند تر از در جهان شهدای
بدر که دانید که گفتم بچه سبب گفت لانهم قتلوا بسیف الکفار و قتلت بسیف الملل الجبار پس شهادت من از شهادت ایشان بهتر باشد
انوار و کشاف در تفسیر این آیه آورده اند که چون خوف مرا بی کفار تمیز چون فرمود که بآن مشغول شوند یا مرسول و مجتهد لجهت ایشان
او را در حاجت خداوند تمیز حق فرموده ارباطه برای اتیان صدر از آن مرتب ساخت بر آن بخبر بر آنکه در حکم مذکور است و آن اجیب که چون
حدود جهد و نوید در معارضه قرآن در همه عاجز شد و اتیان بالجمله مساوی ادبات بتقریبات و شمار ظاهر شد که قرآن معجزه است و قصد نوبان
واجب پس ایمان آورید باو و بترسید از عذابی که معدت برای هر که تکذیب آن کند و از آن برگردد پس در آیه تهدید فرموده اند از اتیان بمثل
سوره و فعل که اعم است از اتیان آن و غیر آن بر طریق ایجاز و تنزل لازم جزا کرده در سوره اجزا بر سبیل کنایه بجهت قصور مکنی عنه و تهویل
شان عناد و تصریح بوعید از روی ایجاز و تصدیر بشرطیه فرموده باز که از برای شرط موضوع است با آنکه مقام مقتضی است که برای جزا
بجهت آنکه ظاهر این کلام که حق سبحانه غیر شاک و عجز اتیان و لهذا انتفای اتیان در وجود آن و بر وجه اعتراض بمبارز شرط و جزا که این
از شعله کرات بجهت تکرار اتیان و یاد کردن این بودن ایاد احتمالات که خطاب با اتیان بجهت عجز از معارضه قبل از اتیان
غیر محتمل بود نزد اتیان و یاد کردن این شعلوا بجزوم است بلو بیان شرطیه بر آنکه لو واجب الاعمال است و مختص مضارع و متصل بمولو
و نیز چون لو مصیر مضارع است بماضی جبر مسئله است که جزء فعل باشد و حرف شرط و مجموع آن داخل سین مکانه فال فاذ کفر الشعل
و لهذا جایز است اجتماع این و لو اما که اصل آنست که در حرف مخالفت در بحار مجهول را عدد اهل شوند و لو مانند لات در نفی مشتمل الات
که لن الم است جد نفی او قریب است بنابید و نزد بعضی مبتدا باشد و مدعی سیبویه و خلیل باشد و لو ایضا لو حرف واحد است بر وایتی دیگر
از خلیل اصل آن لا آن است و نزد فراء اصلش لا است که الف اسوز ابدال کرده اند و نون بفتح و لو اسم لجهت که آتش را بان مرور نمود
و بضم و او مصدر است و مصدر بفتح و او نیز آید و از سیبویه نقلست که ابعضی شنیده که گفت و قدرت النار و قود اضیفت او و اسم بضم
و او است و میشاید که مصدر باشد که باسم مسمی شده باشد کانیا فلان فخر فرمود و بزین مسلمان ای فخر المنزود و من بر زیر المسلمین و کافر
که مراد بان اسلوب و اگر مصدر مراد باشد پس بیان حدوث مصالح خواهد و ای وقودها احراق النار و الحجاره و جمع حجر
حمال که جمع حمل و این جمع بجهت استعمال اقلیت و بعد قیاس و مراد بان اصنام اند که کفار ارسال نزد استهزا بود و اما میر شبلی
بجهت طمع در شفاعت اتیان و انتفاع با اتیان و است دفاع مضار مکانه مرتبه و رفعه اتیان و بیان علیه تو ایم الکفر و ما شود
من دون الله حصب جهنم پس حق سبحانه علیه کفار کند بالجمله مست اجرم اتیان بود بجهت که کانه معذب شود دیگر جاهل اند و قوا انفسکم

و با عمامه بنا بدانکه اشبه انچه توقع داشتند نجهت زیادتی تحسر ایشان بر فوت مشتهی مراد بعد و مضرت که در حین بیان میکردند
سنه ۹ و این قول ضعیف زیرا که تخصیص اعداد این نوع عذاب بکفاری بعید است چه هیچکس که متصف باین صفات بود و مدار این نوع عذاب
بر وجود کافر و جواب اسم و بر ایمان عباس و سلمه گرفت و این تخصیص بی دلیل و اطلاق مقصود که اقوی است چه غرض تهدید ایشان است
و مناقض ان در جهتی که ان اثر از خود شود هر چیزی که خبر از اثر از خود شود و کمتر بر انفی از خود شود و اگرچه ضعیف باشد چنانچه
ابن زید گفته باشد بتواند بود و کمراه ابن عباس این قول از ثابت دکه انجا در بر اثر اما تنجیه کمتر بر اثر دیگر یا چون ابن زید
و نزول ان صدا از رطلیه تا از فوقها الناس والحجارة است که بکیت و فرع سمع رد مال در صحیح باشد تعریف تا بالسلام عهد و واقع و تعلق
صله ان چه اجیز که صله قصد صلوات و لعنت باشد چنین که هیئت دخل نار الله اعلم و اما الحزن الاکثر از اسباب ان است که
سوال اکثر واقع شد که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها تا بعذاب العذاب و باحالت ان ایشان باشد و نیز بود که حال ایشان در قوتها و اگرچه سعی مصدر باشد
بجهت تفصیل ایشان و قوتها را اعتدت زیرا که مصدر عمل یکی در وقتی که بجنبی میان او و معمول او واقع شود و با بر که حال ایشان را اگرچه حاصل ایشان
واقع شود اما انجیزی نیست زیرا که ان صفت نار است و این موجب دلالت و بنفی مصدر در سال میکند از جید و جهی که تصریح بحصر
بجود و جهد و بذل وسع در معارضه یا تقریر بندد و تعلیق وعید بر عدم ایشان بمعارضه قصر سوره از سور قرآن و ایشان را بوجود که اشهار
صاحبه تهالک در مضاده منصوری معارضه نشده و ملحق نه بجلای و طی بدل الکل و این وجه خالیه اولی کنت و در تخصیص
الاخبار انیف عنه و تسلیم ایشان اگر دنی معارضه کردندی ممتنع میبود تعالی ان عادة خصوصا که در ان زمان ظاهر ان در قرآن اکثر
از هر عصر بودند سیوم عدم تسلیم تحدی در عدم ایشان بتسلیم جا اگر مقرر و میسود در این امر ایشان را این مبالغه و الحاح تعارض
بخواهند بجهت خوف الکمال و تسلیم ایشان را بر دنیا و جود تحدی بمعارضه و الاهمه و کمال الزام و اعتراف ایشان انتهی کلامه و در اکثر ایشان دلالت
میکند بر بطلان مذهب جماعتی که قایل بعدم وجود دلیل اعتلی و وجه است دلالت انکه که او سبحانه و تعالی در قرآن کلام خود بجهت
باشیئی که تمام و رسیده بود بر اوردن سوره که مثل این باشد زیرا که تمام بجهت کمال الفصاحة و بلاغة و حسن جاهلیه مقدره دارد و ایشان را
بکلام نشر و نظم جاهلیه اثار پس رجوع بعقول خود کرده میدانند که این کلام اعجاز است و این محض دلیل عقلی است و نیز دلالت میکند بر انکه
در نزع مخلوق نه کدر دنیا. فیا بمه مخلوق خواهد بود چنانکه زعم جماعتی است زیرا که معدوم نمیتواند در نفی وجود ذات و صفات
که ما اعتقاد بنفی دلالت میکند بر مخلوق نیست و بدانکه چون عادة بجهت ترهیب کافران و عاصیان از عذاب اخروی تا از کفر و عصیان
رجوع کنند ترغیب مومنان و مطیعان بثواب ابدی تا در ایمان و طاعت ثابت قدم باشند از انجهت ارسجانه و تعالی وعید و ترغیب
متقابل ترهیب آورده میفرماید که ای محمد جزا جزا کردار کفار ساختی و ترغیب ایشان کردی بر ترغیب ایشان بسبیل نجاتی
و بشارت ده. الکسانی که بتوفیق الهی ایمان اورده اند بتوحید خدا و نبوت انبیا و بحشر و نشر و جنت
و کرده اند برای خدا کردارهای شایسته چون نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و دیگر ایمان و اعمال صالحه و نیز ایشان

انکه مر ایشانراست در اخرت جنات. بوستانهای مشتمل که از غایت کثرت اشجار روی زمین از ایشان پوشیده باشند و در و انواع میوه‌های خوشبو
الطعم مختلف است و میباید دانست که ابر جمله ان تنبیه عطف بر جمله سابقه و مقصود عطف حال الکسی که ایمان بقرآن اورده و ترغیب قرآن او در
حال الکسی که مکروه بیان در کیفیت عقاب او و این بطریق عاده و سنه الهیات که تشنیع رغبت و باید مرتب جمله خبطه مرا کذب انجیزی که
موجب قوت ایمان است و تنبیه را از انتزاع از انچه سبب هلاک کافر و دنیا انکه عطف نفس و صل است تا واجب شود که تقدیر انجیزی که متشابه
اوباشد از امر بانی و این نامه عطف کند جمله که صالح مفتاح کنند که تنبیه عطف بر قل که مضمرست قل الرقوا انتم یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی
عطف بر فاتقوا ربکم و کفار مکه معارضه کردند صد انحتوی اعجاز قرآن بر بیان ظاهر شد پس هر که کافر شد و مرتد
ایمان اورده باشد و مستحق قوت شد و این مستعجل ان که تحریص ایمان کند و تنبیه ایشان کند و تنبیه ایشان کنید و انچه صفت برای ایشان در اخرت
نعم جلیل الوجود و بشارت جنت باشد که او سوره ان در بشر ظاهر شود و لهذا تعقیب کند انکه کفار جنت از ان تحیی میکند
کویند که هر که از شما اشاره دهد مر ایشان و مرد لذت از جنت جزا ایشان بطریق فوادی ابر الجنات که بعد و مرد لذت اول ایشان از جنت
دادیم اوست شبیه و اگر کویند هر که انجا که مر ایشان و مرد لذت و مرد مر و مرد ابر الجنت بر سبیل فوادی جمیع ایشان از او خواهد بود و اما قوله
بشر هم مصدر الجنت و جنات تنکیر که موجب استبشار و مژده تا لم و اعتماد ایشان و بر طریق قوله تحیتهم یوم یلقونه سلام و جمع و مصالحه تمام
و این از صفات غالبیت که جاری مجرای اسمات مانند الحسنی و نوادر مرجا الحسنی و بجهت این موصوف ان سرکو رفته اند و اعمال صالحه عبارت
از اعمالی که در شرع مشروع و محسن باشد و الله اعلم در ان مراد جنس است و عطف عمل صالح بر ایمان و ترتیب حکم بر هر دو و اشعار است بانکه
استحقاق ایشان از مجموع امرین و جمع بین الوصفین چه ایمان که عبارت از تحسین و تصدیق اصل و عمل صالح مانند دنیای کمران باشد و اصل
بدون سلفا بدون منفعت جدا بر ان مترتب نمیشود و لهذا اگر هر یک بدون دیگری نادر واقع نمیشود و در این دلیل بر انکه اعمال صالحه خارج است از
مسمای ایمان زیرا که اصل است که شیء معطوف بر نفس خود نشود و در انچه داخل باشد در ان و قول ان لهم منصوب بنزع خافض و انتفای
صل بان یا مجرور باضمار خافض مثل الله لاکملن و جنه مرو الیب اخرجن که مصدر حرف است بمعنی مژده و رسد انیز که مرتب و تسمیه
مطلق سبب الثمار اعضا الاول بحر جهة مسالهاست که بسته و اعلی سر ملتحق خود کرده و تنبیه قرار بان بجهت و نوع اشجار مشکا
و مطلبات در ان و تنبیه دار الثواب با وجود کثرة اشجار سدر که ان نه در مقتضی تنبیه او بجهت جهت ان که الجنة مقدر
در ان ابرای ادمیان از انسان فهم در دنیا مخفی و ضرب ما هدند کانا امدیه بلا تمثیل تمثیل اخفی لهم مرتبه اعمی و جمع تنکیر جنت
ان که بیان مرتبه هست انه جنت فردوس و جنت عدن و جنه نعیم و دار الخلد و جنة الماوی و دار السلام و عالیین چنانکه مرتب
ماثور و الیر عباس ثابت شده و هر یک از انها مراتب و درجات متفاوت دارد و جنت تفاوت اعمال و اعمال و لاهم و لا یسکن بر انکه اهل ایمان
مستحق بنت الجنة الحسنی که استحقاق مستوفیت بر انکه ایمان و عمل صالح بجز در ان و ایمان علی الملائکه موجب دخول جنت و بنت

بشرط آنکه مسلمان باشد تا جزیه موت اموال او مسلمان بر وی سکونت کند و هر که از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بجهت تعالی و اشاره از ریاضت یا بکه عده فقیه اما بیان باشد در بیان اسفار ثابت و از بیان مسکوت بر ملحق معنی آنست که کافر که
ایشان شمرات را جنس موت و عمل صالح کرده باشد در بهشت باشد بوستانهای ملوک را انهار تجری من تحتها که میوه در زیر آن میرود در بهشت
باشد و آن باغ در غرفهای آن الانهار جویهای جمع النهر بالفتح جریان است کما قال الله تعالی فیه ما الحاری و یا ابدای عصمت مهود
انهار دیگر مذکور است در کریمه انهار من ماء غیر آسن و زید بفتح نون و سکون هاء بحر ای واسع است که ماء فوق حد است در زیاد و بحر مانند دریا
و ترکیب آن برای وسعت مراد بانهار ما انهار است مراد صاف و پاک سبیل مجاز و یا مراد نفس مجاری باشد و آب جاری و یا مطلق مجاری
کما فی قوله تعالی و لم نجعل الارض انهارا مسروق مرویست که انهار جنت بر ظاهر زمین بهشت روان باشد نه آنکه در زیر زمین جنت جاری
آب و شیر و خمر و عسل در جنب یکدیگر بر روی زمین گذرند و از ایم متفرق باشد و یا مجاری ظاهر و اصل آب یکدیگر مرتبط شوند و در بیان
کمال و علی السلام ابی مسعود زاد ای مخزون کما اعده ما صنعه بود که هیچ عقل قوت این معنی نیکند که کم چهار مایع در یکدیگر باشد و مایع
در میان انهارات و دیگر یکدیگر آمیخته نشود و آنچه در وهم و عقل می سنجیده که خدای فرمایش بهشت تعلم مزج در مایع جمع نموده که بر یکدیگر
مختلف و اصلا با یکدیگر مخلوط نشوند از مرد و حسود این کلام جنت سلوت در بیان اعتراف بود و انس و مالک نیز روایت کرده که از
جویبار روی زمین گذرند در جنت و اسلیل مجاب آن مروارید باشد در حاشیه دیگر یاقوت و کل آن مثل آن قربات و مجاهد و یا اگر
که پس بهشت از نیم باشد و خاکش مشک بود و اصل درختانش از زر و شاخهای آن از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و اهل بهشت اکل اشیاء
بهشت و آب آن از میوه رسد و گرفت باشد شاخ درخت سرو و داور قامت و بجهت دیگر فطر فهذا نیلا از اشیاء و غرفها
نظاره انهار و انهار کند و از میوه بهشت نثار کند کلما رزقوا هر گاه روزی داده شوند منها من ثمرة میوه
میوه و جنس آن رزقا روزی ساخته و اما مدا قالوا گویند بایکدیگر هذا این نوع میوه الذی رزقنا آن نوع میوه است که روزی
داده شده بودیم من قبل چیزی از زمان بعد در دنیا مراد آنست که همین در صورت مثل ثمره دنیا باشد بجز طعم و لذت ثمر ایشان از جنس
بود یا آنکه کلما رزقوا صفت نباشد حیات باشد خبر شد اخبر و ای هو کلما رزقوا جمله مستانفه تو ساجون گفت که اهل ایمان است
بر از انهار و انهار در قلب سامع خطور کرده که آیا میوه‌های آن مثل میوه‌های دنیا باشد یا از جنس دیگر پس بجهت ازاحت خاطر مؤمنان
کلما رزقوا الخ و نصب کلما بر ظرفیت است و رزقا مفعول است و من اولی و ثانیه برای ابتدا است و هو در موضع حال و اصل کلام این است
کل حین رزقوا من رزقا مبتدا من الجنات مبتدا من ثمرة بعضی زن بعضی دیگر بعضی دست که ابتدا است از جنات و ابتدا از جنات باشد
انه بعد صاحب حال او در رزقا است و صاحب حال ثانیه بعضی از کسی است در حال اول و احتمال آن دارد که ثانیه برای بیان باشد که مبتدا
باشد بر مبتدا کما فی قوله تعالی و لباس التقوی ذلک خیر بر این باشد که کلما رزقوا من الجنات رزقا هو من ثمرة و هذا اشارت نوع الجنة رزقنا
کثیر لک بشر الی نهر جاری هذا اللذا یقطع قال لا تقتضی العین الشاهد منه الی النوع المعلوم المستمر شبهات جنات جاری زمان کانت الاشیاء
الی عنب بر معنی است که هذا الذی رزقنا الکریم و سبب بیان ثمره دنیا ثمره آخرت استحکام یافته ثمره آخرت لذات ثمره دنیا کرده

جواهر و جوهر و تصور بهشت بصورت ثمره دنیا بجهت آنست تا نفس در اول امر میل یابد که چه طماع مایل دنیا و در متنفر از غیر از میوه که در بهشت
ان بهشت و مایل ان شوند و از ارغبت تمام اخذ کند و دیگر آنکه تا نفس شود او را منزه ان و کنه معنی که در دوست و ظاهر شود زیرا که اگر از منبر
غیر موجودات و از النفات نخواهد کرد مجهه مظنه آنکه التذاذی و تمتعی از ان متصور نیست و امر او بمن میل در جنت باشد و جهت خواهد و الطعام تمام
التصور خواهد بود یعنی هر گاه در تمامی الحال بهشتیان میوه خورند گویند این میوه طعم و لون و رایحه جلیه مثل آن میوه است که قبل از این در دنیا
نازله بودند چنانکه از حسن مرویست که قصه طعام را نزد شخصی از اهل بهشت حاضر سازند و او از آن تناول کند و بعد از آن مصحف دیگر بیاورند
مثل اول گوید هذا الذی رزقنا من قبل آن فرشته گوید که طعام حاضر ساخته باشد و گوید کلوا اللون واحد و الطعم مختلف تجوز این با کلوز از
یک طعم مختلف و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست که بخوانکی که نفس محمد در قدرت اوست که مرد در بهشت جوز نصف تناول آن کند و
منفور از آن جوز بر ساید باشد که خوشی بهشت مثل آن الجای از حلق فرو باید پس مستوا بود که چون آن نفر را بر هیئت اول بر جنت گوید هذا الذی
رزقنا من قبل و اتیجیه بر کثیر بر مستقول که هر گاه مؤمنان میوه را از درخت بچینند بجای آن مثل آن میوه از نو بر شود این حال از قبیل
غریب نوع از روی فیحی گوید هذا الذی رزقنا من قبل و مسروق روایت کرده که دخان بهشت شاق نباشد و اگر از اهل آن نباشد
خوشه جمله بر هم چیده شده اند هر گاه میوه را از آن بچینند جوع مانند آن را باز آورند و گویند معنی آن که ما را در دنیا میوه‌ها
داده بودند و شیخ طوسی رحمه الله مرویست که قول ابن عباس صحیح نیست ظاهر نیست بجهت مخالفت آن مروی و کلام آن ملائکه و نزد دیگر
این قول را در هر وقت که مرزوق شوند داعی ایشان باین کلمه و ظاهر است تعجب ایشان بات در آنچه یابند از نعمت و عظیم داده و قسمت
و در صورت بعد از آن جهت تفسیر این کلام تاکید آن کرده باین جمله بعضی که و اتوا به متشابها و آورده‌اند میوه بیاورند و مؤمنان بجهت که در
ایشان باشد در حالتی که مات باشد میوه‌های جنات بر صورت اما طعم مختلف باشد جمله جمیع میوه‌های دنیا در بهشت میوه باشد
و آنکه تفسیر قول ابن عباس راجحست تمام رزقوا الذی رزقنا من قبل اما نظیر است قوله هذا الذی رزقنا من قبل اما نظیر جنت قوله ان
او مغیر اخاه او اما ایما ای بجنس الشیء و الغیر و ما رزقنا بکرا ان رابع رزق اگر گویند قسم ثانی بعضی ثالث و این منفوت در نظر از دنیا و آخرت
بجا که ابن عباس فرموده که لیس فی الجنة من الطعم الدنیا الا الاسماء جواب گوییم که تشابه میهما حاصل در هیئت و صورت که مطلق است نه مقید
و طعم و این قدر کافیست در اطلاق تشابه و مع دلیل ابن محلی دیگر دارد و آن این است که مسلمان اهل بهشت در مقابل آنچه روزی داده شده‌اند
در دنیا از مشارب و طعامات متفاوت باشد و لهذا تعجب نماید آن بر محتملات که مراد از هذا الذی رزقنا این باشد که این نوع
نوال آنچیزی که موفق شده بود در دنیا از مشروب و طعام و مراد تمامی سیاق مشارب و طعام نوشیدن و باشد در حضور و باشد
علو طعنه بر این است در وعده بات نظیر قوله م و فرمایند که قوله کلوا و وعیدست و اقتضاء روایت کان میوه‌ها رجوع بهشت بر یکدیگر
باشد که هیچ کدام از یکدیگر کمتر نباشد و علاوه میوه‌های دنیا که مختلف الطعم اللون و نیز معنی دیگر تشابه راجحیت قوله تعالی میهم
بهشت در الطاف و زینت موجود مانند یکدیگر باشد و مثلا هام موافق مسکی باشد و مسکی موافق نوش و نیز طعام موافق نوع دیگر
و علی هذا القیاس چنانکه از مجموع صور و بینند که در بهشت بر علی باشد و هر یکی هنا و هذا و هر گاه بجهت رزق میوه و مؤمن منتهی علی از

بیاید در بر آن سخن افتد و بر هایشان از هر برش لوی طعام بر و رسانید از بوی سیند تو دار مسکر نزد دار اکبر شیرین تر که در اصل
لطافت و لذت و بوی خوش مشابه یکدیگر باشند و موسنان بر عرفهای عالیه تکیه زده موفر الحال و فارغ البال بخورند این نوع صورها
و طعامها مستعمل باشد **وَلَهُمْ** و مر ایشان را باشد **فِيهَا** در آن بهشتها **أَزْوَاجٌ** زنانی که صحبت ایشان را باشد از حوری و انسی **مُطَهَّرَةٌ**
که پاک گردانیده باشند از عیبهای که زنان دنیا را است از بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و نفاس و جرب و سایر قاذورات و مکروهات
دیگر و از سوء اخلاق و قبح صور و افعال چه تطهیر شامل است در اجسام و اخلاق و افعال و نیز بدکار اصغاء و غایت خلق و جمال ایشان در مطهره
البته اطاهر و منطهره بجهت اشعار بآنکه مطهری مطهر ایشان کرده و الا نیست مگر حق سبحانه و از سعید بن عمر و ابی ذر است
که پیغمبر صلعم فرموده که اگر یکی از زنان اهل بهشت بیکار دنیا نگرد هر روی زمین را از بوی مشک شود و نور افتاب و ماهتاب را
بر دارد ابو عباس مروی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که اگر یکی از حور العین از دهن دهشت در پای نهم و شور الله در
آبهای آن جون شهد و شیر بر گردد و جنب اندک کند و مومن زن عجوزه داشته باشد که انواع عیب و کدورات مشاهده
غایت تازه و روشنی حق سبحانه او را در بهشت ارجع او عیبها پاک و سازد و جمال و صفای که حور العین را است دارد و هطاهر باشد و جهت
شوهر خود شکر کرده و در رواج واقع شود که جون زنان بهشت جنت خود را در بهشت بهشت بیند و گوید انت لی و انا لک و ترجمه
مثلک من از برای تو ام و تو از برای من جستی و من ماشد ترا در حسن منظر و صفای جوهر هر گز بدیده و بدانکه اطلاق زوج بر زوجه
هر دو بیک عدد در اصل اسم لجهت که مرد و افتر فی از جنس اضافت بیوی زوج جفت و غیر آن و لهذا ازواج در مقام زوجات واقع شده
جایکه بیان و خلاف جفت که وطی در بهشت خواهد بود جایکه در صدر صحیح است که جوهر هر بین مومن را در بهشت قوت صد مرد کلیه و نیز
در اکل و وطی و اسلاد فرزند خلاف کرده اند و در خبری واقع شد که الجنه جماع ماشست و لا ولد در بهشت جند آنکه خواهی جماع باشد اما
ولد نباشد و ابو سعید خدری از پیغمبر صلعم نقل کرده که اگر مومن را در بهشت آرزوی فرزند باشد حمل و وضع در یک لحظه باشد و گویند **وَهُمْ فِيهَا**
خَالِدُونَ الانفس مصدر از انیت و دلکه نزد ثمر از مطاعم و مناکح بهشت الذ الموسنات بان نزد ضرع و حفظ نوع نسل و ترک
و هر دو موت و الحاق منفعت بر تناول مطاعم جنت و مناکح و اما احوال آن منظر امور دیگر از مطاعم و مناکح و غیر آن در
صفات و اعتبارات و نسبه مطاعم و مناکح و احوال آنچه با سمای مطاعم و احوال آن بیان سبیل استعاره و تمثیل و این امور شاید امور
دنیویه نیست و نماد جنت آن نامند و جمیع لجنه ای لذات و امور دنیویه است و سید عبد نایل ان حاصل که جوع جمیع از نعم مذکوره
که در بهشت است از لذت منظر و مطاعم و مناکح که مطر و بیان یا کنند جوهر و جنس از انواع منعم بحسب اثر نزل موسنان ساخته و بیان
کرامت فرموده و جون مطلوب از ان حسب بر حضور بر ساکن و مطاعم و مناکح دلیل استدراج بلای آن نیات و دوام آن بجهت
جایکه مکاره خوف زوال باشد مستقص عبرت است و بعد مناکح از شوایب عیوب و طیبت از جهت حق سبحانه موسنان را اشاره داده و نیز خلود
ان کمال انعم و سرور بانت و از الخوف زوال آن بوده فرموده که **وَهُمْ فِيهَا** و موسنان صالح در بوستانهای بهشت که با انواع میوه
آراسته **خَالِدُونَ** جاوید باشند کانه که هر گز این کرامت و نعمت از ایشان منقطع نگردد بجهت آنکه هر گز از آنجا روسا نقل

نگردد و بدانکه خلد و خلود هر دو در اصل بمعنی بقا و دیرست خواه آنکه دایم باشد و لهذا آنانی و بحجار را خوالد گویند و جزئی که از
انسان باقی بماند بحال خود مانند می که زنده است خلد بگویند و اگر وضع خلود برای دوام و بسود و تغیب در این باشد و حالا در بهشت
لغویه و استعمال در جایی که دوامی نباشد در آن کنون لهم و قف مخلد و جواب استر الانجاز و اصل الوفی ابو هریره است بخلاف انکه در موضع
باشد برای اعم و این اعتبار دولم در موضع باشد و ماند اطلاق جسم بر انسان و این حکام اصلی آنی از نخواهد بود و سلوله و ما اصل
سر و قال الخلد لکن مراد انجا دوام است نزد جمع علما ماند بجهت شهادت ایمان و مستند بر آن اگر گوید که لیدان یکی از اجزای مضاد انکه گویند
برای استحاله مودیه اشکال و الخلاف لم یکونه خلود و جنان مقصود باشد گوییم که جوهر بهانه بر وجهی اعاده ان خواهد کرد که استحاله نزد او
فتوه باز طریق دیگر اجزای آن را استقام کرده اند در کینه و منازعه در موده که هیچکدام از اجزای آن فوت نداشته باشد و بر احالی جزی دیگر و هر
از آن مشاهده و تلازم کلیه بکرات باشد همچنانکه در صفتی مبادی مشاهده میکرد و دیگر آنکه قیاس ان عالم و احوال آن بر نجد در بین عالم و مبنی از نقص عقل
و ضعف بصیرت است از این مسعود روایت که جون حق سبحانه ساکنان آن را و چیز مثل دیگی بستوده و دیگری بصیت خانه که گوشت آنان کشد
که ان خدای از آن عالیه و بزرگ است که بان نوع امثال زند و حق سبحانه بعض ایشان کرده فرموده که **إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي**
که خدای شرم نمیکند و حیی منع نمیشود و بار نمی آید **أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا** تا که بیان کند مثلی را امثال و از فتاده در آیت که یهود آن جون
در قرآن ذکر دیات و عنکبوت شبه ایشان استهزا کنند و گفتند این از خدا ما را چنین و برای که از سخنان بکلام خدای نیماند این آیه نازل
که خدای نزد عنکبوت را مثل برای مسافتان و کافران بلکه برای حال موسنان بیان مثل زند **بَعُوضَةً** بعوضه **فَمَا فَوْقَهَا** پس
و از آن باشد و حیی در کلام از جوز مکس و عنکبوت بکار آن شخص فایده جلیله است که عین نکته و محض مصلحت در انوار و
ایات سابقه مستفهم انواع تمثیل بوده در عبارت بیان حسن تمثیل و نمود و ذکر آنچه حقت از برای تمثیل و شرطات در آن و از این که
تمثیل باید که مرفوق مثل باشد آن حیی که تمثیل بان خلقت و عظم و صغر و حسنه و شرف و نقص مثل جه ابراهیم تمثیل جه کشت مثلی
که مثل نافع جهان از آن و ابراز آن در صورت مناکحه محسوس نادر آن تمثیل و جه مساعد نماید و سال در آن صلحه کرد با تحقیق
صور و اعتقاد ادراک میکند با بسیار عدد مستبدل زیاده از طبع بیلاحت است و جه محاکاة و لهذا انتاج سنوات و کیفیت
و عدالت لغاء و اشارات حکایت بجهت مثل شیء و همچنانکه عظیم عظیم تمثیل میشود و اگر مثل اعظم بود ارهر عظیمی همچنانکه در الجمل
فاسد و نخالف الفضل شده و دلوز قاسیه بحصار و مخالفه سمها با تاره زنا بر مورد کلام و صحاح عرب واقع شده که الجمع مرده و کیفیت
الذباب و اصر و مرجوده و اسمع جز فرا و اضعف من فراشه و اعز من مخ البعوض و کلفتنی مخ البعوض و اکل من السوس و من الدود
کفاره و قیمتی که جوع تمثیل حال ایشان بیشتر کرده بحال مستوفین با صحاب جیب و عبادة اصنام را در هر صفت بر عنکبوت و حشره
ایشان را نه بیان کند که الله اعلم و اجل من ان یضرب الامثال الذی ذکر الذباب و العنکبوت بحصر عبادة و جمود بات و غیر آن و نیز
جهت نفع ایشان بوده بان بوده با تجدد لاله میکند و آنکه منحوی و مرسی منزلت و منزلت ساخته ران و بعد اکسی که بان کرده و مثلی که
بان تمثیل اورد و بعد از ظهور امر ان شروع فرموده جواب انچه بان طعن میکردند و زمان و کفت ان الله لا یستحیی چه مثلی که مثلی

یعنی زلل نیاید و ضرب المثل را بموضع ساختن از اشیای حقیر خلل زلل کسی که جاده استقامت باشد اگر بتبدیل موضع و اشتباه لازم آید
حقارت از حیا انسان نفس است از قبیح بحیا خاندن و ابن خالد سنوسطرات میان و قاحه کحرف بر قبایح و عدم مبالات بر جهل
که انحصار نفس است از طلب بعلم و استفاده از خیرات چه از اکتسابات که عارض فوجوا بتبعیت در ارزاق اعطا از بدل فضل
حیی الرجل کاقبل الحیی و حیی اذا اصلان ساء و حیاء و چون باری تعالی موصوف شود بحیا که در بیان موصوف بودن ان الله حیی
من ذی الشیبة المسلم ان یعذبه و ان الله حیی کریم یستحیی اذا رفع العبد یدیه الیه ان یردهما صفرا حتی یضع فیهما خیرا و ایمان زنگ کلام از اندام
بحیا که از ان حیا و غضب او اصابه معروف و مکروه است که لازم معنی است که حیا غضب موضوع اند برای آن و مراد اینجا از ترک حیا
استحیا استعمل تبدیل بالمثلث زیرا که استحیا اسرد محسوس که از آن اعراض و اکثار نفس است بخلاف ترک که ان ام مقبوله بحیا
و وقوع لفظ یستحیی در آیه بنا بر مقابله ان باشد بکذوه که بسکت اما یستحیی در تحیید از ضرب المثل بالذباب الموضوعة بحیث تحیی
ان الله لا یستحیی و بعضی گفته اند که استحیا در امر قبیح که اهل آن را در آن فعل عیب کنند و چون خوض از فعل قبیح منزه است تعبیر
المثل که از و واقع شود و قبیح جبت نامو حیا استحیا باشد و نزد بعضی که لا یستحیی بمعنی لا یخشی است یعنی خدای تعالی
از ترک ضرب المثل که ذوه استحیا نمی خشیت آید که ترک و یخشی الناس والله احق ان یخشاه یستحیی الناس والله احق ان یستحیا پس نزد
اینجا نمی خشیت باشد و ضرب مثل بمعنی اعمال و صاغ از ضرب اللبن و ضرب الخیام ذی الحدیث اضطرب رسول الله علیه و آله
و اصل از واقع شدن تیر است بر دیگری و آن باصل از مخصوص محل و نزد بعضی بمعنی اعمال امر و مضرب المحل با قضای فعل ایان مبدو
نزد سیبویه و ما ابهامیه است که ابهام و شیاع دارد میکند در نکره و طرق تقیید را از آن مسدود میسازد کقوله تعالی کنا اعلم کنا ای کنا
یا مدیه است برای تاکید مانند ما در کریمه فبما رحمة و زیادتی ما در غیر ان از حروف زواید در قرآن همان معنی که صایع و موبات بوجه
قرار هدی و بیان بلکه بیان معینست که موضع نباشد از برای معنی دیگر مراد منه بیان باشد و وضع ان بجهت از بیان که بالجمله خود منه کثیر و
فایده و تاکید و قوت و مبالغه در ان فایده زیادت در هدی که بعد قاعدت دفع الزوایه و موضعه عطف بیان مثلا یا منصوب بضرب و مثلا
حال که مقدم شده و مراد که نکره است یعنی خدای تعالی بیان میکند موضوع را در حالتی که مثلیت بر ایشان حال و یا الکه هر دو منصوب بضرب مثلا
کاین که متضمن معنی جعل باشد بمعنی حذاقه مثل را موضوعه مانند و تعریض و بعض فعل است یا حوز از بعض که بمعنی قطع است جوز
بعض و غضب پس در اصل صفت بوده باشد لیکن تغلیب از نکره اند در اسم این نوع خیمه از مانند حوش که نوع حیوان موصوف و در اصل
بمعنی حرا شیرنت و قوله فانوقها عطف و موضوعه و یا بما اگر اسم کرده اند و بمعنی از ما زاد علیها است یعنی انچیزی که زیاد
باشد بر پشه و چشه مانند و زیاده و عکسون و لیس ذه الکلمه است که استکار از کرد و چیزی معنی آن که حوض ترک صرف المثل کند
میرود چه حال انچه اکبر از ان باشد و یا مراد لفظ زیاده که زیاده باشد بر ان در معنی که مثل در ان و لفظ ذه ان صفت و حقارت شاه
خلم موضوعه حضرت رسالت صلعم دیار لیان ضرب المثل کرده نظر است در حوالی خالص و کوبن انچه در روایت اند که مرد و مرغی با
ابطال خیمه بر اند و مرد و کی اند عایشه گفت که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که کوبن و مامن مسلم یشاک شوکة فما فوقها الا کتب

بها درجة و محت عنها خطیئة صحیح مسلم از جابر و ابی هریره و حذیفه محو کرد شد
عمر و بن الحارث و بر حدیث واقع شده احتمال دارد که بمعنی ما تجاوز الشوکة فی الالم باشد مانند سقوط الخطاب جهد بعلی ما زاد علیها فی الشدة
مانند بعض بموضعه و نیل الشر الی الله علیه و الما اصاب الرجل من مکروه فهو کفارة لخطایاه حتی نخبه الشوکة یشیع هر مکروهی که بیند و برسد کفاره خطاهای
اگر چه بدو موجبات و از صادق علیه السلام روایت که خوشحال امر جنود ابیض و سرخ و زرد تا تنبیه باشد بر انکه جایز است ضرب المثل
جنود هر کار مشتمل است در امور غریبه عجیبه جمیع انچه در ذات خدا مخلوق شده در موضعه موجودست مع زیادتی و عضو دیگر که هر دو اوست
با وجود حضرت تبارک الله احسن الخالقین و اصل که خوشحال بجهت مصلحت بندگان با امر حقیر مثل میزند و اصل اعتبار اهل اکثر و نشان دادن
از ان باز نمیدارد فاما الذین آمنوا پس اما کسانی که ایمان آورده اند بخدا و رسول خدا و تصدیق کرده فیعلمون پس میدانند و از روی
تدبر و تفکر انه الحق که ان ضرب المثل درست و راست است و بجهت حکمت و مصلحت بندگان باز گشته من ربهم از جانب پروردگار ایشان
بوده و نماند که اما حرفیست که تفصیل مجمل میکند و تاکید انچه در کلام مصدر شده و مضمن معنی شرط است و لهذا در جواب او فا
میشود و در اینجا نقل که اما زید فذاهب یا تعیین که مهما یکن من شیء فزید ذاهب ای هو ذاهب لا محاله و الذهاب من عمرو
چه اصل خواهد است و جمله زیرا که جزا است لکن کراهت دارند وقوع آن در پی جزو شرط بجهت این از در جزو داخل ساخته اند و الله مبتدا
و اراده معلم شرط محذوف او نماند و در تصدیر او جمله و جمله ابتدا با اما احادیث امر مؤمنان را و اعتقاد و علم ایشان و منع بلیغ کافران را و قول
ایشان و تعبیر در الحق است بمثل و یا بان تعریف و حق امر ثابت که جایز نباشد انکار آن و ابراهیم از اعتقاد تا نماند و اضمار
و اقوال صادقه است ماخوذ از حق الامر اذا ثبت و منه نور محقق محکم التنزیل و اما الذین کفروا و اما آنها که بوشیده اند حق را
بگویند اند چه دایر مثل بشنوند فیقولون پس میگویند از روی عناد و ضلال و از جهت اعراض از طریق است دلالت مرجع
ماذا چه چیز را اراد الله بهذا بایکه گفته شد مثلا از روی مثل معنی کلام عنت است و جهت
و مصلحتی بر ان مترتب میشود مانند ما اراد الله اختیار در وجه دارد یکی انکه ما استفهامیه باشد و ذا بمعنی الذی و ما بعد از صله
ان مجموع خبر ما و دوم انکه ما با کلمه ذا بمثل اسم باشد بمعنی ای شیء و منصوب المحل بمفعولیت ما اراد الله و احسن و جواب ان
در وجه اول و نصب در وجه ثانی تا جواب مطابق سوال باشد و اراد بمعنی ترجیح نفس است و سبل ان بنظر در وجهی که بجمل نفس نماید
فعل و اطلاق ان بر قولی که مبدء و مرفوع است تجزیه میکند و بمعنی اول یا فعل می باشد و بمعنی ثانی قبل از فعل و ابن هر دو معنی در وجه جزم
منصوب و اتصاف او با ان هر معقول مطلقا در معنی اراد او سبحانه اختلاف کرده اند معنی گفته اند که اراد او جو سبحانه بنا فعال
خویش عبارت از انکه او غیر ساهیست و فهم میکرد در ان نسبت با فعال غیر خود من امر او لیس با تعیین معانی اراده او نیاز دارد
با دار میکرد و در وجهی دیگر اراده علم اوست باشتمال امر بنظامی اکمل و وجهی اصلح چه او را اعجب قادر را تفضیل ان وجوه
اراده خویش احد مقدور اوست بر دیگری و تخصیص ان بر وجهی دون وجهی و کذبه معنی انست که موجب این ترجیح لو اراده
با مر قول کسوال که صفات الهیه را عین ذات میدانند و اراده اعم از اختیار است زیرا که اختیار با تفضیل می باشد و اراده در عین تفضیل

نیز می‌باشد چه آن مجرد بیان و هدایت در مقام متصل استخبار و استرداد است همچنانکه در کریمه ما هدایت آنکه متضمن قطعی و مثل قصوت
بر تنبیه بالحال که تو هدایت یافته اهل کتاب را حاصل که کفار در وجه استخبار کنند که آن چیزی که چیز باید و آن من از من حق سبحانه در جواب
وجود که باید این مثل آنست که خدای **یُضِلُّ بِهِ** گمراه کند بسبب قرآن که در ضلالت بوجه تحلیه و تخلیه بسبب آن مثل **کَثِیرًا** بسیار
از مردمان که از روی مرطعاد و تقول و جحود و انکار اجتنب کنند و نیز بر تقابله در مصلحت آن و تامل نکنند در حقیقت آن لاجرم حق سبحانه
لطف و توفیق ما از ایشان میسر و دست از دوره ضلالت خود شان و اگذارد **وَیَهْدِی بِهِ** و راه نماید بآن بسبب مصلحت و تامل آن
کَثِیرًا جماعتی بسیار را که مرد قابل اهتدا باشد آن در آن تامل کنند و توفیق عاقبت جوید از آن استعمال کنند تا بجهان استنباط در دین
ایمان کسب شود توفیق الهی و لطف با دنیای بجهت ایشان برید و بدانکه اگر چه مراد از قرینه و نقایل نسبت مقتضی آن که در موضع
معلومات تا آخر لا یعلمون راجع شود تا مطابق و مقابل یعلمون باشد لکن چون مقول قول ایشان و لیبیت و تعجب بر کمال جهالت ایشان
آنچه تا از آن موضع لا یعلمون ایراد مرسوم و اساد ضلالت و عوایق با ایشان کرده و اهتدا را باهل ایمان که اولوا العلم اند نسبت داده نیز
بحق دیگر یضل کثیرا و یهدی به کثیرا نیز از مقول قول کفار است و معنی آنست که کفار گفتند این چه مثلیست که متضمن هیچ فایده نیست و مقصود
فایده و مصلحت در آن مندرج باشد که گمراه میسازد بسبب آن بسیاری از مردمان را بجهت تحیر و سرگردانی ایشان در مصلحت آن و مثل آن
بار بسیار زیرا که متکلف هفتاد هر چه تمامتر فی الجمله را بیرون آن بیدا بیکند و چه الاجل را اثر ایشکند که حکم کرده بجهل
عمایی آن نوالد رسید و رسیدا زین خوض در صدد جواب داده فرمود که **وَمَا یُضِلُّ بِهِ** و گمراه نمیسازد یعنی تحیل و تخلیه نمیکند آن
ضرب المثل **إِلَّا الْفَاسِقِینَ** مگر بیرون رفتگان از حد ایمان کنندگان از الفسق فسق هو الخروج یعنی کسانی را که از طریق حق
منحرف شده و بر بادیه انکار و عناد سلوک نموده اند و بجهت آن در ایشان تامل نکرده و انکار کرده و بکفر و ورزیده و ظلمی عناد مکرده و نادانی
خود را مستند و آن بسا که بر تو حکمت و مصلحت از علم بر قلوب ایشان تا بواسطه آن رجوع نظر الطاف و اعطاف که با مومنان دارد
ایشان یاد کرده تعالی الخود شان را کدام اما جماعتی که قصد بر توحید او و بنوع پیغمبر او کرده اند و کرده افتاده اند و ایمان جان بسته
بسبب آن در ایشان بنور ایمان منور شده ما سهل و جمعی عالم بحکمت آن بدانکه اند و مصلحت آن می برده و اکثر مسلمان بر آنند که یضل به
کثیرا مقول اهل بیت بکر احادیث از جانب حضرت عزت که در جواب ما قول فتح شده بسبب چون ایشان گفت که ما اراد الله بهذا مثلا
جوابی فرمود که اضلال کثیر و هدایت کثیر چنانکه بایشان میسر شده و با چون وضع فعل در موضع مصدر بجهت استعمال بحدوث و تجدد است
کار هوات مسائل از خوض برای بیان آن هر دو جمله که مصدر بود با مصدر تحصیل یا که علم یا بیکه مثل بسد مذکور حق هدی و بیان چون ایشان
آن را انکار نمودند ضلالت و فسق و بر مال معنی آنست که ایشان بجهت فرط عناد و کثرت تفکر و تامل در ضرب المثل و نیکنند آن
آن عارض شود و زیاد از حال گمراه میکند و چه که حصول اضلال ایشان نزد ضرب المثل و بجانب است آن بجهت بسبب تجوز اضافه اضلال
بحد که و هدایت نیز بر همین معنی است یعنی مومنان چون تفکر و تدبر بر ضرب مثل بکنند و هدی میشوند و چون که تو و اهل الجزم
من ایشان نسبت هدایت بجهت و چنین معنی اضلال استحقاق ضرب المثل که واسطه آن ضلال و اهتدا متحقق شده زیرا که چون حصول

ضلالت نزد اشقیا و محنت متحقق و حدوث هدایت در سهولت محنت از بس که بنا استحقاق نفس اضلال و هدایت بجهت معنی کلام آن که
خوشحال باشد امثال استحقاق عباد بسکه بر کمراه میشود جماعتی بسبب آن و از استحقاق نزد عدم تفکر در او هدی میشود جماعتی
دیگر بجهت سهولت آن استحقاق نزد و اصل و تدبر و این قبیل که بر در آن اصل کثیر امر الناس بسبب آن که شده در میان نزد و بسبب آن از آن که
اول ایشان را گمراه ساخته بلکه چون سبب ضلالت از ایشان بود از آنجهت اضلال را نسبت بایشان داد و ضلالت که هر کاشتری مثلا اگر کم
دو چون ایشکه بدکه مثلا آن افتد ملان شتر چون را گم کرده حال آنکه او را از کم بلکه او آن که شتر او گم شده و همچنین هر چه
تحیی نفوذ را بالمشی در ناصلاح و فساد از استحقاق کند چه بر نزد حال آنها او را ظاهر کرده در حق او گویند افسد و قضیه فلان نفوذ
فاسد کرد و حال آنکه او را نه گمراه کرده بر آن کفر و استحقاق او فساد او را ظاهر کرده و کاهت که اضلال بمعنی اهلاک و تعذیب و تدمیر
استعمال کنند کما قال الله تعالی ان المجرمین فی ضلال و سعر و یوم یسحبون فی النار علی وجوههم و کقوله علی الحکایة و اضلالنا و الاجزاء هلکنا و قوله الله
قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم ای لن یبطلها چنانچه این معنی آنست که خدا دفع هلاک میکند و عمل ایشان را ضایع نمیسازد و ضلالت که اضلال بسبب کفر و ایشان را
المثل و ایشان را بطریق حق و قول الهدی را نمیپذیرد و بجهت آن در وادی هلاکی و عمل کرده فرار میشوند و کاهت که اضلال بسبب فسق و ضلالت
بان عباد که اضلال اصله او نسب الی الضلالة و اکثره و اذا نسب الی الکفر فلا الکفر و طاعته فاکفر و فی بحکم و طاعته فالوا بمعنی و مذهب
و در قرآن هر جا که اضلال منسوب بحق و مع است بمعانی مذکور محمول و حکم بجاریات حسب معنی اضلال که منسوب بشیطان و هو
و سامری و امثال آنجا که هر چه در آن اضلال مذکور حمل کنند و اصل از عزوفه و اضلهم السامری چه اضلال بمعنی تبیین است و تبلیغ
و تشکیل و ایضاح و مساند در ضلالت و افساد که مودی بطلب حق و قال الله تعالی فلما اکبر او چون ملوث شد اقام اضلال بمعنی و الاضلال
بمعنی ارادی و خدای هم و عدم جواز معنی دیگر و بر بسبب آنکه هدایت که مضاف اقام اضلال است در قرآن بجهت معنی و اضح شد و از اضلال بمعنی و الاضلال
و ارشاد و این جهت اسلم جمیع متکلمان از سنی و کافر بمعنی حق سبحانه هم متکلم ایجاد کرده حصول ایشان و فرموده زیرا که تخلیق
کرده ماه و امر و نواهی و این شد و دلالت و ارشاد است و اگر تخلیق ما لا یطاق لازم آید و این بر خدای متعال است و هدایت که در ایمان
لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی
و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و هدی للناس و هدی للمتقین و اما ثمود فهدیناهم
و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی

وابن قیس کاسب قول آن مستحق عقاب و عذاب میگردند برا که بجهت محض عناد و انکار علوم ضروریه با که در بیان ایشان متمکن میباشد
توجه در سوی نمیباشند تا بوسیله آن که بعمر نماید که بنیز تصدیق کنند و با آنکه کثرت هر یک از اهل ضلالت ذاهب انظر سبب
اثبات نبوت پس بقال الایمان چه مهتدین نیست اهل ضلالت بکمال الفهم و قلیل از عبادی الشکور مخلص که کثرت صالحان
عدد باشد و کثرت مهتدین باعتبار نقل کما قال الله تعالی و قلیل ما هم و قال الآخر ان الکثیر یکثر فی الدار ان
قلوا کما عهد و قد ان کثروا و باستوا و خوضت الفتنة الرطبة عن قرها او اخبث و اصل فسق و خروج از نصه که عبارت است
و سقط قال زهیر و اسنا عن نصرها خرا از او فاسق در شرع بمعنی خارجست از امر موضع بانکاب کبیره و باصرار بر صغیره و فسق بر سه قسم
یکی تفاسق و آن آنست که بنده باجابه مرتکب معاصی شود و مستقیم باشد در اعمال و این جالت که بنده بتوبه اعتماد دارد بخلاف باید و ان عهود
ایمان باشد بسوء حجود الله بدین و حجت کذا انکار آنرا صواب باشد و چون عاصی مشرف بر تو فسق باشد و بعد ایمان از فسق و مخلص
و ملاقی کفر شود و در دایره کفر و ارتداد در آید و مثال او در حد قفای با انهاک اسم ایمان از و مسلوب بشود و بجهت انصاف او تصدیق و تکذیب
با ایمان و لمزاتهم و ان الطائفتان من المؤمنین اقتتلوا و متنازعه چونکه قابل شد مجموع تصدیق و از و علت و کفر بکذیب حق و مجموعه فسق
را فسق تالی میدارند که میان کفر و ایمان باشد بجهت مشارکه فسق با هر یک از ایمان و کفر در بعضی احکام ایمان و کفر مؤمنان رجیست
تناکح و توارث و رجوع قبیل و راه ای صلح مرو و دفع او و بعضی اهل ایمان و در حکم کافرست رجیست دم و لعن و مراثا از و و اخفاء علاوه
از عدم قبول شهادت او و تخصیص اضلال از ضلالت و لا یکبر برا که فسق معدست برای ضلال ایمان و معدوی ایمان ضلال برا که کفر
عدد ایمان از حق و اصرار ایمان با ظاهر و جود انکار کرده اند حکم و مصلحه ضرب مثل لحجاز مثلا که بعضی و عکس و دیگر
و بعضی از حجاب ایمان را سخ گشته و ضلالت ایمان مستزاید شده با انکار و استهزای از تکرر شده و حاصل معنی که منسوب بایمان
و متصف بایمان صفات قبیحه الذین الکافی الذکار روی عاد ینقضون عهد الله بشکنند پیمان خدا را من بعد میثاقه
از بعد البخری که بان عهد خدا با الستوا کرده بود مراد او اعقلیه و حجج بالسکه دال و بر توحید و حضرت وجود او سبحانه و صدق رسول
او و ایمان بجهت قرار عاد و انکار و حجه جاهلیت و بایمان نیک و بعضی نزل ان نیکت با وجود و قدرت ایمان را و رک ایمان مطالب ایمان
پس اسم و وصول با صله صفت تاسیس است از برای فسق ایمان و نقض فسخ ترکیب است و اصل از طاقات حبل و استعمال از
و اطلاق عهد بحیث است که حبل استعمال میشود برای عهد بجهت اکثر ربط اسباب قبول از یکدیگر پس اگر نقض شامل شود با نقض
حبل تشبیه مجاز خواهد بود و کذلک فلان نقض حبله اذا انقطع عقده و اگر العهد مذکور شود در بیان اشاره خواهد بود با بخبری که از
روا دن بحارت و ان است که حبلت در ثبات و حبل میان شعه قبیح کذلک شجاع بنزس اگر اراده عالم و فتوح مسلمانان چون
تمیز است بر انکه فلان لسدت در تخلیه در بحرت و نظر و افاده او و عهد بمعنی موثق است و وضع ان برای چیزیست که ایشان او
که مراعات و تعهد ان کنند و حرمت و بین و دار العهد میگویند جهت اکثر اقامه کرده میشود و رجوع الی و تاریخ و اثر عهد میگویند برای
محفوظ است و مراد بعهد در آیه عهدیست که مأخوذ شد بسبب عقل و آن حجه قائمه است بر عباد که دالست بر توحید و اسحاق و وجود معبود

صدق رسول او بجا انکه گفت و نقض ان در ایمان و قول او را شهد علی انفسهم الست بربکم و در ایمان عهد بست که حذاق مع ایمان موجود
بر ایمان ایشان گردند با این طریق بجهت یکی ایشان رسالت معبوث شود و بر وفق دعوی بمعنی معجزات علیه نصد بتوارث کند و کمال ان حجه
حکم اثبات و الیه اشارة قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب و امثال آن و گویند عهود سه قسم است یکی عهدیست که خلق
بر جمیع ذریه ادم بانکه ربوبیت او اقرار کردند و نوع عهدی که اهل ذمه فرموده بر جمیع ان بر وجه که اقامه دین ایشان که در مستقر و شود در ان سوم عهدی
که اهل ذمه کرده بر علما بانکه حق بیان کنند و کتمان ان نکنند و نوع معنی و ایمان عهد خصوصا ان بمعنی عهد الست که خدای تعالی آدم را از ایمان
بشکل موجبات حور ملتوی نمود در مبدا انکه عقل ایشان داده بود بر بیت خود از تصدیق جمیع انبیا با ایشان امر فرمود همه ایشان تصدیق
بعضی شدند و از قوا خالی از ضعف بود که جایز نیست اثبات حجه مگر در بعد عهدی که ایشان فراموش کرده باشند در بیاد ایشان نبود
حق تخصیص این عهد میکند و بیوفایان دیگر کند و ایشان حق تعالی در نقض و اخذ عهد ایشان کرده بود که چون مبعوث از ایشان ظهور کند
تصدیق او کنند و بعد از انکه آنحضرت معبوث شد ایشان از عهد راستگشتند و بر ایمان نکردند و مثاق اسم الخبر است که وثاقه بایمان
میشود و وثاقه بمعنی احکامست و مراد بان انجا خبریست که حق تعالی عهد خود را بان محکم ساخته از ایات و دیگر با الخبری که نوع عهد کرده
بودند بان الزام و قول محتمل که مثاق بمعنی مصدر باشد و مراد ای ابتدا است چه ابتدای نقض بعد از مثاق بمعنی فاسقانی که ایشان
میکنند نقض عهد و حق تعالی بعد از استواری و محکمی آن ویقطعون و میبرند ما امر الله به الخبری را که فرموده است خوف الخبر
ان یوصل که میبرند مراد و قطیعه ایست که خدا تعالی بقطع امر راضی نباشد و چون تفرقه میان انبیا و کتابهای ایشان بمعنی ایمان بعضی
بعضی دون بعضی که حلال آن اعراض ایشان آنحضرت رسالت الی علیه و آله قرآن و سایر موسلات و از اولیا کشتن و ما عدای ایشان
و قطع رحم کردن و امثال آن بدانکه قولیست که طالب معلم است مطلقا الجلوبا استدلالا الخلاف القولین و نسبه امری که در امر بموسی
که امر امر است اقبل اشیم معنوی است بصدور امر که واحد بموسی است الخبریست که مامور میشود بجا که اطلاق ان میکند در بیان و حال
نان بعضی طلب نصرت کما بیان است تاثیر او تصدیق قصد و ان و یصل احتمال دارد که منصوب است و با آنحضرت که بدل باشد با الخبر
زنان احسن است من حیث اللفظ و المعنی اما لفظا بجهت قرب و لیاست بجهت انکه بدل از ما امر اقتضا کند لازم آید که ما موصول بر تنقیح شود ما الکلام برا که
مبدل منه در حکم ساقط است بخلاف انکه بدل الضمیر باشد که مراد ما موصول و اسحاب است بین حیثیت معنی ان که قطع میکند الخبر زاد حرم
امر که سبب بر مستقر ان ویفسدون فی الارض و فساد میکنند در زمین با این وجه که منع مردمان میکنند از ایمان و استهزای بحق و قطع طریق میکنند
در مبادی ان میزنند و ضرر و ایذا مؤمنان میرسانند و از هر چه نظام عالم و صلاح آن بان از اعراض میکنند و قطع ان میکنند
ان کردن که متصف با این صفات مذمومه اولئک هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در دو جهان بر اکسر مایه ایمان و صلاح و ثواب
اخروی را بکار کرده اند با بکار و صفات ابدی و خاسرند اند در حیوة الدنیا باهمال اعقل از نظر و استدلال اکثار و طمع در ایمان
بان و نظر در حقایق ان و اقتباس انوار آن و استهزای نقض بوفا و فساد بصلاح و صفات شیطان از ابن عباس منقول که هر چه خسارت مشتمل
بنیاد اهل ایمان مراد کفرست و هر چه که منسوب عموم ایمان مراد خلق ایمانست بخطام دنیا و سایر حیات آن سعدوقاص و ایمان نکند و مراد با آن

عهد کردن از انبیا بنبوت و ایمان

ناسان نخواهند که بعهد و میثاق اول ایمان آورند و وصیت از عهد راست کنند و نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق ابی
فرموده بود که ابی بکر اگر اکتفا کند و با او در مناظره مقابله در آمدند و آنحضرت در جمع قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که یا علی سقاتل الناکثین
القاسطین والمارقین سلول فرموده در بصره با ناکثین محاربه کرده و در صفین با قاسطین و در نهروان با مارقین و در انکار جور کفار با وجود
دلایل ظاهره بر وحدانیت الهی و معجزات باهره بر صدق قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بر وجود صانع و تصدیق و شکر نعمت و انکار و عناد خود و مصر و ثابت
نمودند از جهت آنکه بعد از معاینه آیات کفر و سوء مقال و خبث فعال بر طریق التفات خطاب بایشان کرده تو هم ایشان فرمود که بگو
علم ایشان بحال خود شان نه موقوف بحیوة و مستند بحیات است جدا و مستقل و احیاء و اماتت که خلق موقع است و کفت او معاذ الله از دیگر
و مکر ان سید المرسلین خبر دهد که کیف تکفرون بالله چگونه کافر میشوید بخدا و جحد او میکنید و کنتم امواتا حال
اگر بود مردگان معنی احیاء که از حیوة بود چون عاصی و اغذیه و اغلاظ و نطفه و مضغه و ابن عباس گفت که مراد از اموات معدومات
یعنی تا معدوم صرف بودید فاحیاکم پس زنده گردانید شما را نفخ ارواح در وقت نفوس و صفت ابدان و بیلد دلالت کند بالفعل بحیات
که متضمن انکار و تعجب و تکفر ان الجهة و انوی بات و انکار کفر از تکفر زن و از فی بجای آید که نسبت این واقع شد پس معنی آنست که
انجیز بر علی ای الکفر از عطف احیا کرد و کنتم امواتا بعد که موضوع است برای غیر و تحقیق بحیوة اصلا الحیوة بحیوة جمادی و نفی حیات
که موقتی آجالست و احیا بشود که در وقت طلع صورت مرای سوال که در جبر معلوم است در قبور و رجوع عمار از اعمال که صدا از مراتع احیاء
جبر بود متر انجی باشد از احیا و احیای ثانی متر انجی از موت و رجوع بحر امتر انجی از نشور و خلد اجمالی کرده ایم که موضوع برای تحقیق
مطوف ساخته فرمود که ثم یمیتکم یعنی صدا از ان نزد انقضای آجال میرانید شما را ثم یحییکم پس صدا از ان در حضور بحسب سوال و نشور
بعث و نشور برای اعمال زنده کرد انید شما را ثم الیه ترجعون پس صدا خشر و سوی او حساب یعنی بجای کشوم امر بار فرمود که حشر
باشد کرد انید و شوید برای مجازات اعمال و پاداش افعال الیه انا الجا از فوت و خوف بعد شدن برای حرف و چون شما الیه و حال
و از سوء قبیح علم و اجبار اسما از حساب و ارجاء بس بر وجود او حال کافر شدن و عناد ورزیدن محال نمیباشد اگر چه ایشان علم و معرفت
نشوند داشتند و انکار این معنی میکردند لما جوکه عالم بودند با آنکه از حساب صدا از آنکه در نفخه روح تو بر ایشان از اعطای حیوة کرد
صدا از ایشان اسرار و حال الیه العین خود داشته شمکی خواهند بود مراکب عالم شوند اسکال احیای ثانی چه تو خلق اجزا
از اعاده ان میت چه کوشا الحاد چون تیز عالم الدلیل اثبات از اسرار اعلم ایشان کرد اند بحجت ابدیت کلام سلحه و مستولد بود و حساب
مذکور متوجه کما فرمان باشد چه او سطه چون کمیان دلالت بر توحید و من نبود و عد ایشان فرمود در ایمان و عد ایشان فرمود در کفر تاکید
ان کرد با آنکه بر ایشان نصا و نصوص خاص فرمود و استفتاح صدور کفر نمود و اقبال و استماع از ایشان از دو نفر جلیه چه طوعی موجب
معجب مسعت و بنا بر این معنی ضد دلالت از آنچه که منتفی نیست کسانی اگر ظاهر موجب قطع مختص بحجت آن که آن رصلت است بحجت
تا باشد که چون حیثیت است کما قال الله تعالی الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون یا اگر مختص کرد بیان نیز معدوم است بر تقدیر

لجزیت که منزعت از مجموع آنچه در ان مذکور است هر یک از اسامی و احیا و رجع همچنانکه مراد بحالیه و کنتم امواتا الخ علی مجموع
از اجماع چه معنی از اصل ما سمات که ادا الحیاة کوت و معنی مستقبل چون بینکم و بحیکم و ما سمی و مستقبل نیز ابدو که در حال واقع
شوند همچنانکه در علم و تیر هزار مکانه الا کیف تکفرون دایم تعالون بعد التفتیه بانها و اخرها بر لام نباید که کنتم دون قال الله تعالی
باشد و نیز لازم نیاید که حال در وقت وجود دی حالیه باشد و دیگر آنکه چون اما به مستقبل نیست و بعید و تصور او موجب انحصار آنکه پس مضمر
نیست باشد و محتمل که حال مصرح اهل ایمان باشد برای تقدیر نیست بر ایشان و تبعید کفر ایشان و معنی آنکه چگونه مقصود باشد
کفر از شما حال آنکه شما در کان بودید یعنی جاهل نادان پس زنده کرد انید شما را بعلم و ایمان و صدا از ان ملکه
که بموت معروف و پس از ان اجزای شما که بحیوة حقیقیه و صدا از ان بلع شوید بنوبات آنکه هیچ جسمی از ان دیده باشد و هیچ کوهی نشنیده
و ده اجتماع دستی مطهر کرده مرا آنکه مراد از اموات و احیای ایشان باشد که شما ضعیف بودید شما را ضعیف کرد انید و مجهول و مجهول او دیگر
مشهور و مرزوق کرد انید و اگر جزای دو وجه اخیر ملیح است اما تکلف بر حقیقت خود حمل توان کرد جایز نیست که معنی مجاز مصرف کنند و حیوة
در قرآن حیات را بجز متعلق ان و سبب حیثیت و بایز قوه حیوان لجیوان میگویند در مجازات در قرآن آمده زیرا که ارادت و معنی
حیوة و موت بار ادوات و مثال ایمان در آنچه جیوة قال الله تعالی هو الذی یحییکم ثم یمیتکم و قال اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها و
قال الارض کان میتا فاحییناها و جعلنا له نورا یمشی به فی الارض و هو کافر حق نیز بحیوة موصوف شود مراد ایمان سخنه انصاف از مسلم و نیز که لا یعلم
قرآن خاص است که در بیان با معوایت قلم نفت او که مقتضی اتصاف است علم و قوت و ایمان بر سبیل استعاره است و با کیفیت لجیاه
و دیگر برای سوال منکر و بکر مجمع علیه است و هیچکس از اهل ایمان اسلام در ان نزاع ندارند و سوال ایشان در وقتیست که میت را در قبر
راه میشانند و در حدیث آمده که میت او را که ملکین در میان که از سر قبر او بر میخیزند و مصحح موسند که چون فاطمه بنت اسد وفات
فوت شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که نفس خود بتعهد او قیام فرمود و ردای مبارک خود را بکفن او کرد و پیش از آنکه او را در قبر
در قبر او بخفت و چون نسوه قبر او کرد ملایر تراب بنت در ثانی کوشش و قبر ساختند و صدا از ان گفت اینک ابنک اینک ابنک و چون مراجعه فرمود
صحابه گفتند با هیچکس این مقدار رحمت ملطف نفرمودی که با این زن کردی فرمود او را پیش حق تربیت مادر او بود و ای خود را کفن او
کرد و هیچ چیز حرمت و کرامت او در قبر او خسید و مرا الهام او مصرفی نرسید که تا رسول الله امر لحظه اگر سلام کرد او فرمود که چه معنی دانست
فرمود چون قبر او را مسدود و لحد شد منکر و نکیر آمدند و او را گفتند من ربک گفت الله ربی گفتند من نبیک جواب داد که محمد نبی
گفتند من امامک فرمود که دین من اگر کردم که تیرزن بیرزن بعد از استماع این قول الله الحاکم و نکار استند و برفتند
و انجات که سست است در تلقین که بسیار کوبند علی اما تی و در آن اسس که چون بنده را در قبر نهند حق تعالی اعاده جسم او کند تا بسیند
بعد و حواس او را دهد و صدا از ان منکر و نکیر او را از خدای و رسول و ایمه و الائمه اگر از عهده این سوال بیرون آید او را گویند نوم عروس
النوم بخواب همچو خواب بدن عروسان در خواب کاه تا از آنکه مرشته پرسند که تو و اخ شو و دوری از دوری است در دکتاب تا نسیم
بر وا و اگر جواب ایشان عاجز شود تعبه از آتش بر روی و سم کوه ایرا آتش شود و دوری از دوزخ بر کشاید و مصداق آنست که

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که الفقر یضر من یاس الی احدة من حیث الیاس و این کلمه مذکوره لایق نداده بر حال
مجرد که کسی که فقر را بیان هر دو صلاح نیست بلکه خدای عم ایراد بنده آفریده بنده را صلاح و اصلاح الخیاری نیست چه خوف است و فکر ایشان
که در فکر نیکی نکنند و بدان الهی از ان اعطی را فقر است که هلی را در بنده خلق کرده و قدرت موجب کفر ایشان از وصل بمایه و صلاح ایشان طرفه
تعجب کرد که چگونه کافر میشود در این فیل الف که باید که جبر از اکتسابی و چگونه الهی را با هنگام بنده رسد که زیاد امر میکند
کرد بعد از اکه در ذات مرا بجا کفر نموده و مهر و دل و چشم و گوش من نهاده و اقدام من از ادم و مهر مطلق سلطنت امر میکند
آورد و چشم بر بین و گوش نشنود و دل بدان من با وجود این موانع چگونه ایمان آورد پس ایشان تعجب نو بحر انتهی است وجود و کمال از اراده
حیوان استماع میکرد و خوف بیان خلق آسمان و زمین فرمود که مضمن کالاذره از سحابه است تا با آن اسم لا از ذره او تر ایشان جنبه
که در ایات ضعف و اهتزاز نسبت بنده در که متعلق بخلق اسمان و زمین و گفت هو الذی الخلق است که مذکوره کالاذره
خلق لکم ایرا برای انتفاع شما از برای انتفاع خود بر اکه عنی مطلقت ما فی الارض لجمیعا که در زمین است جمیعا
و معدنیات و نباتات و حیوانات و سایر حاجات الی بیان نعمت بکرت مرتب بفقر لواحد هم لوا الجمای انسان مرتبه فقر
این معنی خلق لجمیعت که مابی ان ان فرق بان و تمایز مقاتل ایشان بان و لا در اکه برای خلق ای لا الحکم و انتفاع که معنی
ایرا لجمیع در زمین بجهت اکه تا در دنیا استنفاع مانند بان و در مصالح ایران خود صرف کنید بوسط با غیر وسط لوا باشد
او در بعد سبب که واسطه ترکیب ان بصلحا اکه سوره سبب ان میشود و تا فی ماند لب و در جهن از ان منتفع شوید باستدلال
و تفرق بر جبر اکه ملاحظه این نعمت ان اثلث اخره و لا ان و لیکه ان اسمه کوب و کلام برای عاقبت نه از برای عرض و نظر بر اکه
فاعل اهل از برای عرض مستکمل بان آن حق تم کامل با الذات و عدم مستکمل غیر قوت جمیعه و بجنت بجنت بر اکه عرض از
بلد و اهل مستکمل از بات بر اکه اجمع جنبات در عرض حق تعالی ایجاد عالم ایصال اضعاف است هیچ چیز ملاقی کالاذاق و مبات در اکه
مقتضی الاجتماع اثبات ناصرات و غیر مانع اختصاص معنی از ان معنی از افراد انسان بجهت اسباب اصرار که دلالت میکند بر اکه
هم انچه در زمین است از برای جمع ایمان بر اکه هر یک از ان از برای هر یک از افراد انسان و شامل هر شی است که در زمین است و در جهت
که در جهت اسفل که عالم عنصریست بجهت اکه ارادتها هر چیزی که در جهت علویست و جهت عالمات اره و صول ای ما فی الارض جمیعا
یعنی خلق فرمود برای شما انچه در زمین است در حالتی که واهم آورده شده است بهم ان ثم استوی الی السماء بعد از ان قصد کرد
با فریدن آسمان قصدی متروک باراده و اختیار و مشیت خود یعنی موجود ظاهر و خود قصد اسمان کرده و اراده خلق از فرمود و نقص
ضعف و قصور عجز در او و بدون کراهت از ال فسوهن پس راست کرد آسمانها را از روی اعتدال سبع سموات هفت
یعنی انها را در اعتدال مساوی یکدیگر ایراد فطور و قصور اکه ابر آن اتمام جهت تمام بین الخلقین است و مزید فضل خلق آسمان
نسبت بخلق زمین گفتند ثم کالارض مثلهن کالارض مثلهن و تفسیر بجهت تعقیب و مراتبی و تفسیر اکه ان مستلزم محالست باین و الارض بعد
و ما جبط ظاهر از قالت بر اکه و عوارض متوقف بر خلق تجدد و سبب تمام خلق آسمان و تسویه آن مگر اکه محول شود بر معلول

باین وجه که خلق زمین مقدم بات و حوالی مثلهن خلق آسمان و ابر هنگام جابر بت حوالی بر معنی تعقیب و تراخی زمان و بالجمله
مستلف باشد و ناصب اعرض ضمیر مقدر که آنست و خلقا دلالت بر ان میکند بلی ثم ترتب الارض و تدبیر امر ها بعد ذلک و این خلق طایع
و در انوار کرده که استوی الی السماء ای قصد الیها بارادته من قولهم استوی الیه کالسهم المسلاة اذا قصده قصدا مستویا من غیر ان یلوی
علی شیء و اصل استوا طلب سوی آن و اطلاق آن بر اعتدال جهات که اعتدال شخص تسویه وضع اجزاء و تکمیل خلق این معنی و
زیرا که ای از خواص اجسام است چه طلب سوی انتصاب که ضد اعوجاج است و این اختصاص اجسام است و حقیقت این منزه است
اول باشد که ای قصد است بخلق سما را اه متعار از صعود و ترقی و صعودی استوی و میلات کمال الناظر بدا استوی بر سریر
بر چهار سیزده و هم معراق و اول الرفق است باصل معنی وصل که بعد ی یاد شد و تسویه که ملفظ فاستوت متن و مجسم لوره که منسر از ان استوی استوا
وجوه متعدده دارد بکی اکه قصد اسمان کرد و تسویه از کون القابل کان الامیر بدیر النام تو استوی الی اهل الحجاز ای نحو اهل تدبیر الهم
و تو اکه مستوی اسمان مهم و علی حرف کما الاستوا الی ظهوره و من قوائم و ما الملغات و استوی ای تمکن مزاج و قهر مواد مختلفه
و بر معنی ان که تا استوی الی السماء نفرد بلکها را از جمله کالارض مثلهن الخلق سبع اکه مستوی شد امر قضای ارا بسماء یعنی که اراده
و قضا پای ادا از اسمان بر معنی بالا مستوی و این قول اخر عباس است بهمام اکه استوی بمعنی اقبال بر شیء کما یقال فلان مقبل علی فلان
استوی علی الی کلیتی سوی اقبال الی و علی اعتنی کلامه و مراد بسما اجرام علویه است باسمات علو و لهذا منهری که بعض ان تصور و جمع
کنند و در معنی سما اسم جنس است و منظور بجمع سماوات که کثرت و در هر قدیر مرجع مراتب جمع خواهد بود و احتمال دارد که بعض
سماوات و سبع سماوات مفسر ان باشد بر حلاف مبتدا و بود که بعض سبع اسمان باشد و سبع سموات بدل و مراد تفسیر و تعدیل الف
خلق ان بر وجهی که مقصود باشد از عرج و فطور اگر گویند چون سموات هفت طبقه است پس چگونه است که اصحاب مصدقات بطلان کرده
گوئیم انجا بیان ذکر کرده اند شکوک را و هام است و در تقدیر صحت انه مبالغه زایده ان نیست و دیگر اکه عرش و کرسی اگر ان منضم باشند
ان مرتفع خواهد بود و چون اسمان را این نسق عجیب و ترتیب غریب و نظم کامل و وجه احسن و اتم مستقرست بر کمال اقتدار این صانع
ان کمال عالمیت صانع است بر جمیع عالمیان انجهت عتاب فرمود که و هو و او اسمان که خلق این اشیا فرموده بکل شیء علیم
خبیر و عالم است و دلالت این کلام مضمن تعلیل نکته فرموده که بجهت اگر خود بجهت عالمیت خلق است امر مودی بر نظام
وجه اتم و مضمن است لا ان که هر که اصل ایرا بر نسق عجیب و ترتیب غریب باشد البته علیم خواهد بود و جهت اتقان افعال و احکام ان تخصیص
وجه احسن و اتم متصور نیست مگر از علیم حکیم و حیم مضمن از اخر انچه نزی که مختلف میشود در صدور کنار که اندان عدد از نفت و نزد
اجزای ان را اصال اشکال خود میکنند صدای تم جمع اجزای هر دیگر تو اند کرد در مرتبه ثانیه بر وجهی که هیچ جزء از ان فوت نشود و منضم گردد
بلکه چیزی که با ان بوده و عود ان کند بر طریقی که اول بایزیده بود زیاده و نقصان و تغیر ان نیست فرق تم و مرکب کل خلق علیه و بدانکه جنس
بشی و رسه مقدمه است و ان دو ایز که مذکور شد مسیر هر ایدیر ان اشاره است و اول الف که مولا ابدان قابل جمع حیوان و اشارات الی
علیها اشاره کنند اموالا فاجاکه نفر مشکوک حیات اقتران اجتماع صوت و جیز نه ابدان دلالت میکند و اگر ابدان قابل این کیفیات

بذاتها لا بالذات لا بالاراده از انکه زایل شود و منتشر گردد اما مشیت تابعه و قادر است که حوض عالمست بایداد و نقوش اعمال و ذوات
و احیای ایشان و اشارت فرموده بر حیات ایشان و زنده ساختن که حوض قادرست بر ایداد ایشان و ایداد الجنه در خلق اعظم و صنع اعجب
بر انتوبلت و مراعاه و احیای ایشان و انکه خلق اشیای مذکوره بر سبیل استوا احکام دون تفاوت و اختلال امر الجنه صنع
در ان و سنه ماجاء ایشان و ابرز الیهات و شامی طور و کار اندازه ارجلت قدرته و وقت حکمته و نیز ایشان طوب مراکه صانع عالم و
بهمه مکونات و اعمال او و مسلط بعرض و منعدلست در کار لانست که بشکر کداری ایزد نعمت و قیام نمایند باب وجه کنصب بوکنه خود او
بنا دیم رعالمیه او و سفاد او امر و نواهی او کرده و نیز دالست بر انکه اصل در اشیا اباحت و راکه متضمن ان که انچه در نسبت ای صنعه
عادت بر همه کس از ان محظوظ باشد و محصور بر صنعی دون بعضی نباشد نادر اباحه تصرف در ان اجتماع افتد بدلیل و حجی که
که بلال تحصی در انچه که استکاه در تصرف ان احتیاج افتد باقتضای شرعی چنانکه کفت و چون که او سبحانه در بین اید ذکر صنعه چون که در جاهلیه
اسمان و زمین را که بنای جزو منوط است بان بار فرمود و صدا بین کرد نعمت خلق او و بسکر و بیان سنزو او چه او او البشر
اصل همه آدمیان او ذکر شرف و فضیله او و چه شرف و سرفرازی از لا بس منبر مایکه ای محمد یاد کن ای پیغمبر را که اذ قال ربک للملائکه
چون کفت پروردکار تو جمیع فرشتکان را جمعی از ایشان را که سبب از استیصال بنی الجان در زمین ساکن بودند انی جاعل فی الارض
در سنتی که من کرداننده ام در زمین سکه و اصحاب جمیع زمین خلیفه تحصی را که نایب مناب من باشد در اعانت و اهلاک اهل
و ولی را از بنی موجی الجان که بجهت طغیان و عصیان منسا اصل شده بودند مراد او جنس غیر انبیا و علیه السلام در انزال او در زمین
بنداد نعمه ثالثه است بر جداد میان خلق او و اکرام و تفضیل او بر سکان ملکوت بواسطه امر جهد ایشان بسجود و لو الناس علی جمیع
او را و اذ ظرف موضوع برای زمان نسبه ماضیه که واقع شده باشد در نسبت دیکر همچنانکه اذا موضوعست برای زمان نسبت مستقبله
که واقع شده باشد در نسبت دیکر و هذا را جنس اذ اولاد بجا مانند جنس در سکان و مای ایزد و بجهت تشبیه آنها بموسوی
استعمال انها برای تقلیل و محاذات و بعیت منصوب المحل اند بظرف و جر ان ظرف و غیر متصرف اند و اما قوله و اذ کر انا عاد او اذ کر
ان زایل اذ الحادث اذ کان کذلک که حذف حادث کرده اند و ظرف را در مقام ان اورده اند و عامل در انیه قالوا است یا اذ کر
نازل اید ذکر ربر اکه در قران بسیار واقع شده که صریحا مصدر اذ کرت ماست انیه و اذ کر اخا عاد و ایه و اذ کر عبدنا ایوب اذ نادی
یا عامل آن ضمیر است و انیه متقدمه دالست بران مثل و بدل خلفکم اذ قال و مثل و جعله ظرف مفعول بات در خلقکم و ما خلقکم
صله و از معمر و ابو عبید نقل که از زیاده است در جلیح و مبرد او انکار این معنی کرده اند و کفته اند معمر و عبید کا بعید صحیح باشد
بنت الغای ان و ملائکه جمع ملاک آن است بمعنی اصل پس لکه ان اصل ملاک است که بجهت کثرت استعمال تخفیف همزه کرده اند مانند شمال
که جمع شمالست که صدا از تخفیف شمال شده و نامرای تانیث جمع است و ملائک منقلوب ملاک است ماخوذ از الوکه بمعنی رسالت
در اکه ملائکه واسطه اند میان حق و مردمان پس ایشان رسل اند نسبت با نبیا و در حکم رسل الله نسبت با قی مردمان و فضلا
حنفه ایشان اختلافست بعد از اتفاق علما بر انکه ذوات مجرده اند قایم بانفسها بر انکه اهل السلام بر انست که اجسام لطیفه

قادرند بر تشکل اشکال مختلفه و استدلال بر ان که انبیای مرسل ایشان را بر اشکال اسد بدند و طایفه انصاری کفته اند که
نفوس فاضله بشریه اند که مفارق باشد از ابدان و زعم حکما ان که جواهر مجرده اند که در جنبه مجالس نفوس ناطقه اند و انها متصفند
بوصف قدسی شان ایشان استغراق در معرفت حق و تنزه از اشتغال بعبادت انچه که حوض در محکوم نیز باشد و صف ایشان زیاده بود که
بستعون اللیل و النهار لا یفترون و انبیا را جلتون اند صلاته که سفر تون و قسمی دیکر بغیر امر ایشان میکنند و بجهت ایزد از اسمان بزمین نازل
میشوند و بر انچه بقضا الهی ایشان سبقت کرفته و فلم الهی ایشان جاری کشته و اصلاه امر الهی عصیان نمی ورزند و انچه ایشان مامورند بان
اقدام میکنند کما قال الله تعالی لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و کتر ایشان و المدبرات امرا و معنی ارباب تدبیر امری اند و معنی
و مقول الله در انیه همه ملائکه اند بجهت عموم لفظ و عدم تخصیص و معنی تخصیص ایشان بلکه ارض میکند چنانکه کفت و جمعی دیکر بر انند که
مراد ابلیس است و انهاکه با او بودند بجهت جن چنانکه در روایتی واقع شده که حوض اول جن را در ارض ساکن کردانید انسان در زمین
بلغا و مشغول شدند حوض ابلیس را جمعی از ملائکه فرستاد تا تدبیر ایشان کردند و تفریق انها نمودند و جزایر و جبال و حاصل بعوده
ارتحلوا که در مفعولیت رهود و مفعول الارض خلیفه است و عمل جاعلا که اسم فاعل است در هود و مفعول احدهم جنس انسی
استغنا و اعتماد بر مسند الیه کرده و بسنوا بود که بمعنی خالق باشد و خلیفه ملحوظ است از خلق غیر و تبدیل سایر و هادر و برای مبالغه
و مراد بان آدمست نیز که خلیفه الله فی ارضست و بجهت هر نبی که حوض استخلاف او کرده در عمارت ارض و سیاسه ناس و تکمیل نفوس ایشان
و تقیید مراد در میان انسان نه بجهت احتیاج حوض بانکسی که نایب خود ساخته که بجهت قصور مستحلم علیه از تصور افیض او و تلقی امر او
بغیر وسط استغنای ملک نفرموده کما قال الله تعالی و لا تجعلنا ملکا لجعلناه رجلا و مرید این که جنس انسی فایق شد در
انسان مشغول است بجنسی که جاری تمامی بعضی و لوله نسبت ارسال ملائکه سبب زیاده بانسان و اکر کسی از انسان در زمین
بانسان دعوی میکند و هر کدام از ایشان که در رتبه اعلی واقع اند بر اسطه یا و تکلم میکند همچنانکه یا موسی بخر مرتبه در میقات و ما تلک
صلی الله علیه و الدر لیلة المعراج و نظیر این که عظیم جون عاجزست از قول تعالی از بحر بحر انکه سهما غایتی تا عدد حوض عضو و
که مناسب هم دوست در میان انها خلق فرمود و تا غذا از بحر اند که و مطهر رساند و مستوا نبود که ملاحظه اند و اعتبار آن باشد که در خلیفه
اکمای بود که قبل از در زمین ساکن بودند از بنی الجان و بادر عنت فرشکانی بود که صدا از بنی الجان در زمین قرار کرفته بودند و احمل ادراه
که در لا تجعلیه او باشد و ذریه او زیرا که انسان در خلقت بنی الجان اند که قبل از ایشان بودند و ما ایکه هیل در خلق بکر بنده
خلیفه را انجمعی کفته که خلقت اجمع موجود است و همه کویان با جمعهم خلق او و نتوانست بود زیرا که از مجمع غرایب و صنع رغایب عجیب و شهادت
سلاله عرا الحسانی در وجود نیا او و سه جامع حقایق علوی و سفلی و نیا را که مراد او باشد با ذریه او زاد لفظ خلیفه با جهت استغنا
ذکر ادم از ذکر ذریه او همچنانکه ذکر ان قبیله از ذکر قبیله استغنی میشود و نیز میکوید مضر و هاشم و بار تا دل من جعلکم بانسانا خلفکم و
بنا قول بلکه تعلیم مشاورت و تعظیم شان مجمول اجمه سکان ملکوت را بوجود انسان داده و لو را ابلیس سالک خلیفه قبل از خلق او
فایده دیکر الهام و فضل اوست که راجح است و انچه در وست ارشاد سوال انسان و جواب او بیان انکه حکمت مقتضی ایجاد چیزی

غالب است چه نزول خبر کثیر بحمد شد قلیل کثیرست و بعد از او چون حکمت آورده اگر روی عمر بن الخطاب در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله
از اسلام و ملحق و زیر و کسا الاخبار برسید که فرق میان خلیفه و پادشاه ملحق بر گشت و مانند آنچه اسلام که مرد دام الخلیفة مواد
بعد الرعیة و یشمر السوم و یتفق علیهم شفقة الرجل علی اهله و یقتفی بخاطر الله خلیفه کسی است که میان رعیت عدل کند و بر رعیت فرض کند
بر رعایا چنان تصرف باشد که در اهل خود و حکم کند بحکم خدا که معنی او امر و نواهی او بر وجهی که هست بحلمان رساند و بی زیاده و نقصان
پادشاه اعم از این هر کس یکی کفتی من خلیفه کسی دیگر غیر از من معنی خلیفه دانسته باشد و دیگر سلمان فارسی حکام علی و لکن سلمان در
علم و حکمت بر صاحب اند عمر کفت ای سلمان من خلیفه ایم یا پادشاه کسی که در هر عمر خود یک درم یا کمتر از آن در جای کثیر مصرف آن باشد
کرد پادشاهی نه خلیفه عمر که این شبیه و شوم سازد و اکثر از افعال کبیره است و چون که عمر فرض از خلافت آن که باید مرکب امور دنیا و دین
خلق خود باز اندام نماید پس باید که میان ایشان قرب معنوی باشد نه آنکه همه ایشان و تابعدیات نفس که خلیفه خدا و رسول او باید که مظهر
و مظهر آن امر ایشان باشد در ملاحظه عوالم حساب و در حالی و صالح حقایق علوی و سفلی از افضل از جمیع ادانی و اقاصی و شخصی که جامع این صفت
نباشد لیاقت خلافت خدا و رسول نداشته باشد و لهذا نصب خلافت از جانب حضرت و نصب اخیا بالجام وی چنانکه در حق آدم مرقوم
انی جاعل فی الارض خلیفة و در حق داود علیه السلام مرقوم که انا جعلناک خلیفة فی الارض و همچنین در حق موسی علیه السلام مرقوم که یا موسی
الموسی علی ایام مرقوم که انا و لکن اهدوا سوله و الذی صمموا القلوب و بنوز الزکوة و هم راکعون و یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و در حق خلیفه باز بین که صاحب الزمان فرموده که لیستخلفنهم فی الارض و حضرت رسالت
فرموده در حق امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که من کنت مولاه فهذا علی مولاه و لکل نبی وصی و وارث و انا وصی و وارث علی علی
من الی علی و انا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و من کنت امیره فعلی امیره و انا علی انت خلیفتی فی الانام و الخبر
از احادیث متواتره که صریحا دلالت میکند بر خلافت او از جانب حضرت رسالت فرموده و چون بحمد هر یک از ایشان بحضرت رسالت
را خلافت کرده اند از عبد الله عباس و عبد الله مسعود رضی الله عنهما روایت کرده قول الحق لم در سنگان را بحرد داد بوده که من در زمین
خلق خواهم کرد که اولاد از زمین فساد کند و خون ناحق ریزند ایشان چون استماع این قول کردند قالوا کنت تجعل فیها
یا توبی در زمین من یفسد فیها کسی که افساد کند در یک انواع مفاسد بود در زمین و یسفک الدماء و ریزد خونهای ناحق
بنحوی که انواع مفاسد است صدور این کلام از ملائکه بحمد تعجب ایشان بود از آنکه استخلاف کند برای عمارت ارض و صلاح
آن کسی را که در آن افساد کند و بجای اهل طاعت استخلاف اهل معصیت کند و لیکن آن از آنچه مخفی بود در بیان از حکمت و مصلحت
باشد و این مثل و انعام از کند و استخبار از آنچه ارشاد ایشان نماید و از احد شبهه ایشان کند مانند سوال متعلم از معلم خود از چیزی
که در صدد ایضاح کند و مستوی بود که صدور این معنی از ایشان بر وجه اعتراض بود باشد بر حضرت و نطق ایشان در عالم که مرجع
ملائکه است اما که در بیان این نطق باشد لقد ارتم بل عبادا مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و صرف ایشان از
و سلک و ما جار حضرت بود چنانکه گفت و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی استنباط الجزء صفت ایشان مرکوز بود که عصمت از خطا و قول ایشان

سوال ملائکه از فرق میان خلیفه و پادشاه و جواب الله تعالی

باشد و یا قیاس احد تعلیمی بر دیگری چنانکه در اکثر مقامات امده که بنی الجان که پیش از خلق ادم بودند و انسی مخلوق شدند بودند و ملائکه
سلک و ما سکن و حق سبحانه جمعی از ملائکه را بر ایشان مسلط کرد تا ایشان را ملاک کردند و بجای ایشان متولی شدند و چون ایشان را بر زمین
از ما علی الارض طلب ایشان از قیاس تعدی نمایند کردند و گفت و ما ذنب الجن تخصیص میفرمای که مثل اولادی الجان باشد در افساد
و سفک و ما و بدانکه سفک و سلک و سخ و رش و سن از انواع صدور اند چه سفک ریختن و سلک در جامه و سخ بدانه ریختن
رش در صب آنچه قرب و ماسند اند و سن نیز مثل اینها ملحق بحر اکه ملائکه بوجه استفهام و استخبار و استعلام مصلحه و حکمه در خلق تحصیل
نه بر طریق انکار و اعتراض که حکمت در آفریدن مثل کسی که با این صفات قبیحه منصور باشد و نحن نسبح و حال آنکه تنزیه میکنیم نفس
و ملائکه بحمدک ای ثنای تو همی با یکی را با میکنیم و ثنا بلیس تو قیام میسازیم و نقدس لک و تقدیس میکنیم برای تو و پاکیزه
ذات تو از انچه همی صفات نقص و عیب را از تو دور میسازیم و تنزیه و عظمت ذکر تو میکنیم این حال را مقرر و اشکال امده کورت کثرت الحسن
اعمال و الاصیل الحجم میزان اعمال عقاب اسیر فرمای و حال آنکه معصومیم از جمیع عصیان و خطا و موسوم بطیع و منقاد فرمان
و بیع و حسر تسلیم و انقیاد الطاعة تو بر دل میکنیم امور و اوامر باستخلاف بر مقصود ایشان استشار بود از چیزی که مرجع تفضیل
امر شد بار جوهر و افاد و سفک دما از ایشان ملائکه معصومین در استخلاف عجبی و تاخر و کویا ایشان دانسته بودند که بحصول
قوه داشته باشد که مدار آن بر ایشان است و از آن قوه شهویه و غضبیه باشد که مودی ایشان است و فساد و سفک دما و عقلیه که داعی باشد بر
و طاعت ایشان نظر در این قوی کرده کشف که حکمت جبت در استخلاف او و حال آنکه باعتبار و قوه او حکم منتهی ایجاد او نیست چه
اکتفا اضای استخلاف کرده اند و اما باعتبار قوه عقلیه ما اقامه الجزئی مشوا میکرد که آن قوه عقلیه متوقف است اسلاحی از مضار بر این تقاد
و غافل شدند از فضیلت هر یک از آن دو قوه کاملی که مهدت کردند و مطواع عقل شدند و مقرر شوند بر جبر چون عقد و سجاده و مجاهده هوی
اخلاق و عبرات از اخلاق حسنه و خصایل پسندیده و دانست که تر یک مبدء الجزئی است که آحاد از آن قاصر باشد اما حاصل بحر
و است الحصاب و استخراج منافع کاینات از قوه بفعل که از استخلاف مقصود است و اشارت باشد همچنین فرموده اجمالا نزله قال کی خوم
در جواب ملائکه انی اعلم و بتحقیق که من میدانم از غیب این خلیفه را مصالح و حکم ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید و اجمال حکم و افتای
فی الغیب لیس بود اگر کسی و عجبی و علم انقیاد او ما موجود و ایجاد اجناس را بعد و سایر اولیا الاصل او و غیر آن از تدبیر و مصالح و ملائکه
تسبیح و تقدیس تنزیه حق تعالی است از جمیع مناقص و معایب و قبایح ما خود از تسبیح و تقدیس اهل الارض و تقدیس اهل الارض و تقدیس اهل السماء
تنی مبعدان از اقدار و مهر اند موضع حالت ای تسلیم تسبیح و تنزیه میکنیم در حالی که ما امر حمد و ثنای تو همی بر آنچه الهام کردی
ما را از معرفت خود در نفوس ما برای تسبیح و تنزیه خود پس ذکر حمد را برای تقدیس ایشان ایشان اند ایشان اند تسبیح نفسهای خود کرده باشند
و تقدیس الهی این معنی است که بال میکردانیم نفوس خود را از دنوس برای تو کویا ایشان فاذا که منزه کرده بودند معنی تقابل الحق تسبیح
و سلک جار اکه نظم اعمال الاسمیه است مثال کرده اند تطهیر نفس از آنا و نزد بعضی لا تقدیس لک و ایشان بعضی قدیس
منزلت که معنی تسبیح بحمد الله که تکلم الجهد الله معنی از برای تو کلمه الجهد تکلم میکنیم چه حمد تسبیح است بحمد اگر معنی الجهد و تنا و شکر و

و این عین تنزیه است و اعتراف بآنکه او سبحانه منزه است و مبرا از جمیع عیوب و نقائص و سزاوار ستایش و ابن عباس و ابن مسعود را نیز در
این که نصلی لک الذنوب ایه کان من المسبحین المصلین یعنی مادام که ایمان بکند ایمان برای تو و از تفضل استغفار کند ایمان نافع صورت دارد
یعنی مادام که زنده است و استغفار بنماید و الهام حضرت عبد السلام مر رب کما لا تکلم او حق سبحانه در جواب گفت که خلیفه زمین از جنس انسان است
و گفت ما تمرد و تو بکسی و اطاعت تو نمی‌شود و عصیان تو نمی‌نمایم بضرر ما که خلق خواهی کرد الطاعة امر تو خواهد کرد و چون در جواب این
ای اعلم ما لا تعلمون را استماع کردند دانستند که ایشان تنبیه این ایراد از سوء ادب مستعمل است و بنا بر این الهام ورود و استغفار استغفار کردند
و در حکمی که او را کشتند و بهمت در آمد و بانواع تاران ملائکه که بجهت ترک ندبی که از ایشان صادر شده است بر سر
هبوط کرد خطاب الهی بجانب او صدور آمد که ای آدم در زمین خانه بنا کن تا عصیان ذریه تو بنا ما وارد و بتصدیق استغفار بنا حضار
نزد ایشان بجا که فرشتگان مقرب که با ایشان بود به استغفار مشغول اند و چون خانه را تمام کرد و عاصیان و خطاکاران سر و پا برهنه و زرد
و عاری از موضع ذلت و تضرع و زاری و ناله و سوگواری مشغول امیشدند و بسیار از موانع شر می‌گشتند و خوف خطاب کردند
از جمله از مصالح و حکمت است که در خلق آدم و بیدا کردن و تمام آن را بنیر دیدند و در آنجا این آیه دلالت بکند بر آنکه حق سبحانه قبیح نیکو را
اگر موجود شود که خلق آنها از وصادر شود و حواله حسن و حواله قبیح ایراد کلام انی اعلم ما لا تعلمون یعنی میشود چرا از انی اعلم علت بصلح
پس آدم بکی فعل اصلح شود و غیر از این قصه حق سبحانه و تعالی اعلم از جزای مخلد و نیز قصه حال را تفحص کرد و از ایشان محاوره
ساخت باین وجه که ملک السحاب را امر فرمود تا چهل روز قطعه سحاب بر سر ایشان بداشت و چنان امر کرد که در روز چهل و سه ایشان حال بیمار
و بهیچ نوع سایه از آن بر ایشان نیافتند که حال کل شد و چنان گشت و استرحمد استغداد و صورت رب بعد از آن او سبحانه آدم را بصورت
مصور ساخت و در او نفخ روح فرمود و بجهت آنکه متصرف بود یافته که معنی کند و گفت او را یاد بیاموز و خلیفه زمین گردانید و علم
آدم و بیاموخت آدم را این وجه که علم ساخت او را الاسماء کلها نامهای جمیع مخلوقات را از علویان و سفلیان و از انس و جن
و جماد و سید و جمیع و اکثر متاخرین بر این که حق سبحانه تعلیم او کرد و جمیع اسمای موجودات را حتی القصعه و جمیع صفات اصغر
را الهام داد و بر استخراج صادق و عرض اشجار و منافع آن و جمیع آنچه مستلذ مصالح بر و دنیا و قناعت بر آن که مراد معانی اسماء بر آنکه
اسما و دو معانی زاید و بر آن مرتب نمود و منشا تفضیل آدم بگردد و علی بن عیسی و ابو علی جبائی گفته که مراد آن که سبحانه تعلیم او فرمود
جمیع اسمای اشیای که آفریده بود و آنچه نافرید و با جمیع لغات مختلفه که ذریه او و بعد از وی بآن تکلم کرده اند و بعد از آن اولاد او از او اخذ لغات
کردند و چون متفرق شدند هر فرقه متکلم شدند بلسانی که معاشرت و بودند آن را مانی را و آموزش کردند و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
که مراد جمیع اسمای آدمیان است و جمیع اولاد و بعد از آن اشاره و بیان کرده که در زیر او بود و در موجود آدم یا بین ساط نیز عالم بود و در ربع
نقل که مراد اسمای جمیع ملائکه است و اسمای ذریه خود و کند او خدای تعالی تعلیم آدم کرد و هم آنکه اشارت او معانی و خواص هر یک و در
او سبحانه تعلیم آدم عرض بکرد با ذرها که او را کسی که با این نعمت متکلم شد اسمیل و بعد السلام و در آثار آمده که چون سبحانه کلام را مسخره پیغمبر گردانید
آدم و اسمیل و خاتم الانبیا علیهم السلام و در کیفیت تعلیم علما را اختلاف بعضی گفته اند که حق سبحانه موجود هر اسما را در دل آدم بود و بعد از آن

تعلیم اسماء ملائکه

نعم عرض

قول ایشان او مرسود تا بآن تکلم نمود و این را معجزه ساخت و در حق دیگر آنکه آدم را مضطر و ملجا ساخت خلق او و جمیع دیگر آنکه او
لغت ملائکه تعلیم او داد و بعد از آن بوسالحه ابن عبد الملک دیگر را با او موجود و نیز گفته اند که بجهت جمیع مسمیات را نزد آدم حاضر عرض و
تعلیم اسما و هر یک از آن که در جمیع لغات و منفعه و مضر جمیع هر یک از آن مفید او موجود و اموال که تعلیم جزو و با جمیع اسماء الخلق علم و
بود آن را در آدم و با القای آن در روح او را و منتشر نمود و بیافته اصطلاح اسما و تحصیل شود و تعلیم غایت که علم بر آن مترتب میشود و
علی بلوغ تعلیم و امر اسم عجمی چون از رسالخ و اکثر بر آنند که اشتقاق آن از اسلت نفخ و هم مسمی کردن و با از آدم بمعنی مسمی
از مسمی بقدری یا از ادیم الارض جزء صلی الله علیه و آله بود که جزو قبضه حال از زمین موجود و غیر موجود و اخذ موجود و آدم را از آن طین
موجود و لهذا در آدم ضرور تخلیق او و یا از آدم و آدم بمعنی الفت هاند اشتقاق آدم پس آدم بر یعقوب ابغت و المسمی الملائکه بمعنی باشد
اسم باعتبار اشتقاق بمعنی علامت نمودن و دلیل و صول آن شخص هر خواه که آن الفاظ باشد یا صفات و یا افعال و اشغال و هر چه در تفهیم
که موضوع باشد برای معنی خواهد که باشد یا معرفه مجهول عسی یا مجهول و یا ارباب هما و در اصطلاح کلام معرفات که دال باشد برای معنی فی مشترک
مشترک یا جدا از منه ثلاثه بمراد بیان و رایت یا بمعنی اول و یا ثانی که مستلزم اول است زیرا که علم و الفاظ موجب الدلالة موقوف
علم بمعنی حاصل کلام آنکه جمیع خلق آدم فرمود و از اجزای مختلف و قوای متباینه که مستند احوال انواع صدر کان بود و از معقولات و محسوسات
و تخیلات و الهام او کرد و معروفات ایشان و حواس و اسمای آن را و اصول علوم و قوانین صناعات و کتابت الاذان ام عرضهم
عرض مرسوم و مسمیات اسماء علی الملائکه بر فرشتگان مجهول بجمع مسمیات که حضار بود اطلاعیات زیرا که اسما در تعریف اسماء مسمیات
که حذف مضاف الیه شده و بجهت دلالت مضاف بر آن و الف لام عرض آن و از حذف کلمه اول استقبال الراس تنبیه بر آنکه عرض سوال از اسما مسمیات
پس معرفت نفس اسما خواهد بود و خصوصا که ایشان الفاظ بود بات و مسمی یا ذات اثبات و یا مدلولات الفاظ تذکیر بجهت تمثیل تشبیه
مستلزم آن عقلا بعضی بخلاف جمیع مسمیات اسمار از ذوی العقول و غیر آن عرض بود بر فرشتگان که قابل انفصال اعیان بود و ابن عباس
خلق جمیع مسمیات فرمود تا ساعت آن کردند و بعد از آن اسامی آن را از ایشان سوال کرد و بعضی را تذکر جمیع اسماء ملائکه
تصور کرد و بعد از آن اسامی آنها را عرض کرد و بیان و گفتند اگر او جنسی از آن مردی را بجا آورد که بایشان بود و شهرت که سلطنت
الهیات در تعجیز از آنکه بعد از آن نکند و سوال از اسمای آن نماید و بعد از آن بوجه تبکیت و تنبیه و عجز ایشان بر وجه تکلیف ایشان و جواب
ساخت قال یا آدم فرشتگان انبئهم باسمائهم خبر دهید مرا بنامهای اینها که شما مرعوض شده اید ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه بجهت دار غیر محاذی بجز عصمت و جوکه شما با وجود شما هر و مسمیات و علم اسما آن در ایجاد
حای آنکه عالم الهیات و نحو اصل مسمیات را مورد الحسنات بر جمیع خلق بجلاد ندهد بر اعراض اسمای آن و بجز نوع عارف باشد بجمع صناعات
مختلفه و بکیفیت حرانه و زراعه و عرض اشجار و استنباط عیون و ابار و استخراج جواهر و اسماء و اجزاء لآلی و در خصوص که در قعر بحر
عالم الهیات بجز بر هر یک از آن و غیر آن و هر کار باطن ایشان و صفوف آیات الیس که تو اسمان خلاق باشد و بجز و مستند
آن بات و که اعلم و افضل ایشان تو الحمد و حاصل که جمیع بجهت تبکیت و تنبیه و عجز ایشان از امر خلافت آنها تو آیا این کلام مخالف ساخت نمود

والمامت مدار لازم آید تحقق مسمی بدون وقوف بر انبا استعداد ادات و قدرت حقیقی محال نه که مراد باین تکلیف بحال ایشان و جمیع
وجوه اجمع فتح سرادقات و انبا اخبار است که مستفاد اعلام بات و لهذا هر بار جاری محرای یکدیگر واقع میشود و ان کنتم
صادقین محتمل است که اینمعنی باشد که اگر هستید بسلامت در زعم خود یا که خلق و استحقاق امتحان باصفا فساد و سفک دماء
نیست و در هر تقدیر ملائکه اگرچه تصریح باین نکرده بودند لکن این لازم مقال ایشانست و تصدیق همچنانکه مخاطبی کلام میشود و اعتبار
ان کلام است که مخاطب ان میشود و تصدیق خبری که لازم و مدلول انست از ان اخبار و مختفی نیست که این ایراد بلالت میکند بر انکه شرافت
و فضیلت در مرتبه و رتبه علمست بدینمعنی چه از سبحانه او را بسبب علم و اتقن بر جمیع ملائکه مفضل او و سجود و دیگر دانید پس او وجود فضل
و العلم منصب خلافت و امامت نمیتوانند در اخبار و ارشاد که چون حق تعالی خواست تا فضل او و ملائکه بدایع امر کرد تا سیری
نور در اسمان هفت و صنع کردند و بالای ان کرسی از نور نهادند و فرشتگان از نور ان سه سر بر خود را در الفرد گردانیدند بالای سر بر
و بعد از ان عرض اسمای مسمیات نمود بر ملائکه و فرمود انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین انبات عجز و قصور خود معترف و مقر
اعتذار قالوا سبحانک گفتند تنزیه میکنیم و دور میداریم ترا از انکه غیر تو عالم باموری غیبیه باشد و کسی را رسد که در افعال و اقوال
اعتراض کند تنزیهی که لایق عظمت و جلال تو باشد لا علم لنا هیچ دانشی نیست ما را الا ما علمتنا مگر انچه تعلیم کردی ما را
و علم باسمای مسمیات از انجمله نیست این کلام با انکه متضمن اعتراف بعجز و قصور اشعار است بر انکه سؤال ایشان بطریق استفسار بود و
و جه اعتراض و اما با انکه فضل انسان و حکمت در خلق او و بیان مختص بود و اظهار شکوفه و انچه ایشان را شناسا ساخت و از برای ایشان
انچیزی بود که بر ایشان مشتبه بود و مراعاة تنفوض علم باو سبحانه و سبحان مصدر است چون غفران و مستعمل است مگر کاهی بمعنی فسبحانه
و منصوب باضمار فعل خود باشد و معاذ الله و کاهست که انرا علم تسبیح میکردانند بمعنی تنزیه بر سبیل شذوذ مگر ظهور و قلت استعمال
سبحان علم العلم و تنصیص و کلام باین اعتذارست استفسار و جهل بحقیقت حال و لهذا انرا مفتاح قوم میکردانند همچنانکه موسی علیه السلام
فرمود سبحانک تبت الیک و یونس علیه السلام گفت سبحانک انی کنت من الظالمین و بعد از اعتراف بجهل خود گفت که انک انت العلیم
در سنی که تو می بیاری ما بجمیع معلومات و رسمی که هیچ خاصیت نیست در علوم و مشاهده چون احتیاج تعلیم غیر ای الحکیم
محکم کار صائب کردار که هر چه تو کنی جز علم و حکمت و محض مصلحت باشد پس صلاح خود میدانی که منصب خلافت و رتبه علم
موبید داد بملائکه امت صفت فضلت و کثرت علم که از برای تاکید کافی فرمود مزید بلاغت و اگرچه جایز نیست مزید بلاغت زیرا که در
تابع سابق است انچه در شروع سابق نیست و لهذا جایز نیست یا لهذا از جهل و جایز نیست یا از جهل نزد بعضی از مستدلین و ملعون
و از جمله جهل ان و چون ملائکه عجز و قصور خود اعتراف کردند حق تعالی خطاب بادم کرد و از جهت اظهار فضیلت بر شرف او بر ملائکه فقال
فرمود که یا ادم انبئهم ای ادم خبر ده و اعلام کن این ملائکه را که در حوالی منزه توقف اند بأسمائهم باسمهای ایشان اسما
برای اعلی ملائکه است و معنی باسمهای اشخاص مسمیان که عرض ایشان کرده بودم فلما انبأهم پس انهنگام که ادم علیه السلام خبر داد
باسمائهم باسمهای ایشان باین طریق که اسم هر شی و منافع و مضار انرا اعلام ایشان کرد قال گفت حق تعالی ملائکه را الم اقل تنبیه بر دو

استفهام الم اقل لکم ایا نگفتم مر شما را اخبره برای انکار است و دخول الم بر حرف جحد مفید تقریر و اثبات معنی انست که گفتم مر شما را انی
اعلم که بتحقیق میدانم غیب السموات انچه پوشیده است از احوال اسمانها والارض و انچه در زمین است از امور غیبیه
میدانم انچه نزد شما حاضر کرده ام از مسمیات مجموع ای بیان و اشکار و بدیه چیزی نزد من حاضرست و هیچ چیز از ان بر من پوشیده و پنهان
نیست و بعد از ان بجهت خبر استدلال اثبات بر انکه عالمست بجمیع مسمیات میفرمود و اعلم ما تبدون انچه ظاهر میکنید و اشکار
انچه ادمیها و غیر ان و ما کنتم تکتمون و انچه بود که میپوشیدید از شیطان انکه ابا کرد و حسد بملائکه و اعتقاد داشتند که
نسبت بغیر و یا اگر اخفا مسئول شدن خود ان از حکومت و سر بعضی هر کاه دانستند که من ظاهر و باطن و اشیا حاضر نمیتوانند ملائکه
من عالم بجمیع مسمیات و مناسبات انچه میکنم و فرشتگان بر طریق تکریم و مصلحت بر ایشان اسرار کنم و اخفا انباهم الی اخر
ادای قول او سبحانه کما علم الاسماء لکن بر وجه بسط و اتم شده تا بیان چه او سبحانه چون که علت با انچه تخصیص ایشان
امور سموات و ارضین و با انچه ظاهر شد مر ایشان از احوال ظاهره و باطنه ایشان پس هر ایشان عالم خواهد بود و با انچه ایشان نمیدانند و مجمع
اورده که علم ملائکه و اسماء مسمیات ایشان بود و معالم او سبحانه بجمیع اشیا زیرا که تعلیم اسما بادم دالست بر انکه او سبحانه عالمست بجمیع
چه او سبحانه تعلیم جمیع اسماء معانی و خواص انرا کرده بادم و بعد از ان نمود و اظهار ان نمود تا ان مخبر باشد که او سبحانه
انرا کرده برای ملائکه و انسان نمود و بعلاوه در ارتفاع شان او و بعد از ان ملائکه ظاهر ساخت که او تعلیم اسما کرده و بجمیع اسما
ایشان را کرده پس ملائکه این دلیل دانستند که او سبحانه عالمست بغیبیات و اسرار و انچه حق تعالی انرا بر قیه و مرسوم کرده و علم
ان علم غیب السموات والارض یعنی مر این دلیل شمار او لوی ساختم با انکه عالمم بجمیع مسمیات اسمان و زمین و در ایه تصریح بعضی اسمانها
بر دلیل اولی و جه اولی ان بود که ایشان از سؤال توقف کرده متقصد باشند تا حکمت در خلق این نوع مخلوق بر ایشان مبین شود و نیز بعضی
میباید و ان انچیزیست که اظهار ان میکردند و اطاعت و ما کنتم تکتمون انچیزی که ابلیس از ایشان پنهان میکرد چنانکه از عداوت جنس و رشک و دیگر
که کلام در میان اکثر و طایف افتاده بود ابلیس علی الف با جمیع ملائکه برو کذر کرد و ابلیس با انیار گفت خدای تعالی بر کل شخصی را خواهد
اکر او را بر ما فضیلت دهد و امر کرد شما اطاعت او کنید و محکوم حکم او شوید چه خواهید کرد گفت و زمان او بجای خواهیم اورد و مطیع
و اطاعت او خواهیم کرد ابلیس در کرون که اکر او بر من مسلط سازد و تفضیل بدهد عصیان او نمیکنم و اطاعت او کنم و الا مرا
که در او اهلاک کند چون فرشتگان این مستخبر داد که میدانم انچه شما اظهار و انقیاد میکنید و انچه ابلیس در دل دارد از استنکاف و تفاوت
و ابر تکبر اگرچه ظاهر بخالف انست زیرا که خطاب متعلق بملائکه و ابلیس از جنس ایشان نیست و مع ذلک اینه دلالت بر عموم میکند و تخصیص از
خلاف اصل است با انچه مشارکت ابلیس در سوء بر سجود و عبادت که او در سلک ملائکه و شود و کنان متعلق باو باشد و با انکه در ان دلالت
مشتمل و انسان و مزید علم و فضل و عبادت نیست بر انکه علم شرط است در خلافت بلکه عدالت است در ان چنانکه کفت و اشاره با انکه تخصیص اسما
تخویف و اکر چه صحیح نیست اطلاق تعلیم و بجهت اختصاص ان کسی که مختص بنیات باشد با ما با انکه لغات توقیفی اند چه اسماء دلالت میکنند
مخصوص باعیان و اکر نسل صفات و افعال باشد و تسلیم عبارت از القای از جنس علم و معنی که مسمای ان مرسوم شود و این معنی باشد

واصل آنی آنست که این وضع آنکسی باشد که قبل از آن بوده پس اخبار خوض باشد و نیز در این دلالت بر آنکه مفهوم حکمت زیادت بر مفهوم علم
لانم ایکه الذی انت العلیم الحکیم مکرر باشد و بر آنکه علوم ملائکه و کمالات ایشان قابل زیادت است و هنگامی که امر کرده اند و مطلعه اعلی ایشان و
کریه و ما منا الا له مقام معلوم را اجمالی میسی که و ملائکه بر آنکه ایشان را ملائکه اند بر آنکه اعلم از ایشان است و اعلم افضل لیزدانم قوا بسوی
مجلون و الذین لا یعلمون و مراد آنکه خوض علم باشد اداء قبل از صدور آن و ملائکه اظهار علم عبادت که ملائکه امر او سبحانه راضی و قضاء او تسلیم
شوند زیرا که هر گاه دانست که او علت جمیع مبتدیات و اجل از علم او سبحانه است بمصالح و حکمی که ایشان را از آن اطلاع نیست ایشان را
بغیر از رضا و تسلیم و قضا جایز نباشد و علم الهدی قدس سره و تعظیم سر الی امر او هر بود که جمیع منسوبی ما خاید مستفرض از نسبت و مکرر
نباشد و آن آنست که ملائکه آنجا عالم اند و صحت قول آدم و مطابقه اسماء اسامی بسیار مالک ایشان عالم باسماء و نیز تا زه اخبار آدم بان ضعیف
ارکت در تصدیق قول او عالم شوند و حال آنکه سوزی کلام منتفی است که در حقیقت آدم علیه السلام اسماء را علام ایشان کرد و علم بعجز از بدیه
و تصدیق آن کرد و چه اگر تصدیق آن بکرد حضور العلوم را الشماع بکرد و نیز و آدم و اصلیا و مستور نیست در اینکه ابو و متعدد عات
بر علم ایشان بطابق اسماء اسامی صحت قول او در این اخبار بعجز از سوال است که ممکن که خوض بحری از الحاق ایشان را عالم بلحاق
بعجز اسماء مطابقه از سمیات و ایشان بواسطه آن عالم شده باشند بالجمله و اتصلیه او تصدیق قول او کرده باکوهها نیست که در قبایل ملائکه
مختلفه بوده باشد و هر قبیله از ایشان اسمای اجناس را بلغت خود دانسته باشند بلغت غیر خود تجاهل که در ایام و الکیل کر لحاظه اسماء اجناس
کرده و جمیع لغات ایشان خلاف عادت و مجرد خوض سبحانه جرا باشد که نیست که ایشان را مرتوق آدم جمیع آن لغات مختلفه را علم الهی بوده باشد
پس در جنبی که آدم بهمه لغات ایشان اسمای مسمیات را علام ایشان کرده باشد و هر طایفه ایشان بجمله طایفه لغت ایشان بوده باشد و اسماء
و با لغات را بخاطر هر قبیله معلوم کرده باشد و بنا بر این جواب بر معنی اسئولی آنست که ایکه که جمیع دهد هر قبیله از شما بجمیع اسمای مختلفه
و مختلفه نیست که ادعا هر جواب بنی ایشان که علم ایشان بمنتق آدم مقدم بوده است و بر این اخبار که ایشان از تنبیه بعجز از اوست و دلیل
نیز زیرا که اگر مؤمن از قبل ایشان ثابت شده باشد در صحت قول او قایل بوده باشد و عالم مطابقه اسماء اسمیات بوده اند و اند که جوز ایشان
اسامی جمیع مسمیات را علام ملائکه کرد و ملائکه بعجز خود و معترف شده ما فضلیت و العلمی او اقرار کردند خوض بحث اعتراف اگر او در خود
نامزد او بکرد و او اداء هست آسمان بکرد اند در عرض صد سال تا مجلت و غرایب اسماء اسمال الوید صدار از اسماء اسمال او بر
و او او بر داد از در و بر جان و او در امر بر و فنا در الحاقت و در اسماء اسماء سکر دید و در الواح و شکار سلام بسکر داس طریق
علیکم و رحمة الله و ملائکه الله ایشان در جواب بگفت و علیک السلام و رحمة الله و ما یلحقه الله و حق هم از روی تکریم و تعظیم او خطاب
کرد ای آدم سلام و تحیت من بر تو باد و بر فرزندان صالح تو از قیامت و نیز بجهت اعظام و اجلال و اکرام او بود که صدار از آنکه اعلام او کرد که
اسمای مسمیات را آنجا ملائکه و موجود اند بجهت بر آنکه علم آن بدانست و امر کرد بسجود و اعتراف کرد که فضل و مزیت در جهت او
نماند از آنچه خوض او بسکت و در این اخبار که ایشان را که و محال تفهیم او و علیه ایشان ظاهر کرد اند با هر که الحاق و انقیاد و محبت و بجام
سکند از کون ایشان اطلاع صدار از عزت بیرون آید و اگر معترض و مسبوق نشوانت فلان عنق او را ظاهر ساخته و دلد کرد

کما قال جل ذکره **وَاِذْ قُلْنَا** و یاد کن ای محمد آنگه گفتیم **لِلْمَلٰٓئِکَةِ** مر جمیع فرشتگان را که بیکبار **اسْجُدُوا لِاٰدَمَ** سجده کنید مر آدم را سجده
و تعظیم سجده عبادت زیرا که آن غیر سزاوار است و نزد بعضی این امر قبل از آن بود که گفتم خلق و کنند و انتوا لم فاذا سویته و نفخت فیه من روحی
تقسموا له ساجدین این عطف ظرف بر ظرف سابق اگر منصوب مضمر باشد و الا عطف بر جمله مستند بمعامله که و معتبر بلکه عطف
و قصه دیگر و این خبر را بعد از آنکه بر بندگان نمود او بیکند و سجود در اصل بمعنی ذلل باشد بر ظاهر کرد از التجود و التحریر است و در شرع و صنع جبهه
بر قصد عبادت و مامور اگر معنی شرعی لیس بحیث حقیقته سجود داخل خوض بوده و آدم قبل سجود ملائکه بجهت تعظیم و تفهیم نماز او بجهاتی که گفته
و یا بسبب و محور سجود و مکان سبحانه چون ظل آدم مرسوم و در جهتی که الوزخ جمیع بندگان بلکه بر مرسوم بود و تسخیر آنچه در عالم و جانی
حسابی و در جهت ملائکه با سبقتی آنچه سند تر بوده مر بیتر از الکلاف و بس و صول ظهور آنچه شایان او بوده و لها اثر آب و در جهان
مرسوم و ایثار السجود و وجه تذلل بجهت آنچه در شاهد که زنده از قوه عظیمه آیات باهره او و بجهت شکر گذاری معنی که بر ایشان اعلام و
واسطه او بر آدم لازم مانند لاتیس که در قول احسان من ثابت و اتم شده در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه ملائکت اخی الا لله
عن هانم نوشها عن ابی حسن الحبر اول من صلی الملائکه و اعرف الناس بالامام و السنن و یا باشد لام الدلوک الشمس که بر آنکه
لدلوک الشمس که بمعنی عند دلوک است و اگر معنی لمدلوک شمس سجود آدم باشد بنی ایشان بمعنی توابع ملائکه باشد بر ایشان از روی تحیت و تعظیم
جمیع سجود اخوه یوسف را و یا بمعنی تذلل و انقیاد ایشان در تحصیل آنچه منوط شود بان معاش آدم و ذریه او تمام گردد و بلکه کمالات و
و از آنچه هدی و صلوات الله علیهم مرویست که مراد بسجود تعظیم و بان قول آنچه و اوثوت و موجود است که اگر فی الحقیقه سجود خدا بسوی آدم
باشد و قبل الملیس اشاع این معنی بسجود و ملائکه استعظام آن نمودند و لکن قایل اول را بسر سد که گوید چون نوعی از تعظیم آدم از تعظیم
از بجهت الملیس از اشاع کرد و ملائکه استعظام آن نمودند و لها سبب با این اسمها آنکه در اکبر انبیا افضل از ملائکه اند چه حق تعالی ایشان را
بسجود آدم امر کرده و این مقتضی تعظیم و تفضیل اوست و بنا بر آنچه قبح تقدم منقول مر فاضل الخصه چون حق تعالی ملائکه را بسجود آدم امر نمود
فَسَجَدُوْٓا پس سجده کردند ایشان او را **اِلَّآ اِبْلِیْسَ** مگر عزازیل یا قابیل خود که جایی اخرج الله **اَبٰی** سر باز زد از آن سجده **وَ**
اسْتَکْبَرَ و تکبر و گردن کشی کرد از آنکه او را بر سجود شاید در عبادت حق و از آنکه تعظیم او کند و تحت امتثال و با آنکه خوف کند
در اصلاح معاش او سعی کند و البعضی اشاع است باختیار و تکبر عبارت از آنکه شخصی نفس خود را اکبر از غیر خود داند و استکبار معنی
طلب اکثریت است بر وجه تشبیه معنی الملیس طلب کبر و بزرگی کرد و در آن مبالغه نمود **وَکَانَ** و بود او در اصل **مِنَ الْکٰفِرِیْنَ** از آنکه در علم الهی
ایمان نیاورد و علم خدا احاطه ایشان را نمود و فرشتگان و ما طغاکاره و در جهت حق سبحانه او را بسجود امر کرد عنق کند از بجهل از سبحان طاعت
و جود او کرد بسمی است که کرد بدان از آنکه دیگران بجهت استقبال او را مر صدار از سجده کردن آدم چه اعتقاد داران بود که افضل از آدم است و
چگونه افضل مامور شود بتخضع و تذلل از برای منصوص آنکه الشمس الذی قول الماجرمه در جواب مامتنعک از سجود لما خلقت بیدی باسکر آدم
کنت من العالین و مراد علماء الاختلاف در کسانی که مامور بود بسجود معنی باشد و ایشان جمعی از ملائکه بودند که حق تعالی ایشان را امر بسجود فرمود
در وقتی که خلق انسان و زمین ملائکه کرد و ایشان را امر میکند و الحق ملائکه بودند در عبادت و الملیس مجیب بکرد و از نفس خود را داد و حق تعالی

بران تطلع بود امر کرد باو که جا عنی که تابع او بود که سجده ام کن تا ملائکه از تو ظاهر کرد و معنی دیگر بر آنکه مراد بهمه ملائکه اند غیر از ابلیس بعضه
تجوز و کلام استثنا از این زوده است از سجده از خود بخبر بود و سجده این اراده بخلیفه بیرون بودند و گویند امر کن من الملائکه اشاره بآن
ملائکه است که اکثر بر آنند که مراد بهمه ملائکه اند بدلیل عموم فسجد الملائکه کلهم اجمعین و ابلیس نیز از جمله ملائکه کار خلق ملائکه بسیار جمله
و اما سایه بر آنند که از جنس ملائکه نیست بدلیل قوله کان من الجن و آنکه گفت اند که جن از جنان مشتق است یعنی استتار بر اهل و لفظ جن
بر ملائکه جایز باشد زیرا که ایشان از ابصار مستترند و صلاحیت ظاهر است چه جنینه جن جنوا است مشتق الجن و که از ایشان مخلوق و از ایشان
و بیان است که مشکل شود باشکال تحلیله و اهلاک لفظ تصرف یعنی جنینه خود است و گویند اصل لا اباکم کانوا سید بن و قول ملائکه
سبحانک از آنست دلیل است بر نهی ملائکه از تو و الجن شاهد است و آیه لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون نیز دلالت میکند
بر نزد بر آنکه ملائکه از تو مخلوقند و تناسل از اکل و شرب و نیاز بعد الجن که از نار مخلوقند و او را اولاد و ذریه
گفته اند افتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هو لکم عدو و در روایت صحیح واقع شده که ابا الحزن مجاهد که ابو الشعثا قرین جن
فرموده که جاعل الملائکه رسلا و شکی نیست که رسول الله افضل منه و اذیه اگر افضل و اسیود و اگر نیز بر ایشان شکوه بیت و
مرتبه ایشان نیسود و استشهاد لات میکند بر آنکه ابلیس از جنس ایشان باشد بلکه از جنس جن است و بالایشان در صلوه بسجود و دیگر آنکه
محتمل است که در مقام استثنای منقطع باشد نه متصل کما قال تعالی ما لهم به من علم الا اتباع الظن و مؤید این آنچه ابو الهیثم در کتاب
بلاء آورده نقل کرده از جعد از ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم که ابلیس از ملائکه بود و در موده نه لکن از جن بود و با ملائکه مخالط
و ایشان را تصور میکرد و که از ایشان باشد و در جنسی که مامور شدند بسجود و او از آن ابا کرد و دانست که او از جن است و بعضی در
خود ابراء این روایت کرده و از ابو عباس مرویست که میان ملائکه و جن مناکحه واقع شد ملائکه ابلیس را که سرور ایشان بود کسی که در میان
میان انسان میسود تا امر بسجود واقع شد ملائکه مستثنا شدند و ابلیس جنیه الملوک و جمع در جن از و موده که الا ابلیس کان من الجن
اکثر اهل تفسیر بر آنند که ابلیس از ملائکه نیست و آیه کان من الجن را بر آن میکند با آنکه جن از جنان بمعنی استتار و ملائکه مستترند
از ابصار جا که گفت چرا ملائکه از جن جایز باشد و آنچه آمده که طائفه از ملائکه صدا خلق اسمان و زمین میبوده و
بقول خود استشهاد میجاورند و نیز میگویند که میتواند که بسبب عصیان لباس میگذارد و سلوک کرده باشد و با آن جنیه در رو بوشد
و آیه لا یعصون الله ما امرهم التخصیص میکند بخزنه بیران و جایز نیست از عصمت ایشان و آنکه غلب ملائکه معصومند
همچنانکه میان انسان معصوم و غیر معصوم میباشد و دیگر میگویند که میتواند بود که او سجده بجهت مغلبه بجنس شهود و طاعت را
بر وسایط ساخته باشد و اگرچه در باقی ملائکه مسلوب و مسلم نیست که جن از اکل و شرب کند و آنچه در روایت واقع شده که روزی
عظم طعام حیات مراد انسان کانرا می بوده که میخورند و آیه جاعل الملائکه جواب داده اند که مراد بعضی از ایشان است
و نیز شاید که وحی ملائکه باشد که ایشان مخالف شیاطین نباشند و مکر سوانح و مصنان مخالف نباشند و ما شد بر زبان و مسقه انس
لقطه جن شامل این نیز ملائکه و شیاطین باشد و ابلیس از جنس بود کما قال و علی ادم من الملائکه ضربا و الدوی و نیز الهیثم

ابلیس و لهذا از حالیه و مستثنی شدن و از محل سجود هبوط نموده و آنکه ملائکه از نور بدن و جن از نار دلالت بر مغایرت جنسیت میکند زیرا که نار
و نور هر دو جوهر معنی اند غایت ما فی الباب آنکه نار مغمور و مکدر است بدخان و محدود عنه بسبب مزاحمت حرارت و احتراق بخلاف نور و از
مجاهد و طاوس نقل است که ابلیس جنی از ملائکه نیک معصیت شود و اسوار عزازیل بود و با سجود ملائکه که ایشان را جن میگفتند در زمین هبوط بود
چون تکبر کرد و از سجود ما المزه و از ابلیس نام نهادند و شکی نیست که مذهب ارا صح و اظهر است و بجهت که مسلمان نکنند اند ما اولاد بر خلاف
مقتضای ظاهر و ما مورید ابلیس بسجود اگرچه از این آیه فهم نمیشود و اما آیه الا تسجد اذ امرتک دلالت میکند بر آنکه امر بسجود
و عدم ذکر الا در مستثنی منه در این آیه باعتبار اشتغال بذکر ملائکه از ذکر جن چه هر گاه اگر ما مورباشد مثل ابرای کسی و رسول
یا و اصلا نیز بزبان ما مورخواهند بود پس حقیقت سجده و واجب نیست مکانه قال اسجد الما مورین السجود الا ابلیس و در انوار
آورده که چون مراد بسوجه هر معنی است و ما یختص الا آنکه مکدر و معمور است بجان و محدود عنه بسبب آنچه مصاحبت ایشان از نور و جن
اختیار بر جن هر گاه که تهذیب و تصفیه و محض نور میشود و اگر بار مستور گشت بدخان عود بحالت اولی میکند و هر چند جانب او جنبه
میشود نور از محض بر میکند تا آنکه در اطفی شدن دخان مصروف میماند پس این حکم میان ملائکه و جن تنافی نباشد و اصل ایمان هر معنی
بوده باشد و این اشارت بصلوات و موجب تخصیص من القرآن و العلم عند الله و آنکه آیه دلالت نمیکند و آنکه عمل جوارح جزء ایمان باشد و زیرا که
کفر ابلیس بسبب آن بود که اعتقاد کرده بود باینکه خدای تعالی امر او بفعل قبیح امر کرده و در این امر هیچ حکمتی و مصلحتی ملاحظه نکرده و دیگر آنکه سجده
آدم کرد و شکی نیست که استحقاق به سجده موجب کفر است و دلالت میکند بر بطلان قول مجبره و آنچه در صحیح آمده که دال بر آنکه ابلیس با وجود
و اختیار بر سجود ترک سجده کرد چه مفهوم لفظ با این معنی است و دلالت میکند بر آنکه سجود او اصل مخالفت نه اصل ایمان او بود
آنکه مدح ملائکه بسجود و ذم ابلیس بترک سجود دلالت بر آنکه او سبحانه خلق قدرت سجود فرموده بود در ایشان چه اگر ایشان را قدرت و اختیار نبود
در آن همچنانکه مذهب مجبره است مدح و ذم بر چه میشود و بدانکه یکی از کتاب استقصی در دو آنکه منتهی صاحب خود است آنکه
شیوه حقیقت بر اظهار در این سجاه چهارم ترک حوض در سر آن بجهت آنکه امر برای حرمت شنیده آنکه ترتیب عقاب کفر و کسب که علم
الهی تعالی کرده باشد بر آنکه هفت کفر متوقف شود و اگرچه در اثنای جنبه مؤمن بوده باشد چه عرض مجرا نیم است و بدین از حضرت رسالت صلعم
که هر که سوره عرفه بخواند و سجده بکند ابلیس از و بسیار شود و انا اگر مکید و گوید وای من فرزندان آدم سوره عرفه را قرائت کرده و سجده
افتاد و مستوجب بهشت شد و من ترک سجده کردم مستحق دوزخ شدم ابو العالیه روایت کند که چون نوح علیه السلام در کشتی
ابلیس بیامد و در میان کشتی جای گرفت نوح گفت ای ابلیس بواسطه استکبار و تغیر خود را در میان اهل اکرام کردی گفت اکنون حکم کن
توبه کن گفت توبه مرا قبول باشد نوح فرمود که بار خدایا اگر ابلیس توبه کند از قبول بسکنی خطاب آمد اگر قبر آدم را سجده کند توبه او را
قبول کنم نوح این معنی با ابلیس اعلام کرد ابلیس جواب داد که من آدم را وقتی که زنده بود سجده نکردم حالی که مرده است سجده خواهم کرد
اورده اند که چون ابلیس بسجده آدم امر کرد حق سبحانه مرایشان را صف ملائکه در کرد و ایشان را امر فرمود تا سجده
کردند و آدم را کف بر جنبه و بهشت رو از مسلمان ان تمتع شود که اخبر عنه عز شانه و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس

اسکن انت وزوجک ساکن شو تو و جفت تو الجنة در بهشت و جفت که منصوب اصلی در این حکم امر بود حوا را بجهت آنکه در اصل ساکن
لکن حوا را بمعطفه تابع او کرد اید و مراد اسکنی اسکون ساکن شو زیرا که سکنی نوعی از استقرار است و لیکن ایکه بجهت
بان نوکرده تا بجهت ایت و عطف بر آن نزد معنی حق تع حوا را بعقد بطنه آدم ایجاد نمود و در آنا و عباس و ابن مسعود روایت است که چون آدم بهشت در آمد
بجهت تنهائی مستوحش بود و حق تع خواب آدم را غلبه ساخت با خواب رفت و بعد از آن استحقاق از پهلوی چپ او حوا را آفرید و حوا را از آن پهلو بیافرید
تمام حسنی الاکلام و جمالهای بهشت در او بیافرید و او را بانواع زینت بیاراست و دیر آمد که تا بر سر او آمد نشست آدم چون بیدار شد و نظر بر او نمود
دلگرم و در الحسن و جمال او را مشاهده کرد گفت سبحان الله توجه کسی کمن من تو ام از برای تو مخلوق شدی لیسکن الی ساکن آدم گیری و حوا نیز با
او مقارنه کند ملائکه گفت و حکمت الهی چنان که مهر تو بمن و مهر او بر آن با طرح سوء صلة الکلی گفت مهر او بهشت و گفت و ایشان سایر نعمتها را
و اهل بهشت اصلاح و فرشتی زیرا که عرض بود و جوهر نبود و تزیا نمودی تزیا نمودی امر سبب اصلاح مرشاد و با او مواصله کرد و مولیت که ملائکه
خواست تا علم آدم را استحقاق کند که بدین زیبا نام داد گفت حوا گفت چرا این اسم مسمی شد گفت لانها خلقت من حی چه آنکه او را از زنده
آفریده اند گفت او را برای چه خلق کرده اند گفت تا با او آرام گیرد و رحمت من با او شود و معنی ایه الجنة که آنکه چون آدم از کلام خلوت
و حوا از او از بهشت بهشت در آب و گلت و تخم و زمان مردان سر لکم ایجنت و از توان در کلام از برای عهد بست و عبارت از مودت
و نزد بعضی بوستانی بوده از بستان آسمان نه جنة الخلد و بر آنکه سکونت در آن دایمست و تکلیف در آن نیست و بر موضع از آن معنی و بعضی دیگر گفته اند
بوستانهای دنیا در زمین فلسطین یا میان فارس و کرمان که جزو بهشت آنجا اهل و مودود بود و لفظ اهبطوا مشتق از هبوط
بمعنی که در آسمان بات زیرا که هبوط بمعنی انتقال از قبل اهبطوا مصر اهبطوا بمعنی انتقال شوید از این زمین بزمین هند است دلالت کرده و بر دیگر
جنة الماوی خود و با آنکه ابلیس او در آنکه هل ادلک علی شجرة الخلد جنة الخلد و مسود او در پایه الحق و سد لانه ابلیس نبود اما
آنکه مفسرین و حسن بصری و عمرو بن عبید در اصل عطا دیاری از منزلهای جنانی در ماء و الحیث و بعضی مرا آنکه که شجرة الخلد بود
خروج آدم از آن مکان نداشت زیرا که خلود آن نیست بمکلیس است نه مطلقه دیگر آنکه جز از صواب مکلفان باید بود که کل شجرة الخلد
خواهست بلیس خلود آن بعلی خود باشد بلکه نیست با اهل تکلیف باشد و باید دانست که امر شدن بعضی برای الحرمت که بر وجه حسن
و اکثر قابل بر آنکه امر ایجاب برای اباحت است زیرا که در این ما مور بر مشقتی و تکلیفی نیست تا امر برای مشقت باشد و در قیاس است قول ایشان که
فکلا بخورید ای آدم و حوا منها از بهشت یعنی از میوه های آن رغدا صفت مصدر محذوف است و بدانکه اکلا بسیار خوردنی
بسیار و با فراغت و خوش حالی حیث شئتما هر جا که خواهید از بهشت و از هر چه از آنکه خواهید جهت برای مکان مبهم است ای اینجا و مکان
الجنة شئتما و توسیع این امر و بیان بجهت اباحت خلاف و از آن بعد در تناول از شجره منهیه از بیان اشجار او بمعنی مخصوص نیست بر شما معنی
و بعضی از مواضع جامعه ماکولات از جنت تا اثبار اعدی نیست در تناول از شجره نهی از بیان اشجار جنت که قائل حصر شوند ولا
تقربا و نزدیک مشوید بعضی محو بدهد هذه الشجرة این درخت را که گفت بر شهر قول فتکونا پس باشید از هنگام که نزدیک
باین شجره من الظالمین از مسکاران بر نفسهای خود یعنی از کسانی که حظ خود را از ثواب نقص کردانید بمباشرت در حظ در اصل بمعنی نقص

کثر اسم و لفظ کلام منسب او لم یتصور و چون دلیل و اضح و برهان قاطع بان شد که آدم مقصود اند از او اعنوا اخر عرض این از برای تنبیه بانکه
دعاء از ترک مندوب و ترک اولی است نه نهی حتمی که از آن مفسدی نیست زیرا که مخالفت از اوامر نهی بحسب خلاف اولی و از امام محمد باقر و صادق که
لا تقربا هذه الشجرة این معنی که لا تنتهیا الاکل منها و نزدیک خوردن از او مشوید و از او دلالت میکند که نهی متعلق باکل است نه بقرب است نه بقرب
باب موضع و اجماع مفسرین بر این است که نهی تنزیهی نه تحریمی که از مقدمات اکل جهة العلت زیرا که در نهی اکل از او نهیه بر آنکه قرب از نهی
مورث میل و اقبال باعتبار و عدم قرب از آن موجب عدم اکل از جانب اجتناب از آن نهی موجب اجتناب از آن نهی و در انوار آورده که در بیان کلام باقی
و نهی از آن تنزیهی است نه تحریمی که از مقدمات ثمارات بجهة مبالغه در تحریم آن و جواب اجتناب از آن نهیه بر آنکه قرب از نهی مورث و داعی میل
کاشف بجانب قلب و ملهم از الجهة فقط و تبع مقتضی آن کار روی مخالفت النهی بمعصیه بعضی بر آنکه ثمار آن شجره نکرده اند که در بیان کلام باقی
اکل از ثمار او از آن نیز و دیگر اکل را سبب آن کرده اند که ایشان ظالمان باشند که نفس خود ظلم کرده بعضی نقص حظ آن نباید بجهة
بجنتی که محل تکرامت و نعیم جاودانی است خواهد که برای عطف بر نهی باشد که موجب خروج و نقل و بعضی که سبب نصب است و در
شجره و نهیه نزد ابن عباس و اکثر مفسران حنطه گندم است و بر آن مسعود در تفسیر درخت انگور را بر جمع کند که درخت انجیر بوده و از
امیر المؤمنین علی السلام روایت کرده اند که آن درخت کافور بوده و نزد کلبی شجرة العلم است و آن درختی بود در وسط فردوس اعلی که هر که از آن
اکل کردی بات و بدانستی و ما دیگر گفته اند که آن خوردی حدث او را طاری شدی و قول اول اشهر و اصح و صاحب انوار گفته
که تهیه کرده اند و تجاهل که در آیه منهیه نیست بجهة عدم توقف آنچه مقصود بر آن دیگر دانست که علم را خلاف و آنکه جایز است که
ابتدا خلق قدر ارتکاب ظاهر و ترک معصیت دخول اند در بهشت بر سبیل ابتلا باید بلیه بجهتی گذارد که جایز است که خدای تع تصل خود بنده را
روی نباید بهشت بر قدم و جز از آنکه آن معنی است از جلب اسباب تجاهل که خلق عاده و تمرین قوای منهیت از جانب او و
الذنب لحق بدان که جایز نیست زیرا که در این صورت حال خلق نیست که بنده در بهشت منتظر خواهد بود و باید اگر بنده باشد بین تا جایز
او را از تغییر ترغیب و رغبت و عبد و رای هنگام او را امر برای مجازات و مکافات اعمال مرجی باید و اگر باشد تا نیست و اگر غیر منتهی
لازم آید که معطل و مهمل باشد و این منافات دارد و بگوید یجب الانسان ان یترک سدی قوله تع لنحشرنهم انا خلقناهم من عند ما طین لازب
و الانس الاکبر و اما اصح قول است زیرا که ممکن که خدای تع بنده را در بهشت امتحان سازد بعد از حسن قول قبیح بر او مستلزم اجتماع
در بهشت بر سبیل کرامت است نه تاج عزت بر سر او نهاد و لباس مناعت در بر او کرد و ملک و ملک او را بر پیش او در عطا حد منکاری حصر و مورد
و رضوان و حور را در باب ملائکه او مسند و نزد ابلیس حرص حسد بر حرکت آمد و ملعون در این فکر بود که بچه نوع آدم را از این منصب معزول
سازد و چون حق تع او را از شجره منهیه که نهی مورد ابلیس فرصت یافت ملعون حکمت و قرآن که با عوار اضلال ابرداز و حوا را از عذاب او دفع
بر بیاید و در بعضی مار در آمد و از وی درخواست کرد آیا آدم زمان تا بکه سیاری طاوس او بهشت رسانید پس ابلیس بیامد و در بر آدم
درخواست شد و گفت که از دهن ما بیرون نیامد بلکه بیک طرف دهن او بیرون آمد حوا در آمد و حوا نمود و آنکه گریه کرد ایشان او را شناختند

با او گفت چرا بکردی گفت بخوردم تا ما را از این درخت منع کرده بود و کرامت ایشان است و علاج این چه باشد گفت خوردن درخت خلد که موجب خلود و بقا است
و ثابت اند و خشم و گرسنگی گفت ما را از این درخت کرده اند چگونه با کل آن اقدام نمائیم گفت این نه از آن درخت است که شما آن را منع کرده اند سوی جابر
گفتند و بدین امر بیاید حوا تمام از انجمن در تجاوی خمار الجنة لان میکنه کاه الفتح حکایت فرمود اهل الملک علی تجنب اهل الملک ما یسکن
هل تجنب الان نکو لمیکن او نکو امر الحالین و قد [illegible] و چون ایشان کان دانست که کسی نام خوردن سوگند در ربع خورد
بنابر ظن آن خوردند خورده با کل از شجره منهیه شدند فاطمها پس بلغزانید و فریب داد آدم و حوا را الشیطان ابلیس عنها ایشان را
یعنی از جنت از شجره و وسیله آن صدور زلت ایشان نمود و سبب آن خاطر ایشان شد بر زلت با آنکه صیر عنهما راجع بجنت بایشان و بسبب زلت
ایشان نمود از جنت فاخرجهما پس بیرون کرد ایشان را و آشکارا از لذات و مراتب ایشان بسبب خطا جنت که اسباب الاکل و الراحة ایشان
و اگر حقیقت خوردن آدم و حوا را بیرون کرد بما کانا فیه از آنچه بودند در آن از نعمت عظیمه و درجه رفیعه و اصناف نعمت و انواع کرامت
که چون ابلیس ایشان را فریب داد و ایشان را از آن منع کرد و نکل است که صدور آن نعمت رود کنوز و منع فاهبطا گفت حق پس فرود آمدند ایشان را
بهشت بود بیات بجنت که آدم و حوا را از او آشیده بات و نکوهش منع دخول او در وجه تکرمه و با جمعی که با سلاله در طریقه فرقه
و اهل نسبه و جمعی که قبل از این باین طریقه اطاعت و نه منع او در وجه مرافقت و مسافرت نهایت ایشان دخول ایشان و گفته اند که صدور آدم
مثال در وجهی که خوردن بهشت او را ایشان اخذ و بهشت در آمد و جمعی دیگر رانده که اتباع خود را و اوستاد از لاله آدم و حوا گردند و شهادت
هر دو مارا فقد رحمت و اخلاق و العلم عند الله و بدانکه اخراج آدم و حوا از بهشت نه در سبیل عقوبت بود بلکه بجهت غیر مصلحه بود و معنی صدور
ایشان بجنت مرتبه راحت و مصلحه آنچه منتفی اخراج و اخراج ایشان بود از لذات از تکلیف و مشقت و سبل الصحت جهان که آمد و غربت بود
نقصان و استان بود و اسجاد را جایز بود بات که بجهت قسمت و ابتلا و امتحان امر از آدم سلب یابد تمجیل آنچه معنی را که چیز میباید در صحیح
از تعلیم و تحصیل و تعلیم و تعلم و تفهیم و تفهم بسبب که و معنی آنچه اعلام را که بیرون آمدن آدم از بهشت ضروری بود اگر چه اکل شجره واقع نیست و بر آنکه
برای این مخلوق شده بود دلیل قوله انی جاعل فی الارض خلیفه لکن حرف ایشان بهشت اگر بدون اکل شجره واقع نیست و اسهل و اسود و صیاد
اکل مستحق شد اصحاب مذهب و کاشفی در روضه آورده که چون آدم و حوا شجره منهیه شناور کرده و لشکر بلاد انسان از روی بدنیان بهای الحال
تاج شرف و اصر جلال از ایشان در فتاد و حلل بهشت از بدن ایشان فرو ریخت و رضوان و حوران و ولدان که در ملازمت ایشان بودند
بودند و چون آدم و حوا بهشت و بیکس ماندند بگریه در آمدند بحالت هر درخت که میشافتند از ایشان در بیشه و از هیچ سوی
یافتند و چون آدم و حوا بجهت نهی که مهد طرف میکرد بجنت و دیگر هر درخت بنمال میشد ندا رسید که یا آدم آیا از اما ای آدم
آدم جواب داد و چه امثال ملکه رستم کاه خود سوگند دان شده ام و چگونه گزوه را خصر فرستوده از نوکر بخش علی عیب و بهانه
کجا رم که بیرون از دو بنا ندام و حرات الحقه بیاه کاه ندام نا قبیل الخیر حور ایشان باشد و چه در مهار در سبد که اهبت
رویا آدم تب حلو کرفت و روی به بیرون نهاد و عدم میکریست کنایه تب غور اسبق و قوت راست سمی بدید ایشان
انجمن ای مسالم اید تو صوب در حوا خواست که بود و باید از بهشت کلمه طیبه بسم الله اعوذ بالله الجبیر سل کنت آدم

کلمه مزکوره اکنون زمانی باش شاید از افریب الخیر نجات رخت کرده و از مظلم امید گوش غلامی طلوع ابو خلیفه که اگر چه سل
بکدار ابیرون رود گفت الهی ترا سوگند و رحم خواهانه است بر روی تو و ما خطاب رسید که ای چه سل بکدار تا بیرون رود و گفت والتقی
مراجعه کرفت و مارا حکم در ملاذ نما و کرامت و بر روی رحم کم بیل تن بجنت که باشد بنجم اهم که فرد آدم روی بهشت نمود و هر ایران هر ما کاهی
از دیدن حوا دات بات انکار بر تنان رحم حکم تاسعه رحمن آشکارا کرد و صاحب محر الحقایق فرمود که اهم دار رسید ماموره که ابات بهشت
رود که اعتنی الامور ایمنه و بنا لم تحر بجنت اهدا بجنت عشق بجنت و دار الملام باید دار السلام جنت عشق خواست ملاقت و غلبه ابوالحسن
و ملاک و هدایت الکار شجره نهیه و نهاد بجنت نابود مود. و نفس الامر از ایرای آدم از بین مود و سبب نهی از آن شجره و دلالت محمول بود حرص
رحالیدن آشکارا میکرد و تا بجنت و ترغیب حالی کند و دلالت که الاکل حریص علی ما اسر یعنی طبیعت آدمی اقتضا میکند که آنچه او را منع کرده حرص
حال از بیان دیگر کرده نهی و آن متعلق نشود و آدم را بجهت استیفای مرادات نفس و استکمال لذات آن بر او مسوس محبت مودودی بجنت نهادی
و حیات و کسی که نزیر حسن استحمال نابد فراغه بر روش رسیده بود بر جهت و حکمت و کدای آدم اکثر ابیر مطلبی ایاد بهشت بجوز و بیاسا
شجره منهیه میکرد تا با استحمال از بجنت بجز از جمله سمکار از باشی و نفس خود بیز که نوش بجنت بجز بلیه نیست بجنت و بجنت بجنس هم نوا
بدین مضمون که حوکه عموی بجنت بسار کرد مدد از عود سر رسح خود بار کرد موار مصحی عره لسنوات که جنس از وجود آدم و حوا بجنت و عشق خود
بجنت خود ملائکه المستحقاق مطهرین از سود در کهف حلق و کوثر فراهمی عنود نه تا دید بجاه الیس و مطلعه عباد دشمن هزار سال
در ملک و ملکوت اتحاد عشق خواست نابود که بر سوا اصلا ارد سلطان عزت ملک بر بی زد که حریف خود را نشاس عشق دیگر باید
پس جمله غیب نشد و در روی حق ابلاک دلت تا رفتی که آدم اکثر و در جهت رمضان شهود زد و در عالم خود بنهاد عشق را در صورت
منهیه بار نمود و از اجلال ارت و حوا است که جمالها الوعد و صال بند گفت این معنی در سرای خلد است نباید مسئل آن کار خانه در بجنت زد
و در بهشت مشاع بجنت یافت بیت از راحت بهشت کاری بکاید که روزی زنان بصنع دنیا کار آید بر ام بهوای بجنت از فضای بهشت فعل
دنیا آمد و از نا حاصل سالت روی کرد آن شد و روی بکرد ملاقات بجنت بنهاد و از کلشن و حرم شوخ کلخن فرح شد و کلزار نعمت و لحاظ
نفس مستدل اخت دارد در دو جا کرات بخصیص چاه افتاد و آدم تربه قربه روی بیاد به عزت آورد و در کار کلمت مادر و حال آمن الله
لسنا ار کرده و در صورت شاد کامی جنت علیا بیرون نهاد ساکن عکس دنیا شد و ما قال الله نعم وقلنا رکشیده و در حوا اهبطوا
نور و بدان بهشت بهادون از دنیا است صبر و عالم آدم و حوا است انزلنا قال اهبطا منها جمیعا ایراد آن بصور جمع جنت آن کاینات
اصل ادمیات و مکان آن از حس جمیع تشریف و صی که با حضرت ایشان در دات ایشان مصرف با جمع صور نما برنا و عرب سبات و تجنب
صور جمع ایراد میکند و کذا الحکم شاهد که مراد داود و سلیمان و قوله فان کان له الحق او لحواء و یا آدم و حوا و الیس
بنا بر اخراج الیس از جنت تا بنا بعد از حصول از دولت بجنت و رجعت مسافر بجنت و سوء ایراد سر رجع آدم و حوا بنا در است و حرج الیس
اسمان بر بین و یا آدم و حوا آدم و حوا در جنت و حاد بات و ولی حالی از صدی نیست زیرا که چه و حارث شمال از ایشان معهود شدن و کنایه غیر مذکور
مستحسن نیست مکر در صورت عدم الیس بکمال اخراج حق تعالی از بجنت و قوله ما ترک الله ظهرها علی ابنه یا ایراد آدم و حوا در سوء سلامت و ایزد صعید

وبفرمایم و بر حق نعم امر کرد ایشان را که از بنی نوع آدم روی بر نمی کنند **بعضکم** در حالتی که برخی از شما **لبعض عدو**
بر برخی دیگر دشمنید چه ابلیس و ذریه او دشمن آدم و ذریه اویند و بعضی بعضی را دشمن چه کفر و طغیانست و معادات ایشان با ایمان و اولیاء و ما
را که جمیع را جامع باشد و حوا باشد و معنی آنست که ای ایمان شما بخدا و رسول و شیطان دشمن یکدیگرید و دلیل کند و مدد کار و یار حالیه چنانکه
سعی عداوت بصیغه رفتن این که شما این سعی بعضکم علی بعض تضلیل دهید و ذکر این جمله حالیه تحذیر بندگان از آنچه
نه کمال اداء نفوذ اهل امر باشد زیرا که این شخص مامور به ابلیس است بعد از آنکه مستلزم ضلالت تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بر آن مختص نیست
حال شما که شامل حال ایشان باشد **ولکم** در شما است و در ذریه شما **فی الارض** در زمین دنیا **مستقر** موضع قرار یعنی آرام گاه و استوار و
بمعنی مصدر باشد یعنی قرار گرفتن در جهیز قبر است قوله **ومتاع** و حاجت و خوردنی و منفعت و بهره خود شدن **الی حین** تا مدت
حال یا تا وقت قیام و بدانکه حین در غیر این موضع اکثر استعمال از نزد فقها در شرح آیات بطلان قول کسانی که این را حمل بر آن
نذر را بعضی منوط ساخته نذر قصد را در شرح آیات آورده اند که مردی نزد ابوبکر آمد و گفت نذر کردم که حینی با اهل خود سخن نگویم تا چند روز
با او سخن باید گفت گفت تا قیامت گفت آنجا میگوئی گفت از آنجا که متاع الی حین نزد عمر رفت و از وی پرسید گفت تا چند سال گفت چون
حین آنچه جمع و مرسوم که هل اتی علی الانسان حین من الدهر و کلام چند سال بیان نکند طایفه اذی بود بدین نزد عثمان آمد و گفت تو چه میگوئی
گفت بدلیل قول الله تعالی الی حین باذن ربها یعنی بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت شما چه میفرمائید در باب مرد شوهر دار
نزد ابوبکر الی حین باذن ربها چه حال است که درخت در هر سال دو بار میدهد و در هر حین حال گفت و گفت الله تعالی حین یحمل سال و مجموع
کتاب دلالت میکند بر آنکه جمع مرد مصیبت و مانع بندگان از طاعت و مخرج ایشان از بهاء بهشت بدین که این را نسبت با ابلیس داده و سبب معاصی
را اسناد بوسوسه او کرده و نیز در روضه او در ده که در آثار وارد گشته که چون ندای اهبطوا آمد و حکم شد که همه بزمین فرود روید آدم دست خود
کرد تا از زمین قبضه تراب گیرد و میل سوط تا آنکه که نور معنوی در سید محنت غریبی در یکی مرتبه آمد و بزمین آمد تا جبرئیل آمد و گفت ای آدم حکم
چیزی است که دست از خواهد داری و مفارقت او را بر او صلاح اختیار کنی بعد از یکجای دیگر رو و بر تو دست از خواهد است و هر ای روی
او رو و دیگر و زاری مشغول شد و هر آنکه تنها افتاده میگریست و غرور کرد آدم و حوا میگریستند و انتظار یکدیگر را کرده
و همه کوه آدم خورد داشت آدم بسوی کوه مسرور افتاد و حوا را سوار دریای هند و موضعی که او را جدی گویند آدم در بیست سال از
سر دیدن میگریست آنچه هاش روایتکرد که هر گاه آدم نزد مسرور خود را یاد کردی بیهوش شدی هفتاد ان ندا رسیدی بحضرت سلام کو خوش
شو که غریبست و چون جبرئیل حواستی که بود آنچه گفتی زمانی دیگر بلیس الحمد را تو بگو بعد از زمانی دیگر که عزم رفتن کردی و آدم
او غایب شنوی چه دل بگریستی و بالا دری که مار هوا آرزو حواء بعد از آب از چشم او و از آن تندی که بگو و چشم او ماند و چشمه
آب الکانی و حوا نیز بر سر اطراف میگریست و بالا و زاری میکرد و بگ آدم از جبرئیل پرسید ای برادر حوا کجاست گفت نزد کلاه بیاد و تو
کرایت و ما آنکه از حال تو هیچ خبر ندارد و آدم از استماع این سخن مهوش شد جبرئیل سوار و از کنار خود نهاد تا کاه در آن بیهوشی دید
بر کنار دریا نشسته میگرید و میگوید چه چیز آدم اجابت آن ام شبعان ابو در سن من آدم و آن مرغ و هم دم کرت یا سیری آدم

وضع ارجاع موجود الرضا علیه السلام

ام عرفان ابا تو مرهت یا پرسید ما ما حوات ام مرتجان ابا در خوای یا بیداری ادم حوات که جواب دهد لکا یا موش اسد و مغاران در کرد
کن ای ادم ترا جنت دام صورد و انعم یا نمود جبال که در بحر است که جبرئیل ساله داشت و ساحل کرد که الی بر زد و غربت مرد بیابان رحم کرد
رسید که ادم را اشاره که مرغ یک سید کفت فرا تو بر ایه و ساله را و استوق اسید در ایجود و ایه الله بکوتم بسبب سجده بر ادم رحم کرد جاو
بکار حالت ملجای او شاید بر وقایل بود که شهر زحرت شب کشته که چون بر سر ایه اسد و سجده سال از نو ساری سر بالا کرد و آسمان دید
و آنکه کای او بر تو بود که بخار اسد و کار کرد یا تا اهل دنیا رانست دهد و کرد داری بهر و منسوب کرد او بنو بود و اگر کای اهل الله و کا
دلو را نست کرد بر نوح ملاحظه که کای موضع از تنها یاد بود و اگر کرد بر مجموع عالمیان و کرد داد و تر ایرا که با کرد ادم کای ادم از جنس
در حضور الرضا علیه السلام نقل کرده اند که از دیدن او در حین سلی بر روی محاسد او دیده و راست آرمانه و دهان او را جنس جبار ماند و دران درخت
آدم بدو بست الحیاطی باران حسرت از دیدن و بر میش ندامت بارید که در رخساره مبارک او در حوی دید و اسد و از آب جنس بر جنس
نه بلکه موالا آرزو دیده ام میخورد و بدر یا کید بر سکند و ابر جوش آب که لوشتر از آب بخورد ایام کاش ابر بخورد
روی طرف سکوب و اسی سر و از دل بر درد و مرا و در زار اکرب و نالید و گفت بار خدایا حال من بدین الجا رسید که من فرمان مولا را بر جنس
بخرج سکند و حطار امید کرای ام عرفان راست سکوید و تا بیج حسرت و تنس ترا آرزو بنا رضا دان سا و بدنام و اما دنیای تو ان بود که
تسلیم کرد بحضرت رسالت و اهل بیت اطهار و ملجا که در ولایت ثابت شد که حق تعالی جون ادم را بیافرید و در نفخ روح فرمود با نفس و عطسه
داد و الهام آن کلمه الحمد حق گفت برحمک ربک و لک خلقتک حمدی بر تو حمد کاد و تر الا بر رحمت خلق و مرد و صد از اکه آن آسمان
بر دید و ساق عرش اسلحی دیدار نقش بر صورت خود دام بصر بالا بر سر ای نوشت گفت حمد او اخبر ایش بر صورت خلق او و گفت
لیرا بها گفت و مرد و زندان تو اگر عرش وجود انبیا و سودی تر اهر کر یا و بدی گفت ترا بنها کای تو بر بندگان تو اند گفت آدمی ایها
زیاد کنیز ذات که در وقت فرمانده که بر یاد و سلام از آنها را تلخ تو دجا که حق مع این جبر و سبب که **فتلقی آدم** پس فرا جنس آمد ادم
سر اکرد فضل انور **من ربه** از پروردگار خود **کلمات** سخنان یا کرد و عظمت و اکه آن اسمای الاجابت بر روایت مکور و اس
کند بر حضرت ادم در نعم کلمات مجاید صحی فرا جنس آمد در سید ادم از کلمات یا بر کان و چون وقت قبول توبه در سید بر زلف ای ادم بر کان
نامهای که بر ساق عرش بوشته دیدی فرا موش کردی ام چون این جستند دست مرادت و با حضرت قاضی الحاجات آغاز ساجات کرد که ای
بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه الی یا رحمن یا رحیم چنین که بر تو بر انشر قبول الدرای و ما قوم رضی
روایت آمده که چون ادم این دعا کلاه خطاب آمد نوح که ای ادم تو این نامها را چگونه شناختی گفت الهی بر ساق عرش نام نامی ایشان را نامی
توبه دیدم دانستم که ای تو بر بندگان بحضرت خاص و اهل بیت او استشفاع نمود **فتاب**
علیه پس بازگشت حق تعالی بر وی بخشایش نامه خود دید از آنکه نظر تفضل خود را در وی دانسته بود و توبه او را بجبر قبول رسانید بدانکه اگر کلمه
کلمات کلمه که عبارت از اینست که مدرک میشود بیکی از حاسه سمع و بصر و مانند کلام و حرارت و برودت و قبه و غیر ایشان که آنچه کلام
منتفی معنی توبه است که آن اعتراف بذنب و ندامت بر آن و عزم بر عدم عود بآن و اکتفا بذکر او و جهت آنست که حوا آدم اورد و حکم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس اگر باید بنا خطاب یا در است بحواله و نه اتیان کردن بیان مضمون بدهی ایمان و مال اگر باید شما شیء هدی از جانب من و از آن
از رسالت رسول و انزال کتب فمن تبع هدای پس هر کسانی که متابعت پیروی کنند و لا تدبیان مرا فلا خوف پس هیچ خوفی و ترسی نیست بر ایشان
مکاره و نکال علیهم و نیاز چه ایشان از عذاب و عقاب الیم ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت مقاصد و مطالب دنیا زیرا
که میل بر ایمان و فایز خواهند شد بما که شرط آن و با جواب جواب شرط اول و ملازم بیان که از شرط بیان مذکور شده و هدایت ای هدایت
مستحسن است و اگر چه صلاح است طریقت و معانی که از بیانکه هدی باز آمده و بیان که کافر اوست که در کتب و رسل
بالکه هدایت حاصل بجهت تجدید است برای ایمان بخدا و توحید انبیا و شروط بعثت رسل و انزال کتب چه اولا عقل بالجمله و معنی ایمان
و اگر چه رسول و کتاب معوض و متر لغتند بیان و در کشف گفته که بجهت اشارت بآنچه که اگر هدایت دیگر از خدا بیاید هدایت اول که ماده اصلی
از علوم اسماء و غیر آن کافیست و بانکه صلاح انزال رسل از نوع ما بیکه آشنا باشد و لکن انزال اسباب اعتقاد هر یک حکم در فی و اجب بر حسب تعالی
بر آنست که دنیا هی انزال اسباب اولی بجهت تربیت عقل بعقل نتوانست که بر اجتهاد بجهت اصلاح اهل الذین هم اسلم و دلالت اهل و مرسل
از جهت ایشان و علم کافر و علم اصل لفظ مبرهن شود و بلاغه در تصانیف خود و انزال و بیان دلیل در رسل تحریر و سعی و تعظیم و تبلیغ
هدی در این اخبار اشارت بر آنکه ای تحت از اولیا بر آنکه مراد آنست که کافی کامل و اتیان رسول و کتاب و اتیان تابع رسول و کتاب
عقل خود مستند که کسانی عقل بر وجه تمیز در هیچ خوفی جهت ایشان از دنیا و آخرت و مدا که خوف شمول در بیکر که منوع است
در بیکر و بیکی که واقع شد بایشان و بیانی اتیان در آخرت خوف توقع مکاره است و جهت یا آنکه اتیان حلول کند و حزن فتور و زوال موجب
مرغوب از اتیان حاصل که حزن و دیگر تعجب عقاب اهل ایمان کرده و اتیان ثواب برای اتیان مرغوب و بیکر و حزن و اتیان و بعد از آن و بیان کتاب
میدهد که والذین کفروا و آنانکه پوشیدند حق را که ایمان وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند دلایل و معانی بنا بعد رسل و انزال کتب
ما را اولئک اصحاب النار ایشان اهل آتش دوزخند هم فیها خالدون ایشان در آن جاودانه ماندگانند اگر عطف بر فوق تم تا
و تقسیم آن کانه قال و من تبع تبع کرد و بانکه و کذبوا بآیاتنا اگر جار و مجرور در اینجا متعلق بکذبوا است و جار و مجرور در فصل اول محذوف و متعلق
که هر دو فصل متوجه باشد بر جار و مجرور و معنی آن که کذبوا بآیاتنا اجتناب کردند از آیات ما یا در اصل معنی جاء آن ظاهر است و اطلاق آیه بر
مصنوعات باعتبار دلالت بر وجود صانع و علم و قدرت او و هر طایفه از کلمات قرآن که متبرک بر خود باشد و بجهت تصل اثر آن بسکوت جایز شود
مذکور شده و استفاده آن از آنی است لانها تبین آیاتنا و آنی معنی هر کدام از اعیان متمیز بسیار و دیگر آنی الیه و اصل آیه است یا آیه مانند
که عین الف بدل شده بعین قیاس یا از آیت یا آیه جزو رمکه یا از آیه مانند قافله که بجهت حذف عین بر وزن فاعله باشد
آیات منزلات یا اعم از منزله و معمول و بانکه آیات مذکوره دال بر ما که حق محلوق و موهم آن در جانب فوقت بانکه در قیامت محلوق
خواهند جانکه عموم معنی است و نوع مقبول احدی که احدیت است و منع هدی عاقبت آن مأمون و کامل که محقق میشود که مالک
باشد و اهتدا حاصل میشود و دیگر اتباع قواعد باید و عذاب کفار بر سبیل تابید و غیر کفار در دوزخ محلد نخواهند بود و بدلیل هم فیها
که بنده و حضرت و حقیقت متسلسل شد این دایر قصه بعد و عصمه اجیا از جزو بصر یکی که آدم بهبود و از ارتکاب معنی غیر بود و در ترک نهی

خالدا و سعد الاشاعی معوذ کرد موسی در زمان من زنده و جبود و اتباع من سیبود در احکام شریعت بر بنی اسرائیل بعد قرن که سالم عرب
و بنی اشاع از کتب سابق ایمان نیست بلکه موجب ایمان بعد از مبعث تصدیق من و که ولا تکونوا و باید که نباشید اول کافر به
او کردی با کردیکان بقرآن یعنی احمد و شما که اول کسی بوده باشید که ایمان آورده بآن زیرا که شما نظر و معجزات آن بیکنید و علامات آن
مانند و مشتغل و بیت آن بودید در زمان خود و قرآن نزول اول و اول کافر بخصوص صغیر است تنبیه بر اولویت با نوح و ایشان اولا بکر
اهل مکه اول کافر کنندگان که اهل ایمان که کلام اهل مشابهت باید که نباشد فردی از افراد اول کسی که کردید باشد بآن حاصل
که مراد با این کلام تعریض است بانکه واجب بود بر بنی اسرائیل که اول کسی بوده باشد که قرآن کردید بجهت شرف آن بر صفت
ولا تشتروا بآیاتی و با آنکه معنی آن است که مباشید اول کافر از کتاب و با آنکه که کافر شوید بآنچه با اوست چه هر که کردید بقرآن
کردید بآنچه مصدق آن است از توریه و انجیل و بعد از رجوع بصیر مراجع اما مسکوت و با آیات و نشانی که کردید و از مشرکان
مشرکان قبل اخبار و تکذیب و انکار کردند و بآن کردید و در مجمع از ابو العالیه روایت کرده که معنی آن است که مباشید و سابق بکفر و انکار
بنا آن و با آنکه در کفر مشتران و با آیات بدل جاحد صفت نبی که در کتاب شما است و با بر بنی صبر و راجع بحذف بیان است و مراد که اول
اهل مکه از زیادت و کفر مشتران و با آیات بدل جاحد صفت نبی که در کتاب شما است و با بر بنی صبر و راجع بحذف بیان است و مراد که اول
ما احدوا الا که قبل همزه آورده بود و او عام کرده و همزه از مرتبی اسر اسل ایمان بیند و با بدل ولا تشتروا بآیاتی و مبدل کنید
کتاب مرکوز است ثمنا قلیلا بهایی اندک را اشتراء استبدال استبدال از مستبدل بجهت با برای تعدیه است و ثمن
ان در ثمن و قیمت مانند و لا تشتروا بآیاتی و اساده قیمت اند و شرو بثمن بحسب مخاطب علمای یهود بجهت با و صلات کسب و استوار
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با
اول آیات توریه را تحریف میکردند و کتمان صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند که در توریه است و با معنی آن که استبدال میکنید با

در بند اصل و صدا از بحث تا بکه تو اند کرد منبع بلکه **لا تلبسوا الحق** و آمیخته مسازید بحق درست و راست که تو بر آن است و بجا آرید
محمد **بالباطل** بحق باطل که شما اختراع میکنید و بدست خود مینویسید بکذب کرده اند انبیا را بهمه اند **وتکتموا الحق** و پوشیده
را که صفت مصطفی است صلی الله علیه و آله **وانتم تعلمون** و حال آنکه شما میدانید که لایق و کام اید و این بحث در آنکه جاهل کافر است
ریا آنکه شما علم دارید با بکه این بحث ان پیغمبر موعود که تعلمت از او پیشوست و با آنکه شما میدانید که بی اسرائیل بحجه مدعا طاعه سخنده
و با غالبیت و حزب ابراهیم که لبس بمعنی خلط است در کافت که مشتبه کردانید زیر و انبیر لا تلبسوا که ایدوح با یاری سبیت بمعنی
حق را ملتبس و پوشیده میکردانید بسبب خلط با باطل که نوشید در علل ان تا بنیر مهمات و با برای استعانه بمعنی خود را ملتبس سازید
با استعانه امر باطل که بهلوط کرده اید و با اول با جمله فصل کفر ذلک است انتی تا الشیء و تکتموا بجزم است بحث جمله ان در بحث جمله
نهی کان انبیان مامور شده اند با بیان و قول صلاة و سهی شده اند اضلال بحجه تلبیس حق بر کسی که اجماع از کرد و اخبار کسی که
از انبیا شده و با منصوب با صمار ان کاهی که واو برای جمع باشد و بلی و اور او صرف نیز کوید بحجه مصرو معطوف از اعراب معطوف علی
پس مذبر است که لا تلبسوا الحق بالباطل و کتمانه کتمان لا تاکل السمک و تشرب اللبن بمعنی سمع یکی بعضی بحق و با باطل آمیخته و آن در
اشاعت با کلمه استفاهم لبس بحجه مصالحه کتمان تحت بلال و لبس و کتمان بین وجه بود که میکند و صدا بحجه در تو بر جنس در
حق از انبیا و در با کلمه محمد بغیر انبیا مبعوث و باطل انکار آنکه بر قیان مبعوث باشد و صدا از امر انبیان با بیان فنی ارکنو و سنبه
و لبس اعتبار ارکان ایمان امر میکند که **واقیموا الصلوة** و بپای دارید نماز اهل اسلام را بر آن و جمله انبیان میکنند **وآتوا**
الزکوة و بدهید زکوة مال را بطرق مسلمانان **وارکعوا مع الراکعین** و نماز کنید با نماز کذارندکان یعنی با جماعه اهل اسلام الدلام
هر دو برای عهد است بمعنی صلوة و زکوة که بجهت و در شریعت اسلام در آید و البته بر اهل اسلام است در حکم
صلوة و زکوة ذات و بر آنکه کفار مخالف اهل و صدوع اسلام و زکوة ناخوشست از زکی اذا کمال یعنی استخراج زکوة و مستحب بر کسی است که
و مستحب تقبیل کرد از برای نفس و با ناخوشست از زکا که بمعنی طهارت چه زکوة مطهر مال است بجهت مطهر نفس انجا بجز چون صلوة
جماعه فرض و فضل دارد بر صلوة غیر جماعه چنانکه در حدیث نبوی وارد شده که صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بسبع و عشرین درجة مفهوم
ظاهر منوس است این بحث حق تعالی انبیا را امر کرده که با رکوع و رکوع کنید و بعضی فرقه و اتبعوا الصلوة و صلوا هام المصلین لا منفرد
و منفرد کار کسی که در دنیا اقتدا امر بمنفرد کرد با سبب بود و علیه السلام کلیه کار اغا لهم اهل است است روایت کرده از ابو صالح
و او از ابن عباس که او نمود یکی از جمله ایمان با هر است که در شان مصطفی و اهل بیت نازل شده است ابن آیه که است کونوا مع الصادقین
و آتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین کشوف البشر و واقع شده و ایشان اند اول ارکان کسی بر قیان در سجود و سبقه نکرده بلکه اهل اسلام
در رکوع و سجود با ایشان اقتدا نموده اند و این بدیهیست که در تبع شرع اهل ایمان و اسنی و اعلی از در حیات است و حافظ ابو نعیم اصفهانی
بنز با قول او بحضرت و در آنکه یحیی بن عبد الکندی روایت کرده از پدر خود و او از حدیث کاوکت در اوایل اسلام و اشتاق ای رسالت
امام علیه الصلوة و السلام بمکه رسیدم میخواستم کار عظیم را و ایشان بخل جبری بدست ام برای اهل عیال خود بیرون رسیدم الحرم بمسجد

ناشتبه

در و آنکه جهالت کار ان ظالمین است سیوم آنکه خوض اسلام عصیان دینی با کرده و مرسوم و عصی امر و بنهوی چهارم آنکه ملتی قوم کرد اهل
و تنور جوع الانبیا و نذر خلل از بحر اعتراف که ما کنا اولا حاسلات اکر مقدمه الهی تا بلیا حال شود لمنزلة و ان الله ضنزلیا ریحا الکوا
مرا الحاسرین و حاسر عاصی است تشبیه آنکه کرد ذنب از اقوام نیست ما سوزیت بهبوط اجنت که در اسلامت بدار بلیه و جوار ان است که در
تنزیه است و عدم نزول اولی و این بحث معصیت تا ما کنا عصی باشد و اساء ظلم و خزاین ما حقات که بجهت نزول اولی خاسر و ظالم
نفس خود شد که ان محروی او بود از نزول مشوه در صلاتیت و اساء ظلمی و عصیان با در موضع خود مذکور خواهد شد ان شاء الله و ما نمود بر
تنبیه جهت تا ان انجنری بود که از وقوع می بود از خلاف و معاینه نزول اولی و رفا بانجه بلا انکه قبل از ظن او کفته بودند و بهبوط از
جنت بجهة نزول اولی بود در معصیت و انکه اهل سنت کفته اند که جایز نیست صدور مطلق معصیت از انبیا قبل از نبوت و بر سبیل سهو و نسیان
در وقوع بعمد و سهو الانبیا نوشت باطل و محال است اجماع اسلامیست و نیز وقوع مطلق نیست از انبیا عمدا و سهوا موجب تنفر و مذاق
ایشان کذا انفر غرض صحت ایشان و منزه بیان در بحث در کشف کلامیه و در کتاب تنزیه الانبیا بر او ضحه و امتن چون و سهو بمعنی و نسیان
نسیان و عدم عزم یا و در لیست و لم یجد له عزما بر ظاهر و معنی خوف خبا که در موضع خود بیاید انشاء الله مع و در بالا آمد که مهبط ادم کوه سرندیب
و در آن زمین کی هند است و مهبط حوا جده جاکه کفت و مهبط ابلیس زمین حران و مهبط مار اصفهان و مهبط طاوس کابل و مهبط
ارکه ادم را آسمان بر زد طول او هفتاد کز بود و در روایت آمده که در حالت قیام سر او محاذی ابر بود و چون سر او بر ساع او هر انسان بود
در چهره هبوط قامت او در نشست کرد و چون بر زمین آمد عصا کز سر در بهشت که چوب کرد طول او بود و هر ان خود او و ان عصا جبلیا
و نوازت بوی عرسیدن و در حضرت که آن عصا در چهره هبوط سبز بود و در بهشت چون بمرای دنیا با خود در کهای او خلل کرد از برکت
عدد رجیم انواع طیبه که از نبی عهد حاصل میشود اهل ایمان انبان اند قرآن است و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام از ابی جعفر علیه السلام
ادم علیه السلام صد و سی سال داشت و در روز جمعه صد بار زوال روح در دید و شد قمر در مکه است در بر ابه که ادم با نوح بیخ امر کرد
در بیت الطهر بخف علی ساکنها الصلوة و السلام و بیاید دانست که چون تنزیه در ایات مذکوره و کرد دلایل توحید و نبوة و معاد و مرسوم در حق ایشان
تنزیه و تاکید اند لال شد اوصاف و مقام نمود چه صفت مذکوره از جنبت انکه حوادث محکم اند دلالت میکند بر وجود محدث حکیم که ملک و امر بید و با او
و ارشاد بدند منزه و مسواست و از جنبت انکه صدور اخبار و نحوی که در کتب سابقه مثبت است از کتب که منسلم آن کتب قدیمه و مارسته بیخ
از ان کرده اجبار جنبت است و محمد بیخ دلالت بر دین کسی میکند که خبر از او بدهد و بعد حضرت آن کتاب صلی الله علیه و آله و از جنبت انکه ان
معوث شدن بر خلق ایشان در بیخ اعظم از ان است اسمان و اصغر دلالت میکند بر انکه حق تعالی فرست مر اعاده ایشان بجهت انکه از سبب ابداع
ایشان و بعد ایشان بعد از ان اهل ایمان را محال ساخت و امر کرد و ایشان را بسند که مجمعی که ایجاد مقصد اجید خود و ایشان را مسمی کرده و موافق امور
او بجا که از اتباع حق و اتفاق بجهت نیات تا از منظور داشت بحق تعالی خاص الانبیا و بجای که او منزلت ایمان اورد پس موجود که **لا تخف**
اشتر ای مترسان بر یعقوب **اذکروا نعمتی** یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت و امدت و مسمی اجمع است جمال اسم جنس است یعنی نعمتهای
التی آن نعمتها که مقصود کرم **انعمت علیکم** انعام کرده شما را که از تفکرت در ان و بفهم شکر ان تقیید نعمت بانعام است

اسلام چنانکه کافران بالطبع غیور و حسود نسبت بهمدیگر اند نظر بمعنی که در خوف بر عهد او اسلام فرموده غیرت و حسد اهل اسلام وی میشود و کفر
و سخطان و اگر نظر بمعنی که در رضا امر کرده حق آن معنی حاصل او میشود در رضا و شکر گذاری از او و بر معنی مراد با وجود معنی غیرت که خوف نمایی
اهل اسلام بوده بود که از نجات دادن ایشان و از عبور و غرق شدن دشمن و عوض کردن ایشان را از انجا و عجل و همچنین که بر قیاس عطا کرده بود که در افتر زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که مشهور بود در کتاب توریه و انجیل و جمیع مسلمانان را که نجات و مباهات ایشان بر همه خود را که دشمن
از قیام نماید **وَأَوْفُوا بِعَهْدِي** و وفا کنید بجای که در شان مهر علی باشد است او در نوشته چه چون هم در نوشته از تخریب دلیل می فرموده
فالیخ السبب الاهی الذی یجهد و سکوت بغیر هم فی التوریة و یعنی و وفا کنید بایمان آوردن و بواجبات من تقصیر نمایید عهد و اطاعت و استقامت
أُوفِ بِعَهْدِكُمْ تا وفا کنم بعهد شما بحسن الثواب یعنی شما بطلب وجه دنیا ساختن اما فی عهد هر بصورت فاعلان و اما فی او بنا هر دو معنی
هر دو جایز است و احتمال دارد که عهد از مضاف فاعل باشد و ثانی مفعول یعنی چون خوف عهد کرده بود بجانب الله در ایمان و عمل صالح و استقامت
و اما الایمان و وعده داده بود ایشان را بثواب و حسن الثواب و وعده ما بر هر دو عهد عمر و عمر بر نصرت پس او بر ایشان وفا از ایشان بجا آورد
و اخوذ حق و ما مال آخرت اما استغراق عارف در بحر توحید بحیثیتی که از نفس خود و ما غرق شود چه جای غیر خود و از حدا اعطاء
من و اعظم متوقف او و آنچه مرویست از ابن عباس که او و ابن عمر فی اتباع محمد او و عهد کرده در رجع الاهداء و الاغلال و از غیر او که او تو
یا ذا الدر آیتم و ترک الکبائر او فی بالمعهود و الثواب و یا اوفوا بالاستقامة علی الطریق المستقیم او فی کم بالکرامة و الشهید المقیم تفسیر
بر المتبین است و کرده اند اضافه عهد در هر دو صورت بمعنی مفعول است و معنی آنکه وفا کنید بآنچه مساعد کرده اند من از ایمان و التزام طاعت
کنم بآنچه مساعد کرده در دنیا الحسن آمده و تفصیل این عهد در بر آنست که و لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا
وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ و از من ترسید در نقض این عهد و شکستن این پیمان و در هر چه امتثال بیان سیما و ترک میکنید امر کلام اکدست در
اداء تخصیص از ایمان بعد چه با وجود تقدیم مفعول آخر بر مفعول اول و در اجزاء بجهة نقض کلام است معنی شرط اگر قبل از کسر و هر
فارهبون و تولیه نقض وعد و رغبت و در ایمان و جوب شکر و رضا بعهد و مراد که مؤمن را سزاوار آنست که از هیچکس جایز نیست مگر از خدا و
دوان دلالت بر عظمت معصیت و جحود و کفران ایشان و تحقق وعید شدید کنجاران و مرتکبان اعمال عادیه که از ایشان را صادر میشود عهد
و امر و نهی و وعد و وعید صحیح بیشود و نوعی بطلان رسل و کتب میشد بر نبی و بعد میشود که امور شود با یکه **وَآمِنُوا** و بگروید
بِمَا أَنْزَلْتُ بآنچه فرو فرستادم از قرآن **مُصَدِّقًا** در حالتیکه از مشاهده تصدیق کننده است **لِمَا مَعَكُمْ** مر چیزی را که با شما است یعنی
تورات و انجیل در نعت و یا در توحید و وعد و وعید اهل ایمان بآنچه از ایمان سایر مأمورات بعهد حق است مراد چه از مقصود آنکه
رسالت مأمورات متضمن بر آن وعدی است در رضا بعهود و تقیید مشار الیه که مصدق بر چیزی که الباقات الکتب الحمد احیث است که
نازل شده و رجب الجهد مسموع است دلالت کند و ابطال توراة در نصص و مواعید و وعد و عزم و جود و امر جهاد و وعد در میان بندگان
و اخر و در آنچه مخالف است از جزئیات احکام بسبب تفاوت اعصار در مصالح از حیث آنکه هر یک از جزئیات حسب حسنه
و توانی صلاح اگر که مخاطب بآن معنی که اگر متقدم و در ایام متاخر باشد ترک آن در وقت از مسود بطلان سوال الله لو کان موسی

بر عبد المطلب نشسته بودم و در محله کعبه نظر میکردم و این در وقت زوال بود ناگاه جوانی دیدم که بجانب آسمان نگاه میکرد پس بخانه
کعبه کرد و آنگاه دیدم که پیر و مرا منع بیداشد و از جانب راست آن جوان بانبا پیش تو آمد دیدم که در مسجد در آمد و در قفای او
بانبا او دیدم که آن جوان رکوع رفت و آن کبیر مرا نهی و آن زن نماز کرد پس از رکوع سر برآورد و زن و پسر سجود رفتند من از عباس پرسیدم که
علی امر چیست که شاهد میکنم و از غریب حالتی که در این شهر جمال افتاده شده است عباس گفت تو از اینها بی خبری کسی که
جوان جمال داده است محمد است که برادر زاده من است پسر عبد الله بن عبد المطلب و آن کبیر عم من که علی بن ابی طالب است برادر زاده
من و آن زن خدیجه بنت خویلد است که زوجه محمد است و او دعوی میکند و میگوید من پیغمبر خدایم و خدا یکیست و پروردگار جمیع موجودات
و ارضیات و آنچه مشاهده کردی دین و آیین اوست و میگوید من از خدا مأمورم باین عبادت و در روی زمین از آدمیان خبر نیست
در این سرکه که محمد و باید دانست که تفسیر اصلا بر کوچ اختیار است اصلا نبود و تخصیص بالکدم اراد سوا الشیوا الصلوة و علی
سلامت بجلوه ایشان و نزد بعضی مراد رکوع خضوع و انقیاد است در احکام شرعیه که مال الاسحر لا تمرنا التضعیف علی آن تو که
والد هر دو که بعد از آن بر سبیل خطاب بعلمای یهود میگوید که **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ** آیا میفرمایید مردمان را بنیکوئی **وَتَنْسَوْنَ**
أَنْفُسَكُمْ و فراموش میکنید یعنی ترک میکنید نفسهای خود را مانند کسی که نفس خود را فراموش کند **وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ** و حال آنکه شما میخوانید
توریة را که منتقر صحیح بیشتر و وعید مرعاد و ترک بر محاله تو اصل **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا نمیفهمید که عمل خود را که مینویسید
در نتیجه عمل خود شما را بیشتر از آن بآیا عمل نیست شما از عمل تبعیض می کنید مانند و از معاند عاقلان شما تنبیه کند از دنیا
از اجابت و نیابت که بآن خود را که در زمان اسلام امده بود و در انقیاد احکام شرع محمدی تعقیب میکردید و خود را بسبیل سلوک اسلامی
میشدند و گوئید ایشان بصدق امر میکردید و خود تصدیق نمیکردید و بر دو گانه بمعنی توبیخ است و چنین ما خود از ترک نصای در اسلام
بر شما و اجمع خیرات باشد و لهذا گفته اند که بزرگترین خیرات بکمترین عبادت و حق قدیم در مراعات تسبیح خود در معالجه اجانب تولد
أَفَلَا تَتْلُونَ الْكِتَابَ برای نیکی ایشان و عقل در اصل بمعنی جعل است و تشبیه بالاول انسانی بآن جهت است که آن جبس آدمی میکند از
قبایح و اما از عمل حسن محبوس میسازد و در کامات الحلال ان بر تو نمیکند که نفس بآن در آن ایراد میکند و ذکر الاشتغال
توبیخ عظیمی بر احبار یعنی چون که متنطق بتبعیض از عمل بیشتر بدین کو با سلوک العقل بدیه جه عقل ابع عمل قبیح است ایزد الی تبعیض
صنعه و حسن نفس کسی که واعظ غیر خود باشد و حق بآن ضعف نشود و مستعد بر آنکه عمل از ما باشد عمل کسی که جاهل باشد و حق و باشد
عمل الحق که از عقل عاریت مراد بگیرد حق را عظ است بر ترک نفس خود و افعال ایشان بر تکمیل ان نا قبلم نا بدر بر در انات غیر با جمله
الحکم را منع و اسق باشد از وعظ چه اخلال با حدی آیین که اموریه باشد موجب اخلال بدیگری نمیشود و در مجمع البیان آورده که علما
را حیث نزول الایات انزال بجهت آنکه علمای یهود در مسائل ایمان اوران امر میکردند و خود در کفر مصر بودند چنانکه گذشت و در امر
میکردند مردمان را بآنکه چون بمحمد موعوث شود بوی بگروید و چون مبعوث شد با او نگرویدند سوم آنکه اتباع خود را امر میکردند
بقوله بخود ترک تسلیم میکردند بآن جهت بجود و عناد و اینجا کرده صفت لم در کتاب ایشان بود و چهارم آنکه مردمان را بطاعت خدا امر میکردند

وجود باز نجات میکردند را امر میفرمود که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که در بیت مصراع بر جا میگفتیم که لبهای ایشان را بدندان خود آفتیم
کنم بعزیزی که ایشان گفتند خطبای اهل دنیا اند که مردمان را امر میکردند و خود را ترک آن میکردند و چون امر کرد کفار را بخیر بر
شاق بود از تکلیف عبادت و ترک ریاست و امراض ایشان را آیات را باستعانت بصبر و صلوة امر کرد و در آن امور و فرمود که واستعینوا
باری خواهید بر حوایج خود بسوی خدا بالصبر بنیکی ایستادگی کردن در ادای طاعت و باختیار تحمل و وضع وسایل عبادت چه صبر بر امور شاق
فرح است و نیکی بصبر بر کلفت طاعت باعث ترجیح و از ابو هریره علیهم السلام در معنی اعلای تمهور روایت کرده اند که صبر صوم است استعانت
بر مالخلاص خود در دنیا و عقبا و روزه داشتن والصلوة و بنماز و بصبر چه روزه که عبارت از صبر و ترک مطلق است مستعین گردیده
و ترسل بصلوة در التجا آن جامع انواع عبادات نفسانیه و بدنیات از طهارت و ستر عورت و صرف مال در بر و در توجه کعبه و بیکوری
عبادت و اظهار خشوع بجوارح و اعلام بن ضلیب و مجاهد را باستعمال و مناجات احضر و ما لحق الحاجات و فرا و تکلم و تنبیه و گفتن
از آلبیس بکاهل و جماع است ابن بر حج تحصیل ایشان و جبر و صابر و مروی که رسول الله صلی الله علیه وآله هرگاه محکم میگشت مشغول نماز
و روزه میشد و میتوانید بود که مراد بصلوة معنی لغوی باشد که آن دعاست یعنی استعانت نمایید بر بلایا بصبر و التجا بدعا و استعانت تضرع
در دفع آن و در آن که حب ریاست مانع علمای یهود بود از اتباع جمهور مردم زیرا که از زوال بلب خایف بود و اگر نمایند متبعین گشتند
فرمود که استعانت نمایید بر وفا کردن بعهدی که در کتاب توریه بر شما معاهده کرده ام بر کل طاعت و اتباع امر من و ترک آنچه شما را از آن نهی کرده ام
و تصلیح امر و اتباع رسول امی که مبعوث گردانیده ام بصبر کردن بر صبر و مشقت و رسد رسوم و تکالیف که از هوا و حرص میگرفتند و بر آن
شده و حرص است قال علیه السلام الصوم وجاء که بر شما غیر شما در آنچه نزد صفات است از مفهم علیه السلام و مرقد ثالث خطاب بجمیع مؤمنان
و حب ریاست کما قال تعالی انها لکبیرة الا علی الخاشعین و بکبیر آنکه مستعین تواضع است برای خدای و خشوع و ترس
بر خطاب باهل اسلام و معنی اینکه استعانت نمایید بتحمل مشقتی که وعده داده ام کسی که ایمان مقبول شود یا مستند تکالیف صبر که آن
صبر قسم است بر طاعات و حبس آن از معاصی و بر مشقت بلاء و ترک آن و در دعا گفتن آن را استعانت بر اعطای و انجام
بر امر و اتر جار از نواهی آن و مراد صادق علیه السلام منقولست که یا ایها الذین آمنوا کم اذا دخل بکم غیر من عموم الدنیا ان یتوضأ ثم یدخل المسجد
و یکعتین ما یدعو الله فیهما اما تسمعون استعینوا بالصبر والصلوة یعنی چه مع میکنید یکی از اعمال کجا رفتن غمی از عبادات
دنیا باید و وضو سازد و در مسجد رود و دو رکعت نماز کند و در آن دعا کند تا حق تعالی رفع غم او را بدهد و بجهت فرمود که استعینوا بالصبر
والصلوة و گویند جوی در افعال تکلیف هیچ فعل اعظم از صبر نیست از جهت خوف باستعانت بایشان امر فرموده مروی که شخصی در مسجد
از عباس آمد و او را انکار کرد از فوت برادرش مرحوم گفت انا لله وانا الیه راجعون و از حلاوت دوست و دو رکعت نماز بگذارید و بسیار دعا
مکث فرمود و بسیار از تو در اصل امر دکت واستعینوا بالصبر والصلوة وانها وبدرستی که استعانت بصبر و صلوة لکبیرة هر آینه
بزرگ و دشوار و گران است و اکثر مفسران بر آنند که ضمیر راجع بصلوة است بنابرین تخصیص آن بصبر بآن جهت عظم شان است و بجهت آنکه
مستجمع انواع صبر است و یا راجع بجمیع آنچه مامور شدند از آن معنی کنند یعنی بدرستی که نماز با جمیع امور مامور و بهمین گران و شاق است

لقوله

لقوله تعالی المشرکین ماندعوهم و مبنی کرانی و دشوار است بر مشرکان آنچه ایشان را بآن دعوت میکنی الا علی الخاشعین مگر بر متواضعان
و زمان آن خوف خدا و الم که در مکان طاعت و ایشان اند که قسمهای ایشان بر سنت آن بجا آورند یا امور دنیا می ایشان همه دشمن
مع ذلک در مقالات باشند نفس عطیات طاعات ارجاست و اهل الکتاب بنیان سید و بجهت او صبر صلوة و سایر امور شاق
بنیان سید و اسلام و خشوع یعنی اخبات و رقت الخشیة للرسل المتطاسة و خضوع سوایر و انقیاد و طمع خضوع بجوارح است و خشوع
قلب را مجاهد و تنبل بکوشان جهد مستقر اند بسیدن ثواب طاعات و مرتبه علم که بهشت نعیم و رضای خدا و بر کیان شوند از نماز بدانکه
که مستجمع شود مراد دو امر بدین استعانت بصبر این که بر ادای فرض و جهاد باشد و مکروه مصطرب نمیشود بر نزد غالب افتد استظهار
از زرا الامور دیو چیزی غایت نیاسود و محروی نمیکرد و از عبادات و مطالعات اصلا هلاک میگردد و طلبا ابیر المؤمنین و امام المتقین و سید
ابن مصعوب صلوات الله علیهم اجمعین تا نوزی هزار رکعت نماز میکردند و اکثر اوقات بروزه میبودند و در حج مشغول میگذاردند و از جوانب استعانت
الا بنیان بجهاد ترک الا بنیان بر مسند و حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید که الذین یظنون حاشا ایشان اند که توقع دارند یا یقین میدانند انهم
ملاقوا ربهم که ایشان رسندگانند و بعد بروردگار خویش وانهم الیه راجعون و بدرستی که ایشان بسوی رحمت پروردگار خود بجهت ایشان طاعات
ما کرده اند و سایر قبیح ایشان اطلاق طرح علم تا برسیدن بصالح در حساب بجهت نقصان معنی توقع و ظن اعتقاد یقین و ظنون بر نزد قوم بر سر کردن
مصیب بر یقین و یعنی آنکه توقع دارند یا یقین دارند بر ملاقات حضرت عزت در حدیثی بر ظنون و وصل بمعنی حوت
اما رحمت آخرت و ثواب و تقصیر در طاعات و شرح استغراق ایشان بر طاعت بر مصیبت مستقبل نیست در بسیدن بمراتب عالیه و مقامات علیه آنکه
امید و رجا و رحمه و اسعه موصوف شامل از جمیع طور رحمت میکند در عقبه و ما میگفت که آنکه ظن ایشان که زود احوال ایشان مقتضی تو در
تمام سوت باشد از رسد بجهاد بی بهره نشاند و تعلق ایشان دنیا و اب و حال ایشان منقطع گشت و ما اقوا ایشان در تعدد سلاطین و امرا ایشان
رو او سبحانه بدلایل فاحشه و الرحمت ایه فاعتبرهم تعالی فی قلوبهم الیوم یلقون که در صفت مناجات و مالاند و در آنکه منقطع گشت
خداوند جهد بسی کلام در تنبیه بر تعذیب جزا است و همچنین است موضع و اوزری او وقفوا علی ربهم قال الیس هذا بالحق قالوا بلی و ربنا
قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون و نیز در حدیث آمده که من ملک علیه السلام که قال الله تعالی و هو علیه غضبان و ایضا الا بنیه لمن یخشی
الی قوله آن است جا که در آیه سابقه گذشت و همچنین معنی رجوع در آیه اعاده است در لحوق با رجوع بر مبنی که در اخبار از مذاهب اما
سمع خبر بخلاف دنیا که معنی امر دعوی میکند نیز خلاصه معنی آن که خاشعان مقربان خاشعان در خوف عقبی و رای مجازات اعمال و
اعمال که آن مثوبت و عقوبت مدار است تا که باید بگیرند که بهره میفرماید که یا بنی اسرائیل اذکروا ای فرزندان یعقوب یاد کنید
نعمتی التی انعمت علیکم نعمتهای مرا که انعام کردم بر شما وانی فضلتکم عطف بر نعمتی یعنی یاد آرید آنکه من تفضیل کردم اجداد شما
علی العالمین بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند یعنی تفضیل دادم آبای شما را که عصر موسی بودند در اعصار دیگر بعد و بر کتابی
که صاحب ایشان بود و بجهت آنکه انعام نعمت توفیق بر عبادت ایمان و عمل صالح کرده بود بایشان و انبیاء انبیا و اولیاء عادل کرده ایشان را و آنچه جواب و قبول
ایشان بشکر ایشان بر نعمت دام کرد بشکر و کفران موصوف و طغیان مشغول شدند و در مجمع آورده که از ابن عباس روایت که مراد تفضیل ایشان

عالمیان زمان ایشان مطلقا زیرا که با جماع است همه افضل ایشان بر جمیع عالمیان زمان خود بلکه از جمیع عالمیان
تفضیل الناس و نزد بعضی مراد تفضیل ایشان در اشیای مخصوصه که از لوازم رسالت و رسالت رسل و بسیار ایشان و آنرا که بر دیگران
و غیر آن امور عظیمه چون تمتع فرعون و ایشان کثیرند که دلالت ایشان بر وجه سهولت و تفضیل ایشان مخصوص بوجه از تفضیل
بلکه ذکر الاظلال و تاکید حاصل افضل الناس فی الجملة بنظر این قوله یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم
یعنی یاد کنید که نعمت بخشیدم بر شما و بر اجداد شما و بر اجداد شما و بر اجداد شما و بر اجداد شما
نعمت بر ایشان بر وجه شکر نعمت و ایشان را بر سبیل تفضیل بر شکر ایشان و با آنکه ذکر نعمت بر ایشان و ذکر
نعمت بر ایشان بر وجه شکر ایشان و بر اجداد ایشان و بر اجداد ایشان و بر اجداد ایشان و بر اجداد ایشان
اکنون که ایشان غافل شوند و بحقوق ایشان اخلال نمایند و بر ایشان استدلال کرده اند بر تفضیل ایشان بر ایشان و تعریف نعمت آنکه ایشان را بر ایشان
زمان ایشان و اجداد ایشان و بر اجداد ایشان و بر اجداد ایشان و بر اجداد ایشان
بیان عظیم که در بیان و عظ آن تخویف و تهدید میفرماید در کلام ارشاد فرموده **واتقوا یوما**
لا تجزی حق گذاری نکند یعنی نتواند گذارد و ادا نتواند کرد **نفس** هیچ نفسی مؤمن **عن نفس** از طرف
از حق و ملک در دفع او باشد یا کفایت نکند هیچ شخصی از هیچ کسی چیزی از عذاب و نیز نتواند بود که نصب یا مصدر باشد و معنی آنکه
نگذارد هیچ کس از غیر خود گذاری از عذاب و لیکن بر آنکه نفس را حق نعمت و اقامت کل و مدید گذرد مدت یوم است و نیز بدانکه
صحت رفت و تقدیر آنست که لا تجزی فیه و گفته که نحو نحو عذاب محرور نکند مگر در حق خود و از اجاری مجرای مفعول به گردانیده
و مصدر آن حذف مفعول کرده اند مانند حذف آن در آنجا که اصابوا **ولا یقبل منها** عطف بر لا تجزی یعنی ترسید از روزی که
پذیرفته نشود از نفس عاصیه یعنی برای او **شفاعة** در خواست مرتبه از کسی شفاعت او کند **ولا یؤخذ منها عدل** و اگر
از آن نفس فدیه که عوض خود دهد برای گشتن عذاب و دفع عذاب از خود و نیز شود بود که چیزی از نفس او ملک یعنی اگر نفس شفیعه
شفاعت کند برای نفس عاصیه و یا فدیه دهد برای او نفس او که در دنیا باشد غیر دفع عذاب از او یعنی چیزی که عدل او نتواند
کرد از عاصی بهم و بعضی از وجوه محتمل جهت وجوه عدل حالی از آن نیست که بر سبیل قهر باشد یا بغیر آن اول صورت و ثانی بلحاظ
بغیر آن اول استشفاعت و ثانی یا باداء ای بخیر ذکر از نفس عاصیه است و اشاره الیه بقوله لا تجزی نفس عن نفس شیئا و یا بغیر آن
بقوله لا تؤخذ منها عدل و صدر ذکر قسم اول بجهت آنست که سلوک الاشاعت و شفاعت و ماخوذ از تمتع کلی مستوعب از فرقت تمتع نفس
خود و استشفاع او میکرد اند بضم نفس خود یا و قدر المعنی فیه است و گفته اند بمعنی بدلست و اصل آن نسویه است و تسویه و بیان بجهت
فدیه آنست بدیگری حاصل کنند و بهیچ وجه خلاصی نیابد **ولا هم** و نیابند و یاری **ینصرون** کسانی که یاری دهند
یعنی دفع عذاب مجرمان بعضی از اهل تفسیر گفته اند که نفس نابینا منکر که در سیاق نفی واقع شده دلالت میکند
صبر بغیر مشیت زیرا که نفس در مشیت حادث و ناسی و بدانکه نصرت اخراجات از معنی بجهت احضار امر دفع صور و مشتهیات
مثال شفاعت و تمتع شفاعت مر اهل کبایر و جواب این است که آیه مخصوص است کفار چنانکه آیات و احادیث بسیار در این

امر اکثر و بیشتر بسیار شده و دانکه این از اعراب و عجائب قدرت الهی است و تحقیق آن سر و حکمت تغیر کردن از کفر و خیانت
او بسوی اهل تحقیق و اثبات توفیق کنند که خوف بجهت آن حال را با موسی موافق چون او را الهام نمایند که موسی را در آن امکن او و بر او ترس
و خوف در لباس اندازه الصر جمع میبرد بلکه ای بنی اسرائیل که در عون و ایشان شما بسیار کشتند و دختران شما را استخدام میکردند و
بر ایشان شما را کارهای سخت میبردند **وفی ذلکم** و در ذبح پسران و استخدام دختران **بلاء** محنتی و آزمایشی بود شما را **من**
ربکم از پروردگار شما یعنی آنکه خوف تجلی ایشان کرده بود تا ایشان عمل میکردند بشما در صورت ابتلا و در حکم ابتلائی بود از جانب
عظیم بزرگ و بی نهایت و آزمایشی عظیم بسیار سخت و بسیار بود که مشار الیه ذلکم انجات و نجات بود از ماتم آل فرعون و عذاب
بود از جانب ما بتمام اصل الاخبار است و چون اخبار خوف بسیار کار کاهی بسبب نعمت تا مردم عالم ظاهر گردد که متوسل شکر او
نعمت میکنند و کاهی بسبب محنت تا صحابان ایشان و بر اهل روزگار روشن سازد که اهل آن محنت در آن صورت نیکی نمی بینند بعضی
اطلاق لازم هر دو بیک و محتمل که مشار الیه محنت و نعمت هر دو باشد و معنی محنت مسلط فرعونیان بر شما و نعمت بجان شما از ایشان
محنت و نعمت عظیم بود از جانب خوف و در این تنبیه است بر آنکه آنچه بنده میرسد از خیر و شر از خیارت از جانب حق تعالی بر وی رواج
که در سایر بحر سنگ کند و بر صار شود صرف نماید تا بهر تمیز محنت ایشان شد هماز ان تصدا منفعه دیگر مسکن بر بنا دیگر **واذ فرقنا**
بکم البحر و یاد کنید این حال را بترک کنید که قدیم شما در بای قلزم و بعضی حسب سلوک شما را در بای سالک در بای بعد از آنکه موسی
نیز بر بنی اسرائیل شتی بهمان یا بسبب نجات شما در بای استکا قدیم و یا جاری محور و شمالی است و محور و قدای ملتبا آنکه موسی
در حالتی که ایشان بر بنی اسرائیل بود و شما و قتی که از فرعون مسکن بخشید و در یا در جش شما بود و لشکر دشمن ایشان **فانجیناکم** پس رهانیدیم
شما را بصر ایشان **واغرقنا** و یاد کنید و بر دیدید **آل فرعون** فرعون و کسان او را **وانتم تنظرون** و حال آنکه شما نگاه میکردید
و در یا که چگونه شکافته میشد یا نگاه میکردید بر غرق ایشان که شما را غرق میکنند و یا صبر و اندر آب دریا سر ایشان و انتظار
کردن یا آب را بر ایشان و انتظار کردن بر حال ایشان و ذکر و انتم تنظرون شما را ایشان و ظهور سحر و تباه
بر ایشان و آل فرعون فرعون و قوم او و قصار بر ذکر قوم جهت علت یا کلمه فرعون الف مبرق و نزد بعضی مراد آل شخص فرعون محتمل
لاختصاص و بیت کالهم صل علی آل ابی شخصه و نیز بر اشتغال ذکر او از ذکر اتباع او و در آنکه فرعون مدت چهار صد سال
دعوی خدائی کرد و ظلم و طغیان از اندازه گذشت و حق تعالی بر او ایاب تخویف و انذار بهیچ وجه نگذاشت و او را اصلا این شنیدند
موسی را حتی که دیدند فرعون نصر الله در وقت هلاک او و نجات ایشان مستضعفین در بیت فی اسرائیل الم کرنا اهل فرعون نجات
بنا بود و در آن آثار از آن دیار بیرون آوردیم بنی اسرائیل را از دست فرعونیان اسود و کشت و مادر او موسی است جهت و جوار او خود را بعد از آنکه
ناچار و روی بدان محلی و مرتبه سوم ایشان جهت و جوار او خود را بایشان داده و موسی ایشان را از آنکه بجهت در میان موضع مجتمع شود
ایشان در تیه بنی اسرائیل در مصر بیرون آمدن در لوح جمع گشت و ایشان مستعد بیت هزار بود و چهار کسان که کمتر از بیست سال زیاده از
نصف سال داشتند و بر موسی را همراه کردند قرار بر او داده چون بار بار و نزد او که کرد موسی تجمع و رهاند بر ایشان بنی اسرائیل را

مرد مقاله

وگفت ای بر چه حالت و چرا رای بیایید گفت ما از پدران خود شنیده‌ایم که یوسف ع وصیت کرد که چون بنی اسرائیل از بیابان بیرون روند استخوان
مرا با خود ببرند و ما که بسبب این رای بیایم موسی گفت کجا است در میان شما که قبر او را نشان دهد گفتند ما نمیدانیم که در میان لشکر کسی
که او را داند پس موسی روی بسوی بارگاه حضرت باری آورد و گفت بار خدایا بحق یوسف راستگو و امر کن تا آن امر کنی او را بسان که در جوار
رحمت تو است و آواز رسید که هر که استخوان یوسف را دانسته باشد کمر احترام کند و او را بیابد و در حضرت کمر کرد و اعتبار او بیند
آن کس او را نشاید تا هر یک کس زنده بود و موسی بحار الطیبه مناسکه و اما از آن غیب شد و آخر او را در آن کوه عجوز رسید گفت او موسی
مرا قبر یوسف را بنما که کجاست و ذکر تو انعام تا برای مرحمت دعا کنی و بعد حاجت بخواهی موسی گفت اگر از حوض بیات حضرت حق سبحانه
اذن داد موسی گفت ای عجوز چه میخواهی گفت از خدای در خواست تا جوانی و فرمان دهد جوان انجا و بری و مرا بخود ببری و فردای قیامت خوشنود
روی و من نزد موسی در حوض او این دعا بنیکو رسانید و حق تعالی اجابت فرمود موسی گفت اکنون قبر یوسف را بمن بنمای عجوز با شان بر دو سیل
کرد و گفت قبر او در میان رود نیل است خدای در خواست تا آب را از انجا ببرد و قبر او پیدا شود موسی دعا کرد و آب رود نیل بالا آمد و صلوات
و قبر یوسف نمایان شد موسی بفرمود تا آن موضع را شکافتند و یوسف را از انجا بیرون آوردند و تابوتی از سنگ مرمر نهاده و امر کرد تا او را
بر سر شام دفن کردند و حق تعالی دعای موسی و معجزه او خواب و قطبیان را مکذب تا از کشتن بنی اسرائیل بیخبر ماندند و مدت آن از آن مرد حق
ایشان آواز بهیچ سرای خود که یکی دو نمرد پیر قطبیان که چون بیدار شدند بعزا مشغول گشتند و بتفقد و تفحص احوال بنی اسرائیل
تا نزدیک بود و صبا از چون در کوچه‌ها و بازارها گذاشتند هیچ کس را از بنی اسرائیل ندیدند و بدان لاشیئ شدند و سراهای ایشان
در آمدند و دیدند که درهای خانه‌ها بسته بود و بر بامها رفتند و نگاه کردند هیچ کس را ندیدند و فرعون را از کشتن ایشان خبر دادند گفت کجا
تواند که بجز آب صبر کند تا فردا بامداد بر آن ایشان برویم و ایشان را باز آریم و درهمان شب موسی و لشکر همچنین بصحرا پناه بردند
که آن هولا لشکر در قلیلون لهم لنا لغائظون و با ایشان مقرر کرده که در وقت بامداد خروج بیرون روند و قضا را آن شب خبر بنی اسرائیل
رو تا روز روشن شد پس فرعون تعبیه لشکر کرد هامان را که در پیش او بود با هزار هزار و سیصد هزار مرد لشکر کرد ایشان بجز آن
رسانده و در آخر خود تن رسانده لشکر با هفتاد هزار خواص متوجه شدند هر جا جهان سیاه و لباس سیاه و لشکر موسی و بنی
ایشان بسر رفتند تا کنار دریا رسیدند دریا در نهایت طغیان بود و در عقب لشکر فرعون همان شد موسی چون خبر
دریا و در پیش دشمن دید و رسانده و تضرع تمام خدای خود را بخواند و تسلیم شد بنی اسرائیل طاقت شد گفتند ای موسی ما را بدین
از چیز در بلوا عقب دشمن گفت دل مشغول مدارید و خاطر جمع کنید از من بی بیم خدای با من مرا راه نماید و بر خود
و چون دید که آن امر بمقتضای الامر عصای خود را در دریا زد در حال دریا از هم جدا شد موسی بچار عصا بر آن دریا زد هیچ اثری از تفرقه نشد
باز دیگر زد گفت یا ایها الماء اطلق باذن الله ای دریا بفرمان خدا شکافته شو الحال هر آن دریا بسان سیاه بعدد اسباط
بنی اسرائیل که دوازده بود و هر سبطی را نقبی بود بر هر نقبی برای فرو رفت و سبط او در فضای او خوض باد و اقبال را بر دریا
دریا از رمل خشک شد و چنین که حضرت کلیم سر در آب ایشان را بر دیگر دو هوا سوفت چون میان دریا رسید

شفاعت نامه گفت

در باب شفاعت و سودمند است که خطاب اکرام است که نزد الله بعضی در قرآن کریم است که میگفتند لنا ای ما که انبیا الله شفعای ما باشند در دنیا
و بعد از اجماع امت بر قبول شفاعت حضرت رسالت بر ای است و بعضی بر این اند و اگر چه اختلاف در کیفیت شفاعت انبیا بر آنند که شفاعت مخصوص
بدفع مضار و اسقاط عذاب از مستحق آن عصاة مومنان است و بعضی از امت که شفاعت زیادتی مثوبات برای مطیعان و ایشان برای عاصیان و
اما بشفاعت الله بر اکثر اعتماد دیگر بر آن است و بعضی بر صحت و صلح او نیز بر روز قیامت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بخشیده شد ایشان را بر حق و سنگ کرده
بیاید بر الخاطئین و از جمله احادیث الدین مشهور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که اذا خوف شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی خوف کردم
شفاعت خود را برای اهل کبائر امت خود و نیز فرمود که انی اشفع یوم القیمة فاشفع و اشفع علی فاشفع و یشفع اهل بیتی فیشفعون و الاولی
الوسیلة شفاعة فیشفع فی ابنتی الحزن لیکلا استوجب الله صبیی بدرستی که من در روز قیامت شفاعت کنم و بر شفاعت کنم و بر اهل
او شفاعت کنند پس بیان است که بدو تجنس اهل بیت مرا حصر شفاعت کنند و بر کشند این در آمده در شفاعت که ادای و مبادا در
شفاعت کردن کسی است که حق جل کس را در اول موسم خود شفاعت کند که هر یک ایشان مستوجب آتش بود بیان بعد از آن که اهل
ارسنیوا بکه وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید ای بنی اسرائیل نعمتی را که هلیدم شما را مراد اجداد ایشان که در تنجیه ایشان منت
حمد که حصول الاسباب وجود بالاجداد است و مصرا لعنف با ما موجب افتخار اولادان پس معنی آن که ای بنی اسرائیل شکر نعمتی
شوید که ملجاء و ایجاد حالا هستی از آن و سود مند بر آن شما اِذْ أَنْجَاكُمْ از اتباع فرعونیان و فرعون و اکبر او مطلوب است
عطف بر نعمت شما که چون ایشان را نجات کرد خود نیز با ایشان داد بود که بعد قطع از تصریح بیان کرد و اصل آل العلامات نیز که تصغیر
آل است و مخصوص است باضافه کردن آل بالی الخطر مانند اخیاء سلوات و فرعون علم بادشاه عمالقه است چنانکه کسری و قیصر و تبع و بطلمیوس
بادشاه مصر و روم و یمن است و حاقان خیل که علم سلوان ترک و چین است و علیش از اولاد عمالیق و از اولاد عیص بن اسحاق بن ابراهیم
ابوه است و بعضی عمالقه را نسل عمالیق نوه اند از فرعون یُسَوِّمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ از عذاب سام بن نوح بود و فرعون
بن مصعب بود و از بقایای عاد است و فرعون یوسف زمان بن ولید بود که خزانه مصر در دست او بود در میان فرعون موسی و فرعون یوسف چند
صد سال انتخاب و بود بنی اسرائیل که اتباع فرعون بامر او یُسَوِّمُونَكُمْ سوء العذاب ستم و رنج میرسانید و تکلیف میکردند شما را سُوءَ الْعَذَابِ
تخریب و بد بزرگ عذاب را نسبت بسایر عذاب دیگر و سوء بمعنی مذموم است ماخوذ از سمه حسنه او الا کلمه اصل آن ذمه است
و اسال الی در حق عذاب السلمة لا الجلها سوء العذاب صدر شما یُذَبِّحُونَ ابْنَاءَكُمْ بعضی آن بحقد آن که متعلق او یُسَوِّمُونَكُمْ
نظر بنی همی و ظلم تکلیف میکردند و الزام و الحاق شما بسوء و تخریب عذاب را و از جمله عذاب آن بعضی بخشکو بالا از فرعون بالا هر دو
کلام مستانف و قوله یُذَبِّحُونَ ابْنَاءَكُمْ یاد یسومونکم که ذکر آن بعضی معطوف شده بعضی همی ایشان بر شما بر چه بود
میکشند پسران شما را در طفولیت وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ باقی میگذاشتند و مختار شما را اما زنده که خود مسلمانند در زنده
با ایشان شما نمیکردند و حضرت فرمایند و باز استدراج بود و زنده بعضی مراد حسنه عمل اعمال شما نه در چه بعضی اما راحت صاحب
بودند و بعضی دیگر را خادمان خود در حق برای ایشان مرا تسکین کردند و گروهی خاری و کاملی و حمی دیگر خاری و حشت مسلک کشیدند

وجمعی دیگر که مدعی بجز ریاست چیزی نداشتند و جز بر قبایل بنی اسرائیل بود و قسمت بنی اسرائیل بنی اسرائیل و بنی اسرائیل
چنان اینستای صفار و یکبار سیکردند از زنان و مردان کانوا اقبل الرجال و اگر چه صبیان در میان رجال بود و بنات در میان نساء
و کار جایز نیست مانند اباء و مجمع آورده که کسی در قتل ابنا آن بود که چون فرعون در ظلم نهایت رسید و قوم خواست که از اهلاک
در خواب دید که آتشی از طور بیت المقدس شعله کشید و بمصر و قبطیان را بسوخت و بنی اسرائیل را بگذاشت فرعون از خواب
بیدار شد و در سحر و کهنه را بخواند و از خواب او را بیان عرض کرد که ای ملک که بسوی از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو
بدست او بر دست او باشد پس فرعون قوابل را جمع حوامل بنی اسرائیل مصلحت و امر کرد و این از آن که هر پسری که از بنی اسرائیل متولد شود
کشند و اگر دختر باشد بگذارند و چند سال متوالی پسران بنی اسرائیل را بکشتند و یکی را زنده بگذاشتند تا آنکه بادی بر بنی اسرائیل
وکنند شخصی از آن مردم در نزدیک ایشان رسید که از رجال ایشان کسی نماند پس جمعی از روسای قبطیان نزد فرعون آمدند و گفتند که وزرای تو
رافع شدند و صغار ایشان کشته شدند و بکار ایشان رسیدند از ایشان کسی باقی نخواهد ماند تا خدمت ما کنند و فرعون گفت بکار ایشان
میکشند و یکبار بگذارند هرون در سال متولد شد که ذبح میکردند و یکبار او سه ماه از موسی بر نگرفت و در موسی در سالی که ذبح میکردند
وجود آمد و روایتی آنست که فرعون را کهنه و منجمان و کاهنان خواند و احوال جنین می پرسید که این شخصی که در دست او سلطنت تو فانی شود
از بنی اسرائیل و عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب و مادر حکیم خواهر فرعون بود چون فرعون از بنی اسرائیل عصر شب و الحمار کهنه
یکی اعدا زن من بلیه شود و بنت زن من بنی اسرائیل است الامر کرد دست در دو از مدت او جدایی دست زن او بیچیده شود فرعون در کهنه
خسید بود نزد عمران در خواب بود چون از خواب بیدار شد دید که زن او نزد او حاضر شده بود و تعجب کرد که حکیم را بجا آورد و حال آنکه
صد در هاست اند و بیاسا نهاد و در آن شب اندک من بخود خود را بجا بیاورد و تکبیر آورد و اندک عمران از آن شکم ایشان رجا جوید
پس در آلیم فرعون با او سلوک کرد و در شب که بعد زمان الحمل آورد بود و از او بجا خوش بود و چون از حمل و ظاهر کرد عمران از این معنی جایی
ابر جکایه را بسمع فرعون رسانیدند و فرعون تکذیب ایشان کرد و گفت عمران بیک لحظه از دست من غایب شد چگونه نزد زن رفته باشد و زن
آبستن شده باشد اما لحظه اخبار زنان خواهر خود امرت تا احوال را معلوم کنند حقیقت از کودک دلیل مادر بود چنانکه از حمل اصلا
شد و چون زایل شد و از حمل یافته مادر گشت و فرعون را از آن خبر داد و فرعون صبور و دنا و عمران را عفو و تسلیم کرد و در حرمت
داری عمران افزود تا آنکه موسی متولد شد و هجده سال از کشت که زن عمران بسری آورد و هم چون نسیم فرعون رسید که کاشکی از آن ما نیز
این میکند مادر موسی از بنی خبر یافت کودک را در تنور نهاد و سر تنور بپوشید و دیگر بحث خواهر او که حال موسی بود از بنی خبر بود
نهادند آن زن و در قفای کودک رفت از تنور هوا بیرون کشان فرعون در رسید و هم آن خانه را تجسس کرد و مادر موسی آن
او در دهان او نهاد و از تنور بیرون افتاد و از عظیم از آن بیرون آمد و هم آن تجسس جمیع مواضع خانه فرعون را خبر داد و زن
مصری رسانید فرعون از بنی معنی بسیار خوش حال گشت و صدور فعل بهانه مادر موسی خواهر را گفت که کودک چه کردی که مرا خبر کردی
بدیدم گفت کودک در تنور بود بجزع و فزع آمد و سر تنور دوید و فرو نگریست دید که موسی در میان تنور افتاده و انگشت کودک را در دهان

نمیدید گفت ای موسی مادر شد و خویش خود را نمیدانیم که چه حال افتاد بیاد آمد که غرق شدن بنی اسرائیل در بحر و خواب
کذاب بود و طاقها سخن تا آنکه بر کار میرفت و کسانی را بر آید که بطور دیگر و مدد بجود لشکر موسی ایشان گذشتند و فرعون و
لشکر او کار دیار بسیار و عزت خود راههای خشک از دریا پدید آمد که معجزه موسی است خواست تا لشکر خود را عبور کند
که دیا از هیبت موسی شکافتند و راههای خشک در دریا شد و آب دریا از کبر مرور و بدید آمد و بنی اسرائیل بگذشتند و فرعون تا نوشتند تا
بیا فرعون حمل میکرد و قدم چنین نهاد و او را بر آب مخالف بود جبرئیل آمد و مثال آبی نشست و آب خود را در چنین آب فرعون را
بدیا فرو شد آب چنین فرعون چون ما باز آمد عنان اختیار از دست فرعون ربوده شد و بعضی مادیان نهاد و هر چند فرعون خواست
کار او را باز دارد میسر نشد و آنگاه بدریا فرو رفت و چون قبطیان دیدند که فرعون در دریا رفت و غرقه گشت او را بر آن دیدند و مسکنان
تو دیدند و مسکنان از غرقه لشکر در آمدند و هم آنان را در دریا آمدند چون همه بیان در دریا آمدند خود فرمان دادند از طاقهای آب هم آمدند
فرعون چون ملاک تصرف در آن دید ملجا و رکنت لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین جبرئیل پاره گل دریا بر دهن
رکنت الآن و تو عصیت قبل رکنت من المفسدین اکنون کلمه ترجمه میگوئی که گرفتار شدی و پیش از این عاصی و مفسد بودی ای اسرائیل ایمان
کاره دریا بسیار کردند و آن حال را بسیار دیدند حیرت کردند چون فرعون لشکر را در میان دریا در آمدند و طاقهای آب بر هم آمد و موج زد
اسرائیل موسی را گفت ما سیر بیم که فرعون از راه دیگر بر ما مسلط گردد و گفت موسی بگذارید که چون او را بدید و حال آن
گفت ما الحمیان را داریم تا فرعون را مرده در بیند موسی دعا کرد تا چون حق تعالی او را سوار آن لحظه تا حال سلاحها که پوشیده بود ایشان را بدید
گفت و ذلک قوله و الیوم نجیک ببدنک ای در حال در روایت لمن که چهار صد من آهن بود و او را عظم جسم بود که خرمن موی سر او
بود در حال آبی که ملجی ایشان و دهلم و جود صانع حکم و تصدیق موسی و ایشان را وحدانیت و اتحاد مجلی کرد و گفت موسی که ما تو را بیام
تا که حضرت ابراهیم بما آمدی و این بما به صدق ایشان بود از نقشه دکان ایکه امت خاتم النبیین صلوات الله علیه و الاتباع المحمدیه که در
مجازی او از امور غیبیه بود که ایکه ادراک نمیتوانست کرد و لا ادنام دارد و بر علوم کاوفطنه این بالا هست و اخبار آنحضرت ابو بصیر
او بود چنانکه فتوی آن سنت محمد بر یافت پس سلوک شد که چون موسی در کلام الاهی بود و حق تعالی معجزه ظاهر با ایشان نمود تا ایمان آرند و بالهام ایشان
در جهی و بکلام وجود این معجزات ظاهر میکرد سالها بر سنی مشغول شدند و آنست سیدنا کلیم چون فطرت و نکی بود محتاج نبودند با کذا و ع
بجده با ایشان تا بدانا ایمان آرند بجهت این حکم معجزه سالم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم از امور دقیقه تطویر بود القصه حق سبحانه و تعالی فرمود
کذا که تو بر ما بعطا و ما بدو و ابرای او سبقا تفسیر فرمود که آن من جهاد بود که ایشان بود که ایشان ذکر **وَاِذْ وَاعَدْنَا مُوسٰی** و یاد کنید و تعیین
وعده دادیم موسی را بعد از آن کتاب تورات را و **اَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً** چهل شب روز بمعنی کنیم که سوار انتقال آمد چهل روز که تا ایشان
بوده و روز از ذی الحجه تورات را و وعده دادیم کامل و اولا و اعدنا موسی بلیلة و انما هاهنا و ذکر واعدنا که برای بیان انتقال است
جمع بطریق تجوز و وعده دادیم موسی را بدادن تورات و موسی وعده داد او را و از قبل میقات که طور بود و تفسیر من مذکور ملک که بایام
که شهور بالیالی است و عرب بالیالی بدل را ایام میشمند و ایام در شب طالع میشود و ایام که شب تقدم دارد بر روز در بحث

اولیاء اند و مدار آن زن و حضرت موسی آن که زمان عبر او مرا بر آبرات و سادرخت و چون که مادرش او را در رود نیل انداخت
و مرغوبیان ارادیان اب در جست یافت و از جهت تابر اسم مسمی شد حاصل که سنبر مادر موسی را دیدم که جبال سازد و را از او
رهیم و موسی با بعضی اخوان خود متوجه طور شد که میقات او بود ثم اتخذتم العجل پس فرا گرفتید شما گوساله را بعد از موسی
از پس رفتن موسی بطور وانتم ظالمون و شما ستمکاران بودید بجهت شرک او وضع عبادت در غیر موضع او و استخفاف عظیم
و قصه این قصه آنست که چون حق تعالی فرعون را هلاک کرد و بنی اسرائیل را از اسیری بنی اسرائیل داد و ایشان را کشت و مادر آنجا و موسی بر کوه
حلال و حرام باشد تا بدان عمل کنیم و مارا شرعی و دیگری باشد موسی علیه السلام ایشان را گفت من میقات میروم و ساعت بکم با قاسی الحاجات تا
که مصلحت بندگان را بمن دهد که جامع حلال و حرام باشد پس هر دو را خلیفه خود کرد و ایشان متوجه طور شد و قوم را چهل روز وعده داد
مدت غیبت او و موسی مانع کرد ابو السامری که سامری گفتندی و زرگر بود و گویند نام او میسم بود و بروایت ابن عباس ابو موسی مرظفر بسکت و از قوی بود
که گوساله میسر بسیار بود و هر گاه پیر بانان گفت ابو جلیها را که از قبطیان گرفته اند و مرا حرام است زیرا که اغنیمت و غنیمت مرا حلال
من گفت پس عالج از چه باشد گفت گوی بکنید و هم از الحاجم کنید تا موسی بیاید و هر چیزی که چه صالح موجب ایشان جمع کرد
پس سامری آتش در آن زد و بروایت جریر طبری در وقتی که گوساله کار بر سامری و فرعون سامری را دو نام بود
جبرئیل از بر جود اسب میداد و بجهت جبرئیل را بعضی است و در روز غرق شدن فرعون او را دید که بر اسبی نشسته هر جا که آن اسب
بنهاد زمین را بخود گفت چون از دم اسب زن میشود ممکن که از خاک این اسب جو بر زمین زنند شود پس پاره از آن خاک
برداشت و در حیثی که آن در آن بود هادی از خاک در آن یافت و گفت کرد عجل الجسد الله خوار در حال گوساله شد آواز داد که گوساله کرد
سر ایشان کشید ابن جبین گفت هذا الهکم و الله موسی فنسی و بعضی گفته اند که از سر اسب جبرئیل آن گوساله بجسم شد که گوشت و پوست
و خون و پوست جمع عادت اله جاری شد بود که از هر صوتی که طرح کنند زنده گردد و گویند سامری او را بصورت گوساله در آورد
بجهت حال سوار اسب جبرئیل او را گوساله کرد و اگر گوساله کرد و اگر گوشت و پوست پیدا کرد و از آب عجل و رنگ که او در زرگری مهارت داشت
بنی اسرائیل جمع کرد و از آن گوساله زنده شد و از هر دهکده یا دهانه و بیجهی که با آن جبرئیل بود و بر هر آن بر روی
که از آن صلاح بیت مشابه او از گوساله بود بجهت آن که سامری از کمال حذاقتی که داشت مخالف کرد و بجوی ساخته بود که آن نوع او را از
بین و جوی قوم از آن آواز گوساله بود و شنیدند گفتند این جهت که هذا الهکم و الله موسی یعنی این خدای شما است و خدای موسی
خدا را انجا فراموش کرد و بطور رفته او را بیابد که در آن جمله جوابش گوساله را اختیار کرد و جهت آنکه گوساله پرست بود الوهیت
مرد ایشان بنی اسرائیل الاعوار هزار گوساله پرست شدند و چند آنکه هرون نصیحت ایشان کرد نشنیدند و گفتند ما این بار که دیدیم سامری
ما را ذکر کرد و گفتند اهم حکایه عم ان یرجع علی عاکفین حتی یرجع الیا موسی ثم عفونا عنکم پس عفو کردیم و درگذشتیم از شما
توبه شما و ملاک کردیم خدا ابن عبد الملک از پس آنکه چنین بسیار شکر که لعلکم تشکرون شاید شما شکر کنید خدا را بر نعمت عفو و بیامرزیدن شما که
عفو و رای از روی که

ماخوذ از عفا الدار درس و شکر اعتراف بنعمت با نوعی از تعظیم از ابن عباس نقلست که شکر طاعت خداست بهم جوارح در سایه آن شکر را
و ابیکور از گفته که شکر نعمت را بود که بنده بسبب خود را از آن ظل نعمت و بهم آن از جانب خدا داند بسبب توفیق ملطف و در حدیث
موجود ریاضات کن که بار خدا را ایام چه عمل بکوشاد رسد که قرار از کردی و فرشکار اسجد را امر فرمودی دست راجای او کرد
خطاب آمد که آمد دان که مقدر شکر گذاری او از جانب منست و همین قدر شکر گذاری نعمت را کفایت دهد که نباشکر بر نعمت
یکی از آنکه انسان بر هر نعمت دو محافظت حسنات باید سیم محافظت سیئات که جهاد هم در اتفاق خود در امور و طاعت کنیم در جمع امور
مرا و در آن حدیث در آیه دلالت است بر آنکه شکر فرمود خدا را جایست و عفو از ذنب بعد از توبه امر جامه خرج ریند کان چون شکر
شخص اجلال از تعظیم است تا شکر باید بعضی را که اسبکه بندی شود بنیز و شکر در آن کتاب که شخص قرارت بهم و بیان صنعت او
بحثی در آیات صحیح هادیه و گوید مراد از کتاب قرآن است چه نزد جامع کتاب قرآن است و چنین که فارق میان حق و باطل و مطلب آن جمله
لطیف است و اما از کتاب توریت و فرقان جمیع معجزات فارقه بار محمد و مطلب دعوی من ایمان کنند ایمان بالشرع که قرآن
بیان حلال و حرام را بنصر فارق میان موسی و مدعو از لشواهد و الفرقان که مراد فرقه است و اما از ایمان اخلاق و ذات اعراض و اما ملوک
کلاوق و وزارت طلب و نقل کنند اگر مراد بفرقان قرآن و تنزیل آنست زیرا که ابتدا موسی آنرا نزد زیرا بعضها الفرقان و حرف اخبار مانع جمله
فرقان مراد آن چه فرقان اسم قرآن از قبیل مشتق اسما و مجاز از قول اضعف و بکلام آن جواز آن بسبب مجاری دون صورت آنکه
جوع لغات فرمود که فرقان اسم موسی و ابیم جمله اند ابتدا موسی سر معرفت کلمه جمع نمود بر اموسی کرامت فرمود و اگر گفت که ای موسی بیدای
کسامری چه کرد و تهم بر صدا از نوح کرد که با خدا از عالمتری خوض فرمود که تو تو گوساله پرست شدی بضلال سامری پس موسی با
قوم خود با حسان و غضب ناک رفتم خود را سلامت کرد گفت سامری بعد از این دانست که کمال اصل ذکر وان قال موسی و یاد کنید
وقتی که گفت موسی بعد از معاودت از میقات لقومه مر قوم خود را بعضی اما که مرا از عجل مستراشد بودند یا قوم ای گروه من انکم
ظلمتم انفسکم بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خود باتخاذکم العجل بعد از گرفتن شما گوساله را بخدای فتوبوا پس بازگردید بتضرع
زاری و ندامت و عزم بر ترک آن فاقتلوا انفسکم پس بکشید در روز کار خود بعضی عازم شوید و بتوبه و رجوع کنید بخالق خود که بری است از خلق
و خالق کوه و ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت و با همین مخلوق خود از یکدیگر صور و هیاکل مختلفه اصلا و خلوص است از غیر سبب بعضی
کنند فرمی الارض من مرصد الدیوس مدینه و باید سبب آن اکثر لم و اقسام من الطین تخصیص این موضع بذکر باری بجهت تشریع
بانکه زنان که اند عمله عالم یکجهت که بعض لطف و کل حد باری و نیز آنست آنکه بکر باشکال مختلفه و صور مباینه خالص سازند
از نماز و سبکروه اند بعبارت عمل دستی در عالم ملاذه مرویست که جز موسی و اما از تعبیر امر کرد که تو نه ملجا باشد و بر صدر
مرد و در حیثه تن بقتل نبید و یکدیگر را بکشید و مطلوب از قتل مرد جبیت که نیز از قتل ذات ان کند کمال فاقتلوا انفسکم

بر کشیدن دستهای خود را یکدیگر را بقتل در آورید ایشان را بقتل امر موسی کرده بقتل یکدیگر مشغول شدند و در کتب مسطور است که ایشان که گوساله
پرستیدند ایشان که کار خود را که گوساله پرستش اند و در بعضی را بقتل قطع نمودن نفسهای ظلم رسانیدن شیطانیست که قابل
لو تعذیب نفسه و ترک لم یقتلها لو تجهیلها لیس معنی آن که تمنوا آن نفسکم را از خود قطع کنید و اخلاص نام بر خود
مذموم معترف شوید و صحیح قول اخیر است یعنی یکدیگر را بکشید و هلاک کنید **ذلکم** این کشتن **خیر لکم**
بهتر است مر شما را از کار
دنیا **عند بارئکم** نزد آفریدگار شما چه این موجب تطهیر شما از کفر و شرک و سبب وصول بجوار ابدی و بهشت موعود است و اما آنکه صدور
حکم عین عجل امر بود موسی غسل کرده و کفن پوشیدند و زانو بر زمین سر ها در پیش افکندند و هم در آن حال هر مرد دیگری
ثابت راسخ شدند بود شمشیر هلاک کشیده و بیامدند و بقتل ایشان مشغول شدند و خروج امری طلب ایشان داشت تا جمعی از ایشان
در حد قرابه و مصلحت ایشان از قتل خود باز دارد بر اجابت خود قیام و اقدام ایشان کشتند حتی بر پیر را تا کودکی و زنان
را بهم در آن تا بنوز هفتاد هزار از ایشان را کشتند و بعد از آن موسی رحم و زاری و بیان رحم لین بگریست و از روی تضرع و زاری
حضرت باری بنالید که یا رب هلکت بنو اسرائیل البقیة البقیة بار خدایا اسرائیل هلاک شدند این بقیه را با بحر خروج امر کرد
تاریکی فرو گرفت و چون موسی ندا کرد کان کرد هفتاد هزار بودند فکیف خروج امر و دیگر موسی را معنی نیستی که قال ایشان محقق
و مثل ایشان شبیه رحم رحیم خواهد موسی خود را که ای فیلسوف اسرائیل و زمان حق قبول کرده و در قبول یا خروج فرمود که ایشان
بنی اسرائیل آنچنان مامور بودید بجای آورید **فتاب علیکم** پس رجوع کرد خدای بر شما بمغفرت و توبه شما پذیرفت **انه هو**
بدرستی که او **التواب** بسیار رجوع کننده بمغفرت و مغفرت و مهلت دهنده بر توبه کنندگان **الرحیم** بسیار مهربان بر ایشان بخشنده و توبه
قال الواحدی آیه بر این نسبت است چه ظلم سبب توبه است و نهایت برای تعذیب برای آن که فاقتلوا انفسکم توبوا الی توبه فاقتلوا انفسکم و بنا
نهایت توبه قتل بوده باشد و معنی آنکه فتوبوا فاقتلوا التوبة القتل لتوبتکم و ما آنکه متعلق است بکلام محذوف و اگر از کلام موسی باشد
تقدیر آنکه ان قتلتم ما امرتم فقد تاب علیکم و عطف بر محذوف و اگر حطاب از جانب حق باشد تقدیر آنکه قال انقتلتم ما
امرتم فقد تاب علیکم بار نکو و زشت امر قلم بر ایشان اشارت است بر آنکه هر که حق مسعود خود را بدان سزاوار است که مسعود سعادت باید
لهذا امتثال فرمان نجیب مامور شد حضرت صاحب کلام و بیان عظیم بر او بود و بیان این قتل امتحان حق و ایشان را بعجز عظیم و کسب
ریا و کشتن که مرتبه قتل الطف بود از جانب حق بر ایشان و غیر ایشان همچنانکه در حق نفس اسلام الطف بود و در وجود عبد او را اگر نسبت آن بود که
در قتل ایشان نفوس خود الطف بود در تاثیر و حال آنکه هیچ تخلیص بعد از قتل و مغفرت نیست که آن الطف بود باشد و نیست بلطف
حال جواب این آنست که چون ایشان مکلف شدند که یکدیگر را بکشند بر هر یک قصد قتل غیر خود کردند و بدین مشقت عظیم صبر کردند
ثواب عظیم شدند و نیست تغییر ایشان موجب اثر حال اوست و امثال این عمل قبیح که ایشان بآن اقدام نمودند و این هر دو بین الطرفین
اورده اند که چون بنی اسرائیل بعد از قتل بوعد ایشان حق تعالی انعام شدند حق تعالی خطاب کرد بموسی که بار دیگر بنا جا. ای جماعتی از بنی اسرائیل
را بخود بیار تا عذر گناهی که کرده اند ای عجل بخواهند و بشرف کلام موسی رسند موسی در هزار و پانصد نفر از ایشان انتخاب کرد و ایشان را بجای

اختیار کرد و ایشان را موسی تا روز کوفتند و غسل کردند و جامهای خود را پاک شستند و بعد از آن ایشان را بطور برد و چون بنجا رسیدند
بر ابری که بوده و ایشان را نزدیک بالا رفت ابری پیدا شد و ایشان را فرو گرفت و راه بر ایشان بسته و جدایی میان ایشان و موسی پیدا شد و چنین گفتند
خوف با موسی سخن گفتنی نوری از روی او تافتی که هیچکس را طاقت دیدن آن نبودی پس موسی در اندرون حجاب شد و ایشان بر در حجاب ایستادند
و خوف با موسی سخن میگفت بامر و نهی و بر ایشان چون کلام خدا شنیدند بر روی در افتادند و بحد افتادند حق تعالی ایشان را بحالت
و وجود **لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة** نا گرویده کردیم بتو تا خدا را بر ظاهر بینیم **فاخذتکم الصاعقة** آنچه که آسمان و زمین را بر طلب مستحیل
مظهر ایشان آن بود که حق تعالی شما را جسم باشد و بر واسطه این طلب بعد او کردند و بر اجسام در جهات و اجزاء نیست که متبادل رای
باشد و معین حق تعالی از این منزه است پس رؤیت او امر محال باشد **وانتم تنظرون** و شما نگریستید و بآن صاعقه یعنی مردان
شما بکلام مسکر و بدان آتش که ایشان رسید بدانکه جهرة یعنی عیانا است در اصل مصدر جهر زن الفرائض است و مشتق شده و مای
صاعقه و صعب آنرا مصدر است زیرا که نوعی از رعد است و با حال از فاعل یا مفعول گویند صاعقه او را زیبا بود که از آسمان فرود
آید و چون آسمان از کوه در الحال مردند و نزد حق تعالی ایشان را صاعقه لشکری بود که ایشان را صاعقه حسیر ایشان کرده و مصور شده بود
و میزان افتادند و مرده ظاهر شدند و در آن بر آنکه آتشی بود سرکشی که یعنی **تنظرون** ما اصابکم مرا آنچه حال کند حال ایشان بعد از
مردن بکیا رفتن ایشان افتاده بودند و موسی نیز بیهوش شد و بعد از آنکه بهوش آمد بتحیر میگریست و میگفت خداوندا بنی اسرائیل چه کردم
و چون احوال ایشان پرسید چه جواب گویم حق تعالی ایشان را زنده ساخت کما قال **ثم بعثناکم** پس برانگیختیم زنده کردانیدیم شما را
من بعد موتکم از پس مردن شما صاعقه برای استکمال آجال **لعلکم تشکرون** تا باشد که شما بسر و ذوق کنید در حق نعمت زندگی
کردن شما چه حق تعالی از اصول نعمت و اشکر کاری کند بعد از نعمت امور بوسیله طاعت و عبادت و قید نعمت موت بجهت آنست که موت
از اعظم نعمتها است و گفته اند تم نعمتهم و در آنچه دلیل بر آنکه موسی رو بمیرای خود کرد که چه حال بیاسر آل عجل و ادای فرض حال
رو بمیرای کرد بیان و سبب آن صاعقه بسیار است و موسی را بجهت جواب آنها ایشان بهوش کرد این بشد و گفت سبب آن باید بار بار
باشد پس با حال کسی که بصحیح قلب اعتقاد و رسالت که خدای تعالی را بمیانه خواهد دید بگفتن جواب و معذور باشد بر اعتقاد اعتراض

الموبقة وتبرد لات بسکند بر جواز جمعه و قول کسانی که میگویند جمعه جایز نیست مگر در زمان حضور امام معصوم یا باشد بر نزول او یا ملک
زیرا که نزد مالک اکثر است جایز نیست اظهار معجزات و کرامات بر دست ایشان و روایت میکند از کسی امور که دست بر او الفاسق لمحو و
که جایز نیست جمعه با اعلام زیرا که در آن اغوات تمام است بجهت اشکال این و تو مدرکه ثانیه و جواب آنست که کسی که قایل بحسن
نیکو بکند هر چه از جمعه خواهد کرد تا موجب اغوا و اشکال است بلکه تجویز آن میکند برای اسری و اهل تکلیف و روایت کرده قتی
موسی بن اسرائیل را گفت که بر بیت المقدس رو و با جماعت تو بر کسی ایشان در جواب گفتند انهم اشد قوة قتالا انا لهم ایشان
یعنی نزد حد اسرو بدو با ایشان مقاتله کنید که ما البته نشکنیم و ما نخواهیم رفت خوف و قیل عقب که و گفت خدا تعالی در
حرمت نامند چهل سال کلا فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض و درین مدت ایشان را در تیه که بیابانی بود مسافت
پنج فرسخ در پنج فرسخ هر روز که صلاه از آن کلوچه و سایه خورشید نبود و آنچه نبود آنست که ابر سایه
در گرمای آن بیابان و آب آفتاب آن تمادی میشد و هر گاه در وقت صبح از آن موضع مرتحل میشدند فاش میرفتند چون شکایت
بارد تعالی و تضرع میبردند که از آن احوال نموده بودند و گویند حق تعالی آن طرف که بدایجاب میرفتند رو میکرد بجای که از آن سایه
شدن بودند و چون آنها بآفتاب فی تاب شدند و بتضرع و زاری از موسی استدعا کردند تا از خدای درخواست کند که ایشان را
بسایه بر گرداند و میدید که از حرارت آفتاب ایشان را نگاه دارد حق تعالی موسی اسری سفید و نبات که کمی باریده و نسیم و باد خنک
بسیار آمد بر سر ایشان بدانست چون در آن استراحت یافتند گفتند ای موسی از کرما اسابتی یافتیم اما طعام ما ریزنا باریدن
کنیم حق تعالی امر کرد بسیاران تا بجای بدان تر تجنیس و مرغ سمانی بیاراید تا اخضر عنه نزله وظللنا علیکم و سایه بال صلحتم بر شما
ابدا از حرارت آفتاب تضرر نشوید وانزلنا علیکم و فرو فرستادیم بر شما در آن تیه المن والسلوی تجنیس و مرغ بر شکل
و آن طایر بیست در طرف عین از تجنیس بزرگتر و کوچکتر و در بعضی تفاسیر مذکور شده که آن عبارت از مرغ سمانی که بالشتند
و انواع نعمات خوش و اصوات دلکش از ایشان ظهور رسید و جبرئیل نادی بر بیان و زدی بر بهای ایشان از تجنیس و مرغ سمانی
و باکره و بیان شدی بر بوی خوش و انجیر و بنی اسرائیل از آن جمع داشتند و بانه تجنیس میانجیدند و میجوزیدند و در انوار مدکور
که حق تعالی بر ایشان داد تا تجنیس مثل نوی از اول الحجر تا طلوع آفتاب بر ایشان می بارانید از تری هر یک مقدار صاعی و با حصول
امر و سود مرغ سمانی را بر ایشان ساخت و هر یک از بنی اسرائیل مقدار کفایه ذبح آن میکردند و در شب عمودی از نور میاند جهت
ایشان مقدار ربع دانه در روشنی آن سیر میکردند و درین مدت مسلمهای ایشان چرکین و کهنه نشد و اگر ایشان از مولود اسری
باسی رفتند و نامت آن روزی در روز جمعه شد روز منی و سلوی بر ایشان باریدن شدی بجهت آنکه روز شنبه اصلا نباریدی
با ایشان شرط کرده بود که یکی از آن قدر کفاف بر دارند و چیزی کنند اگر بر ایشان منقطع کرده اند ایشان فرط و فاکر و در اخذ آن
کردند و از آن ذخیره ساختند حق تعالی تجنیس را از ایشان باز گرفت و آنچه ذخیره نهاده بودند تباه کردانید و در حدیث آمده که اگر
بنی اسرائیل خیانت نکردند و ذخیره نهادندی هیچ طعامی فاسد نشدی و از صادق علیه السلام روایت است که چون موسی بنی اسرائیل

از آن روز تا طلوع آفتاب نان ایشان در کار بود و هر که در آن وقت در خواب میبود نصیب او از آن نان ضایع میشد و هر که در وقت خواب کردن
و در بعضی تفسیر آن روایت که من بعضی اکثر است چنانکه گفت و نزد و جامع انجیر بود که حق تعالی بفرستاد آن بر بنی اسرائیل مثل
که سلوی مرغی بود مرغ که از مانند اسم و بیان می باید و اصح آنست که من انجیر است و سلوی مرغ سمانی و در هر مذهب حق تعالی
من را بنی اسرائیل الصیام و موجود و ایشان را گفت که کلوا بخورید بعضی من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه های انجیری که روزی کردیم شما را بعضی خورشی
که بسر بسد بخورید و برای فرو انجیر و مهید ایشان حلال کرده بعضی مفتقر میشدند وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما بلکه
در این کلام اختصار است و اصل الاول آنست که و ظلموا ایشان کفر و اهدوا النعم و ما ظلموا بعضی ظلم کردند بعضی کفر از این عین و ظلم کردند
و کفر از سوء و نه بجهت این ایشان نعمت و نوال آخرت محروم ماندند بر ایشان جز نعمتهای ایشان راجع نشد و در ایام ظلال سایه مع
و صرر معصیت عاید بطایع و عاصی است حق تعالی انصاف ایشان جهل از دنیا ماندند و در آنهای این معروف موسی فوت شدند و بوشع
نون بخلافت موسی برقیاد بسعوت شد و بصدا را انصاف مدت الهی باز است بر آنکه در شهر متصور باشد کما قال واذ قلنا و یاد کنید چون
گفتیم ادخلوا هذه القریة در آیید در این بیت المقدس که قریه بیت المقدس و در آن قریه
جباره بودند از بقایای قوم عاد بودند که از عالقه ایشان بنی اسرائیل عوج بن عنق فکلوا منها بخورید از آن در بعضی مسوده و حیث
شئتم هر جا که خواهید و هر چه اراده کنید رغدا خوردنی بسیار گوارنده و خوشگوار و این مصدر است و حال است
صبر برای زاید و متروک میشد و در آن زیاده حالی که مستور و متمتع باشد و اطیب عیش و گویند از برای المصر قیام آن قریه بود و
دخل اهل آن بجهت اینام نعمت بر ایشان واذخلوا الباب و در آیید بدر بجاز درهای آن و بدر قبه بیت المقدس که بر آن بار میکردند
و در آن داخل نشدند و موسی تنها در آن درون آن صرف و نماز میگزارد سجدا در حالی که تواضع من الجنان باشید و سجده
تخضع از برای خدا و بعضی با سجده کنندگان برای شکر گذاری او بر آنکه شما را از تیه بیرون آورد و بر آن شکر گذاری و جبرائیل علامتی در
دست و پا بسبب آنکه جور در جبر موسی بیت المقدس در بیابان بود و الحال آمده در شدن اندر آن بر سجده شکر گذاری او بر سجده
سجده کنندگان در آن روز آن روز و در آن جا هفتاد کلمه باب هفتم بود از بیت المقدس که از آن باب جبرئیل بسجده و نزد او بعاصی
بسجود رکوع است بسجود اندرون باب بیت المقدس در آنست در حالی که بدست در ناکه کنان باشید و این قول تفسیر بعضی اولست جز رکوع
مستلزم ذلل و تواضعست وقولوا حطة و بگویید که مسئله ما و حوالت ما از تو حطت را و بر ضلالت ما خود را حطه تا ما
و این لفظ کلمه استغفار ایشان بود و بعضی بنگر اما کلمات ما را گویند معنی آنست که بگویید که کار ما آنست که در بعض بدون و بعضی
و این است المنزله نغفر لکم خطایاکم تا بیامرزیم ما شما را گناهان شما را یا موجود و دعا و بر وقت بر حطه جز سند محمود و قرائت
در شد بر اسکه مسئله الحطا اثر از حطه یا اثر حطه و این در اصل مصدریت بمعنی حطا و نوعا حطه و ابدال آن بر وجه اعلال بمعنی
لغات کنند اصر جمله و اصل اثر و صبر اجمالا و در بیت مبین لغات که ملاحت و سخن بود در کشف کلمه حطه که موضوع است برای اعلال

وخطایا در اصل خطائی بود چون خطایع و نزد سیبویه ابدال یا و یا بدل شد بحمزه و نوع ان صدا الف و صدا از بحمزه اجتماع عین و تنوین
شد و صدا را الف منقلب گشته و حمزه بین الالیین بیاید شد و نزد خلیل بتقدیم همزه کرده اند بر یاء و صدا را یا بالف شد و حمزه بیاء
که نحو صحاء میفرماید که گفتند این کلمه که معنی مغفرت نیست و راجح سوی خطایای شما را عفو کنیم وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و زود
زیاده کردانیم نیکوکاران را در ثواب ایشان از روی تفضل و اگرچه اصل کلام نزد الثواب اکه ان که عطا باشد و مغفرت اکه ان
را تبعیت مسبی کردانیده و سبب زیادتی قول محسن ساخته و اخراج آن مخرج اراده صورة جواب بصورة وعد بجهة اهتمام بمحسن دام تصدیق
چه فاعل ان باشد جهاد کنیاد اندام نماید و یا اشعار بانکه لا محاله بان ارتکاب نمیاید و یا انکه تا مبدا این معنی باشد که این کلمه
مغفرت مسبی است و سبب زیادتی ثواب محسن نزد تکرر مرا این کلمه حطه لا اله الا الله است چه از حط ذنوب مکرر و اینکه در حدیث
واقع شده که لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی و مراد ایشان بحطه الا فرعلیه السلام بود نسخه تحریف حطه که ایشان
مغفرت ذنوب فرع سود و نه بحرمات یعنی گوی که بحق اهل البیت تو هر چند استغفار کنی موجب امرزش او بیشتر و حاصل که چون بنی اسرائیل
مامور شدند بگفتار کلمه حطه که یعنی استغفار از ذنوب فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ستم کردند
از کلمه اکه بان امور بودند قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ گفتاری که غیر از انچیزی بود که گفته شده بود بر ایشان یعنی چون حطه مرد
گویند ایشان گفتند حنطه استغفار نا دیدی گندم سرخ است مراد آنست که قول استغفار بدل کردند بلفظ طلب و نشانهای ایشان
دنیا و اطمینان و نیز انچیز که ایشان گفتند که از زمین تا در وی نانی تمام شود اهر نرا فراهم کردند و معصوم رهاد و فرح
وراء بگردانیدند فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر انانکه ستم کردند تعبیر بوضع ظاهر بدل قول رِجْزًا عذاب و مقوت مقدر مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب انچه بود که بودند فاسق از حد زیاده ما از برای مصدریه است یعنی بسبب فسق ایشان
رجز و رجس در اصل بمعنی عذاب است یعنی انچیزی که از ان کراهت داشته باشد و ملوث ایذا و استعمال آن در عذاب بجهة کراهت
ایشان و تکریر الذین ظلموا یا تنبیه در تقبیح امر ایشان و ایذان انکه از انچیز و بیان بجهة ظلم ایشان بود و موضع ظاهر در موضع ایشان
بجهة نزول انچیز بکم موجب عذاب ایشان بود بانچه سبب هلاک ایشان شد و روایتی مراد بسر طاعون چه در روایت واقع شده که
در یکساعت بیست و چهار هزار مرد در روایتی دیگر هفتاد هزار انکه از شیخ ایشان مردند و ابنای ایشان باقی ماندند و مراد طاعون
کثرت چه استهزا امر خدا و تغییر ان از روی تحقیر موجب کثرت و مراد بقول قولا غیر الذی قیل لهم انست که ایشان مخالف نمودند
در امر توبه و استغفار و بان امتثال نکردند انکه مراد این باشد که بجای لفظ حطه لفظی گفتند که معنی آن معنی بود چون استغفار
و استغفار و بان امتثال نکردند انکه مراد این باشد که بجای لفظ حطه لفظی دیگر گفتند که معنی آن شیء و تنوین الیه و با اللهم اغفر
و امثال آن چه موافق با این غرض بود چه است مرویست که بنی اسرائیل چون در تیه مس و سلوی بخوردند و تشنه شدند و سنگ از برای ایشان
زبان العطش الموطش گشتند نزد موسی آمدند و از روی عجز و مذلت از موسی طلب کردند موسی از حق تعالی استسقا نمود تعالی اوحی الیه
اسْتَسْقَى مُوسَى یا بگیر ایشان که چون موسی در خواست از مالک را لِقَوْمِهِ برای گروه خود که بعد از خروج مس و سلوی تشنه شدند

فَقُلْنَا پس گفتیم مر وی را که ای موسی اضْرِب بِّعَصَاكَ بزن بعصای خود که ترتیب ۱۲ بنویسید الْحَجَرَ سنگی را که بود مرمر
بود که سر ادمی که حق تعالی بست موسی ع فرستاده بود و گفته بود موسی ان سنگ را از چین طور برداشته بود و با خود داشت و با الهام ایشان
اطاع کرده بود و طریق روایت در وقت شعیب افتاده و شعیب امر با عصا موسی داده بود و در روایتی واقع شده که آن سنگی بود که موسی
وقتی که سنجرات غسل کند جامه را بر بالای ان نهاده و ان سنگ جامه او را بگرداند از بنی اسرائیل چه میفرمود که گاه میبرد که موسی
او را در وقت صدور ان بود که جامه او را دزدند در وقت اغتسال یا بر مهند از ان بیرون اید و عوره او مکشوف شود و سوار که در سر
موسی گفت که این سنگ را بردار که در ان نهفته و عجب ودیعه است و در خبر دیگر که موسی در بعضی راهها تشنگی گرفت یا بر
در اسکه بردار که دیا را طلب شود و اصحاب تو خواهم رسانید موسی از مردات چون قوم او را خواستند حق تعالی فرمود انجیر عصا الحجر
و در حدیث دیگر الفلام مرای عصا است نه عهد یعنی عصا را بر هر سنگ که خواهی بزن و این قول اظهر است در حجه و این در قدره و مولد این نکته
در وقت سفر بنی اسرائیل موسی را گفت که ممکن که ما در سفر هستیم و رسیم کسان و لحاظ است و ما را الحاجه باشد موسی سنگ را
در میان در اگوش خود نهاد و در حین نزول چون عصا را بر ان سنگ زد چشمها از ان روان شد و در وقت کوچ چون عصا را بر ان سنگ زد
بیشتر می اسرائیل گفت اگر عصا را موسی گم شود ما را تشنگی هلاک خواهیم شد موسی وحی کرد موسی عصا را بر ان سنگ زد و او امر
بیاب از او جاری شود بی انکه عصا مرو واقع شود تا قوم تو را از عبره کیرند و گویند انسان از خام تو و طوان او کرد عصا نیز در کرد
خواست موسی و از سوره بهت بود و او را دو شعبه بود و در ستاره یک از او شعبه بتاریخ تمام روشن بود تمام از علیق بود و در سنگ
بهار چوب سیاه و در وقت نزول در دست میگرفت رهبر عصا و کاز دهان و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است بچون نسبت
موسی اسباط الیب شد و نزد ایشان هلاک رسید موسی ع دست بدعا داشت و گفت اللهم بحق محمد سید الانبیاء علی سید الاوصیاء
و بحق فاطمه سیده النساء و بحق الحسن سید الاذلة و بحق الحسین سید الشهداء و بحق عترتهم و ظفائهم سائل الاذکیاء کاب دعای زندگان
فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ پس شکافته شد از ان سنگ اثْنَتَا
عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ مَشْرَبَهُمْ بدرستی که دانست هر یک از اسباط بنی اسرائیل
كُلُوا وَاشْرَبُوا بخورید و بیاشامید مِنْ رِزْقِ اللَّهِ از روزی که خدای تعالی بشما داده و بعضی بخورید از
من و سلوی و بیاشامید از ان چشمها که اینها نوع مخصوص طعم خود روزی شما را داده و گویند مراد بر زقا در ان نهاده است زیرا که انسان محتاج

وانچه از آن دیدیست بجوزید وَلَا تَعْثَوْا لو احدی که خدای تعالی تعیین کرده در مکاریه فِي الْأَرْضِ در زمین مُفْسِدِينَ در حالتی که
باشید تفسیر عثو که معنی اعتدا است بانواع معصیات که اعدا اگرچه عالم در فساد بلند آمده اند که دور فساد میشود و مفسد
ظلم شده و بعمل او رکاهت ظاهر العادت اما باطنا مضمر صلاح است مانند قتل خضر غلام را و سوراخ کردن او و سفینه را و عموم
قهر با عتدا است بدون افساد الا آنکه از غلبه در چیزیست که بحسب ظاهر مورد مستوجب و بر آنکه کسی که از بحر است بحسب قوت
است بحدی اتفاق و قلیل بر او عجایب صنع او چه هر کاه ممکن باشد که بعضی از بحار حلو شور کردد و جذب نماید مشتی قیر که موضع حلق حوت
که جذب آن کردد از بر زمین و بیاندوزد و آنکه در اجواب جود و رفق بنزدیکی که در موضع مورد ماشد آن را اثر کرده و بعضی از اسباب
اورده اند که چون جوع من و سلوی و آب چشمه ها بر اسرائیل کرانه فرمود و انهار کهر از آب نموده طلب چیزهای دیکر که از طعام
وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ و یاد کنید چون کفتید که ای موسی لَنْ نَصْبِرَ هرکز صبر نتوانیم کرد عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ بر طعام یک جا یعنی بر طعام
و سلوی و آن کرچه دو طعام بود اما بنی اسرائیل چون که هر روز دو سر شتر بکی می ساختند از هر جهت از طعام واحد کفتند و یا وصف
بجهت عدم اختلاف و تنوع آن است و کفتند طعام ما بین الاسر واحد یعنی الوان ملذ ایشان مکرر ایشان نوع واحد است
هر دو طعام اهل تلذذ و ترفه بود و ایشان مرد زمان و مرد نکران بودند و مرغوب ایشان طعامی بود که موافق طبع ایشان باشد پس بجهت آن طعام اهل
تلذذ و تنعم بعد کردانید کفتند یا بر یک طعام صبر نتوانیم کرد فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ پس بخوان برای ما پروردکار خود را يُخْرِجْ لَنَا
ما بیرون آورد و موجود سازد برای ما مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ بعضی از آنچیزی که میروید از زمین مِنْ بَقْلِهَا از ترهاوسبزیها مِنْ
قِثَّائِهَا و خیار از آن وَفُومِهَا و از سیر آن وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا و از عدس و پیاز آن بدانکه جزم بجزم بجهت آنست که جواب
فادع است چه معنی سبب اجابت و اسناد ایشان بموسی اسناد بعاریت و اضافه قابل در مقام فاعل و موسی اولی برای تبعیض است دنیا
برای تبیین و در موضع حال باید اما موصولست بجای حرف جر و بقل هر چیزیست که از زمین روئیده میشود از انواع خضر مراد آنچیزیست
که از مجموعه و نمو در بعضی معنی حنطه است و این قول از ابن عباس و قتاده و سدی نقلست و از ابی جعفر علیه السلام مرویست و کلمات
اطلاق از چیزی میکنند و منه قوم الیاس ای الخبز و او نزد بعضی ایشان بعضی قوم است که قلب تا هاء کرده اند و لغت ایشان است بلغت دمار
و صلح استعمال این قول کرده اند با بنکه جایز نیست که ایشان طالب قوم بوده باشند و طلب خیر کرده بکه اصلات و خیر نباشد از ابن مسعود
و ابن عباس که قوم بهاست دانم قول او صاحب است و در هر تقدیر جز نامی موجی این است که کردید قَالَ کفت موسی آیا خوبی از روی انکار و تعجب
أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي آیا بدل میکنید آنچیزی را که بحسب واقع هُوَ أَدْنَىٰ از فرو تر و پست تر است بِالَّذِي بآنچیزی که می نفس الامر خیر
از بهتر و بکمتر است چون تحصیل و کثرت مرغ که در لذت و نفع و عدم حاجت بسی در تحصیل آن بهتر است از آنچه ایشان میکردند و اصل ادنی قرب است
در مکان پس برای خست مستعار شده است استعاره تبعیه برای منزلت و رفعت کفته اند عبد الحال بعبد الحنطه حاصل و موسی با قوم خود که
استبدال ادنی بالعلی کردید اِهْبِطُوا مِصْرًا فرود روید در شهرهای از امصار موسوم و مبسوط بمعنی انحدار است کما یقال اهبط الوادی
نزل وادی هبط مصر اما صرف مصر یعنی لغت مصر است و اصل از حدیث الشیء و یا قطع شیء از شیء و انچه مراد از مصر معین است یا مصر

شهری از

بکمه محققان بر آنکه از هر چیزی شهر بنده و از هر سرمایه سودا و ظهور کرده که قبل از اوست و هر یک روی بقبله خود آورده اند و نقل است که چون
بیت الله مکه حرمان حرم تعزیه و محرمان حرم تعزیه که از قبله خود وجه الله روی میکردانند و نعمه ما قبل قبله شاهان بود تاج و کمر قبله ایشان دنیا
قبله صورت پرستان آب و کل قبله معنی شناسان جان و دل قبله زنان محراب قبول قبله پیشکان کار فضول قبله ایشان پروردن خوب و خوری
قبله افسانه جانش پروردش قبله عاشق وصال بی زوال آینما تکونوا هر جا که باشید و بعضی قبله که روایه نماز
کتاب یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعًا بیارد خدای شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز حق آنها را یا در هر موضعی که باشید موافق حال
همه شما را زمین محشر حشر کند برای جزای اعمال یا هر جا که باشید از اعماق ارض و قلل جبال قبض ارواح شما کند یا هر کاه که باشید جهات
حق تعالی همه شما را یک جا جمع کند و شما را بهمان شما در حکم جهت واحد کردانند و چنان سازد که کویا در مجلس الحاکم نا کذارده اند إِنَّ اللَّهَ
که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر هر چیزی قَدِيرٌ توانا است و در اخبار از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
اصحاب مهدی اند علیه السلام در آخر الزمان و از امام رضا صلوات الله علیه منقولست که والله لیجمعنا الله جمیعا
یعنی خدا شما را جمع کند و بعضی که ما با مردین قیام نماید حق تعالی همه شیعیان او را از جمیع شهرها بنزدیک وی جمع کند و چون حق تعالی بر اهل
امر و رود بوجه سبحانه و ان تخلف نقیب و عده ان بود از جهت بعد این سبب ساخت که امر مدکو رواجبت در هر مکان و بر هر حال وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از
هر مکانی و هر شهری که بیرون آیی برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بکردان روی خود را صلاة نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ طرف مسجد حرام وَإِنَّهُ
لَلْحَقُّ و هر آینه درست و راست مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردکار تو تاکید مرتبه اسمیه و آن کلام و خبر و وصف آن بحق بجهت رفع توهم
ایراد مثال است که هر کز از امر خود وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای بجهت غَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید از توجه بکعبه و غیر آن و معنا مرتفع
حق تعالی در این آیه قرآن که مکرر شما و ضمان حکم حاضر است در وجوب توجه بکعبه در صلوة تا کسی توهم نکند که حکم شما از مخالف حکم جماعت است وَمِنْ
حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر موضعی که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس برکردان روی خود را در وقت صلوة شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد
حَيْثُ مَا كُنْتُمْ هر جا که باشید ای امت محمد فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بکردانید روهای خود را بعضی بعضی بدن خود را شَطْرَهُ
جانب آن مسجد را و آنکه که مکرر بر آن حکم بجهت تعدد علات چه حق تعالی از برای تحویل سه علت ذکر کرده یکی خطاب رسول با خدای بر
او در هجرت عادت الهیه بر آنکه اهل ملتی و صاحب شریعتی بجهتی باشند که استقبال آن کنند و متمسک شوند بآن آنکه سوم رفع حجت
بر طرف که بعد از این تبیین نموده و مقارنت ساخته بعلتی معلول را چنانکه مقارن میکردانند مدلول را بدلیل از دلایل آن بجهت تقریب
رفع تهمت شان قبله عظیم و جلیل است و فتح در نظام فتنه و شهر پس سزاوار است که امر را مؤکد سازند و اعاده ذکر آن کنند مرة بعد اخری
پس در بیان علت فولوا وجهکم شطره میفرماید که لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ یعنی مردم بکعبه روی بکعبه کنید در نماز تا نباشد مر یهود را عَلَيْكُمْ بر شما
حجة حجتی که خواهند آن بر شما غالب شوند یعنی تا یهود نکویند که محمد سکر و دین ما است و با وجود این معتقد قبله ما
بآن توجه میکند و یا کویند که در توریة نوشته که قبله پیغمبر آخر زمان کعبه باشد پس چرا محمد قبله ما نماز میکند پس پیغمبر نباشد و یا آنکه کافران
بما حجتی باشد یعنی نکویند که این مرد را چه شده که روی از قبله پدران خود کردانید پس تحویل قبله بکعبه کسی را بر ما حجتی نماند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مکر

الا آنکه ستمکاری کند بر کفر خود بعناد و مکابره منهم از یهود مدینه و بت پرستان مکه چه یهود میگفتند که بجهت میل با توای خود روی بکعبه آورده
متمکن علمی میگفتند که معتقد دانست که ما بر حق و دیگر باره روی بقبله ما کرد این استثنا است از الناس یعنی تا هیچکس از مردمان را حجت نباشد بر شما مگر
معاند ایشان اگر نه لا یشعر بر قول مذکور و نسب این بجهت جهت آنست که زعم اهل کتاب آن بود که این قول ایشان حجت باشد و اگر چه قولیست
باطل کذا و جهتهم داحضة و گویند حجت بمعنی احتجاج و خصومت و نزد بعضی استثنا منقطع است جهت مبالغه در نفی حجت زیرا که واصل کلام
لا حجة فهو بیان سوء حالهم بعد ظهور امر قرآن الکتاب بجهت ضرورت با آنکه ظاهر است وجوب مطاعن اهل کتاب و شک بشما مرسی شما
و اخشوهم لیس مع رسیدن و مردمان از ایشان در توجه بجانب کعبه و اخشون و بترسید از من بحالت فرمان من و لاتم نعمتی عطف
بر لئلا یعنی روی بکعبه آرید تا کی با شما حجتی نباشد و تا تمام کنم فضل و کرم خود را که اختصاص بشما بکعبه علیکم بر شما و علة
[illegible] آنکه معنی آنکه تمام نعمت خود را بر شما تمام کنم خود را و یا عطف بر علة مقدره و مانند و اخشونی
[illegible] یعنی بترسید از من تا شما را گناه دارم از کفار و تا تمام کنم نعمت خود را بر شما و لعلکم تهتدون تا شاید شما را و یا بواسطه
[illegible] دلالت دارد که تمام النعمة دخول الجنة یعنی نعمت را بر شما تمام کنم در آخرت بدادن شما را بهشت از امیر المؤمنین علیه
السلام مرویست که تمام النعمة الموت علی الاسلام و نیز از آنحضرت مرویست که نعیم شش است اسلام و قرآن و محمد صلی الله علیه و آله و سلم
[illegible] و غنی از آنچه در دستهای مردمان باشد و از ابن عباس منقولست که مراد آنست که تمام کنم نعمت خود را بر شما در دنیا و آخرت اما در دنیا
[illegible] و منصور کردانم و اموال و دیار و اموال ایشان را مشرف شما را و در آخرت جنت و بهشت خود را بشما کرامت نمایم
[illegible] و جهاد امیر المؤمنین و اولاد آنجناب و صلوات الله علیهم اجمعین از نعمای نعمت چنانکه در آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
[illegible] و تبیین این آیه در موضع خود است عن قریب یافت و بالله العصمة و التوفیق و در کلام الفرقان مذکور است که در سبب تکرار
[illegible] آنکه اول آنکه از باب تاکید لفظیست چه تاکید در مفرد و جمله هر دو می باشد دوم تاکید امر قبلیست در دفع احتمال نسخ چه هر
[illegible] آنست که منسوخ شود سیوم آنکه اعاده بجهت آنست که تا بعد از آن معلوم شود بیقین آنکه در این آیه فرمود که لئلا یکون للناس
[illegible] ثابت نیز بجهت اینست چهارم آنکه در هر صورتی که ممکن باشد حمل کلام بر معنی تاسیس از آن عدول جایز نیست
[illegible] در کلام مکرر منقولست دیگر آنکه مکرر بود مراد از اولات که از اخرجت مرقبا الامر للاجل فی امر القبلة طالبا الصلوة فی مسجدک فولّ
وجهک شطر المسجد الحرام حیث کانوا من الجوامع فی المدینة و مراد از ثانی اینکه از اخرجت فی السفر و اردت الصلوة و از ثالث اینکه ای بذکرکم من الجهة
فولوا وجوهکم با آنکه علی ای حال کنتم حاضرین او مسافرین بتحریک اراده بجهت تعدد حالات چنانکه اثبات از تکرار کرده شد دوم آنکه لئلا یکون للناس
[illegible] است که امر بتوجه الی الکعبة لئلا یکون لاهل الکتاب حجة علیکم چنانکه قول ایشان شد هر آینه عرب گفتند که محمد بر ملت ابراهیم است
و قبله ابراهیم کعبه بود پس چرا توجه با و نمیکند و در تفسیر مذکور است که قبله پیغمبر آخر الزمان کعبه باشد و چون محمد توجه
[illegible] نمیکند پس پیغمبر نیست حق خالی میفرماید که اگر قبله بیت المقدس میکردانیدیم و بعضی از یهود اهل دین هر دو طاعنه بر تو متوجه شدند
[illegible] و نعمت خلقت بالتکلیف یا ای و نسب الفرقة بیتم علی علیکم فان قبلتکم وسط کما ان دینکم وسط و نعمتکم وسط انتم وسط و نعمتکم

تهتدون سبب ثالث غایتی است از برای قوله کما ارسلنا فیکم رسولا منکم متصلست بما قبل بود و ما بصحبة و تقدیر آنکه کلام
علیکم فی امر القبلة او فی الآخرة کما انتهینا بارسال رسول منکم یعنی از شما مرتفع کردم و بشما دادم قبله یا در آخرت بجهت آنکه اتمام کردم
بر شما آنکه فرستادم در میان شما فرستاده از شما یعنی از عرب و از مخاطبست صلی الله علیه و آله و وجه تسبب حضرت رسالت بعث بر اهل
حصول شرف و کرامت ایشان بود با و دیگر عرب تابع رسول شده بودند که از غیر ایشان باشد و مع ذلک با عزت و حرمت بودند بسبب آنکه از
ایشان بوده باشد و داعی بوده باشد بایمان آوردن ایشان با و و ما صلاح حق تعالی میفرماید که پیغمبری از شما بشما فرستادیم یتلو علیکم که
مخاطب بشما آیاتنا آیاتی که قرآنست و یزکیکم و پاک میکرداند شما را از نوع شرک باب خلود شریعت یعنی تحمیل شما میکند بچیزی که پاک میکرداند
بسبب آن از ایمان و طاعت و یا برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید و یعلمکم الکتاب و می آموزاند شما را قرآن و الحکمة
شریعت و احکام آن از حلال و حرام این اعتبار آنکه بعد از قبیل عطف عام باشد بر خاص و یا معطوف و معطوف علیه بقرآن یا
بجهت افاده آنکه کتاب جامع این دو صفت مختلفست و یا آنکه مراد بحکمت سنت باشد و تقدیر ترکیب بر نظم با عتبار تصدیقست و
دعوت ابراهیم چنانکه گذشت باعتبار نقلات و یعلمکم و تعلیم می دهد شما را ما لم تکونوا تعلمون آنچیزی که نبودید شما که بدانید از احکام
نظری که طریق بیت بعزت آن سوی وحی مانند علم بصدق دعوی حضرت رسالت و نبوت بمعجزات تنبیه و تذکیر نعمت جهت کلامست
بر کفار از جنس دیگرست و میتوان بود که ارسلنا متعلق باشد بقوله و اذکرونی تقدیر آنکه کما ذکرتم الانسان ذکرونی یعنی همچنانکه
کردید شما را بفرستادن پیغمبر از قبیله شما پس آنکه مرا بطاعت و عبادت اذکرکم تا یاد کنم شما را بثواب مغفرت و اشکروا لی و سپاس
گیرید از برای من بر آنکه انعام کرده امر بشما از نعمه دینیه و دنیه و لا تکفرون و ناسپاسی مکنید مرا بجحود نعم و عصیان امر من که
وقوع عذابست که و لئن کفرتم ان عذابی لشدید ابن عیینه روایت کرده که در اخبار بما رسیده است که حق تعالی فرمود که بندگان خود را
[illegible] اگر جبرئیل و میکائیل ملیه بدار هر آینه مغفرت نمیکنم ایشان را تا مرا کردید و ان اینست که گفتم فاذکرونی اذکرکم و منتظر اطاعت
[illegible] ذکر وجوه بسیارست سعید جبیر گفت که معنی آنست که اذکرونی بطاعتی اذکرکم برحمتی بیانه اطیعوا الله و الرسول ترحموا
مرویست که اذکرونی طاعتی اذکرکم بعوض بیانه و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و این کسان کفته که اذکرونی بالشکر اذکرکم
بیانه و اشکروا لی و لا تکفرون و گفته اند اذکرونی علی کفر اذکرکم فی الجنة و در دعا وارد شده که اذکرونی عند البلاء اذکرکم عند البلاء اذکرونی اشکرکم و اذکرونی
و یا اذکرونی فی الدنیا اذکرکم فی العقبی یا اذکرونی فی الشدة و الرخاء اذکرکم فی الشدة و البلاء بیانه قوله و لو لا الله کان من المحسنین لبث فی بطن الحوت
[illegible] و در تفسیر آمده که تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة یعنی اشتغال کن عند رحالت خوشی و شادی تا با تو اشتغال کند در حالت
محنت و نامرادی و یا اذکرونی بالدعاء اذکرکم بالاجابة بیانه قولها دعونی استجب لکم یا اذکرونی بالتوحید و الایمان اذکرکم بالدرجات فی الجنان یا
و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات و از ابی جعفر صلوات الله علیه روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ان الملائکة لتحف
من فضل النهار و اول اللیل یکتبون عملا صالحا و عملا طالحا فاعملوا فی اولها خیرا و فی آخرها فان الله تعالی یغفر لکم ما بین ذلک ان شاء الله تعالی و ابن
یقول اذکرونی ذکر بعضی بدرستی که فرشتگان الله عمل میکنند اما طاعت و عبادت و اول شب و آخر شب و بعضی از عمل فرزندان عمل فرزندان را بر اعمال کنند

ودلا خواهی که بکوا چه حقتعالی بر بندی برای تمام ایام بر صحیفه نوشته شده باشد دیر که میفرماید اذکرونی اذکرکم و نیز در حدیث قدسی واقع شده
که اذکرونی بعد الصبح ساعة و بعد العصر ساعة اکفک ما اهمک یعنی بعد از صبح و بعد از عصر ساعتی یاد من کن تا من همه مهمات ترا کفایت کنم و من بدانید که
بیع حدیث فرمود که ان الله عز و جل یقول اذکرونی اذکرکم و شکروا لی و لا تکفرون و معذب من کفر و کوید که معنی آیت که اذکرونی فی الخلاء اذکرکم فی الملاء مرا
خلوت یاد کنید تا شما را در میان مردمان یاد کنم یعنی تذکر و کما عطا الفیض بخاطر ملا اعلی میان این است که در کتب معتبره فرموده که لما عرج
عبدی به فلیظن بی ما شاء و انا مع عبدی اذا ذکرنی ضمن ذکرنی فی نفسی و من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه و من تقرب الی شبرا تقربت الیه
ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی مشیا اتیته هرولة و من اتانی بقراب الارض خطیئة لا یشرک بی شیئا لقیته بمثلها مغفرة ما لم یشرک بی شیئا
یعنی هر بنده خود در بی آنکه بنده بر من ظن بد باید خواهد و من با بنده خود و هر وقتی که مرا یاد کند در نفس خود من او را یاد کنم در زمان
که مرا یاد کند در میان مردمان پس من او را یاد کنم در میان ایشان بهتر از و و هر که مقدار شبری بمن نزدیک شود من بقدر ذراعی باو
نزدیک شوم و هر که بمن آید بطریق رفتار متعارف من بیایم باو شتاب و هر که بمن آید با چندان کسی که زمین از و پر شود من بیایم باو
با مغفرت و آمرزش که مانند آن گناه باشد مادام که بمن شرک نیاورد از سلمان فارسی رضوان الله علیه روایت که چون بنده بدرگاه الهی
شود و باو ملایی بنده فرشتگان شفیع وی شوند و گویند خداوندا فلان خادم حضرت است و بنده درگاه تو اگر مصلحت باشد این بنده را بر
حکم و چون باین درگاه آشنائی نداشته باشد و ملایی بوی خاز شود و آنگاه بدرگاه او و فرشتگان گویند باو که الان وقت عصیت
که مکن اذکرونی بالاخلاص اذکرکم بالخیر اذکرونی بالایمان اذکرکم بالاسلام از عبد الله بن مبارک روایت که سالی
بحج رفتم از قافله باز ماندم و در بادیه متوکل شتری طلبه حیوانی سیزده ساله یا چهارده ساله را دیدم حامل کعبه بوی شده با وی نزدیک
و خاطر جمع نزد من رسید گفتم ای حیوان بر خود رحم کن و بدین طریق روی به بیابان خواهی نهاد و یا آنست که توان قافله منقطع
این وحشی بیابان میکنم گفتم طعام و شربت کو اشارت بآسمان کرد تا خواستم تا وی را امتحان کنم گفتم بیا دست دام و میل بکنم
و بر نگاه دست بجوار آنکه و تدریجی آب لکرفت و برف در آنجا آمد و عنایت و نبیت من داد من از آن شیر خوردم و گفتم ای
بیان مرا بیا آنکه بانه گفت اذکرونی فی الخلوات یذکرونی فی الخلوات یاد و میکنم در خلوتها تا او یاد من میکند در بیابانها پس از حج مرا
خدیجه رسید رفتم و دیدیم که مردمان بر گرد آمده از مسائل حلال و حرام تفسیر میکنند از یکی پرسیدم این چه کرامت گفتند اولیای شما
هم شکر هایی میکنند برای شما سند فان الصبا علی بن الحسین زین العابدین است صلوات الله علیهما من در دست و پای او افتاد و
شان بعد شکاد بلکه جمع میان ذکر و شکر جهت آنست که شکر متمم ذکر است پس از قبیل عطف خاص بر عام مانند تنزل الملائکة
فاروح جنانک در عدة الداعی آورده که ذکر محبوب الیه و مرغب فیه است بدلیل عقل و نقل اما اول بجهت وجوب شکر نعم و شکر منعم
اما ثانی که وجه آنکه ذکر دافع ضرر مظنون است و هر ضرری که مظنون الحصول است دفع آن واجب با قدرت بر آن اما اینکه ذکر دفع ضرر
است کما قال عبد الله علیه الصلوة و السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که در هر مجلسی که مردمان در آن مجتمع شوند و در آن
ذکر خدا کنند و صلوات بر رسانند آن مجلس حسرت و وبال باشد بر ایشان و صادق علیه السلام فرمود که در هیچ مجلسی از مجالس

که بدون ذکر خدا از آن متفرق شوند مگر آنکه در روز قیامت حسرت ایشان باشد و نیز فرموده که مومن بهر مرتبه فوت شود مگر بنا بر آنکه چون آنکه
طلب باشد باو نرسد و اما هر چیزی مظنون الحصول دفع آن واجبست امری خود بدیهی و احتیاج بدلیل ندارد و دلیل نقلی کتاب است و سنت اما کتاب
کقوله تعالی اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و قوله فاذکرونی اذکرکم و قوله اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا و قوله لنبیه صلی الله
علیه و آله و سلم تذکر بهم و اما سنت بسیار است و ذکر آن مقتضی اطناب و اختصار ترجمه بعضی از روایات اقتصار میرود از ابی عبد الله علیه السلام
روایت که حق تعالی فرمود که هر که بجهت مشغولی او بذکر من از دعا و مسئله خود من فاضل تر فضل آنچه از من توقع داشته باشد باو عطا نمایم
و نیز صادق علیه السلام فرموده که در حدیث قدسی آمده که هر که یاد من کند در مجمع مردمان من یاد او کنم در مجمع فرشتگان و نیز فرموده که هر بنده
حدیث و نهایت مکر ذکر من که او را حدیث نیست که بان مشغول خود و بعضی از فرمود که بدرد علیه السلام که ذکر بود بر حقیقت که در دعا
و طعام خوردن و تکلم کردن با مردمان در یاد خدا بودی و من پرسیدم که انسان در عند ملصق شده بود و میگفت لا اله الا الله
میکرد و مکرر قرار میفرمود تا آنکه آفتاب طلوع میکرد و میگفت که در صلاة که در و ذکر و قرآن بسیار باشد حق تعالی ملک دارد
و ملائکه در حاضر شوند و شیاطین از فرار نمایند و آن خانه روشن و درخشان باشد برای اهل آسمان مانند درخشیدن ستارگان
برای اهل زمین و هر خانه که در و ذکر خدا نکنند و قرآن نخوانند برکت آن کم شود و ملائکه از آن هجرت کنند و شیاطین در و حاضر شوند
و بعضی از فرمود که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بهترین اهل مجلس کدامند فرمود آنکه هر که ذکر او
بیشتر باشد و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که شیعه ما کسانند که در خلوت ذکر خدا بسیار کنند و نیز
تعالی بموسی خطاب کرد که مرا بسیار یاد کن در شب و در روز در حالت ذکر خاشع و خاضع باش و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت
که چهار چیز که غیر مومن بان اقتدا نمایند کوچکست و این اول عبادتست دوم تواضع از برای خدای تعالی سیوم ذکر او سبحانه
بعد احوال چهار مقام ملا و صادق علیه السلام فرموده که مومن بهر مرتبه فوت خود از عزی و هم و سبع و طاعه و طیران ام
خدا باشد باین نوع مرتبه هلاک نشود و در بعضی احادیث قدسیه وارد شده که هر بنده که من مطلع شوم بر قلب او و غالب بر او
باشد مگر من او را سیاست نکنم و هیچ چیز جلیس و انیس و مکالم وی باشم و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مأثور
که حق تعالی بن خطاب فرمود که اگر بنده بذکر من مشغول باشد و نفس او را در خطیه نماید من حامل شوم میان نفس او و بخطیه او بگذارم که
هیچ معصیت از او صادر نشود و اگر جماعتی در زمین مستوجب شده باشند که عقوبت من بر ایشان نازل گردد من بجهت او از ایشان
کنم و نیز از عقوبت مرویست که موسی علیه السلام از حق تعالی سوال کرد که بار خدایا تو نزدیکی بمن تا با تو راز گویم یا دوری تا ترا بخوانم
خوانم حق تعالی وحی فرستاد بوی که یا موسی انا جلیس من ذکرنی من هنشین کسی است که ذکر من کند از وهب بن منبه روایت است که حق تعالی
بطور طوبی و علیه السلام وحی کرد که ای داود اهل طاعت من در صیافت منند و اهل ذکر من در نعمت منند و اهل ذکر من در نعمت من
و اهل معصیت خود را از رحمت خود مایوس کردانم اگر توبه کنند اجابت آن کنم و اگر مرا بخوانند جواب ایشان بدهم و اگر بیمار شوند طبیب ایشان
باشم بحق و مصاب تا آنکه ایشان را بصحت بازگردانم از جمیع ذنوب و معاصی و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که در هیچ مجلسی از مجالس

فکر خود را که هر که حق تعالی را شناخت باید ایشان را که بر چیزی که بیشتر خود را بعبادت و معرفت خود را نمی‌دیدم و در هیچ چیزی که خدا نکند مگر سوی او
بلا ایشان فرمان ذکر شریف شوند و جواب ذکر خود را بایشان دهند و نزد او عبادت کنند در دریای بهشت بجز دکنند یا رسول الله دیا من بهشت چه
فرمود مجالس ذکر باید که صبح و شام بذکر خدا مشغول شوید و بدانید که هر که خواهد بداند منازل و قدر خود را از حق تعالی باید که نظر کند که منزلت حق تعالی
کاری در خود خود و دیدن می‌آورد و مکاری خواهد بود بهترین اعمال شما نزد پروردگار شما و پاکترین و بلندترین درجه‌ها و بهتر از انفاق زر و سیم و بهتر از آنکه با دشمن روبرو شوید
و حق تعالی است چه او فرموده که انا جلیس من ذکرنی و در قرآن مجید یاد کرده که اذکرونی اذکرکم یعنی یاد من کنید بطاعت من و عبادت من تا من یاد شما کنم
و احسان و رحمت و رضوان و بزرگی ان هدی علیهم السلام روایت است که در بهشت بیابانی وسیع و هر گاه بندگان بذکر خدای مشغول شوند درختی
[illegible] درخت نشانده مشغول شوند برای وی و چون بعضی از ایشان توقف نمایند درخت نشانده را ایشان را گویند چرا توقف کردی
[illegible] امیر المؤمنین که ذکر مصاحب من در ذکر جلیست شد و اسباب و ادوات درخت نشانده ما ذکر اوست و بیاید دانست که ذکر خدا
[illegible] و بسیع طاعت مستحب است و هیچ حالی از احوال مکروه نیست چنانکه علی ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که با کی نیست ذکر
[illegible] در وقت قضای حاجت و ذکر او سبحانه بیکوات بر هر حالی که باشند و نیز از آنحضرت روایت است که حق تعالی موسی را وحی کرد که ای موسی
[illegible] ذکر من او هیچ خلاف و مکار چه کثرت مال ذنوب را و در نمی‌بیند و ترک ذکر من دلها را سخت و غلیظ میکرداند و از
[illegible] علی السلام روایت کرده که در توراة نوشته که موسی از حق تعالی سؤال کرد که خدایا کاهست که در بعضی مجالس واقع میشوم که ترا اقرار
[illegible] ذکر تو کنم در آنجا حق تعالی فرمود که یا موسی ان ذکری حسن علی کل حال ای موسی ذکر من بکیفیت در همه احوال و حسن این
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله که ملائکه بر صفهای ذکر میکنند و بر زبر سرهای ایشان می‌ایستند و بکرم ایشان کرم میکنند و
بر دلهای ایشان آمین میگویند پس چون گاه صعود کنند با آسمان حق تعالی با ایشان گوید ای فرشتگان من کجا بودید و حال آنکه او بحال ایشان
[illegible] و در کار ما خانه نوشته بودیم در مجلسی از مجالس که تقدیس و تسبیح و تحمید و تهلیل میکنند و جهت تکون
[illegible] حق تعالی با ایشان گوید ای ملائکه من شما را گواه میگیرم بر آنکه همه ایشان را آمرزیدم و از آنچه می‌ترسند ایمن گردانیدم گویند
[illegible] ایشان فلان بنده بود و ذکری نکرد او را نیز آمرزیدم جهت مجالست او با ایشان در آنکه مجلس ذکر کردن هر که شقی و بدبخت
[illegible] خدا از جمله ایشان و مناکات استحباب ذکر هر گاه ذاکر در میان اهل غفلت باشد چه ذکر موجب تنبیه ایشانست از غفلت و باعث غافلان
[illegible] ایشان و لهذا صادق علیه السلام فرموده که ذکر خدا در میان غافلان مانند مقاتلت در میان فرار نمایندگان و مقاتل در میان اهل فرار
[illegible] نیز فرموده که هر که با خلاص ذکر خدایی کند در بازار که وقت غفلت مردمانست و شغل ایشان با مور دنیوی حق تعالی برای او هزار
[illegible] بنویسد و او را بیامرزند و بر تبه او دهند در قیامت که در خاطر هیچ بشری نگذشته باشد و اعمال افضل اوقات ذکر در صباح و مسا
[illegible] بعد از نماز صبح و عصر چنانکه رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی فرموده که ای فرزند آدم یاد من کن بعد از صبح ساعتی و بعد از
عصر ساعتی تا همه روز کفایت کنم و باقر علیه السلام فرموده که ابلیس از وقت غروب آفتاب و طلوع آن تکبر ان خود را
[illegible] ذکر خدای را در این دو ساعت و به خدا پناه گیرید از شر ابلیس و جنود او بتوحید الله و سفارش میکنند

دو ساعت این هر دو ساعت را ساعت غفلت و صادق علیه السلام در کریمه و ذکروا الله کثیرا و الاصال و موسی که مراد بآن ساعت قبل از طلوع
شمس و قبل از غروب آنست و این ساعت اجابت دعاست و مستحب است ذکر و دعا در آنوقت با خضوع و بعد از آن حضرت صلت پناه صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود که هر که بگوید که حق سبحانه و ذکر خاص کرد ذکر خاص کرد خاص کرد ذکر خاص و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر که در خفیه
ذکر خدای کند پس بخشیده و بقدر که بسیار ذکر خدای کرده و بعد از آن فرمود منافقان با افکار ذکر خدا میکردند و در خفیه ذکر او میکردند حق تعالی
فرمود ایشان مرائی اند و ذکر خدا نمیکنند مگر اندک و صادق علیه السلام فرمود که حق سبحانه فرمود که هر که بسته ذکر من یاد کند من با افکار یاد کنم
و نیز از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که فرشته بی‌ایستد سکر الخشیه با شد از حق تعالی و فرمود که از ذکر ربک فی نفسک تضرعا
خیفة پس قرار داد که پنهان یاد کند غیر از حق تعالی بجهت عظمت کثرت مرتبه و ایشان که رسول صلی الله علیه و آله بغیر او معرفت اصحاب بود
بلند بر زبان تهلیل و تکبیر کنند تا آنحضرت فرمود ای مردمان باز ایستید از رفع صوت چه شما اصم را نمی‌خوانید و نه غایب را که سمیع و
مجیب اند و ملائکه که لسانی بر چند صفت تحمید و تمجید و تکبیر و تسبیح و استغفار و در هر لسانی احادیث بسیار وارد شده و چون کار
اصحاب بجانب بعضی از انصار میرود و با پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هر که بگوید الحمد لله کما هو اهله ملائکه آسمان از پوشش خود
عاجز اند و گویند بار خدایا نمیدانیم که ثواب این کلمه در کجا چیست تا بنویسیم خطاب آمد که بنویسید و علی ثوابها قال عبدی و علی ثوابها
منکنه و بر منست که ثواب آن با و برسانم بوجهی که هیچ چیز او را نرسیده باشد و این حدیث در فقه فاخره مذکور شد و علی بن حسان
بعضی اصحاب روایت کرده که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که هر که دعای که در تحمید نباشد ابتر باشد و بعضی قول نشد چه اول تحمید
تا گفته الله تحمید کلامست فرمود اینکه بگویند الحمد لله الذی علا فقهر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی بطن فخبر و الحمد لله الذی
یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر و بروایتی دیگر اینکه اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک
و انت الباطن فلیس دونک شیء و انت العزیز الحکیم و این اصح روایتین است و در روایتی فضیل روایت کرده از احدهما علیهما السلام نقل فرموده که
تکبیر بسیار گویید که هیچ چیز بخدا محبوب تر از تهلیل و تکبیر نیست و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که خیر العبادة لا اله الا الله و بروایتی که
لا اله الا الله و از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که لشکرگاه سلیمان بن داود علیهما السلام و الله صد فرسخ بود و فرسخ
پنج فرسخ از برای ایمان و بیست و پنج فرسخ از برای چپ و بیست و پنج از برای طیر و بیست و پنج از برای وحوش و باد او را حمل میکرد و آن بیست و پنج
فرسخ از برای او بیست و پنج فرسخ از برای وحوش و باد او را حمل میکرد و آن بیست و پنج فرسخ از برای طیر و بیست و پنج فرسخ از برای ایمان
و او بر هفتصد سریر و چهل از برای او سلیمان ذهب و ارباب نشسته بودند و فرسخ چند و فرسخ مبرز او را در بالای آن
نشسته صد هزار کرسی از طلا و نقره در جانب آن مبرز نهاده بود ابتدا بر کرسی طلا و عطا بر کرسی نقره می‌نشستند و کرسیها
مرصع می‌نشستند و جای مرصع جنات و دیوان و مرغان بیابانهای خود بر هام متصل می‌ساختند تا آفتاب بر وی نمی‌آمد و باد صبا بالها را
صیانت میکرد و میبرد ماهر در یکروزی بود و حق تعالی باد را تسخیر کرده بود که هر چه کرسی که از کرسی سلیمان بر ساند روزی باین کیفیت
میرفت و حقایق بگفت آن نعمتان چون او را باین گیرد و بدید بدید گفت سبحان الله حق تعالی چه پادشاهی عظیم به او داده باز آن
حق بگوی سلیمان رسانید سلیمان باین آمد و فرمود همان زن و گفت شجره علمه و بعد الله حق تعالی او را بدید سبحان الله که حق تعالی

[illegible] داود [illegible] والصلوة والسلام مرویست که ابراهیم بن صلوات الله علیه فرمود که تسبیح نصف میزانست و تحمید پر میزان
تصدیق و الله اکبر پر کند ما بین آسمان و زمین و تکبیر اجلال کبریاست الحمد لله لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم صلی الله علیه و آله
و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که این کلمات را چهل و چهار بار بگوید حق تعالی از برای او چهل و چهار هزار حسنه بنویسد و چهل و چهار هزار گناه
و چهل و چهار هزار درجه او را رفع نماید و چنان باشد که زبان روز و دارد و بار قرآن را ختم کرده و از برای او خانه در بهشت بنا کند و حق تعالی بر زبان
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای اصحاب من کلمه تعلیم شما میکنم که بر زبان خفیف باشد و در میزان ثقیل خدای را خوش شود گوید و شیطان را رنجانید
بهشت و از عذاب عرش باشد و صالحات باقیات باشد که حق تعالی در قرآن ذکر فرموده حیث قال الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و
خیر امل گفته بل یا رسول الله و فرمود که کلمات سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بعد از هر نوبت
الحمد لله فی الزمان چه خوشی کلمات و چه گران میکردانند قرار دهند عمل ثواب و از ابی جعفر علیه الصلوة و السلام روایت که پیغمبر صلی الله علیه
که هر که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر حق تعالی بهر تسبیحه ده درخت از برای او در بهشت بنا کند که هر یک
از آن با انواع گاه باشد و این اربع باقیات صالحات اند اصل آن در زمین است و فرع آن در آسمان و دفع کند صاحب خود هم و حزن و بلا و
و کل منع و بیشتر و هر یک که از ایشان نازل شود و نیز از ابی جعفر علیه السلام از ابی کرام خود علیهم الصلوة و السلام روایت
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روزی که شخصی که ابراهیم بن ادهم بود و سفیان ثوری و فضیل عیاض در صحرا در بیت عمارتی
بر خشت زر و داشتای بنا کردن توقف بکردند و بیان مشغول میشدند سبب آن را از ایشان پرسیدم گفتند تا الفقیر [illegible]
فقال من شما هم گفتم نفقه شما چه چیز است گفتند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و ما می گوییم هر که این
کلمات اربع شد ما بنا مشغول شدیم و اگر از آن سال نفقه ما از عمارت آسمان نمی رسید و از آن حضرت ما نقل است که قول لا اله الا الله
الله مهتری عبادت قال العزیز الحکیم و علم انما لا اله الا الله و استغفر لذنبک و نیز فرموده که هر که استغفار بسیار کند حق تعالی
هم و غم و رنج دهد و از رضی او را روزی دهد و روزی را از راه و سایل که هرگز گمان نداشته باشد و حمید علی از اکابر اسلام روایت
که حمد و ثنای کتاب روشن شد و نور حمد و بعد از اوقات استغفار بعبارت و بعد صبح و تضرع حق تعالی در قرآن مدح کسانی کرده که در اوقات
سحر استغفار مشغول شوند حیث قال و المستغفرین بالاسحار مرویست که ابا قتاده نزد ابو الحسن علیه الصلوة و السلام آمد و شکایت کرد
ضیق معیشت و بدیشان روزگار آنحضرت فرمود که هر روز در عقب نماز صبح ده بار بگوی که سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله و اسأله
من فضله و بعد از آن بگوی سبحان الله العظیم و بحمده لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ابو الفضل مدت روایت کرده که من با برادر
خود در مدائن روزی جماعتی از بادیه نشینان و برادر خود را دیدم که مردی از قوم نظر مرده است و وارثی نمی داند من و برادرم مال را بتو دهیم
الله و مستحق آن و بعد از آن در وی بجز من و صید و تعجب از آن مسند و نقل است صادق علیه السلام روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که هر روز یکبار بعد از عصر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسأله ان یتوب علی توبة عبد الخاطی
الذلیل المسکین المستکین المستجیر الهالک لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا حق تعالی امر کند بهر روز سه که ما تقدم و ما تأخر

و نزد بعضی مراد از ذلت و صغر از بجهت سکون و سطوت مانند نوح و لوط و با مانند آل داود و موسی است که بیوست در صحیحان
مسعود و نزد بعضی دیگر موت و اصل آن مصائب است که لوط اعجمیست و اسم بانی و بعضی فرود آید بشهر مصر کنعان و حوث فاتکم
پس بدرستی که در آن شهر هر تبار است ما سألتم آنچه خواستید از انواع عذاب و ضربت و زدند بعضی لازم کشت با حاطه گردید
تعلیم بر زبان یعنی جزای کفر از نعمت و عدم رعایت الذلة خواری و بیعزتی بجزیه دادن و المسکنة و دیگر زبان وضع کردند
در زبونی و بیچارگی باز سید اجتهد و باز رجاء کلف باین سبب که هر چند قوا کریات خود را در ری تحقیق و بنوا الحق ما بنه جهت خوف آنکه
بلا اخبار از زبان مصالحه کرده اند و ضرب ملحوظ است ارضیت الفقر علی الخطیه و باء سیر البطن علی الحاجة ابا الصبر یعنی مانند
اما طاعت بر کوه و باما نزد کل بر دیوار ملصق شود و ذلت و مسکنت بر زبان عاطفه کرده شد و لا یعنی ذلک ایشان را کرد و باءوا
بغضب من الله بخشمی از خدا یعنی سزاوار خشم جمع شدند و این ملحوظست از اهل آن اذکار حقیقتا بان مشتمل بر اسرار و مکاشفات
تو مسار از آن ذلک از خواری و بیچارگی و خشم خدا بر ایشان بانهم بسبب آن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر شدند
بآیات الله بانهای حق یعنی بمعجزات و آنکه موسی عطا کرده بود و از جمله آن قلب بحر و در اطلاق غلو و انزال من رسلوا و انبیاء عبور از بحر
صبر و بلا و ابان کند منزلت جون الخیل فرار و ابان نزد مثل ابیه حمد و ابای که مخصوص محمد صلی الله علیه و آله
سکشد و معجزات احمد و کریا یحیی و شعیا علیهم السلام و بغیر ایشان از انبیا بغیر الحق ناحق زیرا که ایشان چیزی که موجب قتل
از ایشان صادر نشده بود بلکه جمله ایشان بر قتل اجماع نموده بودند و ذلک اشارة الیه قوله ذلک از عذاب و سکر و غضب الی بما عصوا
بود که عاصی شدند و در فرمان خدا و کانوا یعتدون و بودند که از حد در گذشتند در حدود حدیث عصیان و تمادی در اعتدا ایشان
بان که کافر شدند بآیات و قتل انبیا از کتاب منزل شده چه صغار و نفوس سعی است مودی بار کتاب کبار را که مقرر است که اصر اخبر صغار
چه فساد و قتل که باعث حرمت و کبار و گویند که اسرائیل و حمد و دلالت بر آنکه الجلاد اخوانیان شده از اند سکر و غضب الی
بنا بجهت که بسبب کفر و قتل و بسبب ارتکاب معاصی و اعتدا از حد و حد ابتر بود و نزد بعضی دلال آیات نکنند و قتل انبیا بسبب
و که ایشان العصیان و اعتدا ایشان بود و جواب الطلاق لفظ اشارة معرفه بود و نحی باشد بنا بر ابدال مسار الیاب بما و گویند در بحث
و تحقیق وضع اسرار و معرفه در غیر موضع معرفه آن که تعبیر باشد بر آنکه مضمر آن و مسمات جمع و باشد از بر سبیل تنبیه بعث و هذا الذی
جمع اند و در خبرست که طیان و اعتدای بود و بر سبیل بود که دیل باید دادن هنا دهر از بهر را دار کشت و در وقت نماز دیگر دیما و در
مانوس تر و بیشتر و حشت و تحلی ایشان کفار را بیاسا از خدا ایشان بود که لو مرحب بصر الیان بود و بدار الضیعه در حالت علیه که
قتل آن بر سبیل ما تنبیه تحلی ایشان لو بیا و سایر اهل ایشان قتل ایشان را حسن منقول که عدم حرا قتل در صورت که ما مور نشال
باشد و مطلقا و انبیای مذکور بعد از امر قتال متنول شده و صحیح آن که بهر اکرای تبلیغ رسالت که دلالت و مکرست که خود بتکبر کرده
بیان نور فرا و راحت حرث و منع قتل از بحث بهر شار احد علیه و رفع الطف او بجهاد و ابو هریره و ابن مسعود منقول کرده که بهود بنی اسرائیل
بنی صد سال اخلاق که در دو سر فرقه طریق اخبار کرده و صبار مسیحی بود و بیست سال اصبار از بیان و صد سفیر ایشان که الذین آمنوا

بدرستی که الذین آمنوا مؤمنان که گرویدند یعنی محمدیان اقرار ایمان کردند و در اعتقاد دل والذین هادوا والذین که یهود بودند
والنصاری و ترسایان والصابئین و صابیان که ایمان کردند بر آن کتب و کرایند کتابند و رسل ایشان یا کتاب و یا کافر هر دو چیزی اند که
باین وجه که ملائکه بپرستند و توبه بخوانند و در نماز روی بکعبه آورند و گفته اند صابیان زیادتر اند و پادشاه ایشان را عبده ملائکه
اقرار بحدوث و قدم میان نصاری و مجوس تکبیر اصلاح این ایشان در بن نوحه و بدانکه هادوا اسمی نو در است بنیاد اهل و هود و اصل
و هود باعتبار مقلوب است ماخوذ از هادا و اهادا بمعنی هدایت و هدایت و هدیه ایشان بجز آن که از عبادت عجل توبه کردند و باز رجوع کردند
که در موسی است عزیر و علا گفته که لانهم تهودوا عن عبادة العجل ای تحرکوا یعنی چون توبه و حرکت جنبیدند و گویند برای آنچنین بکنیم که چون
تورات موسی فرستاد آسمان بجنبید و باضطراب آمد که تنبیه ایشان باسم اکبر اولاد یعقوب بود بنات و نصاری جمع نصرانی چون
و نصاری بالعلامات تجاهلا که تعریف در نسبت ایشان باسم فرمود باشد و باسم کسی که باسم مسیح بود بنات در صابئین گرچه بر ایشان
انصار الجمع یعنی جمعی که از دین حق بیرون رفتند و در دین باطل سلوک کردند و مراد بمن موصول است من آمن بالله طوایف ایمان
بدرستی که اهل ایمان و یهود و نصاری و صابیان هر کدام که ایمان آورد باخلاص تام بخدا و صفات سلبیه و ثبوتیه او و بالله مراد ثلاثه اقانیم
و قوله و الیوم الآخر و ایمان آورد بروز قیامت و بعث و نشر و حساب و جزا و بهشت و دوزخ و بالله مراد ثلاثه اقانیم
یهود و نصاری و صابیان بالخصوص و بنصاری شرع اهل سبکند و الیوم الآخر و گرویده اند بروز قیامت و بعث و نشر و حساب و جزا
و عمل صالحا و کردند کارهای شایسته و نیکو که بر ایشان ثابت و زیاده است از روی دیگر بات و فلهم
اجرهم بر پروردگار است مزد ایمان و عمل صالح ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان که بر او موعود شده اند ولا خوف علیهم و نیست
بایشان هیچ ترسی که کارهای ناشایسته بایشان رسد ولا هم یحزنون و نیست که اندوهگین شوند و نقص و تغیر بحال ایشان راه یابد
اندوه و مال بایشان تقصیر و تضییع عمر و تفویت ثواب و بدانکه هیچ خوفی نیست بر ایشان از کارهایی که حق تعالی از ایشان بر دو هیچ اندوهی نیست
از صفات بر زیرا که حق تعالی از آن بیرون است و باجانب نخواهند بود در عقبا محزون نخواهند شد در دنیا بدانکه من سنت و خواهد علیهم اجرهم
جلد خدا و ایشان ضمیر محذوف و تقدیر آنکه من الذین آمنوا منهم یا الذین آمنوا و هادوا و الصابئین و الصابئین
متضمن معنی شرط است و مبتدا و خبر و جواب شرط محذوف است و در تقدیر آن بر که ای در شرط جمله اهل میشود و قول آمد در دوست که بر ایمان آن الذین آمنوا
المؤمنین و المؤمنات فلهم اجرهم و فلهم عند ربهم و در صحیح آورده که بعضی را شک در مراد آیه الذین آمنوا گفتند که بعضی گویند
یهود و نصاری و صابی شدند و انتظار خروج خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله میکنند و در حق آنحضرت مبعوث شد نبوی کردند و بعضی
دیگر ایشان اهل دین بودند که اهل ایشان جیب بخارست و بدین عمر و بن نفیل و ورقه بن نوفل و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و غیر ایشان
و روند بجایی که ایمان آورده بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله قبل از بعثت او و بعضی ایشان را بشرف ملازمت آنحضرت رسیده و بعضی ایشان را
بخال بوده و گویند اینها مؤمنان امم ماضیه اند و با مؤمنان این امت مقصود بر آنست که اصلان فارسی و صهیب و انصاری که اهل
ایشان نصرانی شده بود قبل از بعثت و ایشان از اهل جزیره اند که زود باشد که پیغمبر آخر الزمان مبعوث شود و چون مبعوث گشت همان

آورده و قوله و من آمن بالله و الیوم الآخر که راجع بطوایف اربعه باشد پس مراد بالذین آمنوا الطوایف اند و خواهند بود چنانکه گفته شد
مؤمنان حقیقی باشد در نسبت ایمان بایشان بعضی و در اعتبار ایشان بایشان و ذکر راجحیت بطریق آیین تلاوت پس اجر الذین
آمنوا اهل اخلاص و ایمانی کلام و عدم ذکر زلت مسیحیان که نزول آن از اعمال صالحه است و در آیه دلالت بر اکتساب
عبادات از تقدیر و اعتقاد دلیل و عمل صالح جزء آن نیست بجهت عطف آن بر ایمان چه عطف مقتضی مغایرت و کسی عمل صالح را جزء
ایمان نیاید و جمهور تاکید میکند و بلیغ فضل بارل و هدایت و گمراهی از سر اهل سبیل التفات تبلیغ خطاب میکند و میگوید که
و اذ اخذنا و یاد کنید این را که از گرفتیم و اخذنا میثاقکم پیمان شما را بر آنچه در تورات و رفع الطور و بر آنکه بر شما
بعد از آنکه بیاورید پیغمبران ایشان را تصدیق کنید و بر اوامر او ایمان آورید و اجرا نمایید خبر کند و رفعنا فوقکم الطور و برداشتیم
بر شما ای بالای سر کوه را تا بجا آورید و رسیدن بود که نمی شود اسلام و تورات و انجیل و قرآن که هر دو کتاب احکام از اهل اقوال
و کالیف شاقه ما القیناه آن بنوشتیم که حق تعالی بر موسی نازل کرد که هر دو لوح و قلب طبرانی که از طور کنده و بنده از لشکرگاه ایشان
بطول دو میل فرسنگ و در بلند فصل بر کنده و بر بالای سر ایشان بداشت بخدا و ثابت مردی و در بعضی تفاسیر از ابن عباس نقل کرده
که کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل و از بر بالای سر ایشان بنات مانند سایه بالای در پیش روی ایشان افتی سیر و خبر دهد ایشان
و بالای رخسار و بر اسد چون گریز کاهی بنید بتصرع و زاری بر روی در فتاد و بر زمین نهاد و نیز بر دیگر بار چشم کوب کرد
بهم آنکه ساد او سوی ایشان از فرود آید و ایشان را بیل نیمه رو بست و بکنیم ما الیاد او را در این حالت خذوا ما
آتیناکم آنچه داده ایم شما را از احکام شرع بقوة بخدمت و جهد قوی و محکم بنیان و بیقین که شایسته بنات باشد و عیاشی و بیچاره
اصحاب علی السلم بر بندید کمر را بتقوی و بنیاد را بتقوی و ایمان یا طوبی و بر بهاجیا یعنی مراد بهم جنت و مطالعه
در اعتقاد و اذکروا و یاد کنید و مرا مرور کنید و با سوت سیاکنید و شکر نمایید ما فیه آنچه در وست از نواهی و عبادات و عیاشی
آنکه از ابو عبد الله علیه السلام روایت که معنی آنست که یاد کنید آنچه در نزل است از عقوبت بر عمل آنکه در نزل آن سکنند لعلکم
تتقون تا باشد که شما پرهیزید از ناشایستگیها یعنی تا بحسنت شوید و امید باشد که از شما پرهیزید بر کاهی در مقدمه لب که لکی
و باجا سکون نکو نوا متقین و چون بمذهب حق تعالی الله علی و عرض بر ایمان و کلام متعلقست بمحذوف تقدیر آنکه فلما اخذنا او اذکروا
ایمان از تقصیر ایمی کنید که اخذ احکام هنوز کب و بلی شد که شوید بجهت آن از آنکه مرهبید ایمانی و ایشان بلحاظ احکام از اقوال کرده
و ایمان مفاد شدید و بعد از اخذ ایمان مثاق مفاد کرده از آن اعراض کردند کما قال ثم تولیتم روی بگردانیدید از ایمان من بعد ذلک
پس از آنکه قبول و قرار کردن از عهد کردن بر وفا نمودن بر آن بر عهد تمام و عزیمت ما لا کلام فلولا فضل الله علیکم پس اگر نه فضل و بخشش
موسی و شما رحمته و بخشش او نسبت بشما بتوبه و یا بوجود اجود محمدی صلی الله علیه و آله که رحمة للعالمین و نزول مهدی
لکنتم من الخاسرین هر آینه بودید از جمله زیان کاران و مغبون یا هلاک در دنیا و آخرت بسبب اهلاک و در تفسیر سید و اگر نه اصلاح برای استماع قول
حق استماع عبرانی بر اگر بر لا داخل شوید و مبید لسانات که از استماع شنیدن بحسب شوید عبرانی باشد قول عمر لولا ابی لهلک عمر ابی که صحابه

شد نزد سیبویه خبر آن واجب الحذف بجهت دلالت کلام بر آن و سدّ جواب در مسدّ آن و نزد کوفیان فاء لعل محذوف است یعنی لعلّکم
الفضل از ابو العالیه روایت کرده که مراد مفضل اسلام است و بعضی گفته‌اند شما که دیدید ایمان و اعمال نودید در آن تا ایمان آورید و
بعضی گفته‌اند که مراد مفضل رحم و نعم علیه بود ایشان تا توبه کردند و خویشتن را از غلاف حلول و عذاب الهی بعاید بدند و مکر اعطای ایمان با وجود
فضل جهان که خویشتن داعی مردمان بآن و مقتدی بر آن و مرشد در احتمال اراده کرده مراد مفضل رفع جبل است چه آن شخص بعد
ربکه کسب آن مفاد احکام را در مرش و قلب ایشان مرتسم گشت و جبل بر ایشان واقع شد **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ** و این خطاب بیهود است یعنی
هر آینه بتحقیق دانستید **الَّذِينَ** آنانرا که در زمان داود علیه السلام **اعْتَدَوْا** از حد و فرمان در گذشتند **مِنْكُمْ** از شما در شهر ایله
فِي السَّبْتِ و حکم در شنبه که صید ماهی کردن بر ایشان حرام بود و ایشان مخالفت کردند و بحیله‌ها کردند لام برای توطئه قسم
و سبت مصدر سَبَتَ الیهود یعنی عظّمت یوم السبت و فعل از قطعات یعنی در روز ماهی شکار نمودند که ترک صید کنند و استعمال
نام مشتق از عبادت بر بعضی از زمان داود در قریه ایله که ساحل بحر احمر بود مقیم شد بودند این امر در گوشت و صید ماهی
مشغول شدند و در روایت آمده که در شنبه همه ماهیان دریا بآن قصد جمع میشدند و سر از آب بیرون میکردند و این بودند تا آنکه
در غیر روز تعرض با ایشان نمیداد چنین شمادی بود که در این روز بجهت ایشان نبود و ایشان دانست دیگر از دریا جمع میشدند
و چون روز آخر میرسید همه میرفتند و از آنها کسی از بیم بدنامی بیشتر دیگر از حلال رسگار آن قریه شان آمد و آنرا حبس کرده در بیرون
آن دریا حوضها کرده و آب دریا در آن میگشادند و در شنبه آن حوضها را باز میبستند و ایشان در آخر روز را میبستند و
ماهیان نمیتوانستند که بدریا روند و در یکشنبه آنرا صید میکردند و میگفتند در جمعه آنرا بخور میکنیم و در یکشنبه ماهی را میگیریم
فصلی که مخالفت امر خدا است و اصرار بر معصیت و در آن شهر هفتاد هزار مرد و زن بودند چون سنوی بر این امر در میان دایر شدند و در شنبه
نیز بصید کردن ماهی مشغول شدند و سه قبیله گشته صالح جمعیت بودند و مال بسیار جمع کردند و بعضی از صلحای ایشان و جمعی از اهل آنرا
از این کار میگفتند ایشان از آن منزجر نمیشدند و در آن عمل تهاون کار میشود پس با ایشان گفتند که ما از موضع ملاقی و منزل میکنیم تا
غضب الهی فرود آید و اهل شما با شما پس گرفته شهر رفتند از ایشان اعتزال کردند و با ایشان مخالطه و مکالمه نمیکردند و دو دیوار
کرده جمع آنرا اعتزال کردند در میان و بعد صورت مسخ و مردم کاملا الفتح **فَقُلْنَا لَهُمْ** پس گفتیم ما بایشان از اعدام از خلاف امر **كُونُوا**
قِرَدَةً باشید بوزینگان **خَاسِئِينَ** راندشدگان و خوار گشتگان از جنس و مبادا خبر شد و تنبیه این که کونوا امر تسخیر
القرد والخسوء والقصاء والطرد یعنی جمع این دو صفت کنید که آن صورت قرد و اسد و صفا و طرد و رحمت پس صورت ایشان بصورت بوزینه
شد و هر چند میرفتند اهل آنرا در خود میدیدند تا آنکه آنها با ایشان نرسیدند و بیست که صالح آنکه که او علیه السلام مقیم قرد و آنها
مصلح که از ایشان کرده بودند از موضع ایشان هیچ آزاری نمیشد و کسی را نمیدیدند و دعای ایشان گشوده شد پس با آنکه
از شهر آمدند دیدند که همه صورت بوزینه مسخ شده بودند شکر الهی بتقدیم رسانیدند و بعد از آن مسخ شدند و در طاعت افزودند و در
سه روز باقی بودند و هیچکدام بیش از سه روز زنده نماندند و مجاهد گفته صورت ایشان مسخ شد بگونه قلوب ایشان مسخ شد

تمثیل ایشان شد و تمثیل ایشان بآن است و مجاهد در آیه کمثل الحمار یحمل اسفارا فرمود اولی اکثر و اشهر و اصح و اصوب و مراد بیهود که کوفتند
از بنی نضیر بعضی مذهب ایشان بر آن بگذرد مراد ایشان سرعت تحریف و صیرورت ایشان بمعنی که مراد ابو بعلبه بود **فَجَعَلْنَاهَا** پس گردانیدیم
مسخ و مقصود از او را و صدر علیه السلام مردی که صیغه واحد است بلکه مسوخه یعنی که مایند بود اهل آنرا که مسخ شده بودند **نَكَالًا** عبرتی
نکال که در پیش بدند از مثل عمل ایشان و بند دهند **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا** مر آنها را که میان ایشان بوده اند از قرون سالفه **وَمَا خَلْفَهَا** و آنها که در
ایشان بوده اند مراد اهل اهل آنجا که مذکور بود در زمان اولین و قصه شهر و دیگران آخرین و ما بین یدیها معنی عبرت یعنی عبرتی
از برای اهل عصر ایشان و از برای کسانی که بعد از ایشان بودند و یا از برای قرائی که قریب بایشان بودند و قرائی که بعد از ایشان
و از برای اهل قریه و آنچه حوالی ایشان بود و یا بجهت آنچه مقدم بر وقوع بود از ذنوب ایشان و آنچه متاخر از آن بود در بنی اسرائیل و
سبب آنست **وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ** و پندی برای پرهیزکاران از قوم ایشان و برای هر که پرهیزد از آن معاصی و حسن استماع از قصه آنها قوم
صالح و علیهما السلام ما قوت کلما بین یدیها ایشانها بنظر الیها مما الذی ما خلفها الخزی و ما بینها عظة و ما سوی ما معنی مراد است
یعنی برای کسانی که با ایشان بودند از اهل قری و کسانی که خلف ایشان اند تا آنکه آنحضرت محمد صلی الله علیه و آله موعظه برای ما و برای آنکه
نکال یعنی ما بقیه و بر است ما اخذ از نکل یعنی قید و اصل آن منع است و تفسیر بر زمان باعتبار آنکه مرکب با قصه رامی بندد و بستند
ایشان آن کار را میکردند و ممتنع میشود یا ما میباشد و یا بر معنی صورت یا یعنی من و ضمیر راجع است بجماعه قری باعتبار اهل آن
بدیها و ما خلفها من القری الایام الجماعه نزد سدی راجع بذنوب و در آیه دلالت بر آنکه هر که مثل او عمل بکرد از امم سابقه و لاحقه
مستحق این عقوبت میشد که آن شود و تنبیه خلقت چه این عبرت مر مردمان و مخصوص ایشان و تنبیه شیطان بر آنکه در صدد اقدام
کند تا مستحق عذاب و سخط الهی نشود و مر بنی اسرائیل و قومی که بنی اسرائیل از معجزات ظاهر مرد ایشان را معین میباید که
وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی که گفت موسی **لِقَوْمِهِ** مر قوم خود را وقتی که میان خود گشت یافته بودند تا بنی اسرائیل
که فاذکروا معلوم گردد **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ** بدرستی که خدای سبحانه و تعالی امر میکند شما را **أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً** آنکه بکشید گاوی را و یا ذبح نمودن
وجه بود که در میان بنی اسرائیل مردی بود عابد اسم و او را مال بسیار بود و هیچ وارث نداشت غیر از ابن عم پسر برادر او بجهت طمع مرگ
پدر عم را کشت و در بیت و در ابد سجود و ابن اسرائیل که او را در بود بعد و لباس ایشان چند لحظه در جوی روز شد اهل آن در مقتول
در بکر کشتند و میان دو سطح که آن دو در تعلق باشد ذات خصومت افتاد و گفتند و عمو و لمدعو دعوی کردند بر سطح که پس در
بانیان ذات و میان ایشان نزاع و فتنه و او را ابن عم روایت که مقتول عابد بود و پسر عم جاری او زندی بود و پیر او پس استطاعت
جیره او کرده و مرا کشت بطمع میراث و گویند قاتل را بجهت او بود که پسر برادر و حضرت او لحظه کرد و او استماع نمود امر الکسی و کم تر بحث کرد و
قول از صادق علیه السلام مروی است از امام رضا علیه السلام انه قال که مردی از بنی اسرائیل خویش خود را کشت و او را بر طریق افضل اسباط
صدر آن بیاید و دعوی خون بر وی کرد و القصه نزد موسی آمدند و صورت آن حال را بر عرض کردند و بر آنکه و اخر جرم در خواست که مار السلام کرده قاتل
ابن را بکشت تا رام خصومت میان مامر قوم کرده موسی هم صدر از دعای ایشان از آنکه که حق تعالی میباید که گاو را بکشند **قَالُوا** گفتند قوم موسی

اتتخذنا الهزوا بکسر یا را هزوا اهل فرس و تخفیف بی بلا تحریک هزو مصدر است بمعنی بلا سخریه مکنی هزو مصدر است بمعنی بازیچه و مصافی باشد
یا بمعنی مفعول ای مهزوا بنا یا اگر بمعنی مصدر نیز باقی باشد بدون تقدیر و مضاف بحمل فرما اسهل اجابتان مبالغه کردند در استماع قول موسی
و بار استخفاف کردند و خصوص هزو را خواند بضم واو قبل همزه و الف قصه چون قوم موسی را حکم استهزا کردند و گفتند ما را تو سیر سوم کرد بر ما
را کشته و تو میگوئی که کاو را بکشید قال اعوذ بالله گفت موسی که پناه میگیرم بخدای ان اکون من الجاهلین از آنکه باشم از نادانان
زیرا که هزو در مثل از مال جهل و عبث سفه پس موسی عبارت کلام خود هزو کرد از نفس خود در طریق و مثال و مخرج از آن موده کرد و
بحمل استنطاع هزو و فرمود که هر کاری طلب رشد و صلاح کند از و استهزا او از حال عین جهالت و سفاهت خواهد بود پس حکم
فما استهزا اکثر و تخصیص کار از سایر حیوانات بجهت آنست که ایشان عبادت عجل کرده بودند و از جسم ایشان و معنی تمام داشت تا
آن مدت ایشان موجب ذلت و مهلت از ثبات و مدانند که صاحب عبادت نمیداد و گفته اند چون در تولد امر اجابت کرد خوف بر ایشان
کبری کرد و امر بگاوی کرد که متصف بصفتی باشد که مذکور خواهد شد و کرد هر گاوی که میگشت نرگاوی میبود و علو الهدی
که حق تعالی امر بذبح نمود کرد که جامع صفات آنست باشد و لکن هر او حال اخبار کرد و تاخیر بیان از وقت خطاب روا بود و از وقت حاجت
روا نبود و علی الخلاف کرده اند در مالک کاو ابن عباس و وهب منسکت اند که در بنی اسرائیل مردی صالح بود و پسری طفل داشت و
گوساله بود جوان اطلس نزدیک شد آن گوساله را در جستند و گفت ای خدا ابراهیم این گوساله را بنو میسپارم تا چون بزرگ شود
رکنی و ادم بجوار رحمت حق پیوست و آن گوساله در آن جستند بزرگ شد و قوت گرفت و وقت بهم گرفت او چون کودک بالغ شد هر شب
را از آن جستند هر بامداد دیدی و بسر و تخمی و در نفقه خود صادر صرف کردی و بسیار روز مادر بعرض گفت پدر تو را در بی جستند گوساله
او را در دعیه بخدای سپرده بود و هیچ ودیعه نزد حق ضایع نشود پسر بجستند و او را دادم بالله ابراهیم یا من لا یضیع الودیعه
پدر و مادر بازار شان حکایت کرد کاوی در غایت مزاکی و نیکوئی بیاید و نزدیک بایستاد و بی نام حق تعالی بر زبان راند ریسمان بر سر او کرد و بیاورد
و چون بازار آورد بیکوئی آن کاو در زمان منتجع شد و چون او را بخانه آورد مادر شمشیر و پسر بفروش و بهای آن را سرمایه کار کرد
و از او معاش میکردند و طاعت خدا میکردند و رنجیده نمیشدند و هر اما چون با بوفیق بازار آورد خرید و خصومت
نمود و شخصی بسیار از کاو را بازار آورد و از مالک دهد و بسیار بدو گفت تا از مادر خصومت شام نمود و شمشیر کند شش درم بستان و آن
مکن گفت شام بر مردی قیمت آن را دوازده رسانید قبول نکرد و دهد از آن مضاعف ساختند مگر نمیگفت که بی اذن مادر
نمیروشم و هجر می آوردند تا آنکه راضی شدند که پوست کاو را پر از زر کرده با و دهند گفت بی رخصت مادر بحالت که شما دهم
نخریدند و حکم شاهد کردند و مشتری این کاو فرشته بود که حق تعالی او را فرستاده بود تا بواسطه این مخلصان نماید که هیچکس بطاعت خدای
رضای مادر و بدر زیان نکند پس پسر مادر را از آن صورت اخبار کرد و زنی بالهام دریافت که خرید کاو از برای نوع انسان نخواهد بود کسب بهای
پسر از مشتری از حال الف است بسوی فرد او را بر یحیی با او مشورت کن در کار این کاو تا آنچه صلاح بیند تر بجنود دهد پس روز دیگر بیامد
آمد و آن مرد را بدید با او در کار مشورت کرد و گفت کاو را که عنقریب در بنی اسرائیل حادثه آمد و ایشان را بدین کاو احتیاج افتد

چون از خرید آن کاو بیست لکه بر از رکد سندرش پس مبادا چند روز این صورت این حادثه میان بنی اسرائیل افتاد و کاو در گله گوسفند
باشد که حق تعالی بذبح آن امر کرد بوجه افتد مگر نزد این پسر پس بیست آن کاو را از زیر کرد بر پسر او نهاد و از وی بخریدند و در تسخیر ایشان
آورد که حضرت رسالت را امر استخبار کار سوال کرد و فرمود که در بنی اسرائیل جوانی نیکوکار بود و مادر را بر حرمت میداشت و اشتی نخواست
که عاری از مردان ایشان نشند روزی سلعه خریده بود و بخانه آمد تا آن را بیاورد دهد اتفاقا بدرش در خواب بود و کلید خانه او در سر بود
و بدیگری کاو را بر بجای رسانید که بخیر و نیکی رسید و از سوی مرتبت کان کار بعد و خبر روزی که در زان دو مقابل آن کاو بود
خوبید که کاو را بر بجای رسانید که بخیر و نیکی رسید و از سوی مرتبت کان کار بعد و خبر روزی که در زان دو مقابل آن کاو بود
که چون موسی بفرمود که حق تعالی میفرماید که ذبح کاو کنید قالوا ادع لنا گفتند بخوان برای ما ربک بر درد کار خود
لنا تا بیان کند برای ما ما هی چیست چیستی آن کاو چگونه کاو این بود که چیستی باشد که ای بنده می یا کدام چیز است و چه صفت
دارد و سال او چند است لکن سوال ایشان بجهت جهل بود که هر که چیستی چیزی بدید و نشنید و موصوف که از نوع بود این صورت صادر نتواند شد که
بلوغ و زن و شهود پس او را بحاری بحرای چیزی دانستند که گویا چیستی ایشان را بیان اعلام نیست و نفس الامر سوال از ماهیت نمود بلکه از صفت
و سال او میپرسیدند لاجرم در جواب ایشان قال گفت موسی که انه یقول بدرستی که میگوید خدای که انها بقرة آن کاو است که
لا فارض نه پیر است و از کار افتاده ولا بکر و نه او را جوان و نارسیده بحد کار بکار آن کاه عوان بین ذلک و سال آن کاو
شد بمعنی میانه پیری و جوانی و طفلی پس آن مضاف بین چه بین صاف می باشد مگر مبتدا و مارض بمعنی مسنت مبتدا و صفت
او است و ولیکن مانند از نفس که بمعنی قطع است چه کاو بر قطع سن اوست و بکر بمعنی فتیه و نزدیک بکر برای اولیست و منه البکر و
آب کوره و عوان بمعنی نصف و وسط است کنند نواعه بین الحار و عوان فلان اسارت فارض و بکر و نزدیک و تیکه آن بنا الجهار
الیه از وقت و منتهی و باعتبار آنست که اسنات یا ذکر و عود این ضمایر مفرد و اجرای او صفات مراد دلالت میکند بر آنکه مراد بان
مفرد است و لام اینجا چون از جسر بیان از وقت خطاب نزد حاجت حاجت بیان جامع جاهل گذشت و کسی که اجسر بیان از وقت حاجت
را نزد تجویز میکند میگوید که در اول امر مراد بقره غیر مخصوصه بود لما بجهت سوال ایشان مستقل بقره مخصوصه شد و لام از قول آن
نیم قبل الفعل تخصیص اطلاق تجویز است که ثابت شدن باشد مخصوص و این جایز است قبل از فعل بعهد اگر جایز است که مطلق مقتضی از
باشد که حکم صدا از قوات وقت او منتشر شود و مؤید این قول آنچه از مفهوم مرتبه است که لو ذبحوا ای بقرة لاجزوا و لکن
تعذر شدند در اعلی انفسهم فشددوا علی انفسهم یعنی اگر کاو بر اگر میخواستند ذبح میکردند ایشان را بحدی میبود و لیکن چون تشدید
و سخت گیری کردند بر خود در قول مراجعه نمودند حق تعالی بر ایشان تشدید در مراجعه کرد پس بحجت این تقدیم ایشان فرمود تمادی
ایشان کرد از مراجعه بقوله فذبحوها و ما کادوا یفعلون پس بکشید آنچه فرمود بمشورت بان مفهوم مفعول الا و افعلوا امر کم و میبایست اقدام نمایند
شدن خود در امتثال امر حق نمایند قالوا گفتند بار دیگر ادع لنا ربک بخوان برای ما پروردگار خود را یبین لنا قال اعرف

سازد برای ما **ما لونها** کدامست رنگ آن گفت موسی که بگوید خدای **انها بقرة صفراء** بدرستی که گاو ماده
فاقع لونها در غایت زردی رنگ آن و بعضی گفته‌اند **تسر الناظرین** شاد کند و خوش و مسرور سازد از رنگ خود نظر کنندگان را و
فقوع بمعنی تصدیع الصفرة است و هذا الصفرة از موکد مستعمل و یقال اصفر فاقع کما یقال اسود حالک و اسکان طول با آنکه صفرت
بحد ملائکه لون صفرة او در نزد اسکدر بنا بکدرت کما قیل اصفر اشد بیاض الصفرة صفرة تا و حسن تفسیر آن نمود با آنکه سوداء شدید السواد
و بالاد صفرة بالتر آن تفسیر نموده‌اند و بعضی گفته‌اند صفرة از سواد بجهت آن است که صفرة از مقدمات سواد است و با آنکه بر نوعی سواد
صفرتی باشد و در این نظرت بر آنکه صفرة با جمعی موکد مصنوع نیست و در اصل سرور و لذت کند و قیل نیز در حصول نفع با توقع سرور
سرور است انتهی باقی بود در این جهت تکرار سوال کرده بعضی از آن خواص زایده و از دیگر **قالوا ادع لنا** گفتند موسی که بخوان از
بهر ما **ربک** خداوند خود را **یبین لنا** تا آشکارا کرداند برای ما **ما هی** که آن گاو چیست کار کند و با دیگر جهت اعتبار
تکرار سوال آنکه **ان البقر** بدرستی که گاوان **تشابه علینا** مشابه شده اند و ما چه بسا از سال از دیگر بسیار و قید که فعل الحیاة
نیست **وانا** و بدرستی که ما **ان شاء الله** اگر خواهد خدای **لمهتدون** هر آینه از جمله راه یافتگان باشیم بدون گاو و یا قائل یا بیان از حضرت
مستول که اگر موسی سوال ان شاء الله نگفتی هر گاه گاو را نیافتندی و شاهد بیان الحجج که اگر بدیهی خواهد بارش باران جوهر است و اگر
ابر کاسه است که تفسیر مینمود از اراده و اگر نه وقوع شرط صدور از این بمعنی خواهد بود و این قول اطل چه از مستلزم آن که اراده حق سبحانه
شده باشد بحدوث زنا و سرقت و خمر و غیر آن و موجب آنکه وقوع امر نماید بچیزی که خلاف مصلحت و حکمت باشد بدیهی مصلحت لازم است تبیین
تغییر اشکال امر از اراده مصلحتی منتفی خواهد بود و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و جواب از احتجاج انبیاء آنست که مراد از شرط جمله آن که اگر
وقوع اسباب لطف و توفیق باعث ایمان فرمایند این طریق که تبیین لطف زیاده کرده اند در شرح مخصوص صدر اما صدور از خود و بیان ایمان
ابتدا از ابتدا بعد و مات امر است کفار را بایمان که موقوف است بر اسباب لطف و توفیق و تذکر و تذکر انبیاء و آن بدون اراده و توفیق
باشد و این معنی مستلزم قول مذکور بعد تا احتجاج با آن نموده که منتزع که هذا که این کلام دال بر آنکه اراده حق تعالی
ان حدوث مشیت الله و بعضی جواب از این داده اند که تعلق باعتبار تعلق حاصل که جواب سوال اهل تبیین کرده‌اند و بعضی و وجهی که
تمام شود **قال** گفت موسی با آنان که **انه یقول** بدرستی که حق میگوید **انها بقرة** بتحقیق که آن گاو است **لا ذلول**
نه رام شده که بجهت زراعت **تثیر الارض** بشورانند و صیقل سازد زمین را **ولا تسقی الحرث** و نه که آب دهد کشت را و بعضی
معنی غیر ذلول و لا تاکید مزید است برای تاکید لا اولی و این هر دو فعل صفت ذلول اند که قبل عبر ذلول اثیره و لا تاثیر حسی اند که و متصل
باشد که شدید الوطء است که شورانند زمین و آب دهند آن باشد مگر آن **مسلمة** دست باز داشته شده است از همه کارها و بوجود
چرا بکند و با آنکه در آن سنه شتر است از عیوب و با آنکه اصلح کرده باشد و مستدات آن از خود ارسلم لذا الخلوص **لا شیة**
رنگی که مخالف رنگ زردی باشد **فیها** در وجهی که سو و سفید خرم در دست پیشه مصور و شیات ای علامات لون
و اسوال اصفات مذکوره که بر جهت رفع تشابه انبیاء بود و تبیین **قالوا الان** گفتند اکنون که این صفتها یاد کردی **جئت بالحق**

آوردی راستی را یعنی جستند ایمان کردی و فهم صفات از روش باکفتی برای ما بر تفحص این گاو کرده و بر آن دست آن بسیار که
مذکور شده باشد و نام این گاو مذهب بود و تفتیش سوی آن از سر در هوس نجات نمود و هر چه که از فرق المسمود انبیاء در بیان آن
می‌فرمودند تا گو قرار این داد که بوت آن را باز رکت که باز دهند پس از کار ایمان بها بانبیاء و رجعت **فذبحوها** بر گشتند از آنکه ذبح
نمودند نوع کاو انبوده که تا سر نفس کو سالم چنان بود با آنکه کار انجیس با آنکه ذبح است و رهانیدن حال از آن بجهت بر کارهای دیگر طرف
ابی کسر از آن باحسان شد بعد از انقضاء اعلام کردند **وما کادوا یفعلون** و نزدیک شدند که کرد بر کار بعد از آن نخواست که کار انجام
دکت و بعضی که ابی آن ایما از بنای الحال بعد از آن ابعیت شدند و امر انکشت و بیجهت حروف تصحیف در ظاهر و قال الحرث شد که کشت
کار را باز دلیل بار شده بود که سوالات را استغنی سازند بعضی که نمود بعد آنان فطوبی ایشان که کاد از افعال مقاربه است که موضوع برای
دو خبر بر سبیل حصول و حوالی الخبر و تعلق شده و بعضی امری اثبات مطلقا و نزد بعضی آنست که اگر ماضی است بمعنی اثبات و اگر مستقبل
سوی نفی و صحیح آن که از ماضی سایر افعال و ما کاد و افعلون مانع نه بعضها و آن بجهت اختلاف فتنس بغیر که معنی آنست که ما از آن
بسیار اجتنب آنکه سوالاتهم و انتفت صلاتهم و تسلیم کلام مضطر الملجوی الفصل **واذ قتلتم نفسا** این از آنچه مذکور است و قتلتم
قرار دادن اقوال موسی اشتهر آن بعضی انفه و نا قولها کاد و افعلون از بجهت استقبال است موسی دیگر از مساوی و معالج انبیاء که آن اشتهر
باز داشتن صاحب را جهت و سوال الذی در اصار عنه باشال و معنی آن بیت کمیاب که بیت و نفی که کشتند یکی که عامل بود با پسر او **فادارأتم**
فیها پس اختصام و اختلاف کردید در آن نفس مقتول یعنی در آنکه کشته و اصل ادارأتم ادتارأتم بود بمعنی تدارأتم و ادغام کردند
لتداخل الساکن بحال همزه بکسر مدارا و ادارأتم در دید زیرا ادارأتم اختصام جهت است که بر آن اختصام و صدور دم یکدیگر
بالکاد از اسمی خود باشد که آن تدافعات جهت طرح قول یکدیگر از نفس خود در مخاصم خود نسبت میدادند **والله مخرج** و
مدارک مرون او بدان است در ظاهر کنند **ما کنتم تکتمون** بخیر آنکه هستید شما که پوشیده دارید از قتل یا حق اعمال مجرم
بیشتر مستقبل است اعمال اسطه اعیه بر آنکه حکایت حال ماضیه است **فقلنا اضربوه** عطف بر ادارأتم و ما بین معطوف و معطوف
جمله معترضه است و ضمیر راجع بنفس است و تذکیر بتاویل آن شخص یا بتاویل بیت بگیرید شما که زنید شما از مقتول را **ببعضها** بپاره آن
گاو بخ هر او بود با آن با گوش مار آن را بانجوی آن با گوشت پاره که بین الکتفین است بعد اختلاف الاقوال و جوه و روی زدن مقتول
چوبی زدند زدن بعضی گردن او میریخت زدن قاتل را بکشت و آن دو ارزاد بودند که واسطه مال الدم اصحاب ارث قتیل بیان تو
و بابیر عدو مقتول بود حکایت کنند و صدا نسبت صبی که قاتل حی فی الحال ایفاد دیو **کذلک** همچنانکه زنده کرد آن
یحیی الله زنده کرداند خدای **الموتی** همه مردگان را در بعث آن کلام دال بر آنکه حمد وقف در کلام سابق ای نصر بر الحجی میسر
آن مقتول اخبار کرد این زنده شد **ویریکم** و بنماید بشما خطابات با آن جماعت که در مجلس اجابی عامل بود و میباید که مخاطب
سکران زمان حضرت رسالت باشد بعضی اهل عناد انکار حشر میکنند که حق میباید دنیا **آیاته** دلالت خود را در احیا **لعلکم**
نمایاند که شما یعنی بارادهٔ آنکه شما **تعقلون** فکر کنید و در یابید این را بجهت آنکه عقل شما کامل شود و بدانید که کسی که زنده کرد در زمین

لحسی هرآینه بر اجای متوی قادر خواهد بود و اینکه جوهر اندر آن متنقل نگردانند و اینکه از استرو طاشت دون بعضی از کاوسید شیخ
مرتضی احزان که این شخص قدرت و اداء واجب و رفع نمیشود و قسمت برکت توکل شمنده ابلاد و همه مرد الدین و اشعار ایشان
طالب است که تقدیم و قرنکه بین انصد مطلوب و تقرب اختیار شی احسن و رفیع باید برای قربه و دلالت اینکه موجب جنبه سبب
جار فهم و مرد بیکدیگر نوادحیه غیر متقول و دیگر لیات بالکه هر که خواهد که اعلاء قوه خود را بشناسد در امثله اسی که
مرحیتی را بیجاند طاشتن است که رفع شده نفس خود که اگر فوق تهوبات ناحرص و شره بعضی از باطل شود و ضعف که در اعوان
شود و مجب در اعوان المظهر باشد و منال ثبات در طلب فیاد مسلم باشد از نفس بحطام از مخلوطات دنیوی و اتباع هر چیزی که
از ذکر نفس او رسیده زود شود و بحقه لیسه و جنبه حالی و دسکت شد و اداء تراع عیان عقل و رحم او مرتفع گردد و در ایراد این قصه
دلالت بصدق موسی ماصل الله علیه و آله غرض اجاری اسرائیل بانکه در چیزی که همچکس دست و انستن اسکر کرد بر الم
راحول داشته در ایطاء شد چیزی بار سید باشد و بود که حال انحصر بود بعضی بقرا او کرده در اجاری اکتمید انشد و
وجه کاری نحوالن بل ابی اجاری اینه اعد حجر ساطه باشد در قوت بنو الحضرت رسان و بر جوع ذکر محجوز باحد و ملاء ظاهر
بر اسرائیل در عشاد بیاد طغیان و عصیان انبیاء مبعوث باید منوله ثم قست قلوبکم پس کشت دلهای شما ای یهود من بعد ذلک
از پس رفع شدن آن متنقل و باسد از جمیع آیات و معجزات که بعد از آن بود و خطاب راجع باولیای متنقل یعنی بانکه از آن متنقل
دارند که باید بعد قاتل خود را برای تمایل کرد و باید لجج بجمع بی امر اسرائیل که او جود شامد آیات مذکوره سخت داشت و اشد
و قساوة عبارتست از غلظ اصلاء تجاوز در حرمت و قساوت قلب است در بعد آن از اعتبار و تذکره و ذکر توجه استماد قسوت
یعنی با آن آیات مذکوره موجب لین قلب است و آنها غلیظ و سخت شد فهی کالحجارة مانند سنگ و سختی و
او اشد قسوة یا سخت تر از سنگ اندر قساوة و غلظ یعنی در قساوت مثل حجارات باشد بلکه بر ایشان و باطل تر مثل حجارات باشد یا
مثل الحجری که سخت تر از حجارة در قساوت باشد و بعد بر بیان مصالح مجاز و قساوت در مصالح الله و ایجاد ایشان در تشبیه بر آنکه فی مثل
الحجارة از مثل ملوک است بنا قسوة کالحجارة و چون اشد مختصر مبالغه است و دلالت بر اشد قسوت و اشتمال متصل بر آن جهت
که او قسمی نهاد او بر ایه و هدایت و سعی بانکه هر که صرف دارد بجاز اظهار ایشان تشبیه از سنگ بحجارة یا آنچه قساوت از آن مبتنی و تحجر
یا او یعنی تک یعنی ایشان سنگ حجارات بلکه سخت تر از آن قبیل و از سنگ آن یا آن الف و ابدیه بر ایشان عباس مروت که قبل صدور
جهل هزار بود و بر آن دیگر مشتملات عا انکه از او و سبل الهام باشد و مخاطب المعنی لا حجر لا تخرج منها انها کو و ای
تفصیل و تبیین باشد ای مصاب کالحجارة و بعضها ان منها لما یتفجر از قبیل اسلوب الحس او در سیر و ای جان شمر قسمت الحجر است و از
شهتها یا ماء و ان لسعت و ان شقتها فیخرج منه الماء یعنی و ان کنود ادیبوت انها نکره یعنی دیوان انها نکره است یعنی
ایشان از سنگ حجارات در قسمی بحجره و قسمی بکر صعود از او بیان است بلکه ایشان بیکند از حجارة منزله و ان من الحجارة و در بعضی
از حجارة لما یتفجر منه الانهار تحقیق بیان سنگ که هر آینه روان میکردد از آن جویهای بزرگ و ان منها و در بعضی که بعضی دیگر از

سنگها لما یشقق تحقیق که هر آینه میشکافد فیخرج منه الماء پس بیرون می آید از آن آب خورد و گویند مراد از آن عین جاری
و از آن نابعه و انهار اول جاری شد و حجارة اول موسی و اول انهار عیون و اول عمل بدکه از انشقاق حجارة باشد و آنی بیاورید کار
شکافتن آیات و ان منها و بتحقیق که برخی دیگر از آن لما یهبط تحقیق که فرود آید و از بلندی پستی میکند من خشیة الله
از جهت ترس خدا تعالی یعنی آن که حجارة متاثر و متصل بستوه و باین وجه که بعضی از آن شق میشود و آب از آن نابع میگردد و آنها از آن منفجر
میشود و برخی از آن از اعلای جبل سرنگون میشود بجهت انقیاد و اطاعت الهی و راست کار امر او و طور بهو و متاثر و متصل میشود امر او بر این طور و آن
مختلف است و از حجارة و حجر تفجر یعنی تفجرات نسبت بکثرت بعلاوه تشقق از جهت اسناد آن آنها را که مکان سید اول اعظمیت و اسناد
تشقق بیاء و رخته حجارات از انقیاد و استسلام بالکه معنی آن باشد که گوه عظیم از حجر و صلابت و عظمت اگر غلو داشته باشد در حجر
الحجر بوی رسد و جای نماند و از آن گردد و حجر و اوند کنوله تعالی از احد الذی اهبط خشیة الله و در حدیث ملائکه
ان لا تعرف حجر آنکه بسلام علی قبل ان الف و ان لا تعرفه الان یعنی سنگ سلام بر من میکرد قبل از آنکه مبعوث شوم و اکنون
میدانم از آنکه کریم سنگ و شهر حرمت کاین بجهت اعظاء عقل بود و اگر نه از حجاد ابر یعنی مقصود نیست صدور از آن جهت نمیدهد و مقصود
قسمت و عید و رسد و نشان ایشان مبعوث باید که و ما الله بغافل عما تعملون و نیست حق بیخبر از آنچه شما میکنید دیگر عالمست بهمه
و همه شمار از جهت آن عذاب الیم و عقاب عظیم معذب و معاقب خواهد کرد و بعد از آن بجهت قطع طمع از ایمان این نوع بود و حالت بحضرت
و سایر اهل ایمان میکند و میگوید که افتطمعون ایا طمع میدارید ان یؤمنوا لکم آنکه تصدیق کنند جهود آن مر شما را در آنچه
بگوید از دعوت ایشان اسلام و میشوند و دیگر لام برای سبب باشد و معنی طمع آنکه یهود آن را بایمان آورند بجهت دعوت کردن شما ایشان را
دین اسلام وقد کان و حال آنکه بودند فریق منهم گروهی از اسلاف ایشان بعضی از آن هنا دیگر که یهود اسطوری فیسمعون
کلام الله میشنوند کلام خدا را که بطور ثم یحرفونه پس گردانیدند آن تحریف را من بعد ما عقلوه از پس آنکه دانسته
و دریافته حقیقت آن را بعد از تامل و تشبیه و چون بیان قوم آمد که شنید حق و امر و نهی او را و اشتباه بود لیکن در آخر کفر کلام را در تشبیه و
تحریف کرد بخواهد در عمل آید و اگر تحقیق کند در آن مال آید وهم یعلمون و حال آنکه ایشان میدانند که افترا میکنند و در آن جهود
مرتب که مراد یهود آن زمان حضرت رسالت اند و مرسوم که بود آن که معاصر تولد میشود قوت را تحریف میکند اگر امامت تحریف نمیکند
نور از جهود یا تاویل آن میکند و در دین تمامی خود تفسیر میکند و نادر بین معنی مراد آنست که اخبار این جماعت و جنود ایشان از هر دین
حالت بود مانند که صدا از اسم کلام از خدای افترا کند و چیزی که او کفته باشد از نسبت دهد پس عمله و جمله ایشان که در زمان شما
اگر کار شوند و تحریف ایشان قوت نیابد طریق اولی چه اتباع در آنچه میکنند نابعه و رسای جهود می باشد و در آیه دلالت است عظیم
قسمت تحریف شرع و این شامل الحاد بدع و قضایا و جمیع امور دین بر حسب آرزو اند که در زمان حضرت رسالت فرمود که یهود
مدارس در مدینه بجهت اسلام ایشان با یهود نشسته و اصوات طاهر میشود پس بعضی از ایشان بعضی از یهود آمدند که ما مسلمانیم
محمد شما مبعوث و زیاد کنند بیاران خود می پوشند کمال الصنع و اذا لقوا و چون ملاقات کنند یهود الذین آمنوا آنکه ایمان آورده اند

یعنی اصحاب محمد قالوا آمنا گویند ما گرویدیم باحمد ساختند شما تصدیق کرده ایم بآنکه محمد رسول است که در توریة نشان ما و او نوشته شده وَإِذَا
خَلَا چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ برخی از ایشان برخی که ظاهر ایمان داشتند قَالُوا گویند آن کافران منافق ایشان را بر سبیل
تشنیع که أَتُحَدِّثُونَهُمْ آیا حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب رسول را بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بآنچه گشاده است خدای بر ایشان فتح را عَلَيْكُمْ
بر شما در کتاب شما و قول است که معنی آنچه در ایشان در توریة آنحضرت و اصحاب را صفت کرده بود که در توریة مذکور بود و چون در
روی ایشان مسلمانان گفتند برخی از ایشان که کافر بودند از روی انکار و منع از آنکه ایشان را از اصحاب محمد خبر میدهید لِيُحَاجُّوكُمْ
تا محاجه کنند و حجت گیرند بر شما بآن عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما یعنی محاجه نماید شما بآنچه از آن اقرار کرده پروردگار شما در کتاب شما که
خبر محمد و حکم او است و محاجه نزد آن قبیل است که گفتی کرد عمرو زید را که مراد او این است که ایشان بحکم کتاب شما حجت گیرند
در کردن بر شما عند ربکم و بیان این معنی رسول را بر کردن یا آنکه یعنی آنست که محاجه کنند با شما نزد پروردگار شما روز قیامت و گویند عند ربکم
را متعلق بیحاجوکم دانسته و در تفسیر نظر کرده و در تفسیر نظر نیز که اعتماد اتم او بر محاجه حسن و قول أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا نمی فهمید کلام ملامت که در آیات
بسبب ایجاد آن می باشد این معنی را که اسرار خود را بهم در میان نباید نهاد یا آنکه خطاب است از اصحاب و مسلمانان متصل أَفَلَا تَعْلَمُونَ یعنی آیا
مومنان چرا تعقل نمیکنید در حال ایشان که طمع میکنید ایمان ایشان را مجاهده و رغبت که سبب قتل ایشان از یهود بود چون رسول الله صلی الله علیه و سلم
فارغ شد از قتل بنی قریظه و بنی نضیر که دو طایفه از یهود بودند و بر اسلام حصن را فاتح کرد بر کرد آن جمعه زید و بسر الوسیق علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و سلم
در سند داشت و در وقت آمدن آن حصن رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آن کسی که علی رضی الله عنه بر روی کرد او بنیزه داد که حوزه بنا صفیه بنت حیی بن اخطب
ابتنا از امرا عدی دادن است و سوگند بخورد و با تحقیق ای که ترا بر عمر نظر داد که ترا محدود کرد بدین امر المومنین به بر حصن لیه فقال
چون بر آید بدو خوف عظیم در دل ایشان افتاد یکی گفت حاکم صاحب محمد و یکی گفت اقول الیکم فالامر و کسی بگو ایکاه حصن
که قد کان علی عروا صادعلی صفرا نصم علی الجهاد هناک علی سترا اتومن علی امرا اسر الوسیق عرب است که ایشان ترسیده اند بعورت
کنند در بود ایشان که حصن بودند و زبان ایشان شاد و سفاهه بخاند آنحضرت را و گفتند که محمد و کذا و کذا و کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم
بشود در بود که نمیرسد بلاد و از محمد اسید آزاد و اما الحق المنزه بمن الحاجز اما الاوامر الا ما اخذ تو و ما اسلم المنذر و
ابکلام نشید مکنت ما الا الماسم و تهور که جاهلی و مسلم در نمودی آنحضرت بکرد و حاجز و صاف شد بر برکت ایشان چون قول ما الحق
المنزه و الحاجز بشنید دکت محمد از بخاطر که معنی از اسلام ما سترده و حاجز بر مسجد شد الذین فرار بر داده که از بلاد ایشان
کسی او انحصار کرد پس بکه کر نظر کرد کنت الحق تو نیز نام الفتح الله علیکم لها خوکم عمر و کم اهلا منذر حوقم از بر خرد داده
را از او در دو صد بار از او در جواب ایشان گفت أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمی دانند چه دانند أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ که بتحقیق خدای میداند مَا يُسِرُّونَ
آنچه پنهان میدارند وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکار میکنند و از جمله آن اسرار ایشان که خود را و اعلان آن احوال عداوت و حقد
و سایر مسلمانان و اظهار نمود آنحضرت و اهل ایمان و احوال آنچه بر زبان ناز ساخت از نعوت حضرت رسالت و اظهار تحریر حکم
خود صلی الله علیه و سلم و اکثر مفسران در تفسیر آن گفته اند که یا یهود آن بندگان که خوض سر و علانیه ایشان را بسبب اند پس چگونه است که بگذرد

سخن میکنند آنچه تحقیق آنچه حال آنکه نشر بدان و عبر جامه آن پس ایشان بجهت این بلاغت الزام از دو مذهب ایشان هر که دانا
خود را ای نمان داشتگان است بآنکه ظاهر خود را ضرر با نور داری از است سازد و با طن خود را از لوث ناپاکی و بی باکی پرداز وَمِنْهُمْ
و از جمله ایشان یعنی آنکه أُمِّيُّونَ نامذب و خوانده نشده اند لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند توریة را و نمی شناسند آنچه در وست مگر ایشان
که ظاهر از کتاب خوانده اند تا مطلع شوند بر احکام توریة و آنچه در وست و بر آن تحقیق نمود إِلَّا أَمَانِيَّ استثنای منقطع است یعنی لکن سیمانی در
خواندن آن که مستند و ایشان آنست که آنچه در توریة موافق هوا و آمال ایشان است و اجابت آن که اعتقاد آن اند صحیح و مدعای دروغ که از علما و مشهور
کمیت خاص ایشان خواهد زیاد الحد ایشان را شاعر خواهد که چه بر آن کفر و عقالت الیهود عزیر الهی و اما و جمع امیت است و اند امر جریت
اسلام در نفس خود بر آنکه از امور که موافق علم و مرغوب نفس باشد و اشتهای آن ارسی است که بعضی قدات و هذا الاول آن در دیگر
و بآنچه تمنی باشد و مراد آنچه قرار یافته که حقای تقدیر کلمات قصور و حروف میکند و از اقرار میکند که اصل معلمت که یهود لا معتقد
در وجه تغلب و از آن محروس قرار کرده اند و یا مواعید کاذبه که ایشان بشنوند از بنکه کسی دیگر غیر از یهود بهشت نرود و آتش مس نکند ایشان
مگر ایام معدوده و نزد معنی استثنای متصل و معنی آنکه مگر که قرار آن میکند و روحی که آن غایت او معروف می دارند و در آن
محض تخویف است و نیاز اما ای ما خوف از او است که تمنی کتاب الله و الاماني تمنی کرد او را بعد علی الرسل و از قبیل قول الله تعالی
الشیطان ذی است و از قول مساب و معنا ایشان نیست بآنچه وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمان میبرند و در آن علم
و تدبیر صبی بجز میگویند محض گمان و اصلا علم ایشان ندارند از سر تمنی میگویند و ظن اطلاق ظن میکند در رای را اعتقادی که
قاطع باشد و اگر میباید آن باشد حاجز باشد و ما نند اعتقاد مقلد و رای از آنچه محتمل است که او را عاص شن باشد و در بعضی الاسلام
تقلید و دعای کتاب و در خوض علم جایز نیست و انتصار ظن در ابواب دیانات جایز نیست و حجت بجهت ظن بر حجت روایت دارد که
زنگی دارند در دانستن دلیل جایز نیست تحویل بر معنی معلوم کتاب و عدم اکثار بحرز تلاوت ان مسلمانان در تهدید بحرمان میبرد که
فاء برای تقدیم است بر قول سابق و دیگر معنی تحسر و اهلاک و در حدیث ابن که دیگر نام وادیست در دوزخ که چون کافر بدان اندازند چهل
بنده از سر در رسید در جهنم است که آنچه که و همه در آن اندازند تا خبر کرد اند و فرود و کوه بنام کوهیست در جهنم پس اگر ناودانی
جبل باشد معنی آنست که در زخ صعب که جای کبیر بدان کسانی که جرم در صدد اهلاک اشد باشد و بنا بکه نصیب و ادی یا جبل
محاذا شد و اند اصل مصدر فصل از منتق شده طبیدن ایشان با آنکه مکرات جهت آنست که معنی دیات یا آنکه ظلم تحریف عنوان
بالجمل جبل یا بر محصور دهاد و مرخاکه کنت حال معنی آنکه و حسرة بعد آنکه و عنوت و یا ارادی بالجبل که در جهنم الدرجات
مراد آنست که یَكْسِبُونَ الْكِتَابَ بنویسند و حرف بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود بنویسند و مراد بآن آن ملاذ یا بیشتر و در آن
جهت آنکه کنتم همیشه معنی خود باشد تا بنویسند و دیگری نسبت بر ایشان ثُمَّ يَقُولُونَ پس میگویند هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ این
از نزد خدا است و جاحین میگوید لِيَشْتَرُوا تا بخرند بعوض استبدال کنند بِهِ بدان کلام تحریف دان ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک
یا نصیب عرضی از اغراض دنیا کند و اغراض دنیا اگر چه جلیل القدر باشد اما نسبت بآنچه مستوجب اند بسبب از عقاب و اجر قلیل القدر

خلاصه معنی آنست که علمای یهود بواسطه اندرشوه صفت پیامبر را که در توریة بود و چون بود که مردی باشد بیکوروی چون بود که گاه
با حیثیت میانه بالا تغییر کردند و دوست بجای آن که پیغمبر آخر الزمان عجمی باشد دراز و از خیشوم پیغمبر موسی دروغ بودی
بگفتند و این صفت رجال و با خود گفتند که آن پیغمبر موعود نیست **فَوَيْلٌ لَهُمْ** پس وای مر ایشان را **مِمَّا كَتَبَتْ** از آنچه نوشت **أَيْدِيهِمْ**
دستهای ایشان بسبب کلام محرف **وَوَيْلٌ لَهُمْ** و دیگر بار وای بر ایشان **مِمَّا يَكْسِبُونَ** از آنچه می کنند و می اندوزند اهل حرص
را میگوید که بای چه صنعت کنند هذا الیهود شکار بر کواب خواهد آورد فائده که علمای یهود مرسومی داشتند که هر سال از یهود از کرایه
چون رسول صلی الله علیه و آله مبعوث گشت ایشان دانستند که او پیغمبر آخر الزمانست چه صفت او را در توریة بجری یافتند که در توریة بود
رسید بدند اگر افتای این مسئله کند بهود مسلمان شوند اسلام کند و مرسوم مقرر از ایشان مسدود دارند تدبیر تحریف کردند صفت محمد
و چون پیغمبر بیکدیگر ساختند گفتند پیغمبر که مرسوم ما از خبر داد و در توریة صفت او نوشته شد و ایشان پیغمبر کشت کلام ما را بر
باطل بردند و این سخن را مرتبه ایشان خواندند و ایشان را از راه بردند پس مر ایشان را از عمل لا سوء علمای یهود و دعوی ایشان
ایشان را تکذیب فرمود ایشان بسبب که در میکنند و آنش دوزخ نمایند و مکر روزهای اندک در سقر میلکه **قَالُوا**
گفتند یهود و نصرانی **لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ** هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ و ما را **إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً** مگر چند روزهای شمرده یعنی ایام محصور
که آن هفت روزست هر روز مقابل هزار سال آنست هزار سال که تنها مرا نیست و یا مقدار چهل روز که ما آن عدد فرمود که سامری پرستیدن
بوساله سی اعمال تنها است بیست و بجهتی که حاشیه آن مناسب کرده و لمس معنی طاس است طهارت آن که ماحصل کتاب ایشان
گرد بود که نباشد هزار سال چنین خواهد بود و ایشان بجای هر هزار سال یکروز در سقر خواهند بود در دوزخ و بعضی دیگر از ایشان
گفتند که مقدار ایام عجل که چهل روز بود چنین در نفس التنزیل فرمود **قُلْ** بگو ای محمد در جواب ایشان **أَتَّخَذْتُمْ**
آیا فرا گرفتید **عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا** از روی خدا که شما را بدان آنچه میکنید عذاب نکند مصحف باطهارة الخزاعی و بعضی را و ادام و مرفوع
فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ جواب شرط مقدر است ای ان اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده بل عمل امر و مل پس آنچه وعده فرمود
تا خدای نیز هرگز خلاف نکند وعده خود در این سوره گفت که آیا با عهد توجه خذتم عند الله الا من اتخذ عند الرحمن عهدا
قل لا اله الا الله و در دلیل مگر خلاف و خبر او محال **أَمْ تَقُولُونَ** یا میگوئید و می اندیشید **عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**
آنچه نمیدانید که ما دل حرص استفهام است بسبب تقریر علی موقوع امر بعد بعضی که ام کلی آنست و بدانست که احدی با منقطعه
بمعنی بل بسبب تقریر و تقریع بمعنی که آیا اتخذ میکنید در خدای الخبر بر کرکه علم ندارید و قوله **بَلَى** ایشان آنچه گفتند
کرده بود و ایشان را ایشان را از زمان بعید و دور طول و روح اعتقاد حکم و مال باشد و بطلان قول ایشان و بحقیقت بحر
بسی نجات که میگوید که مس آتش ایشان را در زمان اندک باشد بلکه **مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً** هر که کند خصلت قبیحه که آن شرک **وَأَحَاطَتْ**
بِهِ خَطِيئَتُهُ و فرا گیرد او را گناه او و در میان سیئه و خطیئه آنست که سیئه در چیزیست که معصیت قابل آن باشد و خطیئه عام
در چیزی است که معصیت باشد زیرا که از خطا مشتق است و کسی استحلال معاصی است و تعلیل بر سیئه بطور مفهوم خطیئه

زیاده خطیئه را باین معنی است که در مستولی شود در شامل مر احوال او که دنیا اگر مانند شی شود که محاط باشد و هیچ جانبی از جوانب
حال او نماند و باشد در آنست که عرو خطیئه باشد تا که میسر و باین صورت کاملی هیچ جانب که فرمان نباشد زیرا که عرا و اگر مستولی تصدیق
و قرار کیا باشد خطیئه بحیطه او خواهد بود و بعضی اعتقاد صحیح مطابق باشد خطیئه بکر کرده باشد و بخصوص آنست که هر کاری که در وقتی آنکه در خود
کاملی آنچه از بیک دیدار و شامل آن و اهمال او در آن و از تکلیف الخبری که اکبر از آنست تا آنکه تنزیه و مستولی اسکرد و در مانع قتل او و الغافله
بر طلب بار ما گیتیو و او را استحسن دانست مستقبل این مبنود که آنچه عبرانانست در سفر اکبر میکرد که مانع او مبنود در آن و مکذب کسی
شود که با جمع اوست در آن آنکه مال الفرع نور کانه فاعل الذین اسالوا التوراة الذی تولیا ایشان اهل طهارة ایشان کرد **قَالُوا لَنْ**
بگوی که منصف و باین صفت سبب حصاله فیجب **أَصْحَابُ النَّارِ** اهل دوزخ و ملازمان دوزخ همچنانکه در دنیا ملازم اسباب آن بودند **هُمْ**
فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید بمانند کاشد و بشوند و دیگر اهل ایمان است که ابو در معاصی خطیئت بود و باشد
بود باشد و دوم خلود در اصل بمعنی خود داشت و کان است طولی و مانع و حد انصال آن باصدانست که هر کاه اهل ایمان بجهت شرک و
بعد بسیار است لو بود در دوزخ باشد پس چگونه کفار که با وجود کفر و ایمان آنها مستغرق معصیت بود باشد و مسکن ایشان در دوزخ
قلب باشد در بیان این حجت باشد و ای صاحب کبیر فرمود و قول الخبر خطیه بعبارت از آنکه مجاهد کند که چون مؤمن کناهی کند
بیاد بر دلش بدید آید و هر چند که بیشتر کند بیاد کرد دنیا آنکه جمله دل را بیاد کرد و صدا ایشان حال کفار را بطلان اهل اعصیان ذکر مالک
اهل ایمان بسکر یاد عمی بندکان باشد بایمان و عمل صالح و بسفر مالکه **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنکه گرویدند بمحمد و آنچه آورد و اهل
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو بسبب **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** آن کروه اهل جنت اند و ملازم آن **هُمْ** ایشان و جز ایشان
فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشند و کلمه عطف عمل صالح بر ایمان دلالت میکند بر رجوع آن از سنای ایمان و حلود اکر بمعنی مکث
است طولی اما بجاوید دوام ثبات باجماع جمع اند و صدا ایشان حال از تعیین یاد سوره شد کلام را که کرمی اسرائیل میکوید که **وَإِذْ**
أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا کرفتیم در توریة **مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ** عهد و پیمان و نزد ایشان بعضی را کفتیم با ایشان **لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ**
پرستید مکر خدا را که سزای پرستش اوست نه غیر او اخبار در معنی نهی است کنود مع لا تعبدوا کاتب لا تعبدوا در این الخبر است از صریح نهی
عبد آنکه از مقصل بهایت باشد نهی سازد که در ما شهادت الحال نهی از آن خبر میدهد و مؤید این قرائت الا تعبدوا و عطف قولوا
بر آن و ما و من مقدر اول لحذوف ای قلنا لهم لا تعبدوا الا الله و در معنی مقدر کلام آن لا تعبدوا است که چون حذف آن مثل قول و
بسوی اسد عهد کردیم از ایشان که پرستند ایشان مکر خدا را و قوله **وَبِالْوَالِدَيْنِ** متعلق بمعنی و نیکوئی کنید بپدر و مادر **إِحْسَانًا** نیکوئی کردنی بمعنی داد و شفقت و دعای خیر و احسان جمیل در حق ایشان مرعی دارید **وَذِي الْقُرْبَى**
عطف بر والدین یعنی نیز نیکوئی نمایید بخویشان **وَالْيَتَامَى** و بیتیمان یعنی فرزندان بی پدر قبل البلوغ **وَالْمَسَاكِينِ** و بینوایان

وبجا کار و در و فیان نیامی جمع نیست چون زید و در دلی و ایزد قلیلا الا از ارات و سکر مقبلین یا بعد از سکوت کار آن الفقر اسکر و مولا
وقولوا للناس حسنا در تفسیر قول الناس قولا حسنا گفت و تفسیر حسن بحسن جهد بالبنات و مراد بان تخلق و اشارت است بسوی کلمه مرد
مر مارا کفار و بگویید با خلق بگوئی کید و ما الایمان بلک تکلم کید و آیات نزاع اصحاب در شد و اینکه و حسن و کلمای حسنا
خواند الله تعالی بحسب محل که اسم کلام مقتضی آن و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را بر طریقه که در ملة شما رسم مرسوم گشته و آتوا الزکوة
و بدهید زکوة را در وجهی که مامور باشد ثم تولیتم پس بر گشت کردید و صدا از پیمان برگشتید از عهد و میثاق آن کلام بر طریق التفات
از صیغه بخطاب رسیده که مراد یهود آن عهد و سوار و بیاشد و الا مکلف قبل از ایشان بودند و وجه تقبل بصیغه شما یا الا و احد اسم
کرد و از ایشان و زاران نمودید الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما را که کسانی بودند که بر یهود قائم نبودند بر طریقه که بان مامور شده بودند
از صیغه و کسانی که اسلام آوردند از ایشان و انتم معرضون و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از آنکه نوشته که در شما صیغه جمع اعراض
شده یعنی ما ذه شما صیغه اعراض است از ربانیان و الجماعة اصل اعراض جانب از مواجهه بجهة عروض و گویند که جمع میان قول و اعراض
آنکه ایشان بصورت و بیم بعضی تا زمان میثاق بودند و در آنکه ذکر الذین در عبت از توحید بجهة معظم و نوشته ایشان و مالم در سکوت
و تهدید بر عبوق اولاد از ایشان از بجهت که در مدینه قدسی وارد شده که من توضی عند الدعا تا عند رایس و الحمد تحت اقدام
و در جوابی که جوان بیمار که بدیت آمد از برای وی مسجدی ساخت و در تحت شد مسجد نیز دلیل شنوی که لزاحاد کوید هو ایشان
و از آنکه صبر کرد در مرد ما و اعتنا نیز مود و جمله خطبه بخواند و صد از جمله صد اصحاب گشت ما رسول الله اجازه و مرا تا برای تو سبزی
بسیار جو نیز الجانب خطبا و اکنی و موعظه و نیا نی حضرت اجازه فرمود پس منبری راست کردند و سه پایه و چون حضرت قصد آن صورت کرد
بنا الله عایه و آله فرود آمدن و بر دو دست و زبان بیان کلمه ترنم و بجون بر الجانب و اعاد خطبه کرد حاجا الله و در حق
او را اولاد و نزاز از مهجرت الحضرت از منبر بر آمد و آن سوز در صلاکرت و او را خاموش کرد ایند چه نکه مادری کودک را خاموش
و بعد از آن فرمود بخدای که مرا بحق فرستاد که اگر مرا خاموش کردی تا قیامت هر قرآن مرا یاری کند و با رسول الله صلی الله علیه
و سلم دعا بنیکو فرمود و جبرئیل دعا بسیار کرد و من آمین میکنیم گفت و جبرئیل چه دعا میکرد فرمود چون بپای برپا از آن آمدم گفت هر که
را بکی از ایشان را دریابد و آنرا نشنود گفت بعد خدای او را از رحمت خود دور گرداند من گفتم آمین و چون بپای دوم رآمدم گفت هر که
ماه رمضان را دریابد و بر ایشان زند خدای او را اهلان بکاد من گفتم آمین و بپای سوم که رسیدم گفت هر که پدر یا مادر را نیابد و
رحمت خدای او نگفتم آمین و در صحیح لوزه که علما از قول احسن اختلاف ابن عباس فرموده که آن خلق کریمه که مرضی و محبوب حق
تعالی قوی گفته که امر و نهی امر کرد در صحیح ابن مرکسه که قولوا للناس حسنا ای مر و فارجا بر از جعفر مروی روایت کرده که معنی قولوا
للناس حسنا آنست که بگوئید مر مردم را هر چیزی که دوست دارید که در حق شما گویند چه خوب و دشمن دارید هر که را که دشنام دهند و طعن زنند
و زبان و کسی را که مستحق رسالت الحق باشد و دوست دارد حلیم عیب مستغفر را و در ناس بیرا خلق آن است از با فرعم و بیت که آن اسلام
جزیره کافر نیست و در حیث ناسخ است نه بسان ابن عباس و قتاده بر قول الله و بگویید که آن بلغ السیف منسوخ است و نقل از ابن عطیه

ابن عباس و قتاده

قائلم حتی یقولوا لا اله الا الله ابو نعیم و ابن ابی حاتم از ضحاک از علی علیه السلام نیز روایت کرده که منسوخ است بر آنکه مکث فنا الحسن
کان و هو ان ثابت با بیان کان الله مع الذین اتقوا و احسنوا و بیان کان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون و بیان الحسن و بیان الحسن
الذین جعلوا من دون الله معبودا الله عدو و اهیر علم و ابن عباس و تفسیر کرده فرمود که مراد بان فرمان که بلاغت قبول آن آنچه بود که ایشان
بارا است و از امر بسوات و علامت رقاب عدم ترک الفتن و تبرا از روزانست که مراد بان طاعت هر چه اهل صوفه الخلیل هم و قوله
الخلیل که در قصه طالوت و هو الخلیل سر عبادی الشکور که در قصه داود است و با امر بعد الخلیل که در قصه نوح است و لا تمام داد مر الکه
الملک کاملا الشاکر جلت طالوت الکرا الخلیل و بنده لا الذ ترتیب حقوق جمع انت الحق خود که رازا بر حقوق مقدمه دانست بجهة
ملکی جلاست و سعد لسوا اهم و بعد از آن که شاید بحق بالدین و بر بالخصوص آنها انوار ترتیب فرموده زیرا که سبب وجود و فرق
بارد و اولاد و بعد از آن که در وی الترتی فرموده زیرا که اما الوالد بکلی اعیر و بعد از ایمان حق تعالی که بجهت تعریف ایشان و رغبت ایشان
حق تعالی بر سکه ایشان و بعد از که نقص بود و مراتب و بعضی مذکور را ایشان خطاب بایشان و مکث بر نحو ایشان که و اذ اخذنا
کید که ما گرفتیم میثاقکم جایز از اسلاف شما و بنی اسرائیل از عهد بستیم که لا تسفکون دماءکم نریزید خونهای خود را یعنی از بنی آدم و زیاده
و لا تخرجون انفسکم و بیرون نکنید نفسهای خود را یعنی کسانی خود را طلوع نجم من دیارکم از اهل دیار خویش مراد آنست که مقصود کردید
مثل و اخلاء و طوعه که لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم و معلم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم که
مراد است بعد شرح انصار استقبلوا و تخرجین بقالین تخرجین دست و دین بر حجی که کو بنا انسهای آنها نیز مشتهای آنها بجهت
رسول فرمود که اما المؤمنون فی توجهم و تعاطفهم و تراحمهم الجسد الواحد و یکی که قتاده اجلاء و حجاز است بنی از بهر کو بنا قائل
خود و تحریج نفس خود و گوید معنی آنست که از خاک مکنید لحم را که صحیح سفک و صحیح لحوم شما از بیاد خود فان و بیا مکنید لحم را که مردی و بیمار
ثبات که نوعی عقوبه آخر و بیان و رضا و شما از خود ابد حق حقیقی آیت و قرآن الحجر و بیکند که مانع شما شود و اجتنب که دار ابدی شما
به حلای حقیقی آیت و عهد بیکر بر ایشان آن بود که اسیران بنی اسرائیل باز خرید ثم اقررتم پس اقرار دید و بعد از عهد و میثاق الزوم
از منقول شدید و انتم تشهدون و حال آنکه شما گواهی میدهید بر این که حلال آید برای تا کردن که ذلک از فلان شاهد اهل نفسه و نزد
مرا بر بعد از زمان حضرت رسالت آنکه گواهی میدهید بر اقرار اسلاف خود پس اسلاف اقرار بایشان بر سبیل مجاز باشد و معنی حقیقی آنکه ثم اقررتم
و انتم تشهدون و گفته اند که آیه در شان مخرب قریظه و نضیر است که ایشان را بود که یکدیگر را کشتند و مال یکدیگر را غصب نکنند و کرد ایشان که
اسیر کرده باخرید و ایشان و فدا کردند و اکثر ایشان که مراد اسلاف بود و اخراج ایشان در محرج خطاب بر طایفه است که در مائده که
حلال بر اسلاف و اخلاف اوست نیز که میدهد هر دو شان است ثم انتم هؤلاء بعد از حضرت ذکر قوم که موضوع برای قرآن و بیانی
جمله نحو است که آن تشبیه که بجهت که بعد از ایشان و از ایشان و شهادت و از ایشان کتاب بود و نیز از قتل و اخلاء و عدد ایشان و معنی آنست
که ایشان و دلالت هؤلاء الا انتم هؤلاء معنی شما اند که بعد که صدا از اخذ میثاق بجا از اسکنه اعدد سل آیت است ذال الاول الذی صلکه
و جون انبیا در جمیع صفات مفضل اسلاف خود بنود و جه اسلاف خود را ساده بود خیلکه صفات مذکور هر لعوت و نیز

نمائش اسلاف خود بود در نقض میثاق بعهود که از قبل الواجب علیهم اصلاب کفار کنند که سعی توانم نمود بطلان مولا الملک اعوذ بالله من الکفر
قوم اخرون بغیر اهل التوریة بجهة تبرا غیر صفت در منزل اهتدا ان وعده ایشان عبرت را حضور باعتبار اسالیب الهیه است کما قال الحرث
ویشتر العیب باعتبار ما سبق که عهم و موقوله و از ایشان هم اشاری فاد و هم و قوله تعالی **تقتلون انفسکم** نسبت جمله اقوال بعضی شما از قوم
که اسلاف شما بودند با بعضی دیگر بکشید و اهل خود را بجهاد که بکشتن در میشوند و که مال باشد و سعی اشاره علی ان بعضی شما اجهاد نا نصا
در حالتی که بکشید یکدیگر را یا مولا با یکدیگر است و این جمله حالیه جزای معنی شما بکشید و اهل خود را یا مولا معنی الذین است و جمله حال
و مجمع خبر اشعر بعضی شما الکیا بدکه بکشید و اهل خود را **وتخرجون فریقا منکم** و بیرون میکنید گروهی را از خود **من دیارهم** از
سرها و مسترطبای ایشان **تظاهرون علیهم** حال از ضمیر المخرجون یا از مفعول یا از هم و در تظاهر معنی تعاون است و ملحوظ از ظهر معنی جزء
بیکدیگر جا معنی را از خود از یار خودشان در حالتی که هم ایشان بیشتر و در آن قوم معلوم شده و یاری یکدیگر میدهید در اخراج ایشان **بالاثم**
بزه کاری **والعدوان** و از روی ظلم است که غیر مشروع است و عدوان گذاری که تعدی کند غیر مرتب که در مرتبه دیگر قبیله
از یهود قریظه و نضیر که با یکدیگر مقاتله کردند و قبل الهجرة بقبیله بنی قینقاع پیوند یکی اوس و دیگری خزرج قریظه الاوس بنی قینقاع و بنی نضیر با خزرج
انصار گردند و در قرآن یهود و مسلمانان علیه خود با اسیری ثالث کردند و هم در اخراج دیار ایشان کوشش نمودند یا هم قوم معلوم بحلاف
وطن الخاسبدی و چون کسی اسیر شد یا اسیر شد مدادا دوی جاکه میفرمایند که **وان یاتوکم** و اگر بیایند شما **اسارى** اسیران شما
دست دشمن **تفادوهم** بدهید و بدهید ایشان را بار بخرید یا اسیری دیگر که از شما گرفته اید بجای اسیر خود در اسیری
اسیر برای اهل مکه فدا ایشان کردند یا ایشان را بدیگر و نزد معنی است که اگر بیایند دشمنان اسیر ایشان که در دست شما طلب کرده اند و مقصودی افتاده ایشان
میشود یا ارشاد و وعظ با آنکه تقبیح نفس خود میکنید و یا ارشاد و وعظ منظور میشود و کلوا لناس الناس بالمعروف است که جزا
بخواهد که جمع اسیر است چون در حق مجرح بود و هم از آن تحریم و اخراج و اعمال و اگر در کشتن و قتل و هم شرایط ایشان **وهو محرم علیکم**
اخراجهم مستقل است بعد از تحریم قرقه کسی و یا هم و یا هم جمله معترضه است و ضمیر از برای شان یا ضمیر مبهم است و اخراجهم بدل از
یا از اخراج یا اخراج که مصدر تحریم است جمله حالیه مصدر و اخراجهم بکردانید بیشتر از قوم خود از دیار ایشان بیرون میکنید
حال آنکه حرام کرده شده است بر شما اخراج و بیرون کردن ایشان **افتؤمنون** آیا میگرویدید **ببعض الکتاب** بسیاری از احکام کتاب عبرت
اسیر است **وتکفرون ببعض** و کافر میشوید و قصد بعضی میکنید بعضی دیگر که آن قتل و اسیر است **فما جزاء من یفعل** پس نیست سزای
کسی که **ذلک** این چیز عهد شکنی و نافرمانی را **منکم** از شما که یهودید **الا خزی** مگر رسوایی و رسوائی **فی الحیوة الدنیا** در زندگانی
کلاف قبیله است و سی ایشان را علاوه بر قصد و صورت جزیه بر غیر ایشان از اهل یهود اصل خزی ذلت که تحقیر باشد و هم ذلت
و ابلاغ و خزی حزیه مشتمل است که جزیه شرط اسلام بر دو حصن فی الصغر فرود آمده بود ثابت و بیع و در الحاقات و اهل حصن بیمار
امن الناس کرد از هجرت که سعد و موالی الحکم را از قبیله حکم را از اعنی بنی اوس یا بین ابی بعیر که سعد و اصحاب سعد و اصحاب
سعد حکم مثل حال ایشان و سی خصوص و سی ایشان کرد و رسول و مود بحمد اسرک رای سعد که حکمی کرد و سعد رای نیم از آن

آسمان حین حکم کرد پس سر و سر و ناف را بیند کرد بعد به مردند و سرای بنی النجار حصن کردند و زنان و کودکان را بسبی کردند و ساهای
از آنها را نیز کرد و چون رسول جهد نبه لسد بسر سود تا جید حقوق بکند و اسرا و بنی عمر را بهم سود تا هم دوان ایشان را بیرون کرد و در کار
خاقان و کردن ایشان بر دو راه اخذ می اند حیی بن اخطب و کعب اشرف که رو سای ایشان بودند کشته شدند کعب مثل
باشد و شد و باز تسلیم باید و چون رسول آمدند دست باکردن ایشان تصرف در دو کار کرد که کشتن ای سعد که اخذای سعد از حصون
بیرون و بیاورد اسرا بعیس او و در حکم قول الشریف علی ابی الشریف کشته شد شریف بر دست شریف که اجیی کرد و هر چیز از احد
بیرون و بیاورد اسرا بعیس او و در حکم قول الشریف علی ابی الشریف کشته شد شریف بر دست شریف که اجیی کرد و هر چیز از احد
الی اشد العذاب بسوی بحثی عذابی که اشد و زیاده است و یکی انعاد ان مشد ان در ام است و از بعد جهد آن که عصیان ایشان است **وما الله**
بغافل و خدای هم غافل نیست **عما تعملون** از آنچه میکنید و بعد از نقض عهد و بعد آن از اسباب بنا که و عدت بعضی موضع از اهل الجنة
حسب ایشان عامل بن اهل است و همه را بر وفق کردار کنند تا صواب در سلسله عقاب و بیکال بکال و عشر عقاب خواهد کرد و حضر
تجاهد بعضی از سلف کان بحد اخاصا و مستوعبا الی بحطات بان رسیم جزا از اهل نبوده و وقت بر و علی الحکم کشید و ارکرد و اقبح
بیرون کند و در وجه عیب که فرا نیم حصلت بار از جامع آن من موصول و بر آنکه افتؤمنون بعض الکتاب و تکفرون بعض موم اختلاف
بکفر و کحالت مرد حقت و بیجهت که ایمان آنجا بسوی لمرت نه اسطاعت تقصیر بجمع آجا بالبی و مکتوب بعضی آن که ایمان الجهاد
نصر بر میکرد بعضی ارکان و ارکان میمونه بعضی دیگر را بجهل که معنی آن است که جزای اهل تعضی میکند در بعضی دیگر ایمان
بعضی و در بعض دیگر بر بعض دات را کفار ایمان بعضی که میگرد هم بند عهد بشار **اولئک** الذین ما نقضان عهد و عهد کفار **الذین**
الذین که از بخوری **اشتروا الحیوة الدنیا** خریدند و دادند زندگانی مختصر دنیا را **بالآخرة** بمنهجه داد سرای دیگر **فلا یخفف عنهم**
پس سبک کرده نشود از ایشان **العذاب** مطلق عذاب نه در دنیا بنقص جزیه و نه در آخرت بنقص تعذیب **ولا هم ینصرون** و نه ایشان
کاری داده شوند در دنیا بدفع آفات و بلیات از ایشان و نه در عقبا بدفع عقوبات و ایذا دلالت بر آنکه سرمایه عذاب ایشان در دنیا
حب الدنیا است که اعظم و در حدیث آمده که استغنا کسوات که بدین جهت باشد و بعضی دنیا را بر آخرت اختیار کنند و بعضی که
از آن کس بیشتر است تکبر است که بدین خود را بدنیای غیری امر و نهی کنند و رعیت را ذکر میکنند که نور و رسالت رسول بیکند و بنیاد و کفر
ایشان بنکبیت در مقابل آن و بیکه بدکه **ولقد آتینا موسی** و در حق که اعطا کردیم موسی **الکتاب** توریة که جامع احکام است
ایشان بود **وقفینا** و از پی در آوردیم **من بعده بالرسل** بسر سادات کان بعد از فقدان ما آتینا من بعده من الفتا
من الذب بعضی در عهد موسی عمر بنا بود سیصد از اجوب یوشع و اشموئیل و شمعون و داود و سلیمان و بیقا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس
بلیس و زکریا و یحیی علیهم السلام **وآتینا عیسی ابن مریم** و دادیم عیسی را که پسر مریم علیها السلام **البینات** نشانها که روشن و مجزات
که صدق نبوت او بود جز احیا موتی و ابرا اکمه و ابرص و احیا میت و بخبر از مغیبات و مستقبلات مبین است بیان علاوه حرام و حدود و احکام
عبرانیت با سریانی که بود بلغه عصر و اشیوع است و مشتمل بود که اشتقاق آن از عبا باشد که بر روز جمعه که بمعنی لیل کیوم بیار

ومریم بنت عمران عیسی خاصت و گفته اند که مریم بلد بعینه انبیاء و مقال زیرا که رجال او نزد مردیت که عمده داشته باشد کما ان الرجل
کمثل ارجه قال ازهر لو تصلح مریم و وزن آن مفعل بود که فعیل در کلام عرب واقع نشده و در الصحاح مریم مفعل است و مریم در الروح
نیال الازهری لا اکرهه وایدناه بروح القدس و مؤید ساختیم و یاری دادیم عیسی را بروح پاک و اصل کلام بروح القدس است قبل اضافه
مقدس اضافه موصوف بصفت مانند حاتم الجود و مسجد الجامع که معنی حاتم الجواد و الرجل الصالح است و مراد بروح جبرئیل که روح قدس
قرین عیسی بود و بدان روح عیسی و مریم مقدس بمعجزه طهارت و پاکی گشتند از انس شیطان و بلیجت گرانه و گرامی او نزد خدای و خصائص و تبرک
بار سجاده رفعت اصالت ان بخود و مرد و که روح الله مانند بیت الله و ناقة الله و بالجمله که اسلام در رحام او را تجلیات عظیم کرده بود و گویند
بار الجلیل که تاریکی دل و نهاد و جان ایشان بنوری مجملا که فرا از روح کشف در گرد و کنند او حیات الایمان و روحانی امر او یا اسرار عظمت
که مرکز ان موفق رازند و بسلامت و نیاز الکه مراد جبرئیل است و روح تسمیه ان در قول بعضی الکه محیی ادیان بالجاز و نوع رسل
الکتب و سایر بینات بمجاز که روح محیی اجساد و دوم تسمیه عیسی است باسم اکثر و اظهر الجذر و سبب جه روحانیه روح عالمست و سایر ارواح
اکرم بان صفت الهیا اختصاص دارد و بان اسم حیث تکریم و تشریف است و گفته اند تسمیه عیسی بان اسم و اضافه ان بقدس حیث ان که روح کلمه
کن بتکوین فرموده از نزد خود و اراده الرحمن روح ایجاد کرده بود بی توسط و الاد و تخصیص عیسی شاید جهت اولا و بالکه او بود جمیع انبیاء
تمون اختصاص جبرئیل عیسی از ابتدای صفوتا تنها بکر او و مقارنه او روی رجع احوال و ذات در معنی قدس غیر اختلاف عیسی
که بعیسی طهرت و سدی گفته که معنی نکت و نزد حسن بروح جبرائیل که مراد قدس و ان مقدس خوض است جه قدس بمعنی و ذوالقدس
قال ابتداء روح القدس حاصل کرده و بعضی بایدکه ای عیسی اسل ما بمهر از انتها ترا دیو با معجزات ظاهره و ریاز جبه افکلما ایا
بر هر کاه که از نزد ما جاءکم رسول آمد بشما فرستاده بما لا تهوی بانچه دوست نمیداشت انفسکم نفسهای شما و هوی و هوا
و هوسهای نفس شما نمود استکبرتم سرکشی کردید و بان رسیدن کردید فریقا کذبتم گروهی را دروغ زن شمردید
بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام و فریقا تقتلون و گروهی را میکشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام بدانکه تهوی ما تهوی
هوی الکرم مال الهوی هوی ای احب و هوی النجم هویا ای انحط و قرب طلوعه و تقتلون بمعنی مضارع بر سبیل حکایت حال ماضیه بجهت استحضار ان
در نفوس جه ایام فظیع و شنیع بجهت مراعات فواصل و بجهت دلالت بر انکه ایشان مستمر در صدد ایذاء عیسی اند جه در قتل حضرت
سید طبع میکردند و اگر حتی مع عاصم الحضرت ایشان میبود او را اهلاک میکردند و لهذا بجهت او میکردند و کشتند هر او و میان
تاریخ و بلد حضرت در وقت احضار و مورد مکاران اکه خبر تاذی بعد الاران فلیحت الخبر بی معنی همه زهر کوشت نرغاله
کند جبر جوره از بس محمد و اکثر وقت انست که رجحان من منقطع شود و قالوا گفتند جهود و دست قلوبنا غلف دلهای ما
غلاف منقطع است الغلفة طلبته و بجهت از بجاب الجبر ما بجهالی و بی آگهی در نمی یابیم و فهم نمیکنیم غلف جمع اغلف مانند احمر و حمر

وهذا کقولهم قلوبنا فی اکنة و گویند اصل غلف غلف است که جمع غلاف است مانند حمر و حمار و بجهت تخفیف ضمه اسکان کرده شد
یعنی انکه دلهای ما از عبد علت و بیان از انچه اندیشه ما میرسد و بلیغ مستغنی ایم بانچه دوست اغیر آنند و انکه دلهای ما طور و غلاف
که حمر و حمی میسود از اقوال بسکر و حاصل کلام ایشان بامر بحق تالید میکردند و حضرت بسالت هم را ایمان اوردن ایشان فرار و تاکید
حضرت جزع و هول ایشان کرده فرمود که بل نجات که ایشان میکنید بلکه فطرت ایشان محلوف بر فطرت و تکبر از قبول حق و لکن
لعنهم الله راند ذات خدای ایشان را از الطف و توفیق خود و خذلان ایشان کرده و تخلیه ایشان نموده بکفرهم بسبب انکه ایشان
عناد و انکار با وجود ایات قاهره و جود ایمان بجهت ایشان شده و ایمان ایشان مستلزم ندبا بالکه ایمان فطرت ایشان از انچه محمد کوید و بر بنا
بجوانب محمد طلب میکنند و در ایات و ملکه حقیقت ان که حق تعالی ایشان را که بسبب کفر و عناد ایشان کال الله فهم اسمعهم و اعمی ابصارهم و
الکایشان مجلی کشته اند و سلمون و مرده دارد حرام آنچه در انجا است دعوی علم ایشان و استغنای ایشان از قرآن و دلیلست بر انکه کفر و عناد عذر ایشان که
کر مل جدا بسود سوا و الفرض میشود فقلیلا ما یؤمنون پس ایمان اورند و اندک ایمان میاورند بعضی معنی کانه تصدیق میکنند و بر بنا
ان اعراض میکنند و میکردند بر بعض قلیلا از مصدیق است و فقد بر این که کلما قلیلا لا یؤمنون و نزد بعضی مراد قلت ایمان بعضی ایمان بعضی
بهیچ جز ایمان نمیاورند و کفر قلتی دارند عدم از کلام عمر شایست که ایمان اهل ما بایست هدایت ایشان را نزد بدانست تکبر
قلیلا کانه ای بالعدالت و قلیلا مؤمنون و نزد بعضی پس ایمان حالیست ای مؤمنون ریم قلیل یعنی در حالتی که اندک ایمان اورند
ماند ایمان سلام و بعضا او نزد بعضی تقدیر این که قلیل ما یؤمنون که حذف جار کرده اند و صل بان موصول کرده اند و مصدر ساخته و این قول اخفش
تفسیر آنست ولما جاءهم و هنگام که آمد بدیشان کتاب من عند الله نوشته از نزد خدای بعضی قرآن مصدق
موافق است لما معهم مر انچیز را که با ایشان است یعنی نوشته از توحید و نبوت و رفع صفت و نشور و غیر آن از اصول دین چه ایمان محمد و ما
تایید دال بر انچه میخوردکانی ما قبل آمده که سر اتفاق موجود است در اصول دین اسلام بکردید بدیشان نقص میکردند آن وکانوا من قبل
آنکه بودند پیش از ورود آمدن این کتاب که در وقت استطراد و در ماندگی یستفتحون طلب فتح و نصرت میکردند و بکسی کافر بودند
و میدانستند که هنگام عرب نصیب میکردند و کار بر ایشان تنگ شدند و دستها بر دست گشتند علی الذین کفروا بر انکه کفر ورزیدند
و انتوریه بار خدایا از تو نصرت میخواهیم بمحمد که رسول آخر الزمان و در نور محمد مسار مدکورست فلما جاءهم پس انکه کرد بدیدار
شد کار عرب و با انکه معنی ان که یهود قبل از بعثت بر مشرکان و کفار میکردند و علی ایشان میشدند و بعضی ما و کلمه ما باشد و ما انکه و مات کشتن علاوه
کنند بدان شد که بمهری مبعوث شود و بیان کنند که با رحمه و نظر بعضی و مصدق بتعبیر ما و کلمه ما باشد و ما انکه و مات کشتن علاوه
ام و بنا بر معنی اجبر سین از برای مبالغه است و اشعار بانکه یهود از حق خود طلب فتح میکردند و در مشرکان و با انکه بکفر علی فتح و عاصم کردند
لطای خود که مبعوث آخر الزمان که ظاهر کرد تا مشرکان ابتلا و مار از دست ایشان خلاص دهد کفروا به کافر شدند بدین چه ایشان را کمان بود که بمهری از بنی
ما عرفوا بجهت که شناختند و بدند و نزد مراد حق که محمد و قرآن کافر شدند بدین چه ایشان را کمان بود که بمهری از بنی
جز اسمعیل بودند و کافر شدند و با جهت حسد و خود و فوت ریاست ایشان بانکه دیدند فلعنة الله پس لعنت خدا و دوری از رحمت او

على الكافرين بر ساكردن كافران كه ما انزجر و دكار كردند و خاصه جحود ورزيدند و وضع ظاهر در موضع ضمير تسجيل بكفر ايشان و
دلالت بر آنكه وقوع لعن بر ايشان جهت كفر ايشان بود نحو كه محمد صلى الله عليه وسلم بر اين امت براى عهد است و مثل آيه كه براى جنس است و شامل جميع كفار
اولين و آخرين زيرا كه كلام در بيان حال ايشان است نه در بيان اهل ايشان بر اثار و ديار دين سوء بايد كه **بئسما اشتروا به انفسهم** ما بئس كه بمعنى
شى كه مرفوع على است كه در مستثنى است و انتصاب است بمعنى بئس چيزى كه فروختند و مدح كردند بيان بهر نفسهاى خود را **ان يكفروا**
بما انزل الله مخصوص بذم است بمعنى بئس چيزى كه كافر شدند بانچه فرو فرستاد خداى تعالى كه قرآن **بغيا** از جهت طلب زيادتى
انچيزى كه شايسته ايشان نيست و حسد بردن بر ابو على بجهت نزول نبوت بر آنحضرت و وقوع فصل بمعنى كافر شدند بيان بجهت حسد **ان ينزل**
الله بر آنكه فرو فرستد خداى **من فضله** از فضل خود كه اى كتاب و مطلق وحى **على من يشاء من عباده** بر آنكس كه خواهد از بندگان
خود كه سزاوار ايشان است كار براى رسالت مر كرى بعضى بجهت **فباءوا بغضب** پس باز گشتند و بدبختى از خداى **على غضب** بر آنكه خشمى
ديگر بر خشم ديگر و ديگرى بجهت حسد و اصل اطلاق كه محبت و باء در اينجا كار عيسى و انجيل و اى بجهت انكار محمد و قرآن بعد از انكار عيسى
بسبب غيرت جاهليت و اى بجهت كفر بدان محمد و باء در اينجا تغيير نوبت و اى بجهت كه محمد و ميشايد كه بگير بجهت كه باشد در اين آن
وللكافرين مر كافران را از آنكه كسى بنى محمد **عذاب مهين** عذابى خوار كننده يعنى عذابى كه موجب اذلال ايشان باشد بعذاب دوزخ
جز آنكه تطهير ذنوب **واذا قيل لهم** و چون گفته شود مر ايشان را **امنوا بما انزل الله** ايمان آريد بانچه فرو فرستاده است خداى تعالى از قرآن
و غير آن **قالوا نؤمن** گويند بگرويم **بما انزل علينا** بانچه فرو فرستاده شده است بر ما يعنى توريه **ويكفرون بما وراءه**
در حالتى كه كافر ميشوند بانچه كه بعد از آن است از قرآن و حال آنكه اصغر قالوا و نزد ابو البقاء كلام است و وراء در اصل مصدر است
و از ظرف كرده اند و كاهى اضافه ميكنند و از او ميتوان بر قصد كنند و از حلف و كاهى اضافه آن بمعنى استعمال ميكنند و از آن
براى تجويز كه آن مذاهب است و اما اگر از اضداد و ترجمه اند و اين اعتبار اولى است بمعنى بكرد بانچه در طى آنست و بعد آنست **وهو**
الحق و انچه هو حق و راست است و از دو حق مشتركست **مصدقا** در حالتى كه تصديق كننده است **لما معهم** مر آن كتاب
كه با ايشان است از حال موكد است و متضمن رد مقال ايشان چه ايشان چون كه كرده بودند بانچه موافق تورات بود مر تورات را
نزد ايشان اعتراض نميتوانستند بنزد **قل** بگو اى محمد در جواب ايشان كه ميگويند تو ورا ايمان آورند **فلم تقتلون** پس چرا ميكشتيد **انبياء**
الله پيغمبران خدا را **من قبل** پيش از زمان **ان كنتم مؤمنين** اگر بوديد كه مردمان بتوريه چه تورات مشروع ابراهيم قبيح است پس
اگر ايمان بتوريه درست بودى كشتن پيغمبران از شما صادر نشدى اسناد قتل بيهود در زمان پيغمبر صلعم است كه از اجداد اى
ايشان بود و ايشان راضى بودند بآن و عازم بر مثل آن **ولقد جاءكم موسى** و بدرستى كه آمد بشما موسى **بالبينات** خبرهاى روشن
و معجزهاى هويدا يعنى ايات تسع كه مذكورست در آية و لقد آتينا موسى تسع ايات بينات **ثم اتخذتم العجل** پس بگرفتيد گوساله
بخداى **من بعده** پس از رفتن موسى بطور **وانتم ظالمون** در حال آنكه بيدادگر بوديد بر نفس خود بسبب عجل يا بسبب اتخاذ و
مستلزم است كه اين جمله مستانفه است معنى آنكه قوم على كه ظالم بودند شما ميبينيد كه ظلم ستم و تجاوز از حق عادت شماست ما فى الزبر

بعد از اى اطلاق انزال ايشان كه نوشته شد بر ايشان و نيز آنكه طريقه ايشان از سوء ايمان طريقه اسلاف ايشان است اموى مراد از آنكه فرو
محبت است انچه هدايت مى نمايد كه **واذ اخذنا ميثاقكم** و ياد كنيد چون فرا گرفتيم پيمان شما را **ورفعنا فوقكم الطور** و برداشتيم بر
شما كوهى كه مسمى بود بطور سيناء كوههاى فلسطين و آن شهرست از بلاد شام و گفتيم بشما كه **خذوا ما اتيناكم** فرا گيريد انچه
داده ايم يعنى امتثال آن نماييد بانچه مامور شده ايد آن در توريه مراد احكام شرع **بقوة** بقوت و جد و اجتهاد تمام **واسمعوا** و بشنويد فرمان
يعنى فرمان برويد احكام انرا **قالوا سمعنا** گفتند شنيديم حكم را **وعصينا** و نافرمانى كرديم بعد از اعتراف بشكار اكنون كه
عصيان كرديد ايشان تا بيل قرار است بدليل جزم بعد از استماع از عصيان كرده خوض باز قول از حال ايشان خبر داده و نكته حال آنكه
كه با ايشان گويند بشنويد و اطاعت آن نمائيد گويند شنيديم و نافرمانى كرديم **واشربوا** و خورانيده شدند يعنى در دل ايشان
في قلوبهم در دلهاى ايشان **العجل** دوستى گوساله را يعنى كه سامرى ايشان را از شوق بعجل داشت و چون كه ان دوستى در قلوب ايشان
بود در اسم و تمكن شده و حد از اوصاف نماند تداخل صنع بتوب و صنع اب بالحاق بدن و در كرى فى قلوبهم بجهت بيان مكان اشرب است كقوله
اما باكلون فى بطونهم نارا و ايزد مر طاد دوستى گوساله در سوخ بجهت از دل و قلوب ايشان **بكفرهم** بسبب اكرد بدن و جحود معاد ايشان بود و جهت ايشان
محبت بود بعجل و قلوب ايشان الملبس بود و اتباع او از شايع جن و انس **قل** بگو اى محمد بايشان كه **بئسما يأمركم** چه بد است كه مى فرمايد شما را
شر بعجل و قلوب ايشان الملبس بود و اتباع او از شايع جن و انس **قل** بگو اى محمد بايشان كه **بئسما يأمركم** چه بد است كه مى فرمايد شما را
به ايمانكم بانچه ايمان شما بتوريه كه ان كفر است بمحمد و قرآن مخصوص بهم محذوف تقديره ايمانكم بها يامركم به ايمانكم هو الامر مستولى
و محمد صلعم و جمع قبايح ايشان باشد كه در ايمان مذكور بمعنى و كرا بعد بعجل از اجمع بر ايشان بمعنى در جهت ايد ايمان بتوريه شما را ايمان
مستلزم ايد كه از انكار نبوت محمد و قرآن و ما انزل و قبايح مذكوره **ان كنتم مؤمنين** اگر هستيد شما كه ايمان بتوريه مر ايمان تقرير و در مستلزم
دعوى ايمان كرديد تورية مر رفتيد بر ايمان كه ان كنتم مؤمنين بما انزل الله بما انزل الله بعضى كه مرضى الايمان بكم بعضى كه دعوى ايمان
را اين قبايح امر نيكرد و ايمان شما آن شما را خصمه نبيد و در كردن آن و چون اين اضافه انچه ارتكاب شدن پس معلوم شود كه بتوريه ايمان بداد
و در دعوى كاذبيد و مستولى بود كه تقدير اين است كه ان كنتم مؤمنين بما امركم به ايمانكم بها يعنى اگر كرديد ايد بتوريه پس چه چيز
ايمان آن شما را ايمان امر كرده چه موسى راستگو است كه فرا كرده مكر اعتبار كه ايمان او اقتضاى ان كرد و چون ايمان بتوريه امر نيست بعمل
نميخ بتوريه شما مؤمن باشد مانند جاهليان كسى را كه مؤمن بايد و بعد از خود و اقرار ان از قبايح و كسب سامرى دعوى سكر و نه كه هست جرما را نخواهد
حق نبود كه **قل** بگو اى محمد در جواب دعوى ايشان كه **ان كانت لكم الدار الآخرة** اگر هست مر شما را سراى حكم كه بهشت است
عند الله نزد خداى **خالصة** در حالتى كه آن خالص است مر شما را يعنى خاصه شماست **من دون الناس** غير از ديگر مردمان پس بر سلامت
بدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى الى آخر الآية بنابر اين اى براى جهت در هر تقدير مستفاد بايد كه اگر در دعوى صادقيد
فتمنوا الموت پس آرزوى كنيد مرگ را **ان كنتم صادقين** اگر هستيد در آن كه بهشت خاصه شماست بنابر آنكه ابناء خداى و احباى
او بيد انه لهم خير ابا الله و احباؤه و در كه هر كه متقى است كه اهل بهشت است لا محالة اشتياق بنوا هود و در آرزوى آنكه باسرع زمان

محنت خالص شد بالجمله و کرموضع رسح در لحظه جانکه بر دست کبار از صبر صلوات الله علیه در جنگ صفین غلاله در دست امام حسن علیه السلام
او را کشت یا ابی ماهد از وی بخارجین ابی بدر بر کوا این رجا هل حرب و روش اهل ایمان این در جواب فرمود که یا ابی لا یا ابی الموت علی الموت مقدم
علیه سقط الیت یعنی فرزند از جد همچنان بدار دیدر تو که حرب ایمان و لقمه شود و بلمرک با رسد و فرزند و ترک الحجه که در نفت ضرر فرمود
بر جهه تنبیه لو بود و بوصول الامیت و عار در حرب بر سکت الان الاخبار الاحبه محمد احبه یعنی اکنون هر سر مرد و سان خود و تجهیز
بدار از شر هر که جارم است و سید زیست الله تمای ان خواهد کرد و در صدد ان خواهد بود که هر چند زود تر از دنیا رفتن بدار الحجه از انجا
یا به خصوص کاهی که مستقر باشد که بهت خاصه او خواهد بود و بغیری در ان شریک نخواهد بود و در اینکه در حدیث واقع شد که لا تمنوا
الموت بصیر تزل مرکن لقاء الحیوة حیرا الی و تقنی ما دامت الحیوة خیرا الی مراد نیست از تمای موت نزد ضرر حیات
بر جزع و مامور به صبر است و تفویض امور او بجاه و دیگر لکه با الین نیستیم از وقوع تقصیر در ما مور به پس جیو حضور و عبادت برای تدارک ان
ولن یتمنوه و ارزو نکند جهود ان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت ایدیهم بسبب انچه فرستاده است دستهای ایشان از معاصی
در نزع حرز قتل انبیا تحریف نعت حضرت مصطفی و انکار بحضرت با حرم دعلوم ایشان بجنبه او و ما که چون بد عاملی که بخص ایشان
الا مذرو است جز عابد صایع و اکر نیا نفع او از انست بجنت جمع بکیا نفس را باز تمیز بوده و بکیا رفته زیان کاه الله علیم بالظالمین پس
مراد تا مذمت ایشان بهانه مذمت انتهم است و این جمله الحارث بغیب که واقع و اتم بود زیرا که اکر موت تمای ایشان میبود سر ایشان کشته
و مشهور میشد و بیان اهل کتاب که اهل مطاعن اند در اسلام و هیچکس از ایشان این را از ایشان نقل نکرده و نفی از عمل ایشان نیست تا محتاج
بلکه ان عبارت از انکه کسی بکوید که ابن اکر تمنای موت میداشت در ایشان تلفظ میکرد یا نکرد و تمنیا الموت فلو ما و لو تمنی
از منهم صلی الله علیه و الفضل کرده کلوتمنوا الموت لتغص کل انسان بریقه تمنی مکانه و ما یقی علی وجه الارض یهودی یعنی اکر ایشان تمنا
در حال آرزو می کردند ایشان کرفتاری بر روزی خاکم در روی زمین یک یهود نماندی والله علیم و خدای داناست بالظالمین
بستم کاران و در ع کرایشان از تمنی موت بر نیارند زیرا که خالد در دعوی ایشان دارند و در نفی ان بخود ولتجدنهم لا محالة
یعنی بجد که هر اینه بابی و در عمل خود و جهود ان را احرص الناس حریص تر از جمیع مردمان علی حیوة مراد زندگانی دنیا ومن الذین
اشرکوا و از الکافر تر که شرک اورند و بتوا احرص مراد بحرص انچه محکم چنین کاه حرص تر از ایشان نیست و بدانکه حداد بعضی از
عجایب علمی و مرد سنوات الاثم احرص است و شکر حرص جهت انکه کم ایشان و دیت از ارادت که الحیوة منطاق است و در این الذین
محول بر معنی فکانه قال احرص من الناس و من الذین اشرکوا از ارادت ایشان الا بکر چنین بالعدالت جهود ایشان شدید تر بر زندگانی
حیوة باطله را نیست بسبب زیادتی در نزع و نیز جهت هر کاه حرص ایشان را بطلبند بر حرص مکرون و حال انکه ایشان و تمنی بحر نفس
بخلاف اهل شرک پس دلالت میکند بر علو ایشان زیرا که جمع ایشان از تمنی در نزع است و میتواند که من الذین عطف باشد بر من
بتقدیر مضاف ای احرص من الذین و حذف الصفت دلالت دارد بر انکه جمع بنی اسرائیل محذوف باشد و قوله یود احدهم صفت از
کاهی که مراد الذین اشرکوا بوده باشد زیرا که قبیل غیر و بر انصاف ای من الذین اشرکوا لانه یود احدهم یعنی از انکسانی که شرک اورده اند

و مومنان الله که دوست میدارد هر یکی از ایشان لو یعمر الف سنة کاش عمر داده شود هزار سال یا هزار و دو قول الواحد بود احدهم یا ابی ذر
جهود ایشان مطرح بسیار ایشان و هر تقدیر لو یعمر الف سنة جکاه بود ایشان است و لو بمعنی لیت و اصل ان لو عمرت و حرف تمنی که
هر کدام از ایشان میکفتند که کاش عمر داده شود مرا هزار ایمان رغبت جهت بودن کنون لک حکم الله لیقبل که معنی لا تقبل ان بجهت
تنبیه مرا ایشان و طول عمر که بخت مجوس رفتی که بهم میرسد این که عیش الفیروز و الف مهرجان کاه الا ان یعاش موصول الاجام
نهم لو عطس بری هزار سال زنده بعضی علما ابن لفظ مکروه است و ما هو بمزحزحه رغبت انکه کرد و دکر باشد و هر ملت و خود
من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمر که عمر داده شود یعنی طول عمر دادن عذاب الی بیت چه فنا لام عمرت بلکه ان موجب از عذاب
بجهت کثرت عذاب دار جهنم مرا بجع باحدهم است ان یعمر مراد اطول عمر رفتن و اینکه ما احدهم نمی بر خرجه من النار بعضی بسبب
ایشان که در کرد اند و هر عذاب ان الیه در از کشیدن عمر ارزو نبود که جهنم بلکه بود که جهنم بلکه بجهت و دلالت ان میکند و ان یعمر و
ان یعمر بدل ان و احدهم بهم است و ان یعمر موصوف ان و اصل شده سوات جمع از سنوات و کفته اصل ان سنهات ماند جهنم
سانهات ایشتهن الحجاره ذات علیها السنون در حرجه بمعنی تبعید است والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بانچه میکنند جهود
مجوس و بعضی ایشان پس جهم الجحار از خواهد داد ذکر اب بجهه نهد ایشان روز قیامت بر اکه حرص بر طول ایشان بجهت طلب و بیاند
و انچه مجوس طلب از دیاد عمر در طاعت تلاقی ایشان تقریر و تلاقی زاد ان سماه باطل و عبادت ابا حنیفی اسرا الوسیر علیه السلام
که بعث عمر الوسن لا تعبد ابدا لک بهاء ذات و یحیی بهاء ذات بعضی بعث عمر و موسی قبضه از دیر یاد الجحار فرض زندگی
آنچه اسید ایشان مراد ایشان که در اعادی کمار و سن تدارک میکنند در نیت عمر جود و اله که حتی ایشان و از اهل عقل جوز عبد الله
را مثال انند در رسول الله علیه و آله و سلم و کفت و مار الخبر و که سبب جهت که فرزند کاهی شاید بدست و جود فرزند بدر و کاهی ماند و ام
و اقوای ارمود شاد کفت مجوز اند که ام و سبب دست و سطر و ان زن دست قضا کمند نم کفت مرکه ام ایشان دو ای که ذات
فرزند شاید صاحب ان محلول میشود کفت بکو کفتی باز کشته که دلا از بدست با الاد فرمود که عظام و صبت و مرد فرا بدست و حجم و طعم
و شمار اد کفت صدقت و کرکشت خدای ترکیب خوض سوره قل هو الله احد و در روز الور صور باکفت یک سوال کرد و ایم که حواب ایشان
خواهیان می اوریم و مرد شاد کفت جسد و مار اکه بهم اخر الزمان را جواب چکه بود و مرد و بعد از شما سوکند کیم و کفت جز هو تو ایم
که بهم اخر الزمان که منم نیز جسد او در حواب مرد و نیز دیکر بیدار کفت الله هو صمد دکر بیند این فرشته که در من نمی اورد حرا
و مرد و بجز اکنده او تمنی ماست اکر بجای او بسکامل مردی ایشان می اورد حضرت فرمود که بیت تمنی تمنا اجر بیت کفت و ری عند
و از ع الجلاد الساخه و در کشت جز خواند بود چه که بیت المدنس بدست مردی کنجه نصر نام لحاد در ملان وقت حراب شود ما کسی را
فرستاده تا بر ایشان اورد و بقتل در اجون در سال بر یاد یافت که ذکی و ضعیف دین قوت و خواست که او را کشد حیرت ایشان بکشان
دکن از خدا ترس مسوا او کودک و کاهی از رضا و رضا و کرچه قتل ایشان بیش کشتن از محض کناه باشد و بکر اکر خدای او را
بر خلاف سازد البته بدست لوکشته خواهیت و شما را بر و منی نخواهد و دیش کشتن او چه جایز باشد مرد دست او بدان

سوات بجهد و دشمن رفتن
جبلا

ومارا از آن خبر داد وهی بر بنا که بخت نصر بر آن شد و پادشاهی باستلا کرد بیت المقدس را خراب کرد و خلقی بسیار را کشت پس بحکم
اسلاف ما را بحمت بسیار رسانید و اکثر ما را قتل آورد و بر بیت نواحی ما مستولی شد و ما را اسیر کرد و بیت المقدس را خراب کرد و بخت و عزت ما
دشمن میداریم اگر بجای او بکاسل متوجه می آورد و بکسر اجد حصن است و سلاحی و بسوی جانب ایمان می آوردیم جوع ایمرشاه که قل
بگو ای محمد و جبرائیل ایمان آرید مَن کَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ هر که باشد دشمن جبرئیل را بدانیت عبرانی یا سریانی معنی آن عبد الله است و اسم مرکب
وجب و مع صرف ادبجهت عجمه و علمیت است در روایت دیگر بر وزن بجعفر است و بعضی بر وزن قندیل و بر موصول است و جبرئیل
و بقدر آنکه مرکب کان عدوا لجبریل عدو لله یعنی هر که دشمن جبرئیل باشد پس او دشمن خداست و خبر بجهت دلالت او بر تعلق مقدر
فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستی که او فرود آورد قرآن را عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ بر دل تو بفرمان خدا بر غیر رازی و نامه رساند بجبرئیل و در
نزله راجع بقرآن و اسناد آن بدان و در رجع جنس آنست که دلالت کند و مخالف مثال آن چه بجهت تقیید رابطه متعلق ان احتیاج بسوی ذکر ندارد
و ذکر تنکیر بجهت آنست که آن تنبیه اولی مر وحی را بمحل فهم و حفظ و حسن کلام آن بود که علی قلبک باشد و بطریقه حکایت کلام جوع و اتم مثل
قال الله اکثر مرفوع است کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک و از این معنی ام و تغییر است و بعد و بجهت رجال ما را علی را بسوی جبرئیل
می آورد بر دل تو در حالتی که [illegible] و بر تغییر جوع است و نزله مُصَدِّقًا مطابق لما بین یدیه مر کتب را که پیش از عدل آن است و حالا با ایمان جهت تو بدو و الجبار زبور وَهُدًى
که راه نماینده است بحق وَبُشْرَىٰ و در حالتی که مژده دهنده است لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را بجنت از کلام مرد و بر سیدن بدرجات عالی
و در آن اشارت که ظاهر آنست که فانه الاخر جواب شرط باشد و معنی آنکه هر که مخالف کند از یهود و جبرئیل پس قطع رحمت اتصال کرد از فرقه
کافرست و بنا بجهت آنکه بجهت نزول او بر تو وحی بر اکثر آن کافی کرده که مصدق کتب منزله است پس صدق و جرات بنی را قبول محمد
در مقام آن و با آنکه معنی این بیان که هر که معادات نماید بجبرئیل پس سید و رد از آن که تنزیل قرآن میکند و نزول کرده جرات شد
بدون آنکه عبور و مقام آن و بقدر آنکه من کان عدوا لجبریل فلیمت غیظا یعنی هر که دشمن جبرئیل پس باید که خشم بر دل او بمیرد
فهو عدو لی لا عدو خیانکه گذشت یعنی هر که عدو جبرئیل پس او عدو من و من عدو اویم و این او بجهت است لما قال اصدق مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ
هر که باشد دشمن خدا را وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او را وَرُسُلِهِ و فرستادگان او را وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ و این دو فرشته منصوب
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ دشمن مر کافران را که دشمن ملائکه و رسل اویند مراد اعدای با خدای مخالفت است با او
او بر جمع عاد و یا او مساوات با هزار او کان از آن ضرورت بر بیان و بنا بر تصدیر کلام بدر کر حق بجهت تفخیم شان معنوی است کان
واحد و رسول الحق آن فرضه و از او جبرئیل و میکائیل بذکر جهت فضل ایشان مکان از خلق و بجهت تنبیه است بر آنکه معادات و
رکل بسلامت در کفر و استحلال عداوت الحق و اشعار بر آنکه هر که معادات ایشان نماید یا یکی از ایشان کرد یا بجمع ایشان معادات نمود در بر او
محبت و معادات ایشان نیست و دیگر آنکه محاجه در ایشان واقع شده و رفع ظاهر در موضع مضمر بجهت دلالت بر آنکه جوع معادات کافران
بجهت کفر ایشان و استشعار بر آنکه معادات ملائکه و رسل کفر است و حصر میکائیل جزا نه چون بیاد حاصل که ایشان دعوی کرده بدرستی که دوست میکائیل

و دشمن جبرئیل جوع رسول الله بیان کرده و مسود بجهت که ایشان میگویند چه هر که دوست میکائیل الله دوست جبرئیل خدا بود و هر که
دشمن جبرئیل الله دشمن میکائیل خواهد بود و هر که دشمن ایشان دشمن هر دو پیغمبران و هر که دشمن ایشان باشد الله دشمن جبرئیل و
دشمن خدای دشمن است و دشمن خدای کافرست و در بیت که این صورت باید ابا صلی الله علیه و آله که ملحق نیست بنی نور
و ما از اعلیل من ابی فتحمل لها یعنی الجوبا آورده از اسباب انجم و منهم و الجبر بر قرار آمدن از ایمان جبه تابع نمیشوم در ان جوع
رد قول او کرده مرود که وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ و هر آینه فرستادیم بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و موید آیت قرآن وَمَا يَكْفُرُ بِهَا
و کافر نشوند بدان آیتها إِلَّا الْفَاسِقُونَ مگر مردم فاسقان از زمان جوع یعنی بیرون از حد و معادات کنند چه نفوس هر که استعمال
در بیرون از معادات کلام بکند مراعات طوان نوع اگر بدین کونا از نوع مخالف شده از حد خود و بس انکار ان بر کافر و بجهت ایمان بجز ایشان
در کفر و با اشعار بجوع ایشان از مرجوع اعظم ساکن الاجرای جهت مر بر اد بار صادقان بهوده و بشوا مدود که برای حس تا
بین تا مسلم ایشان کفار باشد و در بعضی تفاسیر آمده که یهود از قبل از بعث حضرت رسالت صلعم بر مشرکان احتجاج میکردند که
رسول موعود نزدیک که ظاهر شود و چون او مبعوث گردد ما را و شما ظفر دهد و بکوییم بسیار خشم و شما را جلاوطن حضرت میسازد
کن بلا میکردند و کافر شدند معادات جبل گفت ای سبحان الله رسول را هنوز نیامده بود استحمال میکردند و امیدوار بودند اما شما چه
او بدو اکنون که آمد و کافر شدید و ما که مشرکانیم بودیم ایمان آوردیم گفت محمد آنچه بیاورد که ما را نزد ایمان لام سوء جوع ایمرشاه
ما را بساحت در قول الیقین که در موصول ما ایمان بمحاذی ظهور را بنوشته که دلالت تمام بکند و جبه شوق تو اما مرد از و معادات
بال میکردند و روایت که مالک بن صیف بهود در الکف که جوع بزبان موسی انشا عهد و فرا گرفتند که چون بعد احزاب ظاهر شود
باور کردید و تصدیق او افتاید گفت خدا را مواثیق عهدی نیست در این معنی در نزد جوع ایمرشاه که أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا هر بار که
اکارست و واو عطف و محذوف و تقدیر آنکه أَكَفَرُوا بالایمان و کلما ظهر که ابی ایمان کردند با بدایمان جبه و اله رصد و شوق بجهت
خانه و هر کاه عهد کردند عهد کردی نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بشکستند آنرا گروهی از ایشان اصل نبذ طرح لکن عال استعمال الاهم
چیزی که فراموش کرده باشد و کرفریق جمع آنست که بعضی از ایشان نقض عهد کرده بودند بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه بیشتر ایشان
نیکرده بودند بتوریه از ترجم آن که فریقی که نقض عهد بودند اقل ایشان باشد و با آنکه کثیر آنکه از عهد کرده اند ایمان آورده
باشد و بجهت از اعتراض بوده وَلَمَّا جَاءَهُمْ و تحقیق آمد ایشان رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ فرستاده از نزد خدای چون عیسی محمد
صلی الله علیهما مُّصَدِّقٌ که تصدیق کننده است لِّمَا مَعَهُمْ مر نوریت که با ایشان نَبَذَ فَرِيقٌ بند انداخت گروهی مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ از آنکه داده شده اند کتاب نوریت یعنی علمای ایشان بند انداختند كِتَابَ اللَّهِ کتاب خدا را که تورات است وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ
در پس پشتهای خود بر آنکه بکردند ایشان و رسولی که مصدق تورات است نکردند بجهت تورات در بجهت رسول تصدیق باز کرد بعضی عرب
که در روستا و محبوب ایمان رسیکی که موجود باشد بایمان جبه و محبوب ظاهر و کوید کتاب الله قرآن است یعنی قرآن را پس پشت انداختند
و التفات بدان نکردند و قول آن ظهور مثلیت برای ایمان ایشان از کتاب خدای ملتفت اعراض کردن از تنبیه که از ایمان پشت انداختند

بجهت عدم اثبات بان **كانهم** كويا ايشان نادانند بعهد شكنان كه علماى يهودند **لا يعلمون** بخبر اند كه ايشان كلام خدا است و بعهد رسول
و نبت عيسى ايشان عالمند بجهت آن و بيان متعمد لكن بجهت عناد نزد وجود نخواهد اسبك بعد توضيح بايد دلالت فرمود بر آنكه يهود
بر چهار فرقه اند اما آنكه ايمان آورده اند بكتاب توريت بحقوق آن كرده اند مانند مومنان اهل كتاب چون عبد الله بن سلام و اصحاب او
ايمان آورده اند و فرقه دويم آنكه ايمان آورده اند بكتاب توريت لكن عمل بموسوى و فرقه ديگر كه ايمان آورده اند بكتاب توريت
و موسى و رسم المنسوخ نيز اخذ و فرقه سيم فرقه ديگر با آشكارا انكار كرده اند و لكن بجهت جهالت ايشان بان ناقص ايمان شده اند
ايشان اكثر مردم اند و فرقه رابع طايفه ديگر كه ايمان آورده اند بحقيقت بنده اكرده اند بجهت بغى و عناد با آنكه عالمند بحقيقت آنچه در دست ايشان
اهل تجاهل آورده اند كه بيان در عهد سليمان على نبينا و عليه السلام نسبت نعماى صد و بيست كه كويا كون بر سيحت و بيان شياطين
و نيز بجهال با بر بيان اصحاب بن برخيا نوشتند و بر ظهر ايشان نهاده كه بعد ما علم آصف بن برخيا سليمان الملك يعنى ابن برخيا كه آصف
وزير جناب سليمان آن آورده و از مال او اجمالا تسليم كرده و كويند بسترة او سيم نخواهد ملائكه را از كوت در اما با بعضى اكابر ايشان كه
انكار كرده اند و ايشان نيز بر آن كه تسليم در مال كرده اند سليمان مر ايشان اطلاع يافته منع نمود و ايشان نوشتها را در دفتر و صندوقى نهاده
ساخت و در زير تخت خود دفن كرد و اصحاب دولت كه ديوان آنرا در زير سر سر دفن ساخته و او را بر جز بدان و صدور او بيان او
ديوان آنرا از زير تخت وى بيرون آورد و بيان بر دمان فرا آمدند كه سليمان با اين شعبده ها بر ما خيانتها ميكرد بجهت اين جرم
انس و جن و طير مسلط شدند و هم اسرار سحر حكم خود كرد اند شما تعرض اين را بيا موزيد تا بر شما مسعد علما از آن آكاه كردند صالحان
كه بجنس تو اند و در آن نيز آكاه كردند و اسلام و جمله فوايد آنرا نوشتند و آموختند و سليمان را سحر و شعبده نسبت داده در اين دمان
بود ستم بر وفا كه بعد رسول بيشتر علو كرد بعد حوتم اراى ساحر سليمان نوده آيه فرستاد كه **واتبعوا** عطف و تبديل بعد
كردند و پيروى نمودند جماعتى بود **ما تتلوا الشياطين** بخبر بر آنكه بخواندند ديوان جن و انس **على ملك سليمان** بر عهد بادشاهى سليمان
زمان آنچه على عيسى في ايام و كويند مسوى است كه پيروى بخبرى كردند كه تابع آن شد عهد سليمان در زمان سليمان جنى و عيسى تمام ايام
با سحر و نيرنج است و با آنچه معنى كه در نفرات بيان آنكه عليه اذا كذب يعنى بتهمت جبرى ميكردند كه شياطين افترا آن ميكردند و بر ايشان
سليمان و ايراد بتلو بصيغه مضارع بر سبيل حكايت است از حال ماضيه **وما كفر سليمان** و هر كه كافر شد سليمان قسم سحر بكرد جنى
بر آنكه سحر و بيه استحلال كفر است كما قال الله تعالى و ما كفر سليمان كان الساحر كالكافر و الكافر في النار و هر كه سحر باشد الله او
معصوم خواهد بود **ولكن الشياطين** و لكن ديوان زمان او **كفروا** كافر شدند باستحلال **يعلمون الناس السحر** دمانى
كه مى آموزانيدند مردمان را از جادوى بجهت اغواء اضلال ايشان از جمله حالت اضمار و مراد بسحر هر چيز است كه استعانه بايد در تحصيل
شيء قرب بشيطان از آنچه اسمان بان مستقل باشد و اين فعل كسى است كه استعانت بشيطان داشته باشد در تمزيه و حفظ نفس خود
در نقصان و خلاف شرط است و اين قيد ساحر زنى و دلها متعدد ميشود و مراد آنچه متعلق مرادات باشد آنچه اصطلاح جعل ميكند و معنى آن
و ادوية و آنچه سبب سحر و حيلى و مبالاى سحر است و حاصل آن ماست نه كافر و نسبت الى السحر بسبب تعرف است و آنچه كه متعلق

بسحر و اصل الجنى بت كه سبب آن مخفى است و قوله **وما انزل** عطف بر السحر مراد بعطف و معطوف عليه كيب و مطلب جهت اعتبار
و يا آنكه معطوف نوعى از سحر است كه نوعى از معطوف عليه است و معنى آن كه ديوان تعليم ميكردند آنچه نيز آنكه فرود آمده بود
انسحر **على الملكين** بود فرشته **ببابل** در شهر بابل مسعود الحال مرطوب يا آنكه ملكين بالضم اراده ميكند كه فرشته بابل
بودند و اين سحر بيان در بابل بود قول مشهور شهرى بود از سواد كوفه و مورخ سدى بابل دماوند است و كويند نهر نصيبين و قول **هاروت وماروت**
عطف بيان ملكين است و منع صرف آنها بجهت عجمه و علميت است و كويند اشتقاق از هرت و مرت است يعنى كه جهت و الهيه بجهان بود و مراد از سحر طلسم
ساخته كه واطلاع آنكه و اتيان آنرا از ايشان بادار بود و اين قول اسلم اقوال و اسلمت بجوز جمع هذا بان اسم و مجاز بر عجمى باشد و بيان او
فضيلت بود كه در زمان آدم عليه السلام سحر در بابل موجود و فاش كشته و ديوان بان آنها تعليم ميكردند و اين قول و قصه بجهت ان مشهور رسيده
مسخر بود تا بعد از نوح عليه السلام بجهت مشهور شدند و زمان جنى كه در حوالى ابو و فرشته از آسمان و صور بشر و انبياء از آن سحر
و وعيد تهديد ايشان بودند و بر آن وحشت سحر و ايشان تعليم كردند تا ضلالت را دانسته از آن اجتناب نمايند و ابن سنان است كه تعليم
اطلاع دهند تا از آن تحرز و اجتناب نمايند و در روايت عامه واقع شده كه ابن عباس فرشته از جمله مرتكبان بودند كه بار طمس و آدميان در آمدند و حوتم مرسوم كه الشيطان
اسير نفس و هوا اند شهوت نفسانى و ميل عالى است اكر حمار اينزمان حال آنكه ايشان نوشته بودى صدور علماى جنى از اعمال ايشان از اسباب
امكان داشتى ايشان از آن استعداد كردند حوتم نفس بشرى بايشان داد و ابليس تعلق در ديان بوت نمايند و براى حكومت خلق ايشان از زمين فرستاد
جبل بر مين آمدند بزرى و زن نام عاشق شدند و مزبور مشغول حوتم و سحر و قتل يكديگر و بعد صنم آدم نمودند و بعد از آن بيان از
زاكردند و بعد زمان جماعت ايشان جماعت مصعب عظيم ايشان ظهور رسيد حوتم ايشان را از صعود در آسمان منع نمود و مسخ عبادت شد بر ايشان
مجبر ساخت بيان فرار و بيار جون ايشان كشت بار خدا بعد ايشان اجرت نخواست ما عذاب ايشان جهان را اختيار بكنيم كه اهل حوتم ايشان را
در جلبا را موى سر ايشان را بالاى ايشان بجنب و حالا از غايت تشكى زبان ايشان لا هن بيرون آمد بان ميكردند و تشكى سر بيار و تا
و آن زر را مسخ كرد با بر ستاره كه ايشان را فرمود كويند مجنانكه بهيل كه عشارى بود در بيان و ايشان مسخ كرد تو ليت در عالم بخانه و مسخ آ
مردم زنا معقول و از ضرر صعود مسخ و صعود الى مصعد مند بالطاق الحيه و از مثال مسخ و مسخ الى چنانكه در عبور الى صلد كورت كه از
اما الجنى موسى الرضا سلوان الله على الامر بسيد كه زعم قوم آنست كه هاروت و ماروت دو فرشته بودند كه حوتم ايشان را خلقت
كرد اند و در وقتى كه معصيت و فسق در بنى آدم بسيار شد بود و حوتم بر سر آمده مشغول از زن نام مفتون كشت و شرب خمر و قتل بغى و زنا و
عاد صنم از كار مى نمودند حاكم كفت لحضرت و نمود معاذ الله من هذه المقالة و شكال معصومند و محفوظ از كفر و قبايح كما قال الله تعالى لا يعصون الله
ما امرهم و يفعلون ما يؤمرون و قال عز و جل انه ليس في السماء و الارض و من عنده لا يستكبرون عن عبادته و لا يستحسرون يسبحون الليل و النهار
لا يفترون و قبله اعاد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامره يعملون و فرق ايشان از ايشان قاله بعضى ايشان كه بايد كه اختفا كنند حوتم
ايشان را بعد از زمان و سال بصورت بشرى تمام و بار از حوتم سحر مطلع ساختند و كما لا يمكن تسامح طلاء كاليت تا ثابت شد بر ايشان
و مسود كه قول عامه كه حوتم ملائكه را معصوم كرد اسد بالله ابن جمال ايشان بود و در بيان ايشان مسلم آنست كه از مهر آنها و از مهر قتل

ورنه استرجع وعاده اسلام مادر شود همچنانکه از انبیا صادر شده باشد هنوز باشد هذا العقد الوید بن وهو کما الذی انه
خوفم رسول را از جنس مرسل الرسول که ایشان بیت قال وما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری چه در وی انه اجاز فرمود که آدم
مرکز بیت سلاکه کرد با اهل بیت تا انبیا و امه و حکام ایشان باشد لکن شد رایشان معصوم ساخت تا بعضی جنب با سهل و حاجت
را سهولت ایشان را نتوانند کرفت و اگر بر وجه رهنه و نفرت ایشان بیت در طلب عیب ایشان رسید میکنت آیا بر صدر العدل الهی
باشد فرمود که از جرات کاه قال الله تع واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتمونه وذریته
خلفا من دون ای بار التسوم کنت بعضی مردمان میکوید که خوف ولاء ابلیس را اهل سوا بیحرض فرمود همچنانکه اهل بیت معصوم
ایشان باکرند خوف ایشان را بر صورت متضادع منع کرد اید و مرموصا و الله مولا الکذبون المنذرون علیا از جاهلیت اقرار کرد اند و ما ملائکه
حد اید بر ایشان مانند سایر انبیا و رسل اند بطلق همچنانکه انبیا از کفر مرتد اند ملائکه نیز از اسرار الوحشان ملائکه علیهم و حطر ایشان
طلب کنت چه بسیار باشد در حق سایر ذهره و سیاره میکوید از منسوخ شده فرمود که بوا فی موهلم در بین کفار از روح میکوید که
راینه که بنی آدم را زنده کرد در سیل اعتبار هر و مسوخ شده در دار الحجر که مسمی باسم ابو هرون شاه الدو و مردمان غلط کرده که در
که این دو شاه باشد و همچنین جمیع اعمال خود را بول مصیبه مسخ کرده باشد که تا آسمان و زمین باقی باشد ایشان باشد و حال آنکه مسوخ
از سه روز زنده نمیشود و ایشان را بسلیمان در امر در بر روی زمین هیچ مسوخیت بر آنکه شد از دو روایت از اسرار میکوید
باین سبب که خوف کار را بتال ایشان سخت کرده و بعد از آن فرمود که و اما هاروت و ماروت و فرشته بودند که خوف بحر تعلیم سحر
فرستاد و بر کنند از زمان سحر و دعوی نبی میکردند پس از هر دو فرشته را مرتاد تا تعلیم مردمان دهند و بایشان وحی جنید طالب سحر و
کیفیت اختیال در آن مطلع ساخت و معارض بر جان کردند و بحث تغییر بیان سحر و معجزه ابطال دعوی سحر کنند و از ما و علائم و دست که
خوف هاروت و ماروت را بیشتری فرستاد اما آنکه نوع معصوم شده بود تا اهل امر و نهی کار را مراحل سحر و بطلان از و تفکر کرده
و آن مهم از هر دو فرشته را مرکز دار الصورة در بیر راسن تعلیم سحر کردند بلاسا او نزد بعضی لفظ صادر و ما انزل الحرف نیز عطف
بحث نکنند بعد و در بین قصه و تقدیر آنکه و مکفر سلیمان ولا انزل السحر علی هاروت و ماروت بعضی کافرند سلیمان بحر سحر و تحریر
هذای سحر آنرا هاروت و ماروت تا بر جمیع ما و حوات و تعلیم ایشان کرد همچنانکه زعم بودست و کوید مراد هاروت و ماروت دو مرد
صالح بودند که ایشان را سلیمان میکفت و بحث کار اصلاح ایشان و بر تقدیر آنکه دو فرشته بودند با دو مرد صالح ملتبا اسود و صلاح
سبب مواجع وما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة جز نیست که ما امر نمودیم هاروت و ماروت حاد را بهم یکی امر و مان تا آنکه مرتبه
نصح و موعظه میکنند و از جنس از امور اسیدند که انما نحن فتنة جز نیست که ما امتحان ایشان ظاهر شود که آن عمل
عمل خواهد کرد و ایشان بجهت اعتقاد عدم ترتب ذنب بر آن کار خواهد شد و با آنکه علم سلیمان از حاصل کرده اعمال کردن بار جنس از خواهد کرد
و در ایمان خوشات قدم خواهد بود فلا تکفر پس کافر مشو تا اعتقاد کردن آنکه عمل سحر کاهی موثر نیست لازم و طلبت بر آنکه
تعلم سحر و امثال آن محظور نیست کاهی که مقصود از آن استغراق اطلاع باشد و بر اختیال آن تا انزال سحر تغییر کنند که جبرئیل حضرت

عمل کردن بیان یاد انتقال آن بر قصد مذکور و ما را اکثر او بحرف نفی باشد معنی آنست که هاروت و ماروت تعلیم میدادند سحر را کسی تا
آنکه کفت بات در او که ما آزمایش خلقان میکنیم فرقه کافر و مسلمان کردن ایجاد ما امر حق با ما معصوم نوشته ما با ما باش فیتعلمون پس
راجع است بناس کمد او را علیه از احدیت یعنی پس می آموختند منهما از آن دو ملک ما دو مصالح و صلاح و اصلاح و علم السلم و ادب کی سحر
بنا راجع فیسا طبایع است و هاروت و ماروت یعنی تعلیم میکردند از دو صنف ما یفرقون به آنچه بسحر که جدائی افکند میان
آن بین المرء وزوجه میان مرد و زن و کفته که در شرع سلیمان هر که سحر می آموخت و با سحر می سپرد زنان را و مطلقه شد و مرد را با زن
با یکست و مثال بدکه این بجهت آن بود بات که سحر را اعتقاد عدم حرمت کار و بات و کفر و جحد رفع علاقه و جحد و با آنکه سبب تغییر
سحر بطریق خدع و تلویح و انواع حیل سال تفرقه در میان زوجین مهار اخذ و با الغوای او و لح میکردند و ایشان را از کفر بعد الشتر و تسبب
ان علاقه زوجیه رفع میشد و اگر بجهت جنسه سحر را با تفرقه جانکه یاد و صاد و علم السلم نمود که در اعلم الصراحت در میان بعضی
جلوه نام ذالهام زوجین بالکه دفع فلان نوشت و ملا اهل در ملا موضع موجب فرقت در زوجین بجهت این ادعام باطل اسم مشتری شود و
تقدیر نفی معنی آنست که هاروت و ماروت تعلیم سحر در میان میکردند تا میان ایشان فرا کنند باشد و میان زوجه فرقت
و شبهه نیست که قول ابو الهیثم وما هم وثبت و مسلمان بضارین ضرر رساننده بسحر من احد هیچکس را الا باذن الله مگر
ما حدی را آن که بجهت سحر کند بان ضرر رسانند الا بحکم خدا الا آن یعنی خوف از اسباب آنچه بعد که بفعل سحر مبتلا شد
رساند و کوید علم یعنی تخلیه است و معنی اینکه سحر ضرر نتواند رسانید بغیر امر تخلیه و تکفر خدای و اگر خواهد و سوان شود اگر سحر
قهر لکن تکلف ما نفی و قول الجبر از صادق علیه السلم رب و کفت اذن یعنی قضا و قدرت پس روشن که هر که استحقاق ضرر داشت باشد
ای سحر بوی رسد و الا نه ویتعلمون ما یضرهم و می آموزند آنچه زیان رساند ایشان را بر او که عرض ایشان اعلم علم ایشان را
علم بجهل مشتبه و بالسا ولا ینفعهم و سود دهد ایشان را بر که سحر و علم باز جز مقصود است و بغیر مانع در دنیا و آخرت و ما اهل هر که علم
که موجب ضرر باشد و نفعی بر آن مترتب نشود ولقد علموا و هر آینه بدانند بود که لمن اشتریه هر که بخرد سحر را یعنی استبدال کند آن
بدین حق که بامور زیان آمیز عمل کند ما له نیست مر او را فی الآخرة من خلاق در آخرت بهره جمیع بکوی لام اند استیلاء کلمات از علاوه
مر او علاقه حاصل است یعنی او را در آخرت علاقه نیست انقلاب ولبئس ما شروا و هر آینه بد چیزیست که فروختند یعنی استبدال
کردند به بدل الخیر انفسهم نفسهای خود را یعنی حظ نصیب خود را بدان فروختند لو کانوا یعلمون اگر هستند که شکر کنند در
باب الیاء نیز مقرر بر وجه نفی و یا دلالت جنسه الخیر تابع است اگر هستند که شکر کنند در آن باعلم باشد بعضی آن و وجه نفی و یاد اند جنسه
الخیر تابع است اگر هستند که یعنی مردمان بر سود نفی میان و لقد علموا و لو کانوا یعلمون آنست که بجهت ایشان علم کردند و با آنچه استبدال
کرده اند بیان نداشتند و کوید بجهت دلالت اجر و اجار سحر است در زمانی راجع بود در روز اول و که کسی نفع استند از سحر
در اول از تا که فتنه عظیم بود و علم اسلام صفا و نفی ایشان در آن وجه و بحقیق ایشان موجب فرقه میان و اول اصحاب قبل
باشد و نفع آن تا آن جهت عدم شاهد عذاب بر آن ولو انهم و اگر بر جهت آن آمنوا و بدین محمد و قرآن واتقوا و پرهیز کردند

ایشان بود و بند کنان و سیاه رسانی لمثوبة هر آینه پاداش من عند الله از نزد خدای خیر بهتر است از ثواب و رگان هم مشهور و مراد
افعال قبیحه مذکوره لو کانوا یعلمون اگر بودی که دانستند که ثواب بهتر است تحمل ایشان بجهت نزل خدا نیست و بجهت قرار اصل اسلام چنین
عمل ایشان نکنند پس گوئیا که علم ایشان ندارند و دلیل که لشوبة من عند الله خیر جواب لو است و اصل آن بود که لا یفعلون لشوبة من عند الله خیر اما لشوبة
را مقدم کرد یعنی اگر بودی ایمان ایشان بدی از معاصی احتمال کردی در حق ایشان که بدانستی که ثواب خدا که بهتر است از آنچه در دست
خود دارند استدلال کرده اند بر صدق نصاری و مانعی جمله اسمیه مرکب کنند با دلالت کند بر ثبوت مشهور و حرم بحرمت آن بصورت مصدر
اطلاق مفعول الی المصدر علیه بلند و تنکیر مشهور جهت افاده قلت آی شیء من الثواب خیر نصاری خیر کرده بود و بر تقدیر
و لشوبة من عند الله خیر کلامیست مبتدا و شغل و تنبیه خبر از ثواب و مشهور جهت آنکه بارکت محسن یافت جهت ثواب و مشهور بمعنی
و در ایمان مذکور و دلالت بر آنکه افعال محلل مشهور بحسب اختلاف مقاصد و لمد العلم بحر بحسب الانتهاء و تحریر ایمان بحسب
استعمال الکسر و انکه بمعنی کلمه که سحر میتواند که انسان را بحال کرداند قلب صورتی که بصورت دیگر و انسان حیوان که بدیع
اختراع و از میان خود هدیه بر صحیح مصدق ایشان مشهور و اما بجهان ابر صورت ممکن و اگر بر قادر میسور ایشان
را تسخیر کنند و معاد را طیب و تسلط بلد الیقین ایلول و غیر آن و حال آنکه حال سحر و تجاوز سوء است و بر بنای و جهت
و احتمال میکند زیاده قادر نیست که نوع روزی خورد که و اما سحر و لیت که بمعنی و اسحر ساخت و بجهت آن بر وصل الله
که هر گرگ بود نتوان که بار بیاد جام باید که بجهت آن را کرده بود خواهد بر مسموع چه حرفی حکایت از کار میکند که در حق موسی میکند
که آن شعوب الاحلام السحر آیا اگر سحر روا کرده باشد کفار در حق خالد صادق بوده باشد و حاشا که آنحضرت منصف بوده باشد بصفتی
موجب نقص او و تنفر طباع از قول آیات چه آنحضرت حجت خدا بود و حلیه او و معنوی او و بر تنزیه و علم او بلکه حق سبحانه باستعانه در معنوی
از شر سحر و امرت باستعانه از صیغه آن که موجب الاعظم است و فتنه الاختن انها مر صار السحر جود و تصدیع باطل خود و ابهام ایشان
بانکه بنزد زنم و جبر و شر بایشان بشوانند در ساید و تصدیق جمله ایشان و تعظیم کردن انها را با و عمل و اعتقاد کردن تا بر آن که موسی
خاطر زنان تاکل است و چون حرفی بود از سحر که در عیب آن نبی مومنان میکند از قول اعدا که بود و ما تصدیق نمیکردند بهمین سبب
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تقولوا راعنا مگوئید بلفظ راعنا از روی مکالمه با محمد که بود و کفار تمسخر است
با آنحضرت و کلمه میگویند و قصد دشنام و تحقیر میکنند و مومنان را بمعنی میکنند که مرا نگاه دار یا مرا رعی حفظ بفرست برای مصلحت ایشان
مراقب احوال ما باش تا ما در ایجاد تلقی سیر و مانی و توقف با آنحضرت از ایشان مفهوم و بهود اشتراع این لفظ کرده از اهل ایمان و مرتبه
آنحضرت بایشان خطاب میکردند و در لا ایشان نسبت رعونه و حمق بود و ما و لزاز اشیر بکلمه عرا و کرده کان رعایت و ما زب بکلمه میکرد
پس بحث از حق موسی را از این نهی کرده ایشان را کلمه که بمعنی ایشان است و قائل الیس نسبت و بود و قولوا انظرنا و بگوئید ای
انظرنا که بمعنی انظر الینا یا بمعنی انتظرنا خود از انتظار و انتظار بمعنی نگرستن و ملاحظه حال و مهلت دهید ما را تا بیان
سخن بر وی رسیم بعد از آن سخن دیگر تمام فرمای و اسمعوا و بشنوید ای مومنان سخن خدا را تا بحیثیت عمل مرا باید شنید

و با شماع نماند از اسم قوله مثل سماع بود که گفتند سمعنا و عصینا و ایشان بدانچه باز مامور شوید بعد تمام تا خود نماند و بانچه از
خود شنوید و للکافرین و مر کافران را یعنی بود که بر سبیل مذمت این کلمه میگوید عذاب الیم عذابی دردناک که هر گز انقطاع
و تعذیب نکند چون بود کفار اعتقاد از مومنان شنیدند با یکدیگر گفتند و بعد از مدت مدید ایام اکنون اشکار ادب شنوانیم و ادب نزد انحضرت
بکنند با بعد از اعتقاد بیخبر بدند و دین استهزا کردند و سعد و سماع چون عرض ایشان از کلمات ایشان از اکنون بجهتی که محمود انحق بخلق
که اگر در این لفظ را استماع کنیم با شما جز قبح خطاب بکنیم گفتند محمد را این لفظ میگویند که قصد ایشان جهت و قصد شما است جمع
ایات و فتاده کای مومنان این کلمه مگوئید زیرا که کفار منقطع کرده و مقصد از ادای کلمه راعنا و ادای جهت مومنان
بکلمه کار را بدوستان و بر بدوستان کنند و حق قبح مومنان را از صنع و مومنان گفت شرط ادب نکاه دارید و بمعنی راعنا که زیرا
بدوستان میگویند مگوئید و بجای آن بگوئید که ای رسول خدای در سخن توقف فرمای تا ما از شنویم و در آن تامل کنیم و بنظر عاطفه در ما
بگو تا سخن را از ایشان دریافتن و دهان کفار فرو شوند و زود تر بفهم کنیم زیرا که چون شنوند تمامی و تا ما در سخن کنند زود تر
سخن را بهتر فهم نتوانند کرد و از آن بجا مرتبت که هر گاه قرآن یا ایها الناس و انعم شنوند و بگیرند و در هر موضع که یا ایها الذین آمنوا
قرآن بجای یا ایها الذین آمنوا یا ایها المساکین است پس حرفی در زمان موسی جهود و انرا الحفظ مسکنه یاد فرمود و در زمان عام الا
تا بیاید مسکنه زمانه ایشان را لاجرم بود که حضرت علیهم الذلة و المسکنة بخلاف مسکنان و فقیران است حضرت علیه السلام که در مباشرت
و عبادت کرم و موظم خواهند بود و سلوک ایجاد ها کرده اند که هر زنی بود یا گوسفند مجلس عیسی بن زنادان و لحظ مواظبه بودی و هیچ روز
غالب نگشتی اتفاق دو روز بیاید عیسی پرسید که کسی که کجاست که درین دو روز سبب الت و کشت و در آن بیماری افتاده است جهود را حسن
بالجمله عنی حیات او رفت و مرا الیز او رفت از او حالت تمام یافت نفسی چند نزد در روح او از بدن او مفارقت کرد و لفظ چون از شهر از
چه لحظه عنی حیات او رفت و مرا الیز او رفت از او حالت تمام یافت نفسی چند نزد در روح او از بدن او مفارقت کرد و لفظ چون از شهر از
چه لحظه عنی حیات او رفت و مرا الیز او رفت از او حالت تمام یافت نفسی چند نزد در روح او از بدن او مفارقت کرد و لفظ چون از شهر از
کمه این مراسکنه بگوئی که دهه المسکنه و حاذ الملکه در دنیی رفت را بنای و ملکه آمد و از آن عباس روایت که هیچ جای در قرآن
ایها الذین آمنوا نیست مگر که مهتر ایشان علی تو ای طال الصلوات الله علیه و آله و انرا در صحیح بخاری بر مسند کورست آورده اند و جهود
مومن میگردند با مومنان زعم مومنان ان بود که ایها جز جواب ایشان مومن تکذیب قول ایشان که فرمود که یا ایها الذین کفروا
بدیدا لا تکه حق را بوشید باید زبان نگرید من اهل الکتاب از اهل تورات یهود و در اهل شکار ان یردونکم
اگر بر گردانند شما را بر دین شما یهود و نصاری بعد ایمانکم بعد از ایمان شما و از بر دین کفار شما و بحث شما ان تردا مسورت
که اول برای بیان زیرا که هر چند حسرت و در بحث ان دو موضع است که اهل کتاب و مشرکان از کفر و ایمان کفر و ایمان اهل الکتاب المشرکین
قتاده مرید است برای استوار و قتاده برای اشد او در معنی قتال سوا آمده که مسلمان بود و مشرکان از علمای ایشان بودند قبل از اسلام
یابند و بعد ایمان ایشان کشند در ایمان جبری نفس و اگر جبری بودی ما را در ان نصیبی بودی مسلم می بستند هم حرفی بود
ایشان مرضوعت اهل طالب و مشرک میگفتند بعضی گفتند که جبری را بند ایشان بود که ان وجب و قرآن که جامع بهتر است و مقصود

رضی کرده اند و چون بیهودگاری بود نازل شد تا بالاسبب انتقال یابد و مشرکان را نیز داعیه بود که نبوت بولید میبرد و ضم تفوق رسیده
فرمود **والله یختص** وخدای اختصاص دهد **برحمته** نبوت و وحی را که مخصوص رحمت اوست **من یشاء**
والله ذو الفضل العظیم وخدای خداوند فضل بزرگ و هر که او را نبوت کرامت فرموده و تا ابراهیم مراد بجهت علم صرف رحمت و رحمت را
بالید کرد لنا قول اول اصح و اشهر و اظهر و قول ابن عباس و حسن بدین که بالاسلام مراد از ان نبوت و وحی که فضل عظیم است باشد
معظم فضل کنند ان فضله کان علیک کبیرا و حرمان معنی عباد از ان بجهت منع فضل است ملک محض منع و حکمه و مصلحت است و بجهت
مجرد اسباب اختصاص داده و طعن زنان کذب در پرورشاید منع غیر او و رحمتی او و مرد که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بجهت انکه منع که از مجرد
محض رحمت است اورده اند که جهودان با مشرکان طعن میزدند و میگفتند محمد را ای منع و ثابت نیست چرا حکمی میکند و صد از ان نسخ
میشود و حکمی دیگر بخلاف ان میکند خوض در قول ایشان کرد و فرمود کانی کار تعلق بما ادارند بلکه بجهت انکه منع نسخ مصلحت است احکام
بر نهج حکمت و مصالح است پس همچنانکه در وقتی مصلحت ما ان بود که موسی مبعوث ایشان باشد و توریت کتاب ایشان و وقتی دیگر مشتمل اکثر
انجیل باشد و اکنون مصلحت ما ان که محمد که مبعوث شده پیغمبر ما باشد و کتاب قرآن احکام شریعت ما چنین است چه معنی ان باشد
فاصلهای حکمی میکند در زمان دیگر مستغنی بلاد ایشان پس بجهت مصلحت خلقان در تکالیف و عبادات که ایشان تکلیف ندارند انبیای پیشین
و حکمی بحکمی منسوخ میسازیم و امنکم **ما ننسخ** هر چیز منسوخ میکردانیم **من آیة** از ایتی از قرآن در وقتی مصالح خلق و مقتضای
او ننسها یا فراموش میکردانیم از اوراق مطالعه میبریم **نأت بخیر منها** بیاوریم بهتر از ان آیه منسوخه در نفع عباد چنانکه مصالح
فاری را ادا تن بدون عبادت متوجه بجهت شوق مشتغل که در ناسخ باشد و در منسوخ نباشد **او مثلها** یا بیاوریم مانند ان چه نسخ کرده ایم
منفعت و مشوبت را بوجود مایه مصلحت چون تحریم قبله از بیت المقدس بکعبه و حکم ناسخ و طیه حرام منسوخ است ریاست بحرمت و حرمت شد
و نسخ در لغت ابطال شی است و اثبات و غیر ان اند و مثلم ان تبدل النسخ النسخ الظل ای ذهبت و حلت محله بالدال صورتی بصورتی
تناسخ انهن یا بود و در مراد منسوخ ایزد الله تعالی یا معنی بلغ و دست و ابدال غیر ان در مکان ان پس ناسخ حکم شریعت که دلالت
بر ازالت حکمی که قبل از ان ثابت بوده باشد و منسوخ حکمیست که ثابت کرده باشد و تفصیل و تبیین ناسخ و منسوخ و ناسخ و
که متعلق بان در کتب اصول اند مسطور است علیه طالع شود اما ایزد ذهاب ان از قلوب چنانکه در روایتی اند که مردی در مجلس
رسالت خواست و گفت یا رسول الله چند آیه قرآن سید و اشتم و در نماز بخواندم بستر برخواستم فراموش کرده بودم و وجود
که بیاد من ایه میسرت و دیگری برخواست رکت مرا نیز همین قضیه دست داد و یکی مجیبی کفت بجهت فرمود همچنین میدانید که سبب ان
چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود این بجهت انست که حق تعالی ان را نسخ نماید از یاد مردمان نبود و اول از جمله
حضرت رسالت صلعم در مجمع اورده که نسخ دو قسمت یکی منسوخ اللفظ والحکم چنانکه ابی بکر روایت است که مادر اول اسلام
میکردیم که نزغوا عن الملکه فانه کفر لکم حق تعالی از انسخ کرد ایه دوم رفع الحکم فقط کنزوه فان فاتکم شی من انواع حکم الکفار
فعاقبوا الایه که ثابت الخط است در لفظ و رفع اللفظ فقط مانند ایه رجم و اجاره جیله و تحریم سفره که دلالت میکند و نسخ تلاوت

معنی ان ایه قرآن اند جلد او موسی روایت کرده که مسلمانان در اول اسلام میخواندند که لو ان لابن ادم وادیین من ذهب لابتغی ثالثا ولا یملا جوف
ابن ادم الا التراب و یتوب الله علی من تاب و بعد از ان مرفوع شد و بنزاع الفرد روایتی که هنا دکر انصار در بر معاویه کشتند و بعضی
ایشان بارات که انا لقینا ربنا فرضی عنا و ارضانا و بعد از ان مرفوع کشت و چون بود در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که ان الشیاطین
و بعضی روایت که از جزی بیشتر ان کرده و از حکم الهی و مصلحت باشد ای در نسخ احکام ظاهر بودند حق تعالی مرسل الاحکام تقدیم و توجیه
ای فرمود که ای منکر مجادل **الم تعلم** ایا اسلام نداری **ان الله** که خدای تعالی **علی کل شیء** بر هر چیزها انچه و انبات
نفع و اسرار و غیر ان از مقدورات **قدیر** توانا است پس نتواند که بر وفق مصلحت نسخ حکمی کند و ایشان نماید بحکمی دیگر که مقدار ان باشد
مثال که منضمن چنان باشد در نزد و معنی مخاطب حضرت رسالت است و هر چه برای تقریر و تبیین الله سید ای محمد که حق تعالی قادر است
بر تو و بر امت انصار از برای تو و امد او گویند ظاهر خطاب با حضرت است و مراد جمیع امت و افراد و بخطاب حضرت است که الحکم
در او گفته در ایه دلالت بر جواز نسخ زیرا که اصل اختصاص ان است و انچه منضمن ان تجویز مانع و غیر ان امور محتمل و بر همه ان که
احکام مشروعه و ابان منزل بجهت مصالح عباد و تکمیل نفوس انبیاء است مرسل و تفضل در جواز جلب حضرت عزت در ان مختلف میشود بالاختلاف
اشخاص و اشخاص ما تعلق بسبب معاش جدا باشد و مصری کاین که صادر شد و غیر آن مصر و کاین که مانع نسخ اند و در ان طایفه
و مانع نسخ کاذب بیت بان ایه لمحتاج کرده اند زیرا که در نسخ بدون بدل و مایبدل الاشل لحجیر و مثلیه مشتبه زیرا که ناسخ مانی بر ان
بدل منسوخ باشد و دست از تقبیل و ان لمحتاج ضمیر است زیرا که عدم حکم و ابطال که باشد و نسخ کاذب که بضرب
ناسخ میشود و دست از تقبیل و دیگر که صدر از ان و مورد که ان الله علی کل شیء قدیر و ان دلالت بر انکه نسخ اختیاری است که محض باشد
بعضی حق تعالی بر ان که از قرآن و محو و صدر از ان که صحیح است که قرآن جایز است که منسوخ گردد بسبب مظهر و منظوره و معنی جزء منها
الف که مصلحت باشد از برای ما در ان و انتم در انتخاب تعدیه تواند و اضافه این بخطاب الملاء زیرا که سنت با حق است و در ایه دلالت
الله که مصلحت باشد از برای ما در ان و انتم در انتخاب تعدیه تواند و اضافه این بخطاب الملاء زیرا که سنت با حق است و در ایه دلالت
بر انکه قرآن محدث است زیرا که تغیر لازم نسخ است و چون قرآن عبارت از الفاظ و حروف منزل است همچنانکه بعضی عقل ماکول است این تغیر ایشان
جاری دانند از یکدیگر اعوانش سورت که متعلق معنی بات و تمام لا تقدیم موجب باشد **الم تعلم** ایا ندانستی خطاب بر سبیل
تعجب از ان امید اقبال ایها الذین اذا طلقتم النساء و چون از سخن میدانید که حضرت خاتمه اعلم است و مدعی ایشان از تعجب
خطاب او فرمود خاتمه گفت و این ایه در حکم دلالت بر مقدمه او بر جمیع معنی و ان است و جواز نسخ و بطلان از دعاء خاطر و مرسوم و مسمی است که
ایا ندانسته ایزد ما **ان الله** که حق تعالی بالاشل و مشهد **له ملک السموات والارض** مر او راست پادشاهی اسمانها و زمینها
مر او خواهد تواند کرد **وما لکم** و نیست مر شما را **من دون الله من ولی** از غیر حق تعالی و مستی که از و دستانع رسد **ولا نصیر** و نه
یاری که دفع ضرر کند یعنی او است نه غیر او که مالک امور شماست و مدبر شما و اجرای امور میکند بر انچه صلاح شما در ان است بر احکام

ایشان تمنی میکنند و در تحصیل رضای الوکیت و رفع میان ایشان و ضرر ایشان که ولی کاملست که ضعیف از ضرر و نصیحت کاملست که اجتنبی
بلکه از منصور و رویت که بهود از حد تحکم کرد نعمت از بهمه ما افترا لم چیز ما سکر و ندارد خیلی سکت و ما ایمان مومنی ما بر حرامات شاهد و بر همه
حق تم کتاب را از آسمان نازل ساز و حق تم فرمود که أَمْ تُرِيدُونَ ام مساوا همزه است در اول ام بمعنی ایلد انست که حق تم ملک اورست
قادر بر چیز ایشانیا و انت بلد بخواهید أَنْ تَسْأَلُوا انکه سوال کنید از روی افترا لم رَسُولَكُمْ از پیغمبر خود کما سُئِلَ مُوسَىٰ چنانکه سوال کرده شد
مِنْ قَبْلُ چنانچه از پیش از محمد چیزهای منقسمه بطلبید که بدان شما از موسی میطلبید نزد سکت در الله جهرة که بدید خطاب و شرکان
که سکت و لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة حتی نری الله علانیه و میخواهد که ام منقطعه است بمعنی بل بلکه از اول میکند که بلکه ایچه موسی طلبید
از پیغمبر طلبید مراد نهی ایشان از افترا لم و توصیه ایشان بتقدیم بر ایمان بعد وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ و هر که بدل کند کفر را بایمان
کفر را بایمان اختیار کند فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه گشت سَوَاءَ السَّبِيلِ از میانه راست یعنی هر که ترک نعمت بدل ما یافت بعد از آنکه
کند و افترا لم غیر ایشان که بسر بلوی مستقیم را گمراه کرد ما ع و دیگر کرد ی صلاة و علامت اوست که افترا لم میکند
کمراه شد و اجازه راست و از مقصد دور نیفتد اورده اند که چون مسلمانان را در واقعه احد بود و هنوز بسیار مخالص بر ما در دیدند
بعضی عمار یاسر و حذیفه یمانی را گفت اگر پیغمبر نمی بود این شکست بر ما سدی شما را روی بر گردید و بدین ما باز آیید که شما را بهتر خواهد
کفت شما بجور نقض عهد میکنید که نقض عهد امری عظیم است ما با خدای عهد کرده ایم که محمد کافر نشویم فتحاص کنت اشاهد ای
این بر صلاح شد و بجهت بجوی روی عقبه بن مار الکاشت تا مع محمد شد عمار کفت رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و القرآن
ربا الکه قبله ربا المومنین اخوانا این هر دو بیامدند و رسول از ایشان خبر داد و آنحضرت در حق ایشان دعا فرمود و در ایشان بهتر ایشان
گفتند و در بهود انفرین کرد حق سبحانه باز فرستاد که وَدَّ كَثِيرٌ دوست میدارند بسیاری مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت و حق سبحانه
عاز و اکد داشتند امانات و اسلام الو لَوْ يَرُدُّونَكُمْ انکه بگردانند شما را موسوم الله مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ از پس ایمان شما را کفارا
کفارا در حالتی که باشد بر حالت ضمیر مخاطب و میخواهد که منصوب دوم بود و ایشان بمعنی میخواهند که شما را کافر کنند
لوبایشان ان است در معنی دون لفظ جانکه باین مسرت شد و قوله حَسَدًا علت و رغبت بمعنی دوست داشتن ایشان اند شما را کافر
بجهت حسدی بر شما مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ از نزد دل نفسهای ایشان یعنی از حسد نفسهای بلیم ایشان نه بر صورت کسی منصوب
جار و مجرور متعلق بات بدیه بود یعنی نفسهای ایشان که شما کافر شوید از نزد نفسهای ایشان و نفسهای ایشان نه از اصل تمرین و میل بحق و نه
متعلق بحسدات و معنی حسدی منفعت از اصل نفوس ایشان مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را حق
و راست است یعنی رسالت محمد و صحت قرآن محمد بن اسلام ایشان بر این و نعوت مکتوبه در توریه و کفر بجهت آنست که اهل ایشان ایمان
آورده بود مثل عبد الله بن سلام و بعضی احبار و حسد ایشان بر اهل اسلام بجهت ذهاب نوبت و ریاست و انتقال آن بنی
اسمعیل را بر آنداشت که حسد محرک حسدت و موجب شهوت فضل و مناقب آنحضرت در میان در وقت تذکر حاسد را از روی
حرمان کرد بنت که وی رسول صلعم رجوع یافته بود حیی بود و سنوی خواسته در آمدند که السام علیک یا رسول الله آنرا دانست اما بکرم حلم

حلمی خود اعراض فرمود و بخاطر اهل بود پس ایشان چیزی از آنحضرت سوال کردند و جواب شنیدند برگشتند و باین کفت من از این ایشان علمی باشم
و چون ایشان بر فتند جمعی دیگر از ایشان آمدند و بر طریق طایفه اول سلام کردند من بطایفه شدم و در پس پرده نکفتم و علیکم السام و الغضب
یا اعداء الله و اعدا رسول الله رسول را مرگ ملموس باشد و چون برفت در ملاقات کرد کفتم یا رسول الله از شما ان عمار صعب و طایفه از
رهات و بطایفه دیگر اجتناب کنم بجهت آنکه بر حق را در جواب ایشان کفتند و من چون دانستم که در بنا تیر حسد و در هیچ چیز از بد حسد دارند
بر سلام و جواب سلام ایشان بجهت آنکه سلام تحیت اهل جنت است كَافَّةً بر کدید ای مسلمانان را غفرنه بهود ان قال جهال الیهود
و وی بکر دانید از نصوص رسانیدن بایشان و تغریب ایشان حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ تا بیارد خدای فرمان خود را که اذن در قتال ایشان
چه بر ایشان و باقل فریضه را علامی بی النضیر بر بنی شام از بنی عامر بر ریب که ما را بیشتر خواهد بود الیوم الآخر و قتل
بر بنی و سندی باید قتلوا الذین یحرمون ما حرم الله و رسوله و در منسوخه آنکه حرمت ربا که ام بمعنوی صحیح از ابن عباس عبد مطلب اذا اذن
در سنی که هدایت بجعل بنی قدیر بر چیز توانا است قدیر قادر باشد بر تغریب ایشان بالنقام ایشان بقتل و سبی و صرب جزیه بر ایشان
مصنوع صحیح فرمود و بعضی قدیر قادر عاجز و ایشان کفار بود و معنی قلت اهل اسلام بجهت قلت معکوس کشت ایشان از آنچه
مروی که رسول الله صلعم مثال ایشان را مورد شد ایشان که جبرئیل آنچه اذن الذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر آنحضرت مثال اسلام
تیغی از آسمان آورد و در کردن رسول الله وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ عطف بر واعفوا اصفحوا یکدیگر از محاربه و مکافات کنید و مهیای دارید شما را
سنن ارکان وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بستحقان یعنی صبر بر تحمل اعمال و اقوال کفار و عدم محاربه با ایشان تا زمانی که بلغی
شدن بحد او سبب عادت بدیه و مالیه و استعانه نمودن بایشان وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و آنچه از پیش فرستید برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از کار
نیکو چون صلوة و زکوة و انواع خیرات و کرم بجهت آنچه یعنی مال یعنی اصدقات و نفقات و حج و صدقه تَجِدُوهُ باید آنرا نزد
و بیابید کرده عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای یا نزد او ای ایابید نزد او إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بآنچه میکنید از
خیرات و مبرات و سایر عبادات بصیر بینا است بر ایشان و بجا آرید ضایع نخواهد بود بلکه نزد او ذخیره خواهد بود
و در حدیث که هر که بال لقمه یا بال خرما تصدق دهد حرام او را پرورش دهد تا جدا ان شود و کوه عظیم شود لقمه بمحض الله از نعوا و بر بنی
الصدقات و در روایت است که هر مومنی یا مومنه از داد بیا مسرای بعضا و حلال نماید همچنانکه مردمان میکوید که ماد اکلت جبه با این کما
فتنکان کوشید ما ما فذم جبه از بیز فرستاده مرویست که چون فاطمه رضی الله عنها السلام بجوار ایزدی پیوست امیر المومنین علی را علیه
سوفر او رفت و این دو بیت در نیه او زبان راند لکل اجتماع من خلیلین فرقة وکل الذی دون الفراق قلیل ان افتقادی فاطمه
مدة دلیل علی ان لا یدوم خلیل و مدت اندک منیع رفت تر اهل قبور سلام کرد با این عبارت که السلام علیکم یا اهل القبور انتم لنا
و دیار کم سکنت و نحن لکم تبع ای اهل قبور مالهای شما را که کذاشته بود بدست کردند و در خانهای شما نشستند و زنان شما
در دیدند هذا ما عهد ما ایز حضرت از نزد ما فاغفر لنا و لکم ای پروردگار ما بیامرز ما را و شما را و حدیث و دعا
خلفنا حیث ما آنچه در دیم سود کردیم و آنچه از پس فرستادیم یافتیم و آنچه گذاشتیم زیان کردیم و مرویست که اهل اسلام که آنرا دانست اما بکرم

اللهم

رحمه

١٩/٢

در سنی که بهترین توشه برای آخرت بهترین کارست در راه خدا و جهد نمودن در عبادت بدنی و مالی بر عاقلان که ترجیح مال اقتنام نماید
خود را از آن محفوظ ساخته حقوق آن را بستانند تا در قیامت تاسف و تحسر نخورد و بحسرت ابدیه مبتلی و مرتبه تصوری بسیار اگر
در دنیا موجب عدم راحت و راحت او خواهد بود و مباعث انواع شدت و کلفت و در عقبا سبب حسرت و ندامت نبوی اند که آن بنده
کان که مال او بود بر حق حقوق و مات و انتقل الوارث و اخرج حقوقه اذا کان یوم القیمة یوضع ماله علی المیزان فیجیء الی جهنم بسیاره
یوم الوارث الی الجنة بسیاره یعنی هر که مالی بمیراث یافته و حقوق آن که تحصیل اصل آن باشد و ادا حقوق آن نکند پس بسیاری
از مال منتقل بوارث او شود و وارث حقوق آن را ادا کند و چون روز قیامت باشد مال او را در میزان عمل او نهند و بجهت آنکه اخراج
حقوق آن نکرده باشد و بر آن وضع امر کند و وارث او را که ادای حقوق آن مال او باشد بهشت برند بسبب مال غیر خود و در بعضی تفاسیر
آورده اند که قبل از بعثت میان یهود و نصاریان مخالفت و ستیز عظیم بود و چون رسول صلی الله علیه و آله مبعوث شد و آنحضرت شرع ایشان
فرمود و در اعانت دشمن کوشید و بجهت تعاون با یکدیگر مردم آنحضرت را طرف دوستی و محبت در میان ایشان پیدا شد و کینهای دیرینه که با یکدیگر
داشتند و از سینهای خود بیرون کردند و بموجب عداوت دیرینه بالاتحاد با یکدیگر اتحاد ورزیدند و متفق شدند و بالجمله
مخصوص است و مرکب متدین بدین آنحضرت نخواهد رفت پس ایشان با یکدیگر کمر عداوت بخصومت بسته و بجهاد و مناظره
آنحضرت مشغول گشتند و کما قال الله تعالی وقالوا عطف بر قوله و معبد راجع باهل کتاب که یهود و نصاری اند چنین گفت و یهود از روی مناظره
لن یدخل الجنة هرگز داخل نشوند بهشت الا من کان هودا مگر آنکس که باشد یهود انصاری یا نصرانی هر دو جمع جایز است
چون یاء و واو و نون جمع اسم مفرد و جمع جمع باعتبار لفظ و معنی است و مرسوم است و قول اکثر و اشهر میان اهل تفسیر با یکدیگر صحیح و معتبر نیز اند
معنی آیه آنکه گفت یهود در بهشت نرود مگر یهود از فرسایان گفت در بهشت داخل نشود مگر نصاری بجهت آنکه میان ایشان و
فرقه یهود در بهشت یکدیگر را تضلیل میکردند و بر آنکه مدعی آن بجا بود و صحیح آن قول است و بنابرین تلفیق میان قول یهود و نصاری
اعتماد است و فهم سامع که در هر فرقه که شرط خود و مساند آیت آنرا قال یهود و الانصاری تلک امانیهم آن آرزوی مذکور که دعوی
عدم دخول بهشت از جمله موسان و تمنای روا ایشان بکسر و عدم دخول غیر یهود و نصاری در جنت امانیهم آرزوهای یهود
فرسایان از جمله اعتراضیه است و اما ای جمع امنیت است ماخوذ از تمنی و در اصل امنیوه بود چون بحکم و الحجر که واو و یا قلب
شد و صحیح کسر ماقبل گشت و تمنیه اما ای بمعنی اکاذیب و باطلست بلکه خود تمنی کنند آنرا ای تلک امانی ایشان و
باطل ایشان قل بگو ای محمد در جواب ایشان که هاتوا برهانکم بیارید حجت خود را بر دعوی اختصاص شما بدون جنت
ان کنتم صادقین اگر هستید در راست گویان در قول خود چه هر قول که از حجت دلیل باشد و غیر مسموع کما قال من ادعی شیئا بلا حجة
لا بد ان یبطل دعواه که دعوی چیزی کند بدون دلیل آن دعوی باطل باشد و نکته مر تمنای دلیل مستلزم حقانیت و باطلانست
امر الموسی علیه السلام لاشک علی المنکر ما لم یقم البینة و معنی نکره مگر و از دعوی باطل غیر واقع در آن سر باید استحقاق در حضرت
رسالت مرویست الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله عاقل کسی است که حساب نفس خود

کند و عمل کند برای آنچه بعد موت مشاهده آنکه عقل خود را تابع نفس خود کرده و تمنا کند بر خدا و در آیه دلالت است بر وقوع تقلید بدانکه
تقلید جایز نیست و بر برهان و حجت ماموریت ندارد بر دلالت میکند بر جواز محاجه در دین و قوله بلی کلا بجانب ایشان آنچه
کرده اند از دعوی اختصاص بدخول جنت یعنی آری در بهشت داخل میشود غیر ایشان و قوله من اسلم وجهه کلامیست مستانف و آنچه
روی قول ایشان و مراد بوجه ذات و قبل نفسه یعنی باشد و اخرای آن و اسلام بمعنی اسلام است بقال اسلم له ای انقاد له و منه قوله
و له اسلم یعنی هر که خالص ساخت نفس خود را و متوجه انقیاد نمود لله مر خدا را و یا کرد و اید نفس خود را از برای خدا و
در عبادت شریک نکرد اید وهو محسن و حال آنکه او نیکوکارست در کردار و گفتار یعنی او را بر یا آنچه نکرد اید و در وقوع امور بجای آورده
فله اجره پس مر او راست مزد او که موعود است مر عمل او در حالتی که آن ثابت است عند ربه نزد پروردگار او که صاحب و مالک او است و
این جمله جواب من است اگر شرطیه باشد و حال آنکه موصول و فاء در وجه آنست که متضمن معنی شرطست و میتواند بود که من اسلم
مبتدا باشد و نهند در آنکه بجای خلاصه اسلم آی داخل میشود در بهشت هر که متصف باشد بصفت مذکوره و گویند مراد باسلام اقبال
و خضوع و زیاده اصل اسلام انقیاد و خضوعست و ذکر وجه جهت آنکه هر کار که بر آن نحو که اشرف عبادت و دلالت آن بر تمرین و
و خضوع و تخاشع و مقاومت بدن با اعضا طریق اولی یعنی هر که اسلام نماید و خضوع و انقیاد کند برای طاعت خدا پس مر او را عمل
نزد خدا است ولا خوف علیهم و هیچ ترسی نیست مر ایشان را از امور مستقبله ولا هم یحزنون و نه اندوه مال باشد از امور ماضیه
در اینجا و در آنکه بعضی از فرسایان بحران بدینه اسوند و با جار و رسایی بود مسلط کردند و مرسل که اعلم بود و ایشان را گفت ما نیست
من شیء و هیچ چیزی نیست و انکار میکرد و فتح دین او نبود یکی از فرسایان گفت بلکه شما هیچ امری نمیکنید و انکار نمود و
و کتاب آنکه در دخول او در بهشت و قالت الیهود و گفت یهود لیست النصاری نیستند گروه فرسایان علی شیء بر چیزی معتد
از دین حق و قالت النصاری و گفت فرسایان لیست الیهود نیست یهود علی شیء بر چیزی که معتد بآن باشد و هم
الکتاب ایشان یتلون الکتاب میخوانند کتاب را یعنی یهود از توریة و میدانند که نصاری بجهت ایشان زنی و فرزند مرتد اند و ایشان
در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر و مجاهلند و با آنکه یهود در توریة حدیث عیسی و مثل او و قتلا باطل و انجیل
فرسایان در انجیل حدیث موسی و صحت نبوت او را ملاقی میکند و میدانند که هر دو حق و بر حق اند انکار میکنند کذلک همچنانکه گفتند
قال الذین گفتند آنانکه لا یعلمون هیچ نمیدانند اهل کتاب حیث جهت چون مشرکان عرب و مطلقا مثل قولهم مانند
گفتار یهود و نصاری یعنی مر اصناف کفار بر صاحب کتاب حیث و هم بعد اند در باب یکدیگر چنین گفتند این نوع عظیم مر تارک
ایشان بجهالت کرده و ابتدا بر لسانی کفار کرده اید اگر گوید چرا حق تعالی بیخ ایشان کرده حال آنکه ایشان در قول خود ساده اند زیرا که در
یهود و نصاری مدعا از فتح حق نیست گوییم ایشان در دین مر قصد این معنی نکرده اند بلکه هر فریق از ایشان قصد کرده بر دفع ابطال
دیگری را در اصل و عدم حقیقتی و ذات او و مع ذلک انجیزی که اگر کتاب منسوخ نشده حقست و واجب القبول و ملاحم الحمل و گویند معنی آیت
که در اسلام و مطلق تر سیمند که در مابعد حقست و مهر با خلاصه که یهود و نصاری در حق یکدیگر میگفتند هما الکفر با احد بدون کان

عرب در حق جمیع پیغمبران و امم ایشان سکتند که حق نیست و با آنکه مشرکان و یا آنکه یهود و نصاری تغییر کنند که ایشان بر خلاف حق
تحکم پس خدای حکم کند و داوری نماید **بینهم** میان ایشان و فرق **یوم القیمة** در روز رستخیز **فیما کانوا**
فیختلفون که در آن اختلاف میکردند از حق و باطل و حکم حق نیز در باره ایشان در امروز بر این وجه باشد که از برای هر فریق از ایشان بهای
که لایق ایشان باشد مقرر فرماید و با آنکه بر هر دو نماید رحمت را و آنکه در دوزخ در آید یا انتصاف نماید از ظالم مکذب و با اهل بهشت بهای
اکبر که بهشت رود و آنکه در دوزخ رود و آورده اند که چون نصاری استیلا از سلطان بر بنی اسرائیل یهودی اسم کرده و رفتار
و رجال ایشان را کشت و دشنام و سبای ایشان را بسی کرد و بیت المقدس را خراب کرد حق تعالی فرمود که **ومن اظلم**
ممن منع از آنکه کسی باز داشت **مساجد الله** مسجدهای خدا را **ان یذکر فیها اسمه** از آنکه یاد کرده شود در آن بحکم خدا یعنی مانع شد
از آنکه در آن بحکم خدا کند و پرستش او نماید **وسعی فی خرابها** و سعی کند در ویرانی مساجد بیت المقدس یا آنکه مسجد بیت المقدس
جمع آورد بجهت تعظیم و یا باعتبار آنکه هر موضعی از آن مسجدیست یعنی محل سجود و گویند مراد طیطوس بن اسپاسیانوس رومی است که بیت المقدس
را خراب کرد و احبار بنی اسرائیل را قتل آورد و در آن وعده علیه السلام مروی است که مشرکان قریش بودند که رسول را منع کردند در عام
حدیبیه از دخول مسجد الحرام و گفته اند که طواف و سعی کنند در آن بخانه ما که اراده قاصد الدین کنند و از صد و کفر عن المسجد الحرام
مشرکان قریش در تخریب مسجد الحرام سعی میکردند پس مراد بخرابی آن تعطیل آن است یا تخریب عمارت مسجد و بنا کردن و اتمام سایر عمارات
در آن و در خرابی آن گویند و در تعطیل آن سعی کردند هر چند مساجد بیش هر که مردمان را منع کرده باشد از عبادت
در آن و در خرابی آن گویند و در تعطیل آن سعی کردند هر چند مساجد بیش هر که مردمان را منع کرده باشد از عبادت
اولئک این گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیده اند
ما کان لهم نیست مر ایشان را یعنی سزاوار نیست ایشان را **ان یدخلوها** که در آیند در آن مساجد **الا خائفین** مگر در حالی
که ترسکاران باشند چه جای آنکه جرأت نمایند بر تخریب آن و با آنکه جایز نیست و غیر جایز است آنکه ایشان در مساجد در آیند مگر که خایف باشند
از آنکه مؤمنان بطمع ایشان نکنند چه جای آنکه منع اهل ایمان کنند از مساجد و یا در علم خدا و قضای او و مؤمنان ایشان در مساجد در آیند مگر
که خایف باشند بسبب ایمان و عمل ایشان مؤمنان ایشان را بضرب و شتم و استخلاص مساجد را از کفر و حق سبحانه بخبار از او و بر آن فرموده در زمان
جز مؤمنان و سایر کفار را قوت و قدرت در مسجد الحرام بود و آن مساجد کفر را تکمیل بود و حق سبحانه در مسجد الحرام بطرف و هیچکدام
که در مساجد در آیند بجهت خوف از اهل اسلام و نزد بعضی معنی آیه نهی است از تمکین کفار از دخول در مساجد و علمای امت را اختلاف است در
تمکین اهل جنبه بجنب آن کرده اند و شافعی را است که اگر مسجد الحرام است تمکین کفار در آن جایز نیست و در بیرون جایز است و جمیع علمای امت
تجویز آن نموده اند مطلقا و احادیث صحیحه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین دالست بر آن و از ابن عباس مرویست که جهود را نمیگذاشتند
در بیت المقدس نوشت مگر خایف و ترسکار و آن روز از صدر اسلام بود که بیت المقدس باشد و آنکه در وی باید آمد شد و آنکه در وی باید آمد شد
و آنچه خدای رسول او را بلند کرد که باید امروز عجب مشرکی کرد دعا کند که در مسجد طواف کند و مسجد بود است که مراد مسجد
باشد و اولی اعم است و منقول است که یزید بن علی از پدران خود نقل کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که مراد مساجد جمیع زمین است

خربها فی الارض مسجد و در اما طهور او جایی نیز گفته که حق تعالی در این بیان فرموده که مشرکان را جایز نیست که در مسجد الحرام و غیر آن از
مساجد داخل شوند پس اگر یکی از ایشان در یکی از مساجد در آید مسلمانان واجب است اخراج او مگر بجهت خصومتی که میان او و غیر او باشد
ابو حنیفه جایز است که در یکی از احکام شرع آید در یکی از مساجد نشیند تا فرمود الا در مسجد و بجهت خوف خشیت خواهد بود از آنکه اگر اظهار شرک و طرد
ایمان بعد از انقضای حضرت و تکذیب اصحاب نبی مجیکه مسلمانان مستحق شد و در حدوث و تنبیه طوسی و فرموده که این قول و قوی و مشابه
و کلمات استدلال با آیت بر آنکه جایز نیست تمکین کفار در هیچ مسجدی مطلقا الا مسجد الحرام بر آنکه موعد از دخول در آن موعد تمکین ایشان
در آن خواهد بود اسطه حکم ثابت در الحرام بجهت عموم آیه فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و اما مساجد دیگر از تمکین کفار در آن
اند شاهد بر نفی تسمیه با آنکه **لهم** مر ایشان را یعنی اهل کتاب راست **فی الدنیا خزی** در این جهان رسوایی و خواری که از قتل و سبی
نصب جزیه و اخذ و اسارت ایشان از بیگانه ایشان و غیر ایشان **ولهم فی الآخرة** و مر ایشان راست در آخرت **عذاب**
عظیم عذاب دوزخ بجهت کفر و ظلم ایشان و مرویست که خزی ایشان در دنیا در زمان صاحب الامر صلوات الله علیه که خروج قسطنطنیه باشد
جهت انتقال در آن از ابن عباس مرویست که چون آیه تحریم ایشان نازل شد مسلمانان روی بکعبه آوردند و جهود آن بر ایشان طعنه زدند و عیب کردند و
او نمودند حق تعالی این آیت فرستاد که **ولله المشرق والمغرب** و مر خدایراست جمیع آنچه میان مشرق و مغرب است از جهت المقدس
و از جهات دیگر و روایت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نماز میکرد بسوی بیت المقدس و در مدتی بسیار نماز میکرد و در حق قبله اختلاف کردند و هر کسی برای
خود اجتهاد کرد و بجهت ایشان ساختند و بر وجه نماز مشغول شدند چون روز شد خطوط بجهت ایشان از جهت قبله مختلف بود چون
بمدینه آمدند اعاده قضای آن نمازها که بصوب بیت المقدس اسفار نمودند بایشان آیه آمد که هر کجا روی کنید روی بکعبه کنید و از آنکه مقدر امکان در قبله اجتهاد نموده اید اعاده
نماز در آن جهت جهات از آن است **فاینما تولوا** پس هر جا که روی آورید **فثم وجه الله** پس آنجا جهت خدای است یعنی جهت
است که بآن مأمور شده اید یا اتجاه ذات خدا است که توجه و یعنی وجه رب یعنی ذات او عالم مطلع بر آنچه در آن نماز و آنچه در
و از ابن عمر روایت است که آیه در حق مسافر است که نماز بر راحله کند و تکبیر احرام روی بقبله کند و با آنچه در جهت مقصود مسافر
این نوع نسخ قبله است و نذر مقصود آنکه در جزیره و جهتی باشد و نزد مرحوم مخصوص بصلوة تطوع بر راحله در سفر و یا
با اطلاق توجه کند و امام ابو حنیفه راست که متوجه قبله باشد که قبله رجیت باشد و قول او حرکت مطلوب و از مرویست از ابو هریره
صلی الله علیه و آله که پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی که در مدینه متوجه خیبر شد نماز تطوع بر راحله میکرد و هر کجا که روی
رجوع از مکه می آمد نماز را بر راحله میگذارد و قبله در طرف اربعه و نزد بعضی دیگر مسلمانان در اول اسلام مخیر بود و در میان توجه بجهت
کعبه و صدا ان مسجد شد و مراد جهت مسجد الحرام است و این قول اولی و مرویست و جماعتی دیگر رانده که نزول آیه در دعا
و ادکار است و در اما کنه که مراد مشرق و مغرب است و در آنکه این مضاف است مشرقی و مغربی و یعنی هر چیز که از آن است
مختص باشد با و مکانی در مکانی پس اگر منع مستوجه از آنکه نماز در مسجد الحرام بجهت الحرام مسجد انصی که از دخول در مسجد
شما کرده اید پس در هر مکانی که جز بر قبله توجه نمایید آنجا جهتی است که بآن مأمور شده اید چه مکان توجه بمخصوص مسجد و یا مکانی

انه واسع در حق کسی که موضع فرائض متفرق و بایشان عطا و رحم را حامله کرده بهمه ایشان که از حق و رسم تحمل شیء مراد بر شمه در تیمار
مرحبا و بعد تشدید خالیت بر ایشان علیم دانست بصالح احوال ایشان و اعمال ایشان و اعمال و صالح کرام الموالی
اورده که هر کاه ممکن باشد تخییر فاید با تنهایی لنظر در عموم و خواص ایشان تخصیص بر ناموس ممکن است احتجاج بآیه در بعضی مرجحات
صحت صلوة ظاهر باشد کاهی که در اثنای نماز خطای او بر شش شود در اوست بدر و مشرق و مغرب بود باشد پس متوجه قبله شود در باقی
تمام کند در صحت صلوة ظاهر کاهی که خطای او ظاهر شود بعد از نماز او متوجه بوده باشد بیان مشرق و مغرب سیم اکه صورت و باقی
باشد در اورد نماز متوجه مشرق و مغرب بوده باشد و تبین بعد از حرم وقت است چهارم اکه بخبر واحد الامام ان نماز کند در صحت
و قضای ان لازم نیست پنجم صحت صلوة سه حرف و بعد حکم متوجه باشد سیم صحت نماز بخبر در صحت وقت که متوجه غیر قبله باشد در مشی و
عذر و ری بود باشد هشتم صحت صلوة بر بعضی مکان باشد از او توجه قبله کسی را بیاید که در جهت او کند بتبدل و اما احتجاج ان بر صحت نماز کند
ضعیف بحث انکه مخالف اصل بعبارت ۳ ج هیچکس از او نقل کرده که نماز با قبله حصر بغیر قبله کذارده باشد در باب اتمام کرده باشد و نقل
آن کرده پس از قبیل اصالت در شرع بخبری که لازم بود باشد احتجاج بآن نیست اکر در موضع اجماع کرده در حال سفر و حرب ایشان
تخصیص عموم و حجت ساکنند باعتبار ایشان در امر که موضع اجماع است در حق خوف حکایه قول بعد نمود در امر قبله بعد از ان بحث در مقالات
که بکشتند مسیح را و در قول نصاری که بکشتند مسیح را و قول مشرکان که قایل الملائکه بنات الله بودند فرمود وقالوا اتخذ الله ولدا
عطف است بر قالت الیهود یا بر مضمر یا بر مذکور قوله و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله و نصاری و مشرکان یا کیست ظالمتر از
آن که بکشت و فرا کرفت خدای فرزندی یعنی عزیر و مسیح و ملائکه سبحانه پاک و بی عیب است از نسبت ای تسبیح
طلحه و عبد الله از حضرت رسالت پرسید که سبحانه چه معنی است و نمود تنزیه نمایند عن کل سوء یعنی منزه و پاک است از ان
مراد تنزیه است از اقوال باطله ایشان چه ان مقتضی تنزیه حاجت و ظلم الحرام فلیکن یا وجود امکان و فعلیه تحصیل
ملاحظه که عالم باقی باشد طبع او باد اراده اتخاذ ولد چه ان چون سبیع الغایات اتخاذ ان بکند و قوله بل له ما فی السموات والارض
قول ایشان داشت لازم و فاد ان نفی بحال که یهود و نصاری و مشرکان میکویند که ملائکه آن عیسی و ملائکه اند پس نتواند بود که
ایشان ولد او باشد مکر از جنس و الدین کل له قانتون همه بجنس در آسمان و زمین لغایتون مردم او مالک بر اند یعنی مقابل
او در ایجاد و غیر ممتنع از ایشان و نیکوی او و هر چیزی که با او صفت باشد بحال شکون خود خواهد بود که راجع الله است پس او را ولد باشد
عدم مجانست جهاد حق و لد بحال است با حال و مرجع بابت مجانست و ابراهیم اکابر را برای بعد اولی الجهات و ذکر کاه
عبد الله بن عقیل از ابن العلم بحث بنات ایشان تنزیه کل موضع مضاف الیک ای کل بانها و منسوب بود که بعد این بات که
که کفار ایشان را معبود میکویند مسلم و معتقد و معبود سبحانه و ما جرت مسمی ذکر ابو بحث الاراء عبد ایشان بات صدا از انفس بحث
مشعرت و رضا الجبیکت از وجه دعوی ما این احتجاج کرده اند که هر که مالک ولد حق شود و از اکرده و مرکه حق شیء
و ما بات مال و این مستغنی نباشد و مالک است و قیل کل قانتون اعتقد است که همه کان از موجود کافر نیان بدایه
و ما سوا او در عبادت او کافر اکر چه خدا را سجده میکند اما عصیان ان که ساجد خدا است و با بحث الارض صنعت در ولایت در بوم ملکوتیه
میکند مرد سبحانه را کنون لعبد نسبه من فی السموات و الارض طوعا و طمعا ظلالهم بالغدو و الاصال و کفت اند قنوت کافران در قیامت
لقوله رفعت الوجوه للحی القیوم و اصح ان که معنی است که همه ممکنات در تحت ملک و قهر اویند و بنو مهتم و منسوب و نکوس او خاکی
متر جمه ند بدیع السموات والارض از نو پدید اورنده بی اسما بها در سیهات بی بدیع بمعنی مبدع باشد و نظر است بسمع که در لغت
در قول اعرب که این سبحانه الذی الداعی السمیع ای السمیع با اضافه مفعول منه است فاعل ای بدیع سموات و ارض یعنی از نو پدید اورنده
همه سموات و ارض او را بی حجر ایم است و اما حال انبیا و تنزیه انکه ولد عضر و ولد است که متعلق با نتصال ماده او از و
حق سبحانه مبدع عمه ایشانست و فاعل همه مکونات علی الاطلاق و منزه از انتسال الی و الدنیا و ولد و ابداع اختراع شیء است لا عن شیء
دفعة واحدة و ابن الیف این موضع از منع که عبارت از تکیب صورت و عنصر و از کیون که تغیر شیء است و حدوث ان در زمان بالا
و اذا قضی امرا و چون اراده کند کار را بر ایجاد چیزی موجود شود فانما یقول له پس جز این نیست که میکوید مر انچیز را کن
باش پس حادث شود فیکون پس باشد و حادث کرد در قضا انما شیء است نه لا کلام و نفی زائد کفر و نفی زائد کفر و اطلاق
بر تعلق اراده الهیه بوجود شیء اجیب است و کان تامه است پس کن و یکون معنی احدث فیحدث است مر ایجاد جنبه امر و ایجاد است چه امر
از عدم متصف و مامور شدن اما کنه ذات انفس خود شود بحال الکه مر ایجاد حصول الخیر که اراده الطیب با فعل کون باشد
لا انهاء ظاهر ما مور مطیع لا توقف و کون یحتوی در این آیت اند بکه که کار مر بر علامت مجاکذات سر و علاقه دارد
چه کار تو موقوف بر اتوقف مهلت و مهلت ان مر ای آن و مر خواهم که کاری بنا و هنوز قائم لتوقف کذارد اصلی کرده باشد کافی
راتون رسانیده باشد که بحجر مصدر عالم امر و بر اسمور تر و بعضی کلمه کن ملائمی است که موضع از ای ملائکه تعیین کرده تا انکه چون از
تستوند دانند که او سبحانه احداث امری خواهد کرد و کوید چون موضع از ای شیء میکند ملائکه امر میدهد بلکه کن لفظ را میکوید
شیء موجود میشود و نیز کفته اند که چون ایشای صدور مسلوم او سبحانه الذی در حکم موجود دهد و عبارت که مخاطب شوند با این لفظ و قول
اول اصح است و این تقدیر معنی ابداع است و ایجاد خاص است تعیین الاضافه که اتخاذ ولد باطل و مهلت معنی است و فصل او سبحانه مشغول از ان
و بدانکه سیر در ضلالت است که ارباب تبلیغ سند در اطلاق ان میکردند مر سبحانه باعتبار انکه سبب اولست حتی که میکنند الی آخر
و از سبحانه الاکبر و صدا از ان جهل کال در هر که مراد ایشان از ایکه و سبحانه آنست بحق و ملائکه است پس تقلید و این اعتقاد کرد و بعد از
تکبر بلیل ان مر مود و او را این منع نمود مطلقا بحث جسم ملک فساد حاصل که ذکر ایشان بحث دلالت است بر انکه سبحانه را جایز نیست اتخاذ ولد
زیرا که چون ثابت شد که او منزه مر سموات و ارض است و دفعه اصل در ترک توقف ان بدن و ماده پس ثابت شد که او منصف بصفت
احسام و جواهر زیرا که متقدس است چه فعل اجسام و هر که متصف بان صفت اند اتخاذ ولد او در امتنع خواهد بود چه ان ابراء و جسمانی
و مع دلیل اتخاذ ولد ما مهلت و در ماده است چه موضع از مستغنی است و چون موضع نیست حال کار نمود در انکار توحید و اتخاذ ولد
مر سبحانه در عبادت اکر بحالت ایشان میکند در باب سوال مسلول ایشان در مسلمان نیست دعا او مسلم که وقال الذین لا یعلمون

لا يعلمون ولكن بدانكه بدين جهت حرامزادگان و جاهلان از اهل كتاب لولا يكلمنا الله چرا سخن نمى‌گويد خدا با ما بى‌واسطه
يا لا يكلمنا الله بالوحى كما يكلم الانبياء و ما را بى‌واسطه سخن نمى‌كند يا كلمنا تو بفرستاد او بوى آية يا آيتى
قول الراجح نشان بسكند و قال الحجة هلا يأتينا بآية كه دلالت بر صدق پيغمبر كند و علامت اينها از ايشان چنين بود
بنى لحضرت و لقول ايشان كه گفتند و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا الى آخر آيات و نزول آيات قال الذين
كه پيش از ايشان بودند قال الذين من قبلهم كفار امتان كه بودند پيش از ايشان از امم سابقه مثل قولهم مانند گفتار ايشان در طلب
صدق انبياى خود از ايشان تعنت ايشان بر كرده و ايشان گفتند بموسى كه ارنا الله جهرة و نصارى بعيسى را سؤال كردند
مثل آنچه از ايشان نازل شد من السماء و حضرت رسالت را گفتند و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا
بيرون آرى براى ما چشمه‌هاى آب از زمين و گفتند و قالوا ائتنا بالله و الملائكة قبيلا و گفتند و قالوا ما لهذا الرسول
يوجد در عمى و عناد و ياد اهل سكر از اهل قبائل مشركان مانند يكديگر بدرگذر و قبائل و سؤالات متوجه و وجه عناد و جحود قد بينا
الآيات تحقيق و روشن گردانيدم نشانها را و توجيه و توفيق صحيح بيان و آيات سالكه كه دالند بر توحيد و توفيق ارسال كرده‌ايم
براى قومى كه طلب يقين مى‌كنند بآن نه آنكه اتباع عادت و تعنت و تحكم و بيارى قومى كه مستعد اند بخاطر و شبهه و عناد ايشان و الهدى و يقين
اين آيات قرآن مانند كه اتباع مى‌كنند و بر جهت خداى ايشان بود و بيارى طلب مى‌دهند بلكه از حد بحصر عقول و بيان عناد مى‌كنند اگر نزد
چرا حوم ايشان متوجه را ايشان نفوذ ناچيز و بيان آنكه اتفاق باشد كه نيم از مصالح مى‌كند سؤالات و از حوم مبيدان كه در اظهار
متنزه‌ها ايشان مصلحتى و حكمتى هست اظهار ايشان مى‌نمود و چون اظهار ايشان نمود و مسلم و متنزه‌ها را كه در عدم اظهار ايشان مصلحتى و حكمتى مى‌ديدند
بعد از بيان حقيقت و صدق حضرت در رسالت مى‌كند و نزد بعد انا ارسلناك در حق كه ما فرستاديم ترا اى محمد بالحق در حالتى كه متلبس و
بحقيقت و درستى و راستى يعنى ترا بحق مخلوق و ساختيم و گفته‌اند بالصدق است مراد بحق قرآن يا دين اسلام يعنى ترا با قرآن يا با دين اسلام
رسالت بحق بشيرا مژده دهنده مؤمنان را بثواب عظيم و نذيرا و بيم كننده كافران را بعذاب جحيم و مژده و ترسانيدن تو از اهل عناد
نمايند در كفر و استكبار و تكذيب ولا تسئل و پرسيده نخواهى شد روز قيامت عن اصحاب الجحيم از اهل كه اهل جحيم اند يعنى از سؤال كردن
كه چرا ايشان ايمان نياوردند بعد از آنكه تبليغ رسالت كردى و روشن از ايشان چنين و معجزات ظاهر بر ايشان نمودى و تحقيق آنكه
زمانه باشد از شغل مرتبت كه نزول بر ايشان حضرت رسالت حاصل شده كه اگر جهان بر بهودان دريا را غلبه كنند و از خشم خود
نايد غالب است كه از بيم عذاب الهى نهايت مستيم الابد خوف نمود كه تسأل عن اصحاب الجحيم مى‌پرسند ايشان از جحيم اند و اتحاد بهم بسيار
چرا ايشان عذاب نمى‌دهند بس بر تو همين اى رسالت است و مالقوا اهل ضلالت از ايذاء عاص نقل كه رسول را فرمود اى شعرى ما فعل الله
بالكفار كلثوم و نفيع كه خدا با كافران كرد چه كرد و آيه آنكه لا تسأل عن اصحاب الجحيم بعد از آن بجهت اقناط رسول صلى الله عليه و سلم از ايمان
كه ولن ترضى عنك و هرگز خشنود نشوند از تو اليهود و لا النصارى جهودان و ترسايان حتى تتبع ملتهم تا آنكه پيروى كنى
آيين ايشان را تتبع تو بگيرى اين را جاى فرستيدم هر كه ايشان اسلام خواهند و در ايشان كه جهودى و ترسا بود در رسول الله بدين كه از محمد

صلى الله عليه و سلم ايمان آورد و طريق ملت ايشان بيرون آمد بگيرى تا بتو ايمان آيم رسول خدا حريص بود در ايمان ايشان بدين سخن ايشان بدل اسيد
زمرة كاى محمد جهودان از تو راضى نشوند و اگر چه بسيار مساعى و مداراكنى با ايشان تا آنكه تو تابع ملت ايشان گردى و ملت ما خود نسازى
كه ما گفتيم كه چون خير در يكجا اندازند بتدريج بخيزد و چون صاحب ملت بتدريج و مهلت در جهان اشتغال بسكند و با چون ما امور
بجهت ان اهتدى غالب شود و مسلم بيت و الطبع لذيذ بان متنعم مسكود ارجمند باين اسم مسمى شد و مشوند و كه اهل ايمان خود
باشد بجهت آنكه هر مدعى مسلم هر صريت مرتبه ملت و سنت و كلمه كه امر امثال بالامر ايمان مسكود در و با اجوف از اسالت
الكتاب اهل كتاب جهت ملت هر جهت كه خوض اهل او كرده باشد مر زبان مبهم خود و اثار امور و فعاى ردا كه مسبب بدكه ايه مذكور و ما لهم
كفار باشد كه خوض از اين حكايت كرده باشد و لهذا تعليم مبهم خود فرموده كه در جواب ايشان قل بگو ان هدى الله بدرستى كه راه نمود مرا
صواب كه دين اسلام است هو الهدى آن راه راست نه دين حق و دين اسلام و رستگارى طريق مسلمانى نه آنچه شما ايمان مى‌خواهيد
اهل جهود و نصارى بگير اتبعت و اگر مسالمه نمائى اى محمد اهواءهم از هواهاى ايشان كه تابع شهوت و هوس گردى
امور شهوى ايشان كه از رسول الله فانى و شيطانى است بعد الذى پس از آنچه بعد از آن بعد ما جاءك از آنچه آمد ترا
دانش و حقيقت در حقيقت اسلام و بطلان ملت ايشان با آنكه بر صلوة و الصحيح مراجعه ظاهر ما لك من الله نيست مر ترا از عذاب خدا
من ولى هيچ دوستى كه رهاننده تو باشد از آن ولا نصير و نه يارى دهنده در رفع آن كه بدور خطاب ربيع آنحضرت و هستى
رابع است حرام صورت از حضرت از امور مستحيل است و بنا بر آنكه در حضرت زيادت ابد ليل خواهد بود و بجهت و عبد اكثر كه معلوم خواهد
باشد كه هر كه مرتكب معصيت نخواهد شد و از جاده مستقيم شريعت اسلام قدم بيرون نخواهد نهاد چه حق تعالى دانست كه مبعوث از تابع اهوا
و نصارى و سايرا ديان باطله نخواهد شد پس اين جاى بحرى اين است كه الحيطى عمل باشد و مقصود از آن تعبيه باشد در آنكه حال
اورا در آن اغلاطات از حال او و آنكه نزول ايشان دون مسئوله است هيچ و چه و علوت و رفعت عاليه مبهم اگر نام امراى پيغمبر صلى الله عليه و سلم
شود و اهل اولى و ناصرى باشد در دفع عذاب از و بر امت او بطريق اولى كه باوى ناصرى داشته باشد در آن و مدار ذكر و حال
كفار اهل كتاب در بيان مرسل ايشان منتهى مالكه الذين آتيناهم الكتاب آنانكه عطا كرده‌ايم ايشان را كتاب قرآن يتلونه مى‌خوانند
آن كتاب را با تأمل و تدبر مى‌كنند حق تلاوته چنانكه حق خواندن و تأمل كردن است معنى الخضوع و خشوع و صفاى اعتقاد در
قبه و تعريف و ابتهاء عبد الله سلام بود و صحيح بن عمرو و تميم بن يهودا و اسد و اسيد و ثعلبه و ابن يامين و ابن صوريا و يهود ابراهيم و ابن عباس
و ابن كرده الله آيه در شان اهل سفينه است ارسال در نجاشى كه احضرت بكال صلى الله عليه و سلم از دار حبشه بمدينه آمدند و ايمان آوردند
و نيز مر اهل كتاب الجبل جانبان نصارى بودند و اقناء و يكرو مرويست كه مراد اصحاب حضرت رسالت اند كه بخضوع تمام تلاوت قرآن كردند
كه الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و بما مورد ايشان امثال اسكرند و امتهى ان احسان مسموع و هر تقدير مرغ ميلد كه اولئك
يؤمنون به ايشان كه ايمان آورده‌اند بكتاب خداى نه آنها كه تحريف و تبديل كرده و كلامى كفته كه حق تعالى ان و موقوف نزد و كرده
قارى و سؤال حقيقت و استفاده از ما روكرده حق تعالى تنزيل الفاظ است و فهم معانى و تدبر در آن و اعمال كرده در محكمات آن و ايمان

بتنا بران و واگذاشتن آنچیزی که مشکل سالم آن و مانع بر انزال الخیر مر او فرانت وَمَنْ يَكْفُرْ و هر که کافر گردد بحساب احکام
تغییر دهد یا معتقد حلال و حرام امری از آن نباشد فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ پس بدرستی که خدا بی نیاز کاران در دنیا بجهت عدم نصرت و
وقوع مذلت و خواری بر ایشان از قول سبی و جزیه و ارتزاق کفر فاری در عذاب دوزخ و نرسیدن نعیم جنت و هیچ خاری با نیز نمی رساند
کفر را یا بدان مدد کند و از ایشان اختیار کند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید نعمتهای مرا که أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و اینکه من تفضیل دادم بر دیگران شما را عَلَى الْعَالَمِينَ و عالمیان از زمان خود تا
بروز ای شکرگذاری این نعمت عظیم کنید و شکر این نعمت آنست که بعد که رسول امت ایمان آورید وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از روزی که
از هیچ آن لَا تَجْزِي نمی کفایت کند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ کسی از کسی شَيْئًا چیزی را از بلا وَلَا تُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ و قبول کرده نشود
هیچ نفسی فدای او را یعنی بدلی که بعوض او مذبوب گردد و فدیه بدهد و خود را از آن باز خرد وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ و سود نکند هیچ
را دعوت کردن بر تقدیر وجود تبعیض وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشد یعنی کافران که یاری کرده شوند در دفع عذاب الهی آن را سود نکند
یاری هر یاری که هست بدانکه چون حق تعالی تصدیر تفصیل اهل کتاب نموده بامر کردن ایشان بذکر نعمت و قیام نمودن بحقوق آن و ذکر کردن
اضاعه آن و نمود انسان قیامت و اهوال آن و امر کردن ایشان باعمال ایمان آن در اخر ذکر این فرمود و ختم کلام بیان نمود بحسب مناسبت
تقریر نعمت و تذکیر آن و تخویف ایشان اکثر آن ان و بجهت ایشان از آنکه مضمون این دو آیت مکرر شد و اکثر قصص و مقصود از آن
از تقصیر و در مجمع وجه تکرار این دو آیت را وجه بیان کرده یکی آنکه نعمت حق چون اصول امر مختلف است بیان دو آیت تکرار کرده
بجهت مناسبت در اسناد های ایشان شکرگذاری آن تا اقبال کند بطاعت پروردگار خود که نعمت او بر ایشان ظاهر است و دوم آنکه چون زمان
سلف بر اکابر بنی اسرائیل تنبیه و تذکیر و اعاده و تکریر بر وجه حسن باشد بجهت الزام حجت و تاکید تذکر و شنوده اگر چون زمان
عیسی و محمد صلعم و ایشان بعد از ایشان بر دو آیت تنبیه ایشان بر دو آیت نموده بر ایشان و تغلیب ایشان فرمود و در آنچه متضمن ایشان نمود بیان
معنی که در ایشان ساقط مذکور شد بجهت آنکه تعداد نعم نموده در سوره الرحمن و تکریر فرمود الا زیرا که بیان کرده در عقب هر یک از آن نعمت و ایشان
ساخته تکریر نعمت تا بیک چیز ثابت است و تا آنکه که عقیب ثابت است تا آخر سوره و مانند این وعید در سوره مرسلات نمود و در سوره الکوثر
که هر یکی در عقب معهود بیان است که هر معهود به یکدیگر و بعد از ذکر احوال موسی است ایمان نعمت ابراهیم و مبعد باید که حد حضرت رسالت
و سایر رسول اسلام بعد که وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی تکلیف فرمود ابراهیم را رَبُّهُ پروردگار او بِكَلِمَاتٍ
بکلماتی یعنی بامر و نواهی ابتلا در اصل تکلیف با مشقت و ابتلا اگر چون مستلزم اختبار است نیست کسی که جاهل باشد از احوال
مظنه تر او آن است با اختبار بر ابتلا انجام اصل بمعنی خود باشد و نیز معنی یعنی اختبار است و در این معنی اختبار خود مس را بجهت
از یکی دادن لوس را بر لبنت الصدر بر اکه آن مر لا ماهیت و مشتهای عبد بر گویا از سبحانه امتحان دهد بر یکدیگر از آنچه از صادر شود
از یکی از دو امر امتحانات آن نامه و رسالت و معنی ابتلا بحسب جهت از مجاز اولیت و بهتر راجع با مرهیت و وجه حسن آن
مرجع است لفظ اگر چه ماخوذ است زیرا که شرط جعل مقدمه میزان است و کلمات الهی بر معنای سکت و ماهذا اختبار کرده

فهو حصل محمود که در تا از آن بکدرست در کوبه الیا بوس العلیه و روزه تا در ایران المسلمین و المسلمات و دیگر در این آیه که قد افلح المؤمنون
الی قوله اولئک هم الوارثون همچنانکه تفسیر آنکه در اینجا مذکور در ایه فتلقی آدم من ربه کلمات و اجمال کرده و دیگر در این آیات کریمه
والذین هم علی صلواتهم یحافظون الی قوله و یحبهم همچنین تفسیر آن بدین خصلت که ارشاد است و مناسک حج و بکری و قرب و نعم و اداء
و هجرت را بجا آیات اینه متضمن این اعنی قوله انی جاعلک للناس اماما الی الاقوال و علی ابراهیم در تفسیر خود آورده که سنن حنیفیه هم
در سرست که آن اخر سنایت و اعطای بجهت کم تصور سوال و ملال و بهتر بدرگاه طلب تعرف ایشان و حکایت و تعلیم اطهر و
غسل جنابت بان مطلق و اکثر نزد عبد ایشان بیحی که در سرست مقصد داشتن نی رسول که فرو و تصور و نقص نیارت و بیحی که در دولت و نصر
اطهارت و حلق ناف و رانیدن و خاری انجار این خصلت مسوخ شدن و تا بنگت حواهد بود و موقوله و اتمهن مسئله ابرهیم چنین ایشان
روایت که کلمات که حق تعالی ابراهیم را بان ابتلا نموده ذبح ولد او بود یعنی اسمعیل که بدر عرست و ابن عباس گفته که مراد بلا جمیع طاعات
شرعیه است و بعضی دیگر گفته اند که مراد کلمات تسبیح و تهلیل و تکبیر است چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که روزی صحابه را امر فرمود
که حق تعالی چرا ابرهیم را بخلیل خود گردانید گفت ای رسول الله علم و صبر ابراهیم و رضا بکمی که بجا آورد و سخن گفتن نسوی و صبر
و صبر و صبر کنند که از تسبیحات اربع بود که در وقت نماز گفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و چون
خلیل بگفت گفت ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و هر تقدیر حق تعالی ابرهیم را بکلمات تکلیف فرمود فَأَتَمَّهُنَّ پس ابرهیم بانجام
و قیام نمود تمام چنانکه حق قیام بدو کند و ابرهیم الذی وفی و در مجمع آورده که شیخ ابو جعفر طوسی با سند رجال در کتاب البیوع اسناد
بفضل بن عمر که او گفت از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پرسیدم که کدام کلمات بود که حق تعالی ابرهیم را بان ابتلا فرمود حضرت فرمود
ابرهیم را بکلمات مرسوم از کلمات بود که آدم بان متوسل شد و توبه او بان پذیرفته شد و آن اینست که الهی اسئلک بحق محمد و علی
و فاطمه و الحسن و الحسین که تو بر من قبول کن حق سبحانه و تعالی فرمود که بر این رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حق امام ابرهیم
قیام ایشان نکرده که از اولاد حسین از علیهم السلام کنم ایزد رسول الله صلعم در مرا از تو بخشیده که در حقها کلمه باقیه در عقب و فرمود که
ای انست که حق تعالی معین و مقرر ساخت امامت را در عقب حسین از فرزندان کنم ایزد رسول الله چگونه بود که حق تعالی او را در اولاد حسین
وضع فرمود در اولاد حسن و حال آنکه هر دو اولاد و سبط حضرت رسالت اند صلعم جواب این است فرمود که موسی و هرون هر دو برادر بودند
حق تعالی و رسول هر دو را بنبوت در اصل موسی را بکتاب و کلیم و چرا حق تعالی هرون را نبی گردانید و چرا حق تعالی و معلمی که موسی
بان تعلم دارند و از سحابه در جمیع اعمال حکمت لا ابال اضا بنبوت ابرهیم صلی الله علیه در عقب الذرعی که گفت که حق سبحانه و تعالی چهار خصلت در موسی
نهاده امام حسین علیه السلام بوی کرامه فرمود یکی آنکه تمام را در تورات مدح ساخته دوم در تخت قدوسی دعا را باجابت مقرون گردانید
سوم آبرا از دریا دور کرد و آبرا چهارم اعمال ایشان را در انجام ایشان نشمرد و اسمعیل سبب روایت که ابرهیم او را کسی بود
بهانه ایشان بود و او را محبتی بود که کشته کرد و او را کسی بود که قصد شمارت مرسوم و ملعون نامه نمود و او را محبتی بود که حق تعالی
سیند را در محاسن خود و بدید گفت خداوندا ایزد جب خطاب الهی که هذا الوفا ایزد و فانت گفت بارب فرزندی بر من فدا ایزد از

سنن حضرت ابراهیم

الا بت علی

ابراهیم بن محمد علیهما السلام

واو اکثری بود که مناقشه کرده در راه مدعای او اتحصی بود که بخراج حسن کرد و او اکثری بود که مطابق را بوشند و او اتحصی بود که اقتدر بر آن
و این را بزرگ رسول خدا آورده بعد علیه السلام روایه کرده قلما انفق شارب و حلق عانه در روایه او مذکور نیست و هم در مجمع آورده که منقول
در تحف کلمات مدبح است کاهی که مراد از آن معانی باشد و مفسر از او در کلمات جید وجه دیگر هست بکی بعین و دال بود و بعین مهمله بکسر
الوقیر و دوم معرفت موجود و تنزیه او از تشبیه در حسی که نظر در کوکب و شمس و قمر کرد و سیوم تحاشی بدلالت قوله لیحطم حدیثا
لهم و مقاومه مودن با کفار چهارم حلم لقوله ان ابرهیم لحلیم اواه منیب پنجم تحامل لقوله اذ جاء ربه بقلب سلیم ششم غیرت لقوله
کوا اعتزلکم و ما تعبدون من دون الله هفتم امر او معروف و نهی از منکر لقوله یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر تا بامر هشتم
جواب پدر که میگفت لئن لم تنته لارجمنک و اهجرنی ملیا و جواب کفت سلام علیک سأستغفر لک ربی انه کان بی حفیا نهم قوله
الذی خلقنی فهو یهدین دهم محنت در نفس و قتی که او را در منجنیق نهادند و در آتش انداختند و یاد هم محنت در ولد و قتی که مامور شد بذبح
او و دوازدهم محنت در اهل و قتی که حرم بخلیص حرم او بود از اهرمن سیزدهم صبر او بر سوء خلق مادر چهاردهم منصف او بود
در طاعت لقوله اذ اعتزلکم و ما تعبدون پانزدهم شوق او بر ملاقات ابراهیم بود بالاصرار ایشان تا نزد هم حق کردن شرط طاعت
کما قال ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لقوله و انا من المسلمین هفدهم محاربه حق و دعای او در وقتی که گفت رب ارنی کیف
الموتی هجدهم اصطفای او در دنیا نوزدهم تمامی او سبحانه از برای او در عاقبت لقوله و لقد اصطفیناه فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن
الصالحین بیستم کفتن انبیا با او هم از و کفتند تواضعا لله از اتباع ملت ابراهیم حنیفا نیست و کیم کفتند ملت کفتند در اتخاذ ابراهیم
خلیلا و از صادقین علیهما السلام و مجاهد و زید که مراد امامت زیرا که متصل نیست از قول او سبحانه که قال انی جاعلک للناس
امامًا یعنی حاکم کنم کرد انمود او را برای مردمان عالم و سوای و در بین که هم اهل اسلام بعد از تو و تو آنکه و در اثر کسی
که این استیفا نیست اگر ناصب او مضمر باشد کانه قیل و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن فاجیبه قال و یا یاد آنکه فرمود او بکلمات ابتلا باشد
تطهیر نیست و رفع قواعد ان و قواعد اسلام و اگر ناصب آن قال باشد مجموع جمله موطن باشد در مقام و حاصل اما سوال از جعل امامت که در
مسئولیت و امام اسمیت برای من و تقدیر و امامت حضرت جلیل عام بود در شوند زیرا که هیچ مبهمی صدا و مسموع نیست و مسکوت
بود با تباع او و لهذا حضرت رسالت صلعم مامور شد با تبعیت و اتباع ملت ابراهیم حنیفا و انه من حرم را بنزله فرموده با جنبه قال الله الیکم
و چون ابراهیم را شرف امامت نوازش فرموده قال کفت ابراهیم سبحانه و تعالی و من ذریتی و معنی او و ذریت من نیز کان من ائمه امام که در این
ابر عطف بر کاف و من برای تبعیض ابی و جاعل بعض ذریتی کانه قال و بعض ذریتی جاعل و اصل کلام آنست که و اجعل بعض ذریتی
ائمه و ذریت اصل رجل است بر وزن فعلیه یا فعولیه در اصل ذرو که قلب را کثیر باشد و مانند تقضی و ایلی در تقضضت و ایلت
ماخوذ از ذرو بمعنی تفرق چه ذریت اولاد متفرق و منفصل از آبا و امهات و یا بر وزن فعلیه یا فعولیه در اصل ذریه یا ذروه بر خلاف قیاس
شرو ماخوذ از ذرو بمعنی خلق ماصل که جواب ابراهیم از حق امامت ذریت را استدعا فرمود قال کفت حق در جواب او که لا ینال عهدی
الظالمین نرسد عهد من که امامت است بستمکاران یعنی ماصل از الزام الحجة ملتمس ابرهیم تقریر لکم معنی از ذریت او ظالمان باشند

مرفضا لی که حضرت
بقول بعل اوب روایت

بکالمه جمع اهل السنة

باشد

معنی امام

و امامت بایشان نرسد زیرا که امامت امامه و عهدیست از جانب حق و ظالم صاحب آن نباشد و بلکه این پیر و مواتقای ایشان نمی
توسید و در این دلیلست بر عصمت انبیا و ائمه از کبایر و صغایر و در جمیع عمر و مراکه ماسوی صاحب امامت ندارد و نیز دلالت میکند بر آنکه امام
میباید که منصوص از جانب حق تعالی قوله انی جاعلک للناس اماما چه اگر چون نصب نبوده در رسالت امام نشد تا حق تعالی او را امام بکرد و نیز
اگر چه کار امامت مفوض بخلق بود بایستی و مخلوق را جایز میبود که کسی را منصب امامت دهد پس لازم میشود که ابرهیم با وجود منصب نبوت
مدعا را از حق سبحانه استدعا نماید بلکه خود مرتکب آن شد و میخواست از تو خود را منصب امامت نمید او در حق ظلم امام امامت است و ظالم
ماسوای ذریه که اعم از آنست که ظلم نفس خود کند یا دیگری پس نصب شرط ثبات در امامت و ظالم مرتکب مسوی است و هر از حق کسی و آن
اطلاق ظلم پس لا محاله نصب امام از جانب حق سبحانه باشد نه از غیر او و نیز در اکه ظالم معنی نفی نعمت لا الظالمات را بین معنی صادق بود
و آیا از بجهت نام را نفی می کنید چه او را ایمان ثابت در حال اولوم و اگر چه او را نصب بین حاصل است پس کسی که متصف بشرک بوده باشد
ظالم است و دلیل ان الشرک لظلم عظیم بجهت کسی که در یک معصیت بوده بر ظالم است و اگر چه تایب شده پس امامت در خلافه محمد
کسانی باشد از ذریه اسرائیل که از اول عمر تا آخر عمر از جمیع معاصی معصوم بوده باشد فخر امامت در خلافه خاتم الانبیا امر مضمر که آنچه
آخر در بعض آنکه از اول عمر تا آخر عمر معصوم بوده اند و خدای پرست در جمیع عمر خود و جماعتی که مسلط اوقات عمر ایشان بکفر و بت پرستی
صرف شده باشد و صاحب کبایر که ایشان را کفر ماسوی صاحبیت امامت ندارد و چگونه در جواز امامت باشد که ملوث بشهادت
باشد در اطاعت واجب بود و جبر او نیز مقبول است و تقدیم او تواند که در ادای نماز و از این عبد نقل کرده که او گفت هر که ظالم امام
نتواند بود و چگونه منصب ظالم برای امامت جایز باشد که نصب امام برای کسی که ظالم باشد پس کسی که ظالم باشد نفس خود را چه این مثال جواز
جاری نمود که میراث شرعی الذی ظلم و در مجمع آورده که امام کسی است که اقتدا بوی کنند در اعمال و اقوال زیرا که استفاده از لفظ امام در امر
که مقتدی بیاید در قول و عمل و در امر لکیفیه نباید بود و امامت و ریاست ایشان در مصدری امور ایشان نمود و نایب ایشان باید او جایز
نزد ولایت که در ایشان و اقامت حدود و تایید در سخنان و محاربه کند با کسی که مساوی و در احوال تبر بیاید او از نمی باشد و مکرم امام و مرتبه
واجب نباشد که هر یکی امام باشد زیرا که جایز نیست که مهم مامور باشد بتادیب خلق و محاربه عدا و دفاع از جابران در محاهد با کفار
پس چون که حق تعالی ابرهیم نزد کلمات و ابرهیم اتمام آن نمود و حق تعالی جاری ایشان او بر این امت خلافت و امامت را داد و دلیل
بر عدم دعا آن که جاعلک عامل در امامت او سوی و اعلم کلی معنی باشد و اصل خود بکند و لهذا کما اصابت بذا الامر جایز نیست امامت
خلافت و واجب است که بر ایشان باشد که حق تعالی بر امام که باید در زمان حال یا استقبال و یا اتفاق نبوت او قبل از این حاصل بود و جبر امامه غیر مستند
نه بعض او و قول بعض ذریتی است و ذریتی است و امامت را در اولاد او هر چند که باید بود و در اهمیت امامت باشد بدلیل سوال و صحیح
خود از اصادیق علیهما السلام و روایت مجاهد مقتضی اعطای امامت معنی از ذریت او که بعضی ظالم و معصیت مستور باشد بدلیل
و در معنی عصمت ابراهیم از اول عمر تا آخر عمر و باتفاق امت صدور حضرت رسالت پیمبر از ابراهیم عمر که بنی اسمعیل معصوم نبود پس امامت صدور
معصوم ایشان باشد اگر گویند عدم نیل امامت بظالم و در حال الظالم است پس صدور از تو در ظالم نباشد در او را یافته امامت باشد که ظلم

تعبیر کند از حجه این لا ینال عهدی الظالمین بر وزن نیست و در بیرا که لفظ ظالم شامل ارست در حال ظلم بر نیل ان و حیث حکمت بر عدم نیل ان با و
و این عهد بقدرت موقتی دون وقتی نیز و اجب است حال ان بر جمیع اوقات نجیب امامت او ارزنده و اگر چه تو بر کند از ظلم انتهی کلامه ما
الحجه و جواب دیگر از ان است که در اطلاق حنفی اسم شتق نیاز مشتق بر ذات جنانکه اهل تحقیق در اصول اقرار بحث دارا بوده و منه در
راست اند و اگر سوال الحجه است در لام ایرا که اطلاق مؤمن و آنکه در حالت نور جهانیا شد مسلوب الایمان باشد جنبه جنانکه انها مذکور شد
و این خلاف اهل ایمان نیز از مندرجات مسلم شد که ایه دلیل بر بطلان خلافت شیخ ثلاثه زیرا که ایمان جبتی از بعثت پیغمبر صلعم تا زمان
رحلت پرستش شیخ ایمان و عباد اصنام شیوه ایمان بوده است جنانکه در کتب تواریخ و سیر مذکور است و بحد تواتر رسیده پس ایمان از
عهد امامت و نیل ان سعادت محروم بوده است و جون خلافت شیخین اگر بر ایت که حضرت ابرهیم را بکلمات مبتلا نمود و بادا امر و نواهی ابرهیم جون که بان مخالف
قیام نمود و بعد را اگر در خوف خطاب باز نمود که ای ابرهیم می خواهم که قرار و میان خلق سرور و از گرد دامن بر انداخته او بیشتر ایمان ساز
جنانکه بر منافقه نمایند و از زمان تو بر ان نرسند و مطیع فرمان تو باشند ابرهیم جون از خدا ترس شنید جواب که معلوم کرد که از دیدار
لا تو منصب جلیل است قبل از پروردگار در خواست نمود و گفت خداوندا جنانکه بر من منصب امامی تفویض امر منصب شیخین نمودی
لا از ذریه من کسی را نیز بر خواهد بود و مسرور ما را بامامت و منصب خلافت باز خواهد رسید یا نه حضرت حق جواب او فرمود که ای ابرهیم ان منصب
ظالمان و طاغیان در نیابند هر که بر اسم عزیز کرده کاشته باشد در ایام جور و ستم بیما می آورده کشت او را خلعت امامت نپوشند
از کاسر و انی جاعلک للناس امام جلیه شد از خلافت نیز ساند و اما بدیه با ملیه و منهم سابق بالخیرات باذن الله محفوظ و مهر بند کرده
و تاج و لایت و هدایت و ولایت و هادی و رفیق ان نشند و کیف یجوز نصب الظالم الامامه و الامام اما هو لکی الظلم و جنانکه ایه دلالت بر عصمت
اجناب کند قبل از بعثت و بعد از بعثت جنانکه اهل سنت در تفسیر ایه بتصریح بیان کرده اند دلالت او بر عصمت ایمه و خلفا نیز و اضح
و سایع و بر این سخنوران از طریق انصاف و علی و سایر ایام بکار است اهل سنت است در کتاب صافت آورده که روایت کرده اند عبد الله بن مسعود که
از حضرت رسالت صلعم شنیده که فرمود و منم انکه کرم ابرهیم او را از خدا طلب نمود و آرزوی ان بکرد بر صحابه و انانکه در انجا حاضر بودند
گفت یا رسول الله کیف طلب ابرهیم و تمنای او را از برای ما بیان فرما و ما را از مقالات رضی الحضرت فرمود انی جاعلک للناس اماما از
از حق سوال کرد که با از نسل من کسی خواهد بود که امام و پیشوا امامت و هدایت را باید حق تعالی با و سخن کرد و او را گفت که من امامت را
بظالمان نه دهم و از نسل تو هر که ظالم باشد او را منصب امامت محروم است پس جون ابرهیم این کلام را از سلطان علام شنید دعا نمود که ذریه
و بنی و تقبل دعاء الاسماء بر حق دعای او را در حق من و در شان علی بن ابی طالب اجابت فرمود و مرا و علی را از عبادت ما و نان و محو اصنام
نگاه داشت فاتخذوه میاثر الخذ علیا وصیا لیرث مرا نی خود گرد اند و علی را وصی من و خلیفه حضرت ما نیز دانست بر انکه اما شیخین بر منی شیوه
ایمان و عبادت اصنام شیوه و شیعه ایمان بوده است از منصب امامت جبیده و سلطنت خلافت بر قدر و بالای ایمان رانی ایدر
در جلوس الرضا مسئولست که ابو الیاس محمد بن اسحق طالقانی روایت کرده از ابو احمد بن علی هارون و او از ابو حامد عمران بن موسی و وی از
حسن بن قاسم و قاسم و او از قاسم بن مسلم و قاسم از زیاد جود عبد العزیز و مسلم که او گفت ما روز جمعه در مسجد جامع آمده در ایام امام

سید مدانست بظالم تاب

علی بن موسی الرضا علیه و علی ابائه السلام و التحیات بود جو و مرد ما را طرف و جوانب در امر امامت بحث میکردند و اختلاف بسیار و نو
بان میکردند و من نزد آنحضرت رفتم و گفتم یا بن رسول الله امام و مرد ما در بحث امامت حرف نمود اند هر که در سخنی میگفت در اختلاف
بسیار میبودند توجه میشود که حضرت تبسم نمود و فرمود ای عبد العزیز مردمان جاهل در آیات بدانکه خوض فیض و رسخ میبرد و نادانی که در این کار
کرده اند و قرآن را و نماز را ساخت و در تفصیل جیز نمود و نفیس حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع تجلیات الیه مردمان را و مود کاملا بیان و طلب
الغایات من فی و در حجه الوداع که آخر عمر آنحضرت بود این آیه نازل شد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فمن
را اتمامیه در کرده اند و از بیان امت بیرون رفت تا انکه برای ایشان بیان معالم دین کرد و اصلاح طریق نمود و ایشان را بطریق هدایت
و اکدات و علی بن ابی طالب را علیه السلام و نشانه هدایت ایشان کرد اند پس هر که کان میبرد که حضرت تکمیل دین خود نفرموده و رد
او کرده و هر که در دکان او کند کافرست و بدانید که امامت ایشان در قدر و اعظم و شان و اعلی در مکان و بعد از اکمل دین و بیان مقدار
خود بان رسید و باجناب او خود و امامت امامی که حضرت ابرهیم را محضر میکرد اند با امامت عهد الی اعطای منع و خلیفه و از امر شان او
کرد اند و بیان و بیر انتصاب او تشریف داده ایشان را با بن اخبار و مود که ای جاعلک للناس اماما و جلیل بیان مسرور و بیان تحریر فرمود که
و من ذریتی حق مع مود لا ینال عهدی الظالمین پس بایر است امامت ظالم باطل باشد تا روز قیامت محضر میکرد اهل صفوه و بیوی
و اکرام کرده و بر امامت که امامت را از ذریه او کرد اند که بصفوه و تقوی و ورع و طهارت آراسته باشد و وهبنا له اسحق و یعقوب نافله
و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین پس امامت بامر
حق سبحانه و بیان ذریه او طریق ارث و بیعتی ارث و بیعتی و استقلال دنیا انکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و قال الی الحاکم
ناجیم للکذب انتهی و الذین آمنوا و هادوا المؤمنین و آنحضرت فرمود حق تعالی از امیر المؤمنین علی السلام تربیت فرمود و در دو دست اسبای
او کرد حق تعالی علم و حکمت و ایمان کامل کرده بود با ایشان انتقال یافت بعضی خدا و رسول را نقل و قال الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا
کذا الله الی یوم البعث پس امامت در میان اولاد علی بن ابی طالب است علیه السلام ایشان زیرا که بعد از سید انبیا صلی الله علیه و آله هیچ پیغمبری
نخواهد بود و نبی ای عبد العزیز این جهال را که بگو بند که امامت منزله انبیاست بخیال که میگو بند بلکه امامت و خلافت حق تعالی
خلافت رسول او و خلافت امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین امامت و نبوت و نظام اهل السلام و صلاح دنیا و دین اهل ایمان امامت
تا یوم السلام است و فروع سامی است و امامت ثابت مسکوة و زکوة و صیام و حج و جهاد و تو تو فی و صدقات و امر صالحه و دو احکام و سمع
شور و امام محلل ما احل الله است و محرم ما حرم الله و متمم حدود الله و ذات الله از حدود الله و نهی مردمان بسبیل حکمت و موعظه حسنه و حجه
بالغه امام مانند شمس طالعست که در همه جهان بر سر امام بدر منیرست و سراج راهرو نور سالکان و نجم هادی در ظلمات لیالی و ذلک فضل
و حجه امام بعد از است و منوط شد و لیلت و هدی و نجوم و مصابیح ارزی امام الزمان ملاب که بر مردمان در روز و هوای الهوی الطالبان که
نموده و دلیل هالکان هر که از مخالفت و ملاقات عدالت امام بر نیاید و بدان حد رسد شمس مضیء امام اسبی فیقه و الذی یرون الکوکب
و نجمی بدر کان ارایه بعلم امام اسبی ملاقات در بیرون و بجا و بیند کان و تابعدار در میان عباد و در جمع در میان بحد و بحب اشان

امام مطهرست از ذنوب و سهو است از عیوب مخصوص است بعلم نظام دین و مرسلین و غیظ منافقین و نوادر کاوش این ارکان
عصر خود که همچو کی ماند او نیست در هیچ اعصری مساوی او نه غالب بی بدل او بی نظیر و مثل او بعصمت و علم و فضل و زهد و کمال بلکه بلحاظ فضل
و عقل بی کیست که رسید باشد بصرف امامت در تمام اختیار بدست آورد باشد با هر کس که خواهد هدیه و هبات عطا و امر صلات
و ادای صلات در ایمان ایشان تحریک کند و عیون ایشان مختص شد و قضای ایشان مقصور شد و حکمای ایشان متعبر و علمای ایشان متاصر
ایا کلام ایشان آنست که امامت در غیر آل رسول بوده باشد و آنکه در ربع یکوید اند امام ایشان در حصص جهال و عوام فرو رفته و عقول ایشان
در وادی ضلالت سرگشته فالمهوا الله انی یؤفکون و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدوا عن السبیل و کانوا مستبصرین و عنه ذلک بانهم
ارکانا که خوض در رسول الله ایشان را اختیار فرمود اند در غیر ایشان را برگزیده اند و ما لکم کیف تحکمون ام لکم کتاب فیه تدرسون ان لکم لما تخیرون
ام لکم ایمان بالغة الی یوم القیمة ان لکم لما تحکمون سلهم ایهم بذلک زعیم ام لهم شرکاء فلیاتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین و قال عز و جل
افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها ام علی قلوبهم فهم لا یفقهون ام قالوا سمعنا و هم لا یسمعون ان شر الدواب عند الله الصم
البکم الذین لا یعقلون و لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم و لو اسمعهم لتولوا و هم معرضون و قالوا سمعنا و عصینا بلکه لیس له فضل مبتدا
فضل و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و حکیم نه زمام اختیار امامت در دست مردمان باشد و حال آنکه امام علی
که هر که جاهل شود در امامت که کوشش کند و معدن قدس و طهارت و نسل در هادی و عبادت مخصوص بود و رسول افضل
مطهر شود غیر متعرف رضا حسب و نسب مکرر از قرین و ذروه عظمی از هاشم و عترة الرسول شد و اشراف و فروع آل رسول
نامی العلم و کامل الحلم عالم دیانت مستوفی الطاعة قائم بامر الله حافظ دین الله و بیان ابی عبد العزیز که انبیا و ائمه هدی مخصوص علم و حکمت
سبحانه اند و خوض با ایشان عطا نموده اند چه خبر ایشان از اندازه بیرون علم انبیا و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و قال الله تعالی لقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما
من لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و قال عز و جل و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و قال الله ان الله اصطفاه علیکم و زاده
بسطة فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم و در حق جمهور خود فرموده که کان فضل الله علیک عظیما و در حق
اهل البیت و عترة و ذریه او فرموده که ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا
عظیما فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا و بدان ای عبد العزیز که هر کس که حق تعالی را از سبحان خود مرکز بنده در
عالم خود سینه او را منشرح کرده اند و ینابیع حکمت را در قلب او ابداع نموده علوم را با او الهام نماید بر وجهی که بهیچ جواب در ماند و
از جواب عجز نشود و معصوم باشد از جمیع زلل و سهو و موفق باشد از حساب او سبحانه و از جمیع خطایا و عثرات مصون و ایمن گردد و
خوض او را بدین رتبه جلیله کرامت فرماید تا حجت باشد بر بندگان او و شاهد او بر خلقان او و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو
الفضل العظیم پس ای عبد العزیز ایا بر مردمان رسته ایزد بر کن فرستد ایزد را او را اختیار کنند و او را گفته دانند بر خود یا آنکه مختار ایشان
باشد صفت آنست تا امامت ایشان تواند کرد و چون این نه ایشانست پس صفت او احجت که تحقیق کرده امامت داشته باشد
مذکور و معروف بود و طهارت و اعلام کرده اند و بر بیان جمهور خود و مردمان را اخبار نماید با مطیع و منقاد او شوند در جمیع اوامر و نواهی او و بهمان

بخدمت و مباهات او آرزوی خود هر که خواهد و امام مسکرات در حق آنان فرموده در کتاب خود حیث قال و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی
من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین و قال عز و جل فمن اضل اعمالهم و قال ایما کم و قال عز و جل و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استولی علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون
و اما و اما و اما
و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی موضع نماز با تحقیق که مسرت با ابراهیم فصلی موضع نماز با تحقیق که عامل اوست ای ذکر و اتخذوا
امتنا اوست معطوف جمیع و صدیق است که تو و الیه و اتخذ ایضا که بدیه بآن خانه و مرا که بمقام ابراهیم را مانند کاخ خود مرا نماز طرف تحقیق
که در مقام ابراهیم گذارید و بر ایشان کرد در حالت صدور و مقام ابراهیم حجر است رضع کرده شد که اثر قدمهای مبارک آنحضرت در آنست و با موضع حجر که
ابراهیم حجر اسمعیل در مردمان بحج و الاذان ایشان بوده و بدا کرده و با بر الاذان مراد نه صحابی بیت معبود و در روایت اهل بکر روزی رسول الله
ابراهیم بدو فرمود بعد از مقام ابراهیم گفت یا رسول الله لا تتخذ مصلی و سود با بر ما مورست و ایم هنوز نقل مقرر بود که بر ایشان الله تعالی
حمد با بر امرست بدو رکعت نماز طواف و در مقام و این مرتبت ابراهیم بعد رسول الله علیهم و اصحاب ما بر ایشان الا کرده اند و آنکه نماز طواف و مرتبه
حق سبحانه با بر امر فرموده و طاهر از منتقی و جوب و با اتفاق در مقام ابراهیم غیر از صلوة طواف نماز دیگر واجب نیست پس ایشان را واجب باشد
بعضی از علما را تحیان ان رفته اند چنانکه بیاید و این خلاف ظاهرست و مخالف مذهب حق و اجماع و این است که چون رسول الله حج
شد متوجه مقام ابراهیم شد و در رکعت نماز گذارد و این آیت نازل فرمود که و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و کرد در مقام ابراهیم حرم است و نزد
بعضی دیگر مراد حرم است و اتخاذ آن برای مصلی است که در وی نماز کنند و ما مور شدند بر نماز کردن بر ما بر حرم و مراد و بعضی نیز از علما
اند و صحیح آنست که مقام ابراهیم موضعی است که امروز با بر اسمعیل مشهورست و مراد با خاندان ابای سلامت و اذان که اخاد علی السلام

انزلنا الصلوة عند مقام ابرهيم بعد الطواف یعنی امر کردیم بنماز کردن نزد مقام ابرهیم بعد از طواف و نیز از آنحضرت سوال کردند که اگر شخصی
وصیت کند و مقام را مقام ابرهیم فرا موش کند در کجا آنرا بگذارد فرمود یصلیها او قد ایام ان الله قال واتخذوا من مقام ابرهیم نماز در مقام
ابرهیم بگذارد اگرچه بعد از چند روز باشد و بر آنکه حوض و در گرید و اتخذوا من مقام ابرهیم مصلی بامر او فرمود و این ظاهر نیست با قول
دیگر زیرا که از اطلاق مقام ابرهیم مفهوم نمیشود مگر مقام معروف که بسمت الحرام است و از ابو جعفر ع روایت کرده سئل امیر المؤمنین
یکی مقام ابرهیم و دور حجر عن استلام الحجر الاسود و الرکن الیمانی که بود بعد از آنکه خوض با ابرهیم فرستاد و ابرهیم از او گرفت بعد از
و مود در سبب آنکه اهل خطایا مسرا میکردند بسا گفت و در مقام دلالتی ظاهر ست بر نبوت حضرت ابرهیم ع در آنکه خوض سنگ را در قدم
اوساخت و نگاه داشت تا آنکه قدمین او در آن فرو رفت و سبب این چنان بود که چون ابرهیم اسمعیل را در زمین مکه و خوض سنگ را در قدم
را گرد کعبه و اسمعیل را از زمین و موضعی دیگر که در بلاد شام بود ایاب کشت با خود ایاب از آنکه حاجر و نمود هر جا که حجر بنا از آن گرد بر
ایستاد آنرا گرفت و بر حجر بنا در حین او سرفت ابرهیم بقدر خوش که رسیدی کفتی اینجا فرود آیم کفتی و زمان نیست تا بوصول بسمت کعبه
سمت الحرام است بخانه آمدی و دیگر کیاهی بنا چنین چیز کفت ابرهیم حجر خانه و حجر زمانه کرد و ابرهیم ایستاد آنجا و دور
و اسمعیل طواف بود پس ایستاد آنجا و تسلیم کرد بارکت بر چون مدتی و اسمعیل زیاده شد و هاجر وفات کرد و ابرهیم بجانب
شام رفت و بعد از آنکه بمکه آمد و اسمعیل از قبیله جرهم زن خواست و چون بعد از ابرهیم اشاره و مشورت خواست تا با اسمعیل
و اسمعیل از باز کند کفت بر روش طالب که از تخت چارپا و بنیاد بنا که هاجر و چاه که در پس حجر ابرهیم آنجا قبه و جای دیگر
اما از آن قبیله زنی را برای طلب اسمعیل که کفت بیرون رفته بود و بعد رفتن زن اسمعیل از خیمه بیرون آمد و کفت که اسمعیل کفت شوهر من کجا
رفت جواب کفت هیچ طعام و شرابی داری جواب داد که هیچ چیز و هیچکس در خانه نیست کفت چون اسمعیل بازآید او را بگوی که پیرمردی
بدین صفت آنجا آمد و ترا سلام رسانید و کفت اشاره در آنجا کرد که موافق رسانید و کفت چون اسمعیل باز آمد بوی ابرهیم
کفت ای زن هیچ پیری آنجا آمد کفت آری پیری بدین صفت آنجا آمد و بسیار در استخوان او کوشید و انکار کفت چون بیرون کفت سلام
با اسمعیل رسان و باز بگوی که اشاره در آنجا نیز که مناسب بحال خود دارد اسمعیل کفت هیچ طعامی و شرابی و نخواست کفت آری پیری
با او دیدم کفت چیزی که ترا طلاق داد پس زن دیگر خواست و مدتی از این بر آمد باز ابرهیم اشاره دستوری طلبید او را حضور داشت
مذکور پس ابرهیم شوهر آن صورت شد و اتفاق این نوبت نیز اسمعیل بصید رفته بود چون بدیدن زن اسمعیل از خیمه بیرون آمد
کفت مرد و ابی و شاغی است زن و ما اسمعیل را صید بار کرده کفت و بیستو اغراسه و لکن هیچ طعام و شرابی داری کفت آری و نوع
کوشت و شیر آورد و ابرهیم بیشتر از آن بخورد و دعای خیر در حق اهل تهیه بر رسانید و برکت حاضر ساز از خدای خواست و
حرمت کرد اگر زن اسمعیل باز آورد بر برکت دعای ابرهیم در همه روی زمین هیچ چیز کم نیست و حیات بیش از زمین مکه سوی زن
کفت ای پیر بیار بی و رود ای ناسزا بشویم و شاید کم و کرد و از آن زایل کرد و انکار کفت در بیت باب عذری دارم بشتو لم که فرود آیم
لیکن سکی بیار تا بلب پای را بخانه و پای دیگر در طلب باشد و زن اسمعیل سکی بیاورد و زیر قدم و دیگر نهاد ابرهیم ع پای

مدخل سنگ ابرهیم

مدخل اطلاق اسمعیل از فعل

بر آن سنگ نهاد تا پای چپ بر سر آن رفت و اثر پای ابرهیم در آن سنگ ماند پس از آن سنگ بجانب دیگر اثر پای ابرهیم پای دیگر آن سنگ
نهاد تا بجانب سر شد و اثر آن پای بنزد آن سنگ ظاهر کشت پس آن بار اثر رکاب نهاد و کفت شوهر من که باید کرد پس
بدین صفت آمد و ترا سلام رسانید و کفت اشاره در آنجا نیز بنوعی بسیار نیکوست و بار نیکوست از او مکرر و از پس بداع کرد و چون اسمعیل باز آمد
بدید اما بوی او بشنید و از آن کفت کسی بخانه آمد بود کفت آری کفتم صفت او کردم و سر شر داشتم و بسیار مالیدم و بوی او
از دیدم و صارک آنست که با لاکی شتر بر آن نهاده کفت چه پیغام داد کفت ترا سلام رسانید و کفت عتبه باب را که دیگر نشنیدم و تبدیل
ملک کرد تا آنکه حرکس بود و کفت او بدین صفت ابرهیم خلیل الرحمن و این حاجت از او عباس منقولست و علی بن ابرهیم نیز از پدر خود روایت
کرده و او از ابن عمیر و ابن عمیر از ابان و ابان از صادق علیه السلام با آنکه اختلاف در الفاظ هر سه بود و در اخبار این روایت آنحضرت نقل کرده که اسمعیل
روی آن سنگ آنقدر بسیار بکریست و بسوزید و روایتی دیگر از آنحضرت مأثورست که ساره ابرهیم علیه السلام را خصومت داشت که بیشتر از
یک از حد نشود و او را بالای دراز کوش او بیاید کفت دیگر من رسول الله بسان او هاجر مسافتی بسیار بود و چون دیگر کفت انجا رفت و بود
طی صرت و برای او نادر بکفت مسافت چند روز طی کرد و از آن ما کان روایت کرده اند که کفت من از آن کنار باشد در آن زمان بود
رصد از آن از پس که مرد موت و روی در سالیدند و از آن زایل شد و بعد از عمر اسمعیل روایت کرده که در کوه و مقام در آن وقت بود دار
با نوهای بهت که خوض از زمین فرستاد و در طرس رضا و نور این آن نور و اگر همچنان در روش بودی همه زمین از شرق تا مغرب نور
بودی و در وقت که نور بسوم که ابرهیم بکه آمد با اسمعیل ملاقات کرد و ام الی در رسید و موضع خانه را شناسی که قبل از وی در زمان آدم حاجت
خواهد شد و مصار از امام آن ایشان را امر فرمود که از اثر اصل و سایر خانه بکیرد و سازد و بعضی کفته اند که عبد از آن بخانه آید
و بنا را کرد و انجا نهاد ابرهیم بر سر آن مشغول شود کما قال عز ذکره **وَعَهِدْنَا** و عهد کردیم بعضی فرمان و سایر **إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ**
إِسْمَاعِيلَ بسوی ابرهیم و پسر او اسمعیل **أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ** که پاک سازید خانه را از آلایش و نجاسات و معاصی ابرهیم
و اسمعیل باشد **لِلطَّائِفِينَ** برای طواف کنندگان در کرد اگر و آن **وَالْعَاكِفِينَ** و برای مجاوران و اقامت کنندگان و یا برای
مقیمان در آن **وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ** و برای رکوع کنندگان و سجده نمایندگان بعضی نماز کنندگان و اسرار الوحی صلوات الله علیه
مفسر و مصدر رسالت صلی الله علیه و آله و بر وصان بجا آورده و بر بیت آنحضرت بالاتر و خانه کعبه را از آن دار حاسر بالب جنب
و حسان بن ثابت در بیت مدح کفته و در روضة الاحباب و عمران الکعبة مذکورست در آن آنکه قبل لی یا اعلی مدحه مدحه بجا
قلت لا اقدم فی مدح امرء حاز ذو الملک الی عدن و النبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعد موضع الله
فاحس الفلک ان قدرو علی ارضه اقدامه فی محل وضع الله بن و سعی ایات باب رباع حاست که مرا کفت و مدح در تمام بسر کلک
بکو که مدح او بست باید الف سوران دو زخ را کفتم اقدامه بستو اخر کرد در مدح کفتن روی که صاحب عظمت انسانی چیزی نشده در موضع
و بر سنتش او میل کرده و سعیر ما صلی الله علیه و آله در شبی که بعد از معراج رفتم و بنا را کفت خوض بر مقدرت بر اثر بیت من بنا نا الکه حنکی
در آن بسیر و بنی اعلیه السلام پای خود را و موضعی بنا که خوض بر مقدرت خود در ایوان بنا و موضعی بیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

وجه

وازین کلام تمام از بنا امر الموسین علیه السلام معلوم میشود که در وجه اگر در آن زکوة میشود بعد که مصدر باشد و مرجع
مقدر رقبه و انکه آن طهر را بیا اگر مسبوق باشد بجهت اگر عهد مقتضی سبی فوت یعنی گفتیم لیسا از که تطهیر بحث کند از ارتداد و طهارت
و رکع جمع راکع است چون طلب و طالب و سجود جمع ساجد چون عدول و عادل و مسوا از در تطهیر مرکب چیزی و جاست بکی الجمع
تطهیر انی کردن دو وجه قبل از ابراهیم مشرکان از بخارج میکردند و بخانه طهم و ذبح ملطخ میساختند و سرگین مذبوح را بخانه
و این قول اجانب دو و اگر در تطهیر انی از اوثان که مشرکان قبل از ابراهیم از بر دیگر معظم می ایختند و از امیر سبب دوم
قول مجاهد و قتاده است سیوم آنکه مراد بنای انست از اوثان که مشرکان در طهارة و نوجه کعبه ایم آتش آتش خانه علی تنوی مراد
رضوان چون و اولی عمود نطهیر است تا شامل جمیع انجاسات باشد از ان جمله جنب و حایض و نفسا و نجس و سایر اهل احدث اصغر و اکبر
جایز است طواف آن و اضافه بیت بدان جهت تفصیل آنست و سایر معالم و تمیز و تخصیص آن نزد سید و جمیع مراد طائفین
که از اطراف و جوانب متوجه آن میشوند و مراد عاکفین مقیمان و نزد و اعلی مراد عاکفین مصلی اند که در حین نماز قیام میکنند و مراد رکع
و سجود نزد حسن بصری مسلمانان زیرا که از شان اهل اسلام رکوع و سجود است و مطابقه که اگر طواف کنند از طائفین و اگر اشتغال
در آن از عاکفین و اگر نماز گذارند گانند از راکعان و ساجدان اند و قول اصح و اشهر آنست که مراد طائفین زایران حوایت اند و عاکفین
مجاوران و ساکنان حرم و رکع و سجود نماز گذارندگان و در حدیث آمده که حق سبحانه در شانوزده حدیث رحمت بکند بیست رحمت
از برای طواف کنندگان و چهل برای نماز گذارندگان و بیست برای نظر کنندگان و در حدیث آمده که النظر الی الکعبة عبادة و گفته اند که الطائف
مسافر و الخارج منها مشتاق و اینکه در حدیث وارد شده که کعبه و اساس حجاز و مکه و حرم است مجاور و مدینه نظر ابن یکنصر در مسالک
بکر هذا از انجا بیرون آمده و در مدینه متوطن شد و صاحب کتاب الدرهان در تفسیر آیه آورده که مقام ابراهیم مرور و مسجد مورث
صخره بیت که از قدم او رانست نه آنکه مراد از ان جمیع حرم باشد و منوا شد و بقول جمعی که قول اصح است چه این طواف بالحرم و جمع
مشهور و در مقام چند حکمت اول استحباب تکرار حج لقول امتثال ای حجا و مفهوم رجوع منتفی عودت بالحجوان بود و باشد و عدد سنت
نیز نمود و در حدیث آمده که من رجع من مکه و هو یرید الحج من خالی بدی و عمره و من رجع من مکه و هو یرید العود الیها فقد قرب
اهله و جهاد شد در صدر آیه رفعه و کر یافته و وجوب صلوة در مقام ابراهیم بجهت امر بانکه از انصلی کرد و لزوم آن و وجوب دو رکعت
دو رکعت طواف زیرا که صلوة نزد آن واجب نیست در رکعت ملاحظه و این مروی است از صادق علیه السلام و حسن و قتاده و سدی
روایت و اجماع اصحاب بر آنست و مالک و ابو حنیفه بر قائل اند و احمد و شافعی استحباب ادا داده و شافعی در این قول سوم صاحب
اثار نسبت رجحت طواف و کرد و لیطوفوا بالبیت العتیق دلیل وجوب است و طواف از جمله آنست که متفرعست بیان مهم رسول الله
و الذوا بهم و صلوات الله علیهم و ان نزد ما رکن است و عمره بدون آن عبث باطل میشود و سهو واجب است و سایر واجبات
بکه برای ادای آن و اگر متعمد باشد استناب کند در آن و مدار سعی طواف صفا و واجب است و اگر عذر از آن کند مطلقا و هر امتثال
عود برای ادای آن و اگر بهتر آن که استناب کند در آن و مدار سعی طواف صفا و واجب است و اگر عذر از آن کند مطلقا و هر امتثال
عود برای ادای آن و اگر بهتر آن که استناب کند در آن و مدار سعی طواف صفا واجب است و اگر عذر از آن کند مطلقا و هر امتثال
عود برای ادای آن و اگر بهتر آن که استناب کند در آن و مدار سعی طواف صفا واجب است و اگر عذر از آن کند مطلقا و هر امتثال

در حجر باشد بزودی
بعد از سعی و بست حجت
بکعبه بفرستند

فرمود بجبر الرجال من امتی جبر هم لنا نهم و جبر النساء من امتی جبر هم لازواجهن بهترین مردان از امت من کسانی اند که میکوشند
با زنان معاشرت کنند و بهترین زنان امت من آنانند که در رضای شوهران نکاه دارند و در هر چه ایشان خواهند مگر در چیزی که موجب معصیت و قرار
خدای باشد و بهترین مردان امت من آنانند که با زن و اهل خود موفق و ملاطفه معاشرت کنند چنانکه مادر با فرزند لطف کند و هر تحیتی که از
خود با این طریق سلوک کند و هر سلوکی که در صدد تنبیه برای او میرسد که هر صابر و محتسب اجر و در راه خدای تنبیه شده باشد پس مردان
با رسول الله مردان نزد صد تنبیه بیاید و مرد زنان هر روز که در زنان از مردان چیزی باشد هر قرار ایشان نزد خدای تعالی نزد
خدای تعالی صد هزار زنان در جنات الله بیت رفع کرده و صد هزار شهید اجر کسانی است که در زمان اعمال او نزد خدا بشتر از عمل ایشان
باشد در شوهر و صد هزار ان فرمود هر زنی که در حق شوهر خود چیزی که زن خیف جهت محبه احسان نزد حق ایشان اجر و ثواب ایشان
کند در بهشت اصرار و اعلیا از ساپدن بایدان تمار اعمال کرده اند و حق مرد بر زن چون حق من و شما هر که حق من ضایع کند بالطاف
که حق خدا را ضایع کرده و هر که حق خدا را ضایع کرده مستوجب خشم و سخط خدا شود و در وجه از اسماء بنت یزید انصاری که
خدا را اصحاب کند روزی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بیرون بلند در بالای سر آنحضرت بایستاد و گفت السلام علیک یا رسول الله
من رسول زنان بر تو فرستاده که بنیاد که داری ادا کن کنت یا رسول الله مرا الزنجوی بقصد جهاد از خانه بیرون رفته و ایشان
شهید کرده اند و نزد خدای تعالی حیوة و زندگی کنند و روزی خورند کما قال الله تعالی احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتاهم الله
من فضله و ما از این سعادت محروم و بی نصیب و از درجه شهادت باز مانده ایم و در حال محروم مانده بیوست شده من از ما میکنیم
ما را هیچ مزدی باشد فرمود که سلام من بجنان و ما از و بگوی که خدا از اطاعت شوهران و داشتن بر ایشان ثواب شهیدان خواهد بود و در
کوزه باشد که حق شوهران از ایشان در حق که بجا آیند از آن روز بر سد که مردان جهاد باشد و فرمود ولی جهاد زنان عمره باشد و
نفس زنان جهاد کردن در نزد شهوات محرمه و صبر کردن و چون صبر کند مجاهد باشد و اصل از جهاد کنندگان در کافران
و ماجرا انوان فرمود که در بر اجتهد حکم یکی اکبر من مستعمل الحصیر و فرمود و این حکم کل عمر من کند محصور بیوت خود
زیرا که عمر حول بهار اعمال و بیت جهاد صدان مذکور خواهد شد و تحصیل آن ایسر و صغیر و نیز این حکم محصول است بعمر و ابراهیم
عمر اند و فرمود کاهی که مستعمل الحصیر باشد و چون قرار الغاء الاضداد است و مشترک میان طهر و حیض فقهاء اختلاف
در اکثر مراد از آن دارند طهر باشد و بعض اصحاب ما و شافعیه بر آنکه مراد از طهر طهر بعد حیض و مکی و مالک و مطلقا و هر امتثال
طلاق شروع در حیض واقع نشود و در نصیب ابن عمر که دال بر طهر چنانکه گفت سیوم آنکه حق سبحانه فرموده که لمن فرق و طلاق
تا مدت آن تمتع برای من گرفت بدو و ما مرای موت و طهر مذکور و حصر موت بر مراد از آن طهر باشد چهارم
اصحاب ما از زراره روایت کرده اند که گفت که از بعد داری شنیدم که گفت از من و انی ان الاقراء الا الاطهار و بین الحیضتین و المتر

بالحیض سؤالی را از او استماع کردم و نزد باقر علیه السلام رفتم و آنچه شنیده بودم عرض کردم و آنحضرت فرمود که کذب لعن الله ابا الخطاب
بعوانیکه رسیده کذب که رای من که اقرار الطهر بالشهر بحیض دروغ گفت جواب قول از امیر المؤمنین علیه السلام رسیده نه که خود دیگر فهم
انه کان علیه السلام یقول لا یقول خدای امور را بغیر از اصلاح اراده امیر المؤمنین علیه السلام این را گفته باشد و فرمود فهم کان یقول اما الفرز
الطهر یعنی فی الدم صحیحه فاذا حاضت فقد یعنی از امیر المؤمنین علیه السلام بسند صحیح که خبر نیست که فرمود طهر است که خون در آن فرج
و جمع میکرد و چون وقت حیض میرسد از رحم بیکرد از رحم منع کند اصحاب ما اقوال فی رجل طلق امرأته طاهرا من غیر جماع فشهد
عدلان بجماعه میتوانی دانکه مردی زن خود را طلاق بدهد در طهری که در وی مواقعه نکرده باشد بحضور دو کواه عادل و فرمود اذا حاضت
الثالثة فقد انقضت عدتها چون در حیض سیوم داخل شود عدت او منقضی گردد گفتم از اهل العراق بر روایت علی علیه السلام انکار میکنند
لیس بجمعها ما لم تغتسل من الحیضة الثالثة یعنی بدرستی که فقهای اهل عراق میگویند که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که شوهر
رجعت با وی ساقط نمیگردد تا غسل نکرده باشد فرمود که ایشان دروغ میگویند و امیر المؤمنین علیه السلام از اینکه نزد او چنین
جفا است لقوله علیه السلام طلاق الامة تطلیقتان و عدتها حیضتان و جواب آن که این حدیث معلول است و در اعتبار
آن که زوج رجعت میتواند کرد زوجه خود را در طهر اول که حیض فرموده و لا یجوز لهن ان یکتمن لو اراد ان یتزوجن منتظر می بود حرام بسود
کتمان از زوج و بعضی را کتمان جایز است فقد یعنی که حمل و کیند مراد خود است و این از آن است که عمر و فرمود اما قول علیه السلام
فرض الله الی النساء الحیض والطهر والحمل و علیه کتمان حمل زنان را جهت آنست که در آن اطلاق حق ایشان است سیوم آنکه زوج
رجعت میتواند کرد زن در عدت است لقوله تعالی و بعولتهن احق بردهن اگر کاهی که طلاق رجعی باشد بجهت آنکه بعد از این مذکور است که بر زوجه
از رجوع الیه باشد چنانکه گفت و خلاف در آنکه با زن مخصوص میشود یا نه و در تحقیق این و نظایر اصول مقرر شده و مولی ایشان را
اصلاحشان خواهد بود چنانکه خطاب با زوج و اراده اصلاح سازد عدم اضرار ایشان جهاتی که هر یک از زوجین راجع است و در
لقوله و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و مانند در مصحوب عدم در جنس ایشان مشهور است و اسکان و سکنی و عدم اضرار زوج او
و اما حق جعل مرد را طاعت زن و عدم خروج شوهر و اعتدا و ادخال غیر در زوج خود و حفظ نظر او و عدم احتیال ایشان
ان در ارشاد علی علیه السلام مرویست که از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله حق زوج بر زن چه چیز فرمود که اطاعت
خود نماید و با او عصیان نورزد و هیچ چیز از مال او تصرف نکند الا باذن او و صورت تطوع بعد از مکتوبه خصه او نفس خود را از روی
و اگرچه بالای قتب باشد و از خانه او بیرون نرود مگر بفرمان او بر اگر و اذن او از خانه بیرون نرود ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت
غضب بر او لعنت کنند تا آنکه باز گردد و نکند کیست که حق او عظیم باشد بر زن مگر زوج او کند بر حق زن بر شوهر مثل حق شوهر
بر زن و فرمود زن حق مرد بر زن صعب است و حق زن بر مرد یکی از زن کند و الذی بعثنی بالحق لا یبالی رقبتی و حال آنکه بحق بعثت
بحق خلق فرستاد که هیچ مردی مالک زن نیست و نیز آنحضرت مرویست که لو کنت آمر احدا ان یسجد لامرت المرأة ان تسجد
لزوجها لا یحل لها حق زوج مسود که من یکی از امتان امر کنم بسجده کردن بعد مع الله و نیز امر میکرد که سجده شوهر خود کند و عرض

منفعت او بسبب دارد که حق آنکه و لیعرف است بر مرد و بعضی مراجعه رجع انقیاد شوهر نمودن و داخل شدن در طاعت او و مسلم آنکه اگر قایل شوهر باشد
حیض الجواب لیس بمحصور بتعاقب حامل و اگر بایسه شامل حامل نخواهد بود بعد از انتهای شر طحکم آن که حصول قرء بمعنی انتهای
آورده باشد که در حامله عدد طلاق مقرر نبود و او مرتجا طلاق واقع شدی بر رجعی اجتهد بودی و بیان بود که زن را طلاق میدهد و نزد بلوغ یا انتهای
عدد رجوع نمود و دیگر باره بعد از آن رجوع کرد و دیگر باره طلاق داد و از شوهر که بود او را طلاق میداد و بجهت اضرار مراجعه میکرد تا باید
حکایت از شکایت سامع علیه حضرت نبوی رسید ایشان که الطلاق طلاق رجعی که در آن رجعت جایز است مرتان دو بار است بعضی تطلیقه
بعد از تطلیقه بر تفریق نه جمع مرتبه چنانکه مذهب بعضی از اهل خلاف است و بعد از دو طلاق بر طریق مذکور فامساک بمعروف پس واجب که نگاه
واجب کردن زن را و رجعت بر او محسن معاشرت کردن باشد او تسریح باحسان یا رها کردن و زن را نیکو نوعی بگذاشتن تا عدت بگذرد صلاح
اگر خواهد حکایت تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بنوع دیگری واقع شود تا از زوجه نکاح رجع دیگر نرسد و از امر و طلاق اگر دو جانب تسریح
باید و در مجمع آورده که معنی آن مرد و قول بجمع آنکه بیان تفصیل طلاق است اگر مرد را زن طلاق داشته باشد باید که طلاق دهد در طهری
که مقارنه نکرده باشد در آن جماع تطلیقه واحد و بعد از آن ترک وی نماید تا انکه عدت بپرون آید یا با جماع شود بیاک کرده بعد طلاق دیگر
دهد و این قول او بعامه و مخالف است و در آنکه مراد از آن بیان عدد طلاقست که موجب بینونت است در این دلالت بر آنکه عدد تطلیقه
باشد است و لفظ حیض در معنی اسرت ای طلقوهن فی قبل عدتهن و در کتاب آورده که شافعی گفته که مراد آنست که تطلیق از جهت آنان زیرا که مهر صلوات
علیه و آله فرمود که ابن الثالثة و فرمود تسریح باحسان و اصحاب ما چند گفته اند که مراد آنست که تطلیق الرجعی بطلقه بعد طلاقه
الثانیة و گفته اند که مراد جمع النصر کرده ای که صدقه و رسول الله لیبلک و سعدیک و لهذا گفته اند که الجمع بین الطلقتین و الثلث دفعة
اصحاب ما اجماع نموده اند و بعد از اخبار که روایت کرده اند از ائمه اهل البیت علیهم السلام با جمع روایت از حدیث ابن عمر که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که اما الله ان یستقبل الطهر استقبالا فتطلقها لکل قرء تطلیقة و اگر بر طلاق اعنی الطلاق مرتان اخبار نیست و اگر نه کذب
لانه ابدین بعضی امر باشد ای لیکن الطلاق وقتین و من حکاه کانه ای بجواز تفسیر و بدانکه اصحاب جمهور حکم کرده اند بتحریم ثلث تطلیقات
با تفریق و بعضی از اخلاف کرده اند در آنکه بکلمه ایها واقع می شود که آن است طالق و ضمیر از لفظ و یا تبیین اول آنکه همچند واقع
می شود جمعی قایل بدان و این حق زیرا که قصد کلمه و بدل از اجزای آن است نه تطلیقه واحد صنعت و باشد مراد از اهل
الجمل الثلث واقع شده باشد و این مطلوب و جمعی دیگر قایل بدان جهت نموده اند بجمع بر فاسد باشد جواب گفته اند صحیح
ارجع و زوجه دانیست و این بر اصول متفق کشت و دوم الطلاق مرتان و لا تمسکه بر شرعیه رجعه و اگر طلاق مطلقه غیر منصوص
عدد طلاق الثالثة قبل نکاح است و نکاح ایجاب منفی است و این مثل الرسل یعنی که منسوخ است بهلاک بر این اثبات دلالت
چنانکه رسول الله فرمود و قوله فامساک بمعروف و الجای علی وجه سایغ و اگر با خاطر قرار در تطلیق نکاح و آن با جهت است اگر عدل باشد
باشد یا استیفا و عند الاقتضی سنی باشد و اختلاف در معنی تسریح احسان معنی گفته اند مراد از تطلیقه ثالثه است بحث روایت
اخبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب گفته اند که مراد از عدت است بالکلیه انقضای عدت بینونت حاصل شود در این مرویست از ابی عبد الله علیه السلام

و این صحیح است زیرا که طلاق واقع می‌شود و در ما کلیه لیکن رجوع از تصریح است **وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ** و حلال نیست شما را ای مردان **أَنْ تَأْخُذُوا**
مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ از آنچه داده‌اید زنان را **شَيْئًا** چیزی از مهر **إِلَّا أَنْ يَخَافَا** مگر آنکه بترسند و بدانند **أَلَّا يُقِيمَا**
حُدُودَ اللَّهِ احکام الهی را در صحبت و معاشرت این آیت در حق جمیله بنت ابی خواهر عبد الله بن ابی سلول نازل شده در حق ثابت بن قیس
بن شماس و سبب آن که شوهر او را بغایت دوست میداشت و زن او را بغایت دشمن و وجه باو در نیکو خلقی بجای آورد و بسیار شوهر
التماس کرد و بسیار گفتگو از بسیار کرد بعد ترک کرد بر بخانه شوهر و در لحوق ارکی و رضای او را بر اسباب خود بدید بخش او شنود
بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله من بسیار کراهت دارم از شوهر و اهل او را و لا اثابت لا اجمع و لا اصبر بر تحمل سوء و سر ثابت که
او را در مالم الطلاق دهد بخدمت رسول آمد و شوهرش را حاضر کرد و گفت این زن قبر اشکایت تو میکند گفت یا رسول الله خدای که بحق او
فرستاده که من بر روی زمین هیچکس را از زن دوستتر ندارم و الا گفت یا رسول الله راست میگوید من با او در نوع سیکوئی نازده ام الا بحق
خدای و فرستاد شوهر او را بسیار دوست میدارد و من عتاب او میکنم در دین و خلق و حسن معاشرت و لیکن او را بغایت کراهت دارم و
دیدن روی او را و وقت حالت الحاق زنان قبیل الی بحق تعالی و اما دانستم سوء او و اتصرهم قاة و اتصهم و حیا میخواهم که جانب خیر را
او را در میان نیست بدیم که او از جانب سیاه و تروکنا و تروت تو و اگر بطلاق من او نفرمایی ترسم که از سیری صادر شود که موجب هلاک
کرده رسول ثابت را گفت که تو چه میگوئی گفت یا رسول الله من حدیقه خود خرما ستانی را بداده ام و مهر مهر نمودم انا نیز دیگر
او هم از گفت یا رسول الله من حدیقه را بجهت دیگر او بدهم تا مرا طلاق دهد رسول صلعم فرمود لا خیر فیه فقد اصبی بین حدیقه
نه را بجهت از زن بخلاف زنان را و ترک او طلاق دی گفت و اول خلعی که در اسلام واقع شد این بود و حق سبحانه این فرستاد که آنچه بزن داده‌اید
از مهر مردان را اخذ نکنید مگر آنکه دانند که جایز حقوق زوجه نتوانند کرد **فَإِنْ خِفْتُمْ** پس اگر ترسید ای حکام شرع که امر اند
درست نباشد یعنی اگر از امارات معلوم کنید **أَلَّا يُقِيمَا** که آن دو نتوانند که مرد و زن **حُدُودَ اللَّهِ** حکمهای خدا را در زوجه **فَلَا**
جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ زیان و بلائی نیست هر دو زن **فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ** در آنچه فدا دهد خود را بان از بند زوجیت یعنی از تسلط شوهر و از
شوهر طلاق او کند **تِلْكَ** این احکام مذکوره از طلاق زوجه و خلع **حُدُودُ اللَّهِ** اند حدهای خدا که مقرر است **فَلَا تَعْتَدُوهَا** پس در مگذرید
حدود و محافظت آن کنید **وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ** و هر که بیرون رود از حدهای خدا که مقرر و معین فرموده **فَأُولَئِكَ** پس آن گروه
اثبات مشرکان اند بر نفس خود از ضعیف و عبد صبا انتهی مبالغه است در تهدید و تحذیر او و که این آیه در خلع و مبارات و او اخذ
بهم از اولیاء است عبارت از ابراء خیر نیست هر دو زوجین و مراد با ایشان هر دو صورت رضا و خشم راجع است بحکم بر آنکه مرد
ایشان اند بهر دو تجاوز فایده است بکی اخلاص و ملال میکند و عدم جواز اخذ چیزی از مهر که زوج بر زوجه داده است و مکروه است
اقتدا این وجه که چون زن کراهت داشت بشوهر صداق خود را بجهت او ابراء نماید از بیم شوهر بجهت این در طلاق
دهد و زوج جبر ان نماید علی الفور و بنا بر این در طلاق بدهد و لیکن اگر شرع خلع میکوید در آنکه زن خاصه با شوهر است اگر
هنر لباس کسوه انما باس طهر بر مباحات زند در حکم خلع لباس باشد دوم آنکه مرد کراهت انجاس زوجه باشد از خلع کرد بسبب

طلاق نیست و مبارات و سکو خلع و مبارات محلل است بجهت وجه یکی آنکه اصل کراهت زوجه در خلع بجهت آنکه در صورت ثابت بر قیس مذکور شد
و مبارات کراهت از هر دو جانب ظاهر آید دلالت بر آن دارد و در مبارات ترا جایز است اتباع بلفظ طلاق و اما در خلع خلاف و اصح جواز
اتباع آن از روی احتیاط و سوم جایز نیست در مبارات اخذ زیاده از آنچه زوجه دهم کرده بخلاف خلع که اکثر فقها قایل بجواز آن اند و
جمعی که کراهت از رفتن و این میسر است که جایز نیست مگر اخذ بعضی از آنچه زوجه داده بکلی و نه زاید و آن و کیا است اول ادا مهر
چه محتمل نیست و آنکه حقوق و مال تمام و جواب ثابت کند که لا یقیمن فقط ما نمی زاید زیرا که احکام تمامت از خالی که
مطلوب زن او بود زیرا که ثابت سوا چیزی از آن نمی طلبید سوم ارتداد مذکور طلاق و اقع میشود و مذهب و مفید فایده
مبارات و حکم ایشان در اخذ زیاده و تمام از جهاد شرط است در خلع و مبارات جمع شرایط طلاق از نحو آنکه نزد مغنی خلع و اجایت
و هر که از کوید لا حلال تمام نگوید یا کوید لا اطلق و اسلام من نگوید و حق عدم و جبر بلکه استحباب مذکور است بجهت مکاتبه
و فتح مصر و سلامت و مادر جواز خطاب مکروه و سنت و فرقه دیاب خلع و مبارات فرقه جنوبات و صحیح جبر زوج را که رجوع کند مگر
آنکه زوجه در بدل رجوع کند و بعد و باقی ثابت پس زوج را رسد که رجوع کند با رجوع زوجه در عدت هفتم آنکه جمع زن و آنچه از مال خود
بطیب نفس خود بزوج هدیه کند حلال است بر زوج تمام نمی تواند از بقول ما لا جناح علیهما و جواب ایشان بجهت و رخصت بکی آنکه
جواز اخذ قیمت و آنایت که اگر حق مهر را اخذ کند بعضی میکند و بعضی ابراء میکند و آن مذهب مرد را حلال است و اگر مذهب مرد را حلال است
پس حق سبحانه بیان اذن و مودت و دوستی آنها و هر دو را نامه ای فرستاده که ایشان را بیان آنچه مطلق و زوجه حلال است و این
کدام اجماعات که بحرج مهما اللوم و الحرج ایشان است و فیما حرجهما جواز لزوم و جان از بحر طلب خود غذب و فیما ارفق بود
مادر و پس اسناد و مهد و سبیل الصلح است سوم بیرون ابراء و زیت که مراقب و لا یوجد بیان است و این که هیچ خلع بجبر بر
اگر نباشد زن بجهت ارغام باشد پس مرد و زن مشترک باشد در عدم خلع و بیان آنچه که مسطی جبر است که زوج را و آن آنچه جبر بر
شرایط زوج خود باشد در آن خبر که زوجین اعطای آن نمود که طرح آن سبب نفی آن نمود و بکار نفس خود باقد ابرا و مبارات
و شوهر و اخذ از اموات مسمود آنچه بود و خلع مرد و متوجه میشد در شور تحبیب باقد از اجاع بر و اسد مهما الخیر بر نکاح
نام ابرا بجهت رسیدن و آن آنکه چون خلع مرغب قبلت و مندوب الیه بلکه کاه است که واجب میشود پس ملحق در زوج آن
حیضه و حاجت پس زن حرام نیز ایفه کرد و ترغیب و صحیح خود کرد در معارف از و پس مبارات است در آن الدین حل موعده
مندوب الیه و بجهاد بر حق جهاد نفی خلع و مودت از هر دو بان و اهتمام حلال است زوج را اخذ فدیه اگر آن سبب کراهت و مرض شد
باشد از آن باب جهت که اگر او بر اجبار زوجه بود باشد و تقصیر در حقوق او تا حاصل از زوجه شود و کراهت او از و بذل فدیه نماید با پس
از او بیاقد زوجه مستفاد می شود که خلع واقع نمی شود از تبرع و نیز واجب که فدیه معلوم و معین باشد به عفو و ساقط منتفی
علی موصین و بکر مدبر مملوک زوجه باشد بجهت عدم جواز تصرف در ملک غیر **وَإِنْ طَلَّقَهَا** منتفی است بنوا الطلاق و تاریخ
مسیر تولد و تسریح باحسان و ذکر خلق بنا مستقر ممکنت بجهت دلالت بر آنکه طلاق و کاه است که مجاز واقع میشود و کاه است که حقیقت

و این سایر مذهب کتابت که تسریح را یعنی طلاق بدانند صحیح است بحکم آیه مبارکه فان طلقها فلا تحل له من بعد تسریح بر
بر و الصحیحه از حضرت صادق علیه السلام ثابت شده و رسیدی رجال نیز بیفتد و معنی آن که پس اگر طلاق دهد مرد زن خود را بعد از طلقه ثالثه
فلا تحل له پس حلال نباشد آن زن مر مرد را من بعد پس از طلاق ثالث حتی تنکح تا وقتی که نکاح دارد زوجا غیره
غیر از زوج اول و این زوج ثانی را باشد و او جمهور مرویست که نبیه یا عایشه بنت عبد الرحمن قرظی که زوجه رفاعه بن وهب قرظی بود
سه طلاقش داد بعد عبد الرحمن بن زبیر و آمده خواست که با شوهر خویش آشتی کند قبل از آمیزش زوج بالاحصر من رسالت صلی
الله علیه و آله منع فرمود که اینچه از آن زوجه رفاعه لاحتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک یعنی تا بجوانی که بر رفاعه رجوع کنی تا آنکه
جماع زوج ثانی بچشید و زوج ثانی لذت نچشید و همگی در حکم زوج است اشتراع بطلاق فان طلقها پس اگر طلاق دهد
ثانی او را طوع نه کره بعد از آمیزش فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و بر مطلقه ان یتراجعا آنکه با یکدیگر رجوع کنند
بنکاح جدید بعد از انقضای مدت عده شوهر کانا ظنا اگر ظن غالب داشته باشند الا یقیما حدود الله آنکه بپای دارند احکام
که حقوق زوجیت است و نسبت طرح علم ایجاب حدود مستند بر آنکه عواقب امور غیبیست که مظنون نهایت و بیکر بکوید علی ان یتوبوا بر
ناصبه برای توقف کنانی علی و تلک و این که مذکورست از احکام تحریم و تحلیل حدود الله اوامر و منهیات خدا تعالی منتهی حدود
بیان میکند آنرا لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند که از تعدی حدود وصل میکند مقتضای علم خود و در گذارند که منع طلقه ثالثه
ثالثات و این قول باقر و صادق علیهما السلام و مضمون نظام و نزد مجاهد و آن که فان طلقها تسریح باحسان است بعد از
او طلقه ثالثات و این نحو الطبرسی و حق آنست زیرا که مذکور شد پس بعد از آن حکم است و امید لوا ابنا آنکه چون زوج طلاق
زوجه داد و عقب طلقتین ارسال مبدهاحرام است بر آن زن تا آنکه نکاح کند او را زوجی که غیر این مطلق باشد و این حکم نزد ما محکم
محضه است بعد ابی طلاق عدت چه طلاق عدت حرام ابدی میشود و تا سه طلاق عدت آنکه طلاق دهد و بعد رجوع بنماید
بعد از آن رجعت کند او را و طلاق او نماید و بعد از آن طلاق ثانی بعد او را رجوع کرده باز بعد از آن طلاق دهد و بعد رجوع او را و بار طلاقت
او را اما و طریق و جهت سایر اهل تحقیق کرده که طلاق باشد حرام ابدی شود و بغیر این قسم حرام ابدی نمی شود و در آنکه شرط است در حل
چند شرط یکی آنکه وطی زن کند بعقد دائمی و از وطی او کند بعقد منقطع یا ملک یا تحلیل بعد از آنکه شود و هر آنکه مجرد عقد کافی نیست
بلکه وطی لازم است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله در زوجه رفاعه رکانت که لاحتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک و حتی که عبد الرحمن
تحلیل او کرد و رد آنحضرت رکانت که از آن هیچ نکرده الوسیله الاول چون در خانه است بعضی با سر خلوت نتوانسته نخست و آنچه اگر طلقت
اما سر شد نبیذ از امید سخن بر این سبب اقتصار کرده بر مجرد عقد عمل اطلاق آیه و اجماع در ملاک این رکن است تفسیر نکاح بالجماع
و عقد مستفاد باشد از انظار زوجه بسوم اگر وطی او نکند مگر در حیض که ایام است پس اگر کسی بیاید و وطی کند تحلیل ثابت نمیشود
وطی در قبل باشد و این مستفاد میگردد از روز و غسیله لکن از اشتراط نسبت بر آنکه مراد غسیله لذت و این بدون انزال حاصل نمیشود
تمام دوسه مرتبه میگردد یکی آنکه شود از عدت صحیح وطی او زوجه حرام باشد ثانی وطی در صورت حیض تا تحلیل حرام بر دیگر

رفع اشکال از آنست که آن وطی معنی عدت پس مامور به باشد و از آنکه صدق وطی بعد صحیح شده پس محلل باشد و اگر اهل علم نیز قائل
گشته که وطی در حیض محلل است و اگر موجب عدت است رجعیه مردود الجابرت عند نکاح جدید تحلیل یعنی شرط آنکه تحلیل کند در نزد صیاد
وطی طلاق دهد او را تا زوج اول اعلام کرده اگر بر آنست که آن عدت فاسدست بجهت حیث ما نوز اتفاق و مصالحت که بعد مرسوم و امر الله
المحلل و المحلل له او حنیفه تجویز این کرده باکراهیت نه بکراهت اند که اگر زوجین اسماء تحلیل کنند دون آنکه تصریح بان کنند کراهت دارد بسم
قوله فان طلقها ای الزوج الثانی فلا جناح علیهما ای علی الزوج الاول و الزوجة الاخیرة ان یتراجعا ای بعقد جدید و بر آنکه رجوع نسبت بمرد
بر شرط رضای هر دو باشد و نیز میتواند باشد بخلاف جمعه نسبت بزوج که شرط است رضای زوجه و قول الاظهار یعنی اگر منتهی شد
نزد زوجین بعد از این احوال و آنچه ظاهر است از اطلاق آیات با آنکه اثبات سعد و الله که حق زوجه است میتوانند کرد و این شرط صحیح عقد
بحث جواز عقد از طرفین با اجماع و ظن آنجا بنحو حیث که آن اعتقاد است رجعه نه آنکه عیسی علم باشد زیرا که عوام مسلم هم مجتمع میکند
علیه آنجا که گفت و در آنکه از نزد ما از طلقها استفاده میکرد و استدلال آنکه عقد محلل آمی باشد نه منقطع و نه بجهت علم
طلاق در نزد هر طرف نیز بدانکه حکم تحریم در طلقه ثالثه مگر با تحلیل مختص است بحرمه اما در طلقات پس مستقرت محلل
بعد از طلقتین جواز زوج اخیر باشد و با عدت رجعه لعادت صحیح نمیشود در باب و بیان ابه علیهم السلام انتهی کلامه و روایت
رسول صلی الله علیه و آله تهیه را گفت که لاحتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک تهیه در جا العبد الرحمن ابیر تو و با مسدق مدیر
امد بار دیگر نزد رسول الله و گفت یا رسول الله عبد الرحمن نیز با من خلوت کرد و رجوع نشد هر او اسنوا خورد و گمان برد که وصل آنحضرت
او را امر کرد باشد فرمود که قول تو بدرست است و قول او دروغ تو دروغ گیر بر آن بصر میکرد تا زمان خلافت ابو بکر نزد ابی بکر آمد
و او را استفسار کرد رحمه الله گفت زیرا که روایت کرده این را از رسول الله بر سبیل مرسل در مجلس او و حال یوم که گفتی الله عبد الرحمن مثل هذه
در رسول الله نزد حضرت داد پس نزد عمر رفت و او را استفسار نمود گفت بهتر آنست منع فرمود و ابو بکر نیز تجویز نکرد اکنون
من آمده اگر بار دیگر این حدیث را اعاده کنی بعد بیایم تا از آن جرم کنند خوف زیاده تو این است فرستاده که لا تحل له من بعد حتی تنکح
زوجا غیره و مراد نکاح ایجاب است تا قوله علیه السلام حتی تذوقی عسیلته تا مع روایت کند که مردی نزد او عرض آورد که شخصی زن را طلاق
داد و پس از نکاح بر آن جوهر او را در قصد آنکه چون او را طلاق دهد با او متزوج شود ابو عمر گفت که تابد مگر نکاح رغبت در آن
شرط و قصد مذکور و مساوی عهد رسول این نوع نکاح را استماع میکنیم چه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که لعن الله المحلل و
المحلل له و عقبه بن عامر از رسول الله روایت کرده که آنحضرت فرموده که الا اخبرکم بالتیس المستعار صحابه را اعلام کرد
گفتند بلی یا رسول الله فرمود که شخصی که او را عاریه میگیرند بقصد آنکه تحلیل کند برای دیگری بعد از آن بیان ما بعد طلاق
سه مرتبه باید بقوله و اذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن پس برسند بنهای مدت خود یعنی قرب انقضای
عدت فامسکوهن پس نگاه دارید آنها را از آنکه اهل الطلاق برشد و آنهای او بیکند و طلاق اعراض او مرد را که عبارت از تشهی
اهل بکوید و بلوغ و رسول بنماید تغیی و طلاق است اطلاق میکند بر رجوع بر سبیل اتمام و مراد از آن است صحیح شود و رجعت

شود بر رود ما سکو هر چه صواب انقضای عدت اسالیب بس بلغن اجلهن یعنی قاربن انتها العدت باشد یعنی چون انتهای عدت
شوند انقضای عدت پس نگاه دارید ایشان را بمعروف یا بدانید یا بتاب **بمعروف** بنیکوئی که آن عدم قصد ضرارست و عدم مخالفت
او فارقوهن یا رها کنید و بگذارید ایشان را **بمعروف** بروجه نیکو یعنی با عدت ایشان منقضی کرده در مال نفس خود شوند عدت
چون نزدیک انقضای عدت شود تعلیم کنید ایشان را بطلاق رجعی یا بیائید و این حکم ابو بکر گفت که اعاده آن بجهت اتمام استبار و دلیل
ثابت بر بیار زن خود را طلاق داد و صد روز ماند و قاعده سنت ایجاب اورجعت کرد و باز طلاق داد و همچنین هر ماه سه بار طلاق
همچنین داد و سه بار رجعت کرد حرج در رجعت بجهت مالذ عدت از امر باسالک بروجه حسن یعنی در میان ارتکاب و گفت **ولا تمسکوهن**
باز مدارید ایشان را یعنی رجعت میکنید **ضرارا** بجهت اذیت رسانیدن **لتعتدوا** تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت یا بطلاق
ایشان را یا تقصیر در نفقه و مسکن و لام متعلق است بضرار زیرا که مراد تقیید است منهی عنه مطلق ضرار بوجه اخص **ومن**
یفعل ذلک هر که بکند چنین یعنی ضرر بزن رساند بروجه تعدی **فقد ظلم نفسه** پس بتحقیق که ستم و بیداد کرد است بر نفس خود
و خود را معرض غضب ربانی او رسول ارار ساند بزیان صاحب شریعت علیه الصلوة و التحیة ملعون است قال الملعون من ضار
او ماکر یعنی ملعون است آنکه مسلمانی را مضرت رساند یا با او مکری کند و در اطلاق رجعت آورده که در امر موسی علیه السلام هر که رجعت
کرده ای بیکدیگر کشتی که فلان بدکرد و فلان را باد چکی که از جنس کند زود بورطه هلاک در افتد **ولا تتخذوا آیات الله**
و فرا مگیرید احکام الهی را که از جمله آن اسالیب معروف و تسریح باحسان **هزوا** آنچه بال افسوس و تمسخر کنید یعنی اعراض کنید
از آن و فهار نمیمانید و عمل بدان نکنید از تخویف از تواعرض و حکمی که در امری بحدیث است اما آنکه هازی و لاعب بین تمسخر
مراد بال امرست بضد آن و کنید در ابتدای اسلام مردی بود که تزویج میکرد و طلاق میکرد و اعتاق میکرد و میگفت
بازی میکنم حق سبحانه و تعالی نهی فرمود **ولا تتخذوا آیات الله هزوا** و از پیغمبر صلعم مرویست که ثلث جدهن جد و هزلهن جد الطلاق و النکاح و الرجعة
واذکروا و یاد کنید **نعمت الله علیکم** نعمتهای خدا را که فایض کرده باشد بر شما از ایجاد آن نعمت ایمان و بعثت محمد صلعم و تو بسبب
حضور صاحب دیانت نکاحات جمعه شرایع اسلام هیچ مکر و فریب او ایمان زن در نکاح رسول و مودی مکر منهی از او در شرع ما نیست آخر در
عدتی واحد جایزست و اینها را بعد از طلاق مراجعه جایز بود و بی مهار راست و باد اگر که زن مطلقه زن بود بی تزویج حلال بود
بزن دیگر که عدت مطلقه باشد و در بین دو طلاق **وما انزل علیکم** و دیگر که بخبر را که فرو فرستاده است بر شما **من الکتاب**
از قرآن **والحکمة** و احکام و حدود شرع از اوامر و نواهی و بیان حرمت ظهار شرعی آنست **یعظکم** پند میدهد شما را
به بآنچه بر شما انزال فرموده و منع میکند شما را از اضرار و الحاق هزو و بیقراری **واتقوا الله** و بترسید از خدا و در مخالفت احکام او **واعلموا**
ان الله و بدانید که خدای **بکل شیء** بهر چیز خاص و عام ایشان و صلاح روزگار شما **علیم** دانا است این شهید و آیت
بمنزله مرا و گفت اند که آیه در شان جمیله بنت یسار و ابن ابو صالح بود و او را طلاق داد و بگفت تا عدت
بعد از انقضا عدت رجعت کرد و بعد از جمیله حسن بود که خود را بدو ام داد و بعد از وی طلاق داد و باز آمد و کرد و نکاح کرد بجهت

ابو دویس

هر کاه او را بوی زهر حوض ابن ابو شاکر **واذا طلقتم النساء** و چون طلاق دهید زنان را **فبلغن اجلهن** پس برسند بانتهای عدت
یعنی مدت ایشان منقضی کرده **فلا تعضلوهن** پس منع مکنید ایشان را از ازدواج **ان ینکحن** آنکه نکاح دهند **ازواجهن** شوهران
خود را بحالت اولیای عقد بدانیم طلاق علی العموم و معنی باید که از عضل مطلقات شما بوجه دیگر و بالاتر از اجراء آنکه عضل اولیای
خود کنند مدار معنی عضل که بستن هر روند بجهت عدوان ایشان نه از روح مطلقه خود و عضل بمعنی حبس است و تضییق و بعضلت الدجاجة
اذا ضیقت بیضتها و لم تخرج حاصل آنکه حق سبحانه فرمود که ای مسلمانان مرد که ایام عدت رجوع با زوج خود **اذا تراضوا** چون رضا دهند و خطبه
کنند کان و زنان بخطبه **بینهم** میان یکدیگر **بالمعروف** بوجه در شرع معروف و در مروة مستحسن چون نکاح حلال و مهر بازبر قول
حسن مساعد جمله بطریق ظرف از نکحن است یا بالاعضلوهن و عاد بمعروف حال ایضا بر فروع یا صفت مصدر محذوف ای تراضیا کائنا
بالمعروف **ذلک** اشارت بآنچه مذکور شد در خطاب از برای جمع زنان با اقربا است یا زنان با اولیا و احکام اجرای مجرد و خطاب
بدو ضمیر مخاطبین یا بالجمع رسول را طرید قوله ما ایها النساء اذا طلقتم النساء الآیة و لا ما جنبت مثلا الیه ربت که تزویج با زوج
که هر لمه ی قصور از تو لذکر دیگر **یوعظ به** پند داده می شود بدان **من کان** هر که باشد از شما بوجه خلاص
یؤمن بالله که بخدای **والیوم الآخر** و روز رستخیز که و ایمان بروز رجعت زیرا که غیر این کفر محض و منتفع بآن نمی شود **ذلکم**
این عمل بتعظیم آنچه مذکور شد **ازکی لکم** پاکیزه تر و بهتر است **وازکی** و پاکیزه تر از دلهای آلایش و حرام
و بدیده اند و رسانیده تر تزویج ایشان بیکدیگر از آنست که بجبر کنید یا بجبر و اکراه در رجوع و نکاح است از ضم و صلاح **واللهیعلم**
و حق سبحانه **والله یعلم** بعد اسیاند این را که و دوز خواهان یکدیگر یا بجبر و اکراه در رجوع و نکاح است از ضم و صلاح **وانتم لا تعلمون**
و شما نمیدانید آنرا اعجمه قصور علم شما از درک آنکه مسلمان بیاید مردی بیکوکار بود و بعضا حسای ترس جوی صلی الله علیه و آله ابتدا بود و
گریست و گفت یا رسول الله از تو بدم کردم و پشیمان شدم پس کفاره سوگند بداد و خواهر خود را بود و صلح عدت صاحب خود گفت و فرمود
ایمن بود که لمع ایجابی رسول نهاده شی و اصل بود و پس سازد پس کاه و ابتر سابقه دلال میکند بر انزال و پیمان از بلوغ و این بلوغ
و فصل ایضا بجهت حصر و تضییق و کوید خطاب با اولیای عقد است بحث آنکه گفت که نزول آیت در معقل ابیات که مسیر
بزوج خود و سدی که این آیت در حجر ام معقل است که فصل از جهت دیگر از تزویج بزوج خود و شاهد بر این استدلال نموده اند بقول
لا یحل مرد و بر آنکه تزویج نفس خود نتواند کرد و صبر بر ما که اگر او را امتنع میسود فصل و ما همچنین میسود و او را بدی برات که خطاب با زوج
زیرا که حق تعالی فرمود که اذا طلقتم النساء و دیگر آنکه زمان و لا یجب بر بالغ رشید و دیگر بجهت اساس نکاح بوی و دیگر بجهت آن نکحن بدین با بر
معنی آن که و لا تعضلوهن بمان زیاده جهت قرب ایضا لا الا الرغبة بین الاضرار و سهمن من التزویج و قول راوندی آنچه
نظیر نکحن آنکه این معنی در آن منتهی گشت بر اعلام آن ناکحات و نا سیر اولی از ناکحات دو مولود بخواهد آن آنست تمام
و اهل جنبان در منتهی آنست معلوم نزول مولود نزد مقاله صدق و ضمیر در دارهی تعدل کرد آن بمادام ایه سابقه و حقا
ایه ای آن بحث دلیل است ما سال و ایضا ابر دلیل مستقی است سیوم آنکه تعلم در عدت ما طلاق و حطوا آن حرام و بنا بر قول

وقوع حکم بالخطبه و عقد جبر جایز باشد و توجیه نهی اصح حرام و باطل حرام اگر عصاء باشد و انچه مذکور شد لازم اضمار مراجع
عدم است و حمل کلام بر ان غیر ضرورت بر اولی ارباب که خطاب را مع مطلقین باشد و عصاء نفس جدا باشد و نزد مراجعه در عدد ان
دعاء انقضای عدد می باشد و قسم خطاب بار رجع خبر شیء است باسم ماتول الیه بطریق مجاز و بعد از ان اولی نهی کنند که کشف اید و
حل عصاء و رائه جبر و حیلوله میان مطلقات و تزویج انچه متعلق بملایه باشد در انکه عصاء یعنی حبس و منع و تضییق است حوالیکم
بنا بر خطاب ما و ابای ارجع باشد و بجهه اطلاق کلام اگر انچه اکثر ایم اولی است لقوله او طلقتم النساء قوله فلا ترجعوهن
بعطفه الموسوم لانهم هم المتقدمون و دون عدم هم کنوا لعدی المقتر و قوله الکم ای الملکم مقتضی ما ذکر اذکی لکم ای انفع و اطهر
من نفس الانام انتهی کلام و بجون حوصحاء در ایه مذکوره و بیان حکم طلاق نمود در عقب ان بیان احکام اولاد صغار میفرماید در رضاع
و انجه لازم است از نفقه و کسوه میگوید والوالدات و مادران یعنی زنانی که مباشرت نمایند بیان ازواج و شوهران و ظهار شوهران
و بیان عدد حرة انکه قبل از طلاق متولد شده باشد و حکم مدار ان حکومت که از اضمار ان یرضعن اولادهن
حولین کاملین در سال تمام در انوار اکشف ترکه حولین کاملین انکه در رضاع کامل است خاصه بیک و صد بولد سوسد و حرمی
امرت اولیر ضعن اولادهن تاکید و تنبیه بر تضمین جا کرد یعنی چه چون ثابت شد که کذب لازم اید بجهه جواز از رضاع زیاده بر سال یا کمتر و ضمیر
اولی بجز جهت تاکید است و معنی امر بدبت یا وجوب و ذلک مختص است بانکه طفل از رضاع بخود بکار تری و لاده و یا انکه با وقت نشود
یا از الدعا حرمات و از استیجار و اولاد غیر ان و یا یا اراده والد از رضاع ولد خود در اولی ان که والدان عم باشد از مطلقات و
مطلقات ابر حکم بجهه و تیت مطلقات لمن اراد ان یتم الرضاعة یا ان کسی است که حکم رضاع با و متوجه است یعنی ان حکم
کسی است که خواهد تمام کرد الرضاع را و تمام دادن را بفرزند خود و یا تمام کند بر صغر چه بر دو و یا جایز است ارضاع ولد بجهه انکه نفقه و کسوه و
تمام بر پدر دهد بفرزند از برای پدر و این دلیل بر انکه انقضای سن ارضاع دو سال در ماه بر ان اعتبار ندارد و بر انکه جایز است ارضاع
از دو سال و عدم وجوب ارضاع لم و قوله ان تعاسروا فسترضع له اخری بر بیان عدم اعتبار عدد اعتبار و اراده میکند که جواز کاملین
حد مدت رضاع مولود بیست کشش ماه متولد باشد و زمان اکثر و نهم فرموده که و حمله و فصاله ثلثون شهرا کشش ماه حمل است و فصال
ماه مدت رضاع و در عهد عمر بن الخطاب زنی بلتر دوی او زنده که عمر زنده شش ماهه او را دو بود عمر فرمود تا او را رجوع کند استرجاع
فرمود اگر کسی جلب خدا با تو خصومت کند تو غالب شود عمر کفت چکونه فرمود لقوله و حمله و فصاله ثلثون شهرا من رضاع سال
و در حمل شش ماه مجموع سی ماه باشد عمر فرمود تا او را رها کردند و مدت رضاع سنت دو سال اگر زیاده از سه ماه نقصان کند جایز
بجهه انکه موجب ضرورت طفل و اگر از دو سال بشیر دهد حرام باشد در رضاع حرام را اثری نباشد لقوله لا رضاع بعد الحولین وعلی
المولود له و بر ان کسی است که فرزند برای او زائیده شده رزقهن روزی ایشان و نفقه ایشان وکسوتهن
و پوشش ایشان بالمعروف بطریق انقضاء و اعتدال و یا بر قدر وسعه او یا بحسب رای حاکم مراد مولود له پدر است چه ولد در او
مولود شده است و منسوب است و تقدیر عبارت بجهه اسناد فعل بمعنی که مقتضی وجوب ارضاع و مؤن مرضعات بر و قوله لا تکلف

غلط از رحم حرام

نفس الا وسعها تعلیل برای ایجاب مؤن و تقیید بمعروف و دلیل بر انکه جوزه تکلیف بند نیکند بالخیر و طاقت باشد و ایراد مانع اسکان
نفس بمعنی تکلیف کرده و تنکیر نفس و جمع نفس مکرر انکه کجا نیست و توانائی آنرا ادا بان رد مؤمن مجبور است در حسن تکلیف تا لا یضار
لا تضار والدة فضیل ایجاب مؤن بمعنی باید که رنج نرساند هیچ مادری بولدها بفرزند شیر خوار شود که مادر را اخود صاحب
و پدر و مدد و احتمال دارد که صیغه مجهول باشد یعنی باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند مادر ان که با وجود رغبت او بشیر دادن
فرزند مادر را انتزاع نکند و دایه دهد و با او را بر ارضاع اگر ابا کند و اگر خواهد نفقه و کسوه از و باز نگیرد ولا مولود له و باید که مولود
رساند مولود له یعنی پدر بولدها بفرزند خود که او را در وقت شیر خوار کرد ارسال و رساند و باید که مضرت نرساند به نشود بجهه مواسطه
فرزند یعنی از و زیاده احوج تر و تنش طلبند و اضاء و لد بادر بجکار و بعد از باید که جهت اشفاق ایشان بر و تقیید بر انکه مراد ان
کسی که و مشفق شوند بر استرضاع او و اشفاق مرد و جایز نیست که ضرر باو رساند و بسبب او متضرر شود از یکدیگر ارضاع و علی الوارث عطف
که مضار و تنگ و مادر را بمنع شوهر از موافقت خود حمل و نه پدر را بامتناع از مجامعه بجهه شفقت بر ولد و علی الوارث عطف
بر قوله و علی المولود له و تقیید و کسوتهن و مثل ذلک امتثال بیان مؤن مرضعه و از مولود اسقط چون مولود متوفی شود مثل ذلک باید
انچه بر مولود له بود از نفقه و کسوه و عدم اضرار بمعنی مؤن مرضعه را از مال موجود رساند چون در پرتو مرده باشد و یا اگر چنانکه پدر زنده باشد
و اجرات تربیت طفل و ارضاع و انفاق و یا بر مولود له مرضعه اصحاب باشد چنانکه بیاید فان ارادا پس اگر خواهند پدر و مادر فصالا
جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز گرفتن او از شیر قبل اتمام حولین یا اگر فتنی که صادر شده باشد عن تراض منهما از خشنودی هر دو
یعنی از والدین و تشاور و از مشاورت کردن با یکدیگر در ارضاع و فطام قبل از حولین فلا جناح علیهما پس هیچ وبال نیست بر هر دو
امر تشاور و مشورت استحباب است برای آنست ماخوذ از شوره العسل اذا استخرج و اعتبار تراضی والدین جهت مراعات صلاح طفل و ضرر ان
اقدام بمؤن احدهما مرضعه را بسیار و بجهه عرضی یا بجهه ان وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم و اگر خواهید ای پدران که با شیر ارضاع مخواهید
تسترضعوا اگر طلب شیر دادن کنید از برای شیر دهند اولادکم فرزندان خود را منعوا اولا محذوف تقدیر انکه ان تسترضعوا
المرضع لاولادکم بتقدیر اضمار المرتا الطفل و استرضعتها لام کقوله الحج اشهر حاجی و استحجر الیها بر حرف منسوب از اسنده برای
استفهام از و حاصل که هر کاه خواهید که دایه بگیرید بجهه شیر دادن اولاد خود را حرج مادر را باشی باشد از شیر دادن و حرج ایشان
و نفی کردن بجز با کمتر از حرج و بلیه باشد فلا جناح علیکم پس بر شما هیچ کناهی نیست در دایه کردن اذا سلمتم چون تسلیم کردید
ما اتیتم انچه را داده باشید و اعطا دادید از اجرت بالمعروف بطریق اعتدال و انصاف و اتقوا الله و بترسید از خدای تعالی
و بترسید از خدای تعالی و بپرهیزید در امر ارضاع و تقصیر در امر اولاد صغار و در مطالبات و در محافظت بر انچه مستوجب عقاب است در اهمال و مراسم
و اعلموا ان الله و بدانید که خدای بما تعملون بدانچه میکنید از ارضاع و فصال و استرضاع و اجرت بصیر است و ذکر انکه بصیر تنبیه

صاحب کتاب السرائر علیه السلام از وی مروی که در این باب احکام شده است یکی آنکه والدات را بر اولاد حق است که اولاد خود را شیر دهند و بدرستی که حسبان
الوالدات یرضعن اولادهن در معنی امر و فرض است که این امر ضعیف است که جایز نیست بر جهت جبر و باید رد و اینکه کدام اولاد را باید جائی که کفایت دارد
وجوب نیست بجهت اصالة البراءة از تکلیف مطلق مجانا که اصل وجوب و فرض رکاکت و لیس سیوه بهوی مسیه انقطاع نکند مگر اینکه
والد خود را حاضر باشد و باو الدعا کرده باشد و از استیجار خانه که کورت یا ارضاع لبان که ابن لبن است که صد اولاد می آید چه مادر
ارضاع اولاد دیگر که کورت ان غالب است که نمی دهد و کاملا که مسدود است بهوی یکی از اسباب بوجه بات و چه انحصار ابن مادر و
لهذا استحقاق مادر را که مرضعه فرزند خود باشد دو قرار آنکه مدت رضاع دو سال و تقیید ان بکمال جهت تاکید زیرا که اطلاق حول
بر معنی الفاجاری شد کبیر که دیگر کامل بر جهت ان که حول دو قسم تام و ناقص تام شمسی است و ناقص قمری بجهت نقصان معنی کامل
ان و این وجه اولی است زیرا که اسباب مسدود است و تنها که لا اقتدار آن و اینجا شده زیرا که و این وجهی که بر مرضعه ظاهر شده این که
حول در شرع کامل است که شمسی و بیازده ماه و روزی اند در اوجم همچنانکه در رکوه و کاملا است که شمسی اول در دوازده ماه
همچنانکه در بین موجل بر جوع ابراء احتمال اول و مورد بنوع کامل بر سوم لام در قوله لمن اراد ان یتم الرضاعة متعلق است بر صنعی کاملین
ارضعت ملازم لفظ ولد جهت ارضاع ارضاعات از برای او واجب زیرا که نفقه ولد بر والدات و لهذا واجب است بر مرکه اتخاذ دایه کند که
ولد او را ارضاع نماید کانی که مادر را ارضاع ولد خود امتناع کند و در بین دلیل است بر اینکه اقتضای مدت رضاع دو سال و عدم استحقاق
مرضعه اجرة زیاده بر حولین بعد از استیجار او از برای رضاع شرعی و و انکه جایز است نقص رضاع از دو سال و علما الخلاف در اینکه
تحدید حولین نیست بر مولود بیست یا نه ابو عباس فرموده که این تحدید نیست بر مولود نیست بلکه نیست بر مولود که شما مه متولد شده باشد
و اگر هفت ماهه تولد نماید مدت رضاع او بیست و سه ماه است و اگر ماه متولد گردد بیست و یک ماه است و مرویست که رضاع کمتر از بیست و
یک ماه جورست بر صحو و نوری با بعضی دیگر روایت که حولین لازم هر مولودیست و تفصیل در بحار حق است زیرا که ان صاحب ایات و اراده آن جز
باب وحی قوله و حمله و فصاله ثلثون شهرا و قوله و فصاله فی عامین و حاصل مدت و قوع حمل تا شش ماه است و هفت ماه و مدت ماه و اجر
حال است در وقوع و ولد در بین مدت میتواند زیست و اما کمتر از بیست و یک ماه جهارم آنکه واجب است بر والد اجرت رضاع مرضعه لقوله و علی المولود
له و علی از برای صیرورت مستحق کاشیا اعلی ملازمین و علی الزوج گفت در موضع علی المولود بجهت آنکه مولود را کاست که نمیتواند و سعی باشد
باشد مطلق و در مولود اشارت باشد که ولد در حقیقت برای اوست و لهذا منسوب باو است و واجب است و نفقه او از مولود
رفتن و کسوتهن ای کالمولود لهن و قوله بالمعروف ای بما یعرفه اهل العرف من حسن المعاشرة بوجوب اجرة المثل مرضعه و باکرامت
مرضعه را بلا از قدر اجرة المثل و جایز نیست نقص اجرة از قدر ان و لهذا قال الانصار و الاولاد هاء لا مولود له ولد قبح با برای سبب شیر
و در بر قوله و رزقهم بکی آنکه باید که مضر و رضع نشود ولد با یکدیگر از رضاع او ما باید بجهت مضرت بالحظ و والد او به حاصل شود
بر از الجنیه بنزاید که مضر و بدر رساند بجهت ولد با یکدیگر مرجع ولد باید از ما در و مساد رکند از رضاع لوبی نما مرضع مضار بعضی اعتبار
و اینجا ان بصورت مقابله کیس انجوست جهت نیاز الفاست دوم آنکه مراد آن که لا تضار الوالدة بان تترک جماعها خوف الحمل

تا بیست عشر باعتبار لیالی است و بر اکثر لیالی اطلاق شهور ایام است و لهذا در مثل این تذکیر را اصلا استعمال نمیکنند که راجع بایام شود
حتی میگویند صمت عشرا و شاهد این قول ان الشهر الاعشرا و ان الشهر الاثنین الا عشرا حاصل که باید زنی بعد از موت از زوج خود عدت
نگاه دارد **فاذا بلغن** پس چون برسند **اجلهن** بمیانه عدت خود که آن تمام شدن چهار ماه و ده روز است **فلا جناح علیکم** پس هیچ
زنده و مال نیست بر شما ای ایمه مسلمانان و ولیای عدت و اقربای زوج **فیما فعلن** در آنچه زنان بکنند **فی انفسهن** در نفسهای خود که شوهر
کرده است و قرآن خداوند غیر آن **بالمعروف** بنیکوی یعنی بچیزی که شرع و عقل منکر آن نباشد بلکه موافق آن بود از ایجاب قبول
شرعی و عمل بکار عدت و این دلالت میکند بمفهوم خود بر وجوب انکار بر ایشان اگر خلاف معروف کنند در امر **واللهما تعملون** و
خدای بآنچه میکنید ای مردمان **خبیر** دانا است و شما را بر آن مجازات خواهد داد پس ای مطیع جزای دانستن که او بر آنکه ترا بسلامت
عدت محو کند جزای او بتو رساند و ای عاصی جزای دانستن که تا بر آن معصیت کرده تا ترا از عذاب برهاند و در تفسیر آمده که
در این آیه چند حکم است یکی آنکه این آیه ناسخ است آیه قرآن که **والذین یتوفون منکم** و روی از ابن عباس رضی الله عنه و لهم متاعا الی الحول غیر
اخراج را که مقتضی است بر آن در ثلاثه چه حکم عدت یکسال از نفقه و اسکان در اول اسلام بوده و بعد از آن منسوخ گشته و این قول
ابو حنیفه است و نزد شافعی اسکان ثابت است و منسوخ نشده و نزد ابو مسلم اصفهانی این حکم باقی است در حامل و ابو حنیفه که
یکی از فقهای عامه است گفته که اگر از برای زوجه وصیت کرده باشد بچیزی و ورثه آنان نمایند بر تارک آن را و اگر وصیت نکرده
باشد یا ورثه امتناع کنند از انفاق او را میرسد که صبر کند چهار ماه و ده روز که تصرف در نفس خود کند و زوجه که خواهد و اجماع
بر بطلان این قول است و آیه متضمن وصیت است از برای زوجه پس نزد فقهای عامه منسوخ است بآیه ارث که آن قرآن است بآیه دیگر و سنت که
لا وصیة لوارث و نزد ما وصیت جایز است از برای زوجه و اگر چه زیاده باشد بچهار ماه و ده روز که خواهد جواز وصیت برای وارث بعض و اجماع اهل البیت
علیهم السلام دوم آنکه اقوال در مدخول بها و غیر آن و کبیره و صغیره و حامل و غیر حامل لکن عدت حامل یا بعید اجلین است بحیث که
صحیح حکم آن ثابت است و در ابعد و منقطع بر قول اقوی و در یکی ابو حکم ثابت باشد و امه بحیث که در حره و در قول معنی اخری
عموم آنکه اندر امه و این قول شافعی است و اصح و نزد معنی عن ابو نصر چهار ماه است و ده روز که آن دو ماه و پنج روز باشد و
این قول اقوی است اما در حامل و ابعد موت مولی حکم آیه در ثابت قطعا زیرا که در حال اعتداد حره است سیوم در عین انفاق و اسکان
بیت پس او را میرسد که سپری کند هر چه خواهد لیکن واجب است بر وی حداد که زنان زینت است لقوله صلی الله علیه و آله لا یحل لامرأة تؤمن بالله
والیوم الآخر ان تحد علی میت اکثر من ثلاثة ایام الا علی الزوج اربعة اشهر و عشرا یعنی حلال نیست بر هیچ زن که ایمان بخدا و روز آخرت
داشته باشد تا زیاده از ثلاث ایام زینت زیاده از سه روز مگر بر شوهر خود مدت چهار ماه و ده روز و خلاف در آنکه زنان زینت بر آید در
مدت مذکوره و اجب است یا نه نزد معنی و اجب است بجهت عموم حدیث مذکور و نزد معنی غیر واجب بجهت اصالة البراءة و حدیث معنی
از فرمان السلام روایة زرارة و الحرجیین و الامة لا تحد و فتوی بر این است چهارم عدد عدد طلاق وقوع طلاق است بر آنکه طلاق
بیک عدد است و سبب متاخر نمی شود و مسبوق و متوفی عنها زوجها موت و حیث اگر حامله نبوده باشد و اگر حامله بود تا وضع

حمل را اگرچه حمل واحد باشد زیرا که ابن بکیر گفته است که کافی است قول و ثبوت ارث بکر نکاح بنیت اندکه در ما الکه موت ثابت شود و نهاده
عدت پس باشد اتمام کلام امر سلیمان را که در سوره بقره که زنی نزد رسول الله و گفت یا رسول الله شوهر دختر مرا وفات کرده و او را چشم درد میکند و
باشد که سرمه در چشم کند من میدهد و در اول اسلام شمار الاشهر بوده که یکسال در خانه نشیند و جامه کثیف پوشد و قرآن بجز کند و سیوم
یک روز بعد از یکسال اگر خاستر بیرون آرد و بیشکی از آن سال بیندازد یا مو را بتراشد که عدت شوهر خود را ادا نموده و گویند باید که چهار ماه
و ده روز صبر نیز آید و در ما الکه حول حق ساقط شده که عدت شوهر بوده و جواز خصه از زوجه و اولیای عبد بیان مال غیر از زوج ما بود
ولا جناح علیکم و گناهی نیست بر شما ای اولیای نکاح **فیما عرضتم** در آنچه تعریض کردید بآن **من خطبة النساء** از خواستگاری
زنان شوهر مرده بصریح و تلویح اما در منصوص بتعریض صریح حال باشد نه بجهت کنول الا الاجتناب لکم تسلم علیکم و کنایه و لا
و لکن لا تواعدوهن سرا و لکن قولوا قولا معروفا و تعریض خطبه بر زوجه است که زن است و گوید که من از شوهر در تعریض ای باشد بلکه تزوج می باید و بعد از شوهر
جبر کن و از تصریح احتراز الاثم است پس خطابی و اقع نیست بر شما بآنکه تعریض کنید **او اکننتم** یا آنکه پوشیدید **فی انفسکم** در نفسهای
خود یعنی اضمار کنید در قلب خود و ذکر آن نکنید بتصریح و تعریض **علم الله** میداند خدای عالم تدبر و وجود **انکم** آنکه شما **ستذکرونهن**
زود باشد که یاد کنید آن را و میل او صبر نتوانید کرد و سکون از عدت زنان بجهت حق آنکه مانع آنکه دیگر اینان را بنکاح در آرد پس صلح کردن
خطبه برای شما در نوع تعریض است و یعنی آن که تصریح نمید آنکه شما اینان را یاد خواهید کرد و در آن بر اینان که بیان **ولکن لا**
تواعدوهن سرا اشد اکن ایشان که کسی که زن و فلان میکند بر آن و تقدیر آنست که ما ذکر هن و لکن لا تواعدوهن سرا یعنی
یاد اینان کنید بکرد و عدم بعید اینان را بعلی که از بهان سبب چنین باشد مراد آنکه بکنید محاسنه و عدم بعید با مواعده یکدیگر
اینان چیزی که مستهجن و قبیح باشد در شرع و ابطال آنکه زنان بنکاح غیر زوجه در غیر آن امور غیر مشروعه **الا ان تقولوا** مگر آنکه بگویید
قولا معروفا سخنی بنیکو مرد و اشاره نیز تصریح در عبارة مستثنی منه و قول است ای لا تواعدوهن مواعدة الا مواعدة معروفة او الا مواعدة
متلبسة بمعروف و گویند این استثنا منقطع است از استثنا اول و ضعیف بجهت آنکه مؤدی باین است که لا تواعدوهن الا التعریض و این صریح موعد
و در بیان است بر حرمت تصریح خطبه معتده و جواز تعریض از اگر بعد و بر ما بات و در سنت و طلاق بائن خلاف است و الظاهر جواز التصریح
ولا تعزموا و قصد مکنید **عقدة النکاح** عقد نکاح ایشان را **حتی یبلغ الکتاب** تا کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عده
بیان خود و مدت او منقضی گردد **واعلموا ان الله** و بدانید آنکه خدای **یعلم ما فی انفسکم** میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر
کاری که باید جست **فاحذروه** پس بترسید و حذر کنید از عقاب او و ترک میکنید عزم مذکور **واعلموا ان الله** و بدانید آنکه خدای
غفور آمرزنده است از آنکه بترسید از عقوبات و نزول عزم مذکور **حلیم** و بردبار است بعد از تجاوز آنکه در گذرانده که آنچه حد
حکم او در مع حرج و در تعریض خطبه بر معتدات و امر او بتعریض اجمالا است و مشهور شده در آن رغبت نمودن در فضل تعریض بر تنزیل
و الغیر قبل تا الله جمله بر آن اهل بیان الیه جواز میان آن و فی حرج و تعریض است طلاق و ترک حرمت و تصریح بجهت آن تجمل

عقد نکاح

تعریض بخطبه زن عده

تفصیل و تبیین آن از سنت شریفه سلوک شد چنین میگوییم که در مسئله رجعیه حرام است مراجعتی که خطبه او باید بتعریض التصریح و تحریم خطبه او
حرامست بر کسی که در وجه او باید باشد چون مطلقه بسه جا بر هر دو حرامست و بر ملاعن و مطلقه اما بجهت اولی در عدم تعریض جایز
تصریح حرام و مسئله مطلقه ثانی بعد رجوع را تصریح حرامست و تعریض جایز و اما رجوع را جایز نیست مطلقا و اما تصریح جایز است
نیست مختلف و منسوخ هست یا نیست و جایز نیست اولست مطلقا خواه در عده باشد یا نباشد و حکم کلامی که محلل او اسد باشد و حکم تعریض حکم
دارد در تفسیر که از اخبار و سنت بنا کرده اند سیستر دو مرد و اعلم الله اکرم شد که نفس سرای فی الدنیا فاکره من لای ذکر غیر
مقدور و مقدر از آن نمی شود از اعاده سر امر ابصر جماعت زیرا که در خلوت واقع میشود و نهی از مراعاه از بعضی است که آن کلام بیان
ماحق و فیهم تعریض بیان جایز باشد مطلقا و مقدر از آن قول امروز است نیست بود از قول لا تواعدوهن سرا الا تواعدوهن الا قولا
معروفا و قول امرهن خیاطه کنت سیوم در قول لا تعزموا عقدة النکاح نهی فرموده اعتقد نکاح معتدات نهی از لا عزم از جهت آنکه
الوارم بمعنی اختیار است نهی از لا عزم است اعلم و از اصل عزم قطع است چه عازم قاطع است بحکم تجویز بعضی از احوال
و خاص مکتوبین و از اصل آن مشخص است بعد جماعت سه است یکی آنکه مخطوبه حرام میشود بتعریض خطبه دوم آنکه اگر عقد کند
با آنکه مالوف باشد بتعریض حرام ابدی میشود مطلقا و اگر جاهل باشد و فعل کرده بحجت است و الا لا سیوم شافعیه تخصیص اجرا
بعده وفاء و اختلاف کرده اند در عده قرآن و تزویج ملاعن جهت در آن تعریض لا مرکب او بکند چنین خطبه محمد بن علی ابن ابی طالب
و من اسد و من عده بود در مراکب شاهد شاهی قرار بر اسرار و دانست باشی حق در آن مراد حدیث را علی بن ابی طالب و تفسیر و علم او
من گفتند بیان رسول الله خطبه میکنی من در عده او رسم و ما دانستم علم خدا را از تو می آموزند هر سه بیان آن سه من لخطبه نکرد و حکم بعضی
بدرم شرایط ابتلا از تو کنم تشبیه که رسول الله صلی الله علیه و آله نزد ام سلمه رفت و او در عدت بود حدیث تزویج و سکاره و سر او در دادی
میگفت در آنحال او دست خود نیکو کرد بود تا آنکه حصیه در دست او اثر کرد و آنچه با او سخت خطبه بود مراد آن است که تصریح بخطبه نکرد
ضحاک و ربیع را بهتر جماعت بحرام و از جهال بود که در دی نزد بیان از مسند رفتی و او را غریب دادی بگفتارهای خوش آینده و گفتی من
و بیاشره تا بحول عده شبر اید تر باشکار اسکام که حق سبحانه با این آیه نهی آن فرمود اورده اند که تا عده صبر اید بود که طلاق میداد
داد بدی و مراجعه کند و رسول الله از این نهی کرد و فرمود ما بال اقوام یلعبون بحدود الله جد میشود این قرار که با حکام خدا بازی میکنند
لا تطلقوا النساء که الا در بیند زنان را طلاق نمی دهید مگر از اینجهتی و کان بدی ان اهل الجاهلیة الذین یطلقون الرجعیات حتی اذا دنت عدتها
مراجعها و زمان آنکه جشنه نکاح باشد یعنی مگر زنان و شوهر ترک کند آن را بعضی الحلال الی اهل الطلاق تمتع زن طلاق بود حدیث
طلاق دادن است چون اصحاب این را شنیدند بکان بردند که هر طلاق ایشان را اتی و رجعی خواهد بود و حق تعالی فرمود که
لا جناح علیکم گناهی و بالی نیست مر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهید زنان خود را ما لم تمسوهن مادام که دست بکنید ایشان را
مس کنید است از نکاح یعنی مادام که با ایشان مجامعه نکرده باشید مراد جمع مسیس است که مستوفی المهر باشد و بقول او تفرضوا
لهن یا فرض و تقدیر نکرده باشید یعنی نام نبرده باشید در صیغه نکاح برای ایشان فریضة مهری که مستوفی و مقدر مراد فریضه است

در بعضی عقد و اصحاب است که او بمعنی الا است زیرا که غیر ممسوسه را که مستوفی المهر باشد نصف مهر است نه متعه خاتمه که در آیه مذکور خواهد شد
بر معنی است که حرجی نیست بر شما اگر طلاق دهید غیر ممسوسه را یعنی مهری بر شما سوی متعه لازم نیست مگر کاهی که مفروض باشد
امتکام نصف مهر لازم است و یا از بعضی و اولی بعضی و زنی بر جنایت اگر طلاق دهید غیر ممسوسه و غیر مفروض را یعنی غیر از متعه مهر بر شما نیست
بنا بر آنکه او بمعنی حتی باشد لازم می آید که با وجود نصف مهر متعه واجب باشد در غیر ممسوسه که مفروض باشد و اما در متعه حق تعالی فرمود
الاحل بالمعروف زیاده بر متعه و تنقیح محل اکلام اهل الاحسان بخبر خواهد یافت و فریضه مفعول ایات و امر تعلیل است یعنی مسموع بعضی جمع کردن
و یا برای تعلیل لفظ از صیغه باسمیه و اختلاف مصدر نیز داده و متعوهن عطف است بر مقدر و تقدیر آنکه فطلقوهن و متعوهن هم و حکم
متعه نیز میشود در طلاق کنید زن غیر ممسوسه و زن مفروض بشرط اگر خواهید طلاق دهید غیر ممسوسه را که مفروض باشد و متعه دهید هم و حکم
را بدهید اما لعلو و ایشان را اندک که تمتع شوند از آن در دنیا اسد که مردی بنصار بخوانند و در متعه عقد دایم مهر نبود و قبل الدخول طلاق دادن
آنکه لمدوت بالحسنی الله علیه و آله مرد که شیئا و لو بنصف نسوتل متعه و بهر او اگرچه بنصف نباشد و غرض است که متعه دادن واجب است
حال طلاق دهنده باید علی الموسع قدره مرد دولتمند بر اندازه او و مقتدر کری علی المقتر قدره و مرد درویش و تنگدست بمقدار دست
متاعا متعه دادنی بالمعروف و رسمی که مستحسن باشد در شرع و عقل حقا صدق شاعر یعنی متعه واجب و یا صفت مصدر و اگر محذوف
دال حقا یعنی واجب کردن و یا صفت مصدر را واجب کرده اند علی المحسنین بر نیکوکاران یا نیکوی کنندگان بنیکی خود بیان ساختن
با احسان باشد کان طلاق تمتیع و تسریح ابتدا بحسن جهت مشارفت کامل علیه السلام فرمود قال ابن الاقل سبب تا موجب تعیین و نحو نصر
ایشان شود در لحسان صاحب کشاف در تفسیر این آیه و تعبیر از آن فرموده که مراد بمتعه جماعت و مرحوم یعنی قید و مراد بمتعه مهر مقدر
بر تفصیل یعنی مسموله و تا از برای نقل متعه و اشتاع یعنی تمتع دایم و واسع الرجل و هو موسع الی قدره و اسم من المال و الغنی و صاره الغنی
الغنی فیمن السعة او صاره اقتره و هو الفقر و اقتر هو فقیرا قدره کان الفقر و یتیر علی کان علی عیار او ساده و المعروف و هو یعنی مذهب
لو نسوهن و متاعا اسم مصدر است یعنی تمتیع مانند سلام بمعنی تسلیم و نصب او بر مصدریه است و حاصل آنست که موجود از قدرت و غنا
جدید باشد اول آنکه او متعه صنوا محتمل که بمعنی و او باشد و یا برای تردید و یا بمعنی الا بنا بر اول استظهار آنست که ان طلقتم النساء
مشهور و قبل از آنکه لهن مهر فلا جناح علیکم و نفی جناح جهت آنست که طلاق مظنه جناح است زیرا که نکاح مطلوب حق تعالی است پس زوال آن
کراهت حضور حاصل از خواه و اما صیغه از حوالت الحاصل شد و کراهت تحبیب باشد ملهنا التخصیص یا قول مرتهن کرده و یا آنکه طلاق
صادر خواهد مفترض باشد او قبل آن مفترض باشد و تردد بمعنی معنی آنست که متعه بمعنی مطالبه مهر و مطلوب هر کاه مطلقه غیر ممسوسه
و غیر مفروض المهر زیرا که اگر ممسوسه باشد مسمی مهر زوج و واجب بالمهر المثل و اگر غیر ممسوسه است و مفروض المهر نصف مهر و رفت پس شوهر
از بنی و تصریف در صورت اول و مهر ان مقتضی و صورت در الحاق و صورت باخبره و در بین طرفین زیرا که مراد باشد تحقیق نظر اهل بود تنی
جناح زیرا که اگر چه کلام امر و واجب جنبه ما متعه و واجب پس متعه در آن واجب می شود و لیکن متعه دادن بجز از اثبات و در قول تا
مطلق فرض است قبل از مس طلاق یعنی فرض و عدم او و کهند علی الاطلاق است یعنی اعم و عدم آن بر متعه باشد و در اصول الاحکام

متعه واجب باشد با طلاق متعه نصف مهر و مهر المثل اگر هیچکدام از اصحاب قائل این نشده و بنا بر قول آن مطلق نفی خلاف و ثبوت متعه واجب
و نفی تعیین حکم از ما باشد اول باشد و نفی و دیات دوم آنکه متعه در معنی اینست که چون بخاطر بر شانست در تطلیق تو بهمین چیز اجازت الطلاق
بعد چیزی از اموال خود را بر جنبه تحلل میشود باعتبار حال زوج هر دو نفی و اجبات و امیانتوی جمیع باده دینار طلاق در شوهر طرح
دنیاست یا تو در متوسط و در فقیر دیناری یا خاتمی و ابو بکر روایت از ابا قرصا و از علیه السلام تا نفی و ثبات و نزد او حنیفه اگر مهر المثل
از این ناقص باشد نقص مهر المثل سوم نزد ما متعه نیز و غیر این نزد ابو حنیفه بر واجب و شافعی بر واجب و احمد تو انو و در قول آخر
ساخته است ان مسیس مفروضه و غیر او از روی قیاس و این مقدم است بر مفهوم مخالف نزد او چهارم اگر ایجاب باشد زوج در صورت
تقدیر مهر و بعد از عقد لازم میشود و اگر زوج حصه از طلاق او دهد نصف مهر مقدر لازم است او را بحکم در آیه دلالت مهر صحیح عقد دوم
بدون ذکر مهر طلاق و لزاما فرض الصحیح و مفروض المهر نیز میگوید و آن عبارتست از آنکه متزوج شود بزنی مهر محصل یا بوجه که تقدیر
تقدیر مهر کند یا عقد با ایجاب جبر لازم میشود البته و آن باید لکن اگر مفوض الیه زوج است لازم است مهر جبر تقدیر و کذا بقال
و اگر زوجه است مولا است که مهر سنت و نگذرد که از این فرض در جمله است و مسکو اجنبی تابع کسی است که از قبل او تقدیر کند جبر او مطلقه
سازد مفوض البضع را متعه لازم است مرد بچیزی که گفتیم و اگر مفوض المهر را مطلقه سازد لازم است نصف آنچه مفروض الیه حکم بار کند و اگر حکم
الزام ان حکم کند بر آنچه لازم حکم کند نصف آن لازم زوج خواهد بود و شتم اگر زوج بمیرد قبل الدخول آنچه در مفوض البضع جبر و واجب است
در مفوض المهر متعه لازم است بجهت در باب متوسط از آن قبل الدخول و نزد معنی جبر و واجب میشود بجهت عدم موجب منع و اینکه لازم است قبل
مهر مقدر در صدر بجهت و جبر آن بعد بعضه که بعضی مفروض است جبر اگر و واجب نمی و مسیر و بی بسیر مطلق هستم قوله بالمهر و فی ما بعد الفعل
و المرء حالا زوج کاملا و موصف تتم بحق عهد و لازم است و وجوب آن و تفسیر و واجب بجهت مساحت است باشد الاتیان بالجهد
و حقت طلاق بجهت مساعد از روی ترتیب و تحریص انجمن کلام و وجب که حسین بن علی علیهما السلام زنی را هزار درم شد داد که قبل از دخول
بنیز مهر او را طلاق کند بن و فرمود که متاع خلیل بر جبر مفارق و بعد از ذکر مفوض بیان حکم کسیم از مفعول بحکم ان فلانیت و قبل
از تسمیه و بعد از فرض باشد و میگوید ان طلقتموهن اگر طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید ایشان را
بجا مستثنا شد وقد فرضتم و حال آنکه مقرر کرده باشید لهن فریضة مر بیان را مهری فنصف ما فرضتم پس بر شما است ادای نیم
آنچه فرض کرده اید نصف مستدانی است که جبر او مهر و واجب است ای علیکم نصف ما فرضتم و در بر دلیل بر آنکه نفی جماع عدم متعه
تنبیه مهر است زیرا که این قسم و اول مرتب که قبل از قول الرابعه هر که زن را پیش از خول طلاق دادی از مهر مسمی جبر و روی
سوری لکن متعه باشد جایگاه در سوره الاحزاب حکم شد که نفی و تسمیه مهر بر بیگانه ممنوع شد و نصف مهر لازم است الا
ان یعفون مگر آنکه عفو کنند زنان که اصلیه عفو داشته باشد از المهر و رشد و مقل یعنی فرض جبر و الفعل اجتهاد کند و ابراء دهد
کند از آن و بدانکه مشهور الجمهور که معفون برای تذکر باشد بانکه واو جمع مذکر باشد و نون علامت رفع و اگر چون اینها نون نباشد
باسبب ساقط شده معلوم میشود که نون جمع مؤنث است بر لام و لام الفعل است و نون جمع مؤنث یعنی زنان مطلقه عفو میکنند

او از مهر ادا و بجمع می نمایند او یعفو الذی بیده عقدة النکاح یا عفو کند آنکه که بیده عقدة النکاح در دست اوست بستن نکاح زوجه مراد ولی زوجه است
پدر یا جد اوست از جانب پدر کاهی که صغیره بود یعنی ولی زوجه صغیره صغیر جمیع صداق باید و برای دفع تداخل صغیره و ان تعفوا
و اگر عفو کنید ای اولیای عقد با لحاظ مصلحت اقرب نزدیکتر للتقوی برای پرهیزکاری از تعدی و ایذای قوان ولا تنسوا
الفضل و فراموش مکنید تفضل را بینکم در میان یکدیگر یعنی اولیای زنان که ذکر زوج از عقد زوجه خود محروم بعد از فرش در مجمع
ابر جمع مهر او رفتاشد و شرط اصلح ان الله بدرستی که خدای بما تعملون باچه میکنید از فضل بصیر بر است تفضل و احسان شما
لحاظ ذکر و نزد سبب تر مسبب و ترجیح و ارجع و قراءه و محال مراد الذی بیده عقدة النکاح زوج است یعنی مرد متفضل کند و تا مهر بدهد
که در شوهر بیعی تا مهر ادا کرد و از او فوت تقوی و ناسزا و لا تنسوا الفضل میکنید بر مسیت که مرضی کرده که از زن عفو مهر محبوب بود
و از وصال او بر پوشش او را تمام مهر مسمی و شاهد کرد او و زن نیز ادا نمایند که او بمن رسید و او تو فضل من بر مرد نکنت اول اگر او و بجهت در باب
جنبه بر قول و قول اول مذهب اصحاب است و روایت شده از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و ابن عباس و مجاهد و اکثر مفسرین و شیعه بر نزول
قول است و در کتاب الفرقان آورده که قول فقط خبر مبتدا محذوف است ای والواجب نصف و لازم النکاح برای عهد و هنی است و مسنون جمع مسنون
و مذکر و مؤنث و مسنونیت و انجام را جمع مؤنث است که مسنی است و بعد مرسوم بعد از این معنی معلوم شد و اگر لیکن فلانه بر چند حکم مکند
اول تنصیف مهر طلاق مفروض المهر که مهر مسمی باشد دوم آنکه هر که و وجاء عفو مهر کند ایشان از مهر نشد و زوج نباشد و مراد
بعفو انجا باید است که مهر عینی باشد یا اگر دین باشد و در یکه هبه مهر عینی و ابراء مهر دین بلفظ عفو واقع شود یا مرد نیست که
مهر که در آیات در صدر صحیح است که اسقاط آن کند بلفظ عفو و لفظ هبه و لفظ ابراء و لفظ اسقاط و در قبول آن خلاف است و اصح عدم
آن و اگر عفو است بلفظ هبه صحیح است باجماع جمیع علما و صحیح نیست بلفظ ابراء باجماع و بلفظ عفو خلاف نزد معنی آنست که صحیح نیست عفو
لفظ در آیه و معنی دیگر بر اند و صحیح نیست زیرا که عفو و اعطای و عطا نیست مانند ابراء که مرعی و واقع نمیشود و این صحیح و قبول و بجهت ابراء
بالاتفاق حاصل است حکم آن در غیر حکم هبه است و تفصیل این بحث در کتب فقه مسطور سیوم آنکه مجاهد که زنان اجازت که عفو کند از عفو
مؤجل بین را انجا نیست عفو از حق او ملاحظه نمیشود و اشاره بقوله الذی بیده عقدة النکاح بدو روی اختلاف است اصحاب را گفته اند که
مراد اجانب که اولیا و عصبه نیستند بعضی و این قول انما صحیح است در قدیم و معنی اصحاب را گفته اند که و کسی که زن قبلت امر خود را
باشد بطلاق بولیت و در این نظر است زیرا که عقد نکاح بید وکیل نیست و وجه اصالة بکر بدانست و الملاق مصدر و اصالة الرای اگر
وکیل خود را اذن دهد در عفو و اجرت قاعده و شایع قول جدید و اصحاب را اصحاب رای بر اند که الذی بیده عقدة النکاح زوج است زیرا که
مال عقد و حل نکاح است پس بنا بر قول دیگر و قول زوج بحر بات و بیان زوج مهر کامل بیان قسم الزوج طلاق
باشد و اصح اولیاء زوجه که خروج ذکر عفو نمود از نصیب ایشان و این مقتضی آنست که الذی بیده عقدة النکاح و زن باشد و اصح و زوج
یک بات و دیگری اگر اند خطاب اولیاء زوجه مرسوم بقوله ان طلقتموهن و بیان از آن مرسوم که معنون الذی بیده عقدة النکاح
خطاب اولیاء زوجه بلفظ مرسوم یکدیگر باشد و قول اجانب شنیع میشود یکی اگر از امر سود که عفو کند از جمع خود و اولیاء زنان

ابو سعید خدری که قنوت در هر موضعی از مواضع قرآن که واقع شده بمعنی طاعت است و نزد بعضی دیگر بمعنی دیگر کسانی که قنوت بمعنی
دعوت در حالت قیام و بعضی دیگر بر آنند که قنوت سکوت از آنچه زیادتی شاید بلکه چنانکه زید از عمرو روایت کرده که مادر نماز با کلیم
مخاطب میکنیم چون این آیه نازل شد مخاطب شدیم و بجا هم که ابطال قنوت طول رکوع است و چشم و دهن نماز و سکوت و دعا و بجا آوردن
و الحاق نکاشتن و اصح آنست که مراد بآن دعا کردن است در حین قیام با رفع یدین و این مروی است از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و در تفسیر
آورده که مراد بمحافظت بر صلوات شده اعتنا و اهتمام با بتاع آن و عدم تضییع آن در اوقات آن و در وسطی یا بمعنی توسط است میان صلوات
یا بمعنی فضیلت چنانکه الفضل و قنوت نزد بعضی بمعنی مداومت است ای قوموا مداومین علی القیام و نزد بعضی دعا کردن است در حین قیام
و یا بمعنی خشوع ای قوموا خاشعین و نزد بعضی دعا کردن است در صلوة نماز فرض و این اولی است از آنکه تحول بر پیش شود و دلیل آن سیاق
که المراد بالقنوت فی الصلوة فیجب حمله علی الکل و وجوب محافظت بر صلوات چنان موجب بنای جمیل و امر بر آنست کما قال فی موضع آخر
الذین هم علی صلوتهم یحافظون و فی آخر الذین هم علی صلوتهم دائمون و کونه امر بمحافظت اعمال و حدود و شرائط است و مداومت بر آن
بحسب اوقات و نزد بعضی مراد بمحافظت است بر فرایض و مداومت بر نوافل و این مروی است از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و گویند که مداومت بر آن
بمعنی محافظت است و این قولیست مرجوح زیرا که ترادف فایده مبدء باید نیست بخلاف ناسیم که بیت و فایده مزید است و هذا ما یشعر
تاکید اولست همچنانکه در علم اصول مقرر است پس حمل هر یک از محافظت و مداومت بر معنی مغایر اولی باشد دوم مکث است لا یا بدیه
لیه و وجوب صلوة نسبت بسیار از آن که بر این مذکور و دلالت میکند بر وجوب اتیان بر جماعت صلوة بر وجه صادق می شود
و هر چه دعوی وجوب آن نکرده اند بر اجماع مرتبه لکن اند خارجست از این پس غیر آن باقی ماند که از صلوات نسخ مقرر شده اند
سیم تخصیص صلوات وسطی بامر محافظت بر آن با آنکه داخل در صلوات بعد از نه استغراق مجموع اختصاص آنست بر فضل که
مقتضی رفع شان آنست پس اراده آن بذکر ساخت افراد بحال و ساخت آنها که بعد و نزد بعضی مراد بآن صلوة صبح است
از میان دو صلوة نهار و دو صلوة لیل و صبح آن نهار دو هم جمع آن بالخیر در میشود است پس المجتمعین و حضور ملائکه لیل و نهار در آن
پس اراده آنست که بعمل روزیست و لهذا تاخیر قنوت را در و مخیر کرده اند در میان آن و امر جاری و ایده کرده که او جالس و سجده
نماز بامداد بجا میکند و در و قنوت بخواند و گفت نماز وسطی آنست که خدای تعالی مال او را امر کرده است که قنوت بخوانیم یا الطهر و
این را از امر رضا و علیهما السلام روایت کرده اند و تسمیه این وسطی جهت آنست که وسط نهارست در وقت حرکت که اشغال و اعمال
افضل بات لقوله صلی الله علیه و آله افضل العباد آن آخرها و زیرا ثابت روایت کرده که مردمان بجهت مرد احراز نماز خیبر ساعت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در غضب شد قصد کرد که هر که بسجد حاضر نشود خانه او را بسوزد پس مرد مثل تحمل مشقت کرد و
بم رفت جایی خاصه تعین بعد و بالجمله آنکه اولیا مارتب که دفن شدن و وقوع آن در ساعتی است که این صوات در آن وقت
میشود و الا فی بنده تا آنکه آن نماز نمودی شود و دعا در آن مستجاب است روی عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اذا زالت الشمس فتحت ابواب السماء و ابواب الجنان و استجیب الدعاء آنطوبی لمن رفع له عمل صالح و ابو ذر از امیر المؤمنین علیه السلام روایت

که خدای را در میان آسمان و حلقات آفتاب سه ساعت رحمت باشد و در وقت تیمور آفتاب از آن حلقه بعد چهار ساعت بر آن تسبیح
گویند برای شرف آن وقت و مایر ادا نماز عصر است و ابن قول از امیر المؤمنین علیه السلام و عبد الله مسعود و حسن بصری و قتاده و ضحاک و
مسلم صحابه تابعین برای ادای میان در صلوة لیل و در صلوة نهار است و بجهت آنکه مهر صلی الله علیه و آله فرمود که من فاتته صلوة العصر فکانما وتر اهله
و ماله هر که نماز دیگر از وی فوت شود گویا که اهل و مال او گفته هلاک یافته است و در روایت دیگر حبط عمله که مباحث عمل او کرده اند و دیگر در روز
احزاب فرمود که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر اگر این خبر صحیح باشد پس صریح است در مطلوب و یا بسبب آنکه عدد آن
متوسط است میان ثنائی و رباعی و صلوة بات او خود از حیث نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که افضل صلوات نزد خدای صلوة مغرب
و الصبح العصر از حکم واقع نشده و از استفتاح صلوة لیل و مختم صلوة نهار که دانید هر که انا الحاکم و در کتب دیگر صدا از آن کنار و خوبی
برای او تصری در جنت ساکنه و هر که چهار رکعت بعد از آن بگذارد دعوی بجاه کاهان جمل سالم او بیامرزد و یا عنایت محمد توسطی
میان لیل و نهار بیک تصرف در آنها جایز نیست و گویند که حکمت در انحصار صلوة وسطی آنست که تا جمیع صلوات بوسیله مواظبت یابد چنانکه
لیلة القدر و اسم اعظم و ولی و ساعت اجابت یکی از پنج چیز پرسیده که نماز وسطی کدام است که عوض نوافل زیر پرسیدن چه چیز است جواب داد
نماز از مداومت کنند در محافظت آن اهتمام نمایند کت خدای تعالی نماز نگذارند تا بر همه نمازهای فریضه محافظت کنی و از همه چیزی از آن زیاده
کانها سائر المجمعه و الظهر سائر الایام جهاد و وجوب قیام در صلوة بعینه از تعمیم شرعیه قنوت ثم صلوات بجهت ذکر از در عنایت محافظت
بر جمیع صلوات و عطف قیام بر آن در حال قنوت فان خفتم پس اگر ترسید از تعمیم محاربه یا از سبع ضاری یا حسد زن مودی فرجالا پس
نماز کنید پیاده در حالتی که پیاده کنان باشید در رفتن او رکبانا یا سوار آن و بر قدر امکان ملاحظه شرائط و اعمال آن کنید و اگر رکوع و سجود
ممکن نباشد بسر و هر یک تعقیب تسبیحات اربع گویند با نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم در حال جمع رجلین سوی قیام و قیام و رکبان
و این دلیلست بر جواز صلوة در حال خوف خواه پیاده و خواه سوار و در حال سایه نه نوعی که واقع شود خواه روی قبله باشد یا نه و نیز
بر جواز تخلف او جنده که سجود نماز صحیح نیست در حالت مشیت و سایه مادام که ممکن نباشد و قوف و مرویست که سید عالم صلی الله علیه و آله
در روز احزاب نماز را با یماء تا نزدیک آمد و امیر المؤمنین در شب لیلة الهریر پنج نماز را با یماء ادا نمود فاذا امنتم پس چون ایمن شوید و خوف
نماز ادا کردید فاذکروا الله پس یاد مداومت کنید باتفاق اکثر علما امر ایذکر صلوات یعنی نماز گزارید مانند آنچه در حالت آرام و اطمینان مانند حالت کسی که
ایمن باشد از خوف و گویند که یعنی شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گذارید خدای را بر نعمت ایمنیت کما علمکم همچنانکه در آموزانید شما
ما لم تکونوا تعلمون بجهت وجه که شما را آموزانید بخودی خود از احکام نماز و کیفیت آن در حین امن و خوف و بالاستقلال شکر گذاری که سوای
خواهیست بات و ما موصوله است یا مصدریه آورده اند که رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرد یکی از ایشان مسند داشت در خانه های
پوشیده و مواعد نمی آوردند مرد و مسکن داشت اکثر اهل مدینه زیر دندی در خانه ها یا اولیای زنده چنان شرط خانه ها
کردندی و اهل قرا از ایشان خانه جدا کانه برای اقارب ترتیب ساختندی و بیکار از آن خانه بیرون دنیا مدندی و نفقه از اولیای مرد
کرفتندی و نفقه کاه خانه مقرر بود و اسعد بن هشام ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حکم بر حارث طائفی که با انصرف بدینه

مرویست

صلوات خوف

کرده بود در گذشت و از وی زنی و پسری و مادر و پدری بماند آنحضرت ترکه را بر اولاد و پدر و مادر قسمت کرد و زن را نصیبی نداد پس نزول آیه واسلکم کرد که
یک سال از ترکه نفقه بوی رسانند در این حال آیه نازل شد که **وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ** و آنانکه وفات کنند از شما **وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا** و یکسال
زنان را **وَصِيَّةً** وصیت بر ایشان وصیت و این تقدیر است که فرض علیهم وصیة یا حکم ایشان وصیت کردن است بر تقدیر حکم وصیة و نصب
وصیة بر وصیت کردن یا بر وصیت کردن و این بر تقدیر است که فرض علیهم وصیة یا کتب الله علیهم وصیة یا الزموا الذین یتوفون وصیة و نصب وصیة
سیبویه و وصیة کردن یا بر وصیت کردن و این بر تقدیر است که فرض علیهم وصیة یا کتب الله علیهم وصیة یا الزموا الذین یتوفون وصیة و نصب وصیة
مَتَاعًا منفعت دادن یا منفعت و کسوت و مسکن از ترکه خود **إِلَى الْحَوْلِ** تا یکسال نصب این موصول است اگر اضمار کرده شود یا بوصیه و قوله
غَيْرَ إِخْرَاجٍ حالست یعنی وصیة کنید بر بودن نکردن ازواج را از مساکن متروکه خودشان یا مصدر موکد است کقوله هذا القول غیر
غیر ما تقول یا حال از ازواج ای غیر مخرجات و ملاحظه سوال است که ازواج را حاجت که قبل از انقضاء وصیت کند از برای زوجه
خود تمتیع ایشان بعد از وفات ایشان در مسکن و انفاق و کسوت تا سه یکسال این حکم در اول اسلام بود و بعد از آن منسوخ شد بقوله تعالی
وعشر و اما آنچه مستفاد است در آیات اما میراث از این مذکور در نزول و محبوب وصیت با انفاق زوجات منسوخ شد بنزول
آیات ربع میراث از ازواج را بعد وفات و اما وقف از اولاد و حکم امکان زیر منسوخ است و نزد ما وصیت جایز است برای ازواج و اگر خروج
واجب چه وصیت از برای وارث جایز است باتفاق اما بعد جنانکه در ما تقدم مذکور شد **فَإِنْ خَرَجْنَ** پس اگر بیرون روند بطوع
خود از منزل آن ازواج قبل از یکسال یا بعد از آن چه کسی بر ایشان واجب نیست **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** پس گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر یا
ای امر شرع **فِيمَا فَعَلْنَ** در آنچه کردند ایشان **فِي أَنْفُسِهِنَّ** در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر **مِنْ مَعْرُوفٍ** از آنچه موافق شرع
یعنی زینت و طلب شوهر بعد از انقضای عدت کنند **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و خدای تعالی است انتقام کشد از هر که مخالفت حکم وی کند **حَكِيمٌ**
صواب کارست در آنچه فرماید از مصالح عباد از این قبیل مرویست که چون حق سبحانه آیه متعه فرستاد بعضی مردمان بگمان آنکه تمتع باشد
واجب نزول آن میکردند و اعطای متعه میکردند حق سبحانه بجهت تاکید حکم متعه تکرار آن فرمود و قوله **وَلِلْمُطَلَّقَاتِ** و زنان طلاق
داده شده را که مس کرده باشد **مَتَاعٌ** متعه است که باید خورد بار شود **بِالْمَعْرُوفِ** بطریق نیکوئی و توسط در انفاق نه تقتیر
یا بلا تحفظ از ازواج زوج در عقاد و قدر و توسط **حَقًّا** واجب و سزاوار گردانیده است حق تعالی این حکم را سزاوار گردانیدنی **عَلَى الْمُتَّقِينَ**
ساخته بر پرهیزکاران مراد متقیانند از شرک یعنی جمله مسلمانان یا مراد مومنانی اند که از معاصی اجتناب میکنند
بخوف عذاب حق اینانند که انقیاد اوامر و نواهی مینمایند غیر ایشان و گویند مراد متاع نفقه عدت رجعیه است نیز تکرار است **كَذَلِكَ**
همچنانکه احکام طلاق و عدت بیان کرد **يُبَيِّنُ اللَّهُ** روشن میکند الله خدای **لَكُمْ** برای شما **آيَاتِهِ** دلایل و احکام خود را که در آن
و معاد محتاج اند **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** شاید که شما عقول خود را در تفکر در آن و قبول آن کار فرمایید و اطاعت آن کنید و این
با آنکه جمیع احکام شرع را که سبب صلاح دنیوی و اخروی است جمله کار اعلام خواهد نمود پس ایجاب این عدت بود و بیان آن
لکم چنین کرد [illegible]

مایه قصد نمانند یعنی متاع در روایت مخصوص بصفت مهریت کاهی که محفوظ شود که آیه فرض نماند و قسم بعد از تزویج نازل شده باشد و اگر
عکس باشد پس ناسخ این خواهد بود و نیز اگر نزد ما متعه واجب نیست مگر برای مطلقه که مدخول بها و مفروض لها مهر نباشد و اما مدخول
بها مهر المثل اگر مفروض المهر و بعد دخول بها باشد او را نصف مهر میرسد و اگر مفروض المهر نباشد او را تمام مهریت و همچنین در مدخول بها
باشد در حق صحابه در روایت مرویست که بیشتر آیات قرآن در شان ایشان آمده است و در این باب خود میفرماید که **أَلَمْ تَرَ** استفهام برای تعجب و تقریر
مر کسی را که استماع کرده باشد از عامه اسلام و ارباب قوارع از قصه را که مذکور خواهد شد و اگر خطاب حکمی باشد که از آیه دیده نشده باشد
بر سبیل تعجب خواهد بود پس معنی آن که الم تر دیده ای جنبه یعنی الم تر دیده و دانسته و باید نظر تعجب حال کن **إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا** بحال آنکه بیرون
رفته **مِنْ دِيَارِهِمْ** از منزلها و سراهای خود **وَهُمْ أُلُوفٌ** و حال آنکه ایشان هزاران بودند **حَذَرَ الْمَوْتِ** جهت احتراز کردن از مرگ
از بودن که الوف یعنی سالمند و است جمع الف چون قاعده و قعود یعنی روحه الف و ایشان از دیه بیرون رفتند بر سبیل تربص و انتظار
اهل تفسیر آن که جمع الف است و بیشتر مفسران بر آنند که ایشان اهل اذرعات بودند که قریه ایست در حوالی واسط و نزد بعضی اهل واسط بودند
که طاعون در میان ایشان پدید آمد یعنی جلادی وطن کردند که اکثر ایشان از خود بیرون رفت و اما آنکه از دیار خود در رفتند بدان سبب
از ایشان فوت شد و آنها که در شهر ماندند اهل ایشان بمردند چون طاعون مرتفع گشت آنها که جلادت وطن کردند بیامدند و در دیار خود
ساکن گشتند و جمعی اتفاق کردند که اگر بعد از این طاعون معاودت کند جمله از شهر بیرون روند تا آسیبی بایشان نرسد سال دیگر طاعون عود کرد
بعد اهل دیه که بروایت عطا هزار سال بودند و بقول مقاتل و کلبی هشت هزار و نزد ابن زید ده هزار و نزد سدی سی هزار و نزد
ابن عباس و ابن جریج چهل هزار و صیغه فعول که بسیار از عشره اطلاق میکنند و مستغنی از آن هزار بیشتر و زیاده و بقول عطا و ابن جریج
هفتاد هزار ایشان دیه بیرون رفتند و بجهت حذر از موت و ایشان بیست هزار بودند نادر و فتی که بیان در کوه فرود آمدند **فَقَالَ**
لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشان را خدای **مُوتُوا** بمیرید همه بمردند گفتند که مرگ مکروه مرا دانی و شب حق سبحانه و تعالی بر ایشان مسلط کرد
آورده که حق سبحانه دو فرشته را فرستاد با یکی از ایشان ملائی و وادی و دیگری از اسفل آن وادی که بمیرید همه بیکبار در یک جا جمع جمله ایشان و
بنا بر این اسناد اماتت بخدای بجهت تخویف و تهویل و ایجاد رسیدن بیشتر مردم از اهوال و جواب در قرآن آمده عاجز گشتند
اهل الارض چاره در کرد ایشان را گرفتند و از آنجا در گذشت و حکم در اماتت آن بود که اماتت و احیا را قضای الهی فایده بندهد و چون
بمرگ گذشت همه گوشت و پوست ایشان خالی گشت و از آنجا استخوان ماند **ثُمَّ أَحْيَاهُمْ** بعد از آن زنده گردانید حق تعالی ایشان را از مرگ
و آن زمان بود که حزقیل بن بوزا که ثالث حلفای موسی بود چه خلیفه او یوشع بن نون بود و از بنی اسرائیل کالب بن یوحنا و از حزقیل
آن موضع گذر کرد و آن استخوانها را دید توقف فرمود و در آنها تفکر میکرد حق سبحانه وحی فرستاد که ای حزقیل بگو ای استخوانها
تیر بنام که حق را جبکه زنده میکنم گوشت و پوست بر شما و حیات ملائکه که ملائکه کلامی که ایشان را زنده گردانند گرد آمد حزقیل آن کلام را بر زبان راند و آن کلام
الهی بجا آورد هیبت بدیدن نمودی طرف و هر قیاز آنکس فی الحال فرمود و الحلال استخوانها از یکدیگر کوبیده شد گوشت و پوست
ظاهر شد و همه بدن شد برخاستند و میگفتند سبحانک اللهم [illegible]

مدخول بها

بود زنده شدند و نزد دانا الکل بود و در اول بود السهر و اکثرت **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **لَذُو فَضْلٍ** هر آینه صاحب فضل و رحمت
عَلَى النَّاسِ بر همه مردمان چه این دعا را زنده کرد ایشان را از اعتبار بگرد و منتفع شوند و چند اجساد در روز مبادا از قبر بیارند خواهد
تا از آن استبصار نماید **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ** ولیکن بیشتر مردمان محجوب که باید **لَا يَشْكُرُونَ** سپاس داری نکنند خصوصاً ای اسرائیل که
چنین معجزه دیدند سفاه امر خواهند دید و میتواند بود که مراد بشکر اعتبار و استبصار باشد و احوال و مقالات مردمی که حواریان
بر این جماعت واجب کرد اند ایشان از آن فرا نبود و اهل فهم الهی با ایشان رسیده هم هلاک شدند و تفصیل آن قصه بدین وجه نقل کرده اند که پادشاه
از پادشاهان بنی اسرائیل لشکر خود را امر کرد که مثال صد و بیست روز رفتند و چون بیرون رفتند و نزدیک بحدود دشمن رسید در آن منزل
داشته از حرب متقاعد شدند و رکنند در بیت ناجیه و با طاعون پیدا شده تا بلغت طاعون می شود ما تا بالله دشمن نمیرویم و اما قتال نمیکنیم چون
بجز این اکثر ایشان را بی علتی در حق هلاک کرد اند چون پادشاه مشاهده این حال کرد و گفت اللهم رب یعقوب و الله موسی قد تری
معصیة عبادک فاریهم آیتک لعلهم یعلمون انهم لا یعجزون الفرار منک ای خدای یعقوب و موسی تا نرمانی بندگان خود را مشاهده
بر بما ایشان آیتی در نفسهای ایشان تا بدانند که از تو فرار کنند خواهند که از تو فرار کنند همه ایشان را باده ایشان بمیرانید و مدت
روز اجساد ایشان بجا افتاده بود تا آنکه متفسخ شدند پس مردمان از این خبر یافته بیامدند تا ایشان را دفن کنند اگر تربت اجساد ایشان
شدند پس جنبش بر ایشان بنا کردند تا بساع ایشان را استخوان خورد و صدا چند که اعضای ایشان را بیکدیگر بجنبش شد و چنین استخوان
باقی ماند اتفاقاً روزی که آن حزقیل بجا افتاد و ایشان را بدید دعا کرد و ایشان زنده شدند و گویند که ایشان قوم حزقیل بود و در عهد
معاصی هلاک شدند و صدا هشت روز حزقیل رجال ایشان را اطلاع یافتند ایشان را امر بدید بر ایشان بگریست و تکبیر بار دیگر کرد قوم
بحمد ربک و بسبحانک و بقدرتک و جبروتک و عظمتک ما تعالیا من دریا جمیع مردم که تحمید و تسبیح و تقدیس تو میکردند بار دیگر
تنها ماند امر حق سبحانه با وحی کرد که دعا کن تا ایشان را زنده کنم حزقیل دعا فرمود ایشان زنده شدند و زاده بر این همه سلام
پرسید که این جماعت که حق سبحانه در حق ایشان فرمود که فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم چه اند چون بود که مردمان ایشان را
دیدند و بچهره ایشان عارف شدند بار دیگر طول زندگی یافتند فرمود حق تعالی ایشان را بدیار فرمود تا آنکه دهها و چهارها شدند
و اکل و شرب کردند و نکاح نمودند و بصنایع خود مشغول شدند و صدا از هر دیار با بل مقدار خود موقوف شد و ایشان طبلت و محمد صلی
تعجبی نباشد از آنکه حق سبحانه در آخر الزمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را زنده گرداند و گرید بخشوریم مرگ را بر قوم
بکذب با ایشان فهم بود نفوس اشارت با جمع جاکرد اند و قیامت بسوی بخشوریم جمیعاً بعد موتهم کما قال و یوم نحشرهم جمیعاً الذین اشرکوا
پرسیدند که صد از جمع برجسته کرد اند که فرمود من تحصل الایمان و تحصل الکفر اگر کسی را که مؤمن حالی باشد یا کافر حالی الحق اما مؤمن حالی
تا انقاذ کند از آنکه او را طعنه زده باشد و اما کافر را تا مشاهده بر چند آنچه مشکران بود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که مشکوک
امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و الذنب بالذنب هیچ رو دبلند که در امت من پیدا شود آنچه در میان بنی اسرائیل حاصل شده باشد
انتهی ما اصلاً و فتاوی بر تیز پیدا و وجود در بنی اسرائیل رجعت بحق شد چنانکه مذکور شد پس در این امت نیز خواهد بود و در آن آیه که

مائده ذکر قصه مذکور تشجیع اهل اسلام است بر جهاد و رغبت نمودن بنهادن و بر ایشان بر توکل و استسلام قضا و رضا و جهاد بر امر شمال
نموده میفرماید که **وَقَاتِلُوا** و کارزار کنید **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای برای آشکارا کردن دین اسلام بدون چیز و خود و جهاد
آنچون غیر مختصر است و مدد لاحقه واقع خواهد شد بر دل قوی مرتبه جهاد شوید که اگر قوت شوید بر رفق نصارند خواهد بود و فرار
از آن قبل حال و مع ذلک در جهاد نهاده خواهد رسید و اگر بنصرت و فتح و قوت اخروی مشرف نخواهد شد **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ** و بدانید که
خدای **سَمِيعٌ** شنوا است قول ملحقان از جهاد که با مدارا جنبید بدین مشکل نمیماید و آنچه سابقاً میکردند از قول که بعضی از آن قتال **عَلِيمٌ**
دانا است بضمایر ملحقان و سایر جان و بعد اصلاح ایشان مرفق نیات ایشان سزاوار جزا خواهد رسانید نزد بعضی از حضار عالی نوشته است که بجز
احمد که بجنبید ایشان را میرانید و زنده کرد اید و نیز مشهور قول احمد و رجوع خواهد بود و تنبیه بر آنکه زیادتهم از جهت حق سبحانه بیان
فرموده جهاد و ایراد اعمال دنیا است که با آن شایسته الیات انچنین بطریق تلطف در استدعا بالجهاد و انفاق در سبیل خود میفرمود که
مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ مر استفهامیه مرفوع المحل بابتدا و الخبر ان و الذی صفت آن باید دانست آنکس که بخواهد قرض دهد
خدا را یعنی بندگان در مال و جز آن او را که اعطای عوض در آن لازم است و قرض حسن بر وزن قدر آنکه مالی برای خدا دهد و بدان
ملال نفسه قرض کند و گویند قرض حسن است که مجاهد کند در نفس خود و انفاق نماید در راه خدا **فَيُضَاعِفَهُ** پس مضاعف کند آن قرض
و زیاده سازد آن را **لَهُ** برای او **أَضْعَافًا كَثِيرَةً** صفتهای بسیار و مضاعفه نصب خواند که جواب استفهام باشد و جمله
جمله **مَنْ ذَا الَّذِي** در معنی این قرض الله احد فیضاعفه است یعنی الذی قرض بدهد خدا را بجهت آنکه از ایشان بخواهد جزای اجر برای او زیاده کرد
با صناف مضاعفه که از غایت کثرت هیچ کدام عالم مقدر و کدان نداشته باشد و مکرر خدای چه الهام موجب تصور عدم احصای اصناف آن
اجر آن در صورت مغالبه از برای مبالغه است و اضعاف جمع ضعف است و نصب آن در حالت اجر بر منصوب با مصدر یا مفعول ثانی بجهت
مضاعفه متضمن معنی تصییر است و ما مصدریه است بر آنکه ضعف اسم مصدر باشد و جمع آن بجهت تنویع از سنبل قوی مرتبه که چون
امر جهاد بالجمله فلا عشر امثالها باز شد رسول خدا صلعم فرمود در ذکر ثواب آن را امیر برای امت خود سبحانه
ادرسانید که **مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** کمثل حبة الایه فرمود که مرتبه زیاده فرمایند که اما بوجوه انفاق
اجر یم غیر حساب و رضا و زیاده علی السلام مرویست که اما ظن عن الایه من حاتم الحجر و ما بعد هنا قال رسول الله صلعم ربه زدنی فانزل
مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً و اکثر عند الله لا یحصی آورده اند که چون آیه مذکور فرود آمد یهود طعنه
کنند که مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون آیه مرتبه تهدید در باره ایشان آید فرستاد که لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن

بجوز نسلها تلاثة عشر بطنا ثم تموت وقد روی مساعدة نوح وداود ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه که اسم او عمرو بن الدحداح بود چون
اسد رکت یا رسول الله خدای تعالی قرض چرا میطلبد حضرت فرمود بخواهد تا شما را بواسطه آن بهشت دهد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو بستان
یکی بالای مدینه و یکی در پایین آن هزار هزار درخت دارم هر دو را قرض دادم بخدا فرمود که یکی را قرض بده و یکی دیگر برای معیشت خود و عیال خود نگاه دار
گفت یا رسول الله چون چنین سفارشی بهتر از آنکه حقیقتا دارد و تشبیه حرمان در آن منوط است و محاط علیه است قرض دادم بستان
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من مسلمانم که حق سبحانه هر چندان در پاسخ بهشت تواند از آن دارد گفت یا رسول الله شرط آنکه قرض دادن من
مادر اختیار من باشد حضرت فرمود که از چنین باشد بدرخت بستان رسول صلی الله علیه و آله رکت و جنه را در پاسخ سبحانه صد برابر کرد
و الحال در خرمستان اسد و مادر و زند لمن رکت یا ام الدحداح این خرید را صد قرکردم بشرط آنکه در بهشت دو چند از بستان و تو در کار
با من باشد و این جهان انشا کرد هدایت ربی سبیل الرشاد الی سبیل الخیر والسداد یحق من الحقایق بالواد اوفهنا الله عما د
الطمع لانه لا ارتیاد الا بما الصنعة فی المعاد ما تحلی السیف والاولاد والمرلا تنال بخیر الزاد تقدم المرء الی المعاد ام
الدحداح که خوش سودیست در نکو معامله تبارک الله فیما اشتریت بعضی رسالت هم دیده او فرمود که کم مرغوبی رابح و دار الفیح فی الجنة
لابی الدحداح صاحب درخت بزرگ و سرای فراخ که بهشت ابو الدحداح را خواهد بود **وَاللّٰهُ یَقْبِضُ** و خدای قبض میکند روزی را
بر بعضی بر طبق حکمت **وَیَبْسُطُ** و گشاده میکند رزق را بر بعضی بر وفق مصلحت **وَإِلَیْهِ** و بسوی حق تعالی باز آن او **تُرْجَعُونَ** باز گردانیده
شدنی اگر هر یک سهام از لحاظ کرده اند بجوز قبض و توسیع رزق مقتضای حکمت بر بعضی امور بر بعضی توسیع آن بود در مثل
شما تفکر میکنید در این تقدیر فرمود صابر و شاکر باشید تا توسیع مستقبل شود چه حکمت مقتضی آن بود و قبض و بسط دو وجه دیگر که
یکی آنکه قبض صدقات میکند و بسط جزا لیما لدرای در عاجل یا آجل یا در هر دو و این قول اصح است و ما قبض رزق میکند و بسط رزق
بسط آن میسر میاید و مادوت آن در بحر الحیات آورده که قبض اسیکند از اغنیا تا اسلام که گشاده است و سنت و فقرا تمسک بسط میکند
تا آنرا اخذ جز دست اغنیا کند عارفی چنین فرمود یکی را بقبض دارند از خود کرفتار کرده اند و یکی را بسط از خود بی رهیده
متوجه سازد یکی را اعلی فقر سلوک کند که الهی هر کاه که بجود تکرم کردم کاهی زار و نزار تر کیست و چون تو کرم کردم تو زر و کوار تر کیست
مرویست که صدا از دل ابو ذر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه روز قیامت بعضی بندگان گوید عبدی استطعمتک فلم
ای بنده من از تو طعام خواستم بدادی و استسقیتک فلم تسقنی و از تو شراب طلبیدم ندادی و از تو جامه طلب کردم استلم نبودی بنده
گوید بار خدایا این کجا بود و چگونه بود و کدام بنده که من از تو طعام خواست ندادی و ملازم خود از تو جامه خواست او را از حرم کردانیدی
فلان استطعمک الیوم فلم تطعمه من اسیر و فضل خود را از تو باز گیرد و جنابچه تو او را باز گرفتی بر حق سبحانه بنابر اینکه خود تنزل کرده مسلم
شود که هر چه بدرویش دهند بمانند که با سبحانه داده اند و در حالی دیگر فرموده که اولو صلوا الله مثل التوم عبادة و ما اتمه الصلوة
و مرویست که حق سبحانه خطاب فرمود داود علیه السلام که یا داود اعبدنی علی ما لیک ما تقتنی لی ای داود امر اورد رسانه خود بیابی بوجه کلی
کن با درست عالی طاقتها لیک مرا لیک جواب فرمود انا المعتز اولو فاصنع بهم ما تقتنی لی در دنیان با بر بنا رسانه پس فرمود

حق سبحانه جواب کرد در باره ایشان بتقدیم رسان و در حدیث صحیح است که اسماء بنت الصدیق رضی الله عنها نزد صدقه دست خود را بسته بود
و فرمود انها انفق فی بدا قبل ان یفنی فی بدا الیاء لی دست منفق و انفاق نمیشود در دست خدا پس از آنکه دست سائل و انفاق شود و لذا
و مرویست که حق سبحانه میفرماید که ما من شیء الا و عندی خزائنه و لا ننزله الا بقدر معلوم الا الصدقة فانی اتلقاها بیدی تلقفا حتی ان احدکم
او شق تمرة فاکتبها کما یربی احدکم فلوه و فصیله فیلقانی یوم القیمة و هی مثل جبل احد یعنی هیچ چیزی نیست مگر که خزینه او نزد من است
و بکیل کرده ام الا صدقه که من بدست خود قبض آن میکنم تا آنکه مردی یا زنی بخرما یا بجو خرما صدقه کند من آن را از او بگیرم و آن را بر دست
تجارت تنمیه کرده اسپی بلند شتری را پرورد و چون صدقه آن در روز قیامت بمن رسد آن را مثل کوه احد و در بجا عظم نوشته
داد در مسلم میشود چه در حدیث وارد شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که رایت مکتوبا علی باب الجنة الصدقة بعشرة
الذهب غایة عشر حسنات مصرح بر دست نوشته دیدم که صدقه را یکی ده و قرض را یکی هجده سبب آن را از حدیث دیگر ظاهر میشود که
مستلزم حاجت متصدق علیه است بخلاف قرض خواستن که حضرت در احتیاج قرض صدقه دست نمیخورد بخلاف قرض که مستحق میرسد
قرض از صدقه فاضلتر باشد ابو هریره از رسول الله علیه و آله روایت کرده که هر کدام چیزی را بقرض بر اردی مسلمان دهد دو بجا حساب آورد روزی
احد طور سیناء در نامه عمل او ثبت فرماید بدانکه حق سبحانه ذکر جهاد فرموده و میان آنچه بمیزان و مساوات آن از قرض و صدقه و حسنات ایشان
فرمیکند که مشهور است میان اسلام و متفق نمیشود است از قصور او حق در ایجاد و مستلزم حد وجد نزد دیگر باب و سنه ثانیه
تنها و زیاده میفرماید که **أَلَمْ تَرَ** آیا ندیدی ای بیننده یعنی دیدی و دانستی و علم نرسیده **إِلَى الْمَلَإِ** بجمعی اشراف و ارباب رای **مِنْ**
بَنِي إِسْرَائِيلَ از بنی اسرائیل یعنی یعقوب علیه السلام **مِنْ بَعْدِ مُوسَى** از پس وفات موسی علیه السلام ملا اسم جماعتی که مجتمع شوند برای تشاور
اخذ واحد باشد و ثبات قدم و من اول برای تبعیض است و تابعه برای ابتدا و قوله **إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ** منسلت فعل بدکور معنی ذکر و تفکر
تا او در حال بعضی بزرگان و اصحاب اشراف و ارباب تشاور از بنی اسرائیل که بعد از وفات موسی بودند در وقتی که بنی اسرائیل
بود و ابو شمع بن نون بن افرایم بن یوسف بن یعقوب بود با شموئیل و بعضی از اولاد لاوی بن یعقوب از اولاد یعقوب و بقول اصح شموئیل بود
که بعبری یعنی اسمعیل و این قول اکثر مفسران است و مروی از ابو جعفر علیه السلام حق سبحانه او را بعد از الیسع بنی اسرائیل فرستاد چنانکه
تفصیل آن بیاید در هر قدر بعضی خود اکثر که حکم خدای **ابْعَثْ لَنَا** برگزیر برای ما یعنی تعیین کن برای ما **مَلِكًا** پادشاهی
تا با او **نُقَاتِلْ** کارزار کنیم **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا با جالوت و قوم او از وهب و سدی روایت است که پس حال ایشان
آن بود که چون موسی بجوار رحمت ایزدی پیوست یوشع بن نون را در میان قوم خود خلیفه کرد ایشان بود تا مدت و تورات و احکام را محافظت
کنند تا آنکه فتوری و قصوری در آن راه یابد و چون وفات او نزدیک رسید کالب را خلیفه خود ساخت و وصیت موسی را باز
و ایشان را وثیقه اندکی گرفت که در تزویج دختر مقاتله شود و در تابوت و در زره بر طریقه یوشع عمل نمود تا وقت رود و بعد از
رسید حق سبحانه در جنگ با جبابره قبل بنی جبرئیل فرستاده و بعد از وی اسرائیل اهل حق بود و حق را از اموش کرده و بنی بت
شد و حق را الیاس را بنی جبرئیل بدنیا فرستاد و هر کدام از بنی جبرئیل که بایشان مبعوث میشد تجدید شرع موسی و اقامه احکام تورات

بیکره بود از بعث الیاس الیسع بر قیاس معبوث گشت و چون او نیز متوفی شد فساد در بنی اسرائیل ظاهر شد و ایشان را دشمنی دیگر
او را المشاشا دشمنی در ایشان از جمله جالوت بود و از عمالقه بعد عاد و ساحل بحر روم تا بمصر و الشام تحت تصرف خود در آورد و بنی
اسرائیل مستولی شدند و ایشان را بکشتند و اسیر میکردند تا آنکه چهار صد و چهل کرانه بزرگان و پادشاه زادگان بنی اسرائیل اسیر کردند
و جزیه بر بنی اسرائیل نهادند و تورات از ایشان ستدند و بنی اسرائیل بجهت این مشقت بسیار میکشیدند و بهیچ روی نداشتند که تدبیر کار
ایشان کنند و از خدای در بیخواستند تا پیغمبری بیشان فرستد و اسباط همه ملال رسیده بودند و هیچکس از ایشان نماند بود مگر زنی
او را در خانه محبوس کردند و همه اسباط او میگردند تا ایشان را که دختری دارد و او را بایشان کند و پسری اجنبی بخود نخواهد دهد و کوید این
مولود ساختم و زن پیوسته از خدای خود در بیخواست که او را پسری ارزانی فرماید حق سبحانه اجابت دعای آن زن کرده پسری باو کرامت
فرمود و او را اشموئیل نام نهاد و گفت سمع الله دعائی خدا دعای مرا اجابت فرمود چون از شیر دشمن شد ضایع را بگیر گفت چون در
دامن مادر تربیت یافت بحد تمیز رسید مادر او را در بیت المقدس به پیری سپرد که از علمای بنی اسرائیل بود و او را تعلیم توریت
علم نمود و بر احکام شرع باز آموخت چون بالغ شد حق سبحانه او را پیغمبری داد و بار او را بنبوت برداشت اشموئیل از جهت
رجعت دیر برگشت قوم را انتظار دیگر گشت نه و چون بخواب رفت دیگر باره او را آواز داد اشموئیل گفت ای پدر زود بیا مرا آواز دادی
گفت نه اما مترس که خیر است و اگر دیگر آوازی شنوی جواب بده تو میشنوی که خدای جبرئیل بیدار گشت جبرئیل بر او ظاهر شد و گفت سمع
جبرئیل حق سبحانه ترا پیغمبری کرامت فرمود برخیز و پیغام خدای بگذار و تبلیغ رسالت خود کن باین قوم و او بخواست و هر را از این صورت خبر
داد پدر گفت آنچه حق سبحانه ترا الهام نموده اشتاب کن و بیان قوم آمد و اظهار دعوت کرد و پیرایه داشت و گفت حق سبحانه بنبوت
نوازد او تو در بر ایم تعجیل میکنی اگر در دعوی صادقی ما از تو طلب آیت و معجزه میکنیم که از خدای و خواهی تا برای ما پادشاهی تعیین کند
که ما باستظهار او با دشمن خود قتال کنیم و در آن وقت قوام کار بنی اسرائیل بر ملوک بودی و چهل سنه مرض پادشاه و تغییر او در کار
شود و مرشد و موید پادشاه بود بی حق خدای تعالی از اشموئیل استدعای حاکمی کردند که بدو او جهاد توانند کرد قال گفت اشموئیل
در سبیل استخراج حرص ایشان بر جهاد هل عسیتم آیا چه شاید و متوقع باشد از شما ان کتب اگر کارزار بکنید این خبر صحت
شرطیه جمله مستوفیه و اصل اهل نوع متوکل بطریق استفهام از آنچه متوقع و مترقب ان مقدر بجهت تقریر و تثبیت است بنی اسرائیل
بعد از استماع این قول از اشموئیل قالوا گفتند در جواب او که وما لنا و چیست ما را ان لا نقاتل آنکه نقاتل
نکنیم فی سبیل الله در راه خدا و قد اخرجنا و بتحقیق بیرون کرده شده ایم از نواحی و مساکن خود و ابنائنا
و از جبر ان خود یعنی فرزندان را بجهت اندیشه ایشان جالوت و لعوان از اسرای ملوک ایشان از چهار صد و چهل تن گرفته بودند
چنانکه گفت و جنین کرده را از مادران ایشان بیرون کرده و بدین سبب بنی اسرائیل در بیاشره حرب مبالغه داشتند
فلما کتب چون بر ایشان کار زار با کافری بر ایشان تولوا برگشتند و از روی
بردباری کردند الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که بر عهد و پیمان بودند و بر جهاد والله علیم و خدای داناست بالظالمین

از زادن اشموئیل رضی کردن اشموئیل بان انه ساداوب

بنهمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند و این وجه ایشان بر ظلم ایشان در ترک جهاد و این جماعت طبیل که از جهاد تخلف نمودند ایشان
بودند که از حیوی که مذکور خواهد شد آب نخوردند و اکثر اهل قرآن کردند و بر آن عبور کردند و در برابر و نهر صف قتال کشیدند و
بر قیاس نظم شدند النصر چون اشموئیل بر قیاس صحیح گفت و ایشان رسیل را تکذیب جواب دادند که تو تعبیر پادشاهی کن تا اگر مجاهدت
بیاران و انجه تکاد قدرت بر آن مقدور بود سائیم اشموئیل از حق استدعا آن فرمود که ملکی برای ایشان تعیین کند او سبحانه طرفی بر آن و عصا
قدس و عصای نبوی فرستاد و فرمود هر که بنزول تابوت و عصا ملک گردد و چون بر سر او بر بری و کرد و سر او کرد و بر روی او و بر
و بر عصا افتد وی را بر پادشاهی بنی اسرائیل گماشتن و بر قوم و بر اسرار خواهد بود و او پادشاه بنی اسرائیل گردان اشموئیل خبر بقوم رسانید و
ایشان را بر پادشاهی

انجا استحقاق ملک بر انست و انجهت بنده ارانی پادشاهی را اجیبه و ولایت عدم ترو مارا اعلاء عدم لیاقت پادشاهی او کرد اید و دانستند
کاستحقاق ریاست و حکومت فرع استعداد اعلاء است بدیه بعضا الجهد و بعضا الجلالت که بعض سیاه ابدیات و منظم امر دادن آب
علت نه اسرار الاهی بر فایده و لهذا التعویل در قبول ایشان کرد قال کی که ان الله اصطفاه علیکم هر چیزی که مدعای بنده کرد خاطر
بر تحاشاده و انفرد داد او را بسطة گشادگی و فراخی و زیادتی و العلم در انفرد بنیو عارف ساخت او را بجوهر علم و کمیت صادر است
و تدبیر ممالک و عساکر و حفظ نفس و عدالت میان رعیت و گویند مراد علم و الفتن آلات و سوره حروب و شجاعت و رسم دست
سوات قوله والجسم و بعضی گویند زور و دارا تن بعضی شکل ابدان و کمیت و کیفیت اجسام و صحت و بیماری است چه طالوت در دی نمایان بود
و بیل سور کردن ایشان اهل ایمان خود بلند تر نمود والله و خدای که مالک الملک علی الاطلاق یؤتی ملکه سید ملک خود را
من یشاء هر کرا بخواهد از انبیای که سزاوار که او را صلاحیت ملک داری هست والله واسع و خدای بسیار فضل است در دادن امام
اختیار بنصب اقتدار هر که صالح سزاند علیم دانا است استحقاق کسی که او را بسیکرد در راسم جند فرا است بکی اکه در راسم الفضل از بعضی
معانی البه کما یقال فلان کبیر الندر و در اکه بعضی موسع است ای موسع علی من یشاء من نعمه کما جاء بالیم بمعنی مولم و سمیع بمعنی مسموع
بمعنی ذو سعه باشد عیشه را بسته ای دان در صاحب و حال تا مرای دیگر و لاتر ای دیگر بدیه بخواست بخود رسی اسرائیل استبداد قبال
طالوت بود و بجهه قدر و سقوط لیاقت او حق سبحانه این معنی را بدیشان رد کرد اولا بانکه عمده در ملک اصطفای او سبحانه است و ایشان
فضل اند و زیرا که او را سزاوار گزید و برای پادشاهی اختیار کرد و او سبحانه اعلم بمصالح شما و تا بنا با شما بشرط پادشاهی و فور
علم تا بان تمکن شود بر معروف بیاشد و جسامت بدن تا قوم او در قلوب اعظم باشد و در مقاومت و مکابده حروب اقوی و ایجه
ذکر میکند از سنه ملک و حزم این هر دو صفت را باو داده بانکه حق سبحانه مالک الملک است علی الاطلاق پس ملک را بهر که بخواهد بدهد
و را بانکه واسع الفضل است توسع فضل بسیار بر فقیر و توانگری میکرد اند و علمت بکسی که لیاقت ملک داد و در ایشان دلیلست بر انکه
واجب است که ملک بر او باشد بلکه بحق مصلحی حق سبحانه است و نیز دلالت بر انکه شرط امام آن است که اعلم از جمیع ایشان و اکمل و افضل
جمیع خصال افضل و شجاعت نیز انکه حق سبحانه تقدیم طالوت کرد بر بنی اسرائیل جهت انکه اطلع و اتمم ایشان بود پس کسانی که بحجت
سکر را جهاد در بحث باشد و جهال ایشان بر حجت کس ظاهر بود باشد چگونه لیاقت امامت و خلافت داشته باشد و القصه چون بنی اسرائیل
این کلام را از اشمویل استبعاد کردند بار دیگر چنانچه در ایشان عود از طریق امر او و الحاح در اسد گفت مالا از اصطفای طالوت
علامتی باید تا طالب را مرتبه بر داری و هوا داری او عنقی جدید اید اشمویل از ارشادی در حوالت حق سبحانه او را از علامت
پادشاهی او اعلام داد وقال لهم نبیهم و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان که اشمویل بود ان آیة ملکه هر چیزی که نشانه پادشاهی طالوت
ان یاتیکم التابوت آنست که بیاید شما را تابوت و آن بود که ملکوت ماخوذ از انوب چه بان رجع می شود انجا زان بیرون نیست
تا انکه مردم را طول بات بجهت قلعه جالوت و قتل بر او بیاید تابوت صندوقی بود صورت انبیا را ام تا خاتم در انجا منقوش
آن از چوب صنعا بود طول سه گز و عرض آن دو گز عرض آن فیه سکینة در انجا سکینه است و آرامش من ربکم

از تدبیر و دیگار شما یعنی چیزی که دل بکیر خاطر شما از آن باشد و گفته اند که سکینه جانوری بود و مقدار گربه و دو چشم داشت چون سنگ بر آن
که کسی را فرو دیدن آن نبود و اسرار الموسنین علی السلام منقول که روی او شانه روی انسان بود و در بیان آیات کار زنا تابوت بود و اندی
و سامت تا دیگر که سخن و در بر روی دشمنان جنبیدی و ایشان را مستوفی ساختی و لهذا ای اسرائیل همیشه از تابوت زیر جنس مصدر لشکر بداشتندی
و گویند صورت آن از زبرجد یا از یاقوت بود و سر و جنبا او مانند سر و جنب گربه و دیبا داشت هر وقت جهاد و فریاد بسکر و در روی
دشمن بیجنت و نزد بعضی مراد آنست که نور موسی بود هر کاه موسی مانند کردی از آن چیز چون دیدی بنی اسرائیل مطمئن میشدند و از
جهل بیکر نخند و گویند مراد تابوت قلب است و سکینه آنچه در وست از علم و اخلاص و مستوانده بود که صفت هر دو لیع با ایشان باشد که صفت
باتیکه است صورت در ایشان از تابوت ظاهر شد و در الیه در آن است وبقیة و چیزی باقی مانده مما ترک از آنچه گذاشته است از آل موسی
و آل هرون او لاد موسی و هرون و گویند ذکر آل مخفی بدان اراده جهت تفخیم شان موسی و هرون و در اد نفس موسی و نفس هرون
و با انکه مراد انبیای بنی اسرائیل اند انبیا اولاد عم موسی بودند و آنچه از ایشان در آن تابوت مانده بود صلیب و عصا و ثیاب موسی بود و عصا
هرون و بیاره تبرکی که در تیه بر ایشان میبارید و دیگرهای الواح توریت و این تابوت از بنی اسرائیل گرفته بودند و مولا چون دیده در
موضع که داشتند و آنچه با هل از موضع رسیدی الزم جوانی مرتبه میکردند و حق سبحانه و مود که علامت ملک طالوت آنست که تحمله
الملائکة بردارند و فرشتگان آن یاقوت را و نزد شما آرند و گویند حق سبحانه از اسید از موسی رفع نمود و بآسمان رسید از آن جهت ملک
پادشاهی طالوت و فرشتگان را امر کرد تا آن را بر زمین نازل ساختند و در چیز تزول برای اسرائیل در آن شکر بیست بود و در روایتی دیگر این که
آن تابوت بنی اسرائیل بود و بدان فتح میکردند و چون کار بر بنی اسرائیل اشکال شد آن را از ایشان گرفت و در زمین جالوت بماند و با انکه
حق تعالی طالوت را پادشاهی داد پس بلیه تو جالوت نازل شد که بیم شهر ایشان مستاصل شد و ایشان بلا تابوت نشاط بود و آن را
موضع بحاست آن اخاخت صاحب آن را از طالوت رسانیدند بر تعیینی که مذکور خواهد شد ان فی ذلک هر چیزی که در رسیدن تابوت
لآیة لکم هر آینه حجتی است شما را بر صدق پیغمبر و پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان اشمویل
که این انعام کلام استحقاق باشد و یا ابتدای خطاب باشد اجرتم اهل توریت آثار و اگر مؤمنان اورده اند که حق سبحانه از تابوت
پادشاه و در صورت جبران و جاهای ایشان بود تا بر جهان از زبان و صورت حاله از یاقوت سرخ بود که انحضرت نشسته بود و اهل بیت
انجا او کرد و اگر دلو بجوت ایشان و در جنگ احوال تبشیر بر دوش نهاده و بر پیشانی او نوشته عهد الحور و الی عهد الوید بالنصر علیه
این برادر و پیغمبر اوست و مؤید بنصرت یاری قبل انحضرت عزت و نور اسب او در وادی قیامت بر اعدا غالب کرد و این تابوت در طول در
در عرض دو گز بود از چوب شمشاد و در زر گرفته و آن نزد او بود تا هنگام وفات از ایشان بستد و بیت از اولاد خود و اولاد هرون بکرد
میرسانیدند تا بابرهیم رسید و از ابرهیم با اسمعیل انتقال یافت و اسمعیل از ابرهیم و قیدار بسپرد و او لاد اسحق با او مسارعت کردند
چون بنی اسرائیل تابوت را بدیدند از امامت و قیدار کنند این صفت بر زمین می از آنکه هر دو خواست که سر آن تابوت
بکاید شوات منادی آواز داد که ای قیدار سر از تابوت را نتوانی کشود و چون ایشان را بیاستند بر آن که بیرون آیند انوار کشود

وصف تابوت

جانوری بود مقدار گربه

تابوت را نزد عمالیق که مغلوب اسرائیل بودند بیاوردند و خواست تابوت برگردانیده از غنیمت حرم متوجه کنعان شد و چون
کنعان رسید چون قدم از تل بر زمین نهاد تابوت صرصری بر او وزید بیرون آمد که مغلوب شدند و فرزندان او گفت بخدا سوگند که قدم
و تابوت آورده بر خدا به تابوت استقبال او بیرون رفتند و متوجه قدم او شدند و چون چشم مغلوب بر قدم افتاد بر خدا
و او را سجده کرد و گفت ای قدم از تو چه رسیده است که در تو زر و گنج و تخت یا بر مرتبه صحف و نزاع شده و دشمنی شوریده با میخی
میخی از تو صادر گشته که چنین متغیر اللون شده و سعادت طرب او که در چنین اسمعیل بود از تو زایل گشته گفت آن نور که بر پیشانی
موجود منتقل شد بر چهره او که ذوات عمر حمید و نام او عاصم است مبعوث گشت بحق شرف محمد علیه السلام لوکی اهل الجزیره
الاجل العربیان الظاهرات حق سبحانه او را بیرون بیاورد مگر از زنان عربی که بال پاکیزه مانند ای قدم از آبا تا زمین عمالیق
ست عاصم که زوجه نسب بسری آورده قدم گفت آنکه دانستی و حال آنکه تو در زمین شامی و او در زمین حرم مغلوب گشت با او بر آن
گذر بیت درهای از او بر گذشتند و در شکار استاده که در هر که انواع برکت در حق زمین مبارک است و بوی بدیع از بیابان
اسماعیل و زمین که مرتبه و مکه کرده بود دانستم که از صحف شرف و بزرگواری محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر من دل تابوت مبعوث و تسلیم
کرد و برگشت و روی بحرم نهاد چون نزدیک خود رسید دید که عاصم بسری آورده و او را اسماعیل نام نهاده بود و نور عمری در پیشانی او لامع
لوامع بود القصه آن تابوت میان بنی اسرائیل بود تا که موسی انتقال یافت موسی توریه در الحاها بار بعضی از امتعه بر تفصیل که گذشت
و عصا و رداء او بطریق ارث منتقل است تا که اشمویل رسید و این تابوت را بنی اسرائیل منزله ایزد چنین میدانستند و در وقت
محاربه افتاد در از هم منهزم و انجنگ که در وقت کارزار و آوازی می آمد و آواز کرنا ایشان را بیتین شدی که قطع جواهر
گفت که در الحاها شیئی زرین بود در اسم لات که در صورتی بود که روی او شکل آدمیان بود و ماست بار صحف و از تابوت بر زمین
روی همان بیچهید و ایشان را مشتری میساخت خدا که گفت و هر کاهنی بنی اسرائیل در امری خلاف کردندی آوازی از الحاها بر آن
و حکم کردی میان حق و باطل و چون فسق و فجور و انواع معاصی در میان بنی اسرائیل شایع شد حق سبحانه عالمه را بر ایشان مسلط کرد
تا تابوت را از ایشان ستد و سبب آن بود که پیری که اشمویل را تربیت کرده تمام او علی بود و او علی بنی اسرائیل و صاحب قربان ایشان
بود و دو پسر او بسیار از قربانها خیانت کردندی و آن دست داری نمودندی و چون زنان در بیت المقدس نماز کردندی
در بیان او بختری و ایشان از آن زنان رسانیدندی حق سبحانه با اشمویل وحی کرد که علی را بگو که او سخنی فرزندان بی کمال
این فصل شنیع منع کنی و آنچه از در قربانی در میان بر حرکتی سوگند بجلال و کبریای خود که ایزد بیامد را از تو بستانم و فرزندان
علی را کشم چون اشمویل خبر علی رسانید بترتیب و بسیار بر ایشان و مضطرب شد بر در خانه امام و منتظر وحی بایشان از دست لشکر
عظیم علی بسیار از ایشان لشکر بسیار بکارزار و نساء و بر عادت معهود تابوت را حرام ایشان کرد و صد از مردان ایشان بر آن لشکر
گران نصاب و گران بود و بعضی از خبری که اشمویل با او داد بود تا که بیکی نزد او آمد گفت لشکر بنی اسرائیل شکست خورده و در
پیرامن گشتند تابوت را بر دند علی بالای کرسی نشسته بود چون این خبر شنید در قفا افتاد و گردن بنی اسرائیل

استقبال تابوت از اسماعیل بیعقوب

و بعد متفرق گشتند و انواع پریشانی و مصائب در میان ایشان افتاد و تا وقتی که موضع تابوت را مرتبه با قضای داود بنی اسرائیل از
استمول علامت محبت با قضای او طلبیدند گفت علامت وی آنست که تابوت باز دست شما آید و کیفیت رسیدن تابوت با قضای بر
وجه بود که آنکه تابوت بر دو بودند بیهی از دهای فلسطین در دست خانه نماند و بر سر مهین را بر الاهان نماند و چون روز دیگر
بخانه در آمدند دیگر آن بت و بنیه تابوت افتاده تابوت و بر آن بت بر الاهی تابوت نماند و روز دیگر حرف اول افتاده
بت را بر آن نوع کردند و بر پای آن بت را بسمار تابوت بر خشت چون زر بسیم بیامدند دیدند که کلمه و پای بت شکسته بود تابوت را
بر دیگر جای دیگر بردی در آمد تابوت را آن بحابرون آوردند و بناحیه آن ملحق شهر بودند اهل آن ناحیه را دردی در گردن پیدا شد که گرفتار آن
بلا شدند و گفت که از تابوت را از این بخرید و با جبر و جبر آن را فرستید که بر موضع حاضر دیگر در آن شهر بجا بدارند و بود که ساکنان موش بود و هر کجا
بودی بکشتی و در یک شب زمین و دیار را پر موش و ملاک کرد و بت تابوت را بحرم آوردند و در کنار آی و حال کرد و هر که از آن آب طهارت کردی
علت ناسور و قولنج پدید کردی پس بحکم خود در ساختند و بدانستند که بآن تابوت چه کنند آخر زند بود از زیر ابنای بنی اسرائیل آن را گفت
تابوت بر صحرا خواهد بود از بلا خلاص نخواهید شد و بر بعضی از زر عمل کرده آن تابوت را بر گردونی نهادند و در گردونی دو گاو
که قوی دست و اسمار از بلا جدا بیرون آورده و مسرور بیابان دادند حق سبحانه چهار فرشته را بر آن دو گاو مرکب کرده ایشان را بر
تابوت بر زمین بنی اسرائیل در رسمها را بکشتند و تابوت را بخانه کشتند و گفتند و مدد آمد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را دیدند
تا بر زمین بنی اسرائیل در رسمها را بکشتند و تابوت را بخانه کشتند و گفتند و مدد آمد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را دیدند
تا بر زمین بنی اسرائیل در رسمها را بکشتند و تابوت را بخانه کشتند و گفتند و مدد آمد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را دیدند
تا بر زمین بنی اسرائیل در رسمها را بکشتند و تابوت را بخانه کشتند و گفتند و مدد آمد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را دیدند
تا بر زمین بنی اسرائیل در رسمها را بکشتند و تابوت را بخانه کشتند و گفتند و مدد آمد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را دیدند
تا بر زمین بنی اسرائیل در رسمها را بکشتند و تابوت را بخانه کشتند و گفتند و مدد آمد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را دیدند
تا بر زمین بنی اسرائیل در رسمها را بکشتند و تابوت را بخانه کشتند و گفتند و مدد آمد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را دیدند
تا بر زمین بنی اسرائیل در رسمها را بکشتند و تابوت را بخانه کشتند و گفتند و مدد آمد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را دیدند
تا بر زمین بنی اسرائیل در رسمها را بکشتند و تابوت را بخانه کشتند و گفتند و مدد آمد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را دیدند

اراده حکم لازم گردانید و چون سال بسیار رسید و از روی اقتراح طالوت گفت که از خدای خود درخواست تا از او ماحوی آبی جاری گرداند
و گفت چون بر سبیل اقتراح طلب این معنی میکند خوشتر آنست که با شما معامله اهل اختبار خواهد نمود و بعد از آن بسیار آنجا رسانید و فرمود
فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هر که بیاشامد از آن جوی فَلَيْسَ مِنِّي پس نیست از من و متابع من وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ و هر که
نچشد از آن آب خورد الطعم الشیء اذا ذاقه کولا یشرب یا مصدر الطعم است طعام نهال از آن تشنه لو الطعم ماء اما ولا
تحولنهم بنا الطعم ای شربوا یعنی نخورد و نیاشامد از آن آب فَإِنَّهُ مِنِّي پس در درستی کار از من است یعنی پیروی من کنان است که از آن خورد إِلَّا
مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ مگر کسی که اغتراف کند و بدست بردارد غُرْفَةً بِيَدِهِ یک کف آب را بدست خود و این استثنا از شرب است و مبتدا
را بجهت عنایت مبالغت در بیان صابرین و مجبور کردن ایشان الذین آمنوا والذین هادوا را الصابئون و موسی استثنا نقطه است علی
کثیر آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوای گرم تحمل آن بیابان جوی بسیار
فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند از آن جوی بیاده از غرفه قدر که مع است که بمعنی اجزا و ذات جمع بر واسطه چیزی چه این اصل است
در شرب و تعمیم آن بجهت آنست که استثنا از متصل شود و یا آنکه معنی آن که اراده کردند در شرب إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان
که سیصد و سیزده بودند و بروایتی سه هزار و پانصد مرد یک کف اختصار کردند بعد از آن غرفه سیراب شدند و همه مطیعان ایشان
بیش غرفه بیرون آمدند و آنانکه زیاده از غرفه شاید بدلهای ایشان بیاشامیدند شکوک و شبهات پیدا کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه شدند و هر کدام
مانده از لشکر را نماندند در شرح فتح و نصره در بیان سلطنت و مودت که اسلام صورت در فصل این قصه ای دیبای اهل آن فهم کرده اند در
که قوم طالوت سالخانه که متوجه مقابله لشکر نفس و موانست نمودند و از جوی آب مال اشتغال دنیا هر که در آن بحر حرص تمام جوی نماید و زیاده
ضرورت معاش اثرات نماید ملاذ استغنای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر دست از دهنش بجمع اموال و زیاده کشد الحیات بیشتر حرص
از مهر دنیا نماند از دل اغتراف کردن مال لشکر هر آنچه در وی بهر مال و هر که از جوی دنیا بکف آب قانع شود یعنی بقدر آنچه تن و توشه که
چاره ساخت خورند کرده حق سبحانه او را مغفرت خود گردانید از روی معنی مستثنی نماند و اکثر تنها بر آورده اند که شرط الصبر والاکثر
که بمعنی اختصار کردند سیصد و سیزده بودند لقد ابتلی الله المسلم اشم الصبر عدد اصحاب طالوت حبیب صبروا الله صابرین الا الصبر صبر
رسالت صلی الله علیه و آله روز بدر و فرمود که شما امروز بعدد اصحاب طالوت چنین که از آب چشیده اند و هر کس از ایشان از آن بگذرد
مگر مؤمن قوی و باتفاق علما اصحاب بدر سیصد و سیزده بودند و در آخر زمان نیز همگی سیصد و سیزده مرد مؤمن متفق الکلمه پیدا شوند
ان شاء الله علیهم ظهور نماید حاصل که اصحاب غزوه با صحت و قوت تمام با طالوت از آب عبور کردند و بدین ایشان بیاد و شک و تمال
نتوانستند که عبور نمایند همانجا ماندند فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس آنگاه که عبور کرد از آن جوی هُوَ طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه
که ایمان آورده بودند و او را تصدیق نموده بودند مَعَهُ همراه او قَالُوا گفتند لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را تاب امروز
بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ با طالوت و لشکر او چون اولیا که از آب گذشتند و لشکر هفت و شش هزار کس بودند چون چشم
لشکر جالوت افتاد [illegible] قوت ایشان را [illegible] کرد و تا طاقت حرب جالوت [illegible]

و سر ملاک طهم القتال تولوا الا قلیلا منهم بنصر طهور اسود انجا اسلام و سیوکه قلیل در مقابله خیرت و کثرت در مقابله شرح
دیبا و سواسع قران قلیل بالجمع منصور ساخته و قدرت را بصبر شرح منسم گردانید و من ذلک نوله قوله قلیل من عبادی الشکور و قوله الا الذین آمنوا
و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و قوله و لکن اکثر الناس لا یشکرون و لا یؤمنون و قوله انه من اهل الجاهلیة صدا با اکثر و اصحاب
که بنا بر موسوم بود بجز سیصد و هفت قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفت آنانکه یقین بودند و یقین میدانستند أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ آنکه ایشان ملاقات
کنندگان اند بعضی بیت ملاقی خدا را و توقع آن داشتند که بدیدار شهادت رسند کانه و ظن بمعنی یقین در کلام عرب شایع است
و در این سوره بجز تحریر در آمده و این جماعت سیصد و سیزده تن بودند از لشکر طالوت که از روی یقین و حلول اعتقاد کرده کَمْ
مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیاری که از گروه اندک از خوشان غَلَبَتْ غالب شدند فِئَةً كَثِيرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر و صدق و ایمان
بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای و اذن اجازت و تمکین وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صابران است تایید و توفیق و قوت و گویند صبر نزد اولیا
بر کوه بسیار غالب گردانید و کم احتمال دارد که استفهامیه باشد یا خبریه و من برای تبعیض باز آید و فئه فرقه ادبیات و ملحوظ اتفاق
اذا اشتقت بالفاء اما و اجح پس بر روز فیه آن و یا قلة الفئة آنچنان بسیار چنین بدلی از مقابل الجنود و مخالفان مطرود
طالوت بسیصد و سیزده مرد که مستقل بودند بر سیدن مبتلی الی غزو و یقین میدانستند که بوقت اقتل اجرای که از حق
رسید در مقابله جالوت صف بکشیدند و لشکر جالوت مقوله صاحب تیر و اکثر سنان هست قصد فرار سوار اجر اجر که تیغ و زره
دارند و جالوت که از اولاد عملیق بن صاد بود مردی عظیم الجثه و شدید الشوکه بود و در تفسیر حدادی و غیره مذکور است که اسلحه که
بر او بود هزار رطل آهن بود و از خلق جوی که بر سر دات سعید حمل بود وَلَمَّا بَرَزُوا و آنگاه که بیرون آمدند صاف الاتحاد بارز
ظاهر گشتند و صف کارزار راست کردند لِجَالُوتَ برای جالوت وَجُنُودِهِ و لشکریان او و لیتحیات ترس از دیده ذات ایشان
در بیان نزد و صدر که جماد بطل نصر کردند از روی منتق الکلم قَالُوا گفتند از روی بیان رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا
و در بر ما شکیبائی را افراغ کردن اصل معنی صب سیلان است از اجناب علم تحت استعداد ذات از آثار و اکمال صبر صبور بسیار شکیبائی
چشم از دلهای ما بر آن کردان وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و نگاه دار توفیق و ثابت چون قدمهای ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا یاری
ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه بدکاران دین کافر و بدکاران دین کافر جماعت اسلام کردند و از افراغ صبر در ملوک ایشان که
ملاک امرت و معظم آن رصبار آن اهل ایمان قدر بود و در بیت بعضی حرب که میسر است از آن و آنکه نصر طلبند بر دشمن
که مرتب است بر صبر و ثبات در میدان حق سبحانه اجابت دعای ایشان از دیدن و ثبات را جنبانیدن کرده اند فَهَزَمُوهُمْ
پس هزیمت ساختند و دهشکست کردند آن را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای یعنی باعانت و توفیق او وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ و
کشت داود بر ایشان جالوت را بسبب [illegible] خود و بی زره و سر شکست [illegible] لشکر [illegible]

بود و ایشان را

بدانست بیگناه بودم

ابراهیم بن هاشم از صالح بن علی بن عبد الله روایت کرده که حق تعالی بعد از این با اسرائیل وحی فرستاد که جالوت مرد مردی شاد کی
زره موسی بخلافت و رسالت ایشان را الا لایق بن تعیین نسبت دوان داود را بر ایشان راند. پس بود که بکنی ایشان از داود بود و چون حق
طالوت را با ستاد و او بجای اسرائیل بعوض جالوت لشکر را جمع کرد شخصی را نزد ایشان فرستاد که فرزندان را حاضر کرد ایشان
ایشان را بسبب خود را بحضور طالوت آورد و هر یکی را در پیش پدر بنشست و پدر ایشان خلافت ایشان را نمیبود کسی بعضی دیگر در از طالوت ایشان
گفت فرزندی دیگر داری گفت داری پسر کوچک دارم و معزز او صحبت پدر و ایشان را بحضور آورد گفت او را بیاورید ایشان بیاوردند و او را که
را بسطبله داود ملاخر را در میان فرستد و چون جالوت شد در لشکر او را بسیار افتاد و بود هر از ایشان کای داود ما را بخورد کاه
ایشان را بدید و بنزد حاضر بیدید داود ایشان را بر کوه و ایشان را بدید انبطش و شجاع و خوبی مشکل بود و چون نزد طالوت آمد و طالوت
درع موسی را در پوشانید و قدر قامت او بود و بعضی قصاب را بود که روز بود و کمر ارلاد ایشان بود نزد پدر و گفت ای پدر من
قمای گوسفند دار سر و هیچ سلاح را ارلاخر نمی اندازم مگر که مرا نه مجرد و هیچ سلاح از ایشان بخطا نمیبود و ایشان را بر ایشان بود که گفتی
فی الحال می افتند ایشان گفت که ای جالوت بدرستی آمدت باد ترا که چون سحاله روزی نزاده لاخر نمی نهاده است روز بیکر بیاید و گفت ای پدر من بر کوه
گوسفند میچرانیدم در جنگ رفتم شیری دید و حمله آمد گفت ترا و رفتم و بر پشت حمله و او را بجدان تمام کشت و هم گرگی
من نرسانید چه گفت ای کاش اسرائیل که تو نیز طالوت بود روز بیکر بیاید گفت و در تفسیر شیخ ابو الفتوح جرجانی مذکور است که چون
و جالوت در مقابل صف کشیدند جالوت شخصی را نزد طالوت فرستاد که خود بیارد من بیرون آی و با یکدیگر بعد ما با هم کارزار کنیم
او را بکشد و ملک من ترا باشد و اگر من او را بکشم ملک ترا باشد طالوت بعد از ندا کرد که کیست که بیارزد جالوت بیرون آید
تا دختر خود را بدهم و نصفی پادشاهی خود را با وی بخشم هیچکس اجابت نکرد چه جالوت مردی عظیم بود و طالوت را شمول
دعای بخوبی ترا بجهت دهد که چگونه بنا کرد کافر و داشمول حاکم جبیل بنا داشت و قرآن از دعای قدس و شهری داشت نزد
او رود گفت حق سبحانه مینماید که کشته جالوت مردی باشد که این روغن را چون بر سر وی بنهد بخوشی آید و از قرن بیرون آمد کرد
و کرد و مانند ایکلی و بر پشت فرو بیاید و چون در پشت فرو افتد و در این تو بود قامت او باشد نه زیاده و نه کم طالوت از صندوق
کسی را نزد خود طلبید و قامت همچنان راست بیامد خوشحال شد و وحی کرد که این مرد را فرزندان ایشان است ایشان بنده بود. طالوت
خود را حاضر کرد همه شجاع و جسیم و رسیم بودند قرن روغن بر سر هر کدام که نهاده اصلا خرکت نمیکرد و میان ایشان مردی بود که بالا
از همه دراز تر و بیش از همه ضخیم تر و چند قرن روغن بر سر او نهادند بخوشی بیامد و تنور آهنین بر قامت او راست شد و تنور وی
کرد که شاهنشاه و حسابند و رسامه نهاد و بلند و رای قدر و مخلص تن را در بر لمراعتبار کرده اند انا لا ناخذ الرجال علی ما نهوه
لکن ناخذهم علی صالح ظاهرهم سر و لنز ابصورت نیکو و قامت بدن اعتبار نمیکنیم بلکه بصلاح قلوب و پاکیزگی اخلاق که قوت اعتقاد و
تیقن است و امر دین بر سر کنیم اشمویل ایشان را گفت ترا فرزندی دیگر هست ایشان گفت نه و امتناع از بیخ آن نمود و گفت اعتقاد
کوتاه بالا و شریف است که کوچک را فرزند مو [illegible] سر نکند اشاره و روغن بر سر او فرزند دیگر هست و داود نام است اشمویل گفت

در درع بیکری نه داود فرزند گفت بیاتی اهد داود دیگر که خنجر و زره روی داد زحمت نخواهم کرد بهان او را بعد و هیبت از قدرت
شاهی کرسند میکند طالوت گفت موجود مرد و او را بجنبه بر راحتی با موضع رفت دید که بر کوه گوسفند میچراند و روی عظیم بزرگ
داود و ورسه گوسند بر کردن نهاد و با کاری مجاور جوان طالوت او را دید گفت چون این بر بیابان رحمت بلا تنها مرد در رحم
بود و غدر رعیت بیشتر خواهد خورد پس و را حبس خود طلبید و از قرن بیرون آمد روغن بخوشی بر سر او نهاد و اکلیل بر کرد سر او سبکر دید و
چون بنفور آهن رفت روز و قامت او بود کسی ایه داود تو آنی که اما جالوت بخدا کنی و او را کشتی نام چیز خود را نمود هم و نیم پادشاهی
را بتو تسلیم کنم گفت ای پدر کار از دست من می آید حمله کرد شیر و گرگ را بجان قصد گوسفند از من مخلصی من بچاپان و سخن ایشان را
میکند و بر بهید پس طالوت او را الشکر کاه خود آورد و روز که می آمد بیکی با او بخواند کای داود مرا بر دار که فلان سکو و هر روز
مرا بر پشتی دو او را اهلاک کرد و بسکی دیگر رسید او را زیاد کرد مرا بر دار که حق سبحانه هلاک جالوت را در من و دیعه نهاده ایشان را در پشت
دختر بنهاد چون جالوت را سلح بر خود راست کرد و بر فیلی نشست مبارز را طلبید طالوت اسبی بیکور سلاحی تمام برای او حاضر کرد و داود
رسوا شد و پای او را سوخت مردمان گفتند این کودک چگونه با جالوت کار را تواند کرد پدر داود بازگشت و گفت ای ملک با پسر ما صلاح
نیست که با جالوت جنگ کند مرا حواله و بعینه خود دار که اگر مرا این حال بیند مبارز جالوت گفت انجا داری بیرون آید و پیاده
هر کردن کرد و ملاحظه راه دست کرفت و روی بمیدان نهاد و در برابر جالوت آمد جالوت چون او را بدید در چشم او بسیار حقیر نمود و در سر او استهزا
و سخره گفت تو نقال من اسب گفت سلاح خدا گفت سلاح مرا بر ملاحظه است گفت سلاح را بسل می اندازند گفت تو را سلاح کنی جالوت
گفت همین ساعت گوشت ترا طعمه دد الکنم داود و سخن او التفات نکرد دست در قرن زد و کرد و بسل سنگ را بر وی زد و روز نهاد خرد نهاد
گفت بنام خدای ابراهیم و چون سنگ دوم بر آن نهاد گفت بنام خدای اسحق و سنگ سیوم که در آن نهاد گفت بنام خدای یعقوب و ملاحظه
را کرد سر بکرد اینه و بیند اخت موجها خرسنگ را که کرد اینه و مادر الرکه فنا آن سنگ را میبرد تا بیابان خورد و بسوی او رفت
و از سر و کلو و شکو و بیکنت و از منعه تیر بیرون رفت بر داود بیامد و بالای جالوت کرف در بیکنند زانو طالوت و مسلمانان
شادت شدند و داود را دعا کرد و بجز بستهزا بر داود و طالوت را گفت بر وی که داده و کاری و او عهدی که بشارت کردن خود را بسلطنت تو موجود
کوی صد ان دختر خود را نامزد تو کنم و تیغ صد ان کن تا دختر را بتو دهم و داود گفت من چیزی مرا بود که صد ان دختر تو دهم طالوت گفت
مرا تو مالی نخواهم لیکن چون مرد کار زاری رفتار دین کهار دشمنان بسیار هستند اعلی بسیار خسته کرده هر کاه که دیدی مرا زیان
کنی و نظر ایشان را از زمانی من دختر ملک را بتو دهم داود و شوهر او موضع در هری از ایشان که میکن نظر او را بسیر و دوا نشسته کرد
تا دیدن نظر را در رشته کرد دختر طالوت او را در طالوت دختر خود را که تنزی ملکه داری را بدو داد و او را بر تخت نشست و طریقه او عدل و داد
بهمه زمان مطیع او شدند و صد و هفت سال از هلاک جالوت بنا شد بر رسالت و نبوت داود را فرمود و تکلمه اما الملک رعطا کرد خدا داود
را بسبب قتل جالوت پادشاهی را و الحکمة و داد او را حکمت یعنی نبوت را بر او و تکلمه ربما سوز انبیا را تمامیا ایشان را و چون
علمیت که بیخبر از اجکار ابدیه بعلم دین و کوید حضور و کرد و بدون اعانه اقرار کرد و نظر صنعه لموس لکم لتحصنکم و رفت هر دو درع را

ساختن و هود عمر بلیغ کثیر و رخنی و از آن مرمال عظیم جمع کرد و با اراده انفاق زیاد مرغان و سایر دواب بود و با علم الهام و آن
وفات لذت و در جبرئیل کیون رو و خواری و محو شر و ظهور و سایح و در صومعه او بایستادی و مرغان بر بالای سر او بر هم
کشتندی و مرجهی و الحسر صوت او شنیدی و کار غایب موسی اگر کسی خواستی آنها را گرفتی و با او زنده و آب زنده
او را او خشک شدی و حرکت نکردی محال از ابن عباس نقل کرده که او از این علم سلسله نوکه حق تعالی برای او از آسمان فرستاد
در روز حکم ناهر که محو بودی دست او بدان رسیدی و اگر بطل بودی هر چند جهد کردی دست او بدان نرسیدی و هر سال
نازل شدی آن سلسله بحر که در آسمان بود و از او اوامری امر بود و او آن حکم را از آن بدانستی سر آن سلسله بحر بسته بود و الحال با دست
رسیده بود و محکمی آن مشابه اهرم بود و در نگین ملک آن حلقه‌های آن که در هود موصل بجواهر و لؤلؤ تازه هر مرسی و علی که دست
زدی فی الحال شفا یافتی حاصل آن سلسله در عهد ابجای کی رسوکند بودی میان مدعی و مدعی علیه چون کسی دعوی
ولی امری و مرضی آن نبودی او را گفتی برخیز و سلسله را بگیر اگر حق بودی سلسله بگرفتی و اگر ناحق گفتی سلسله بالا رفتی و دست
نرسیدی و همچنان آن سلسله بر آن حال بود تا روزی مردی جوهری که امانت نزد کسی بود و بعضی نهاده بود و چون باز و مطالبه کرد کفت من و بعضی
منورد کرم مرا بعد از او در نفع کردند مردی که دو بعضی نزد وی بود عصای مجوف که موده و آن جوهر در میان آن نهاده چون صاحب
بر مدعی و دعوی کرد کفت من آنرا منورد کرم و بدان امانت او مدعی را گفت برخیز و دست بسلسله رسان هر دو خواست و گفت ای
تو سبحانی که من در دعوی صاحب جوهر نزد او بگرفت و دو واجب است که من رد کند دست من را بسلسله رسان تا نفس کرد
فرا بگیرد و بر دست گرد بسلسله و آنرا گرفت مدعی علیه را گفت برخیز و دست بسلسله رسان وی برخواست و آن عصا را
گرفت و صاحب ودیعه را گفت که این عصای مرا که دانا من این سلسله را بگیرم چون عصای خود را باز داد و گفت بار خدایا بحق سلسله
رسانا که تو عالمی با که من ودیعه باورد کرد نام این کتب و سلسله را گرفت داود در دین کار منجی فرمود و کیفیت این صورت
اخبار کرد داود و امر در اطلب و جوهر از دست دزد و صاحب ودیعه او بدو رسانید آشکارا گشت و حق تعالی بحق شناسی آن کرد سلسله را
وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه باز دفع خدای بودی بعضی را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ و خواری بعضی بعضی چنانکه اگر خدای دفع کار او
شدی کار نکردی بسبب جهاد مجاهدان با ایشان و مسلمانان را بر ایشان نصرت دادی و شرف و فساد ایشان را از مسلمانان باز داشتی
بجهت جهاد لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هر آینه تباه شدی و رفتن ظلم کفر و غالب شدن کفار بر اهل اسلام و افنا و نهاد ایشان و مسلمانان
و با آنکه بجهت شامت کفار برکت از آسمان باز گرفتی و اصلا نیکا از زمین نرستی و بعد و مال و سایر حیوانات هلاک شدندی
لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ و لکن خدای خداوند فضل و کرم و رحمت عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان در دنیا و آخرت نَالَ آن فرقه‌ها و مذکور
از صنف الوف و تبلیل طالوت و ایشان تابوت و آنچه از جامه و رفتن بحر و انجات الیاس مُسْتَأْنِفُونَ تا نهایت قرن
خداوند سبحانه تعالی بحر اسم ایشان و تو یعنی چون کسی که رسل الی مجوز و تو بعزیز و جابر عمانت کما بود تو مجوز
درستی و مطالعه و اقع کار باید تو ایم صواب اما اصلا از آن شکی ندارند رَبَّانِيُّونَ و در بیتی که تو لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ هر آنچه

بجهت طغیان بالات مال بجهت ایشان رسانی و هیچ کدام را ما حجت باشد بلکه مال ایشان حجت باشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر
وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ الخ مرویست که یدفع الله بالبر عن الفاجر و الحلال عن الحرام یعنی حق تعالی بحق بسیار و برکت مردی که کار خدا را و آخرت
دفع میکند و مویدات این حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که لولا عباد الله رکع و صبیة رضع و بهائم رتع لصب علیهم العذاب صبا
اگر بندگان رکوع کننده و اطفال شیر خورنده و ستوران چرا کننده نبودندی حتم عذاب را بر کفار بریزان انتهی و نیز عبد الله عمر از
آنحضرت روایت کرده که حق سبحانه بر کسی بنده صالح بلا را صد حصه او کرده اند چهل را ای عبد الله علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول
که ان الله یدفع بمن یصلی من شیعتی عمن لا یصلی منهم لو اجتمعوا علی ترک الصلوة لهلکوا و ان الله یدفع بمن یزکی منهم عمن لا یزکی منهم
علی ترک الزکوة لهلکوا و ان الله یدفع بمن یحج منهم عمن لا یحج و لو اجتمعوا علی ترک الحج لهلکوا یعنی بدرستی که حق سبحانه و تعالی
دفع میکند از شیعه ما که نماز میکنند از بسیاری چنانچه ایشان که نماز نمیکنند و اگر همه مجتمع شدندی بر ترک صلوة معذب شدندی و همچنین
میکند بعبادت از آنکه زکوة که از شیعه ما اند بباس حج از ایشان که زکوة میدهند و اگر همه متفق شدندی بر ترک زکوة جمیع اهل هلاک
میکردندی و عبادت اصل شیخ و از میدارد عذاب را از شیعه ما که حج میکنند برکت کسانی که حج میکنند و اگر متفق شدندی بر ترک حج
مبتلا میکردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ان الله یصلح بصلاح الرجل المسلم ولده و ولد ولده و اهل
دویرته و دویرات حوله و لا یزال فی حفظ الله ما دام فیهم بقیة یعنی بدرستی که خدای بجهت صلاح مرد مومن صلاح می آرد حال او را و ولد
او را و اهل خانه او را و خانه‌های که در گرد او اند و همیشه در حفظ خدا است مادام که در آن مرد صالح در میان ایشان باشد برکت و بعد از آن در صالح
الجزء الثالث من الاجزاء الثلثین قال الرسل اشاره بمعجزات که قصص انبیا در این سوره مذکور شد
فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ افزودیم و خواص انبیا را بر اختصاص و زیادتی فضایل عَلَى بَعْضٍ بعضی دیگر از انبیا مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ
بودند و اگر چه در نبوت مساوی بودند پس تفضیل بعضی از انبیا بعضی دیگر از انبیا بنوله مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ
کسی بود که حق تعالی با او سخن گفت چنانکه موسی که خطاب اسکن انت و زوجک الجنة و اسکن و موسی که بدون سفیر با او گفت که انا الله
فاخلع نعلیک و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که جمع در حق او فرمود که فارحم الله عبدا رحمنی و بلغنی و بر حضرت صالح و که ساده بهانه تفسیر
او فی بود پس میان انبیا و غیر از دیگر تفاوت بسیار و بیشمار باشد وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ و درجات برخی از ایشان دَرَجَاتٍ بالا بالا تفضیل
بهادر انبیا را بر غیر مراتب متعدده و مراتب مراد حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله که مخصوص شد بدعوت عامه و حجت شکافته و معجزات بسیار
الیل متعاقبه شامل و مورد فضائل علیه و علیه جامع جمیع انبیا و حضرت و ایمان بجمیع شان آنحضرت کو بیان علمی شیخ مرتبه و صعود که
انبیا است و کوشید مرا بایمان همه که مخصوص است بخدا که اعلی مراتب و اقرب است و اگر در پس است انه و رضا بکا الیاد و الطاء الاعظم از رسل
صلی الله علیه و سلم و کاشفی در تفسیر چون او در که فاده انبیا و تفضیل آنست که بعضی از انبیا معبوث بودند بفرقه از آدمیان و بعضی اکثر انبیا
باجمله زمره انبیا بالجمیع حسن و لطف جود و مهر صلی الله علیه و آله که منفصل است مراتب انبیا و تفضیل بر کل و فضل ایشان بر بعضی
انبیا و تجاوی اما تفضیل مفهوم و معلوم گردد • خدا بیاد بنا نوالد • منهم [illegible] بر همه استند • نو سلطان [illegible]

وَآتَيْنَا و دادیم عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عیسی را که پسر مریم است الْبَيِّنَاتِ معجزهای روشن و هویدا بنوی را که دلیل بر نبوت او بود
تخصیص او بتعیین جهة از آنکه یهود و نصاری بود در تحقیر و تعظیم او و معجزات عظیمات که غیر او هیچ نیست وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم
او را بِرُوحِ الْقُدُسِ روح پاک که جبرئیل است در صبا یا نیرو مند گردانیدیم او را بامر الله جبرئیل را او بعلم شریف مرد روح القدس از
نام بود که عیسی بآن احیای امرا میکردی و تفصیل معجزات او در محل خود بیاید خواهد آمد ان شاء الله وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی
خدای هدایت مردمان را اجبارا و اکراه مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردندی مالک مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بود مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ
از پس آنکه آمده بودند ایشان را نشانهای روشن و بینه بنبوت انبیا که بیشتر خدای بودی بجبر و قهر منع اقتتال و اختلاف ایشان کردی و اگر
چنین کردی اختیار مرتفع بودی و تکلیف ساقط شدی و این منافی حکمت و مصلحت است وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا اما اختلاف کردند فَمِنْهُمْ
پس بعضی از ایشان مَنْ آمَنَ کسی بود که باختیار خود بگرویده بود بر دین اسلام از یهود و نصاری بلا اکراه بر بعضی مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از ایشان
بود که نگرویده بود از دین حق اعراض نموده و این مذهب یهود و نصاری که بعد از موت عیسی از راه راست منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر
خواستی خدای تعالی از تصرف و ملجا ساختن ایمان مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی محالست لفظ اقتتال ایراد کرده که مشتمل است
و اراده سبب وقوع قتال است اختلاف و تکرار از بجهت تاکید است وَلَكِنَّ اللَّهَ ولکن خدای يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ میکند آنچه میخواهد
از مشیات حکمت کاین زمان اختیار و امتحان است و در صفت کان وعده و ایجاد اینها جهة اجبار اضطرار منافی حکمت است و مخل حرمانی
غیر حکمت و مصلحت است و حضرت که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد در جنگ صفین و گفت اخبرنا عن مسیر نا الی الشام اکان قضاء من الله
و قدر حتم از روی بیان تمام کان بقضا و قدر خدای بود یا نه مرتبه که واله ما هبطنا وادیا و لا علونا اکمة و لا هممنا شیئا الا
بقضاء الله و قدره یعنی بخدای که در هیچ موضع هبوط ننمودیم و بر هیچ جا که بالا نهادیم و هیچ کاری نهادیم مگر بقضا و قدر او سبحانه اعرابی گفت یا امیر المؤمنین
فعند الله احتسب عنائی پس بحق در این راه مارا سعی و تعب ما را مزدی نهاده و حساب بر آن از نزد خدای یابد حضرت فرمود که ان الله قد
اعظم لکم الاجر فی مسیرکم و انتم سائرون فی منازلکم و انتم مقیمون و لا تکونوا فی شیء منها مکرهین و لا الیها مضطرین و لا الیها
مجبورین یعنی سبحانه مر شما را عظیم گردانید در رفتن شما بسوی و در ایستادن شما در موضع اقامت و در هیچ حالات خود مکره و مضطر و مجبور
نبوده اید شامی گفت و کیف هذا و القضاء الله و قدره ساقانا و مصارکم سیرنا و انصرافنا الی حکمه بآن و حال آنکه قضا و قدر بما را بجانب
و رفتن و بازگشتن ما از قضای خدایست امیر المؤمنین فرمود ای شامی و ای برتو گمان میبری که مرا قضای لازم و قدر محتم است اگر چنین بودی
ثواب و عقاب باطل بودی و وعده و وعید ساقط گشتی و امر و نهی بیهوده باشد و محسن بنزد احسان از بدی نبودی و مسیء اولی
بودی از محسن آن حجت بر شما است و حجت شیطان و قضای حق و شهود و رفع و قدریان حجت بر امت اند و بدانکه سبحانه امر بتخییر
کرد و نهی بتحذیر و تکلیف را آسان کرد و دشوار نکرد و بر تکلیف آسان بسیار اجر افزود و بخدا که طاعت او را اکراه نداشت و آنچه در آن
باطل نیارید این کار بدکافران بخدای بر رای آن جماعه از اقرار و رجع شامی گفت یا امیر المؤمنین پس ابو قضا و قدر چیست گفت
امر خدا بطاعت و نهی از معصیت و وعده و وعید بثواب بر آن و وعید بعقاب بر آن و ترغیب بطاعت و ترهیب از معصیت و تکلیف از اعمال حسنه

اهل عصیان بر معصیت این معنی متعلق قضا و قدر بخدا میبرد از معنی الاعتقاد مکن که آن موجب حظ و عفو عذاب خواهد و در رجع
در روز جزا شامی شاد شد و برخاست و گفت یا امیر المؤمنین فرجت عنی فرج الله عنک مرا از تو بهمه فرج دادی سبحانه تا از اسکان فرج
دهاد بار ایمان انک ذو الامام الذی نصر طاعته یعم المار من الرحمن مغفرا او صحوه فی دینک ما کان سلیما حلال ذلک الحیا
او جنیه روایت کرده که من روزی نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفتم و از اسلام کرد و در وجود بیرون آمدم موسی و جعفر علیه السلام را دیدم که در
دهلیز خانه نشسته بودند و خانه در دست داشت و در سر هم نوشته بخیمه اسم کار را استخار کنند گفتند این رسول الله است این بخیمه العرب عند که
نیز بر کردن شما الیه از برای قضا حاجت کجا بیشتر مرد در کار خود بهاد نیز دخاد و سوداد و بر امور سر اهاد و از اکثر هاد مسمع ها
دور شود و هر جای که خواهد قضا حاجت کند چون این شنید در وضع عظیم از در جستم افتاد گفتم یا ابن رسول الله سوگند میدهم که
دارم و مرا بر من مگذارید و مصیبت بنده از کیست در من بگردید و گفت خیر تا از احدیم من گفتم در بود حال اسم صبا را جبه
و صبر و زیست یا از خدایت و بنده هر دو یا از یکی از اینها اگر از خدایت و بنده خدا الله عالی نصرت کند و رایت کی کند و باشد
عقوبت که حرام ظلم باشد و جزع از آن مشروع است و اگر از خدا و بنده است پس از شریک بنده باشد و قوی او را است بعمل آنچه بر
مثل قسم او را خواهد بود و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اگر بعمل بنده است مقابله رفع الامر و الیه توجه النهی و له حق الثواب و العقاب و بحدا
الجنة و النار پس امر و نهی باو متوجه است و حق ثواب و عقاب متعلق باو بهشت و دوزخ برای اوست و حسب که چون تسلیم کنم
در تیر مخصها منو بعض و الله سمیع علیم و مرا که چون حق سبحانه بیان اخبار بهشت و دوزخ سالکه کرد و اثبات رسالت بهمه مرا هم در عین اجر
بندگان که طاعت فرمود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید أَنْفِقُوا انفاق کنید و بخشانید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه
روزی کرده ایم شما را یعنی حقوق الله و حقوق الناس بالمال الحد اخراج کنید مانند خمس و زکوة و انفاق اهل و عیال و قضای دین و مبذول از نفقات
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی که از هول و مهیب آن لَا بَيْعٌ فِيهِ خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب
وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی تا کسی کسی را بخرید وَلَا شَفَاعَةٌ و نه در خواست و نه حل الخطاب وَالْكَافِرُونَ و کافران و کردگاران هُمُ الظَّالِمُونَ
ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا طالب الله بحق و منع عبادة غیر موضع که مراد آیه آنست که نفقات واجبه
که پیش از آنکه روزی بیاید که بر تدارک تقصیر سود دهد و دادن زکوة و خمس عذری نتواند گفت و از عذاب خدای ملامتی نتواند جست
و بیعی و شرای ساخته نادر از تحصیل خیری کند که در راه خدا صرف نماید بجهة تدارک مافات و از اعدیه بر جهد و جور از
عذاب باز جهد و دوستی نباشد تا شما را بخاطر عذاب و عقاب و ترجیح که تمار استاسخ کند و از اسقاط اجر در دنیا باشد و حقوق
و حقوق فقرا و مساکین و غیر الله و رفع امور ثلثه با وجود تصدیق که شفعی فیض جزا آن که در دنیا و جواب سوال آن که کوکب
مال و بیع او صلة و شفاعت مراد کافران نابکاران که و جمع الله و غیر آن از نفقات و لحوق که طلب و نفس خود کرده الله جز خود
مستحق و رجع نکرده باید باوضع مال خود کرده الله در غیر موضع آن و بر سر و جدال مهر و نفوذ الله پس رجع کافرون در موضع نار کردن
تعلیق بنده بعد مات و من کفر و مسکان و من لم یحج رفت شد و بر تحیت ایذان آنکه کردن زکوة و بنا و حقوق و اجر از منه کما است الله

وبل للمشركين الذين لا يؤتون الزكوة وبدانکه قوله ولا شفاعة على التحقيق زيرا که اجماع امت بر آنست که باذن حق سبحانه شفاعت در
قیامت از انبیا و صلحای امت برای عصاة مؤمنین واقع خواهد شد و حدیث صحیح مشهور از رسول صلی الله علیه و آله ساده
که ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی صریح بجواز آن بر وی واقع و لا یشفعون الا لمن ارتضی و هؤلاء الذین یشفع علی الا
باذنه للفساق من اهل الایمان بالاجماع و بدلیل الاشفاعة لاحد من الکفار و در مجمع آمده که ذم کافر بظلم را اکثر اعظم
از ظلم جهت آنست که دلالت کند بر آنکه کافر ضرر نفس خود رسانیده بخلود در نار بر طالم نفس خود باشد و آنکه چون حق سبحانه
نفی بیع و خلة و شفاعة نموده در روز جزا و فرموده که کافر در این روز از امور محروم و باشد در عقب آن فرموده که صدور ظلم از کفار
نه آنکه من ظلم کرده باشم و بنیان چه ایشان بجهت عمل خود مستحق حرمان این امور شده اند و وجه دیگر آن که تخصیص کافر
بظلم دلالت بر آنکه ظلم کافر غایت ظلم و نهایت ضرر است و وجهی که ظالم مؤمن در جنب آن در حکم عدم ظلمت فظ اعرف و دلا
هو الفقیه فی البلد و فلان هو العالم اصل کرده اند تقدم اوست بر غیر و عدم اعتبار فضائل و فضل غیر او و بدانکه جمع بین ذکر آیه فرد
و اختلاف ایشان با پیغمبران در توحید و غیر آن در عقب آن ذکر توحید نموده که مبنای اسلام است و فرمود الله خدای قادر با صول
ضمه که سزای پرستش است لا اله هیچ خدائی نیست در وجود الا هو مگر او که استحقاق عبادت و بر اثبات است نزد معتقدی لا
جنس احتیاج ندارد بغیر مضمر که این در الوجود باشد بالضرورة توحید یا ممکن بلکه لا یعنی انتفاء ذات و الله بحیث حقیقه فاعل انتفاء و معنی
آنکه مستحق عبادت خدائی که مستحق عبادت باشد و مگر او که مستجمع جمیع صفات کمالات بر آنکه چون این است ایمان تمام این است جامع
باید صحیح ثابت شود و آن شرط آن است که متضمن توحید ذات و صفات کمال و جلال حضرت احدیه که ذکر اعظم است در اصول
اسلام پس صواب آن است که در مقام بر وجه انفرد اکمل و تفصیل و تبیین از نموده شود و این موقوف بر مباحث لغویه و عقلیه اما
لغویه باید دانست که اله علم است و لیس الوجود بالذات که در وجود بر وجود محتاج غیر نباشد و جامع جمیع صفات کمال و صفات جلال
باشد و در وجود اشتقاق آن در فائده تمام تحریر یافته و لا حرف یعنی نفی نسبت جنس از جنسه و ماهیت و اصح وجود در الاله که
فعال است بمعنی مجهول مستوار الله یعنی عبد پس معنی اله معبود باشد و نزد صاحب کشاف اسم جنس است و بر این معنی است لا اکراه
که او موصوف واقع می شود و صفات باری تعالی عین ذات اند در آنست بر مذهب اهل حق خلافه در کشف کلامیه مراجعه و اضح ثابت شده والله
بحسب اعراب مبنی فتحه زیرا که اسم لا نفی جنس است و معرفه نکره است و حیث ما ان که متضمن معنی حرف و در این تقدیر
لا اله الا الله را بجهت نزیک آن با لا که حرف استثناست و مورد کنیر مرفوع منفصلست بدل السوالات که مرفوع المحل باشد
و حمل مستثنی است بر لفظ مستثنی منه سند زیرا که عمل لا بواسطه عمل نیست و الا نقض نفی ان کرده و اول آنست که لا یعنی
انتفی باشد بدون تقدیر خبر زیرا که اگر خبر ان ممکن باشد این کلمه دلالت بر وجود الله نخواهد کرد بلکه بر امکان دلالت خواهد
کرد پس در ایمان نفع نباشد و اگر موجود باشد دلالت بر نفی امکان وجود معبود دیگر نخواهد کرد بلکه دال بر نفی وجود او خواهد
بود و اگر گویند تا به حذف خبر چنین که اهل مقتضی شود هر یک از وجود و ممکن پس هم نفی امکان الله نیز حق لازم آید و هم وجود معبود حق

که الله الذی مستحق للعبادة بحرف لا الا در آورده اند برای انحصار و معنی تاید بحق فرو کرده اند که کنند اند خبر محذوف موجود است
هذا دلالت میکند بر نفی امکان معبودی که غیر الله باشد زیرا که معبود بحق جز واجب الوجود نتواند بود و هر چه موجود نیست و لیس بموجود
معبود نیست و غیر از حق مستلزم نفی امکان است چه اگر معبود بحق غیر الله قوی الوجود بود و واجب الوجود معبودی دیگر کسی
غیر از خدای موجود بود پس ایمان گفته شده که کلمه توحید نفی استحقاق عبادت از غیر خدای تعالی و اثبات استحقاق عبادت
در نفس الامر مستلزم وجود معبود است لیکن نه آنکه مسلم است چه اگر ایشان عبادت اصنام و انحصار میکنند با آنکه هیچ کس اعتقاد
وجود و الهیت ایشان نکرده اند بلکه ایشان را مثل احیا یا کواکب میدانند و عبادت ایشان را سبب تقرب صاحب الوجود و منسلک پس از اعتراض
این طایفه نفی موجود اعتراض نفی امکان لازم نیاید چه شاید که تخصیص اعتراض و اعتقاد باید هیچ مستحق غیر از خدای تعالی موجود نیست لیکن
تخصیص را میرسد که گوید ممکنات کچیزی غیر از خدای موجود نیست که مستحق معبودیت باشد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سایر بزرگان
اهل اسلام بهمین کلمه در باب توحید اکتفا نموده اند و این کلام در توحید علت و در نیاید تو را این محرمیت از کجا که حق انتاید که حصر
مستحق عبادت باشد و الا مطلق نفی الهیات و پس این هنگام که معبود مستحق عبادت غیر از خدا واقع نیست غیر از خدا کسی
باشد و در نفی استحقاق عبادت از جمیع ما سوی الله و مالک معنی جز تقدیر وجود کفار صاحب کشاف یکیست چه هر چند بر حالت معنی
حصر استحقاق عبادت در الله نفی اگر گوید که نفی در نیز بحال انحصر است از این کلمه این معلوم شد که هیچ معبود بالفعل مستحق معبودیت
غیر از خدای تعالی است زیرا که اتصاف معبودان بالفعل می رود و این هنگام احتمال دارد که چیزی غیر از خدای تعالی باشد که معبود کسی نیست
و مستحق عبادت باشد پس همچنین کلمه نفی استحقاق عبادت از جمیع ما سوی الله باشد جواب گوئیم که میان کلمه مطلق خلاف
فان موضع مبنوان بالامکان کاذب یا بالفعل می باید حتی که هر کاه کوئیم کل اسود کاذب کرده باشیم هر چه ممکن الاتصاف
یا هر چه بالفعل متصف باشد بسواد دیگر ابا منه ثلاثه معنی اعلی کشاف اختیار اول نموده اند و بعضی از متاخران اختیار دوم
و اما ای که تابع متاخران است از ظاهر عبارت شارح چنین یافته اند که اتصاف بالفعل بحسب نفس الامر می باید و مدار احکام بر نفس الامر
بر آنکه در معنی کلمه معتبره در تعریف حکم بطلان این واقع شده و اتصاف را اعم کرده اند از آنکه نفس الامری باشد یا بحسب فرض عقل
و وجه آن را بیان این محقق است که امکان اتصاف نیز اخذ می باید کرد چه آنچه تصریح بآن کرده اند پس فرق میان مذهب علمای
و متاخران بجهت زیادتی اعتبار است در مذهب متاخرین چون این مذهب صحیحه خاطر نشان شد و بیکم که مهم بیان کلام از وظایف
شوم بیشتر و زیرا که کلمه توحید تفسیر الله است با اتفاق موضع صادق می باید پس فی استحقاق الوهیت غیر خدا صادق باشد حتی آنکه
در وجود منحصر است در ان اندر او سبحانه زیرا که مفهوم این کلمه نفی استحقاق الوهیت است از تمام افراد ممکنه الاتصاف بسود بغیر
خدا نیز اگر گوید از صحیح رجعت لکن از کلام نصاری است و ایشان نسبت کسی که اعتقاد وجود الهیت غیر از خدای تعالی کرده باشد و سوی
شرک و اگر کسی اعتقاد امکان وجود الهیت غیر خدای تعالی با آنکه فاعل غیر وجود ایشان باشد الزام میکنیم که با این کلام بیان
نموده اند که بعد از آنکه این کلمه دافع همه انواع کفر نیست بلکه دافع اشتراک است در الهیت بالفعل ما امکان چنانچه حق در تصریح

بر نبی رسالت مدعی باشد یا بنی رسالت آخر ان بحر و یا ذی اعتبار است در نبوت مستلزم جزم و حکم کافر کسی مرا بسبب صحیح اصل قبلا از
کافر شود این کلام حکم باسلام او کنیم بجهت آنکه اگر کسی بسبب انکار رسالت حضرت رسالت صلعم کافر شود باین کلمه مسلمان نشود و اگر بجهت
رسول الله از سر اعتقاد و اگرچه بجهت قدح در منصب احکام دینی کافر شود مسلمان نگردد و اما قاعده ایمان باید که حکم کند و اینکه حضرت
رسالت صلعم از کفار بعین کلمه اکتفا فرموده باشد ایشان بسبب امثال آن بود چرا بجهت معلوم است که در مرتبه اول ایشان را که اخبار کرده که
خبر بعدی موجود است و بعین طرف دفع شبهه کند و نوع در مسلحت عقلی است بدانکه چون این کلمه طیبه علم است در باب موجود مسائل
که رهای چند در این مسئله اقامه کرده شود و چون هر یک از متکلمین و حکما را رای و مسلکی است خاص در این باب اینجا اشاره بهر یک از آن
نموده میشود و بالله المعونه والتوفیق پس دانکه متکلمان میگویند که چون ممکن را وجود از ذات خود نیست پس هر آینه محتاج موثری
تاثیر ممکن یا در حال وجود و آن محال است و یا در حال عدم و محال نکه در حال وجود باشد زیرا که تحصیل حاصل لازم می آید و از محال است پس
در حال عدم باشد و هر ممکن حادث باشد زیرا که سبوق بعدم وجود و حدوث حادث باشد و اعلام موجب نتواند بود بلکه مختار باشد پس
واجب الوجود قادر مختار باشد و این دلیل و استدلال از حال از ضعیف است پس بر این تواند که چنین گوییم که اختیار اصناف کمالات و مدح
اختیار موجب نقصان و ذم عقلا را این قدر مدخل ظهور است پس واجب الوجود مختار باشد چه نقص و واجب الوجود و محال و واجب الوجود مختار
یک جهت آنکه اگر هست این هنگام اگر یکی از او وجود زیر کند و دیگری خالی از آن نیست که تواند اراده طرف دیگر کند که مدعی آن
باشد تواند که عجز و لازم آید جهت آنکه عدم او در حد ذات خود ممکن است و مانع آن الا تاثیر فرض و نیست ممکن اختیار آن دیگر
طرف نقیض او را اگر مخالف ایشان در اختیار ممکن باشد و مخالف آن نیست که مراد هر دو حاصل شود و باید هر دو حاصل شود
مراد یکی حاصل شود و در دیگری از استلزام و اجتماع نقیضین است و ثانی مستلزم ارتفاع نقیضین باشد و سوم مستلزم عجز
و هر سه باطل پس قدمه الهه مستلزم و امکان تحالف است و امکان تحالف مستلزم یکی از سه محال پس ملزوم او باطل باشد
و این دلیل تمام خواهد بود اگر لو کان معها الهة الا الله لفسدتا آن را باید و اینجا مخفی است زیرا که میتوان اختیار شود و اگر
رکیبه لا تستلزم عجز یکی لازم آید زیرا که عجز عبارت از عدم قدرت بر چیزی در محال بودن تعلق اراده بچیزی مستلزم انتفای قدرت است
اگر گویند عجز از اراده می آید جهت آنکه این طرف صدور ذات خود ممکن است و فرض آن دیگر که اراده تواند کرد و کم از طرف ممکن
و منتفی بسبب اراده آن دیگر بطرف دیگر و امتناع تعلق اراده بچیزی مستلزم عجز نیست برای آنکه محال که اراده متعلق شود موجود چیزی
بشرط عدم پس هیچ عجز لازم نیاید و میتوان که تقریر برهان بر طریقه دیگر کنیم که این عبارت منتفی کرده و دارای چیزی که در قدرت دارد
از دو امر منتفی هست یا نیست اگر هست نقض لازم آید اگر نیست و طرف عجز و ممکن است پس تو گوی که اراده یکی متعلق شود
و از آن دیگر دیگری و مع اگر هر دو بر ایجاد اجتماع نقیضین لازم آید و اگر هر دو بر ایجاد بال بنیاد از اجتماع نقیضین و اگر هر دو یکی و دیگری
باید معنی که خواسته باشد و نشده باشد زیرا که چه هر دو ترجیح بلا مرجح است که در نزد و راه مجال تصوری نیست و آن برهان
بطریق دیگر تقریر میکند و آن اینست که چون ایشان هر دو قادر اند بر ترجیح ممکنات پس اگر اراده یکی طرفی را مانع نشد از تعلق اراده

دیگری از طرف دیگر از محال لازم آید و اگر مانع شود مستلزم ترجیح بلا مرجح باشد زیرا که اراده یکی اولی است بمنع از آن دیگر و بعضی دیگر میگویند
که محال از آن است که ایشان هر دو قادر اند بر جمیع ممکنات یا نه یا باطل است پس او را نمیتواند شد لازم آید که هیچ ممکن موجود باشد زیرا که
اگر موجود باشد زیرا که اگر موجود شود ترجیح بلا مرجح لازم آید یا نه از دو علت مستقل یا بعجز و دو بیان لازمه اجزای آن که اگر موجود شود یکی
موجود شود یا بر دو و هر تقدیر محال لازم آید اما اما اول زیرا که نسبت ممکن بهر یک از ایشان برابر است پس وجود آن یکی در دیگری ترجیح
مرجح باشد و در تقدیر دوم عجز و مع لازم آید زیرا که هیچ یک مستقل در ایجاد نباشد و در تقدیر ثالث نوزده در علت مستقله بر سلوک تحقیق لازم
آید یا باز باطل است بر مقدم باطل شده و بر تقدیر برهان اشکال است زیرا که ما لا اختیار شق اول را میگیریم و میگوییم سلمنا که هر ممکن از آن
برابر است و چرا نباید که بعضی را اعتبار بسبب مخصوصی باشد یکی بعضی دیگر دیگری و ثانیا اختیار شق دوم میگیریم و میگوییم لا نسلم
که عجز لازم آید جهت آنکه عجز عدم قدرت چرا نباید که هر یک قادر باشد زیرا که بحسب استقلال ایجاد کند لکن اراده ایشان متعلق ایجاد
علی الاشتراک باشد و بعضی میگویند که این بحث کلامی تمام نمیشود که متعلق قدرت باراده فاعل شده و موقوف باشد و ظاهر است و این نظر
دقیق لکن مجاوز است زیرا که قدرت تاثیر و توقف اراده میکند و چون اراده متعلق بایجاد باشد از آن شده تاثیر قدرت بر ترجیح
نیز خواهد بود و اسلم
نیست و دیگر در اگر دلیل نقلی بیند نیست بحثی است و الرقیق من الله و فوقه و حکما که مدار مطلبهای ایشان دو بنا بر اصل
مدعی ایشان مقدمه است که وجود و وجود غیر واجب فعالی است پس اگر واجب الوجود متعدد باشد در وجود حقیقت مشترک باشد میان ایشان
و این هنگام لیس هر یک از آن دیگر متعین باشد و ضرور خواه شود و خواه مدعی انحصار مهیتشان را خواهد بود بجهت آنکه اگر واجب الوجود
هر دو واجب یافت شدی اگر تعیین یافت شدی و قدمه نبودی مقدم بر ممکن باشد و مع علاوه ایشان مهیت است با امری خارج و نیست الوجود
که مهیت باشد زیرا که اگر مهیت باشد هر چه که مهیت یافت شود آن تعیین یافت شود پس واجب الوجود یکی چیز باشد و مهر الوجود اگر امری
خارج لازم آید که واجب الوجود محتاج باشد و تعیین و احتیاج منافی وجوب است و بر این اعتراض کرده اند که احتیاج در وجود منافی
وجوب است نه احتیاج در چیزی دیگر و احتیاج در تعیین مستلزم احتیاج در وجود نیست بجواب کنند که احتیاج در تعیین مستلزم احتیاج در
وجود است زیرا که عارض حقیقت مقصود الاصدار تعیین جهت آنکه عروض وجود در حقیقتی را در نه اجمالی از مقوم است پس هر گاه آن حقیقت
را بدانست و عروض وجود او را موقوف تعیین ذات دو بوشد تا نکه ایشان در تحقیق هیولی و صورت گفته اند که تشخص هر یک از هیولی و صورت
بان یکی است جهت آنکه هیولی علی تشخص صورت و صورت علی تشخص هیولی است پس اگر احتیاج در تشخص مستلزم احتیاج در وجود بودی
لازم آمدی که هر یک علت وجود دیگری هیولی علی فعالی وجود صورت و صورت علی فعالی وجود هیولی و این باطل است پس معلوم شد که مبادی هیولی
حکمای مشائین تشخص و وجود متغایر است و احتیاج تشخص مستلزم احتیاج در وجود نیست لیکن این بحث قوی مدفوع است مشکل و تنبیه
بر دو مطلب در برهان سه گوی دیگر هست زیرا که صدور از مسائل مراکه وجود و وجود غیر واجب الوجود است چرا نباید که وجود
شده باشد و اطلاق وجود و دلیل ایشان بر این مشکل بالنقل الملخص اند پس وجود از محالات نبود و اگر باشد هر آینه

واجب اگر گویند وجوب وقیمی و لحوق بر وجوب عین باشد و اگر واجب مقید باشد در حقیقت وجوب مقید باشد و او هم هر دو
تا میدی باید و کلام تا آخر جاری سازم گوییم چرا نشاید که حال وجوب چون حال وجود باشد نسبت با وجود خاص و اعیی و وجوبات
ممکنه که ایشان میان متخالف اند در ان بر مذهب ایشان از جهت آنکه وجود ان خاصه ذاتی ایشان است بسیط اند و نزدیک دیگران نیست اگر ان وجود
که میشود در هر سبیل تشکیل باشد و حاصل آنکه میتواند بود که هر ماهیت مخالف باشد که وجوب هر یک از ایشان متوقف شود بر تشکیل
و یا باشد ان انتظام و هر یک وجوب خاص باشد و متمیز از غیر باشد بطریق دوش قرار گوییم که اینکه وجوب عین واجب باشد و در ان مفهوم
کلی وجوب با ان اولا و اولا باطلست و بر تقدیر دوم چرا نشاید که وجود را افراد کثیر مختلف الحقیقه باشد و حکما اشراقیین که شیخ شهاب الدین
سهروردی متولی اسرار ایشان فرموده که انها از مطالب ایشان که باز این مطلب مبتنی بر ان است که همچنان اختلاف حقیقی
باشد جواز اختلاف ایشان و نوس و صدور میباشد جواز اختلاف زید و عمرو و اختلاف کمال و نقصان در ان شیء میباشد و بی اهتمام
حاجت را نه حقیقت بلکه برای کمال در هر حقیقت و نقصان از قطع نظر از امور زاید و حکما آنست این کوشند که مهیات و اجزای ان قابل
و مقبل نیست با آنکه دلیلش تمام نیست مستقص میشود بر ادنی مقدار و مقدار که زائد انها بنس حقیقت مقدار است جهت آنکه زائد
از مقدار چیزی نیست و تمجیز است با نقص و نایا نمود میشود که عقل را در نظر اشیا را تقسیم بسکه نور و ظلمت و مراد نور انجا است
که بذات خود باشد و دیگر ها بدو پیدا و اظهور او بدی است و نور یعنی که اعراض از دافع شد جهت نیست و مراد ظلمت عدم نور مطلق
و تقابل میان او و نور تقابل ایجاب و سلب است و چون این معنی قرار یافت گوییم که غواسق و زجر یعنی اجسام را چیزی لازم است که
مشخص ایشان مثل اشکال و صفات ایشان که ما الکیه کنند بشوند نیست که علم امور نفس مهیه جسمی نیست و اگر نه اختلاف نمودی حقیقت
مهیت در همه افراد یکی است و نه لازم چیزی زیرا که در ان شرکت بنسبت از کیفیات هر یک ایشان امور هر چیز ان تشخص باشد زیرا که موجود بتوسط انها
پس اگر ان برای هر چیز لوازم باشد در لازم ایجاد نیست از که اختصاص هر جسمی تشکلی و بیانی نیست جسم دیگر باشد چه حد صفات حاکم است با آنکه
جسمی علم هو جسمی دیگر نیست و دیگر آنکه اجسام متناهی است پس در لازم ایجاد نیست از که بواسطه میولی باشد و اصورة از برای انجا بر امور
اشرافیین اینها موجود نیست و در تقدیر وجود انها میولی اعلی مشترک است تشخص و صور جسمیه در هر محض هر میولی نتواند بود و نوع
صور جسمی نیز نتواند بود و تخصص در اشخاص صور جسمیه جز در اشخاص اجسام است کسی اختصاص هر یک بذات اشکال و صفات چه باشد
و نشود بود که عرضی باشد و قائم باو یا غیر زیرا که در باب تسلسل لازم آید پس ثابت شد که تشخص هر جسمی جهت از عوارض نه اجزای ان
تقدیر وجود پس امری خواهد بود که جسم باشد و نه جسمانی بلکه نور مجرد این نور محتاج بغیر نیست پس طبعا وجود ثابت شده و میتواند بود
ان نور محتاج باجسام باشد زیرا که جسمی علت شریف نشود و چون تسلسل باطل پس منتهی شود بموری که محتاج نباشد بغیر و ان نور الانوار
و نور اعظم و نور قیوم و نور محیط و نور قهار و غنی مطلق که غیر او همه محتاج اند زیرا که هر چه غیر اوست بر نوشت از اول او و از پرتو
پرتو نور او و بر قیاس و هر چه نه چیزی باشد بار استراق او چیزی باشد و نور در نور محسوس متاهد بیکی که هر چیز نور اقوی عرفان
او چیزی است پس مراتب موجودات بحسب قرب و بعد آنست حق کمال استراق و نقصان بحسب اقربیت و ابعدیت با جناب حق پیوسته

مرتبه اجسام است که غایت کمال اقرب و شعاع نور الانوار الظاهر بیشتر و چون این ظاهر است و اجتماع بر طریق که اند بیان و چون
گوید که نتواند بود که نور غنی مطلق است مقید باشد زیرا که اگر مقید باشد زیرا ایشان بحقیقت لوازم ایشان نتواند بود زیرا که از مشترک میان ایشان
و سوا و نیز نتواند بود زیرا که جمیع اختصاص هر یک و صارض یا حقیقت ایشان باشد یا هویه یا امر خارج از ماهیت اول باطلست زیرا که حقیقت هر یک دوم
ظاهر البطلان چه تحصیل هویه بار عارضیت و سوم نیز باطل زیرا که ایشان در تحصیل هویه محتاج غیر باشد پس غنی مطلق نباشد و اگر
کمال و نقصان نیز نتواند بود زیرا که موجود ان است که هر یک نور غنی مطلق و دیگر اتفاق کافه علمای سکلمین و سایر و عدم نقص وجود
الوجود محالست چه نقصان مستلزم امکان است و بدیهه عقل حاکم است با اینکه هر چیزی که لوازم وجود که جمیع کمالات انتقاد و غیر باشد
در قوام ان نیز محتاج غیر خواهد بود و این معنی محصور است اجتماع بیت طریق دیگر در توجیه ان کلمات و شبهه اگر هر چیز محتاج
باشد بغنی اکمل خواهد بود و غنی که هیچ چیز ها با و محتاج نباشد و در ان صورت پس اگر او نور غنی مطلق باشد هیچ یک غنی مطلق نباشد
زیرا که هر یک بصفتی اکمل خواهد بود که احتیاج جمیع جزهات با و و هر چیز زیرا که نقصان باشد و در وجود از وجوه الوجود محتاج
بر هر دو یکی و محتاج باشد انیت حاصل انچه در کتاب ایشان مرقوم است و اقوی اولی اجمع بر اینکه کلام است و در اینکه چیز غیر موصوف واقع
بشود پس قول الحق در اهویات باشد یا چیز صدر از خبر صنعی نیست هیچ موجودی که مستحق پرستش باشد مگر کسی که زنده است بحیوة
ابدیه و زندگی سرمدی و یا حیث الحقه و ذات صنعی الحی که غیر او خدای نیست زنده است پیش انچه زندگان و صدر از خدای ایشان
را الحلاق حی و سبحانه یعنی استحاله عدم علم و قدرت است صنعی او صفتی است که محالست که الوهیت جمیع معلومات و قادر بر همه مقدورات
باشد و یا صفتی است که واجب که در ان جمیع مدرکات کند و قدرت او بصفت و سبحانه زیبایی است چه ان سبحانه تمام و قادر است
ملائم عقل و سمیه پس حی باشد یعنی انه یستحیل علیه الانبیاء و لا یعلم و این صفت خبر دادن قدرت حی شد و اجب الوجود القیوم
باید و رسیل در اوقات و صفات یا قائم بتدبیر و حفظ ملک زیرا که قیوم صیغه مبالغه است که مراد از معنی مبالغه
در ذات که سبحانه بهر چیزی قائم نماید یعنی متولی امور است و بر جمع کننده که مراد از معنی مبالغه در ذات که سبحانه بهر چیزی قائم
یعنی قیم است بر همه چیزها برزق و حفظ یعنی روزی دهنده و حفظ کننده از هر نقصان و کمال و قیوم معنی عالمست بجمیع امور کما قال الله تعالی
یتوفی و هذا الکتاب ای یعلم ما فیه و نزد سید بر جبیر و محال یعنی دایم الوجود است خدا که با این صفت و حصر کننده که معنا الله
علی کل نفس بما کسبت حتی بخاریها مرجعت موعالها الذی مالک روایت کرده بیشتر دعای رسول الله بود که یا حی یا قیوم ارحمنا
عاصر روایت است که بهترین اسم خدا که بر الحی القیوم است و روایت کرده که بهترین نام خدای در سوره است بکی در سوره البقره
الله لا اله الا هو الحی القیوم و در ال عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم سیم در طه که وعنت الوجوه للحی القیوم و در حدیث که
ابر هر در اسود دافع جمیع بلایات و نیز در صفات کمال اخر میفرماید که لا تأخذه سنة و اگر بخواب او را نمیرد خواب کاذبه
مراد میکنند و ان صفتیست که مقدمه حیات و لا نوم و نه خواب که مطلق خواب ذات و ان حالتی است که عارض حیوان میشود
از اثر های اعصاب و مانع جهت طبقات الحس و مقاعده بجهتی که حواس ظاهره الحاس مطلق باشد و تقدیم سنه بر نوم را الکوکب

سالة عکس است بنابر ترتیب وجود من اصله که سنه غفلت است و نوم خواب یعنی از سحابه منزه است از غفلت و خواب و نوم حس است
و این جمله نفی ثبات تاکید است که اوحی و فتور است چه هر که اکه خاص با نور و از اکرم ما و نی الحیوة حواهد بود قاصر در حفظ تدبیر
لهذا ازل تاطف فرموده و ان و در حمل که عبارت از حامل کتیم تعالی از خود نفی سنه و نوم فرموده در سبیل تنبیه زیرا که ان افتراث
افتد و نقص بر وی راه ایجاد جهت تغییر و تغیر و محاجرت فیز موجود بر ذات و او سحانه حی و قیوم است حاد عبد الله انصاری گفته
که اخضر در سال صد بیست که در بیت خواب باشد حضرت فرموده زیرا که خواب برادر مرگ و در بیت مرگ باشد ابو هریره از پیغمبر
روایت کرد که قوم موسی در اکثر که هل تنا و ربک المجد ای نزد خواب باشد موسی فرمود ان خدایا بمنزله این جاعه علی مخاطب اند که
ای موسی برای تنبیه کنم یکی از خواب مگر موسی اشارت الی کرده یکی از خواب نکرد پس فرشته فرستاد و شیشه بنال و نفخه
خدای تع سفیها بدان آب و شیشه را در دست نگه داشت شد موسی بحکم الهی از شیشها را در دست نگاه داشت و خود را بشیشه
تا خواب نبرد عاقبة الامر خواب و غلبه کرد و شیشها بر یکدیگر خورد و شکسته شد موسی از خواب در آمد شیشها
شکسته دید بر فیاث و جبرئیل آمد که شیشه مفرمایید که تو در خواب رفتی شد انکه نتوانی داشت که من بخیم آسمان و زمین را
نگه دارد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر راست آنچه در آسمانهاست از صدمات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین از کلیات سفلیه از تقدیر
قیومیت و احتیاج و تفرد او در الوهیت مر ابدال السموات و ما فی الارض هر چیزیست که در آسمان و زمین باشد شده است و داخل در
آن باشد خارج از آن و شمک در آن پس ابر البغ از فوق السموات و الارض و ما فیهن خلاصه معنی آنکه مجموع مکونات از آن او سحانه است خواه
آنکه او را مالکی باشد بحسب ظاهر یا نه مثل ملک و مالک و غیر آن از ما سوی در قبضه قدرت او بسته مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه که او یَشْفَعُ
در خواست کند از اجیال ایکه غیر اتیان عِنْدَهُ نزد او که او را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر دستوری او که اجازت شفاعت دهد ابن بابویه
کریمانی است دلالت بر آنکه هیچ کس نیست که ساری باید الی اوبات بجهت کار که شفاعت و استکمال شخصی بر دو ذات او سحانه منتهی
بتبت پس چگونه عقاد و شاصیه ما و قد سحانه تولد بود ابا بر بخشود و اسحاق تحقیق کند آنکه حق سحانه با این بات دل اندر کار را
بجانب خود جذب میبرد عاجلا از اجلا کبا فرموده که کار را عن دنیای آن رفته اند من پس از من خواه نه بعد من و اگر اینه اجرت
داری شفاعت کنی از شیعیان او شفاعت اتیان بنده مان من اجرت ترا کنیزی اش بیت مرویست که کار مشرکان جهان مر دکه اصنام
شفعای اتیان خواهند بود حق تع حجت ذاتیان فرموده که هیچکس شفاعت نمی کند مگر باذن او سحانه يَعْلَمُ مَا بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ آنچه اجزا اهل آسمانها و زمینهاست از امور جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه در پس اتیان خواهد بود از کارهای آنجهان و
کنیه مراد بجهت که احاسر آن میکند و آنچه عاملدار آن با آنچه ادراک آن میکند و با آنچه میکند و آنچه
تر و آنچه در خلف شما است از امور آخرت و کونیه مراد بایش ایدیهم چیزیست که هنوز بیامده و واقع نشده کما قال تعالی تعالی
خلقهم و عاقبت از ما مضی کما یقال فی قوله تعالی فلنا رمضان و این نفر اخاف بر هر تقدیر صیغه رجع است بنده ایمانی السموات
الارض ایراد کرده اند و ما بحر بجهت ایمن الذی است برای ازلا که ایضا وَلَا يَئُودُهُ و دشوار نیست او را و نگران بنی مر

عَلَيْهِ بجهت او معلومات از الْعَلِيُّ مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شود و بدانکه از عظمت است و با قول آنکه مجموع مسطور
مسطور علی لاله میکند بر قدرت او سحانه و تعالی مر وجود آنکه آن مر وجود آنست حاصل که علوم معلومات حاصل است
خداوند سکر آنچه او سحانه آنها را بر آن اطلاع دهد وَسِعَ فراگرفته كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش است با فراگرفتن علم او السَّمَاوَاتِ
آسمانها را بالجمله آن وَالْأَرْضَ و نام زمین با آنچه بر آن در آنها کند که این تصور عظمت است و تمثیل بر کواری او کنند و مانند و الله
حق تعالی و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه بحث حنیفه او را کرسی و مقدمی بیت ابن عباس و مجاهد مرویست
که کرسی او محاذی است از علم او سحانه و کرسی که عالم و آن منتشر در ای افاده علوم و ایجاد که در مرتبه علوم اگر اسم بجهت اند و علما را
کرسی او محاذی است از علم او سحانه بجهت که آنها نزد افتاده الارض میگوید چه نوامیس دنیا بنیان بیشتر علم او بجهات بهر اسمها و نیستها
بجمع کاینات بجهتی که مقدار در آن مر و سحانه بوشیده و پنهان نیست و این قول مرویست از ابن جبیر و ابی عبد الله علیه السلام و زر و مقتضی
مراحطه و سلطنه و قدرة و پادشاهی است ساخود و اگر کرسی باشد که جهت فرمان روائی و استیلا بر همه رعایا بر آن مینشیند کاینات
اصل هذا الحاط کرسیا ای عماد ایمد بر حق لا منم و لا بسلیر معنی مراد آن است که قدرة و پادشاهی و بزرگواری و بهمه مکونات احاطه
نموده و کونیه سریر است در زیر عرش و این اقوال از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده اند و قریب باین معنی است روایت مرویه از عطا که فرمود خاتم
الانبیا صلی الله علیه و آله کرسی السموات السبع مع الکرسی الا کحلقة فی فلاة و فضل العرش علی الکرسی کفضل الفلاة علی الحلقة
الحلقة یعنی سموات و اراضین نسبت بکرسی مانند حلقه است در بیابان و فضل عرش بر کرسی مانند فضل این بیابان بر آن حلقه و اصبع بر ابن
امیر المؤمنین علیه السلام روایت که کان السموات و الارض علی الکرسی و الکرسی تحت الاعرش و العرش فوق السماء و نیز بجهت فرموده که السموات و الارض
ما اجتمعا محلوق فی جوف الکرسی و الکرسی بین یدی الله سلام محلوق ما تحت ملک سهم و صورة الاعیس و هو اکرم الصور و الله و مرویست عن ابی عبد الله علیه السلام
بطل الشماعة الرزق لبنی آدم و الملک الذی فی صورة الثور و موسی الشهام و موید عوالله و خضع الرب بطلب الشماعة و الرزق للبهائم و الملک الثالث
فی صورة النسر و موسید الطهور و موید عوالله و یتضرع الرب بطلب الرزق لجمیع الطیور و الملک الرابع فی صورة الاسد و موسید السباع و موید عوالله
و یتضرع الرب بطلب الشماعة و الرزق لجمیع السباع یعنی جمیع اسمها و نیستها و آنچه در آن است از انواع محلوقات در آن و کرسی الله و چهار فرشته بگیرند
مر کرسی که بعد از آن خدا را بر داشته اند هر فرشته را صورتی صورت نزد خدای را بر فرشته دعا میکند و برای موسای تضرع
و زاری میکند و طلب شفاعت و روزی میخواهد برای آدمیان و فرشته دوم بصورت گاو است که بهترین چهارپایان هاو زاری میکند و طلب شفاعت
و روزی میکند برای چهارپایان و فرشته سیوم بصورت گرگ است که از بهترین مرغان هاو تضرع میکند و شفاعت میکند و روزی را برای مرغان
مطلب و فرشته چهارم بصورت شیر است که بهترین سباع است هاو زاری میکند و طلب شفاعت و روزی میکند برای سباع و معنی آن فرمود که
لو کرسی فی جمیع الصور صورة احسن من صورة الثور و لا اشد تبلیغا منه اسد آسل العجل یعنی و حضر الملک الذی فی صورة
الثور راسه اسجاه من الله ان اعبدوا الله حتی یشبه و یخرج الی تبلیه الدواب یعنی در جمیع صورتی نیکوتر از صورت ثور نبود و هیچکدام
شبیه از خود و حرکت جمیع ارضی اسد آسل که سالها را بر خود کرده اند فرشته که صورت گاو بود سر خود را پایین انداخت بجهت شرمندگی از آنکه

ابنای جنس او امبوه وحوه ساخته و ایمان فرشته و نسان و ذرات انکه خدای بجهت شانه عدد مجمل بر وارد کرده و نیز از
ندری روایت کرده سبحانه از انظر کرسی مسی سبحنی از اراده فرموده و کرسی او از الوهیت و معنی اسمان باوصوف و عظمت انها از حیث
ملت منه و نیز کرسی انکه در روایه دیگر از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده قایه از قوایم کرسی جنداست نه هفت اسمان
و هفت زمین و کرسی در جنب عرش است و حاملان کرسی چهار فرشته اند هر فرشته چهار روی دارد و قدمهای ایشان برای محجوب و اقع شده
که در زیر نیز هفتم پایان روی ایشان چون روی ادمیان و بدان روی روزی ایشان خواهند و روی دیگر صورت گاو است و بدان
روی روزی بهایم خواهند و روی دیگر بر صورت شیر است و بدان روی روزی سباع خواهند و روی دیگر بر صورت کرگس و بدان روی
روزی مرغان خواهند و ابوذر غفاری روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نیست هفت اسمان در جنب کرسی الا چون حلقه در بیابانی
در اجار امده که میان عرش و کرسی هفتاد حجاب است از نور و هفتاد حجاب است از ظلمت میان هر حجابی تا حجابی پانصد سال راه است و حاملان کرسی
حاملان کرسی از نور حاملان نور عرش بر خدای و در اخبار کشف که میشاید که مراد از کرسی فلکیات که هفتاد الیوم مشهور است و از اصل
انچیزی که بر ان نشسته و از متعدد اند و بکار دکان منسوب بکرسی که بمعنی ملت است **وَلَا يَئُودُهُ** و دریغ نمیکند و بر وی گران نمیاید
حِفْظُهُمَا نگاه داشتن اسمان و زمین نبود ماحوذ است از اود بمعنی اعوجاج و انحنا حفظ بضمیر مثنی راجع است و مصدر است مفعول
محذوف فاعل **وَهُوَ الْعَلِيُّ** و اوست مرتفع از هاو و بالا شمالی از امثال و انداد و اشباه و از اعضا و از اعضا و صفت و صورت و کرسی
علو از سعوذ و علو سلطانیه و رفعت شان و ملکه اوست **الْعَظِيمُ** بزرگتر از اندیشه اوهام و در غایت بزرگواری که ما سوای او هست باو
در بهای حقارت و تحقیر حاصل که او سبحانه بزرگوار است و رفیع و متعالی بر رتبه خلایق بجهت وسایط و لکن بذیر و قدر و عظیم و بزرگ
بر تخت ملکه از روی کبریا و عظمت و جلال ایزد متعال مسایل الهیه جهان دانی بر انکه او سبحانه موجود است و واجب الوجود
متصف بجود و واجب الوجود بالذات و موجود غیر زیاده قیود بمعنی قایم بذاته است و منتهی لمبره و منزه است از تغییر و طول و سوا الاتصاف
نور که اصلاحات و مستاثر اشیا نیست و انچه خاص او لوح میشود که در سر اوطات حلال او میگردد و مالک الملک و الملکوت و مدبر اسوی
و فروع ذو البطش الشدید که هیچ کس نزد او زیاد بشاعت نیتواند کشود و سکر که از جانب او صادر شود و عالمست بهر اشیای جلیله و خفیه
و کلیه و جزئیه واسع الملک و القدرت بر همه چیز و هیچ چیز از ارا الاشیاء بالذات در استعمال او شار ابری و بر اسع کدار متعول
شدن او شان امر دیگر چه الله دلیلست بر کمال ذات و صفات حق جل موضوع است از برای ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال و نعوت جلال
باشد چنانکه سابقا مذکور شد و از انجا اسلوب مستبود که صفات او عین ذات اند اگر نه لازم اید که ذات بی حد نقص باشد و معبود
مشکل شود تعالی الله عن ذلک **لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ** دلیل قول امیه مشرکات از ثنویان و نصاری که بعبود حق نفع معبود دیگر اثبات میکنند و
الحی دلیل بطلان قول اهل اسلام است چه ایشان بمات و حیات سبز شده و القیوم دلیست بر بطلان قول حکمای فلسفه و طبایعیه که میگویند
بنتر چیزها بالعرض بحصول ایشان حق خارج نمود که مرتفع و مرتفع و مستغنی و بیار از غیر و لا تاخذه سنة و لا نوم مسطل
قول یهود است که گفتند حق تعالی روز عالم را بشش روز ساخت و روز هفتم استراحت کرد پس روز هفتم را سبت نام نهاد

بطلان مذهب جمهور که گفت حق تعالی جسمی محدث و صورت و روایت حال انها بتوان و قوله له ما فی السموات و ما فی الارض دلیلست بطلان
مذهب منوضه که میگویند حق تعالی عالم را بر واسطه شخصی محدث که از ایشان زیده و بنا بر خود داشت و از ایشان بر عالم کرده اند و من الذی
یشفع عنده الا باذنه دلیلست بر بطلان قول اهل تناسخ که شاهد کرده و یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم دلالت بر بطلان قول الملک کشف
حق سبحانه الوهیت را بر اکه در بر ایشان کرده که سلیمان عبرتنامی اند و علم ایشان عبرتنامی و اعلوم غیر متناهی باید و وجود ان محال
و قوله و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء دلیل قول کاهنان بر بطلان که میگویند ما عالم السموات و سیر کواکب را میدانیم و اعلام
حق تعالی له و له وسع کرسیه السموات و الارض و نیست بر مذهب فلاسفه که قایلند باینکه عالم بعین زمین است و اهل که بان محیط
و ورای این چیزی نیست و تالی عرش و کرسی و قلم اند و قوله لا یؤده حفظهما دلیلست بر بطلان قول ایشان که اهل اعیا بخلق السموات و الارض
فاستدلوا بقوله هو العلی العظیم دلیلست بر بطلان قول ثنویه که قایل اند بدو ظلمه بطلان ایشان که گفتند ایزد سبحانه الهی عوذی
کردند و مستقل نمودند بر خلق اشیا چنانکه سابقا مذکور شد و چون این ایزد تعالی بر مستقل بر اهبیت است بر اصول اسلام از توحید
عدل و علم و قدرت و حیوة و اراده و غیر ان اینجهت فضایل و مزایا بر ان ضمیمه و مشهور چند بر تلاوت ان بیشتر بر چون
احادیث و روایات در باب خواص و مشهورات قراءت بسیار است بر وجهی که استقصای جمع ان نمیتوان از تحقیق انجا تحدید روایتی
چند میرود و من الله الاعانة و التایید حدیث از امام رسول الله صلی الله علیه و آله من قرء ایة الکرسی عند منامه بعث الله ملکا یحرسه حتی
یصبح یعنی حضرت رسالت صلعم فرموده که هر که این ایت را که مسمی است بایة الکرسی قرائت کند در وقت خوابیدن خواب کردن حق تعالی فرشته را و فرستد
تا محافظه کند و پاسبانی او نماید و او را از جمیع افات و مکروهات نگاه میدارد تا انکه بصبح طلوع کند حدیث دوم از رسول الله صلی
الله علیه و آله من قرءها تین الایتین حین یمسی حفظ بهما حتی یصبح و من قرءهما حین یصبح حفظ بهما حتی یمسی یعنی انکه کرسی و اول حم المؤمن
الی قوله الیه المصیر یعنی هر که بخواند این دو ایت بخواند در وقت شبانگاه حق تعالی او را از جمیع بلاها و افتها که دارد بر کت این دو ایت محفوظ کند تا وقتی که
صبح طلوع کند و اگر وقت بامداد ایزد دیگر را از دو ایت کند حق تعالی او را از همه آفتها و بلاها که دارد بر کت ان تا وقت شبانگاه او را
هر دو ایت یکی ایة الکرسی است و دیگری اول سوره حم مؤمن تا الیحاد و الیه المصیر حدیث سیوم روایت دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله من
قرء حم المؤمن الی قوله الیه المصیر و ایة الکرسی حین یصبح حفظ بهما حتی یمسی و من قرءهما حین یمسی حفظ بهما حتی یصبح و ترجمه این فرمود
ترجمه حدیث دوم است حدیث چهارم قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما قرئت هذه الایة فی دار الا هجرتها ایات الشیطان ثلاثین یوما
و لا دخلها ساحر و لا ساحرة و لا یبیت لیلة باغلق علیها دارک و اقلل دخولک فما نزلت ایة اعظم منها یعنی هر که این دو ایت
این یعنی ایة الکرسی در خانه الا در شود شیاطین از ان خانه تا سی روز بیرون ایند و داخل نشود در ان خانه مرد و زن سحر کنند تا چهل
روز قیس خطاب با سر المؤمنین علی السلام کرد و فرمود ای علی قبلیه و ابن لیت را سوره دخو و تا موران از ما اهل خود که بی سحر نشود
نشر سنا ایة الکرسی را که از ایة الکرسی بلند حدیث پنجم قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اعظم ایة فی القرآن ایة الکرسی من قرءها
فتاه قال لک ایک من حسنة و یمحو من سیئاتک الی المدینة بلال الثانیة یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بتحقیق که عظیم تر در قرآن

آنچه که در کلام مجید واقع شده آیة الکرسی است هر که تلاوت آنکند حق سبحانه فرشتگان را بر او موکل فرماید تا عمل او را در دیوان عمل او ثبت کنند و
قلبهای او را محو نماید تا روز دیگر از آن ساعت که آیة الکرسی خوانده باشد هر که هر روز این آیت را بخواند حق سبحانه عمل او در صحیفه اعمال او ثبت
کرده باشد در صحیفه عمل او ثبت شده حدیث شش قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوة لم یمنعه من دخول الجنة
الموت و لا یواظب علیها الا صدیق او عابد و من قرأها اذا اخذ مضجعه امنه الله علی نفسه و جاره و جار جاره و الابیات حق اینست هر که آیة
الکرسی بخواند و بعضی هر بار فریضه منع کند او را از دخول بهشت مگر موت که مانع دخول بهشت است و در روایت دیگر در آیة الکرسی
که شعار او را نیست کشتن باشد و مگر کسی که پوشیده باشد حق سبحانه مشغول باشد و هر که در وقت رفتن بخانه خود آیة الکرسی بخواند حق
او را از جمله آفتها ایمن گرداند و نیز جمیع همسایه او را و همسایه همسایه او را و خانه‌های که گرد او باشد ایمن سازد ایضا حدیث هفتم در معنی از تفاسیر مشهور واقع شده که تذکرة الصحابة انقل ثانی القرآن مثال الحسن ابن انس عن ابیه انس عن ابیه الکرسی قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی سید البشر آدم و سید العرب محمد و سید الفرس سلمان و سید الروم صهیب و سید الکلام
سید القرآن سورة البقرة و سید سورة البقرة آیة الکرسی حاصل معنی این کلام مبین انجام آنست که روزی در میان صحابه صلی الله علیه
و آله وسلم گفت ذکری واقع شد در انکار انتهای قرآن کدام آیه است سر امیر المؤمنین صلوات الله علیه با امتیاز گفت کجا بود شما را با آیة الکرسی
چرا نمیگوید آیة الکرسی را نقل بعد از آن فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمای علی ام سید بشرست و محمد سید عرب و سلمان
فخر میکند بر سید اهل فرس سلمان و سید روم صهیب است و سید حبشه بلال و سید کهما کرطو و سید روز هاجرات و سید کلام
و سید قرآن سورة البقرة است و سید سورة البقرة آیة الکرسی است حدیث هشتم در سید الساجدین که قال الباقر عن عبد الله الصامت
انه قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوة خرقت سبع سموات الطباق حتی ینظر الله الی قائلها فیغفر له و یتوب
الله علیه کما فیکن حسنة و یمحو سیئة الی الله تلک الساعة ضمیر عبد الله انصاری روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود هر که آیة الکرسی
بخواند و عیب هر نماز که قرائت کند قرار او مرتفع گردد و منت آسمانها را بدیده از آن صدور کنی روان در دیده هم نصیب شود و ما الله حق سبحانه با طاعت
خود در خواند آیة الکرسی نظر فرماید بر دلهای او ایام روز و صد از آن هر شب آنها را که شاهد که عملهای بدل او را بخیر و اصحاب او را
محو کند تا روز دیگر از آنها که آیة الکرسی خوانده باشد و حدیث نهم در کنار کنز الاخبار که اکثر احادیث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا قرأ المؤمن آیة الکرسی و جعلها امامه لا یزال الله تعالی یصلی علیه و ملائکته من المشرق الی المغرب
ارض نور او وسع الله علیهم قبورهم و رفع لکل بیت درجة و رفع الله تعالی ثواب تسبیح جمیع ملائکة الله من کل حرف منها کالتسبیح الی
یوم القیمة یعنی هر کاه موسی آیة الکرسی را تلاوت کند و قرآن اهل کوره بخواند و هدیه ایشان سازد حق تعالی نور کرسی آیة الکرسی
نور اهل سازد در قبر هر چند که از مشرق تا مغرب بوده باشد و قبرهای ایشان را نور گرداند و قبور ایشان را فراخ و کشاده سازد و بر
هر تسبیحی درجه بلند گرداند و برای خواننده آیة الکرسی ثواب تسبیح بخواند که امت و ملائکه سید هر حرفی از حروف آیة الکرسی فرشته میباشد
که تسبیح کند الی انقراض دنیا و قیامت حدیث دهم آنکه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله از من پرسید ابا المنذر کدام آیه از قرآن

وسید الحسن بلال و سید الحال الطهور سید الایام الجمعة

عظیم‌تر است من گفتم الله و رسوله اعلم و تا سه بار تکرار فرمود که گفتم خدا و رسول داناتر اند گفت ای ابا المنذر بدانکه آیة الکرسی عظیم‌تر
است حضرت دست بر سینه من نهاد و فرمود هنیئا لک یا ابا المنذر یعنی گوارا باد ترا علم و دانائی ای ابو منذر بدانکه آنچه که جان من بدست
و حکم اوست که ابوایت را زبانی است که تقدیس و تنزیه خدای میکند نزد پایه عرش حدیث یازدهم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود هر که
آیة الکرسی در عقب هر نماز بخواند حق سبحانه بلند جوهر قبض روح او کند و بجان پاک که ایشان خدای جهاد کرده باشد در راه خدای و سید
حدیث دوازدهم عبد الله مسعود گفت که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که آیة الکرسی عظیم‌تر است از هر چیزی که حق تعالی بر من
از امر الموسی علیه السلام نزول کند که او عقل باشد که وقت خواندن آیة الکرسی و آخر سورة البقرة بخواند یعنی امر رسول آخر جبرائیل
عرش آمده حدیث چهاردهم امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرمود از آبای کرام خود صلوات الله علیهم که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
جوانب الکرسی و در قلب سید ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انی مرتفعه ارتفع عرش و هر چیزی که در مشرق و مغرب یا الوهود بروی در قلب الکرسی
مقدر و در این خبر سید و قوم خود را کفایت است جاذب عظیم و فضیلت بها یا فتاده رجای خود باشد تا قدرت آن رسالت بکرده و در منبر جهاد زائد نشده
در مطلوب ارکان عالم سیر کرده باشد بدین رسید مرد را که در جهاد افتاده و چه قصد واقع گشته و کلام امر عظیم از کثرت آن امر و کی حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بمال الجبر داد که انی عظیم الشان کار کجهای عرش خواهد بود و از بعیت آن مدت تمام عالم و روی در قاده
ابلیس لعین بر وقوع خود اندر و چون امر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای ابوایت در هیچ سرای خواهد الا کاذب لعین سید و زکر دانند
نکرده و در اکثر روایات است که کسی روز نزد پایه الخاذ نرود حدیث پانزدهم امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم دیدم که بالای منبر میفرمود که هر که آیة الکرسی در عقب هر نماز فریضه بخواند او را از بهشت هیچ چیز منع نکند و روی بر آنچه بکند
صدیقی یا شهیدی و هر کس که آیة بخواند در وقت خواب خدای تعالی او را امر کرده فرشتگان او را و همسایه‌های صد همسایه که بر این او باشند
شانزدهم روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که آیة الکرسی بخواند بجوار ایشان بخواند جوار الله خدا تعالی هفتاد هزار فرشته بر سر
کرده او استغفار و دعا میکنند و چون بخانه آید و بخواند حق سبحانه شکستی و اختلاف ایشان او بر دور سازد حدیث هفدهم
دیگر صیر از ویلان مذکور واقع شده که جمعی از اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند و ذکر فضایل قرآن میکردند که کدام آیه سلامت
کلیه کنند آخر سوره براءة و دیگری میگفت که بعضی و دیگری میگفت طه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود این امتم عرض آیة الکرسی من آنحضرت
صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت یا علی ام سید بشرست و من سید عرب و بدین فخری و سلمان سید فارس است صهیب سید روم و بلال سید
حبشه و طور سیناست که کوه است و سید درختها میهای حرام نیز سامها و روز آدینه سید ایام و قرآن سید کلام و سورة البقرة سید قرآن و آیة الکرسی سید سورة البقرة و در آیة الکرسی بخواند کلمات و در هر کلمه بخانه رکنست حدیث هجدهم عمر و بن المنذر
گفت از امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که گفت در هر که آیة الکرسی بکار بخواند حق سبحانه هر که سکر و آفات دنیا و آخرت از او دور
گرداند که کمترین مکاره دنیا و دینی باشد و کمترین مکاره آخرت عذاب قبر حدیث نوزدهم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مروی است که
هر که چیزی از وی بدیده هنر و مقرب آیة الکرسی است حدیث بیستم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که امر آیة در قبر خود

خوف ابلیس لعین

بارد داده و اول آنرا که کرده اند و بیاید دانست که این باب شریف بخواص بسیار و منافع جسیم است و فواید و عوایدی از هر دو از عوام و خواص
شیخ فاضل محمود بن علی بن ابی القاسم قزوینی نقل کرده. در کتاب سر الکون و علم المکنون و خواص و منافع قرآن از شیخ فاضل کامل محمد بن ابی
نقل کرده که منافع و خواص این کلمه مبسوطه با ایزد الکریم بسجده و نهایت آنست و فواید آن بشرح و بیان نتواند و مجملی از آنچه بسیار کوشیده در
جمع تفصیل آن اختصار و مقصود اظهار میکند و آنکه هر که این شریف را هر شب بخواند و هر روز خطر آن نماید و در آن
شب طاق بخواند و اگر میسر نشود یا در هر فریضه تلاوت کند از فتور و احتیاج و در دنیا در اسباب بات و بخلایق نیازمند نگردد و اگر
هر فریضه و نافله مواظبت کند حق سبحانه او را از فضل خود بی‌نیاز گرداند و روزی او فراخ گردد و رزق او را بی‌منت و مشقت رساند و اگر
بخواند آنکه شب بات در خانه خود خطور کند و هر که آنرا اگر بر اهل بیت و بر شبانگاه بخواند خدای تعالی او را از شر دزد و حرامی نگاه دارد
و اسباب و اموال او را در امان حق سبحانه باشد و اگر بر آن مواظبت کند از خطر آتش محفوظ باشد و اسباب و امتعه او از سوختن ایمن گردد
جواب پریشان دیدن و در خواب ترسیدن در امان خود باشد و هر که صبح و شام آنرا بخواند از آفت جنیان و کافران جن و انس و چوب و سایر
و سایر حیوانات زهردار محفوظ ماند و هر که بیوسته آنرا بگرسی خواند آفتی و گزندی باو نرسد و از جمیع آفات و بلایا ایمن گردد و اگر شر
جن و انس ایمن شود و اگر کسی آنرا بگرسی بر سر بیمار بگیرد خواند و در مراضع و مواضع زنان حامله خواند از آفت دزدی و نقصان محفوظ ماند و برکت
عظیم در آن پدید آید و اگر آنرا بر خطبه در آستانه دکان بنهد و بر آن و نقش بسیار کرده و بر گرد آن بنشاند خانه بنهد هر که
در آن خانه زود در آن مسکن از شر جن و انس باشد و اگر کسی آنرا بنویسد و بخواند و جز از نوبت منزل خود در آن بهشت بیند
آنرا بر قطعه استان بنجاه کلمات و در هر کلمه بنجاه جبر و نفع و برکات است عبد الله عوض و آنرا بر کند که شبی در خواب دید و فایده ظاهر
شد و در بیخبر بر خواست و هول و هیبت بر دهانش و آثار و نقل آمده است بود و مبتلی المرسی لجه و امر و لیه و صاحبه و جنه سبر اکنند و
او و مهنیات بر آنشم ایمان و زده و موقف عرصات حاضر گردد و حساب کرده و آنکه بر بهشت بر نهد و حوری بهشت بر نهد و
لمه و کوشکهای زمین بر سر خود گرداند که انجمال و حسن آن حیران بماند و مرا گفت در حالی این قصه‌ها دیدم و چون آنرا بنوشتم و بجا
برکت دعا بنیاز بنیاز چون تمام و صد و هفت آیه بنج خانه بود پس مرا گفت اینها جمله آنست من ارشادی از خواب در آمد و حمد
شکر کرد و چون صبح شد نزد محمد بن سیرین رفتم که در تعبیر خواب کامل بود و در این علم فرید دهر و وحید عصر خود و این خواب را بر او قصه
کردم گفت چگونه میبایم که تو این آنکه می‌بینم خواب آنست و لیکن تو آن را بکجا کشتی گفت از بجا که آنرا بگرسی بجا کلمات
بجا جزو خواب آن نشیم مرا عجبی آمد از حفظ علم و مهارت او در علم تعبیر و علوم قرآن پس مرا گفت یا عبد الله هر که این آنکه می‌بیند خواب
شکران مرا بر آسان شود و بیان و اقتی و خواص آن حوالت بکتب دیگر است آورده‌اند که مردی از انصار که او را ابو الحصین گفتندی و هر
مات جمعی از اهل تجارت از شام بمدینه آمده بسر او ابو الحصین نصرانی ترغیب کرده و ترسانیده و با آن جماعت مشورت نمود و
بعد از آن و آنکه ترسیده عالم صلی الله علیه و آله و سلم و گفت یا رسول الله گفتند اینجا با کردن و در خواب ای با مسلمانان باید خروج
قوت دادند لا اکراه فی الدین همچنان که ابو الحصین در قبول اسلام بعینه اگر ایمان بیاورد هیچکس بر او بهود و نصاری و مجوس

اسلام آورد چه اکراه در جنت عبادت است اما اگر غیر صلی را که دری در آن خیری نه چند و این موجب ترتیب نعم است بر شکر و هر فایده مبنا شد
در حق اکراه او بایمان و بعد از آن در قبول عذر و اکراه میسر باید که قد تبین بدرستی که روشن شده است الرشد من الغی راه رشد
گمراهی و بیوگر ایمان و حق از باطل تمیز نشد جهالت و ملحد در اهین راهبر و تائب گشته که ایمان شد بت که موصل بسعادت ابدیه و هر
بخیلت که موجب شقاوت و سرمدیه و هر کار ایمان سبب نجات و خلود گردد بایمان بسوی حال بود و سعادت و بنجات
خواهد داشت ما اکراه و الجاء و بت که جمع صنم بر سال یکی را در عنان بسیار نقش شده او الحصین و ناخوش نماید و کرا بسیار
یاد و اگر حق سبحانه ایمان ایشان را بر شاه ملائکه لا یؤمنون بحکمت بما انجم منهم و نزد مجاهد آن که نزول آن را بر خود و در آمد
از انصاری ملاحی داشت که او را مسیح گفتندی و او را ایمان اکراه و اجبار میکرد و کتب لا اکراه مسئله لا اکراه میتوانست و هر ایمان اکراه
بجبر در اسلام و نزد بعضی این آیه مخصوص باهل کتاب است نه کتابات و منسوخ شده و مستند آن مجاهد الکفار و المنافقین و
علیهم و ابن عباس روایت که قبل از اسلام در میان انصار زنی بود که از فرزند بمانده نذر کرد که اگر فرزند بماند و خواهد
نشود او را بجهود دهم چون زمان اسلام رسید جمعی از انصار که مسلمان کرده بودند با یهود آن بنی النضیر در میان ایشان بودند و جهود
حق سبحانه ملاحی وطن جنیان لا مساخت انصار گفتند یا رسول الله ایشان فرزندان و اولاد ما اند خوف آن دارند که لا اکراه بی
الدین حضرت رسالت فرمود که حق تعالی از بجبر کرده باید است اگر در این اسلام خواهند و بر آن رسخ و ورزند در سازند احوال شوند
اگر نه بر یهود اختیار کنند با ایشان ملاحی و طرکت و جدال و ملاحت خود را بگوید و اندی گفتند که لا اکراه فی الدین صبا اسلام الغدر
برای عرب صاحب کتاب بنود بر حق رسول خود دارد و کار عرب قبول کرد بکر اسلام با تبع و اما اهل کتاب را بر دین اسلام اکراه
بکن بلکه بجبر ساز ایشان را بر ایمان اسلام آورد و بجبر قبول کردن کلمه بینات که مرا کرد و اسلام در آید مکوشد که تو با اکراه
ایمان آورده در باطن کافری کنند و لا تنتوا و لن القی الیکم السلام مؤمنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا فترکفر در هر کار
کرد بجنگ نکرد بالطاغوت شیطان با اصنام یا بهر چه از پرستش میکند جز از خدای را از احجار و حیوانات و ملائکه و یا
بهر که بازدارد باشد بنده را از عبادت خدای طاغوت فعلوت الطغیان که عبیر و لام از مغلوب شد و گویند طاغوت اصل ایمان
که نمایند و ماست بیدیها اصل کفر که مکرر و با آنچه مخالف دین خدا است و یؤمن بالله و مکرر و بخدا و بیعنی موجد تصدیق نمایند
رسالت فقد استمسک پس بتحقیق که چنگ زد بسال کرده از ارض خود و چنگ زده بالعروة الوثقی چیزی در دست او بزرگی محکم
لا انفصام لها که هیچ انفصالی و انقطاعی نیست از ابقال انفصام انکسر و فاکسر و عروه و نقی گیرد و ثبت مسمار
از طاق مثل خرز نظر صحیح و رای فریم و از ایمان است و اتباع سنت و تعرف بر امر و نهی که مسلمان طریق مهر است مهر او نیز بجهاد
کسی که مثل صدره و نقی شده منقطع نشود و در وادی ملاحی نیافتد مجتبی کسی که ایمان نسبت بجنت بمنقطع الی یزید و در
عاید بهلاکت می‌افتد والله سمیع و صدق و سخن تو آنکه و آنکه مسموع و نقی الیه ان شده علیم و داناست نیت ظاهر
نشان آن و مبتدا بدان این شدید بات در منافق سلکی که بر کرده و نقی نقی [illegible] ساده در بیابد در حالی بجهاد

که ان مرهم را از ترفیف در طلعت مرهم را مرید عایه بحیث و لحضر خواهر را جزیات ربوبیت که انبیا را از طغیان ماسوی فانی ساخته
امر را اعلاق واجب الاجرو مانع سازد و لهذا گفته اند که طاغوت ماسوای حق که کسی بوی بر ایمان بحق و هر قدری از هر دو ها اشتراک
سالکین در حضرت رسالت هم فرموده که الهوا عدو العقل و العقل من جمیع الهدی و خدا بانی که در زمین میپرستند هر گاه گفتار که از امر
اتخذ الهه هواه و نزد حدیث است نفس عبد الدرهم و نفس عبد الدینار و صه هلاک شدند و رسیم و سند و زر و فرزند شیر الصفوری
از هر چیزی محو باید بود و بالکلیه و من جمع الرجوع و الحق تمام باید پیوست تا ستر فنا استسلام السرور الوفق لا انفصام لها و سوای
دل از عجلوه در آید در زمره این جماعه داخل شود که اللهم ولی الذین آمنوا خدای دوست دار ناصر کسانی است که گرویده اند بر وحدانیت
تصدیق نموده اند بجمیع اوامر و نواهی وی و مصالح امور دین و دنیوی ایشان و متولی کار ایشان در راه نمودن بصراط مستقیم که وصل بجنان
نعیم یخرجهم بیرون می آرد ایشان را بصدق و توفیق خود من الظلمات از تاریکیهای کفر و ضلالت و اتباع هوا و نفس و سایر
سایر ایشان موید بکفر الی النور بروشنائی ایمان که هدایت مفضیه موصله است بایمان و مراد بالخروج از ظلمات
کفر و ضلالت بنور ایمان و طاعت هدایت است انبیا را نصب اولیا را اعلام و الطاف داعیه بنیل ایمان از ارسال رسل و انزال کتب
غرای از آیات هادیه جلیه الضرور سید ایشان که اگر این امور نبودی بیرون نیامدندی کفار بایمان و از تیه حیرت بصحرای صراط
زیرا که این امور از جانب حق تعالی است محمد ایشان بجهت انزال سوره در حق کفار زیاده است و از جهت اسناد این تیسیر مکرر در سوره که
فرمود هم رجال الرحمن و گویند مراد بالخروج ظلمات خود بیرون بردن حق سبحانه است انبیا را از شاهد بینی یا از ظلمات نفس
و اولیا از رسانیدن تیسیر با اعلاق ربوبیه و محل اعراض این جمله فعل ایشان که جز جهل از حیرت در منصوب الظلمات که حال است
از ضمیر مستکن در خبر یا از موصول یا از هر دو یا کلامیست مستانف که متبع کلام ما قبل را مقرر و لا ایات والذین کفروا
اما کفر ایشان شایند نه همچنین یهود یا اهل اند در اصل ان کفر را جمع کفار اند اولیاؤهم الطاغوت دوستان ایشان طواغیت اند
یعنی شیاطین یا ضلال از هوی و شیطان بعد از و کفر و طاغوت بود یک الاشرف و حبیب الحظ و اسلام ایشان و طاغوت
عبد الصاحبان و سایر الهه اهل طاغوت اهل اند از طغیان و افراد طاغوت با اکثر ادجع است بجهت دلالت ما قبل بر ادجع
از آن مستخبر است یعنی دوستان ایشان جمع شیاطین الجن و الانس اند و اهوای باطله یخرجونهم بیرون می آرند ایشان
را از نور اموی که طاغوت عبارت از ایشان است یعنی میخواستند ایشان کافر را از ایمان من الظلمات الی النور سوی تاریکیها
کفر یا یهود را بنور نجوم اند از ایمان که متوجه داشتند بتکذیب آن یا اهل اند در اقرار ایمان یا از نور تقیید بنور سوی ظلمات
شکوک و شبهات است و خروج بطاغوت یا غیر است جمله صلاته و عوایق ایشان بجهت عوایق اعوان طاغوت
عبد الله عباس روایت کرده که این آیت در حق قومی آمده که از نبوت عیسی بعد رسول صلی الله علیه و آله مسبوق شدند بنوی ایمان آورده
حق سبحانه بجهت ایمان ایشان بحضرت رسالت هم اخبار از کفر دیگر خبر از بیرون آورده و گویند مراد از این جمله اند که پیش از بعثت
خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بوی ایمان داشتند بحق آنچه در کتب ایشان بود از صفت و صفه آنحضرت و چون مبعوث شد کافر شدند و

معاند و ورزیدند لتوراتهم ملکا جاء هم ملکا مرا کفر و له اولئک ان کافر اند باطواغیت اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ هم
فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید مانند کانند ابن سعید و تجدید بیت ایشان کصدر مقابلات بوده و نیز ایشان تعظیم شان ایشان
شده و اگر چون حق سبحانه بیان فرموده که مؤمنان و کفار را بعد از طاغوت و دیگر حرکت مدد از جهت فسق حضرت موسی هم و ذکر ابراهیم
و نمرود سید باید فرمود الم تر همزه برای تعجب است بحالت و در حقارت و معنی الم یدری و بصر بصیرت نظر نکردی الی الذی سوی آنکسی که
حاج ابراهیم حجت بطرح و محاجه کرد ابراهیم فی ربه در دین خدای یا در اثبات ربوبیت و مصاحبت پروردگار او بمجادله و حجت بود
ان آتاه الله الملک جهت بطرح و او که او بود خدای او را پادشاهی یعنی مغرور شد او را بمحاجه داشت و بمحاجه کرد با ابراهیم چون حکم کرد
این همه ضرر بکفر کفر ملک یا دنیوی اجنبی الیاب یا آنکه منصوب الملک بر طرح و متذکر آنکه وقت اتاه الله الملک یعنی حاجه او در وقتی بود که
چون حاجه او را پادشاهی داده بود و مراد بمرد نمرود کنعان که بجهت اغراء او بسلطنت مجوس از آتش طغیان بیرون آورد سر تکبر از کریبان عصیان بیرون
کرد بجهت آنکه جهت روی رسید در تصرف ذات طغیان افزوده دعوی خدائی کرد و او را لوای که بود که دعوی الوهیت کرد و در آن وقت کار ابراهیم علیه السلام بنا را
نیک بر او اکان دولت نمرود سر سوختن او فرا گرفت مرده فرمود که بیا و زندهجو زحاجه کرد و خدا او دکت خدای تو کیست که منکر الهه باشد و بر آن
دم شکسته بر جبابا مسلط کرد و الطاف لطف محاجه با آنکه مجادله او را مرا طلب بود و حجتی او را بود بجهت دعوا او بود با آنکه قول او متضمن حجت بود
ساذج علیه السلام مرتبت که مجادله بصدر از ادای ابراهیم بود بعد در آتش صرود و ساخت شدن ابراهیم یعنی چون نمرود ابراهیم را دید که آتش بر او سرد
و او را ضرر نمی رساند از آن نمی شد و گفت ای ابراهیم بر خدای که تو مرا بعبادت او میخوانی کیست و قوله اذ قال ابراهیم طرف حجت یا بدل
ان آتاه الله الملک یعنی بود محاجه کرد با ابراهیم در وقتی که گفت او را ابراهیم در جواب نمرود که ربی الذی ربی آنکس که از روی قدرت
یحیی زنده میکرداند و اعدام موجود می آورد و یمیت و میمیراند و نابود میکند و موت میکند در احیا
بجهت حیوة از ممانعت از خدای بر بندگان از جهت ابراهیم عدد محاجه دیگر آن فرمود که قال کفر بود در جواب او انا یحیی من هم زنده میکنم
مسئول قتل و امیت و میمیرانم بمعنی زندگی و اجل الشتر را که سر رشته امید از بدن کافی قطع کرده بود طلبید و اما در دو کشتن یک زنده
زندگی کردم و دیگر از ایشان طلب بود بنقل رسانید و گفت ایشان زنده را رها میکنم اعتقاد آن بر طاغی بود که احیا بمعنی و اما بقتل
بندگان که احیا و اما که خلق جانه و موت در احیا و آن حضرت قادر مختار را اثبات نمایند آن اما چنان حلمی خود تسلیم کرد لاجرم
ابراهیم بحجتی روشن تر انتقال نمود قال ابراهیم که ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای یاتی بالشمس میآورد آفتاب را هر روز
از افق شرقی که محل طلوع من المشرق پس بیار تو او را از جهات غربی که موضع دور فرق آفتاب است مخصوص بخرابات که ابراهیم بر کلام
او را نمرود بر اظهار عجز و دور ساخته فاسد که از ایشان بسیار است رسیده که او را گفته بود که ای الذی یحیی و یمیت و مثل کلام
نمرود را از احتجاج باید خرد فدو نمرات بر تقریر و تلبیس ان تا دفع شاغب نماید و این در الحقیقه بود از اشکال نحوی بنا بر اصلی از ضرورت حجت
عرف که جز از ایشان باد عاجزت بر آنکه ابراهیم اعراض کرد بمسائل و حجتی دیگر بحجت ضعیف که حجت او را بود باشد رجوع او را بسبب حال
روح است در حسد و اسلام الخراج ان از ایشان بدون مقصد که نیز از ایشان بود [illegible] و این اشعار است که جواب ابراهیم [illegible]

فرمود مرو چند کاه او را در زندان محبوس ساخت و بعد از آن او را بر دو از در تنبیه فرمود و قبل از الفای او بآتش و بر آتش مرتبه الله
تدعوا الیه کبت خدای که مرد مانی زبان بیخواری و ابتا از اعبادة اصنام منع و زجر کنی ابرهیم بحجت اثبات آفریدگار عالم و اطال معبود غیر او
کلام مذکور را او صادر فرمود **فبهت الذی کفر** پس مبهوت گشت و حیران شد آنکه کافر بود و حجت او منقطع گشت و مقاومت
کرد در مقال الکلام ابرهیم بحق بود **والله لا یهدی** و خدا ایشان را هدایت نمی آورد در حجت **القوم الظالمین** گروه ستمکاران را و در حجت انتشار
قبول هدایت ظلم بر نفس خود کرده اند یا بحجت یا طریق حجت در رد و قبلت نها و تمایل اصلاح بلکه آمد و دیگر بحجت و مرود بحجت و
گفت ابرهیم او را کفت آنچه من قدرت دارم که صانع آفرینندگی که کرد آنکه کرد آنکه کشت اگر در دعوی خدائی صادق مرد و دروغ ساز و ابرهیم در حجت و رد بیک
رسیدن حجت و سالنه و تاکید و اثبات حجت و رد از او انجیه نا بنا ایمان فرمود و اگر بگوید جز امرود در جستجو کنان او وهم شد و حیات بهمان
الشرب گفت طیات بهمان الشرب که بحجت آنکه او را ایمان و صحت عالم بود که اگر ابرهیم این را او بحجت اقرار کند ایمان آن کند بحجت ضرور
نبود و او را بر حجت خصم او کرد و بر آنکه الله لا یهدی القوم الظالمین سازد و ایمان و حجت باطل نیز آنکه مراد اصلاح در اول اصلاح
مطلوب و در دوم اثبات بیان و این مسئله و این نکته سالک در آن سلوک باید تا بمطلوب رسد بلکه اهم آنست که مطلوب رسد باید
چنانکه سالک اختیار ارشاد بکند مطلوب نمی رسد و در این ذات اثرات بر کلمه صادق فرمود و دست دیرا دگر ضروری موجودی حیات بیند و
تحلیل و اثبات صانع و نیز دلالت بر وحدانیت و حسن حجت و در تفسیر بر الفتوح مذکور است که نمرود و کنعان او کسی بود که اول سر بهاد
و در ضرب جباری کرد و دعوی خدائی نمود و مروی است که چهار کس بادشاهی تمام زمین کرد دو مشرق و مغرب را دیگر بخت نصر و سوم ذوالقرنین
مؤمن بود و چهارم ذوالقرنین و دو کافر که آن نمرود و دوم بخت نصر و بدین اسلام کرد که در زمان نمرود و مرد مال را اصلاح
امدند و نزد او خانه بیخبر بند هر چه کرد او امر دیگر نمی کرد و بکو انبیا نکفتی که لست ربنا تو نی خدای ما و ابرهیم ابتدا
سؤال آن صورت سؤال کرد و حق زده ایشان را کفت من ربک و کو ایشان بنا بر عادت خود کفت لست ربنا ابرهیم فرمود ربی الذی یحیی و یمیت
حمد را کفت و داد و ابرهیم رهیم از آن داد پس ابرهیم ی کفت هر کفت چون بدر شهر رسید شد مرده بود دکانی کرد شهر در آنجا و دیگر آنرا شما
اصل آنچه میکرد بحجت و هم شمله اصل بیامد نزد تلی بلند که در حوالی آن شهر بود و حجاب خود را از آن بر کرد و سر آنرا بر آن بکند
چون کوفه و ساده بود با سر آنچه مشغول شد اهل بیت او چون حجاب را بر دیدند سر آنرا کشودند و باکیزه دیدند که از آن بیکو و مکی بود
پس نان بخت چون ابرهیم بحجاب در آمد بوی نان بشام او رسید از آن مشتبه شد و چون بحجت او بر نان آمد کفت این را کجا آورده اید
از آن آرد کنو آورده دانست که آن آفریده حق سبحانه است الفقه حق سبحانه ابرهیم را بدعوة نزد نمرود و دشنا دو کفت که نمرود کسی که
ایمان او را تا سال و بادشاهی تر او قرار خود کنم و اگر نه آنرا اصل کنم و نزد اهل آن کنم چون ابرهیم ع این تبلیغ الفاظ فرمود نمرود کفت
ترا بعبد این خدای چکونه است که تو مرا با دعوة میکنی ابرهیم کفت ربی الذی یحیی و یمیت نمرود حجت تلبیس بر وجه خود کفت انا احیی و
بر یکی را کفت و ایجاد الفتل بود زندگانی و یکی را که مستحق قتل بود کشت بر مسلمانی کرد که احیا و اماتت طریق باشد هم
بحجت خصم شمه تلبیس بر تلبیس نزد انتقال فرمود و کفت خدای من آفتاب را از مشرق طالع میسازد تو از مشرق بیرون آورد و کفت

ابرهیم بانتقال بود از حجت او بایمان بلکه عرض دعوی او بود که بر ظاهر سازد که اگر خدا راست در احیا و اماتت باید که آفتاب از مشرق و مغرب طالع
نیز اگر تو در دعوی اماتت و احیا صادق و اخبار را از مغرب بر دور و نمرود از جواب حجت فرو ماند و حجت بر او منقطع شد پس حق سبحانه و تعالی
ابرهیم را کفت نمرود را دعوت کن و امر او عرضه ده که اگر ایمان آرد بادشاهی او در قرار خود ماند و اگر نه از سلطنت معزول و محروم ماند و سلاح
و سپاه نمرود جواب داد که من خود را خدای دیگر نمیدانم ابرهیم سر با این کلام را بر احیه فرمود و در جواب شنید و بعد از آن ابرهیم را کفت ای
خدای تو نیز اندیشه کر را سنت نا تحاید کسی هر که مالک باشد او خدای باشد و خدای باشد حجت حق سبحانه ابرهیم خطاب کرد که
بکوی ناسه رسالت را حجت که منتهی در صدر حجت لشکر و ابرهیم کفت بار خدایا تو عالمی انکند این تبکار حق سبحانه فرمود او را باش کذار و
مذهب من کرد که او چه خواهد کرد پس ابرهیم بنام الهی بکذارد و رو لشکر عظیم جمع کرد و ابرهیم کفت که من این کوه می جوید لشکر خدای تو
اثری سپاه این حق سبحانه جبرئیل اعطا فرمود که بحلوات مر کدام صیفه تر جبرئیل کفت بار خدایا تو عالمی که هیچ مخلوق ضعیف تر از
اثری سپاه این حق سبحانه جبرئیل اعطا فرمود که بحلوات مر کدام صیفه تر جبرئیل کفت بار خدایا تو عالمی که هیچ مخلوق ضعیف تر از
پشه نیست و مرد ابتدا کدام نوع ضعیف تر و ای کفت پشه های فاقد دریا را بر او سحابه فرستد راکه در قبال موکل بود و سحر که بهلاک در کشاید
نار شمار ایشان متوجه دیار نمرود و شوند از فرش بکند بکشاد و از آن در جداب بیرون آمدند که آفتاب و روی زمین را بپوشانید و از
چون دید که شعاع آفتاب زمین می آید کفت چرا امروز آفتاب مرئی نمی آید ابرهیم کفت خدای من بکند او در بین بود که بیکبار بر نمرود
و بر آن شدند و مرد بیابان افتادند و کشت و پوست آن لشکر بیابان و چارپایان را بخورد و بعضی را استخوان از ایشان ماند و مرد در بیابان
بیکرت و دستها اصلا مونس با و بنیر ساید ابرهیم نمرود را کفت اکنون ایمان می آوری کفت نه مرد بیست که جز مؤمنه عوض بیشه
ظاهر شد نمرود و بعد نمرود تا بنجیل تمام قصری برای وی ساخت که هیچ فرجه داشت که جز پشه و اندر داخل نتواند شد بر اندرون آن
و نیز حق سبحانه پشه الطلم داد تا بنزد کشتند و نصف خرد پشه بود و داخل شود آن پشه چون در آن در آمد نصف از و در خارج فرجه
و نصفی باندرون قصر در آمد و بر آن زیر بر نمرود دست را بر کرد بر دماغ او اصل زیر بر او را بهر کرفت نمرود چون بهای خود در آنجا
فی الحال منهزم شد پشه بسوراخ بینی او در آمد و باندرون دماغ او رفت و در منخر سر او قرار کرفت و چون لشکر پشه بنزد خود جمع کرد
نمرود از آن قصر بیرون آمد و از نیم پشه منتشر سر او را بجوزه زدند آنکه تنکی بود قاس چهار صد سال که مدار بادشاهی او بود و بر آن
منتب بود در آخر مقرر کرد که هر روز کاسه از کاسه او را بر سر او زنند و چون مدت کوتاه
تمام فرق سر او زنند و او را هلاک کند و روز دیگر کسی که پیش از آمد بسلام او آمد و طرقه جنانی بر سر او زد که دو شق شد تحقیق که کلام
بود که در متوجه مواشد و نمرود در بیمار ضربه بجهنم پیوست بلکه حق سبحانه و تعالی ایمان قصه دیگر بیان میکند و آن صحیح
اجابت بقوله **او کالذی** و این سخن نسبت بر او الیه تنبیه این که آن یک مثل الذی مر علی قریة و آن شد بحجه ذلک الذی
تخصیص ابرهیم و تشبیه بحجت آنکه سکر اجابت بود و حال آنکه بیا اکثر از حد اصحاب خلاف مذهب و بعضی و سبب آنکه آن
بدیری مثل آنکه او **مر علی قریة** کذشت بر دیهی و کفت [illegible] الذی مر علی قریة

ونزد بعضی این کلام از همین که ذکر آن کرده بجهت جواب سارهٔ مزبوره و تقدیر انکار کن نحو یحیی کما یحیی الله الذی من مراد از کلام
عزیر و شرح حیات بالخضر یا کافر بعث و مورد اخیر بعث نظم آن کلام از و مراد بقریه بیت المقدس است در حینی که بخت نصر آنرا خراب
کرده یا قریه بوده در حوالی بیت المقدس و گفته اند مراد قریه طالوت که مذکور شده و غیر او نیز گفته اند و استفاق قریه از قری است بمعنی جمع
جامع مردمان **وهی خاویة** حال از قریه یعنی در حالتی که آن در افتاده بود **علی عروشها** بر سقفهای خود یعنی اول سقفها منهدم
شد و بعد از آن دیوارها بر آن افتاد و این بهمان خرابیست و اشهر آنست که گذرنده سوی بیت المقدس از عزیر بوده که خود و حمار و سلة انجیر
اگاهی احیا بود از دهر مسند و تیرات و از ابو جعفر علیه السلام نیز روایت است که این شخص ارمیا بود که حق سبحانه او را مبعوث داد و بنی اسرائیل
و او را گفت با ارمیا از کجا دانستی که بود در قریه برای امر عظیم اختیار کردم تا بر او زیاده بانی اسرائیل و تا
پادشاه او را تربیت نماید و تعلیم او کند احکام الهی را بعد چون مدتی در بین بنی اسرائیل مرتکب معاصی شدند تحلیل حرام
کردند حق سبحانه بارمیا وحی کرد که ایشان را تهدید کن و قصد امتحان من نما و بگو ایشان را که اگر انتهاء از امر و نهی نکنید جبار
را بر ایشان مسلط کردانم تا ایشان را اسیر کرده و ارمیا ایشان را قوم را مسلط بخواند و پیغام الهی را بایشان رسانید ایشان استماع نمودند
و در طغیان و عصیان افزودند حق سبحانه بارمیا خطاب کرد که ای ارمیا من بنی اسرائیل را دست باز هلاک نمودم و بعد ساخت و بیت
اهل ایلیا و دار ایلیا بخت النصر بکرب و تضرع بسیار کرد خطاب آمد که ای ارمیا او را که تا نود سال بکنی بر بنی اسرائیل من ضرار ایشان
باز آنها را بعد از سال از صورت که ایشان نهایت در طغیان رسیدند بخت نصر با شش هزار سوار اهل بیت المقدس
خبر یافت تا بنی اسرائیل رسید ارمیا گفت در بنی اسرائیل چه گوئی گفت اندیشه بجز امید که حق تعالی بر بنی اسرائیل
نکند ایشان را هلاک کند چون بخت نصر نزدیک ایشان رسید حق تعالی فرشته را فرستاد تا بارمیا صورت مردی در گفت یا نبی الله
از اهل اسد او را از تو مسئله پرسم گفت بپرس گفت چه گوئی در حق جماعتی که بوده و فهم نمی باشد و ایشان را کفران نعمت
کنند و شکر گذاری او استقبال نمایند و بپوشند او را از زند و اصلاح میان او نزند و هیچ او نیز و احسان بر ایشان زیاده کند
ایشان را کفران نعمت بسیار کنند از ما گفت مردی مصور را کی گفت را ایشان بیاد بکند و با ایشان بیاد تا صد سال مرده
ان فرشته رفت و صد سال چند روز دیگر باز آمد و گفت یا نبی الله مصور چند در میان اصلاح و احسان بیشتر میکند ایشان در کفران
و جحود بیشتر میکنند اکنون سزای ایشان چه باشد گفت ایشان مستحق هلاک گفت و استیصال گفت با من مرا خطاب کن
در واقع که ایشان را هلاک کند و در بر وقت بخت نصر بیت المقدس رسید بود و بشکر بیرون آمد و بحصر بر ارمیا در جواب گفت
نوبه نوبه کن شاید که این بلا دور شود منادی منصور خواندند و خطبه شکر گذاری او را تعلیم رسانید و روی بر بیت و صد
روز بگریه و گفت من جان زیاده شد و طغیان و کفران ایشان بحد و دی نهایت گفت من جای خود و فال ارمیا گفت
اگر او نیز در ایشان صادق و ایشان مستحق هلاک اند مال ایشان را بر ما که خلاف ایشان ایشان را محفوظ دارد بر ارمیا الهام کرد
ایشان را آسمان تا از شد و موضع قربان از بیت المقدس بسوخت و بر زمین فرو شد ارمیا بیفتاد و بهوش شد چون با هوش آمد

مراد و مدد داد و بودی که دعای تو ایشان را هلاک نکنم بعد از آن فرشته نزد وی آمد و گفت خطاب سلام میرساند و میگوید چنانکه دعای
تو عذاب را نشنوده ایشان را هلاک نکردم فرو فرشته بود و حق سبحانه بر سبیل امتحان بصورت آدمی نزد او فرستاده و دعای او صادر شده و
اهالی قریه در بنی اسرائیل بود که جای وی مستحکم شده بر بیت المقدس را گذاشت از آن ناحیه فرار نمود و بخت نصر با عساکر خود بلیغا آمد و بیت
المقدس را خراب کرد و بنی اسرائیل را در قسمت ساخت تملکی را کشت و ذلیل و اسیر کرد و ملوک را هاکر تا شام در دست ایشان باشد بر کودکان اسیر
را بیاورد و ایشان را در عدد صد و هزار بودند و ایشان را در میان اسیران اسرائیل قطعی نمودند و هر اسیری را بطلب خود بر سید و صد از هزار اسیر
بر کرده تا بسیری از حال بر کرده و در بیت المقدس از اخذ و اتلاف کوهی عظیم از حال بیداشد و چون برگشت و بابل بر اصحاب نمود بیت المقدس
را خالی بگذاشتند ارمیا بر در اگر کوشی نشسته روی به بیت المقدس و بیاده اگر در سلسله کرده و بار عصیر همراه داشت چون اجزای بیت المقدس را دید
گشتگان را شاهد کرد از روی تعجب **قال** گفت **کیف یحیی** چگونه و چه وجه زنده کرداند **هذه الله** این بیت را خدای بعد چگونه اهل آنرا
ساده **بعد موتها** پس از مردن آن ایرانیان بحضور از معرفت طریق اجبار استطلاع نمود و بعجب راست دعای شاهد از قبیل امور
کدر ارزی کیف یحیی الموتی و نزد کسانی که قابل این کلمه کافر است بود چنانکه گفت مراد استبعاد و بیان از اجبار کرده اجبار استمرار
رای تعجب و مؤمن از برای جزای و یا برای جزای یا الی قبل و سال الفترة و صد و مصاف و معنی اینکه چگونه خواهد این را بدان کرد او بر از
جزای آن رانی در موضع نصب است بر ظرفیت بمعنی متی یا بحال بمعنی کیف و هر تقدیر چون این کلام را گفت **فاماته الله** پس بمیراند او را حق تعالی
مائة عام صد سال و حق تعالی بمیرانید صد سال او را در حال ایجاد و مکث **ثم بعثه** پس از زنده کرد او را و سزاوار
بهمان صورت و شکل که بود در بر وقت از وقت که صد سال گذشت **قال کم لبثت** حق تعالی خود را بجای خود بیت و بعضی که ذات الحیات بهمان حواس
غلبه کرد حق سبحانه در خواب حال از شد بر احاطه صد سال در داد و بود و حق سبحانه او را از جسم مردمان پنهان کرده و گفت اما از سباع و کاذب
جز هفت سال بر اسد خوف یا دشمنی را الیا دشمنان هارا مرا کرد تا بیاید و بیت المقدس با اهالی آن سازد و بی هزار قهر با او و کاشت با
قهر مای سعید هر امر دکا نکرد تمیز فرمود تا بیاید و در خیال بیت المقدس و شهرها و دیهها مشغول شد و حق تعالی بخت نصر با اهل
کرد و بقایای بنی اسرائیل نیز معاف ایشان کرده بعمیر و تعمیر بیت المقدس اشتغال نمودند تا عرصه سی سال و اتمام و اهل و بر وجهی بگذرانید
آنچه سابقا بود و چون نصد سال از تخریب بیت المقدس و موت ارمیا بیاید حق سبحانه او را زنده ساخت و از کرم و رفاه و سوی دو ایشان
کرد اما پس کسی عزیر و شعیا بود و ابا عبد الله علیه السلام با نورت و پیر منقول که فرمود و فتی از دستان میگریختم و شکر در میرفتم
تا که بعضی از دیهها شام رسیدم و پیر خی از مردمان آن دیهها سلاله کرد و گوی دیدم و مردمان از قری که در حوالی بود دیدم بان گو
بالا دیدم از ایشان پرسیدم که این چه موضع است و شما چه کار اینجا میدید گفتند در این گوه غاری است و در آن غار راهی است هر کار
آنجا میرود آید و بیاید اسوخطه زیاده و آنچه در بیاست کل شد باب و حل بان لیر بخصر فرمود که من نزد ایشان آنجا بیان گو رفتم میری
او صفت بسیار بسیری با از پیر مرد و از دیدگان او و هایی او در چشمهای او فرو آمده بود و در عصا بر او و بر خود بر جای خود نشسته بود
سبز شده و بر او زمان گرفته چشمش بر بخت افتاده بود که نوری [illegible] آسمان در سیه بار گذاشته بود

آنی

هم

انحضرت کاظم

در این شهر هیچ کس بلی کنیم ما از علما از رسالت ما بسیار در تمام ما رسول شکوار شما نیستیم کنیم ما که از امر مرحومه فرمود بلی
کنا سر علی انهم لنا من خیاهم ایم از علما از لنا بیا اصحاب ایشان کفت من خیاهم ایم ما ملائکه ایشان جنبهک تشکل
امر تنا کنی من از تو چیزی بپرسم باز این پیغمبر می فرمود الا الیک اجیبا ابو امر تو است کنی من بر سم کنیم پرس بخواهی و بر
ما و شما میگوییم که در بهشت درختی است که از طوبی کنیم ما میگوییم که در سرای بهشت است شما میگویند در سرای بهشت
هیچ نعمتها نیست الا شجری از آن درختها بود مثال آن در دنیا چیست امام فرمود مثال آن در دنیا آفتاب که با ملا در سرا از شود تیر
چون بنظر فلان رسد همه چیز مضی نبات میکرد شما شجر از آن درختها بود کفت میگوییم بعد از آن کفت ما و شما میگوییم که آن
از طعام و شراب و بهشت بخورند و چیدا که خورند آن طعام و شراب کرده و مفصل کرده آن را بنا بر مثال آن در دنیا چیست فرمود مثال آن
در کتاب خدا است که چیزی که خواهد کافر بخواند و کسی که کافر بخواند و کسی که مؤمن بخواند و از قرآن و تفسیر و تاویل و تفسیر و کلام و صدق و احکام
حلال و حرام چیزی از آن است از آن بپرسد کفت میگوییم که ما و شما میگوییم که اهل بهشت در بهشت شراب و طعام خورند و آنها را بول
و غایط نباشد مثال آن در دنیا کدام است بحضرت فرمود که مثال آن چیزی است که مادر خود را میخورد و او را بول و غایط نمیکند چیست
میگوییم کفتی که کلید بهشت از زر است یا از سیم فرمود از زر است و از سیم بلکه کلید آن لا اله الا الله و کفتی لا اله الا الله
پدر تو ساکت شد من پدر تو را کفتم علی بن محمد وفات و شاهد آن مسافر است و رفتند و آن است که ظاهر شد لبیان او ری در دین مادر ای کمرای
و در عهد کردند که تو را بجز در ای توام که بیک شکوار ما در مولود است در دیگر روز نزد صدا رفت چون بدید یکی بود و بیست سال بود و بیست
و سه سال اگر آنها را نمیخورد که او را در دیگر بیست مولود شد و پنجاه سال با یکدیگر بودند و صبا را از عزیر بر صحیفه دیهها مستوجه
المقدس سنی معز بسیار اما در بر ابر دیگر دیه عنب نچه دو و بیخ الیها بود رسید موضعی و بر آن دیدا ما خدا آن آب میوه دار و مقدر بجیر
و اگر بجیر در سایه دیوار کفر اگر کفت و انجیر بجد بخورد و اقی در سلم بهاد و انگور را افشرده و باه نبات شد و تقیید جیل بجیر بود و کفت
که دانست در پیش خود چیست و نگه بر دیواری کرده و از آن بیرون کرد چون زید را بعایه خرابی دید و در زمان اهلال و مرده یافت و نگه بر دیوار
نیم که آن بیچه هذه الله بعد موتها سبحانه فیض روح او کرد و حیات آن را بنیر بیرانید تا مدت صد سال او در خوابه او را و مرکوب او را از نظر خلق پنهان
چون هفت سال بمرد او را و مخفی نصر هلاک شد خوابه فرشته فارسی را بر بکخی تا لا یحیت المقدس و او در مدت سی سال اهل عمارت ما را و
و این خبر را از بخت نصر و اهل ترسا و بعد از انقضای مدت صد سال از موت عزیر او را زنده کرد ایشان و کوید او را هم بیاست بیرون او
در نور کذر شد منور نقاب عروس شد و بیرون شد بحکم خدای در وقتی که عزیر زنده شد چشم مالید قال کم لبثت
چند وقت است که در نیک کردی قال کم عزیر لبثت یوما دیگر کرده او را بجاروی و بیرون بکرفت نتوانستی او را بیرون کفت او بعض یوم
بلکه پاره از روز میشود که او را بر اسرار بیاست و بکجه چه تند و وی بود باشد و ماند و اظهار و مترددی قال کفت آن فرشته حیات که
کان چه بلکه لبثت بلکه دیگر کرده اینجا مائة عام صد سال یعنی در صد سال مرده بود عزیر در بکرفت و او صلاح آن بود
دیگر این تعجب او را بیاست دیگر باره آن فرشته او را کفت که فانظر پس بنگر الی طعامک سوی طعام خود یعنی انجیر و در سلسله

فرمود که چون عزیر با دیار خود آمد دیوارها و خانهای او را خراب یافت و بدید بسرای خود آمد و در بزرگ بود و او را که چون نقل
ساله بود و در حین مراجعت صد و بیست ساله شده بود و مشغول و اعمی شده او را در گفت نگیست که در بیرون و جواب داد که این سرای
عزیر است گفت ای پیر دروغ گفتی که عزیر را بیست سی و پنج سال تا عزیر موقوف شد و هرگز نام او نبرد که مرد عزیر و مجوز
گفت سبحان الله صد سال است که عزیر مفقود است و کسی از مصیبت او خبر ندارد و عزیر گفت تعجب است حق سبحانه مرا صد سال میرانید و اکنون مرا زنده
گردانید علامتی در میان ما تا صدق قول او مرا معلوم شود عزیر گفت عزیر چه علامت میخواهی امر طلب کرد که عزیر مستجاب الدعوه و او مستجاب
امراض و بلوی را دعا کردی و حق تعالی فرمودی اگر تو عزیری دعا کن تا حق تعالی چشم مرا روشن سازد تا از آب چشم چون صد سال
عزیر را بگو تا سر عزیر دعا کرد و دست بر چشم او مالید چشم او روشن شد و دست او گرفت و گفت هر چه یاد داری بر من بخوان
پس درست شد و بر خواست و در قبر آغاز کرد بر جز بر و بگریست گفت کجا می روم که تو عزیری چون بگریست برخواست و محاذی آن
آمد و در آن محل پیری از عزیر مانده بود و صد و بیست ساله شده و پیر و مجنون گشته گفت ای قوم مرا دعا کنید که عزیر را زنده کند و در
حال او که عزیر صد سال است که مستوفی عمر و گفت مرا ملازم کرد او بود دعای او حق سبحانه مرا اجابت داد و مرا بحق سبحانه من صد سال
مرا میرانید و اکنون مرا زنده ساختم و مرا خواست و در دیدن عزیر لرزید پس تو گفت عزیر و لحالی بود و میان هر دو گفت چون دست از
او امین نمای و بی جامه بود از خالی بدانست و از آن حال بی حال بود و گفت در چیزی که نخل نصر تو در آن سوخت و هیچ خبر از
ما نداشت حق سبحانه مرا زنده کرد ما را ای لب و عبیر گفت این بخوان چون عزیر خواست و از سبحانه او کرد و بدید و در این
پیری و دست او بیامد و دعوی پیری کرد و از معجزه خواست و وی گفت که معجزه من آنست که چه تو در حفظ است و از ظهور ذلک معجزه
مردی گفت مرا اعجبت و بدو وصیت کرد که در الحافوه در ایرخالی بهمان که مانند او را دارید و بر جید اگر آنچه از پیر و صبیان که
آن عزیر خواهد بود و او را بر داشتند و نظاهر کردند بآنچه عزیر میخواند موافق افتاد و بگفتن که در زبان گفت پس با او ایمان آورند
چون همچنین قبل از عزیر و بعد از او تورات خطوط دست بهم دهان بستهای گفتند و وی چون هدایت صالح علیه السلام
علوا کبیرا و گویند که او تورات را از ظهر قلب املا کرد و وی اسرائیل نوشت چه نخل نصر همگی تورات را سوخته بود و چون او را
نگذاشته و در روایت است که چون عزیر میان قوم خود آمد او را ابن الله پرستیده بودند و وی جوان بود و تعلیم و اخبار صد ساله با بدو
میکند و روی از آن متعجب میشد و او را پیر ابن عزیر علیه السلام میگفتند که چنین که عزیر از قبر خود بیرون رفت چهار ساله بود و در آن
حالت و چون خویش اما او و مردم و در صد از آن احیای او کرد و اهل خود را جمع کرد پس از صد ساله بود و سی و پنج ساله و در آن
ایام اهدیت قال و تحمل ایه الناس از و بیست و پنج ساله مرد بیست که در بیست جمع بگل و خار نبات و مرکب گل بحال گفت و سلام عزیر
صد ساله او کرد احیای بعد صد و صد سال بیان اراده احیای موتی بیک و ما بر جهم و سیفرمایند که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ وَلَكِنْ چون گفت ابراهیم
رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من عالم بقدرت کامله خود كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ چگونه زنده گردانی مردگان را سؤال برای مشاهده کیفیت
احیا و مردگان که در اصل احیا بود گفت تو از ایمان بده ابراهیم چون شنوانست که گوید نعم تقریر دیگر شاهد

و صبا را از نوع سؤال از کرنا و از طمعه شود و جواب آن از عبد الله عباس و سعید جبیر و سدی روایت که سبب این سؤال آن بود که
حق سبحانه جز خواست که ابراهیم را خلیل خود کرد و ملک الموت را فرستاد تا او را بشارت دهد بخلت ابراهیم در سرای نمرود جز از آمدن
در سرای خود و بدو وحی آنحضرت مردی عبور بود و اهل وی که در وی گفت چرا آنجا مرا آمده وی دستوری من ملک الموت گفت مرا صد او در سرای
دنیا ماست ابراهیم دانست که ملک الموت گفت ای ملک الموت برای چه آمدی گفت تا الخلیل بشارت دهم و ترا آگاه سازم که حق سبحانه ترا بگیرد
خود و گرفتن گفت این کی خواهد بود جواب داد وقتی که تو در آتش نمرود در آیی و در آتش ابراهیم صد نفر صرکرد و آنکه حق سبحانه
خواهد
جلد و قت آن رسیده است باز گفت بر سر او کیف تحیی الموتی قال که خدا قوم او لم تؤمن آیا تو ایمان نیاورده یا نیکه من مرده را
میکنم تا مرده را احیا باعاده ترکیب و حیوة حق سبحانه با آنکه عالم بود که ابراهیم اعرف و مؤمن است بایمان در احیا الموتی و مقابل او این کلام گفت تا
بجواب او سائل عرض او اسلام کند و جواب او این بود که قال بلی گفت آری ایمان دارم و سکال ندارم و مرکوب دارم ولکن و لکن این سؤال
لیطمئن قلبی تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه چگونگی آن و گویند نیز استفهام برای تقریر و ایجاب یعنی تو ایمان داری و مؤمنی
احیا و اماته و ما نمود که نمرودی که روی الذی یحیی و یمیت ابراهیم فرمود که چنین است اما میخواهم که بمعاینه آن دل من مطمئن گردد و بمعاینه عیان تو
راست بدانند و ما نمود که نمرودی که روی الذی یحیی و یمیت ابراهیم فرمود که چنین است اما میخواهم که بمعاینه آن دل من مطمئن گردد و بمعاینه عیان تو
مصیبت رایدین ایجاد فرمود و جمعی را الذی ایجاد موجود اورد و بطایفه از واسطه خلق موجودات دیگر بود و ساخت و چون ابراهیم بنوع و وجود
خلق چنین بود و دانست که احیای خلق و بعد از موت و وجود دیگر است و از تبر اسکان نوع دارد و خواست تا بود که احیا کند و نوع دیگر تا بوجود را
علم دان حاصل آید و اسرار آنرا زدانش ارسلش چیزی اورد و اند که الیس طیب دریای مکنت نظر بر مرغ ای افتاد چهار ان دریا بود
و نصف بیرون از مرغان مواد حاضر ان دریا بود و ان مجاهدیک از ان بیار میبرد و ابلیس با خود گفت خوش دار جلیا فتاد مرغی که تو
نظر ان سیکار کرد ان طبع را فریب بتوان داد که اخراج ان اعرای مشتهر را بر سو اصل طبوع و اجوان سایح و اسمای سکان و ساجیان بیکه
جمع توان کرد و حق سبحانه و حق فرستاد تا خلیل که حکاکه فلان دریا شود که دشمن من دام مکری کنند و دست و سر رشته زنی دست اورد و میخواهد
که جمع رابت پیدا ای دار جلیل بیاید و ابلیس تحیر و استهزا و اشتهر خود را الفا کرد ابراهیم مرغی که چه محل تحیرت ما کن کاین اجزا آنست
را آنکه مدد و عضای جسد اورد و قادرست که دیگر باره ان ابر بنده و ساخت جمعیت رساند پس زبان سؤال گشاد که الهی ای کیکه
زنده میکنی تا ان طاعی بانی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد و از فنا در محال و حسن بصری روایت که ان مرغ
دوان بود و اسر بکرکسه که ماهی بود و الجد لب بود و جوان آب سحر زند و انچه دخان بود جوان ابن سحر بنمود و او هم کنار
من دانند که تو ماری که این ما را ترکه ما زدن را بکند جمع کن و زنده نامی و لکن بجوانم نما مانیه چیو انچه بدل اصلی و نصلی سایم
وعلم الیقین بصیر الغیب موکد کرده قال که گفت خدای تعالی که اگر مشاهده و معاینه این حال از روی داری فخذ پس فرا گیر اربعة من الطیر
چهار عدد از مرغان و انها کبوتر و خروس و طاوس بود و در مصحف عثمان که نیز ذکر کرده اند و ابن عباس و عبد الله عباس و سعید
در بیان ایشان که احیای نفس بجوهر الجوهر بالطاهر بسمات و خیال و کیفیت ظاهر است و صاحب کشاف و ابن و صاحب کشف و سر آن مشهور است حضرت

بعد از آن که مرغان را مقصود و قرع و ساعت بهوا که کبوتران موسوم است بر تفصیل این در آخر آیه بتفسیر خواهد یافت و تخصیص
آن به اقرب با فنان و الجمع مرغوب جبر از او خبر صورت که سمی باز شدن و الجمع است جو صحیح حاصل که سمی سحاب فرمود که این چهار
مرغ را بجر فَصُرْهُنَّ بر بدل و ضم کن ایشان را إِلَيْكَ بسوی خود یعنی هر یک را دست بگیر و در صور و شکال آنها بنگر تا اسم کرده خاص
بنیه هر یک بنظر دقیق باز بین تا بدانند و شدت آنچنان بر تو مشتبه نگردد یا مجمع سال الجزای اجزای آن ایشان را با یکدیگر بدین معنی اجزای
پاره کرده با منی و سوهای ایشان را دست خود نگاه دار ثُمَّ اجْعَلْ پس بگذار و وضع کن عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها
بر و توانی نهاد چه قسمت ابو البرا بر جمله استعدادت را بر از قبل ایراد عام و اراده خاص است مخلص بحق آن که و هر کوه که تو دیدی که تو دیدی
و توانی نهاد مِنْهُنَّ از این مرغان متفرق شده باهم آمیخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بسامهای ایشان باذن خدا ایشان
نزد تو يَأْتِينَكَ بیایند بسوی تو در شتاب سَعْيًا شتافتن در آمدن یا پرواز و بشتابند و بدانکه نصب سعیا حال است و معنی سعیا
بسوی جایی که شتاب کنند کان باشند در آمدن وَاعْلَمْ و بدان از روی یقین نزد آن حال أَنَّ اللَّهَ که خدای تعالی عَزِيزٌ غالب است
عاجز نیست از انجام آن کند حَكِيمٌ محکم کار است در هر چه سازد القصه ابرهیم هر مرغی را ذبح کرد و اجزاء اعضا و لحوم و دماء و عروق و
اعصاب و عظام و ریش و اصحاب آنها را پاره پاره کرد و با یکدیگر آمیخت و کنند اندر هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافت و منتشر شد
و چهار بار هفت یا هفت و بر سر کوه نهاد و سرهای ایشان را بدست گرفت آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیایید
بحساب سرهای خود چون بدن سر ایشان خدای اجزای هر یک از یکدیگر منفصل شد و با یکدیگر ملتئم گشت ابدان ایشان درست شد و
زمین دویدن گرفتند آرزو کنند که ابرهیم بحق اسحاق سر بر عجز بنهد مرغ یکی بتن مرغ یکی سر خود و بر زمین دویدن بر بدن خود مشان نهاد
ملتئم شدند و آغاز دویدن کردند و دیدن آن بود که آن صورت ابلق باشد در حجر و دور تر از شهر چه قوم آن شد که بر هر
بنده از آن مرغان بیاید با خیال سیر بسر که تا بدیدن پاهای ایشان دست زند و باشد و دیگر ابدال با صورت کیفیت مرغی را در فتح و صیدن
چشم از ابدال آن حال بدون پس چه نهاد چشم پای ابرهیم بدید و از آنجا بر از مزه هایی خود که در دست او متصل شد
و در اول آورد که هر که خواهد که کشف خود را بحیوة تدبیر زنده کند باید که فرای بدن را بجنبش ریاضت بسیل بسازد بعضی بنا
بیابند تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان کردند و اینها را بدو اعلی شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت تسلیم کنند کان از آن
رحمتان کشاید که در زمین بسیار اشارت که کبوتر را که بوست امر دوستانست بکش و رشته الفت بر خود بر که خواهد
مایل شهوت ذبح کن و خود را از بند شهوت و از دهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آور و صفت حرص و آز را بگذار و طاوس را که
موجب زینت است سر دار و دیده تن را با آن زینتی فرو مده که هر که تن بجاهد این چهار صفت را ذبح کند جزاء او صفتی که سزد
یابد و گرید چهار صفت از طبایع ارکان را در او بدیدی که و ذبح کنی تا خیم حالت لازمات اول صفات بگر که تخم اثرات دوم
داعیه شهوت که قوت نمو است بسوی خاکپوی هر چه در ماده آب چهار مرتبه که اسمان که صفت خاک اوست و انکه در زمین کار سلیمان
علی نبینا و علیه السلام مردی را بطلب او را قصه کرد و تبرعت از اشتغال بسیو و بیل و علت او را در شرح میدادند تا آواز دی شنید

شد و روزی مرغی بیاید از انها جنس او و در قفص افتد و رهبری و قفص او در و گفت از نوع دیگر با ملک بگو صاحب قفص را و آن
نزد سلیمان آورد و حال آن نوع سر و صورت سلیمان آن قفص و آن نوع را گفت چرا با ملک بگفتی که پادشاه مرغی بود هر که در آن
دیده و روزی صیادی بر کوه کاسر دلی انکه و دانه جو در آن داد افتاد چون چشم حرص باز کرد و دانه را دید و چند دیده بصیرت
بگرد جستجو حرص من از آن ممتنع نیست و لیکن بطمع و حرص منور مقارن بدانه نارسیده در دام افتاد و پای وی در آن دام بند صیاد
بگرفت و او را خبث و بجد اگر دانید و لیکن مرد مرا بخرید بدین دانه قفص محبوس ساخت و من از سر دردناک حال جانور بگرد و او را از سر غفلت
میکرد و مرغی بیامد و مرا گفت ای بیچاره چند نالی کنی سبب حبس تو این نالهای تو بر عهد کرد که تا بدین دانه از آن استخوان نالی سلیمان بخدمت
و او در رکاب گرفتن مرغ بسیکه دکر مرغ عهد کرد و او را زیاده بر دانه بالله بگو و در قفص بگشاد و آن مرغ را رها کرد و هفت سال بر آن
او از دانه بیرون آمد و استخوان او از نخواهد کرد و او را کجا رهایی عمر بر و او امر این مرغ شد که مرا و حرص و آز کفار شده و اینکه
در قفص او را بسیکرد و صاحب او را بخرید و ترجمه او بسیکرد و چون ترک او از کرد و او را بیندانست شد آن جزع حبس الحال ادی
بدن قفص تراشید و ندانست بدن کرد و بر آنچه نالهای اگر تو در بن قفص نالی تو را بزیر دل او هیچ ندری نالت و قلب او بسوی
رب الملاء تا آنکه و بدانکه چون حق تعالی در بن بیان ذکر تربیت فرمود و بیان جنات و معجزات دالله در صدق انبیا بسیار از آن حق سبحانه
رسانید و در جهاد اهل عناد که منکر بودند و رسل در رسول که مَثَلُ الَّذِينَ مثل آنند کسانی که در تا بیه عرض و داعیه عرض
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ صرف میکنند مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا و غازیان و مجاهدان و بر ایشان بر اموال البر و راه خدا ثواب
اکثر و منقول از او عبد الله علیه السلام و هر تنبیه و نفقه کردن مستحبان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچو مثل دانه است و میتواند که مثل حبه
مضاف باشد و مثل الذین بر اصل سعی خود بدون تقدیر مضاف که آن مثل انفاق الذین باشد که مرحوم شده و معنی آنکه مثل کسانی که در راه
خدا انفاق میکنند مثل آنکه دانه است در زمین طیبه که از آن أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ بر و بایدهد خوشه ایشان نوعی دهد
اصل منشعب گردد و بر هر شعبه خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه از آن مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را بعشر حاصل آید و باشد
اسناد انبات بحبه بجهت آنکه جز اسباب مانند اسناد انبات بارض و ماء و سبب فی الحقیقه حق سبحانه است و این تمثیل و منتهی
از بیت مانند تمثیل تنبیه بانبات اغراض در تشابه لمن و مع ذلک کامل که آن صورت در دو و حق واقع میشود و در حقیقت در
علی حقیقت وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده میکند ایشان مضاعفه که منتهی صد هزار و بیشتر لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد و منتظر
مفضل خود و حسب حال شوق را اخلاص و نیت او بحق آن تفاوت اعمال در مقادیر ثواب وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشنده
که یکی را صد و زیاده میدهد مثل میشود و بر آنچه تفضل بنا بدو او عَلِيمٌ دانا است بیان مستحقان و قدر انفاق ایشان عرض آن
تمثیل تصور اصناف و ترغیب مقدمات که چون نظر اجر که یکی را بعشر صد است بوسیله مقدمه استقبال ایمان و نوم ما قبل
اگر فتار بخود و بیشتر صد دانه یکی صد هزار و دانه با بنای شیطان مکار تا یکی صد هزار و در این جا بلحن ظاهر اشاره یکی را و عدد داده و بیشتر یکی را بعشر صد و بیشتر و در حق اصحاب مضاعفه و از حال مستحق

که در دنیا یکی را ده هفتصد عوض دهد و در آخرت یکی را ده هزار و در خبر آمده که روزی امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله در حجره فاطمه علیها السلام
رفت او را یافت که حسن و حسین علیهما السلام را بخواب آورده و ایشان را گرسنگی نمی‌خواهید فاطمه علیها السلام فرمود که یا امیر المؤمنین
بخسبند چه سه روز است که طعام نخورده‌اند امیر المؤمنین علیه السلام از خانه بیرون آمد و نزد شمعون یهودی رفت که یکدینار قرض
دهد و وی در خانه نشسته و کیسه بر دوش دارد که صد دینار سرخ در او بود و گفت این را بر سر هر که خواهی قسمت کن امیر المؤمنین
فرمود که والله هرگز نه قبول کنم و چیزی که از رسول الله شنیده‌ام که فرمود البر العاجل خیر من الدین الآجل است بهتر
از دست بر سر او نهاد که دست دهنده از دست گیرنده بهتر بود و من نمی‌خواهم که کسی را بر من منتی باشد لکن یکدینار به سبیل قرض
بده و این سخن را از من بشنو که رسول الله صلی الله علیه و آله گفته هر عشره لسانا و القرض ثمانیه عشر صنفا فرمود که یکی را
ابو محمد عبد الرحمن عوف در کیسه کرد و دینار از آنجا بیرون آورد و به سبیل قرض امیر المؤمنین علیه السلام داد آنحضرت آن را ستد و با
برای اولاد ابو محمد چیزی بخرید و مقدار دو اسود را دید که ملتفین علی قارعة الطریق نشسته‌اند سر راه گفت ای مقداد در این وقت که هوا در
حرارت است چرا از خانه بیرون آمده‌اید و بچه‌ها چنین موصوف نشسته‌اند گفت بجهت ضرورت فرمود تا به خانه رسید که چهار روز
تا طعامی نیافته‌اند امیر المؤمنین علیه السلام آن دینار که در قرض کرده بود داد و فرمود تو با این سوار از برای ایشان چیزی بخر که طعام
بیافتند اجر و ثواب روز مقداد را دانست و بر وفق وعده با آنحضرت که در امیر المؤمنین علیه السلام مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و روز شکم طعام
نیافته‌اند ایثار کرد که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة یعنی با آنکه خود را بهایت احتیاج و فقر و حاجت افتاده
خود را بر خود اختیار میکنند بیان تصدق میکند حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مسجد شام فارغ شد و فرمود یا علی است بسا
تو می‌آیم آنحضرت شرم داشت که بگوید در خانه چیزی نیست در حال فرمود که مرا اجازه دهید که تو بخانه ما رجوع کنم و در کوی
سادات بی برخواست و بخانه آمد و فاطمه علیها السلام گفت ای مضمر جلیله مصطفی حضرت رسالت همراه من بخانه ما می‌آید و در خانه
هیچ چیز نیست در این بود که حضرت رسالت صلعم را آورد و در آمد و رفت فاطمه علیها السلام بر خواست و در خانه رفت و دو رکعت نماز گذارد در رکعت
اول الحمد و الزلزلة بخواند و در دوم فاتحه و سورة الانعام چون سلام باز داد روی بر زمین نهاد و گفت یا رب العلی یا محمود الحمد که از برای سلمان طعام
مرت تا آنکه تا ارکه در شکم گذاری بیابیم چون سر از زمین برداشت بوی طعام مشام او رسید نگاه کرد خمیره و بر آن نهاده علیه غرض
لحم بر سر آن نهاده گوشت بود استخوان از آن جدا کرده و در قابی بر سر آن نهاده بود پس از خانه بیرون آمد و آن را در سر نهاد
تا آنحضرت دست نشست و امیر المؤمنین را میگفت که آنچه خواهد که با آن در خانه آمد و از آن خمیره را بر آورد و نزد رسول الله
آنحضرت و امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام طعام خوردن مشغول شدند سائلی در حجره آمد و گفت یا اهل بیت رسول الله
طعام که بخورید نذری من دهید که مرا دو روز است که طعام نیافته‌ام امیر المؤمنین دست از کاسه طعام باز داشت و رسول الله فرمود که ای علی
از طعام بده و مرا که الیوم است و خبر باز داده جمع برای ما طعام نیست فرستاد بجهت او که بر این ساعت و چون طعام بست و او بر و حرارت
مبدا الرسول و که جمع طعام بست امیر که نشسته سکه ای ما امیر ای عجبی که از آن خوانی بود از سرخ مکلل در یاقوت و زبرجد که بود

از بود از جهار پایه و در آن جا نیز نان بود و در هر یک دینار بود هزار دینار بود و هزار هزار سیب و انواع فواکه و نان نهاده و ماهی بریان و دیگر
نان زنبیل سفید آن در دنیا از آن خوردی سرکه دو دینار بر سر آن نگذرد اصحاب عیسی حاضر آمدند و عیسی دینار از سر آن در دست
جستم و آنگاه آن جستر آمد و آن را خوردند و گفت که ذلک عیسی عند اکرم و در دو دینار آن خوردند بیست هزار بر دیگر جمله
در زمین جهل صاع از آن خوردند هیچ بر نخوردی سرکه که جوان شدی و هیچ جا زنان را نکردی سرکه شفا یافتی و هیچ دیوانه نخوردی الا که هوش
باز آمدی و هیچ نابینا خاشاک نکردی سرکه که نابینا گشتی و هیچ زمین بر آن نخوردی سرکه که بایر او در آن شدی الفجر چون رسول صلعم اهل بیت
از طعام خوردن فارغ شدند و دست نشستند رسول فرمود که ای حقه را بگیرید و موضع خود بر آن برداشتند و بجای خود آوردند
باز آمدند آن را با آسمان برده بودند رسول را با امیر المؤمنین علیهما السلام بسجده آمدند و تا آخر حق گذارده روز دیگر امیر المؤمنین علیه السلام در
مسجد نشسته بود اعرابی برخاست نزد وی آمد و کیسه زر با او داد و گفت این را بستان گرفت و الحال ما بیدات الحضرت آن را
برداشته نزد رسول صلعم آورد و صورت واقعه تقریر فرمود رسول صلعم سر کبیر را بگشود در آنجا هفتصد دینار سرخ بود فرمود یا علی اعرابی
را بخوان گفت یا رسول الله فرمود او جبرئیل بود حق او را مرکب تا کنزی از کنوز زمین برداشته نزد او آورد و مرا از یکدینار که مرا داده بود
بر یکدینار با آن جمله طعام عوض دیگری بود که بنزد او در آن مرتبه نزد هد که هیچ منتی خرید باشد و هیچ کوشی
نشنیده و در خاطر هیچ کس نگذشته امیر المؤمنین فرمود صدقت ای رجل عظیم بجهت قال الله تعالی الذین ینفقون الاجر لهم عند ربهم
بر دانسته عبد الرحمن عوف داد و با آنکه در اهل بیت و فقرای مهاجر و انصار غنی و مولی و وزرای عمر و ولیت که چون ابو بکر از دنیا رفت در سقیفه بنی
ساعده و قال و فرمود حق زید لا تمنی حتی الحق علی صالح را از برای امت من زیاده کن از آیت آمده که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه
اضعافا کثیرة و فرمود در زید لا تمنی ابن آمده که لما یؤتی الصابرون اجرهم بغیر حساب آنکه اجر ایشان حساب نیست من ذا الذی یقرض الله
قرضا حسنا و ما بین او هر دو جمله مبتدا ضمائر برای استدعای بحق و بیان حجج و بینه و صدا از آن تا یکدیگر ضمیر ایشان کور مستند بلند قول
الذین ینفقون اموالهم الخیر را که نفقه کرده‌اند و میکنند اموالهم مالهای خود را فی سبیل الله در جهاد با اسباب خیرات ثم لا یتبعون بر آن
در پی آرند ما انفقوا الخیر را که نفقه کرده‌اند و میکنند منا منتی نمی‌نهند و صدقه داده‌اند و منت بر کسی نمی‌نهند تعطا و نعایه بر طلب بجهت اعطا
و بر ایشان عوض استاد کنند ولا اذی و نه آزاری نمی‌دهند و بر ویش و فقیر را رد دادن بر جهات مقرر است و فعل قبیح ایشان ترش کرده‌اند و
و الهجار کرامه صدقه کردن بی‌منت بلیغ قول و هش و تاشه و بلاغه و جهات را رد مقرر اعطاء کنند لهم مر ایشان را اجرهم مزد
مزد ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان که ایشان را بر خیر بجهت آن که نسبت ایشان است و بیان اوقات ولا خوف علیهم و ترس
نیست بر ایشان از آنکه بدی مزد ولا هم یحزنون و نیست ایشان که اندوه گرفته شوند اقوت شوند در زمان مستقبل از کرم جهت ما فات
بیان اعلان و ترک منت و اذی و عدم و حزن اقامه و جزء بیان که اسم موصول مضمن معنی شرط است جهت اهمیت بانکه شان بحرف قصد
اتمام اهل آمده کرده‌اند و مستحق و مطرب خوف و حزن بر ایشان و اگرچه اقامه کرده باشد و نیکی که بیان انکار غایت و بی‌ای
حضرت رسالت صلعم که لما آن یا مصطفی لا تحکم الله و لا تظلم الیه و لا یکیه بیت شده با نجیب بعد خوف با او سخن نگفته و نظر جهت در

ولو با اکبر نکرد الدار نسبی معنی در اینا مرد و از جمله مست جشم داشتن است تنها کسی و یا دانش شکر کاری از تصدق بلند در
عزه مرتبه نازد و مدح و ثنای امیر المؤمنین و فاطمه را حسن بخشید و حسب بیند که لا تعلم انفقوا الصلوات و اکمل التسلیمات حجر
تصدق فیاض در سبیل حکایت از قول انبیاء خبر میدهد که لا نریدکم جزاء و لا شکورا و در حدیث که زنی نزد اسامه بن زید آمد که
موجبه دارم تبری جنده در مرا را مامور و که رفتن ایجها و برای جدای بود نه برای باجر او بجاهد ان اکثر برای ایجها و بسکه
از اعضای مرد و بخوبند و غنیمت راکب کنند ابن زید گفت لا ان اکه قیل ولا حیث لا ینفقون قول ان قطبتهم من انا که
دمی ایدار بیاندی دمی حجاه ایدار سایدن و مت نهاد و راسم فرمود حجت قال و لا ینفقون منا و لا اذی عطاء و آنکه دمی کوی
مسعد بایکه بجهکو بانرسد کمت نهد و رکنی مبطا بکه ایزد امر بسید که بر بندگان خود مت نهم برای الکوت خلقان نکیدن
مرتبه قدر کسر و مدد الاین بجهد نا کیدا این معنی میفرماید که قوله معروف ابر مستدات و محبت ابتکر جهد اختصاص
نصف بیعی تحقی نیکو و در دین را بیعی رد جمیل ماند صنع الله بک و اغال الله عن المسلمین و الرسم الله علیک الرزق و بنا این
یا وعد نیکو دادن مرد در دین را که قرآن ان باشد موفا کردن و مغفرة و در کنتی از شنی بخش بالسائل بالعفو کردن از الطلب امام
و یا بالمغفرة از عذاب در جمیل الصفوح ساکل المعذرة و اعتقاد رد او خیر من صدقة بهتر مر مسئول را در منع من صدقة از صدقه که
نسبت بسائل منها اذی ازی در ایلزام انکار و الزاری و از سر رفتن و غیر آن زیرا که صاحب ایزد صدقه محروم است از ثنای جمیل و دعا
و از ثواب و اجر و عقبا و قوله معروف و عفو مستحق ثنای دنیوی و اجر اخروی است والله غنی تعالی بی نیاز است از صدقه اینها که
مشرب نفقات را بخش و خاشاک منت و آزار نکند و سازند حلیم بردبار که تعجیل نکند در عقوبت سالان مودی از حضرت صاحب
که او اسال السائل ملا تنظموا اعطیه سالک را بسبب منع مسهام رد اعطیه بر قاری و لیس امایذ اجیر او در جمیل ماند نه بایکه من الجبر بالمزد
جان بنظر و کیف صنعکم و ما حولکم الله تعالی میگوید چون سائلی از شما سوال کند از او بر و قطع مکنید تا الکه از او فارغ شود جبر و بکنید بر و
نوری که آن ادن اندک باشد یا و یا برد حیثیت نیکو او را جواب دادن چه کاست که دشنامی او کسی کند او بهتر و نیکوتر منی حق و نشته در تصوف
نزد شما میستند تا نیکو تر شما بعمل میکنید و معنی که حق سبحانه بحضور لطف مقتضل شما از او داشت در حدیث که امیر المؤمنین حضرت
هم رسید و امیر المؤمنین حضرت را کت بخشی از آنکه بکوی تا از تو بگیرد و کت ما اخسن عطف الاغنیاء علی الفقراء عزت تو ایشان
چنیکوست شفقت و مرحمت توانگران در دنیا بر بحث در عذر تو ایشان خدای امیر المؤمنین عرض کرد که دنیا نیکوتر از چه باشد گفت فرمود
که اخسن من ذلک تیه الفقراء علی الاغنیاء آنکه تکبر و نیکوتر این تکبر در دنیا نیست بر توانگران بجهت اعتماد بر خدای تعالی حضرت فرمود که
کلام سرا آنکه بتلو رد نمودند و صدقه ایمان بجهت من و اذی تصریح بنهی این میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کروه مومنان لا
تبطلوا باطل مکنید و نه ما سایید صدقاتکم صدقه‌های خود را بالمن بمنت نهادن و در دین مایکه کوید بار کاه الکم الطاعات
که الله احسن الیک و استاد ابو حیان نیاده قربات بی ثواب بر آن مرتب نکرده و در حکم این که بخشی شلف مال خود شود و در تنزه
از آن در دین مستحوات [illegible] مال است نه حال و نیکو منصوف مظهر او جز و ان شر و بر آنکه

آزمت دانده باشد منت نهنده والاذی و دیگر نیز و با بود مکروه بلند صدقه‌های خود را بلا اصلی رنجش سالبدن در رفتار با آنکه کو
با انبار کار آنچنی لقد میکنی یا رخیان روی را ترش میکند و چنین بر چیزی انکه دما الفاظ انکه ای سر رفتن کنید و در کنز الدقائق آورده که
چون من و اذی مشترک کرد در تنبیه صنعه و نکه و را بر بر مبطل صدقه باشد زیرا که صدقه و آنها کاست این است که صدقه و وجه الله محض نیست
محض بطلان زیرا که هر که مرتض نفس خود بر طاعت حق او طلب رضای آن ازی صادر نخواهد شد مگر خیر ان بر دین یا بالطاف
خواهد کرد یا بنفس و یا زیاده خواهد کرد یا حسن ذکر یا بر وجه که گوید قال الله یا اهل الله علیک و ماند از این اگر از غیر سود کلاز
تنبیه در سوال صادر شده باشد از اعتقد خواهد کرد و مراعاة نخواهد نمود و قوله قول معروف اشارت بحسن و مغفرت اشاره و منصور
قول رحمه الله که اسایل واقع شده باشد کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا لم تسمعوا الا ما تامرکم فسمعوا ما امرکم و صلی الله علیه و آله
که با الحوه و با نزاعه نباشد و ایشان از اسنی معینه بر ونا باید با ری بجز اخلاق خود با ایشان سلوک کند و جز من و اذی با آنها
خلق کند ایجهت از ریا باشد مبطل باید که با آن و سکوت که نفس خود را بنزد از ابطال سازد کالذی مانند ابطال کسی که از ابطال
ایشان بخود شده و نفس بتا و منت کند ینفق ماله نفقه کند مال خود را رئاء الناس برای بعض مردمان برای رضای مال
مثال ولا یؤمن و نیکو و د بالله والیوم الآخر بخدا و روز قیامت که اگر بخدا کرده بودی صدقه برای او ادای نمودی و بجای دیگر
و اگر نیایت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای ریا باشد انکه کافر در محل نصب است نه صدقه برای ابطال الاکار طالب الله
یا رجال ای مثل الذی ینفق و ریا مصدر است بر مفعول له یا رجالیه ای مرائیا یا مصدر ای اعتقادا یا حاصل کرده بهتر و مفتر او
اعتبار ساده با ایشان مانند مرای آنکه ایمان بالحق نداشته باشد و چه بل آنرا و اذی و ریا کند سبب تلو او در صدقه و فایده انفاق را در حسنت
مال و مودی مرای مسند جدید در عدم ایمان بخدا زیرا که منفق و رفق من و اذی اگر مومن میبود و مصدق بصفات کمال او بجا بر عبرت
ارتکاب در جیزی که کفایه ان اخلاص و طلب رضا نماید فمثله پس مثل او این منافق مرای در انفاق کمثل صفوان همچو مثل
سنگ خاره املس است که علیه تراب بر آن سنگ خاک فاصابه پس رسید باشد بآن سنگ وابل باران
بزرگ قطره فترکه پس رها کرد آن خاک را بآن سنگ و گذاشت او را صلدا سنگی خالی بی خاک و در خاک صفوان واحد صفوان را
مسجد حجر املس چون مرجان و مرجانه و سندان و سعدان و وابل بمعنی مطر شدید باشد و از وبل مبنوت شده کنون ایشان صلدا بیلا و صلدی
املس و نقی از تراب و اصل آن بمعنی بخل زیرا که کلام آن بصفوان مثل منافق و خاک بر آن مثل اذی و منت و مطر
باران غذاب از سحاب حساب ریا ریزان کرد آثار آن نفقات محو شد و سنگی بحاصل ماند و نه ما لهل اهل ریا چیزی حاصل دارد
لا یقدرون صیغه راجع بالذین است چه اهل ریا در جلی است یعنی قادر نباشند بر آن نفقه کنندگان مرائی علی شیء بر تواب چیزی مما
کسبوا از آنچه کرده باشند یعنی نفقه قبول و ریا مراد است که با صدقه ریائی منتفع نشوند و تواب آنرا نیابند در روز قیامت
والله لا یهدی و هدایت نمیکند بخیر و رشد القوم الکافرین گروه ناکردگان را یعنی الطف بایشان تا کسی بحرمان باشد
مثل الفقیه ابو ماتی حکمت است یا زیادتی الطاف و توفیق کفر ناکرده [illegible] و مودی بالله لا نزد و بالله انزاء اطاعت نمیکند یا توفیق نمیدهد

باعمال انبیاء زیرا که کفار بآن محیط شده و آن مانع استخفاف قرآنست در اثنا و در رضع کافر نیز در موضع مراین فرمود عطف بر حال
و اشاره بآنکه بآن شرک آرایی و ادای اذ ظهر الحضر رسالت صدقه فرمود که جیب الشرک فی اسمی لخفی من النملة السوداء فی اللیلة الظلماء
علی الصخرة الصماء یعنی روز و فتن شرک در ذات من مخفی تر است از فتن مورچه سیاه در شب تاریک بر سنگ خم و سخت و نیز فرمود که آن
الخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر یعنی بدرستی که خوفتر بر آنچه بر شما میترسم شرک اصغر است گفتند و ما الشرک الاصغر فرمود
الریاء یعنی شرک اصغر ریاست حاصل که در پیرایه تعبیر بعضی ریاست بآنکه بیارزش و ادنی باشد اتفاق در صفات و موسی را بالمبارات از آنکه صحیح باشد
این امور مذکوره و ابو ایوب و ابی ارقم سابقه شخص حق رسیده و اتفاق قمار بر سبیل اجر و ابو ایوب بر تجنب مرضات حق سبحانه برای ارض و ابی
و بیان ابو ایوب و بیان سابقه مختص بحمزه و ثقات و اخبار از طلاق ابن عباس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که اصحر فرمود
اذا کان یوم القیمة نادی مناد ای لا اکبر علما آنکه محی من الدنیا و اهلها یعنی چون روز قیامت باشد حق سبحانه ندا کند که موصول
بکم علی اکتساب الجهری الصغیر و بیان از اهل دوازده امیر المؤمنین علیه السلام بر تجنب حضرت رسالت صلعم فرمود که من عمل عملا اشرک
فیه غیری ترکته لشریکی یعنی هر عملی که برای من کند غیر مرا در آن شریک سازد من آنرا بآن کار او برای شریک من وا گذارم و ابو عبد الله علیه السلام
روایت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من اشدی الی منبر مصر و قائم انا ما الکلام اوّل علیه صدقه قبل الصدقة بیسیر
که بر منبر مصر در آن کار رسالت در سخن باشند بر وی بر تحقیق که حق سبحانه ابطال عمل صدقه کرده بسوی صدقه از آن از اول رسالت
تسخی باشند بر وی بر تحقیق که حق سبحانه و جهه تولی و بعوی او و صدقه از کرسل منفق مراجع بیان مثل بکند برای منفق مخلص مرضی
وَمَثَلُ الَّذِينَ رسل نفقة لمکه باعتقاد و اخلاص يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ انفاق میکنند مالهای خود را بر ایمان ابتِغَاءَ مَرْضَاتِ
اللَّهِ برای طلب رضای خدای وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ و تصدیق ثابت کردانیدن بعضی از نفسهای خود در ایمان جمال انفاق و روح آن
هر کس مال خود کند برای خدا بر تثبیت بعضی از نفس خود کرده و هر کس مال و روح خود کند تثبیت نفس خود کرده و نیز مراد
برای تبعیض است و بعضی گویند که تثبیت بمعنی تصدیق است یا اسلام و تحقیق و تحقیق از سر برای ابتدا است و معنی آنکه انفاق اموال بقصد ایمان
یا اسلام و تقویت نفس و بصیرت و تحقیق و تثبیت جزا باشد که صادر شده باشد این تصدیق و تحقیق از نفسهای ایشان و معنی اسلام
تو طریق خلوص ساختن انفاق برای خدا و اول بها و در جزای آنکه صدقها فی این اخلاص و تو طریق از نفسهای ایشان و در تبیین است
برآنکه حکم انفاق منفق را تر کیه نفس است از بخل و حب مال و رسل نفقه این جماعه در زکاة و تو کَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند بوستانی است بر ارتفاع
زمین که واقع شده باشد بِرَبْوَةٍ بر موضعی بلند که باین اقبال زود تر بوی رسد و ریاح او تر بهار انجیت تر و زود باثمر تر دیگر و از آنچه
از محمد در تربیه زمین مختص مطر بسیل یا باشد که مضر بنا باشد و بعضی این میوه ان در حسن منظر و رکاو تو مرتبه کمال باشد و این
بستان بر میوه أَصَابَهَا رسید بوی وَابِلٌ باران بزرگ قطره فَآتَتْ پس بدهد بار او را أُكُلَهَا میوه خود ضِعْفَيْنِ
در حالتی که دو برابر باشد یعنی بجای انجیر ده دهد که بنهای دیگر دو سال دهد و از ضعف مثل بجای سه ثمر دو ثمر در یک سال دهد
انبر مثل و دیگر نیز مراد از آن دو مثل نیز ضعفه مضاعفه برابر باشد و از ابو عبد الله علیه السلام روایت که مضاعفه تضاعف ثمارها

کما یضاعف اجر من انفق ماله نصا الله حال الثنای مضاعفا فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسد بآن بارانی وَابِلٌ باران بزرگ
فَطَلٌّ پس برسد باران ضعیف که این قدر تیز کافیست برای سبزی و نمو و نشو آن و ارتفاع مکان مذکور و ان رفع طل بسبب الحدب
بمنزله باقل ای فیصیبها طل یخبر بتقدیر المحذوف ای فالذی یصیبها طل المخصص معنی آنست که مثل این جماعه زاکی نامی است نزد خدای
و هیچ وجه ضایع نمیشود و گرچه متفاوت باشد در کم و چون باعتبار آنچه منضم شود باو از نیت و شرط در سبیل تفضل یا مکافات شود بمنزله
عمل و میتواند بود که مراد تمثیل حال منفق باشد نزد خدا بحیثیتی که در تبیین مرتفع و افتد و باشد در تمثیل انفاق کثیر و قلیل ایشان بوابل
و طل و معنی مراد اینکه اجر مرضای خدای نقد فرق کند جزای از انفاق و مضاعفه نزد خدای و خواهد یافت خواه اندک باشد یا بسیار
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بر آنچه شما میکنید از روی اخلاص یا ریا بَصِيرٌ بینا است و حساب هر یک جزا خواهد داد و گرانی جمله تخصیص
از ریا و تغییر اخلاص و بعد از کرسل منفق مخلص از سرشت کلام را بمعنی منفق مرائی کند و بعضی بالبدن تخییر ان بر سبیل تمثیل بالا
که أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ آیا دوست میدارد یکی از شما هر برای الحاست بسوی دوست نمیدارد یکی از شما أَنْ تَكُونَ لَهُ اگر باشد مر او را جَنَّةٌ
نخلٍ بوستانی از درختان خرما وَأَعْنَابٍ و انگورهای باغی شامل بر انهار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر درختان
او جویهای آب لَهُ مر انگور را باشد که صاحب این باغ است فِيهَا در آن باغ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه انواع میوه ها نیز همین جزا انگور
تخصیص آنها بصفت فضل و شرف آنکه سایر نعمات و میتواند بود که مراد بثمرات تمام باشد یعنی در آن انواع منفعتها باشد وَأَصَابَهُ
الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسیده باشد و خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی که فقر و فاقه در سن اطفال است و محتاج که و او برای عطف
بر حال است یعنی و میخواهد آنکه او را احد کم لو کان له جنة لصاحبه الکبر یعنی آیا دوست دارد یکی از شما که باشد او را دوست آنچه بر انهار
و بر میوه او را پیری وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ و مر او را باشد ذریه پیری فرزندان ضُعَفَاءُ که خورد و ناتوان باشند و ضعف او در بنک نبات و ضعف او در کار
او بعد بوستان باشد فَأَصَابَهَا اعْصَارٌ عطف بر اصابه یعنی پس برسد بوستان بر میوه و نحو ما صف که مراد کرده باشد فِيهِ إِعْصَارٌ
که در آن آتشی باشد و انجیس باد آتش را سموم میگویند فَاحْتَرَقَتْ پس سوزد آن باغ بدین سموم و صاحب باغ تحسر شد مهموم و در کار
خود فرو ماند غرض تمثیل حال الکفوات که اعمال حسنه کرده باشد و آنرا بار آنکه محبطات آنچه بحال کسی که باغی بر آن بوده باشد که مو
او مختصر باشد پس سوختن آن و وجه را آن و ماند و در حسنه عدم انتفاع آن یعنی همچنانکه نفع این باغ را وجه اخراج بآن و الا بر منوع در
آن فوت الحسنة و ندامت خورد مرا آن خیر در روز قیامت که محل شدن احتیاج است از عمل خود و منتفع نشود و در حسرت و اسف باشد و سعی او
مقهور شود کذلک یعنی قد بینا الی ما علم امر عمل الصدقات حالة منثورا و فوله الاجر دون علی ما کسبوا اعمال کرده اعمال نیکو مرائی که
امید داشته باشند نمو و صعود الی سوء در ایشان محبور و محروم و مات و مصیبات الهی کرفتار شوند نه کاری کهاند مردی بر آن
نه حالی که بیت نمی در آن زاید ریا بر فی و وجه همگی اعمال سوخته کَذَلِكَ همچنین بیان که در باب صدقه و جهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ
بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیات الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ شاید که شما در آن تفکر کنید و از آن عبرت گیرید
در جهاد غیر بر اشتراک روی جنایت و دور از کرانه انفاق و بیان صفت منفق و [illegible] از آن وادی جهت حاسب بیان کرده

صدقه میکند و میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان انفقوا انفاق کنید در راه خدا من طیبات ما کسبتم از پاکیزه‌های
کسب کردید بتجارت و صناعت یعنی از حلال آن نه حرام و یا از جید و جیاد آن لا تتیمموا الخبیث تقصد نکنید و بیاورید
آنچه بیرون آورده‌اید برای شما من الارض از زمین از نقلات و ثمار آن و راجع باشد بر انفاق که حق دارد و حق باشد مراد طیبات زمین
شد و مصاف و حدیث آن جهت شد و گرانت ابن عباس روایت کرد رسول صلی الله علیه و آله صحابه را که ان الله قد اوجب
خدا واجب کرده بر شما صدقه جوز مال شما بعد از زکوة و سید میفرماید مصاب زکوة بدهید بر ایجای انصار و قوت و سیرت حرما الجوز سیر
و کرد و تر و دی بسجه خیبر آورده و گوسفند بهادری با فقرای مهاجرین شاور اگر دو دینار یکی از مال دار دنیا و دست صاعی حرما از دنیا
که بهیچ ای اربه بیاورد در میان خرماهای بیکوبخت کالا کجیت و خود را بان شاعهای پاکیزه را بخرج خود ایشان نمی‌کرد فرمود که از
اموال صدقه دهید و لا تیمموا الخبیث و قصد مکنید مردی و تباه و ناخوش را بخرج منه الا تغمضوا از آنچه در حالتی که نمیدید کسی این
او حالت از حلال تمو او سوار بود که سر متعلق بات و تغمضوا و ضمیر راجع بخبیث و حال از ضمیر یا مال دی را قصد مکنید در حالتی که کار
ردی انفاق نماید و محتمل که ضمیر راجع ما اخرجنا باشد و دنیا بر تخصیص آن نهی مذکور بجهت آنست که تمام در انکه کنت میبینی
ردی انچه از زمین بیرون آورده‌ایم انفاق میکنید و انتم و حال آنکه خبیث شما یا خذیه فرا گیرنده و بجان خبیث را که شما هستید و قبول
شما الا ان تغمضوا مگر آنکه چشم فرو خوابانید فیه در اخذ آن جهت کراهت که در قبض آن و سلسله و سلسله که بسیار از آن بر انچه بخود
بیکران میبندید و اعلموا ان الله غنی و بدانید که خدای بی نیاز است از کسی که صدقه مال خبیث کند حمید ستایش شده است از
که صدقه اموال پاکیزه دهد یا تحقیق است از انفاق شما اینکه شما را امر کرد بجهت انتفاع شما است و حمیدست بقبول آنکه بر آن امر
ایه امر شرعی و گویند مراد صدقه تطوع است و اصح آنست که اعواز فرایض و نوافل مورد قدیم عاکست و دلالت بر آنکه ثواب
صدقه از حلال اکثر اعظم است از صدقه حلال غیر مکتسب و از خضر زیاده است روایت که ان الله قسم بینکم اخلاقکم کما قسم بینکم
ارزاقکم و ان الله یعطی الدنیا من احب و من لا یحب و لا یعطی الایمان الا من احب خدا قسمت کرده میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده میان شما ارزاق شما را و خدا میدهد
بآنکه و بآنکه دوست ندارد و هیچ بنده نباشد که مال جمع آورد از وجه حرام و از آن صدقه دهد الا کم آن صدقه و مقبول نباشد و
اگر کمار در مال الحرام او باشد و در ایجمع صلی الله علیه و آله منقول است که بهر تن کسب تجارت است و ابو امامه روایت کرده که رسول صلعم فرمود که
خیر و جوزت ما فضلهم آن تجارت و بیکی در خیر کرده و ما فضلتم تو گشتی تجارت چون چنین باشد و حق بعضی نیز فرموده
که مکن در تجارت و با حرص کردن فرمود مکر کاهی که سکند خواه باشد و بنده از آنحضرت و ایشان که جز زیاده در تجارت
و بکی در بیان و صنایع و از آنحضرت پرسیدند که کسبها چه پاکیزه‌تر است فرمود بجهت خود کند و عایشه از آنحضرت روایت کرده که اطیب ما
اکل الرجل من کسب یده و ولده من کسبه پاکیزه‌ترین چیزی که خورد آنست که از کسب او است و فرزند او از کسب او است و اگر بر هم بخورد
بگفت که دولت سر رسد او را اگر کسی پرسد مقدور وقت آنست که این را بسنگی گفت حکیم بحکم که از امیر المؤمنین علی السلام پرسیدم
که کنت ایه طیبات الرزق این از روزیهای پاکیزه است که ما الله بن جبل گفت که در تورات خوانده‌ام که طوبی لمن اکل من کد یمینه حلال آنکه

از سوهای دست خود خورد و از رسول خدا صلعم روایت که هیچ مسلمانی نیست که او در خوش فتاده و از آن دو و طبیعت بیاز زیرع خود میکند
کاری از او ستوده نیست تا در قیامت بعد از آنکه بر اتفاق و اطیب اموال بندگان از تجدید سند باید از آنکه شیطان مانع صدقه آنها شود و میگوید که
الشیطان دیو سوگند میدهد الفقر در تفسیر کبیر گوید که شیطان از فقر باس اماره یعدکم الفقر وعده میکند شما را بفقر و احتیاج و تنگدستی
اصل شایع است در خیر و شر و انجام آن که میترساند شما را وقت انفاق از درویشی و محتاجی و یامرکم بالفحشاء و میفرماید شما را بخصلت
زشت که آن بخل و امساک و منع صدقات و حق شما میکند و از آنچه عرب بخل را حاضر میخواند و نیز و معنی مراد بفحشا بخل است
والله یعدکم و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مغفرة منه آمرزش و نقص شما را بجانب خود و فضلا و افزونی در دنیا
صدقه و یا مرید شود در عقبا والله واسع و خدای بسیار فضل بر منفقان علیم دانا باتفاق و استحقاق آن بر سد فضل و مغفرت را بر آن
از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که آشنای من الله و لیتان من الشیطان فالله یامرکم المغفرة منه و الفضل و الرزق و
الله یامر من الشیطان الوعد بالفقر و الامر بالفحشاء و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که للشیطان لمة و للملک لمة فلمة الشیطان وعد بالفقر
و امره بالفاحشة و لمة الملک امر بالاتفاق و نهیه عن المعصیة حاصل کرده من شیطان عزوست و وعده رحمن مغفرت سرور و وعده شیطان وسوسه
بخیلیت و وعده رحمن وحی و تنزیل پس بر وعده شیطان مشغول مشو که شیطان عدو است هر دو اکان الشیطان لکم عدو مبین بجهت این ترا مصیبت
و در روشنی میترساند و وسوسه میبخشاند و خدای ترا میسوزد و گاه تو میسازد شیطان مسلط است هر دو افلاس میدهد رحمن عفو و تو را گرفت و وعده
مغفرة و فضل میدهد بر تمیت شیطان شما وقت رغبت رحمن محض سعادت یؤتی الحکمة میدهد خدای حکمت را که از تحقیق علم
اتقان عمل من یشاء هر که را که بخواهد تا آنچه میباید کرد و بکه میباید داد یا اشیا که میان الفای رحمانی و املای شیطانی تمیز میباید تا از وعده
شیطانی بترسد و وعده رحمانی مستظهر باشد و این بوسیله توفیق تا و الطاف سبحانی است نیست هر که مستحق و سزاوار آن باشد و فرمود
من یشاء مستوی آن که موجب بجهت اسمام بسوی الثانی و طلاء ارادت یعنی حکمت جهت ابن عباس و ابن مسعود بر آنند که مراد حکمت
اما مع و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و موخر و حلال و حرام و امثال آن و از زید و کفر که حکمة الدین و سدی فرمود که سنت و فقه و محاکم
اصابت در قول و عمل و عطا آن است که مستوی است بعد از نزد ابو جعفر مراد از آن فهم است بنده و بعد ریع ترس خدا است که جنت الله
کل حکمة را ابو عبد الله علیه السلام مرویست که حکمة القرآن و الفقه و گویند که آن هر چیزیست که حق سبحانه بر پیغمبران و امم انبیا داده از کتب و
آیات و دلالات و آن مصونه تجدید و نبوة و ترهیب و بکر حکمت غایت که متسع از علم و عمل آن جلیل است و این قول اصح اقوال است و کرد
و تفسیر علم و حکمت جهت آنست که علم مانع فعل قبیح جهان مقتضی عمل حسن و زجر از مناهی و قبایح مرویست که حضرت رسالت صلعم فرمود
که ان الله اتانی من الحکمة مثل القرآن و مامن حیث لم یعرف شیئا من الحکمة الا کان تمرا لا تفقهوا و لا تفقهوا و لا تفقهوا جهلا بعضی در سخن و حکمت
مرد طاء و نمود از حکمت قرآن بعضی حاشا نیست که در روشنی از حکمت باشد حکمت خیر و بر آن شود و دین فهمیده در دین و تعلیم کنند و زیاده
مهتر و من یؤت الحکمة و هر که او را دهند حکمت حالی بر فقد اوتی بر بدرستی که داده او را خیرا کثیرا بسیار چه بسیار چه جامع
خیر دنیا است و آثار جمیعه مجموعه معلوم جهت آنست که مقصود دنیائی و مقامات است بنیت آنچه اما الثانی مرجوع و نیز خیر جهان مشتمل

الذی خواند که قل متاع الدنیا قلیل و الآخرة خیر لمن اتقی و لا تظلمون فتیلا و در خبر موصوف ساخته که هر که دنیا را بر عالم بدهد و اهل دنیا را ملازمت
نکند و داخل خدمت ایشان بر جنین احوال خود نکند که او را خیر کثیر داده اند و از متاع قلیل و در کلام امیر المؤمنین علیه السلام
وارد است که رضینا قسمة الجبار لنا فی قسمه الدنیا حظا و رضینا لانفسنا ما رضی لها ربها و ان العلم باق لا یزال صدور الدنیا
علم دانند ما در بین دنیا و دین زر و مال است یکی فوق سماء و دیگری تحت ثمال **وما تذکرون** و پند پذیرفتن بلیغ میکنید از
این حدیث و موعظه الحق و گویند تذکر بمعنی تفکر است چه متفکر متذکر الخیر است که الخیر است که حق سبحانه ابداع آن کرده در قلب
او از علوم بالقوة پس تفکر کند و در یابد **الا اولوا الالباب** مگر خداوندان عقول عالم از سویدا و مخ و مبرا از رکود
بنا بر هر ارجوز مکلفان بمعنی استعمال الفعل حوی میکند در آنچه منتج سعادت و نجات و بعضی دیگر تفاوت نموده عقول صور در آن
کار بسر نمایند و وجهی که گوئیا عقول ایشان مسلوب است انچه حق سبحانه اساتذه ذکر اولوا الالباب بود بهیچ مکلفان و تشبیه عمل
بل جهت آن که از نفیس ترین چیزیست در انسان همچنانکه لب نفیس ترین اجزای انسان است صدر از آن حق سبحانه عود کلام فرموده بر
انفاق و ترغیب در آن و فرموده که **وما انفقتم** و آنچه صرف کردید از اموال و سامان **من نفقة** از نفقه اندک یا بسیار و بر
طریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در طاعات یا معاصی **او نذرتم** یا بر خود واجب و لازم گردانیدید **من نذر** از نذر بسیر
یا غیر بسیر در طاعت یا معصیت **فان الله** پس بدرستی که خدای **یعلمه** میداند او را و میداند و بدرستی که او را حرام آن عالمست و چون او
اختیارات همه امور کاملست و هیچ چیز از وقوف نمیشود پس بر وفق آن جزا و سزا خواهد داد از ثواب و عقاب **وما للظالمین** و نیست مر
ستمکاران را که تفکر کنند در معاصی یا ریا یا نذری که در طاعت نکرده اند و وفا نرسانند **من انصار** هیچ یاری دهنده کاری از عقوبت که بر ایشان
انتقام بازرهاند و تشبیه ایشان بظالمان حرف انکار و منع نفقه و نذر کرده اند و بغیر موضع خود و بر آنکه مامور صلوة مستدامست و منتظر
معنی شرط و طرد افاد خیر او داخل شده و در کفر الزمان آورده که در بیچاره چند داد است یکی آنکه اتفاق نذر و اطراف از تکلیف
مخالفت دلالت بر وجوب وفا بنذر و مواظبت و دیگر آنکه است که حکم اطلاق آیات مانند بعضی از اهل اصول اطاعات و کما امر الطاعات و کما
که مشروط است بحصول امر واجب یا مندوب یا مباح یا از جا از محرم یا مکروه باشد اگر کان کذلک فعلیه و کما امر الطاعات الواجبه و
و ملاحظه اعتقاد ثانی جهت و در اول اطلاق است و اصح اعتقاد است الحمد و انی نذرت لک مافی بطنی محررا و عموم قوله صلعم نذر ان یطیع الله
فلیطعه و علم الهدی رحمه الله بعد و انعقاد آن رفته و در این باب دعوی اجماع کرده و معدود از آن نکته که تقلیب نقل کرده که نذر در وجوب
شرط نیست در شرع نیز چنین باشد زیرا که شرع مرافق نعمات و اصل عدم منافات و جواب از آن منع اجماع است بحجت مذهب حنفیه
و منع نقل انچه از تقلیب نقل کرده و جواز منافات که نذر در لغه بمعنی عدت چیزی شرط میشود نذر علی الطاعه است و عهد و پیمان
و نیز قبلیه کافی نیست و اگرچه شرط است و نزد معنی فقهاء نیست کافیست و این قولیست مرجوح بجهت روایات متظافره و ربط الکلام
نیز در صدقه و ترغیب آن میفرماید **ان تبدوا الصدقات** اگر آشکارا کنید صدقه‌های خود را بوقت ادا کردن **فنعما هی** پس نیکو
چیزیست آشکارا کردن چه دیگر از ادای زیر عنده لفقرا و بر بخلاف حجه لازم می‌شود و تلویح بجماعت با اهل حق میل میکند **وان**

تخفوها و اگر پنهان دارید صدقات را **وتؤتوها الفقراء** و حال آنکه دهید آن را بدرویشان در خفیه **فهو** پس آن اخفا **خیر لکم**
بهتر مر شما را چه آن صدقه را از ریا و سمعه دور میسازد و بیش تر از مذلت احد و بی ناموسی محفوظ میماند معنی علما حکم اخفا را عام
دانند در فرایض و نوافل و صحابه در زمان حضرت رسالت صلعم در اخفا بالغ عظیم داشته اند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و شاید
رانند که اخفا شامل نوافل و در فرایض اظهار اولی است تا مظنه ترک و کوه و حسن بکسی نرسد و دیگر دلیل سازد عنایت با بر حق سبحانه
و سبب رغبت نواکران دیگر باد ای زکوة و حض امارت تطوع بر حال اخفا اولی باشد و نزد فقهای امامیه نیز آنکه اولی اخفا است
بتطوع است و بکسی که معروف المال نباشد مطلقا خواه در تطوع و خواه در فریضه و امارت عیان اظهار همیشه اولی است و افضل
نفی تهمت چه علی بن ابرهیم رضا و ذی علیه السلام روایت کرده که اخفا مختص است بنده و اما مفروضه اظهار افضل است تا تهمت باشد
نشود و تا مردمان ملوث اقتدا کنند در عمل طاعت و دیگر آنکه ریا یا آن مظنون نمی‌شود و مانند تطوق آن بنده و در آن عباس مرویست که
در تطوع افضل از علانیه بهفتاد درجه و صدقه فریضه علانیه افضل است از سر و بیست و پنج درجه و در حدیث آمده که صدقه السر تطفی
غضب الرب و تدفع الخطیئة کما یطفی الماء النار و دفع سیئین دو عاصی الله یعنی صدقه پنهانی غضب باری را فرو نشاند و دفع گناهان
میکند همچنانکه آب فرو نشاند و آتش را و نیز از آنحضرت صلعم منقولست که سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله امام عادل و
شاب نشأ فی عبادة الله و رجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود الیه و رجلان تحابا فی الله و اجتمعا علی ذلک و تفرقا علیه و رجل دعته امرأة ذات منصب و جمال
و جمال تفرق منها فقال انی اخاف الله و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه و رجل ذکر الله خالیا ففاضت
عیناه یعنی هفت کس در سایه حق باشند در روزی که هیچ سایه نباشد بصدر ایشان یکی حاکم عادل و دوم جوانی که نشو و نما یافته باشد در
عبادة و طاعت خدا سوم مردی که دل او متعلق باشد بمسجد تا مسجد نامسازد و گفته بیان چهارم دو مرد که دوستی کنند در راه خدا و جمع و متفرق شوند
بر آن بجهت مردی که زنی صاحب جمال او را بخود دعوت کند و او از روی حیا نمی گزید و گوید من از خدای میترسم پنجم مردی که صدقه بدهد
و آن را اخفا کند بوجهی که دست راست او نداند آنچه دست چپ او نفقه کرده باشد هفتم مردی که یاد خدا کند در خلوت و از چشم او در آید
شود و نیز حلال را از باقر علیه السلام روایت است که مراد بآن تبدوا الصدقات زکوة فریضه است و آن تخفوها صدقه تطوع و در آیه
دلالت بر جواز قول مالک باشد. اخراج صدقه و عدم وجوب حمل آن بامام لازم و تؤتوها الفقراء و ملازم و مؤید که منع اهل
کاهن که از برای مساوات خبر افضلیت اتیان مالک آن را حمل آن بامام لازم باید و نیز استحباب حمل آن بامام و مافی استحباب انتقا
نیست بجهت انکار جمع بین مصالح بایشان وجه کدام است که بامام بدون اشعار احدی و در بین قول تطوعست اما اولا بجهت اکثریه افضل
حقیقه برای افضلیت است و مجاز اذعان بین عدول آن نباید کرد مگر بجهت ضرورة با آنکه تخصیص بهتر است از مجاز و اما ثانیا بجهت
منع عدم سازگاری جمع اخفا صادق نمی آید و دیگر آنکه موضع خیریت در کل است از اخفا و ایتا و هنر او مرکب معدوم مشهود معدوم احد لبرای
آن و قوله **ویکفر عنکم سیئاتکم** قطعا است در جواز شرط و مس برای تنصیف و نزد بعضی مرزا باد است و آن ضعیف بجهت صدور زلله
آن در ابتدا و معنی آن که اگر اخفای صدقات کنید بر آن بهتر است مر شما را از اظهار و دیگر آنکه پوشانیم از شما و محو کنیم بجهت اذعان

خدای دیگر اند و بوشاند بمعنی آنکه هادی شما اعنی آنچه مطالبه نموده **وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ** و جزای آنچه میکنید شما از ابدا صدقه و انفاق
خَيْرٍ و ثبات این ترغیبات در ابدا و انفاق صدقه **لَيْسَ عَلَيْكَ** نیست واجب بر تو **هُدَاهُمْ** راه نمودن مر صدقات را ایشان را بسوی حق
و نهی انفاق کردن بر دشمن و آنچه اما فرض است **وَلَكِنَّ اللَّهَ** و لکن مر خدای تعالی **يَهْدِي** راه راست مینماید **مَن يَشَاءُ** هر که
خواهد یعنی توفیق و لطف میدهد آنکه شایسته آن از کسانی که طالب هدایت اند و اظهر در اهل هدایت بدرگاه او که جاحد و معاند
و دیده بصیرت ایشان را نمیدهد **وَمَا تُنفِقُوا** و آنچه نفقه میکنید **مِنْ خَيْرٍ** از مال یعنی اظهر فرض و غیر **فَلِأَنفُسِكُمْ** پس از برای شما است
مر ایشان را اجر ثبات پس جز برای انفاق منت منهید و انفاق واجب میکنید مروی که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهره و مصاهره
ایشان با یهود بر ایشان نفقه میکردند صدقات که خلق اسلام آوردند و از انعام سید انام علیه الصلوة و السلام منزه مردم نوشتند
نفقه کردن بر جهود از کار شدند در سید و حیرت کنند که ملت اسلام از جهان بود و کسی در میان اهل ذمت صدقه میدادند چون در میان
اهل اسلام بسیار شدند صدقه در ایشان نفرستادند چون صورت حال امر و حضرت رسالت رسید ایشان را که بر تو نیست که هدایت ایشان
داری بلکه بر تو هدایت ایشان است و خدای ایشان را ایمان مینماید در آنچه نفقه میکنید تواب آن راجع بثبات **وَمَا تُنفِقُونَ** و نفقه میکنید
شما که مومنانید **إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ** مگر برای طلب ثواب خدای و خوشنودی وی و گویند این معنی آنست یعنی نفقه میکنید
برای طلب ثواب **وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ** و آنچه نفقه میکنید از مال خود **يُوَفَّ إِلَيْكُمْ** توفیه مزد آن میکند خدای تعالی یعنی جزای آن
بدهد سرمایه این تاکید شرط است **وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ** و شما ستم دیده نشوید از ثواب اعمال شما ستم چیزی کم کند و در
مقصود آنست که جواز تعمیم انفاق در صورت که انفاق در غیر واجب باشد و اما در واجب جایز نیست صرف آن بکافر و اطفال
و مروی که صدقه از نزول این آیت رسول الله فرمود که نفقه کنید بر اهل الایمان و در دیگر روایت آورده که در این آیت چند فایده است یکی
آنکه جواز تخصیص فرمود بر انفاق با کافر آن را بجهت عاید بمنفعت به هر کافر مخصوص آن که فایده انفاق راجع باوست انتهای
اتفاق است و انفاق جواهر بود در راه خیر مال آنرا در تحت الخبر آورده دوم مراد بقول وما تنفقون بمعنی آنست مانند قول الله تعالی
لا تنکح المرأة علی عمتها و لا علی خالتها زنان که انفاق نمیکنید الا ابتغاء وجه الله یعنی طلب وجه الله و در این معنی آنست از برای طلب سعادت
و امر اخلاص جهت و اثبات مینماید حضرت و مراد بوجه عضو مخصوص نیست بجهت استحالة الجسمیة بر سبحانه و منزه از آن و در تفسیر آنکه
قدیت و قدیر از آنکه در نفس حصول او بلکه از برای رضا و حسن کتابه وجه از رضا الله کسی که ارادی میکند و چون
اقبال بآن میکند و چون از آن کراهت دارد اعراض مینماید از آن بوجه خود جز هر کاه بوجه مرضی اقبال کند مستلزم حصول رضا الله
بالاطلاق و وجه رضا را باب اطلاق نیست بسبب سوم **فَوْقَ الْيَكُمْ** یعنی فوق الیکم و فوق است و در آنکه چون حرف معنی
لم کرد نفقه و تعریف مرسل فرمود در آن العلم و حرف تعریف ایشان نقل نفقه امیر باید که مصرف صدقات و میگوید که **لِلْفُقَرَاءِ**
عامل او محذوف تقدیر این که القفه الفقراء الفقر قابل القفه آنچه فرمود حرف او کلام ما قبلت و میتواند بود که عامل او تنفقوا
بجهت فصل ایشان عامل محمول باشد یعنی نفقه که در راه خدا نمودند جزای در دنیا است و یا تقدیر این که اعنی و الفقراء یعنی

ایشان نفقه حضرت آنکه یا الجعلوا للفقراء یا تنفقون یعنی بکردانید الجهت نفقه میکنید از برای درویشان **الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**
در راه خدا یعنی مشغول ایشان بجهاد باشد و امر طلقه ایشان را بادا داشت آنکه معینه **لَا يَسْتَطِيعُونَ** میان قول الله یعنی نتوانند
بواسطه اشتغال بجهاد بجا آوردن طاعات **ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ** سیر کردن در زمین برای تجارت و طلب رزق مراد آنست که ایشان را فرصت
برای جهاد با انواع طاعات و بجز این نیست که بتجارت و ولایتی در میان مهاجر و مدینه چهار صد نفر بودند عمار یاسر و
و سلمان و امثال ایشان که در مدینه منزلی و ملکی نداشتند بی کسب ایشان بر بندگی مسکن ایشان در شب صفه مسجد پیغمبر
و نفقه ایشان را اصحاب صفه میکنند و در روز صلاة در حضرت مومنان سایه ایشان بر کسی از آنحضرت و طلب روزی میپردازند
مردمان ایشان را اغنیا میپندارند که اهل ذکر **تَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ** میپندارد ایشان را کسی که نادان باشد بحضرت ایشان **أَغْنِيَاءَ**
توانگران **مِنَ التَّعَفُّفِ** بجهت باز ایستادن ایشان از سوال و استغنای ایشان **تَعْرِفُهُم** تو میشناسی ای محمد **بِسِيمَاهُمْ** بعلامت
ایشان که صفت و لون و صفت و نحافت و خدمت کردن **لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ** سوال نمیکنند مردمان چیزی میخواهند **إِلْحَافًا**
سائل الحاح را مراد که کار بالت نصب این حال است یعنی ملحفین و یا مصدر چه الحاح نوعی از سوال است و عادت ایشان
سوال را دست باز داشتن از روی تا آنکه باو عطا کند و ابن ماجه روایت از الحسن من فضل الحاح ابی اعطاه و من فضل ما عنده و سلام
آن که ایشان را کسی سوال نمیکند و اگر لجاجا بجهت ضرورت سوال کنند از امر الحاح نمی مانند در آن باب و ابن عباس روایت
سوال ایشان اصلا و اساسا آنکه سوال کرده باشند در وقت الحاح و اکثر ابن معانی بر این اند قول الجاهل الغنی التعفف و مصدر
و نزل سوال ایشان بجهت شنیدن رحمت بود و رسیدن ما کاه قول الایمان کند و از سنگاری محروم کردند و ما الحق من ذلک السوال
سوال از جوع در جزیل ثواب او **وَمَا تُنفِقُوا** و آنچه نفقه میکنید **مِنْ خَيْرٍ** از مال خود در اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان **فَإِنَّ اللَّهَ**
بِهِ عَلِيمٌ بدان دانا است میداند که کسی میدهد در روز قیامت با او اثر ثبات خواهد داشت و ترغیب است در انفاق و ترغیب
حضرت اصحاب صفه عبد الله عباس مرویست که روزی رسول الله سر اصحاب صفه گفت و مسکه ایشان را دید و فرمود هر که از امت من
بر حال باشد که شما بدید الله ابتغی رحمت باشد در دنیا قیامت در بهشت از رفیقان من باشد و در حدیث که در روز قیامت مهاجرین
و صالحان قیامت آیند و مشتاق کنند که بجا کجا مانده تا حساب شما کنند گویند ما را چیزی نبود تا حساب ما دهیم تو بجهت ایشان
بهشت و در اثر چنین از توانگران تا پانصد سال در تهیه نیست در آنکه تعفف و اکتساب حصال پسندیده و خلاصه جمله است از آنکه این حال
ما لا کرم ضلم اسوخت بود و بجهت این علامت ایشان بر نحوی که اصلا فهم بنا حطام دنیا و در جبین بصیرت ایشان و قصور دانست مجاهد
سید کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بیشتر در معراج کوشه الشان بیشتر در عرش الحظه ذکر کرسی باستند لوح باسطه تا بلوغ باسر ذوبت
نمود و در تنبیه باسطه تا بلوغ باسر حضرت عزت در شان عالیشان او فرموده که ما زاغ البصر و ما طغی و متوالی اصحاب چنین اقتدا کرده بجهت
تمنه علیه بر نوالشان بیچ عفوی امکند و حضرت در ثنا اعنا الجلیل بنای فرموده لا ترم با امر ایشان جنان باید علیه ایشان تمنیت
و همچنانکه در بسار رفیق الخضر بود و در جنان جلیل ابتر از ثنای او گشتند و در حدیث آمده که ان الله تعالی ذکری اثر نعمت عبد ذکره

البؤس والبأس ويحب المتعفف من عياله ويبغض الملحف الذي يسأل الناس الالحاف يعني به سخي كه خوى سخاوت دارد و اگر خود را
شاهد بدى و كرا بعد ما دار الرفقه و يحتاج و اگر كه تحصى خود را بقى احتياج و سكه بر دهان نايد و دست بسوى ديگران دراز نمى كند
بمن داد بكار دستم دهد بيا رسول الله كند بالحاح نايد و او را بخيل اصحاب صد خود را زى اغنيا خود را اهل ملى بمنود تا ترسم خدا
و ايمانى نايد و خدا از ايشان خشنود كرد و از ناس احتراز مى كند بجهة اكه سكر و ماء سحاب است و متحمل اوست و بعضى حلوم تعفف كه
محبوب حق است و محتسب بود از سوال بطريق الحاح كه بمعنى صراحت است و نيز فرموده كه ان الله كره لكم ثلاثا قيل و قال و كثرة السؤال و
اضاعة المال و نهى عن عقوق الامهات و الوأد و يدل اهل السخاء اليوم الفقه يعنى حق سبحانه كراهيت داد از شما سه چيز كفت و گوى و بسيار
خواستن چيزى از مردمان و ضايع كردن مال يعنى آنرا و بسر اولاد آزادى فرموده از نافرمانى مرد و از مادران و از دختران زنده بكور كردن
و از دست سوال كردن كه زيرا دست سوال بيت نارون قيامت و بعضى از فرمودن مسأله لما يغنيه جاء يوم مسألته يوم القيمة كه مسأله
خواست او خدوشانى در چهره هر كه سوال كند و حال آنكه او را مال باشد كه او را غنى ساخته باشد از سوال روز قيامت و بر او در روز قيامت
اندازه يا روى او را بخراشد و بلجر آنكه در روى او مرادان كه در قيامت كريه المنظر و قبيح الوصيات كفت يا رسول الله چند درهم
موجب غناى صاحب است فرمود خمسون درهما او عدلها من الذهب جاء در تفسير بايد قيمت آن از طلا بدهد فرمود هر كه خواهد نفس
نفيس نمايد بايد كه بخل كند بنفس خود و تكرم كند از سوال الناس كه سوال مذلت است و در وسط خوف منع و در آخر منع يا نيست و
امير المؤمنين صلوات الله عليه فرموده كه الياس حرم الرجاء عبدنا اسيد بنا از مردمان از اميد و اسيد وارى باشيان بندگى صد از
در بيان كيفيت انفاق و ثواب آن مى فرمايد كه الذين ينفقون اما كه نفقه مى كنند در راه خدا براى مستحقان اموالهم
بالليل والنهار شب و روز سرا و علانية در نهان و آشكارا فرض استغراق اوقات باعطاى صدقات و در اسباب نزول
و بعضى ديگر از تفاسير اهل سنت مذكورست كه روايت كرده ابراهيم بن اسحاق از يوسف بن بلال از محمد بن مروان از محمد بن سائب از ابو صالح
از ابن عباس كه آنحضرت صلى الله عليه و آله شب و روز فرمود ايوب در شان على بن ابى طالب عليه السلام نزول آيات و سبب آن
بود كه امير المؤمنين عليه السلام از جماع دنيا چهار درهم خريده بود كه دو يكى را در شب تصدق كرد و يكى را در روز و يكى را در سر و ديگر را
در علانيه جزاى عمل ابن ملجم بنهج و ابن كفتند ابن سبد او بيا و سر و را و ليلها و در شد سود را ايها على الله عليه و آله بنى مطلع شد و سبد
كه اى على تراجع بر تو داشت كه بر ابن ملجم تصدق كنى امير المؤمنين عليه السلام فرمود كه رسول الله طريق تصدق را كه خوشنودى خدا در آن
مقرر است بر من از بن چهار صد و پنجاه درهم خبر داده است چون اين جواب شنيد فرمود كه الآن قال الله يمحق الربوا و يربى الصدقات يعنى
ميسرست و بالجمله اسيد را بودى حضرت نبوت بنا بر حق تعالى در شان على الله در سبيل الله بايد كه چهار درهم نفقه مى كند عليهم
اجرهم پس مر ايشان را ثواب در صدقات ايشان عند ربهم نزد پروردگار ايشان كه ان بهشت باقى و نعيم جاودانى است و در تفسير
اسود كه در ايشان است كه اما اراده معاوية فرود آورد كه فى مشهد صدقى على عليه السلام مشهد روشنى بيت و بهجت آنست
اين در مشهد صدقى الاخر جايز در شان ايشان امير المؤمنين عليه السلام نزول اسلام آنچه ولا خوف عليهم و نيست خوفى در

از خوف آخرت و نقصان از آن ولا هم يحزنون و نه ايشان اندوه كين شوند بسبب آن چون آنحضرت با الاولاد اصحاب صلوات الله عليهم در مياشان
خاشى بودند كه المخالف من ذنبا لا يجرم در عصا ابن باشد در فرقهم و الله شر زال البيوم ابخاجرين بودند كه ان الله يحب كل حرب لحاجه
ما اسبت باشد كه ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون الو سخى از بر من توان روايت كرده كه ما نزلت الا في احد من الفقراء الصلحى معنى آنچه از فرض
در حق على عليه السلام نازل است در حق هيچكس نيامده بصدقه حديث سخى در هيچ ايام الف درهم چهار درهم آنحضرت سبقت داشت بر چهار هزار
درهم جبيبى است كه اتفاق آنحضرت بحق الله بود و مسرا و سبرا از شواب اغراض دنيوى و اخروى كه آنحضرت عليه السلام بر خداى محض
ادعيت ما عبد تك خوفا لنارك و لا طمعا لثوابك بل وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك يعنى پرستيدم ترا بجهة ترس از آتش تو و نه بجهة طمع
بهشت تو بلكه ترا اهل پرستش يافتم پس پرستش تو كردم و چون حق سبحانه و تعالى ساخت شد كان بود مر اتفاق و بيان آنچه از
و اصل اصحاب مضاعفه در عبث آن كه ريا نمايد كه ظن حاصل در آن زيادتى اجر است و حال آنكه در حقيقت بوجه محو مال تا از الى العبادات
بوده زيادتى ملاحظه در اجر اتفاق دانند در ريا بر ميسر ياد كه الذين يأكلون الربوا اما كه بخورند مال ربا را بعينه بدون معامله
شرعيه مال را بسيد و زياده آن الخبر داد و ميت است در پس مراد باكل آنحضرت و ذكر اكل بعنوان اكل بيت آنست كه اكل اعظم منافع مالات
ديگر آنكه ربا شايع است در مطعومات و غير آن بجهة مطعومات واقع مى شود و اصل ربا زيادتى است يا دخول در ربا الشى بر بوا ازاله و كشف ربوا
بر او حرمت و كو و صلوة بجهة تخفيف و زيادتى الف صد الجهة تنبيه ان بوا جمع مطلق كما كانى كم اخذ ربا بسكند لا يقومون
بر نخيزند از قبرهاى خود در روز قيامت و نشور الا كما يقوم مگر چنانچه مجنون الذى يتخبطه الشيطان آنكه مى كند او را بر مس
از جهة سودن مراد بوا آنكه مع عات و كما يقوم محل اصرار است بر صدور و تقرير اغراب كه الا كما يقوم الصرع يعنى بر مس او
مثل قيام مصروع بيات و اصل تخبط خبط است كه از تصرف بدون اتفاق و بدون صدور از طبيعه مانند خبط عشوا و تخطى
باين معنى است رغم عرب آن بود كه چون جنى مس او مى كند عقل او تخطاط و مماغ او را تخبط ميسازد و او را مصروع يا ديوانه مى گويند
بر حق سبحانه سخن را بر وجهى كه تشاور و اثبات اجرا بسكند در ملحق كلام آن كه خريدكان و كيرندكان ربوا در روز قيامت بشكل مجانين
اخبور بر خيزند و اهل عرصات ايشان را بايشان نشانه نباشند و در اثر آورده كه مس المرء متعلق بالمؤمن من المس الذى يمس بسبب اكل
الربوا يا به يقوم ربا به تخبط يعنى بر ايشان مانند مرض مصروعين باشند بجهت اختلاط عمل ايشان و ذكر حق سبحانه ربا را اما مايد در
بطون ايشان آنچه خورده اند از ربا بر ايشان مانند مرض مصروعين باشند بجهت اختلاط عمل ايشان و ذكر حق سبحانه ربا را اما مايد در
بيان آنكه گفتند ذلك بانهم قالوا انما البيع خريد و فروخت كنيم مثل الربوا مانند ربوا كه ايشان بانهم قالوا
و حال آنكه حلال كرد الله و بجهت الغرض كه بخريد مى شد و احل الله البيع و حرم الربوا و حرام كرد
ربوا بيان ربوا و بيع فرق مى كنند و بيان اصل كلام اما الربا مثل البيع است و لكن معكوس شده بجهت مبالغه كويا ربوا اصل بيع شد و بيع را بآن قياس مى كنند و
بنهاطا هر است چه هر كه دو درهم صوص بكند هر دو را تقسيم درهم ديگر كرده و هر كه معجزه سلسله را كه مساوى درهم است و دو هو نايد كه او را
حاجتى باشد با توقع رواج او هست كه خير آن بيش باشد فمن جاءه بر هر كه بيايد بسى برسد او موعظة من ربه پندى

وجوی از زر بر کار ایشان نهی از ربوا **فانتهی** پس باز ایستد از ربوا **فله ما سلف** پس مر راست آنچه گذشته از اخذ ربوا قبل التحریم و ایراد
نتوان کرد آن را بقوله السلم ربیت که من ادرک الاسلام و بیده شیء کان عملیه فی الجاهلیة وضع الله عنه ما سلف هر که بیشتر از اسلام در دست
کند از آنچه در زمان کفر بکرد چون وضع کند از آنچه اختیار شده باشد در آن زمان و گویند مراد بما سلف کاملا گذشته است یعنی در گذشتی
و عفو شده باشد در آن وقت بجهت اخذ ربوا مادام موضع زمان بطریق اگر مرسوم باشد و باشد آنچه اگر شرط باشد بر برای سبب و نزد
طرف اعتماد بر آن خود کرده **وامره** کار او مفوض و واگذاشته شده است **الی الله** بحد اعیی مهم امر او در زمان آینده و آنچه بحق
عصمت حوالت که توفیق رفیق او ساده در سبیل ایمان زیاده مانند نکند اگر بکرده ما کار او بعد است آنچه که بحال او و هر دو بار آنچه
اگر قول موعظه کند بر صدق فت و ظاهر عنده **ومن عاد** و هر که باز گردد با استحلال ربوا بعد از آنکه حرمت آن را حرام گردانید **فاولئک**
پس آن گروه مستحلین و ماشوند کان امر و نهی **اصحاب النار** ملازمان دوزخ اند **هم فیها خالدون** ایشان در آن جا دیر خواهند
بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفر است صدور از و و نصر بر نهی آن و کفر موجب خلود است در دوزخ در کتاب آورده که در زمان جاهلیت اگر
مرد کسی حالی است و غریب او را میگفتند زد فی الاجل حتی ایدیک و فی المال اجل ایادی کن تا من مال ترا زیاده کنم و باین وجه مال میگرفتند
کیکه دیم گیرد بیرسانید و میگفت بجان بر مال ترا دو در مقابل و مع باز دهد اجل بجهت تاخیر آن حق سبحانه بلیغ تر بیان
فرمود و در مقام جدال بات یکی آنچه باشد زیاده است و در شرع زیاده است بر اصل المال از احد متساویین در جنس از مکیل و موزون
و نزد بعضی زیاده حرام است بغیر آن و نزد بعضی دیگر باز بعلیه و این صحیح است خصوصا مادام تیز و این مسامله موجب حصول استقلال
از نحوی تجنب نشود چه مستدعی است که عقد فاسد اثری بر و مترتب نشود و دو آنکه اد بجنس انجا حیثیت شرعیات و این بحثی
با سوماس شامل الزیادات و زیاده کامات که عین است و این ظاهرت و با حکم مانند بیع اصد مجانس بساری در قدر جنس مراد بکیل
و موزون هر چیزی که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله کیلی و وزنی بوده باشد پس هر چه حال آن معلومست که در آن زمان بیع بوده
بر آن می باید نهاد و اگر مجهول الحال راجع بعادت میشود و اگر مختلف الحال باشد نزد بعضی هر یک حکم خود دارد و نزد بعضی دیگر
تغلیب تحریم می باید کرد بجهت احتیاط و از اهل سیوم ربا ثابت میشود در تسعه ما جاء عن النبی صلی الله علیه و آله اما الربا فی النسیئة
و ابن عباس اقتصار بر آن کرده بجهت حصر مذکور و غیر او بسته که در نقد نیز هست و این حصر حصر حقیقی است و بعضی که اجماع
تحقق تند بر تنبیه بر ادر شش چیز که سهم صلی الله علیه و آله از آن نص فرموده و آن هر است و نقره و حنطه و شعیر و ملح و عامه اختلاف
در غیر آن ابو حنیفه قایل بجنس و نقد بر شافعی باید بعد آن شرط طعم و تقدیر میکند و مالک گفته که آن موزون است و اقتصار احمد را در
روایت یکی مثل ابو حنیفه و دیگری کیل و ماکولیه و وزن کافی نیست نزد او و اما ادله اصحاب ما مسلوم شد چهار و اختلاف
مراد مستزاد مال باشد قالوا اما البیع مثل الربوا و اما در بیع باشد و معنی آنکه ایشان دیار را بر بیع باشد و اول آنکه ایشان گفته اند هر چه
اثر ایشی که مساوی در حکم باشد و در بیع پس جایز باشد بیع در حکم و در هم حق سبحانه و تعالی ایشی فرمود و بعض تحلیل بیع
تحریم ربا بجهت ابطال قایل ایشان چنانچه مخالف نص است و باطل است باتفاق و سایر آنکه سزاوار اما الربا است البیع و

در آنکه در ما محل خلاف اما بجهت مسالهٔ معکوس شده و بعضی دیگر قایلند بثانی جهت آنکه چارت که قول اهل الله البیع و
حرم الربوا انتقال کلام ایشان باشد مرحده ای ان الله قرن بین المتاجرین و دلیل غیر جایز و سبب غالب ایشان جهت تحکم با دو کار
منت اما ساوا و ربوا بیع چه تحریم در باسلت بعلتی که در بیع حاصل نیست بدانکه در قول اهل الله البیع دلالت بر اجمال بیان
بیع از نقد و نسیه و سلم و انواع از اربع مراجعه و مواضعه و تولیه و مساومه و انواع مبیعات انتقال و حیوان و صوف و غیر آن از انجنبیان
نوی بیان وارد گشته بجهت و بمعنی ما سلف لا لاک مراد که واجب نیست اعاده با اجمال تحریم آن بلکه آن واجبست بالجمله ابتدای آن که نزول
بیع آن و در بین تطرت بجهت آنکه چارت بکمراه مان مشروط اند باشد زیرا شرط لحق غیر جه آن ساقط نیشود مگر با ادای آن شرط لکن با
ارکیا بجهت تو عدم آن بیار در لحوت و انوار الصادق علیه السلام درهم الربا اعظم عند الله من سبعین زنیه بزان محرم و در
الحرام و قال ایضا اما شاء الله فی تحریم الربا لئلا یمتنع الناس من اصطناع المعروف فرضا و ورد اهل علی علیه السلام لعن رسول الله
صلی الله علیه و آله فی الربا خمسة لکل رسول کله و شاهد بر روایت باقی احادیث و اخبار در تهدید و وعید در بعد لعن مذکور خواهد شد
هفتم آنکه حق سبحانه اکتفا نکرده در نهی از ربا و تنبیه مردمان از آن بوعید نار بلکه با وجود این اخبار نمود که حرکت در بیان بلکه موجب
ذهاب امر المال است و زیادتی بر مرکبی از کاهال **یمحق الله الربوا** که و کات میکند و خوع مال در ربوا را بصیر و حرکت ترا بعضی هر چند بسیار
و مراد از ثبات دافعت از نقصان و حسران میکند و ابن عباس فرموده که هر که از مال تصدق دهد یا در راه حج و غزو و نفقه کند و بر
لکن و در این کاه انفصالت **ویربی الصدقات** و افزونی میکند و بدای صدقها را یعنی هر چند که ثواب مزید آن را در آخرت زیاده دهد
و مع ذلک در دنیا برکت در آن از زیادتی فرماید **والله لا یحب** و خدای دوست نمیدارد **کل کفار** هر ناسپاس که مستحل ربا بود
مصر و تعطیل تحریمات **اثیم** بزه کاری که مهمل باشد در ارتکاب ربوا و سایر محارم و در کفر کار و صفت مبالغات بود و کار اشارت
بالکفر بجهتی که مستحل ربا است کافرست و هر کار بسیار کار با کند با استحلال بر حرم کند که باشد بکفر و شرع غلیظ در کفر مرویست که حضرت
و سالت صحابه خطاب کرد و مرد و ان الله ینفی الفضة و لا یقبل منها الا الطیب و بر نهی الصحابه که بر فواحد که مهر تا و نصاب
حتی ان اللقمة لتصیر مثل احد یعنی چنانچه حق سبحانه قبول صدقات میکند و از او قبول میکند مگر پاک و پاکیزه که طیب نفس و محبوب او
و اگر باشد و تربیت و پرورش آن بسعد تجلی که یکی از شما کرد باشد تربیت حق تعالی در آورد تا آنکه هر لقمه از آن صدقه مثل کوه احد گردد
و در خبر است که روز قیامت خوع صدقه را نزدیک خدا و از و در کند از روی حساب بند کند که آن بدست شود بند کوه بار احد بار الا این
طلب کرد آن حیث که این نوع طاعتی صادر شده و مطلب ابد که ابی ایم خرمات که نو حلاوت و بر برای مرضه هر دلی می از ابر ای
تو سیر و رحم تبلا بر تو رسانیدم و در وقت احتیاج تو بغذا تو رسید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت که و مود هر چه حق سبحانه
دیدم که شکمهای ایشان منور و مشرح بود و بر ما هیدم هر شکم باشد که بند در آن و ایشان مرده کذر آن و ایشان افتاده بود و آن و عجوز بر
ایشان کذر و هر بامداد و شبانگاه بر و و نوع عرض کند کاهال الا و بر مصون علیها عدوا و اعیش ایشان را دیدم که ساخته شد از آن
مهار کرده می آمدند و این جماعت را آنکه کوه میکردند و هر چند این جماعت محبوس اند کاهال ایشان بر چیز نیست نیستند و هر کار بر نحو

مما انا فدم الوغور سبحنه والهم لا تعلم الساعة ایا بارند الا فجاة بر شما بگیرند گفتند ای جبرئیل این امانت کار چه کسانند گفت
امانت که در حیات با میخورند و حق سبحانه در باره ایشان فرموده که لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس که در تفسیر
چرا میگویند که اللهم لا تعلم الساعة از گفت برای آنکه حق سبحانه ایشان را وعید فرموده که در یوم یقوم الناس لرب العالمین
اشتا العذاب و صبا زان فرمود که جاهلی را دیدم که شکمهای ایشان بر از ما بود و پوست شکم ایشان رخان ضعیف بود و
را در ایدران ان میتوان دید گفتم ایها کیستند جبرئیل گفت ایشان نیز ربا خورند که کانند که ایشان اس ایضع کرده باشند و حلال
ابو هریره از رسول خدا روایت کرده که ربا هفتاد باب و اهون از نزد خدای باشند خالص کردن طلب ربا است و هر از ان
میدهد کسانی را که مسمی شوند از ربا و سایر محرمات بقوله ان الذین امنوا بدرستی که آنکه گرویده اند بخدا و رسول او بر حق
لوره از امر و نهی و عملوا الصالحات و در عمل آورند طاعات را موجب فرمان الهی و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نمازها را و اتوا
الزکوة و دادند زکوة را لهم اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان در روز قیامت و لا خوف
علیهم و نیست ترسی جهتان از انچه ایشان ترسند و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند بر فوت نعم و مشوب ایشان
عطف اقامه صلوة و ایتای زکوة بر اعمال صالحه که اهم از مطلوب بجهت آنکه و شرافت مطلوب بر سایر اعمال صالحه ارضا و
بر وجه که ولیس مشیر و در جاهلیت ربا بامر میان مسلمانان معامله میکرد و او را بر تقدیم بقایای از مانده بود خالد طلب صدر اسلام
ان کرد ایه آمد که یا ایها الذین امنوا ای گرویدگان اتقوا الله بترسید از خدا تعالی و ذروا و وا گذارید و ترک
ما بقی من الربوا از بخشایی باقی مانده از ربوا ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان حق و رسول او دلیل ایمان امتثال
امر است از مقاتل نقل که بنی عمرو بن عمیر بن عوف و بنی مغیره بر ربا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله روز فتح
بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو شرط کرد که ربای ایشان در دیگران ثابت باشد و ربوای دیگران از ایشان وضع کرده صلح کردند
معین و بوقت حلول آن از مغیره کار بر ایشان تنگ گشت ایشان فریاد آورده گفتند ما چه بحث کنیم که ربوا را از مردم جمع
کرده و ما هنوز بدان ملک نرسیده چه جور قصه جور لیعرض عنایت و ایشان که حاکم مکه بود رسانید و روی صورت ماجرای ایشان را بحضرت
سوی نامه نوشت ایزد تعالی در آن نصیحت بلند آورد فان لم تفعلوا پس اگر نکنید هیچ یک بار از ترک نکنید فاذنوا پس بدانید
بحرب من الله و رسوله بجنگ کردن خدا و رسول او و حرف فاذنوا بحرب خوانده اند از آنکه منوی عمل و تقدیم عمل
بجهت آنکه اذن بمعنی استماع است و ان از طرف عمل بمعنی اگر ترک ربا کنید عالم شوید بحرب خدا و رسول او و در حدیث
حرب رسول که از جهالت با الجنان و در آن جهت تهلیل و بلیغ از ارادت خدا و رسول پس عرض اجابات معصیت
و بلیغ از حرب خدا القرآن و بحرب رسول استمرار و حرب مراد تعبیر طعن و این مقتضی است که با مری مقاتله میباید کرد
تا آنکه جمع کنند امر خدا و ان تبتم و اگر توبه کنید از کفر و ربوا فلکم پس مر شما راست رؤس اموالکم سرمایهای شما
لا تظلمون نه شما ظلم کنید بر مدیون بزیادت و لا تظلمون و نه ستم کرده شوید بر منع بر شما ستم نکنند و اگر

جبرئیل گفت و گویند که رجا ملیه عباس و خالد شریک بودند و بر باسلف بجهت بر زمان اسلام در رسید و ایشان را اموال
عظیمه از ان مرجا حاصل شده بود و ابو ایشان را نازل شد و معمر صلی الله علیه و آله فرمود که الا ان کل ربا فی الجاهلیة موضوع و اول ربا
اضعه ربا العباس بن عبد المطلب و کلام فی الجاهلیة موضوع و اول دم اضعه دم ربیعة بن الحارث بن عبد المطلب یعنی بدانید
که هر ربا که در جاهلیت بود وضع کرده شد و اول ربای که من وضع کردم ربای عباس بن عبد المطلب بود و هر دمی که در زمان جاهلیت
بود وضع کرده شد و اول دمی که وضع کردم دم ربیعه بن حارث بن عبد المطلب بود و در تفسیر ابو السعود مذکور است که ایزد حق
عباس بن عبد المطلب و عثمان بن عفان نازل شد و ان چنان بود که ایشان بخرمای بسیار سلف خرید بودند چون اصل از حال
مطالبه کرده ایشان نکفت اگر حق تعالی بدهیم ما را هیچ چیز نماند و بر ان شوم ایشان مراسات بنده از شایند بنده بکر مطالبه
کند قاد بکر سال دیگر ایشان بر وی قرار داده ایزد تعالی نازل شد و رسول صلی الله علیه و آله فرمود ایشان را فرمود که سرمایه را گرفتند و
سود را بدهند از کسی نیست و صلح کنند و در حدیث آورده که در حجة الوداع آیات یکی آنکه در قول ان کنتم مؤمنین صالحات در تفسیر
را ای اگر مؤمنین ما انزل علی محمد و آله و نوا الحکام الایمان لازمی من جمله تحریم الربوا و ارث لازم فی ادعا کافر مکلف باشد
تحریم ربوا بر کافر در اول احال احکام ایمان از کافر مطالبه کرده نشود در حال کفر او بلکه از و مطالبه ایمان بود کرده و دم آنکه
دم که بحرب الله در مقام بحرب الله بجهت آنکه مراد نوعی از حرب عظیم چه تنوین برای نوعیت و در بعض کلام بر مبالغه است و
و ما تقدم سیوم در خواج فان عفتم الخ زمخشری و قاضی آورده اند که اگر شخصی مصر باشد بر تعامل و تلبیس نشود و مال او
فی است و ابو حنیفه صحیح زیرا که مانع اند لیکن در حیز عدم قبول او جهت آنکه جاهلیت که او عامل ان باشد اعتقاد تحریم
و در آنکه حوالت که ولیت و مال را بمالک ان اما با علم تحریم ان بجهت اجماع حوالت قبول کرده باشد و باید و اگر صاحب ان مال
باشد و مال را معین و معلوم باشد قضا و بدیگر و اگر مالک معلوم باشد و مال را مجهول یا او مجهول باشد و صالح باید کرد و اگر مرجع
از کدام باشد و حلال و مال و قدر او مجهول باشد خمس ان باید داد و باقی حلال خواهد بود و اگر حاصل آید تحریم از اصحاب ذوات
مصلحو کاهی کار را شاید و اگر نه تصدق کند و اینکه مصنف گفته اند که در صورت جهل بتحریم حلال در لیل اولی فلا سلف
قولیت مع جمع جنانکه گفت بسیار است در آنکه آمده خاص باشد موعظه من ربه فانتهی فله ما سلف و در ایها الذین امنوا اتقوا الله
و ذروا ما بقی من الربوا صریح آمده که ولیت نیست روی ای سلف سرتر و التحریم و ما قرار داده بر که روی آن و لیت ما علم حلال
و در من الکلام ضمن ایزد خطاب و که ولیت نیست بر کافر در ربای که در حین کفر اخذ کرده باشد مگر که عین موجود باشد و بنیه کا
اسلام او و مراد خدا و در روی اشتراط بحق باقی ماند نزد معاملات او اما ولیت بر مسلم در ربا مطلق خواهد علم تحریم ان داشته باشد
باید در قول ایزد تعالی که موعظه او است و علامت علم او معین می شود بجهت نکرار او بعلم و دست که بعد از نزول ایه تحریم و کشد
فاقه تحریم و رسول است و از سود کذشته جبرئیل را خوشنود نبود بمیزان اغایه تکفر سنی یا فوت ان تا صله خواهد
و بهمه روز تحصیل از تحصیل مزد از امهال تاجیل یا تمهید و با اهل اسلام نیز که تحصیل از تحریم بسلف سلف باشد

افزودند

حق تعالی ایشان را که وَإِنْ كَانَ واگر واقع شود ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواری و اعلاش یعنی اگر غریم مفلس و تنگدست باشد فَنَظِرَةٌ
پس حکم آن مهلت دادنست إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ تا توانگری و آسانی و اگر معلوم باشد که چیزی دارد و در امتناع میکند او را حبس کنند
و مراد که کان بمعنی تامه است معنی وقع عسر و دشوار و نیز افظر و خبر است امر محذوف ای فلیکن نظرة و نظره یعنی انظار و سر مرسی
بدان قوله وَأَن تَصَدَّقُوا از مصدریه است یعنی صدقه دادن شما بر غریم بر مفلس باز و حبس کنید او را أَخْيَرُ لَكُمْ بهتر است مر شما را یعنی
از بیشتر از انظار و ابراء بهتر است از انچه آن خیر لعبد که بصدقه رضا نداشته ثواب و دوام آن دریابد و مراد بتصدق انظار است لقوله
صلی الله علیه و آله لا یحل لرجل مسلم فیؤخر الاکان لیحل یوم صدقة یعنی اگر مر مسلمان را بخیر اجل دین کند صد اطول و بر آن روزی
از اجل اجر ثواب صدقه باشد و حبس مسلمان که مهلت دادن شما سر را بهتر است مر شما را بصدقه رضا نداشته ثواب
شما بتحقیق شود إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که بدانید حقیقت صدقه را هر آینه خیر شما را بسبب جهل بقدر دنی مسرت عاجل
تصوری و موقوف است بر آن نه اگر مراد آن که اگر کنتم تعلمون الخیر لکم همچنانکه قول آنحضرت که لو سئل مسئول که اگر مسئول باشد بخیر
در تصدق است از دکر جبل و ثواب جزیل یا عالمید با آنکه هر چه خدای میسر و باید مستقیم تولد در جهانی و شکل انجاح حاوی آیت او شیخ
روایت کند که مردی از مدینه قرض بود و بر آن در رسول اورند او بعزی اعسار کرد رسول صلی الله علیه و آله عریان او را گفت خدا و رسول
و ایشان لکم الاکال الخیر می باید از مال او اخذ کنید و بجز آن شمار الخیری مرشد اعبد الله عباس مروی است که رسول صلی الله علیه و آله
کهم که حق سبحانه و تعالی در سرای آورده همه حیوانات زمین بر صلوات فرستند و دعا کنند و همه ماهیان دریا برای او استغفار
کنند و هر کاهی که مرد دار حق سبحانه برای او در بهشت درختی خشک و کاهی را بیامرزد و اگر چیزی داشته باشد و مطل و مدافعه کند
از جمله ظالمان است بدلیل مطل الغنی ظلم و هر کاه مدین بداند که غریم را چیزی ندارد و مسرت و بحث این او را مهلت دهد و از او مطالبه
کند مستحق رحم الهی گردد و از حضرت رسالت صلعم روایتست که مَنْ أَنظَرَ مُعْسِرًا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله
هر که مهلت دهد و لهذا از تنگدست را از مال الخیری از و وضع کند یعنی آنرا برای او بدهد حق سبحانه او را در زیر عرش خود جا دهد
روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه عرش اورد آنکه جابر بن عبد الله انصاری بدر سرای وام داری رفت تا بخیری او قرض او کم
کند او مرد روی از وی پنهان کرد و بیرون نیامد جابر بر جای بگرفت تا مرد کان بر دکر رفت آنکه بیرون آمد جابر را
گفت چرا روی از من پنهان میکنی گفت برای آنکه شرم دارم و چیزی ندارم جابر دست در آستین کرد و قدری بیرون آورد و نزد وی نهاد
و گفت آنچه در منزل داشتم آنرا کرد و گذشتم او فتاده رو آنکرد که جابر او را بنزد رسول خدای صلعم بنماید تا بر و نماز کند آنحضرت
صحابه را گفت نماز بر وی نماز بکنید که مرد نیکوکست یا رسول الله سبب این حال چیست فرمود برای آنکه در زمین او دیرانست و او باز
ندارد او اگر وام قناه گفت یا رسول الله مرضا ضامن شدم که نماز بر او کنم پس رسول صلعم بر نماز کرد و او را دفن کردند یا همین دو
ابو موسی اشعری از عبد الله روایت کرد که پس از کبار هیچ کاهی خشنتر دعای عظیمتر از آنکه کسی و امی کسی و امی باشد که در دادن
تاوان و مطل کرده باشد تا مرده باشد و هیچ مال که آنرا نداشته تا دین او را از ذکر او شود و در خبرست که روز قیامت دو بنده

بحساب کاه ارند که یکی را دیگری وامی بود و وی را از مطالبه کند او گوید یا رحمانا مرا هیچ ندارد و حق سبحانه فرماید که ملائکه او را بنزد
بنائی و وی ساختی هر که مرا قیامت ملازم وی شود که مرا قیامت در بنا از آنکه و از خجالت از بهشت بر دارند چون نسیم و رایحه
بصاحب دین رسد گوید یا رحمانا از سر او کذشتم حق سبحانه فرماید چون او را گذاشتی حق خود را و بخشیدی مر او را و اگر از تو کم بود
رحم کن بر کذار رحم الراحمین لم یزل فرماید که دست او را بگیر و هر دو بهشت در آید دلیل بر آنکه هر تحقیق که دانستی که عزم
او مسرت بر و حرام است حبس او و ملازمت و مطالبت او بخشیدن و واجب است بر و انتظار تا زمان میسر و در حدیث صحاح
از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که حدیث اعسار آنست که قادر نباشد بر انچه فاضل از قوت او و قوت عیال او باشد در ابو علی حبای کفته که
تمسک بحبل اعدام بالجمله کسی را دی شاهد و کرا آورده که نزد فقهای امامیه معتبر کسی است که عاجز باشد از انچه بر وی واجب
از دست قوت او و دارسکای او و خادم و معاد او و روحه اب کند و حد واجب نیست مر و را بر امور دین و هر که عجز متحقق شود در عبادتی
از امور انظار واجب است و مطالبه و حبس حرام و بالجمله در ملازمت مطالبه جایز نیست حبس و بحاجت فایده است بکی آنکه ابراء صدقه
بر مسلم و قصد قربت باشد دوم ابراء جمیع دین بجهت آنکه صدقه مسنون و عدم اشتراط قبول در آن چون قول امیر مومنان و حضرت صادق
چهارم آنکه صحیح این فهم کرده اند که مسند و بر افضل از واجبست زیرا که انظار واجبست و ابراء بر بجهت جبر بر آن افضل است و این
غلط است زیرا که ابراء جامع نظره و صدقه است پس چیزی را عبارتست و دعا دارد که ابراء و نیز ای تجنیس مردمان بکند بر عدم اشتمال
بعد و ده ملال و حرام و نزد ذلک وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که تُرْجَعُونَ باز کردانیده شوید مر شما فِيهِ در آن روز صیغه فاعل
إِلَى اللَّهِ بسوی حساب و جزای خدا ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا كَسَبَتْ جزای انچه عمل کرده باشد از
نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند بنقص ثواب و تضعیف عقاب ابن عباس مرویست که این آیت جود فرود آمد
کفت خواهم مسیر مایه که صفتها فی راس المائتین و التمایتین من المئة این زیاد در سر دویست رفت آیه نیز از سوره و نیز از عبد الله عباس
منقولست که این آیت اخیر آیتی که از قرآن نازل شده و در روایت اخیر آیت ربا باید بات و نیز مرویست صد از آیات بیست و یکروز
و در روایتی هفتاد و یکروز و نقل کنند که سالی و در صحیح آورده که مسلمان بر آنند که چون این آیه نازل شد و آنحضرت
رسول صلعم فرمود بلال شمری تنی کون بلال کاشکی لا شمی که موت من کجا خواهد بود و حق سبحانه این آیه فرستاد کجا و اجا صدا و الحمد
چون این آیت بر رسول صلعم در مانده زمان تکبیر و قرآن سکوت میشد و سکت سبحان الله و بحمده استغفر الله و اتوب الیه و بر اکثر روایات
قبل از نزول این آیه تکبیر میکنی یا بر طریق نماز یکدادی فرموده اما آن نفسی فقد تالی نفس من خیر را که مرسیده شد مر بهای وجای کرد
کند رسول الله ایشان میکردی و حال آنکه دفن متعدد صاحب مرا الامر بجز قال ابن عباس المطلع و ابن صیغ البنه و ظلم الجد و ابن البنه و
الاموال و تشهد فی کلام الحجر خبر تکبیر امیر مومنان در صدر این آیه مدت بحال بنیت را تنکا آیه لمدت جایکه رسول
انسکا آخر نزول آیات و آنحضرت بعد از این شتاب بلا و صدا از حجة الوداع روف و در راه اذ ینتشرنک فی النسا الخ فرود آمد در
حین نقوف وی معوفات ایه الوم کلت لکم دینکم یا زلت امیر المومنین علیه السلام آنرا مهم خود کرد ایند چنانکه تفصیل آن در محل خود

خواهد شد و بعد از هفت روز دیگر باید در این چهار روز تا سعید نیز چیزی معامله نیست و در روز دوشنبه که دو
ربیع الاول بود وقت زوال آنها انتقال فرمود و مرواید اصحاب ما در شهر صفر در سال سیزدهم از هجرت در حین حرکت بجانب
مسیر و اجل او امر فرمود و بعضی از بیان احکام حقوق موصله و عقود مداینه میفرماید که **یا ایها الذین آمنوا**
اذا تداینتم چون معامله کنید **بدین** بوجه معینی از شما مادر شود که اعم عوضین در آن باشد **الی اجل مسمی** تا وقتی باید
و معلوم شود بوقت سنین و شهور در البلد **فاکتبوه** پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمله بر وجه معامله و اسم طرفین و مبلغ حق و مقدار اجل تا نزد
حاضر رجوع دارند که در این تفاوت بدین یا سلم یا نیفتد بالجمله حاصل کلام مسلمه که اعم عوضین در آن موجل باشد از اثمان مکتوبه
زمخشری گفته که مسلم الیه این حکم مصنف لیتمال الاجل از اعاملات بدین و در این نظر است بجهت آنکه فرق میان تفاعل و مفاعله
اول الاثنین و ثانی شهری بقول اضافت زید و عمرو و صاحب زید و عمرو و این تفسیر احد عاملین بکری جایز نباشد و باید ذکر بدین با آنکه اخبار
مبهم میشود و آن که تا تریم نشود که تداینتم ملحوظ از دایی است که بمعنی محاذات باشد مانند کاتبتی تدان پس بجهت رفع این توهم باید زوال
اشتراک مذکور شد و میتواند بود که ذکر آن بجهت تاکید باشد مانند طایر یطیر بجناحیه و دیگر تا نوع ادا اجل و حال معلوم شود و بر شهور باشد
یا بکه دین اعت کتب است نه بعد آن تا مرجع ضمیر و اکتبوه باشد و وجه اول احسن است چه وجوه دیگر خطا از نظری و خالی نیست زیرا که کاتب
تنوع آن و کتب آن و ارجاع ضمیر بآن بمنهوم شدن آن از دین تداینتم و علی تداینتم و تفسیر خود اورده که در سورة النور یا بضد حکم مذکور
و از اینجا بدین باید جهت تعلیل حکم بکتابت است زیرا که انسان نگاه است که مصدر نظر آن بمنهوم بجهت خاص پس اخبار باشد و غیر جهت و نیز
حضرت رسالت و امیر المؤمنین و سید معصومین صلی الله علیهم اجمعین نیز فرموده اند و فضل آنرا در حوادث در البلد الالاف که اگر استدانه
ضرور نباشد مکروه است لقوله صلی الله علیه و آله الدین هم بالنهار و ذلة بالليل یعنی بر هر بدهکار دین که از موجب خواری در روز و باعث
غم در شب و کلام است که حرام نمیشود چون سند دین را بجزئی باشد که تضای دین خواهان کند و با آنکه قصد او عدم رد آن باشد و در صاحب کلام مرقوم
که اقوی آنست که اگر از مطلع رجحان شود بنیات حرام است استدانه و اگر گواهی شهادت دهد و این صورت و بر اقبول صدقه آنست از استدانه و اگر
و اینجا نباشد که مستولی تضای دین او شود که اهتمام در قضای حکم بنیای گواهی شهادت دهد که مبادا رجوع و لی بجهت عدم وجوب قضا
و این ممنوع است نیز آنکه عدم وجوب دفع خواهان بسبب رد و امهال تا اجل لقوله الاجل زیرا که دین حقی است ثابت در ذمت و این اعم
مورد اصحاب و نیز در ابن عباس از بارالمؤمنین در مسلم خاصه و ابن مسعود تا اجل معلوم ارجاء و سحاب چون ربا را حرام کرد باید موصوف
سلم را حلال ساخت و بعد از آن فرمود که اشهد ان الله ابلغ السلم المضمون الی اجل معلوم و اثر آن در الحوالة بر کتاب و نیز آنکه و لا تعدوا الا یعنی که نهی میکنم
که خوف سلم مضمون باجل معلوم را بسلم کرده اید و در روایتی از ابن عمر فرموده که در این آیه آخر آیات که نازل شده بر آنحضرت بر آنست که سیل
عمر است سیوم وجوب ضبط اجل لقوله مسمی و از هر مدتی است که محتمل زیاده و نقصان نباشد مانند ماه و سال و نیز در مجمع از ابن الله
غیر مضبوط چهارم امر بکتابت دین تا اجل در تلف نشود و موجب نسیان و مورد جحود و امر اجازه مال اسرای و حوادث راجع است که اسرای

ندبیت با ارشاد و مصلحت جمهور نیز و باید در اینکه تعلق کرده اند که منهم فرموده که سکر را حق فرمود و اما جایز نیست که مرد بی کسی دهد و کوتاه
و شوید و تحصیل کمال استیفای دهد و قول احد ایشان کار کند و لا تؤتوا السفهاء اموالکم و مردی که زن بر داشت نیابت و وطا قرض کند
احادیث ابو هریره است و موفق علی جنب عجم و اجبات که کتابت مرا بین و عاد ایات و لقوله **ولیکتب**
بینکم در بیان شما **کاتب بالعدل** نویسنده درست و ابن صفت کاتب است یعنی نویسنده موصوف بصفت عدالت تا زیاده و کم نکند
خلاف آنچه متعلق بآن باز نمی نویسد و مکتوب او موثق بمراعات شرع از آنجا معلوم میشود و اشتراط فقاهت و علم کاتب بدین
تا نصوص کتابت حاصل شود تشتم و دم استماع کاتب از کتاب دین بطریق شرعی زیرا که فرموده که **ولا یأب** و باید که سر باز نزند **کاتب**
چیزی نویسد **ان یکتب** اگر نویسد و بنده معامله را **کما علمه الله** همچنانکه آموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که امر شرع و نفع
و نیکو کاتب بعد از تعلق کلام عمو و میگوید که نمی بجهت تحریر بر کتاب و اجبات و لیکن زود تعجبی و حاجتی و نیز علی الکتابت و
بنوز اعضای و فرض علم بکتابت دیگر یا بلغ زمان جز نزد کاتب و قول آنست که نوع عین بوده و مشروع شد بعقول و لا یضار کاتب و شهود
آنست که مستحق است بر کاتب که عاری نباشد و کتابت زیرا که این ایام و تعاون و اعلی البر و اجب علی الکتابة و اظهار اهل علم اتمام شود و لیعلم
نوع است یکی آنکه اجر کتابت الی این المال باید داد که از مصالح است و اگر نه جایز است و آن آنکه بجهت عدم و جوب مستوفی
مجانا دوم مداد و ورق و مکتوب فیه نیز از بیت المال باید دادن زیرا که این نیز از مصالح است و اگر بیت المال نیست نشود پس اگر کاتب
کرده باشد مداد و ورق و اجب است و قول طاس بر صاحب دین است زیرا که این از مصالح اوست و بر مدیون واجب نیست قطعا هم آنکه بر مدیون
کاملا له مسلمت بیان پس فلیکتب الم بیان و مسوغ برای تاکید کلام لیستعمل لاشعه دهانه و لیتمال اداره که مشغول امر بیان
کلام عمل و معنی است یکی آنکه کما علمه الله تفصیلا بیان فلیکتب اجلاق الله و لیتقصل الکتابة الذین کما یفضل الله علیه کقوله و احسن کما احسن الله
دوم آنکه جمع کتابت امر فرموده که کتابت دین کند همچنانکه او را تعلیم داده و نیز مسلم معنی کتابة او متضمن مجالله شرع است که آن تصرف بحسب مالکیت
پس بنا بر اول امر برای مبتدیست و بنا بر ثانی از برای وجوب و بنا بر احتمال اول امری سالوس نمیشود و بر احتمال ثانی مطلق هستم امرست بانکه کتابت
و کتابت از دینی را که در ذمت اوست و موصوله **ولیملل** و باید که املا کند کتاب **الذی علیه الحق** آنکس که بر ذمت دین و بنیان خود و اقرار
بر نفس خود زیرا که اوست که مقرست و متعهد عمل و املا از املاء بمعنی است که آن موثق بر مودن **ولیتق الله** و باید که بترسد
املا کننده از خدای **ربه** که پروردگار اوست **ولا یبخس** و کم نکند در وقت اقرار **منه شیئا** از آن حق که
آنچه حق املا کننده دون نقصان دارد یا املا و بخس چیزی است که مسلم نباشد و کم صاحب امر و مقابل است که هیچ چیزی باشد او را
یا مسور پس اگر مدیون در املا و بیع را کار نفرماید اضرار مدیون لازم آید و این حرام است و نیز امر است و اسیه و غیر مستطیع را املا لقوله
فان کان الذی پس اگر باشد آنکسی که **علیه الحق** مدیون حق و دین در ذمه اوست **سفیها** ملتفت عقل و تدبیر نیست
کند در غیر اقرار صحیح و مخدوع شود در معامله **او ضعیفا** یا عاجز از تاوان یعنی که ذلیل یا پیری که بجهت خرافه و پیری باشد **او لا**
یستطیع یا توانائی نداشته باشد و نتواند **ان یمل هو** املا کند او یعنی مدیون بجهت آنکه خرس باشد یا بواسطه شدن و زبان
۲۴۱

در باب تردید باید با آنکه بدان ملتفت شارع نیست و اما بنود فَلْيُمْلِلْ بر باید که املا کند و املا کند وَلِيُّهُ و ولی او یعنی ولی او خواه صاحب دین صدر الملائکه او ولی دین خود در اموال بجهت عزیمه یا ترس و دیگر آنکه اولی است تمام در باب
جبد و نعت که منقص لحاظ اند که آیه مستخرج میشود لو اشرعه لا یبر سعه فاصله فرد بجایز دین داخل طریق لو اهدر مع تحمل استدلال
اثبات بسعه و مسامله بر آنکه املا اثبات صحیح نیست بر عدم صحت استدلال اثبات از سند طریق اول باشد و سوم جواز است اند اولی مراد کوکه در
ولایات دیا حاصله اگر باشد اند چهارم صلاحیت ذمه صبی و مجنون و سفیه بجهت تملو دین بان لکن مطلقا اما باشره و ولی سب دین را بر
اثر جنایه بکند کاهی کاهی اما اثبات نجهو واجبات در ولی اعانه مصلحه مولی علیه و عدم تحمل او اثبات بالعدل یعنی عدالت املا در دیگر
طریق او اثبات شرط اصحی و مجنون باید دست باید بدری باید اثبات و صحت از جانب پدر باید پدری یا عدم او کیست و اما
اگر سفه او مستمر باشد در عقب کوزه کی ولی او پدر است و حد بجهانکه گذشت و اگر بعد از بلوغ طاری شده باشد ولی او حاکم است و اما مستقر
جایز است تحمل از جانب آخرین و الکم و العجمی بجهت اشتراک اثبات در عدم استقلال با املا حوشتم و جوب عدالت مستر جهت اشتراط املا
او عدالت مستلزم عدالت از است هم صحت شهادت ترجمه و العجمی با ترجمه از بیان و لابد شهادت اصل شهادت نوع بجهت صحت املا
دهم اولیا در آیه ندر مشترک بدان هر که دام مقام عبد خود باشد در حقی که در آن غیر است پس شامل و کیل نیز باشد بجهت باید باشد
و وکیل است از برای موکل خود پس جایز است شاهد را اگر گواهی دهد در موکل باثبوت وکالت در حال شهادت و استخراج فروع دیگر
غیر از فروع مذکوره ممکن است و شرط قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که لو قبت جوامع الکلم اجتماع مشود دهم از احکام است که
وَاسْتَشْهِدُوا و گواه بگیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو گواه سبب از برای طلب است بعد طلب دو گواه یکی و فرق بان شاهد و
شهید آنکه شاهد بمعنی حضور و شهید بمعنی ثبوت پس اگر تحمل شهادت شود شاهد است باعتبار حضور تحمل او و چون تحمل
شهادت ثابت شود در زمان یا بیشتر شهید است و بسیار هست که اطلاق شاهد بر شهید میکند بعد از تحمل او بر سبیل مجاز اقبل
تسمیه نبی باکان علی بجهانکه اطلاق شهید میکند قبل از تحمل شهادت و طریق مجاز و در آیه از قبیل جه طلب در صورت تحمل
از حصول مطلوب باشد و این حکم با شرایط اقیمه است شهادت پس دلالت میکند بر عدم قبول و اعدا اما انضمام یمین از مدعی
ترسا بعد مسئول بجهت قضای پیغمبر و امیر المؤمنین علیه السلام با این وجه یازدهم باید که شاهدین از مردان باشد لقوله مِنْ رِجَالِكُمْ
یعنی طلب دو شاهد یکی از مردان خود و اضافه رجال بضمیر دلالت است بر ایمان شاهدین و از این جهت در حکم معلوم مستوی نیست
بلوغ در شاهد چه رجال را اطلاق میکند در غیر بالغ و دور است اطلاق بر مسئول نباشد شهادت صبی و مجنون بر طریق اولی بجهت عدم
تعقل او و نه کافر مگر در قضیه که در وصیت مذکور خواهد شد و ابو حنیفه تجویز شهادت بعضی کفار کرده و بعضی دیگر که مختلف الملل
باشد در دهم فَإِنْ لَمْ يَكُونَا پس اگر این هر دو گواه نباشند وَرَجُلٍ در مرد یعنی اتفاق نیست که هر دو گواه شوند فَرَجُلٌ
وَامْرَأَتَانِ پس مرد و دو زن این فاعل امر محذوف ای فلیشهد و حمل و امر تاین یعنی باید که گواهی دهد مردی و دو زن و بلجهت

محذوف ای فلیشهد و حمل و امر تاین یعنی آنکسی که طلب شهادت کند از مردی باشد و دو زن در دلالت است بر جواز شهادت خاصه
اگر در دیون و معاملات و در هر چه مقصود از آن مال باشد سیزدهم عدالت گواهان لقوله مِمَّنْ تَرْضَوْنَ یعنی در آن و زنان که گواهی
دهند آنکسانی باشد که پسند باشد مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان پس اثبات است اشتراط عدالت زیرا که ملتزم ضمیر مخاطب و دلالت
بر اطلاق قول ابو حنیفه در قبول شهادت کفار و از اشتراط رضا ایشان لازم می آید که شاهد باید که از آنکسی باشد که جنس ظن در
صدق شهادت او بوده باشد پس شهادت متهم مقبول نباشد چه او اقرب صورت با جمال نفع و ایثار متوقع نوازم صبیین لسان
با گفتن امور ظاهر العدالة عدم اشتراط او در نفس الامر و اگر نه موجب قدر استثنا شود پس شرایط شهادت بنحو عقل
و ایمان و عدالت و رفع تهمت در شهادت عبد اختلاف است فقهای اهل سنت اگر نه اند و روایتی در منع از امیر المؤمنین علیه السلام کرده اند
نزد ابو حنیفه و شریح و عثمان بتی شهادت عبد مقبول است و از اهل البیت علیهم السلام روایات متعدده در این باب وارد شده اشتراط
از قبول شهادت و بیت مکروه بسیار خاصه برای او پس شهادت عبد برای سید و برای غیر سید جایز است و در حضرت که امیر المؤمنین علیه السلام
پس از کار از بصره و روزی عبد الله و قتل الشیخ ابو دجی پوشیده نکند ابن دجی منت که تو در روزگار از بصره و کوفه و بی انکار کرده و گفت
ابن حکم بدین و تو حاکمی کند که تو او را منصب قضا داده یعنی شریح پس هر دو نزد شریح رفتند امیر المؤمنین علیه السلام دعوی کرد شریح
گواه خواست الحضرت السلام حسن را بیاورد تا گواهی داد گفت بیک گواه حکم نکنم و شریح را بیاورد او گفت گواهی بنده حکم نکنم امیر المؤمنین
فرمود که قنبر اهم من حاکم لند جوز فی حکمک ثلاثم لی در این حکم سبب جور کردی اول آنکه از امام گواه خواستی و حال آنکه
امام معصوم باشد از دو گواه بطلبد دوم گفتی بگواهی حسن حکم نکنم و حال آنکه بمنزله گواهی خزیمه ثابت حکم کرد و گواهی بر بطلب
او را ذو الشهادتین خواند سوم گفتی بگواهی بنده حکم نکنم و گواهی بنده برای خواجه مقبول باشد و رد مقبول نبود و ندانست که جواز
گواهی من تنها حکم نمود در روزی که بر خالد بن ولید گواهی داده و فرمود که گواهی مرد قرشی برابر هفت مرد است که از قریش نباشند و گواهی
برابر گواهی هفت قرشی است چنانچه مرد قرشی را تو هفت مرد داد که از قریش باشد و تو را تو هفت قرشی و ادای شریح بجهت
حکم نکنی میباید دیگر تا الحکم از آن جز یکی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیده که گواهی دهند و حکم دهند و مرد که افتاب موسی
کشد علی یا رسول الله فرمود هر کار چیز بر لیجان دانند که بر اقتاب روشن گواهی دهید و اگر نه مدعیه و نیز رسول امر فرمود که اگر مرا
الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق و یدفع بهم الظلم و گواهان اگر امر کنید که خوبجانه حضار ایشان بیرون آرد استحق رساند و ظلم را
باشد و نیز کند صدر از ایشان بیان حکم بسیار باید در نیم امر این بر حاد و عدم اکتفا بود در حاد بسیار اگر در مرد نباشد باید که یک مرد
دو زن گواهی دهند اگر تفصیل بجهت نخواهد که چون فراموش کند اِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ یکی از آن دو زن معامله را بر آن گواه و مرد فَتُذَكِّرَ
بر یاد دهد اِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى یکی از ایشان دیگری را اذا که چون بجهت ضعف عقول اعلام و رطوبت صدر فکار بر امر حضور
غالب است پس دو زن باید که اند یکی بیان دیگری را یاد کرده بخلاف بر حال ایشان بعد بدان زنان بجهت زیادتی عقول ایشان
و در انوار گفته که این فصل استصوب بر آنکه علی اعتبار عدالت ای لا اطلاق ان اسد بحال اصلت الشهادة بان یستشهدا کرتها الاخری و

علاوه حقیقت تذکیر است و بکر جور صلاح بسبب آنست مادر مترل از شدن یکی اجل اراده تا از فضل تذکر احدیهما الاخری از فضل و درین اشعار تصریح
عنوان فرمود و قلم ضبط ایشان و در کشاف آورده که از وجه مناسبت گفته تذکر یا یعنی حمل کند که منکر گردد ای یعنی جوز هر دو زن مجتمع شود در شهادت
ایشان را نسبت لیکن گردد ای خطا از قول اصیلی و عبیدی است و گویند صیغه در احدیهما از وجه شهادت ای تفصیل احدی الشهادتین من قول اصولیها
ای خطا و اورد احدیهما ثانی راجع بر این تا اگر لازم نیاید بدون فایده و درین تصریف است و اقتضاء در موضع تعلیل که جوز کسی خواستی که مقابله
کند در مقابل حرب که در وی تا کسی را بسبب اگر در مراسله گواه شود صحیح تر اگر در حق شهادت را مرتبه فرمود که وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا
و این حکم چهارم است یعنی و باید که ابا نکند و سر باز نزند از تحمل شهادت چون خواهد شود برای گواه شدن و تحمیل اینجا بشهد قول از تحمل
شهادت از قبیل تحمیل اینجا روا است در مستند او اقام و گویند مراد مرست را قامه شهادتی که نزد اینجا باشد و این قول اعطا و عکرمه و جبیر و
نزد معنی اهم از تحمل و اقامه است زیرا که الف است زیرا که کلام در تحمل نزد اقامه است و اگر حمل بر هر دو کند لازم آید استعمال مشترک در هر دو معنی
مطلق این ممنوع است و نهی از ابا شدن مراسرت تحمل اگر فرض کنایات را که حضور از دست شاهد کسی دیگر یافت شود در میان فرض عین خواهد بود
بنابر آنکه اقامت شهادت نیز امر برای وجوب است و لا تکتموا الشهادة الخ در حکم باز نزد هم است وَلَا تَسْأَمُوا و ملالت و ضجرت
نمایند أَنْ تَكْتُبُوهُ از آنکه بنویسید حق را صَغِيرًا در حقانی که خرد و حقیر باشد آن حق أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ یعنی آنکه و بسیار اثر آن بنویسید
إِلَىٰ أَجَلِهِ تا مدت آن که مقرر است و با قرار مدیون گویند مراد صغیر و کبیر کتاب است چه لوح مشتمل بر حقیقت در کتاب و ایراد کتاب ای محتمل
کتاب او مطلوب از این هر دو وجه از تصنیف خالی نیست و درین آیات است در انجاب کتابت دین و اشهاد بر آن و صدور آن در بحث کتابت
سبب بنویسید باین وجه که ذَٰلِكُمْ این مکتوب شما أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ راست تر است نزد خدا وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ و ثابت تر و بارتر
و نزدیک تر برای اقامت گواهی چه مکتوب مدرکی شهادت و بجهت آن زوال آن از حافظه اصعب وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا و نزدیک تر است از
گرفتن بنفی شک یعنی اقرب در انتفای شک در مقدار و جنس حق و تعیین شهود در اصل چون رجوع نمایند بآن کتاب زیرا که عدم کتابت
سبب ریب و شک احد طرفین است در آنکه ضلالت و بعد آنکه اقسط و اقوم و ما خود در اقسط و اقوم مرغوب قیاس با از قاسط قائم
یعنی دو قسط قویه و صحت و اورد اقوم و ملاحظه صحت اند و صیغه تعجب پس چون این حکم شامل هم است که إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً
این استثنا از امر بکتابت است و اسم یکون تقدیر است ای یکون التجارة تجارة یعنی ترک کتابت بکنید مگر آنکه باشد آن معامله بازرگانی و دادن
بحضور تُدِيرُونَهَا که میگردانید آنرا بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد و زن بزن غیر آجل فَلَيْسَ
عَلَيْكُمْ پس نیست بر شما گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا آنکه ننویسید آنرا بجهت بعد آن از نزاع و خصومت و توقع ریب استیلای در آن هم
است که وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید إِذَا تَبَايَعْتُمْ چون خرید و فروخت کنید گاهی که آن معامله نقد باشد و بدین تا تکرار لازم نیاید
و امر باشهاد نزد مبایعه جهت ارشاد است بر جایه مصلحت نه بالعین چه اگر گواه نباشد ممکن که احدیهما در شوند بر بیع و باز اجرا و انکار
در کتب احد و مغبون یا در شرط یا جاری اعتبار انجام برای ارشاد نه واجب و این قول بیت صحیح بجهت آنکه مؤمن
از آن ترس مصلحت نه بوده است نه بعید گویند حکم این آیه منسوخ است بقوله فان امن بعضکم بعضا الآیه و هم وَلَا يُضَارَّ

باید که رنج رسانیده نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی او را که ولیجار کتابت فرمایند وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه را ضرر رسانده شود بر قول اشهاد
چون ما نهی دانسته باشد این معنی که گفته شد و نهی بر نهی که بیضاوی حمل نموده باشد نیز اگر معلوم و اعتبار کند منظور نیست که باید کاتب
بخواند کسی را و نه قید درست نویسد و اجابت دهد کتابت را بحضور تحمل شهادت نماید و از راستی در نگذرد و گواهی نویسد و بعرف
اهل شهادت از اقامت از امتناع کند و منع معنی آنست اینکه بر وجب که قبل از نزول آیه حکم تحمیل نزد کاتب رفتی و مبالغه و الحاح کردی
که ای من چیزی بنویس و گواه را گفتی که برین معامله گواه شو اینان گفتی بیمار ما نیستم و مشغول ایم کسی دیگر را بگوی تا بنویسد
گواه شود و افتضحی درین باب الحاح کردی و مبالغه از حد گذرانیدی و گفتی خدای کاتب و شهادت را بر شما واجب گردانیده و بر شما لازم آمده
قول این حق تعالی را با این کلام نهی از این معنی فرموده و بعد از این جهت مبالغه در بیان آن فرموده که وَإِنْ تَفْعَلُوا و این حکم و نهی است
اگر بکنید ای معاملان آنچه از آن نهی کردم از امر کاتب و شهید فَإِنَّهُ پس در بیشی گذاری فعل نهی فُسُوقٌ بِكُمْ نافرمانی باشد
لاحق شما و خروج از طاعت حق و حکم پس این که وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و فرمان خدا را اعمال نکنید در امور دین و دنیای
شما و حکم حق و بکم این که وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و می آموزد خدای شما را احکام خود را که متضمن مصالح دین و دنیا و بیشه شماست
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِيمٌ دانا است نکره بر لفظ الله در محل لام تعجب استدلال امرای از آن بجهل چه او احاطه است بر
تقوی و تاثیر و عدت با جمله او و تالف خیر و ظلم شان او و دیگر آنکه اظهار ادخال در قلب در کتابت از کتابت و صدور آن بیان میکند حکم و تقدیر
بعض نزد عدم رفتن باشهاد و منسوب باو که وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ و اگر باشید بر سفر یعنی مسافر باشید چون
در سفر باشید وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید نویسنده که حق حقوق کند یا نویسنده باشد اما از آن کاتب این نفرد فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ
پس چیزی که مستوثق به باشد گرو هایی قبض کرده و فرا گرفته شده است پس رهان جمع رهن است و تخفیف و تقیید اینکه فائده مستوثق
رهان مقبوضه باشد نیست خبر محذوف ای فعلیکم رهان یا اما اصل محذوف ای فلیؤخذ رهان و رهان جمع رهن است بمعنی مرهون
و رهن بمعنی ثبات و دوام است و مرهون بمعنی راهنه و لغت قابله در آن رهن است و آنچه از قبایل در شرع و مقدار آن برای مدیون
دین خود را از آن استیفا نماید و دیگر آنکه در بعضی جا نه قید فایده است بلکه اگر ثبات جایز نیست مطلقا و تقیید آن بسفر و عدم وجود
کاتب در مجمع اهل است چه مسفور مظنه اعوار کاتب است و دیگر قید بسفر دلالت میکند بر شهرت آن در حضر و نه علم شرعیه
بر دلیل جایز و از فعل حضرت رسالت صلعم آنحضرت رهن کرد درع خود را در مدینه نزد یهودی و دلیل دیگر اجماع است چه صحابه
در جواز این نیست مطلقا و نزد مجاهد و ضحاک جایز نیست رهن مگر در سفر و اجماع مبطل این دو اند که جمهور اند که قبض در رهن
مگر مالک که اکتفا بایجاب و قرار کرده و ابو بکر اصم از اصحاب مالک و دلیل ایشان آیه مذکور است و قول اسامه بن علی السلم و ابو مجاهد
و لا رهن الا بمشورة محققان جمهور نیز جایز شمرده اند اخذ و عموم اوامر الصغیر و ابو طالب سکو دلیل خطاب و این بیان
و بعضی اکثر گویند در شرط قبض مجرد ایجاب می آید بلکه بر اذن نیست و در بیان ملازمت کتابت که تنبیه ان فرمود در رهن قبل از ذکر قبض
اگر قبض شرط میبود نیز ان رهن چون قبض بکم نمیبود کما یقال رهن مشروط بجایز اگر چه ممکنست لکن خلاف اصل است و در ایه مشتمل الرهان

ضعیف السند است زیرا که در طریق آن محمد بن فضیل است و آن مشترک میان صحیح و ضعیف و غیره و در همه این دلایل نظر است بتحقیق اینکه تنقیح مرسل
اگر چنانچه که قبض را شرط میدانند اشتراط در اینجا نیکند بلکه مسامحه آن نزد ایشان از کاهیت بلکه اگر اهل از قبض نمی دارند
صحیح باشد و از اینجا است شرط نمیکند چهارم اخذ رهن جایز است بر هر حق ثابت خواه مکتوب باشد یا غیر آن و بلا خلاف
اینه آن مرا بحکم رهن امانت و ضمان نیست مگر اندک یا تفریط و تعدی باشد و بر تقدیر صورت باقی اسرار قبیح و قدر در این دلیل اما
برائت اطمینان در روایت سعید بن یسار از ابی عبد الله علیه السلام و الله لا یغلق الرهن الرهن لصاحبه الذی رهنه له غنمه و علیه غرمه
مراد بر صاحب رهن ضمانه است و لا یغلق یعنی لا یملکه المرتهن است و اگر چه راهن شرط ملکیت کرده باشد نزد حلول است و در اخذ رهن
دین قیمت بر حفظ مال و عدم تهور بان بحمد و حفظ آن در حیز تدبیر و اهمال مصلحه کما اهمال اهالی این و سوید این قوله تعالی
لا تاکلوا اموالکم بالباطل و کثرة السؤال و اضاعة المال و صرف رهن بقبض بسبب آن است که کالا توثق باشد بحمد جواز اخذ رهن با
بازاء رفتن و در این نیز اتفاق با یکدیگر هر دو باید که عینی باشد که مکمل القبض باشد پس رهن صحیح نباشد بحمد عدم امکان قبض آن
در حینی که دین صحیح بیع رهن و اگر با استثنا آن در حیز تعذر او ابوحنیفه میبود و باین معنی است که فان امن
بعضکم بعضا جواز آنکه دایر اعتماد بر کسی بدون دل و ادای اخبار میبود این باشد بحمد حسن ظن وی باو بحمد آن اعتماد رهن
کند او فلیؤد الذی اؤتمن پس باید که ادا کند آنکه این داشته شده است یعنی مدیون امانته و ادا او را کار خود کند و لیتق
الله و باید که بترسد از خدا آنچه که ربه بروردگار اوست در امانت خیانت کند و انکار آن در بین سایر امانات و ضمیر بین با امانه بحمد اتفاق
دایت بر ویژه آن اوتمان بان و اگر بر ایشان وجه کند که اگر این باشد مرتهن از راهن و از اخذ رهن کند که در بدایات بلکه از قبض
ایشان انکار دارد تا دیه امانه مکرمی بین را با او شاید بر صحیح حسن خواهد بود حاصل که در اینجا دلالت بر وجوب ادای امانه و التزام قبول
در ادای آن صدق جایز و عدم تعدی و تفریط هستم حرمت کتمان در شهادت و وجوب ادای آن بقوله و لا تکتموا الشهادة و بیت کرده
را ای کواهان بالای و بیان کواهی ایشان شهادت بر نفس خود و من یکتمها و هر که بپوشد کواهی را فانه اثم قلبه پس درستی که مرتکب
و کنه کاست دل او در اثم او زیرا که تبعیض نیست بر وجه زیانی که کاتم شهادت بجرم آن قلبه و غلبه ترین اثام متعلق بالقلب
ظاهر و جان زیرا است پس اعمال الواعظ اعمال باشد و الله بما تعملون و خدای بانچه میکنید شما از اظهار شهادت و کتمان آن علیم
داناست این کلام بجهت تهدید و وعید در کتمان در کتاب آورده که عموم و من یکتمها مخصوص است بانچه شامل باشد و حضور شخصی
که بشاهد رسد اما با حصول ضرر مذکور ادای شهادت واجب نیست زیرا که قبل است که کتمان شهادت از افعال قلب ایشان است
ان تفسیر جواب است و قال بعضهم جبر اسناد اثم بقلب ایشان اسناد فعل بجوارح ان کقولهم جرح الجیش ای ما الجیش و مجری
گفته که این اسناد فعل بجوارح که فعل کتمان بان واقع میشود گفته اند هذا المصدر عینی و فعله جری و در این نظر است زیرا که اگر چنین
بودی بایستی که کلام بر وجه بودی که اثم لسانه زیرا که اقامه و کتمان شهادت لسان است و در این نظر است زیرا که اگر چنین بودی بایستی که کلام
بر وجه بودی که آثم لسانه زیرا که اقامه و کتمان لسان است و در این نظر است زیرا که این هنگام کلام خالی میبود از تاکید و ترس آن که

کتم و گرفتن بجهت آن کلام مضمر ابن فتوی که کتمان شهادت از امام الا شعلته بلسان مرتبط بلکه قلب اصل شعلوات و معنی آن فرا
رسان جهات از اداء و اینجا بجهت مذلت بکی الکه چون جایز است شوق در بر صوی و سینه و تا مثال ایشان بر جایز باشد و در هر
از اصول الفیل و وی را جایز باشد که بجهت مصلحتی بان اقدام نماید زیرا که از قوایم دین دوم عند رهن لام است از طرف راهن و لکن ظاهر این
منفی بیت دو جایز از طرف مرتهن زیرا که از بجهت مصلحت است میشود از اهل صحیح دین و انجا نباشد و در و مشاهده لما ما ان و صحیح
بر اجاره شعلته بین صحیحات بر عمل مطلق و قوی است که صحیح است بر اعیان مضمونات و مقصود دیه غاصب و مقاد در مشتبه شرط
ضمان و مضمون جمیع فاسد و غیر اینجا هم شرط نیست بلکه در هر دو راهن را بکم شرط ان جواز قرض و رایعین در ان پس جایز باشد اجاره
و ای رهن و قبض راهن رهن را از غیر موجب ضمان راهن است و اگر چه صیغه عاریه واقع شده باشد در قول اصح و مرتهن ضامن از تخت و اگر
قبض از کرده باشد بنجم مرتهن اگر بکیل مال باشد رهن را صورت و نزد حلول اجل راستیفای حق خود کند از آن مجبور کرده ادا نموده باشد
و اگر نه وکیل باشد و مرتهن الزام مالک کند بادای حق در جبر وکالت و رضا نه بنجایز است او را الزام مذکور و رضا در همه
این رجوع مذکور است زیرا که نباید از حاکم در بیع آن و بدانکه چون حق بیان احکام شرعیه بود در عنایت بحمد تخییر الکه احکام مذکور در
تنبیه و صلاح بندگان بحمد اجتناب اوبان و فرمود که لله ما فی السموات آنچه در آسمانها است از کواکب و ستارگان
و بعد از آن زیاد است هوا و در حایله که آثار عیوب و بعض صفات است و ما فی الارض و آنچه در زمین است از کان و سوالید و امر و رات عوالم
جمادیه که ظواهر اسما و مظاهر افعال الذی و نام اخیار خلق و ملک حیوانات و ارضین و بانها و تدابیر انها باید افتد از قبض اخبار است جمادیه
و منفی بمکونات و ممکنات بر ملک و ملک بمدبر و ایات و دو بر وجهی که خواهد صرف آن باید و ان تبدوا و اگر آشکارا کنید ما فی
انفسکم آنچه در نفسهای شما است از عزایم و نیات او تخفوه یا پنهان سازید آنرا یحاسبکم به الله شما را مسکند و شما را بحجر بر آن
مجازات خواهد داد ابن عباس و شعبی و جمعی دیگر از مفسران بر آنند که مراد اظهار و کتمان شهادت بعضی خدای عالم بظاهر بخشش و بیان
کردن شما کلمه شهادت را جزای شما خواهد داد و موافق آن و نزد مقاتل و اقدی مراد سوالات کفارت اند زیرا که تخفیف اسانی صدر در کفارات
نزد و صلی الله صحی کرد اظهار مودت و دوستی کافران کنید و اگر از ایشان دارید که خود بجهت سزای شما خواهد داد بان و نزد معنی مکرر آنچه
عامت در احکام مذکور بر خود محکم بآن تخویف و تهدید بنود از عمل کردن بعلاوه آن و نزد جماعتی دیگر در سبیل عموم در جمیع امور لیکن حکم
از نسوخ باید لا یکلف الله نفسا الا وسعها و بقول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ان الله تجاوز لامتی ما حدثت به نفسها ما لم تکلم او تعمل
خوض از امت مرحومه در کار اند و بعفو فرموده آنچه نفس ایشان بان حدیث کند مادام که گفته باشد یا بعمل کرده باشد و این قول از ابن مسعود
و ابوهریره و مروی و عقل اصحاب مسکر او قول است و از صحیح بند اند زیرا که جایز نیست تکلیف بندگان بانچه فوق وسع ایشان است بر حکم اول
حکم ان ثابت بوده باشد و صدور از ان مسموع نشده و نیز موظف علمای اصول فقه و احکام مفروض میشود و بعد از اخبار است پس
نباشد بلکه خواهان که آیت و اعتقاد ان صحیح و فاسد است و اما آنچه در تحت تکلیف داخل نیست از وساوس و هواجس نفسانی و آنچه بحفظ
از ان مکن باشد از خواطر خارج است از این حکم بلا عقیله و بتواتر حضرت رسالت که ان الله تجاوز لهذه الامة عن نفسها و ما حدثت به

رکوبند اینها به سبب این است و نیز ترهم ایضا و این معنی که مایرفت عند الجمهور خواطر و اخر که از تحت قدرت ما خارج و از امام محمد باقر
مرویست که فضیلت ایمان بر سایر طاعات که اجر اشکار کنید از افعال ظاهره و کم در اثبات اهدی کند و دانید و انچه پنهان کنید از مرد مان از ایمان
از اثبات حق تعالی بر جمیع و جزا نخواهد داد و از ابن عباس مرویست که حق تعالی روز قیامت اعضا را زنده کند و اعضا را بنام روی احصا کند از گناهان و بگوید
اعضا را از شنیدن ولی **فیغفر** پس بیامرزد هر را **لمن یشاء** هر که را که خواهد امرزش او را بفضل خود **ویعذب من یشاء** و عذاب کند
هر که را که خواهد تعذیب او را بعدل **والله علی کل شیء** و خدا بر هر چیز از غفران و تعذیب **قدیر** توانا است لفظ ایه عام است در جمیع
راجع اموال و مساعی کم مطلوب که در دل الاف که حق تعالی باز مواخذه نکند و ملک مواخذه بالجبر نیست که مسئول عنه را کند و حاصل شود و مصالحت
با اسکان تحفظ از ان و این را افعال ایل میگوید پس حق تعالی را عزم و حزم آن بر معصیت مجازات خواهد داد اگر مرتکب ان معصیت نیز که
وی باشد از شد بخلاف عزم و مطاعه جه عازم بر فعل طاعات جزا یافته میشود و مرحوم بجزای ایر طاعه یعنی مجرد عزم بر طاعه عزم
ثواب از ظاهر را و کرا میشود و نیز ایت که در اخبار امده منتظر صلوه منتظر کسی است که در نماز باشد و مادام که در انتظار ان باشد
در ان طاعت محسوب خواهد است بر بندگان و انچه مصر بجا دلیلت و نفی وجوب تعذیب جه اگر تعذیب واجب بودی و بر حق که معتقد و اهل وعید
تعلیل توان بشیء و وجه بودی و مبالغه نزد بعضی انست که حق تعالی باعمال قبیحه محاسبه کند بایر وجه که انچه بتول وصل است و مایل از ان
عقوبت کند اگر نیز مکرد باشد و انچه از عزم مرکوز باشد در ان معصیت جزای وی دهد و در دنیا با استقامه و مصائب و افات و امراض و از
حضرت رسالت صلعم روایت که هر چه بیند و میرسد انا الا و المتعلق و مصائب و غموم حتی که اگر چیزی را در کیسه طلب دارد و در کیسه نیز
باشد و بخاری عمی او رسد باشد حق تعالی کفارهای او کرداند تا انکه چون نزد خدای رود ملک و از سنخ که خالص از کوره بیرون اید و کما
بال ایا کبیر شده باشد و نیز فرمود که لا یصیب المرء نصب و لا نصب و لا اذی حتی الهم یهمه الا کفر الله به من خطایاه یعنی مومن هیچ
رنجی و دردی و رسکی نرسد حتی همی و غمی که او را مهموم و مغموم سازد الا که بسبب ان گناهان او را بپوشاند و مغفور فرماید و در حدیث ابو هریره
قیامت بنده را در قیامت اند و بجهت عمل او را در دست اورند و وی با صحیفه اخذ در او بجهت حق سبحانه و تعالی در ان نگرد و از ان
کذب او هیچ نگوید است خطاب رسد که بخوان بجهت عمل خود را که چه با صحیفه با سهو و غلط بر نزد و انست و تعالی که در دنیا چه
کردم و انچه حق سبحانه و تعالی میفرماید خطاب ایه که اگر چه کردی اما یاد داری که در فلان روز و فلان ساعت حاجی را دیدی که از تو چیزی خواست
و تو ان در چیزی بکرد ایده و میگفتی که تو استطاعه داشتی تا با ایشان حاجی و نفی من صدق عبده تو اد لفتم و از ان تو چیزی میبود و تو نیستم قا
و ایشان که در اصفهان که عبد الله عمر در طواف بود مردی از و پرسید که کی از نجاتی بخوی که از رسول الله شنیده بر من بگوی که شنیدم
رسول الله که فرمود حق سبحانه در روز قیامت بر مومن را بعرض خود نزدیک کرداند و گناهان او را از نشر و کند چنانکه هیچکس بر ان
مطلع نشود و گوید ای بنده یاد داری که فلان روز و فلان ساعت فلان گناه کردی و من از ان پوشیده در هیچ کس را خبر و اثر ان بکسی
مطلع نساختم و گوید یا رب ما چنین است که میفرمایی پس گوید اکنون ترا آمرزیدم و از سر تو گذشتم پس گوید ایه مذکور نازل شد
از تامل در مصور ان سلوک کنند بطاقت شد نزد بعضی از اعیان انصار التماس کرد که بلازمه حضرت رسالت صلعم رفته و صورت حال

موقف عرض رسانند ایشان بجانب حضرت متوجه شده و معروض داشتند که یا رسول الله کلفنا من الاعمال ما لا یطیق به ما را تکلیف کاری کردند که
ان بدایر و صبری نمانده که طاقت استماع ان نمی ایرد حضرت استماع فرمود که چه امر و کدام حضرت گفت یا رسول الله عمل و نماز و صیام
اند از روی ملال ایشان شهادت خواهیم یافت احیا بخیال مساعی در دنیا می ایند و مکرمت ان در خاطر ما خطور میکند ما از ان مکروه میداریم و
قوت بعمل نمی ایرد و حق سبحانه منیب میاید که بحساب کرده الهی که ما را بدان مواخذه کند که ما را مشوا کند و هیچکس ایشان را بر ان کار نبرد و نیاید
پیغام صلی الله علیه و آله فرمود که مگر شما را میگویند که بی اسرائیل میگفتند سمعنا و عصینا الا بجوید جدید بلیه مرتکبان ایشان مشتغل شد
بگویند که سمعنا و اطعنا و دلهای اصحاب احکام شد اجاب الطیبان تمام یافت و نگفتند سمعنا قولک و اطعنا امرک بر کنار رسول الیشان رو
بکای بهاد و حضور هفت در ثنای ایشان و سکاری ایشان ایه فرستاد که **امن الرسول** گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه و آله
بما انزل الیه بانچه نزول کرد و فرستاده شد بر او **من ربه** از جهت پروردگار او که از ایمان قرائت و احکام دین و حضور شرع ایمان شهادت و معرفت
از حق سبحانه و مجمله ایمان انحضرت و بر انکه او جامع است در ایمان جود بر تمال در ان **والمؤمنون** عطف بر الرسول یعنی گروید و مومنان
از امت او بدان منزل و نیز **کل** که بایشان مساعد صیغه است و در تقدیر کلهم الله راجع است بر رسول و مومنان یعنی همه ایشان **امن بالله**
گرویده اند بجهت او و مشاهده بود که در المؤمنون مشتبه باشد و افراد رسول الحکم یا بجهت تعظیم او باشد و یا بجهت انکه ایمان او مشاهده و عیان و ایمان
مومنان از طریق نظر و استدلال و بر هر تقدیر موحد و منزه باعتبار ایمان و ایمان جمع است کل واحد منهم بیرون مومنان هر یک ایشان گرویده اند
بخدا و بوجود ان و ایمان بر اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله او **وملائکته** و بفرشتگان او که مقربان حضرت ربانی اند
بنیان وی رسالا بخدا حق سبحانه با بنیاد سبب وصول او بر رسل **وکتبه** و کتابهای منزل وی که هر حقت و کلام او بجهت ان
ورسله و بفرستادگان او که هر یک پاک و معصوم اند و مرکزیده و وحی کنانند و خزانه مومنان راجع و قوله **لا نفرق** مقول قول محذوف
وقد یرایت که تقول لا نفرق منی نبی و مومنان متفق الکلمه شد میگویند که ما تفرقه نمیکنیم و جدائی نمی اندازیم در ایمان **بین احد**
میان هیچکس **من رسله** از رسولان او بانکه بعضی را تصدیق کنیم و بعضی را تکذیب ما هم لکه بهم ایشان ایمان آورده ایم بخلاف یهود و نصاری
که از روی حسد مکر و مصحف از رسل شده اند **وقالوا** و گفتند همه مومنان **سمعنا** شنیدیم یعنی اجابه کردیم و قبول نمودیم **واطعنا** و فرمان
بردیم او را بر طریق التفات از حضیض عیب بذروه مطلب آمد گفت **غفرانک** ای اغفر غفرانک یعنی بیامرز ما را بامرزش خود یا نظر غفران
یعنی مطلبیم آمرزش ترا **ربنا** ای پروردگار ما **والیک المصیر** و بسوی تو و عنایت مالک همه بندگان بعد از موت و این اقرار قصد تو
ایشان بعث و مذکور ابو حمزه که رسیب نزول ایه که رسیده اند اعتبار کند ایشان را بر اسد و نیاید گرفت و اهل حدیث متفق اند که ایشان را تعالی
بگیرند و بسوی اسطه در بیت معراج حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سال است تا بجهانکه در صحیح مسلم روایت ابن مسعود رضی الله عنه روایت
رسول الله در بیت معراج چون منتهی شد بسدرة المنتهی مرا چیز عطا کردند از انها پنجگانه دو خواتیم سوره البقره بنیم انکه هر که
بخواند مرا بیامرزند چون شرک نیاید بخدای در نیامیخته آورده که چون رسول الله معراج رفت و صلاة کونین را بخود و همه ملحق کرد بنزد
رسید که مقام قاب قوسین او ادنی است حضرت عزت خطاب مستطاب رسید که یا محمد سل تعط بگو انچه خواهی تا ترا بدهند و مرتبه الحقایق

والصلوات الطيبات الطاهرات المباركات از جانب او سبحانه جواب آمد که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته رسول الله صلی الله علیه و سلم
کرد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و جمع فرمود که امن
الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل آمن بالله الآیه صدا از فرمود که یا محمد امت تو در قبول احکام چه میگویند فرمود که و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا
چون این آیت مشافهة وارد شد الآیه لا یکلف الله تکلیف حد و رنج نمیکند خدای نفسا جمع نفسی را الا وسعها مگر باندازه
و گنجایش قدرت او چه وسع بمعنی ما در طاقت است یعنی تکلیف بحقیقت آن که نفس متنفس است در آن طوق و تعسیر بر آن که تا نفس بر جا است
لا یرید بکم العسر و این دلالت دارد بر عدم وقوع تکلیف بمحال و امتناع آن از ممکن محال لها ما کسبت مر آن نفس را باشد آنچه کسب کرد از نیکی
یعنی منفعت آن نیکی همه باز راجع شود و علیها اکتسبت و مر وزری باشد آنچه بجا آورد از بدیها یعنی ضرر سیئات او را باید کرد و نه تغییر تعبیر
کسب بخیر و اکتساب بشر جهت آن که اکتساب متضمن اعتمال یعنی عمل کردن از روی اضطراب و مرد و نفس شخصی شرت و تعجب باشد
جدا و در تحصیل آن بیشتر باشد و عمل او در آن اکثر بود چه اثر قبول است بجهت آنکه مناسب و کلمات آنچه موصوف شد باشد و لا اثر انفعال
نیکند زیرا که خوف و رجا بالمیل و اعتدال اول بجهت فرمود که جواز تکلیف ما لا یطاق آن که فوق مجهود است استفراغ قدرت نیز که تکلیف
ما دون وسع است نه بندد و وسع بر طریق اولی که بالاوسع جایز باشد و دلیل بر آنکه حق سبحانه ما را تکلیف دون وسع کرده آن بسیار آنست
که شما روزی را بیاد هند رکعت نماز بگذارید در سالی یک شهر از آنکه روزه دارید و از سبحانه با جود او قصار مرهون بکرم
روز فرمود و گویند مراد ما لا یسعها این که ما لیسه قدرتها یعنی تکلیف بکرده و نفس مگر مقدار طاقت او را و اجب است چنانکه آمده
شد در اصفهان بر عیسی روایت کالا یکلف نفسا الا وسعها لا وسعها لم یکلف طاقتها لم یجد یعنی حق تکلیف بکرد چیزی
مگر آنچه در آن باشد و نه دشوار تکلیف کرد هیچ کس را مگر طاقت او چه اگر تکلیف طاقت کردی تکلیف رنج افتادی پس بجهت این تکلیف
ما دون طاقت و نیز در این دلیل بر آنکه ذوالاعمال و عبادات و خیر و شر و طاعت و معصیت فعلی و صدری با و سبحانه عاید نشود و بیرون از آن که تواب
و عمل و او سبحانه مر و نفی فعل انسان عمل خواهد کرد که طرف عدالت منوط است با آن مگر کاهی که نظر بفضل خود کرده فضل صورت
ما یعنی بندگی که ما سوای عدل و فضل ظاهر و او سبحانه از آن مستغنی و متبرا است پس با وجود عدل عمل خواهد و مرد و با طریق فضل
بر دلیل که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از کلمات بابرکات و از واجب الطیبات استماع فرمود با الهام الهی مر آن امت را که
و جام را ادا فرمود که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم از طاعت او
او اخطانا یا خطا کردیم بدین قصد و یکی ما نیز شویم و منسوب آن بیان و خطا را بیفتاد یکی از چهار بعد تفسیر کرده اند یکی که
یعنی ترک کنند نسوا الله فنسیهم ای ترکوا طاعته فترکهم می توانید و قوله و نسوا انفسکم و خطا یعنی نیز که سبب
بخطا می شود از جهت آنکه ضد صواب و اگرچه فاعل آن متعمد باشد و مکلف او سبحانه بنده کار المرکوه باشد از آنچه نزل الله
از ایجاب و از آنچه انذار کرده اند از مستحبات پس معنی آن که ای از پروردگار ما مواخذه مگیر ما را و نزل فعل واجب یک معصیت

آنکه ما بنسیان متنسی شدن باشد یا سهو و غفلت باشد و از واجب و مراد بخطا فعل ناخواسته باشد یعنی بخطا باشد یعنی ما را
ما را مواخذه مکن ما اگر از ما سهو و نسیان باشد یا سهو که سهو و غفلت باشد و از واجب و یا سهو و خطا که بدون قصد از آن کرده باشیم و حرمت
و خطا و سهو جمیع حوادث و یعنی ما را عفو مکن بر آنچه رسیل سهو و غفلت از ما صادر شده باشد یا بدون قصد از آن کرده باشیم و حرمت
اجابه از فرمود خالی حدیث مسئولی رفع عن امتی الخطاء و النسیان تا آنکه مواعظ شاهد عدالت بود و بنابرین سبب از کلام رسیل الثقلین
نخواهد از اظهار فقر و خشوع و خضوع و تضرع با وجود بنده در این دعوی و از خواهد مامون تا مرحمت مذکور و از این قبیل مواضع و از حکم الجمع
و قول الاخلاص اما الاخلاص که صدارت مذکور خواهد شد و از کلی فعل کرده اند که و اسد الطبری کا جبری فراموش کردی یا بخطای ایشان
صادر شدی حق سبحانه طاعتی و شرایع بر ایشان فرض کردی و بر تقدیر مخالفت بر نقل تحریم و بر وجه صلحی این فعل تحریم و بر وجه مصلحت بود
بطریق عقوبت چهارم قول امر عباس تفسیر آن این که مفارق کردن ما را که حبس جهل یا عمد معصیت کرده ایم ربنا ای
پروردگار ما ولا تحمل و بار مکن علینا اصرا بر ما بار گرانی را اصر ضد ثقیل که بصر صاحب خود کند و سبب جهت مثل آن حبس
او باید در سکانی که متولد بجهت از بدکان دیگر رود در مراد آنست که تکلیف گرانی بر ما مسلط کما حملته همچنانکه بار گرانی بمعنی تکلیف کردی
کردی بار گرانی را علی الذین من قبلنا بر آنکسانی که پیش از ما بوده اند یعنی بود در نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان بود کاو در
در محل نصب است که صفت مصدر محذوف است و تقدیر آن است که حملا مثل حملا ما و بیشتر اند که ما یعنی الذی باشد و آن
الذی جمله و شاید صفت امر خواهد بود در آنچه عهد و یعنی که مراد ما بصر عقوبت یعنی بار امر و مکن صفت نحو تحمل اهل
کتاب را بر ما بعد از آنکه نزد او خواهد بود در آنچه عهد و یعنی که مراد ما بصر تکلیف شاقه است چنانچه در اخبار آمده
در شانوری یا بار است موضوع فرض کرده بود و ایشان را تو که رفع مال امر کرده بود و چون جامه ایشان بخون شدی تطهیر آن بیاب جایز نبودی
بلکه بر ایشان واجب بودی که آن را بریده و بار ایشان جزو مسجد در آمدی و چون آب نیافتندی تیمم ایشان را جایز بودی و چون کاهی که دیدی
علامت آن کاهی بر روی ایشان پدید آمدی و چون در سوای بعضی مشتهر شدی بر در آن سرای بخطی روش نوشته شدی که فلان در
سرای فلان کار مشتهر است و بیان این قول چون تمام است که یضع عنهم اصرهم الاغلال التی کانت علیهم و رفع بیامن حضرت
صلی الله علیه و آله این تکلیف را از امت مرحومه رفع فرمود و قوله ربنا از تمنای مؤمنان که در بعضا انقطاع با و سبحانه مرحوم میدارند
یعنی ای خداوند و ای پروردگار ما ولا تحملنا و تحمیل مکن ما را ما لا طاقة لنا تحمیلی را که طاقت و توانائی نیست
ما را به با آنچه قدرت بر آن نیست که تحمل شدن بود و منقول است مراد بالا طاقة حدیث تفسیر است در سوسه او و منقول که آیه را
مدتی داشت تا بحق ایزد محاسبه شناسند و منقول که مکلف مراد جمیع تکالیف دینیه است که فوق طاقت بشر مراد شد و نیز عرض
ما انقطاع است با و سبحانه خاصه گفت و مجرد دعا کردن که منحصر عادت بر آنکه ایشان دعا کنند و اگر کسی که از سبحانه تکلیف ما
لا یطاق نفرماید زیرا که این مبالغه ممکن است و نزد معنی مراد نزد صحیح است که از عشق گوینده و تقدیر ابو النتوح مذکور است که
محو مادکنند که اگر عذاب قیامت بدست من بودی مستغفار اعمال نکردمی زیرا که کلا اثبات اضطراری نه اختیاری و اصمعی گوید

در سند او بود از ابو مکر از ابی جدیه عشق عقل او رفته بود و روی او بیمار زرد شده و ضعیف و نحیف گشته گوید کان رجلا فی درع
او کره مسکین زد و پس بخانه رفت با اصحابی صف بعضی ما جنب الله به اهل النار و صف دیگر برای من مضی الجنة منادی اهل
دوزخ را بعذاب کنیم و صف آن بیکر دیگر گفت لله لو عذبهم الجنة و الرقیا و المجوس کان اشد من عذاب النار یعنی بخدای که
اگر خدای ایشان را بجنت نفرستد و رقیبان و مجوس عذاب کردی بحشر از عذاب دوزخ بودی صدا لا کفت • لو ان الکاعالم بجوی الهوی
وصاری الی اضلع الشاق • ما عذب الکفار الا الهوی • و ان اشقاهم فانهم فراق • و نزد معنی مرا بما لا طاقة لنا به عفوه ما لو کنا
کنوز طاقات دنیا مرا در دنیا الحزن عفوتی معنی ما که طاقت آن نداشتیم واعف عنا و عفو کن و درگذر از ما گناهان
ما را واغفر لنا و بیامرز ای ایزدی ما عیوب ما را و بیاخذ ان ما را سوا مساز و بیامرز فرما تو بر ما و بیشان خطایای ما را و ما را
مار اعفو فرما و ما را بیوشان و ما عفو کن از صغایر و ما را بیامرز از کبایر وارحمنا و بخشای ما را بیشتر از طاعتهای ما و مغفرت ما را
نفضل او ما و ما در دنیا و عقبا انت مولانا تو کارسازی و یاری دهندهٔ ما فانصرنا پس یاری ده ما را و مظفر و منصور گردان علی
القوم الکافرین بر مهتر کردن ناکردیکان بیهر کردن در مقابله و غلبه و قهر چه از خود مولی است که یاری موالی خود کند
بر اعدا و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب او بعد از دعا بر آن مسح میکشید و دو سجده اجابت میبرد و این حدیث
که مسلمان رجل جوار ایمن را نماز کردی ایمن گفتی و نیز در روایت آمده که آنحضرت فرمود که ان الله قال عند کل بیت من هذا الدعاء
را استجاب یعنی پیغمبر فرمود که من هر فصلی از فصول این دعا که بگفتیم خوش بگفت که اجابت کردم دعای ترا و هذا استحباب الکار
قرآن این روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که انزل الله آیتین من کنوز الجنة کتبهما الرحمن بیده قبل ان یخلق الخلق بالفی سنة
فمن قرأهما بعد العشاء الآخرة اجزتاه عن قیام اللیل یعنی خوش بجا این هر دو آیت را انزال فرمود از گنجهای بهشت و آنرا بدست خود
نوشت خداوند بخشنده پیش از آنکه خلق آسمان و زمین کند بدو هزار سال هر که بعد از نماز خفتن قراءة آن کند و کفایت کند قیام شب را
یعنی همچنان باشد که حضرت بجا کرده باشد و صیام و طاعت و نیز فرمود که من قرأ الآیتین من آخر سورة البقرة کفتا هر که خواند
این از آخر سورة البقرة تلاوت کند جمیع مهمان جنا و حزن او را کفایت کند این هر دو صیت رد و اکسی ان که مستکران آنچه
سوره را سورة البقرة گویند بلکه بلکه گفته که السورة التی یذکر فیها البقرة کما قال علیه السلام السورة التی یذکر فیها البقرة سنام
القرآن فتعلموها فان تعلمها برکة و ترکها حسرة و لا تستطیعها البطلة قیل یا رسول الله ما البطلة قال السحرة یعنی سورة که نام بقره
در سه کورت بسیم و قرآن با یعنی که لحاظ معظم مسائل و احکام مراتب نوه همچنانکه خیمه لحاظ مسافر و لحاظ اتفاق ابو بکر که
ابن ابیاموزید که امر حق آن برکت است و ترک آن حسرت و بطلان طاقت شنیدن آن ندانند گفتند بطلان چیست یا رسول الله فرمود ساحران
و چون حدیثین معارض این حدیث اند بر این سورة را سورة البقرة و السورة التی یذکر فیها البقرة تواند گفت و اسم آن بحضرت نیاشد
و در حدیث آمده که هر که این دو آیه در شب بخواند شیطان گرد او نگردد و در خبر آمده که رسول علیه السلام را گفتند که از خانه ما بیرون
بعضی شیطان نوری می بینیم اعوذ بالله فرمود همانا که آخر سورة البقرة میخواند و بر آن گفتند بنهاد در سرا چه میخواند گفت تعلیم

سورة البقرة ابن عباس مرویست که چون ابر خرد را بر بخل الهود و بخارا که عفرناک ربنا اخرج کوید غفرانک ربنا
ترا چون کوید لا تواخذنا کوید مواخذ کنم ترا چون کوید ربنا و لا تحمل علینا کوید بر ما چیزی حمل مکن که طاقت آن نداریم چون کوید و اعف عنا
کوید عفو کردم و چون کوید و اغفر لنا کوید آمرزیدم ترا و چون کوید وارحمنا کوید رحم کردم بر تو و چون کوید فانصرنا علی القوم
الکافرین کوید نصرت کردم و یاری دادم شما را بر جمیع کافران و نیز از ابن عباس مرویست که ما نزد رسول خدای بودیم که ناگاه جبرئیل
او را دیدم بالای سر خود شبیه چون سر بر داشت دید که در بیابان آسمان کشوده شد و فرشتگان از آن نازل شد و نزد آنحضرت آمد
الله یقرئک سلام و یقول لک ابشر بنورین اوتیتهما لم یؤتهما نبی قبلک فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقرة لن یقرأ بهما احد الا اعطیته حاجته یعنی خوش مژده
ترا دو نور که هیچ پیغمبر قبل از تو عطا نفرموده و آن فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقرة است هیچکس این هر دو را نخواند مگر که حاجت
او را روا کرد الله و مسئول دیا و لحزن او را اجابت کنم از این مسعود مرویست که کان الرجل اذا تعلم سورة البقرة جد فینا یعنی هر کاه
تحصیل سورة البقرة را می آموخت در میان ما بزرگوار و موقر و معزز میبود

سورة آل عمران

مدنیة مرویست از ابن عباس و قتاده و مجاهد و جمیع مفسران و عدد آیات آن در بیست و سه آیت است نزد
باقیان و حلاف در هفت آیت نزد کوفی الهدی آیت و الجبل آیت و انزل الفرقان را آیه بخشود و نزد بصری در سوره آل
بی اسرائیل آیت و الجبل اول آیت و مقام ابراهیم نزد شامی و ابو جعفر آیات و ما یعلم تاویله نزد ابو جعفر آیت و ما یذکر
تاویله نزد اهل الحجاز آیات از ابی بن کعب مرویست که سید عالم علیه السلام فرمود که هر که سورة آل عمران تلاوت کند
ایمان او را امانی بدهند بر پل در نخ و ابن عباس از آنحضرت روایت کند که سورة آل عمران را در روز جمعه قرائت کند و حق سبحانه و تعالی
بر وصلوات دهند تا آنکه آفتاب غروب کند و بر دیده روایت کرده که رسول صلعم فرمود که سورة البقرة و سورة آل عمران را بیاموزید که این
هر دو سوره زهراوین اند یعنی دو سوره درخشنده و روشنی دهنده و این هر دو سوره در روز قیامت بسایه دو قطعه ابر و بالای سر او بیایند
الحاوی و در روایت دیگر آمده که هر که سبب ادبیه آل عمران قرائت کند در روز قیامت او را بر پر بدهند تا چون برق در صراط بگذرد
ملائکه حق سبحانه ختم سورة البقرة که بکر ایمان و توحید افتتاح این سوره نیز موجب و ایمان کرد و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم الم

در صدر سورة البقرة کفتیم که الم با شهر اقوال یعنی انا الله اعلم است و نزد بعضی اسم سوره است و کوید الف اشارت بالاء
عیم حق و لام اشارت بلطف کریم عظیم او و میم بحث قدیم او الاء او علی العموم و در وجه حمد اشاره است و معنی آنکه عبادت نامه آن
و غایت منزل ایمان و باور بان خصوص را و اصل و فیض بحث فی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص و اصل و باقی چون در فاتحه
سورة البقرة سمت تحریر یافته الله خدای سوای بر سقف لا اله الا هو نفی جمیع معبودی مستحق عبادت مگر او و اما آنکه
میم در الم ساکن در حالت وقف و منتوح است در حالت وصل بجهت التقای حرکت مرء الله بر آن تا و لا التی که بر آن حرکت مرء در مکتوب آنست زیرا که
اسقاط آن بجهت تخفیف است نه در خط که اگر برای درج میسود میم مکسور میبود و نظر این اصل التقاء الساکنین حرکت مرء بر دال و بعد از دو

وحدانیت در صفات کمال خود میباید که الحی زنده است که حیوة هر زنده از اوست القیوم پاینده که بقاء هر پاینده بقاء
مروتست که حضرت رسالت صلعم فرموده که ان اسم الله الاعظم فی ثلث سور البقرة الله لا اله الا هو الحی القیوم و فی آل عمران الم الله
الله لا اله الا هو الحی القیوم و فی طه وعنت الوجوه للحی القیوم و در حدیث دیگر در آیة الکرسی مذکور شده و لطف بن وجایا این دو اسم
تخت بلقیس را بسلیمان آورده و از کلمی و محمد و اسحق و ربیع و اعمش و جمعی دیگر از علما تفسیر روایت که از اهل سوره ماشاء
ایزد در شان وفد نجران نازل شده و ایشان شصت سوار بودند که بمدینه آمدند جمعه مناظره با حضرت رسالت صلعم چهارده مرد از شرف
ایشان بودند و از این چهارده مرد پیشوای ایشان بودند و متولی امور ایشان یکی عاقب بود که امیر ایشان بود و صاحب مشورت
ایشان و بدون مشاورت او شروع بهیچ امر نمیکردند و لقب او عبد المسیح بود و دوم ایهم که سید و کارگزار و صاحب مسکن و منزل
ایشان بود و سیوم اوس حارثه بن علقمه که مهتر و حبر و امام و صاحب مدارس کتب ایشان بود و از این جهت ملوک روم بودند و حکام
ایشان و کاسی را برای ایشان بنا کرده بودند مبلغ و اجتهاد خود و این جماعت اهمال مرتب شده بارانی بنام مسجد رسول در آمدند
و آنحضرت از نماز عصر فارغ شده بود نزد او نشستند و از هر جا سخنی در میان آمد که وقت نماز ایشان در رسید دستوری خواستند
و روی بمشرق کرده ناقوس بزدند و نماز خود را در مسجد بگذاردند و صوفیان از مجالس خود مراجعت کردند رسول ایشان را باسلام دعوت
کرد عاقب و ایهم گفتند که ما قبل از تو نیامده ملت حق بودیم و ملت دین الهی در گوش دایم حضرت جواب داد که تمام راست نیست زیرا که
بجانب الوهیت و اکل خنزیر و عبادت صلیب را اسلام باز داشته است ایشان گفتند مادر نیست فرزندی عیسی بی جماع بحتم و اگر عیسی
پسر او نیست پس پدر او کیست رسول صلعم فرمود که خدا پدر اوست و میدانید که عیسی شبیه اهل خواهد چشید و دیگر شما هم اعتراف
میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مادر بوده و هم میدانید شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگوید که عیسی
اکل و شرب داشت و بتدریج از کودکی بزرگ میشد و فرزند بود و فرق و اسود و شراب و بیداری بدو نسبت میکنید و حق
از این همه منزه است و نیز اعتقاد دارید که حق سبحانه حی لایموت است و قیوم است و همه زنده است و هیچ چیز در پوشیده
و پنهان نیست چگونه میگوئید که عیسی و لد است و حال آنکه ولد باید که مشابه او باشد و بنا بر تناسل و تناکح
و هیچ صفتی از صفات میان ایشان مشابهتی نیست ایشان ساکت گشتند و از مجلس خود برخاستند حق سبحانه و تعالی
آیه از اول این سوره در بیان ایشان نازل ساخت و چون نزاع ایشان تا در الوهیت عیسی بود و تا زمانه در نبوت حضرت خاتم الانبیا
صلی الله علیه و آله الاطهر و مابعد سوره ذکر الوهیت حضرت و جایز و خوب میدانند از آن در بیان نبوت و فرمود که نزل علیک
و در فرستاد بر تو عَلَیْکَ الْکِتَابَ بتدریج بِالْحَقِّ بعد از راستی یا بصدق در اخبار آن یا بحق محض که آن است
غایت و این در موضع حال و در تفسیر آن کتاب جهة افاده است که از شان آن آنست که مکتوب شود و قوله مُصَدِّقًا حال
از کتاب صفتی تنزیل قرآن که در حالتی که تصدیق کننده است صحف سابقه را لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آن کتابها را که پیش از او
بوده و آن موافقت توحید است و نبوت و معاد و اصول دین و کتب سابقه در مقام مطابقه بجهة ظهور کتب سابقه است مانند ظهور

انجیل که بین دین باشد وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِیلَ و فرو فرستاد تورات و انجیل را بیکدفعه مِنْ قَبْلُ پیش از نزول قرآن هُدًی
لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده اند مر بنی اسرائیل را بطریق حق در دین و کتاب تقی معبود بر ما سوی الله مگر کور و بدون نظر
خلاف قول یهود و نصاری و انجیل نیست جز بر روی عیسی بگویند ثابت میشود و دیگر بمعنی اشتقاق قوله از روی از زمین بمعنی ظهر زمین و رمل
و قوله است و ابتنا ماند نجاء و نکلای و قرآن و اشتقاق انجیل از نجل یا نجل است بمعنی سخرج و قسم قوله بالاسم بجهة ظهور احکام ملاذ و حرام
و آن و نسب انجیل با این اسم بجهة آنست که احکام آن مستخرج است از فرود و مشروع و او گویند اشتقاق انجیل از نجل است بمعنی سعة کاغذ
لطیف بخلاف ای و اسمه کان حق سبحانه انجیل مضبوط کرده اند بود در اهل توریه موسع ساخت بر اهل انجیل و تقدیر اشتقاق در صورت که قطع
باشد و لیکن نه اکثر الفاظ عجمی اند وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ و فرو فرستاد کتابهای دیگر که حرکت زاید میان حق و باطل و در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزه
که مشار و انزال الرک بود و در عبری صادق و کاذب و آن تمیز شده و در هر تقدیر فرقان اسم جنس است که بطریق است یا جنس معجزات که فارقه
میان حق و باطل و ذکر این مبارک در کتب تمام جهات آن که تا شامل ما عدای آن باشد که مال و انزال سایر الکتب الی صدق بها الحق
و الباطل و گویند مراد از تورات و زبور و صحف و قرآن است و بنا بر این ذکر از آنکه آن بجهة آنست که متضمن نعت و مدح قرآنست و تعظیم آن و اظهار
فضل آن بر توریه و انجیل از جهت آنکه مشارک الهیات در آنکه وحی مترلست و تمیز از آنها بآنکه معجزات و بیان حق و بطلان آنکه مشرف
و تمیز میکرد در عبد الله بن سلام از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که الفرقان کل آیة محکمة فی الکتاب و مولای تفسیر قمی من کان قبلک
الانبیا و نزد بعضی مراد از آن نصف اهل اسلام است و کفار إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا در حقیقت که آنانکه منکر شدند بِآیَاتِ اللَّهِ خبرهای خدا
الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی از در طریق اند لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ مر ایشانراست عذابی سخت در کشیده و دوام بر آن
ایشان وَاللَّهُ عَزِیزٌ و خدای غالب است و قادر و غالب کسانرا که ممنوع از تعذیب می شود ذُو انْتِقَامٍ عذاب کننده و غضب جانب
کفار باشد و مثل آن هیچ منتقمی و نقمت در لغت بمعنی عقوبت مجرم است و فعل آن نقم است بفتح و کسر و این وعید است که ایشان را در موعد عذاب
تهدید توحید و اشاره بآنچه عمده است در اثبات نبوت بجهة تعظیم آن امر و تحریر اهل آن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای یَخْفَی
عَلَیْهِ پوشیده نیست و پنهان نمیشود چیزی فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات بلکه بجزئیات
علم از عدم بعضی مغیبات بود و از این متعلق و موضع بود پس بخبر علمی ناقص مستدل نتوانند در ربوبیت او و بعضی علم الهی و سجانه جمیع
مکونات کلیه و جزئیه سما و ارض جهت آنست که حق متجاوز نمیشود از هر دو و تقدیم ارض بجهت تقدیم آن ادنی باطلی و بجهة آنکه
مقصود ذکر آن بجهت که افتراء میکند در آن از اصنام و انعام الحسنه و این حکم دلیل بر آنکه او سبحانه حی است و قوله هُوَ
الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحَامِ کَیْفَ یَشَاءُ در حکم دلیل بر قیومیت او است لاکن آنکه او حالت باتفاق فعل در خلق جنین ظهور از
معنی آنست که آنکه عالم از محیط است بهر موجود از آنکسی است که تصویر میکند و بنگارد شما را در رحمهای مادران شما بهر نوع که خواهد
حکمت از تقاضای آن میکند از صور مختلفه چون گوناگون و دارای رانو و کوتاه و سیاه و سپیدی و نقص و کمال و زشتی و نیکوی و قدرت
عیسی بی وجه نبود بلکه در رحم مریم تصویر یافته مصور خود متولد بود و در آنکه مصور مخلوقست و مخلوق مخلوق حالق و خالق هم

لا اله الا هو. نیست هیچ خدای سزاوار پرستش مگر او و بر کلیه آنچه اراده کند عنایت و بر آن عالم است و آنچه میکند از اعمال محکم متقن کسی را
آن قدرت ندارد و بکر بتعلیل چه قدرت و حکمت او است علی رغم آنانکه گمان کنند ثانی دارد العزیز غالب است بر همه اشیا الحکیم محکم
کار و دانا این اشارت بکمال قدرت و تمامی حکمت و اینجا مرحوم صدوق علیه الرحمه روایت کرده از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمود که حق تعالی
او و کمال قدرت و تمامی حکمت او چه تصویر و تکوین فرموده در رحم مادر و احسن صورت و انواع بدایع را در رحم مصور ساخته بدون آلتی و کلفتی و در عقل
هر عاقلی مقرر و مرکوز نموده که کار هر صانعی عالم اختراع نمایند مگر آنکه از آن چیز را خلق کند و او را مصور سازند بصورتی که مشاهده کنند در آن
نحو نبود و هیچ راهی برای نخواهند داشت جز چگونه قادر باشد و مرتکب چیزی در رحم و شبهه نیست که مصور آن از اول احتراز کند و رحم را
از آب نگاه دارند و آنرا یکی احتراز کند از سحابه در ظلمات ثلاث که آن تاریکی است و رحم و مشکل مادر است صورتی نیکو و کلیه مصور آن
عاجز و ناتوان است از چیزی و سرکوب آن ایشان با آن صورتی همچنین تصویر کند از سحابه و آن صورتی را مصور ساخته چنین صاحب ابصار
چشم و گوش را استخوان و گوشت و پوست و رگ و پی را تصور خون و آنرا بدون و دمه بنایان عالم اساس و قواعد را قوی ترین و محکم
شود که این بنا را بر جا قرار نیست و همچنانکه هیچکس نظیر و شبیه این فعل از نیز نظر و شبیه فعل غیر نیست و قلب و دماغ و گوش را و شبه رسانید
و اعضای دیگر را چگونه رعیت و حکم ایشان کرده و تفصیل این بحث در عالم تشریح مشروح گشته فسبحان الله احسن الخالقین و
انجات که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه و مرا قائل لبیب محقق نیست که هرگاه انتظام مدبر بدن
بی تدبیر حاکم ممکن نباشد پس چگونه انتظام عالم سبعه و اسمای و رب کسی که قوت عصمت حفظ نظم آن نماید منصور باشد و لهذا حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرموده که من عرف نفسه فقد عرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و چون حق سبحانه و تعالی بیان انزال قرآن فرموده عقب
آن بیان کیفیت انزال او فرمود بیان رحمت که هو الذی انزل علیک الکتاب اوست آنکسی که فرو فرستاد بر تو قرآن را منه آیات محکمات
منه از آن کتاب که اصل قرآن است که غیر آن بیان رد کرده میشود و قیاس اشتباهات و اقرار آن بیان از اقرار فرموده عقب
آن بیان کیفیت انزال او و بیان رحمت که هو الذی انزل علیک الکتاب اوست آنکسی که فرو فرستاد بر تو قرآن را منه آیات محکمات منه
از آن کتاب خدا آیاتی است که محکم و متقن است یعنی آیاتی از آن اصل و اساس است که در الفاظ و معنی از هیچ اشکال نیست و محتمل است از احتمال
یا بنا بر آنکه کلیه آیات را اصل است و واعلم و آیاتی دیگر متشابهات مانند یکدیگر و محتمل معانی متعدده که منتج
مقصود از آن بجهت اجمال یا محاذاة ظاهر مگر تخصص و نظر نادر از آن تحصیل علما ظاهر گردد و حرص ایشان زیاده شود و اجتهاد در تدبر آن که
تحصیل علومی که استنباط ایمان متوقف باشد بدرک و بجهت اعتبار قرایح در استخراج معانی و توقف بیان آن و بعضی معنی مقصود آنرا
دریابند و معانی در جات فایز گردند حاصل که از قرآن بعضی محکم اند که احتمال امر معنی که از آن فهم میشود ندارند مانند آن که لا یظلم الناس
شیئا و لا یظلم مثقال ذرة و مانند آن و بعضی متشابه که محتمل معنی مقصود و غیر مقصود است و منظور و فکر را بمعنی مقصود راه میتواند برد مانند
و اصله الله علی علم و هو استوی علی العرش و قال الله و اما قوله الرحمن علی العرش آیا این معنی است که همه آیات قرآن محتمل ظاهر و اراده معنی دیگر که
لفظ و مولد کالمتشابهات باشد یعنی که معنی از آن متشابه معنی دیگر است در صحت معنی و دلالت بر بیان آنچه مذکور و این دو آیه تناقض نیست

و اخر جمع آخر است و عدم سرور از جهت و جمع آن است و مدلول دیگر که معدول است از الاخر بالاخر جمع خاکه در بحر متین شده و ربیع و سدی گفته اند که
محکم آنست که بر آن عمل باید کرد و منسوخ که در آن عمل نباید کرد و عطا بن ابی رباح و ابن عباس فرموده که محکم حلال و حرام و فرایض
احکام و متشابه مواعظ و امثال و حجاج گفته که محکم آن است که محتمل آن وجه چون نباشد و متشابه آنکه احتمال چند وجه داشته باشد و نزد جماعتی
محکم آن که تنبیه تاویل آن معلوم باشد و متشابه آنکه تنبیه تاویل آن معلوم نباشد مانند قیام ساعت و نیز ابو منصور ماتریدی گفته عقل
محکم میباید و در متشابه بوسیله نقل خلاف در باشد و گفته اند که متشابه حروف مقطعه اند و بعضی بانصار رفته و حساب جمل در آن
اسلام استدلال میکرده و چون که انحصار و اختصاص تغیر میکرده در حساب تاویل بیاورده اند چنانکه الرهنا و یکیت و المص و صد و حم
و الر و یس و طس و طه و الر و ر و حم و هذا و ویل انچه طلب میکرد بدرستی آن مشتبه میشد گفته ما بدین ایمان داریم چنانچه فرموده که اما
الذین اما آنکسانی که از روی تقلید و تعصب فی قلوبهم زیغ در دلهای ایشان کجی و تباهی باشد و میل و رغبتی الی تبوی میکند بجهت
که متشابه همین مشکلات منه از کتاب و آن احتجاج میکنند و بر اهل فتنه طلب کردن فتنه که ضلالت است و آن شبهات
و باکه بر تمرد و بالتلبیس و تشکیک بجهت آنچه بوده آن گفته که این حساب های مختلف بر ما مشتبه است و فرض ایشان آن بود که حساب
قوم خود را در شک اندازند و باستدلال شوند ظاهر آن باشد تاویل الطلب جهت آنکه مراد از فتنه ایمان و اضلال ایشان گفته اند
مناقضه محکم و متشابه و نزد ابو عبد الله علیه السلام و ربیع و سدی مراد از فتنه کفر و شرک و ابتغاء تاویله و دیگر اتباع متشابهات
میکنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مراد خود که خلاف حق و محتمل که ادعای باتباع متشابهات مجموع این در طلب است و الغرض
از آن بر سبیل اتفاق و قول اسباب معلومست تا آن سبب جاهل آن بیم و رجا که انها و نه بخبر آن اندکه با رسول اما خود کرده در حق عیسی
فکنند که تو میگوئی که عیسی کلمه و روح الله است فرمود جلی کشد و ملا این دلیل است در گفتن و این خود چه روح الجنیت که خود
بنای بدن باشد و این معنی ظاهر است و غیر مقصود المعنی چه مقصود از روح الله این است که دین خدا باقی بود همچنانکه جان روح
و دلایل عیسی تا یوشع مراکه حق تعالی ذی اجزاء اعضا و اضافه روح بار بجهت تشریف روحست مانند اضافه بیت باو و نصاری
بر معنی از حمل کرده عیسی را خدا کنند حق تعالی بیان ابطال اقبال کرده کلمه کنند اینها بود و گوشه مراد ساختند و نزد
بعضی دیگر حمل بسند عمان و ما یعلم از سوال روایت کرده که این آیه تلاوت فرمود گفت چون در باب متشابه را بیابید که طلب تاویل آن
کنند و بیان تعلق و تمثل نمایند و بر آن جدا کنند ایشان کلمه که حق سبحانه تمام الزمان تخصیص نموده و نهی از اهمال معانی
با ایشان فرموده. و ما یعلم تاویله و نمیداند تاویل آنچه متشابهات و حمل آن بر معنی مراد الا الله مگر خدای که آنرا و در
مجاوری گفته که چون قاری با انجا رسد بباید که وقف کند تا اسحاق فی العلم که بعد این مذکور میشود و دانستن تاویل را حمل
کرده بجهت حق سبحانه تاویل آن عالم است و نمایش مراد متشابه هر چیزیست که حق سبحانه دانستن آنرا بخود اختصاص داده
مانند ادای دنیا و وقت قیام ساعت و خواص اعداد چون عدد زبانه و امثال آن و باهر چیزی که دلیل قاطع دلالت میکند بر آنکه ظاهر از
غیر مراد است و دلالت کند که معنی مراد آن کدام است و بر روایت از ابو جعفر و قول ابن عباس و مجاهد و ربیع و محمد بن جعفر و الزبیر و قوم

والراسخون في العلم عطف است بر الله و معنی آنست که تاویل متشابه بدانند مگر خدای و کسانی که ثابت قدمند در دانش و محکم در
کار علما ای اهل ایمانند و قوله يقولون استیناف که موضع حال را بحالت ایشان می گوید علمای راسخ در علم که آمنا
به گرویده ایم بمتشابه و نیاید قول بجاید زیرا راسخون مبتدا است و یقولون خبر الا بمعنی و راسخان در علم می گویند که ایمان آوردیم
كل من محکمات و متشابهات من عند ربنا از نزد پروردگار ما وما يذكر و پند نگیرند الا اولوا الالباب
مگر خداوندان عقول ما فیه از آنکه اختلاف و اعوجاج در مدح راسخان بخود دهن حسن نظر و اشارت بآنچه مستعد شده اند برای اهتدا
بتاویل متشابه و التجرید عقل از قوای حس از ذات بر انکار راسخان نیز عالمند بتاویل متشابهات و نیز حدیث تفکر ساعة خیر من عبادة
فرستاده و از آن اشارت بتفسیر مجرد صلاحیت الالات که بمعنی بنده بر تاویل معلوم میشود تا بجهت فحص و نظر در آن مناسب شود خانکه و الفتنی
و معنی اختیار تاویل ندارد و نیز مانی حکمت است که هر که بحلیه مزیه علم آراسته باشد از امتحان او مرد و بیت که عبد الله عباس چون از ابن عباس
کفتی اما سر الراسخین فی العلم من الذین راسخان علم که تاویل متشابه دانند و در تفسیر اهل البیت مذکورست که مراد راسخان اهل
چه علم ایشان از علم رسول و علم رسول از تلقین جبرئیل و علوم جبرئیل از لوح محفوظ و کتابت لوح از جانب قلم القدرة و گویند مراد
اهل آثار چون عبد الله بن سلام و اشال او نیز از راسخان علم اند و روایت کنند که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که راسخان علم کیستند
فرمود من بر پیشه رصف لسانه و استقامة قلبه و عفة بطنه و فرجه فذلک الراسخ فی العلم یعنی هر که سرکردش راست بود و زبان او
و دلش مستقیم و بطن و فرجش عفیف او از راسخان علم است و این از صفات اهل عصمت است کسی این زیاده روایت کرده که وزیری امیر المؤمنین
سلمان الله علیه دست بر کتوف بر از کوفه بیرون بود چون بصحرا رفتیم آهی سر و از دلکرم آورد و فرمود یا کمیل ان هذه القلوب
اوعیة فخیرها اوعاها انزدها لعلم اندیشه من ان نگاه دارند من آن است و بعد از آن فرمود که الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم
علی طریق النجاة علی طریق النجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجأوا الی رکن وثیق مردمان
سه نوع اند یکی عالم ربانی یعنی دانا باحکام شریعت و دوم متعلم که بقصد نجات از آموزد و باقی همج رعاع اند یعنی مردمان بی
و نزد مایه و علف که بهار آرائی و آرا کنند و باهر بادی که جهد میل کند طلب علم و روشنی نکرده باشد و بر علم الفضا
بر نگیرد و تیق نکرده باشد ای کمیل علم بهتر از توبه و تو پاسبان مال و مال از نفقه نگاهد و علم از نفقه بیفزاید علم حاکم است و مال
محکوم و روشنی علم و عالم دیوانی که بدان جاودانه است و در حدیث کمال طاعت بیان بود و بعد از وفات موسی ذکر جمیل و ثنای نیکو
ای کمیل خازنان مال در حال زنده باشند و مردان علم تا هر که زنده باشد و تا جهان باشد نام عالمان در صفحه
روزگار باقی باشد و مثال ایشان در قلوب مطبوع و اگرچه اشخاص ایشان مفقود بود و بعد از آن اشارت بحسن سیاست خود کرده و کفت ایها
علی جبارت کار کسی را ایام که طاقت تحمل و استقلال داشت باشد بکرد و بعد از وصف ذکر علم و حدود ذکر عالمان و مذموم
ایشان فرمود که بار خدایا زمین تو خالی نیست از حجتی مر خلقان تو که ظاهر معلوم یا خایف مغمور مراد آنحضرت بظاهر معلوم و مغمور
خوفش بود و بخایف مغمور اهل ایمان عمر که صاحب الزمان سلمان الله علیهم اجمعین سبب آن کفت حجت ظاهر معلوم و خایف مغمور

حیث ان کتابهای خاطر اشتهر کجا الذ کسانی که بعد دانند که بعد و مقدر و منتزل از نزد خود سبحانه بجهت ایشان بجهت ایشان بجهت ایشان
تا ایشان را در دل جاگیر شود که اشاره ایشان باشد علم ایشان را جهاد ایمان واقف کرده اند بلکه در بیان امور اخروی تنبیه نمایند
و ایشان را تسلی دهند در بیچیدن اهل دنیا از آن حرص اندوه و محبت ایشان با دنیا با جهاد باشد چه ارواح ایشان من جمیع الامور بمنوعه موسی
باشد و ایشان علمای خدا باشند در زمین حجج او بندگان او و مبارزان و موعود و اشوری الی ربهم ای ایشان و اند و مشتاق بدیدار ایشان و بکر
که بصفت علم ایشان باشد راسخ بود و عالم متشابه فرمای و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که در شان عالمان امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که مشکوة تنزیل علی تاویل القرآن کالقمر علی سائر الکواکب یعنی اشارت که تنزیل قرآن کار را که چنانکه مرتبه تنزیل آن کار را سکنه
سلامت که راسخان عالم تاویل متشابهات امیر المؤمنین است و یازده فرزند مطهر معصوم وی صلی الله علیه و آله و ابنکه حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود که افضل الراسخین فی العلم من آمن بی و بالتنزیل و بالتاویل و نیز حضرت سید الاکبر آن سایر ائمه هدی ائمه جمیع صحابه کاملین
در جمیع امور مشکله و احکام مشتبهه رجوع بایشان میکردند و ایشان هرگز رجوع نمیکردند و بدیکه اتصال ارواح بیاقبال جنت آن
که ابرار به در تصویر روح است مبلوه و نزول آن و باقبال آن در تصویر جسد و نشور آن و با آنکه ابرار جنات از نشئت نصاری همچنانکه قرار
کلمة القاها الی مریم و روح منه همچنانکه جنات از قول ایشان که لا الی ابرار له و توجه جنات ابرار است که سبحانه مقصور و جنات بهر نوعی که
سبب او منتفی آن باشد بر تصویر آب بسکند از نطفه و بعد از آن مقصور میبارد او را در حور و مقصور آن مقصور میشود و مصداق آن
از قول راسخان در علم حکایت میکند که ربنا یعنی بسکوید که ای خداوند ما بر ما علم و دانش بیار است اند و بجهت عمل از محلی که دانید و اند
که ای پروردگار ما لا تزغ قلوبنا بیچان و منحرف مساز دلهای ما را بعد از آنکه هدایت کردی ما را بعد از آنکه هدایت کردی و بنمودی ما را
و هب لنا بخش بما از کمال رحمت خود و نعمت خود رحمة بخشایش و رحمت و نعمت از نزد خود و نعمت بر ما
از معنی آن است و ملحقات که صدور آنکه ما را الطاف خود هدایت کردی و ایمان را نمودی و بر توفیق و تسهیل سبیل و بیان سبب ادراک
از راه علم ما را به دین حق و صراط مستقیم کرد امیدی از ابرار بکند تا دل از زیغ حق منحرف کرد و بجهت دوام الطاف که قلوب ما بآن مستقیم
کرد ایزدی ما را از ما باز میکند تا دل از زیغ حق و باطل میل نکند و اگر احیانا از ما تغییری صادر شود که مستوجب زیغ باشد و ما را خذلان
مکن و از الطاف و توفیق خود منع مکن همچنانکه از کفار منع کردی بجهت عناد و جحود ایشان و از آن خبر دادی در کریمه طبع الله علی
قلوبهم حاصل کردان دعات بر تحیت قلوب بهدایه بواسطه الطاف و توفیقات اقبل اللهم لا تسلط علینا من لا یرحمنا
و لا تخل بیننا و بین من لا یرحمنا فیسلط علینا و اگر راسخان علم چنین گفته اند که لا تخل بیننا و بین تقوینا بمنع التوفیق و الالطاف
عاقبت زیغ و فضل و منع توفیق بجهت نامه معصیت است که آیند و صادر شود و از توبه تقصیر نماید و وجه دیگر در معنی آن ایشان که تکلیف
مکن ما را بآنچه سبب باشد و عمل و نزل آن تا بعد از هدایت قلوب ما را زیغ و تحریف نکرده و نزد بعضی آنکه بر ایشان که طایفه اهل الضلال
تو آن را بر اضافه از راه قلوب با و سبحانه نزد فرشته و سبحانه بخت و بلت را بر دیان از قبیل این باشد که زادهم رجسا الی رجسهم و لم
یرحم دعائی الا اولوا و ابو علی جبائی گفته که معنی مراد آنست که لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و حاصل آن شرح صدر و سعه آن کفته

بشرح صدر للاسلام و در صدد شرح صدر و تخریج است که صدر کفار است و از این قبیل تطهیر قلوب مؤمنین و منع آن از کفار کما قال الله
الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم و نیز از قبیل آیت کما یرد ایمان در قلوب مؤمنان کما قال الله انک لا تهدی من احببت و صدور ایمان کما
سلف کفر است در قلوب کافران پس کان الله سبحانه و تعالی اعلم سبحانه مسئله مزید که قلوب ایشان را از این قرآن که صدق عبادت از اهل
نفر یابد و چه جهل و آن که ایمان محمول است و دعا کردن باینکه حق تعالی قلوب ایشان را از این و ایمان مخرج ندارد و این مقتضی این است که اگر
بکند حق تعالی را صد قلوب ایشان گذر بر اگر ممتنع نیست که این بعد از سبیل انقطاع جبال و ما و سحاب از انقطاع بالجمله نزد او باشد و عرض ایشان
اینکه خرق آنچه موافق حکم و مصلحه اعمال شد در حق ایشان بجا آورد و آنچه در حکم و اجب باشد که ایشان نرسانند و ایشان بازدارد
و نظیر این قوله تعالی قل ربی احکم بالحق و قوله تعالی ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و قوله تعالی ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا
روایت کرده در رسول در دعا بسیار کفتی که اللهم مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک و نیز بر معنی کسی را رسد که کوید قبل از وقوع
دعا جایز است که ربنا لا تزغ قلوبنا و لا تجعلنا از اگر این متضمن تنبیه است از سابق بحرمه اشتمال این در حق کسی که ماده او جور و ظلم باشد
کما اشار الله فی العلم کما فی آنکه کسی کوید خداوندا از اعتقاد قلوب ما مکن بعد از هدایت تو ما را **اذ هدیتنا** و بخش ما را **من لدنک**
از نزد خود **رحمة** بخشش یعنی لطفی که بواسطه آن مرتبه زلفی و درجه قربی نزد تو حاصل کرده بنور و سعادت مستسعد کردی و توفیق
ثبات و استقامت در دین که آن رحمه محض و بخشش است تا از ضلال و شبهه تخلص شوی و بر صراط مستقیم تو مستقیم کردیم و بیچ
شایبه اعوجاج بان منطرق نکردد جهات مرا ایمان بیفزا مکر ملطف و توفیق تو همچنانکه ابتدا آن آیت **انک انت الوهاب**
بدرستی که تو بخشنده هر مسئولی **ربنا** ای پروردگار ما **انک جامع الناس** بدرستی که فراهم آورنده مر همه ایشان **لیوم** برای
حساب و جزای روزی که **لا ریب فیه** هیچ شکی نیست ما را در وقوع آن از حشر و نشر و جزا بجهت وضوح در موضع ایشان
نیست مدعای ایشان این دعا تنبیه ایشان است که مطلع عرض ایشان از طلب حکمه و مسئله تخبیر است که مسلمان با حزن چنان مقصد
و مطلب اعلی است و مع ذلک اسمها **ان الله** بدرستی که خدای **لا یخلف المیعاد** ملاقی نکند وعده که در وقت و نشر و حشر
و وعده جهت اکثر الهیه ناقی خلف وعده است کقوله تعالی الجواد لا یخیب سائله و الثقات اخطاب بعینه بجهت اشارت بایشان و تعریض
و مبالغه در بیان حال کفار که قلوب ایشان مخوف شده از نهم صواب صغر یابد که **ان الذین کفروا** بتحقیق که آنانکه کافرند و بدرستی
کفار و یا وقوع نصاری و یا یهود قریظه و نضیر و یا کفار قریش که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کردند که در دنیا است و هیچ
نداده و خود کثرت اموال و اولاد سالخورده شوند **لن تغنی عنهم** هرگز دفع نکند و باز ندارد ایشان را **اموالهم** مالهای ایشان که
بدان می نازند **و لا اولادهم** و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات و تفاخر می افرازند **من الله** از عذاب خدای
شیئا هیچ چیزی نه دفع کنی اگر بخت و لیت کرفتار شوند و نه در آخرت که ایشان را بسوی مصنوع حقیقی رسانند و یا اموال و اولاد ایشان را
غنی و بی نیاز کرداند از رحمه و طاعه او و سبب دلیل کثرت اموال النفس لا یغنی من الحق شیئا یعنی بجای رحمه با طاعه مال و اولاد منع ایشان از عذاب
همچنانکه رحمه و طاعه منع باشد **و اولئک** و آن کروه **هم وقود النار** ایشانند آتش افروخته

همچنانکه رحمه و طاعه منع باشد ایشان خواهد رسانید اگر ایمان آرند **کدأب آل فرعون** و آن کروه **هم وقود النار** ایشانند آتش افروخته
همچنانکه حطب که آتش را بوی افروزند **کدأب آل فرعون** دأب مصدر است ماخوذ از دأب فی العمل اذا اکدح فیه و این معنی مثل
شده یعنی شان و حال و چار بحور و وقوع الحطب با آنکه حرف بدل و محذوف و تقدیر آنست که دأب مؤلاء الکفرة کدأب آل فرعون
یعنی شان و عادت این جماعت کفار در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مانند شان و عادت ایشان فرعونیان در تکذیب موسی
مضروب المثل لمن نفی و تقدیر آنکه لن تغنی عنهم مثل ما لم تغن عن آل فرعون و یا تقدیر هم الذین کانوا قبل آل فرعون یعنی نفع نکرد
اموال و اولاد کفار را از عذاب خدای همچنانکه منع نداد اموال و اولاد و اتباع فرعون را یا حال کفار مکه آنست که آتش دوزخ ایشان را
او و خنه کرد همچنانکه حال آل فرعون آنست که افروخته شده در دوزخ ایشان **و الذین من قبلهم** و آنانکه پیش از فرعون بودند جور
عاد و ثمود در کفر و این کلام مستأنف است از برای حال کفار قریش یعنی آنانکه قبل از فرعون بودند از اصحاب کفر **کذبوا بآیاتنا**
بدروغ داشتند آیتهای ما را و بنا بر اول که کذبوا بآیاتنا حال باشد از فاعل یعنی حال کفار مکه مثل حال آل فرعون و آنانکه قبل از ایشان بودند
در حالتی که تکذیب کردند بآیات ما که معجزات انبیا بود و ایمان نیاوردند **فاخذهم الله** پس بکرفت خدای ایشان را **بذنوبهم**
بسبب کناهان ایشان که تکذیب انبیا بود و انکار جحود و بغی ان **و الله شدید العقاب** و خدای سخت عقوبت
بکناهان است نهایت مر آنرا و زیادتی تخویف برای مکذبین و چون حق سبحانه ذکر الجبری نمود که منبر و زمانه رسید از عذاب
استیصال بجهت تکذیب رسل و عنت انکار قریش را تحذیر نمود و بانچه بایشان رسید و فرمود که **قل** بکوای محمد **للذین کفروا**
مر آنکسانی را که کافر شدند از صنادید قریش و شمار کردند در واقعه احد **ستغلبون** زود باشد که مغلوب شوید در دنیا
بنصرت مؤمنان بر شما در روز بدر **و تحشرون** و جمع کرده شوید در عقبی **الی جهنم** بسوی دوزخ **و بئس المهاد** و بد
آرامکاهیست دوزخ حذف مخصوص بذم که جهنم بئس بئس است و این از تلقین قول حضرت رسالت است مر کفار را بامر خدای
یا استیناف است و تقدیر آنکه و بئس المهاد ما تمهدون لانفسکم یعنی بد جیزیست که تمهید کرده اید از برای نفسهای خود مثال کفر
که جواب آیت است در سوره که ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون و سبب آیت بهم الیهود و یهود الذین بعد
عباس فرمود که مراد یهود قریظه و نضیر بدکه چون از بدر بر مشرکان غالب شد و رسم را مسلوب ساخت یهود آن کفت که این پیغمبر
ملا اعلا کرده اند در توریه و صفت او در کتاب یافته اند بر ایشان حیف منصور خواهد بود و هر کرم در دو تحاهد نیست در صدد
که با حضرت ایمان آرند چون روز احد بجهاد اشکستکی و انهزام متمکن شد در کشته و از مردم آن حضرت که ما کمان بر جم بر زبان
ایمان کردند و در میان ایشان و رسول عهدی بود نامه و معین قبل از حلول اجل نقض آن عهد کرده و در حینی که کعب اشرف و ابو سفیان
با شخص سوار این دو مکه بدینه آمدند و یهود قریظه و نضیر کسی را نزد ابو سفیان فرستاد تا او عهد بستند که همه متفق الکلمه شد با رسول
آمد محاربه کنند و او را اتباع امر او بر طه هلاک آمد رسول بر قبیله و طلع شن ایشان را از سوز قبیله جمع کرد و تحذیر ایشان
کرد بانچه بر بنی قریظه واقع شد در روز بدر ایشان کفت لا تغتر بالله ان اصحاب محمد الا اغترار الجهل فانه لم یعلم بالحرب

ترا غالب شدن تو بر جمعی سفها که علم بحار بر خاستند اگر با ما مقابله کنی بدانی که ما هم مردان کارزار و اولاد و رقوعال شویم و سخا
این آیه فرستاد و تصدیق رسول خود فرمود و وعده داد بقتل قریظه و اجلای بنی نضیر و فتح خیبر و صفر جزیره عاد ای ایشان
و این دلایل نبوت و حیون تقوم و معنی ظفر داد مر اهل ایمان را بعد از آن بیان الخبری فرمود که در روز بدر اهل مکه و طغیان در وی
اورد از غلبه استحصال و گفت **قد کان لکم** خطاب تقریر است با یهود و گویند مراد اهل ایمان است یعنی در حقی که بود مر شما را
آیة علامتی و نشانی درست مر نبوت محمد صلی الله علیه و آله **فی فئتین التقتا** در دو گروه که ملتقی شدند و در مقاتله یکدیگر قصد کنند
در حرب بدر **فئة تقاتل** اسبات تنبیه منهم ابدل و بیان حال آن دو گروه که ملتقی شدند یعنی گروهی از این دو گروه کارزار
میکردند **فی سبیل الله** در راه خدای و ایمان که طرف پیغمبر رسول بودند و ایشان سیصد و سیزده تن بودند و عدد اصحاب
طالوت که از نهر گذشتند هفتاد و هشت تن مهاجر و دویست و سی و شش انصار **و اخری کافرة** و گروهی دیگر کافر بودند
بعدد لشکر اهل جهل بودند و ایشان نهصد و پنجاه تن بودند **یرونهم مثلیهم** میدیدند مسلمانان ایشان را بعدد لشکر کفار را
دو برابر خود **رأی العین** دیدنی عیانی و آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مسلمانان بودند اما جمع و عدد کرده بودند مسلمانان را
که دو برابر ایشان باشند تا حال کرد الله کما قال الفتح سابقه صابره بهلو اما یتمن تا ثبت و ثبات نمود و زیاده بر بیان غالب شدند و
فتح و ظفر رایح بگذاشت و معنی آنکه میدیدند کافران مسلمانان را دو برابر خود و حال آنکه سه برابر مسلمانان بودند بر حق ایشان
زیاده از دو برابر خود دیدند بوعده الهی مستظهر گشتند و منتقم گشتند بنصرت و این عیان از آن بود که بر حق ایشان
بود در نظر ایشان حق قال و بقلوبهم بعضهم تا جرئه کنند بر حرب ایشان و جون ایشان را بر خود دیدند و برابر خود دیدند دارند
خوف مسکور و مستور گشت ابن عباس و اخفش و مجاهد جنبه حضرت حامیه علیه و آله الصلوة و التحیه بود و مؤید معنی اول و
تو فهم بخطاب که قرآن تابع است و نیز عبد الله مسعود روایت کرده که در یاد بی الرای کفار در نظر مادر آمدند کار بر جوی که شصت و
بیست و شش کس باشد بر جعفر لشکر ما و بعد از آن هر بار که در چشمان کافر میکرد بیوکه مرا مرتبه اول مینمود تا آنکه کار بر جوی که شصت و
از لشکر ما بیکی میکرد که هفتاد بیست و دیگری میکشد که صد و جون کار از تمام شد از اسیران پرسیدم که شما چند کس بودید
گفتند هزار مرد **والله یؤید** و خدای قوت دهد **بنصره** بیاری خود **من یشاء** هر کرا خواهد مجاهدان نصرت دهد و اهل بدر را **ان**
فی ذلک در معنی که در تقلیل کثر و تکثیر قلیل یا در غلبه قلیل علی الکثیر و بر کثرت کافران اسلام و یا در واقع شدن خبر بران و جهی که
از آن خبر داده بود **لعبرة** هر آینه اعتبار است و موعظه **لاولی الابصار** مر خداوندان بینائی را مراد بینائی دل که از اهل بصیرت
گویند یا مراد دیده بصیرت و بصیرت بود که صاحب آن در حرب امیر المؤمنین علی السلام بود و در میان لشکر اسلام که سیصد و
سیزده بودند همچو دو کس اسب داشتند یکی مقداد اسود و دیگری مرثد بن ابی مرثد و شش کس زره پوش بودند و لشکر کفار که نهصد
پنجاه بودند صد کس بر اسب سوار بودند و اول آنکس که در اسلام واقع شد ابو جهل بود و دوم ابو سفیان بود و چنانکه متصل این
معانی مذکور خواهد شد و بعد از آن جمع اخبار مسایل از آنچه باعث مرد ملت بعد و الاخق بعدی بباطل و ضلال و میزه باید که

زین للناس زینت داده و آراسته شده است مر آدمیان **حب الشهوات** دوستی آرزوها کنس مراد مشتهیات و نفسانی شهوتی جمع
سالمات و اما بانکه ایشان مهمل و متوغل در محبت آن چیزی که شهوات خود را بدوست دارند کقوله تعالی اجیب حب الخیر من ای
خوبیها که محبه لاجل اسحان که مقتضی شده بکلیت است تزیین بود و تنظیر بیان کنند انه الاجمال اسالی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم
احسن عملا و یا بجهت آنکه از اوسیله سماه احزوبه کرده اند کاهی که بر جمعی باشد که موجب صفای از سجایا است و یا بجهت آنکه از اسباب
تمیز و تمای فرح است و یا مرین آن شهوات جدا بدو موضوع است یعنی شیطان بجهت اغوا و اضلال آن کان و علما آن را
که دانند است در نظر حیوانات در سنی شهوات نفس را بجای که که دهن مرتبه آنچنین که حسن است شیطان مر آن را بجهت
قبیحت **من النساء** از زنان مقدم آن مر شهوات دیگر جهان که افتان بایشان جیت تر شد و بدترین شیطان زنان است که النساء
حبائل الشیطان و از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که لا یخلون رجل بامرأة فان ثالثهما الشیطان سابقه حکم و بی نافذ در خلوت
مرد و زن بیگانه است در سنی که شیطان سوم ایشان خواهد بود و نیز فرموده که هیچ فتنه اضر از زنان نیست مردان و از اسرار الهی
مرویست که المرأة شبکة الشیطان و ما فیها اذلا بدفها ری عقرب طول اللیل یعنی مردان شریر و بدتر چیزی در قبال آن
چاره در قبال بخت و اقبال عقرب که کینه نیز اسر ایشان و در اخبار آمده که بیشتر مصایب که از دنیا صادر می شود بجهت زنان
و نیز ما قال ان النساء الجن خلقن لنا سودا و اهدن شر النساء الجن **والبنین** و از پسران که بجهت طباع و الدین اند و بر که
رسول صلی الله علیه و آله اشفق بر قبر بالکت ترا از دختر حرمه هیچ فرزندی هست که کسی را دارد که اگر بیدا از جنت شیری بعدی کاران
مهمانی کردی مر آن را در سنه بودی رسول فرمود جز حسین میگوی لهم لثمرة الفلب و قرة العین و انهم مع ذلک الحسنة مخلة بحزن و
میوه دلند و روشنای چشم اند و با وجود این حسن و بخل و حزن اند **والقناطیر المقنطرة** و از قنطارهای فراهم آورده شده
و بعضی گفته اند قنطار بعضی مال کثیر است و نزد بعضی هفت هزار مثقال طلا است و گویند هشتاد هزار مثقال
و بعضی گفته اند **من الذهب والفضة** از طلا و نقره قنطار بعضی مال کثیر است و نزد بعضی هفت هزار مثقال طلا است و گویند هشتاد هزار مثقال
و نقل از معاویه بن حیدا و بر کرم و عبد الله بن عمر منقول است که قنطار هزار اوقیه است و نقل از ابن عباس و حسن و مجاهد هزار و
دویست مثقال و هزار دینار و از دهزار درهم نیز گفته اند و نیز قنطار صد رطل است و از ابو عبد الله و ابو جعفر علیهما السلام مرویست که قنطار
بری پوست گاو است از دینار و در روایت قنطار اختلاف است نزد جمعی بر روی فضلات و نزد بعضی دیگر قنطار مستظهره ماخوذ است
از آن از برای تو گفته کنم بدره سبزه و از قبیل شمر شاعر حجر الحجر و از ابی امیه و اصل آن در احکام است فعلا قنطر الشیء
حکمه و نزد قنطار مستظهره بمعنی مضاعفات و گویند کان قنطار مجتمع است و صحیح است قول آنکه که تخصیص بعضی بگذر بر آن جمع
در جمع دهد و قصه کرده و جمع اقوال مذکوره راجع بکثرت است **والخیل المسومة** و از اسبان علامت دار و از رسول مرویست بمعنی
علامت و مسومه بمعنی چراسیده است ماخوذ از اسام الدابه و سومها و این قول از جبیر است و نزد حسن و عکرمه و سدی اسبها
ماخوذ است بمعنی حسن بمعنی اسبان نیکو و این بدانکه مراد اسبان اند که معد باشد برای جهاد و نزد بعضی دیگر مسومه بمعنی مطهمه
بمعنی اسبانی تمام الخلقه احسن صورت و از اسرار الهی صلوات الله علیه و بیست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود در وقتی که خوف مرا

اسب را بیافرید با خوب رکفت که من آنرا خلق لیعلموا هم که دشمن را بیاورد و دوستان من و رجال اهل طاعت و مولات دنیا
باز ایشان را بفرمان رب العباد باز شکافی که رباه و کلک دکت بار خدایا العزت بس اسب را از جنون خلق فرمود و کفت
از چیزی غریب آمده و چیز را در پیشانی قوم کرد و غنایم را بیت توجیع کرد و وحدانیت ترا لو تعرف بان کرد و ترا بدو
کرد انید و مرفات الخیل و انت الحرب پس ترا برای طلب دانید و برای هرب بکه دانند و من برنت نور دای سوار کم کنسبح و تهلیل
تحمید و تکبیر من کت در تو تسبیح و تهلیل ایشان تسبیح و تهلیل ایکی و معد از آن تخصیص فرمود که هیچ تسبیح و تهلیل نیاشد که کسی شنود
مکر که بانشد ان جواب کوید الکه کفت چون ملائکه صفات شنیدند در خلقش را دیدند کفتند بار خدایا ما ملائکه تو هم و تسبیح
تو سکیم ما الیترسل الخیر جواد عطا کرده کرامت فرمایم و تسبیح برای ایشان اسب الجن بیافرید که همه تسبیح و تهلیل نیاشد که کسی شنود
چون اسب را بنیز و شد و پایهای او بر زمین قرار کرفت بشهر کرد حوصله فرمود که تسبیح بر نواد و تسبیح تو کافر را دلیل کرد و
ایشان را بجهت تو هم نسانم و چون بر اد عرض اسب نمود با او کفت اختیار کن و ای اسب را برای خود اختیار کن و ای اسب را برگزید
فرمود خدا خود و عزت و جلال خود را سر کردی و بعد از آن خطاب باو کرد که ای اسب تو انسانی و بی نوع تو انسان دوکی من در میان شما
و بعد از شما هیچ چیزی نیافرید که کنتر و من محبوب تر از اسب باشد و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کنند الخیل فی سنتها مسیر ایمن
اشقرات و جلبات پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود اسبان بر سه قسمند فرس الرحمن و فرس الانسان و فرس الشیطان
که اسبان رحمن آنند که در راه خدا برای جهاد کفار تربیت شانند و آنچه ادبیات اسب است که برای فسل و تنجیه کاه دارند و آنچه
شیطانیات آنند که در کرو بندند و قمار بازند **وَالْأَنْعَامِ** و دیگر از شهوات نفس چهار پایانند از شتر و کاو و کوسفند **وَالْحَرْثِ**
و دیگر کشت زار و بار شهوات ای زرع **ذَٰلِكَ** ایکه مذکور شد از امور شهوتیه نفس **مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** چیزیست که مورد حور دار
باشد از آن در زندگانی دنیا و از آن متمتع و محظوظ شوند **وَاللَّهُ** و خدای که همه بحقیقت **عِنْدَهُ** نزد اوست **حُسْنُ الْمَآبِ**
نیکوئی بازکشت این خوبیت بر انسان الجنة زد اوست از لذات حقیقیه ابدیه شهوات محبوبه فانیه و آن لذات بر وجهی باشد که
ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین و چون تجویع در دنیا لیه تصغیر دنیا کرد
ترغیب مر مهمان نوازان رعیت آن تعظیم اجرة میفاید در تعظیم مر مهمان نوازان بنزول **قُلْ** بکو ای محمد **أَؤُنَبِّئُكُمْ**
بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ بهتر از اینها که کفتند **لِلَّذِينَ اتَّقَوْا** برای ایشان آنچه بهتر باشد ایشان را بجهت برای آنکه
پرهیز کردند از شرک و اجتناب نمودند از تو لحن **عِندَ رَبِّهِمْ** نزدیک پروردگار ایشان **جَنَّاتٌ** بوستانیست که **تَجْرِي مِن**
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب که در شاخ و برگ و دیگر روی زمین رود و متفرق کردد مر
جویهای دنیا **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتی که جاویدانند در آن بوستانها که در حلوه و جنت آنست که خوف انقطاع و نقص نیست
وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه اقاذر از کرد زنان دنیا اعم باشد یا پاک از نقص خلق و خلق
وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ و دیگر مر ایشانرا خوشنودی از خدای و این از بهشت و نعم آن بهترین **وَاللَّهُ بَصِيرٌ** و خدا بینا **بِالْعِبَادِ**

بندگان و اعمال ایشان از بر مثال میکرد از محسن و اسیاء مبشر و مسیی را و یا حالت یا احوال الناکه متفق اند ظاهرا الماده کرد است مر ایشان
ایشان خلق که صفات مذکوره است خوش باشد بر ایشان تحقیق فرمود بر امر ایشان بعد وجود و بیان ای و متاع دنیات و اعلای آن رضوان خدا الذی
رضوان من اللهکه و اسطه از جنت است و نعیم آن او سبب خندی از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که فرمود خدای تعالی بهشت را کوید
اصحاب بهشت ایشان کوید لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک هیچ از اهل رضیتم بر کوید یا رضا الرب
نعمت بهشت بکی با کرامت فرمود چیز بهتر از آن تولد بود کوید خشنودی من بر وجهی که هرکز بخشم من بدل نشود و کفت اند در بهشت چیز
بهتر از آنست بکی رضای خدا دیکری خلود نعمت بهشت سوره جواهر و الجوهر علیهم السلام بعد از آن صفت متقیان میفرماید که **الَّذِينَ**
يَقُولُونَ رَبَّنَا میکویند که ای پروردکار ما **إِنَّنَا آمَنَّا** بدرستی که ما کردیم
متقیانند که باز انصار را بجاز خواهند بود اما شد که از روی نیاز **فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا** پس بیامرز برای ما کناهان ما را و حط کرم
بلغو فرمودی و جوارح خود را بعد از نواستعمال نمودیم امر زشت نو داجر **وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ** و نکاه دار ما را از عذاب دوزخ در آن کفته که الذین یقولون الخ صفت و المحلت بر آنکه صفت
بر حضرت عصیان ماکس **وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ** و نکاه دار ما را از عذاب دوزخ در آن کفته که الذین یقولون الخ صفت و المحلت بر آنکه صفت
باعتبار استعمال المحلت بر نوع الحال مدح و ذمت سوال مرحوم ابا از لیل بر آنکه ابا از کافیند در استحقاق مغفرت باستعمال
بر ای آن و بعد از آن بصفات دیکر صفت و مدح ایشان میکند و میکوید **الصَّابِرِينَ** متصف است بر مدح یعنی متقیان صبر کنندکانند
بر ادای جمیع فرایض و سنن و بر ترک محظورات و شهوات و در وقت محبوبات **وَالصَّادِقِينَ** و راستکاران در قول و فعل و نیت و در خبر است که صدق
شخصی بکار و دیدار راست کوید راست کفتن معروف شود و نام او در صدیقان نویسند و اکر بکار و دیدار دروغ کوید دروغکو ایشان باشد **وَالْقَانِتِينَ**
و فرمان بردارانند امر خدا را در پنهان و آشکارا و ملازمت کنندکان در مقاصد دنیا و عقبا و بامداد و شامکاه **وَالْمُنفِقِينَ**
وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و نفقه کنندکانند از مال حلال بر اهل استحقاق بقصد الله و اعتبار بعضو و قول الاطلاق در حدیث آمده که ما طلعت الشمس
قط و الا بجنبیها ملکان یقولان اللهم اعط کل منفق خلفا یعنی هیچ روز آفتاب بر نیاید و الا که بر پهلوهای آن دو فرشته باشند و کویند بار
خدایا تفضل کنند را عوض و دهر باز دار مال آن را در وقت تلف آن **وَالْمُسْتَغْفِرِينَ** و آمرزش خواهندکان **بِالْأَسْحَارِ** در سحرها
که اوقات اجابت دعوات و نزول رحمات و مراد نماز کذارندکانند در آن آخر شب و آن نزدیکتر که او اکر کان نماز باشد اجابت این حضرات
سالک طریق عبادت بر احسن ترتیب چه معامله ایشان با خدای با تو است و با اهل تو سل با تعظیم است که آن صنم آن از دل و حسن
آن بر تضایل و مصرت شامل این صفت است و بایدت و آنها تو است که صدقت و با اهل تو است که تو نیست که بعد ملازمت طاعت و با اهل آن
اعانت در سبل الخیر و با اهل استغفار بر اکه مغفرت اعظم مطالب است بلکه جامع آن و توسط و توسیان این صفات بجهت دلالت
بر استغلال اهل ایمان و کمال اهل تقوی در آن و با بجهت تقاریر جامع موصوف بآن و تخصیص استغفار باسحار جهت آنست که دعا در آن
اقوت با اجابت زیرا که عباد الله در آن وقت اشتغال است و نفس در آن اصفوات و روح در آن اجمع خصوصا استجمعه لنزاد لهذا کفته شده که
آن که متقیان آنانند که نماز کذارند تا وقت سحر و بعد از آن استغفار کنند و دعا کنند تا بصبح و در خبر آمده که خدای تعالی هر سال در شب
داده لوا حرز و سر و آواز ندای فرماید و از آن استغفار کنند و در وقت سحر داود و پیغمبر علیه السلام پرسید که کدام وقت مغفرت

گفت ما نمی‌دانم که وقت سحر عرش خدای بجنبد یکی از ملائکه است بسر بالا کن ای پسر بالا کن خود را تو نیز تکبیرات دو وقت سحر جبرئیل استغفار کرد
و توضیح آنچه در تفسیر اهل البیت مذکور است که آیه در شان علی بن ابی طالب علیه السلام و اسلام نازل شده و اما القانتین فقوله
الصابرین فنظیره فی قوله الصابرین فی الباساء والضراء وحین البأس واما الصادقین فنظیره فی قوله والذی جاء بالصدق وصدق به واما
القانتین فنظیره انی مقامات الیل ساجدا وقائما واما المنفقین فنظیره الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة واما
المستغفرین فنظیره کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار یستغفرون و در اخبار ما نقل است که علی و موسی الرضا علیهما السلام روایت کرده‌اند
مستغفرین مصلیان اند در وقت اسحار و از ابی عبد الله علیه السلام منقول است که ان من استغفر الله سبعین مرة فی وقت السحر فهو من اهل الاسحار
در حدیثی که هشتاد بار استغفار کند در وقت سحر در این داخل خواهد بود و در انس و مالک آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند
ان الله یقول ابی لاهل الاسحار اذا نظرت الی الصلحاء رحمتی والی المتحابین فی والی المستغفرین بالاسحار صرفت عنهم
یعنی بر شخصی که جزم میفرماید که من قصد میکنم که نظر با اهل زمین باز کرده‌ام بجهت شأن ایشان اما چون نظر میکنم جماعه که
دلها دارند که آن جانهای من که ساجدند و بجماعه متحابان و بر شخصی که با بندگان بیکدیگر در راه من و استغفار کنندگان
در وقت سحر از عذاب با ارتیان باز میدارم مختفا گویند که اهل تقوی صابران در کنند بار ریاضت و صاف‌اند در اتباع شرع
اراده و قائمان در سلوک الله و سر الله و تصوف‌ورزان و شفق صفات ذوالجلال از روی محبت و مستغفران از ذنوب بخشش
ترحم است نه حق و این صفات که مذکور شد صبر بر سلوک و صدق ابتدای تخلق باخلاق ملائکه الملوک و قبول استغفار
نفس بر الفضول و انفاق سر بتحصیل اند در تبدیل و مراد از استغفار و هستی ملائکه در سنوف فاستوی
نشو و خوریت و مای ابدی از مطلع فیض ازل طالع گردد و در سحر در کلمات و المستغفرین بالاسحار که زبان و دل اهل تبت و طهارت
و رضای روزست این باید سر بعد که چون شرط بعد جبروت رجعت کلیات ملک و ملکوت مستلی شد و جود ما بعد که منوار نور و نور
و الاکنت صبح تمود و حدس انانی جنبش روی نماید و سر و کلام تمام الفعالی الصبح عند طلع الصبح بجانب موکب ایزد و در اسباب النزول آورده
در حضرت از اخبار شام بدینه آمده و رسید بالاصلی الله علیه و آله و سلم را اصل اجمال و صفات که در کتاب خود آورده‌اند خدا گفت و بحمد
مار اسلام هست که جواب گوئی اهل ایمان را بر اجس لکن انطق شهادة کتاب الله بزرگتر و بهتر و شهادتی در کلام خدای کتاب اول
اینکه ارسال کرده شهد الله گواهی داد خدای صبح بقصد لا اله الا هو و جدا جدا و از آن آیات با طهارت یاد میکرد و اینه انه که گواهی
خدای بحق که از روی تحقیق لا اله الا هو هیچ معبودی نیست که سزاوار پرستش باشد و مگر او و در مجاهد شهادت خدا حکم است
ای حکم الله انه لا اله الا هو در بکیان گفته که شهادت بدیه و صنعه المتقن و امور المحکمة انه لا اله الا هو خدای گواهی داده
عجیب و صنع محکم و اعمال متقن خود که او یکتا و جز از صنع الهی حسن و صنعه ما تبدیل و در فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد
و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد
و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد
و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد
و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد
و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد
و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد
و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد
و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد
و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد
و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد و در هر شیء آیتی دلالت بر یگانگی او دارد

قائما در حالتی که او بجهت اقامت عادل است بالقسط بعدل و راستی در قسم ارزاق و حکم خود در اعمال و وجوه ارزاق و بجهت
قیاما بالقسط منصوب بر حالیه است که قائم شهد است با آنکه جایز است حال آید و عمرو را که احمد عدل است کنند او و مسأله
لا اسحق و معقود بالحلة و با الحال اخبر مورد عامل در معنی جمله است ای هو قائما بالقسط حقیقة بر الحال موکد است و با منصوب مدح و صفت
منصوب و ابن مجیف بعد فضل مبتدا موصوف و منظم او بشط مندرج است در مسموع در اکثر صفات با حال اضمار و کوشش
قائما بر الحال حال باشد افاعل شهد تقیید شهادت بجهت آنکه مشروط شهادت قدر الدلالت و شهادت بدون آن مقبول نیست و مشهور از ادلة اولوا
العلم اختلاف نیز و جمعی بهمین اند و بر آن گفته که حجاب رسول اند با مهاجر و انصار و نیز مقابل احبار اهل کتاب اند که ایمان آورده‌اند
چون عبد الله سلام و اتباع او در تفسیر اهل البیت علیهم السلام امیر المؤمنین است صلوات الله علیه لقوله و من عنده علم الکتاب چه او منتهی علمای
اسلام است افضل اهل البیت علیهم السلام و مقدم و ایشان و نیز اعلمی بکتاب اهل کتاب نیز ایشان را بر حکم کردن اول بات در آنحضرت بیت
و زهده و الله اوتی لی الوسائد و جلست علیها الحکم بین اهل التوراة بتوریتهم و اهل الانجیل بانجیلهم و اهل الزبور بزبورهم و اهل القرآن
بقرآنهم حق بر موکل کتاب مرهوه الکتب بقول ایشان علی الله و حی بفصل الخطاب بعضی حضرت و موجود کرد بالشی را و نیز کند و نیز بر آن تسلیم
حکم کنند بر اهل توریت و انجیل و اهل الانجیل بانجیل ایشان و اهل زبور بزبور ایشان و اهل قرآن بقرآن ایشان تا آنکه هر یک از آن کتابها
مفاخرت کند و گوید با رب ایشان من تو طالب حکم کرده بقضای تو و امر آن اولوا العلم باشد بجهت و ملائکه در شهادت دلالت بر تعلیم و فوقیت
ایشان حاضر عبادها و معبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که چگاه عبد که الهی بر دست خود تبرک کند و در علم خود بکرد بهترین اعداد عبادی که
مقدار سال احادیث آمده که از مالک از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که او گفت علم یا موزید که آموختن علم حسنات و در سال تسبیحات
و بجهت عبادات و تعلم صدقه و تعلیم آن با اهل آن قربة و نزدیکی بخدا چه علم و معالم الحلال و حرام است و علامت طریق بهشت و در زمین است
در وحشت انس است و در غربت رفیق و در خلوت محدث و در سرا و ضرا دلیل و در شدائد سلاح و زینت نزد اصدقا و صفای یار و جمع کردن دشمن
را و ایشان را در جنت جنت و در مرتبه کرد الله که ایشان اند که در برای ایشان عسل غیاب و فرشتگان در حلقه‌ای مجلس ایشان رغبت کنند و بر
خود را در میان مالک و در فرمان برای برای ایشان استغفار کنند و هر تر و خشک که آب در برای ایشان آمرزش خواهند حتی ماهیان در دریا و موام آن
و سباع و چهارپایان و ستارگان آن و بدانید که علم حیات دل و نور چشم است و فوق عبد را بمنازل احرار و مجالس ملوک رسید
بکنجان بار علم کردند و بدیشان از اهل محشر و مرتبات و بجهت آنکه اولوا العلم مقارن حق سبحانه و ملائکه و انفس الله و بر شهادت
لا اله الا هو تکرار جهت آنکه دست و مرید اقسام معروف اند و حکم توحید بعد از اقامه حجه و دیگر نا مستقیم شود بر آن قوله
العزیز قوی و غالب است بر جمیع ممکنات و بر حکم و مامور اوست بالمهابة کل شیء الحکیم محکم کار در ایجاد بیکند و با صفت مایه که
ارجاء آن امر است توحید و تفرید جز بر جمیع قدر و علمت بتدبیر امور و علم محکم او در نفع ایشان و مجمع بر دلالت از حضرت با صفت قائل بشهادت
کاف آورده که تکرار کلمه توحید جهت آن که در آن اولا جهت دلالت بر اختصاص ایجاد موجودات و ثانیا بعد از مقارنه ایشان بدلیل
باشات و صیانت جهت دلالت بر اختصاص اولیا و دلیل کلمه لا اله الا هو الموصوف بالصفتین و هذا بیان معقول کرده‌اند و قوله العزیز الحکیم

چه اینه در صدر مضمن معنی و صیانت است و عمل و دلکان ایز اصلا بیارت و توان بیان الفرس مالک و ولیه کرده که سعد صلی الله علیه و آله فرمود
که هر که این بخواند در لوح بکشد بر اما علی ذلک من الشاهدین خدا سبحانه بعدد هر حرفی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کنند و ایزد تعالی
تا روز قیامت و بیان الخضر مرویست که هر که این را بخواند خدا سبحانه هفت درجه بر بهشت بر دکان باید و هفت درجه بر دوزخ و در حدیث دیگر
از الخضر روایت کرده که هر که در وقت خواب کردن این را بخواند خدا سبحانه هفتاد هزار فرشته را آزاد خلق کند که تا روز قیامت برای او استغفار
کنند و اهل بیت را کفته که وقتی تجارت بکرده رفتم و در جهانی که عمر فرود آمد و در لحظه این را بر کردم بخواند و بعد از آن
وانا اشهد بما شهد الله به واستودع الله هذه الشهادة وهی لی عند الله وديعة حتى يؤديها الى يوم القيمة يا محمد هما المبرى از هر
دو بار او بر سین باشد چون در شد نزد او رفتم و کفتم تو دی بیان این الشهادة بخواندی و در آن کلمه بیکفتی مرا خبر دهید
کفت بلی کفتم مرا از آن اخبار کن کفت ترا از آن خبر دهم تا که بکار آید مرا و بخش مکار و سرای بر قیامت نامی بر مهماری که بود و در سر راه
بارها کشاده و بکار آید بخواهی بسیار بود فرمود و چون من بقضیه شد کفتم با شیخ سال اتم شد کفت حدثنی ابو البلج عبد الله بن مسعود
انه قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول یصاحبها یوم القیمة فتقول الله عندی وقت بعهدی وانت اماتنی وی الوحدة وانا اوحدی
بالعهد انتم الوان الجنان قد خلقها لیزیدها ابو البلج روایت کرد مرا ابن مسعود که کفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم
کفت هر که این را بخواند خدا سبحانه روز قیامت او را صاحب سال او را مخاطب کند که ای بنده من عهد من وفا کردی و بر امانت مرا ادا نمودی که
تو حدیث و من سنت او را تو او را بکسی که عهد وفا کرد ای عالم کمه دهای بهشت برای او بکشاید تا داخل شود هر روزی که خواهد و نیز از حضرت
مرویست که در فرشته دو هوا بیکدیگر رسیدند یکی بدیگر کفت ای کجا می روی کفت از نیل بند ماهیی که امروز معصیت بکرده و خدا
مرا از روی نیل تا نه عمل بیاید از کجا باسمان بر هر آن فرشته دیگر کفت بجی حالیست که هر نام او برای از آن تو زنج میبرم در فرشته او دیگر
تعجب بخبر شد و فرشته دو جوان را جوان تو از حدیث بی ابو البلج الشهادة بخواند خدا سبحانه فرمود من کناه و معصیت را بیامرزم و موقف
و در جهنم می آید که جوانی توانا روزی بتر دیل هفت سال عظیم بود و خاکه ماه زود اما بیان باشد و بیل او را سکهای آتش کرفت و بر بالای
سر خود بر بند احتد کفت اشهد بما شهد الله لا اله الا هو است در اسود و در خواب هفت در و نعمه دید که قیامت قیام شد
و حلقها از در صعید بیاسته بر شد اند در حساب ایشان بیک بیک نامه او را در سخن داده و در حساب آتش کرد سیغ آتش در حساب آتش فرو رفت
پس او را بر آن زنج بر دند چون در دوزخ رسید کوهی عظیم بیاید و حایل شد بدیگر بر دند کوهی دیگر بیاید و مانع کشت و همین
او را هفت در دوزخ بر دند کوهی پیدا بیند و مانع کشت خزنه دوزخ بانگ کرد که هلاکت بر تو اسفا سبحه و بیکدیگر ایند نا این بنده
بجز او را بر خود رسد در جواب کفتند ای جوان ما را کوا کو دهند بر آنکه خدای عالم کیست ما بکوییم کمه او بود کاه او بود بیرون زهره کاه بر دی
کسان را کو ایکه در آتش بکار دکه در بیاید و زنج بر دیکی که هنا سال عدد او را کو او خود کرفته باشد در روحه بکه دیکه دکه دور
رو در و نیست کسوی حضرت در سالی دعوی من کرد کفار بر آنکه کو او توکیست الحضرت فرمود بار خدایا ایزد فرمود از من کو او بخواهند
خوشا جزم و قل کو باله شهد احق و بیکدیکر و من عنده علم الکتاب یعنی برای ایشان هست دو کواه عدل که تو نیز اسند و آنکه که علم کتاب سماوی

بشهادت کرفتن بجو دادا
نمودن آن

نزد اوست یعنی علی بن ابی طالب که کفت شد ما صدا را انت بسیم و کواهی بر عدل بنده بر خود او را تست فرمود که هر چه انکه باد بنده او
کو هست بر آنکه خدای عالم یکی و بر رسول الله بر روی جنبر کبیر امر او بیز اسد و با حضرت کفت من شهد لک هذا که کواهی دهد برای
آنچه دعوی میکنی رسول صلی الله علیه و آله و آن درختی عظیم بکنار بیابان خلق شده بود فرمود این درخت شاهد من امر او شهید شد
رسول صلی الله علیه و آله و آن درخت بر نزد آن درخت و او را امر من خوان و بکوی که رسول خدای ترا میخواند اعرابی برفت و کفت اشهد انک
رسول الله ای درخت اجابت کن رسول خدا را آن درخت رخود بجهد و عرقی خود را از زمین بر کند و زمین بشکافت و می آید تا جنب رسول الله
و باین که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ایها الشجرة بقدرتی خدای درخت بجو کواهی میدهی درخت بنجو در آمد و کفت اشهد ان لا اله الا الله
و انک رسول الله اعرابی چون این معجزه با هر و راست دید کو کفت هر که درخت با خود عدد عقل بود است خدا و رسالت تو کواهی دهد من
سزاوار تر بود این بس کفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله پیغمبر صلی الله علیه و آله با این شهادت و بر ایشان نشاره داد و فرمود
خوش جمیع کناهان ترا بیامرزید و بهشت مرو تو را بخشید و بر اهل بیت بر فضل اصول و بر شرف اهل آن وارسید و بر جبرئیل
که بسعد صفت شد در حوالی کسیه بودند چون این ایمان را شنید سعد بر روی زمین افتاد که و قوله انا لدینا عند الله الاسلام جمله
مستانفه است برای تاکید جمله اول یعنی در دینی که در پیش بسدید نزد خدای اسلام است نه ملل دیگر و نصاری ایشان که هیچ دینی موسی و
عیسی بیست نزد خدا جز اسلام که توحید است و نزع شرع محمد صلی الله علیه و آله انرا از نزد خدا آورده پس جز از دین اسلام دیگر
پذیرد و در غیر از متوبات عطا نفرماید چه هر چه از اولیای خود را بتوحید امر کرد که اسلام عارف از آن پس حکم فرمود اعتراف کند
از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که خطبه از خطب خود فرموده که کفتند الاسلام دینه الذی ارتضاه لنفسه و اصطفاه لملائکته
و انبیائه و اختاره لعباده و اکرمه بالایمان و اخلص له الدین و الایمان هو التسلیم و التسلیم هو الیقین و الیقین هو التصدیق و التصدیق هو الاقرار
و الاقرار هو الاداء و الاداء هو العمل و این روایت علی مرتضی رحمه الله در تفسیر خود آورده و بعد از آن کفته که آنحضرت صدا این قول فرموده که ان
المؤمن اخذ دینه عن ربه لیس المؤمن یعبد ربه فی علانیة و یخالفه فی سره و یقول لا اعرفه و لا انکره و یقول انا مؤمن و یقول انا مسلم
و یخبر من الخیر فی غیره و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره
و یقول انی مستیقن و یغتاب اخاه المسلم و یمنع ماله الخیر لا یقبل بصدقه و یقول انی مؤمن و یخبر من الخیر فی غیره

بحر و جعفر زبیر گفته که مراد اهل نجران اند که اختلاف کردند در حال عیسی و بر کتاب انجیل حاصل کردند اختلاف کردند فَمَنْ حَاجَّكَ
بجهت حسد یا بجهت که در میان ایشان پاسبان ریاست و بزرگی قوم بجهت شهرت خفا که ایشان را بود باشد در حقیت اسلام بعد از وضوح
ایشان بتمامه بتواتر فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ بعد که بگرد یا ایها الله بایها خدای که قرآن یا معجزات که خرق بحضرت خاتمه صلی الله
علیه و آله ارزانی داشته باشد تو را بخیل که گفت آنحضرت در وی مذکور است فَإِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ
زود حساب کننده است یعنی عقریب اهل حسد و بغی و عناد متوفی شدن در آخرت که روز حساب است و هر کس بر وفق کردار و اعتقاد جزا
داده شود فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر یهود از محاجه کنند بر وجه عناد و خصومت نمایند یا نزد دین مبدل از اقامه حجت و یا نصاری بحث در مقام
جدال باشد و بواسطه عیسی علیه السلام فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کرده نفس خود را و خالص
مخصوص گردانیده لِلَّهِ برای خدا و بهیچ وجه غیر او را شریک نگردانم و این دین قویم و صراط مستقیم بحجج و براهین قائم شده و بر
رسول داعی و ایمان شده اند تفسیر از قمی بجهت آنکه اشرف اعضای ظاهر است و ظهر قرآن و حواس وَمَنِ اتَّبَعَنِ عطف است
تا متکلم یعنی تسلیم نموده اند من کسانی که تابع من اند و نفسهای خود را برای خدا مرا نیز که باطاعت تمام و هدایت او سجده کرده اند
وَقُلْ و بگو ای محمد لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنانرا که کتاب بجهت ایشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگو بر
عرب که نخواندند و نانویسند یعنی کتاب خوانده اند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام آورده اید بجهت وضوح حجج و براهین شما
من آورده ام و اتباع من یا هنوز بر کفر خود بر نظر اینست قرآن اشتهار و در ابراد کلام و بیان اسلام تعبیر ایشان بلاغت
مانند و گویند که استفهام بجهت تهدید و تنبیه در بعد سوم مراد از ایشان یعنی اسلام آورید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آورند
و راه حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس بدرستی که راه یافتند بقصد کلی و ملتزم بضلالت بقصد اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر
اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو نیست مگر رسانیدن و پس
تو تبلیغ کرده و ما قائم بحجه بوده وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدای بینا است بندگان یعنی دانا است بتکذیب و تصدیق ایشان پس بر وفق
جزا و سزا خواهد داد این وعده و وعید برای مؤمن و کافر و روایت که جمعی از ایشان از لشکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند
کتاب خواندند ایشان گفتند اسلام آورده ایم یهود از آنکه در حق عیسی چه میگویند گفتند او پسر خدای و کلمه او است ترسا با آنکه عیسی
بنده و آفریده خدا و مطیع او میدانند گفتند معاذ الله که او پسر باشد رسول فرمود پس در دعوی اسلام آنکه بدید چه اسلام آنکه خدا
یکی شناسند و بهمه پیغمبران او تصدیق کنند و ایشان را بندگان مطیع او دانند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی که آنانکه کافر شدند و بیرون
بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و معجزهای روشن که دلالت صریح دارند بر وحدانیت او و از حد الکثرة منزل است که مستحق توحید
وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ کشتنی نیست حق و بغیر حق یا بدست زیرا که قتل نبی بحق نمی باشد و بعضی ایشان
که بغیر حق میکشند و این صورت واقع از آنست که تصور کنند بحق میکشند زیرا که مسلم در این باشد که قتل انبیا بحق نمی باشد در ایشان
قبل آیه و یرجع مع الله الهاً آخر لا برهان له به و ما لامت در آن کلمات الزام لا یجوز و غرض آنست که هیچ وجه

تردید ایشان بعنوان تبرئه از آن که قتل پیغمبران بسبب تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بیت که بعد از آن ایشان را بر موجب
اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول صبح تا شب کشتند بر صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر جزای امر و نهی
منکر کنند ایشان را بعد از آن کشتند چنانکه سید مایه که وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشند آنانرا که امر میکنند بعدالت
میفرمودند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی ناسوای پیغمبران فَبَشِّرْهُمْ پس ایشان را مژده ده بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عذابی
دردناک و دلگیر یعنی در مقام انذار و عده نیکی بر ایشان را عذاب و بشارت اهل اثر و وضع که مستحق عذاب اند اما
اهل اخبار نموده اند قتل پیغمبر و اصحاب او در آنکه لکن حق سبحانه تمام بهمه و موسای شد اما با مشرکین و منافقین ساخته مجمع
آورده که اساد قتلا اهل کتاب زمان حضرت صالح اند با آنکه اسباب اصالت ایشان بر یک قتل نبی بوده باعتبار آنکه ایشان راضی بوده
باعمال اجداد خود و اتفاق با ایشان میکردند و نسبت و عدم خلاف با ایشان تبرا باعتبار است و گویند معنی فبشرهم آنکه بشارت
ایشان را عذاب کردن خدای اسلام ایشان را ابو عبید از رسول روایت کرده که از پیغمبر پرسیدند ای الناس اشد عذابا یوم القیمة
قیامت عذاب کدام ایشان سخت تر باشد فرمود و من قتل نبیا او قتله نبی معروف او نبی عن المنکر هر که پیغمبر یک را بکشد یا کسی را که امر بمعروف
و نهی از منکر کند مدار این ایشان فرمود که عبد الله بن مسعود از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که بدترین باشد که امر بمعروف و نهی از منکر
و ذکر میباشد که مؤمن در میان ایشان بقتل رسانند کافی که در علی بن عیسی بن ابراهیم لا کرده بجواز انکار منکر با جنون قتل و بحر با نبود
از پیغمبر مد اصل جهاد کلمه سلطان جابر بقتل علیه و دلیل است لا تضرت زیرا که از شرط حسن انکار منکر آن که در آن مفسدی
نباشد و هر کاه بود قتل یا ایذا آن شرط مستغنی خواهد بود بر فهم باشد و اینه و خبر مخصوص است بعلم طی در آنکه انکار منکر بود
باشد پس در صورت جایز نکند راجح حرام در او اگر چه منجر بقتل شود أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ اکارت شده
کار و شایسته شهر شاه کن رفت عملهای ایشان که ایشان بود عمل بتوبه و اقامت شریعت موسی فِي الدُّنْيَا در
سرای که کسی مشابه آن ایشان نیست و مکر بر ایشان است بیک و در میان اهل ایشان محفوظ و محفوظ است وَالْآخِرَةِ و در آخرت که
بلا منزلت بیشتر و در حبوط عمل عبارت از قطع ثواب و وجهی که بر آن مستحق ثواب و مدح شوند وَمَا لَهُمْ و نیست مر ایشان را
مِنْ نَاصِرِينَ یاری دهندگان که عذاب ایشان دفع کنند کلبی از ابو صالح روایت کرده که عبد الله عباس روایت کرده که از اهل
جبیر در عهد رسول مردی و زنی را گرفتند ایشان در میان قوم خود مرتب بودند در توریة حکم ایشان رجم بود درخواستند
نزد رسول الله ابا که حکم او مقتضی تخفیف حد باشد پس فرمود رسول الله در حضرت بر حکم توریة و حکم بر زانی
و مرد بن الحارث گفته حرث علیا احور کردی بر ما چه میرفتی رسول فرمود در توریة حکم رجم بکنید و در توریة حکم رجم یافتند
گفتند حق است رسول بعد نزول توریة را حاضر کرد پس با ایشان گفت بگو در میان ما که اعلم باشد توبه کنند مردی اعور
در بغل میباشد و او را بر صورت گویند پس کسی را نشاند و او را بر دوی سر رسول الله و انکار نداد توبه کرد و بیرون
باید رجم بسر دست بر دیوار بنهاد و او را بیوشید و تا ق بکرد بعد از آن ساده و راست و بیت او را بخانه داشت و آن آیه را نوشت

سائل از کوفی که مؤمن مؤمن بود
و ایشان بیچاره بود که دنیا
باشد

کفت دانستید که حکم از بود که من کردم و توریه مطابق فرامست در فرقه چنین بود که مردی محصن و زنی محصنه چون زنا کردند پیغمبر
امامت نهاد نکنید ایشان را رجم باید کرد و اگر زنا استن بود او را رها کنید تا با زنهید و صدا زنان او را رجم کنید پس رسول امر فرمود
تا هر دو را رجم کردند هم نوع در این قصه این آیه فرستاد الم تر ایا منکری الی الذین حسوی آنکه اوتوا نصیبا داده شده اند بهره
از توریه چون بعض مناوق یدعون الی کتاب الله خوانده می شوند بسوی توریه لیحکم بینهم تا حکم کند کتاب توریه میان ایشان
من برای تبعیض است یا بیان و تنکیر نصیب احتمال تحقیر و تعظیم دارد و در بعضی دیگر از تفاسیر آمده که سبب نزول آن بود که روزی
حضرت صلی الله علیه و آله یهودی را بسوی اسلام دعوت میکرد نعمان بن اوفی گفت ای محمد با تو بحضور علمای دین خود مناظره میکنم حضرت فرمود
از تحیه توریه را که مشتمل بر نعت و صفت من است بیارید و در این محکمه از ایشان این قول ایشان نموده ایمان توریه را حاضر ساختند
حق سبحانه فرمود که ایشان را میخواند بسوی توریه تا توریه حکم کند میان ایشان فرد بعضی دیگر روزی حضرت رسالت مصر در مدارس
اهل کتاب رفت نعیم بن عمرو و حارث بن زید گفتند ای محمد تو بر چه دین هستی و بر دین کیستی فرمود من بر دین ابراهیم هستم گفتند ابراهیم یهودی
بود کتاب توریه را بیارید تا میان ما و شما حکم کند حق تعالی از آن خبر داد که ایشان با توریه تمسخر میکنند ثم یتولی فریق منهم
فرمود گروهی از ایشان که رؤسای یهود بودند وهم معرضون در حالتی که ایشان اعراض کننده اند از حق این استهزا
برای تولی ایشان با وجود علم ایشان بانکه رجوع بآن واجب است و حال آنکه اعراض از حق و عرفان اگرچه بکره است اما چون
بعضه مخصوص شد بر چیزی باشد که ذی حال واقع شود ذلک این اعراض و حکم توریه بر ایشان بانهم قالوا بسبب آنکه ایشان گفتند
لن تمسنا النار نخواهد رسید بما آتش دوزخ الا ایاما معدودات مگر روزی چند شمرده هفت روز یا چهل روز بعضی از
حکم توریه اعراض میکنند بسبب تسهیل ایشان عمل را بر نفسهای خود بجهت اعتماد ایشان و طمع فارغ از حجت از اسمال قول ایشان و تجرد
ایشان الله و لجاج وغرهم و فریب داد ایشان را فی دینهم در کیش ایشان ما کانوا یفترون آنچه می گفتند که بر می بافتند از
تسهیل عقوبت و باستشفاع آبا و اجداد و اعتماد بر حق تعالی و اولاد اعتماد نکنند مگر مقدار تحلهٔ قسم فکیف
پس چگونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم آنهنگام که جمع کنیم ایشان را لیوم برای حساب روزی که لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آن
این استفهام عنایت که در تعزیت ایشان و اکید و تحقیق قول ایشان که لن تمسنا النار الا ایاما معدودات مرتب که اولا
از ایشان نگاه که روز قیامت سر فرا نشود در آید بود باشد پس حق سبحانه ایشان را سوگند داند و روس الاشهاد و صدا زنان امر کند
ایشان را صدا و زنخ بزند و وفیت کل نفس وداده شود هر نفسی تمام ما کسبت جزای آنچه کسب کرده باشد و در این بیت برای حق
نمی شود و مؤمن مخلد در دوزخ نخواهد بود زیرا که تو فی ایمان و عمل آن نزد دوزخ بود و نه قبل از آن پس صدا زنان بود و دوزخ
وصیه در قوانین وهم لا یظلمون و احبت بهر نفس بر حسب معنی زیرا که این در معنی کل انسان بسبب عمل از نفس ایشان تمام
نشود بنقصان حسنات و زیادتی سیئات لکن جزا و اجر اعمال او موافق اعمال او خواهد بود و بعضی حق تعالی که اهل کتاب
را صلی الله علیه و آله تعلیم نمود که چگونه با ایشان محاجه می باید کرد و چگونه جواب ایشان باید گفت و فرمود قل اللهم بگو ای محمد

قال مالک الملک ای خداوند پادشاهی و متصرف در همه ملک و ملک دنیا و آخرت که همه مالک و هر ملکی سوای
مالکی عبد الله عمر بن عوف روایت کند از پدر خود و از پدر خود که رسول خدای صلی الله علیه و آله در عام الاحزاب بتعلیم سلمان فارسی رضی الله عنه
فرمود بر تا کرد اگر بهمه بنه حسنه می کنید و هم بهار کرا الا از دو مرد از صحابه نامه کرد و هر سلمان رضی الله عنه اهل کاجی بیاری مهاجر بیرون و کاهی
بهمه انصار و تفی الحاجر خرج بسوی و در مای اسداد او بس منفرد بود و بهمه را در باب حفر تحریص میکرد و تعیین ایشان بسوی مهاجر میکنید که
سلمان از مهاجر است و انصار میگفتند بلکه از مهاجر است و اوس و خزرج نزد همچنین با یکدیگر ایشان نزاع و محاکمه واقع شد الا حضرت را آورد
الخندق و سلاح بسوی راست کرد بنا بکدیگر و بنقل مقاله در آید این خبر بحضرت رسالت رسید بیامد و گفت شما را چه بود که اهل
از فرق اصحاب یکشد یا رسول الله اختلفنا فی سلمان یا رسول الله سلمان ما را اختلاف واقع شده ما گوئیم که او از مهاجر است و جمعی دیگر میگویند
شما جانب نگاه از مهاجر رسول الله فرمود که ابن جد و عرب که سلمان نه از مهاجر است و نه از انصار سلمان منا اهل البیت سلمان از ما
که خانواده ما هستیم ای عمر بن عوف این حال شما بعد از این حال که چون دعوی از قیامت حاضر شوی آورده که ترا بیدار از تو روی بگردانند و تو
از تو اعراض کنند و ابهیم از تو ترا ما باید رسول الله که ترا بیند سوی در پیش آمده و چون نظر حالی تو واقع شود و تو تضرع شفاعت بنام تو
برآید ام کو هوی از روز از من نوع کو دار از لا مست و در شریعت من ابرهیم کو دار ملت حضرت رسالت فرماید که از امت من
حق سبحانه و مایکه این دعوی مخلص در میان شما بند زیرا من و منظور نظر من القصد اوی کو دیگر من و سلمان و حذیفه برای وصال حق
تعالی کشتن اصحاب جهاد کردیم بعد از هم میکردیم لکاء سکی عظیم بحق دیدیم که اهل ایمان کار بسکر و ما از شکستن آن بجز سندیم سلمان را گفتیم
که رسول را از آن خاک تا بر چشم جنبر باید و صلاح اوست سلمان نزد حضرت آمد و او را بر صورت مطلع کرد ابد که حضرت بدانوقت
در آن سنگ نگاه کرد تبر را هشت از سلمان بست و آتشین بار از زبر بدید و تعزیه و صافی نگرید بسحاق و جان حضرت فرود آورد
که تلقی از آن سنگ دین زد از بیک اهل و سلسله بحث ماند و روشنی چراغ در تنگ آن کوههای مدینه روشن شد
بعد بدان صید و کنگره های ایوان کسری نظر حاضر آمد رسول تکبیر گفت و اصحاب نیز اقتدا بتکبیر کردند و بار تکبیر گفتند
چون ضربتی دیگر بزد تلقی از آن سنگ شکست و نوری از او درخشان شد که بر روشنایی آن قصور صنعای یمن ظاهر گشت و در زمین
رسول و سلمان تکبیر گفت و شهر سوم ثلث اخیر شد تلقی شد و آمد از ظهور نور قیاصره و رومه و قصور آن بالتمام نظر آمد رسول
با اصحاب تکبیر گفت سلمان گفت یا رسول الله ما امروز عجائب بسیار دیدیم که مانند آن هرگز ندیده نکرده بود رسول فرمود بگو چه دیدید
اول بار دوم و الثانی و ظاهر گشت که کوشکهای حیره و مدائن نظر من در آمد و کاخهای ایوان الکلاب که بنای خسرو
گفته بود باشد که امت نور من بر آن ظهر یافته همه کوشکهای حیره بتصرف در آورد و بعد از آن لامع ظهور یافته قصور قیصر
که در اصل رومیه نظر من در آمد و کاخهای ایوان الکلاب حیره از صوت اسلام تا ظاهر او رومه و قسطنطنیه رسید حق تعالی
سوم بزرگ و ابار فرمود قصور صنعای یمن مشاهده کردم و کاخهای ایوان الکلاب حیره شامل و موجود و بدانید که شنید را بشرت دهید تو سابر بر و دوا
مارف اهل این اندازه نوشتاند از کلام سید الاولین علی افضل الصلوة و السلام منتهی و مسرور شد و مرا سوگند سلام تقدیم رسانید

وسائقان طبع استهزا و تحریف انکند و زبان طعن کشاید و بعجز کاهیت که ایزد را بسعی کار زار از شکال عزت خدمت میکند و بجهد او را بشکوه
پای از دایره تسخیر مدینه بیرون و سینه دنیا و معبود این یاران خود را که فرش روم و فارس و یمن سپرد و حق سبحانه و تعالی را بقول
المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا ابی ایه فرستاد که اللهم مالک الملک آیه جاعظا دی روایت کرده
و معنی که در آخر الله است مانع هنا و نام خوشحانه است که اول اسم باشد و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر گاه الهم خدایا بهمها
خدا باشد و لهذا انه الاسماء اعظم شمرده اند و در معنی کتب سماوی وارد است که انا مالک الملک و مالک الملوک قلوب الملوک و نواصیهم
بیدی سیاست پادشاهان و دلها و سرهای پادشاهان بدست قدرت من است اگر بندگان من طاعت دارند پادشاهان را بر ایشان رحیم گردانم
پس باید که پادشاهان و شاهزادگان و امیران بکار من نگرند و بملک دیگر نیاندیشند و رجوع بمن کنند و تقیه نیابت نامهای ایشان را بر اسامی پادشاهان
حاصل که حق سبحانه بحضرت تصریف قول پیغمبر خود و تکذیب و ترغیب اهل ایمان و اهل کتاب فرمود که ای محمد بگو ای خدا مالک الملک و مالک
بیدقدرت تو و در قبضه اقتدار تو تؤتی الملک مطا میکنی پادشاهی من تشاء هر کرا خواهی و مصلحت بینی و تنزع الملک
ملک را ممن تشاء از هر که خواهی مراد آنست که خدا جهانداری بمنصه اقتدار هر که خواهد سپارد و عنان اقتدار شهریاری
آنکه اختیار هر که خواهد بدو دارد و در اجدا الیه که در آن کار از کفار قریش بود ایشان نزع کرد بلا زمان عبت علیه بنو مروان
ملک روم و فارس و بنو کاوان ایران انتزاع نمود بدین آیه مرجوع ارزانی داشت و نزد بعضی مستند اهل مراد ملک نبوت و رسالت
کار بنی اسرائیل است و یحیی اسمعیل داد و نزد محققان مراد ملک توفیق که هر کرا اعطا کرد عزیز و جهان شد و از هر که باز گرفت محروم
سرای احمد حسن گفته که ایزد ملک نبوت و طاعت و قبضه قدرت خداوند یکتا است هر کرا بنبوت بسارد بنظر عنایت مباهی داشت
و هر کرا از طاعت و رضای بندگی بشمشیر ای بیرون کشت و بند لعنت گرفتار و هر قرار گشت کرا ملک نفس و نهم و هوات بیخی تسلط و تمرد
هوا علیه بر آن جا که سلیمان را عطا فرمود و جنبه زمانه که سلیمان را با آن پادشاهی حرص و انس و هوا و خوش و طیور بود و در کتب
روز چهل هزار کار و کار فتی عبر الحیوانات بکردی از آن است خود در آن جا چون قناعت کردی و جامه که پوشیدی و بخشوع و خضوع
در مسجد رفتی و بعیادت درویشان بودی بر پهلوی درویشی و کفش بکیر جالس بیکار درویشی یا درویشی نشستی و امیر المؤمنین علیه السلام
نیز با آنکه در زمان خلافت وی از فتوحات معروف تا سمرقند و در تصرف وی بود و یا در بازار اسکافان و در میان بقالان و جوشنوز
شد از آنکه شق الحضرت خبر داشت و دانستی مسکر دید و منیر مرد که آن اهد اسیر خود و امیر و دعا و انما رکن نسبت بدو در امور
خالی میکرد در حوایج خانه خود از بازار میخرید و بخانه میبرد و بسکن الوالی المال الفی الی عیال عیالان سرا و از نزد پیرامون
ایشان هر چند حاجت وی سالم میکرد از آن بوی دهد و بسکن فیطلبه زمانی و امیر مؤمنان ای بر صورت با حال نو مناسبت ندارد
کلا ینبغی ان یرسل کالما یحمل الی عیالک کالمرء یحمل کو بکرد که با برای عیال خود کند و اگر درویشی و از کفش درویشی پیامدی
در پهلوی درویشی و کفش بکیر جالس میکرد و تا بیرون میبرد تنزع الملک ممن تشاء آن کمال و شاه هر چه اهل عادت
جهت و بجهت فرط انکار دیده بر آن تهدید می آید و با ترسانی با محذور و منهو و نصر و هوا کشته هویدا شود خاک بیشتر

قال رسم ملوک الملوک
بیدی

فاعل سلیمان او جود آن مملکت
در مطبخ سلیمان
چهل هزار کار و هر روز
صرف میشد

الیاب من الخفا الهوا و نیز گفته اند که مراد مرا ملک معنی نصرت است چنانکه حضرت رسالت صلعم فرمود که من انصح امتی فی نفسه بر منافق و
بقیه عمر و قرن بوده مکلفا بسیرت الدنیا بخیر انهر هایی هر که صحیح کند الیمنی و عافیت و صحت بدن و قوت آمد و نزد او بات دیگر ملک
دنیا هم از آن است و نزد بعضی مراد ملک فاعلات جود و حدیث آمده که ملوک الجنة من امتی الی آخر یوما بعد یوما پادشاهان بهشت از امت من یکصد
بات و کذا دام بود بعزت و روز و یکسر ابدا ملک قیام اللیل است یعنی بشب بخواب شغل برای بیدار کردن و کار سازی بخشیدن و صد منزل بیاد
اوقات و نیز رحمت آمده که من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل هر که ترسد که در منزل او صدمت کند و هر که گشت کند منزل مراد در سر
واسطی گوید که جوز اسمای دنیا و سلوک ملک فخر آورده حق سبحانه و تعالی بر آن بار نمود که دنیا و مال برای کرم جاودان است نه از دست تو با
و دوره ادوست دیگری بهلول بحاجتی که از عمال بحاجتی بود در عرفات هر هم هرون الرشید در آید دیگری او در دو دو ما نزد امیر دند و دو سر
بر بالای بنشرف و سرای بلند او را دیگری با بنا مصر و او حدیث را شنوده هرون سر از هم بیرون کرد بهلول را دید گفت ای بهلول چه میکنی
گفت حدثنی فلان عن ابن مسعود انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه و آله علی حمار و لم یکن یضرب الا طوعی حدیث کرد مرا فلان از ابن مسعود
که گفت دیدم رسول خدا را بر این موضع بر دراز گوشی نشسته و هیچکس را نمیزد و نمیزد مگر بهلول را اثر خود چلی و رکب مطیتی مرا بیندی
کنت ان الذی فی یدک کان فی یدی ان استقل الیل و عنقریب یستقل الی الیدک یعنی این ملک که تو می بینی که در دست دیگری بود و روزی
دیگری منتقل شود و نزد بعضی حکم او ملک است لمن تشاء نعم فقد انما الابرهم الخلیل و اسحاق و یعقوب
و ملک عظیم است بحجاز آن روی که گوید ملک تنها بامر خدا است با کرد و هر که خواهد و ملک دین که ملک است دست ما است بدان کرد هم که خواهیم
عین ملک از عنوانات و شاه نفس فرا ملک دنیا که مشهور است منظم و کریم و انبیا هم ملک عظیم و ملک اعزیز که مشهور است بکه در دیگر
و آنها را ایت تمرایت ضیاء ملکا کبیرا هر دو نامزد امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و آله و تؤتی الملک من تشاء تا بدین ملک فی الملک
من تشاء ابدا یکه لا ینال عهدی الظالمین و تعز من تشاء و از حمد بسیاری هر کرا بخواهی از حدی او ایمان و معرفت چون عمر
رسانیدن او و تذل من تشاء و خوار و بیمقدار میکردانی هر کرا بخواهی خواری او را کفر و نکرت چون ابو جهل و جهل و ایمان او را
عزت ابن امت باستلای دار غرب عجم و ذلت اهل ایمان در روم و ضرایبان از کفار ام با عزت مؤمنان نظم بر یهود و نصاری و
ایشان فنون اجرب با تنزل و حلاو کنید تعز من تشاء من اولیائک من انواع العز فی الدنیا و الدین و تذل من تشاء من اعدائک فی الدنیا
الآخرة و نزد بعضی عزت بشرف قناعت است و ذلت بحسرت حرص است و قناعت غنی را از صدر و تکبر رساند و تکابوی تو اکرام را
و حرص نسبت الکدر و رنج بصیاء آورد که سلطان محمود غزنوی هر نیز زیارت شیخ میزنی که قطب زهاد و مقتدای اهل عصر بود و رفتن شاه
ملتهب مود و حجاب و حرص اهل ایشان از تغیر شیخ من تشاء و تذل من تشاء اگر در حوالت فرمود که روش تو چه معنی است که تو را
هزار و هشتصد بیل اسکی و بیم هزار و سیصد هزار سوار بحال بجا مجموع کرده اند و در صف قتال بار دارد و مرا با تو کلام کنید و با
و هر ملک فاسد بخت و دو صد از آدمی جای هدیه دیم با تو. انکه تنها شاه. از فیض تمر من تشاء. و انکه جرم و از بیرون
منهور ذلک من تشاء بیدک الخیر دست تست بیوی خیر و کامیابی تحصیل هر یکی بها از اعطای ملک و اعزاز نهان و بیرون

شب که بر تخت بر بهلول نشسته است
نصیحت بهلول هرون الرشید

نزع ولایت استغفر که در مصلحت است مانند تقریب کفار و محروم ساختن ایشان از عزت و ولایت بر دیگر تحریر جزء اهل ایمان اگر چه نیست بدین شرط
و مصرح ولایت از برای استغراق یعنی جمیع انواع خیر و قصر افتدار است بر ولایت و نیز بواسطه ابو سطر جه و اهل جعفر جبرائیل و سه غرا
و لیکن رسالت صلی الله علیه و آله در معنی اعم و موصول که الخیر کله بیدک و الشر لیس الیک و لا در بحث بر اکثر آن جمع بحار مصدر خیر شده
انک در حق تو **علی کل شیء** در هر چیزی از عطا و منع اعزاز و اذلال **قدیر** توانا بر صدور آن و بیان کاملا قدرت خود که تو را در هر
مطلق است سیر و ایلج که بگوی محمد که خداوند **تولج اللیل** در می آورد شب را **فی النهار** در روز یعنی از وقت نزول اقدار شب تا
شدن تا نهار طول آن نقطه اعتدال یعنی از برای است بسکاری و نه از برای روزی که در آن احدی اقصر ایام است بود و اول
سرطان اطول ایام سال است شود **وتولج النهار** و در می آوری روز را **فی اللیل** در شب یعنی در طول سال از برای روز که بسکی و از برای شب را
بدان نهاد بسیاری تا شی که در لغز حزا اقصر ایامی بود در لغز قوس اطول ایامی شود **وتخرج الحی** و بیرون می آوری زنده را یعنی حیوان
من المیت از مرده که آن نطفه است یا از جانب یکی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه **وتخرج المیت** و بیرون می آوری مرده را چون نطفه
و دانه و بیضه **من الحی** از زنده که آن حیوان و درخت و مرغ است و گفته اند چیست را از طیب بیرون می آوری و طیب طاهر را
از نفوس مؤمن را از کافر و این قول روایت از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام رهری روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
از اصحاب خود رفت نزد ابی بکر منتظر آنجا بود حضرت رسید که گفت که واحدی خالد بن کی از حالهای تو فرمود که او حالات گفته
خالد بن اسود بن عبد یغوث فرمود سبحان الذی یخرج الحی من المیت و این زنی صالحه بود پدرش کافر و مادر **ورزق** و روزی میدهی
از خزانه رحمت و سعت خود **من تشاء** هر کرا میخواهی **بغیر حساب** بی شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن نتوانند دانست که گفته در معنی
بسیار و بیشمار موصوف و حیوه در سعه تصاریف عیب ذکر اعطاء الملک و منع آن و ذکر اعزاز و اذلال دلالت است بر آنکه هر کفار باشد بر هر چه
قدرت خواهد داشت بر سابقه ذلت و عزت و ایتای ملک و نزع آن و بیاید دانست که قرآن آیه الملک تصل بسیار و تواتر جبه و اهل علم
مسا و جبل روایت کرده که من تحمد مطالب منفاصیان یک تحمد نماز حاضر شد و رسول الله فرمود که ما تقول من صلوة الجمعة تا
گزاردن نماز جمعه بگو یا رسول الله بوجا بود و در اوست من چند رفتم کرم است مرا که کفایت که نماز حاضر شوم و معهم فرمود که این را
بخوان یا رسول جبرئیل و الکا بگوی یا حی الدنیا و الآخرة و رحیمهما تعطی من تشاء منهما فانت غنی عن ذی هر که این را بر او
بخواند اگر فرق او چند از دهد که زمین تحت آن آن داشته باشد و حق سبحانه او را بنای او نشاند و حضرت محمد علیه السلام را با ای گرام
خود صلوات الله علیهم و رو آنرو که مبعوث فرمود و چون حق سبحانه خواست که فاتح الخطاب و ایزد اکرمی و شمس الله و مالک
مالک الملک را نیز فرستد این بابان ارعوش مجید ایخته بودند و بیان آنیان و حق سبحانه بجای خود گفت یا رخدا یا ما زمین سبز سخن
که سرای نفوذ و صاحبی است و ما مصلحت تصرف مجید که محل ظهور قدرت است حق سبحانه و مبین جلالی است که هیچ من شمار افراد
نکند و عجب هر نیا و نیصه مسکو او را در حظیره قدس جای دهم و هر روز هفت بار بنظر رحمت در و نگرم و هر روز هفتاد جا بعنوان
در او نگرم که کمتر این جایگاه از من ایشان باشد و از دشمنان نگاه دارم و او را بعد از نصرت دهم و هیچ کار را بدست منع نکنی مگر مرا و تمام که

ایاتی که بعد این او فتنه و دین
نمی امدند

چون حق در این آیه بیان کرد که دوست ملال دنیا و لعنت تا در اعزاز و اذلال اعزاز و اذلال عزت از مؤمنان را نفی کرد از مؤالات کافر که در ایشان
اعزاز و اذلال است یعنی کافران و موجود که **لا یتخذ المؤمنون** باید که کفر ایمن مؤمنان که دوستان خود اند و معتز و مسکر مرد از او **الکافرین**
تا کرد کافر را که دشمنان اویند و دلیل و حوار تر او **اولیاء** دوستان و متولیان امور خود **من دون المؤمنین** بدون مؤمنان یعنی
دوست مؤمن جز مؤمن نباید پس مؤمنان باید که کافر را دوستی فرا گیرند عبد الله عباس روایت است که جمعی از انصار با گروهی از کفار یهود
عمرو بن الحجاج و سلام بن ابی الحقیق که یهود بطرح دوستی انگیزه با ایشان عند مؤالات رسول الله و در هر چند عبد الله جبیر ایشان را
از منع میکرد می فرستاد و ایشان را از مؤالات با ایشان منع می کرد و مؤالات با کفار و مصاحبت با ایشان مستحق است از مؤالات با کافران و معاداة ایشان جهت
که **ومن یفعل ذلک** و هر که بکند این و از رفیق دوستی با دشمنان **فلیس من الله** پس نیست اگر از ولایت و دوستی خدای **من شیء**
که چیزی دوستی خدای بر نخواهد داشت جمع الاشعار دین مجتمع می شود کما قال الشاعر • تودد و ثوب عم انی • صدیق ابن الرواحل عدا
یا یعنی آنکه از دین خدا بیرون شده یعنی مسلمان نیست **الا ان تتقوا** مگر آنکه بترسید و حذر کنید **منهم** از ایشان یعنی از کافران **تقیة**
تقیه آنکه واجب باشد اتقاء و پرهیز بدان از ایشان و مستولی بود که نفس نفیس بر مصدر نیاشد یعنی بترسید از ایشان ترسیدنی که در صورت
جایز است که با ایشان اظهار دوستی کند و تقدیر تتقوا من جهتهم انه مفعول مطلق یعنی تحذیرت یا تخافوا **ویحذرکم الله** و میترساند
خدای شما را از انکار رسالت و مؤالات کفار از جمله آن مؤالات با دشمنان **نفسه** از غضب خود یعنی از عذابی که صادر شود از غضب و قهر
خود بواسطه عبری و نفس عبارت از ذات جبری و حقیقت و موجود نیست هر کجا لفظ نفس در شان حق تعالی ایراد کند مراد ذات او خواهد بود
و در این کلام تهدید عظیم است و در حسن جبری می باید **الی الله المصیر** و بسوی جزا با حکم خداوند است بازگشت همه و جمیع
بندگان را و در اعلام الحرا خواهد داد این تهدید عبیست از مقاتل روایت که ابن ابی در شان خاطب بن ابی بلتعه نازل شد با جمعی از اصحاب
رسول که اظهار مودت میکردند با کفار مکه و در این وقت که حضرت رسالت صلعم متوجه است بمکه رود و اجانب از امور مهم خبر کرد اند با مشرکان
تا ترسد حق سبحانه رسول خود را از این معنی اخبار فرمود حضرت امیر المؤمنین و بیرون آمد عبث آن زن بفرستاد تا آن نامه را از وی گرفت و تهدید
او نمود و بیان این قصه در موضع خود بعد تحریر خواهد یافت و مصالح برات که آیه دیار عباد صلت فرود آمد و دادم دی متقی بود از اهل
بدر و در احلاف مؤمنان بود چون رسول روز احزاب از مدینه بیرون آمد که رسول الله که اجازه دهیا بر حلفای خود که با قصه
بود بودند با غایه شما خواهم تا با کافران جنگ کنید و حزم ایزد فرستاد و منع آن فرمود و جبرائیل مذکور در وقتی بود که در اسلام هنوز
قوتی نداشت و کفار را قوت تسلط بود و مسلمانان و چون قصه عکس شد قصه تمام گشت چون قصه دهم و صیغت که مطلق ترس اهل
باشد جنگ آیه مذکوره مصرحست بران پس اهل ملاد را رسد که دیانت طرف و اهانت نکنند و بیکدیگر مطلق لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه

وآله على آله وجوب دفع ضرر از نفس نفیسه واجب است و صحابه رسول باید امر امامت مسعود الدوله از جمله عمار یاسر با کفار اظهار نموده مسکرد
بجهت دفع ضرر تا خدای دفع در حق او ایراد فرستاد که لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و از صادق علیه السلام مرویست که مرویست التقیة دینی
و دین آبائی تقیه دین من و دین پدران من و از اولیای آنحضرت حضرت رسالت مودیم که در اول اسلام اهل کفر ملاقات میشود و اسرار مؤمنان
که با اهل خلاف بطریق ملاطفه سلوک میکردند و جوز تقیه بدا کردند تمیز اتفاق بیرون کنند و با اهل کفر و خلاف اظهار محاربه کردند
و مرویست که مردی نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله بدرستی من مردی که بهلاکت و شقاوت فرموده گفت کفار قریش مرا گرفتند و عذاب میکردند تا
بجانب تو ناسزای بگویم مرا رها کردند آنجناب فرمود که آیا تو در زبان خود چه میگفتی قال بدل بدل چگونه بود گفت بسیار از آن کار
بود فرمود که اگر بار دیگر دست ایشان افتی و مثل این حال مرتو واقع شود آنچه ایشان اراده کنند و در دل کار باش ابو عبد الله مسعود
قال که خالطوا الناس و صافحوهم بالایشتهون تا مردمان بمعنی با اهل خلاف بکنید و با ایشان مصالحه نمایند و دست در دست ایشان
بنهید بآنچه ایشان خواهند یعنی ظاهرا با ایشان بجهت مودی کنید اما باید که در اعتقاد شما قصوری و فتوری راه نیابد از ابو حمزه رضی الله در
رساله اعتقادیه آورده که تقیه واجب است هر کس از ترک کند بمجازات کفر نماز کرده و صادق علیه السلام را گفتند یا ابن رسول الله ما
مردانی در مسجد می بینیم که هدایت و اوراد کند و لعن میکند امیری شما را و نام هر یک از ایشان را میبرد و فرمود ما له لعنه الله تعرض بما یعنی
چه میشود او را خدای دور از رحمت خود در گردد و لعنه ما را در معرض سب میکند ابد حق فرمود که و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا
الله عدوا بغیر علم و نیز از صادق علیه السلام مرویست که در تفسیر آیه است که و لا تسبوا الذین الخ فرمود که چون آیه نازل شد رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که و لا تسبوا علیا فان ذاته مسبوبة ذات الله فمن سب علیا فقد سب الله و لا تسبوهم فانهم یسبون علیا سب میکنند
علی را که ذات حق سبحانه مسبوب ذات اوست هر که مرا دشنام قرب مرتبه آنحضرت نزد حق هر که سب کند دست خطا را چیز بحقیق که سب خدا
کرده و سب میکنند کفار و مخالفان دین را چه ایشان نیز سب کنند شما را بعد از آن فرمود که مهتر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را
خطاب کرد که من سبک یا علی فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله ای علی هر که سب کند ترا بتحقیق که سب من کرده و هر که سب من
کرد سبب که سب خدا کرده و تنبیه مذکور بعد از نقل این کلام در رساله مذکوره فرموده که تقیه واجب و رجم از جایز است تا بظهور قائم
مهدی علیه السلام بر هر که قبل از جمع آنحضرت ترک کند از بر امامیه خارج باشد و با رسول و ایمه مخالفت کرده و صادق علیه السلام از کریمه
اکرمکم عند الله اتقاکم فرمود ای اعلمکم و اعملکم بالتقیة یعنی گرامی ترین شما نزد خدا کسی است که اعلم و اعمل باشد بتقیه
نیز آنحضرت فرموده که اذا کنتم فی المسجد و موضع تخفی فاستقبلوا بالسلام یعنی کلام ایمه معصومین مشتبه که در دست امر و نهی
من خود را از دیوار و پس ستون مسجد میسر و نماز نیز بسند و نیز فرمود که ظاهر با مردم مخالف محالفه کنید و با اهل مخالفه باشد
فرمود که الرجل المؤمن سرا و من المنافق فی داره عباده و با ناموس شرکت و با منافق در خانه او عبادت و اسیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که من صلی خلفهم فی الصف الاول کانما صلی مع رسول الله فی الصف الاول هر که نماز گزارد در صف اول با اهل خلاف مجازات
در صف اول با رسول خدا نماز گزارده و نیز فرموده که عودوا مرضاهم و اشهدوا جنائزهم و صلوا فی مساجدهم عیادت مرضای اهل خلاف کنید

کرفار شده

من سب ولی الله فقد سب الله

ابا موسی و حمص علیهما السلام

هی نزول موسی الی الارض

و بر جنازه‌های ایشان حاضر شوید و نماز گذارید در مساجد ایشان و صدا از فرمود که گویا الناس دنیا و لا تکونوا علیا استثنا یعنی از ایشان
و از ایشان باشید و مباشید و الا یعنی اهل خلاف بخیال سلوک که در حسن باشد تا شاید که ایشان مانع باشند و از اغنیا
کرده‌اند که با ایشان عادت ورزید و بجهت آن ایشان زیاده کوشی ما کنایه و منع ما قبل و ارضیهم مادمت فی ارضهم
و دار هم مادمت فی دارهم و در تفسیر ابو الفتوح مذکور است که هشام بن سالم روایت کرده که چون صادق علیه السلام بقصد صدقه فرار کرد
و محمد بن عمر صاحب الطعام و ابو جعفر الاحول و جماعتی از اصحاب آنحضرت در مدینه بودند بعد از مدتی کار بر ایشان تنگ شد
مهتر آنحضرت بود و اسباب و قاموس شما را دست تر دیل اندیشه بود و گفتیم یا ابن رسول الله اگر مردی دویست درهم دارد و بر وی حج واجب باشد
گفت بحج در رفتیم اگر صد درهم داشته باشد گفت هر دو رفتیم یا ابن رسول الله چرا چنین میگوئید گفت من نمانم که چه میگوئید ما از
نزد او بیرون آمدیم و دانستیم که او امام من بجهت قلت علم او در شرع نیز در کوشه نشستیم و بلکه در کرسی نشستیم که بعد این تر دکه و بعد
اگر مسئله ما را مشکل شود که رجوع کنیم الی المرجئة او الی القدریة او الی المعتزلة در اثنای این حال پیری از در در آمد که او را محمد بن مسلم
و اشاره بابو جعفر الاحول کرد و او را طلب ما هیچ شک کرده و وی از جوانب ابو منصور و اقتفی است و او را فرستاده تا معلوم کند
که شیعه صادق علیه السلام ملحق شده و ترا قابل مقام او کرده‌اند من گفتم الله و انا لله و انا الیه راجعون ابو جعفر الاحول گفت مرا کار افتاد شما گو
منواری شوید تا شما نیز بدام هلاکت نیفتید من نیز دل خانه موسی جعفر علیه السلام گرفته منواری شدم و در فکر دور و دراز افتادم
ناگاه خادم آنحضرت از خانه بیرون آمد و گفت بیا که مولای من ترا میخواند من در رفتم چون چشمش بر من افتاد فرمود الی الا الی المرجئة
و لا الی الجبریة و لا الی القدریة و لا الی المعتزلة نزد او نشستم و او گفتم یا ابن رسول الله بدرستی که جوار حضرت عزت رفتن کنون رجوع کنم
فرمود ای ثابت الله تعالی هدایت کند ترا یا ابن رسول الله برادرت مدعی امامت میکند فرمود و عبد الله بن عبد الله سجوده
که خدا را ترسند گفتم یا ابن رسول الله فمن لنا بعده امام صدر بدرت امام کیست فرمود ان شاء الله ان یهدیک هدایت کند ترا یا ابن رسول الله و
اسامی خبر از بدرت گفت در این مسئله جواب بگو مومن در این باب مبالغه و الحاح کرد و معلوم از آن گفتم یا ابن رسول الله علیا امام و تو امام
گفت نه من چون ابی عبد الله نسبت و چندان هیبت او در دل من است که دو دلیر و بی نگهبند گفتم یا ابن رسول الله دستوری باشد تا
در مشکلاتی که مرا هست بپرسم خاطر کرد بدرت میبرسم فرمود بپرس هر چه میخواهی من مسائل بسیار پرسیدم معمر را جواب گفت مهر دار از
فرمود که علیک بالکتمان فان ما ظهرت فهو الذبح بر تو باد که این را پنهان داری پس اگر ضایع کنی از موجب کشته شود گفتم شود یا ابن رسول الله
نصیب در مخیر و سر کرده‌اند و خصلت که ایشان را بجانب تو هدایت کرم فرمود اگر کسی را بسبای او اثر و شد بدانند عهدی
و شاه فی از و بشاه بر کتمان و محافظه تقیه چه اگر این حدیث اشکار شود بیم قتل باشد و اشاره بدو آن حلقه و حیث اشاره بحلق
خود کرد بیرون آمد و با اصحاب خود ملاقات کرده گفت و ما در آن حین از پس تو گفتم الهدایا را بر است و ابتدا از آن قصه
مطلع ساختم بعد از آن بتدریج اصحاب صادق علیه السلام نزد آنحضرت می آمدند تا بود و جمع شدند و در تقیه از جمعه او میشدند
و بعون خواجه مومنان را حضرت داد و در کتمان حق و مساعدت کافران و موالات قوم با اهل آن جهت دفع مضرت ایشان از عبد الله بن

نزد دا کر بحکم این معنی رکاب زده بر جمله خوش و نیز بکار روی اعتقاد در غیب قلبی با اهل کفر و حلاز مراقبت و مساعد نماید معتقد اندی کر
کرده بر صورت که قل بکوای محمد ان تخفوا ما فی صدورکم اگر پنهان دارید آنچه در سینهای شما است و دلها از مالاکار او تبدوه یا آشکارا
تا دانسته وجود را یعلمه الله میداند خدای از او شما را بجهت ان صنایع الیوم عذاب الجحیم کرتا خواهد کرد ویعلم ما فی السموات و میداند آنچه در
آسمانهاست از اصناف علویات وما فی الارض و آنچه در زمین است از انواع سفلیات پس بر پنهان و آشکای شما آگاه خواهد بود والله و خدای
که علم ذاتی او بر همه محیط است علی کل شیء قدیر بر همه چیز قادر است و قدرت او بر مقدورات را احاطه کرده پس هر چه میکند در سر
علانیه میداند و رکاها ان را میشناسد و بر جزا خشن است پس بر نافرمانی مکنید و بیم قبل مقاد امر او شوید و از نواهی او باز ایستید از
ابدای بیان و بجز کرد که نفس است کانه قال و بجز کرد که نفس لها منصفه بعلم ذاتی محیط بالسلوک مار کلها و ذره ذاته ثم المتدرب
باسرها ملا بخبر و اعلی عصیانها و ما معصیة الا و هو مطلع علیها قادر علی العقاب بها پس اینکه تاخیر عذاب مستحق ان میکند بجهت
اوست لمکه برای مصلحتی بکلی است تا کلها نه لرو سبحانه حجر بات حوزه در برابر تجدید اهل کفر و عصیان نموده بعذاب در عین ان
وقت ان میکند و میکوید که یوم تجد نفس منکم بود که میان بر منکورت یعنی روزی که بیابد کل نفس هر کسی از عمل کنند
ما عملت آنچه کرده باشد از نیکوی محضرا حاضر کرده شده نزد حق و بعضی صحابه حسان را بر جنید وما عملت سوء و
آنچه کرده باشد از بدی نیز نزد او حاضر باشد تود دوست داشته باشد نفس لو ان بینها آنکه باشد میان او و
و میان آن روز با عمل بد امدا بعیدا اندازه دور مقابل کنند چند که بسیار مشترق و مغرب لغو المالک یعنی و جبال مدالشرق
مراد آنست که تو اهده طلقا آنروز با عمل خود بیند و لو در بعضی قسمی شایع و کثیر الاستعمال و انجا بهمین معنی است بدین کلام
آنکه هر چیزی که محاسبت کرده از خود با جزای آنرا از خیر و شر نزد خود یابد آرزو کند که میان او و میان او دور و دراز باشد و روشن
که آنرا مشاهده نتواند کرد و میتواند بود که طور متعلق بقول محذوف باشد ای اذکر یوم تجد یا بدین تو حال بیان اعضر عمل من سوء و
آنکه خیر یا عمل من سوء بجز مقصود باشد در ما عملت من خیر و ما عملت من سوء یطیب بجهت انتفاع تود ویحذرکم الله و میترساند خدای
شما را نفسه از خود نکرد این بجهت تو کید و تذکیر است و در فرحات آورده که خدای نفع شما را میترساند از آنکه در ذات او شکر کنید و بر
تاکید و نفع مناسبت بیکدیکر و ان خود ذات حلق که ما للذاب و رب الارباب والله رؤف و خدای مهربانست بالعباد
بندگان که بمالله بیکند در تجدید ایشان و در انوار کفه که بر ایشان است بالکه ای و تجدید حق سبحانه عباد خود را از مهمات بحضور رحم او
سبحانه است با ایشان و عین رعایت صلاح ایشان و با ایشان بالکه حق و مغفرت و دو نعمات تا رحمة او اسبد و ابات تو او عذاب او رکاب
ارحمون نیز مثل است که روزی بخراسان که از انصاری بودند کفتند که المعطوا المسح جاعلها منظم مسح بکیم بجهت وسی موزن بعضا
و کوئید بود و بکفتند که بخش انا الله و الجاق و با مشرکان بنا را اسیر ساختند و بکفتند ایشان را برای خدا در دست سیار بود و شنا
ایشان تقرب بجوم بخدای اسمان حق سبحانه رد خواهد ایشان کرد و ایزد ساده قل بکوای محمد ان کنتم اگر هستید شما ای نصاری یا ای
یحبون الله دوست میدارید خدا را فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در امر و نواهی و حسن بصری

مرویست که جمعی از اهل اسلام در زمان پیغمبر علیه السلام دعوی محبت خدا میکردند و در اوامر و نواهی او تکاهل میورزیدند حق سبحانه فرمود که اگر
در دعوی محبت خدا صادقید بایستی که متابع من شوید در احکام و مامور و منهیه یحببکم الله تا خدای شما را دوست دارد ویغفر لکم ذنوبکم و
بیامرزد کناهان شما را والله غفور و خدای آمرزنده است کناهی را که بر مناهیه من راجع باشد رحیم مهربانست بر بندگان و رحمت حاصل
محبت بسلب نفس است بخیری برای دریافتن آنچه در دوست و بجهت او نفس خود را بخیر تر دل کرد دلدار بر جون جون داند که کالا جنبی
مکر او سبحانه و هر کالی که ماسوای اوست از جانب او سبحانه است و باوست پس حب او بدون او خواهد بود و این تقضی ان طاعه در عبادت
در هر چه موجب تقرب باشد و او سبحانه ملهم التفسیر محبت بار او طاعه کرده اند و امر اسلام و اتباع رسول کرده اند اند در عبادت او و
حرص بر مطاوعه او و نعم ما قیل فیصی الاله و انت تظهر حبه هذا لعمری فی القیاس بدیع لو کان حبک صادقا لاطعته ان المحب
لمن یحب مطیع و مراد محبت خدا بند رضای اوست از ایشان و کشف حجب از قلوب ایشان بخاوز از تفریط ایشان و مغفرت با حق ایشان بجاب
عزخود و تنویر ایشان در جوار قدس خود و تعبیر از محبت بر طریق اشتمال است با مقابله و مرویست که چون پیغمبر از ابتلاء و مرهد هدایت
ای منافق تا اصحاب خود حکمت بر جنید که محمد و سخی خود را مساوی در سخی خدا بداند و ما را بسوزاید که او را بجهان دوست دارد چه که ترسیاد
عیسی را بجهت سبحانه در حوار ایشان از او پرسیدند که قل بکوای محمد اطیعوا الله فرمان برید خدا را در اوامر و نواهی والرسول و پیغمبر را
در احکام شرع فان تولوا پس اگر روی بدهد و اعراض کنید از طاعت خدا و رسول و بستوانید و کرتولوا اصل ثانی باشد و طریق الشان را
خطاب بجنس بعضی که بر کردند از احکام خدا و رسول فان الله پس هر آینه خدای لا یحب الکافرین دوست نمیدارد کافران را یعنی
ارتیان را صفت و بر تیک ثنا بکند و صنع ظهر در موضع مضمر دلالت بر آنکه تولی از طاعت خدا و رسول کفرست و باید قصد عموم و اجتناب
و آنکه کفرست که نافی محبت خدا است و محبت او مخصوص است باهل ایمان از رسول و روایت است که از شرایط ایمان و علامات المحبة و
النفس و الله است پس تحقق ایمان فرع آنست که دوستان خدا را دوست دارید و دشمنان او را دشمن و نیز فرموده که مرد فرق میان دوست
و دشمن از فرق مو بر جه خود در دست سیاه سر سنگ و کمتر از آنست که با شخصی دوستی کند بجهت ظلم او یا دشمنی کسی با بد سبب
عداوت او و دین بمن مکروه دشمنی و دشمنی و بعد از آنکه فرمود قل اطیعوا الله و الرسول دلالت است بر بطلان مذهب مجبره
زیرا که هر کاه جمعی محبت دوست نداشته باشد کافر او را اجبر کفر ایشان و بجهت این ارادت و ایمان ایشان نکند پس مولی کفر نباشد و
اگر مرتکب کبیره باشد پس نفی محبت امر دیگر از آنجهت که کفر ایشان ثابت و معروف سبحانه دین ایمان طاعه رسول او و اجب کرده اند و بیان نموده که
ایشان حالی محبت خدا یافته در عقب آن ذکر منافی میفرماید بجهت تحریص بر طاعه ایشان بقوله ان الله اصطفی آدم بدرستی که خدای
برگزید آدم را که ابو البشر است بتبلیغ اسماء و سجود ملائکه و اتقی انبیا و اصفیا و اولیا ونوحا و نوح را بطوفان و حمل اثنین از امت و نوح
سنت و نجات و فتح شرع منتشر و آل ابرهیم و آل ابرهیم را که اسمعیل و اسحق اند و از اولاد ایشان یعقوب و امامت و سایر خاص و
خلاف و از جمله اولاد یعقوب یوسف و داود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی و عیسی علیهم السلام و حضرت خاتم الانبیاء و ابرهیم صلوات الله علیهم
در دو اسلاف جبلکه مذکور خواهد شد و آل عمران و آل عمران را که موسی و هرون اند و حالات و تکلم و ایشان پس آل عمران بن یصهر و قاهث

بن لاوی و مقبول اند با عیسی بن الحاکم و رسالت و ما در او انتد بشر و طهاره که دختر عمران که پدر مادر ابن اسحاق و ابو نوح در رسالت
بن سالیا بن برخیا و اشاره میکند و حنا زوجه زکریا بن اخاد بن هارون بن عمران بن یشهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم الخلیل و سلیمان بن داود
بن ایشا بن عوید بن سلمون بن اکرم بن یحشون بن عمارون بن رام بن حصرون بن فارص بن یهودا بن یعقوب و بنا بر این همه دو عمران هزار و سیصد
سال بود و گویند مراد بآل ابرهیم و آل عمران نفس ابرهیم و عمران است اقبال منازل الموسوی و الهرون الخ حاصل که سبحانه میفرماید که
انبیا و اولاد ایشان را برگزیده و تفضیل دادیم علی العالمین و عالمیان در زمان ایشان باین ایه است لا اکره الله فضل انبیا و سایر
باصطفای ایشان بر سایر و خصایص و جانب و فضل الجسمانیه و الحقیقی ایشان بر طایفه جنبه و مالیه اصلی و صوم و حیاد
فوق فضل غیر ایشان بود و قوله ذریة حال از مصطفی یعنی خوش اینها را برگزید در حالتی که فرزندانی اند که بعضها من بعض
بر خوار بیان از یکی زاده شده اند و مراد اولاد بعضی اند. الذرا بای برگزیده و بادیت از الغیر بالجموع البر و نوح صبی اینها ذریه و اصله
کنشب اند بر حوا از ایشان از یکی و گویند مراد از ان که ایشان از صفی از صفوا اند در دین و ذریه که صبی و لدت اسم جنس است و مراد جمیع
و تعم میشود و ان و ذریه فضیلت ماخوذ از ذرا یا ذرو که همزه ان بیاء بدل گشته یا قلب و ادبات و سد غمه گشته والله سمیع
و خدای شنوا است بآن اقوال و ما علیم و دانا بآن اعمال ایشان پس میگوید هر کرا که مستقیم القول و العمل و باشد ثواب او را ان الله یا خلیه
بود را که گفت و تحریر ابا الله یا زنی خان نصاری که خبر عمران را ابراهیم گفت و روایت است با عرض حاسد ایشان از این تمثال از امام
باقر و جعفر صادق علیهما السلام روایت است که چون جمع این ایت فرستاد که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
رسول صلی الله علیه و آله خطبه بخواند و فرمود یا ایها الناس ان الله قد امر کم ان تطیعوه فی نفسه و تطیعوا فی ابن عمی و وزیری و اخی
فی حیاتی و ولی الامر بعدی و حاتمی خبر من اطیع بعدی علی بن ابی طالب من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من عارض
علیا فقد عارضنی و من عارضنی فقد عارض الله فعلیه لعنة الله یعنی ای مردمان جمع امر کرده شما را که فرمان او برید در ذات او و فرمان من برید
در وصی و وزیر من خلیفه من در حیوة من و ولی امر من و صاحب تصرف بعد از فوت من و بهتر من کسی که بعد از خود بگذارم علی
بن ابی طالب باید که هر که فرمان علی برد فرمان من برده و هر که اطاعت من کرد فرمان مرا داری خدا کرده و هر که از علی عار دارد کند از من
دوری کرده و هر که از من دوری کند از خدا دوری نموده پس لعنت خدا بر وست چون این ایه و سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله که
با دست بن النبی رسید نزد امیر المومنین اسد و گفت اجنبه یا بنی هاشم الا الحارث ابی ابراهیم هاشم تا پیغمبر از جبلة و تربیت و جبری و
نیکی و ما از جمیع صفات ضبط و اخلاق قبیح مستثنی اند ان الله اختار آدم ذریة ابرهیم حق تعالی ما را که فرزندان ابرهیم ایم برگزید و تفضیل داد بر
خود او سخن گفت ما را بر فرزندان او ابراهیم و نفرمان از اولاد سام بن نوح اند و این هر دو پیغمبر مرسل بودند اسد الموسین نزد پیغمبر
انچه میان او و او گذشته بود و هم روایت الحضرت فرمود که والله لا اجره الا بالمودة فی القربی بحدای که من اجر نمیخواهم مگر دوستی نکنید در اقربا
نازلست و این ایه را که قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول الی قوله والله سمیع علیم و صادق علیه السلام در تفسیر این ایه فرمود که مراد
بود خدا را در انچه فرموده و اطاعت رسول خدا کنید در انچه فرموده که در شما پس اگر برگردید از ولایت ما پس حق سبحانه دوست ندارد کافران

را که کرده اند انبیا آنچه در حق ما نازل شده حق سبحانه آدم و نوح را برگزید برای ولایت و فرزندان ایشان را برگزید و آل عمران را برگزید بهیت
بر ناس النبی و اتباع او که اهل ایمان و عنا و آل ابرهیم و آل عمران محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و نیز در اخبار اهل البیت
تفاسیر ایشان از ایشان که آل عمران علی بن ابی طالب است و عمران نام او طالب است در نوشته و اول کسی که تکبیر گفته است آل ابرهیم محمد
چنانکه انس بن مالک روایت کرده که جمعی از بنی نجار که دعوی کرده که سلسله نسب رسول صلی الله علیه و آله با ایشان نسبتی میشود و چون توجه
با حضرت رسید فرمود که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک
بن النضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان نزاد بن الیسع بن الهمیسع بن سلمان بن حمل بن قیدار بن اسمعیل
ابرهیم و صدیقان فرمود که وما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله فی الخیر من خیرهم خرجت من ابوی من نکاح و لم اخرج من سفاح من لدن ادم و حتی
انتهیت الی ابی و امی و هما بن و فرقه نشده مگر که جعل خدا مرا از بهترین ایشان کرد اینکه از پدر و مادر خود حاصل شده و نکاح بود از ادم تا
ابرهیم و صدیقان فرمود که من از پدر و مادر خود بنکاح در وجود امده و از سفاح صدیقان گفت بدانید که خدای تعالی ابرهیم اسمعیل را
گزید و از اولاد اسمعیل کنانه را و از کنانه قریش را و از قریش هاشم را و از هاشم مرا اما جبرئیل و میکائیل و اولیا و صدیقان آل ابرهیم که محمد
آل عمران را که علی بن ابی طالب را برگزید و اولاد انجناب را از جمله اهل عالم اختیار فرمود تا همچنانکه آدم را بدلیل کار برای خلافت برگزید
انی جاعل فی الارض خلیفة و ملائکه را بسجود و امر فرمود تا بنیاد اندیشه و طبع از ایشان ممتاز گردد در امر خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام را
خلافت اختیار کرد تا اهل نفاق که بحسب ظاهر دعوی اسلام میکردند از مومن مخلص ممتاز شوند عبد الله عباس روایت کرده که سال دهم
اجابت حضرت رسالت مرا با سماع عاص و عام میرسانید در موقف مردم بیاده در هر اعرابی عامه سیاه بر سر بود و هر کا بر صدیقی
را مشاهده میکردم از بنی حدیث را بیان میکرد چون فارغ شد بود گفت مالک الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة
البدری الغفاری صاحب رسول الله صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله سمعت بنی هذا المکان و الا فقد ابای ان الله اصطفی ادم و نوحا
و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و هر که نشناسد و هر که نشناسد منم جندب بن جنادة صاحب رسول
الله صلی الله علیه و آله شنیدم مکه در این مکان میگفت و اگر در موقع گویم هر دو گوش کر باد که خدای تعالی ادم و نوح را برگزید و آل ابرهیم و آل
عمران را بر همه عالمیان اختیار کرد ایشان فرزندانی اند بعضی از بعضی بوجود امده اند خدای تعالی شنوا است بسخن و دانا است
و رسول ایشان را اسمعیل بود چون ابن رکنه فرمود که ذبیح از موخت و آل ابرهیم و سلام را اسمعیل و عترت هادیه و ذریه طاهره از محمد صلی
الله علیه و آله و صدیق اکبر علی بن ابی طالب است پس برای این تنجیر از این مهر فتنه برگزید اگر که خدا و رسول او را نشناخته گردد اند و ناچیز
نماید از اگر که خدا و رسول او را نجیر کرده اند است هیچ مهری بر او علاقه نکرده مگر که او را بر دو اهل بیت یا فتنه بر حب اهل بیت
و هدایت اختیار کرد و اهل بیت سید محمد را صلی الله علیه و آله و سید گردید اگر افتاد و افتد ایشان نیکبخت بر زبان و بادشاه اند
و خلیفه در غیاب آنجناب و ابو الحسن عسکری علیه السلام تفسیر این ایه فرمود بعضها من بعض پسندند و فرمود و اما من الزکی علی بن محمد الزکی بن الهادی
علی بن محمد الهادی بن الرضا علی بن موسی الرضا علی الکاظم موسی بن جعفر الکاظم بن الصادق جعفر بن محمد الصادق بن الباقر محمد بن علی

والسابع من الساجد زين العابدين والساجد من الشهيد المظلوم الحسين بن علي چون بذکر حبیب علیه السلام رسید بگریه افتاد و گفت
السلام علیک یا ابا الشهید المظلوم السلام علی السید المرحوم السلام علی الطفل المکثور و صدا از آن فرمود که الحسین بن علی بن ابی
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام و چون خوض ذکر اصطفای آل عمران کرد در عقب آن ذکر احوال مریم علیها السلام میفرماید
اذ قالت امرأة عمران یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که خواهر حنه بنت فاقوذ بود در وقتی که حامله شد و ارحام بعیسی بود
گویند این جمله ظرف متعلق بسمیع علیم یعنی خدا شنوا و دانا بود بدعای عمران و دعای زن او و قتی که گفت رب ای پروردگار من انی
نذرت لک در حالی که من نذر کردم برای تو ما فی بطنی آنچه در شکم من است محررا در حالتی که آزاد کرده شده باشد از دنیا و تعلقات
دنیا یعنی او را بشغل امور دنیا مشغول نمیکنم و خادم مسجد تو کنم و در اثر ما خادم مسجد و قدر را مرسوم نیست
از اعظم عبادات معتبر دید و نذر برای آن کار میکرد زنان را نذر نمیکردند و اول نذری و جمع روض کردن و آزاد کردن
جنس بی امید از انجا بیرون بیامدن و تعجب اجمع و بعضی از انبیا انجمن کردانیدن و بدلا مکث کردن و بیرون رفتن و در سنت غیر انبیا انجمن
انجمن در بسیار از انبیا نوبتی و هیچکس از انبیا مکلف آن نبود مگر که بال فرزند و یا در وجه تر انجمن کردانیدن و رسیدن از نور
شرهم از عمران کنت تجعل از چیست که کردی شاید در شکم تو دختری باشد و خادم مسجد را نشاید بر زبان جاری شد که
فتقبل منی پس قبول کن خدایا آنچه نذر کردم انک انت السمیع بدرستی که تو شنوای سخن کسی که دعا میکند
المعلیم دانای بمقصد من در نذر که خرسندی و خواستم و گویند سبب نذر آن بود که خواهری داشت که زوجه داود بود و از داود فرزندی
و حنه عقیم بود و هر چند جهد و جد میکرد بار نمیشد و از حسرت در دل او مرکب بود تا آنکه در زیر درختی نشسته بود مرغی
را دید که بچه را تغذیه میکرد فتحرکت الی الولد و تشتهی فرمود چون در دیدن مرغ و رای بدرگاه الهی ساخته بود از حق تعالی
فرزند کرد و نذر نمود و طلب حق سبحانه اجابت دعای او کرد و دیر حامله گشت و قبل از وضع حمل از جهان رفت فلما
وضعتها پس آنگاه که بهاد بار خود را ضعیف رابع بالغی بطنی است زائت آن اعتقادات که موهوم بود یا اعتقاد رفتن باجل که بچه
شکم است حاصل کرد چون وضع حمل بود قالت گفت رب انی وضعتها ربا ای پروردگار من بدرستی که نهاد
ان بارا انثی در حالتی که فرزند ماده است تا بعد ضمیر بحسب آنچه حال و حال آن چیزی و نظیر لیست قوله تعالی و قالوا ما فی بطون هذه
الانعام خالصة لذکورنا و یا بتاویل حمله یا نسمه خانگه گفت کانه قیل و ضعت الحمله او النسمه انثی یعنی من نهاد و این بار و احمل یا نفس را در حالتی که
انثی است والله اعلم و خدای داناتر است بما وضعت بآنچه نهاد او حنه خود خواند بصیغه تانیث بر سبیل استهزا
حق تعالی بجهت تعظیم مریم و تجهیل مادر او و بعضی خدای داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد و لیس الذکر و نیست پسر
که من طلب کرده ام برای خدمت بیت المقدس کالانثی همچو فرزند ماده که من داده ام السلام در هر دو رای عهدت و میتواند بود که از
برای جنس باشد یعنی جنس ذکر و جنس انثی مساوی نیست و انی سمیتها مریم و بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ
بلغت نبطیان امرأة است یعنی کثیر العبادة انی اعیذها و بدرستی که من زنهار میدهم او را و ذریتها و ذریت او را من

الشیطان

الشیطان الرجیم از وسوسه و بسوی کرده شده بگت دعا بچه بر وزن کار مرجوم و بعضی رسیده از شیطان محفوظ ماند و از
جهت که همچو مولود نباشد مگر که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که
از صور نحو و مس محفوظ بودند مریم که استاد حنه و در جهت که مریم بگزین داده بود در روزگار خود تعلیمی و تفسیر خود آورده که
او هر روز را بکذار رسول صلی الله علیه و آله که چنان من با آنکه الیق ام مریم عمران و اسیه امرأة فرعون و مریم بجهت خواهر
فاطمه بنت محمد اسماء بنت زید گفت چون بچه فاطمه علیها السلام حامله شد تا بار حمل یا تولد انانی که من از زن عمران بهتر و محمد از
عمران بهتر است من از پسر مولود را بحق نذر کرد و حق سبحانه وحی کرد به رسول صلی الله علیه و آله که حنه بچه را بگو که اقتدا قبل الملائکه
بچه و بین معنی فانی لملکها هو امرأة الامة و عیسی من النار بعیسی خدیجه را بگو که از او کردن جنس از ملائکه نباشد که از حمل خود در آن که
او صعب و مرگ بدست و مادر امامان را از او کردن من از دوزخ خدیجه گفت اگر چه حضرت دلم خوش حال چه او مادر امامان است
چون پسر متولد شد فتقبلها پس قبول کرد پروردگار او بقبول حسن و انبتها و پرورد کار او بنبات حسن
چه او حسن شد بلکه لیحیای ذکریا شد در حضرت بیت المقدس و انبتها و پرورانید او را و بعینی نشو و نمای او داد و
نشو و نمای نکو یعنی توفیق داد او را بر ورش یافتن بر صلاح و عصمت و سداد و صرف بر وجهی که چون بنده سالکی رسید بانواع عبادات
همه لجاء عالم غالب شد و گویند پرورش وی حسن بخلق او بود و اخلاق باقی مرویست که چون بیست سال شد مادر او را در خدمت بیت
بیت المقدس آورد صدقه و احبار را گفت دونکم هذه النذیر مرا بگیرید این نذر کرده شده و گفت که از آن خدای من است
وی رغبت کردند و میان آنان خلاف افتاد چه عمران امام مسجد مقدس بود و صاحب قربان آنان و متقدم و مقدم الی الرجم الیهام
حق میساختند و بجهت این هر یک را خواهان بود که متولی تربیت دختر او قیام نماید و بیان مراقبه او خود افتخار کند و انبیا حق بر
بود از جمله انها زکریا گفت من اولی الناس بتربیت او چه خاله او در خانه من است آنان با این رأی راضی شدند و بر قرعه داده بودند و بجهت
قلمهای خود را که بدان کتابت بود که در دی بکنار نهر اردن بود در جوی آب افکندند و گفتند که هر یک از ما بیشتر ثابت ماند و در آب آن فرو نرفت
مشترک است که قلم او باشد هر کس که بر سر آب بر روی مرغ و متعلق باشد آن قلم زکریا که از او لاد سلیمان بن داود بود و اسم او
شمعون و بر آب اسرائیل که از مریم بود متولی شد و کفلها زکریا و بدان وجه سپرد و متولی شد مریم را زکریا و زکریا او را بخانه خود برد چنین
رضاع داده شد مریم و چون از حد طفولیت در گذشت او را مسجد او در غرفه را که حراز بر زبان صعود بر آن بیشتر نشستی بر او از تر
داشتی و زکریا از تجدد حال او و ارتفاع عشری در آن غرفه را بتولی محکم بستی و آن کلید با خود داشتی و در حفاظ و حراسه او بالغ
کوشش نمودی و در اکثر قلیل مرقوم است که آن غرفه را هفت در بود و هر مقفل با قفلی و هر کلید های آن با خود داشتی و در خلوت
نهاده عالم اهتمام نمودی تا که مریم را بر زنان اندر او را بجز منحصر احوال او لاهم رسانیدی کلما دخل علیها هر گاه که در آمدی بر مریم
زکریا المحراب زکریا بغرفه که مریم در انجا بود و تسمیه غرفه را بمحراب جهت آنست که آن محل محاربه با شیطان چه آن موضع عبادت
و اشوب بقع بیت المقدس بود هر گاه زکریا هر گاه که در آن داخل شدی وجد عندها می یافت نزد مریم رزقا روزی بخوردن

میوه تابستان بود در میان زمستان و محصول زمستانی در تابستان در کجا چون جد خود شاهد کرد که همه درهای غرفه مقفل و ابواب
طعام از هر جا ممتنع شد قال یا مریم کفت ای مریم انی لک هذا از کجا است ترا این روزی که میوه است در غیر زمان قالت
کفت مریم هو این روزی که می بینی من عند الله از نزد خدا است جبرائیل حدیث جبرا شنیدم و کوینده این در جنت طعمه بنده و بود و بر هیچکس
منکر نیست که حق سبحانه روزی را از بیت روزی ارسال میکرداند و او در جنت غیر بخلوا این کلام متکلم است و عجب نیست که عیسی و صدا از کلام
الله در حق مریم عزوجل بغیر حساب روزی میدهد هر کرا میخواهد بغیر حساب بیشمار از غایت قدرت با غیر احتیاج مردم و بیل بلکه بفضل
و میتواند بود که این کلام حق سبحانه باشد مریم را از نزد ایزد بلکه جواز صدور کرامت از اولیا بلکه صحیح از اعجاز که بیان انتها
این امر در واقع است و اکثر تمام بر اهل سنت چون انوار التنزیل و کشاف و معالم التنزیل و غیر آن مسطور کند روزی حضرت رسالت صلی الله
و آله در زمان قحط و تنگی بخانه فاطمه علیها السلام آمده فرمود از خود بنی در خانه هیچ چیز هست که در تن سد رمق کند طعام بخورد
و در جوانب او لیسم چیزی نبود فاطمه و امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم الصلوة و السلام نیز بر سد رمق نبود که طعام بیاورند
علیها السلام صورت حال عرض رسانید آنحضرت از آنجا بیرون آمده فاطمه علیها السلام بجهت ایزد بیچون و بیچگون کشت کبر بجا آورد
سجاده مبارک بگستر دو دو رکعت نماز بگذارد و دعا و انواع از سماجات بدرگاه قاضی الحاجات از سوز و نیاز کرد تا بی انتهی طعام
مانند سان دوام الزاد بر روی سوهم و فرزندان بازرهان نثار این حال دید که جنت خالی که در آن خانه بود و بخاری از آن بر آید چون از دعا
فارغ شد آن جنت که دید آنرا که مملو از طعام است سر از سجود برداشت علی مرتضی را طلب آنحضرت فرستاد شاهزاده اعزیت بدعا و
مناجات زمانی خواجه کونین بجهت نماز بر مصلی را نمود حضور و افر السرور آن آیتی قیام داد چون بر سد خود در اکرف فاطمه علیها السلام
طعام جنت آورد و در سر جنت شکاری با آنها همین که اکثر ما مشکوان آن آفتاب بدر صفا و سر پوش از روی جنت برداشت
بوی از آنها نهای لطیف و ملوار کوشتهای لذیذ و از الجانوی میدید پرسال روی مسائل سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای فاطمه
این کجا نصیب عدلیک زان زهرا و سول عذر اعلی المؤمنین شاخسار الهام سلام علام با این جواب مشغول کشت که موسی عمران الله این از
خدا نعمت آن ایزد زمین قبا و بنیر جبرئیل حضرت رسالت مه از استماع این کلام کل رخسارش از شادی بر فرمیت و در عهد الجهد
جبلا شیعه بدن شاهی اهل سیاست رضا بر آنکه از روی فضیلت زایده زمان بنی اسرائیل یعنی مریم موسی عمران مانند که داشته
حوریم او را روزی فرستادی و زکریا از پرسیدی که این از کجاست همین جواب دادی که موسی عمران الله پس رسول خدای بر فرمود و با فاطمه
و اما حسن و حسین علیهم السلام حاضر کردانیدند و بهشت مجموعی از آن تناول کردند و سیر شدند معنوی از آن جنت طعام ملو و در فاطمه
حیا بهار لیتر با فلسفه و اهل کاف بهم مند کوید و در روایت آمده که هفت سال خورد از آن طعام بر آنها الدر انجا نهاده بود و در روی
سید امام علیه الصلوة و السلام میوه و شام از آن میشوشیدند و که بنت و روی شاهزاده حسین علیه السلام از شاهزاده و رسانید لقمه
از آن کوشت در دست آن بی همودیه از آن بیکت ای اهل بیت شما از کوشت لطیف از کجا دیده حسین علیه السلام فرمود
این از جانب غیب با حواله بوده اند بهمین کرد این فاطمه را احوال ترکن از الحاقه که در شاهزاده بود دست در آورد که آن لقمه را بیان

امدن رسول خدا م بخانه فاطمه م در زمان قحط

طعام بیکه نعوال بود تا هفت روز

دهد از آن دست وی ربوده و کاسه را نیز از آن جانب الامر دهد و حضرت رسالت فرمود که اگر این معنی را نقل نمیکردانید جبرئیل ابن لعاب
انقطاع می پذیرفت و در بعضی روایت شیطان بجای میوه واقع شده و آنکه چون زکریا علیه السلام آنجا بود که حق روزی را بر مریم
میرساند و او را از تابستان میوه زمستان و در زمستان میوه تابستان میدهد ایف شد در آنکه حق او را بر روزی دهد که ما حرام
باشد و مانند مریم و آنکه بیرون بود روزی او نافرکشته و از آن کرشته که او را از نداشت و آنکه که فرمود که بر خلاف عادت
میوه زمستانی در تابستان دهد و عکس این بر روایات پس زمان ضاجا کشود هنالک در آن مکان که ملایکه مریم را مخاطب بود
دعا زکریا ربه بخواند زکریا پروردگار خود را و مسئول بود که هنالک یعنی وقت باشد چه کاه است که دعا و تضرع ادای دعا
مستجاب میشود یعنی در آن وقت که کرامت مریم را از نزد خدای عالم دید دست بدعا برداشت خدای خود را بخواند و از روی مناجات
قال رب کفت ای پروردگار هب لی بخش مرا من لدنک ذریة طیبة از نزد خود فرزندی پاک از آلایش و عیب
بخش بدرستی که تو شنوا و مجیب دعا فرمود انک بدرستی که تو از محض کرم سمیع الدعاء شنوا و دعای بنده اجابت کننده از کرم
موسم مجیب جهت آنکه هر که اهلیت آن دارد که اشیاء مطلوبی کند مسئول او را اجابت کند که اجابت آن بنده مربوط کند زکریا همیشه در
سر اجابت و صلاح قربان بود و کلید عادت خانه دست او بود و پیوسته در مسجد نماز میکرد و در منتظر و مترقب بود تا آنکه بدعا کرد
جواب داد بدعا اجابت شد و از جبرئیل بود فنادته الملائکة پس ندا کردند او را فرشتگان یعنی جبرئیل که اخبر ملائکه است چه
او همه جبرئیل بود پس الملائکه تعبیر من جنس الملائکه است از قبیل تعبیر الجمع بالجمع و یا آنکه جبرئیل را ملائکه نامند که سید جمیع
جهت تعظیم او و همه تنها جبرئیل او را ندا کرد وهو قائم یصلی در حالیکه زکریا ایستاده بود فی المحراب نماز میکذارد در محراب
مریم یا در محرابی که ایستاده و این جمله یصلی صفت قائم است و میتواند بود که حال باشد از ضمیر قائم یعنی ایستاده بود در حالی که نماز میکذارد در محراب
خود که جبرئیل او را ندا کرد ان الله بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست که
نام پدر و زنده باشد یا آنچه او رحم مادرش که عقیم بود و مرده زنده بیاید و زندگانی یافت و مع صرف او بجهت فرزند و ولادت
بنا بر آنکه لفظ اعجمی مع صرف او بجهت عجمه جایز است و قوله مصدقا حال از یحیی یعنی در حالی که آن فرزند که یحیی نام داشته باشد
باور کننده باشد و اما آن آورنده بکلمة یعنی کلمه است من الله از نزد پروردگار عالم چه موجود کشته بکلمه کن از کلمات الله
بدون واسطه پدری پس مشابه است عالم امر که بعض امر مخلوق شده بی سببی و واسطه و یا آنکه مراد از کلمه کتاب خداست و تسمیه آن بکلمه از قبیل
اطلاق کل است بر بعض و یا قبل کلمه جهت آنکه بعضی در سوره اولست که اخبار بامت شده که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود علیه السلام
و او نشر یافته از عیسی تر کمر بود و سید حالیکه بکدیکر بودند و یحیی را چون از آن کشتند که عیسی را باسمان بردند وسیدا و در حالی که بود
بود بات در سلوک و علوم و تقوی و عبادت و فرط تقوی و زهاد و فضل از اعمال حسنه و مرتبه از منصب استقلال که سید بود در دین و محافظت
نمود خدای مکرم و کرامی بود از امام صلاح و اجتناب کرد روی از رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت مرا آمد و هر کسی از امام خاص خود چیزی
میکفت و فاطمه علیها السلام در آمد و زبان بافتخار و شب و حجه و فضائل اهل البیت کشود مرتبه ایشان بیان آمد علیه فاطمه علیها السلام

مالکه رای هاشم حرم السادة بآسرها آمنات فیه ذات الطلین واما الموالی فیه ولد ادم واما وصل فی الایوب واما الاملاک فیه
شبار اهل الجنة واما عمل فیه السندا یعنی ای شبها شوهر کرد. لید همسایه زاد حرم واما شوای فاطمه بهترین زنان عالمیان و
پدر و سید ولد ادم است واما شوهر نوسید عرب و اما مهر و سب نوشت بهشت است و اما عم نوسید شهدا است پس کدام آید
از برای کسی صد از خود بیاید. فاطمه علیها السلام بر حوات و مکث او تحدو الناس علی ما اتهم الله من فضله و محصورا
در ما الی که حصار کرده شده باشد این مبالغات در حبس نفس از شهوات و ملاهی بهوی خود را که فرو نباشد از شهوت و لذت
که در سن سر سالگی بحبس کودکان در سیه که بازی میکنند و برا بازی ترغیب کردند فرمود ما اللهم خلقتنا برای بازی آفریدیم
از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ هر که معصیت نکرد و قصد معصیت نمود از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند فرمود
از فضائل حبیبه امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیان فرمایند فرمود مطول کریم یا مختصر گفتند مختصر فرمود مام بمعصیت قط هر که قصد معصیت
نکرد همچنانکه یحیی ابن عباس و ابن مسعود و حسن و قتاده و مقاتل که الحصور هو الذی لا یاتی النساء حصور کسی است که اتیان نمایند
بهیچ زنی هیچ هر که مرتبه شد حبس بجهة اشتغال او بعبادت و طاعت و توجه بحضرت عزت و امور آخرت و تنزه و تنزه نفس و باز وجود
رغبت نفس او در زنان و آنکه از سحاب مقتل که حصور بمعنی عنین است خلاف عقل و نقل اما عقل بجهة او صفت نقص و عیب
منافی منشور مردمان از آن و منهی از آن و اقدام جمیع فواقص و مخایث طبایع صحیح انسان مبل کند چنانکه در علم کلام مقرر شده
و نیز جمع در ایمنی صفات حسنه و نعوت جمیله یحیی است هر چه حصور بمعنی عنین نزاد و اما مقابل بجهة الکلیه یحیی اول قول الله هو
بلکه سایر علما آنرا نقل کرده. و نبیا من الصالحین و در حالیکه مقرر باشد نبی از شایستگان و سعدا و از عباد کسانی
که هیچ خیر و خوبی از ایشان صادر نشده باشد و معنی زکریا و ابای او که بنده صالح الحکمات یعنی خالق و خالق بر وجهی او کند که
و شاید بجود زکریا الا بجنین فرزندی قیامت خواهد. قال رب کفت ای پروردگار من. انی یکون لی غلام از کجا باشد مرا پسری
از استبعادت از امر عادة باستعظام و تعجب یا استفهام از کیفیت غلام یعنی بچه و صبی مرا پسری پیدا شود. و قد بلغنی الکبر و حال
آنکه مرا رسیده است سن پیری و ضعف سالی و پیری در من اثر کرده. و امرأتی و زن من یعنی ایشان که حالت پیری بوده. عاقر نازا
و این ماخوذ است از عقر یعنی قطع یعنی منقطع از اولاد و در حدیث که او نود و نه ساله بود و روایت ابن عباس صد و بیست ساله و زن
او نود و هشت ساله حاصل که عرض زکریا از استفهام این بود که معلوم کند که حق تعالی او را و زن او را حوال خواهد ساخت در پیری
فرزند خواهد داشت. قال کذلک خدای تعالی چنین چنین چنانکه هستید از پیری. الله یفعل ما یشاء
خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عاده و خلاف آن کذلک منصوب المحل است که مفعول به فیه است و مقدر است که یفعل ما یشاء
العجائب مثل ذلک الفعل و آن خلاف عادة آنها و بدست از نتیجه فانی و عجوزه عاقر و یا الکذلک الله صنعت و حضرت ای الله علی مثل
هذه الصنعة خدای بر مثل این صنعت است و یا بر فعل ما یشاء از برای بیان آنست و یا آنکه کذلک حرف ندای محذوف است ای الا رب کذلک
و الله یفعل ما یشاء بیان آن الفضیحة که یا پروردگار من مرا پسر فرما. قال گفت که رب اجعل لی ای پروردگار من ظاهر کردان برای من

آیة نشانه که مرا از حمل ابن بجهة و خبر دار کند تا موجب شادی و خوشی حالی و شکر گزاری من شود و در نهم مستند انتظار کرد. قال
گفت خبر داد که خدای میگوید. آیتک نشانه تو ای زکریا. الا تکلم الناس که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان
با وجود سخن آن تکلم. ثلاثة ایام سه روز. الا رمزا مگر اشاره کردن بروی یا دست یا بزمین یعنی اشارت بچشم که اعلام مرادات
اشیای منقطع است و گویند منقطعات و مراد کلام هر چه دلالت بر مضمون کند از قول و فعل جنس لسان زکریا از مکالمه بجهة آنکه یا در
مدة قول او بحصر باشد و ذکر خدا بعد و شکر او بجهة ادای حق او بجهة آنکه قال ایتک از جنس لسان الا رمزا شکر فرمود. واذکر ربک
موکد ابن قول و سبب عرض از جنس لسان یعنی یاد کن پروردگار خود را. کثیرا یاد کردن بسیار یا در زمان دیگر ملائکه سجده
مراکنه تکرار بدیار و صبار کافیست لکن مراد آنست که در من جنس لسان نیوشه ذکر خدا کن. و سبح و تسبیح گوی او را. بالعشی در هر
هر روز که آن از الت تا نزول و گویند که از عصر تا اغروب تا ذهاب صدر لیل. و الابکار و در بامداد یعنی از طلوع فجر تا وقت چاشت
و نیز بعضی مراد از شام و صبح از عطر و بیت که مراد صبح تکلم و روز همین است که در شرع ایشان جایز نبود و باقی قصه زکریا در سوره مریم
خواهد آمد ان شاء الله تعالی چون ذکر زن عمران بود و بیان فضل دختر او کرد علی الاجمال صبا زن ذکر تفصیل ابن اجمال میکند بقوله. و اذ
قالت الملائکة یاد کن آنزمان را که گفت جبرئیل الجمعی ملائکه که بآنحضرت با آنکه که بآنحضرت. یا مریم ای پرستنده خدای. ان الله اصطفاک
بدرستی که خدای برگزید برای عبادت تا قول که ترا برای خدمت مسجد خود یا صدا و نذر یا پرورش داده معصیه. و طهرک و پاکیزه ترا
از لوث شرک یا از فاحشه زنان که فساد اعمال بات و جدل حیض و نفاس یا از حصال ذمیمه و عادات قبیحه. و اصطفاک و برگزید ترا
بر زنان عالمین که هر که انکار کرامت میکند آنچه اجماع امت است از مریم بجهة زکریا بود. یا بجهة ارهاص بین
یعنی جمع اجماع امت است که حق سبحانه منصب نبوت بهیچ زنی نداده لقوله و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا و بعضی گفته اند که مراد بقول ملائکه مریم
شدن مریم بود بقول مذکور مکان قول ای الهیمت مریم ان الله اصطفاک الخ و اصطفای اول اموال کرد در حق سبحانه استمرار از ملائکه
چه قبل از وهبه زنی را از برای خدمت مسجد قبول نکرده بود و فارغ کرد ایشان مریم را برای عبادت و تعلم و صلح
ایکی و مطهر کرد ایشان و ابدان او را از مستقذرات نساء و اصطفای دوم بهدیه و ادب نساء او را از سائر اسلامیه ها و تخصیص او بکرامات
و اجیاد و اولاد او بدون پدر و تبرئه او از قذف یهود با اطاق طفل او که عیسی بود و او را و اولاد او را الی قیام الساعة از شیطان رانده شده
مستولی که بعضی از آنست که اصطفاک الذی الاختیار و طهرک من السماع و اصطفاک لولادة عیسی من غیر فحل و بیان که آنان فضلا
اما اصطفاک مریم بر عالمیان و گزیدن او بود مر زنان از روزگار مر طلقا چه سید زنان عالمیان علی الاطلاق فاطمه زهرا علیها
السلام زیرا که او تصدیق بر ولد آدم و خاتم الرسل است حیث قال صلی الله علیه و آله فاطمه بضعة منی مراد اهانة ذاتی و من اذاها فقد اذانی
و ابن عباس روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله در حدیث طویل که در شان امیر المؤمنین فرموده. و بعد از آن گفته که لما اعتق فاطمه من
النار للعالمین اما اختیار مریم فاطمه بین زنان عالمیان از خلق اولین و آخرین و او پاره تن و نور چشم است و روح منست در بهشت و بهشتی و از

حور را از ابلیس هرگاه که او در محراب خود باشد و در پیش خود و از برای عاشقان او شکارها را روشن دهد بجائی که شاگردان اهل بیت را روشنی
سیدهند و خدا سبحانه با فرشتگان نظاره کند که بر شاهزادهٔ فاطمه را چه چیز کشیده و بان بر ساران نعمت و بهجت نرسیده مرحوم طاعه
توضیح او و کرباد در ازانت شمار کرد اگر شعری او و شیعه او را از آفرید و رنج ابلیس کرد و اینده و همچنانکه در خبر مرحوم و اصطفای حق تعالی
بیت رسول علیهم السلام فرموده در بطهر که تطهیر اهل بیت او و فاطمه علیها السلام نیز بتوالی و از رسول صلی الله علیه و آله
که یا رسول الله ما شکر را از تو شنیدیم که میفرمودی که همچنانکه مریم بتول بود و فاطمه مرا نیز بتول بود از رسان با
معنی است که آنها از حیض نیست و مریم و فاطمه حیض نیست بود الذی القصه حق تعالی از اعلا فرمود اصطفاء و تطهیر مریم بود او را
بشکر گذاری آن بر وجه که یا مریم اقنتی ای مریم فرمانبرداری کن لربک برای آفریننده و پروردگار خود واسجدی و
سجده کن او را وارکعی مع الراکعین و رکوع کن با رکوع کنندگان این امر است نماز در جماعت بذکر ارکان از جهت اینکه در
رکوع با یهود آن که در شریعت ایشان سجود مقدم بر رکوع بود و با یهود تفسیر آنکه واجب نیست که واو برای ترتیب باشد و با یهود
اقتران آن که هر امر آنکه بعد از آن بر آنکه در نماز هر که رکوع نباشد مصلی نخواهد بود و گویند مراد بقنوت او امر طاعت کنند ایم
قانت اما اللیل ساجدا و قائما و امر السجود مسانی لقوله و اذبار السجود و در رکوع خشوع و اخبات مجاهد گفت که مراد بقنوت اطاله قیام
یا دعا و سجده شکر است برای مهم مذکوره و رکوع بمعنی صلوة دال آنکه مذکور شد در این آیات از حدیث مریم و زکریا و یحیی
من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که شناخته می شود مگر بوحی و ما انت لدیهم اظهار اعجاز نوحیها الیک وحی میکنیم و بر تو
جبرئیل نویسنده بنیم و ما کنت و نبودی محمد لدیهم نزدیک احبار یهود اذ یلقون آنهنگام که می انداختند و از آنها
قرعه اقلامهم قلمهای خود را بجهت ترک تابیرهای اقلام تا بدانند که ایهم کدام از ایشان یکفل مریم بایستد و بتربیت
مریم و اقتراع این که اخبار مذکور و جهت بر سبیل انکار اینکه شما چه طریق معروف و نافع بسیار است و سماع و عدم سماع معلوم
و هیچ شبهه نیست در نزد اهل اخبار بر بانی نماند الا اینکه اثبات بجهت احتمال اعلات و ایرادی بود و مطلوب هیچ عاقلی نیست بر طریق مسموع
اخبار که موافق انجیر بود که در کتب احبار است مخصوص باشد بوحی و قوله ایهم متعلق بمحذوفی که بلیقون اقلامهم دال و ان اگر
بالفوها لیعلموا او بقولوا ایهم یکفل مریم صدا از بر سبیل تعجب بعضی از عبث احبار و حرص ایشان در تربیت مریم میکردند و ما کنت لدیهم
و نبودی تو نزدیک ایشان اذ یختصمون آن وقت که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم و دلالت ایست بر آنکه قرعه رسید علی است در
تمییز حقوق و قضا و علی السلام فرموده که ما اختلاف فوم و فوضوا امورهم الی الله الا خرج بینهم الحق و هیچ هیچ قوی ایم قرعه نزد
تفویض امور خود نکند بخدا سوگند که قرعه با حق حق در میان ایشان بیرون آید و ظاهر گردد و مصداق آن فرموده که فضیه ایه در اسم الله
اذ یلقون الام الله عز و جل اقلامهم فکان من الذی حضر کفالة مریم و قضیه علی اکثر از قرعه نزد او بود هر کجا مفوض شود امر بحدا الا
فرموده که فکان هو و کان من الذی حضر مسیح بود نزد قرعه زدن او از قرعه زنان بود و بعضی قرعه سلم او را بر علی علیه السلام و ابا بر علی السلام
که کفالت مریم علیه بر بعضی عمران او کسی که مقارعه کردند و مریم بود که فضیه عمران بر ایشان ایستاده فرمود که و ما کنت لدیهم تا الحق

و بیت که عبد المطلب نذر داشت نذر کرد که اگر بر دهم متولد شود او را قربان کند چون عبد الله بوجود آمد هر چند خواست که او را
ذبح کند نتوانست چه نور محمدی صلی الله علیه و آله در صلب او بود بدو شتر آورد و قرعه زد بر آنها و بر عبد الله بر عبد الله بر آمد و شتر دیگر
بر آن افزود و بر آن شتر عبد الله قرعه زد قرعه بر آنها بر عبد الله بر آمد و تخییر ده و چون افزود و قرعه بشتر و بنا بر عبد الله بر آن آنکه
بصد شتر رسید و در این نوبت قرعه باسم شتران بیرون آمد عبد المطلب گفت ما الصنف ربی چه بار دیگر سهام را اعاده کرد تا سه نوبت و قرعه باسم
شتران برآمد گفت الآن علمت ان ربی قد رضی عنی اکنون حق تعالی بر من راضی گشت و از شکار راضی گردید و آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که
انا ابن الذبیحین مرا اسمعیل و عبد الله اند اذ قالت الملائکة با آن زمان که محمد و فتی که گفت فرشتگان را صحیح آن که حضرت ملائکه یا مریم ان الله
ای مریم بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بکلمة منه کلمه از خود مراد حضرت عیسی است که کلمه کن بتوالد شد و بدون
اگر چه هر مخلوقی از خدا است و بواسطه آن کلمه او بود شد الا چون که سبب متعارف که والدت در عیسی متفقت بر افراد حدوث او کلمه
اتم و اکمل باشد و یا باعتبار آنکه در گهواره تکلم نموده که در کلام الناس فی المهد و یا آنکه کلمه خدا که انجیل متکلم بود اسمه نام او کلمه
این که المسیح عیسی بن مریم مسیح لقب است و عیسی اسم او و تذکیر ضمیر باعتبار مسمی است و تقدیم لقب بر اسم روحه تعظیم چه مسیح
میکردم که نام مسیح را مصطفی محمد صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء در ابراز کنند که مسیح از اندر شوخات و اصل آن مسیری مسحت
یعنی مسار ل و عیسی معرب الیسوع است و اینکه گفته اند که اشتقاق از مسح است در آنکه او ممسوح بود یعنی که بالجزئی که مطهر است از ذنوب
و باساحه امر میکرد یعنی نزد میکرد و آن در باب موضع لمامه میکرد و یا بجهت ملامسه او کرد یا بجهت اعمی یا بدن را مرض و غیر آن
از ذوی العاهات بیاید معافی یافت و عیسی را عیسی از صیدیت که سرخی بالای آن نمایان باشد بجهت تکلم است چون مریم صعوبت
که بر عیسی است اخبر میاند تبشیر اسما از بهجت در سلک اسما مستظهر گشت و تعداد بعد ما فی افزودند این که اسم خبر است
مضاف بضمیر و احتمال دارد که مراد این باشد که آنکسی که معروف باشد و تبشیر از بهجت سمی این سه اسم چه علامت سمی است و بهر او و بهر آن
که عیسی خبر بود و اعجوبه باشد و این بر موصوف ذکر از مریم و صیدیت است رجال آنکه خطاب با مریم و مشتقی است بجهت
بر آنکه عیسی متولد شد از غیر اب زیرا که او لا منسوب بابا الدنیا اسمهات مگر کاهی که اب مفقود باشد و قوله وجیها حال مقدر
از کلمه را که کلمه کرد است لکن موصوف است و تذکیر ضمیر در وجیها باعتبار معنی است چه کلمه در معانی کان کلمه است
روشناس و نام و نشان باشد و یا حال و شرف فی الدنیا در دنیا ظاهر با نبوت یا بخلق شدن بی پدر یا رفع او و اسمان یا بحضرت
محمدی در آخر زمان یا بنشاط جمال کامل از الیسع مثل المسیح کالمم و قیل بدر الشر دجال که ممسوح الیسرات جبال جنس خرشاد
والآخرة و در آخرت قیامت یا مطلق درجه و من المقربین و از نزدیکان که ایشان سه و کلمات کرامت خدای و مزید قرب او در کلام الله ذکر شده
ابرار اند از مطلق درجه او در جنان الخلد یا رفع او بسمار سحر سلامه که خلقان بارگاه کبریا الذی در اخبار اهل البیت علیهم السلام بحضرت موسی که
قائل بسال المهدی آل محمد صلی الله علیهم السلام و عیسی علیه السلام در نماز اقتدا او کرد بجهت فتح شریعت او و عدم علم او بشریعت ما و چون او
نی پدر بود از بجهت خروج او از بیت بمادر او در کنار کریم خود و او را فرزند او بجهت حوائج قال و من ذریته داود و سلیمان

قوله یحیی و عیسی چه اطوار مادر با ابراهیم میرسد و از اعجاز عجایب که بعیسی بوجود آمد بخدا و با ابراهیم نسبت توان داد و امام حسن عسکری
علیهما السلام با قرب نسبت بمهر نسبت توان داد و شبهه نیست که این عناد عداوت و بغض مفرط و تصورات و تیز در صفت عیسی معروف که
وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید با این فرزند نوای مریم با مادر و مادر فِي الْمَهْدِ در حالتی که در گهواره بود و بجای بهد باشد اوراد بادر زمان صغر
و توقی که ثابت گهواره بود وَكَهْلًا و در حالتی که کهل باشد یعنی در موی مراد آنکه تکلم او در حین طفولیت و گهواره مساوی باشد در
تناور و همانا مهد مصدر است و نسبت گهواره بآن جهت آنست که مهود بدان است از برای انجماع طفل و گویند عیسی علیه السلام را در وقت شباب
کان سی و سه سال که اورا بآسمان بردند و در آن کهل بعد از نزول خواهد بود و قوله وَمِنَ الصَّالِحِينَ حال ثالث است از کلمه با الضمیر یکلم که
راجع بکلمات یعنی در حالتی که از اهل صلاح و شایستگان باشد و ذکر لفظ الصالحین بجهت ارشاد است بر آنکه میان او و رسالت الوهیه غایة تباعد
و در مجمع البیان مذکور است که در ظهور معجزه از عیسی در مهد و قول آنکه کان مجبور و مقرون بود چنین نوزد که حق سبحانه اکمال عقل او کرد در
حالت نطق و اسمعزی داد او بوحی الهی تکلم نمود با مادر مالی و این قول اجماعست و قول دوم آنست که ظهور معجزه از در حین طفولیت بنا بر تاسیس
و ارهاص نبوت او در این هر دو جهت جایز است و نیز سیوالد بود که این معجزه مربوط است بتاء الاکلیه در طهارة و تبرا ساحه او بس تکلم عیسی
در بر حال میراث ساحه مربوط باشد و در گهواره نبوت و حکم جماعه گفته که چون مریم نهاد بوی عیسی در شکم او با او سخن گفتن چون
او مشغول امری شد بادر شکم مادر تسبیح گفتی عبد الله عباس روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله در وقتی که حذیفه حاضر بود حاضر شد یحیی
نزد دل ابو دیا دیافت که حذیفه سخن نگفت پرسید که یا حذیفه مرا سخن نگفتی گفت یا رسول الله با این چنین که در شکم دارم
فرمود بشارت باد ترا ای حذیفه که جبرئیل مرا خبر داد که این فرزند دختر باشد و مادر امامان و از نسل او ایمه دین پیدا شوند که ملتها
بایشان اقتدا کنند و القصه مریم علیها السلام چون این کلام استماع فرمود قَالَتْ گفت از روی تعجب و استفهام
بر آنکه وجود فرزند بتزویج باشد یا بغیر آن رَبِّ ای پروردگار من أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ کجا و چگونه باشد مرا فرزندی وَلَمْ
يَمْسَسْنِي بَشَرٌ و حال آنکه مس نکرده است مرا هیچ بشری و وجود فرزند از زن بدون شوهر خارج عادت است قَالَ گفت جبرئیل چون
او که كَذَٰلِكِ همچنین حال که تو هستی و مس بشری اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خدای می آفریند آنچه میخواهد إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون حکم کند
کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم است كُنْ باش و از عدم موجود آی فَيَكُونُ پس باشد و موجود
ایجاد این اشارت است بآنکه حق سبحانه هیچ کاری که فاعل است که خلق اشیا کند بسبب اسباب و وسایط و بسیل تدریج خارج است بر آنکه بیکدفعه خلق از
فرماید و در تفسیر و تدریج و در مجمع گفته که در معنی کن و قول بکن اخبار است از سرعت تکوین اشیا بتکوین او بر اسرع زمان بدون مهلت
و مادة و تکرر سرعة حصول اشیا بدون مهلة و آلة لفظ کن بجهت آنست که در وهم عادت بر آنست که اسرع این لفظ باشد و در وهم
آنکه این کلام این که خبر از روی مصلحت و حکمت علامتی که دانیده ابرای ملائکه در آنچه از آن اخبار خواهد کرد تا علم بدانند
یا آنکه حق سبحانه ایجاد شیء خواهد کرد و بنا بر این استعمال لفظ امر انجاد را بالبس امر جهت دلالت است بر آنکه فعل او بمنزله فعل مامور
که هیچ تکلفی در آن بر آمر نمیرسد و قوله وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ کلام مبتدا که محلی از اعراب ندارد و ذکر او جهت تطییب قلب مریم

و از احاجی او بمهور ساخته بود از خوف اولاد که گویند که مریم فرزندی شوهر آورده و یا آنکه عطف است بر جبرئیل یا بر جمله یا بخلق و بر مقدر
است که یعلم امور خدای او را کتابهای مرسله شده جز از چه در صحف شیث و ابراهیم بعضی از
یا علم است بآن از اعتقاد وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و تعلیم دهد او را توریة و انجیل تخصیص این دو کتاب از آنکه منزل اجمع تفصیل و شمول
بود که مراد بکتاب کتب است یعنی علم و تعلیم دهد او را و تعلیم دهد و قوله وَرَسُولًا منصوب بمضمر است که در تقدیر آنست که و رسول الرسالت
رسولا یعنی گوید فرستاده شده او فرستاده شده و بنی إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ سوی فرزندان یعقوب تخصیص بنی اسرائیل بجهت خصوص بعثت
او است بایشان یا بسبب ورود دعوی آنکه گفته که او پیغمبر بنی اسرائیل است و یا منصوب بعطف بر اهل الرسالت که کاهی منصوب
معنی نطق باشد فکانه قال و ناطقا بانی یعنی در حالتی که گویا باشد و رفت فرستاده الی أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بآنکه من بتحقیق که آورده ام
بِآيَةٍ علامتی و نشانه مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما از علامت که رسالت من و مراد بآیه جنس است نه فرد بنا بر آنکه بیع
علامت ذکر میکند اول أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ منصوب بحلا بر آنکه بدلت از آیة جنسکم یا بحرور با کمه باشد از آیة یعنی بالخلق
شود این را که من تصویر میکنم برای شما یا آورده ام برای شما این علامت را که بسیار و مصور میکرده ام برای شما از نوع الخلق و صورت
بنده ای مِنَ الطِّينِ از گل که میسازم برای شما مِنَ الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی فَأَنْفُخُ فِيهِ پس
میدمم نفس خود را در آن چیزی که شکل مرغ از گل ساخته ام فَيَكُونُ پس میگردد آن گل مصور طَيْرًا مرغی زنده پرواز کننده
بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای یا بمشیت او گویند که شکل خفاش بساخت و بر دست گرفت نفس در وی دمید و زنده شد و پرانی طیران عادت میکرد
و میان اسرائیل و بنی پیر و می آمد و تخصیص خفاش آن بود که خلقت او از میان مرغان تمامتر است چه او را پستان و دندانهاست و حیض
واقع میشود بخلاف مرغان دیگر و گویند در نظر مردم در میدید اما چون از نظر غایب میشد مردم بر وی می افتاد و ذکر باذن خدا جهت نفی
برآنکه احیای آن از خدا است نه از او و مجمع در بیان رابع حکایت که در معنی تلک ای فی ذلک المثال غایة دور
سکردانم و بیمار مرگ و مادر را بمسرح البیض الاعلی نابینائی و علامت مشهور وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و
که مبتلا بمرض و بیماری مبتلا باشد از آن مرض آورده اند که حق مع معجزه که بر مهر آن میداد از جنس آن میبود که در روزگار آن عمل
میکردند و در عهد عیسی اطبا و حکما بسیار بودند و امر لهو مرض را معالجه میکردند حق سبحانه معجزه عیسی از جنس آن کرد باید و چون
اطبا از و بکار علاج ابرص و مرض عاجز بودند و علاج آن از عیسی مشاهده کردند و بدون استعمال دوائی و اعانة الدوا دانستند که او
از نزد حق سبحانه است مروی است که بسیار بودی که بجاه هزار ابرص در حوالی عیسی مجتمع شدندی اما هایی که میتوانستند که نزد عیسی آیند
منوم او میبودند و کسانی که نمیتوانستند عیسی بجانب ایشان میرفت و دوای او منحصر بود در عایشه ایمان آوردن بعیسی که
دعای را از جمله اخلاص کرد امید داشتن بحال از شفا احیاء بمجرد چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده میکنم مردگان را بِإِذْنِ
اللَّهِ بفرمان خدای نکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت بندد و در اخبار آمده که عیسی
چهار کس را زنده کرد یکی عاذر که از دوستان او بود و در موضعی از قری بیمار شد خواهر او نزد عیسی فرستاد تا او را از صورت احیا نماید

خواهی زیاده و کم یا روح الله عاذ که درست و صدیق بود چنانچه بخورت در ولادت صنع و بعد سخن آدمیان او و عیسی روز زاده بود عیسی با الحاح
حوات و سوجه از صورت چون بالجاریه سه روز بزاید بود که مشرق شد بود و عیسی بر فرش الله و با آب دست و جامه داشت فرمود که
اللهم رب السموات السبع والارض السبع الک اسلمنی الی اسرائیل ادعوهم الی دینک و الجرهم الی الحق و انزل علی عاذ العیسوی
حداوند هفت آسمان و هفت زمین فرمان بعیسی اسرائیل فرستادی تا ایشان را بدین تو دعوت کنم و جز دهم ایشان را که تو دعای من مرا دارند
کرد ایشان در الحال زنده ذی الحال فرستادند و عاذ بر پای حوات و در بغل النصاری بجنبید و با عیسوی بهم لدو سنه طویل ماند
از و مرغداران بسیار بسیار شدند و در بسیر زنوفت شد مادرش انجیر جاز او میوه و جز و وقوع میکرد عیسی چون حال او را بدید
شد و دست بجامه داشت از صدای در حوان با او را زنده کرد فی الحال زنده در دهش بازگشت و انجاره بر بلاد سیوم زنی بود که اجنه
الغبار کشته چون فوت شد فوم او نزد عیسی آمده و تضرع و زاری او درخواست تا او را زنده ساخت چهارم سام بن نوح که قریب چهار هزار
سال از موت او گذشته بود او را زنده کرد و اندوه بسیار را جای او این بود که فوم عیسی گفتند که اگر از برای ما مرده قدیم را زنده کنی ما بر حال تو
متقرف شویم پس فرستاد را بر نوح و گفت که او را زنده کردان که قریب من چهار هزار سال که مرده عیسی بنزد بام خدا بر زبان راند
و گفت قم باذن الله سام بن نوح از قبر حوات بنه سر او بسته شده بود و بگفت قامت القیمه الیامت درخواسته عیسی گفت و بگو من
از خدای درخواستم تا زنده کرد پس او را گفت در حوالی فوت شد چرا موت بسیار گشت گفت چون او را زنده شدم بنداشتم که قیامت و
خواسته از موت او موی سر سفید شد پس او را گفت که من یا بن الله پیر مرد بیان خدای پیر مرد بگفتن و ایزد که عیسی عرض خدا را با حق با
نیوم خواهی حق سبحانه اجابت دعای او کردی علامت بخیر و اجنتکم و بعد بدهم تا ما تاکلون با آنچه بخورید و تدخرون و
با آنچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانه‌های خود یعنی علم غیبی او را که شما در آن سال خانه‌های خود بودید که چون فوم عیسی در آن روز
شنیدند او را از موت بعد زنده کردند از احوال بحر کردند عیسی بجهت رفع این تهمت بحر حامسر را بالیل بود که نوهم سحر در آن نبود در بحر دیس که
در سکب با کودکان کنیسه که با او را نهاده ملائکه طعام خورند اندر و برای شما ملائکه چیزها و اذاب آن بخانه آمدندی و کیسه‌ها و کولات و
مدخرات باز گفتند او را که چه چیز مرا با یکدیگر مرا نفرت کردند که هر یکی طعامی که مخالف طعام اینهای دیگر بود بجا بردند و مقداری معین
از آن بخوردند و قدری معلوم در موضع مشخص نهادند پس نزد عیسی آمدند و گفت و مال خود که چه خورده‌اند و چه نهاده‌اند با چیزی بیاورد
و او بخندید و او را بگیرد از آن چیزها داد ان فی ذلک در سخن که در این صنع معجز لآیة لکم هر آینه علامت مر شما را
دلالت بر صدق من ان کنتم مؤمنین اگر هستید و شما گروه کافر و منتفع الاثار چه خبر اهل ایمان بعجز آن منتفع نمی‌شوند یا اگر هستید
تصدیق کنندگان بعجز و مانند و با حدان در این دلالت است بر آنکه عیسی پیغمبر بنی اسرائیل مبعوث بود و انی اطلق لکم و الله بحقیقت
فاعل است بجز آن معجزه که ایشان میگویند که فاعل بحدوث بعد اعمال و حوادث ضایعات و قوله و مصدقا مطلق است بر رسولان
دو رسم که مذکور شدند و با مصدقت لما رسل که قبل حکم دلالت بر آن بکند ای و جئتکم مصدقا و آمدم ام شما در حالتی که او را دارد
لما بین یدی مر آنچه بر آن که جبرائیل بود. من التوراة از تورات که کتاب موسی است و من تقدیر کنند بها آخر و لاحل لکم و تا حلال کنم

مد

فعل مذکور است که جئتکم است بلام زیاده و بعد جئتکم با بنی اسرائیل و تا آنچه حرم الله علیکم برای شما با او مطلوب است
مصدقا کذلک جئتکم مقدر و لاحلیت فعل بعیسی اند بلو با تصدیق کننده و موقن باشم و احلال اسلام برای شما و بعضی حرم
در موسی حرم علیکم حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم و ترب و غیره و بقر و شحوم و ابل و بعضی معانی که مبین شده باشد و معنی
و تعظیم شد بعد از آن بر آنکه شرع عیسی ناسخ شریعت موسی بود. و بعضی بر تورات محل احلال بعضی از احکام مجرد از آن بجهت بعضی از
آیات قرآن بر معنی دیگر اوجب شانص و حکایت نسخ جز نسخ در حقیقت بیان انتهای حکم است و تخصیص آن بعضی زمان و جئتکم بآیة
و آورده‌ام دلالت بعضی من ربکم از پروردگار شما بر صحت آن دلالت و برای این لفظ واحد تنبیه است بر آنکه هر دو دلالت بر نبوت
بلیغ آن و تکرار این کلام بجهت مبالغه فاتقوا الله پس بترسید از خدا بترسید که دال بر نبوت من و اطیعون و فرمان
از خدای در مخالفت من و اطیعون و فرمان برید اقول موجب تکرار بار دیگر برای تاکید است و اختصار بر بلاد سیوم زنی بود که اجنه
الغبار کشته چون فوت شد فوم او نزد عیسی آمده و تضرع و زاری او درخواست تا او را زنده ساخت چهارم سام بن نوح که قریب چهار هزار
سال از موت او گذشته بود او را زنده کرد و اندوه بسیار را جای او این بود که فوم عیسی گفتند که اگر از برای ما مرده قدیم را زنده کنی ما بر حال تو
متقرف شویم پس فرستاد را بر نوح و گفت که او را زنده کردان که قریب من چهار هزار سال که مرده عیسی بنزد بام خدا بر زبان راند
و گفت قم باذن الله سام بن نوح از قبر حوات بنه سر او بسته شده بود و بگفت قامت القیمه الیامت درخواسته عیسی گفت و بگو من
از خدای درخواستم تا زنده کرد پس او را گفت در حوالی فوت شد چرا موت بسیار گشت گفت چون او را زنده شدم بنداشتم که قیامت و
خواسته از موت او موی سر سفید شد پس او را گفت که من یا بن الله پیر مرد بیان خدای پیر مرد بگفتن و ایزد که عیسی عرض خدا را با حق با
نیوم خواهی حق سبحانه اجابت دعای او کردی علامت بخیر و اجنتکم و بعد بدهم تا ما تاکلون با آنچه بخورید و تدخرون و
با آنچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانه‌های خود یعنی علم غیبی او را که شما در آن سال خانه‌های خود بودید که چون فوم عیسی در آن روز
شنیدند او را از موت بعد زنده کردند از احوال بحر کردند عیسی بجهت رفع این تهمت بحر حامسر را بالیل بود که نوهم سحر در آن نبود در بحر دیس که
در سکب با کودکان کنیسه که با او را نهاده ملائکه طعام خورند اندر و برای شما ملائکه چیزها و اذاب آن بخانه آمدندی و کیسه‌ها و کولات و
مدخرات باز گفتند او را که چه چیز مرا با یکدیگر مرا نفرت کردند که هر یکی طعامی که مخالف طعام اینهای دیگر بود بجا بردند و مقداری معین
از آن بخوردند و قدری معلوم در موضع مشخص نهادند پس نزد عیسی آمدند و گفت و مال خود که چه خورده‌اند و چه نهاده‌اند با چیزی بیاورد
و او بخندید و او را بگیرد از آن چیزها داد ان فی ذلک در سخن که در این صنع معجز لآیة لکم هر آینه علامت مر شما را
دلالت بر صدق من ان کنتم مؤمنین اگر هستید و شما گروه کافر و منتفع الاثار چه خبر اهل ایمان بعجز آن منتفع نمی‌شوند یا اگر هستید
تصدیق کنندگان بعجز و مانند و با حدان در این دلالت است بر آنکه عیسی پیغمبر بنی اسرائیل مبعوث بود و انی اطلق لکم و الله بحقیقت
فاعل است بجز آن معجزه که ایشان میگویند که فاعل بحدوث بعد اعمال و حوادث ضایعات و قوله و مصدقا مطلق است بر رسولان
دو رسم که مذکور شدند و با مصدقت لما رسل که قبل حکم دلالت بر آن بکند ای و جئتکم مصدقا و آمدم ام شما در حالتی که او را دارد
لما بین یدی مر آنچه بر آن که جبرائیل بود. من التوراة از تورات که کتاب موسی است و من تقدیر کنند بها آخر و لاحل لکم و تا حلال کنم

بمرض فلان کن خواهد انداخت مریض نزد عیسی آمد و گفت احیا الموتی باو اعلام کرد عیسی گفت من دعا کنم اما شفا و بهتری پیدا شود آن شوی
بیمار در دمان افتد مرد بیمار الحاح نمود گفت این مرد را بمعنی نباشد حقوق خدمتکاری ایشان مقتضی آن که رخصت نمایی
از ایشان عیسی المختصر قبول کرد و بعد از آن صاحب خانه فرمود که بخدا آنچه توانی لب بیاور و بیمار را جهاد بسیار ظهور و زیاده کرد تا
خدای عم از انواع الطعم کرد و لاد بعضی را از این بنا بر قول اکثر است که یکی چیزی از الطلال بود بنی عیسی دعا
کرد رفع اجابت فرمود و هم از آب با طعام و شراب کرد اینچون پادشاه با لشکریان در سرای آن مرد نزول کرد و در آن طعامها و شرابها
را مشاهده کرد در بجنبد هر کس مثل آن را لخوش تر دانند نخورده بود آن مرد را گفت این را از کجا آورد و صورت داد که اهل خانه
مرا بآن راهم رسانید گفت در ربع شبکوی بجنبد آنکه قلل کرد فایده نداد تا که اظهار کرد که زنی در سرای من فرود آمده و پسری
دارد آن پسر دعای تلخ بحانه آن مرد الطعام و شراب کرد اینچون پادشاه را پسری مرده بود و فایده از او دوست داشتی و بجوان که
او را ولی عهد خود کرده باخود گفت که کسی که دعای او در تحول آن طعام مستجاب بود ظاهر آن که در اجری موقع تر بحد الحاجه
پس عیسی را طلب و گفت تا فرزند مرا زنده کنی دست از تو باز ندارم عیسی گفت من دعا کنم اما از الحاح تو شاکی کرد و پادشاه گفت مرا از
مال ندارم و دعای عیسی فرمود که بشرط آن دعا کنم که صبا زنده شد زیر تو مرا و مادر و اگذاری که هر جا که خواهم رویم و
هیچ کس مزاحم ما نگردد پادشاه گفت چنین باشد پس بر این عهد دعا کرد و حق سبحانه پسر او را زنده کرد پدر و مادر و پادشاه و اهل
شهر بیرون آمدند و هم از شهر چون دیدند که پسر پادشاه زنده شد و بر پادشاه خروج کرد و گفتند ما منتظر آن بودیم که چون پدر
بعد از نسل تو منقطع شود از ظلم و تعدی تو ملاحظه نمایم اکنون بتدارک باما اعمال خواهد کرد تا تو بسکی در فتنه عظیم در آن شهر
پیدا شد و عیسی و مادر او کنار دریا آمدند جماعتی صیادان بر کنار دریا ماهی میگرفتند عیسی گفت شما چه کسانید و در چه کار کنید
جماعتی صیادیم و بصید اشتغال میکنیم عیسی گفت بیایید در سرای خدا و توان دانی در چه از بصید بگیرید گفتند تو چه ایم معنی که ایشان
سخنهای تو از این جهت عیسی گفت من پیغمبر خدایم بر من وحی دعوای اظهار معجزه کرد و گفت چون دانستید که من پیغمبر خدایم پس بیایید
تا دام تو تجدید نمایم که بجا آنچه اشکار ما می بینید لعاشکار ما الله کاهی که ایشان ایمان آوردند و تصدیق وی کردند
و ایها الذین حق سبحانه ایشان را خواهان کند بر این که فلما احس عیسی پس آنگاه که دریافت عیسی منهم الکفر از ایشان کفر
که لاتان کرد بکفر ایشان یعنی تحقیق شد نزد او کفر ایشان از نقض آنچه خواهش بدان شد و در آن اجتماع سخن ایشان بود در شادی
و قتل وی بجهت این از ایشان فرا نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و در لید در آبی نیل صیادان بوی گرد آمدند قال گفت عیسی
من انصاری کیستند از یاران من در حالتی که ملحق باشند بنصری یعنی کیستند آنکه نسبت دهند خود را بخدا و یاری دهند دین
و یا الی یعنی مع است یا الی یا الم یعنی یاری دهندگان با خدا یا در کار او یا از برای او قال الحواریون گفت حواریان عیسی منهم این
جماعت صیادان نحن انصار الله ما یاران خداییم و یاری کننده دین او و استثنا از حورت معنی یا خوب چه ایشان جامهای سفید پوشیده
بودند و گویند ایشان کاران بودند از عطار روایت کنم بر عیسی راه چنین گوید که بصیاغی میبرد که مستور صباغان بود تا صفت صباغان

بیامد و در روزی استاد عیسی را گفت مرا بفلان دیه میهمانی است چند روزی آنجا بیایید و در این جا بیامد که در آن فتنه کرده آمده
کی چون وقت عیسی مه جامها را در خم نیل بیاد گفت اللهم اجرها علی ما اردت چون استاد بیامد گفت جامها را بگیرید گفت همه در خم حواست
استاد گفت و بجا باز چه عمل است که کرده چیزی را که دیگری باشد کرده ما آنچه که ترا بآن فرموده بودم بس فریاد رکشید و صیاد و فیاد در
مردمان جمع شدند عیسی گفت ای استاد چرا این همه شور میکنی بیا کار خم و جامها بهر رنگ که بخواهی من بیرون آورم استاد گفت
خم آمد و گفت فلان جامه را سرخ می باید و فلان بگیر زرد و فلان لیلی و فلان گیرد و فلان سبز عیسی هر کدام را که از خم بیرون آورد
بهمان رنگ بود که مدعای استاد بود صباغان اهل بازار که این را مشاهده کردند دانستند که از قدرت خدایست و هیچ بشری بر مثل
این قادر نیست پس عیسی ایشان را دعوت کرد همه ایمان آوردند و دکان و جامها خود گذاشته ملازمت عیسی را اختیار کردند همه
با او می بودند و ایمان و معجزات او را مشاهده میکردند موجب زیادتی بصیرت ایشان میشد نزد عیسی ایشان کار زیان بودند و همه
جامها را سبز میکردند ایشان را حواریان گفتند و نزد بعضی که ایشان ملوک بودند که دایم لباس سبز میپوشیدند عیسی طلب نصرت کرد
از ایشان بر جهود ایشان اطاعت او کردند مطیع و منقاد او شدند این عمل کنند که پادشاهی صلحای روزگار خود را بجهت یاری دین
ایشان بود و چون خوان را کشیدند پادشاه گفت که در دعای که نزد عیسی نهاده بودند که صیاد مسلمان از آن مجبور و اصلا
از آن کم نیست در گفت قوم گفتند که عیسی نزد پیغمبر رسول خدا بود پس پادشاه را دعوت کرد ایمان آورد و خواص ملوک که بالای پادشاه بود
نیز تصدیق وی کردند و همه ملوک را گفتند تسلیم بروی آوردند و کمر ملازمت او ایمان بستند و در انوار گفتند که حواری از حواریا خالصه
از حور بمعنی و او که بمعنی با صفا خالص است و منه الحواریات للحضریات خلص الذین آمنوا و اطاعتهم ایشان را حواریان عیسی باین اسم مسمی شدند
خلوص نیت و صفای سریره ایشان و در خبر آمده که ایشان دوازده کس بودند در سهل جبل در بحر بلاد عیسی بودند حوری کرسته شدند
گفتند یا روح الله ما گرسنه ایم عیسی دست بر زمین زد و نان بدست هر مرد از زمین طاهر گشتی و چون تشنه شدند گفتند
گفتند ام عیسی دست بر زمین زد آب بیرون آمد ایشان آب خوردند روزی گفتند که بر روی زمین هیچکس بهتر از ما نیست
اگر کرسنه میشویم ما را طعام میدهیم اگر تشنه میشویم ما را آب میدهیم و در صحبت و خدمت تو مستند میشویم و عجائب و غرایب از تو
مشاهده میکنیم عیسی گفت بهتر از شما کسی است که کار کند دست خود خورد ایشان اختیار کاری کردند و جامها مردم را بشستند و
ان قناعت میکردند النصر از حواریان در جواب عیسی گفتند کما انصار الله خدایم لنا یا عیسه واشهد گوید باشد
ای عیسی بانا مسلمون باکه ما گردن نهاده کانیم جمیع احکام بر خدا را نادر روز قیامت مرا و ما گواهی دهی وقتی که منبر از برای قومی خود و بخار
گواهی دهند از عباس گفت که اشهد لنا الشهد حین تشهد محمد لنا یعنی گواه ما باش بگواهی دهی برای ما روزی که محمد ص برای امت خود
خود گواهی دهد و قوله ربنا مقول قول بعد از وقت عیسی گفتند حواریان ای پروردگار ما آمنا ایمان آوردیم بما انزلت
بآنچه فرستادی عیسی لحل واتبعنا الرسول و پیروی کردیم فرستاده ترا عیسی فاکتبنا پس بنویس ما را تعلق کرده عیسی در جریان احوال
قدیم مع الشاهدین با امت گواهان ترا و صدیقان ایمان تصدیق و گفته اند که با عیسی جمع است در آن شهید امت و گواهی محمد

بر سبیل دعای حواریان این بود که خدایا جمع کن ما را بر آن مجمع که بر یک دیگر و شرف بخش ما را به خوان آن کاری نفضل و تا بعهد این بر ما امر الحکم
الفضه عیسی با این دو از تو حواریان بنام مرا جمع کرد و یا دیگر خیلان دعوی کنند و صلای عام در داد و به جهود و ابراهیم ابن رغیب و مردود
رجعوا در انکار خود رسوخ نمود و هر چند معجزها هر و ابرجنه از و مشاهده میکردند تصدیق نکردند **ومکروا** و مکر کردند با او و همه که
در خبر جمعی را بر گفتند با دو صد قتل ایشان هر جا که در صد بیاشد دست بر وی نیابند و اصحاب آنکه ما را بر اخراج عیسی را بر او در
در خانه محبوس ساختند و قبل از آنکه او را حبس کنند حواریان را جمع کرد و وصیتی که داشت با ایشان بگفت و بعد از آن گفت با یکی از شما
اظهار ارتداد کند مرا بدو همچند بعزت و شاقل از ایشان خروس مشتری شود و با طوفان و نوحی عالم مستغرق گردید شخصی از یهود
بر آن مطلع شد و یهود را گفت مرا چه میدهید تا شما را رهنمون کنم بر صنعی که عیسی را حاجات ایشان سی درهم نقد کرد و آن
شخص ایشان را بر موضع راه نمود و یهود آن بیامدند و عیسی را گرفتند و در رشته در میان حصار نصب کردند و در بسته او را بخانه محبوس کردند
با صلیب بر اصل کشتن بر جهت بالین او داشتند و حق سبحانه آن را بنا بر تلبیس کرده باشد و در آن خانه روزنه بود و ملائکه با موجه سبحانه او را
از آن روزنه بآسمان بردند و علی الصبح به مجتمع گشتند و مهتر خود را که یهود آن حاجات بیرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد
در آن روز ایزد امر کرد آن یهود را که تو که یهود آن را عیسی رهنمون کرد بصورت حق سبحانه در آن عیسی را بآسمان برد و بعد یکی
بخانه در آمد و عیسی را دید حق سبحانه شبه عیسی بر او انگند و چون بیرون آمد و خواست که بگوید عیسی در بخانه در روی آویخته و هر چند
استماع میکرد که من یهود ام که در بخانه رفتم نشنیدند و استماع او بجائی نرسید پس از دارش در آویخته او را بر دار کردند و در اکثر
تفاسیر مذکور است که جوز مرجو را خبر داد که عیسی را بر دار کردند آن زن را فرق خود گفت که عیسی او را احیا از علت دموا کی ملاحظه نمود
و هر دو در زیر آن درخت آمدند و میگریستند و جزع میکردند عیسی از هوا در آمد و ایشان را گفت بر که جزع میکنید و عیسی که
خدا بود عیسی گفت بر دید و گریه و جزع میکنید که نیم عیسی حق سبحانه را بخانه داشت و این مصلوب آن مانوئیل است که خدا را بر دعوی
که ایشان خون داشتند و برگشتند و بعد از هفت روز عیسی بر زمین آمد و حواریان را جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و هر یکی را بناحیه
فرستاد تا تبلیغ دعوت کند و خلق را بدین خدای خواند و بآسمان رفت حواریان بر نواحی زمین متفرق شدند و خدای هر یکی را
لغتی آن بیامرخت تا نزد قوم خود در هر دیار رفتند و موعظه کنند آنکه که عیسی را بآسمان بردند ماه رمضان بود و در سنت قدری
از امیر المؤمنین علی السلام مرویست که در وقت رحلت فرمود که لقد ضربت فی اللیلة التی قبض فیها یوشع بن نون وقبض فی اللیلة التی
عرج بها عیسی بن مریم و آن شب چنین و چنین بود النصه خرج مسیر مایده که مکر کردند در قتل عیسی **ومکر الله** و خدای جزای مکر
بدیشان رسانید با آنکه عیسی را بآسمان رفع کرد و القای صورت او کرد بر مهتر ایشان که قصد اغتیال او داشت تا که او را بجای
عیسی بر دار کردند و در آن ارکنند که چون مکر در اصل حیلت است که بجهت آن مضر فی چنین رسانند چون مکر روی بر ایشان داد آن
بر سبیل مقابله و از دو لیح است از قبیل فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم **والله خیر الماکرین** و خدای بهترین
مکر کنندگان است عیسی آنچه ایشان مکر و اقدام ایشان بر ایصال ضرر از جائی که گمان نداشته باشد و یا معنی آنست که خدا بهترین

مکافات کنندگان اهل مکر است بر مضاف محذوف که در تقدیر حرف الله مکر هم است شخصی از جنید پرسید که چرا
حق سبحانه مکر را بخود اضافه کرد و دیگر اذا را ترغیب میکند که مرا از زنی شب و هر که طنبور بنوازد و بکشد و تفهیم مرسوال
و فعله بحسن سلوک داکا بیسی تو در من نشان آن تقریر ایشان مطلع میکند و تو که از آنکه بکوت و بشنود آن تحقیق که سبحان الله مرا از
بیرون و تو بشنود و در مطرب حواس بیدی که من جواب تو گفتم که عقل داری از اهل باب و صدا از کف اگر فهم تو باد بهر سر که
مکر جنید لتجاوز و در و کلاشتر آن است ابتدا که مکر از ایشان صادر شد و این معنی مکر بیش از نیست با ایشان و چون حق سبحانه با ایشان مکر کرد
بود عیسی و مکر جود نیست با ایشان در عنایت ذکر اعمال جود بود بر عیسی و بیان حق تعالی و لطف بنده جود نیست با او و مرد **اذ قال**
الله این متعلق بمکر الله یا بخیر الماکرین یعنی مکر خدایا بود در وقتی بود که گفت خدای عیسی را و مسیح الله بود که مشتق از مسح و ف
باشد و بنده بآنکه تقدیم بعد از ذکر اعمال عیسی واقع شد این مکر یا ذکر وقتی که گفت خدا **یا عیسی انی متوفیک** ای عیسی در حق تو
بر سنوفی اجل تو تمام و عمر تو تا با اجل عیسی موعود که دارد تو ام از قتل یهود تا بخدمت آنکه جود روح تو را قبض کنم و در وقتی که اجل تو در رسد
باز گیرم تو را از روی زمین و در صورت ملاحظه از تو فیه ملاک و یا متوفی تو را و بخواب **ورافعک الی** و ورداننده تو را بسوی خود
یعنی تقرب ملائکه خود چه در روایه واقع شد که عیسی را در حوالی بآسمان بردند ابن عباس گفت قال لتوفیکم اللیل ای یمکرکم بنوم لعنو
و قوله الله متوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها یا بیرانند نفوس را در وقت مرگ و نفوس را که جان اند از روح مالکون و از ابن عباس
مرویست که حق سبحانه قبض روح عیسی کرد و بعد از آن او را بآسمان برد و از وهب منبه روایت است که حق سبحانه او را سه ساعت بر دایه هیئت
ساعت بمیراند و بعد از آن زنده کرد و بآسمان برد و مصداق این آیه قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون و از الحسن ابی
بر نقل که مراد متوفی قبض روح است و گفته اند که در کلام قدیم و اجمعی مت و تقدیر آنست که انی رافعک و متوفیک جود از موت
نزد بعیت سلیم او را و مکر کار بعدی و بنده چند قبل از عبادت ملائکه مکاشفه بین حق سبحانه رسول الهی مرد از نوام بآسمان و قبض
کند روح تو بعد از تو را و نوام از آسمان و زمین و از بعد موت و منقول الضحاک و دالت و بر قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله ان عیسی
علیه السلام لم یمت و انه راجع الیکم قبل یوم القیمة یعنی عیسی علیه السلام مرده است و او رجوع کند بشما پیش از روز قیامت و نیز در حدیث صحیح وارد شده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم یعنی چگونه باشید شما وقتی که پسر مریم از آسمان نازل شود و امام شما از
بلند نه از امت شما و این حدیث را بخاری روایت کرده و ابو هریره در صحیح خود مسلم آورده و احادیث بسیار در این باب از مواقف صحابه رسول
و سلم در صحیح خود از جابر عبد الله روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الی یوم
القیمة فینزل عیسی بن مریم علیه السلام فیقول امیرهم صل لنا فیقول لا ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة الله هذه الامة یعنی همیشه گروهی
از امت من مقاتله کنند بر حق و غلبه کنند بر مخالفین تا روز قیامت پس عیسی از آسمان نازل شود و امیر ایشان عیسی بن مریم علیه
او را گوید که نماز بما بجا آر و بما امامت کن و بعد از آن گوید که عیسی از شما بر عیسی امیران و حاکمانید و این کرامتی است که حق سبحانه با این امت مرحومه
نوازش فرموده بر جهت محمدی علیه السلام کند و عیسی از شما بر عیسی اقتدا نماید و مخالط محمد بن زید من ماجه فرموده که حدیث دیگر در باب نزول

عیسی صدبنی طبیل اقبل کرد. وگفت لمن ذلک ما قال ام شریک بن ابی العکر یا رسول الله فاین العرب یومئذ قال هم یومئذ قلیل
القدس وامامهم مذ قدمه یصلی بهم الصبح اذ نزل عیسی بن مریم صلی الله علیه فرجع ذلک الامام ینکص یمشی القهقری لیتقدم عیسی
یصلی بالناس فیضع عیسی یده بین کتفیه ثم یقول تقدم فصل لک اقیمت فانه لک یصلی عیسی به انتهی کلام شریک من ابی عکر از رسول
صلی الله علیه وآله پرسید که امروز عرب کجایند فرمود ایشان را روز کم باشد و معظم ایشان در بیت المقدس باشند و امام ایشان
پیش ایشان ایستاده باشد و مهار صبح را با ایشان کند و گفتاکاه عیسی از آسمان نازل شود و امام بطریق قهقری باز پس آید تا عیسی
پیش ایستاده. امام آنکه در میان نماز را اقتدا کند عیسی دست خود را بر هر دو دوش امام نهاد و گوید تقدم و تو پیش باش و امام
حسب الفضل کند که در قرآن اینی که دلالت میکند بر نزول عیسی این است که ویکلم الناس فی المهد و کهلا در حینی که عیسی با ایشان در گهواره
کودک بود و پس بعد از نزول در موسی سواد بود و از حضرت رسول الله ایضا از خود از عبد الله عباس روایت کرده که رسول صلی الله
علیه وآله فرمود که کیف بهلاک امتی آنا و ظهور عیسی فی آخرها المهدی من اهل بیتی فی وسطها یکون هلاک شدید ایشی کسی در اول
ایشان باشد و عیسی در آخر مهدی که از اهل بیت من باشد در میانه و نیز مصحح بوده که آنحضرت فرموده که مهدی از اولاد ابی بکر
از مادران و پدران مخلف و دین ایشان یکی و من اولی الامر عیسی از پیغمبران دیگر از مکه میان من و او هیچ پیغمبری نبوده و او نازل شود
اشتی مع خلیفه من و لادی را از آسمان فرود آید بر اسمی من و اخلاق من و اخلاق من باشد و چون او امام بیند با مرصان و تقوی او
نشاند که مردی باشد که هر دو رخ او سرخ و سفید باشد و در از موی که باکه آب از موی او میچکد و اگر به موی او نرسد آب
نکند و خون بکشد و مال بخشد و حج و عمره کند و بامر مسلمان برای اسلام تعالی الله یا اگر موقع در روزگار امیر مهدی اگر کثیر اسلام
باشد باطل و نابود سازد و تسبیح ضلالت را که غالب هلاک کند و بر وجهی امنیت و عدالت بر روی زمین ظاهر گردد که گرگ با میش و
شیر با شتر جرا کند و هیچ کدام یکدیگر را آزار ندهد و اطفال با مار بازی کنند و بروایت کعب عیسی و چهار سال در زمین می ماند و زوجه شود
و اولاد پیدا شود و بعد از آن حق سبحانه و تعالی عیسی روح او را قبض نماید و مسلمانان بر او نماز کنند و در آنجا از اهل البیت امیر
مهدی علیه السلام بر او نماز کند و او را در حجره رسول صلی الله علیه وآله دفن کنند پس شاید تقدیم و تاخیر که موجب باعث صحیح مذکور
شد که انه لعلم للساعة فلا تمترن بها و اتبعون هذا صراط مستقیم و لا یصدنکم الشیطان انه لکم عدو مبین و لما جاء عیسی بالبینات قال قد جئتکم
بالحکمة و لابین لکم بعض الذی تختلفون فیه فاتقوا الله و اطیعون ان الله هو ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم فاختلف الاحزاب من بینهم
فویل للذین ظلموا من عذاب یوم الیم هل ینظرون الا الساعة ان تاتیهم بغتة و هم لا یشعرون الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین
یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون الذین آمنوا بآیاتنا و کانوا مسلمین ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم تحبرون یطاف علیهم بصحاف من ذهب
و اکواب و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین و انتم فیها خالدون و تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون لکم فیها فاکهة کثیرة منها تاکلون
ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون لا یفتر عنهم و هم فیه مبلسون و ما ظلمناهم و لکن کانوا هم الظالمین و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک
قال انکم ماکثون لقد جئناکم بالحق و لکن اکثرکم للحق کارهون ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجواهم بلی و رسلنا
لدیهم یکتبون قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین سبحان رب السموات و الارض رب العرش عما یصفون فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی
یلاقوا یومهم الذی یوعدون و هو الذی فی السماء الله و فی الارض الله و هو الحکیم العلیم و تبارک الذی له ملک السموات و الارض و ما بینهما
و عنده علم الساعة و الیه ترجعون و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم یعلمون و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله
فانی یؤفکون و قیله یا رب ان هؤلاء قوم لا یؤمنون فاصفح عنهم و قل سلام فسوف یعلمون

و منکران از قبیل اشتباه مخاطبین با یشین فلما جاء عیسی بالبینات قال قد جئتکم بالحکمة و لابین لکم بعض الذی تختلفون فیه در تفسیر که شما
که در آن اختلاف میکنید و اصلاح ایشان بر وجه حق که یهود موسی را معتقدند و عیسی و محمد را منکرند و نصاری موسی و عیسی را
تصدیق میکنند و اختلاف ایشان در وصف است محمد را میگویند که او ثالث ثلاثه است و مسلمانان میگویند که الله تعالی یکی و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام
فرستادگان وی اند بحق پس حق سبحانه فرمود که گفتند و روی خواهم در روز قیامت در تفصیل که فلما الذین کفروا پس اما آنکه کافر شدند عیسی
یهود و نصاری و ایشان مقسوم مرجود کردند فاعذبهم پس عذاب کنم ایشان را عذابا شدیدا در دنیا و آخرت فی الدنیا در سرای مثل و سبی
و اسر و جزیه و خواری و الآخرة در آخرت بانواع عذاب و خلود در دوزخ و ما لهم و نیست ایشان را من ناصرین نصرت دهندگان از
منع عذاب ایشان و اما الذین آمنوا و اما آنکه ایمان آوردند یعنی محمد صلی الله علیه و آله و اما ما و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته
فیوفیهم پس تمام دهیم ایشان را و حضرت بر وفیهم خواند یعنی عیسی ادای دهد مزد کار اجورهم مزد کارهای ایشان را در دنیا ذکر نبیل نام و مرتبه
و احمدی و در عبادت و جهاد و الله لا یحب الظالمین و خدا دوست نمیدارد ستمکاران را و این کلام برای مقرر و ایشان کفر
و در بیان دلالت بر بطلان قول کسی که میگوید جبر اجمع عمل است و بر بطلان مذهب اهل جبر و اهل احباط جمع و عدم مرجوع بر حرکه
قول کامل است و نزد فیما فی احباط است ذلک این کلام که میگویند در قصه عیسی و غیر او نتلوه علیک میخوانیم آنرا بر تو من الآیات
در حالتی که آنرا تلاوت علامات نموده و دلالت بر صدق رسالت و نبوت و جز آن است و نتلوه حال آیات را در حالی که اشارت
بقصه عیسی و غیر او در حالی که میخوانیم آنرا بر تو آیات را و الذکر منوه و در سالرتب یا الکلام و در خبرات در اقبال نصب المحل بر شرط مجرور
من الآیات در بیان حال ایشان و قصه عیسی را میخوانیم بر تو در حالتی که آنرا ایمان صریح است و من و الذکر الحکیم و از یاد کردن شامل حکم و احکام
منوع است از تطرق خلل آنرا در اقتباس الوح محفوظ اورده اند که مبادا بیان قصه عیسی نصاری بخواری و بار اعتراض کشود و کمند ای محمد
چرا عیسی را دستام میدهی و نام پدر که بر وی نهی این را تو بدین سبب صلی الله علیه و آله فرمود که عباد الله که نام عبد الله و عیسی را
دشنام باشد او بنده است فرستاده خدای و کلمة القاها الی مریم و آنرا القی نزول اثر غضب عاب و مسیح که روحانی و مدبر آن بود و روح
کند هلاک است و ولد امر غیر ذکر هر که دین و سنت ذکر زند پدر مخلوق که روح او را فرستاد که ان مثل عیسی بدرستی که صفت عیسی
غریب و امر عجیب او عند الله نزد خدای مسیح در نزد او که انسانی و پدر بیافریند کمثل آدم همچو صفت آدم است و شما تصدیق میکنید و باور
میدارید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و با وجود این او را ابن الله میگویند پس تشبیه کرد امر در بی پدر و وجود آدم که چگونه او بی پدر و مادر
بیافرید که آدم مشارک است در معنی عیسی بی آدم است و احد الطرفین که عدم پدر است با آدم مشارک است در آنکه هر دو موجود اند خارج از
عادت مستمر و گویند وجه مماثلت ظهور روح هر دو است از دم و بر اصلاح جنبند و وجه مماثلت ظهور آن هر دو بی پدر مخلوق اند و وجه جزء عادت
چه از روی دوز نامه عیسی را الب آدم بدون واسطه پدر در سبیل دوز کامله خلقه آفرید او را بیست الطرا من تراب از خاک
ثم قال له پس گفت مر آنرا که مسوی را که محکوم کن یا باش زنده بروح و آن کسی که مسوی فیکون پس بود ذکر شود که مشغول تا
بجهه صدیه نیست بین المخالبین اقبل تو انسانا خلقه الخر و یا آنکه معنی آن که خوض تقدیر تکوین آدم که در تراب و بعد از آن کون و موجود میشود

نه بحضرت الحق جرایت بحضرت ما اهل کهف بحضرت شبیه حال عیسی که و محال ادعای اعزاز از ان بحضرت الحق اجسم قطعا موانست الحق خبر
بنده ای محذوف است ای والحق یعنی خبر مذکور که وصف حال عیسی است درست و راست است و بیان نازل شده من ربک از نزد پروردگار تو
بیتواند بود که بیان از من زائد است و درست که مذکور است از جانب صاحب ثابت فلا تکونن من الممترین پس باش از شک
کنندگان خطاب رسول بر طریقه تهییج زیادتی ثبات بالغتر و تاکید در ان و اصرار است که ظاهر عبارت متوجه آنحضرت است اما مقصد
خطاب امت آنحضرت اند یعنی ای مومنان شما مباشید از شاکان که شک دارند در اینکه مثل عیسی چون مثل آدم است در کان میفرماید چون
نصاری که در ظلمات ظن و تخمین ماند و امر نور از تنزیل استفاده نکرده فمن حاجک پس هر که خصومت کند با تو در مجادله اینکه از نصاری
فیه در باب عیسی و اضلالات بعد از آنکه بعد از اعتقاد خود مصمم و مستمر باشد من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد بتو من العلم از دانش
یعنی از ایمان چنین که موجب علم و یقین باینکه عیسی بنده و مرکوب و رسول خدا است فقل تعالوا پس بگو ایشان را که بیائید بیارای در مرحله
تا از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا و ابناءکم پسران خود را و پسران شما را یعنی ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را
نساءنا و نساءکم و زنان خود را و شما زنان خود را و انفسنا و انفسکم و ما نزدیکان خود را که انفاس عزت و اجنه عنایت ما باشند
و شما نزدیکان خود را که همین وجه باشد یعنی هر یک شما اعزه اهل خود را و الصق ایشان بقلب خود با اهله و در کشاف آورده
که چون ابناء و نساء را بر انفس مقدم داشت و بعد از انفس ابناء را ذکر کرد اشعار است بر تقدم ابناء و جهی که خود را در محاطره
مباهله بیم اندازد و نفس خود را بجهت بلوی و محنت ابناء میگرداند اما اکمل لازم خود را چون ایشان اخبار میکرد از بحث مذکور ایشان
بود و یا تقدیم بجهت ترقی بانه در سبیل تدریج مرتبه اهله اگرچه چنین کاری است ارشاد و ایراد مرتبه مختص فتحا بهن لما اضمر اعزه
اهل بحث است که اکثر در دلالت رفته و اعتماد بحال حضرت رسالت و استیثان او بصدق خود از حقیقت استحضار حضرت رسول اعزه
اهل اکمل خود کند و آنچه مردمان بخود برای انتهاء دلالت رفته خود بکذب خصم او یا سایر اعزه و احبه و اهل کند و استعمال ایشان
بعد از انتهاء ابتهال پس از بحث فرمود که ما اعزه و احبه خود را بخوانیم و شما اعزه و احبه خود ثم نبتهل پس ملتمس کنیم بر کاذب خود فنجعل
لعنت الله عطف است بر نبتهل و مقصود بیان صفت آن است یعنی پس بکنیم لعنت خدا را علی الکاذبین در دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر
اهل کذب تا محقق شود ایشان بحق از مطلب لعنت خدا است وجه دروغ گویان اگر در مسئله ابتهال از جهله یا حوت صنم یا و فتح ان مفتوح
و اصل ان بترک کفر بال اهمال ان زائد او از کفها بالاصرار و در تفسیر جرجانی بعمران مذکور است و در کشف اهل خلاف مسطور که چون
آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و نجران را طلبید و کتف هر چند در مجوسی افراط نمادند و مبارغ مجوسی افراط نمادند الحق
بیابند با اهله مشغول شویم تا خوف بحق را از مسطر و صادق را از کاذب ممتاز گردد ایشان چون این کلام استماع کردند گفتند یا
ابا القاسم امروز ما را مهلت ده تا نظر خود را در این مساورت کنیم و صدر از آنچه مصلحت باشد بان عمل کنیم چون ایشان
نظر افتاد خاص که صاحب رای و عالم ایشان بود ایشان را نصیحت کرد که بیائید نصاری مکابره را انصاف در دست عناد مگیرید
و کلام انصاف بشنوید و بدیر شما ظاهر شد که محمد پیغمبر خدا است استعفا کنید از جمله اجبار ایشان بود گفت ای قوم دیدید که محمد در باب نامه مجادله

هیچ ادبی نکرد و با او با اهل نباشد کار او بر حق نیست و اگر با خواص افرای خود بیرون آید با اهل او حضرت کند و بدانید که کار پیغمبر که بحق است
پس روز دیگر مجادله در مسجد جمع شدند و هر یکی قوم داشتند که رسول از اهل مباهله شاید تحضرت بود در اینقرر مودند الاخواص قاری سوره ها
از قرآن و مردان و کودکان که خوف دعای ایشان نفرین بار ایشان شاید بر دست امیر المومنین بکوفت و حسن و حسین از جبر او میرفتند و
فاطمه را از ایشان گفت چون مرد دعا کنم شما آمین بگوئید استعفا کنید ایشان که با محمد بکشد از جوان پیر عم و داماد و سنی
شوهر و دختر و از زن دختر و از کودکان دختر زادگان او بدید پس با تو سایل گفت که بنگرید که محمد بکرد و از آنوقت که فرزند از
خواهر خود را با اهل او در مجادله ای که اکراه اخوه در باب بودی هرگز ایثار اختیار نکردی و از با اهل خود گرده مصلحت که با اهل
کنیم اگر بجهت خوف فیصر روم نبودی من بوی ایمان میاوردم با وی مصالحه کنید هر چه او خواهد باشد خود را بحکم کنید و بعد از آن
با خود اندیشه کنید و رای زنید تا صلاح خود را در چه می بینید گفت رای رای تست و بخیر بگوئی از مصالحه چنین مصلحت پس امت خطاب
با خود اندیشه کنید و رای زنید تا صلاح خود را در چه می بینید گفت رای رای تست و بخیر بگوئی از مصالحه چنین مصلحت پس امت خطاب
بالحضرت کرد و گفت یا ابا القاسم ما لا نباهل و لکن نصالحک بما یوسع اهله بیکنیم و لکن مصالحه میکنیم پس با ما مصالحه کن که بر ما
قیام نمائیم رسول اصلی الله علیه و آله با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله از حلهای ارابی قیمت هر حله چهل درم و اگر زیاده و کمو ات و بحساب
پس بر سر دو تا صلح نامه نوشتند باین عبارت که بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد النبی رسول الله لنجران و حاشیتها فی کل صغیر و کبیر
و سنة و رقیق لا تغیر حدودهم غیر الفیح حله من حلل الاراقی قیمة کل حلة اربعون درهما تاما و من نقص بحساب ذلک بود و دو منها الثانی عشر
الف الف درهم و علیهم ارهون دینار استوار و رسولی فانوف ذلک و علیهم کل حدث یکون بالیمن عاریة مضمونة لمن در عاریة المنون و رسالت
و المنون حلالهم بذلک جوار الله و ذمة محمد و عبد الله فمن اکل الربا منهم بعد ما هذا فذمتی منه بری نامه در دست و در راه عاقبت و
المسیح ایشان گفت که والله که ما دانسته ایم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه میگوید از قرائن آیات و بخدای که هیچکس با هیچ پیغمبری ملاعنه نکرد
گفت اصل است و از کوچک بزرگ ایشان زنده باند و اگر شما با اهله میکردید هلاک میشدید و بر روی زمین هیچ ترسا نمیماند و بخدا
که من در ایشان نگاه کردم در رویهای دیدم که اگر از خدای درخواست کنند کوهها را از جا بر کند و بر جا بر میکرداند و بعد از مراجعت ایشان رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که والذی بعثنی بالحق لو باهلوا لمسخوا قردة و خنازیر و لاضطرم علیهم الوادی و لاستاصل الله نجران و اهله حتی
الطیر علی الشجر یعنی بخدای که جان محمد در قبضه قدرت است که اگر میکردند نجران با من با اهله گردیدی خوک و بوزینه و
حول آنرا بر نیاد و بر بیخ و جمله اهل نجران بسوختی و جمله اهل نجران بسوختی و جمله اهل نجران بسوختی و مجمع مذکور است که حضرت رسالت
قصد با اهله از منزل شد و بر خود بیرون آمد حسین را در آغوش داشت و دست حسن گرفته فاطمه بر اثر ایشان سوار آن شد و رسول حسن و لابه علی را علی
علیه در قفای همه بود و رسول ایشان صلی الله علیه و آله امیر المومنین علیه السلام دست گرفته بود حسن و حسین در پیش او می آمدند و فاطمه
در عقب چون گروه نجران دیدند که آن سید و سرور با زنی جوانی و دو پسر دنشسته است و میخواهد که با اهله بیت خود مسکت کند
چون من شروع در دعا کنم آمین بگوئید و اهل بیت طهر شاهد گردید استعفا کنید صاحب رای
و عقل ایشان بود گفت ای گروه نصاری بخدا سوگند اگر ای وجوه الرسالوا الله ان یزیل جبالا من مکانها لازال الله تا اهله انتم کذلک و لا جمع

و حضرت والیشان

نصرانی علی رغم الاصلی الی یوم القیمة یعنی ای مشرکان نصاری بخدای که من محمد و اهل بیت او را اجابت می‌کنم که اگر از خدا درخواست کند که کوه
را از جای خود برکند حق سبحانه البته اجابت دعوت ایشان کند بصحت مرا قبول کند و مباهله بکند و اگر مباهله بکند دعای محمد در حق شما قبول
خواهد شد چنانکه همه شما هلاک گردید و بل نصرانی بر روی زمین نماند ایشان بترسیدند و گفتند یا ابا القاسم مرا دیار یکی بگر مشورت
کردیم رای ما باز قرار گرفت که با اهل بکنیم و ترا بر دین تو نگذاریم و ما بر دین خود باشیم و باز گردیم و بلا خود را بعد از آنکه حضرت رسالت فرمود
که چون مباهله بکنید بیاید و مسلمان شوید و از دین و آیین خود برگردید و اگر چنین نکنید من با شما مقاتله کنم و دمار از شما برآورم ایشان این
سخن شنیدند و هراسان شدند و رای در آمدند و گفتند یا ابا القاسم ما را فرصت ده تا با تو مصالحه بکنیم بر این نهج که تو ما را بجهاد
بازنداری و تیغ از ما باز داری و از ما باز نستانی و ما هر سال در هر حله تو را سیصد حله و هزار درم و هزار درم و سی و سی درع آهن عادی و سی
نیزه و سی اسب تسلیم تو نماییم و رسول خدا صلی الله علیه و آله از جریه از بیاز قبول نمود و ایشان بر این عهد و مواثیق رجوع کردند و عهد و میثاق
رمانی و عاقب بدیه آمدند و عاقب حله و عصای و منجق و مصلی بدیه نزد حضرت رسالت صلعم آورد و در هر دو اسلام آوردند و بدین جهت
مشهور است که جمع است میان حسن و حسین و ابوبکر رای کرد که این طایفه را که حسن و حسین پسران رسول خدا صلعم
و از من تخصیص ایشان است جهت و اختیار از طریق مخالف و موافق بر منتظر قرار داده از جمله حدیث ابنای هدایت ربحانهای من الدنیا ابنای
هدان الیامان فاما اوصاف و شاهد عدل الله بر من و مادر خبر آمده که روزی محمد بن حنفیه در صفین مناظره بعاویه بگوی که دامن مسلمین
فرمود اشهد لیل ابی صحاکو ای مبرهم که تو پسر منی بحیثیت گفت یا امیر المؤمنین حسن و حسین پسر فرزندان تو اند و مرا بنا رسول الله
ایشان پسران رسول خدا اند و این اجماع مستدل است که این طایفه را که حسن و حسین در آن زمان مکلف بوده باشند جهت
مباهله جایز نیست مگر از آنکه را صحاح ما گفته اند که صغیر مرفوع القلم است از بلوغ مراد از کمال عقل نه از بلوغ حد که مراد تعلق احکام شرعیه است
نه شرط عقل و ایشان در حال مباهله کامل العقل بودند و اگر چه حد بلوغ نرسیده بودند و مع ذلک جایز است که خرق عادت که از برای
ائمه و ایشان را مخصوص سازد بامری که غیر ایشان در آن شریک نباشد و بر مکلف است که کامل العقل ایشان بخلاف معتاد بوده باشد و اجماع
باشد که ایشان را بآن اختصاص داده باشد و نیز با ایشان مشورت مراد حضرت فاطمه بعراست علیها السلام چه در مباهله غیر او دیگر از زوجه
و اقارب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر نبود و این دلیل افضلیت اوست بر سایر زنان و مراد با نفس امیر المؤمنین است صلوات الله علیه
نهایت اختصاص و غایت محبت و مودت و مصدر قرب رسالت بسیار و نیز اند و که مراد نفس و مساوات زیرا که معقول نیست که انسان داعی
نفس خود باشد بلکه صحیح آنست که دعوت متعلق بغیر باشد پس البته امیر المؤمنین خواهد بود زیرا که هیچکس دعوی نکرده مخصوص بغیر امیر المؤمنین
روحه او هر دو ولد او در مباهله و این دلیل بر غایت فضل و علو درجه او است و نهایت قرب و منزلت اتحاد او به پیغمبر و وحی که کونا انبیه
مرتفع است و صعود بانبل الی امر اهوی و من اهوی الی اخر و حال الی ادنی فاذا الصعب هی الصغر و اذا الصغر کان انا و حدیث صحیح
که یزید بن سلمی روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که لا تنقص علی انا من فی و المسلمان الناس خلقوا من شجرة شتی و خلقت انا
و علی من شجرة واحدة و حدیث مشهور موسی و انا منه در کتب اهل سنت مذکور است مؤید این مقاله و موکد این صفت است و حدیث مساوات که

بمعنی در کتاب مناقب آورده نیز مستدعی تحقیق صدق این مقاله و آن حدیث آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده است که من و امامان
از ذریه من در علم و الی نوح فی تقواه و الی ابرهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب یعنی هر که خواهد که
خواهد که آدم صفی را مشاهده کند یا علم او و نوح نجی را یا تقوای او و ابرهیم خلیل را یا حلم او و موسی کلیم را یا هیبت او و عیسی روح الله را یا عبادت او
پس باید که نظر کند در مرآت روحه علی بن ابی طالب تا آنچه صور آن مرآت حاوی محسوس مشاهده او گردد و آنچه خوبان حمد دانند و تمنا دارند
و محبوب طلبه که بکمال اهل سنت است در کتاب مطالب السؤول تصریح کرده که هر من اعلی الدرجات و اسماء حاجت تشبه بهولاء الانبیاء الکرام
و جمیع ابناء و انفس با الحمراء و احدیت با غنا و مقابلات و حون تر اعلو در علی بن ابی طالب و تقرب او بدرگاه الله از طریق ابناء
و اهل سنت مسلوب شد پس مرقوم کرده که مسطور فی ابن ابی کاتب حرف تمنی رحمن تمنی تا ملاحظه از مرحوم داری و مصدر از آنکه آنچه مسطور و مرقوم شد
از علو درجه و شرف مرتبه علی بن ابی طالب ابن ابی الرافع کی با آنچه اهل سنت در کتب کلامیه و رسائل اعتقادیه مرقوم کرده اند و او را از
مستندات خود شمرده اند که افضل الناس بعد رسول الله ابوبکر الصدیق ثم عمر الفاروق ثم عثمان ذو النورین ثم علی المرتضی و این امر در نهج
بنیان ایشان صاف و بیخ تا بجان حق بر باطل بر تو ظاهر شود و محتاج بسطل مناظره نگردد و بحقیقت دریای که مقاله ایشان در این مبحث و مقوله ایشان در این
صور باطل و عاطل و غیر اعتدال و تعصب جاهلیه منشا نمی‌نماید چه مرا غافل منصف روشن است که کار قرب ابن ابی طالب عند الله و عند رسوله
زیاده از قرب علی بن ابی طالب بود و انفس ایشان نفس و لایت و تولی داشتی پس آنچه حضرت رسالت صلعم در استحقاق دعا استغاثه امین
ایشان و جمهور خیاکه اعلی بن ابی طالب استمداد نمود و در مباهله و ملاعنه اختصاص ملتزم دعای ایشان بسته و تسمیه بنی کاتب ابن ابی طالب
صحیح داده بر افضلیت شان او بر سایر مهاجر و انصار چه کلمه افتداء لا الفی و اختصاص بر شان او بر علی بن ابی طالب حضرت رسالت
بحر کالان نسبوه حسی و خاص چه در این مسئله با ما الحجر بشود کرد چه الشیء سر آنصلوب کرد در دوم باقل و شاه رزق المعنوی الذکر
فحل هذا الشیء الذی کنت فاجعه تو بی که نفس رسولی هم از کلام خدای خاکو خدا بر این آیه مباهله دال مرا کرد از اسباب بیش و دانستی و از
عناد و حمد و بغض او مستزید باید که کثر اسرار فیه را تصلیه علی بن ابی طالب همین آیه کافی بات که حدیث نفس او را در کلام مجید خود نفس حبیب
خود خوانده است و پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت احتیاج استجابای امیر نموده مصدر الاسبان حسبه قصه مذکور میسر مایه که **ان هذا**
در سخنی که آنچه کرده اند از قصه عیسی و مریم **لهو القصص الحق** هر آینه این خبر راست و درست و هر که بدان محاله کند با وجود فتوح
از سماع و حاجت است این خبر آنست با آنکه مرتبه فصل که میدان که آنچه حق و مذکور نمود در شان عیسی و مریم حق است و صدق
نه آنچه نصاری و گروه اند مصاحد از حسد و دخول الامر و اسحق آن که اقرب بسند از حد و اصل آنست که در بسند او داخل شود **و ما**
من اله و هیچ معبودی سزای پرستش **الا الله** مگر الله که استحقاق عبودیت او را ثابت است بر اراده که بیند استغراق بحمد تاکید
از برای رد قول نصاری در تثلیث **و ان الله** و بدرستی که خدای **لهو العزیز الحکیم** هر آینه اوست غالب و قادر در جمیع امور محکم
کار در جمیع اعمال و اقوال و تقدیر و تدبیر که هیچ احدی را مساوی او و مساوی او نیست در قدرت تامه و حکم بالغه تا مشارک او نتواند بود و تو اگر
فان تولوا پس اگر گردند ترسایان و روی آرند باهله و بتوحید اعتراف نکنند و از ولایت علی بن ابی طالب اعراض کنند **فان الله** پس بدرستی که خدای

عليم بالمفسدين والله يعلم بفساد و تباهكاري كه از اين دو عبد اين تفاوت و وضع مظهر در موضع مضمر دلالت است بر آنكه تولي از حق
از موجب افسادست و اعتقاد بيت و اعتقاد بيت كه مودي بفساد است بلكه بفساد عالم و در معنى تاسيس اورده اند كه ترسايان نجران
بمدينه آمدند يهود آن مدينه با ايشان مناظره آغاز كردند در ابراهيم و گفت يهود بود و ترسايان گفتند بلكه ترسا بود پس محاكمه
عليه خود را آمدند آنحضرت فرمود كه نه يهود بود و نه ترسا بلكه مسلمان بود و ما كه اهل اسلامتيم با او اولى تر از شما بود آن گفتند مگر
مدعا آنست كه ما در حق تو ان گوييم كه ترسايان در حق عيسى گفتند ترسايان گفتند ميگوئيم اعرض آنست كه ما در حق تو ان گوييم كه يهود
در باره عزير گفت حق سبحانه بجهت رد قول ايشان اين آيات نازل ساخت كه قل بگو اى محمد يا اهل الكتاب اى يهود و نصارى
و نزد بعضى مراد يهود نجرانند و يا يهود مدينه و اولى تعميم يعنى اى كافى كه صاحب كتاب توريه و انجيليد تعالوا الى كلمة سواء
بيائيد بسوى سخن راست بيننا و بينكم ميان ما و ميان شما كه سلام در آن كلمه اختلافى نكرده اند و انحراف نورزيده اند و كفت منزله
مخالف آن نيست و آن كلمه چنين كه جميع رسل و كتب بر حقيت آن شاهدند الا نعبد آنست كه نپرستيم الا الله مگر خدا را
بوحدانيت و اخلاص عبادت او كنيم و اين تعريض بود و نصارى است در عبادت عزير و عيسى ولا نشرك به شيئا و شريك نيارم خدا
چيزى را در استحقاق عبادت و هيچكس از ما سوى او را بسجود نيابيم ولا يتخذ و هم اگر بگيرد بعضنا بعضا بعضى از ما بعضى
را اربابا خدايان من دون الله بجز از خداى تعالى و گوئيم كه عزير و عيسى عبد الله و المسيح بن الله و اطاعت احبار بكنيم در چيزى كه احبار
گردند آنچه حلال و تحليل حرام را كه ايشان در تبديل و تاويل ميانند و تو ميگويند كه جواز اتخاذ احبار و رهبان اربابا من
دون الله فرمود اند و در حديث عدى بن حاتم كه آمد بخدمت رسول الله صلى الله عليه و سلم احبار و رهبان خود را نمى پرستيم حضرت فرمود آيا نمى كنيد
يحلون لكم و يحرمون فتحلون بتحليلهم ابتداى شما بعضى چيزها را حلال كرده اند و بعضى را حرام و شما بقول ايشان عمل ميكنيد گفت بلى يا
رسول الله فرمود هو ذاك اين محض عبادت و پرستش ايشانست پس اتخاذ ارباب از يهود بود كه اطاعت احبار خود ميكردند در تحليل حرام
و تحريم حلال و اتخاذ ارباب از نصارى آن بود كه احبار خود را سجده ميكردند و ميگفتند كه اين كمال ايمانست از ظهور لاهوت در ذات ايشان
ظاهرست و اهل اسلام بر دين كه ما عبدوهم ربوبيت ما اعبدوهم و لكم حرموا لهم حلالا و احلوا لهم حراما فكانوا ذلك اتخاذهم اربابا
من دون الله يعنى اتخاذ يهود احبار و رهبان خود را بندگان نبود بلكه تحريم حلال و تحليل حرام بود پس گويند اين اتخاذ اربابست و چون
اندكى از اطاع مخلوقات معصيت الله مكانا سجود و سجده ليس الله هر كس كه او مخلوقى را اطاعت كند در معصيت خدا همچون باشد بعضى
غير خدا را فان تولوا پس اگر روى گردانند اهل كتاب از كلمه حق با وجود وضوح حجت و ظهور بينات فقولوا اشهدوا پس بگوئيد شما اى اهل
اسلام و بيزار كه گواه باشيد بانا مسلمون بلكه ما مسلمانانيم يعنى خود حجت شما لازمست پس اعتراف كنيد كه ما مسلمانانيم شما
منصرف شويد يا بگو شما كه ويد يا بحكم منزل الموت بان و بر رسل متقدم حق در اين قصه بيان فرمود در ارشاد و حسن تدريج و حجاج
جدال از قبيل فرستادن و اسوال اسمى و اين تعبير كه در مقاوت مدار الطوار مناقب الوجه و مدار ان ذكر تعبيرى كرده كه محل بيند ايمان و بيم
نميدانند ايمان و جود دعاء و تعليم ايمان ظاهرش ايشانرا ايمان اهل دين فرمود كه مستفيد نوعى از اعجاز و مدار از جوز از اعراض

و في الجمل اختيار نموده اند و ما رساده نوعى ديگر ايشان را ارشاد و سلول طريقى كه اهل ما را بود و در ايشان و از حق ايشان بود با حجت عيسى و انجيل
انبيا و كتب بر آن مشتق الكلم بود و در مصباح از حق در معرفت اخبار مقاد دين اعتبار از آيات و آنچه نزد ايشان حجت بود و اشتد و با وجود تكلم
با انبيا و نمودند از آن اقرار نكرد و فرمود كه قولوا اشهدوا بانا مسلمون و در تولوا تا دين اسلام جاب حق سبحانه بيد مومن و تعليم لوكه نزد اعراض
مبدا ظهور حجت جريع سلول كه نا مستطاع اند كه مخالفت امر و تعرف در حق از مومن و ملاك آنكه حق و اتباع است در اين اعتبار فاله
و كشرة مرتب كه چون اين آيه بار آمد رسول الله صلى الله عليه و آله نامه نوشت بقيصر روم باين وجه كه محمد رسول الله الى هرقل عظيم الروم سلام على من
اتبع الهدى اما بعد فاني ادعوك الى الاسلام فاسلم تسلم اسلم يؤتك الله اجرك مرتين و در آن نوشت كه قل يا اهل الكتاب تعالوا الاية يا اهل الكتاب
اى يهود و نصارى لم تحاجون چرا شما در دين محاجه ميكنيد في ابراهيم در دين ابراهيم يعنى شما كه يهود ميگوئيد كه ابراهيم يهودى
بود و شما كه ترسا ميگوئيد كه نصرانى بود و با اين وجه در دين او مجادله ميكنيد و ما انزلت التوراة و حال آنكه فرستاده نشد توريه كه
يهود شريعت بدان عمل ميكنند و الانجيل و انجيل كه نصارى حكم آن را استفاده ميكنند الا من بعده مگر بعد از زمان ابراهيم عليه السلام و معرفت
كه ابراهيم پيش از موسى بود هزار سال و قبل از عيسى دو هزار سال و چون ايشان شريعت و اتباع ايشان متقدم بود و با شريعت يهود و
نصرانيه و چون توان داد افلا تعقلون آيا در نمى يابيد و تعقل سخن نميكنيد كه دعوى محال ميكنيد اگر گوئيد چون نزول توريه و انجيل
بعد از ابراهيم دلالت ميكند بر آنكه او بر ملت يهود و نصرانيه نبود و ابراهيم در دين كه مبتنى بر قول الله اسلام اند پس مسلم و مدعى اسلام ابراهيم باشد
گوئيم ما نمى گوئيم كه ابراهيم متسم بود باسم سامى اسلام غير از يهود كه دعوى ميكند كه اسلام ملت يهود است و نصارى را دعوى آنكه
ملت نصرانيت و انجيل و توريه كه بعد از ابراهيم نازل شده اند مستقل است كه ابراهيم متسم باسم اسلام بود و در اينها مذكور نيست كه بيرون يهود
و نصرانيه بود و در قرآن كه بعد از نهم كتاب و صحف ابراهيم بدين اسلام و نفى يهود و نصرانيه پس اين صريح حجت است بر آنكه تخصيص اسلام
بود و در حضرت رسالت و امت مرحومه كه متصف بالتسليم اسلام اولى بابراهيم از يهود و نصارى و بايد دانست كه ابراهيم متسلم و متسم
اسلام و بعضى از فروع احكام شريعت ما بجميع آن نيز كه از جمله احكام شريعت ما فرقانست در ما و اين در شريعت او نبود هاانتم
هؤلاء حاججتم هاى حرف تنبيه است كه بان تنبيه بسيار در ما از حال يهود و نصارى كه قائل بودند از آن دانستند و مؤلف اخبار او
حاججتم جدل و جگر كسى بجهت اولى است يعنى بدانيد و آگاه باشيد كه شما اگر محق هستيد كه در ما بجهول بود و بيان حافظه شما ثابت كه خصومت
كرديد و مجادله نموديد از روى عناد فيما لكم به در چيزى كه شما را بان علم دانستن آنچه در توريه و انجيل يافته ايد كه از ذكر
حضرت رسالت و صفات است در دين و كتاب ما و كه رسول ابراهيم در آن فلم تحاجون پس چرا مجادله ميكنيد فيما ليس لكم به علم در آنچه
نيست شما را در آن دانستن معنى قصه ابراهيم كه در كتاب شما ثابت كه او يهودى بود و با نصارى بلكه معنى آن كه شما اين خصومت كرديد در
چيزى كه در آن بحث نكرديد و در كتاب چون مذكور نيست كه شما اگر گوئيد اين مانند آن است كه چرا مجادله ميكنيد در اول مفاد مورد در
امر محاورى باشيد والله يعلم و خدا ميداند كه ابراهيم بر دين يهود و نصارى نبود و شما نميدانيد و انتم لا تعلمون و شما
نميدانيد حقيقت حال او را و در اين باب سخن ميكنيد و نسبت با و ميدهيد آنچه را نميدانيد و بطلان آن علم را ميدانيد و حال آنكه

حنیفا یا حنیف است مثل اصحاب و الاجر تصریح میفرماید مستغنی از تفسیر ابراهیم بود و در نصرانیه ابراهیم و در حوالی
کان سبا بدعوی کاذبه حوشاد میکوید ملکان ابراهیم یهودیا موسی ابراهیم حنیفا و لا نصرانیا و نه ترسا و لکن کان
حنیفا میلکند و کردند اعتقاد را بنیه صوری در حق مسلما گردن نهنده و راکامه نباید بدین اسلام و از روی خلاص متعاد
ملل علاقه او بر و مراعی او و ما کان من المشرکین و نبود از مشرکان از کفار قریش اهل کتاب که مشرک شدند باعتقاد الوهیت
و غیر بود از ادنای ایشان بر انکه رسالت ابراهیم و در ایه دلالت بر انکه موسی و عیسی نیز یهودی و نصرانی نبودند انکه ابراهیم
حق و حق بحاجت دین اسلام است و یهودیه ملة مخترعات است از سر بدعه موسی و نصرانیه ملة مخترعات است از سر بدعه عیسی پس ابراهیم در صدم انکه
دو فرقه ضالین از شدند اند فرموده و ما کان من المشرکین منحصر است که یهود و نصاری مشرک
ان اولی الناس بابراهیم در شی خبر از ابراهیم
مردمان بابراهیم بدین ابراهیم للذین اتبعوه هر اینه کسانی اند که پیروی کردند او را در سال او و در اخبار که ابو ملحوت از ابو عبد الله
قریب بعیسی احق و اقرب مردمان بابراهیم است اینند که در زمان او تابع جمیع اوامر و نواهی او بودند و ناصر او بعد او انکه او ظاهر و هدیه کرد
و هذا النبی و دیگر از پیغمبر است که مرسلند است والذین آمنوا و انانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر چه موافقت او امر ابراهیم
ضرور دادن ایشان حقیقت او را بحجه و تنزیه ایشان او را از اسم عیوب و نواقص و اقرار بمعجزه صلی الله علیه و آله که حجه تعظیم امر او اهل قدر و
ساتند او را معبر و مسکامل والله ولی المؤمنین و خدای دوست مؤمنان و سازنده کار و یاری دهنده ایشان و ولایت
شهه حسنی ایمان ایشان و در این آیه دلالت است بر ثبوت ولایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از اولی الناس
بالانبیا اعلمهم و اولاهم بعد الاولین الیه فرمود کان ابی محمد بن اطلع الله و ابن ابی نجیحه و ابن عدی و محمد بن عصام الله و ابن فرست فرا
معنی او امر و مان بر جمیع اعلم ایشان بانچه آورده اند از نزد خدا ایشان و صیاز ملاقه ایمه کور فرمود که اولی محمد کحلی که کان
کسی که اولی کرده در قرابت او و بیاشد و تمسک بحجه کحلی که عصیان کند بخدا و اگر چه در قرابت قریب پیغمبر باشد و اجر در صلی
الله علیه و آله و نیست که مهتری و اولی از سخن از داشته و اولی مرد در حق ابراهیم و بعد از ابراهیم قرآن فرمود که ان اولی الناس بابراهیم
و قبل این گفت که در بعضی تفاسیر مذکور است که محمد اصحاب اهل کتاب بالسلمان در مقام محاجه در آمده گفتند و ما اولی بابراهیم
چه او یهود یا نصرانی بوده و او بحمد بحجه در قول ایشان بلکه مذکور انزال فرمود و در اخبار اهل بیت که کثیر است که آیه در حق و بحاجتی
وارث و تفصیل این قصه روایه کلبی از ابو صالح از ابن عباس که عبد الله جاسر و اکثر اصحاب رسول الله روایه کرده که چون حضرت رسول صلی
اصحابش از مکه هجرت کرده بمدینه رفتند و بالحاجه مقام کردند و رسول الله صلی الله علیه و آله بمدینه مهاجر فرمود و یهود و نصاری و
بعضی از مسلمانان حیث و حسدی که صابه ایشان گشتند و قریش در دار الندوه حاضر شدند و در این باب اندیشه کردند رای ایشان
را اتفاق کردند که بعاقبت بحاجتی که با ایشان بمن بود از رسول و اصحاب او انتقام کشند و بر ملک اعظم تحف و هدایا فرستادند
و عمار بن ابی معیط و عبد الله بن ابی سعید و او نیز بحاجتی فرستادند و او را گفتند که جعفر بن ابی طالب و اصحابش از مکه بحبشه آمده اند
صحبت تو بوده اند تمنی کن که در دین مخالف دین تو اند و بر مذهب و طریقه تو طعنه میزنند و قدح میکنند در عیسی و مریم ایشان را کفر

و قتل ساز چون عمرو و عمار نزد بحاجتی آمدند و او را سجده کردند و تحیه و تسلیم طریقه کسان و ایشان بود و شتم رسانیدند و میگفتند
موسی و اشتند و گفتند که ما با سایر قریش هواخواه و دوست داریم و از روی اشفاق و نصیحت میگوییم که ایشان این مرد کذاب
که میان ما خواست دعوی میکند بر حد ما شوم و بعین از انکه کار و بار او قوی یابد و استیلا کند بنای کار او را در هم شکنی و عمار
ساری و ما بگرفته ایم از تکای سنوی گرفتار کرده ایم که هیچکس با ایشان ملحق نتواند شد و هیچ تحفه الحاجه بود و بعضی از اندیشه
و خاص سخت گشت بسبب عرض حوره را اجمع تر و قوی تر ساده فاتر اعیب بود و دین و ملل تر اتباع ساده و در مرض تلف اندازد در حوالی
ایشان را اصحاب کلمات بیند ساده و ریت موکلان خود و ان نزد ما فوت ناشر ایشان را الهی بگیریم و ما بگر ارضه ایشان را امر کرد و بعاقبت صدق
قول ایشان است که چون نزد فرایند نزاحمه بکنند و زبان استکاف یابد چون عمرو و عمار و این جزء امر جعفر بحاجتی رسانید کسی را بطلب
ایشان فرستاد چون نزد کار رسیدند جعفر را طلب بار ایشان کرد فیتاذن علیک حزب خدا از تو اذن بطلبند بحاجتی گفت
بله حلوا بادا الله در آیند با ایشان خدای و چون بر بحاجتی در آمدند سجده نکردند عمرو گفت ای ملک دیدی که ایشان چه میورزند سجود در
عادت و نبود نزد ما سجده بکردند بحاجتی جعفر را گفت چرا سجود در آمده سجده نکردی و بخشی که عادت شده نزد ما کرد و جواب داد جهت آنکه در
دین ما سجده مر غیر خدا را جایز نیست که کار بکار خالق و عالیات این تحیه و تحفه که ملت میز سنید بود چون حرم پیغمبر ما از زیاده ما را
این تحیه بود و گفت نجیب ما سلام است چه این تحیه اهل بهشت است بحاجتی را از سخن بسیار خوش آمد و گفت که ابو جعفر گفت حق و در
تورات و انجیل که از کلمات مهجور الحرز ایشان بود که تحیه و سلام است جبرئیل در بیان تا کلمات که در وقت دخول گفت که دنیا و
علیه حزب الله جعفر گفت من بود و بحاجتی گفت بس تو امر ما خود و ما خود و کر جعفر سخن در آمد و گفت چون در صفت سخن محمد الطهار گفت
خلاف طریقه ادب بسر کلمه جعفر اختصار خواهد نفت ملخص این که از القمار ماتی و بیان من و فهم من حکم بحاجتی گفت چنین است جعفر
ارتیان بر سر کما اگر ایم بیابد بحاجتی بر الا عمرو سوال کرد عمرو گفت ایشان از اندوز کریان و احوال فرمند جعفر گفت از بهر کار ما هیچ
چون نبیر حق صادر شد تا ایشان طالب ایشان عمرو گفت چنانکه ایشان از قطره خون بیخته اند گفت ایشان استمساک کرد مال کسی در ایشان
مطالب او کنید بحاجتی گفت اگر مقابل قطاری از مال ما دعوی کند من بر ایشان گفتم عمرو گفت چنانکه ایشان در مال ما تجاوز کرده
بحاجتی گفت پس از ایشان چه میطلبید عمرو گفت ای ملک که ما را ایشان بدل بدین بود و بود و ان دین اسلام نمود و ایشان از کفار استند و تابع
دینی جدید شده اند و ما بر دین آبای خود را نیم بحاجتی گفت آن دین چه دین بود که بر آن بودید و این دین چیست که اکنون ما بر آنیم در اسلام
دین که ما و ایشان بر آن بودیم دین شیطان بود چه آن عبادت اوثان بود و دین که ما بر آنیم خدای رحمن و لوح دین که اکنون ما بر آنیم در اسلام
که دین جدایت رسول او و تبعیت کتاب او که پیغمبر خود مرسل ساخته و سوگند خورد که بحاجتی گفت جناب انجیل و تورات و مصدق آن بحاجتی گفت ای جعفر بخوان
را از سبکوی فرمود تا ناقوس زدند و قسیسان و رهبانان همه حاضر شدند بحاجتی ایشان را گفت آیا خدای که انجیل با موسی و احمد داد و او
انجیل نوشته شده و گفته هر که با ایمان آورد من ایمان داشته و هر که کافر شد من کافرم بدانست بحاجتی گفت این پیغمبر که عیسی بر خبر
زده و آنچه نمی گفت و بر احکام بیان از خدای عز و جل که از انجیل و بیان هر دو را گفت و از نوشته و صفت که محمد جواب

وتیمم و تنوجد حدیدی و اعتیاد اصنام بهمکند در جعبه رکعت از کتاب شما خبری بر من خوانید سوره العنکبوت و سوره الروم
خواند بخاشی با السامه خود بگریست و گفت زدنا هذا الحدیث الطیب لمن یحسن بکر از آیه کن برای جعفر سوره الکهف و خواند
عمرو بر حوالت تا بخاشی را بخشم آورد و گفت عیسی را مسلم میدهد بخاشی گفت شما در حق عیسی و مادرش چه میگویید جعفر سوره مریم
و خواند چون بذکر یحیی و عیسی رسید بخاشی خاشاکی برداشت و گفت والله که مرتبه عیسی باندازه این نیست که شما میخواندید حضرات
بروید که شما هیچ چیزی و ترسی نیست که شما حزب ابراهیم عمرو که حزب ابراهیم ایشانند گفت الحاق کرده اند و میهمانی که نزد وی اند گفتند
و صلحا کان از انکار این معنی کردند گفت حزب ابراهیم باشیم و ما با او سزاوارتریم بخاشی مال هدایا ایشان را داد و گفت این ایشان
رشوت رسانیدند که مرا از همه پادشاهی داده اند من رشوت نخواهم گرفت حضرت رسول را بهمکند که فاضطرار کاری جعفر دار و اگر حضرت
موافق و لجاجتی که در حق میکنند ایشان را نیز در مدینه در دوره ملاک ان اولی الناس بابراهیم الایه و مرویست که یهود علما و صلحا
او حضرت پیغمبر را دعوی میکردند و میخواستند که ایشان را از راه بکردانند و جایی که در سوره الفتح مذکورست و جمع
کمودن خالقه بین اهل الکتاب دوست میدارند بعضی تنی میکنند و آرزو میبرند که کری از اهل کتاب کمهودند لو یضلونکم
کمراه کردانند شما را حطاب جماعت و معاد و خدیجه و ابو سعی او و ما یضلون الا انفسهم و حال آنکه ایشان نیستند مگر خصمان خود
یعنی تخطی شود و اضلال ایشان و وبال آن راجع نشود مگر بر ایشان زیرا که اهل ایمان دعوی ایشان را قبول نخواهند کرد و ایشان عقوبت
مضاعف آنرا و عذاب ایشان شود در دنیا و آخرت و با آنکه میدانند که گمراه نمیکنند مگر اهل خود را یا لکتبون و حال آنکه میدانند
ایشان جهل که وزر ایشان مختص است با ایشان و ضرر آن اصلا متعدی باهل ایمان نمیکند و با آنکه میدانند که جمع مومنان را میخواهند
گمراه ایشان کنند و اضلال یعنی اهلاک کنند لهم اضلالا فی الارض اهلاک یعنی اهل کتاب میخواهند که شما اهل اسلام را و حال
آنکه این قصد و تمنای ایشان موجب هلاکت ایشانست در دنیا بقتل و سبی و مذلت و در آخرت بعذاب دوزخ ایشان را علم بحال کسی
خواند یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون چرا کافر میشوید و میکنید بایات الله بآیات قرآن
منتظم من بعد آخر الزمان و انتم تشهدون و حال آنکه گواهی میدهید که قرآن و انجیل حق است و در هر دو کتاب صفت
پیغمبر آخر الزمان و آیات قرآنی که از جمله معجزات و دلایل ایمان چیزی است و صورت نبی و حال آنکه عالمید بطریق تجارب و مشاهده
ان نوع فصاحت و بلاغت فوق طاقت بشرست و هیچ کس بآیات الله نمیرسد و مومن و مومن دال مصدق قرآن و انجیل و مراد
بآیات جمع معجزات و دلایل است بر صدق پیغمبر و گویند مراد بآیات قرآن و انجیل که دلالت میکند بر ابراهیم حنیف و مسلم بودن
حق دین اسلامست یا اهل الکتاب ای گروه یهود لم تلبسون الحق چرا میپوشانید و مخلوط میسازید راستی را بالباطل کجی
ناراستی که تحریف قرآن است و ادراج باطل در صورت حق و یا تفسیر در تفسیر میان حق و باطل و چرا میپوشید از برای آنکه قبول امت
جهت آخر الزمان داشتید با انکاری که میدارید یا ایمان موسی و عیسی را با انکار محمد و تکتمون الحق و چرا میپوشید
راست را که صفت محمد مخفی است و نعت او و انتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید آنچه کتمان آن میکنید و یا آنکه میدانید که کتمان شما

پوشیده نخواهد ماند و حق اظهار کتمان شما خواهد کرد و یا میدانید که چرا نعتی که امروز حق تعالی است بهم سود شما منطبق میکردد
الله ثم نوره ملک و داد کار جهان بکرد شمع خورشید از آن نفس و هاره آنکه دوازده کس از خیبر و عوینه اتفاق کردند که در اول روز
بدین محمد در آیند از روی مکر و حیله و آخر روز بازگشت نمایند که ما در کتاب خود تامل کردیم و ما اعلام احبار خود بحیله حیله بودیم بطلان
دین و فساد آیین شما بر ما روشن شد و دشمنانی که موعود و پیغمبر تمام موجودست یکی که بر جمله صفتی از صحابه در تورات و انجیل
انجیل مخفی از روی کراهت نخواهد گفت و با رجوع علمه را صاف ایشان انجیل حق باشد نخواهد نمیشد و بعضی از اهل محمد
شد که دین ما را بدیده حق مومنان را از این مکر خبر داد فرمود که وقالت طائفة من اهل الکتاب و گفت گروهی از یهود یعنی آن دوازده کس
آمنوا ایمان آورید بعضی مهاجر اقرار کنید بالذی بآنچیزی که انزل علی الذین آمنوا فرو فرستاده است بر کسانی که گرویده اند بر موسی بقرآن
وجه النهار در اول روز و اکفروا آخره و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بیدا بخیر که در اول روز اقرار کرده اید لعلهم شاید که توفیق
بسبب انکار شما بدار اقرار در شک افتاد یرجعون باز گردند از دین خود بجاهد و شاید که بکلی کفر آنند که این ایمان شما از راه شک
کامل نیست از حب الدنیا بکسب یهود شاید که اشرف و مالک بر حقیقت جامه خود را کنند که ایمان آورید در اول روز مسلمان
در ما صبح متوجه کعبه شوید و در ما عصر روی از آن گردانید بر حب الدنیا و قبله کردن اصحاب محمد را مثل اما یدشا بدو
بر حب الدنیا مکن و بکسب را بگذارید مقصد آنکه گویند اما نیکی که ایمان آورده اند بر حق و رجوع کرده اند از بر حق بر ایمان حق بر اگر دین
یهود جمع نمیکردند و چون دیدند که رزق ایشان ظاهر شد و مومنان مکر ایشان اطلاع یافتند بیهود مدینه را وصیت کردند که
ولا تومنوا اعتراف مکنید تصدیق لمن تبع مگر بکسی که پیروی کند دینکم کیش شما را که ملت یهود است زیرا
سبب آنکه از اهل اسلام با یکدیگر گفتند که اظهار ایمان خود میکنند در اول نهار مگر مر آنکسی را که بر دین شما بوده اند و مسلمان شده
جمع ایشان را بر حرامست قل بگو ای محمد بایشان که ان الهدی بدرستی که هدایت مطلوب هدی الله دین خدا
اسلام که موجب فوز و رستگاریست و رسیدن بمثوبات دنیوی و اخروی و از جمله معتبر ملت در میان بهمین رفتن ایشان و عدم قبول
کیدایشان بر اینجا کلام ایشان ایمان میکنند که ان یؤتی احد شما تعلق بلا تومنوا یعنی اهل کتاب یکدیگر را نصیحت کردند که بهم
اتباع خود را اعتراف نمایند با یکدیگر اوست آن کسی یعنی اهل اسلام مثل ما اوتیتم مانند آنچه داده شده اند از علم و فضل و حکمت و حج
و رایعین و معجزات چون تلاوت و ریاضت و سلوی و غیر آن و یا اظهار ایمان میکنند که داده شده است امت اسلام آنچه داده اند و مکر
باتباع و اتباع خود یعنی از اهل اسلام میکنند تا موجب ریاضت ایشان گردد در ایمان بحسد و رشک کار میکنند تا داعی
ایشان شود در اسلام یا مستلزم ان یؤتی محذوف و تقدیر این که لان یؤتی مثل ما اوتیتم فلا تقروا لا تقروا الا لمن تبع
بجهت حسد و یعنی شما با یکدیگر داده شده است با حدی مانند آنچه بشما داده اند بجهت دیگر بر مکر دید و گفتند با یکدیگر که آمنوا الذی
انزل علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم یرجعون و قوله ان یحاجوکم عطف است بر یؤتی و رجوع تلاه یعنی اعتراف میکنید
بحسد خود و غیر اتباع خود را با یکدیگر مسلمانان مخاصمه کنند عند ربکم نزد پروردگار خود یا اهل اسلام را بحجت باشد و یا

هیچ کس اظهار ایمان نکند با آنکه مسلمانان تحاشی نمایند نزد خدای خود مگر اشراع و اتباع خود را از روی حسد با آنکه مسلمانان تحاشی نمودند
نزد او بیکار خود و نزد او مکروه را کشد و در تفاسیر ثلاثه مرجع ضمیر در بحثا آنست که در پیش جهت دیگر که مراد بآن ضمیر اتباع ایشان بود
بجهت رد و ابطال قول یهود میفرماید که **قل ان الفضل** بگو ای محمد در سخنی که از تو در علوم حکمت و امر نبوت و از تو در
بید الله بدست خدا است **یؤتیه من یشاء** میدهد آنرا بهر که میخواهد **والله واسع** و خدای بسیار رحمت است **علیم** و دانا باستحقاق و اهلیت
یختص برحمته خاص میگرداند رحمت خود که نبوت و ریاست اسلام را و اقرار **من یشاء** هر کرا میخواهد بسبب استحقاق آن او را **والله**
ذو الفضل العظیم و خدای صاحب فضل بزرگ است بر مؤمنان در این معجزه باهر این معجزه مارا اسم و لجاج از سر او فرو گیرد
علاوه التنبیه علمیان داده و رفع مکاید ایشان و لطف مؤمنان را در ثبات ایشان در عقاید خود و نیز شخصی است که نبوت را مسلم
بیت استحقاق بدست کان ابن عباس مروی است که مردی هزار دینار بود بیت توفیق طلاء از دعبد الله بن سلام بودیعه نهاد و عبد الله هزار
باو کرد و اصلا در خانه کرد و شخصی دیگر یکدینار نزد فنحاص بن عازورا بودیعه بگذاشت او را در خانه نگرد و منکر آن شد و چون
حال هر دو بود در این آیت **من اهل الکتاب** و از اهل کتاب **من ان تامنه** کسی باشد که اگر امین سازی او را **بقنطار**
هزار دینار طلا **یؤده الیک** ادا کند مال را بتو مراد عبد الله است **ومنهم** و از ایشان **من ان تامنه** کسی باشد که اگر امین گردانی او را **بدینار**
یکدینار طلا **لا یؤده الیک** ادا نکند و باز ندهد آنرا بتو **الا ما دمت** مگر آنکه همیشه باشی **علیه قائما** بر سر او ایستاده و مطالبه
در مطالبه آن بتقاضا و ترافع رفاعه جهت مراد فنحاص است و در مصحف قیاس آمده اند که در اینجا مؤمنان بر مال اکثر نصاری اند زیرا که مال زیاد
امانت و مراد بخائنان در مال قلیل موجود زیرا که غالب در ایشان خیانت است و قنطار عبارت از بوست گاو پر از زر و مراد از
مال کثرت مراد بدینار قلیل حاصل که چون یهود مغرور باید که چون یهود بر ایشان اعتماد میکند و غرور میشوید که ایشان مال مسلمانان را
حلال میدانند مروی است که یهود میگفتند که مالهای عرب را مباح و ایشان از ما غصب کرده اند بدین وجه که فرمودیم مارا حلال
بود که مال ایشان را تصرف کنیم و حرج از ایشان برداریم **ذلک** این ترک ادا و خیانت یهود را **بانهم قالوا** بسبب آنکه گفتند **لیس**
علینا نیست بر ما **فی الامیین** در باب خیانت بعرب که خوانده میشوند بامیین **سبیل** گناهی و عقوبتی در امر مستقرض مال
او بود که هر که تورات نمیداند امی است و ملا امی را خود حلال میدانستند و میگفتند که در تورات مذکور است که مارا جایز است که با مخالف
دین خود خیانت کنیم از مقابل مزیت که بیان یهود از اسلام بود لا تکتمون حق بود در ایمان او و در جواب وقت ادای مال در امد عرب
ایشان گفت که مارا خبری نمیدهد که شما دین مارا رها کرده اید و دین محمد اختیار کرده اید و در کتاب ما نوشته است که مال غیر
بر حلال خود بکذب ایشان بود مینفرماید **ویقولون** و میگویند در این سخن **علی الله الکذب** بر خدا دروغ را چه در امر
و شرایع یا در ادای امانت حکم و قرار **وهم یعلمون** و حال آنکه ایشان میدانند که خیانت را پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان
در وقت نزول آیه موده که کذب اعداء الله ما من شیء فی الجاهلیة الا موضوع تحت قدمی الا الامانة فانها مؤداة الی البر والفاجر دروغ گفتند
دشمنان خدا هیچ چیز در جاهلیت نیست مگر که در زیر قدم من است در تحت تصرف من مگر امانت که ادا کرده شود بنیکوکار و بدکار

بلی آری **من اوفی بعهده** آنکه وفا کند بعهد خود و بجای آورد آنچه اعتقاد کرده باشد که بر ایشان میباید بلکه بر ایشان واجب است و در خانه
عوض و قوله **من اوفی بعهده** اشیا و اسباب بجهت فرد جمله که علی ساده است و ضمیر راجع بمن موصول با الله میگوید هر که وفا کند بعهد
خود با بعهدی که خدای با او بسته است و در قرآن مبادا امانه و قول خیانت **واتقی** و بپرهیزد از حرام **فان الله** پس در سخنی که خدای
یحب المتقین دوست میدارد پرهیزکاران را بعموم متقین که نایب ضمیر است که راجع بمن است و اشارت باینکه تقوی ملاک امر است و راجع
امانت و غیر آن از ادای ماموران و اجتناب از منهیات و از صواب و روایت است که هر که سه خصلت در او باشد منافق اگرچه نماز کند
و روزه دارد و دعوی ایمان کند یکی آنکه چون حدیث کند دروغ گوید و دوم چون وعده دهد خلاف کند سوم چون امانت باو دهند خیانت
کند و ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که بار کنان رات کوی امیر فردا قیامت با صدیقان و شهیدان باشد و نیز از آنحضرت
مرویست که هر که ایمن کرد انسانی را بر مالی و ادا نکند با آنکه قدرت داشت باشد که در مکند بجهت تزویج حور العین نماید با هر چه خواهد
کلبی روایت کرده که جمعی از علما و احبار یهود در سال قحط نزد کعب بن اشرف آمدند و از او کذب خواستند از آنکه چه میگویند در باره این مرد
دعوی نبوت میکند گفت که او پیغمبر خدایان کعب ایشان سخن در غضب شده گفت من میخواستم که عطای بسیار و صله بیشتر از طعام و کسوه و نقد
فنا صام تمام بجهت این سخن خود را از محمد و مکر دانید بدیدید و بدانید که این یکدینار بشما رسد ایشان از سخن خشمناک شدند و گفت شما بکار
کار ما مشتبه شده باشد و ما را بمهلت دهید تا بر و بیرون محمد را بیینیم و در کتاب خود نگریم و وقت او را در کتاب خود مشاهده کنیم و بیینیم که
مراقبت با محمد کند گفت چنین باشد پس نزد محمد آمدند و حرفهای او را مشاهده کردند و چون نظر در تورات کرده صفات او را در آن
مراقبت از دیدن تحریف و تغییر از آنات بود و صفاتی که صفات او بود بجای او نوشته و نیز کعب گفت ما غلط کرده بودیم صفات محمد
لعن الله آنکه در تورات مرقوم است مخالف صفات این شخص است که دعوی نبوت میکند پس ایشان محرفه را برو خواندند کعب بسیار خوش حال
شد و ایشان را اطعام و انواع عطا عنایت نمود و حق جانب او را برو فرستاد که **ان الذین یشترون** در سخنی که ایشان میفروشند و بدل میکنند
بعهد الله عهدی را که با خدای بسته اند که از امانت محمد و او و طاعت و ترک معصیت و گویند در اسم و صفت هر چیزی که عهد کرده
و مستحق آن و صاحب کتاب و گفته که مراد اخذ میثاق از ایشان بکذب و نوشتن بر آنحضرت **وایمانهم** و سوگندان دروغ
خود که در باب مخالفت پیغمبر بآنچه در تورات مسطور بود **ثمنا قلیلا** بهای اندک چه متاع دنیا اگرچه بسیار است در جنب آخرت حقیر است
گویند که ایشان صاحب جوهر بود و گروهی که ایشان را تشویق کرده بود و نعت پیغمبر را تغییر و تحریف داده و روزی از دعوت نمیخواستند که
صفاتی که در تورات است علامت صفات محمد است **اولئک** آن گروه معهد شکنان و سوگند دروغ خوران **لا خلاق لهم** هیچ نصیبی نیست مر
ایشان را **یوم القیمة** در آخرت از ثواب خدای **ولا یکلمهم** و سخن نکند خدای با ایشان سخنی که از خوش دل شوند یا اصلا ایشان سخن
کلمه ملاک عذاب از روی غضب با ایشان سخن کند و یا استماع شنوند کلمات خدا و آیات او و ظاهر آیات کاین کتابت از غضب و خشم خدا بشنوند
لقوله **ولا ینظر الیهم** و نظر رحمت بسوی ایشان نکند **یوم القیمة** در روز رستخیز و مغفرت که هر که ساخطا شد بر غیر خود و اسمانه تا کید
البته اعراض میکند از او و از کلموا الی الناس بجانب ایشان مخاطب آنکه کسی که شخصی مجتی دارد با او مقابله میکند و بنوشته او نظر میکند و در نزد الناس

تعریف کلام خدا

وعده ما بنا نقض کرده ایم

که ظهور شده بالی باشد موجب رویت رسالهها ملائکه نظر الی ای بحق ولا یکلمهم و بال خدا و ایشان را از لوث گناه و پاک نمایند
ایشان را نمایند ولهم عذاب الیم و مر ایشان را است عذابی که الوان منقطع نکرده و بجهت تحریف و تغییر آن جمهور اگر دو قول است از صنایع محمد
از عبدالله عامر مرویست که این آیت در باره امری القیس بن عابس کندی و عبدان بن اشوع نازل شد که دعوی بیع میکرد در امر القیس و
بینهما است که یکدیگر را بدرسول صلعم امر فرمود که امرؤ القیس سوگند بخورد امرؤ القیس قصد کرد که سوگند بخورد این آیت نازل شد وی بترسید
و سوگند نخورد و زمین بیدان باز گذاشت و بایزید مرا در عهد خدا و طاعات است و نزد او خرج نمود و الیتر داده اشت و نفس بود و خصم او
که سابقه داشت در زمین یا در جایی و حضرت رسالت رجوع سوگند راست نمود و قبول او سوگند خورد و الا این آیت نازل شد و اشعث بکوفه
بوده اعتراف کرد که این زمین خصم اوست و آنجا دو تن که شخصی شاهدی بیاورد از اوده که بنزد وست و رد رجوع سوگند خورد و بزرگ
بسلم خرید و او حق خود این آیت را در باره او نازل ساخت کلبی از ابن مسعود روایت کرده که سمت رسول الله صلعم من حلف علی یمین کاذبة لیقتطع
مال اخیه المسلم لقی الله وهو علیه غضبان زلا هن الآیة یعنی شنیدم که آنحضرت فرمود که هر که در رجوع سوگند بخورد تا بجهت آن مال برادر مسلمان
را ببرد روز قیامت حق سبحانه بر وی غضبناک برخیزد و بعد از آن این آیت نازل شد و ابو امامه نیز از آنحضرت صلعم روایت کرده که
هر که مال مسلمانی ببرد بسوگند دروغ حق تعالی دوزخ را بر او واجب گرداند و بهشت را بر او حرام سازد گفت یا رسول الله اگرچه آن مال اندک باشد
فرمود آری و اگرچه شاخی از شاخهای اراک بود و جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که عظیم‌ترین گناه شرک بخدا و عقوق والدین و
سوگند دروغ بآنچه ای که جان کسی باعراض کند هر که سوگند دروغ خورد و چیزی را که آنچه بخیر نمیدارد بخورد تا مدعی کرده علامتی از
بدل او مانند تا روز قیامت در اسیر الموسین صلوات الله علیه فرموده که نرسید از آنکه سوگند دروغ خورد که آن سرها را بویران کند تا
از دیار خالی گرداند و بنزد و صفحه اهل تحریف میدهد که ان الذین یشترون بعهد الله یعنی کسانی که
وحی را عطف و ابو الفتوح کنایه من الحقوق و مال بن صیف و اشال ایشان از احبار یهود یشترون بعهد الله
بالکتاب بخواهند کتابی که فرستند و بر آنچه ایشان بجهت در جواب زمخشری میسازند مسئله از حروف یا در قرآن منقطع میکردانند
کتاب و آنرا که از طور نور میخواست قرآن از تحریف میکرد داشت و جان فرا نمیشمارند که از تورات و یا از تحریف میکرد داشت
بعرض دنیا و کسب و ابو الفتوح بعضی میخواند یشترون بعهد الله تا نمایند آنکه بجهت ایشان بخواهند من الکتاب از تورات صفت
زمهار یا جهان را بخواهند که مسلمانان بر یهود است بجهت ناشکران میدهند بحرف از تورات وما هو من الکتاب و حال آنکه
نیست آن بحرف از تورات ویقولون هو من عند الله و میگویند که آن بحرف و معنی از نزد یک خدایست وما هو من عند الله و حال آنکه
نیست آن از نزد خدا این تاکید در ما هو من الکتاب است و تشنیع و بیان آنکه احبار بود از وی تصریح حال قول او نه بر وجه تعریض این کلام
دلالت بر آنکه سابقه از نزد خدا نیست بعد از اصل او چه اگر معنی او سود البته از نزد او سود بنزد خود بجهت باطل بیان کرده اگر گویند چرا نسبت
من عند الله بیان خلقا و فعلا از نزد او نیست در آن الا که مقصود در آیت جواب است که اگر چنین بودی بنزد ما هو من عند الله که
بر آنکه رجوع واقع شده جایز نبودی که علی الاطلاق واقع شده بجهت آنکه جایز نیست که آن محرف الکتاب باشد و حال آنکه

نفی باشد ما هو من الکتاب تحقیق جایز باشد که من عند الله باشد و بعضی از وجوه بجهت اطلاق نفی ما هو من عند الله ویقولون علی الله الکذب
و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن میگویند وهم یعلمون و حال آنکه ایشان میدانند که دروغ میگویند این تاکید و مبالغه من عند الله
و محرفان بکذب بر خدا و تهمت در آن محال است ابن عباس نقل کرده که ابذر هرود و فرود آمده بود آن روز سایان جهت ایشان هر دو در نزول
انجیل تصرف کرده بود آنچه در باب مسلمانان و احکام شریعت ایشان بود از آن حذف کرده و ملاقی آن در موضع از تحریف نموده حق سبحانه
این فصل تشنیع ایشان را بر مسلمانان اخبار فرموده و رسید از بیان تحریف ذکر افترای نصاری میکند که دعوی الوهیت
عبادت خود فرموده پس بجهت رد ایشان گفت که ما کان لبشر هرگز نبوده و نباشد و نشاید مر آدمی عیسی را که آن یؤتیه الله الکتاب
خدای او را انجیل والحکم و فهم آن ما علم بفضل امور و اقتضیه النبوة و پیغمبری ثم یقول پس گوید آنکس للناس مر مردمان را ایشان
خود را کونوا عبادا لی باشید شما بندگان و پرستندگان من دون الله جز از خدای عطا از ابن عباس روایت کرده که ابو رافع قرظی و
سید نجران گفت یا محمد آیا تو ما را فرمودی که تو خدای خود پرستش تو کنیم و ترا خدای خود گیریم و آنحضرت فرمود پناه بخدا از آن
غیر الله و ما را نیاموزد غیر الله تا بپرستیم بجز خدا از آنکه غیر او را پرستش کنیم و بپرستش عبد خدا امر کنیم فما بذلک بعثنی و لا بذلک امرنی
مرا با مبعوث نساخته و باین امر نفرموده چون این آیه فرستاد و در جنس سنگ دوی انصاری مدینه شتری داشت در مدینه تا آنکه بیرون
از کار بیفتاد و خواست تا او را بکند چون آن نخواهد حاضر کرد و قصد شتر بود دست بر نجس و سر بود تا بر سجده رسول او را زاد که السلام
علیک یا رسول الله چون رسول دوی با او کرد او سر بر زمین نهاد و سعد آن سر و دست و زبان را بصحیح گفت یا رسول الله شکایت ملازمان
مدتی طولانی که خدمت او میکنیم چون پیر شدیم و از کار باز مانده میخواهد که ما را بیع کند رسول صلی الله علیه و آله اگر فرستاد و آن مرد را بخواند
گفت ای فلان این شتر را بفروش باین مخفی گفت یا رسول الله نه و جان من فدای تو باد جان و مال این از تست رسول صلعم آن شتر را از
قبول کرد و او را آزاد کرد و در مدینه میگردید و او را از آب و کاه هیچ منع نمیکردند و سبکتر و هدا اعتیق رسول الله این آزاد کرده رسول
خلافت صحابه چون دیدند که شتر هر کاه بمنبر رسول صلعم سجده میکند گفت یا رسول الله بهتر ترا سجده میکند ما بیشتر ترا سجده کنیم فرمود که
لا ینبغی السجود الا لله سجده جز خدا را نشاید اگر حضرت بودی که مخلوقی مخلوقی را سجده کند من بفرمودمی تا زن شوهر را سجده کند
و در روایتی آمده که مردی مرد بمعبر صلعم آمد و گفت یا رسول الله السلام علیک کاینه مصنعا علی بعض اهلا نتهرک ما سلام بر تو میکنیم
طریقی که بعضی از ما سلام بر بعضی میکند آیا بجهت تو کنیم ما استاری نیست میان تو و میان سایر امت آنحضرت فرمود لا ینبغی لاحد
لاحد من دون الله و لکن اکرموا اخوانکم و اعرفوا الحق لاهله روا نباشد که سجده کند بجز از برای خدای و لکن تکریم بود و تعظیم بجهت
کنید و حق او را بشناسید و هر کس را نوید آنکس اگر او کند حق او را بشناسید و الزام او بود که کس را جایز نیست که گوید مر زمان که بر پرستش کند
مرا بجز از خدا ولکن و لکن کونوا ربانیین باشید کاملان در علم و عمل و بی و لسان و استوانه در خدای شناسی
ربانی منسوب بتربیت و زیادتی الذی بجز الجانی و رقبانی که منسوب کنند الجهد و کبیر الرقبه است بعضی شدید النفس باشید عاموده خدای و احکام
آن بما کنتم بسبب آنکه شما کتاب میخوانید و تدرسون بخوانید و در استنباط آن کتاب را در تواریخ کنید که ما مصدقیه است و با سنت

حکایت منع از آزار کردن رسول صلعم

ونقد برایت که سبب کوکه معلمین و سبب کوکه دارسین یعنی در علم و عمل کامل و تربیت التمسک باب و سبب بودن شما اصلاح
کتاب و سبب بودن شما در درس کوینده کان جهلا تعلیم تعلم اسرار حقیقت و اعتقاد و عمل باز جبر از معنی این خبر مهمی شود که ربانی
کسیست که علم را پرورش دهد بلطافت و استفاده را که محمد بن الحنفیه در روز وفات عبد الله عباس فرمود که مات الیوم ربانی هذه الامة فی
این و امیر المؤمنین صلی الله علیه فرمود که الربانی من یربی العلم ربانی کسی است که علم را پرورش دهد یعنی موسس و مقدم تعلیم
و تعلیم آن باشد و در ربانی دیگر امیر المؤمنین و ابن عباس و حسن بصری که الربانیون هم فقهاء کاملا و فقاء و سدی گفته اند که هم حکما
علما و از جبیر گفته که هم حکما انقیاء و زهاد و یرهم الربیون الله و زمام الناس فی الولایة بالاصلاح و در حاشیه تفسیر ابو علی طبرسی که
از مجمع مستدل است که ما من مؤمن و لا مؤمنة و لا آخر و ملوک الارض علیه حق و لیس آن یعلم من القرآن و تفقه فی دین مؤمن و
زن مؤمنه و آزادی و بنده باشد مگر که خدا بر حق واجب و لازم که علم قرآن را بآموزد و احکام آن را بداند و مقدار آن را بر
دل فرمود و در ابن عباس روایت که مراد بیشتر در این حضرت رسالت است و بکتاب قرآن در طالب قیمتی آورده که ربانیان دانایان
باشد بخدا و مردمان در امضا کار بجوع و وقایع اشوی ستوده ربانیان اختیار باشد ربانیان اهل مؤمن ربانیان مجرد اند که مقدم رسید
کوئین زیرا که از کل بیرون حق نشناسند و جهاد کردن با نفس و بندگی و روی نوحه از خود برداشته و مولی آورده و قوله **وَلَا**
يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ عطف بر تقدیر قول لازم ذات رای انبیا که و معنی این کما کان لبشر ان یتخذه الهه یا امر
الناس بعبادة نفسه و یامر باتخاذ الملائکة و النبیین ارباباً یعنی نمرود و سزاوار نباشد که خود او را بپرستند و مردمان را
بپرستش خود خواند یا امر کند شما را بملائکه و اکبر به فرشتگان از مهتران اصنام یا ان تخصیص ملائکه جهت آنکه بعضی مشرکان ملائکه
را پسر شمرده اند و نصاری مهتر را که عیسی و عزیر خوانند و قول ایشان کرد بطریق انکار و میفرماید که **أَيَأْمُرُكُمْ** آیا میفرماید
شما را بعضی مهتر مشرکان **بِالْكُفْرِ** بوسیله رجعت و شرک آوردن **بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ** پس از آنکه هستید شما **مُسْلِمُونَ** گردن نهاده کار مردن
اسلام را **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ** و آنگاه چون فرا گرفت خدا **مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ** پیمان و عهد پیغمبران را یعنی از ایشان پیمان فرا گرفت **لَمَا آتَيْتُكُمْ**
هر آینه بدهم شما را **مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ** از کتاب شریعت و فهم آن یا علم شریعت **ثُمَّ جَاءَكُمْ** پس بیاید شما را **رَسُولٌ**
فرستاده از نزد کردگار محمد صلعم **مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ** باور دارنده مر آنچه با شما است از کتاب و حکمت **لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ** البته ایمان آورید بوی
وَلَتَنْصُرُنَّهُ و یاری کنید او را باظهار صدق و نبوت او و امر خود را یاری او نمایید و هر کاه حال انبیا در اخذ میثاق با ایمان آوردن
بمهتر از زمان و یاری کردن او لحیص باشد پس حال امم ایشان بطریق اولی باشد و اگر مراد عهد لحم نباشد از مهتران دیگر مجملا که
قول اصح است سوال که چنین یکدیگر ایمان آرید و با نفس خود نصرت یکدیگر دهید بر اعداء و گویند سوال که جوز فرا گرفتن حدیث
را از مهتران امم ایشان در ایمان محمد و نصرت و مهاجرین عدد و کلام بحق استثنای ذکر انبیا ایشان از نزد بعضی اصنام میثاق بر
اضافه فاعل و معنی آنست که چون جمع اخذ میثاق کرد که انبیا توثیق آن کرد اند مراد خود و گویند مراد به نبیین اولاد انبیا است که
بی اسد الیکم بر حذف مضاف و نسبت اولاد انبیا اند و سبب آنکه زیرا که بی اسد ایل میکند که نخواهد الشیوخ بر مجمع

لانا اهل الکتاب و النبیون ساما بنبوت شما از ترجیح اهل کتاب و مهتران از ما باید داشت و اند ما غرب و هر چه بر لام
لما توجیه شمت بر آنکه اخذ میثاق بمعنی استحلاف و ما الحمالة از که شرطیه باشد و لو بمعنی ما و جواب قسم و شرط را احتمال اند که جزا
باشد از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که جمع هیچ پیغمبری نفرستاد مگر در عهد کوفی که محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد و خود
امر کرد بایمان آوردن باو حضرت و جایگاه که اگر چه لفظ ما صحابت امام است مستقبل و محمد تحقق و مع ملفظ ماضی واقع شد. **قَالَ**
گفت خدای مر انبیا را **أَأَقْرَرْتُمْ** آیا اقرار کردید و معترف شدید **وَأَخَذْتُمْ** و فرا گرفتید **عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ**
بر آن که گفتم **إِصْرِي** عهد مرا بر چیزی که بدان وفا کنید نسبت عهد یا مر جهت آن که آن مرسوم و مشدود است **قَالُوا أَقْرَرْنَا** گفتند
انبیا و امم اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم **قَالَ** گفت خدا **فَاشْهَدُوا** پس گواه باشید بعضی بر بعضی یا ای ایشان گواه باشید مرا
خود مسند و مسبب گفته که خطاب بملائکه است یعنی ای فرشتگان گواه باشید مرا و اقرار انبیا را **وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ**
با شما از گواهان بر این اقرار و شاهد شما از تو گوید و تحریر میکنیم از عباس تفسیر شهادت بعلم کرد. ای فاعلموا ذلک و انا معکم اعلم
فَمَنْ تَوَلَّىٰ پس هر که روی گردانید بعد از این اقرار و اعراض کرد از ایمان بمحمد رسول و نصرت و یاری کردن **مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ** پس از میثاق و نزول کردن
و شهادت **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه و موصوفان **هُمُ الْفَاسِقُونَ** ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان و ذکر
مراد امم انبیا اند بجهت مضی زمان ایشان و چون اخذ میثاق بر انبیا مقتضی اخذ بر امم انبیا و اسلام میثاق با انبیا
از امم انبیا و ذکر استفهام در رضا کافران جهت آنکه ادا نیست کم الخارجون فی الکفر الی الحق من مرات الکفر تمردهم و اصل
فسق خروج از امر عباس مرویست که چون اهل کتاب با هم مخاصمه کردند در باب ابراهیم که اخذ الحنیف هم بودند و هر یکی
از یهود و نصاری گفتند که ابراهیم با ما است و حضرت فرمود که کلا المدعیین بری من دین ابراهیم ابراهیم و قوله از دین ابراهیم بری اند
ایشان در غصب شده گفت و الله ما تر ضی فتعالی الله لا ناخذ بقول بخدا که راضی نیستم بمقدار ملکوت تو دین تو یکدیگر حق
فرمود که **أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ** آیا بغیر دین خدا را طلب میکنند و در اول گفته که ابر عطف بجمله مقدمه و هزه مقدم بر الجاء
جهت انکار را عطف است بر محذوف و مقدر آنست که اینان غیر دین الله میجویند و جهت آنکه مقصود بیان انکار است نه
اما الاعراض میکنند از ایمان بر جز دین خدا میطلبند و یکدیگر نام و از یکدیگر از نام و حرف و کنایه بخطاب خواندن اند و مقدر قول
لهم بمعنی گوید ایشان را که الله دین خدا را طلب میکنند **وَلَهُ** و حال آنکه مر خدا را **أَسْلَمَ** گردن نهاده است **مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ** هر که
در آسمانهاست **وَالْأَرْضِ** و هر که در زمین است **طَوْعًا** از روی رغبت **وَكَرْهًا** و از روی نفرت و بیزاری و اگر کفت بعضی
حال است ای طائعین بالنظر و اقناع الحجة و کارهین بالسیف و معاینة ما یلجیء الا الاسلام یعنی در حالتی که فرمان برداند با اسلام
آوردن بسبب تفکر کردن در ایات الله بطریق هدایت و پیروی نمودن بحجت و در حالتی که کاره و دل بسبب شمشیر اهل اسلام و ترس
الجا بلجی ایشان با اسلام و بات تنزیل و اول اعرض بر اشراق بر موت یا بمعنی آنست که مخاطبین کالملائکة و المؤمنین و سجرون
کالکفرة یعنی در حالتی که با اختیار و رغبت خود کردند کانند چون فرشتگان و مؤمنان و در حالتی که مسخر و رانده چون کافران چرا این

قدر مقدار به اشاعه از آنچه حکم الهی بر بیان جاری شد و انس مالک روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که آنکه طوع اسلام آورند در اسلام
ملائکه اند و در زمین انصار و مهاجران و سیوم که لا تستبوا اصحابی فلعن الله لمن سبهم و سوم قال الله تعالی که کسانی که
طوع ایمان آورده اند مومنانند که باختیار خود گرویده اند و وقتی که ایمان طوعی بود و آنانکه بکره اسلام آوردند کافرانند که وقت مراجعت
معاینه عذاب کنند ایمان آرند و سود ندهد کنوا ظلموا من شیعهم ایاهم لما رأوا بأس الله کیسان گفت که اسلام یعنی خضوع است چنین هر چه
در آسمان و زمین است مهاجر اما خاضع و ذلیل باطوع چون موسیان و یا بکره چون کافران و از ابن عباس روایت که معنا آنکه
اقروا علی الاسلام و جاء اقروا طائعین و اما الذین یحشرون و بسوی جزای حشر باز گردانیده خواهند شد یعنی از طایعان و کارهان که در
آسمان و زمین اند و بکر نام و کنانی را و عامر و حمزه را بر کثیر بخطاب خوانند یعنی ای طایعان و کارهان بدرستی رجوع خواهید کرد
قل بگوای محمد که آمنا ایمان آوردیم بالله بخدای که جهان زمان و زمین و آسمان و ما انزل علینا و گوایید ایمان آوردیم
بر وی و فرستاده بر ما یعنی قرآن و ما انزل و بآنچه فرستاده علی ابراهیم و اسمعیل و اسحق بر ابراهیم و پسر او و یعقوب و الاسباط
و پسران او و کتاب ایشان عبارت صحف ابراهیم بر وجه ایشان در تخت شریعه او بوده و ما اوتی موسی و بآنچه داده شد موسی که توریت است
و عیسی و عیسی که انجیل و النبیون و پیغمبران دیگر که ثبت شد از پس او داود و حزقوق و شعیا که کتب و صحیفه ایشان نازل است بود
من ربهم از تربیت و پروردگار ایشان لا نفرق جدا نمی کنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان و عیسی هم ایمان آورده ایم نه معنی دو حصه
چون یهود و نصاری و نحن له مسلمون و ما امر خداوند کار را گردن نهندگانیم و منقادیم مطیع او در اوامر و نواهی و یا مخلصانیم در عبادت او
گویند که اهل ملل که مخالف اسلام بودند همه مقر بودند بایمان و لکن باشد اسلام اقرار نکردند از بعضه حق فرمود که ای اهل ایمان بعد از
اقرار بتصدیق جمیع امور مذکوره بگویید که نحن له مسلمون و معرفت از ثابت امر رسول با آنکه خبر دهد از نفس خود و شاهد خود
با ایمان همه پیغمبران و همگی بر وی و اینجا که معدی بالی است بجهت آنکه رسول با آلت معدی صلی است بجهت آنکه از فوق من بکر
و نیز دو منزل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منزلت سایر رسل جهت آنست که معرفت اوست و عیار امور و رست و توحید و صبر و قبل
و جمع در اشیا اعتبار است که قرآن مجید که مر آنحضرت نازل شد و مراتب او منزل گشته بتوسط تبلیغ او بایشان و بکر آنکه مسئول و سوال
از جمیع کاملان که نسبت داده میشود همه ایشان و یا باعتبار آن باشد که آنحضرت بکلمه آمده از حال تعدد در طرفین ملوک
مراحل از معظم خود اصلا متزیه ندارد و نزد او سجاده رسل او آیت و سوره القدر مذکور شده باشد سی مسئولی در جنگ ایشان
هم از آنجا تعلم تخریج محرر گشته بعد از آن در بیان حجت در اسلام میفرماید که و من یبتغ غیر الاسلام دینا و هر که طلب کند جز دین
را دیگر فلن یقبل منه هرگز پذیرفته نشود دین از او و هو و او در آخرت من الخاسرین از زیانکاران
خسرانی که معنی آنست که هر که از اسلام و طالب غیر آن فایده نیست و او در حشر از جهت عدم حجت تام حضرت خاتم علیه الصلوة و السلام نیست
بعد از آن در شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دین متین باز داشتند و مرتد شدند میفرماید که کیف
یهدی الله چگونه راه نماید خدای تعالی قوما کفروا گروهی را که کافر شدند بعد ایمانهم بعد از ایمان آوردن ایشان و

شاهد آمده که ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانان روی برتافتند بمکه رفتند الحق بمشرکان و حارث بن سوید بن صامت
منافق و صفایه و باشا الایمان بعد از آنکه گرویده بودند بخدا و شهدوا و گواهی داده بودند ان الرسول که فرستاده خدا یعنی محمد
حق است و قول او صدق و جاءهم البینات و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن در فصاحت و بلاغت آن فوق طاقت بشر است با
سایر معجزات سید کاینات علیه و آله الصلوات و التسلیمات و الله لا یهدی القوم الظالمین و خدای را نمی کند گروه ستمکاران را که وضع کنند در
موضع ایمان و بجهت اخلال بنظر ظلم کردند بر حسنهای خود و هر که خدا ایشان را نماید کسانی را که بعد از آمدن حجتها ایشان کفر ورزیده
باشند و بعد از آن عمر اموزان بوده چه طریق اولی که راه نمایند چه مع آنکه بعد از وضوح آن بر وضع کفر و اصلا از بعد از شاهد و گواه
کرده و معنی نفی است بمفهوم که خدا ایشان را نماید در اینجا مقتضی آنست که قوم مرتد بقبول آیات و قرآن و عطوفت بر آنچه در آیات
انتم فصل و تقدیر آنست که بعد از آن مسئول از نظر آنکه ظاهر شد و اگر و یا حالت باصحاب قدر از ما کفر و از این بعد وجه دلیل
مراکه اقرار ایشان خارج از جهت ایمان است حسن بصری روایت کرده و ابن عباس از اهل کتاب نازل است که جز از ظهور رسول صلعم باید
ایمان داشتند و منتظر بودند بجهت او و چون مبعوث گشت منکر شدند و باز نگردیدند مر ایشان را بهمان در آیه مختص بعضی از جهت که در صدد
سوره البقره مذکور شده و در مجمع آورده که مراد هدایت بخصوص است که ایشان را بایمان و اما بودن بطریق جنان بعد از آنکه
در تورات و انجیل و قرآن و فهم نیافتند فاستحقوا اللعن مراد باعلان اظهار ایمان که بآن مستحق توان میشود و در آیه دلالت است بر آنکه
ایشان در باطن مومن بوده باشند و مستحق توبه و صیانت از آنکه نباشد و باشد و در مذهب اهل سنت که ارتداد مومن حقیقی ممتنع است و عمر
واقع اولئک آنکه گروه که اظهار ایمان کردند و بعد از آن برگشتند جزاؤهم پاداش ایشان ان علیهم آنست که بر ایشان باشد
لعنة الله لعنت خدا که دوری ایشان از رحمت او و الملائکة و لعنت ملائکه که بر ایشان و الناس اجمعین و لعنت مومنان که نیز بر ایشان
بطلب کردن از خدا دوری ایشان از رحمت خود و شواهد بود که ناس عموم خود باشد چه کافر نیز مشرکون را لعن میکند و مرتد از خود را لعن
لعن میسازد و لکن بعضی حق را نمیداند خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در لعنت یا در عقوبت و یا در آتش که از اسباب و نیاز
صبر راجع بمعنی باشد و یا از عدد ذکر مرجع از بجهت ملائکه که کلمات بر آن لا یخفف سبک گردانیده نشود عنهم العذاب
از ایشان عذاب و رنج ولا هم ینظرون و نباشد ایشان که مهلت داده شوند تا بدین رجوع کنند و یا ایشان را زنده و یا ایشان عذاب ایشان کند
از وقتی موقتی در آیه دلالت بر جواز لعن بر مخالف ایمان در مجمع آورده که حارث بن صامت بعد از آنکه با اصحاب کفر دیگر مرتد شد
کفار بکار لاحق شد و پشیمان گشت و کسی را بنزد خود فرستاد که از رسول صلعم معلوم کند که توبه او بقبول باشد یا نه این آیات نازل شد الا الذین تابوا
مگر آنانکه باز گردند بحضرت بعد از آن و تصدیق و تصدیق تام بوحدانیت آنکه مرتد و تصدیق پیغمبر او کند من بعد ذلک از پس
آنکه بکشند اذا حق و اصلحوا و بصلاح آرند فساد ضایع و باعتقادات خود را و یا بعد از توبه اعمال خود را که فاسد شده اند
بصلاح آرند یعنی باز کنار رند و روزه بدارند و حج و جهاد کنند و اداء حقوق مالیه کنند و اول اصحت زیرا که این شرط صحت توبه است و
لهذا اگر خلل این اعمال بعد در ایمان زمان باجماع امت و جایز است که قبیح و مستحل کنند و معنی این باشد که در آید در صلاح خلل آنه

بخشنده که خدای غفور آمرزنده توبه کاران رحیم مهربان بر ایشان که مغفرت و تبلیغ بر آنکه استغفار و عتاب نمود تفضل احوال
واجب بر دوم دلیل که بر ارجاء حارث بن سوید از ایشان با بودت اسبی نزد برادر فرستاد و حارث بعد از آن ایمان آورد و
از نزد رفتن شد و مادر و برادر و زن و رسول افترا انگیخت در رسول نیز دروغ بر خدا می بندد خدای ایزد بر آن که توبت پس مرجا
نا امید باشم توبه کنان روی بدینه نهاد در وقت رجوع همین آیه را بر آن بازده تن دیگر خواند و ایشان از قهر با بنود حوارث دلالت
در مکه طرح کاست انکند و انتظار مغلوبیت محنت و انصار را عوان او بکشیم که مطلوب ما حاصل است و موالی و لاجون جواهم
بدین اسلام باز گردد و توبه نماید و توبه شود و جمع در سنای ایشان فرستاد که ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بعد ایمانهم
پس از آنکه بدون ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را که کفر بعد از ایمان بر کفر کفار نیز تعبیر بجمیع السنون و کرینه مراد بهود بنی نضیر
و بخیل که کردند بعد از ایمان بر نبی و توبه و صد از آن زیاده کردند کفر بعد و کفر بعد و قرآن و با مراجع اهل کتاب که کافر شدند بعد
بسیار آنکه کردند بود بنا بر قبل از نبوت او و صد از آن زیاده کردند کفر را باصرار و عناد و طمع در دو و صد از ایمان و نقض مثاق
لن تقبل توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان و اولئک و آن گروه که مرتکب افاست و زیر کاند هم الضالون ایشانند
از طریق هدایت و ثابت بر ضلالت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت و صد و قبول توبه ایشان بخصلت که ای توبه در وقت اشراف
ایشان بر هلاک که وقت الجا و اضطرار است و قبول توبه در حین اختیار است پس بعد توبه ایشان کنایه از مرده بعد ظهور الم
و یا آنکه قبول ایشان نیست مگر روی نفاق بجهت ارتداد و زیادتی کفر ایشان و لهذا قادر و داخل نشدند در آن بر نسبت ان
الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند و ماتوا و هم کفار و مردند در حالیکه کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل
من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچکس از ایشان ملء الارض ذهبا پر زمین از زر ولو افتدی به و اگر چه فدا
دهد همه از آنچه اگر کافران بر وفق محال الفدا از زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب ملو سازد مدبه دهند تا از عذاب نجات
یابند از ایشان مقبول نخواهد بود از قبیل ظاهر شدن بر شان ایشان و ابراز حال ایشان در صورت حال آیین از جمله وجوه توبه
حال کفر سبب امتناع قبول توبه است از جمله قادر داخل شدن بجهت استغراق بان و ملائکه بایلاق است و دعا مستعمل
تبعیر و قوله ولو افتدی به مجموع بر معنی کاید فلن یقبل من احدهم فدیه ولو افتدی ملء الارض ذهبا یا مطرد است بر مضمر
آنکه فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا لو افتدی به فی الدنیا و لو افتدی به من العذاب فی الآخرة و یا مراد آنست که ولو افتدی
مثله کقوله و ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا و مثله و حذف مثل در کلام شایع است کقوله تعالی صورة ضرب زیدا مثل
و از بجهت آنکه احد بنا بر رسد دیگری و لغو نمی شود پس هر دو در حکم واحد باشد اولئک آن گروه که کافر شدند لهم
عذاب الیم مر ایشان را عذابی دردناک از بیان العذاب در تحذیر و اقناط کلی لازم ایشان باشد و ما لهم من ناصرین و نیست
مر ایشان را یاری دهندگان در بازداشتن عذاب از ایشان نه از روی مبالغه نه و در جمله شاهد من مزید است از برای استغراق و معنی
یاری دهنده یا بر یاری ایشان و از الحق بمالک روایت است که حضرت رسالت صلعم فرمود که بجاء الکافر یوم القیمة فیقال له

لو کان ملء الارض ذهبا اکنت تفتدی به فیقول الله تعالی قد سئلت ما هو اهون من ذلک فلم تفعل یعنی روز قیامت کافر را حاضر کرده اند و او را گویند اگر
ترا امری از بودی خود در ایشان نیز خرید بکو بدرآری گوید که از تو کمتر از تو نخواستند و اجابت نکردی اکنون بچش عذاب دوزخ را

الجزء الرابع من الاجزاء الثلثین

لن تنالوا البر هرگز بر سید بنیکی و صلاح او و جنت حتی تنفقوا تا آنکه انفاق کنید و صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید
و یا بر سید بنیکی خدا که از ثمن و رضا او و جنت حتی تنفقوا تا آنکه انفاق کنید و صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید
از مال که در وقت انفاق کنید بامر اجاعت است که مدان معاونه در بندگان کنید باید که فی الزاد طاعت مبذول سازید باید که از آنچه دوست
الهی که دارید جان را که از آن در رضای خدای در باز بدیا سر که از آن از اماس خلق با سوی الله بر دارید و رکنند بدهید که در بها محبوب خود
را انفاق کنید در عقبا مطلوب خود رسید و هر که از سر دنیا در گذرد بقرب حضرت مولی رسد و کلام مرا احتمال تمیز و تعریض دارد ابو طلحه
انصاری روایت کند که چون نزول آیه ابو طلحه انصاری بجانب جناب حضرت رسالت صلعم آمد و گفت یا رسول الله اطیب اموالی الاحراء
نزدیک من بیرحاء و هر جا که خدا حکم کند و منع کن و آن باغی بود در غایت مرغوبی و بهار تازگی و خوبی که حضرت رسول صلعم گاه بدان در آمدی
و از آب و میوه تناول نمودی پس در جواب ابی طلحه که بخ بخ از مالیت با سود بسیار پس آنچه سلمان از اعزایان و اقربای او بود در زید
و حارث بن الصمه را نزد رسول آورد و گفت یا رسول الله یا صاحب اموال اموال تو من از در رضا حضرت که حضرت آسانه فرمود بدر ابو طلحه
کرد بدر گفت اما اردت ان تصدق به من میخواستم که از آن تصدق کنم حضرت فرمود فقد قبلت صدقتک و قبول کردم و امر طلبت بر آنکه انفاق
کن اموال را در راه فضل و بر آنکه اینها مال و اجر و میخواست و آنحضرت در سال سیم و بیست که کلمه تنه و دور حو مخالع صدقه دهیم و
حالتی که خود را محتاج باشد و مما تنفقوا و آنچه تصدق میکنید من شیء از هر چیزی مر برای بیان یعنی از هر چیزی که انفاق کنید
خواه اندک و خواه بسیار از جهت اموال و خواه نقدان فان الله به علیم پس بدرستی که خدای بدانچه دوست دارید و حسب بیان شما را
بر آن جزا خواهد داد مرتب که جهاد در جانه ابو ذر غفاری فرود آمد ابو ذر از راه گفت مرا بخانه شتر او در و مرد بلال جای که شتران
خرامیدند و شتری بیکر از میان شتران برگرفت و بیاورد و رفت و شتری لاغر بیاورد ابو ذر از گفت چرا شتری بهتر از این بود که بود و
نیکو من بیاورد و گفتا شنیم برای روزی که ترا از احتیاج باشد ابو ذر گفت شنیده احتیاج مرا نزد خواهد بود که مرا در فرمان شنیده
که حق مرا که لن تنالوا البر حتی تنفقوا الآیه پس فرستاد تا شتری که نیکو از آن خود بیاورند و از اصوف نیکو کرد برای رضای الهی و
نیز از اموال زر و اجناس که کند در سال نوبت اینان شتر یکی در کوه از تو و شتری نطلبد که مال بهتر باید بهتر ترا بدهد بلکه آنچه خواهد کند و هم
وارد است که منقول است که تو جستجو و هم بهای نا او مال بر میسوم قوی کرمیش از جهد کرد و هم در سنه نهم و چیز از آنکه فرمان بار
کرده و یا نوبه از اسفار یا بد لحب اموال در مصرف خود رسان و در نقل آمده که امام حسن علی علیهما السلام قدر بنان را تصدق میفرمود از
صورة را الدواستشار کردند فرمود ای آنچه رنده قال الله لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون بجهت آنکه مرا از اجبار دوست دارم و حتی
مفهوم باید که لن تنالوا البر الخ و مجموع در تحبون فرموده که نزد بعضی مراد از تحبون حتی تنفقوا المالات و کنایه از بلوغ تحبون جمع
آن که احسان جمع آنچه دارید از اسفه دهید و آنرا دوست دارید و نیز دانسته مراد از تحبون امر الات نیز از آن کنوز چه لا تحبون الجمیع منه

این را اورده

تنفقوا و روایاتی مذکور و مصدق آیت و نیز از حضرت رسالت صلعم مرویست که من آثر علی نفسه آثره الله یوم القیمة الجوهر عرضا
بر خود اختیار کند در آخرت حق سبحانه او را اختیار کند در روز قیامت بهشت و من احب شیئا لله عمل لله و یوم القیمة
کان الناس جاثون فیما بینهم بالمعروف و ما لکاتبان البر و الجنة هر که دوست دارد که چیزی را برای خدا در راه خدا صرف
کند حق سبحانه در روز قیامت بکند که بندگان در میان مکافات میکردند میان یکدیگر امور و نیکوکاران بهشت و دوزخ
که عبد الله عمر را کنیزی بود که او را بسیار دوست داشتی او را در راه خدا آزاد کرد و این آیه تلاوت نمود و صدا را از کف نمود لو
انی لا اعود فی شیء جعلته لله لنکحتها اگر نه آن بودی که من عود نکنم در چیزی که در راه خدا صرف میکنم آن کنیز را نکاح
خود در می آوردم و بعضی از علما تعبیر کرده اند که حق تعالی در این آیه دلالت نموده بر فرق و موده که لن تنالوا البر حتی تنفقوا
بر تکرار اخراجکم بالاتفاق علیهم من مالکم و ما تحبون فاما فضلتم ذلک لکم بری و عطف یعنی هر گز نرسید بنیکوی
مرتبه تا مگر بنیکوی شما بر ادراک نیکی خود باتفاق کردن بر بیان از مال و جاه خود آنچه از او دوست دارید هر چه کاجیس کنید
بنیکوی مرتبه تا مگر بنیکوئی شما بر ادراک و عطوف من از برای شما باشد اگر گویند چگونه حق فرموده که لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون و حال آنکه فقیر بهشت خواهد رفت بلکه بهشت با او قرب با آنکه انفاق چیزی نکرده گوییم کلام در مجرد حسن انفاق
بر تقدیر امکان و اطلاق آن بر سبیل مبالغه است در ترغیب و اولی آنست که مراد از لن تنالوا البر کامل است که راستی و نیکو باشد و
از ابن عمر که حضرت رسول را صلعم از این آیت پرسیدند فرمود هو ان تعطی المال و هو صحیح یامل الدنیا و یخاف الفقر یعنی مراد از این
برات کردن انفاق مال خود کند در حالتی که بخیل باشد بر آن و امید داری بندگانی خود داشته باشد و از درویشی خود ترسد
بدانکه اگر مراد باتفاق در این آیت زکوة واجب است همچنانکه مولانا عباس و حسن است بدین مراد آنست که باید که آنچه زیاده اموال واجب
از برای زکوة اخراج نکند چنانچه موجب براءة ذمت نخواهد بود همچنانکه گوسفند و میش را در میان گوسفندان صحیح اخراج کند برای زکوة
و باشتاد فضل این جایز نیست و اگر مراد صدقه و مستحب است پس معنی آنست که بر کامل و کامل نیز آنست که بحب اموال خود را انفاق کنند و
اتصال التبدیل قبل آنست که چون حق تعالی در آیه اولی فرمود که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون فهما این آیت را بیان متصل ساخت
تا موهوم نشود استماع عفاف بدین منتورد در صدقه و آنچه جاری مجرای آنست از وجوه طاعت از کلی و روایت که چون رسول صلی الله
علیه و آله و سلم مبعوث شد مر بر ملت امر بود که چون گوشت شتر و شیر او میخوری و حال آنکه این بر ابراهیم حرام بود و حضرت فرمود
در رفع میگویند در شرع ابراهیم از هر دو حلال بودند اختیار کنند چیزی است بگوییم چه او نیز و با حرام است بر ابراهیم و نوح حرام
بود حق تعالی حجت تصدیق قول پیغمبر خود و تکذیب یهود آیه فرستاد که کل الطعام همه انواع خوردنیها یعنی اکل آن کان حلا
حلال لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب و حلال مصدر است که مستوی به و اهم شده و لهذا واحد و جمع و مذکر و مؤنث در موصوف
قال الدمع لا هن حل لهو و در تفسیر مجمع از ابن عباس و مجاهد و صحاک نقل کرده که چون این آیه نازل شد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا
علیهم طیبات احلت لهم یعنی بسبب ظلم و معصیت یهود آن چیزهای طیب و پاک حلال را چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن

بر ایشان حرام کردانیدیم یهودان از آن آنحضرت سؤال کنند ایها همه محرم بوده است حق تعالی جواب ارشاد فرمود که حرام کردن طعامها
مختص بر اولاد او ملال بود الا ما حرم اسرائیل علی نفسه مگر آنچه حرام کرد یعقوب بر نفس خود چون لحوم ابل و البان آن و نزد
علما هر دو گوشت گیرد و کلیتین و شحوم و بود مگر شحوم ظهور و انجان بود که یعقوب را عرق النسا عارض شد نذر کرد که اگر خدا
مرا شفا دهد هر طعام و شرابی که دوست دارد و بر خود حرام سازد حق تعالی و بر استفاده نخیزد او گوشت و شیر شتر را که از همه طعامها
مشروبات دوست داشتی تقربا الی الله و وفا بنذر بر خود حرام ساخت یهودان بر آنحضرت اعتراض نمودند که تو چرا
اینها حکم کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است که افترا میگوید بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل
التوراة چیزی از آنکه فرو فرستاده شود توریة و اگر ایشان مجادله بر انکار اصرار نمایند قل حکم با ایشان که فاتوا بالتوریة
پس بیارید توریة را فاتلوها پس بخوانید آنرا یعنی آیه تحریم را بر ایشان تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر هستید راست گو
بود چنانکه انکار نمودند بر احراج توریة چنانکه میدانستند که پیغمبر ما در این باب راست میگوید و ایشان دروغ میگویند و در این دلیل
صحیح بر رسالت است زیرا که اخبار از غیب چه آنحضرت توریة نخوانده بود و در مجمع آورده که در کیفیت تحریم یعقوب ایشان مذکور
بر خود اختلاف است نزد بعضی باجتهاد بوده و نزد بعضی دیگر بنذر چنانکه گذشت و بعضی دیگر گفته اند که از بعضی بود که از حق سبحانه
بر او وارد شد و کیفیت تحریم او این است از قبیل تحریم ها بود ایشان ملت را و چون و بنابراین که اجتهاد باشد و لاکن گذشت رحم
پیغمبر از در مسائل شرعیه همچنانکه رحم بعضی است زیرا که شنوانده بود که اجتهاد مذکور باذن حق تعالی باشد پس ارد حکم تحریم این باشد
التفات چون یهودان از آوردن توریة اما کردند افترا و ایشان دیر خاموش و علم و شنیدند فمن افتری پس هر که افترا کند و مرتبه دیگر علی الله
الکذب بر خدای دروغ را در تحریم و تحلیل من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بود نه از آل خلیل فاولئک
پس آن مفتریان هم الظالمون ایشانند ستمکاران و هم ستمی از ظلم انصاف و از مکابره با حق مبدا و ضرر آن بر نفس خود
میرسد باید که کذب ایشان نبود قل بگو ای محمد صدق الله راست گفت خدا در تحریم بعضی ثابت شد صدق خدا در آنچه فرموده
و کذب شما در آنچه دعوی میکنید فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم و دین او حنیفا در حالتی که میل کننده بود
از ادیان باطله بدین اسلام مراد آنست که تابع ملة اسلام شوید که در اصل ملت ابراهیم بود تا مخلص شوید از جهود که خطر شما را
تحریف کتاب خدا و مکابره حجت افترا دینوید و الزام شما کرده بر تحریم طیباتی که بسبب حلال گردانیده مر ابراهیم و اتباع او را وما
کان من المشرکین و نبود از مشرکان از بت پرستان بر آنکه اتباع او و اجرا سر در توحید صرف و استقامت در دین و تجنب از
افراط و تفریط و تعریض مشرکان بود و بدانکه صحیح آنست که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله مبعوث شد بتجدید ادیان سابق و لکن شریعت او موافق شریعت
ابراهیم بود و لهذا فرمود که فاتبعوا ملة ابراهیم و قبل از نعمت بطریق الهام و سماع و نزول ملائکه مامور بوده و بسیاری از آنکه وجه ارتباط کلام
الضاد و الحاء باقبل آنست که این آیه تفصیل جمله مستثنی میکند حق تعالی که در آن کتب که ترغیب فرموده در اتیان حبوب و طعام و غیر
که محبوب بنده باشد و در آیه ذکر حکم آنچه مرحوم ما تجاهد و بیت که یهود با مسلمانان ملاقی میکردند و یا در کتب و قرآن مذکور بود که

بیت المقدس بهتر است از جایی که بجهت ابراهیم است و نیز مستند است مسلمانان گفته که کعبه فاضلتر است حضرت ابراهیم فرستاده که
إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی که اول خانه که بر روی زمین **وُضِعَ لِلنَّاسِ** وضع کرده شد برای مردمان تا آنرا زیارت کنند و آنرا سبب خود
گردانند **لَلَّذِي بِبَكَّةَ** آن خانه است که در مکه است و راضع آن خود قرات بدانکه لام برای تاکید است و بکه اسم مکه است چون نبیط و نبیط و ارمات
و راخ و لاذ و لاذ و بکه موضع محبت و مکه بلد و از مکه مشتق است انبکاء آدا از جمع الجماعه و مان از مکه مکه و یا از بکه آدا دفع
جان دفع اعناق جابر و میگفتند که قصد آن میکند هر طرف و اینکه کسی در مسجد الحرام و نماز میکند از زنی از نیش او گفت آن مرد را
زخم کرد امام محمد باقر علیه السلام فرمود که پیراهن سر میکند هر مکه بیک بعضها بعضا ای بگرد و مکه را از انجهت که گرد بگرد در آن آمده
ماخوذ از گفتن الشیء اذا مصصته و از عمر بن ربیعه در روایت است که بکه مسجد الحرام است و مکه حرم و ابن ابی جمهور بلد اسم
ماقورت که سهیل الله علیه و الدار پرسیدند از او ابن عباس که موضوع شده از برای مردمان فرمود المسجد الحرام فرمود بیت المقدس گفت و میان
مسجد الحرام و بیت المقدس چند میل است فرمود دار هزار سر و گفتند او را کسی که بنای خانه کعبه کرد ابراهیم و دو هزار از مهدوم شد و بنی
از جرهم ابنا کردند در هزار سال قبل از عالمه و بعد از آن قریش و در روایتی دیگر آمده که این اول بیتی بود که آدم بنای آن کرد پس در زمان طوفان
منطمس شد ابراهیم بنای آن کرد در هزار سال عالمه و بعد از آن قریش و در روایتی دیگر آمده که قبل از آدم در موضع آن خانه بود که آنرا
بیت الضراح میگفتند ملائکه طواف میکردند و چون آدم بر زمین هبوط نمود مامور گشت که حج کند و طواف آن نماید و در زمان طوفان آنرا
باسمان چهارم بردند و ملائکه همواره طواف آن میکنند و از مجاهد روایت است که رسیدی مردی که میبینی ایشان که اول انبیا که از جبرئیل
ابراهیم کردند کعبه بود حوض آنرا از کعبه سیب بیافرید قبل از خلق آسمان و زمین و در هزار سال و از ابو عبد الله علیه السلام روایت است که اما ثابت مهاجر
بیضا ای در تفسیر ابو حمید بجهت آنحضرت روایت کرده که حوض خانه کعبه سالها از آنجهت بر زمین تا زمان ساخت و آن دری سفید بود و بعد از آن
حوض رفع از نور آسمان و آنرا باقی مانده که امروز مبنای خانه است هر روز هفتاد هزار فرشته در آن داخل میشوند تا روز قیامت که هیچکدام
بار دیگر بآن رجوع نمیکنند و بعد از رفع آن ابراهیم و اسمعیل مامور شدند بنای آن بر قواعد آن و نیز از اصحاب ما مرویست که او اسمعیل
حوض بنا و بر موضع خانه کعبه بود و بعد از آن بر زمین را از تخت آبرو گشتند و ما نظر عالم دحو و مودود از امام زین العابدین علیه السلام روایت
که در زیر عرش خانه وضع کرده که آنرا بیت المعمور گویند و ملائکه سمرات که طواف عرش میکردند مامور شدند که طواف آن کنند
سهوله تکلیف ایشان و بعد از آن ملائکه زمین مامور شدند که در موضعی که خانه کعبه واقع است خانه بنا کردند بر شکل رهبیت آن
طول و عرض و نامش ضراح نهادند و ایشان را امر فرمود که طواف آن کنند همچنانکه اهل آسمان طواف بیت المعمور میکنند و از ابو ذر
غفاری نیز روایت کرده که گفت از رسول صلعم پرسیدند که اول مسجد که در زمین برای عبادت ساخته شد کدام است فرمود مسجد الحرام و
بعد از آن بیت المقدس و میان این دو خانه چهل سال بود هر کجا که وقت نماز در این زمان رسید بر روی زمین از منت و مسجد مزدوا
امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده از بنای کعبه بنوعی مواضع عبادات موقت را بیکدیگر خوانده فرمود که آن اول بیت وضع للناس للذی
بکه مرایات که آن از آنجا است که خوض مبارک کرده باشند جرهمیان و زیارت آنرا سبب رحمت و هدایت ساخت قال **مُبَارَكًا**

از حال آنحضرت که در طوای للذی استقر بکه یعنی در حالتی که از خانه مستقر در مکه خانه کثیر الخیر و النفع است مر کسی را که حج و
عمره آن بجا آورد و نزد آن ممکن شود و در حوالی آن طوف نماید حق تعالی عبد الله عباس روایت کرده که او گفت بر روی زمین هیچ جایی نیست
که عامل را در آن هم حسنه صد هزار حسنه نویسند مگر مکه که یک نماز در آن صد هزار نویسند و صد هزار دینار بخاطر آن بدهند
و زیارت کنند اجبار یکی پس در خانه عبادة الله هر روز صد هزار ملائکه بخانه ای دعا کنند بجان امین گویند و هر کجا از طاعات در آن آمرزیده
شود و مورد و مصدر جمله انبیا بخانه و فردای قیامت اکثر انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان را بجا محشور کرده این باشد بجهت آنکه
از خانه با برکت و کثرت نفع و خیر است و گویند برکت بمعنی ثبات و دوام است بسبب عبادت و در روایت است چه در روایت آمده که هرگز طواف
منقطع نمی شود **وَهُدًى** و در حالتی که هدایت دهنده ایشان است **لِلْعَالَمِينَ** مر عالمیان را در آنکه قبل از ایشان در بجهت توجه بآن نماز
میزدند و در بجهت آنکه معبد ایشان و عبادت آن مقابل صد هزار عبادت در غیر آن جا بکدت و بجهت آنکه در روایت عجیبست که
دالست بر وجود صانع و رحمت و کمال قدرت و باهر بودن کاملا **فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ** در آن خانه نشانهای روشن است چون انحراف طیور از موازات
در مرور و فرود و اعتصار و اختلاف سبع صار با صیود در حرم انقاد بدون غرض و ابداء از ارواح استیصال ملائکه جبار را که قصد خرابی
آن میکند در هر وقتی از رو کار مانند اصحاب فیل و غیر آن از کفار و امحاق حصبی بر جمار چه اگر چنین نبودی بجهت کثرت زمان
آنجا را مدرس و آثار آنها زایل کردی و استیناس طیور در آن زمان و استشفای مریض بنزد آن و نفی فقر و اعدار رزق و نیز از جمله آیات عجیبه
از این کعبه زمان هر چند بنیاد آن باشد در مسجد الحرام کجا بیش آنان داشته باشد و طیور در آن در قبه دارند و هر کس نظر در آن خانه کند و آنرا
آشکارا کرده و اولیا هر شب و جوان از حاضر کرده و چنان طیور آن را میلیل باشد و دلهای مومنان بدان متوجه باشد و نفرد بعضی مراد
با آیات مشاعر و معالم الحاج چون حجر الاسود و رکن و حطیم و زمزم و غیر آن و هر تقدیر این جمله مذکوره مشهور هدی للعالمین است و حال
ثالثه است و قوله **مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ** مشتمل بر محمد و الحجر است ای مقام ابراهیم یعنی مضمی از آیات مذکوره موضع استادن ابراهیم در آن
سنگی که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن است و آن بلند است بجهت چهار آیات اول آنکه اثر قدم ابراهیم دو مرتبه غوطه کردن قدم آنحضرت
بکمیس سنگ و مقام آن در قرمس مشاهد چهارم محفوظ بودن از سال از زوال با وجود کثرت اعدای در چندین هزار سال و مستولد بود که بدل
آیات بینات بدل بعض از کل و بالطف بیان آنکه منظر آیات از مقدمه مذکوره است و گویند سبب اثر قدم آنحضرت در سنگ از آن بود که چون
خیمه کعبه قفص کت سنگی در زیر قدم خود نهاد تا بالای آن منتهی شد و هر جا بنا بالای آن بر آمد هر دو قدم او در موضع کردند و
نزد بعضی آنست که چون از لایه سلام و مقام تا بالای آن زیاده هاجر و اسمعیل آمد و ساره رخصت او داد شرط آنکه از سنگ پایین بیاید و چون
با آن موضع رسید و زن اسمعیل هر چند با آن کرد پایین بیاید و گفت سنگی در زیر قدم من نامزد یک پای بر آن نهم پای دیگر بر سنگ باشد
سر مرا شوی چون پای بر آن سنگ نهاد غوطه بود و تفصیل این حکایت در سورة البقره مذکور شده و نیز بعضی مراد با آیات مشاعر و معالم
الحاج چنانکه گفت و صادق علیه السلام از حطیم سوال کرده فرمود که لان الناس یحطمون بعضهم بعضا یعنی از حطیم بجهت آن میگویند که مردم بر
یکدیگر ازدحام کنند و میگویند کان موضعیست که در آن بجهت قبول توبه آدم فرمود و بعد از آن فرمود که ان تبتا لک ان تقبل توبتک

کفتاری حضرت ابراهیم با عمرو بن شیث

كلها الفرائض وعن هاعد الحطيم واصل فانها افضل تبعه على وجه الارض وبعد الصلوة في الحرم افضل يعني اگر نماز بسيار ميشود نماز هاي مستحبه
وسنوره را نزد حطيم بگذارد كان بهتر ميشود بعضي بايست بر روي زمين وبعضي از آن نماز در حجر افضل است از او حمزه ثمالي روايت كرده عن ابي الحسن
زين العابدين وسلوات الله عليهما اگر كنت اي اتباع افضل كدام بقعه بهتر ميباشد گفتم الله ورسوله وابن رسول الله فرمود افضل البقاع
ما بين الركن والمقام ولو ان رجلا عمر ما عمر نوح في قومه الف سنة الا خمسين عاما يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان لقي الله عز وجل بعمله
ولا يعتد له بعمله ذلك يعني بهترين بقاع ميان ركن است ومقام اگر مردي عمر يابد مقدار عمر نوح در ميان قوم خود كه آن سي هزار سال
بود الا پنجاه سال و در آن در روز روزه بوده باشد و بعبادت ايستاده در آن مكان بعبادت مشغول باشد و بسيار آن دعاها كه بعضي
وبعضي ما هيچ نميرسانند اين عبادت او را و از صادق عليه السلام مرويست كه الركن اليماني باب الذي دخل منه الخضر ركن يماني در مات كه از آن
داخل شد و مرويست كه مس روي من مادر من بر صورت ليس شفا و صرف عنه داء هر كه بر اين سنود از آن امر مرض شفا و از داء حاصل شود و مرد
از و بيان كرده و نيز و اخبار آمده كه اگر بار از الحجر ركن يماني فرود آيد و لحني در حجاب بمي بيد شود و اگر از الحجر ركن يماني باشد و لحني در سنام
باشد و اگر در جميع اركان اين باشد در بعد بلدان نيز لحني باشد و اثني ديگر از ايات آن اين است كه وَمَنْ دَخَلَهُ وهر كه در آيد در آن خانه كَانَ
آمِنًا باشد اين از قتل و غارت يعني موقع بعهد دعاي ابرهيم كه اجعل هذا البلد آمنا طور عادت را نيز كرده اند و اين حصول اين مرض
حتى كه مردي از ايشان خانه كند و بلحني بحرم شود طلب از نكند و گويند مراد باين امر است يعني اگر كسي واجب الحد باشد شرعا و پناه بحرم آرد
دست شرعي از و كوتاه كنند ما دام كه در آنجا باشد و لكن جايز است كه مطعوم و مشروب بدو بفروشند و با او معامله نكنند تا از آنجا
بيرون آيد و بسيار از آن حكم و ضابطه وجود و جاري ميسازند و اين روايت از ابي جعفر و ابي عبد الله و ابن عباس و ابن عمر و ابن زبير
كلام اين كه من دخله استوى بالحكم اما يعني هر كه در آيد در حرم او را امن كرده باشد و گفته اند معنى آن كه هر كه داخل حرم شود بعهد ادا حج
و عمره ايمن ميشود از عقوبات و مكافات اخرويه كه قبل از حج مرتكب آن شده چه او مغفور ميشود از جميع خطيئات و رسايي چنانكه احاديث
صحيحه مصرح بدين و ابن الحجه كه از شيوخ مركار زهاد عالمند است گويد كه شي طواف خانه ميكرد و دعا و ثنا و فتحي صادق ميخواستم كه من جبا
نوشته بود كه من دخله كان آمنا اهل حرم از چه جبر اين بات دهاتي لوازم داد كه اما من الناس اين است از آنكه در زنج و از او حضرت عليه السلام
كه من دخله كان آمنا يا بحجم يا لوجه الله عليه كان آمنا في الآخرة من العقاب الدائم يعني هر كه در آيد در حرم و در حالتي كه عارف باشد بحجه
حق تعالى و واجب كرده اين باشد از آتش دوزخ نيز در حديث است كه من بات في احد الحرمين بعث يوم القيامة آمنا و در ابو اكثر
جمله مذكوره جمله ابتدائيه است يا شرطيه معطوف من حيث المعنى بر مقام ابرهيم زيرا كه معنى اين است كه اين مر دخله يا انتها اين مر دخله
و يا فيه آيات بينات مقام ابرهيم و اين مر دخله رحمتي كه مقام ابرهيم را بيان داده و اين داخل حرم را اين ديگر ميگويد كه كلمه
از مجموع آيات بينات دور اگر كرده و باقي را مطوي ساخته تا دلالت كند بر آنكه آيات بسيار است و ذكر آن نتوان از حد شمار است و ابجمله
دلالت بر آنكه امر بعد و اين عبد اند از غير خود در اين كه آن بقاء اثر است در مدة دهر و امن از عذاب در روز عرض اكبر و مثل اين
قول حضرت رسالت كه حبب الي من دنياكم ثلث الطيب والنساء وقرة عيني في الصلوة و اين در صورتي است كه مراد بقره عيني في الصلوة

حضور حالي رسول در آنحضرت باشد و مراد گذاردن چه در اين صورت آن قسم امور ثلاثه خارج خواهد بود و اين كه صلوة الصلوة مذكور نيست بلكه از امور
آخرويه است نه دنيويه و اما اگر مراد از آن فاطمه عليها السلام باشد بمعنى آنكه مرضي بآن قسم كرده اند امور ثلاثه مذكوره خواهد بود چه اولاد مرضيه
دنيويه اند و بسيار در تحصيل آنكه مرضي زاد الله شرفا و فضيلة الى يوم يحشر الاولاد ميسر ميايد بقوله او وَلِلَّهِ و مر خدا را ثابت است
و لام عَلَى النَّاسِ بر مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد حاجي بجهة ادا مناسك بحضور آن مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا هر كه توانائي دارد سوي
آن خانه بجهة ادا مناسك يعني توانائي زاد و راحله و آنچه هدي صلوات الله عليهم مرويست كه استطاعت زاد و راحلت و نفقه و آنچه
بكفايت با عيال يا صلاح يا بحرفه و بجهة در نفس و تجارت سرمايه و امكان سير و رفتن كه العموم مذكور است كه تفسير استطاعت السبيل
نيست بذكر و ثبات و خاق اما بحضور است منفصلا يا عقلا كه آن اشتراط فهم خطاب بجهة استحالت تكليف غير فاهم يا نقلا از مولي
صلى الله عليه وآله رفع القلم عن ثلاثة عن الصبي حتى يبلغ والمجنون حتى يفيق والنائم حتى يستيقظ و وجوب خارج باشد
و چون بعد بحجر عالي است و قدرت بر تصرف دارد در نفس خود مستطيع است چه اين امر از عموم بيرون باشد و ملاحظه در تفسير ميان مفهوم
تجاوز مرتب و اتباع زمان و سالمي از مرض كه مانع سفر باشد از شروط استطاعت اند بر حج بر فاقد يكي از اين امور واجب نباشد و شامل
تفسير استطاعت بمال كرده است و استعانه را بر تمتع متعدد واجب ميداند هر گاه اجرت بليت خود داشته باشد و مالك كفت كه استطاعت
بدون نفس نزد او حج واجب است و هر كه قادر باشد و مشي و تكسب بطريق و نزد ابو حنيفه استطاعت مجموع امور است بر حج واجب نمي داند
الا در كسي كه قادر باشد بر زاد و راحله و نفقه ذهاب و ايابي كه اصل باشد و حج آنچه اصله و نفقه عيال الحبر عود و اصحاب امامية صواب
اند عليهم خلاف اين قول اند الا آن كه بعضي از ايشان شرط كرده اند كه با رجوع او را كفايتي باشد از مال يا صناع يا حرفه و احتجاج ايشان
رواية ابو بصير است از صادق عليه السلام كه او را از استطاعت سوال كرده و مومود ما يقال المولا مومان و در باب حج ميگويند كه مستدعي
الزاد و الراحلة و مومود قبل ذلك لا جعفر عليه السلام فقال هلاك الناس اذا كان من له زاد و راحلة لا يملك غيرهما ما يؤمن عياله و يستغني عن
الناس يحج على الحج يرجع فيسأل الناس كفه فقال هلاك ابو جعفر عليه السلام راست كفت بهمان مردمان در باب حج كه استطاعت زاد و راحلت و مومود
اگر چنين باشد مردمان هلاك اند چه اگر شخصي زاد و راحله داشته باشد و مال غير از نبوده باشد كه كفايت عيال خود كند و باقي
از مال مستغني گردد و از روي وجوب حج گذارد و بعد از آن رجوع كند بكف سوال كردن از مردمان يعني دست از تو و اين دراز كند و از
اين مال مستغني گردد و از روي وجوب حج گذارد و بعد از آن رجوع كند بكف سوال كردن از مردمان يعني دست از تو و اين دراز كند و از
اين مال كفايت كند و اين هلاك است كفت پس استطاعت كه لازم است فرمود السعة في المال و هو ان يكون له مال يحج ببعضه و يبقي بعضه يقوت
به عياله يعني استطاعت و آنچه و بيان است در مال تا بعضي را صرف حج كند و بعضي را نفقه عيال خود و بعد از آن فرمود الذي قد فرض الله الزكوة
و لو يحمل الا على مرمال يبقي درهم يعني حق مزكوة را فريضه كرده باشد و از او واجب ساخته مگر كسي كه مال دويست درهم باشد تا باقي
را صرف خود و اقارب عيال كند مستهلك نشود و جواب اين دليل صحيح نيست و نه تقدير صحيح نيست و مرتضي صحيح ارد بر كه
سكنم بر آنكه مقدار راحله و زاد اقتدار مال باشد كه صرف خود و عيال خود كند در ذهاب و ايابي و اقوي قول الوسط بجهة ظاهر آيه
و روايات يا نزد صلوة و در اعانت حيات خانه نزد مال مقدار راحله شرط نيست بلكه در شرط آن كه بر استطاعت عيال و اهل كفايت

اگر راه را بطریق اکثر بدانکه حج واجب است و بجهت صدق استطاعت در حق او و نزد ابو حنیفه و احمد و مالک بر او واجب نیست و شافعی رحمه الله
دو قول دارد یکی موافق مذهب و جوب حج و یکی نفی وجوب که تاخیر از اصلا جایز نیست و حدیث متواتر صحیح از پیغمبر که تاخیر جایز موقت و اجلی
مصرح است بر رد و ابو حنیفه نیز قایل بوجوب و حجت و نزد شافعی واجب موسع است و احتجاج او آنکه حج را بنیت الحج ما زاید
سیزدهم حج بکر دیگر در حج وداع در حوالی ایشان که تاخیر آنحضرت بجهت عدم استطاعت او بود چه مهاجر مرفه بود یا اهل مکه که متوجه
اتیان نشود در مکه زود و چون ایام الحج تا ذالک متوجه شد و چون بجویه رسید صد و منع او کرد و حضرت علیه السلام را تا آنجا
و حمل شد دلیل دیگر بر فوریت حج عمره و فوایت است که و سارعوا الی مغفرة من ربکم یعنی شتابید بچیزی که سبب مغفرت و حج
از قبیل و اولحضرت رسالت صلعم که من وجد علی الحج و لم یحج فلیمت یهودیا او نصرانیا یعنی هر که حج بر او واجب شود و حج نکند
باید که بمیرد یهودی یا نصرانی بمیرد چه ایشان بمانند که موضوع برای تعقیب و تعذیب ایشان مترتب ساخته و این مبرهن در نور
و روایت ابو امامه از پیغمبر صلعم لم تحبسه حاجة ظاهرة من مرض حابس او سلطان جابر و لم یحج فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا هر که حاجت
ظاهر او را منع نکند از حج جور و ظلم سلطان جور نکند و از حج نکند پس باید که بمیرد بدین یهودی یا نصرانی و در خبر حج
در همه عمر یکبار است زیرا که لفظ مطلق محمول است بر اقل مراتب آن بجهت اصالة البراءة از زاید و نیز امر مستفاد یکبار است و دیگر از ابن عباس
روایت است که چون رسول صلعم خطبه خواند برای ما و ما را امر فرمود ما را بحج الاقرع بن حابس برخاست و گفت آیا هر سال یا در
هر سالی حج کنیم فرمود لا لو قلت لوجب و لو وجب علیکم لم تقوموا بها الحج فی العمر مرة واحدة فمن زاد فتطوع یعنی حج در هر سال واجب
نیست و اگر بگفتم بر شما واجب میشود که هر سال حج کنید و اگر بر شما واجب میشد عمل بان نمیکردید حج در هر عمر یکبار واجب است
و هر که بر آن زیاده کند سنت خواهد بود و بعد از آن حق سبحانه ایه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم بر دهند بدان
حج سیزدهم آیه که و من کفر و هر که کفر ورزد یعنی ترک حج کند فان الله پس بدرستی که خدای تعالی غنی عن العالمین بی نیاز
از همه عالمیان و ضع کند در موضع مولم بحج از همه تاکید وجوب حج است و تغلیظ بر تارک آن و ذکر آورده که حضرت ذیل آیه ذکر امور کرده
از آنکه از حج که در عیر آن ذکر نفرموده بجهت ابراز ایراد آن در صورت اسمیه سیوم ایراد آن در وجهی که مبین است که
حج مرید ایراد در قرآن در مال بجهام فهمیده حکم اولا و صدا از تخصیص آن و ایراد بیان انصاف بعد از ابهام و در حکم تنبیه و
تذکیر که المنزلت از کوان بکار بجهت تسمیه ترک حج کفر اختیار کرده نزل آن از اهل کتاب است و حضرت رسالت صلعم فرموده که
فلیمت یهودیا او نصرانیا است و ذکر استشهاد آن در این موضع دلالت میکند و نیز مستفاد دلالت و عطف بخط و تاکید غضب بر
تارک از هفتم ایثار عن العالمین از عنه مجاهد که مستفاد معاملات تاثیر دلالت دلالت کند بر استثنای حج قرآن بر دلالت بر خطا
بیشتر بات محمد بن فضل الکاظم علیه السلام روایت کرده که آنحضرت در تفسیر هل انبئکم بالاخسرین اعمالا فرموده که اهم الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و
و یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی کسانی که ضایع شد زیان کار نزد مردمان در عمل اما آنکه حج اسلام را در تعریف و تاخیر اندازند معروف عمار
از صادق ع روایت کرده که در تفسیر قول او یحشر یوم القیمة اعمی فرموده که مراد کسی که در روز قیامت کور مبعوث شود شخصی است که

که حج بر او واجب باشد و او را ادای آن نکند حج او کور شد در دنیا از طریق خیر پس در آخرت بر طریق جنت راه نخواهد دید و نزد بعضی از مفسران
مراد بسبیل اقفروا الی الله امر است بحج ای حجوا الی بیت الحرام یعنی قصد خانه خدا کنید و در دلیل بر آنکه حج کفاره ذنوب بر آنکه معنی
آنکه فروا الی الله من ذنوبکم یعنی ملتجی شوید و بگریزید بخانه خدا از گناهان خود و مروی است که چون صدقه ایشان از شد حضرت رسالت صلعم حج
ارباب ملل را جمع کرد و خطبه خواند و فرمود ان الله کتب علیکم الحج فحجوا یعنی بدرستی که حق سبحانه فرض کرد حج خانه خود را بر شما اهل ملل
بار ایمان آوردند و اهل ملل بکر کفر بود و نصاری و صابیان و مجوس و مشرکان نعوذ بالله کردند پس اقرع بن حابس برخاست و من کفر فان الله غنی
عن العالمین و از حضرت رسالت صلعم مروی است که صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و ادوا زکوتکم و حجوا بیتکم تدخلوا الجنة تا بحج کنید
خود بگذارید و روزه ماه خود را بگذارید و ادای زکوة خود کنید و حج خانه خود کنید تا در بهشت بروید و کار خود را داخل شوید و ابو عبد الله
علیه السلام از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که الحج ینفی الفقر و الذنوب کما ینفی الکیر خبث الحدید یعنی حج در دنیا و گناهان را از اهل میکند
همچنانکه کوره های آهنگران که زنگ آهن را از اهل میسازد و احادیث بسیار در باب حج وارد شده که تحریر آن موجب اطاله میشود و الله اعلم و در
آنکه مانع نیست و در آنکه حد اقل آن است یا قبل از آن که حق تعالی بر سابق اهل کتاب را امر کرد باتباع ملة ابراهیم و از جمله آن تعظیم بیت
الحرام است از بجهت در عفت اند کرمت الحرام و مروی و فضل فاعلان و تهدید تارکان از و مسارعان بازگشت کار و بجهت اهل کتاب بوده
و مروی که قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل یهود و نصاری لم تکفرون بآیات الله چرا میکردید بایمانهای خدا که دلایل صحیح و عقل است بر صدق
محمد صلعم در آنچه دعوی میکند در وجوب حج و بعد از تخصیص اهل کتاب بخطاب دلیل بر آنکه کفر ایشان افتضاح و آنکه ایشان اگرچه دعوی
میکنند که گرویده اند بتورات و انجیل اما حقیقت کافرند حاصل آنکه حق تعالی بر رسول فرمود تقریع مستبر باید که چرا میکردید بایمان الله و صدق
پیغمبر و الله شهید و حال آنکه خدای مطلع است و گواه علی ما تعملون بر آنچه میکنید از کفر و حق و نکر بایمان و تهمت ایمان مجازات
خواهد داد و تخویف و استبعاد تا تنبیه خواهد رسانید دنیا و حج او و در کمر او بایمان صحیح آن حضرت رسالت است صلعم و اتیان که
موافقت در صفت او با آنچه کتب منزله دیگر بان داده و تسمیه ایشان باهل کتاب با آنکه عمل بان نکردند بجهت احتجاج بر ایشان بکتاب
چه ایشان معترف بودند بان و مکابره قال یا امر تقریر باهل من اهل الکتاب لم تکفرون و بایمان الله در اهل ملاظ استفهام توبیخ چه ایشان
تبعیت از اقامت عذر و مکابره قال یا اهل الکتاب لم تصدون و بعضی ملاظ استفهام استهزاء ایشان با ایمان مکر خطاب با ایشان کرده
صبوان اهل کتاب و فرموده قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل تورات لم تصدون چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدا یعنی
دین اسلام که دین ماموریت رسول در آن وضع میکند من آمن کسی را که گرویده بخدا و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسر و
و رفقای او که یهود و ایشان از کینه خویش میخواستند که از خطاب استفهام بیان است در تقریع و نهی عذر ایشان و
اشعار بآنکه هر ایشان در استحقاق فتنه و مستقبل باستحباب غلبه رد اسلام کرده که از مخصوص است بیهود که سنگ فتنه
در میان اوس و خزرج که از اهل اسلام بودند می انداختند و تعادی بنجاست که در جاهلیت میان ایشان واقع شده بود یا داد ایشان میدادند
ثانیا از عود کنند و از اسلام ارتداد نمایند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و از حسن مروی است که در حق یهود و نصاری که تعریض را

کتب و که ابی محمد را بحجت که صفت او در توریه و انجیل خواند ابو در مقیم از ما را بشارت داده اند و قوله تبغونها حال
از ضمیر بصدون مشتق از بغیه بمعنی طلب صفتی چرا در صد دایدکه صد مردمان بکید از ایمان و حال آنکه طلب میکنید راه خدا را عوجا کجی و تحریف
یا بر وجه که تبدیل ان میکنید بر مردمان و در وهم ایشان می اندازید که در وی عوج است از حق زیرا که در کتاب موسی نعت و صفت محمد
و تغییر صفت آنحضرت میکنید بر وجهی که در توریه است و امثال آن و یا بر وجه که آنرا دشوار و بیاری ایشان مستقیم میسازید یا محل آنکه
و امر دین ایشان مختل شود وانتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است و صفت و بیان آن ضلالت
چنین را از وصیت یعقوب و دانست ابدی یا آنکه شما شاهدید و اهل خردید و ایشان احتمال ما قول شما میکنند و در قضایا و عظام امور
از شما استشهاد میکنند چه شما احبار ایشانید وما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون از آنچه میکنید ابو در عداوت ایشان
و چون مسکر در آنجا کنند ایشان بود و ایشان بحضرت آمدند بار میکردند و حوض خشم از آب نبود بمولد و الله سجده و مسکر در وی صد ایشان
بود و مسلمانان را اسلام اخبار ای میکردند و احتمال آنکه در آن فرمود که وما الله بغافل عما تعملون آورده اند که شاس بن قیس یهودی
مردی پیر بود و نفاس الملک شدید الکفر و الفساد و یکی در حسود و عیب جوی و دیگری مسلمانان روزی مجمع اوس و خزرج یکدیگر
و بدگوی ایشان حلقه زده موظف الکلم اند و از روی محبت و وداد با یکدیگر بحال بوده اند و متفق الرای شده اند و در جاهلیت دایم میان
ایشان حرب و قتال قایم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت نبود او و اتحاد مستند شد القصه چون شاس ایشان را و اتحاد ایشان را بدید
آتش حقد و حسد او اشتعال نمود با جوانی گفت که اگر ایشان بار طرف متحد باشند بر ما غالب گشته کار ما نابود شود پس تحیتی را و شاد
تا در میان جوانان اوس و خزرج خشیت و از اتفاقات تبعات که حرب عظیم بود بین القبیلتین و خزرج در آن حال معلوم شده بود
سخنی در میان آنکه و قصیده که آن نام مشتمل و بر هر حزبی که بودند بخواند و چون ذکر آن محاربه در میان آمد و ایشان قصیده
مسامع خزرجیان رسانید از غایت اشتعال که ایشان بنزدیک ایشان تحمل کرده اغارت خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید
و دلیران طرفین مصاف مقابله و میدان محاربه بیاراستند و اغارت انداختن و تیغ زدن کرده عبارت معرکه هیجا بر کیفیت و الحاد حرب
بدین انجامها رانده شد و صدر عالم صلی الله علیه و آله و سلم بمعرکه ایشان در آمدند در قلب دو صف فرا رکشت و فرمود که با وجود آنکه من در
میان شما هم داعیه رسوم جاهلیت بکنید بعد از آنکه خدای شما را بالاسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو سپرده اید ایشان بدانستند
که این از تعلات شیطان و کید شیطانست فی الحال استغفار کنان سلاحها بر بخت و اشک بر یکدیگر زاده کار و فتنه
و صلح کردند و دانستند که اگر در میان ایشان بود و میبودند از آن بجز باز میگردند و حق سبحانه با ایشان با وجه خطاب میکند که
یا ایها الذین آمنوا ای الکسانی که ایمان آورده اند ان تطیعوا اگر فرمان برید فریقا من الذین اوتوا الکتاب گروهی
را از یهود که شاس بن قیس و اصحاب اویند یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم پس از گرویدن شما بدین اسلام کافرین
تا کردیدگان یعنی اگر متابعت شاس و مشایعان او کنید شما را مرتد سازند و اگر بحق آنکه شما بصیرت داشته باشید از سر حمیت کار کنید
که ظاهر او کفر و ارتداد باشد مخاطبه حق ایشان را بعد جلال خود بصدا نامی رسول با آنکه با ایشان خطاب کند بحمد الله عظیم

ایشان و اشعار با آنکه ایشان ایمان دارند که حق تعالی ایشان را مخاطب سازد و تکلم نماید و بعد از آن بر وجه انکار و تعجب کفر ایشان
در حالی که بر شما احجت است لسان صادر فرا کند و الغیر با ایشان خطاب میفرماید که با ایشان کفر وکیف تکفرون و چگونه کافر شوید
وانتم تتلی علیکم و حال آنکه شما شنوید که خوانده میشود بر شما آیات الله آیتهای خدا که قرآن وفیکم رسوله و در میان شما است رسول
خدای ومن یعتصم بالله و هر که چنگ در زند بدین خدای و ملحق با او شود در مجامع امور خود فقد هدی پس تحقیق که راه نموده شود الی
صراط مستقیم بسوی راه راست و لا محاله مستدی که بدید جابر عبد الله انصاری روایت کند که ما با یکدیگر افتاده بودیم بمراماه و مسافتی که
با گاه رسول الله کالنزل الطالع از کوه بلاس شد و همین که بدست مبارک اشارت باکر هر گروه ایکدیگر متفرق شدند و هر کی بجانب
و بندوم بیت الحام سید انام علیه الصلوة و السلام فی الحال که در زشت بصفای اتفاق و اجتماع مستدل شد و مصافحه یکدیگر کرده
محبت و وداد بجد و موکد ساخته و ندیم هیچ روزی که از آن افتخار و اعتزاز اجود و احسن این روز نبود و مباهات و دین
در علا شد روشن و حجت عظیم آنکه موجب هدایت بسیار کسانی که کتاب خدا و دم رسول الله و حق رسول الله را دلفا بدار نبوده
بمقتضی صدق و رسانیده اما کتاب را در میان نگاه داشته که محض رحمت و هدایت است و متضمن حلال و حرام و اوامر و نواهی و سایر احکام
و در معنی اگر معتبر بدکورت که هر عصری از اعصار حضرت رسالت معجزه ظاهر بوده معجز رسول الله بحضرت آن بوده که عالم را بحجت
و معجزه حجت او اینکه در بیت تاریخ را از اول تا آخر بود و معجزه عیسی او اینکه بحجت آنکه مدلم خود را میدید خلق خود را بر شاهد میبرد و معجزه
هر دو کوش او اینکه اشیاء صورت مصور و در خواب بحجت آنکه بیداری و معجزه لسان او اینکه سوی مارا الف من الناس گسیتم کما از رسول الله
و از نوع معجزه بسیار از زبان آنحضرت جاری شد و معجزه هر دو دست او آن بود که میان اصابع او آب میرود آمده و معجزه اکثر اینکه کتاب
نور کرده از او در نصف کرده و اگر ماه اشارت میکرد فتنه که در میان مردمان سلح میشد فی الحال دو نیمه معجزه و از اینکه چشم او
در خواب بود و دل او بیدار و معجزه حلیمی او اینکه جابر عبد الله نزد آنحضرت آمده شکایت بسر زیاد کرد که آب او در رفته و بجهت تشنگی
نزدیک که هلاک شوید حضرت طلب قدح و طلب دو پایهای مبارک خود را در آن طشت نشست و فرمود که ابر غالد را در آن جا بریزید
ابر را در آن بخت جا بر آن بیشتر شد و معجزه لمات قدم او این بود که رسول الله بر سر او استشهاد داد و معجزه عورت او آن بود که مخفی بود
و صفت او بر زمین ظاهر نشد زیرا که حق تعالی زمین را امر کرده بود که بالع آن میکرد و در معجزات بدن او اینکه سایه آن بر زمین می آمد چه او
نور بود و نور را سایه نباشد و ماند سر لمع و هر که مکس بر بدن او ظاهر آمدی نشست و هر چند که طویل القامه بود از جانب او در نمیگذشت
و اگر موجی بسکونت مردمان بادر الطیب بدن او و بدانست که آنحضرت معجزه نبیست او مهر نبوت بود و مانند قضیه و سر آن کشتی
بود که لا اله الا الله محمد رسول الله و معجزه نفس او اینکه لحیای موتی میکرد و مرضی را شفا میداد و معجزه موسی او اینکه در آن نمو حجت بیند
و بلکه در حالت لیلی روشن است مر خلاف قول بحجت چه اگر ایشان بحجت میبودند بجز تعجب حق تعالی اگر ایشان در قول کتب نگه دار
غیر منقول میبود و ایشان را رسیدی که زبان اعتراض کشاده بگوید خدایا چون ترا نمی و حالی ایمان ما و مصدر کفر و معصیت در قلوب
ما اگر بجای یاد کتاب و رسول اصغر اکتاب و رسول اوستی هیچ ماند و ضمیر از آنکه بحجت او بیند و سنا بر بحجت حواله بود بر تعجب

اليوم وانت انت افعل ما شئت فقد غفرت لك ثم قال لهم انتهم الى الملك وهب ذنبهم الى الله المرجئة وازمان قال لحماد در حدیث که مقتل بر عظیم ابی وجد
اسعد بن زراره خزرجی بیکدیگر منافره کردند تعلب گفت حدیث ثابت کدی الشهادة نیز است وحنظله که غسیل ملائکه است و ثابت
و ثابت بن اقرم که حمی الدبر است و سعد بن معاذ که عرش رحمن بجهت او بلرزه در آمد حق سبحانه حکم کرد او بر خود نظر را حوشنده از ثابت الدسعد
کفن که چهار کس از ثابت که احکام را اقتدا کردند و انرا از اهل و قصص و بیان نگاه داشتند ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و
ابو زید و سعد بن عباده که خطیب انصار است و جز ایشان اند و این منافره بنا بعد کرد بر خروج کفار کرد رسول خدا مستوفی کرد
هاشمیان است اصل سبب اختم و در ای شما را اسیر میکردیم و از رحم شما را نکاح در حاور دیم ای مکه قبل از اسلام شما ایم با شوید
کار خانه بر و نماید شر جکونه عوی همچنین بکنی بر مسارعه بساعت کند ابو جهل حضرت رسالت رسید بر در اگوش سوار
رایتا را ارم تعریق و مودت اشتیه داد شما را بر حال جبریل نازل شد و این آیت آورد که یا ایها الذین آمنوا ای کرده کردید کان از
و خروج نظر بیم اتقوا الله ترسید از خدا حق تقاته جانچه سزای ترسیدن از و و آن استفراغ وسع است از قیام بر وجه
اجتناب از محارم کقوله فاتقوا الله ما استطعتم و از ابن مسعود و حسن و قتاده مرویست که حق تقاته آن است که فرمانبرداری او کنند
بهیچ وجه و حق او عصیان نورزند و شکر گذاری او استقبال نمایند در هیچ وقت که آن او نورزند و پیوسته ذکر او مشغول باشند
و در هیچ زمانی از او غافل نشوند و این قول از ابو عبد الله علیه السلام ماثورست و ترجیحاتی مر آن از اقسام ترجیح
و ترجیحی دیگر مراد تنزیه طاعت از التفات و استثنا بیان و از قوم محاربان بر آن و مجاهدت کنند که آن مجاهده است در راه خدا
و عدم مبالات در آن از لوم لائم و قیام نمودن بقسط ابزای او در حین حق و امر و در نهی ابزایه خاطر است قتاده و ربیع و سدی
مراد که منسوخ است بآیه فاتقوا الله ما استطعتم و این مرویست از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام که تفسیر آن مراد که صحابه از
نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله و من یقوی علی هذا کیست که قوت و طاقت این داشته باشد چه تقوی بدان وجه که حق تقاته
مجکس را نیست و نیست عنایة الهی با این شدند از امت رفع فرمود ناسخ بآیه فاتقوا الله ما استطعتم و یعنی بر چیزی کاری کنید
قدر توانائی خود و نزد ابن عباس و طاوس منسوخ نیست زیرا که قیام است بعبودیت و این امر است بعبودیت و چه گفتن
منسوخ باشد و بر هر قدر در این امر تکلیف خواست از طاعت اهل کتاب و اصل تقاه و قیلت که قتل را و مصدوبه کرده اند بنا بجهاد که
و تعهد و یا الف مثل تقیه و تقوی است و تقوی سپر باید که ترسید از خدای در ارکان اوامر و اجتناب از نواهی ولا تموتن و بمیرید الا وانتم
مسلمون مگر در حالتی که شما مسلمان باشید مراد آن که مباشید بر هیچ حالی از احوال سوی حال اسلام در وقتی که موت شما را دریابد
نهی اگرچه بر موت واقع شدن اما فی الحقیقه امر است بتاملات اسلام تا حین موت و در انوار گفته که نهی از مقید بحال یا بهیر از کاهات
مسبوق بالذات بجانب فعل و کاهات که مستوجب است بعید و کاهی بر دو نهی اعلاط و مقید وقت و نهی تیر این قبیل و در مجاور و که
معنی آن که ترک اسلام مکنید بلکه بر حال اسلام باشید تا آنکه موت و شما را در مشورت اسلام مصادف کند و صدا از آن گفته که در دو نهی
نهی بر موت چه حسن استثناء است و زیرا که امر چه بهی است که موت مقید و بشرط است تا امر تعلق بکرد بر این البته متوجه خواهد بود و بعید

آنکه در حین موت بر هیچ حالی نباشید مگر بر حال اسلام تفسیر اسلام بحسن ظن کرده ای الا وانتم محسنون الظن بالله ابو عباس از رسول
روایت کرده که صیاد بن صائد از ابن عمر روایت که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون فرمود که فلو ان رجلا من بطون الارض
تطرح فی الارض لکانت علی وجه الارض میتة ثم یکبر من موطاه یعنی اگر قطره از قوم دوزخ و زمین جکه در کافی مر اهل دنیا
شود بر جکونه بود حال اگر کسی که طعام از آن بود پس باید که باصنف اسلام از دنیا حلت نماید واعتصموا و چنگ در زنید ای انصار
بحبل الله بدین خدای که حبل متین است جمیعا در حالتی که مجتمع باشید ابو سعید خدری و قتاده گویند مراد قرآن است لقوله تعالی
القرآن حبل الله المتین و هر چه غیر استعمال از حبل آن که تسلیم بآن سبب نجات از ردی همچنانکه تسلیم بحبل سلامتی از ردی
بجهت ثوق بلند دامنه و از آن تشبیه بحبل است برای اعتصام و ملاحظه معنی آن که مجتمع شوید و استعانت بجذ او ثوق باو و گویند مراد امر است
رسالت چه معنی جمع اجتماع نماید در اعتصام بذیل متابعت سید انام چنانکه ظاهر و الحبل حبل در حبل اتباع انحصر شده نه راه بتصدیق
توان برد و نه بطلوب حقیقی توان رسید جمله که متابعت سید الرسل هر کسی نیز استقصود و نیافت از هیچ دری و نیز هیچ
از کاشانه او روی در آنافت و تمسک بذیل که متابعت انحصر فرع است از امر و نواهی قرآن و ولایت و محبت اهل البیت و حارث و اعور گفته
که در مسجد رسول رفتم مرد را دیدم که در اختلاف افتاده بودند نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفتم گفتم یا امیر المؤمنین مردمان رفتند و کوی افتاده اند
هر فرقه طریقی سلوک کرده اند فرمود که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود زود باشد که صیاد بن صائد در میان امت من ظاهر شود گفتم
علامت آن چه باشد فرمود که بجانب اصحاب من بنا نماید که و حکم بالحق که و حکم بالحق که و الفصل لیس بالهزل و موجل الله المتین و الوز
المبین و الشفاء النافع و عصمة من تمسک به و نجاة من تبعه یعنی خلاصی از فتنه کتاب خدایست که در حدیث جنیان و جن از بسیار
و حکم آنچه میان شما است و آن فصل میان حق و باطل است هر اجل خدایست و ذکر حکیم و راه راست و در میان محکم و استوار و مورد روشن و شفا
نفع رسان و که دارند هر که تمسک بآن کند و رستگاری هر که پیروی آن کند ابو سعید خدری روایت کرده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت ایها
الناس ای مردم گفتم چه چیز آن اخذ نموده ام آن فضل امدی احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل
بیتی الا انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی ای مردمان من میرم و در میان شما دو حبل متین میگذارم اگر تمسک بآن کنید هرگز
گمراه نشوید یکی از دیگری بزرگتر است و آن کتاب خدا است که در میان شما و آسمان تا زمین و دوم اهل بیت من اند بدانید که این
هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه وارد شوند بر من نزد حوض کوثر و علی بن ابان بر قبیل از جعفر بن محمد الصادق روایت کرده که لنعتصم بحبل الله
که بحبل الله الذی قال واعتصموا بحبل الله جمیعا ائمه حبل متین حذا که حق جمع در کلام مجید خود فرموده که و لنعتصم بحبل الله جمیعا
ولا تفرقوا و پراکنده مشوید از طریق حق مرتفع خلاف بیان شما همچو اهل کتاب بلکه مجتمع و متفق الکلمه شوید بر ایمان و مداومت
و ثابت بر طاعت و ترک عصیان و باستقرار مشوید از هم همچو قوم شما در جاهلیت که بجاهلیت و مقاتله میکردید با یکدیگر و با ذکر انحصر میکنید
هر چه تفرق و میل الیه شما شود در مثنوی قول الله روایت از ابن عباس از جمهور که بنی اسرائیل بر هفتاد فرقه شدند و امت ما
بر هفتاد و سه فرقه شدند همه بدوزخ روند مگر یک فرقه ایشان گفتند یا رسول الله این کیست فرمود آنکه بر طریقه امیر المؤمنین علیه السلام و در

ابو هریره و اولاد و اتباع او و صیادان ایلا و فرمود که اقتصروا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا الایه را دان رسانید که روزی در مسجد
امیر المؤمنین ع رفتم راس الجالوت که سر احبار یهود بود و جاثلیق که امام ترسایان بود صف قیام نزد آنحضرت آوردند حضرت روی
راس الجالوت کرد و فرمود و یا راس الجالوت سیدانی که بهوداء بعد از موسی بچند فرقه شدند گفت نه در کتاب کم و بیش فرمود فهل انتم
من رئیس قوم اذا تفرقوا فی ضلالهم و هم تلک انظر فی کتاب و اخبر الاحبار الحرق الکتاب اسرق لمن بر یاد جهود ریاست و
پیشوای قوم میکنی که هر گاه ایشان مسئله از حلال و حرام از تو پرسند تو گوئی نظر در کتاب کنم و بگویم اگر از کتاب سوخته شود امر بدزدی
چه خواهی کرد پس جاثلیق گفت بر ترسایان بر چند فرقه شدند گفت بچهل و پنج فرمود دروغ میگوئی بخدا و بر تو زیاده بر ایشان و بیست و
و انجیل را بر ثوات موسی بهفتاد و یک فرقه شدند هفتاد ایشان هالکند و یکی ناجی و اینها اثبات کرد که حق فرمود که من قوم موسی امة
یهدون بالحق و بالحق یعدلون عیسی را بر هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان ناجیست و باقی هالک و اینها اثبات کرد که حق سبحانه در حق ایشان فرمود
که تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و امت پیغمبر ما هم بهفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان رستگار باشد و اینها دیگر هالک
و این فرقه ناجیه آنکه حق در شان ایشان فرمود که و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و بهم یعدلون و هم شیعه و ایشان شیعه مرا اند و حدیث
مشهور متواتر الخوض علی علی مع الحق یدور حیث دار صدق ایست و مضمون حدیث باین راجعست که حق با علی است و علی با حق و در
سیکند حق و میگردد با علی هر جا که در یکدیگر میخورد و لا یفترقان یکدیگر ندارم مثل بیشوند و نیست که جز حضرت رسالت صلعم فرموده که
ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة سبعة منها ناجیة و الباقی هالکة یعنی زود باشد که امت من بر هفتاد و سه فرقه شوند یک فرقه از آن رستگار
باشد و هفتاد و دو فرقه دیگر هالک و زیان کار و پرسیدند که یا رسول الله فرقه ناجیه کدام اند فرمود اهل بیت من و اتباع ایشان و صیادان
گفت که اهل بیت کشتی نوح مر کسی که بها نجوید من تخلف عنها غرق شد و هلاک شد و اهل بیت من همچو مثل در اسرائیل گفتند نوح آن
هر که در آن رفت از غرق و هلاک نجات یافت و هر که تخلف کرد و رفت غرق و هلاک شد یعنی هر که مثل ما اهل بیت من شود در طریق
و روش ایشان رود در آخرت با ما بهشت و درجه علیا بحال رسد و هر که مثل ما ایشان نجوید و بر مذهب و طریقه ایشان نرود در آخرت
خاسر باشد و در دکان هالکه بر آن کفار کرده حاصل که حق سبحانه میفرماید که از پیرو حق متفرق مشوید و اذکروا نعمت الله
علیکم نعمتهای خدا را که شما لطف فرموده و از جمله آن هدایت است و توفیق با تباع حق و مثل بدین اسلام که موجود شما اهل است
و در آن اخلاق فرمود اذ کنتم متفرقین یاد نعمت خدا که در وقتی که بودید شما اعداء دشمنان در زمان جاهلیت فالف
پس خدای بود و الفت داد بین قلوبکم که فاصبحتم بنعمته در میان دلهای شما نزاع و اختلاف کرد و الفت داد میان شما بکرم
اسلام و بمیمت خدمت سید انام علیه الصلوة و السلام فاصبحتم بنعمته پس گشتید و بخدا اخوانا برادران یکدیگر بعضی بعضی
و دوستان یکدیگر مجتمع بر اخوت در دین خدا مراد آنست که برادران دینی یکدیگر شدید و منتظم و مرتبط هم و در جمع کشت که اخ در اصل الغة بمعنی
قصد است ماخوذ از توجه الشیء الی الشیء و طلب یعنی هر یک قصد مرا یکدیگر کردید و الفاء یکدیگر نمودید و کنتم و بودید شما بر
صالح الیه و سهالة علی شفا حفرة بر کنار سوراخی من النار از آتش دوزخ یعنی مشرف بر وقوع در آتش دوزخ بجهت کفر و در حالت کفر

فانقذکم پس رهانید خدا شما را منها از آن حفره یا از آن نار
بمیمنه اسلام و شرف ایمان و میتواند بود که ضمیر راجع بشفا باشد و نار باعتبار آنکه بمعنی شفا است
شما را برستند از طرف جهان بجون جانب و جانبه و اصل آن شفوت که قلب او شده و در مدد کرد و صدر آن در وقت ورود آنکه امام
از آتش اگرچه فرع وقوع است در آن اما چون که ایشان مخوف و خوف بودند بر بیت آنکه کسی بودند که در آن واقع شدند ابو الحوزا و
کذلک ابن عباس ابن ابزی الملاوی کرد اعرابی اشاع آن کرد که کنت را هم ما انقذهم منها و میرید از تعجبهم منها یعنی مرا حق تعالی از
اما و ایجاب حق سبحانه انقاذ ایشان بکردار آن بکرد الی ربه که رهانیدن در صورتیست که ایشان در آن بوده باشند بلکه مراد
آنست که ایشان را از آن نجات داد و ابن عباس فرمود که اکنون هاس ضربه یعنی این معنی را نشوید فرا گیرید از کسی فیتبین کذلک
بجهت بیان کرد احوال شما را از نفرت قدیم و الفت جدید یبین الله لکم بیان میکند خدای روشن میکند و ابدای شما آیاته دلایل
و حدایق و قدرت خود در هیچ چیز دیگر خود را لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه راست یابید کلام در معنی تعلیل یعنی بجهت آن
شما هدایت و ارشاد شما در آن ایات در شان اوس و خزرج نازل شده مفصل قصه ایشان را از تواریخ علمای سیر و تواریخ
و حدیث که اوس و خزرج دو برادر بودند از پدر و مادر و نسب خوزی میان ایشان همان واقع شد و آن عداوت و صد سال
در میان ایشان و قبیله بود تا بعد رسول الله صلی الله علیه و آله چون آنحضرت بدعوت و خواست هر دو قبیله قصد بنی کرده اسلام آوردند و بجهت آن عداوت
قدیمی از میان ایشان منقطع شد و بسبب اسلام ایشان آن بود که سوید بن صامت که او را کامل خواندندی بجهت جلادت و مهارت او در حکم
و شعر و نسب بمکه آمد در وقتی که رسول ابر رسالت مبعوث شده بود آنحضرت بدو پیوست اسلام او دعوت فرمود سوید گفت ترا من مصحفی از
سخنان الهی هست که در باب حکمت است و آن را بر آنحضرت عرض کرد آنحضرت فرمود که این خوبست اما با من بهتر از این هست زیرا که کلام
خدایست و سبحانه از آن من نازل ساخته پس مصحف از قرآن بر وی خواند سوید چون آن را بشنید بسی خوش حالت و بطبع او در آمد و اسلام
آورد و بمدینه رجوع کرد و اهل مدینه را از آن اخبار کرد و بسی بر نیامد که او را بکشتند و صدر آن ابو الحسین رافع الجمعی از جمله الاجمال
بکه آمدند و غرض ایشان آن بود که قریش معاونت ایشان نمودند با خزرج مقاتلت کنند و رسول چون بر آمد ایشان مطلع شد بر خواست
نزد ایشان آمد و گفت رغبت کنید بچیزی که بهتر از آنست که در صدد آمدید گفت و آن چیست رسول فرمود که خدا را بر حق است پرستش نمائید
و با او شرک نیارید که حق تعالی فرستاده با هدایت شما کتابی که جوانی عاقل بود و ایشان گفت ای قوم این مرد راست میگوید
بخدای ما را بان دعوت میکند و این که ملجهه آن با بر جانب آمد ابو الحسین یاره ریگ بر گرفت و بر روی او زد و گفت خاموش باش
ما این کار با این صوب نمیدهیم رسول بر خواست و ایشان بمدینه رجوع نمودند و میان اوس و خزرج مقاتله عظیم واقع شد و الیاس بن معاذ
در میان آن جمعی جمع آمد فرمود که اظهار بر خود کنید و اعزاز بمنهم خود فرمایید شش مرد از خزرج بمکه آمدند نزد عقبه با رسول الله
کرد رسول فرمود که شما از کدام قبیله اید گفتند از خزرج رسول فرمود که از همسایگان یهود اید گفتند آری فرمود بنشینید پس آنحضرت
ایشان را دعوت کرد بدین اسلام و قرآن بر ایشان خواند ایشان شنیدند و در آن اندیشه کردند بطبع ایشان فرود آمد و چون مقاله خود را

قصه اوس و خزرج که روی برادر بودند

بودند و جهود از ایشان ایمن نیستند که بهر آخر الزمان در مکه پیدا شود و هم در نوبه چنین وقت چون ظاهر کرد ما تابع او شویم و ایمان
آوریم و شما را شکست کنیم ایشان با هم گفتند هما ایمان مردمی که جهود ما را از مدینه رانده اند تا ایشان را بسته کرده با ایمان آوریم
نزاع و جدال ما باشد ایشان را امید هست که حق تعالی که اهل ایمان را فتح کرداند بر ایشان و ما را نصرت کند بر ایشان و ما واسع واقعات شرح
بر هر شش کرا ایمان آوردند و گفتند یا رسول الله ما را رخصت ده تا بمدینه رویم و مؤمن خود را باسلام دعوت کنیم هما ما که اجابت کند در سر
فرمود چنین باشد چون بمدینه آمدند و اظهار دعوت رسول کردند و ایشان خبر در میان هم اهل مدینه انتشار یافت تا آنکه هیچ سرای نبود الا
که بیوسته گفت و گوی رسول آمدند و چون سال دیگر موسم حج رسید دوازده کس بر خواستند و از خزرج و دو از اوس در عقبه رسول
ملاقات کردند و ایمان آوردند و بیعت کردند بر طریق مبایعه نساء یعنی حضور ایشان بر ایشان علی ان لا تشرکوا بالله شیئا و لا تسرقوا و لا تزنوا
و لا تقتلوا اولادکم و لا تأتوا ببهتان تفترونه بین ایدیکم و ارجلکم و لا تعصونی فی معروف فاذا وفیتم فلکم الجنة و ان غشیتم شیئا من ذلک فامرکم الی الله ان شاء عذبکم و ان شاء غفر لکم
رسول بجهاد مامور شود و پس صحابه قبول اسلام و بیعت بمدینه آمدند و در عقبه ایشان رسول صلی الله علیه و آله مصعب بن عمیر بن هاشم
عبد مناف را بمدینه فرستاد تا ایشان را بحق دعوت کند و قرآن را احکام شرع تعلیم دهد مصعب بمدینه آمد و رسول ابی سعد بن زراره فرود آمد
و سعد از جمله بزرگان بود و کدخدای عقبه بیعت رسول صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود و بیعت کرده پس ایشان را قرآن می آموخت و
بر ایشان میخواند و اول کسی که در مدینه او را معزی خواندند او بود و روزی سعد بن معاذ با اسید بن حضیر گفت بیا تا برویم و بر این مرد
را که اغوا را اضلال سفهای قوم میکند زجر کنیم و از شهر اخراج کنیم اسید گفت تو مردی که از پسر خاله منی و از تو شرم دارم اگر
حمیت رکوف و آنکه بلحاظ که ایشان بجا آورند سعد چون اسید را بدید مصعب را گفت این سید قوم است و بزرگ قوم کن و بحکم
بر حقیقت با او سخن گوی پس اسید در آمد و روی بمصعب کرد و از روی غضب داد سخن در سخن کرد و گفت در این شهر بچه کار آمده و چرا
سفهای ما را گمراه میکنی زنجیر ایشان خود و هم از این شهر بیرون رو و اگر نه کشته شوی مصعب گفت التماس من آن است که بشنوی و اگر
سخنی چند بشنوی اگر موافق رای تو افتاد قبول کن و اگر خلاف تصور کنی نشنیدی اسید گفت سخنی با انصاف گفتی پس نیزه
خود را زمین نهاد و مصعب آنچه قرآن را بر خواند و حمد اسلام کرد و چند آیه قرآن استماع میکرد و وصف قرآن میشنید در کار
و زار میشد و رقت میکرد و رطاهر میگشت تا غایتی که اثر اسلام در روی او پیدا آن شد چون مصعب فراغت کرد
اسید گفت از بیکو کاهیست و نیکو طریقی اگر کسی خواهد که بدین دین در آید او چه کند مصعب گفت باید که نخست کلمتین شهادتین بگوید
و جامه پاک در بیوشد و دو رکعت نماز بگذارد اسید کلمتین شهادتین بر زبان راند و جامه پاک در بیوشید و دو رکعت نماز بگذارد و سعد را
گفت من میروم تا سعد معاذ را نیز دعوت کنم اگر وی اجابت دهد کس مخالفت نمی تواند کرد پس حربه برگرفت و بنزد قوم رفت
چون مردم در وی نگاه کردند و دانستند که اسید بسان روی باز آمد گفتند بود سعد سعاد گفت چه کردی گفت آنچه دانستم دیدم که ایشان
چیزی میگویند که ما از آن ذات شبات در ایشان کنیم باید از شما چیزی صادر نشود که موجب نقص و زیان ما باشد ایشان قبول نمودند
و لکن شنیدم که ایشان را خبر رسیده از صدمه ایشان که اسعد را لکن بجهت آنکه جبر خالات تا محمدی که میان شما

نشکند اگر روی مرا قبایل امر کنی صواب باشد سعد و سعاد و ان حربه را برداشت و متوجه آن جانب شد چون با قوم رسید
که ایشان را مطمئن و آرامیده یافت اندیشه کرد که مقصود اسید آن بود که انجا رود و سخن ایشان را بشنود پس سنیم الوجه علی القلب
بر ایشان داخل شد و بانگ بر ایشان زد که چرا اغوا را اضلال میکنید و در این شهر بیرون نمی روید بعد از آن روی بمصعب کرد و گفت
اگر تو پسر خاله من نبودی این حربه را بتو حواله میکردم و مصعب از روی ملایمت و ملاطفه گفت ای جوانمرد گر روزی بجا عقبه بنشین و آنچه
میگویم بشنو اگر صواب آید بر آن قدم نه و اگر نه ما گوش ما کن و الا آنچه تو گوئی چنان کنیم سعد ما گفت انصفت یعنی راه انصاف گفتی پس مصعب
حدیث و طریقه مسلمانی و سکار و اخلاق را در میان آورد و آغاز قرآن خواندن کرد بتدریج روی سعد شکفته شد تا آنکه بحمد اسلام در
ظاهر گشت و آن آیه شعر چیز از آنکه مصعب فرا آن قرآن تا او گفت که تمامی طریق هدی اسلام در معاینه گفت و کلمه شهادت میگویم و
غسل میکنم و جامه پاکیزه میپوشم و دو رکعت نماز میگذارم پس سعد چنان کرد و حربه برگرفت و بمجمع قوم خود رفت چون در روی وی
نگاه کردند دانستند که اسلام را قبول کرده پس در میان ایشان نشست و گفت ای بنی الاشهل شما را چگونه دانید که من در میان شما
مرا ای قوم از رای همه فاضلتر و دانش فزاینده تر است گفتند سعد رئیس ما و بزرگ ما و از بزرگیند که والله که چنین است گفت حرام است بر
من که بحق شما سخن شنوم تا آنکه بخدا و بمحمد ایمان آرید گفتند همه ما طاعت حاضر ایم که در صدد خیر خواهی ما ای پس همه ایمان آوردند
و هیچ مردی و زنی از ایشان نبود مگر که کلمه اسلام بر زبان راند مصعب و زراره بر همین منوال دعوت میکردند تا آنکه همه اهل مدینه را بدولت
اسلام در آوردند مگر سرای بنی امیه زید و حطمه و ایک که در این توقف نمودند زیرا که ابو القیس الاسلی الشاعر در میان ایشان بود
و منتظر ایشان میکرد پس مصعب برخواست با هفتاد مرد مسلمان بمکه آمد و دو روز اما و تشریق در عقبه رسول ملاقات کردند پس بالای
روایت کنند که ما اسلام خود را از مشرکان قوم خود پنهان میداشتیم چون از حج فارغ شدیم با رسول خدای وعده دادیم که شب
عبد الله را که پدر جابر است و از اشراف قوم خود حاضر میسازیم و او را باسلام هدایت میکنیم و قوم چنین باشد پس نزد او رفتیم و گفتیم یا
عبد الله تو از جمله سادات و اشراف مائی و نمیخواهیم که با چنین مناسبت رای و حصافت و ذکاء عقل و فراست فردا آتش دوزخ شوی قبول
اسلام کن و با ما در محمد در آی و آنچه میبینی ما رسول خدا در ما آنچه ما مشاهده شوی تا آنچه او میگوید بشنوی اگر پسندیده
انصاف در نگری و آنچه میگوید صواب بینی بر اسلام او و اگر نه اختیار تو دانی که چنین باشد پس او را گفتیم شنوم و چون او را
بنت تعالی بگذشت هر یک نهان از قوم خود منوجه معاد شدیم و در شعبی که نزدیک عقبه بود جمع شدیم و ما هفتاد مرد بودیم با
یکی از عقبه و دیگری اسمای بنت عمر رسول صلی الله علیه و آله با عباس و لحاظ و عباس منوز اسلام نیاورده بود لکن بجهت خویشی همراه بود
چون شنیدم عباس آغاز سخن کرد و گفت یا معشر الخزرج بدانید که مکانه و منزلة محمد از ما در نهایت خصوصیت در میان عباس نسبت با در نهایت
مهربانی است او را در ستر و حمایت خود میداریم اما هر قوم و میگیریم زیرا که بدین ما الدور او در شهر خود و عزیز و خواهد گذاشت
آنچه قرار از وطن مالوف خود میکند اگر شما بدانچه میگوید با او رو خواهید کرد و نقض عهد و شرط نخواهید کرد و حمایت او خواهید شد
وی شهر شما بدو اگر نه او را بگذارید تا در میان قوم و عشیره خود باشد و ما شفقت الکلمه شویم شما را طاعت قول او و عمل ما تعالی

ناجان عرض داریم از عهد خود و سکر دهور و اما ای ابن حال عبد الله بن رسول ایشی چند از قرآن مرو خواند و حدیث و طرفی در دیدند که
اسلام عرض کرد پس رسول اخبار بکر شد ایشان تعلیم را نوکر سخت تر از عهد و سوخ بر اسلام و اگر خود مرد و بیان شما با این شرط بجا آوردم
سوگند بکند که مرتکبان خود را از منصور دست آنحضرت کرد و قال رسول الله قبایل و عشایر ما بسر مردمان کاری و کارزاری الله و تجاهد در
از ایای خود میراث یافتیم جان و مال خود را فدای تو میکنیم و ترا جان حمایه میکنیم که تا حالت در دل ما ثابت نکند که ایمان و جهاد ما از کار
بحاطر خاطر تو خلد ابو الهیثم بن تیهان از میان برخواست و گفت یا رسول الله تو میدانی که میان ما و دیگران مواثیق است و بجهت حایز و حفظ
میم ایشان در انتقض خواهیم کرد و شرط کن که هر کا مدد ایشان ترا فتوح و نصرت دهد بر قوم خود و مارا بهانکی و شهد خود روی رسول اشرف مرد
ربک لا کل الدم الدم و الهدم الهدم انتم منی و انا منکم احارب من حاربتم و اسالم من سالمتم خونهای خونها ایم و هدمها ایم هدمها ایم
و با آنان بکیکر و بر آن بکنید شما از منید و من از شما امر حرب کنم با آنکه حاربت شما باشد و صلح کنم با آنکه با شما صلح باشد و دوازده
دوازده نقیب اختیار کنید تا کفالت و وصایت ایشان نزد آنحضرت و صد از اوس اختیار کردند قتاده و رافع که جوان بالعهد بیعت نزد رسول
نشستیم عباس بن عبادة گفت ای مردمان بدانید این مرد بیعت میکند با حرب الاحمر و الاسود بیعت او حرب کردن با عرب و عجم از جانب
سالهای شما را بکشتن و زوال رسد بایشان از اشراف شما کشته و از بر میگردید و نصرت میت خواهید کرد بر آن کنوز در بن بار الخزرج
و بدانید که اگر او را بگذارید و نصرت عهد خود بکنید و موجب خیری دنیا و آخرت شما شود و اگر جان و مال خود را فدا میکنید
و بدانید که اگر او را بگذارید و نصرت نکنید سبب خیر دنیا و عقبا شما باشد گفتند ما اموال و اولاد و قتل اشراف و اولاد خود را اختیار میکنیم
پس مرد رسول استوار کرد یا رسول الله اگر ما بجهت کسی آخر بجهاد شد و مرد بهشت نعیم و جای بجهت از اثر جحیم کشد دست بکتاب
بکنیم آنحضرت دست بکتاب ایشان بیعت متقول شدند و اول کسی که بیعت کرد براء بن معرور بود بر جمله اشراف بیعت در آمدند چون ایشان
شدند الحص ناخن شد ابلیس بصورت مردی در آمده از شعب عقبه آواز داد که ای مردمان بدانید که صابیان و حرب شما مجتمع شده اند رسول
و مرد این ابلیس است که دشمن هدایت است از سخن او ترسی مجوز در آمدید پس فرمود که بنا را خواهم بیعت کند عباس بن عبادة بر منبر آنحضرت
رسول الله با لحنای کفر بحق فرستاد که اگر فرمای علی الصباح بر سر این گروه کفار و فجار تاریک و دمار از روزگار ایشان و از بیخ کنم مرا امر
نفرموده اند و اذن نداده اند و چون مرسل خود رفت منور چیزی نشد و مدد که ملایکه قریش نزد ایشان آمدند و گفتند یا معشر الخزرج شنیدم که
شما آمده اید که صاحب ما یعنی محمد از بلاد ما بیرون برد و بهم خود در بیعت او عهد کرده اید که با محاربه کنید با ایشان بلاد و ضعیف
بسیار قریشان و هر ایشان شدند بر بیعت کرده اسلام را اشکار کردند و این خبر منتشر شد مکر و سب قریش بر آنحضرت رسول الله
رسول الله با صحابه گفت که نقض ما ایها اصلاح بیت بر چیزی نباید که بیعت رویم و ایشان مطمئن میشویم در بکیل و در دو محبت میکردیم و بیعت
بسر شد و اول کسی که مجحود کرد او را سلمه بن خزرج بود در صدر ایشان علم و رایت بعیسا ایشان خود در عقبه اولی بنی حجر بن عمرو الله بحضرت و انکار کرد
کرده مهاجرت میکردند در سکه و در مکه بود الکه امر الهی نازل شد که قوم بحجر و کفر بر آنحضرت بیعت نشوند فرمود اهل مدینه بسیار مسرور
مستبشر شدند و حق سبحانه بر کرد بجهت و فرمود آنحضرت بعد از مبارزه ایشان اوس و خزرج بر دانست و حق سبحانه بعد از امتحان این محنت جهاد در

موعظه ایشان در آمد و میشود باید که وَلْتَكُن مِّنكُمْ و باید که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ بخواند مردمان را بنیکوئی
یعنی باسلام یا بایمان یا ای مومنان بیکدیگر و جمعی را نشاید که اطلاق بر اجماع مومنان باشد که خلق را بعبادت خدا میخوانند وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ و باز دارند از اعمال ناشایست معروف صلاح است که مشتمل باشد بر صفت و بر آنچه منکر فعل قبیح و امر معروف است که مرفوع
کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و بعضی معروف هر چیزی که خدا و رسول او امر کرده باشد و منکر آنکه خدا و رسول الله
نهی فرموده اند و گویند معروف هر چیزی است که عقل با شرع بحسن آن ثابت شده و منکر هر چیزی که عقل با شرع منکر آن بود و در اجماع بعضی از آنکه
و بدانکه مراد از امر بمعروف و نهی از منکر که دو میتواند بود که از برای تحسین باشد و معنی اینکه باید که باشد تکرر و کما مرکز و کان و لی
اما مان که مر مامور امر معروف و نهی از منکر کنند و میتواند بود که از برای تحسین باشد و معنی اینکه باید که باشد تکرر و کما مرکز و کان و لی
کنند کار بات دکتر و ایم کنند خواسته اند ترجیح الاثر تا موزون و دعا بالخیر تا اصلاح جمیع الخیرات که در وصلاح دنیوی و دینوی باشد و عطف امر
معروف و نهی از منکر بر آن عطف خاص است و عام بجهت اشعار بمزید فضل آن کقوله تعالی و الصلوة الوسطی وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که داعی
خیر و آمر معروف و ناهی از منکر اند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران یعنی مخصوصان بنجات کامل و در آیه دلالت است که مروجان امر معروف
و نهی از منکر و عظمه موقع و محل از هر وجه حق تعالی فلاح را بایشان کرده و بدانکه امر طلب مستلزم فعل و ارتکاب خود و نهی طلب کف از
غیر و اگر منکران بر اشد کامل و نهی از مرض کمایست و نزد بعضی بکر از ایشان از مرض اعلان و ابو مخارج او حضرت قدس روحه
بر واجبات بر جمیع مکلفان بطریق الاعیان که مبادرت کند بامر و نهی و اگر چه دانسته باشد که بعضی دیگر بانجام آنکه بعد از آنکه
امر و نهی نشده و اگر کافی میشود قیام بعضی قبل از تحقق تا ترک کافی میشود و اگر عمار است که وجوب از عینی است و خلاف در آنکه وجوب آن
شرعیست و خلاف در آنست که وجوب از عقلیست یا نه بنحو مذکور و ظاهر عقلی بنا بر آنکه این هر دو الطف اند و هر الطف واجب است و علم
الهدی رحمه الله در حق منع فرموده و اگر مبادرت و اقدام بر امر و نهی از منکر با الحاق موجب واجب و این هر دو باطل در ملازمت کامل
میشود با آنکه واجب عقلی تحقق نمی شود بنسبت ایشان در این نظر است زیرا که واجب مخلص است جامع امر و نهی واجب اند و قادر بقبل و ترک
و در آخر تقبل و قوف ظاهر که مخلص باشد با این احتمال آن جایز باشد و انجام و اقدام بر صحابه بعضی
تخویف و اذاء تکلیف باطل نشود و اما آنکه گفته عقل چیزی نیست که دلالت بر وجوب امر و نهی کند مگر بسبیل منع ضرر و اما در
کافی واجب است که امر و نهی حال مامور و منهی باشد در نظر زیاده باشد و لطف مورد نفس خود و بالمومن دیگر ایشان باشد و صاحب طرایف الاسمار فرموده
اهل و قول اگر مسمی بمثل اجماع شود و فضیلت امام است علیه السلام و تفصیل این اذکار کنز العرفان بسمت تحریر خواهد یافت و نهی منکر
بدل واجب است مطلقا و بعد از آن زبان و انکار بدست اگر زبان اثر نکند و نهی مشروط است بشرط اجماع کان اصرار فاعل بر آن و
حضرت رسالت صلعم فرموده اند که مر جبر الناس بمعروف و نهی از منکر چنانکه فرموده الله تعالی و انما هو عن المنکر و انما هو عن المنکر و انما هو عن المنکر
بالوجه بعضی بهترین مردمان اینها اند که مردمان را بخیر امر کنند و نهی کنند از منکر و بهترین کار زبان از ایشان برای خدا و عامل
نعم بهترین باشد حسن بصری اند رسول صلعم روایت کرده که هر که امر بمعروف و نهی از منکر کند در پس خلیفه خدا باشد و در خلیفه رسول و خلیفه کتاب

کتاب نماز بر پیغمبر از سوی خدا نقل کرده که کشتی فاسق در بیابان مانند کشتی است که در کشتی نشسته باشد و امتداد که مکان او را بسوزانند
او را گویند جز اینکه سکی گرید اینجا که نشسته است محتوی نیست مگر اینجا نیز سنگ هر نوع که خواهد و مال تصرف کند نماز او بر این قیاس چنین
او را در دیگر امان دهند و منع نکنند و کشتی دریا به مهر و مال که بر آن نشسته اند غرق شوند در بحر الاخبار از امیر المؤمنین
علیه السلام که گفت که لا تتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فيولى عليكم اشراركم ثم تدعوا الله فلا يستجاب لكم ترک مکنید امر به معروف و نهی
از منکر را که اگر ترک کنید اشرار شما بر شما حاکم شوند و شما هر چند دعا کنید دفع شر ایشان کنید و از خدا درخواهید اجابت نمی شود و
ایضا فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله لتأمرن بالمعروف ولتنهن عن المنكر او لاولين عليكم اشراركم و تدعو خياركم فلا
يستجاب لكم یعنی باید که مردمان را امر کنید بنیکوئی و ایشان را باز دارید از نابکاری و اگر نه اشرار شما بر شما مسلط شوند و هر چند بخدا
نیکان شما دعا کنند مستجاب نشود و فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که همه اخلاق من اخلاق الله کانت در فضیلت امر به معروف و نهی از منکر در
القرآن آورده بعد از چند فایده اول آنکه امر و نهی از مطایب عبادات جهاد اجر هر که امر کند و نهی از امور و نیز بسیار
که چیزی منکر است در منزل آمر و غیر منکر است در منزل مامور چه اختلاف مجتهدین بسیار است در بسیاری از موضوعات و نیز بسیار
که خلط میکند در موضع این و عکس دوم آنکه وجوب امر و نهی در حالتی که موثر باشد و این با تحقیقات که تارک امر و عامل بمنکر
باشد دیگر و با تعلق آن بر روی تهدید باشد در باشد در آن داشته باشد اما اگر کار روی قصد و علم و اختیار و ادعان ترک امر
کند و فعل منکر نماید واجب نیست امر و نهی از آنکه جایز نیست و اگر ضرر در آن متصور باشد جایز نخواهد بود چه جای وجوب و از آنجا که
از ابی هریره صلوات الله علیهم روایت شده که من علق سیفا او سوطا فلا یومن ولا ینهی سوء آنکه بسته آنکه در آن بالا نیست فلا یجوز از قول او
صلوات الله علیه نیز ثابت است فواضه فاصلحوا بینهما و صبر از امر مورد که فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء الى امر الله چه اصلاح را مقدم داشته
بر مقاتله جهاد و معروف بجهت آنکه مختص است بصدر آیه تا مل واجب زیرا که بس از منسوخ باشد بلکه اما در آن تحقیق کاهی واجب
و گاهی مندوب و احتمال دارد که نهی منسوخ باشد باعتبار تحریم و کراهت اما این قسم نیز واجب و مندوب باشد بجهت معروف و منکر
که مسلوم و ادنی الضرورة پس از قسم شامل جمیع مکلفان باشد و دو گاه است که مسلوم ایشان باشد بدلالت پس وجوب آن مختص باشد
بکسی که در وظایف شده باشد بدلیل و بغیر از نظر واجب نخواهد بود تا علم و ایشان که اگر هنگام وجوب امر و نهی مشروط حرام
بود بشرط داشتن ایشان بدلیل تحصیل شرط واجب است شرط واجب است در ظهور و نهی عنه که اگر نهی از آن مکلف بود باشد و بان چه
غیر مکلف هر گاه مالها باشد که غیر از اصرار نماید باز واجب است که منع او کند بجهت نهی از آنکه تحریمات نامشروع شود و بان
امر کند از طاعات نامشروع شود و بان هفتم هر که مرتکب حرام شود یا ترک واجب کند ساقط نمی شود از وجوب امر و نهی زیرا که ساقط
نمی شود بترک احد واجبی واجب دیگر و موجب که سلب بعضی از امر کردن با آنکه خود دیگر دو و بر حرمت میفرماید که کلها کسب
و علیها ما اکتسبت و صدا از امر بیکان بار خطاب معروف و اجتناب از منکر ایشان را بالجماعة و نزول متفرق امر میفرماید بنزول ولا تكونوا
مانند برای مکلفان كالذين تفرقوا مانند آنانکه متفرق شدند بجهت عداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرق متعدده پیدا

شدند بجهت عداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرق متعدده پیدا شدند بجهت عداوت و سامره و مرسکانیان یهود و ملکانیه
نسطوریه و یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر واختلفوا و اختلاف کردند در دین خود یهود صد و پانصد سال از موسی علیه السلام
و نصاری صد و سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام اختلاف واقع شده بود من بعد ما جاءهم البينات از بعد آنکه آمده بود ایشان را بینات
و روشن شده بود ایشان که موجب اتفاق ایشان بود بر توحید و تصدیق بحلول الحرب و کانه قال یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالیهود و النصاری
و اظهر آنست که بجهت مخصوص بشرق در اصول دین فروع لتوافق علی السلم اختلاف ایشان در جمیع معنی اختلاف امت در مسایل اجتهادیه احداث و انزال
من اجتهد و اصابه و الحرمان و من اخطاء الاجر واحد هر که اجتهاد کند و بصواب رسد او را دو اجر باشد و اگر در اخطا کند یک اجر و کویند که او
مبتدع ایوا امت الموجود مجیره و بیشتر در شریعت و اشباه ایشان واولئك و آن گروه برگزیدگان بحالات در اصول دین لهم
عذاب عظيم مر ایشان راست عذاب بزرگ بر تفرق و اختلاف و این وعید است مر آنانرا که تفرق را برند بر کسی که متشبه ایشان رسد ظاهر
دالست بر تحریم اختلاف و تفرق در دین روز و فصل و قوله يوم تبيض وجوه منصوب باذکر در اهوال است عذاب عظیم و مر تبیض یعنی ای کرون نابت است عذاب بزرگ در روزی که سفید کرده در رویهای منصوب باذکر معنی یاد کنید روز بر آنکه سفید
شود رویها وتسود وجوه و سیاه شود رویها یا بوجه و سواد آن کنایه از ظهور بهجت و سرور و کدورت و حزن در معنی روایت الله
که اهل حق در آن روز موسوم باشند و مباحث و مرجه و مباحث و مرجه و اشراق بشره و سمی نور در اقدام و نیز ایشان و اهل اطلاع اصدق ایشان باشند
فاما الذين اسودت وجوههم بر آنانکه سیاه شود رویهای ایشان از جوع مدبر باید که تا ملائکه از روی توبیخ و تعجیب بایشان کویند که اکفرتم
ایا کافر شدید بعد ایمانکم از بعد ایمان آوردن شما در جمع آورده که مستدل آن را بر سایر علما از کسانی که رویهای ایشان سیاه باشد در آن روز جمعی
قول حسن بصری که ایشان منافقان اند که کافر شدند بعد از اظهار ایمان و ای بر کسی که ایشان کم از جمیع کذا اند جهت آنکه امر کرده
از آنچه واجب بود مر قبیان آن را ایمان و آن توحید است که در روز الست جوهر ایشان را کواه کرده اند در نفسهای خودشان کفتند بلی شهدنا پس امروز
ایشان را کویند آیا کافر شدید بعد از ایمان کافر شدید یا مر برای اهانت است و سایر اهل معنی یعنی پس کفر خود فان عذاب ابدی معذب میشوید و سزاوار
بود که مر ایشان کفار بعد از ایمان کفر ایشان باشد بعد از آنکه ایشان را از ایمان نظر در دلالات و ایمان و عکس مر ایشان که مراد اهل کتاب
که بمهر مر کرده بعد از ایمان ایشان با وجود وصف اول قبل از بعثت و پس قول اختیار جایز بعد از حاجت و نزد فقها مراد اهل جمع و اهل
از امت و پس مستدل امیر المؤمنین علیه السلام فیلی در تفسیر خود باشاید موقف مهر مر و از آنکه که بخصوص قرآن و هو الذی تشوبین در
علی الحوض من یحمی لقوا حتی از آنکه اخلجوا دوی ملا قولی اسحابی اسحابی فیقال لی لا تدری ما احدثوا بعدك انهم ارتدوا علی
اعقابهم القهقری یعنی سوگند بخدائی که نفس من بید قدرت اوست که هر آینه وارد شوند بر من در کنار حوض من مصفی از کسانی که مصاحبت
چون ایشان را از حوض ایشان را از من برانند مر کویند اینها اصحاب من اند و همه کان مستند مر کویند تو نمیدانی که ایشان بعد از تو چه چیزها احدث
ابداع کرده اند بعد از تو که ایشان برگشتند بر پاشنه های پای خود طریق قهقری یعنی مرتد شدند از دین اهل اسلام اهل کفر کرده اند از کسانی که در

روی ایشان سیاه باشد خدا حمد کار روی عن النبی صلعم انهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یعنی خوارج از دین بدرجه تجاوز کنند
از آن بیرون جهد چنانکه از ابو صالح نقل کرده از ابن مسعود که حضرت رسالت صلعم فرمود که خوارج در روز قیامت همه سیاه روی باشند
باشند در روی سنی نصب کنند و هر کس بجانب سیاه خود نارد و فقال قوله تعالی و نصله جهنم چون جنازه خود را بجهت داد و بیرون کرده
و روی ایشان سیاه شود و بعضی گفته اند ایشان را بسیاه روی خوانند و روح بر بدن موسنان و اهل کتاب ماند پس برای اهل کتاب سیاه روی بر کند
و موسنان را اذا کند که مر اسجد بکند موسنان بسجده رجوع کنند و سجده دارند و ترسایان سجده نتوانند کرد موسنان که چون سر بسجده بردارند روی
ایشان چون نامه جمادی موسنان و اهل کتاب چون در روی موسنان نگرند از حزن و اندوه ان روهای ایشان سیاه کرده و کوبند یا رخسار
مشرکان را سیاه کردی بحرف شرک ایشان و مانسترل منه ایم و در مثل اند که در روی کوی سیاه روی باشد و هر کاه بحی بجهت اکه در روی
بخلوق بند و سیاه روی باشد بدین کسانی که در روی بر خدای بندند حال ایشان چگونه باشد و فقال قوله تعالی و یوم القیمة ترى الذین کذبوا علی
الله وجوههم مسودة و همچنین هر کتاب در رسای مثل ایشان باشد و چون مشرکان خود را بجهت که جنگ کرفتار باشد از غایت حزن
روی او سیاه کرده در کسانی کتاب ایه هدی باشد چون رفته و مرتهم تیره و تلو در جهت ایشان را غایت فرح روی ایشان درخشان
کرده و در جوار ایشان قرار کیرند کما قال و اما الذین ابیضت وجوههم و اما آنکه سفید شود روی ایشان یعنی موسنان که بر
شرع خاتم الانبیا اند و تابع ایشان هدی ففی رحمة الله پس باشد در رحمت خدای یعنی بهشت و ثواب مخلد تسمیه جنت برحمت قیل
محل باسم حال او در جمع گفته که تعبیر از جنت بر رحمت جهت تنبیه است بر آنکه حق تعالی رحمت واسعه خود ثواب را بادا بر قدر عمل مومن تفضل
خواهد فرمود و با آنچه اکثر مستوجب ثواب که بجلت تفضل از جانب حق تعالی بر ثواب تفضل بوده باشد هم ابو سعید و ابن
فیها خالدون در رحمت خدا که جنت است جاوید ماندگانند این جمله مستانفه است برای تاکید کانه قیل کیف یکون فیها اهل الجنة
خالدون و اگر چه حق ترتیب این بود که ذکر ایشان مقدم بیان بلکه تاخیر ان در نبود تا تنبیه باشد بر آنکه مطلع کلام و منتهای ان طلب
موسنان و ثواب ایشان تلک آنچه گذشت از اخبار و احکام و وعد و وعید و غیره آیات الله نشانهای خداوند
نتلوها علیک میخوانیم آنرا بر تو بالحق در حالتی که ملتبس است بحق که هیچ شبهه در آن نیست و ما
الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما بیداد از روی ستم للعالمین بر جهانیان ستم نکند نقص ثواب و بی
جرم و عقوبت فرماید بر آنکه مستحق ظلم از وجه ظلم نیست و از نقصان نقص هیچ روا نباشد و در ذکر آنکه هیچ روی نیست
تا شخص از ظلم کند و ممنوع از چیزی نیست تا مظلوم شود چه او مالک علی الاطلاق است کما قال و لله ما فی السموات و ما فی الارض و
مر خداوند راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و الی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردیده شود همه کارها بر مجاز ایشان
هر کس را آنچه وعده داده و وعید فرموده و در تعبیر رجوع بار سخاء اختلاف است بعضی گفته اند مراد اتیان اعمال و صدور آن اعمال
انها بر مجاز اند نزد جمعی دیگر آنکه حق تعالی در دنیا تامل امور فرموده بیشتر از آنها را در تصرف ارزاق داشته و اما در آخرت
جمیع آن را راجع باو شود کما قال الله تعالی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و در رفوع مظهور در تعظیم در قوله و الی الله ترجع الامور دلالت

بکیا که نامه ایشان از کلامین مستفاد و مستند باشد بنسبت روز و آنکه الحاق ان فرموده بجهت آنکه مناسب مشتق تفخیم بجهت جزع در کار و
فرموده و احوال آنست تنبیه بر آن در عبت آن ذکر کسی میباید که متضمن بیان شود و مدح ایشان مینماید بجهت ترغیب همه مردمان در اقتدا
باشان میکوید که کنتم هستید شما خیر امة بهترین گروهی که ظاهر شدند بعیب اخرجت پرورده شده اید للناس
برای مردمان اوکلام خود لال میکند بر خیریت ایشان در ما مضی و دلالت میکند بر طول و انقطاع کنوز و کان الله عنوان اجمالی یعنی چیزی
ثابت و دایم است که اصلا منقطع نمیکردد و نزد بعضی کان نامه است و خیر امة حالا ای در حد تمام حال آنکه خیر امة و نزد بعضی دیگر تمیز
صارت یعنی کردید بهترین امت بجهت صدور اعمال حسنه شما قول آنست که سوفات که شما بهترین امة اید در سابق علم یا در لوح محفوظ
یا در کتاب انبیا یا در روز میثاق که در جوار الست بربکم سابق بود و بر خیریت ایشان بجهت آنکه در سال حذیفه حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله منتظم اند و نیم بلغ اما دعوا الله و اطاعه ما کرم الرسل کنا اکرم الامم یعنی چون حذیفه سهم را از حج خواند است
افضل منهم از ناسیم ما خیر الامم و کفته اند که خیریت در این صفت که بیان میکند تامرون بالمعروف میفرماید بر چیزی که شرع
مستحسن آنست و امر آن و تنهون عن المنکر و نهی میکنید از هر چه شرع مستقبح آنست و ما حکم آن و تؤمنون بالله و میکروید بر آن و تحقیق
بخدا و این مضمن ایمان است بهر چه تصدیق بان واجب است چه ایمان کامی مستدعی تحقیق است که از تقلید کرفته باشد بهر چه حق تعالی
بان واجب و لازم کردانیده باشد بر ایمان بعضی دون بعضی کافی نباشد کقوله و نقول نؤمن ببعض و نکفر ببعض و کفر بعض الفقهاء الاول ایمان
بان واجب و لازم کردانیده باشد بر ایمان بعضی دون بعضی کافی نباشد کقوله و نقول نؤمن ببعض و نکفر ببعض و کفر بعض الفقهاء الاول ایمان
خاص تا خیر این قسم از قسم اول با آنکه خوان مقدمست جهت دلالت بر آنکه ایشان امر بمعروف و نهی از منکر میکنند بجهت ایمان او
بخدا و تصدیق بان و اظهار دین او و مراد باین جمله خبریه امر است اقبل و الوالدین و صفین الاهتمام بر لذة الاشارة و در وجوب عینی بر قول
بجهت اطلاق ان و بعضی از اهل اصول استدلال کرده اند باین آیه بر آنکه اجماع حجت است زیرا که امر مقتضی آنست که مامور بفعل معروف و
تنهون عن المنکر یعنی ایشان آمرند بهر چه معروف و ناهی اند از هر چه منکر است زیرا که لام در ان از برای استغراق است پس اگر اجماع منکر
بر خطا باشد این در کلیه بحق نیست و موافق اند و جواب آنست که لام که لام در اسم جنس برای استغراق باشد و بر تقدیر تسلیم مجرد
مراد آنکه مصور با ایشان باشد بجهت عدم تحقق آنچه مذکور شد و در غیر ایشان و باین نقل وارد شده از ابی هریره علیه السلام و کنتم الله
و کیف یکون این خیر امة و قد قرأ فیها ابن مسعود رسول الله فیها یعنی چگونه ایشان بهترین امة باشند و حال آنکه رسول الله در میان ایشان
پس در خیر منهم ایشان و مناسب آنکه این قسم جماعت باشد و برای بیان خیریت ایشان این خصال ثلاثه ستوده اجر ایشان باشد
و از بعضی اصحاب روایت کرده اند که این قسم خیر امة بجهت دعوت الایمان بالله و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر چه
خواهد که بهترین امت باشد باید که ادای شرط خدا کند که در آن فرموده و آن ایمان بخدا و امر بمعروف و نهی از منکر و اگر این شرط
خیریت ایشان نباشد تبر جزء دوم کافر خواهد بود در معنی اینکه تا بهترین امت اید و مصیبت با بر خیال اید و در آنکه علما
اختلاف است در آنکه امر با بر خطاب چه کسانند از این علی و سدی علی که ایشان همه مهاجر و انصار اند و محال آنکه کفته که همه اصحاب رسول الله
ساخته لانهم قال فی حقهم لحفظوا فی اصحابی فانهم خیار امتی میفرماید مراد اصحاب رسول اند زیرا که پیغمبر خواهد ایشان را فرموده که

نکاه دارید در یاران من که ایشان بهتر امت اند و کوید خطاب با اصحاب ولکن سایر امت در تحت آنند اخلد و مکر مبرانست
که ملا ابن مسعود است و ابو رکب و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه و سبب آن بود که سلمان و الضیف و بهر بن بهود آمدند و جمعی
بودند از احبار یهود ایشان را کفت که ما از شما بهتریم و دین شما بهتر است حق سبحانه ایشان را فرستاد و مسائل کرد که آمد جبرئیل
سکر نکردی و کفتی که ما را تکلیف خود بجای باید آورد و اکر کسی نیک باشد او را بهتر بود و اکر بد باشد عقوبت او بدو رسد
بهتر امت ملت را بخبر اند بلکه امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و مردمان را از ظلم و معصیت باز میدارند پس ایشان بهتر امت باشند و در
مناقب اهل البیت علیهم السلام و اخبار ایشان است که آیه که خاص امت ما به معصومین علیهم السلام و دلیل عقلی نیز بر صفات ایشان است
و اولی زیرا که خیر بر فرع ملازمه است و تقوی و طاعت و اقدام بر هر چه حق تعالی امر بان کرده و اجتناب از هر چه نهی از آن فرموده
نیست در ایشان بحسب عصمه منصف باین صفت بوده اند و غیر ایشان مسلم و الاعتماد اند این جا چند و اخرجت للناس الی آخر
مدح دارد چون زیرا که مهتر و امام حسب مخلوق شده است از برای خود اما بهتر و امام ایشان بندکان مخلوق شده اند چه
امت و اتباع در کرد ایشان است و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کند که در عهد خلافت عمر شخصی از احبار یهود بدینه آمد و کفت خلیفه
کیست او را بعمر راه نمودند چون نزد عمر آمد کفت ان خلیفه محمد و خلیفه محمد کیست آری انی سائلک عن ثلث مسائل و
واحد از تو سه مسائل بپرسم و سه مسئله دیکر مسئله عمر کفت چرا نکفتی هفت مسئله جواب داد که اکر سه اول را بر سم جواب دهی اندیکر
سوال کنم و اکر نه ترا خود را در هیچ وقت نیندازم عمر کفت علیک بعلی بن ابی طالب عاشت برفت که نزد علی بن ابی طالب رود هیچ
خواهد بود بر کی بس او را نزد آنحضرت فرستاد چون زیارت آنحضرت را کفت از سه مسئله بپرسم و سه مسئله دیکر مسئله فرمود
سال عاشت پرس از هر چه بخواهی کفت مرا خبر ده که خاک از چه چیز که در زمین روییده شده و از آن سکی که بر زمین وضع کردند و آن
که بر زمین روان شد فرمود زعم شما که یهودیان که آن درختی که از زمین بیرون بود و حال آنکه چنین است که شما سکوینید بلکه آن
عجوزه است که نوعی از خرماست و آن سکی که شما سکوینید در زمین نهادند سکی است که بنای بیت المقدس بر او نیز در رفع است
بلکه سنک حجر الاسود است که جبرئیل از بهشت نزد آدم آورده و آن حجر الحق بیشتر بطن و قاء و مراد الحق فردای قیامت او را زبانی فصیح بود
و کواهی دهد برای آنکه نزد او ایمان باشد و آن حجر که کار زمین بیرون آمد مدعای شما آن حجر بیت المقدس است و این نیز خلاف
واقع است بلکه آن حجر بود که صاحب موسی در آن ماهی مرده بیند الحرفه الحال رفت و آن شخص کفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
کواهی میدهم که ایشان از اهل ملت موسی است و نوشته هرون بر حضرت فرمود آن سه سوال دیکر کفت الحمد لله الذی اعطانی عمر موضع بیکم
الحجه مرا خبر ده که آن سکی که پیغمبر شما است در بهشت کجا خواهد بود فرمود قضیب غرسه الله فی اعلی علیین فقال الذی کان جالسا
عن شماله حتی تمید قدره خود را در اعلی علیین بنا بدو بعد از آن او را که بیاشن بهشت عدن شد و آن جای پیغمبر باشد کفت هذا
امانت موسی و کتاب هرون کفت خبر ده مرا که خلفای پیغمبر شما چند نفر باشند فرمود اثنا عشر من اهل بیته یأمرون بالمعروف و یهون
عن المنکر و یطیعون لو مدلم کفت هذا امانت موسی و کتاب هرون کفت مرا خبر که وصی او از بعد او تا چند سال بماند امیر المؤمنین علیه السلام

عقد بیعه ثلثین با کشتان مبارک سی عدد را عقد کرد یعنی تا سی سال کفت بلی مسئله دیکر مانده اکر مرا جواب دهی ایمان آرم فرمود که
بکو اخبرنی عن وصیه الموت امر تیل الجنه مرا که وصی او بعد از تا کشته شود فرمود لا الا تخضب هذه من هذه و هم یوم عاشر الجنه و اسلم و آمد
ایمان کذاب را آورد و دست خود را بر محاسن شریف و سر مبارک سود بهادا یهود جا یاد آورد و کفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
و انک وصی رسول الله بر اجله مولای و بیان او سند آمدن روایت کرده که آنسقف فرمایی در رسول آمد و کفت یا رسول الله بحق ایم که مسلمان
شوم و مودت حبیب کفت در کجا دیدم که قیامت قایم شود و طفلان از صعید بیاسر بدانند و ایشان از صعد امر من بکر بدند و
دیدم که آمدند اعزر مخجل روی در دست و پای ایشان سفید و در سر آن برق خاطف کفتند مرحبا بهما ایها و اولیا بیاید فرشتکان کفتند
نه ایشان را مرحبا مرحبا آن حجت شد که مسلمان شود پس رسول الله علیه السلام در عرض کرد در مسلمان شدن او را حضرت رسالت رسانید
تا اول بیت حدیث ایم رسیم پیغمبر از حرام باشد و تا وصی مؤمن در آن داخل شود و بسیار او صاحب حرام باشد در آسمان مؤمن در بیابند و بر ایشان
حرام باشد و نیز آن روایه که در حق نماز بکذارم و این دعا بکو که یا رب مرا از امت محمد کردان یعنی امت محمد و ایشان رحمه کرده و کناهان
من بر نفس مرد ایم در بر در حق نماز بکذارم و این دعا بکو که یا رب مرا از امت محمد کردان یعنی امت محمد و ایشان رحمه کرده و کناهان
ایشان را آمرزیده و دعا کنان اجابه کرده و صاحب قرآن ایشان شده می بیامدم و رسول الله از خدا خواست و فرمود که مرد و او را سلام دهیم
و او را سلام رسانیدم کفت مرد و او را که بر ادرت حضرت از خدای در حوالت میکند که او را آنات نوکرده اند در حق ابد که کناه
را بر شبه که بر او عهد ابوبکر ایمان بیاوردی و در عهد عمر ایمان آوردی کفت بجهه آنکه در هر چون نزدیک نزع رسید بجهه زلیخا داد
مهر ران نهاده و در او وصیت کرد که مهر از مهار و از آن کنای مرا بوصیت او عمل کرد و تا در زمان عمر در خواب دیده کرد که کفت که در
با نوجانه که مهر از آن بامر مرا و کنا مکن که در آن جه نوشته است و آن کار کرد چون بیدار شدم مهر از آن برداشتم در آن خلافت امت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم ما آل ما حال ما حال ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما
و ما ایمان و دانشمندان اند مانند علمای بنی اسرائیل حال ما حال ما حال ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما و حاکم ما
با یکدیکر مصالحه کنند و حاکم کنا پیروی باید حاکم روزی که از مادر زاده اند بحق و معلوم کنند که این امر مدح است محمد است و خدا
اکرم خود را و اعلام دارد که قومی را که مدح کند ایشان را بدو مدح مرد و مدح ایشان فرمود که **ولو امن**
اهل الکتاب نبی اسرائیل بمحمد و محمد و قرآن و سایر انبیا از نزد خدا آورده **لکان** هر ایشان که ایمان و تصدیق **خیرا لهم**
ایشان را در دنیا و آخرت از آنچه در آن هستند از کفر و عناد زیرا که بجهه از بخلاف می یابند در دنیا از قتل و سبی و جزیه و در آخرت عذاب
میشوند اعمال و نوابی که در بهشت **منهم المؤمنون** بعضی ایشان که ایمان آورده اند مانند محمد و کتاب و وصی عبد الله بن سلام و اصحاب
از یهود که شرف اسلام رسیده اند بجانبی و اصحاب او و نصاری که ایمان آورده اند **و اکثرهم الفاسقون** و بیشتر ایشان بیرون رفته اند
از دایره و بیان بعضی بیشتر ایشان در کفر و عصیان اند همین کفر که اعظم از آن بجهه ایشان با کذاب بیرون رفته اند
از آنچه کتاب ایشان موجب تصدیق بیان که امرت باقرار بجهه نبوت پیغمبر ما سود کتاب ایشان حلال و حلال خلل از آن بیرون آمده اند

وصی محمد بعث امر بقبل
سعد صلعم و بعد نبی
بهشت در نیابیم
سعد حلیه که بهشت
در آیند کذلک و
والاسة
حضرت الزمن و فتنه عدیل

بر سبیل استطراد است از مقابل مرتبت که در سابق بود مثل اکبر و ابی یاسر و ابی رافع و کانند از یهود یا نزد عبد الله سلام و اصحاب او
آمدند و ایشان را اسلام آوردن ملامت کردند جمع این آیه فرستاد که لن یضروکم هرگز ضرر نتوانند رسانید شما الا اذی مگر اندکی
مانند طعن در اسلام و دشنام و دعوت شما بکفر و بهتان بر شما و نهادن بر شما و افترا بر خود رسانیدن وان یقاتلوکم و اگر کارزار کنند با شما
یولوکم الادبار مرگردانند پشتها را بر شما و بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری جویند و نه
مددکاری او را فتح اصرار ایشان فرموده بسوی آنچه بکار آرند و تقریر آن نموده باینکه اگر حال اقدام نمایند مغلوب و مهزوم گردند
بعد از آن اخبار فرموده باینکه عاقبت ایشان عجز و خذلان و ذکر کرده که از برای ایشان بجهت خواری مرتبه است و آن اینکه ذلت
بر ایشان اعظم است از اخبار تولیه ادبار و این اخبار از مغیبات که موافق واقع شد زیرا که حال بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع و یهود
خیبر بر منوال واقع شد چنانچه مهزوم محاربه کردند و منهزم شدند و بر غریب و طعن قدرت نداشتند که ضرری با اهل اسلام رسانند
و آخر بذلت جزیه و اموال نفس گرفتار شدند کما قال ضربت علیهم الذلة زده شد بر ایشان وضع کرده شد بر یهود آن خواری که آن
هر دو نفس است و مال و اهل یعنی که هر کرا از ایشان متمکن گردد و یابد او ضرب جزیه است و یا ملازمت مذلت و خواری بر ایشان و وضع یعنی
از اوامر است کما قال اضرب خلال الضرب علی عین الی الرمها الیه در صحیح بوسند که یهود قبل از زمان اسلام جزیه بجهود میدادند پس در ایام
بذلت مستلزم و ذلیل اینما ثقفوا متلقف بصیغت ایما الرمها الیه فی ای وقت و حیث وجدوا یعنی ذلت و خواری لازم ایشان باشد
هر کجا یافت شوند الا استثنا منقطع است یعنی خواری لازمی از ایشان لکن ایشان از زمان بعهد و
اخذ کنند جزیه است بحبل من الله و عهدی از موسلمان که از ذمت است و غیر آن از وجوه امان و در انوار گفته که الا استثناء است
اعم احوال و بحبل در موضع حال است یعنی ضربت علیهم الذلة فی عامة الاحوال الا متمسکین او ملتبسین بذمة الله و ذمة المسلمین یعنی در جمیع
احوال ذلت و خواری نفس لازم ایشان که آن هر دو نفس و مال و اهل است مگر در حالتی که تمسک کنند بامان خدا و ذمه مسلمانان
که آن صفت جزیه است بر ایشان و نسب عهد بحبل جهت آن که امان بآن معقود میشود و همچنانکه چیزی را بدیشان عقد میکنند و
و بار گشت بر یهود بغضب من الله بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب و سخط الهی شدند و ضربت و زده شد یعنی موضع کرده شد
علیهم المسکنة بر ایشان درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد مسکنت بر ایشان ملازم احاطه ثبت مضروب بر اهل آن و از جهت
که یهود در غالب اوقات فقیر و مسکین اند و آنها نیز که توانگر باشند خود را درویش و فقیر ظاهر نا تخفیف جزیه ایشان کنند ذلک آن ضرب
ذلت و مسکنت و رجوع ایشان بغضب من بانهم کانوا بسبب آنکه بودند از روی عادت یکفرون بآیات الله میگرویدند بآیتهای
خدا که قرآن است یا احکام توریت که مشتمل بر صفات رسول الله صلی الله علیه و آله بعنوان تحریف ویقتلون الانبیاء و میکشتند پیغمبران را
بغیر حق در حالتی که آن هیچ حق نبود و آنها را و ناسزا اعتقاد ایشان یعنی محاربه که فی نفس الامر قتل انبیا باحق است بجهت اعتقاد ایشان
بغیر حق و در این تخصیص آن که اعتقاد بحقیت داشتند باشد در قتل ایشان و نکته آن که اگر چه قتل از آبای یهود مدینه واقع شد اما بعد
رضای ایشان بدان جمع ایشان و در عهد قتل آن در آورده ذلک این کفر و قتل بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا

یعتدون و بودند که تجاوز میکردند از حد و حدود خدای چه اصرار بر صغایر منتهی بکبایر است و استمرار بر کبایر مودی بکفر و قوله
آن که این ضرب ذلت در دنیا از استحباب غضب در آخرت همچنانکه مسلمان بکفر و قتل انبیا مسبب است از عصیان و تعدی ایشان
جانبازی محاربه مشروع نیز بودند و آورده اند در چون عبد الله سلام و یاران او مسلمان شدند و اسید و اسید در ذمت اسلام در آمدند یهود بنا بر
طعن کشاده میگفتند ایشان از اشرار یهود ساختند که خلاف اسلام کردند با ما مخالفت نمودند حق سبحانه این فرستاد که لیسوا نیستند مجاز
اهل کتاب سواء مساوی یکسان اند ایشان بر بیان نفی استوا میکند از جمله امت که من اهل الکتاب امة از اهل کتاب گروهی
قائمة ایستاده بر دین اسلام و قیام بحدود و طاعت و باستقامت بر قول است و عمل الصالحین در دین درست و قائم بحدود و اقامت
او مستقیم عادله الذکر چنانکه شرع و سنت رسول میباید و اصل اجتناب از اهواء و تقریر که طریق ضلال است بدل نیکو در بیان نمود و نیستند
اینها از اسلام و اصحاب او بودند و قتاده گفت که اینها جماعتی بودند از نجران و حبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان آورده
و محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده و احکام شریعت و قرآن قبول کرده کما قال یتلون آیات الله آن گروه میخوانند قرآن را آناء اللیل در ساعتهای
شب و هم یسجدون و در حالتی که ایشان بسجده میکنند مراد نماز است در نماز تهجد و غیر آن از نماز اعلام لیل یا سجود بسبب آن که
این لیل و آناء است در مدح و رکوع و سجود مراد عشاء که مخصوص بآن است زیرا که اهل کتاب این نماز نمیکنند از ابن مسعود مرویست که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تاخیر این نماز و نزول از اول وقت بجهت مانعی و چون بجماعت حاضر شدند که مردمان انتظار وی میکشند تا این نماز را
افتتاح کند و مرویست اما لیسوا من اهل الایمان باحد و الله هذه الساعة غیر کتمانه یعنی که هیچکس از اهل ادیان این ساعت که خدا میکند علم
از شما از نوری مستول نیست که مراد غفلت است که ما هم المسلمین کذارد و مستول در آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مستول که هر کدام نماز شام
و خفتن در رکعت نماز گذارد در رکعت اولی الحمد بگذارد و سیزده بار آیة الکرسی در رکعت دوم الحمد بگذارد و پانزده بار قل هو الله احد در هر
یکبار این نماز بگذارد اجله بحسان باشد و اگر هر ماه یکبار بگذارد از موقنان باشد و اگر هر سال یکبار بگذارد از جمله مخلصان باشد و اگر
هر شب بگذارد با پیغمبر مرا همدم بهشت و ثواب آن بخدا بدهد و ترجمه بعضی دیگر هم بسجده دون و او حالیه است بلکه حرف عطف است و معنی آن
که ایشان با اهل اسلام قرآن میکنند بسجده میکنند یعنی نماز بگذارند یا بسجده نماز میکنند یؤمنون بالله ایمان میآورند
بخدا و بصفات و صفات خدا یعنی ایشان در سوخ سوره در آن و استمرار میکنند بر آن و بالیوم الآخر و تصدیق میکنند روز قیامت
بر سبیل ثبات و دوام و یأمرون بالمعروف و میفرمایند خلق را بتصدیق بمحمد صلی الله علیه و آله و امور آن شرع و ینهون عن المنکر و باز
میکنند از کفر و بهتر بالاتر از منهیات و یسارعون فی الخیرات و میشتابند در ارتکاب خیرات و بر ایشان بخصوص بر
صفات جهت آن که اسناد این صفات بیهود نیست که یهود مجرمین اند و غیر مستند در لیل بشر از بعد از تهجد و صفات او و در
روز بشارت بخلاق بصفات آن و مداهن در اعتقاد مشاطی در خیرات و اولئک و آن گروه یعنی اسلام بر موصوفند بر صفات مذکوره
که اسناد صفات بیهود است من الصالحین و جمله اینکار و بندگان یعنی احوال ایشان بسدید موقع است یعنی آن تحقق رضا
و ثنای ایشان در لیل و لا لحق و عظیم مرتبه صلوة لیل تا وقوع قوله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مستول که رکعتان یرکعهما العبد فی جوف اللیل الاخیر

العمل بالمعنی خیر من نوافل ده رکعت نماز دین

لدن الصبا وما بها ما لولا انی اشق علی امتی لامرتهم بالسواک عند کل صلوة یعنی دو رکعت نماز که بنده در نصف شب بگذارد او را بهتر است از دنیا و آنچه در
و اگر نه از بودی که دشوار است نماز شب بر امت من هر آینه فرمان میکردم و در حضرت که حطار یا امیر المؤمنین عرض کرد. فرمود که یا علی علیک
بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل یعنی بسیار نگر از دو رکعت که نماز شب را بجای داری و نیز فرمود که من صلی
باللیل حسن وجهه بالنهار هر که بسیار نگذارد نماز را در شب روی او نیکو باشد در روز و گفت اکثر کم ادبا یعنی فردا بر من اجتهم
نماز گذارندگان شب در بهشت و از ابو عبد الله علیه السلام روایت که ان اللیل یصلی فیها باللیل بتلاوة القرآن یضیء لاهل السماء کما تضیء
السماء لاهل الارض یعنی بدرستی که خانهای که در آن نماز شب گذارند و تلاوت قرآن کنند روشن و درخشان باشند مر اهل آسمان را همچنانکه
ستارگان روشن اند و بدرخشند مر اهل زمین را بعد از آن فرمود که علیکم بصلوة اللیل فانها شعار الصالحین قبلکم و هی مطردة
الداء عن اجسادکم یعنی بر شما باد که نماز شب گذارید چه آن صفت صالحان و شعار صالحان که پیش از شما بوده اند و دور کننده است از بدنهای
شما وما تقدموا لانفسکم من خیر یجدوه عند الله فلن تکفروه پس هر کس پیش نفرستاده باشد نیکوئی بخود یعنی عمل صالح تا خود
رسید و ضایع نخواهد شد ضمیر تقدموا و تقدیم ان بکنند از قبیل تسمیه شکر بثواب در کریمه و کان سعیکم مشکورا چه شکر در
اصل اعراب است بمعنی دور کردن از ستر فتن است از نعم علیه تقبیح حق از پس بجهاد و مساعدت شکر مستعار شده از برای ثواب و کفران
برای نقص آن و تقدیم آن بر مفعول جهت آنست که نقص معنی حرمان است و غیر جعفر و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر در هر دو کلمه بیاء تحتانی
یعنی هر چیز میکنند از قبایح که در آن شارع اند عمل ایشان ضایع نخواهد شد والله بما تعملون بصیر و خدای داناست بالمتقین
باحوال و بصیر کار ایشان بارت مر اهل تقوی را و اشارت بانکه تقوی مدخل خیرات و حسن عمل و مانع تردد خدای اهل تقوی اند غیر ایشان را
قال ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم و بصیر کار بیان حال کافران تیره روزگار میفرماید که ان الذین کفروا بدرستی که
آنانکه کافر شدند بقرآن و بمحمد و بانها کتب منزل است و اصحاب او بند لن تغنی عنهم هرگز باز نداد ایشان اموالهم مالهای ایشان که در سوق
مبدعه بسیار بکار نداشته اند و بطلق اموال کسب عمر را صرف تحصیل آن کرده اند ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان که جماعت
امداد ایشان مستظهر بدند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را و ذکر شیء دلالت است بر تنوع عام یعنی هیچ چیز از اموال و اولاد ایشان
نرساند و ایشان را از عذاب باز دارد و تخصیص اموال و اولاد بانکه مطلق شیء دانه عذاب بیان و ایشان جهات که از عمر و اعتماد
و عون آن پس عمر کار که انها بال جود اعزیز و اکثر بر اعتماد و استظهار بر آن و نکته در تعبیر آن بطریق اول واولئک و آن گروه کافران
اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید و ماندگانند مثل ما ینفقون مثل آنچه خرج میکنند کافران
ایشان اهل کفر و نفاق در سبیل مایکه مثل ما ینفقون مثل آنچه خرج میکنند یهودان بر علمای خود و ابو سفیان و اتباع او در احد
و حرب احد و مدد لشکر کفر بیک در الزاجات مشرکان در روزهای عید و بتان خود یا مطلق انفاق ایشان خواه مقصود قریش
و یا غیر آن و یا انفاق منافقان ریا و سمعه فی هذه الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا کمثل ریح مانند باد سرد که باشد فیها صر
در آن سرمای سخت اصابت حرث قوم و رسید کشت از قومی که بدرستی ظلموا انفسهم ستم کرده اند بر خود یا بجهت آنکه خرج میکردند

فاهلکته پس هلاک ساخت و کرد آنرا سرد کشت ایشان را بجهت عقوبات و کار ایشان را خراب کرد اهلاک ارتحط است و اصل آن صر
که بمعنی صوت و نزد زجاج صر صوت تیز است که در ریح باشد و مستوی بود که صر آواز صوت ریح باشد و باشد و این لا صفات تمام
و اما از ابن عباس و حسن و قتاده و ضحاک و دیگر تفسیر دیدت و در روایت دیگر از ابن عباس سموم حاره قاتله و اول اکثر مفسران است و صاحب اول
گفته که اطلاق آن شایع است در ریح بارد مانند صرصر و از اصل صر صوت که صوت بر واقع شده و باشد است و مفسران در تحقیق
ای فرقه صر در ریح اورده که در آیه مصاف مقدر است و مقدر آنست که مثل اهلاک ما ینفقون کمثل اهلاک ریح صر مهلکه و حذف مضاف بجهت
دلالت آخر کلام است بر آن و یا مثل بر آنست که مثل ما ینفقون کمثل مهلک ریح صر تشبیه انفاق باشد بهلاک حرث که مهلک آن ریح باشد
شده باشد و در اول گفته که حرث تشبیه بخیر است که کفار انفاق میکنند بحرث ایشان که ریح بارد و سرد بود از آن شبیه
سازد و باقی گذارد از برای ایشان منفعت آخرت در دنیا و آخرت و وجه شبه ضیاع است و از آن تشبیه برکت است همچنانکه برکت کشت
الدی استوفی بنار المذکورة پس بیاورد کلام مخالج تقدیری باشد وما ظلمهم الله و ستم نکرد خدا بر مزارعان نابود شده در زمان
ایشان ولکن انفسهم ولیکن ایشان بر نفسهای خود یظلمون ستم میکنند بجهت آنکه آنچه مستحق آن شده اند و باحوج مع ظلم کرده
منفقان بضیاع و نقصان ایشان ولکن ایشان بر خود ظلم کرده و سخت آنکه انفاق آن کرده بر وجهی که غیر مستحق بود حد قتع در حالت که
کم صفی حرث بود باشد پس همچنانکه اصحاب زرع حاسر و خایب باشند بجهت ضایع شدن حرث ایشان همچنین اگر که نفقه او در راه خدا
نبوده باشد در وقت انتفاع نومید باشد و بری از آن بر زاده و واقع است که مجسم از مسلمانان با یکدیگر دوستی میکردند بسبب قرابت و صلهٔ رحم
و صاحب رحلتی که در میان ایشان بود و حق مع ایشان از امور الاکهار و مخالطت ایشان یعنی فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای گروه که بدیکا لا تتخذوا
فرا مگیرید بطانة من دونکم دوست خالص و محرم راز از غیر مومنان باشد که اتباع جز شما اند و از ابن عباس روایت که مومنان
اهل ایمان طرح مصادقه و مخالطه را خاص بود و حق سبحانه ایشان را از آن منع نمود فرمود که بجهت با اهل ایمان را در مخالطه خود در آمد
ابو مالک از سوالم روایت کرده که مراد باین طایفه خوارج اند بطانه و لهجه بمعنی خصیص و صفی کسی است که بجهت اعتماد در نفس باز او را
بر اسرار خود مطلع سازد و این تشبیه بطانه ثوب که بلی بدن و ملاصق آن همچنانکه نسبت بثوب چنانکه جامه ایست که
در باین دارند که بنا از اهلان شعاری و در حدیث آمده که الانصار شعار و الناس دثار و نقیض بطانه ظهار است و واحد جمع
مذکر و مونث و مساوی و جار و مجرور متعلق بلا تتخذوا و الجمله صفت بطانه است ای بطانه کائنة من دون المومنین و مومنون
اول تتخذوا محذوف تقدیر آنکه لا تتخذوا الکافرین اولیاء و خواص من غیر المسلمین و یعنی فرا مگیرید که در امر ایشان مخصوص
خود کنید غیر ملت شما اند تا افشای اسرار و ضمایر خود بکنید بدیشان پس بیان علت منع از اصل ایشان میکند بقوله لا یألونکم
تقصیر نکنند شما را خبالا با بی الوسعی تقصیر است و اصل آن است که مقتدری بعرف باشد و رشید بند در مفعول تقصیر یعنی منع
یا نقصان است کنز لهم لا آلوا نصحا و ما آلوه خبرا و شرا و خبال یعنی فساد است رضی الخبال منع البار یکون بها الجنون لافساد
العقل و رجل مخبل الرای ای فاسد الرای پس حقیقت معنی آنست که باز نمیدارند شما را افساد و ضلال ودوا ما عنتم دوست دارند

شدند ضرر و صعوبت مشقت شما را و در جمع کنند که استاقران از عنات که بمعنی مشقت شدید است و ما برای مصدر باشد و ای تمنوا
عنتکم و شدت مشقت کم حاجتها بر میسر شد قد بدت البغضاء بتحقیق که آشکار شده است و متمکن و معلوم گشته عداوت
من افواههم از دهنهای ایشان یعنی از سخنان که بر دهن ایشان میگذرد چه بجهت فرط بغض ایشان ضبط خود نمیتوانند کرد که از
ایشان صادر نشود و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت که ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه هیچکس
چیزی پنهان نکند الا که آن ظاهر شود در میان سخن او یا از صفحه روی او و کثیر بن عداوت بود که بیوسته در تجسس عیوب مسلمانان
بودند و از غایت حقد و بغض منافقان بود که سخنان فحش انگیز در حق حضرت رسالت میگفتند و ظهر آن قال وما تخفی صدورهم
بهمان پیدا در دلهای ایشان اکبر بزرگتر است و قبیح تر از آنچه زبان میدانند زیرا که بدو ظهور آن نمیتوانند و اختیار قد
بینا بتحقیق که بیان کردیم لکم الآیات برای شما آیتهای دلالت بر وجوب اطاعت در دین و لوازم موالات شما مؤمنان که
اولیای خدایند و معادات شما کافران که دشمنان اویند ان کنتم اگر هستید شما که از روی صدق و اخلاص تعقلون دریابید
و تفکر کنید مواقع نفع را که در سلک جانی و مکامن ضرر را که دشمنان بهلاکی اند از جمله اینجا مسائلست بر تعلیل نهی از اتخاذ
و اگر بدکافران از اولیای مخلص خود و نیز بجهت تاکید معنی مذکور میفرماید که ها تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار دوستی ورزیده
انتم اولاء مبتدا و خبر است و متضمن تخصیص یعنی کاباشید که شما از کرم خطا کاریدکه با اعادی طرح دوستی انکه در بیان
خطای موالات ایشان میکند بر نوع که تحبونهم شما دوست میدارید ایشان را ولا یحبونکم و ایشان دوست میدارند
شما را و در صدد اند که شما را از دین اسلام بر گردانند و باید دانست که مستولد مؤکد تحبونهم جمله مستانفه باشد برای بیان خطای
موالات چنانکه گفت و یا خبر دوم او لاء باشد و جمله حال مقدر که تلک است بدید تحسبا صله اولاء باشد یا حال و عامل در آن معنی
و تحملت که اولاء منصوب باشد بفعل محذوف که تاملیدان مستولی باشد و جمله خبر انتم و تؤمنون بالکتاب کله حال
از ولا یحبونکم و کتاب اسم جنس است شامل جمیع کتب منزله و معنی آنست که ایشان دوست نمیدارند شما را حال آنکه شما ایمان دارید
بهمه کتابهای الهی و ایشان ایمان ندارند بکتاب شما و در این توبیخست بانکه کفار در امر باطل خود اصل از شما اند و در امر حق خود با شما
مقابل کنند که مراد منافقان اند که مسلمانان ایشان را دوست نمیدارند برای اظهار کلمه اسلام و نمیباشد که در دل ایشان محبت
مسلمانان را دوست نمیدارند بجهت اسلام آوردن ایشان قتاده گفته که مؤمن را با فاجر رحم باید و از تکبر و تسلط که موجب رنجش
اگر منافق را بسبب در اسلام اصل میگردانید و نیز در میان اهل کفر میباشد که واذا لقوکم و هرگاه که رسیدند بشما و ملاقات کنند
قالوا آمنا گفتند از روی تقیه و نفاق ما نیز ایمان آوردیم ام مثل شما واذا خلوا و چون با یکدیگر خلوت کنند عضوا علیکم
الانامل بخایند و بگزند بر دشمنی شما سرهای انگشتان را من الغیظ از غایت خشم که با شما دارند و بجهت تاسف و تحسر بر عدم قدرت
ایشان بر شما و چون تشفی ایشان قل بگو ای محمد موتوا بغیظکم بمیرید بخشم خود و این دعا علیهم است بر وجه غیظ و زیادتی ایشان
قوت اسلام و اهل آن تا آنکه هلاک شوند پس حاصل معنی آنست که خشمی و دردی که از جانب مؤمنان در دل ایشان خدا افزاید

بجهت تقویت اسلام و تسلط مسلمانان بر شما تا آنکه مرگ شما آن حالت را زیاده و با این غیظ شما را معذب ابدی گردانید و
گویند معنی مراد آنست که شما خشم خود را بجای رسانید که با مرگ خود را باز خواهید ان الله علیم بدرستی که خدای دانا است
بذات الصدور بآن علمها که در دلهاست و مطلع بر آن کیفیتها که در سینهای شماست این کلام را احمال دارد که متعلق انزل آیات ای دلالهم
الله علیها الخفی بما تخفون من بعض الاماره یعنی که ایشان را که خود مدانست بآنچه پنهان دارند از الغیظ یعنی که اخفای آن بسبب دارد
سرهای انگشتان بجهت فرط خشم و غضب و از علم او نسبت امر و نهایت فاسد و بعضی دیگر شما را که خارج بات دارند و از معنی آنکه
بگو ایشان را که عض انامل کنید بجهت غیظ و نیز بگو از مطلع ساختن مرا بر اسرار ایشان زیرا که من دانایم بچیزی که اخفی از آن است
بیان تاب عداوت ایشان میکند که ان تمسسکم حسنة اگر برسد بشما نعمتی و غنیمتی چنانکه در حرب احد واقع شد تسؤهم
خوش دل و خرم و شادمان شوند باد و این علامت کمال عداوت است که بهم کسی شادمان و آزادی کسی غمگین گردند و مس شما را بسبب
اصابه وان تصبکم و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای یهود یا بر دسائس منافقان یا از آنکه کافران با جمع تکالیف دینیه و تتقوا
پرهیزید از مخالفت امر الله الجمیع مناسب لا یضرکم ضرر نکند شما را کیدهم شیئا مکر و حیله ایشان را هیچ چیز این تفضل عذاب و حفظ
و نصرت شما که وعده داده مرصابرین و متقیان را ان الله بدرستی که خدای بما یعملون بآنچه میکنند از صبر و تقوی محیط دست و
احاطه کننده است علم او بر جمیع احوال آن و هر آنچه میسخوانند و بوجود حق سبحانه بیان فرمود که اگر شما صبر کنید و تقوی را شعار خود سازید
حیله و مکر ایشان را نیز و اگر مخالفت کنید فرمان خدا و رسول را الله ضرر رسانند و عقاب سخت ایشان را انزال فرمود در واقعه احد
که بجهت مخالفت امر پیغمبر صلعم ضرر بمسلمانان رسید و گفت واذ غدوت و یاد کن ای محمد چون بلند شدی بیرون صبحگاه از
منزل عایشه یعنی این روز احزاب یا بدر بود و اصح و اشهر آنست که روز احد است و این روایت از ابو جعفر علیه السلام و قول اکثر علما
و قتاده و ربیع و سدی و ابن اسحق و واقعه احد هفتم شوال و روایتی دهم آن بود سنه ثلث من الهجرة و سبب غزوه احد روایت از
ابو عبد الله علیه السلام چنانست که چون واقعه بدر روی نمود و قریش مغلوب گشتند و هفتاد کس از ایشان مقتول شدند و هفتاد کس اسیر شدند
مسلمانان گشتند و بقیه فرار نمودند متوجه مکه شدند ابو سفیان که رئیس قریش بود گفت ای معشر قریش مگذارید که زنان شما
کشتگان و اسیران خود گریه کنند که گریه جهت خزن و عداوت محمد است بیرون آمدند و ایشان لشکر از احیای عرب فراهم آوردند بقصد آنکه
انتقام کشند برای صنادید و اشراف قریش که کشته شدند بود بدر از مکه بیرون آمدند و ایشان سه هزار سوار و دو هزار پیاده
بودند و زنان نیز همراه خود بیرون آوردند و اکثر تفاسیر مذکور است که همه ایشان از سوار و پیاده سه هزار جمع بودند هفتصد
ایشان زره پوش بودند و دویست اسب و سه هزار شتر در میان ایشان بود چهار شنبه در حوالی احد فرود آمدند چون این خبر بحضرت
رسالت صلعم رسید اصحاب را جمع کرد و ایشان را بر جهاد تحریص و وعده داد و نزاع کرد با رسول الله ما از مدینه بیرون نمی رویم
تا چون بدر بیندیشیم و مواجهه ایشان را خشم و نیز و کار زار کنیم و گروه کثیر از زنان با مسلمانان و کنیزان به دهنهای کوچها و سرا لاحها
و نیاز بسلاح باران کنند و ایشان را مغلوب سازند و از قدیم الایام نیامده هرگاه با ما بسلوب جنگ میکردند و غالب میشدند و هرگز

مکر و حیله ایشان را ضرر نمیکند

ان تصبکم سیئة یفرحوا بها

برسالت می‌یافتند و چون در بر جان رسول خدا باشند بلا شک بر قریان غالب خواهیم شد و فتح نصرت ما را خواهد بود و چون ما بیرون شویم کار
بیرون سر فیشود و با دشمنان جهاد میکردیم اگر بر ما ظفر می‌یافتند و ما را مغلوب می‌ساختند سود معاد و غیر او را از وی گفت ما رسول الله مادر
زنانی که مشغول بودیم و عادت اسلام میکردیم هر گز عرب را بر ما دستی نبود اکنون که مسلمان شده‌ایم و تو در میان ما می‌جنگی و مرگ ما تو
شد نیز سلاح است که ما از مدینه بیرون رویم و در مقابله ایشان لوای مقاتله را نصب کنیم و هر که از ما کشته شود شهید باشد و هر که بخواهد
مجاهد باشد در راه خدا و اگر در جای جنگیم و بیرون رویم ایشان را مظنه جان شود که ما بجهت ترس در مسار احوال متاخر شده‌ایم و بیشتر
جزع و جبن شوند حضرت پیغمبر رای را پسندیده سلاح پوشید و اخر کس از مهاجر و انصار عنان الی ایشان توجه نمود و در ابتدای
طریق عبد الله بن ابی بجمعی از خزرج که بصیغه منافق بودند از لشکر اسلام بترک کرد و در مدینه بجز کرد و مرد و حرم انصاری در عقب ایشان
روان شد گفتند که فی خیر که و انفسکم از عدای ترسید که بمنهزم او دیگر ثبات لوای کفار او و شوند و نصرت قال الا انتما کم
اگر رسول قتال عالم و بیشتر نام شما ثابت بیم پس لشکر قریش بیوستند و سر عالم و الا علیه السلام با هفتصد کس در بر بیشتر صف کشید
کوه احد در قفا و عیینه و ابر دیار گذاشته روی بجانب مدینه نهاد و بعد الله و جبیر را بالجناح مرتبه انداز در بخشه که طرف کوه احد
بود مقرر فرمود و توقف ایشان در آن مرکز و محافظت آن سعی بلیغ نمود و فرمود که باید که هیچ و جه این بخشه را از دست ندهید خواه آنکه
کما ایشان را منهزم ساخته‌ایم و یا منهزم شده‌ایم و باز گشته و آن رخنه بود که ابو سفیان خالد و ولید را با دویست سوار
در پس از پنهان کرده بود و با ایشان مقرر کرد که چون بینید که ما مغلوب شویم و از این رخنه بیرون تازید و بر اصحاب محمد حمله آورید و حضرت
رسالت صلعم بنفس خود تنبیه صف عسکر جابون اند فرمود کما قال الله تعالی اذ تبوئ المؤمنین یعنی یاد کن هنگام را که از مدینه بیرون
آمدی و روی مرسانا را مقاعد للقتال در جای ایشان برای کارزار و تسویه میکردی و مهیا ساختی برای مومنان قتال
را و سویدا بحث فرزند الله بن سلام در مقاعد موافق کرمینه است بجهت آنکه کاهی استعمال مقعد و مقام میکنند و مراد
مطلق مکان و سیل اتساع هر کاری که مقعد صدق و قرار اقبال آن قوم مرتبه مقابل و تسویه مقاعد بر وجه که میمنه لشکر و
میسره و قلب را سود داد و قلب را بجنوب سپرد و لوای را امیر المومنین علیه السلام داد و بلال را مؤذن خود نمود و فرمود
والله سمیع و خدای شنوا است قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و وقوف در آن میگفتید علیم و داناست بنیتهای شما و محرکهای
عقیده‌های هر یک از شما و در بعضی تفاسیر آمده که جون حضرت رسالت صلعم سلاح پوشید و درع در پوشید و قصد کرد که بیرون
آید بعضی پشیمان شدند و گفتند خطا کردیم رسول را مجبور نمودیم جون رزم پوشیدیم جز رفتن چاره نیست و برای جمع مهمات را مایل نیست که سلاح
در پوشید و کارزار کرد. از آنکه یا دوست کار جهاد شده و بخشنده در احد مقام کردند و حضرت رسالت صلعم با سیصد کس
از مدینه بیرون آمد روز دوشنبه نصف احد آمد یا نزدیک شوال و از ابن مسعود روایت است که در وقت بیرون آمدن رسول الله
آخر جز الله بیرون رود بنام خدا این رسول الله گویان بیرون آمد بود و از ابو حنیفه و ابو عبد الله علیه السلام و ابو جعفر و ابو
عبد الله و حسن و قتاده و مجاهد و ربیع مرویست که داستانی داده که عبد الله بن ابی سلول با اصحاب خود از لشکر اسلام بگشت

رخنه که ابو سفیان با دویست سوار را در پس آن پنهان نموده

پیوستند بنو سلمه از خزرج و بنو حارثه از اوس که دو قبیله بودند از انصار چون دیدند که عبد الله با سیصد کس برگشت بدرا آمدند قصد کردند که
مراجعت کنند و نزد جماعتی بمهاجرین و انصار و طایفه از مهاجرین که عبد الله بن ابی سلول در وقت فرار ایشان از لشکر قریش رسانید
و گفت بدینه مراجعت کنید تا از شر ایشان ایمن گردید و جان خود را از ورطه هلاکت خلاص نمایید کنید و قوم الهی شامل حال ایشان شده
رسوخ قدم ورزیدند و بر گشتند و ذکر حال ذکر اذ همت بدلت از عزوت یعنی یاد کن چون قصد کردند طائفتان منکم دو
طایفه از شما که مسلمانند اگر مسلمانند بدلی کنند و یا کردند بوقوعی که از بی باری و بیتوانی و هر که متعلق بجمع علیه باشد یعنی خدا
قوت ایشان را و دلالت قصد شما را در وقتی که دو طایفه از شما قصد جمعیت کردند و هزیمت ایشان جهاد است شد و مدد از آنکه رسول ایشان را و عین
ظفر و نصرت و عنایت داده بود والله ولیهما و خدا یار و نگاه دار و کرده و دار آنکه تابع ایشان را و اتباع او شود و با آنکه خدا ناصر ایشان است
بر حیث ایشان را که دل بستند و توکل و بسکند وعلی الله و و خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مومنان تا ایشان
نصرت دهد از او عباس و بیت که مراد بهم انصار رجوع است و نصوص از آنکه عزم جزم بر هزیمت کرده باشد بر رجوع یعنی رجوع از کارزار
در حالت ایشان در اسد جوع ایشان را عازم ساخت بر شد و صرایب بر ثبات قدم و ورزیدند و استهزا شده در قتال در کتاب آورده که
ظاهر است که مراد صرایب نفس بوده باشد در رجوع و خطور اندر قلب شده باس که از لوا و مباحات بر بود از ابو الحسن جوهر
ایشان را بر تبال و صبر داشت تقویت لشکر اسلام و مقابله قریش یافتند هر یک تسویه صف خود مشغول شدند ابو سعید لوای قریش را
عبد الدار و لوای مشرکان دیگر را طلحه بن ابی طلحه کار را کبش الکتیبه گفتندی و لشکر را بر پیش و دیار علم مشرکان در دست رسالت صلعم جمع
گذشت لوای مهاجر و انصار را بامیر المومنین علیه السلام داد و لشکر ظفر بسکر خود را بحسن و حسین السلام فرمود و ابو سفیان نزد اصحاب لوا آمد و گفت
ای قوم شما بدانید که اصحاب محمد جدال قصد لوا میکنند و صدمه آنکه از آن ابای در از نه جمعیت که در واقعه بدر مساعدت کردید از ضعف و جبن
در حوزه شما بدانید لوا را دفع کنید تا امر شما را از قریش کما بنکبت طلحه احیت جاهلیه در یافتید بنیاد در اسود و کها ما تقولوا هذا والله لا ترکه
یا ایها الرجال حیاص الموت یا این را ما میگوئید بخدا که امروز شما را در میان خوصهای مرگ در آوریم یعنی در میان کشتهای اهل اسلام
اولا کسی که از جانب کفار بیارزه بیرون آمد طلحه و جون بمیان رسید لوا را داد که شما دعوی میکنید که ما اصحاب و تقدیم و شما اصحاب
بهشت قریب دیگر بیارزه بیرون آمد امیر المومنین از میان لشکر بیرون آمد و مقابل او ایستاد و طلحه گفت حد کسی که مسمی علی است
لحالی والله لا اقاتل الا من حق الحلال بسیفی الی النار بخدا که امروز از تو مفارقت نکنم تا آنکه ترا بدوزخ رسانم باین شمشیر
و دو نوبت جنگ میان ایشان مخلوط شد امیر المومنین علیه السلام در اسد و صرخی بر جبین سر او زد که بمیر سر او را با بدن جسم و بدن جانب روی
او را بر ساخت لوا از دستش بیفتاد و بر یادی که در بیجهم قفا بر او داد و صبیه او را بر دانست و بر ذات عاصم بن ثابت لوا را بر
بزد و بیکی و مصعب و عثمان که مراد دیگر بن بود لوا را گرفت عاصم او را بر تیر بزد و بر هست راست او زد و بیفتاد و لوا را
جب گرفت او را نیز جبیه لخت لوا را بر جبیه خود نهاد و بعد از آنکه ذات امیر المومنین علیه السلام صرخی بر کله سر او زد که تا بعلو
نشانه و بیفتاد و مرد لوا را گرفت و مشرکان منهزم شد و فرار کردند و اهل اسلام در غنیمت افتادند و اعمال بهت غارت کردند

کیفیت غزوه احد

محافظه بر خشه لوح

نیز اندازان که محافظه رخنه کرده اند ضلق با ایشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بسالم فرموده بود که ما غالب باشیم و شما آن
موضع بجای دیگر میروید بر اسد تا بالیح غلام روی بلشکرگاه آوردند و هر چند عبد الله جبیر که امیر ایشان بود در منع ایشان مبالغه نمود
تا که حضرت رسالت ایشان را گاهی دایجای نرسید و همچنان آنکه عده ایشان من بیکند با وی موافقت کردند و باقی نیز امیر بود
الفتاب کرده منوصاً اند غنیمت شدند تا آنکه مخالفت فرمان سوی در لشکر اسلام رسید و خالد ولید و عکرمه بن ابی جهل دیدند که بهانه
شن بود چون رجعتی را از آنجا سالار محافظان خالی بدیدند لشکر خود را سهو دریافتند و اهل اسلام را مستولی غنیمت دیدند کار
بر سر عبد الله جبیر تاخت و او را با یاران قتل آوردند و اعتقاد لشکر اسلام در اسدند و صف ایشان را از هم بپاشیدند و نصف تمام متفکر
شد در خبر طفه کفار که بخشکان ایشان رسید باز گشتند و اهل ایمان را که گرفتار محیط عرفان موجود ایشان در میان گرفت و مقاتله
ایشان را کشتند و در حال لشکر اسلام در قسم شد بعضی بهزیمت احوال مرتبه رفت و بشهر در آمدند و بعضی دیگر سر امیر و جبران کرد
سبوی مکشتند و در حق شهادت فایز شدند و بعضی دیگر با رسول خدا باز گشتند امیر المؤمنین را و او جانب انصاری و سهل بن حنیف
او و جانب رسالت در ایشان بود و جبرائیل امیر المؤمنین علیه السلام را در روضة الاحباب آورده که صحیح است که روز احد چون مسلمانان
هزیمت نمودند و حضرت رسول را تنها بگذاشتند و آنحضرت خشمناک شد و در آن حال امیر المؤمنین تکریت که در پهلوی وی ایستاده بود
با علی مالک لم تفرح الناس ای علی چرا که بگریختی فرمود یا رسول الله ان لی بک اسوة سوی هر آنچه از آن مشتری یاد شد
چگونه جدا شوند و بر اعراض حبیب و جوان عهد و کنت الرجع کانوا اصحابنا اجمعی با اصحاب اسلام کار شوم ملائکه جمعی متوجه حضرت
شدند و فرمود اکفنی هولاء الذین قصدوا الحوی این جماعت که قصد من کرده اند شر ایشان را از من کفایت کن و هر آنچه ایشان نگاه دارند امیر المؤمنین
فی الحال متوجه آن قوم شده و هر آن روز کار ایشان را و دیدم را متفرق گردانید و بعضی را در زخم فرستاد و جمعی دیگر بدست بندی و بعضی
اشارت فرمود و هم ایشان را از کفایت نمود در آنحال جبرئیل نازل شد و با حضرت گفت یا رسول الله این کار امر الله و حواله وی که علی با تو بجای آورد
تعجب الملائکة من حسن مراسات علی لک نسبت ملائکه تعجب میکنند از حسن مراسات علی از نفس خود حضرت فرمود که انه منی و انا منه
که علی از منست و من از وی جبرئیل فرمود و انا منکما من از شما هر دو فرمود شنیدند که گویند عیسی میگفت که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی
الا علی عکرمه روایت کرده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که کسی در روز احد چون رسول خدای تیغ میزد و دشمنان را از روی
سکر در چون بر جمعی حمله میکرد و عقب ایشان روانه شد و ایشان را دور کرد و بار آمد و رسول خدا را از دست و اثر تحیر در کار
سینه او مشتمل شد با این طوف و آن طوف مخاطب و آنحضرت را می یافتم با خود گفتم رسول خدا را هرگز نگریزد پس با در میان کشتگان
و با او را بآسمان بردند تا کار آنروز دیدم بر دشمنان حمله کرد و صف را از هم دریده و رسول خدا را در میان گرفتند بهوش شدن و چون
رسول را در آنجا نگذاشتم که شمشیر بشکند و نزل قتال کند تا کشته شود و بر پا ایستاده و گفتم و صلی من نداء فواد آنحضرت
فرمود ای علی مرا باش و کمانی که مرا از من فرو افتاد باش هیچ حال حمله آورد من آنچه از آنجا نشسته و ساخته بجز که جبرئیل
فرمود که او را از کمانی که من ایشان را افکنم با نشسته و ساخته و بنهای بجز راست تمیز میزد و کفار را بجهم میزد تا آنکه

ابن ابی نجیح روایت کرده که در اثنای این حال از فرشتگان از شان علی بن ابی طالب و لا فتی الا علی و ندا کرد جبرئیل از آسمان آواز داد که لا سیف
الا ذو الفقار و لا فتی الا علی عکرمه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که من شمشیر رسول الله کفار را از آنحضرت دفع میکردم و
بجانب راست و چپ و پیش و پس آنحضرت حمله میکردم و صفی را میشکستم و جمعی را چون نیاز النمش بر اکنده میساختم حضرت فرمود
اما سمعت مدحی فی السماء ان ملکا اسمه رضوان ینادی لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی آیا نشنوی او را مدح کننده حق را در آسمان
در سخنی که فرشته نام او رضوان ندا میکند با آنکه لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و در جلد شانزدهم دلایل ایشان و شجاعان
کفار بر دست حیدر کرار بدار البوار شتافتند چون عمرو بن عبد الله الجمحی و هشام المخزومی و بشر بن مالک العامری و حکم بن اخنس و امثال
ایشان زیاده ثابت گردید که آن مسعود گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله در جهاد فرار نمودند مگر امیر المؤمنین را و اگر کسی که از فرار مرتبه کرده
عاصم بن ثابت بود و او جانب و سهل بن حنیف و صدار بن یار طلحه بن عبید الله من این مسعود را گفتم او بکر و عمر نیز بودند گفت بیان جمعی
بودند که فرار کرده بودند و مقر و مشرک گفتم همان کجا بودند گفت صدار سر و روز از واقعه احد بداشتند رسول صلی الله علیه و آله او را گفت
لنده دست و پا عرضه نمود بیان منهزمان لشکر تمام بگریختند و از شدت دهشت باز خود دکا میکردی من ابن مسعود را گفتم که تو
در آن روز کجا بودی گفت فیمن تخلی و در بیان جمعی که گریخته بودند گفتم و حدیث هذا احد و تفصیل الزائد من کفتی از که
شنیده گفت از عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف گفتم ان ثبوت علی فی ذلک المقام تعجب ثبات بر سوخ علی در بیمقام دیار عجب است گفت
فتعجب منه فتعجب الملائکة اما علی از جبرئیل قال الی فی ذلک الیوم و هو مرج الی السماء لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی تعجب
از این تعجب نیکوی ملائکه فرشتگان آسمان نیز از این تعجب کردند یا ندانسته که جبرئیل قال از آنجا معلوم میشود که قایل این قول جبرئیل بوده
یسمع الناس ذلک و اخبر به النبی علیه السلام پس مردمان این را شنیدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داد ایشان را جبرئیل استکبر کلام
سکر و ابو عبد الله صلوات الله علیه و الیه روایت که نظر رسول الله صلی الله علیه و آله الی جبرئیل علیه السلام بین السماء و الارض علی کرسی مرصع
هو یقول لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را در میان آسمان و زمین دید که بر کرسی از طلا نشسته و میگوید لا سیف
الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را در میان آسمان و زمین دید که بر کرسی از طلا نشسته و میگوید لا سیف
علی علیه السلام ابنا لهم حتی اصابه فی وجهه و راسه و یده در جلد سعود حرا جهت امیر المؤمنین در روز احد بکار و قبض متاثر
میزد و با آنکه هنا در آنجا بسر و روی و هر دو دست و هر دو پای آنحضرت رسید و با وجود این اصلا از مقام حرب متزلزل نگشت
در سوخ و ثبات او فتور راه نیافت و هذا از آسمان باو ندا رسید که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و در جلد دوازدهم
مولف در محل ذکر کرده که با بدی متوجه تصدیق کنی و بی شایبه تصور باشی که سلطان الباطل مرتضی را کشت این دولت عظمی و
این سعادت کبری و نزول درین مرتبه اسنی و صعود بر منصه اقصی میرسد افضل اصفیا و اسطه اخیار با کمال ابتهاج و مصطفی
صلی الله علیه و آله حاصل شد و در خشم فرمود اکنون مرتبه لا فتی رسید و از دولت ساعت مصطفی رسید و آن بر دولت که سر لا سیف الا ذو الفقار
حجت کلیم بود که با از عصا رسید با سهل و زمین فهاد و لا فتی یافت و رکن کار قبل چو کیمیا رسید و مرویست که جبار کرد کفار و قریش

تعجب از یاد آوری علی و اعتماد

با یکدیگر مساعدت کردند تا که رسول خدا را بقتل رسانند ابن شهاب و ابن قمیه و ابن حمید و ابن عتبه بن وقاص و بر محلی که استراحت کرده بود
ابن را مغلوب شده و کوشش افتاده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی السلام را بر او جامه در پیچیده استاده بود و امیر المؤمنین علیه السلام
قتال میکرد از آن سنگ که از آن سخت و اسیدا و لحب المراد بالغه دست جرده از آستین ها تا خته در آوردند و سنگها حواله آن سعد و نحو اهر و سال
کردند ابن قمیه سنگی چند حواله آنحضرت کرد یکی بر ابرو چنانی هوای آنحضرت که محراب قلوب شهیدان صدق و صفا و طاق ابروی طهور
که جلوه زار نشاند و بنا بر مجبور و مکث سیاه آنحضرت روان شد و نظر آن و محاسن مبارک وی فرو میامد و حضرت از آن ای آنحضرت
پال عبا ساخت و نیکدانست که بر زمین چکد و میفرمود که اگر قطره از آن خون بر زمین افتد هر آینه عذاب از آسمان بر اهل زمین باز آید
و این نهال سنگی بر بازوی آنحضرت رو آورد و بر جوهر ساخت و لیکن قاتل سنگی و لب و دندان آنحضرت زد و حاکم کل الیمین بشکست
و از آن ضرب دندان را عیب وی از طرف تیر شکسته شد و یکی از آن کوهرهای شب چراغ از درج یافوتی بیرون افتاد و در محل
که آنحضرت را جراحت رسیده بود و ابن قمیه تیری حواله آنحضرت کرد سید عالم صلی الله علیه و آله از تیر مبارک او احتراز نموده در سایه افتاد
و رخسار تابان او از نظر اغیار و اشرار پنهان گشت و دو زره شمشیر بر دیده در سایه آن حضرت و چشم روزگار از مشاهده
چشم زخم اغیار رنجیده شد ابن قمیه ملعون پنداشت که حضرت شرع مبین بمین حاجب فاخر و ورم کرده و ماه اوج کمال امیر و دولت
و زوال اسوار شد فوج و جود را مژده داد که کار محمد را ساختم و دل آنها را بر او ساختم ابلیس از زبان او فرا گرفته او را در کنار آورد که الآن محمد
تقتل میباید که همه کشته شد او را ابلیس بدینه رسید و بدل لحظه ابن جزد لسوز میاند دشمن و دوست آشنا یافت اهل شرک
از این خبر شادمان شدند بکر دین غیبت مشغول شدند سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از زمانی از مقال ابن بجانب شد توجه
نمود و دید که بر جوانی اصحاب بالای کوه ملحق شدند خود را از سر بار آن بر داشت و ایشان را فرا داد که الآن اما رسول الله الی این
تفرون عن الله و عن رسوله اجابت نمایید و بمن متوجه شوید و ملحق شوید که منم رسول خدا از خدا و رسول او فرار مینمایید و بطرف
دیگر متوجه میشوید اهل مدینه که او آنحضرت را شنیدند بدل بلک و دو دو بجانب آنحضرت میشتافتند تا آنکه سر و جمع
شدند و امیر المؤمنین علیه السلام نیز از قتال اصحاب کفار که بر رسول حمله کرده بودند فارغ شده بود متوجه مدینه شد و بیکار بر کفار هجوم
کردند و در آن دل و صفوف ما را از روزگار کفار بر آوردند و همه آنان منهزم و کشته یکدیگر شدند و در این غزوه سعد بن ابی وقاص نیز
بر دست طلحه بن عبد الله زد و بجهان دست از جنگ شد و حربه بر چشم قتاده بن نعمان زد که چشم او بیرون آمد بر روی افتاد
و رسول از اجتماع جوهر مهاد بهتر از آن شد که او را بود و از یاران معاری را صحابه تواریخ نقل کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام در این
غزوه کس از دلاران قریش را بر خاک مذلت انداخته بود که در شجاعت یگانه دوران و نادره زمان بود و طلحه بن ابی طلحه
عبد العزی و عبد الله بن جمیل بن عبد الدار و ابو الحکم بن اخنس و ابا سباع بن عبد العزی و ابا سعد بن طلحه بن ابی طلحه و غلام
کافری عبد الدار بود حضرت ابی عبد الله صلوات الله علیهما از بدر نیز کو او خود قتل نموده و که اصحاب لوای کفار که دو روز بعد
از جراحتم و اضطراب ایشان بود و هر کس بودند که بدست امیر المؤمنین کشته شدند نیز از جمله مشتولان آنحضرت حکم بن اخنس بود که

اما ان ابلیس بانگ زد
الا ان محمدا قد قتل

آنحضرت ذو الفقار را بر آن آورد و میدانست که بان نخواهد بجهنم پیوست و دیگر امیه بن ابی حذیفه بن مغیره که زره پوشیده بود و بیابان
بیرون آمده میگفت بیوم بیوم جز امروز بعوض روز بدر است مردی از اهل اسلام سازش شد و وی تعبیر نموده و او را تهدید کرد امیر المؤمنین
علیه السلام قصد او کرده شمشیر بر فرق او زد که از خود گذشته سیاه و سر او را از کتاف و امیه دست بالا برد که ضربتی زند آنحضرت زد
که زیر بغل او دریده و زره از آن در شد شمشیر را بر زیر بغل او زد که دست او را از بیخ جدا ساخت و هلال بن وکیع دیگر هشام بن امیه مخزومی
بود که حضرت شمشیر او را بر ابدار البوار رسانید و دیگر عمرو بن عبد الله جمحی و یکی دیگر شیبه بن عامری و در کشف الغمه آورده که همه اهل بدر
آورده اند که قاتل اکثر صنادید قریش در روز احد امیر المؤمنین علیه السلام بود و ابن حجر انکار نموده که صاحب لوای قریش در روز طلحه بن ابی طلحه
و امیر المؤمنین علیه السلام او را بر ابو سعد و مراد او کلاه و عبد الله بن جمیل بن زهره و ابو الحکم را اخنس بن شریق قتل رسانید و ابی حذیفه بن مغیره و ابو
ابو سعد و ارطاه بن شرحبیل و هشام بن امیه و عمرو بن عبد الله جمحی بدست و مالک و صوار مولی عبد الدار و عبد ابیان از ابطال و شجعان و اقتل رسانید
و فتح حضرت که در روز از رسول و اصحاب او واقف شد تهمت قادر در سوخ مقاتله امیر المؤمنین بود و حاکم بازی در خدمت حضرت رسالت
و حافظ ابو محمد بن العزیز جابانی در کتاب مصالح العترة النبویه روایت کرده مرفوع بقیس بن سعد و او از پدر خود که گفت شنیدم امیر المؤمنین
که میفرمود اما تخفی یوم احد سه عشر ضربه سقطت الی الارض فی ایام شتی فجاء رجل حسن الوجه طیب الریح فاخذ بیدی فاقامنی ثم قال اقبل
قاتل فی طاعة الله و طاعة رسوله و مات علی ایمان یعنی در روز احد شانزده ضربت بر من زدند که بر زمین افتاد و بعد
مردی بیکرو و خوش بوی نزد من آمد و دست مرا گرفت و برخیزانید و گفت متوجه جهت تو که در طاعت خدا و رسول آوری و خدا و رسول از تو
راضی خوشنود باشند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ای علی تو میدانی آن مرد کیست گفتم نه یا رسول الله و لکن صورت او راست بود و جهت
یعنی معدل آن نزد رسول خدا رفتم و او را از صورت خبر دادم فرمود ای علی تو میدانی آن مرد کیست گفتم نه یا رسول الله و لکن صورت او راست بود و جهت
کلی یافتم فرمود ای علی جبرئیل بود که مرا مژده داد که کفر دست ترا کرد و بر خیزانید و بر خیزانید و بر دشمنان خدا ترغیب نمود جبرئیل بود
بر من باز مژده فتح مدائن یافتند و دهم دو دست دشمنان خدا را میکشتم و شر آنها از رسول خدا دفع میکردم و آنکه سرهای دلاوران و
سرداران را بر خاک مذلت انداختم آنقدر جز کفار دیدند که تحاشا و دلیران لشکر ایشان بر دست امیر المؤمنین کشته شدند همچنین از آن
ان شد که رسول الله صلی الله علیه و آله در قرار فرار دادند همه کم اجتنب کرده و بهم رسیده با اصحاب طرف بکر قصد کرد که متوجه مدینه شود
که ناگاه فاطمه علیها السلام از دو بیوات دو سبب خروج از مدینه بان صوب عقیق بمن دیگر خواهد یافت و چون نزدیک رسید و روی بدر دیگر
خود را خون آلوده دید بگریه افتاد و اصحاب را با طرف و حاضر ساخت و روی اطهر آن سرور را شست و در روایت آمده که امیر المؤمنین
را در سپر خود کرد و سر و روی آنحضرت میریخت و فاطمه علیها السلام دست بر آن میمالید و چون خون از جراحت آنحضرت باز ایستاد
فاطمه خرقه بسوخت و بر آن جراحت نهاد خون باز ایستاد و صدای آن از خون از روی آنحضرت زایل ساخت و تصحیح رسیده که صدیقه
کبری دست امیر المؤمنین را تا کشف خون الوشین بود و از ذو الفقار او خون میچکید پس از آن فاطمه داد و گفت خذی هذا السیف فقد صدقنی
الیوم این شمشیر را بستان که امروز بامن وفاداری کرد و این بیان آنست و موده • فاطمه هاک السیف غیر ذمیم • فلقد بدا بدیه ولا ملیم

لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد ... وطاعة رب العباد علی بسطی ما اللهم عنه ... بنی اسد الدار کامر حمیه ... یعنی ای فاطمه دختر
ابو ثمیر را بدو روی سرزنش و ملامت چون من در جهاد جان و دل را نثار و ملامت زده گشتم بلکه اهم داکی و اهم بعز و سرکه
بحور مرکه من جد جهد بسیار و مبالغه بسیار بود در نصرت و یاری خلیفة الانبیاء در اطاعت و انقیاد پروردگار عالمیان که دانا و آگاه
در گردان و زایل کن از این ثمیر خوهای کفار را که این ثمیر کاسهای آب چون بنا بر ابال اسد الله الغالب ... و ایات نزلت لا تسل
رسانید ... رسول هم فرموده که هذی یا فاطمة فداء ابی طالب یا علی و قتل الله بیدی صنادید قریش را در وقت شوهر تو مشتاق رسانید و در
غزوه احد حمزه عم جام شهادت چشید و در قصه رامهرمز قرون و جبر رسید و از یاری پیغمبر و تواریخ صورت شهادت او را بر وجه مشاهده کرده
که جبرئیل علیه السلام که بنزد او مسکن داشت از عرب بود و فلا جمی دانست چنین که او را وحشی گفتند و مردی بارز و دلیر بود و در بدر جنگ کرده
چون لشکر قریش عزم مدینه کردند جبیر وحشی را طلبید و گفت ای غلام دانی که مسلمانان در روز بدر عمو طعیمه و عمری را بحوالی در آری
کشتند و من بمن بل عهد داشتم و حالا همه و عهد دارد حمزه و عباس خود در بکر است و حمزه در مدینه اگر در این حرب حمزه را قتل رسانی
ترا آزاد سازم و بسیار آزاد و دل را سوزانم و وحشی امام این کار را در عهد خود بگرفت و هند که زن ابو سفیان بود در قبایل عرب بخشیده
شهرتی تمام داشت بدر و نیز که حبشه بود در روز بدر جاء علال افتاده بود وحشی را طلبید و گفت که محمد را بیان و بدین جواب گفتن بدر
بارهی کاری که ترا باشد بحصول رسد باید و ترا تمنی کسم که بشنوید ... و مسفوکت که حمزه مانند و بلمر نیز وحشی
گفت که بدر نه جنگ بدر کشته شد و در بکر کرد عرفت محاربه با الیان و لیکن چون از سر کس را گفتید در خود بنا نمود عمو عباس و حمزه
اگر یکی از این سه را مستوی سازی من ترا حوان احسان شادی نمایم و جان نوازش در حق تو بتقدیم رسانم که هند کس چند در وحشی
ماده که من قتل محمد قادر نیستم که اصحابه و محافظه او بکمال قدرت و الحق بخدای رب الکعبه که اگر او را در حوالی بیابم ... و مسفوکت
بدار نتوانم ساخت اما علی چون جوان و نوزسیده است و کار زار ناپدید و بسیار حرب و کمر سپر نیابد که در حرب نتوانم انداخت
بشادی مژده آزادی و وعده هند و خیال احسان فخر حارث عزم کشتن یکی از شیران بیشه اسلام را جزم نمود و حمزه چون روز حرب رسید
بکشتگان قصد در این تحقیق تمام بجای می آورد و دید که سر دلاوران مهاجر و جان یاران انصار در ملازمت سید الحیاء ... شده
بحث و جوی علی علیه السلام در آمده بود که مبارز میدان الانتقام و مجاهد میدان اهل الانتقام در حرب مبارزت نمایند و از جوانب و اطراف خود
خبر شد که روز نزدیک است و بجانب حمزه متوجه شد دید که حمزه غلامی سوده و در شتر نزع کار را لاجی در انجا بسینه فرو
امد چون بیشتر بیان قوم در این هنگام لشکر قریش را هم سید بدو در رایی هن که حمزه و اولاد او نوزده دستی شمشیری داشت و
بهر دو حرب کمال از قبایل کار را چیزی فرو نمی گذاشت تسخیر بخاطر دست مردی نمود که کوه ساده میان بود و بیشتر اهل ان اشیای
دفعاری و اگر رستم دستان ملاحظه بازداری و دستکاری او نمودی موسه بر قصل همت بیش دادی اتفاقا سپاه بن عبد العزی سید بنی
نصلا او العزی سقدر رسانید و در جنگ بدر بارز طلبید ... حمزه هر غضب روی و بجانب خود در ابیه
حسی او نوشت و صدر تیغ آبدار ... و مستوفی ساخت و کلیه او ... و از جام شراب مغالطه مست ... و برای حفظ الحرم

نداشت وحشی در کمینگاه نشست و صفی بطلب ناگاه کمین بدر آمد و در انجمن گفت که پیاده مرد پیاده کشته را بدو رسانید و
شکمش برهنه شد وحشی از کمینگاه روی بمیدان جنگ آورد و بکمین شد حمزه بخون در طرف کمینگاه توجه نمود ناگاه
کارخود کرده سنان رفت بر روی افتاد و جنگی مبارک بر زمین نهاد کلمه شهادت بر زبان راند جان سید شهدا الله روح وحشی سر کرد
تا مردم از دلیل وجود در شدند بیامد و بحربه کهنه شکم بر آن کافر و صدر بیرون آورد و بنزد هند رفت ابیل جگر خواست
بدرید هند آن را آب دور در هر نهاد و بخاید پس میدانست و بر آن نوری که در گردن و دست و پای دانست موی بخت و رفت چون مکرم
ده دینار سرخ سنو هم بر سید که حمزه بکجا افتاده بر نمای وحشی او را و فاصد حمزه رسید کار در بکشید و گفتن و بمی و معنوی دیگر
از اعضای وی بیرون و در شد کشید ... و در بار حال و مرغوب کنانت ... آن قتل حمزه بدین
و هیچ رفی قرشیه و هاشمیه ... الا که افتاده و محمد ... طهاره قصد احد کرد ... فاطمه علیها السلام در ... و
از مشهور لشکر سکینت فاطمه حوالت که حال پدر بزرگوار خود از معلوم کند کسی را بیافت که از اشتار ... بحل
از یکی از مشهوران پرسید که حمزه چنین کشته چه میبینی از چیزی که زبان از ادای آن لالست و دیده از نظر آن ... الا
را مضمون این مقاله در از سینه مبارک بر آمد و بدماغ رسید سکه اشک از دیده روان کرده و گفت دور از افتاده که ما کجا کنی
در رسید و گفت ای مسلمانان خدا شما را مژده باد شهادت حمزه را و بخش نشید بهوش شد همچو زبان که بجا خود بدار
مبارک وی زد تا هوش آمد و غایبه و صفیه و ام کلثوم و جمعی دیگر از زنان اتفاق نمود در روی کوه احد ساه روان شدند و راوی گوید که
فاطمه را هم سید که هیچ امید نوع اشتمال از سود و تا که سیر که هیچ کس طاقت شنیدن آن نداشت بر جاطاقت شد و چاره عصمه ... کند
و از دیدار ... بیرون آمد ناگاه زنی از بنی دیان رسید و گفت ای دختر چیز الله کجا بیروی گفت بخواهم نزد پدر روم تا خود فار
خدام را گفت ای سیده النساء توقع انجا ساکن باش تا من بروم و برای تو خبری بسیار آرم اگر پدر بزرگوارت نزدیک حال جید تحمل نمود
کرد فاطمه در سایه دیواری قرار گرفت اما لحن بیمار او بدین نمود که ای زن چون جنت حمل جهان آرای بدو رانند سلام من برسان
رحال ما را بدینگ نکه ما ... عرض کن بر آن زن بر وف و فاطمه قطر احرارت بر رخسار می بارید و بر زمام یکنت ای پدر مرا بعزیز
آوردی و در مصیبتی و داغ جمعی بر جگر و بهادی ای در دنیا ماده در خدیجه نبود و بی نادر یکی و تنهی مرا داکردی و زخم تنهای و غربی
مرا مرهم ترین نهادی الوقت زن دنیا بنه روی بلشکرگاه نهاد سید و بدو هر که را که سید سبب سید ... الله علیه و آله و سلم سید
این زن را در او بدو و بسر هر سید در ملازمت بمعبر خبر افتاده بودند نصار چون لشکرگاه رسید گشته دید افتاده نگاه کرد در ابدش و
که شهید شد و در بحال حال و خون افتاده دیده مرهم نهاد و بگفت و با خود بیکنت حرامت بر دیدن روی او نادری مهر خدا
چون نادری بگرفت بدر را بدید جان داده بر حال افتاده از روی نیز در گفت مدار از بسوش نظر وی در آمد و سوز منوی از خود
چون نادر را بدید گفت ای مادر هوش امری که شتاق جدار تو بود در زمان بس من بیتیم و ساکنی در بزم الله کرنا گفتار تو شنود
در دیدار تو گفت ای عمر تو مادر وای شهید مادر مرا فرق تو کرد است و مرا اشتیاق تو بر آن اما دختر رسول خدا را

قصه دلشکستگی فاطمه در بعض

نشانده‌ام و باستحضار حال پدر من آمده‌ام و من منتظر از سید عالم صلعم خبر دارم و فاطمه انتظار میبرد و مرا در کنار خود نشسته بدارم و پدر
بگذاشت و بیامد تا بپای کوه آمد و بمحل رسید که سید عالم صلعم از شب بیرون آمده بود و در پای علم ایستاده و صحابه گرد او حلقه
کشیده چون آمد و در قدم رسول خدای افتاد و گفت یا رسول الله پدر و پسر و برادر و مصدم و قبیله و تمامی عشیره من فدای تو باد سلام
فاطمه آورده‌ام و حالت او بحضرت تو عرض میکند رسول خدای فرمود که او را کجا گذاشتی زن تمامی قصه را شرح داد رسول خدا
ایستاده گردد و بر آن حجره مبارک رسانید و بی انتظار او از در من اندر آن بارگاه شد و نزد سلامی بحضرت فاطمه رسانید و
بخدای گذشت و رادیه ایستاده و علم بر سر او بداشته فاطمه فرمود که بیا در میان و مژده کانی از من بستان او را چون کرد باید
او در جوف حجره فاطمه آمد چون او با او دست داد او را در کنار گرفت و فاطمه بسیار بگریست و حضرت او را تسلی داد و نواخت کرد
گفت ای پدر بزرگوار این زن مژده کانی فوت کرد آن حضرت فرمود که ای فاطمه چه نوع داری گفت یا رسول الله چشم از دارم که فردا بیاید مرا
دست بگیرد و مرا از آتش نگه دارد فرمود یا رسول الله که تا بلال که من فردای قیامت بیاورند در بهشت تهم آن زن ارشادی کرد
و گفت یا رسول الله دستوری فرمای که با سر کشتگان خود در روم که بکسی آن حضرت او را اجازه داد پس روی با صحابه کرد که ما مثل
عمی یا چه کرد عمر حمزه و حال او چگونه است چرا او را نمی بینم حارث بن نعمه را نزد آن حضرت روان شد و وقت آخر حمزه او را بخود
دیده بود کرد امیر المؤمنین علیه السلام بنزد وی و حارث بسیار زمانی گاه در بالین حمزه ایستاده بود چون امیر المؤمنین حمزه را مشاهده
دید بسیار بگریست و زاری و حال شد حمزه را بیاد و سنه بدانست بنزد که همه عمر بود و همه برادر رضاعی و همه کاشف هم و غم او
در محل صیبه عمه آنحضرت که خواهر حمزه بود از دو بدانست و بعمه را بسر بری نیز گفت که مرد و نامه دوست را با کردن تا انجا بیاید و
برادر خود را بدین حالت چند شاید که طاقت بیاده و نیاید از حد جزع کند پس مثل بازرفت و گفت کجا می آی خاطر رسول خدا
چنان میخواهد که تو از کردی صبیه بازگفت شنیدم برادر حمزه را شهید کرده و مثله او را ساخته و سلام کرد این بلا بحق در بحضرت طلب
رضای خدا پیش آمده من آمدم تا او را چنین شاید خدا بر اجر دهد و بدرد رضای خدا بر سر زیر باید و جبر او را امر بر نهم رسانید
حضرت او را دستوری داد تا آمده برادر را دید و استرجاع نموده از خوف آن ترس طلبید اما خود را از گریه نگاه نتوانست داشت رسول
خدای از گریه او بگریه در آمد و فاطمه نیز بسیار بگریست حضرت رسالت صلعم فرمود که مصیبت هیچکس نزد من چون مصیبت حمزه نخواهد
و پس فاطمه صبیه را گفت تا زنان را بگیر تا بگریه حمزه را در میان صف اسلام اسد الله و اسد رسول الله نوشته اند و در
که حضرت رسالت صلعم و شهدای احد نماز گذارده اند حمزه و صحابه آن هر که از جنازه‌ها می‌آوردند و پیش حمزه می‌نهادند نماز میگذارد تا
در آن روز هفتاد نماز حمزه گذارده و در بعضی قصاص آورده‌اند که حضرت در وقت نماز گذاردن حمزه هفتاد تکبیر گفت چون فارغ
شد بحضار گفت یا رسول الله چرا او بیکی تا این طرف نماز نکردی فرمود هر گاه تکبیر میگفتم و میخواستم که از نماز بدر آیم وحی میآمد که
بنماز ما مشغول شو و من نماز را اعاده میکردم راوی خبر گوید که پیغمبر صلعم فرمود که حمزه را همچنان با جامه خونین دفن کردند و از اصحاب

بدینسان آمدند و اکثر خانها از گریه پسندیدند الا از خانه حمزه حضرت فرمود اما حمزه لا بواکی له هیچ حمزه را در این شهر زنانی که در این عزا
گریه کنند نیست یعنی او غریب است و غریبان را کسی که در غربت بر فیان شفقت ورزد و در مصیبت ایشان گریه کند باشد و چون انصار شنیدند
که حضرت فرمود حمزه در این شهر غریب و گریه‌کنان ندارد بخانه‌ها خود رفتند و زنان خود را گفتند اول بخانه حمزه عم رسول خدا
و بروی بگریند و بعد از آن بخانه خود آیند و مرگ کشتگان خویش گریه کنند زنان بخانه حمزه آمدند و تا قریب نیم شب بروی بگریستند
و سید عالم صلعم بخواب رفته بود چون بیدار گشت او از گریه زنان از خانه حمزه شنید پرسید که این چه آواز است گفتند این زنان
انصار اند که بر عمو تو میگریند حضرت فرمود خدای ارفیان را از اولاد ایشان خوشنود باد و بدانکه حق سبحانه بعد از این بیان
تذکر نعمت فتح و نصرت روز بدر میکند تا اهل ایمان متذکر آن شوند و امر بهم حراجه و جبیره شکستگی کرده‌اند که در غزوه احد بر
رسیده بود و فرمود که **ولقد نصرکم الله** و بدرستی که نصرت داد شما را خدای ضعیف بود قلوب شما و امداد ملائکه و الفاء عزت و نصرت
اعدا **ببدر** بمعنی که اولاد گویند و آن ماهی بود که در مدینه است و نصیب آن باسم بدر بدین کلمه است که صاحب آن نصیب بوده **وانتم اذلة**
حالت ایشان نصرت کرد یعنی خدای نصرت داد شما را در حالتی که شما ذلیل و خوار بودید در جنب دشمنان یعنی اندک بودید و بسیار
حرب شما را بجای بسیار گفتند و بسبب ضعف حال شما و قلت مراکب و سلاح و ذکر اذلة که صیغه جمع قلت است بدو وجه دلایل که جمع قلت
بجهت دلالت است بر قلت ایشان یعنی ایشان قلیل العدد و ذلیل العدد بودند و از ابن عباس مرویست که مهاجر در روز بدر هشتاد و هفت
مرد بودند و از انصار دویست و سی و شش مرد مجموع سیصد و سیزده بود با شد و مشرکان قریب هزار کس بودند و صاحب در میان
ایشان بود و در میان مسلمانان هیچکس اسب نداشت مگر مقداد اسود و دیگران پیاده بودند و سه شتر و میان ایشان بود و در اکثر کتب سیاری
مذکور است که مشرکان در این روز نه صد و پنجاه مرد جنگی بودند و صد اسب و هفتصد شتر در میان ایشان بود و بیشتر ایشان سلاح
داشتند و لشکر اسلام سیصد و سیزده و بقولی سیصد و پنج نفر بودند و اکثر ایشان بی سلاح و در میان ایشان بود و بیشتر ایشان
سلاح داشتند و لشکر اسلام سیصد و سیزده و بقولی سیصد و پنج نفر بودند و اکثر ایشان پیاده شتر بود و دو اسب و شتر و هفت
شتر بود و حق سبحانه خطاب بایشان کرده فرمود که از کثرت اعدا اندیشه مکنید **فاتقوا الله** پس بترسید از خدای در ثبات
رسوخ در سوء جهاد و اگر چه مشرکان زیاده از ضعف شما باشند **لعلکم تشکرون** شاید که شکر گذاری کنید یعنی باشد که انعام نماید
بشکر منعم آنچه حق سبحانه بر شما انعام فرموده که از فتوحات و نصرت او سبحانه شما را بسعی آن که شاید حق نعمت نصرت را بر شما
انعام فرماید پس بشکر گذاری از قیام نمائید و بنا بر وضع شکر در موضع انعام جهت آنست که انعام سبب شکر است پس وضع
مسبب باشد در مقام سبب و روایت از صادق علیه السلام که اما قلت در آیت ضعفاست یعنی شما ضعیفان بودید بجهت قلت
عدد و عدد نه دلیل بر آنکه رسول خدای که اعزت و اکرم نزد خدای در میان ایشان بود و پس وصف ایشان بذلت جایز
باشد و صاحب رایت الحضرت در این روز امیر المؤمنین بود و صاحب لوای انصار سعد بن عباده بود و در روایتی سعد بن معاذ و این
اولی غزوه‌ای بود که رسول بنفس خود حاضر بود و مصحف نوشته که مجموع غزواتی که آنحضرت حاضر بوده بیست و شش است و لشکر

غزوه بدر

فرسانده و خود رفته سی و شش بوده و در غزوه احد بیست و شش غزا انیس نفیس خود تحمل مقاتلات و قوت کرد او غزوه بدر بصورت
بود که بسیار قوت ابوطالب که عم حضرت رسالت بود و قوت خدیجه قریش دست طغیان از آستین عداوت بیرون آورده بهر وجه که
میدانستند جفای بسیار بعالم میرسانیدند و اگر هم بدان اکتفا میکردند که آنحضرت در مکه نتوانست بود بجانب طائف و در آنجا
نیز از سفهای قوم آزارهای عظیم یافت بگذاشت حاصل که در سال آنحضرت در مکه و نواحی آن جفای مشرکان میکشید تا امر الهی در
رسید بهجرت و جوار قریب بدینه فرمود آنجا نیز بود مگر عداوت اعدا بر سیان دست و سامان در کمین کار قتل و کید نشستند مشرکان
وعده ایشان در صدد محاربه و مقاتله اهل اسلام در آمدند و در هر صف داشت کردند و از آنجمله موسی علیه السلام مرتبه که در
غزا بمیر بنداد اسود اسیر داشت و باقی هم بیاد محل میکرد بود و شبی که در روز از بجل واقع شد بود نیز میکرد
رسول خدای که حضرت در نماز و مناجات و فاصح چون روز شد مشرکان بر سر جاه در صف کارزار راست کردند و علمهای ایل و اشتند
و اولاد عتبه و برادر او شیبه و پسر او ولید بیرون آمده در آواز دادند که یا محمد اخرج الینا اکفاءنا من قریش همسران ما را از قریش
نزد ما فرست حضرت سه جوان انصاری با از ایشان فرستاد گفتند ما نیستیم شما چه کسانید ایشان نام و نسب خود گفتند
شما را نمی شناسیم و نمیخواهیم غیر از همسران خود را که بنی اعمام باشند رسول صلی الله علیه و آله حمزه بن عبد المطلب و علی بن ابی طالب را که در آن وقت بیست و هفت ساله بود گفت بیرون روید و در نصرت دین خدا و رسول او
باشید ایشان سلاح پوشیده بیرون رفتند مشرکان گفتند ما نیستیم شما چه کسانید ایشان نسب خود باز گفتند ایشان با خود گفتند
کریم اکفاء کرام ایشان همسران بزرگوارند و رسول صلی الله علیه و آله گفت بود که شیبه مرا است زیرا که هر دو کهول سالید و عتبه از آن
حمزه چه هر دو در سن کهولت اند و ولید علی را که دو نوجوانند پس هر یک جنگ قرین خود رفتند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که با ولید بکردم
و در میان ما دو ضربه واقع شد چون ضربت او را دفع کردم و تیغ بر وی حمله کردم وی دست چپ را چون دانست مرا شمشیر بر دست
او زدم و بینداختم کای انطوال و مبغض خانه فرمانه که تو ما مسور میکرد و لمعان اکشتری او که در دست چپ دانست صبا نو
ضربتی دیگر زدم و او را بیفکندم و سلاح او را بگرفتم و از خلوق در آن دیدم و دانستم که جدید العهد است بدامادی کبر
حمزه را دیدم که عتبه را ضربتی زده و عتبه سر او را دو نیم کرده نزد او آورد و گفت ای عم سر خود را از دهان حمزه قوت کرد و سر
خود را از دهان بیندوس ضربتی بر روز دهم و بیفکندم و در دهان افکندم بسهم رفت و شیبه ضربتی ساق عتبه زده بود که استخوان
شکافته و مغز بیرون آمده بود من و حمزه خود را بر سانیدیم و شیبه را جان ساختیم و عتبه را دو نیم کردیم و سر او را در دهان
میلاس حمزه حلاق واقع شد در قتل عتبه نزد رسول آمدیم تا او گفت باشد در بیان رسول خدا فرمود که
ای علی اگر تو بیاری حمزه رفتی او را کافر نبودی و ای حمزه اگر علی تو را یاری نمیداد تو بسیار رنجه میگشتی تا او را میکشتی در کما
مرد و حمزه شود نزد رسول بگشتیم و عتبه بان رنجه بیهوش شد و چون ربیعه طبیه حضرت رسالت بسیار او رسید دید باز
باز کرد و چشمش بر جمال با کمال رسید بالفور افتاد گفت یا رسول الله الست شهیدا یا من شهید نیستم حضرت فرمود که بلی از شهدائی

فی کله یا وفی ندیم

سر حضرت ابی بکر در وقت جنگ بدر

وسود دفاع سماء عبید گفت اگر ابوطالب زنده بودی انصاف دادی که مرا اولی و احقم بآنچه در نظم او بود که و نسلمه حتی
نصرع حوله و نذهل عن ابنائنا و الحلائل یعنی ما میکوشیم در سلامتی و محافظت پیغمبر از آفتها تا وقتی که هلاک شویم و گرد او
و غافل شویم از زنان و فرزندان خود یعنی خود را و همه کسان خود اندای ارسالم رسول صلی الله علیه و آله و گفت رحمه الله عمی ابا طالب
اگر عم ابوطالب حاضر بودی مثل او مردانگی و رادمردی و مساندی و نصرت می داد عبید مغزیه و گفت یا رسول الله استشهد عمر
حمله الله و بخطر رسول پناه میگیرم از خشم و غضب خدا و رسول او مغفرت بود مرا از این سخن که گفتی خشمی و غضبی نیست اما نمیخواهم که
نام ابوطالب جز بخیر و نیکی مذکور شود و پس آنحضرت دعای خیر در حق عبید و ستدیم رسانید و او را مژده داد بنوال عظیم و چون در وقت
مراجعت از بدر بوصفی رسیدند که آنرا صفرا گویند وفات یافت و روایتی دیگر در روضه بهار الانوار است از رضوان الله علیه و
رسول از نوت او بسیار کریب شد و او را بنا بر دوست داشتنی زیرا که از اقوال قرابت حضرت بود و بمری کنیز سال و با بجز جمال او بود
ابن اسحاق المهاجرین کنیزی و در جمیع کتب مغازی مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام در غزوه جلاء منام و شجاعت لا کلام
بظهور رسانید تا ناجایی که قتل و قتال متتولان روز بدر بدست او بود و قتل ملک دیگر بدست باقی جمله و با اتفاق جامع و عام
از جمله کارهای کوشش شجاع مرد و مرد دلاوران مشهور بودند که ایشان را بصفت در القاب بار الوار رسانید و اسامی ایشان بیست
ولید بن عتبه بن ربیعه که خال معویه بود و عاص بن وائل و حنظله ابو سفیان و ربیعه بن اسود و حرث بن زمعه و نضر بن حرث بن
عبد الدار و عمرو بن عثمان بن کعب بن تیم که طلحه بن عبید الله بود و عثمان و مالک که پسران عبید الله بودند و برادران طلحه بن عبید الله
و مسعود بن ابی معیط و قیس بن مکرم معیط و حذیفه بن ابی حذیفه بن مغیره و ابو یکیس بن ولید بن مغیره و عمرو بن مخزوم و ابو
المنذر بن ابی رفاعه و سنه بن حجاج سهمی و عاص بن منبه و علقمه کلده و ابو العاص قیس بن عدی و معاویه بن هشام بن ابی العاص و
لوذان بن ابی رفیعه و عبد الله بن منذر بن ابی رفاعه و حاجب بن سایب بن عویمر و اوس بن مغیره بن لوذان و زید بن ملیص و ابو الحکم
بن قیس و عاصم بن ابی عوف و سعد بن ابی وقاص حلیف بنی عامر و سعد بن معاذ بن عبد الله بن جبل بن ربیعه بن حارث و اسد
و سایب بن مالک و ابو الحکم بن الاخنس و هشام بن ابی امیه بن مغیره و عاص بن سعید و طعیمه بن عدی بن نوفل که رأس و رئیس اهل ضلال بود
و نوفل بن خویلد که عم او و با مغیره بیشتر از سعد صاحب قریش بود در قریش او را خود تعظیم کردندی و تعظیم و توقیر او بودندی
و در جمیع امور اطاعت او کردندی و حلاوت و قوت او بحقیقتی بود که قبل از هجرت تنها ابوبکر و طلحه را بیمان در دم بر جنگ زدند
ایشان را میزد و عذاب میکرد و چون خواستند که دیمان بکتابند هیچکس را قوت آن نمیرسید تا آنکه خود اندیشه را از ایشان بکشاد
و از هر دو یک چون رسول صلی الله علیه و آله شنید که دری در در حاضر است دست بدعا برداشت و گفت اللهم اکفنی نوفلا
بار خدایا شر نوفل را از من کفایت کن امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که چون روز بدر کارزار کردند نوفل را دیدم اسپ
و منجنیق و زره و مانند نخلی که در کار خود سرکرده باشد و رایتی و پیش خود را انداخته و مضرتی سر انداخته و کار نمیتوانست
بکشتم و در قصه او بودم دیدم که زره و لباس او را از افتاد و ساقش نمایان شد شمشیر بر جهد و پایش زدم و هر دو قدم او را بینداختم

بعد از آن فرمتی بر کردن زدن و از آن کشتن خود کار از ما فوت شد رسول او فرمود که مرا اعلام نمایید که حال موقف دانستن بات و کشتن بات چگونه
است تا آنکه من از آن کشتن آنحضرت باز آن بلد کنند که الله اکبر و بعد از آن فرمود که الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیک شکر مر خدای را که دعای مرا در باره
او اجابت نمود و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بنیر طیبه بر عزوی ما را بیت اسیر بکشیم و اعصای او را دریم شکستم که قوت حرکت
کنند و اهلاکها فی الله صبر هذا لحمدای که صبا از بلا در دین خود صبر و تحمل خواهی کرد و چون صنادید قریش کشته شدند و بسیاری از
لشکریان نیز در برای بحیط کار از غلط خورده بجهنم پیوستند و باقی فرار نمود و بهزیمت تمام بمکه شتافتند و اصحاب اندیشه که مدد هفتاد
کس از ایشان اسیر کرده بیاورند و بر جنگ ملائکه سماوی رسد اسلام بود و بخیلی خبر میفرمایند که اذ تقول للمؤمنین ظرف متعلق
بقوله نصرکم الله یعنی وقتی نصرت داد شما را در روز وقتی که بگفتی تو ای محمد مر ایشان را که گروه کافران که جمعه قلت عدد خود و کثرت عدد دشمن
مضطرب شده بودند الن یکفیکم آیا کفایت نمیکند شما را ان یمدکم ربکم آنکه مدد کاری کند شما را پروردگار شما بثلاثة
آلاف من الملائکة از فرشتگان منزلین در حالتی که فرو فرستاده شدگان باشند از عالم بالا نزد بعضی طرف بدان از آن طرف فرو
گرفتند در عین نزول این سه هزار فرشته در روز احد بنا اشتراط صبر و بعد بکاری از غالبت و چون در آن روز صبر کردند و تقوی را لازم
خود ساختند ملائکه شتاب زدگی کرده متوجه آنجا غلبه شدند و محاربه قوله بعضی حق تعالی ملائکه را بر ایشان نازل ساخت و قول اشهر
و اصح آن است که نزول ملائکه در روز بدر بود و ابن عباس و حسن و قتاده و بعضی از ایشان از معظم علما و مفسرین و منقول از
ابو هریره علیهم السلام و نیز ابن عباس فرموده که لم یقاتل الملائکة الا یوم بدر و ملائکه کارزار نکردند مگر در روز بدر و ذکر هزار استغنا
از برای انکار است و ذکر کردن که از برای تاکید نفی است اشعار است بآنکه ایشان بجهت ضعف و قلت خود و نفی عدد و تذلیل بود که بوس شوند
آنحضرت و فتح و قوله بلی اجابت برای ما بعد آن بمعنی آری فرشتگان را بمدد کاری شما فرستد ان تصبروا اگر صبر کنید در جهاد دشمن
و ثبات در سوخ در زید در آن و تتقوا و پرهیزید از مخالفت امر خدا و رسول بمعنی اگر صبر و تقوی را شعار و تا خود سازید و یاتوکم و
بیاید دشمنان شما من فورهم هذا از خشم تا کی خود در همین وقت و فور اکثر معنی آن که علی الفور بیاید و همین دلیل کند در آن که
که فور مصدر است ساخته از فار الفور اذا غلی و مشتاق شدن برای سرعت و صدای آن مشتمل کشته هر حالی که شکی و دیری در فرقه آن نباشد
و منزلی نشود پس معنی آن است که اگر صبر و ثبات ورزید و اطاعت اوامر الهی و رسول او کنید و بیاید دشمنان در همین حال بر سر شما بدون
درنگ و سکت یمددکم مدد کند شما را ربکم پروردگار شما بخمسة آلاف من الملائکة به پنج هزار فرشته در حال امداد شما بدون
تاخیر و تراخی یعنی ضمان و نزول فرشتگان برای نصرت و مدد شما در این حال است نه آنکه نزول ایشان از آنجا دشمنان متوسط شود
در حالتی که دشمنان کشته گان باشند اسیران خود را و این منقول از تسویت اظهار سیما و نشان ملائکه در امروز آن بود که صوف سوخ بر جبهه
و اذناب اسبان بسته بودند از امیر المؤمنین علیه السلام و عبد الله عباس مرویست که خود را نشان کرده بودند بعمامه‌های سفید و طرفهای
عمامه‌ها بر دوش خود فرو گذاشته و مؤید این معنی است حدیث که قراء نافع و ابن عامر است و کسائی بمعنی نشان کرده شده
بودند و گویند عمامه‌های زرد داشته و قول اول اشهر است و انجات که مدد مستوجب میان بار از آن که در حرب علامتی بوجود و

برگ خود می‌بندند همه را بنحو کنند که رسول اعم روز بدر صحابه خود را فرمود نشوند و اکان الملائکة تنشوم علامه خود را نشان کنید که
فرشتگان علامت او همین که کارزار امده اند ایشان باید بشوم سفید بالای نزل کلاه خود نهاده اند و از آن ناده روایت که فرشتگان
اسبان الموتشه و علامت بر خود راست کرده بعد از آن محاربه فرود آمدند و چون صحابه اول هزار فرشته را فرستاد حیث قال اصحابنا لکم تکفیکم
ان یمدکم الف من الملائکة مردین و صبر ارک لیتا زاد هزار کرد ایدکم بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین و انکاه و پنج هزار مدد فرمود
کما قال حسن الا من الملائکة سوی احسن بصری و نقل کرده هزار فرشته چنین بار و ناصر مؤمنان خواهند بود تا روز قیامت و بسبب
روایت کرده که روز بدر و جابر بخاری و صدیقان شد که لشکر از آنجا و ولایت جمع کرده بدر مشرکان آمدند چون ابر جبر بحضرت رسالت رسید
تنال و از صحابه فرمود که اگر یاران لشکر خود بود اهل شرک آمدند سه هزار فرشته را مدد شما فرستم و اگر اصحاب قدر طریق صبر و تقوی
سلوک کنند من پنج هزار فرشته را مدد و ایشان از آن لشکر و چون بجا شرک باشد صحابه فرشتگان از آن سه هزار فرشته که اول فرستاده
بود در کشف الغمه آورده که در روز بدر قال اکثر قتلی کما را امیر المؤمنین بود علیه السلام و باقی بعضی منقول اصحابه بودند و معنی منقول ملائکه
و بعد از آن ملائکه فتح منصور بود و ملحق صحابه بجهت تمامی و نصرت و اطمینان خاطر اهل ایمان ملائکه را بر ایشان فرستاد کما قال وما
جعله الله و نکرد آنرا خدا صحابه امداد از آن یا مدد ملائکه را الا بشری لکم مگر بجهت مژده کافی شما را و نوید فتح و نصرت و
لتطمئن و بجهت آنکه بیارامد قلوبکم دلهای شما بآن امداد و چون امداد خاطر شما بیرون رود وما النصر و نیست یاری و امداد
الا من عند الله مگر از نزد خدای تعالی که کثرت عدد و عدد العزیز خدای که غالب است بر جبر و مغلوب نشود در قضیه خود الحکیم
بصواب کار که نصرت و جدال او بر مقتضای حکمت باشد پس در این قصه است بر آنکه نصرت مؤمنان جاحد و ملائکه بود لکه امداد ایشان
بملائکه و وعده دادن بایشان بجهت تازه و مر اهل ایمان را و ربط قلوب ایشان از خوف و ترس از کثرت دشمنان جهت علم اسباب الخوف
بنزد ایشان حقیقت است مر آنکه بلند موسالی باکی نداشتند بآنکه که از ایشان ساخته شود در مقابله بغیر آن مدد ایشان مدد حق و ملائکه
مدد کار و ناصر ایشان شد و قوله لیقطع متعلق است بنصر کم یعنی خدای نصرت شما داد در روز بدر تا آنکه ببرد و قیل که اعد طرفا یعنی
اکابر و بزرگان کافران الذین کفروا از آنکه کافر بود و یا متعلق است بقوله وما النصر یعنی نصرت مؤمنان بشما مگر از خدا تا منقطع سازد
جمعی از کفار را یا بجهت آنکه بعضی از ایشان شوند و جمعی جید اسیر گرفتار گردند جهت بر جنگ شکست عظیم بر صنادید قریش واقع شد
بجهتی که جمعی کثیر از مردان و اولاد ایشان صنادید ایشان کشته شدند و جمعی دیگر را اسیر ساختند و تشبیه بعضی بطرف جمع است که
طرف شیء جوار آن شیء است و ابتدا از وسط جمع است که قطع وسط موقوف بر قطع طرف دیگر است که طرف کنار از تو بود و مراد
کما قال قالوا الذین بلوکم مر الکفار فیکبتهم عطف است بر یقطع یعنی نصرت داد شما را تا خجل سازد و خوار و نگونسار گرداند
کرده ایشان را که شکست فیخیبوا پس باز گردند و بر گردند خاسرین در روز بدر بجهت
اسیر کشته و اسیر شدند کافر و صنادید ایشان و مگر ایشان سوخته گردد و بحزن و خسران برسند فینقلبوا پس باز گردند و برگردند
در حالتی که نیستند و نامید باشند و منقطع از آمال و امانی خود و در بعضی قنابیه آمده که کرکه نقد در میان حرب اعدا و ایشان

که اصحاب جمع کنند میان تصغیر و شکر چه گوید و قصه شفاعت و فتح و غنیمت و در آن شکر باید کرد و دیگری محتوی و قصه هر دو در آن میبر باید نوشت
ابن عباس و ابن مالک و حسن و قتاده و ربیع روایت کرده چون روز احزاب و خندق بر اصحاب و خندق بر اصحاب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم جای مشرکان
از دو مکن و شهادت حمزه و ملاقات ابی الوشر از بیار و کلاه ملاقات بخاطر خاطر آنحضرت راه یافت در خاطر و با آنکه حضور کرد بکه تر نزد
بر دو حال اهل ضلال افکند و نزد معنی آنست که در اخلاق الکافرین الی یا سعید شافی از لشکر برگشت و بجهت آن اما و توای و حمزه در معنی
اصحاب عباس حضرت عکرمه بحواس نکه بر بیان تعریض کنان از آنچه نزول اسلام آورد که لیس لک خیر تر بس ذکر از این کار که تعریض
بر کفار شیء بیری یعنی زمان استعمال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست و بر تو همین اندار و مجاهدت با البیان و حکم در نبی تعریض
علم او سحانه بود با آنکه بعضی از ایشان ایمان خواهند آورد یا الا ذی که ایشان حاصل شود و مشرف اسلام خواهند شد این خلاصه تعریض
قول او کیفهم فیتوب علیهم و یا قوله او یتوب علیهم یعنی خدای تعالی توبه داد شما را یکی از اخبار جبرا که اگر شکر شود در کی دولت ایشان
بتبلیغ و اسر و صلاح و قتل و یا اینکه رو دار صلاح و شوکت لشکر اسلام و قوت و هدایت از لیعود مسلمان شود او یعذبهم یا عذاب کند
ایشان را بعضی بر کفر خود و مصرات در تو اگر کنند که استحقاق اند و او یتوب علیهم مطرود است و یا بر ایشان ما شما را ای لیس لک من الامر
التوبة او یتوب علیهم شیء لو لیس لک من الامر شیء او التوبة علیهم او یعذبهم و یا آنکه او بمعنی الا الا ذیاب اقبل الا ازسال او قطعی حتی
ای لیس لک من الامر شیء الا ان یتوب الله علیهم تشریف او یعذبهم فیتنبهم یعنی فیت تر از کار ایشان یا بعضی که از تو کار بیکاید
مگر آنکه خدای تعالی توبه دهد ایشان را یعنی توفیق و رهنمون حال شوی بایمان و یا عذاب کند ایشان را یعنی ایشان را بر تشنی خاطر و شود
فانهم ظالمون بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت بیکی در غیر موضع آن و بجهت آن استحق تعذیب میشوند از معاقل تشنی
کلیس لک من الامر شیء در حق اهل بدر مساویه با آن است و ایشان هشتاد مرد بودند از قریش اصحاب ابی ایشان منذر و عمرو بود و حضرت رسالت
ایشان را بر مسجد و شاد در ما صدر سنه اربع من الهجرة بعد از آنکه از واقعه احد چهار ماه گذشته بود تا آن مومنان را تعلیم قرار کند و احکام
شریعت را ایشان تعلیم کند چه طفل و ایشان تلخ و مبر ایشان را کنند چون این خبر و سول رسید بیار عکس شد موضع در بود تحریر
لک من الامر شیء و اصح آنست که نزول این در اهل احد بود زیرا که اکثر علما بر آنند و سوق کلام مقتضی این و چون حرف نفی امر استصلاح
استصلاح کفار بود از مهم رسید عبث آن بیان نمود که همه امور بر و سبحانه است و فرمود که ولله ما فی السموات و در حذاء ایشان بجهت
اسلامیات و ما فی الارض و ایجاد در منهات یعنی خالق و مالک همه مخلوقات و مکلف اوست بر همه امر او ایشان در خیر او را
یغفر بیامرزد با توبه از روی عدل و بدون آن بر سبیل فضل لمن یشاء هر کرا خواهد از اهل طاعت او بود بدلیل اسلام در آمدن با
ویعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد از کسانی که بکفر اصرار ماند و یا عذاب کند عصاة مومنان را قبل از توبه بر سبیل عدل کما قال ابن
عباس رضی الله عنهما و مجاهد و عطا و الحسن و الله غفور و خدای آمرزنده است بر بندگان خود چون ایمان آورند رحیم مهربان بر ایشان که تعجیل
عذاب نکند بر ایشان بسبب کفر و تعریض در بیان و گویند ایهام این تعذیب و مغفرت و عدم تصریح بذکر کسی که مستحق او
معذب باشد جهت آنست که مکلف جام در میان خوف و رجا باشد چه اگر ظاهر شود و مایوس از روح و رحمت او نگردد زیرا که مومن

یعنی کردن رسول صلی الله علیه و سلم و نهی فرمودن او را

از عذاب او حضرت و یاس از رحمت او کفر کما قال سبحانه و لا تایسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون و لا یامن مکر الله
که مامون مکر مود لو و ورین رجا المومن و خوفه لا عدلا یعنی اگر و زن کند خوف و رجا مومن را هر دو برابر باشد و گفته اند تغلیب عذاب
و تعذیب عبث او و طاعون حکم است پس هر چه مشیت امان تعلق بگیرد موافق مقتضای حکمت است اگر گوید هر گاه رحمت او واسع باشد و رحمت
او سبقت گرفته پس باید که بندگان را عذاب نکند و کریم رحمت و عالم غیب بر حکمت او بر آنکه رحمت او بر قبل غضب همچنانکه رحمت ما و چون حرف
در بیان تعذیب و مغفرت و فرمود نسبت بهر که مشیت و حکمت از مقتضی آن باشد در عبث این بلای فرمود از خبری که آنها بان مرحوم
عفو خبر رکنت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تاکلوا الربوا مخورید مال ربوا را اضعافا مضاعفة در حالتی که
افزوده و مزید توبات مر از آن زیاده از مکرر است و تخصیص آن باین قید آنکه ربوا مطلقا حرام است بجهت واقعه در زمان جاهلیت
و اول اسلام که مال خود را بر اسید دادند و وقتی معین چون مدت منقضی میشد در اصل ربا می افزود در جهت قبایل تاکید بر مقتضای کدر هم
مال مدیون بجهت مدت در ایام میرسید و گفته اند اضعافا در آیت و مضاعفه در اصل چه اصناف مال ربا با اضعاف اصل بود و حال کدرت
و اتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون تا باشد شما رستگار شوید از جمله در موضع حال است ای راجین
الفلاح یعنی در حال رجا از خدای بترسید در حالتی که امید وارید بر رستگاری و یا در موضع علت است ای لکی تحصلوا بالتقوی و تفوزوا
بثواب الجنة یعنی نزدیک شما کنند تا برسید با نجات از دوزخ و فایز شوید بثواب جاوید و تخصیص و یا بذکر از میان محرمات جهت آنست که این
فعل در میان مردمان بسیار و اقع میشد و یا آنکه اکثر معاملات ایشان بر مقتضای بود و گویند حکمت در تحریم ربا مصلحت دیگر که حق سبحانه و تعالی
بان بعضی اما را نمیرسد و وجه دیگر آنست که تا اظهار صدق کند در آنکه هر چه داده بات قبض کرده بدون زیاده و از ابو عبد الله علیه السلام
مرویست که حکمت در تحریم ربا تحریص است بر مکارم اخلاق و انتظار مستردن زیادتی و قرض دادن و دستگیری فرومانده کان بی صبری
که بایشان رسد و تنکر این حکمت در قرآن جهت تاکیدست و تکرار در سوره البقره بلفظ تحریم و انجا بلفظ نهی جهت آنست که تا تحریم آن علی
که بایشان رسد و تنکر این حکمت در قرآن جهت تاکیدست و تکرار در سوره البقره بلفظ تحریم و انجا بلفظ نهی جهت آنست که تا تحریم آن علی
الجمع الاجوه باشد چه از منع حکیم در تکلیف ایشان دو بیرون نباشد و تخصیص این باکل با آنکه جمیع تصرفات آن منهی است جهت آنست که
اکل معظم انتفاعات و بدانکه اجماع امامیه است که ایشان تحریم ربا بخصوص است و بر عموم وجوب بر آنکه زیاده بر سلوان اند علیهم تا
که در ایمان و الاد و ولد و زوجه و زوجه و سید و عبد و سلطان و حر و مباح و چون زیاده در میان کفار بسیار شایع بود از جهت حرمت
مومنان و مبادا از اقدام بودن بمثل افعال ایشان بقوله و اتقوا و بترسید ای گروه کان بخدا و رسول بخبر از شایعه کفار و تعالی
افعال ایشان الذی اعدت از آتشی که اعدت للکافرین اماده کرده شده است برای کافران در تحریم است بر آنکه دوزخ آماده
معدت برای کفار یا بمعنی و التهیئ برای عصاة اهل ایمان مجاز که در صفت حسب فرموده که اعدت للمتقین و بدانکه اطفال مجاز
اهل ایمان نیز در این اهل خواهند بود و گویند کافر را نا فضیلت است و مومن را نا ادب و تردد بعضی تخصیص اعداد برای کفار بجهت
آنست که ایشان منظوع علیهم اند بجهت آن و دوزخ ایشان و دخول و عدم دخول ایشان در نار مرد بجهت و گویند مراد از ایشان
نار آتشیست که مخصوص بکفار چه دوزخ منازل و درکات دارد و هر درکه مخصوص بجماعتیست پس عرض مبالغه است در تهدید مومنان

واشاره بآنکه هر کدام که مذاق و مایه در عمل کافران در حکم ایشان است کما قال علیه السلام من تشبه بقوم فهو منهم و حسن بصری گفته که تخصیص
کفار باعداء و ایراد ایشان منع مشارکه غیر ایشان نمیکند بجهت آنکه تخصیص تردید یا سود اورد صانع جنت مشارکه سایر کفار را
با ایشان و مثل این در قرآن بسیارست و اصل آنست که تخصیص شیء بذکر دلالت نکند بر آنکه ما عدای آن بخلاف آن باشد و چون
ذکر دوزخ کرد و مؤمنان را از آن بترسانید در عقب آن ایشان را امر میفرماید بچیزی که موجب نجات باشد از آن و میگوید که وَ
أَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ و اطاعت نمائید رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که
شما رحم کرده شوید و از عقاب رهیب بعفو شما رحم نمودن از آتش دوزخ بخلاف ارزانی فرماید و در این آیه کنایه کاتباع عبید
بوعید بجهت ترغیب است از مخالفت و ترغیب در طاعت و ذکر طاعت خدا و رسول ترتیب است بر آنکه هر کدام اطاعت رسول کند در آنچه
فرماید بجهت آن که اطاعت خدا که ناسار عزت کرده امر او و جوب حق سبحانه تحذیر بندگان نمود از افعالی که موجب عقاب
در عقب آن حث ایشان کرد بر افعالی که موجب ثواب است و فرمود که وَسَارِعُوا و بشتابید و سبقت گیرید بر یکدیگر إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ
بآمرزشی که مستلزم آمرزش شود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما اقامت لازم در مقام سلوم جهت نیل بندگان
مرجات مغفرت که آن کلمه شهادت نزد ابن عباس یا ادای جمیع فرایض و امر بودن از امیر المؤمنین علیه السلام و نزد انس
تکبیر اولست که بجماعت دریابند یا اخلاص در طاعت یا قبر یا هجرت قال افضل مسکه یا مات صبر فرایض و سنن یا استغفار و نزد دیگران
نمازهای پنجگانه است و حال آنکه کفت که جهادست که مقام منتهی است چه ایشان در ظل افق احد نازل شده و در بحر الحقایق آورده که
بشتابید در این راه بمدد و نعوی که ترک نفس است از اخلاق حیوانیه که جز بدین قدم در مقام قرب و جنت رسیدن محالست وَ
جَنَّةٍ و بشتابید بعملی که در شأن شما را بهشتی که از روی عظمت و خطر عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند
وسعت آسمانها وَالْأَرْضُ و صدر بهنای ابن عباس گفته است که ای وسع سموات و وسع ارض و صدر جزء تشبیه جهت مبالغه
در وصف جنت بسعه بطریق تنزیل زیرا که عرض کمتر از طول و کمتر آنکه عرض اعرضی نیست که مقابل طول است بلکه مراد
سعه و عظمت است و عرض هر کاه وصف شیء میکند بسعه آن امر عرض منضم میسازد کما قال امرؤ القیس لا هر عرضه و ارض
مواقع غیث فی فضا عریض و نزد ابو مسلم اصفهانی آن است که مقدر جنت مانند مقدر جمیع سموات و ارضست اگر جمع در آن
و ابو مسلم در تفسیر کبیر آورده که اگر حق سبحانه آسمانها و زمینها را مجتمع سازد بحیثیتی که هر یک از طبقات سطحی
مولف از اجزای لایتجزی و موصل کرداند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبق واحد شود عرض جنت این خواهد بود و این قول
از ابن عباس و حسن و مجاهد و جمعی اُعِدَّتْ آماده شده است لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران از معاصی و یا از
کفر و بدین دلیل بر آنکه جنت مخلوقست و حادثست از عالم دیگر است که ملک روم نامه نوشت برسول خدا صلی الله علیه و آله
و گفت فرمان ایشان مخالف که عرض آن چون عرض آسمانها و زمینهاست پس دوزخ کجا باشد فرمود سبحان الله اذا جاء النهار فاین

اللیل فاین اللیل چون روز در آید شب کجا باشد عرض آن نیز معارضه است در اسقاط مسلم را از آنکه کسی که در باشد بر آنکه
شبیه دهر چنانکه خواهد هر آینه قادر خواهد بود بر آنکه دوزخ را در جای مغرب فرماید که خواهد آن مالک را که بهشت در
آسمانست یا در زمین گفت بهشت در کدام آسمان و زمین کجا کفت بیر کجا گفت بالای هفت آسمان و زمین زیر فرش خوض و در
روایتست که بهشت بالای هفت آسمانست و دوزخ زیر زمین هفتم و گوید لولا المتقون لما خلقت الجنة و اگر مشتاقان نمی بودند
آفریده نشد و از این معلوم میشود که دخول متقیان بجنت مقصود بالذاتست و دخول مجانین و اطفال مؤمنین بالتبع زیرا
صدر مبتدا مقدر میگوید که الَّذِينَ يُنْفِقُونَ یعنی پرهیزکارانی که جمعی اند که نفقه میکنند و این فرع یا منصوب المحل بر مدح یعنی مستقیم
اند که نفقه میکنند یعنی در وجوه الخیر صرف اموال مینمایند فِي السَّرَّاءِ در حالت آسایش وَالضَّرَّاءِ و در وقت تنگی مراد احوال
چه انسان هیچ وقت خالی از ضرر یا سرور نیست یعنی در هیچ حال خالی نیستند از انفاق آنچه مقدور ایشان است از قلیل و کثیر و
گفته اند که منفق اند در توانگری و درویشی یا در تنگی و بیماری و یا گرانی و ارزانی چون سبحانه تعالی اول خلقی را اخلاق متقیان
شمرده که موجب حصول جنت است جزای نفس انفاق و دلالت آن بر اخلاص اکثر و دیگر آنکه این صفت در وقت مجاهده اعظم
بجهت احتیاج مجاهد بآن در حین مجاهده و مواسات فقرای مسلمانان و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که الجنة دار الاسخیاء است
سرای اهل سخاوت است و ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که السخی قریب من الله قریب من الجنة قریب من الناس و البخیل بعید من الله بعید
من الناس و الجاهل السخی احب الی من عابد من عابد البخیل و انس از آنحضرت نقل کرده که بخیل در خنثات در دوزخ و اعضای آن در دوزخ
هر یک در او بود بعضی از اعضای آن و برابر دوزخ رسانیده و یکی دیگر از اخلاق اهل جنت کظم غیظ است کما قال وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ
غیظ است را الغیظ یعنی پرهیزکارانی که متصف باشند و خورند کاشته خشم را و تجرع نمایند کان آن نزد امتلای قوس ایشان از آن
با وجود قدرت ایشان و اعضای آن و انتقام کشیدن از آنهایی که ایشان را در خشم آورده از آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده
که من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملأه الله قلبه امنا و ایمانا یعنی هر که او خشم و محو دو تواند که امضای آن کند حق سبحانه
دل او را امن و ایمان پر کرداند و در روایت دیگر واقع شده که ملأه الله یوم القیمة امنا و ایمانا یعنی حق تعالی پر سازد او را در روز قیامت از
امن و ایمان و نیز فرموده که لیس الشدید بالصرعة و لکن الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب یعنی صاحب قوت و شدت آن کس نیست که
مردمان را بر زمین زند بلکه آن کس است که مالک نفس خود شود از غضب کردن آن مالک روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر که
اشتهای خود را با آنکه قدرت و انتقام داشته باشد حق تعالی روز قیامت او را در میان سر خلایق بر پای کند که هر کس را بخواهد و حور
العین را مخیر سازد او را بحور بسازد هر کدام را که خواهد اختیار کند و نیز از آنحضرت مرویست که هیچ جرعه نزد خدا دوست تر از جرعه خشم و زهر
خوردن بندگان نیست تا از جرعه صبر و مصیبت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ و دیگر متقیان عفو کنندگانند از مردمان یعنی نزل کنندگانند عفو
کسی را که مستحق مواخذه باشد بجهت آنکه سخی و اسانی رضا کرده باشد و نیز دلکو مرد یاس ملو کانند کجون ایشان کاه کنند
ایشان را عفو میکنند و حمل بر عموم اولست مرویست از حضرت رسالت که انی هؤلاء فی امتی قلیل الا من عصمهم الله و قد کانوا اکثر

العفو عن العفو

فی الامم التی مضت یعنی ابن جماعتی که عفو کنند کان مردمانند که اند در میان امتان من مگر کسی که خدا از او عفو نماید و تفضل نماید در این صورت
و این جماعت در امم مذهبه بسیار بوده اند و نیز از انحضرت منقولست که ما عفا رجل عن مظلمة الا زاده الله بها عزا یعنی هیچکس نباشد که عفو
کند و درگذرد از ظلمی که بر او رفته باشد مگر که حق تعالی او را عزیز گرداند و هیچکس نباشد که در سوال و جود کند برای کثرت سوال الا که حق
تعالی در دینی او را یاد کرده اند و هیچ بنده نباشد که در عطا کردن باد الا که حق تعالی مال او را زیاده زیاده فرموده کما قال تعالی
الذین کانوا یحسنون ما یهجعون قلیلا من اللیل ما یستغفرون یعنی در قیامت مساوی و نیکو کاران کجا بودند تا که احرهای ایشان در جنات نعیم
بریخیزند مگر آنکه عفو کرده باشند از کسی که ستمی بر او کرده باشند والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران را که اهل
برای جبران بر جماعتی که متصف باین خلال باشند و خصال ستوده اند و اهل باشند در نجات از او یا آنکه برای عهدت بر ایشان
باین جماعت باشد یعنی خدای دوست دارد این نیکوکاران را که متصف اند باین خصال حمیده و مراد محبت خدا ایشان را بجاب ثوابست
برای ایشان احسن تصری نقل کرده اند که احسان نیکوئی کردنست با هر کس از دوست و دشمن و مستحق و مستحق مانند آفتاب و
باران که بر همه چیز وارد میشود سفیان ثوری گفته که احسان در صورتست که نیکوئی کنی با کسی که با تو بدی کرده باشد و بر آنکه نیکوئی
کرده تو با شخصی که با تو نیکوئی کرده باشد مکافات باشد نه احسان انس بن مالک روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
شب معراج گوشکهای دیدم در اعلی درجات بهشت حبیب را گفتم که این گوشکها از کیست گفت للکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
عمر بن سعد و تفسیر قمی از ابی ذر گفته که روزی مرا با او بوستان بلایه و با گوشه بنی هدیه سبط بنی رجل و احسن بن علی
السلام با جمعی مهمانان از ناشتا عروب و عطمای با کلم و اب بر سر خوان نشسته بود حادثه ما کاسه طعام گرم بحلق در امور از
هشته با لبش بحابت جبالی برابر و کاسه آش بر سر شاه زاده افتاد و شکست و آش بر سر و روی مبارکش فرو ریخت شاهزاده از روی
تادیب نه از راه خشم و تغییر در گرفت خادم از ترس مدهوش و متحیر فرو مانده بود که ناگاه بر زبان جاری شد که والکاظمین
الغیظ امام حسین علیه السلام فرمود که خشم فرو خور و خادم گفت والعافین عن الناس امام جواب داد که از عفو کردم خادم تمام آیه
بخواند که والله یحب المحسنین سبط رسول در مقابل آنکه کرامت کرد و مونس بعیت تو در جود لازم کرده اید و حضار مجلس از
خلق و خوی متحیر شده و زبان راندند که الله اعلم حیث یجعل رسالته خدای میداند که چه می باید کرد و هیچکس باید داد و در مجمع البیان
و معنی دیگر از قاسم بن حکایه روایت است بامام زین العابدین علی السلام اما الدوریت وجه ایراد نموده اند که مروی است که امام
علی بن الحسین علیهما السلام مخفی شده آب بر دست مبارک او میریختند چون وجه آن شود اما فاکوشه ایرین سر بر تحصیل
خورد و مجروح ساخت سر و دست و بر گریبان بگرید بگرفت یا سیدی انا هیئوا والکاظمین الغیظ امام فرمود که کظمت غیظی حشو
خود را فرو خوردم که بگرفت والعافین عن الناس فرمود که عفا الله علی خدا از عفو کنی و بگرفت والله یحب المحسنین امام فرمود که
اذهبی فانت حرة لوجه الله برو که تو آزادی در راه خدای میتواند بود که این صورت از هر دو در ظهور رسیده باشد و در معنی دیگر
کثیر حدیث آمده که این قضیه امام محمد باقر علیه السلام ظهور رسیده و بروایتی دیگر از امام موسی الکاظم علیه السلام صدور یافته والله اعلم

بحقایق الامور والذین معطوفست بر الذین یتقون یعنی متقیان در طاعت اند یکی اینها که بعد از تقوی و صلوة و عفو و احسان موصوفند
در مقابل جبر مصر یعنی آنانکه از روی مسامحه هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری ناشایست نالایق یا عبادت و صلوات
موصوف و محدود و ذی صلوة بالفتح و الضم یعنی فعل زنا که در نهایت قبح و ان زنات او ظلموا انفسهم یا ستم کردند بر نفسهای خود و بیاشوند با بر
مسلمانی دیگر در مجمع آورده که علما را در فاحشه و ظلم نفس اختلاف است نزد جماعتی که فاحشه زنا است و ظلم نفس مناهی دیگر از ظلم بعبد
الجبار بن احمد همدانی مذکوره که فاحشه کبایر است و ظلم نفس صغایر و علی هذا که فاحشه اسم و صفتی است ظاهر و باطن الا آنکه اخر
استعمال آن در کبیره است و نزد بعضی دیگر فاحشه کردار باشد بدی است و ظلم گفتار باشد و بعضی دیگر فاحشه و ظلم زنا است و بعضی
زنا است از متعلقات از جوز نظر و لمس و مساحقه و تقبیل یا فاحشه کاهیست که مستدعی و بعیر باشد و ظلم نفس آنچه غیر از زنا باشد و اصح آنست که
فاحشه کبایر است و ظلم نفس از صغیره و هر قبیح و منکر که از ایشان بکار آید در عمل صادر شود ذکروا الله یاد کنند عموم خدا
و یاد عقاب او را یا خدا که چرا خبر کردی یا حکم او را عظیم حق او را یاد کنند و ذکر نمودند و معرفت او را که با استغفار باز دهند از آن فاستغفروا
و یا عقاب او را یاد کنند که چرا خبر کردی یا حکم او را عظیم حق او را یاد کنند و ذکر نمودند و معرفت او را که با استغفار باز دهند از آن فاستغفروا
پس امر بر ترک خواهند و توقع لذنوبهم برای گناهان خود یعنی توبه کنند و بیاورند و جبه که از ایشان سر زد عموم لغزش کنند که در کبیره یکی از دو عمل
نشوند و بگیرند و از استغفار این است که گویند اللهم اغفر لنا ذنوبنا کما اخذنا امیر علیها مقلیین عنها ومن یغفر الذنوب و کیست که
بیامرزد گناهان را استفهام در معنی نفی است یعنی هیچکس نیامرزد گناهان را که باز مستوجب عذاب در نیست باشد الا الله مگر خدا
یا خدا زد گناهان را استفهام در معنی نفی است یعنی هیچکس نیامرزد گناهان را که باز مستوجب عذاب در نیست باشد الا الله مگر خدا
جلیه منزه است بر اعطا نفس و مرا از آن صرف و سبحانه است تنبیه و هو مغفرت و رحمت شده گناهان را استغفار و وعده ایشان بقبول توبه
و تنبیه ایشان را و تطییب قلوب اهل عصیان و رفع ایشان و یاس و اشعار باینکه ذنوب هر چند عظیم و اکثر باشد و هنوز از اهل اکثر
ولم یصروا ما اصرار نکردند علی ما فعلوا بر آنچه کرده اند از معاصی یعنی دیگر در سر آن عمل نزنند وهم یعلمون حال آنکه میدانند
قبح خود را و حالی که میدانند قبح آن را و عظم عقوبت اصرار عذاب آن را و نزد جماعتی و سنتی مراد علم بذات بان گناه چون صغیره
نکند بگناهی که طریق غفران و آمرزش نداشته باشد و اگرچه بی توبه باشد و ابن عباس حسن گفته اند که مراد آنست که بنده را علم باشد بانکه آن عمل
معصیت است چه اگر طریقی نداشته باشد معروف او عقوبت بر او مترتب نخواهد شد نزد جماعتی که ایشان داشته اند و خوض
مالک مغفره و ذنوب ایشان است از عبد الله مسعود روایت است که سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی از اصحاب سبب گناهان یکدیگر
گفته که ما با بنی اسرائیل از حق تعالی بود بحث آنکه چون گناهی کردندی بر در سرای ایشان نوشته شدی که بر خود عقوبتی کنید
چون کوتر و مسی بریدن و غیر آن از انواع عقوبات تا این کفاره گناهان شما شود و ایشان باز آمدند و نوشتندی و بحث حرف آن در کتب
مصنفی نوشته شدی حق سبحانه این آیه فرستاد که تا از ایشان کرامتر بدند زیرا که ایشان بتوبه و استغفار راضی شدند و از آن کفاره گناهان
شما که دانید امر آن عقوبت که حق تعالی بر اسرائیل ایشان امر میکرد در آن شما بر داشته و اعطا داده است که آیه و حق سبحانه تمام از آن است که در
صاحب جمال بحر الحرجت بدکان وی آمد بتمام زیاد و کشش خاطر شد گفت ای زن در خانه چیزهای هنر ایزد و اگر خواهی بها
مزای تا از این دهم زن با او بخانه رفت بتمام بعد از آنکه او را خرما داده بود و بر او کار کرد و بوسه چند بر روی او داد زن بر آن نصیحت

گفت ای مرد از خدا بترس و دامن پاک مال یتیم حرام الود مگردان یتیمان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده دست از دیدن و حدیث
حضرت رسالت صلعم شد و گفت یا رسول الله چون در اورطه هلاک انداختم و بعذاب و سخط الهی گرفتار ساختم چه صورت واقعه را معرفی فرمای
و گفت یا رسول الله آنچه سزای من است با من بجا آور که من تاب عذاب الهی ندارم و حق سبحانه مرا بنا کرد بسیاری تایبان ابا و فرستاد در روز
من از سر تایبان و مستغفران گذشتم و گناهان ایشان را آمرزیدم الحاشم و بقول بعضی ابو در سنان ابو الملت فرموده یا بهلول بیا تا من با تو بگویم
انصاری که بسیار از کتاب فاحشه قبیحه تصریح کرده و جایز شمرده بر عود و عود بر آن و زبان باستغفار گشاده از حضرت رسالت صلعم روایت
که ما اصر من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرة یعنی اصرار نکرده باشد هر کس که استغفار کند اگر چه در روزی هفتاد بار و سر گناه
رود و چون بنده که خوشحال کسی که چون بجهت عمل خود را بکتاب در پرده گناهی استغفاری نوشته چند ابو ذر علیه السلام مرویست که هر که
در عقب نماز صبح بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه حق تعالی برای او هفتصد کبیره بیامرزد و صد از او صد و
که چیزی نباشد در کتبی که روز قیامت هفتصد کبیره جبت کند و نیز فرموده که هر که در شب صد بار استغفار کند چون بخسبد پیشانی او
بر زند و چون روز شود بر وجه گناهی مانده باشد ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که لا کبیرة مع الاستغفار و لا صغیرة مع
الاصرار یعنی کبیره با توبه و استغفار باقی نماند و صغیره با اصرار صغیره نخواهد بود و گفته در حکم کبیره است و سکوتی ابا عبد الله
نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که خیر الدعا الاستغفار و نیز از آنحضرت منقول که ان للسلوس الصداء کصدا الحمائل یعنی
با الاستغفار یعنی در سنتی که مرد هلاک از گناهان مانند زنگ بخاری بر جلای دهد باستغفار و من اکثر الاستغفار جعل الله
له من کل هم فرجا و من کل ضیق مخرجا و رزقه من حیث لا یحتسب یعنی هر که استغفار بسیار کند حق تعالی او را از جمیع غموم و اندوه فرج دهد
و از هر تنگی او را بیرون آورد و روزی دهد او را از جایی که گمان نبرد و ماشد و زراره از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که ان اکثر
العبد من الاستغفار رفعت صحیفته و هی تتلألأ هر کاه بنده استغفار بسیار کند صحیفه عمل او را که آسمان برده درخشان باشد و
شاد و از امام رضا علیه السلام منقول که مثل الاستغفار مثل ورقة علی شجرة فتحرک فتناثر المستغفر من ذنب و روی مثله کالمستغفر
برتر یعنی مثل استغفار مثل برگ سبز درختی که از درخت بریزد یعنی همچنانکه برگ از درخت میریزد گناهان از استغفار کننده
بریزد و هر که استغفار کند از گناه و حال آنکه باز گناه اصرار کند مانند کسی است که بخدا استهزا کند بر بحر و استغفار کننده
باشد و نیز از آنحضرت مرویست که الاستغفار و قول لا اله الا الله جزء الایمان و قال الله تبارک و تعالی فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر
لذنبک بهترین عبادت استغفار است و گفتار لا اله الا الله حق تعالی فرموده که بدان ای محمد و هیچ خدای نیست مگر الله سبحانه و استغفار
کن برای گناهان خود جابر عبد الله انصاری روایت میکند از رسول خدا صلعم که یکی از بنی اسرائیل روی بر زمین نهاد و گفت اللهم انی
و انا اثالث المتواد بالمغفرة و انا المتواد بالذنوب یعنی بار خدایا تو خداوند جلیلی و من بنده ذلیل تو بسیار عود کننده بامرزش
من بسیار عود کننده بگناهان و از داود نبی حق تعالی وارد که تحقیر است که تو گفتی سر بر دار که ترا امروز بیامرزم و مرویست که چون آیه الذین اذا فعلوا
فاحشة الخ فرود آمد ابلیس گریست و بعد از آن گفت هزار سال تو که نتوانم لعنت و اصلاح ایشان کار تو کنم حق تعالی فرمود سوگند هزار

خود که بیامرزم ایشان را مادام استغفار کنند و از آنجاست که میفرماید که اولئک ان کرده شتابان که منسوب اند با ایشان و قسم
جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة من ربهم آمرزش است از پروردگار ایشان و جنات تجری بوستانهای که میرود من تحتها
الانهار از زیر آنها آبجاران جویهای و اسعه خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن و در آنها آورده بعضی که
اولئک تا اخر جزاء الذین باشد اگر الذین مبتدا باشد و در قیل مراد آنکه معطوف است بر الذین یتقون یا بر للمتقین اولئک جمله مستانفه
که بیان باقبال است و لازم نمی آید اعداد جنت برای متقیان و تایبان برای پاداش ایشان و عدم دخول اهل النار در جنان همچنانکه
لازم می آید اعداد نار برای کافران برای جزای ایشان عدم دخول اهل ایشان در آن و تنکیر جنات بنا بر احتمال اولا دلالت است بر آنکه
مرتبه ایشان در بهشت بادون خواهد بود از درجه متقیان که موصوف بصفات مذکوره در آیه شده و فرق بین التبلیغین همین کافی
که ختم ایشان را کرده با آنکه ایشان محسن اند و مستوجب سخن بجهت عدالت و قبح بجهت آنکه حافظ صدر و شرح اند و تنحلی بکار و اطلاق و ختم
آیه ثانیه بود بقوله و نعم اجر العاملین که با همین است که چگونه مزد عمل کنندگان که مغفرت و جنت است زیرا که مقدار مزد
خود را مانند حاصل برای تحصیل بعضی را بجز نفس خود تقویت نموده و میان مقدار آن و شخص فرق بسیار است و مستوا بود و تنبیه
لفظ جزا با اجر بجهت تمیز نکته باشد و مخصوص مدح بجهت وقت و تقیید راجع است که نعم اجر العاملین ذلک ای المغفرة و الجنات در
اشارت بآنکه جنت و مغفرت مرکبی است که عمل کرده ایشان آن را در حضرت کبریا حق سبحانه موسی علیه السلام وحی کرد که با موسی با اقل جاه
مزد بطمع جنتی بمیر عمل با موسی کنت احوج رحمتی علی من بخل طاعتی یعنی ای موسی چه کم سزاوار است کسی که طمع جنت مزد دارد و روز
عمل ای موسی چگونه رحمت خود را بجنسم کسی که او در طاعت من بخل کند بر دیدن که راضی بصر بر رضای او همها ایرجیت اشارت کرده
ترجو الجنة و لم تسلک مسالکها ان السفینة لا تجری علی الیبس یعنی امید رشکاری داری و حال آنکه در طریق ایمان و روی در
که کشتی نبرد و در روان نشود بر خشکی از شهر من حیث هو یت که طلب جنت بدون عمل نیست و احسن و انست که تفسیر صلی الله علیه
و آله فرمود که جمع روزیات باندکان کرد که خوف و الصراط یعقوبی را دخلوا الجنة جمعی و ایشان همان اعمال کردند در صراط
بعقوبی در آمدند بهشت بر جمعی دفعه کنند مراد در عملهای خودشان و در ایمان باقی خاطع است تعریف که اهل ایمان بر شدت
منفی و تایب و مصر و حق برای متقیان و تایبان ایشان نه اصرار نمایند کان از مکر کاهی که بر که ایمان بر دیان تفضل فرمایند
و بدون عقاب ایشان را بیامرزد و بدانکه حق تعالی در آیات سابقه تعیین نمود آنچه اجرای ان میکند در مومن و کافر و مطیع و عاصی
مشوبه بعقوبه و رحمه و تقرر اجر و محنت و عقاب ان بیان میکند که اعطای نعمت و راحت بر اهل صلاح و تقوی و انزال مصیبت و محنت
کار و عصاة لازم عادة الله است چنین میفرماید که کم اهلکنا در سنتی که گذشته من قبلکم پیش از شما سنن و فتنها الاعم و تنازعی
و راحت و محنت و دولت و نکبت و نعمت و نقمت که جاری ساخته ایشان را در میان امم سابقه بر وفق استحقاق ایشان و گرفتند خطاها
منهزمان روز احزاب یعنی نکبتی که بشما رسید در روز احزاب که هزیمت کردید از او و که مخالفت کردید از او و رسول را بجا گذاشتید و عصیان
و عدم اطاعت چهران ماند این وقایع بکم الله تعالی در میان امم سابقه واقع شده و نزد بعضی مراد بسنن اهل سنن اهل بغی و مصادمت

یعنی سزاوار نیست که گذشتند و اهل شهرها که هر فرقه امت پیغمبری بودند و مامور بودند باکه متدین باشند بشریعت و سنت او اگر
تکذیب پیغمبر خود کردند و مستعد کفار شدند و گفته اند در کلام مضاف محذوف است بلکه سنن یعنی امت چون سنن بمعنی امت در کلام
عرب واقع شده هکذا الفضل ما عاب الناس من فضل الفضلکم ولا اراد اسئلکم فی سالف السنن و نزد ابو زید سنن بمعنی
اسالت یعنی اسئال شما قبل از شما گذشتند و جمعی بر وجه تفسیر کرده که مضاف اهل امم سنه و منهاج اذا استعمل صلی الله علیهم
یعنی بحقیق که گذشتند پیغامبران امتی طریقه و راستی که چون بر وی بیان کند حق از ایشان خوشنود شود ایشان بنعمت کرده بخطا
الهی و عقوبت زیانی کرفار شدند فسیروا فی الارض پس سیر کنید و بروید در زمین و به جنید بلاد و دیار نمود و فرای هو لوط
که بجهت تکذیب و طغیان و عناد و عصیان ایشان را چگونه مستاصل ساختیم و دیارهای ایشان را زیر و زبر کردانیدیم فانظروا
پس بنگرید بنظر عبرت با ثار هلاک شدگان بسبب نافرمانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین سرانجام
کار تکذیب کنندگان پیغمبران و انکار نمایندگان بعث و نشور و عقاب و ثواب و خاتمه کار ایشان تا منقطع شود ایشان و باز ایستند
از آنچه کردند و سلوک نمایند در طریق تکذیب تا بمجازاتی که مثل بر امم سالفه واقع شد بجهت تکذیب و عصیان بر شما نرسد هذا
اشارت است بقوله قل سیروا فی الارض یعنی آنچه گذشت از شرح و تفصیل در عالم و امم سابقه و نظر در عواقب امور ایشان بیان للناس
روشن است برای مردمان یعنی مکذبان و مانند حضرت رسالت صلعم و حق ایشان بر جمعی که فرق از آنچه مشاهده می کنند
از آثار هلاک مکذبان امم سابقه و بلاغت و بیان الیه امر متقیان و تا بیان یعنی آنچه مذکور شد از بیان حال و مآل متقیان و تا بیان
بیانست برای همه مردمان و بنا بر این قوله خلق حسبه مستفاد است برای جمیع مرایان و تنبیه در مسالک و مصنوعی که از مقابله مذکور
گشته از آیه هذا قرآن یعنی قرآن دلالت روشن است بر حجت هویدا است برای کافه مردمان علی العموم وهدی و زیادتی بصیرت
بیان طریقه رشد بحث وموعظة و پندی مشتمل بر رهبت و رغبت للمتقین مر پرهیزکاران را اگر چه قرآن مر همه متقیان را
نیز هدایت است اما چونکه متقیان بآن منتفع و مهتدی میشوند نه غیر ایشان از جهت آن تخصیص کرد با ایشان و علی بن عیسی
نقل کرده که فرق میان بیان و هدی آنست که بیان اظهار معنی است بر نوعی که بآن هدی بیان رشد است نه غیر آن و در آیه
چون سید عالم صلی الله علیه و آله شبی در آمد ابو سفیان عالم تجلد بر بالای کوه بود خواست که بر اهل مکه مطلع گردد و گفت
ایشان را در نظر در آورد اصحاب را بجهت قلت عدد و عدد خود و کثرت عدد و عدد غیر عظیم بخاطر رسید که مبادا جدا ایشان ما را
قوی ایشان و جنگ جنید در سر ما نازند و ما را استاصل کرداند حضرت عزت جهت تسلی ایشان آیت فرستاد که ولا تهنوا
و سستی مکنید و ضعف مورزید در کارزار ولا تحزنوا و اندوه مال مباشید از جراحات خود و قتل یاران و مصیبتی
که بشما رسیده و یا از فوت غنایم و از هزیمت و قتال و این آیه بجهت روایت که نزول آن آیت در وقتی بود که چون بعضی اصحاب بجهت
مخالفت فرمان نبوی صلی الله علیه و آله کشته شدند و بر جمعی مجروح گشتند حق سبحانه تسلیه ایشان نمود و فرمود که سستی مکنید و جزع
اعلی و ادنی مکنید که احوال کارزار چنین می باشد نازله لکم و نازله علیکم آنچه شما را است از فتح و نصرت و توفیق حق تعالی است آنچه

بر شما است از غلبه جهت و اصابه قتل و جرح بجهت تخاذل و تقاتل و مخالفت شما است با پیغمبر صلعم وانتم الاعلون و حال آنکه شما فرازند
بجهت مکانه و موضع حسن شما و جهت دو کار از شما برای تشجیع حق و اعلای کلمه حق و ایشان برای باطل و قال ایشان برای ترویج
باطل و اعلای کلمه کفر است و یا در محاربه ایشان سالبند یعنی جل بدر بر تری شما بآنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند
و از آن ایشان از قعر جحیم با مقام شما در جنان عالیه خواهد بود و از آن ایشان در دار الاسفل و با اشارت بوعده علو و نصرت و غلبه یعنی
شما بر ایشان منصور و غالب خواهد شد ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان بوعد حق که نمود و از حبیب الله الغالب
این مشعلت بمعنی جمعی سستی مورزید در کار زار اگر صحیح است ایمان شما و تصور و تصوری در آن دارند در جه صحت ایمان منتفی فوق
قال است موقوف بر جزا و ایشان با علون یعنی شما برتر و جدا از همه ایشان اگر در ایمان خود ثابت و راسخ و تصدیق نمایند کار بر
نصرت و غلبه و از ابن عباس مرویست که چون مسلمانان در روز احد منهزم گشتند خالد بن ولید با لشکر بسیار از مشرکان بر سر
آمد و خواستند که بر لشکر اسلام فرود آیند رسول صلعم دست برداشت و گفت اللهم لا تعلن علینا بارحما یا بگمان مگر ایشان را
که ما غالب شویم اللهم لا تقوم لنا الا بک یا حیا یا قیوم فتوفیق نیافت ما را الا با تو و توفیق تو الهم ایشان رسید بمن البلاء الا
هو لا الفرج خداوندا در این شهر جز از تو بیشتر که تو امید پرستند حق تعالی ایشان را فرستاد پس جمعی تیر از آن مسلمانان بار انداز
و ایشان را بر انداختند و رسول صلعم موضع ایشان قرار گرفت هذا مستولی و انتم الاعلون و گفته اند که معنی آنست که ولا تستولوا الا لکم
من الهزیمة و لا تحزنوا لما فاتکم من الغنیمة و انتم الاعلون ان کنتم و مبنی بر مقتضای اند و چون راشد بن سعید روایت کرده که چون سرور
از احد بازآمد و صحابه مصیبت کشتند و جرحی مجروح شده بودند و زیان و کوفتگان ایشان توجه میکردند رسول صلعم را بر صورت بسیار
دلتنگ شد و گفت بار خدایا با رسول تو چنین کنند حق تعالی ایزد فرستاد که ان یمسسکم قرح اگر برسد بشما جراحتی و زخمی
در این غزا فقد مس القوم پس بتحقیق که رسیده است گروه کفار را در روز بدر قرح مثله زخمی و المی مثل قرح و جرح شما را ایشان
ما وجود زخم و سرا حد بسیار جلادت نمودند و دست شدند و دل نکردند با وجود عدم رضا ایشان بر حق خدا پس شما که امیدوار
رحمت الهی دارید اولی و احق اید که سپر تسلیم در سر کشید و آنچه بشما رسیده و میرسد خرسند شوید و صبر نمایید و نزد مصیبت
هر دو مس در روز احد بود حق مسلمانان قبل از آنکه مخالفت کنند با مر رسول بر ایشان غالب شده بودند و ایشان را مصیبت کشتن و جرحی
مجروح ساخته بودند تلک الایام و این روزها که میدارند زندگانی بر آنست نداولها میگردانیم آن را بین الناس میان مردمان
که روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بکبت و عسرت و وقتی جمعی بر فرق الحالات باشند و زمانی مشوش البال و وقتی دیگر بر حال
این سخن و نصیحت مفکر کرده و فیه ما علیا و یوما لنا و یوما نساء و یوما نسر در انوار گفته که مداولت معاورت است بنقال و اولت الشیء
بینهم فتداولوه و ایام احتمال دو صفت جمع داده و مداولها احتمال خبر حال و مراد ایام و فات نصرت و غلبه است حاصل که حق سبحانه میفرماید
که وقتی زمان دولت بر شما است و زمانی کشته شدن شما و چون روز بدر که هفتاد کس از ایشان کشته و هفتاد دیگر را اسیر کرده و هفتاد
ایشان را گرفت و زمانی قصه اسکاس خیر فتح چون روز احد که ایشان هفتاد و دو کس را از مهاجر و انصار کشتند از جمله حمزه و ابو بکر

در روز احد امیر المؤمنین علیه السلام نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و زیاده از شصت جراحت بر اعضای مبارکش بود از تیغ و نیزه و تیر و سنگ
دست مبارک در آن مالید در حال ملتفت شد بعد گفت رسول صلی الله علیه و آله که گویا هر که بر جراحت واقع شده و در دین رسول او سیاه باشد همچنین
بر سر کوه رامین مکشوف ایران ابن ابی کبشه ابن ابی قحافه ابن ابی الخطاب عمر گفت ابیل رسول خدا و ابیل ابوبکر و ابیل عمر چیزهای که بود
بود و ان الایام دول و الحرب سجال روزی بر و روزی بر ایشان یعنی روزی شما غالب شدید و امروز ما بر شما غالب شدیم و امام بدست میکرد و معروف
از اعمال است و وجوب در کردن است و هر چند دانستن و نصرت از کسی است بسیار مهم کند که در جوان او بگوی که لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی
قیل الی الحجر و قیل الی کعبه الی کشتهای ملاد بر سنات و کشتهای بلاد و رخ بر سر سوار او داده که اصر لا ثار لا مولی الا علی و ظاهر
و سده کارمات و شما را هیچ نصرت و مساوی جنب او سیاه کنند علی اخبر که بر زبان سات بلند بر نیات ما را یاری دهند
حضرت جواب داد که الله اعلی و اجل حق تعالی بلند و بزرگ است اقتداء حسن و ربیع و سدی و ابو اسحق هر روایت که نصر بعد نحو اسوع یا
در اثر نکند ایشان مسلمانان و کافران بحق تحقیق محنات مسلمانان و دشمنانی رفتند بی تکلف و بیتاب و ریاضی بکار با جهد صبر کردن در
شوبه جلیل ها بر کردند نه آنکه حق تعالی نصرت کفار دهد بر مسلمانان چه نصرت کفار بر اهل اسلام مستلزم محبت حق تعالی است نسبت بکفار و حال آنکه کفار
مسخوط و مغضوب حق تعالی اند و در آن رحمت او و لیکن حق تعالی امور دنیا را متقلب و مستلزم کرده باشد بجهت آنکه تا مؤمن مطمئن نشود و بان و
رغبت دارد بکفر و حریص نشود و بر آن چه لازم آن فانی است و بیم آن مساوی نیز بجهت آنکه قلع قلق خاطر باشد بود بسبب کدورت و حزن که فهم او
دایمی است و دیگر آنکه اگر دولت همیشه با مؤمنان بود باشد در نکبت و امور با کافران پس کفار بر سبیل غرور و غفلت خاطر و التفات و رسد نفس
در اسلام و در اطاعت دوی نیز بحق قربت و تقصیر رحمه و رضای حضرت عزت و مستوجب حکم الهی مستغنی از است و که بالله خود او در بیان ایمان
و کافر دایر باشد تا ایمان او در حق هیچکس مشوب نباشد و بعضی از اعراض دنیویه بلکه محض قربت و تقصیر توان اجل باشد و حق تعالی
علی مسلمانان را بر این وجه بیان میکند که ولیعلم الذین آمنوا عطف است بر جمله محذوف یا بنداها لکون بکت و یک و لیعلم الله یعنی
ایام نصرت و دولت را در میان شما بجهت ملاقات غرضی و فلان علمی بجهت آنکه بداند خدا مسلمان و منافق یعنی علم از تعلق که بظاهر شدن
ثبات اما آنکه گرویده اند و حرف مطوف علی بجهت ایمان است یا آنکه علم متداول و وجوه مصالح از عبارت بجا که معنی ایمان مذکور شد
و اشعار بآنکه آنچه میرسد بموجب مقتضی مصالحست که اعلم بآن ندارد و بجهت و اعمال معلل بمحذوف و تقدیر آن که و لیتمیز الثابتون
علی الایمان من الذین علی حرف و فعل ذلک یعنی بجهت آنکه متمیز شوند ثابتان بر ایمان از آنکه متزلزل اند در آن مبتلا بالم موجب بیان ایشان
و این کلام ایمان تمثیل مکان قول اعلم ذلک فعل امر بدان یعلم من الثابت علی الایمان و منکر من غیر الثابت یعنی فعل ما در میان و تمیز
فعل کسی است که خواهد بداند ثابت را بر ایمان از غیر ثابت و اگر چه خوف در ازل الازال عالم بود و بایت نظر از وجود آن بود مراد
ایمان کافر و نقایض آن نه اثبات علم او فعالی است و نه آن بلکه اثبات معلومست و نه آن بلکه بر هان و سایر معنی و اول تمیز
لیعلمهم علی اشتباق الجزا یعنی تا بداند ایشان را بعلمی که جزا بر آن مترتب میشود و آن عمل بنفی در جنس وجود آن و گویند که در کلام مضاف
محذوف و تقدیر اینست که لیعلم اولیاء الله الذین آمنوا و حذف مضاف و وضع مضاف الیه در مقام آن بجهت تفخیم اولیاء الله یعنی تا

بت بر کردگاری دهنده است

بدانند اولیای خدا ثبات بر صبر ایشان را که گرویده اند و یتخذ و تا فرا گیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه بکردار بایشان که کدام
از شما در معرکه جهاد جان فدا کرده و ثبات قدم ورزیده و کدام بوی پشت کرده و در انوار و مجمع و کشاف مذکور است که این کلام محتمل در
مسبب یکی آنکه بکردار یا سلسله بالشهادة یعنی تا اگر اعلم یعنی یا از شما ایشان را بر شهادت بهشت در جهاد حمد رسانیم بجهت بهشت
ایشان علامت معنی اینکه شهدای احد را در جهاد رفیع از زانی فرمایم و بنا بر شهداء اجمع شهیدست و معنی دوم آنکه یتخذ منکم شهداء اسم لیس
چنانکه صبرهم علی النار آید یعنی تا فرا گیرد بر از شما گواهان بر ایمان سابقه در روز قیامت که آن گواهان نسبت کرده شده باشد با آنچه از بود
شده باشد و صبر ایشان بر شدائد و نعمات مذکور ایشان در مقابل بنا بر آن شهداء اجمع شاهد باشد و در جهت تسمیه شهید آنست که او بر وجود
کرده نزد شهود و فعه و در جهت تسمیه شاهد آنکه شاهد نموده عملی را که بان شاهد شده والله لا یحب الظالمین و خدای دوست نمیدارد
منکران را که بغیر از اجر اند و اصحاب و مسکن و حلول آنچه اظهار آن بسبب در باطن مثل ایمان و اظهار ثبات در صبر و جهاد
و یا مراد کفار است که جهت عدم قبول ایمان ظلم و ترس خود کرده اند و در این قبیل است بر آنکه حق تعالی نصرت کافران بکند و بلکه قبیل حق تعالی
ایشان را در بعضی اوقات بجهت آنکه تا آسیب بلا ایشان کند و ابتلای مؤمنان ما بدا بین جهت مفروض است میان مطلوب علیه و موضوع
از این که و لیمحص الله یعنی و تا بدیگر و مدار الله که پاک و پاکیزه گرداند خدای الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند از کفار
در وقت مغلوب ایشان چه ظاهر با اهل ایمان میرسد و یمحق الکافرین و نیست کرداند و هلاک سازد کافران را
اگر ایشان مغلوب گردند بر آنکه تمحیص یعنی تخلیص است بمعنی التعقید و التصفیه و التطهیر و یقال اللهم محص عنا ذنوبنا
آذهبها عنا لا تخلیص الحساب بتکبیر الشدائد و اصل محق فنای شیء است قلیلا قلیلا و نقصانها لا اصد حال الهلال الی التمام
لذهاب ضوء الهلال حالا لا اصد حال التمحیص معنی آنکه اگر دولت مر مؤمنان باشد پس از جهت تمیز و استشهاد و تمحیص و غیر از
از آنچه اصلح باشد و مؤمنان را و اگر و کافران بجهت محق و محو آثار ایشان و چون حق تعالی عباد نمود در جهاد و ترغیب ایشان کرد در
ترهیب آن حسرت داد که دخول جنت فرع علوی و اختبار مصالح و فوائد و فرمود که ام حسبتم ام منقطعه است که منقطع صورت
ادخال بالحق و معنی آنست که یعنی بلکه بنداشتید ای مؤمنان ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید بجنت و لما یعلم الله حال آنکه
باشد خدا الذین جاهدوا منکم آنانرا که جهاد کردند از شما لیعلم مشاهده یعنی حال آنکه موجود مجاهد تا معلوم کند
موجود آن و یعلم الصابرین و بدانند شکیبایان را بر فرمان رسول یا صبر کنندگان را بجهت مصائب و وقوع نوائب یعنی صبر شما محقق
شده تا علم او بوجود آن متعلق شود چه شیء نابوجود نباید و محقق از وقوع کرد و علم آن متعلق نخواهد کرد پس حق علم نازل منزله
متعلقست چه علم منتفی است با نتفای معلوم کما نقول ما علم الله فی فلان خیرا الی ما فیه خیر حتی یعلم پس کلام در معنی و لما نجاهد و آن
و ملاحظه معنی اینکه کان شما چنان بود که بهشت در آیید مجاهد شده و صبر کار بسته و بدون آن در صفه بجهت مجاهده و صبر بر آنکه
بر مصائب جهان رسید و نیز بلا بلیه که ستم خار تحمل کند بهتر آنست که دیگر تحمل کند و مدار که نزد میان لهو و لا آفت کلام
وقوع مصائب در مستقبل مجاهد لهو پس کلام ملاحظه بکند بر نفی مجاهده ملاحظه و وقوع آن بر مستقبل تا متوالی و مقرر آن یعنی اگر

از انکارت و ملامت

لم یقبل و اما اوقع فعل و نصب معلم ثانی باصحاب را ناست و واو بمعنی جمع و اراد او صرف نیز خواند کنوال لا تاکلوا السمک و تشربوا
اللبن ای ان تجمعوا بین جمع مکن خوردن ماهی را و شاسیدن شیر را لبن بفتح را بیت که و لما یعلم الله بالجهاد و العلم بصبر الصابرین
یعنی چگونه حد شما راست در اورد حال آنکه هنوز علم او بجهاد و علم او بصبر شما با هم جمع نشده است و لقد کنتم و بدرستی که بودید
کار زوی اشتیاق رسیدن شهادت حاد و آنتم تمنون الموت آرزو میبردید مرگ را یعنی حرب را جهاد را اسباب موت یا نفس
موت بر معنی خود باشد بحذف مضاف و معنی آنکه موت را تمنا میکردند شهادت خطاب با کسانی است که در غزوه بدر حاضر نشده
بودند و صبار و قوم آن تمنا میکردند که کاش حاضر میشدیم با پیغمبر صلعم و جهاد صبر میکردیم تا با احدی الحسنیین فایز میشدیم
یا احد و یا میرسیدیم بمرتبه شهدا و کرامت ایشان نزد حضرت عزت و چون وقت غزوه احد رسید انهزام میکردند و حضرت
پیغمبر صلعم با ایشان خطاب میکرد که شما تمنای شهادت کردید من قبل ان تلقوه پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آن را و بشارت
شرف آن را اضمیر راجع بموت و مراد اسباب است زیرا که مرگ مشاهده نمی شود و مجنس است قوله فقد رأیتموه یعنی تحقیق که
دیدید اسباب موت را و انتم تنظرون و حال آنکه شما میکردید بیاران و برادران خود که مقتول شدند در وقعه احد
سایه ایشان را میدیدید یا این فرمود بیان آنکه شما حرب کردید و منهزم شدید برای آن پیغمبر چون دریدند و بهم رسیدند
آنان و گویند مراد قریب ایشان شهادت چه تمنای آن متضمن تمنای قتل کفار است از یاران سیر و اصحاب معاری در کتب تواریخ
آورده اند که در وقتی که رسول با هفتصد کس در مقابل قریش که هزار و دویست نفر بودند صف راست کرد و عبد الله بن جبیر
را با جماعتی که کتب پنجاه تیرانداز نصب بود است تا مشرکان از آن رخنه بر مسلمانان نیایند و در بیان مسالمه نمود خالد بن ولید و
عکرمه بن ابی جهل با لشکر بسیار در برابر رسید مجاهد و جماعت ایشان از میان لشکر بیرون آمدند و دعوی مبارزت نمودند و تعبیر منحوم
و از جمله هند بنت عتبه بن ربیعه بیت طارق • نشی علی النمارق • ان تقبلوا نعانق • او تدبروا نفارق • فراق غیر وامق • پس
حمله در پیوست و امیر المؤمنین علیه السلام حمله صدر لاور را بر خال مزلت انداخت و مشرکان منهزم شدند و هند با جمعی
از زنان بکوه متحصن شدند و اصحاب بتعقیب مشغول شدند و آن بجماعت تیرانداز بطمع غنیمت فرمان امیر خود نبردند و سبب را گذاشتند
و بتعقیب افتادند و خالد و ولید با بعضی مشرکان که در عقب شعب متحصن بودند چون شعب را خالی دیدند بر اهل اسلام هجوم کردند
و بر مسلمانان تاختند و انها که هزیمت کرده بودند چون این طلع شدند معاودت نمودند و مسلمانان را در میان گرفتند و بسیاری را
از اهل اسلام شهید کردند و آن قدر صبار آنکه سلک میداختند و مبارزان حضرت رسالت را شکست چنانچه تفصیل
مذکور شد بیاید و در کتب تواریخ نوشته یافته آنحضرت را در جمله شهدا نیافتند مصعب بن عمیر نظر وی را دید که
آنحضرت صریحی بزد و او را بکشت پس بیارکت و در میان قوم او را ندا دادند که قتل محمد را کشتم الیس علی الله او را او باشد
بر بالای کوه احد رسید و صدای الا ان محمدا قد قتل در میان خلق و عام افتاد قومی از مضطربان اسلام خواستند که رجوع بمدینه
ابی بوده التماس کنند که انا بوسیان برای ایشان خط امان بستاند و قومی دیگر بجنگ و مقاتله کشتند و صدای آنکه آنحضرت

منهزم ما را اسلام میکرد که چرا اقرار بر فرار داده بودیم و بر ایشان کار زار آوردیم و ایشان زبان عذر گشودند که ما را از
قتل ترسانیده بودند و کار ما شوریده شد و از غایت دهشت بگریختیم حضرت عزت جهت دفع عذر ایشان فرمود که وما محمد و نیست
نبی سوده من الا رسول مگر فرستاده از وی من قد خلت بدرستی که گذشته اند من قبله الرسل پیش از وی فرستادگان
پس موت بر وی محال نیست زیرا که انبیا در گذرنده اند همچنانکه در گذشته اند پیغمبران سابق موت یا قتل افان مات
پس موت بر وی محال نیست زیرا که انبیا در گذرنده اند همچنانکه در گذشته اند پیغمبران سابق موت یا قتل افان مات
بمیرد این پیغمبر او قتل یا کشته گردد انقلبتم علی اعقابکم باز میگردید بر پاشنهای خود یعنی مرتد میشوید یا ترک جهاد میکنید
رای انکار را تواند و انقلاب ایشان از دین بجهت خلو پیغمبر بموت یا قتل مبدا علم ایشان بخلو رسل قبل از وی و بنای دین ایشان
و گویند مبدا برای سببیت و همزه برای انکار انکار ایشان خلو رسل را قبل از سیر انقلاب خود کرده اند از پس بعد از وفات او و مرتد
که چون پیغمبر صلعم بیجهه سنان جنای از قبیله دمنا که اختا دو اوزاع قتل او در میان مردمان افتاد بعضی از منافقان گفتند لو کان نبیا
لما قتل ارجعوا الی اخوانکم و دین کم یعنی اگر محمد پیغمبر بود کشته نمیشد پس او بمیرد و مرتد شوید و مراجعت کنید بر اوان خود و دین خود که او
داشتید انس بن نضر که عم انس بن مالک بود گفت ای قوم اگر محمد کشته شد خدای محمد زنده است که هرگز نمیرد و شما چه میکنید بزندگانی
خود بعد از قتل او پس مقاتله کند بر انچه وی بر آن مقاتله میکرد و صبار از آن گفت که اللهم انی اعتذر الیک مما یقول هؤلاء و ابرا منه یا خدا
من شکایت ایشان را بتو میکنم از انچه میگویند و از آن بیزارم پس کارزار مشغول شد تا آنکه کشته شد و خوض این فرستاده کافی مرد
اگر مجروح کشته شود مرتد خواهد شد و من ینقلب علی عقبیه و هر که گردد بر پاشنه خود یعنی مرتد شود یا ترک جهاد کند فلن یضر الله
پس هرگز نرساند بدان برگشتن خود خدا را شیئا چیزی و زود باشد که جزا دهد خدای الشاکرین سپاس داران نعمت اسلام و ثبات ورزیدن بر آن
چون انس و امثال آن بکشتن مالک روایت کند که من اول کسی بودم که رسول را دیدم که کار مقاتله در آمده بود و بالای محمد
و حبشه آنحضرت را دیدم که کارزار میمنود بدر حبشه و مردمان را با او از این بجانب خود دعوت میکرد و ایشان را از اطراف مجتمع
من چون دیدم ندا کردم که یا علی یا معاشر المسلمین ابشروا هذا رسول الله اصحاب متوجه شده بر سر او جمع شدند و بسیار
کارزار کردند تا آنکه حضرت نضر از رای فرمود و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت که فرمود چون ندا الا ان محمدا قد قتل را بدید
من بتحقیق دانستم که آنحضرت متوفی است و مرا که رایق بود هر چه و عهد خدا و لیکن چون باز آمدم و او را در موضع خود ندیدم
گمان بردم که مشرکان او را بایشان برده اند در این فکر بودم که همچنین آنحضرت پیدا شد گفتم یا رسول الله کجا بودی که نزدیک بود که
روح ما بجهت ما دیدن تو مفارقت کند در بیخ بودم که همچنین آنحضرت حمله کردند و فرمود یا علی سر ایشان را از تن قطع کن ارسال ایشان
ای من حلف الجحمی کاهر رسول را دیدم در میان جمعی از دشمن آنحضرت کرد و گفت لا نجوت ان لا نجوت نیز از اصحاب تو اگر
از دست من صحابه گفت یا رسول الله دشمنی فرمایا کو از عایبارزه او رود رسول فرمود بگذارید تا نزد من آید و لو ملعون قبل
از واقعه احد هنگامه که رسول را دیدی گفتی ما دیافته دارد هر چند رطل از من میدهد تا بر دست از سوار شده تا اشتل از

نمود وی کس را سیکتم نه تو مرا بجون روز احد بر او آنحضرت اسد تصدق کرد سر او حمزه را از دست حادث نرسیم گرفت و مرگ دادند
و اندک اثری ماند خدشه در وجدات در آیات در فتاد و بالک مفر یاد را در که قتلنی محمد محمد را کشت او را بسحار گرفت و او را کشت
ابن جوحه را بجد ابن اثری نیز جز افراد بیکی گفت راه محمد طعنه بر مرد که اگر محمد رسید و مصر زدی سه هلال شد و زد و او بجهت ابن زد
بوسه مرا سیکتم مرگ شد و اگر هیچ بر من نزدی هم کشتن مرا بودی جسمای که ضربتی بر من زده پس ان روز زنده بود و در شد و نج
رفت بر اکثر اسد حضرت رسالت صلعم محمد محمود و احمد سه محمد محمود و احمد را در الم و طه الحوتیم او را نام محمد و احمد در قرآن یاد فرموده
و اسم آنحضرت را نام خود سبحانه مشتق ساخته چنانکه فرموده که او سبحانه بر خطاب کرد که انا المحمود و انت محمد و علی بن موسی الرضا علیه السلام از
آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت کرده که امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرموده که خود فرزند محمد نامیده او را اگر اهل کبد و جوز
بمجلس آید او را جای دهید و روی و روش مکنید و هیچ نوع بات که در امری با یکدیگر مشورت کنند و در میان اثنان کسی باشد که نام
او محمد باشد یا احمد الا که اثنان را در آن مشورت خیر نیست و هیچ سرای بات که در آنجا خوانی نشده و در آن خوانی کسی باشد که
او احمد یا محمد نام داشته باشد مگر که هر روز صبح و شام برکت در افزای نازل شود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده
هر که خوشحال او را بجهاد بسر گرامی کند و یکی از انها را سلمان مسمی نکرده اند و من حیا کرده باشد و سلیمان جعفری روایت کرده که ابو
الحسن علیه السلام شنیدم که فرموده در هیچ خانه در دنیا داخل نشود که در آن شخصی باشد که نام او محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین
یا جعفر یا طالب یا عبد الله یا فاطمه باشد و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که شیطان هرگاه بیند که منادی ندا میکند که یا محمد یا علی که
مبتلا شود بجنانکه رضاعی که کرده شود و صادق علیه السلام فرموده که هیچ مولودی ما را متولد نمیشود مگر که او را محمد یا فاطمه نمیگوییم
مدارهست روز اگر بخواهیم تغییر اسم او میکنیم و اگر نه او را بحال خود میگذاریم سهل بن زیاد از احمد بن محمد سلوات الله علیهم با نقل کرده که اگر
زن ابستن باشد و پدرش قصد کند که او را محمد یا علی نام نهد البته پسر متولد شود و محمد بن مغیره مرفوع با ابو عبد الله علیه السلام روایت
کرده که اگر زوجه کسی حامله باشد و خواهد که مادر شود باید که دست بر پهلوی زوجه زند و بگوید اللهم انی قد سمیته
محمد احوی سبحانه او را پسر کرده اند و صدار و لاد اگر اسم او را بر حال خود بگذارد صوتی او را بارک کرده اند و اگر از آن اسم رجوع
کند اگر خواهد فرض رجع او کند و اگر نه او را گذارد نیز از ائمه هدی علیهم السلام روایت کنند که چون روز قیامت باشد خوشحال سبحانه
را امر کند که هر بنده مؤمن که نام او محمد است بر خیزد و بحساب بهشت رود بجهت شرف و بزرگواری محمد صلی الله علیه و آله و
ابو هریره از رسول خدای صلی الله علیه و آله روایت کرده که لا تجمعوا بین اسمی و کنیتی یعنی جمع مکنید نام و کنیت مرا در فرزند یعنی ابو القاسم
محمد نام و ولد خود مگذارید بلکه باید که بگوید که این در بات و اما امیر المؤمنین علیه السلام در حضرت داده که نام و کنیت او را بفرزند
خود بدهد در حیثی که خواهد حضرت حامله بود فرمود که یا علی ان ولدک غلام فسمه باسمی و کنیه بکنیتی ای علی فرزند تو پسری خواهد
بود چون متولد شود نام و کنیت او را بدهید او را ابو القاسم محمد نام و کنیت بود و از ابی عبد الله الصادق علیه السلام نیز چنین روایت کرده و آن
از آنجا که فرموده لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله تعالی ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی

خود را

بلاء الا من قسط و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و در آنکه مدار انکار و توبیخ ارتداد و ایشان را اهل جهاد ایشان را بخروج و تهیج میکند و قتال
و وعده سوء ایشان میفرماید بحفظ و تاخیر اجل بقوله **وما کان لنفس** و نباشد و نشود هیچ نفسی را **ان تموت** که بمیرد **الا باذن الله**
مگر بمشیت خدا یا باذن او و ملک الموت را در قبض روح نفس مرا دانست که هر نفسی را اجل مسمی است و علم و قضای او سبحانه که حکم
اوقات و اعوام را مستاخر از آن و مستقدم بر آن نمی شود و نوشته است خدای او حکم را در لوح محفوظ **کتابا مؤجلا** نوشتنی که معین
و مقرر شده است وقت آن و رجعی که از آن متقدم و متاخر نمیشود و هیچ چیز از آن نمیبرد و از آن بکدر و حاصل که حق تعالی در جهاد ایشان
مسلمانان فرموده و جهاد و طیر سلحفر ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد که هر که دارند که عمر از مقدور و اجل از مقدرت هر آینه بر جهاد
شده در صبار و معارک و شروع در مهالک **ومن یرد** و هر که خواهد بجهاد کند **ثواب الدنیا** پاداش این جهان **نؤته**
منها بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم و ایشان را در آخرت نصیبی نیست لقوله تعالی و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من
خلاق و حضرت رسالت صلعم فرموده که من طلب الدنیا بعمل الآخرة فما له فی الآخرة من نصیب ابن قتیبه ایشان را مراد بجهاد بر آن دارد که بحسب عالم
حالت امر تغییر کردند **ومن یرد** و هر که خواهد باعمال خود **ثواب الآخرة** پاداش جهان **نؤته منها** بدهیم او را از آنچه بعد حیات
وسنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداش دهیم شکر کنندگان را نعم ما که از جمله اجر جهاد است که متضمن شوند بر ملیه ادبار ظهور
مسلمانان که سوء بخیری که دنیا خواهی و اکثر نه مصائب و معایب و سعید و لا و انتقال از تودیع جنت و اگر احرز جزای نصیب که بالا
فنا نبود و حیوتی که در آن ممات نباشد و در آن بلا نبود در آن بخار و مضایقه نیست چون نام اختیار بدست آمد اگر خواهی
از کبیر و اگر خواهی سازان کن و بدانکه در تکریر قوله سنجزی الشاکرین دو قول است یکی آنکه تاکید و تقیید باشد بر عظم شاکر و دوم
آنکه معنی این بات که و سنجزی الشاکرین فی الدنیا تا نعم از شود که شاکر محروم از آنچه جاکر داده باشد و اضعاف این جهان و در آیه ولا
را که اجل را حدوث کرد ان و نیست که ان میبرد و جه انسان منقطع میشود از اجلی که حق جعل داده باشد که او را اجل موت او است ولا
کند که ابتر ملال نمیکند و ان زیرا که انسان را در اجلت یکی اجلی که لا محاله در آن میمیرد و در و اجلی که آن موهبتی است از حق و مع ذلک
بمیرد الا در اجلی که حق سبحانه از اهل موت او کرده باشد و قول اول اقوی صبار از حق بجهت تاکید مانند و مبین باید که **وکاین من نبی**
اصل کاین ای آیا است که کاف و در و اخل شده و بعضی که مشتمل کسره و تنوین از نون نیست که بعضی فارسی در نوشتن با نون میبینند
و بسیاری از مهجر که در و بحق **قاتل معه** کارزار کرده اند او **ربیون کثیر** ربانیون بسیار که ایشان علما و فقها و عابدان و کار
ایشان بودند و یا ربی نسبت است بسوی منسوب بها و ترقی با علم و زهد و ایشان زیر کفت رسیدن اتباع اند و با ربیون ولاة و حکام و نزد مبعوث
رسول یعنی جماعات منسوب بتربیت بعلم و صبر و جهاد و مثال بجهد دلال است بر کثرت ایشان یعنی جماعات بسیار با پیغمبر
جهاد کرده اند و ایشان جهاد و فساد بودند و در عین المعانی آورده که بر کثرت نام پیغمبر که کمتر از ده هزار نباشد و ابی بن کعب از ابی عبد الله
و نزد بعضی ضمیر فاعل راجع بربیون است و ابن عباس و ابن جبیر و سدی و حسن و قتاده و ربیع و ابن اسحاق و ابن زید و ابن عباس و بسیار
فما وهنوا پس سستی نورزیدند ایشان با پیغمبر خود **لما اصابهم** بآنچه بدیشان رسید از محنتها **فی سبیل الله** در راه خدا بجهت

اثنانا جلد

اصابت قتل و جرح بعضی از ایشان و بعضی ایشان در جهاد قصور و فتوری پیدا کرد وما ضعفوا ضعیف نگشتند از حرب بسیار
و یا در ضعیف یا ایشان را نیافت وما استکانوا و فروتنی نکردند با دشمنان بلکه در حرب ثبات قدم ورزیدند و بودند همچنانکه پیغمبر ایشان
تا آنکه نصرت یافت و بدرجه شهادت رسیدند اصل استکان استکراه است ماخوذ از سکون چه خاضع ساکن میشود و لام سکر برای جهت
خود تا آنچه صاحب خواهد یا از بجاره الف برای اشباع فتحه است و یا از استکون ماخوذ از کون چه خاضع از نفس خود طلب میکند
کینونت خود را برای آنکه فروتنی میکند برای او این ضرب مضمر بات را بها که آنجا نازل نبود از ابو سفیان و اصحاب او مطلب میکند و
الله یحب الصابرین و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را در جهاد پس نصرت ایشان میدهد و تعظیم در ایشان میفرماید وما
کان قولهم و نبود گفتار پیغمبر یا و خود ایشان و قول ایشان در جهاد و بعد از قتل نبی ایشان که واقع شد و احسن و اجاده در تیغ و کشتن
و این آیه دلالت است که هیچ پیغمبری نبود که در سر کار جهاد کشته شده باشد و این قول موافق مذهب امامیه است در کتاب ارشاد سید
مرتضی نقل کرده که گفته ما سمعنا ان نبیا قتل فی الجهاد نشنیدیم که پیغمبری در جهاد کشته شده باشد پس معنی آنست که نبود قول پیغمبران
کسانیکه خود مجاهد میرفتند یا بعد از نبی ایشان که کار را میکردند الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما
بیامرز برای ما ذنوبنا گناهان ما را تا آنکه آن موجب منلوب شدن و اعدا بر ما ظفر نیابند واسرافنا و در گذار از ما
در گذشتن ما فی امرنا در کار خود یعنی در کار از اوامر ما را در معصیت و تفریط ما را در طاعت وثبت اقدامنا و استوار گردان قدمهای
ما را در وقت مقاتله با اعدای دین بتقویه قلوب وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان با الفای رعب
در قلوب ایشان و یا با مداد ملائکه و عمران الحصن کلام است که ایشان با آنکه با نبی بودند در جهاد و در حرب با اعدا ثبات قدم ورزیدند از خوف نصرت و فتح
طلب کنند تا همچنانکه ایشان منصور شدند شما نیز بر اعدا نصرت یابید و در اوراق گفته که اصل آنکه کردن بیرون نفوس و لسان
نشر جوهر هضم نفس ایشان بود و اصلاح نمودن مصیبتی که با ایشان رسید بسوء اعمال خود و استغفار نمودن از آن و
مدارا در طلب تثبیت در مواطن حرب و نصرت بر عدو بجهت آنست که تا آن دعا از سر خضوع و طهارت شده باجابت اقرب شود
و اینکه آن قالوا که صیغه فعل جمع قولهم و لهم شده بجهت آنست که اعرف در دلالت کردن بر جهت ثبوت و دلالت است بر زمان حدوث
یعنی اما قالوا این قول از ایشان حادث میشد فآتاهم الله پس داد خدای ایشان را بسبب این دعا استغفار و صبر و مقاتله
گفتار ثواب الدنیا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنایم وحسن ثواب الآخرة و دیگر عطا فرمود ایشان را بسبب
پاداش این عالم یعنی مغفرت و نعیم جنت و رسیدن بدرجات رضوان و رضا سبحان تخصیص ثواب بحسن اشارت است بتنزیه
مشوبه بر قدر استحقاق و اما پاداش آخرت حق تعالی است نه پاداش دنیا والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد
نیکوکاران را یعنی صابران را از ارتکاب شوایب ایمان در روزه و حج و جهاد و قوانین فیعبت مستحق ممدوحین بتعظیم و تبجیل و ثواب
صلاحیت و سزاوار بود که ظفر و فتح و نصرت را خدا بخشد تو ای باشد بر ایشان که بجهت طاعات مستحق آن شده باشند چه این

مستمر

مستمر تعظیم و اجلال ایشان و یا آنکه حق سبحانه مجموع تفضل از ایشان اعطا فرموده باشد و یا بجهت لطف جبران مفروض است
بطاعت و مسعد او از معصیت و بنا بر وجه دوم ثمره ثواب بسبیل مجاز خواهد بود و احتمال اول بر سبیل حقیقت قبل از این گذشت
که در وقت انهزام اسلامیان از مسافتان اهل ایمان را بسکشد که ارجعوا الی اخوانکم و عشایرکم و ارجعوا الی دینهم حق سبحانه و تعالی این قول را کرده
اهل ایمان را از تبعیت قول الشیاطین منع فرموده بقوله یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان برید ای اهل ایمان
کافرانند یعنی اگر فرمان سلمانان کار کنید یردوکم باز گردانند شما را علی اعقابکم بر پاشنهای شما یعنی شما را بکفر باز گردانند
و مرتد سازند فتنقلبوا پس انگاه گردید شما خاسرین زیان کار و هر دو سرای هیچ حسن ایمان لعطل از بیت که ایمان آنکه رحمت
بیاد داشت و در حسن و این جرح مراد بالذین کفروا یهود و نصاری اند و نزد بعضی دیگر عامت شامل اجمع کفار و قول اول اولی است و مراد
الله علیه الاولیاء حاصل آنکه خوف مبدید یا بکه فرمان دشمنان مبرید بل الله بلکه خدای مولاکم یار و مددگار شماست و اولی نصرت
در امور شما پس بالکفار دوستی میکنید و نصرت از غیر حق میجوئید وهو خیر الناصرین و خدای بهترین یاری کنندگانست و اگر چه نصرت غیر او
معتبر نیست اما بجهت اشتهار در حجت و مرود که و هو خیر الناصرین یعنی اگر بحسب فرض نصرت غیر او مستند باشد او بهترین همه خواهد
بود در آن چه هیچ دیگر را نیست که او سبحانه منلوب شود و غیر او را جایز است مغلوب شدن ارسدی در آنست که چون ابو سفیان و اصحاب
صدا از الله احد روی بمکه نهادند و در اثنای راه ابو سفیان گفت بر کشتن ما حظا بود چه ایشان همچو ابزار بودند و اگر مستند و مجروح
شوند ما را چه می باید کرد تا بیکبار و ایشان بجهت کرده همه ایشان را استیصال کنیم پس عزم کرده مکه بار کرده و خوف ترس در دل ایشان آمد
و نتوانستند که ما و ته بمانند و قیل آنکه امر صورت واقع شود در سوره الانفال اخبار فرموده بقوله سنلقی زود باشد که بیفکنیم
فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنکه کافر شدند الرعب ترس و بیم را بما اشرکوا بجهت شرک آوردن ایشان بالله بخدا ما لم ینزل
بها سلطانا آنچه نازل نکرده است حجتی و برهانی ایشان را عذری بودی اصل سلطان قوت و سلطنت است و معنای
استعاره و السلاطة لحدة اللسان و غرض نفی حجت و نیست بر اشتراک چه اگر حجتی بودی خوف از او فرستادی ومأواهم النار و جای
ایشان دوزخ است وبئس مثوی الظالمین و بد است جای ستمکاران از دوزخ و منع ظاهر در موضع مضمر بجهت تغلیظ و تعلیل مرتبت کار
ایشان دوزخ است و در حدیث عبد الله بن عباس که در مکه داخل شده بودند خوف آن داشتند که رسول و اصحاب او سر ایشان روند
رسول صلی الله علیه و آله بیند و دیده نصرت بالرعب مسیره شهر نصرة داده شد و در خواب حرف در دل کفار من بگاه کم فرطوه بلکه
کجون اصحاب رسول الله بمدینه مراجعت کردند با خود گفت که ما ایشان را بر جای بگذاشتیم و واقع شد و حال آنکه خدای تعالی ما را وعده نصرت و ظفر داده
بود و خوف ایشان فرستاد که ولقد صدقکم الله و هر آینه راست کرد خدای وعده وعده خود را در یاری ظفر دادن و قوله اذ تحسونهم
و یا آنکه حس نوبه هذا بمعنی کم ربکم الا بر پس از ظفر شدن و او بصبر و تقوی از مخالفت امر پیغمبر یعنی تا صبر و تقوی کردید و اطاعت خود
مظفر و بدید و چون ترک صبر کردید و منلوب شدید و صبر از حرف یاد بتان قدر و در بدید حق تعالی شما را نصرت داد در صحیح اکثر از ابن عباس
نقل کنند که حق تعالی در هیچ موطنی بهیچ خود را این نصرت نکرده که در حرب احد جمعی بر بخش انکار کرده اند ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای

سیکریم که در مورد عین نصرت من با شما راست شد اذ تحسونهم آنگاه که بایل میکردانید و حس کمار را یعنی میکشید ایشان را
باذنه بخواست خدای یا بحکم او یا بالطف و معونه او استاو تحسون احساست یعنی ابطال حس را دانست که از احوال ایشان
میکردید و بقتل می آوردید و این ظفر در اول روز شما را بود حتی اذا فشلتم تا آنکه ضعیف الرای شدید یعنی بدل گشتید یا
سست گردید هیئتم جبن حرص از ضعف عقل وتنازعتم فی الامر و مخالفه کردید در کار حرب مراد اختلاف رماة است که بعضی تابع امر
رسول شدند و محافظه درخت کردند و اما دیگر بودند و برخی دیگر که جهل ورزیدند مخالفت نمودند هیئت افتادند کما قال و
عصیتم و عاصی شدید در امر امیر خود یعنی عبدالله جبیر و نزل مرکز کوفید و بجهل معلوم نشد شدید من بعد ما اریکم
پس از آنکه نمود خدا شما را ما تحبون آنچه دوست میداشتید از نصرت و غنیمت و انتظار عده جواب اذا محذوف است یعنی
چون بدراشتید و مخالفت ورزیدید پس از ظهور نصرت جزع ابتلا و امتحان کرد شما را بابتلاء نصر منکم من یرید الدنیا
از شما کسی هست که خواهد دنیا را یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای از دایره امر مرکز فرمان بیرون نهاده بر غنایم
و اخذ غنیمت اقبال نمودند ومنکم من یرید الآخرة و از شما کسی هست که خواهد و شکاری آخرت را و ساده شهادت را
ایشان کروهی بودند که محافظه امر رسول کرده بر مرکز ثابت قدم ورزیدند تا وقتی که سر شهادت چشیدند و از این سعادت
که ما نیز افتیم که بعضی از اصحاب رسول امر بدنیا داشتند مگر بعد از نزول این آیه ثم صرفکم پس برداشت شما را از
بکردانید شما قتل کافران بسیار علیه شما بر ایشان لیبتلیکم تا بیازماید شما را بمصائب و امتحان نماید شما را ایمان نزد آن
یعنی با شما معامله آزمایندگان کنند تا عیار قدر صبر شما بر محک یقین آشکارا گردد و بر اهل عالم حق بجا آمد تخالف اصحاب
رفع نصرت کردار بیان و انهار الجوشان بها نکرانت پس منهزم شدند ولقد عفا عنکم و بدرستی که عفو کرد و درگذرانید از شما
یعنی از سر شما درگذشت و نگرانت که بسوی مخالفه سه شما کشته شدند و مناصل کردید بجهت فضل او بر شما و علم او بمنزله شما
والله ذو فضل علی العالمین و خدای قم خداوند فضل و حسانت بر گرویدگان پس فضل میباید بر شما بعد از ندامت بیاد
احوال استفضلت بر شما خود در وقت دولت شما و بدرجه حسن بکنید جز ابتلا بر حسانت از جانب او بر شما زیرا که شر مکلفه متضمن
شوبه است بر بیان احوال انهزام اصحاب بعد از هزیمه که اذ تصعدون منفلت بصر منکم یاد کنید که صعود و استعلا بمعنی
ادهلب و اصابت در امر قتال اصعد نامس مکان بعد بمعنی جزع روی شما بر گردانید از کشتن کفار یا با شما معامله
کرد آنگاه که دو بیرون فرار مرکز کافران بهزیمت بیاسفلت یاد کرد و ایشان یاد کنید وقتی را که دو میرفتید ولا تلوون
و توجه و التفات نمیکردید علی احد بر هیچ کس از مردم الا استفهام تلوون از لیات بمعنی صرف و عدم توجه و اعراض بال
لویت الحبل فتلته و لوی الرجل راسه و الوی برسه اماله و اعرض بمعنی رجوع نمیکردند و التفات نمیفرمودند و هیچ کس از اصحاب
خود و باز نمیگرفتند از غایت خوف و دهشت والرسول یدعوکم و پیغمبر میخواند شما را فی اخراکم در میان جمعی دیگر که
لشکر شما و باز بسیان شما بود و میفرمود الی عباد الله فانی رسول الله باز گردید بمن و توجه من کنید که من رسول خدایم و شما

اجابت میکردید فاثابکم عطف است بر صرفکم یعنی جزع صرف شما کرد و شما نمود و شدید بر شما کافه کرد شما را از قتل اصحاب
غما بغم غمی را که مضاف بود بمعنی دیگر و آن قتل بود در جزع و بالجمله شرکان و ارجاف قتل رسول و متواند بود که با سبب باشد یعنی
غمی که از قتل و جزع بود بسبب غمی که رسول را طاری شد بجهت عصیان شما و یا غم اول غم اهل اسلام بود در روز احد و غم دوم
غم مشرکان بود در روز بدر یعنی این غم بدل آن غم بود و در کشاف آورده که مراد غم و کبر است که متعاقب یافتن رسید از جزع و
قتل طایفه مشرکان و فوت غنیمت و عدم نصرت و از جانب قتل و غیر آن یعنی جزع غم و کبر و متعاقب بشما رسانید شما را بآن
منوز ساخت لکیلا تحزنوا تا اندوه گین نشوید علی ما فاتکم بر آنچه فوت شده باشد از شما بعد از نفوذ ولا ما اصابکم و نه آنچه
خورید از آنچه شما رسیده باشد یعنی بجهت فوز و اعتماد شما بر صبر و شداید بسیار رجوع غم و دشمن مخوف نشوید زیرا که ظفر و
رکوبید لازم است و معنی آنست که اصابه غم بجهت آنست که مخوف و مناسب شوید بر آنچه از شما فوت شد از ظفر و غنیمت و بر آنچه
بشما رسید از جزع و هزیمت یا از عقوبت باشد در مخالفه و عصیان امر رسول شما مشد نزد بعضی صغیر فاکهه راجع است بر رسول و معنی
آنست که رسول مواساه مودت شما در اعتقاد بر عکس شد از جزع و قتل عمجا که شما کردید و آنچه از اسباب کشت از جزع و کسر
رباعیه و سر زخم نفرمود شما را و عصیان بجهت تسلیه شما اندوه گین نشوید بر آنچه از شما فوت شد از فتح و نصرت و بر آنچه شما رسیده
از هزیمه و ذکر مجاز از صیغه آنانه جهت آنست که ثواب در اصل موضوع است از برای مجاز مطلق قتل خواه آنکه طاعت باشد یا
معصیت و اگر چه کثیر الاستعمال در جزای طاعت والله خبیر و خدای داناو آگاه است بما تعملون بآنچه میکنید و بآنچه میکنید
از طاعت و معصیت و بهر شما را بآن آگاه و مجازات خواهد داد و در این کلام ترغیب است در طاعت و ترهیب از معصیت بعد از ذکر اهمام
نعمت میکند و بیان بعد از وقوع نعمت و بیان و میفرماید که ثم انزل علیکم پس فرو فرستاد خدای بر شما من بعد الغم از پس اندوه
ملال امنة امن و آسایش نعاسا بدل امنة است یعنی فرو فرستاد بر شما بعد از هم بسیار خوابی سبک یغشی بپوشد
فرو میگرفت از خواب طائفة منکم گروهی را از شما که مؤمنان حقیقی بودند و اهل صدق و یقین از ابو طلحه نقل کرده که در مصاف بر وجهی
خواب بر ما غلبه کرد که یکی از ما شمشیر از دست او میفتاد و بر گرفت و باز میفتاد و از او اگرفت و در روایت صحیح ثابت شده که بر خواب
مخصوص بود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و بعضی دیگر از اتباع ایشان که ایمان کامل
داشتند عبدالله زبیر روایت کرده از پدر خود که او گفت من بار سول خدای بود در وجه خوف و غم ما سخن شد من بر نیمه خواب و مقاتل
اصحاب واقع شد که از مقتول و قتیر شنیدند که میگفتند لو کان من الامر شیء ما قتلنا ها هنا یعنی اگر از امر خلافت
وجوه و سبیل مشورت بود که ما در اینجا کشته شدیم و در مورد که مصاف غم و اندوه و هم و حراحت و هزیمت از ما نمی یافتیم و شما نازل نمیشدیم
خواب بر شما غلبه کرد و منسوب است که خواب بر اجزا و اعضا مستولی میباشد نه بر جوف و حشو و نیز از ابو طلحه روایت است که من همچنین
را روز احد بدیده میکرد که مایل شده بود بخواب تا که یکبار شمشیر از دستم میفتاد و مرکوب نمیدانم بار دیگر تا بانه میفتاد که از ابو اسحاق در
انوار آورده که امنه بمعنی امن است و نصب آن بمفعول است و ما شاهد آن و یا ما شاهد است و امنه حال از مقدم و بیان آنکه

است منسوب الی است باحال الزنخالین یعنی دو دست مجوز مضاف و اسم آن چون بآن و برو و مانند معاس خود قوة ایشان و در نفس کلال و
از ایشان و مراد بطائفه موسای مخفی اند که بجهت رسوخ ایمان و رسیدن ایشان باحدی الحسنیین از اعادی اخذ نداشتند و اما اهل
شام بجهت خوف جان و مال در نهایت اضطرار بودند و بجهت ادبار ایشان و مناس بودن بعید بود کما قال وطائفة و گروهی که در جنگ
مت بر قشر و انصار از که مسلمانان بودند قد اهمتهم بدرستی که در هم و غم انکند بود ایشان را انفسهم نفسهای ایشان بجهت اضطراب و
قلق و عدم صدق و یقین آن و باجهت دست بود ایشان را مگر طلب خلاصی نفسهای خود یظنون بالله میگمان بردند ظانان است باحال بعضی خاص
که گمان بردند بخدا از روی حالی که در گمان میبردند و یا استیناف برای بیان ما قبل یعنی ایشان گمان میبردند غیر الحق گمان ناروا و ناسزا
نصب این بر مصدریت است در تقدیر ظن غیر الظن الحق الذی یظن و قوله ظن الجاهلیة بدل است یعنی گمانی که مختص است بجاهلیت
ان یعنی همچنانکه کار اهل شرک که بهم محمد و بالمام نخواهد رسید و وعده و وعیدی که بدهد غیر واقع نگردد این طائفه چنین است میگویند
بدل یظنون یعنی میگفتند در حق امر او و مغلوبیت اهل اسلام هل لنا آیا باشد مارا من الامر آنکار نظفر و نصرة من شیء هیچ چیزی
غلبه و نصرت خود داشتیم و اگر میدانستیم که نصرت خواهیم یافت باختیار خود از مدینه بیرون نمیآمدیم و بعضی گفته اند
راکنت که قتل هنا الخروج در جواب کنت هل لنا من الامر شیء یعنی از هنگام ما را در کاری خروج و تدبیر امر ایشان هیچ اختیاری نیست
و اگر از مدینه بیرون نمیآمدند مقتول و مجروح نمیشدند قل ان الامر کله جنس که همه کارها از غنیمه و هزیمه لله مر خدای راست
است نصر ما یا ایشان و بحکم ما برید و تعجیل و تاخیر نصرت بر وفق مصلحت و حکمت است و یا خلاصه حقیقت مر خدای راست و اولیای او فاز خواهند
جم الغالبون و در هر تقدیر این جمله معترضه است میان قول مذکور و قول یخفون حال آنکه پنهان میکنند قول مذکور را
که پنهان میدارند این منافقان فی انفسهم در نفسهای خود از شکوک و شبهات و انکار و تکذیب ما لا یبدون لک آنچه آشکارا نمیسازند
کردن بجهت خوف شمشیر مسلمانان و بیم رفع حجاب و کشف غطاء از اعمال قبیحه و بیان ایشان زیرا معنی آنکه ایشان در کفر اند و ظهور
رشد و نصر ایمان و منطفی انکار و تکذیب یقولون میگویند با یکدیگر و یا استیناف برای بیان آن مخفی کنند منافقان در میان
خود یا در خلوت با یکدیگر لو کان لنا اگر بودی مارا من الامر شیء از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی از فتح و نصرت همچنانکه
مارا از آن وعده داده بگفتند ان الامر کله لله لا لنا یا اگر در ما چیزی بودی ما قتلنا هاهنا کشته نمیشدیم اینجا یعنی مقتول نمیشدیم
و هزیمت بما راه نمی یافت قل لو کنتم بگو اگر میبودید ای منافقان فی بیوتکم در خانه های خود و نمیخواستید که با ما بیرون آیید
لبرز الذین هر آینه بیرون آمدندی از ایشان شهدا الذین کتب علیهم القتل نوشته شده است بر قتل کشته شدن
مضاجعهم بسوی کشتنگاه خود یعنی اگر در منازل میبودید هر آینه کسانی از شما که قتل ایشان و موت و قتل ایشان مکتوب است در لوح
در وقت بیرون آمدندی از منازل بمصارع خود و اگر شما در خانه های ساکن میشدید بیرون آمدندی مومنانی که حق تعالی
بر موت ایشان مقدر ساخته است بیرون آمدندی بمصارع اهل شرک ولیبتلی الله مشتمل است بر حصول مجموع

تقدیر اینکه و صلاح آن بسبب الله یعنی ابتلا و امتحان و برای آنکه بیازماید خدا یعنی معامله از مایکان کند تا عالمیان ظاهر شود ما فی
صدورکم آنچه در سینه های شما است از اخلاص و نفاق و میتواند که مسطور و علیه محذوف باشد تقدیر اینکه لیرز الفعل الفضائل لیبتلی الله
هر آینه شما بیرون آمدید اما ابتلا و بجهت مقاد قضا که اقتضای اجل مثل و مصلحه آنکه ابتلا معامله اهل اسلام و امتحان کند و یا مسطور و علیه
از کلام آخر تواند است یعنی حق تعالی بسبب ساختن تا متمیز شوند برای و برشد بدر صبر نماید از آن محروم نشوند و تا
و اظهار حال منافقان میباید از بیان حال منهزمان روز احد میفرماید که ان الذین تولوا جز این که اما که روی گردانیدند منکم
از شما در هزیمت رفتند یوم التقی الجمعان امروز که روی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد انما استزلهم الشیطان
جز این نیست که طلب لغزیدن کرد شیطان ایشان را و پای ایشان را از ثبات و گرفت یعنی ایشان را وسوسه داد و از راه بحق بگردانید و ایشان و مسلمان
و دیدند ببعض ما کسبوا بسبب آنچه کرده بودند یعنی سبب انهزام ایشان آن بود که شیطان طلب زلت کرد ایشان و آنها اطاعت او
کرده و افتراق و فتور کردند بنزل مرکز حرب و بعضی بر جهت بر سر جهاد جمع شدند اما تایید و توفیق و تقویت قلب و گویند مراد آنست
که بسبب سابقه گناهان سابقه ایشان که از قوم نکرده بودند شیطان استزلال ایشان نمود و ایشان منقاد او شدند و یا بر قصه مجمع کنند
زیرا که دین منتقی دیگر است همچنانکه طاعت مودی بطاعت دیگر است و دیگر معنی بجهت آنست که ما عملوا اعم از معصیت و طاعات است یعنی عمل
توفیق ایشان در نصر بجهت اعمال قبیحه ایشان بود نه مطلق عمل ولقد عفا الله و تحقیق که درگذشت خدای عنهم از ایشان گناه را بجهت
توبه و اعتذار ایشان ان الله غفور درستی که خدای آمرزگار است حلیم بردبار و تعجیل نمیکند در عقوبت گناهکاران تا توبه کند در آخر کار
مسلمانان اهل ایمان را نهی میکند از اقتدا بمنافقان در اقوال و افعال و میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تکونوا
کالذین کفروا مباشید مانند کسانی که کافر شدند یعنی منافقان وقالوا و گفتند لاخوانهم برای برادران بسبب و سببی خود که کشته
و مرده بودند یعنی گفتند در حق کسانی که متفق بودند با ایشان در نسب و با مذهب اذا ضربوا فی الارض وقتی که رفتند در زمین برای
تجارت و بردند اوکانوا غزی یا بودند غازیان و جهاد کنندگان رفتند بدرستی لو کانوا عندنا اگر بودند نزد ما و بشهر
غزا رفتند ما ماتوا نمیمردند در آن سفر وما قتلوا و کشته نمیشدند در آن حرب و گرد اند مقاتله او که منتفی معنی است زیرا که
معنی زیادتی است بجهت آنکه مراد حکایت است از حال ماضیه لیجعل الله مشتمل بقوله فالواحد لام برای عاقبت است مانند گویند
لیکون لهم عدوا و حزنا یعنی ایشان قول این قول شدند تا عاقبت امر ایشان باین کشد که گردانید خدا حسرت و ذلک از اعتقاد باطل ایشان
حسرة فی قلوبهم در یعنی و اندوه در دلهای ایشان و گویند مشار الیه دلالت بر قول ایشان که از اعتقاد باطل ایشان و مشتمل
لا تکونوا یعنی ای مومنان مخالفت ایشان کنید در این قول و اعتقاد باطل و تمام الذوق و حسرت ایشان کردند و بنابر قول آن مذکور

نهی ای لا تحزنوا لاسلامهم لجعل الله اعتقادکم کم مسلمهم حسرتی فلوبهم یعنی مباشید در پی گفتار ایشان مباشید در پی گفتار ایشان حزن و حسرت
ایشان که اندوه مخالفت و مصادمت ایشان موجب غم و هم ایشانست **وَاللَّهُ يُحْيِي** و خدای زنده میدارد **وَيُمِيتُ** و میمیراند
این رد قول ایشانست یعنی اوست مؤثر در حیوة و ممات نه ما قلت و سندرجه او سبحانه کاملست که بانی سیاه و حیوة مار و عاری از میراند
این رد موهوم و قاعده **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدای بدانچه میکنید ای گروه کان از ضرر و ثبات **بَصِيرٌ** بیناست این تهدید مر مؤمنان را
برای که مائل مخالفت ثبات در قول و اعتقاد جهم و فتی از افاق بین مکر ممات و حیات در آن مجوزست بدون ترجیح صنوع و معنوی در
مباشید برای که فلان را کشتند ای مردی را اگر هستند و فتی مرد هستند سیاه از جهت موسان میکند بجهاد مجهه تغلب ایشان مرا و
میسازد که شهادت بهتر از اموال اینهاست **وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ** و اگر بجزای که کشته شوید **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای یعنی در جهاد اعلاء کلمه
و عاد رخل الملاد **أَوْ مُتُّمْ** یا بمیرید در سفر جهاد یا در حضر بخوشنودی خدای **لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ** هر آینه آمرزش
از خدای **وَرَحْمَةٌ** و بخشش از جانب او **خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ** بهتر است از آنچه جمع میکنید ایشان از حطام دنیا و حطام دنیا و مال و زر
خوفتم شما خوفتر است از آنچه کافران فراهم می آورند از متاع غرور و حاصل کلام آنست که سرور و غنا جاب موت و مغفرت و اجل حسنه و اگر
اما فاراقم شود در راه خدا که جهادست بالا سمانند از آن زیرا که مغفرت و رحمت بهتر از دنیا مانع آنست که اهل دنیا جمع آن میکنند
وَلَئِنْ مُتُّمْ و اگر بمیرید ای موسان یا خوشنودی خدای **أَوْ قُتِلْتُمْ** یا کشته شوید در کار از کفار یعنی در وجهی که هلاک شما اتفاق افتد **لَإِلَى**
اللَّهِ هر آینه بسوی خدای بحق که سوی شماست و همه تو خبار نمود اید و بند ثم جمع خود میکند از برای رضای او **تُحْشَرُونَ** حشر کرده شوید
بسوی غیر او پس لا محاله توفیه جزای شما خواهد کرد و شما را بسوی ثبات حلبه و در جان عالیه خواهد رسانید و چون آنست موت لازمه حال
انسان پس اولی آنست که آن بعنوان شهادت ثابت که مقصی رضای او سبحانه است و وسیله رسیدن بغایت راست و رسیدن بنهایت در جان بهشت
لهذا حضرت سید الشهدا امام حسین بن علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهما فرموده اند که **فَإِنَّ نَحْنُ الْأَوْلَى الْفَوْزُ أَنْ نُقْتَلَ** اگر گویند چگونه حق مغفرت و رحمت خود را که در مرتبه علیات مساوی امر موهوم بحطام دنیا که در غایت پستی است و نهایت و هیچ کس
نمیکند که الدنیا جنة المؤمن سجن الکافر که مؤمنان چگونه ایثار دنیا میکنند در آخرت تا آنکه ترک جهاد میکنند در راه خدا بحق شهادت
دنیا و ایثار مکث در آن بکس باین اعتبار جایز باشد که دنیا مفصل علیه مغفرت و رحمت واقع شود عرفا گفته اند که اگر مرد را بدنیا شما ای
محاسن کاملان باشد و مولیا شهید گردید تبعیض یا بست در طریق طلب رضا پس شما را حشر با آنکه خواهد و دیگر جان و مال در راه او
کرده اند جزا و ارزانی کنند اند که **إِنَّ الْكُلَّ الْمَصِيرُ إِلَى اللَّهِ** طاب السیر الی الله بعد از آن سیاه خلق عظیم سنه و ایام صلی الله علیه و آله و سلم
ذکر ساعلها اصحاب کرام او و نجاوز از آنچه از ایشان صادر شد و از مخالفت امر او در حقه طیب و غیر آن و منبر باید که **فَبِمَا رَحْمَةٍ**
پس بسبب آنچه که نرم ساخت **مِنَ اللَّهِ** از حق **لِنْتَ لَهُمْ** نرم گشتی برای مسلمانان احد ما نزیده است از برای دلالت بر آنکه الحمد حضرت را اهل
انزال و دیگر سبب بعضی اند سبحانه و ان ربط قلب او بود از عروج غیظ و غضب و توفیق او در رفق تا لم تر که صدا از محالفت ایشان برای ایشان
عکس شد و بر آنها ایشان اند و بگیر گشت حاصل که سوء مزاجه اهل هزیمت شلیط و تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و دلداری و نیکوئی

نسبت با آن جماعت رعایت نمود و خود سبحانه و الا ربط قلب او بود از عروج غیظ و غضب و توفیق او در رفق تا لم تر که صدا از محالفت ایشان
برای ایشان عکس شد و بر آنها ایشان اند و بگیر گشت حاصل که سبب از مزاجه اهل هزیمت شلیط و تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و دلداری
خوشخوئی با آن جماعت رعایت نمود و خود سبحانه و الا ربط قلب او بود از عروج غیظ و غضب و توفیق او در رفق تا لم تر که صدا از محالفت ایشان
جوی سخن گوی جانی **غَلِيظَ الْقَلْبِ** سخت دل و نامهربان **لَانْفَضُّوا** هر آینه پراکنده میشدند از اصحاب تو **مِنْ حَوْلِكَ** از گرد تو و پراکنده
چون حال چنین است **فَاعْفُ عَنْهُمْ** پس درگذر از ایشان یعنی از تقصیری که در نصرت تو کرده اند و مخالفت امر تو نموده اند **وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ** و آمرزش
از خدا طلب برای ایشان از اجمالی که مرا ای حضرت و اولیا مرا میبود بدید **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** و مشورت نمای با ایشان در کاری که او سبحانه حکم
چه صادر شده یعنی در امور دنیویه چون مکاید حرب و کیفیت لقای عدو و غیر آن بطلبی که مشاورت مخصوص است با مور محاربه اما کار زیرا که کلام
در آنست و اولی که مولا الرعایا است اعلی و اگرچه حضرت در تدبیر وجوه و اصابت رای و کمال عقل از همه برتر بود اما بجهت استظهار برای ایشان
و تطییب نفوس ایشان و تمهید سنت مشاورت برای ایشان مشورت میفرمود ارشاد روایت که چون حضرت بجهت عدم احتیاج مشورت
با اسرا و عرب تشاور نفرمودی بر طبیعت ایشان بسیار شاق آمدی و بنجد نزدی حق سبحانه جهت اشتمال ایشان الحضرت را بایشان و امر
فرمود و ترد بعضی دیگر امیت اورت با اصحاب بجهت تمییز تا مهم مورد افاضی و موسم حقیقی از منافق حسن بصری گفته که عرض ایشان که با
مردمان یا و افتداک و در مهمات مشاورت مسلول نماید و لطف الحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که ما شقی محمد فط بشوره و لا سعد بها سعد
رای بیمی هیچ سعی مشورت شقی نشود و سعید نگردد آنکه مشورت خود عمل کند و بعضی را در بزرگ خود نکرد و لا حق در مدح اهل
مشورت فرمود که امر هم شوری بینهم از رسول صلی الله علیه و آله منقولست که ای اکان امرا و کم خیارکم و اغنیاکم سخاکم و امرکم شوری
بینکم و ظهر الارض خیر لکم من ظهورها **فَإِذَا عَزَمْتَ** پس چون قصد کاری و قطع نفس خود نمودی بعد از شوری **فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ**
پس توکل کن بر حق **إِنَّ اللَّهَ** در حقیقت که خدای تعالی **يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ** دوست میدارد توکل کنندگان را پس بایای ایشان میکند و هر آینه ایشان
میباید بصلاح و باید دانست که حقیقت توکل آنست که از غیر حق نترسد و جز بوی امید وار نباشد و از اسباب که از جهم خواهد گذرد که متوکل
کسی نمود و امید از حق قطع کند سهل بن عبد الله گفته که اول امام توکل آنست که نفس نزد خدا بسیار بیت باشد و بر بالای سلاح که غافل او
بهر نحوی که بخواهد او را منقلب سیاه و بنزد او که در بایه شخصی و حقی را دیدم گفتم تو حقی با انی گفت حقی کم بحقیقت
گفت که گفتم تو را در راحات کو حوار جاده که در میان ما سوی کلاز مستند که بر توکل روند گفتم جنید توکل چیست هفت الاهد مراد
یعنی توکل آنست که هر چه مراد تو باشد از خدای اندکی بعضی او را لطف فاعلی او دلی بنده عزیز حاتم اصم را گفتند حد توکل چیست گفت
از چهار چیز یکی آنکه شناسی و اعتقاد کنی که کسی روزی غیر مقدر نخورد دوم آنکه بوسته معاصی مشغول باشی و دلی که عملی که
خود کنی فایده رساند و عمل غیر جدی نزد تو بدهد سوم آنکه انظار مرا کنی که ساعت فساعت بازار شود و در صدد استعداد آن باشی
چهارم آنکه خدای را ملاحظه کنی و بعضی نیکوی نکنی که او سر مسار شوی طاوس علیه گوید که اهل ولایت در دار مکه بر راحله نشسته با ملک
و زادی تمام و استعدادی مکمل در مسجد الحرام آمد و در آمد و راحله بخواب آمد و سر سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا این راحله مرا و بجهت

تن تا وقتی که از طواف فارغ شوم من سواری پس در مسجد رفت و طواف کرد و از شرایط آن بر داخت و بیرون آمد و اسلم را
بر در بود و دست سوی آسمان زد و گفت بار خدایا در دامن جبری بزد و بیلکه از تو دیده ملکه از تو دیده طاوس گوید نگاه کردم از سر کوه ابو
قبیس مردی را دیدم که می آمد و زمام ناقه اعرابی بدست چپ گرفته و دست راست او بیده و در گردن انداخته چون نزد اعرابی آمد
و گفت بردار این راحله خود را با هر چیزی که بر دست ما او را گفتیم چون راحله را بر دوش گرفت چون راحله را بر دوش گرفت
سواری نزد من آمد و اسبی اشهب نشسته و مرا گفت ابو در دست راست بیرون کن من بیرون کردم و از اسبی بیاده و بسوی یکی
که دم آن تیز بود بیرید و صدا کرد در گردن مرا گفت و گفت همین ساعت بر دو راحله را با اعرابی در گردن می بایدم و راحله با و بازدادم
گفتم سبحان الله لا یضیع ودایعه ولا یخیب راجیه از حضرت رسالت صلعم مرویست که لو توکلتم علی الله حق توکله لرزقتم کما یرزق الطیر تغدو
خماصا و تروح بطانا اگر توکل کنید چنانچه حق توکل هویداست و روزی داده شوید همچنانکه مرغان روزی داده میشوند چه حرف
صباح از آشیانهای خود بیرون می آیند با حوصلهای تهی و شامگاه مراجعت میکنند با حوصلهای پر صدا از آن بیان میکند که حضرت
طیر و بهائم و درنه نشوند و گرسنه و گرفته و عدو دست بلکه آن بخدا تعلق دارد تا قوله وان ینصرکم الله و اگر نصرت دهد خدای شما را
چنانکه در حرب بدر واقع شد فلا غالب لکم پس هیچ غلبه کننده نباشد بر شما وان یخذلکم و اگر در وگذارد شما را چنانکه در حال اجتماع
یافت فمن ذا الذی پس کیست آنکه ینصرکم یاری دهد شما را من بعده پس از وگذاشتن او و میتواند بود که ضمیر راجع
بدون حذف مضاف که آن خذلانست چنین هیچ ناصری نباشد شما را اگر از و بجاوز کند و هر قید و من استفهامیه متضمن معنی نفی
و انکار یعنی آنکه غیر از و هیچ ناصری نیست و نکران بعنوان استفهام جهت آنست که آن ابلغ و اکدست برای تقریر مخاطب در آن و در
اورده که این تنبیهات برای مقتضای توکل و تحریص بر آنچه مستحق نصرت چه سبحانه است و تحذیر از آنچه مستجلب خذلانست و لهذا
مصلی بعد از سبعین باید که وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند گروندگان باینکه غیر از و ناصری
نیست و در مجمع مذکور است که این متضمن تحریص است در طاعت که مستحق نصرت و تحذیر از معصیت که مستوجب خذلانست و از جمله موجبات
توکل آنست که اگر جمعی بندگان را بجهت نزول توکل و اعتماد الله مغلوب کردند و او علی جاری کند که دلیل بر آنکه هر کار بنماید
و عصاه غالب شوند بر تحقیق از اهل ایمان خوف خذلان او نموده چه اگر ناصری میبود مغلوب میگشت و از بحث صالح و حکم او
سبحانه است باشد که از جمله آن تنزیل او سبحانه است در منازل شهدا و نصرت و قسمت یکی منبله در معرکه کارزار چنانکه گذشت و در
مجمع چه حق تعالی اهل ایمان نموده بنصب ادله واضحه و براهین ساطعه و از احتجاج که موجب حسن تکلیف است و ابو الناس گفته
که مومنان همیشه منصور نیستند اگر حال شوند بر کفار پس نصرت یافته اند و اگر مغلوب گشتند پس منصور نیستند بحجه آورده اند که منصور از
اقوای صحابه از منهزم در حوالت میشود که جمعی که واقع شود مارا ان یاد ما رحمه ضعفا و ایه آمده که وما کان و نباشد و
نسزد لنبی مر هیچ پیغمبر را ان یغل آنکه خیانت کند در غنیمت و غلول اسمی از تقوات در خیبر مذکور کرده که در باره جماعتی
نازل است که حفظ شوبکر و دیگر و بعضی غنیمت رسید خواستند که ظهور آن را کنند و بطمع غنیمت امر ایشان هر چه منع آنها میکرد

شما محافظت نمودید که رسول صلی الله علیه و آله شما را محروم میگذارد و نصیب شما را از غنیمت شما را نمیشنید و میگفتند چون
دارم که نصیب ما را از آن ندهد و گویند غنیمت را در مغنمی قسمت کردند چون از آن فلان و حضرت آنرا نداند ایشان گفتند که چرا نصیب ما را
جدا نکرد الله حق تعالی در بیان آن فرموده که قسمت بر نهج حق و رفق رضای خدا واقع شد و عکرمه و ابن عباس و ابن جبیر روایت
کرده اند که سبب نزول آن بود که عبایه بن کلبی بانطیه سرخ را گرفت و گفت که حضرت رسالت صلعم مرا امر فرمود که
دانه حق بجهت زاده دست چپ خود را بجانب او آورد فرستاد و گفت که بنهم ایشان فرمود که لکهوی بود برم و سیاه الهاله بلند بود
سنه کار طلب مسامحه کرده اند ابن ابیه فرستاد و رهد را وی درخواست که عبایه ایشان گفت باید بنهم در بیجانب کرده
را بپوشاند ومن یغلل و هر که خیانت کند در غنایم یاتی بما غل آید بجا آنچه خیانت کرده است در آن و هم آنست که معنی
که بیارد بجهت بر گردن آن خیانت کرده بر گردن بعضی از امت نسبت کردن داشته باشد ثم توفی کل نفس ما کسبت در روز تجرع و روس الاشهاد تا بیان تصحیح
باید که چه سوزنی باشد بیاید در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسید گفت که فلان قسمت داشته بود و شتر رسول را در الحضرت شتر
کرده و فرمود که آن را بفروشید و بخشید و آن را بر کلمه که بجهت دیدن و خیانت کرده آن را بیارند و در میان دوزخ جهنم و سارق و خیانت را گویند که در روز قیامت
چون نزد او را بگیرد و بخشند و بگناه و دوزخ او را بر آن بیارند و بر آن بر موضع خود بنشاند و او را بر آن تکلیف کند تا بر دوش او را و بگناه دوزخ نماند
مال را بجای خود رساند و او را از حمل آن اجبار کند و بعضی عذاب او بدون نوع بود تا بوهریره روایت کرده که روزی رسول الله خطبه میخواند چون
بذکر غلول و خیانت رسید در اهمیت آن بسیار مبتلا بود و گفت لا الفین احدکم یوم القیمة یجیء و علی رقبته بعیر له رغاء یقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا
ملک لی قد ابلغت لا املک لک من الله شیئا باید که هیچ یکی از شما را در قیامت که آید و شتری بر گردن گرفته و از شتر بانگ و فریاد کند اگر
گوید یا رسول الله فریاد رس من گوید که رسانیده ام بحق رسانیده بود و تبلیغ نموده ام بخیر ملک و امر و زمالک از تو نیستم که
فایده شود رسانم زیرا که فرمان خدا را بتو رسانیدم و تو آن را نشنیدی و مثل آن در روایت از ابن عباس و ابن حمید ساعدی و ابی عمر و قتاده مروی است
و در خبر است که یکی از اصحاب در خیبر فرمان یافت گفت یا رسول الله بر من مرد شما مرده و ما نمی فرمود شما مرده و ما بگذارید که یا رسول الله
گناه کرده که شما را در حاضر نمی شود چه فرمود و نجاه کرده متاع او را بخشید مهر از کمار جبیر در زیر بود و کمر دوزی از زیر او بود
روایت کند که چون از خیبر مراجعت کرد بود و بوادی القری رسید بود رسول را حاجتی سیاه بود نامه او مرد عمر الحمار الیاه آمده بود و یا رهبار او
سیاه را فرو میگرفت ناگاه تیری رسید و الحال بنما در بود صحابه گفتند یا رسول الله هنیئا له الجنة فرمود که بخدای که مرا بحق مبعوث
کرده است این گریه بدانید که آن کلمه که بر تن دارد چه از قسمت غنیمت بر گرفته بود و در آن قیامت آن کلیم بر تن او آتش شود
و در الحاطه نماید صحابه چون این را شنیدند هر یکی بحضرتی بجا آورده بسات شراک و دو الشراک سکت و یا رسول الله از تو نمیخواهیم
نماد که در آن آتش شود و در مجمع بنهم فرموده که الغلول من جمر جهنم جذه از آتش جهنم جذه از آتش جهنم و بتول آنست
علی یوم القیمة عار و عقوبت که بآن شناخته شود که چه نوع معصیت از این صادر شده تا موجب فضیحه او شود در عرصه قیامت سب
استحقاق غنیمت و اهل عرصات ظاهر گردد قال سبحانه یوم تبلی السرائر و لا جان بجهت که علامتی و طبع ظاهر گردد

رسید

علی یوم تبلی السرائر

از مانند کافران اهل طاعات را عنایت و رعایت و سخن شنوند و حساب در روز معاد **تُوَفّٰى** تمام داده شود در آن روز **كُلُّ نَفْسٍ** هر تنی را **مَا كَسَبَتْ** جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر اگر چه آنچه کمتر شود که نقد توفی ما کسبت نکرد چون سخن بحکم حکم فرمود تا اشاره بر هلاک باشد بر مقصود و بیان آنکه در آن جهان که بسی خبر داده شود مسلم خود مقرر است پس حال از حال جرم او بجزا از آنها باشد **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** و ایشان ستم کرده نشوند بر رفت جزا پس قرآن مطیع ایشان ناقص باشد در عقاب عاصی را بیشتر و در ثواب دلالت است بر نفی و قول بجبر زیرا که اگر جایز باشد که حق تعذیب ارباب حدود کند ملایم ایذا که توجه جزای ایشان کرده باشد و این موجب ظلم او سبحانه است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و رغبت آنکه در حینی که حضرت موسی صلی الله علیه و آله اصحاب را فرمود که متوجه احد شوند بعضی از ایشان متقاعد شدند و جمعی مسلمانان نابع ایشان گشتند و خوف این فرستاد که **أَفَمَنِ اتَّبَعَ** آیا هر که پیروی کند **رِضْوَانَ اللَّهِ** خوشنودی خدا را بطاعت و عبادت **كَمَنْ بَاءَ** همچو کسی باشد که بازگردد **بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ** بخشمی از خدای بسبب معصیت **وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ** و جای او دوزخ باشد **وَبِئْسَ الْمَصِيرُ** و بد جای بازگشتنی است دوزخ و فرق میان مصیر و مرجع آنست که مصیر و اجب است که مخالف حال اول باشد بخلاف مرجع و مرجع برای مقدر است یعنی تابع رضای خدای مثل سخط او سبحانه باشد و جهنم و مصیر وجه تفسیر آنکه هر که تابع رضوان الله شود در نزل ملول همچو کسی باشد که سخط الهی کرده باشد در اصل علول او بقدر ابن قسر الاختیار نبود بجهت آنکه آنست که با قدم و نزد رجاج و جایی معنی آنست که هر که تابع رضوان او سبحانه شود بجهاد همچو کسی باشد که سخط او باشد در روز ارادان و این وجه مطابق سبب نزول مذکور است **هُمْ** ایشان که تابع رضوان اند **دَرَجَاتٌ** خداوندان درجات یا جهای اند بر قدر مراتب در جها **عِنْدَ اللَّهِ** نزد خدای و سزاوار مردم که در کلام مضاف یا جار و مجرور محذوف است که آن دو الصفات چنانکه ابن مسعود بکلمه اشتبه حال مطیعان و عاصیان باشد در عقاب منافاة در ثواب و عقاب و معنی آنکه اهل طاعت و اهل معصیت متفاوت اند در مراتب ثواب و عقاب مانند تفاوت درجات در جمع اوده که در بعضی ایزد و قول بعضی آنکه مراد اختلاف مرتبه اهل ثواب و عقاب یا بجا آنها باشد در لذت انعیم و کرامت ثواب و مهانت و تعبیر از این بدرجات مجاز و توسع است و در آنکه مراد اختلاف مراتب هر یک از ایشان است جنت را طبقات بعضی اعلی از بعضی همچنانکه در حدیث انس که ان اهل الجنة لیرون من اعلی علیین کما یرون الکوکب الدری فی افق السماء و نیز در کافی بعضی اسفل از بعضی **وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ** یا بجز بیکند مردمان از طاعت و معصیت یا از امانت داری و خیانت کاری و عالمست در جائی که صادر شود از ایشان بر حسب آن در روز ترتیب مردمان در اتباع مرضات الله و تحذیر ایشان از آنچه موجب سخط او باشد و اعلام ایشان باینکه اسرار عباد نزد او علانیه است و اشارت باینکه عمل هیچ عاملی نزد او ضایع نیست چه هیچ چیز از او پوشیده نیست بر تو مرشد بر طاعت و مساعد مبارز در معصیت و مبارز ذکر همه بعضی حضرت رسالت صلعم میکند و مسلمانان بقوله **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ** بدرستی و تحقیق که منت نهاد خدا و انعام فرمود **عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** بر گرویدگان **إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ** وقتی که فرستاد در میان ایشان **رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ** مهتری از ایشان یعنی از جنس و از میان ناسانس باشد تا با و متوحش نشوند از و یا از جنس ایشان یعنی عربی مثل ایشان تا بسهولت فهم کلام کنند

از و و لغت باشد و حال او در صدق و امانت و با او افتخار کنند و تخصیص اهل ایمان بذکر با آنکه منت عام است بجهت زیادتی انتفاع ایشان باو **يَتْلُو عَلَيْهِمْ** میخواند بر ایشان **آيَاتِهِ** آیتهای او یعنی قرآن صادر آنکه جاهل بودند و وحدانیت و اعلام ایشان بنبوت **وَيُزَكِّيهِمْ** و پاک میکرداند ایشان را از ادناس مقتضیات طبیعت بر سبحان بتمام احکام شریعت و کار ایشان را بلند باصلاح می آورد یعنی ایشان را بر دینی و عملی ترغیب میکند که مطهر و مزکی ایشان و یا امر میکند ایشان را بزکوة نامی و تطهیر بوده و مواسات ایشان باشد و یا گواهی میدهد بپاکیزگی ایشان **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ** و می آموزد ایشان قرآن **وَالْحِكْمَةَ** و معارف شرعیه **وَإِنْ كَانُوا** و بتحقیق اند و لام در خبر آن فارقه میان آن و ان شرطیه یعنی بدرستی که ایشان **مِنْ قَبْلُ** پیش از بعثت رسول **لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** در گمراهی هویدا و ظاهر که حق را بسته اند و نه از اطلاع دوری میتوانستند و مراد بضلالت کفر و شرک است یعنی ایشان در ضلالت هلاک کفر گرفتار بودند و راه طریق خوش سیر دیدند بر کشت و بمعجزه حضرت رسالت صلعم از آن رهایید شدند و در طریق اهتدا سلوک نمودند و ملازم ماحو گشتند و صدارت کرد خدا بعد رسالت بر ایشان تا از سر رشته کلام را بر کرده کشیده و مینویسد **أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ** چون و آیا قتیر و تعذیب و ولو عاطفه جمله بر ماسبق که آن قصه احد بود و یا بر مقدر و علیه محذوف مثل افعلتم کذا و لما ظرف مضاف و اصابتکم از حیز اصابتکم یعنی مخالفت رسول کردید هنگامی که رسید شما **مُصِيبَةٌ** بلائی و کنایه از هزیمت و قتل و جراحات اعدای **قَدْ أَصَبْتُمْ** حال آنکه رسیده بودید **مِثْلَيْهَا** دو چندان از ایشان یعنی یا بود دیدار کافران و در بدر امیر بلب جراحات در احد هفتاد تن را از شما کشتند و شما در هفتاد تن را بقتل آورده بودید و هفتاد تن را اسیر کرده بودید و این صدمه و جمل کرد اکثر بود و یا بود این **قُلْتُمْ** گفتید از روی جزع و ضجر **أَنَّى هَذَا** انکار است این یعنی از جهت رسید حال آنکه ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ماست و او وعده نصر ما داده بود **قُلْ** بگو ای محمد جواب ایشان **هُوَ** آنچه شما را چنین آمد **مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ** از نزد شما است یعنی شامت نافرمانی کردید در حفظ قصر و قرآن از بعضی و طلب غنیمت او دید چه عدم نصرت مشروط بود بشما نه و مطاوعت و بجهت عدم مطاوعت شما و مخالفت با پیغمبر خدا در جمع بسیار مدت که انحراف شما را کفر مشخص شوید و بدیه و بیرون مرید و شما کنید و ما در جاهلیت با آنکه مشرک و کافر بودید جز سخن موجب شما مسلمانان ما از مدینه بیرون میرفتیم و با ایشان کار را مسکر جهم و اکنون که مسلمان شدیم و خدای تعالی جهیزی بما فرستاد چرا بیرون نرویم و در شهر تا ایم و فرمان پیغمبر بیرون رفتید و مغلوب گشتید و این قول افتاد و ربیع است و با بجهت آنکه خلاف امر پیغمبر خود کردید در روز بدر که شما را امکیف که کفار را بکشید و اسیر بکشید و فدا از ایشان بگیرید که حکمتهای در باره ایشان قتل شما اسیر و فدیه بر شما کشت که ما بدیر ایشان میگیریم تا متمتع شوید و موجب توسعه رزق شما شود و بسبب این مخالفت این شکست در بین عمرو و مرا واقع شد و این قول اصح است و این قول مجاهد و عبد و سلمان فرمود و از امام محمد باقر ع **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمه و غیر آن **قَدِيرٌ** توانا است نیز قادر بود بر آنکه نصرت شما را بر مجرد مخالفت شما از امر محمد و مرکشید و با آنکه توانا بود که شما را از ضرر کفار مسکوک بتهور و احتیاط اما این مبالغه ممکن و تکلیف است **وَمَا أَصَابَكُمْ** و آنچه رسید شما را از کشتن و قتل و جرح و هزیمت **يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ** در آن روز که بهم رسیدند دو گروه مسلمانان و کافران یعنی روز احد که لشکر ابوسفیان با سپاه موسی و یاروی یکدیگر آورد

فاذن الله پس آنکه این وقایت بود بدرستی خدا یعنی تخلیه او شرکا را از مسلمانان بجهت مخالفت قول پیغمبر و نسبت تخلیه باذن جهت
است که تخلیه از لوازم اذن است و در آنکه تناسب اذن بمعنی علم است و منه قوله واذان من الله ای اعلام یعنی خبری در علم از اسباب که
چنین صورتی واقع خواهد شد بجهت مخالفت شما و چون علم او سبحانه تابع معلوم است چنانکه در کتب کلامیه ثابت شده پس علم از تولد بود
گویند اذن در این مقام بمعنی تخلیه است چه حق تعالی را چه هر نوع عنوانی مستور و موجود و این صورت عنوانی لیکن بود بر زبان امر رسول اصلا و نتوانند
بود که مراد در اینجا اذن اطلاق باشد بجهت آنکه ظاهر لفظ مستعمل است زیرا که خروج از اینجا مساعی نفر بود و حکم باطلاق اذن کرد
قتل کافر و مسلم را از اعظم مناصب است پس چگونه در آن اذن داده باشد و قوله ورسوله عطف است بر فعل محذوف که اذن الله و رسوله
است و فایده این است که بما اصابکم یوم التقی الجمعان فتخلیه ایام بسبب مخالفت کم رسول معنی مصیبتی که شما را رسید در آن روز بجهت
گذاشتن جای خود و کافر از اسر شما و رفع نکردن از شما بسبب مخالفت شما با امر پیغمبر و بجهت آنکه متمیز سازد مومنان را یعنی ایمان ایشان را ظاهر
گرداند ولیعلم الذین نافقوا و تا متمیز کرداند منافق از آنکه منافق و زیرکه یعنی منافق و عبد الله بن ابی سلول و اصحاب او اشکال ایمان و ما
بر نسبت تمیز معلوم از قبیل تسمیه شیء است بلازم یعنی تا علم او سبحانه متعلق گیرد بظهور ایمان مومنان و ظهور منافق و منافقان با اظهار
با اتیان معامله ایمان کنند که اولی آنست باشد حقیقت حال ایشان را و صدق ایمان بر ایشان منکشف و ظاهر گردد و مشخص معنی آنکه ایمان و نفاق
ایشان بر عالمیان ظاهر گردد و هر مدعی روشن شود که در میان ایشان موجود کیست و منافق کیست وقیل لهم تعالوا عطف است بر ما اضافه داخل
در صله ان یعنی تا ظاهر گرداند خدا نفاق آنانرا که منافق و زیرکه و گفته شد و قیل ایشانرا که بیایید و آنحضرت با منکرین و با آنکه کلام حسن انداخته
برای بیان حال ایشان فقال یعنی چون اهل نفاق را گویند که بیایید و بجنگ فاقتلوا فی سبیل الله کارزار کنید با مشرکان در راه خدا او ادفعوا
یا دفع کنید شر و مکاره که اعدا قصد غارت اهل مدینه دارند یعنی ایشانرا باز دارید و مراد آنست که با جهت نفع امت با اتیان مقاتله کنید
و با جهت نفع دنیا ایشانرا از خود و اهل و مال خود دفع کنید و بر این هر دو تقسیم است بر ایشان و تخییر میان آنکه مقاتله کنید با کفار برای دین
الی و قصد وصول بثواب آن اشاعه و یا دفع اتیان کنید از تعرض اهل نفس و اموال و حریم شما اگر قصد الی مقاتله بکنید با اتیان و
گویند معنی آنست که مقاتله کنید با کفر و با اقامت کنید بلا و تکثیر سواد ما که چه کثرت سواد موجب رفع عدد دست و دفع هر کس
اتیان تا از شما مدفع شوند و باز گردند و قایل این قول عبد الله بن عمرو بن حرام انصاری بود که در وقتی که ابن ابی با سیصد تن از اهل نفاق
برگشتند و عبد الله بن عمرو با او از بلند اتیان گفت قاتلوا فی سبیل الله او ادفعوا قالوا گفتند اتیان در جواب او که لو نعلم قتالا
اگر میدانستیم و اسوه و آداب مقاتله را لاتبعناکم هر آینه متابعت میکردیم شما را با اگر میدانستیم که سمای مقاتله میان شما و ایشان
واقع خواهد شد تابع شما میشدیم چون لشکر چه قلت شما و کثرت عدد و محال است که با اتیان کار را قبول کرد بلکه چون شما را مشاهده کنند
در حال مبارزه و کارزار بدل کنند شما را فرصت بعد کدست مقاتله و کارزار کنید یا اگر دانیم که لحاظ جنگ واقع خواهد شد می آییم
با شما و مقاتله میکنیم اما بجهت اقربای خود هر کس نخواهد کرد بلکه با اتیان صلح خواهد نمود نه جهت نفع میان کذب و مکر و نفاق
اتیان کرد فرمود که هم للکفر لام بمعنی الی است هکذا الحمد لله الذی هدانا لهذا ای الی هذا یعنی این منافقان بسوی کفر یومئذ

در آن روز که از مخرج کنند اقرب نزدیکتر بودند منهم للایمان از آنکه اینها نزدیک بایمان بسوی ایمان یعنی اتیان بجهت آنکه اظهار کفر
نزدیکتر بود که با ایمان چه آنکه از این کلام که از ایشان صادر شد مومنان بکفر اتیان و گویند مراد بکفر ست و با ایمان اهل ایمان موجود اتیان
که اتیان در آن روز با اهل کفر نزدیکتر بودند در یاری دادن با اهل ایمان زیرا که آنحضرت از مقاتله اتیان منع شده بود و تحریص مومنان بر آن
یقولون بافواههم میگویند بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی اظهار خلاف چیزی میکنند که اظهار آن میکنند
و قلوب ایشان موافق آن نیست در ایمان بلکه بزبان اظهار ایمان میکنند و بدل کافرند و اضافه قول بافواه جهت آنکه صورت
با آنچه بزبان میگفت و کتب بخواهد بود یا اداب حرب نمیدانیم در دلهای ایشان بر خلاف این بود چه معتقد ایشان آن بود که الشر
واقع خواهد شد و جا بسوم حرب را میگویند والله اعلم و خدای داناتر است بما یکتمون بآنچه پوشیده میسازند منافقان از عقد و عداوت
و مکیده و نفاق و آنچه در خلوت بکدیگر میگویند یعنی از سخنان صلح و اجتناب از قتال اینها را بیان ایشان را اهل الاجمال
و بیت اسب جمعدار آن بیان حال و ذکر مقال اتیان میکنند با یکدیگر منزله الذین یعنی منافقان الذین کار روی جمل و فریب حال قالوا
لاخوانهم گفتند از برای برادران خود یعنی در حق اسلام و با اقربا همنشینان خود که در احد شهید شدند و مردم اتیان نمودند و این قول اکثر
وقعدوا حالت اتیان قالوا امدند و نشستند و یعنی گفتند در حالتی که نشسته بودند در خانهای خود یا از اتیان و از قتال لو اطاعونا اگر فرمان
برداری کردند ما را و ما را در اصرار اتیان و سکون در مساکن خود ما قتلوا کشته نمیشدند چنانچه ما کشته شدیم قل بگو ای محمد اگر
اختیار بر آن بجهت شماست فادرؤا پس دفع کنید عن انفسکم الموت از نفسهای خود مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید در آنچه
که حذر دفع مرگ میکنید پس دفع آن را بسبب آنکه از نفسهای خود در کنار اتیان و در روز که منافقان این سخن گفتند و هنگام کرانیان
مرگ رسید حاصل کرد حق سبحانه بشنوانید که نفس داخل بجهت جانب اسباب موت بسیار است و همچنانکه قتال سبب هلاک بسیار است بود
نفس و سبب بخاطر کاسات که اتیان عکس این بعد از آن شما که در روز احد کشته شدند بدرجه شهادت رسیدند باز سبب ابتدا موسیان
شاهدان بجنگ کنند در جهاد و شهادت و منافقان خوار و ذلیل گردند و سبب باید که ولا تحسبن حسابت مکن رسالت است یعنی
الذین قتلوا
سبیل برای محمد و بالخطاب بر کسی است که قابل خطاب باشد یعنی ای آنکه قابل بخطاب میشد فی سبیل الله امواتا امر که تصور نیست
کشته شدند در راه خدا امواتا مردگان نباشند و کسانی هستند خواهند اند و قایل آن اسم موصول معنی باید که بیندازند آنکه
در روز خدا منسوب شده اند که مردگان اند از ابن عباس و ابن مسعود نقل کرده حضرت رسالت صلعم صحابه را که چون برادران شما در احد
شهید شدند حق تعالی جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داده که در هوای بهشت طوف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند
و از جویبار فردوس آب خورند و مطعوم و مشروب بهشت خورند و هر وقت استراحت میل ایشان قابل نیز است که در سایه عرش آویخته و ایشان
سبحان خدا و بدانکه صبر و صدق باران در برابر ایشان ما الذین هم آنکه باقر ابو جعفر غنیمت ایشان بجهاد و اجتهاد زیاد کرد حق سبحانه برای تقریب
حال ایشان این را نیز و شاد و موید این روایت است خبر ما نور از معصومین که در حق جعفر بن ابی طالب علیه السلام فرمود حبیبی که در عرش و بهشت
قد رایته الجناحان یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة یعنی دیدم جعفر را که در بال دارد و با ملائکه بهشت پرواز میکرد و در روایت دیگر آمده که

جعفر طیار بر بال ملائکه
اعوان در بال الفقر ان فقرا
الله و جمیع الاصحاب

بدر جابر انصاری گذارنده بود احوال خود در خواست که مرا باز بدنیا فرست تا یکبار شربت شهادت بچشم و بیان رسید که حکم الهی
بر وی رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند بدین گفت بار خدایا از سادات حال و فخت بی زوال که مرا داده باز آخر کن این
آیین اندکه شهدا را مرده مپندارید و ایشان را مانند سایر مردگان که بدون شهادت فوت شده باشند مدانید **بَلْ أَحْيَاءٌ** بلکه
ایشان زنده کانند **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار خود و مقربان بارگاه او و گویند چون ایشان با چیزی است که هر سال ثواب عرض
بر ایشان میرسد با حال ایشان را بیخود یا بیشتر ایشان را چون سایر مردگان یاد و سلام ایشان را خود میکنند و باید شوند **يُرْزَقُونَ**
روزی داده میشوند از میوه‌های بهشت این تاکید چیزی ایشان در وصف حالی که بر ایشان از نعم الهی میرسد روزی متواتر
مطعومات و مشروبات جنت **فَرِحِينَ** در حالتی که شادمانند **بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ** بدانچه بر ایشان که عطا کرده است خدای ایشان را
مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن رضا و خوشنودی او سبحانه است که ما فوق عطایای دیگر است و با آن شوق شهادت و نور بجوار ابهیم
و تقرب بر وی و تنعم بنعیم سرمدی و بعبارت از رضا و نعیم دایمی در تفسیر کبیر آورده که چون جواهر قدسی را انوار الوهیت شوق
بدیدار ذوات ایشان را لمعات ربانی مستغرق گردانید و بر زبان اشارت بلغت که بر ایشان بمنع نور حضور رحمت ناظر شوند
و نعیم عبادت از آنکه بحب واقع اجتماع زیاده از این نمیتواند بود که ایشان پیوسته منظور نظر الهی باشند و ایشان را مطعومات
بطعومات پادشاهی میرسد فیهما ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین فسبحان الذی انواع التذاذ متمتع و متنعم باشند **وَيَسْتَبْشِرُونَ**
و مسرور میشوند **بِالَّذِينَ** بآنکه هنوز **لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ** لاحق نشده‌اند و نرسیده‌اند ایشان **مِنْ خَلْفِهِمْ** از پس ایشان چه
خوش حال و شادمانند بشارت دادن ایشان را بآنکه خویشان و برادران دینی ایشان بدرجه شهادت رسند و با ایشان واصل شوند
در کرامت با ایشان شریک گردند و با فرح ایشان بلغت که میدانند که اقربا و دوستان ایشان در جزا ایشان را بایمان و طاعت متنعم باشند
و خدا ایشان را بر احوال ایشان مزید دهد و ایشان را در طاعت افزوده بیامرزد تا طاعت و مجاهدت بر ایشان ملحوق گردد و با خود تعالی ایشان
بلغت که ایشان تقدم نمودند و سابقی که در حق ایشان اند و جز ایشان را بر وی مرتبه عظمی رسیده و پادشاه مانند بآنکه جایگاه
در جزا ایشان و شهادت شوق افتاده‌اند و بر حقیقت خود مرتبه‌اند مفضل و مرتبه ایشان رسیده‌اند که در وقت قبض روح شهید گناه
یا وسیله‌اند که در وی خوش حال و مرتبه‌ور از آن است که قبل از رجوع شهادت رسیده‌اند بجهت او مسرور و خوش حال گردد
و سایر ضمیر لم یلحقوا راجع بشهدا است و ضمیر بهم راجع بالذین و قوله **أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** بدل الذین است چیزی استبشار ایشان بآنکه
که ایشان تقدم نمودند بر جایگاهی که در حق ایشان اند و جز ایشان را بر وی مرتبه عظمی رسیده که چه ترسی نیست بر ایشان از آنچه در
پیش ایشان خواهد بود **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نیست که اندوه مال کنند و بعد از حال که در دنیا مراد ایشان است که سرور ایشان با چیزی که
بیش نزد باشد ایشان را از امر آخرت و از حال موسای که واقع است اندوه نخورند چیزی مسلط ایشان گشته باشد که در مرتبه جلیله ایشان
هر که قصوری بیاشد و رحمت زوال و انقطاع نپذیرد و موسا چون بمیرند یا شهید شوند زنده باشند و بچیزی که خوف و توقع
محزون و خوف و حزن محبوب مکدر آن نباشد و در جمع نکند این از آنچه که در عین است در شهدای بدر نازل شد و ایشان چهارده بودند

تغییر کبیر

هشت از انصار و شش از مهاجرین و نزد ابن مسعود و قتاده و وسیع شهدای احد سنه که هفتاد و دو بودند چهار از مهاجران که از جمله
عبد المطلب بود و مصعب بن عمیر و عثمان بن مظعون و عبد الله بن جحش و باقی از انصار بودند از صادق علیه السلام و اکثر مفسرین نقل کرده‌اند که
شهدای بدر نزول یافته و گویند در شهدای بئر معونه نازل گشته و ایشان هفتاد کس بودند که حضرت رسالت صلعم مسند بن عمرو را امیر ایشان
کرده بود با اهل نجد و سبب آنکه در حوالی بئر معونه نزول کرده بودند چون مالک بن عوف رسید حرام بن ملحان ایشان را چیزی آمد و نامه حضرت
رسالت پناه را بعامر بن طفیل داد که بر ایشان بود و وی در آن نظر نکرد و التفاتی باز نمود و حرام بر سوالت و باوار آمد گفت یا اهل بئر معونه
انی رسول رسول الله الیکم و انی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فامنوا بالله و رسوله مردی از کوشه خیمه بیرون آورد و بر
پهلوی او زد و حربه طرف دیگر بیرون آمد حرام گفت الله اکبر فزت و رب الکعبه بعد از آن عامر بن طفیل مومنان خود را جمع کرد و سلمان را
کرده بر سر جمع رسانید و شبانگاه بود که سر ایشان را تا خند و رحم را بکشتند چون این خبر بر رسول رسید بسیار ملول شد و ختم جمیع نکرد
خاطر ملول حضرت رسالت و سایر مومنان که این مرغان را بافته بود و آنچه کرده مانند کرده‌اند و مصدر آن فرمود که
يَسْتَبْشِرُونَ شادی میکنند این شهدا **بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ** بچیزی که فایض شده از خدا بر ایشان جهت پاداش عمل **وَفَضْلٍ** و افزونی
بر آن نعمت زیاده بر قدر استحقاق ایشان کذا قال الزجاج و زیاده تکرار نسبت بدون جهت با کدست تا بجهت بیان قوله الاخوف و
مبتوا بود که اول برای بیان حال ایشان باشد و ثانی برای ذکر حال اقسام ایشان و تنکیر رحمت و فضل برای تعظیم و تکثیر است و قوله **وَأَنَّ اللَّهَ**
عطف است بر فضل یعنی استبشار ایشان بنعمت و فضل است از خدا و بآنکه خدا **لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ** ضایع نمیکند مزد کار مومنان موحد مجاهد
علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام از پدران کرام خود صلوات الله علیهم نقل فرموده که ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة و السلام روایت کرده که روزی امیر المومنین
صلوات الله علیه بالای منبر خطبه میفرمود و خلقان را بر جهاد تحریص میکرد و حوالی نوحات و کتب با امیر المومنین تواتر مجاهد و فضل او جماعت
فرمود چون مردی عازم شود در جهاد بعزم و نیتی برای او از آن مرتبه نوشته شود و چون بتهیه اسباب آن مشغول باید او سبحانه او مشکل او
مباهات کند و چون اهل و عشیره خود را وداع کند و بر اسب سوار گردد و از گناه بیرون آید مانند مادر از پوست و چون سبحانه مزد وی از
خاریان جهاد فرشته موکل باشد تا آنکه بر وی و بر آن فرا آید و او را محافظت کند و هیچ حسنه نیکی که مضاعف شود در نامه عمل او نخواهد
کند و هر روزی برای او عبادت هزار سال عبادت کرده باشد و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی بیست
هزار دینار چون مقاتل اهل کفر باشد و عمل و حساب اهل دنیا از حضرت او و از مجاهدان بکشتن اند و در ملک ایشان را مغفرت و نجات
و گناهان را کشته و تیر را بیرون نیاید و بکشیر اند و مشکل اند چون او را مجاهدان بکشتن اند و در ملک ایشان را مغفرت و نجات
قدم و ساق و نزاکت که الحر تحت ظلال السیوف و چون این از کوشش ایشان رسید هر لحظه و صدمه که بر ایشان واقع شود ایشان را
خوشتر از آنست شربت آب سرد است در هوای گرم و چون شهید از تشت جاری بگردد بجهت ضربه یا طعنه منتهی بر زمین رسید تا
که از جهت حور العین نزد او آید و بر او اشراف دهند با خوف تر بر او در بهشت اما گرد و اگر امه عالیه در شهید فیه و چون هم بر زمین افتد
تا از سجن و آید که حیا الروح الطیب اجیبت من الدنیا الطیب فتاوت بادا که برای تو بهشت اما ساخته اجو هیچ حسنی نزد او بیده و

تقاب شهید

هیچ کوتهی مانند آن نشنیده و بر خاطر هیچ بشری مانند آن نگذشته و متوجه فرماید که من خلیفه او بر اهل و عیال من هر که رضای ایشان
رضای من است و هر که ایشان را بخشم آورد مرا بخشم آورده باشد و او سبحانه روح او را در حواصل مرغ سبز وضع فرماید تا در بهشت سیر
کند جای که خواهد و از میوه‌ها و شربتها بخورد و مأوای شهدا در قنادیل زرین باشد از زیر عرش آویخته و هر دو را از ایشان هنا
عرفه دهد و عرفه دو دو از عرفه تا عرفه چندان باشد که از مابین سما و ارض و نور آن نور و روحی در حسان و ایشان باشد که
مشرق و مغرب را نالان پر شود بهر عرفه هنا و در باشد و بر هر دری هنا مصرع باشد از طلا و هر دری بود از طلا و بخته
در هر عرفه هنا و چند و در هر چند هنا سر بر از طلا و تو ایشان از در و زنجیر موصول بر هر در و هر سر دری هنا دستر غلط
هر دستری چهار که هر هر را شی از حور العین عروب و اتراب نشسته که زیبه ابیات یعنی همه در سن سوم خود و همه سال اسم
آن حور آن گفت یا امیر المؤمنین عرب و اتراب چه معنی است فرمود العجائب للصالحات الشهیات یعنی زنان با تجربه و لاد ما از رکو
و بنده و مطیع طبع و محبوب نفس هر یکی را هنا هزار کنیز باشد و هنا دیگر از غلامان و بهای چون ماه و آسمانهای اندر و ولی
بر کرسیها و سنبلها و کنیزکان بر دوش انگشت بر دوش انگشت بخدای که جان محمد در قبضه اقتدار اوست که شهدا در روضات
بهشت و عظمت هر چند بیشتر بر صفات در آیند هر وجهی که اگر چنین در دریا بیان رسد همه آبهای ایشان بیاید و شوند پس بیاید
و بر سر از دُرّ و جواهر نشسته و هبل از بیان هنا هزار کرسی از اهل جنت و هبا بهای خود شاعر کند تا آنکه در هبا
از یکدیگر خصومت کند و هر یکی گوید که من اولی الشفاعه‌ام زیرا که افزون بحق الوهی ان شهدا امر و با الرحیم برمایان خلد نشسته
و هنای تم رحمه با ایشان بنیکو و ایشان بنوالب و کرامت او سبحانه بسیار بلند و شایگان. و در اثر آورده که ابد دلیل است بر آنکه
انسان غیر هیکل محسوس است لکن جوهریست مدرک لذاته که فانی نمی شود بخرابی بدن و اهل الثواب و العقاب و اذا او موقوف میدارند
و رسید است فواتح و از بحر الذاریه مرفوع علیها هنا و اعیا و در ابو عمار از پیغمبر صلی الله علیه و آله که ارواح الشهداء فی اجواف
طیر خضر ترد انهار الجنه فتاکل من ثمارها و تاوی فی قنادیل معلقه فی ظل العرش تا آنکه و ترجمه این حدیث مذکور شد و گمان
منکران اند زعم ایشان آنست که روح عرض است و نفس او و جهه استدراد و استقلال محال بگوییم مفهوم اجساد بهم در
روز قیامت واقع شود و وصف ایشان بان در زمان حال بحق و نوع دو توان و امراد احیات بدو معنی ذکر جمعی ذکر جمیل ایشان
و صفحه روزگار باقی است و یا با بیان یعنی زنده اند بایمان و اعمال که ایشان بعد از شهادت زنده‌اند و مرزوق میشوند
همچنانکه در زمان حیوة بودند زیرا که روح جسد و نفس و هوای ما خوذ از ریح هود الهی است که از بدن بیرون می‌آید و با مرگ
میکند و ظواهر قرآن و احادیث مذکور مخالفت ندارد و مستلزم ارطاب نکنی مگر که تو ایشان را بسان ایشان نظر نموده اید که بسوی عقبات نمایند
می‌نازند و در دو میرسد بخدای که تو از مستلزم ارطاب نکنی مگر که تو ایشان را بسان ایشان نظر نموده اید که بسوی عقبات نمایند
و من در آنکه می‌اندم چند بیتی در باب کثرت لشکر او انشا کرده گفت ان جمع عبد ابن هنا خوله که کادت تهدم الاصوات مثل طنین
اوساک الارض بالجرم الاباسل ترى باسد کرام لا یبالون عد اللقاء لا حرب صادیل قلت عدوا اثقل الارض بالجبل لما سمعوا بین عبد
قتل و بلا بجوب موقفا کرا انه قطعت الصخر بالجبل بر جس احد لا حصن یالیه و لیس یوجد ما الذرب بالنبل ابو سفیان و لشکر

و سود کافی علی بر دکه خلیجه شتر سوار بلند در اسبان را جنیبت ساخته بر بدانکه قصد مکه دارند و اگر صورت حال بر عکس این باشد
متوجه مدینه اند امیر المؤمنین با وجود الدوحه الرحیم نزدیک ان قوم آمد دید که شتر سوار بند و اسلحه را جنیبت کرده اند و بر لحه فرمود و رسول
را از این معنی اعلام فرمود آنحضرت در آخر نماز روز که شنبه بود هفتم شوال سوار شد و اصحاب بدینه را جنیبت فرمود و چون ابو سفیان لشکر
بر حار رسید ندا از خود بنیاد کشت یکدیگر را ملاقات کردند و گفت ما با آن همه قبه کشت بوکاری نساخته بود محمد را کشتیم و نه
سبی و غارتی کردیم بر شتر شد که چون جمع کثیری از ایشان را امتثال رسانیده ایم و روح ساخته و مدد و دی چند ماند مرجع شتر
و کار کرده باقی ماند را میسازیم از جنس رسول اصحاب رسب عکس شد فی الحال جبرئیل فرود آمد و گفت حق سبحانه میفرماید که از مدینه
بیرون روی و هیچکس از اهل مدینه با تو بیرون نیاید مگر آنکه مجروح اند رسول اصحاب منادی بدار المرکز کرد و ندا داد که هر که مجروح
باشد مرجع خود را محکم بندد و از مدینه بیرون آید تا بطلب دشمن روانه شویم چون اصحاب مراجعت از جنگ شنیدند جراحات خود را
بستند و از مدینه بیرون آمدند و ایشان هفتاد کس بودند محمد بن اسحق بن یسار روایت کرده از عبد الله بن حارث بن نوفل ثابت و از ابن
ابی السائب که دی از اصحاب رسول که از بنی عبد الاشهل بود روایت کرده که من با برادر در حال احد مجروح شده بودیم چون مؤذن
رسول خدا آنحضرت ندا کرد که بیرون آمد غزوه ان با رسول خدا نوشتن و در بیرون مرگی نداریم و با وجود آنکه مجروح و جسیم بودیم بر خود
محکم کرده و با رسول خدا بیرون رفتیم و برادر من از برادر بهتر بود و جراحت من از برادر بهتر بود و چون بمنزل میرسید بر من بر آن مرد و دوش میکردم و با لاشیه و ما
بحمرا الاسد رسید بیرکه موضعی که هفت میل از مدینه و اقعست در رسول خدا نعیم بن مسعود که اشرف بسیار بر و خدمت ناصیت ایمن
لشکر اسلام با جای مرور و قبایل ایشان رسید و ندا کرد که ایشان از اعجوبه و اکساری بنی در الحراب و جراحات و از آنها افتاده که رسول
لشکر جمع کرده بر سر مشرکان فرستیم و رسید و رجز اعجی کار مشرکان بود با جمعی از بنی خزاعه که بعضی از ایشان مسلمان بودند و برخی کافر
بر رسول بگذشتند و بجای ابو بجور و مجروح دیدند چون با رسول اسلام عهد بودند و موافق خواه او گشتند با اصحاب ابن ربیع که با اصحاب بود سیاه
بر ما با ایشان ساق بیاید تیر رسول را وداع کرده متوجه مکه شدند و چون بمعبد نزد ابو سفیان رسید گفت با ابا سفیان چه عزم داری گفت عزم
کرده‌ام که مراجعت کنم و محمد را با اصحاب فرستاصل کرده‌ام گفت نشاید که وجود لشکر خود در حد کنی و بار کرد که من محمد را بدیدم با لشکری عظیم
که مثل آن ندیده بود و همه ساخته و برد آخره بسر همه تمام متوجه بوشن اند و ساعد ساعد میرسند تا ما با لشکر تو در دریای هلاکت
عظیم دهند و ما را از روزگار تو زیاده و سبب گفت بطلب چه بگوئی ما ایشان را متهم و مضطرب و مجروح گذاشته بودیم
گفت من نیز بنیاد ایشان را بر ای العین مشاهده کرده لشکر بیکران با اوج شده بودند همه مسلح و مکمل و بجمال هر چه تمامتر و عقبات نما
می‌نازند و در دو میرسد بخدای که تو از مستلزم ارطاب نکنی مگر که تو ایشان را بسان ایشان نظر نموده اید که بسوی عقبات نما اند
و من در آنکه می‌اندم چند بیتی در باب کثرت لشکر او انشا کرده گفت ان جمع عبد ابن هنا خوله که کادت تهدم الاصوات مثل طنین
اوساک الارض بالجرم الاباسل ترى باسد کرام لا یبالون عد اللقاء لا حرب صادیل قلت عدوا اثقل الارض بالجبل لما سمعوا بین عبد
قتل و بلا بجوب موقفا کرا انه قطعت الصخر بالجبل بر جس احد لا حصن یالیه و لیس یوجد ما الذرب بالنبل ابو سفیان و لشکر

چون از بدر بشنیدند رعبی در دل ایشان افتاد و الحال از حال امور متوجه مکه شدند جمعی از بعد البشر با ابوسفیان رسیدند که بجا
میروید گفت بدینسو گفت بجهت کار میروید گفت تا باز گردم بجهت محمد و مشرکان نشان از بار کشیده
از چنین کار محمد را بگویید که ما ابوسفیان را بدیدیم با لشکر عظیم که بجهت ما میآیند و میگفت مسیر و بعد از آنکه اصحاب محمد را
استیصال کنیم ابن گفت و روی بمکه نهاد و این خبر بیاندند و از روی تهدید و تخویف گفت که ابوسفیان با لشکری از آن قصد
استیصال شما دارد و عاقبت از اهل شامل حال اهل اسلام شده بهیچ حال از تزلزل بحلول ایمان در ایشان نیافت بلکه در تصدیق افزوده گفتند حسبنا
الله و نعم الوکیل و چون رسول اعیان رسید و مژده بدادند که ایشان بکفار کرده اند مژاحمه فرمود چون این آیت را در ایشان اهل
جرم و فرح نازل ساخت که الذین صفت مؤمنان تا منصوب و یا مبتدا است و خبر آن الذین قال لهم الناس یعنی آنکه
از روی صدق استجابوا اجابت کردند لله و الرسول مر فرمان خدا و رسول را من بعد ما اصابهم القرح
رسیده بود ایشان را جراحتها للذین احسنوا منهم مر آنکسانی را که نیکوی کردند از ایشان بوفای عهد و امتثال امر واتقوا و پرهیز
از غضب خدای در مخالفت امر پیغمبر اجر عظیم مزدی بزرگ که آن بهشت عدن است که مشتمل بر نعیم ابدی مر از برای ایشان
و مقصود از ذکر وصف احسان و اتقا مدح فعلین نه تقیید و مراد اهل استحقاق محسن و متقی اند و نیز در حق ایشان فرمود الذین
یعنی اهل ایمان چنین اند که از جهت تخویف قال لهم الناس گفتند مر ایشان را مردمان یعنی آنکه عبد القیس از الناس
در سخن ابوسفیان و اصحاب او قد جمعوا جمع شده اند و مشتغل گشته لکم برای قتال و استیصال شما فاخشوهم پس بترسید
از ایشان که شما با ایشان طاقت حرب نیست فزادهم ایمانا پس زیاد کرد ایشان را سخن مؤمنان تصدیق و یقینی در کار خود بهمه قدرت
تامل و تامل در حجج و براهین سخن ایشان نمودند و قالوا و گفتند در وجه صدق و کمال اعتقاد حسبنا الله بسنده است ما را خدا و مدد
یاری دادن و کفایت کردن و نعم الوکیل و نیکو کارگذاری حضرت پروردگار با آنکه ضمیر مستکن در فزادهم راجع است بمؤمنان
یا مصدر یا فاعل آن اگر ضمیر مسرور باشد و ضمیر بازگشت راجع بمؤمنان و جهت معنی آنکه اهل اسلام التفات باین قول اخوند و ضعیف
و وهن در اعتقاد ایشان راه نیافت بلکه بسبب کثرت دلایل و حجج تردد در حال ایمان ایشان بمرتبه رسوخ رسید و اظهار حمیت اسلام
نمود و اخلاص نیت ایشان بحد اولی کشید و حجج ایمان کامل شد و معنی نیت مکر کامل که ایمان تجارت باشد از تصدیق بجنان
و اقرار بلسان و عمل بارکان بسبب عمل را داخل بود باشد در حقیقت ایمان و جزء آن بود باشد چه در این صورت بجهت اندیشه ایمان
ایشان روی بازدیاد نهاد و اما الصالحات که عمل جزء ایمان نیست پس مراد این باشد که کمال و حجج ایمان بزیادت گشته اصل ایمان
و آنکه ابن عمر از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت را پرسیدند که ایمان زیاده و نقصان باشد فرمود بلی افزون شود تا آنکه صاحب
خود را بهشت برده گشته تا آنکه صاحب خود را بدوزخ برد و سعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که فرمود مجاهد را که از جهاد در راه خدا
کوشد باشد از مجاهد صالحان باشد و حق را از ان صالح خود که ایشان را بدوزخ برد باشد گوید خدا بعد از ان با ایشان کرده
و روزه داشتند و حج کردند فرماید برو و هر کس را که شایسته دارد بدوزخ بیرون آرد ایشان بیایند و ایمان را صورت بسته و صورت نا قدر

سبب نزول

روایت ابن عمر

دوزخ و معنی تالک ایشان را بیرون آرند حوض و نیابد هر کرا در دوزخ و زن دینار ایمان باشد بیرون آرند ایشان بیابند و ایمان بیابند و ایشان
بنزد پروردگار بدرقه بحق ابن هرمز روایت با تولد و با آنکه ادله حجج ایشان متفاوت باشد حاصل که مؤمنان نزد شنیدن قول الناس فرمود
حسبنا الله و نعم الوکیل تامل نموده دلایل و حجج ایشان متفاوت باشد حاصل که مؤمنان نزد شنیدن قول حجت اسلام زیاده گردید و حسبنا
کافی و محسبنا است ماخوذ از احتساب اذ آگاه و قال برین کاف تعریف از مصاق الیه بکند و مثل عنار حل خسال و در کل معنی
موکول الیه است از رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست که جبرائیل و ابراهیم خلیل علیه السلام را در آتش انداختند آنحضرت بخشش ایزد بود که حسبنا الله و نعم
الوکیل جوهر بیت این اول را از آنحضرت بجان داد و بر حضرت رسالت با اصحاب نیز انتقال افتاد و مؤید این کلام در اخبار آمده و جوهر اخبار را
از اهل سنت که دلالت دارد بر بعضی از معنی ایات و بجهت بعد از ان در غزوه بدر صغری فرود آمده و میان ابن غزوه و بدر کبری
که در احد ابوسفیان در بیابان سخت مشهور گردد که بیا احرب ما در سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر صلعم فرموده که در جواب او گفت که حسبنا
بات و سال دیگر که نزدیک شود بعد رسید ابوسفیان بشما زشت و نعیم مسعود را مقرر کرد که بکه بنده و در لشکر اسلام از قریش مرتبه و جاه
سازد که عاز غنیمت سفر بدر بازگشت و نعیم چنین کرد و هر چند مردمان تخویف از کثرت لشکر و بسیاری الحق و اتفاق ایشان ترغیب
داد جز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشنود و حضرت با اصحابان احد و جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند بدر رفت هشت روز
انجا توقف کرد و بازارها انجا قائم کرد و معاملات بسیار کرد و کفار مکه ایشان اهل اسلام بدر موضع نیامدند و حق سبحانه ایشان را بر سیاه در
مراد ناس اول بر خدیر نعیم است و اطلاق ناس بار اگر مجموع المعنی است جهات کما از جنس ناس است و یا باعتبار آنکه معنی اهل
مدینه یا رفیع شده از اعمال ایشان قول میکردند در هر تقدیر مراد ناس ثانی ابوسفیان و اتباع او القصه چون اهل ایمان کار خود را بحد
بار کفایت و خدا کرم ایشان را بجهت از کفار کرم فانقلبوا پس بازگشتند از حمراء الاسد منزل او و ابوسفیه و رفتند الی بنعمة
با عافیت تمام و با ایشان بر ایمان و با تولد کلام من الله از جانب خدا و فضل و زیادتی قهر بر عدو و رسول و با افزونی در ربح تجارت
چه در وقتی که بدر فرود آمدند محل موسم بود و اهل بوادی و کار ایشان معاملات کرده سود بسیار کردند لم یمسسهم سوء رسید
ایشان را مکروهی از قتل و جرح و کبد و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و مکروهات باز آمدند و اتبعوا رضوان الله پیروی کردند خوشنودی
خدا را که سال آخر در آن است بصحت جرح از مدینه باز خود و فروح و جروح برای امتثال امر رسول و الله ذو فضل عظیم و خداوند
خداوند فضل بزرگ است بزعم مشرکان از مؤمنان و تثبیت ایشان بر ایمان و توفیق بسیار و بهمه در تمامی حرکات و سکنات
از سید نسبی از اهل عدوان و اصحاب احرز جهان و اجهان مقصود از کلام تحسین تعلیمات و تحلیه را که نفس خود را بحر و در حال
از فوز عظیم که بجاهد را رسید و در آن خیر است بر آنکه هر که را الیه رخ نماید باید که بگوید حسبنا الله و نعم الوکیل شود از صلات
مروی است که فرمود عجبا لمن فزع الی سیفه کیف یستنجد به و از آنکه هر که از جهاد چند ترسد و بترسد ایشان بجهار چیز بر دو چون از دشمن
ترسد چرا استعانت نشود و بکلمه کافیه حسبنا الله و نعم الوکیل و حال آنکه شود که خوف و رعب آن بسفر باید که فانقلبوا بنعمة من الله و فضل
چون از بد و مکر دشمن ترسد چرا ایمان بنزد کلمه و انوض امری الی الله و حال آنکه سید الدهر خوف و رعب آن کمتر فرماید ستان مانگرو

وعجب دارم از کسی که او را عمری بود و بیابانی باشد ملتجی شود بکلمه طیبه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین رسیده او که حق
سبحانه از آن میفرماید که فاستجبنا له ونجیناه من الغم و عجب دارم از آنکه کسی که زیادتی مال طلبد و نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و شنیده که
حق تعالی در عقب این میفرماید که فاستجبنا له ونجیناه و نیز چیزی الا بر مسلمانان بیان میکند که تخویف و تثبیط اجتهاد اهل
شیطان را اهل ایمان از آن احتراز نمایند و میفرماید که انما ذلکم الشیطان جز این نیست که تخویف و تثبیط آن اجتهاد از اهل شیطان
که رکب عدو النبی اند یا اهیم یا اوسیان که شیاطین الانس اند یا ابلیس و شیاطین اند و مسار الیه ذلکم تخویف و تثبیط باشد و مضاف
مضاف در الشیطان یعنی این تخویف و تثبیط شیطان و در هر تقدیر تو اسجاله یخوف اولیاءه جمله مستانفه است برای بیان
تثبیط شیطان و محتمل است که الشیطان صفت ذلکم باشد و مراد بدان خبر از یعنی آن تخویف و تثبیط که شیطان میفرستاد و در شان خود
که منافقان اند از لشکر پیغمبر روگردان شوند و از صور و سبب شکست کار مسلمانان کرده و یا آنکه از مدینه بیرون روند و رام پیغمبر را
تسلیم قبول اصنام کنند تا مسرور و چند که بیرون روند معلوم کرده و میتواند بود که مفعول یخوف باصله اولیاءه محذوف باشد
تقدیر و اینکه یخوفکم اولیاءه الذین هم اوسیان را اصحاب یعنی شیطان تخویف شما میکند از دوستان خود که اوسیان و اصحاب اند
و این قول کسائی فارسی است فلا تخافوهم پیغمبر مفعول راجع است بنا بر قول اول و راجع باولیاء بنا بر قول ثانی یعنی ای
مؤمنان از آن مردمان که اوسیان و اصحاب اند و یا مؤمنان از اولیای شیطان وخافون و بترسید از من در مخالفت امر من چه
منشی ایشان خوف خدایت و خوف مردمان بر مجاهد کید فرمان رسول ان کنتم مؤمنین اگر هستید تصدیق کننده کار مرا و
وعید مرا چون از تداعی اهل نفاق و اشباح ایشان از ایمان و امتثال امر حضرت رسالت و شوق و شاق پیغمبر و صحابه خود بسیار
خاطر و خاطر آنحضرت و مؤمنان که ولا یحزنک الذین و باید که اندوه ناک نگرداند ترا آنکه یسارعون فی الکفر میشتابند در کار
کفر یا بسرعت واقع میشوند در کفر بدون مبالاة ایشان و آن یعنی حزن بر ایشان و اتباع ایشان و اصحاب ایشان و اصحاب
و زیادت ترا و کفایت شد و بامر اجمعی دیگر که از اسلام از تداعی نمودند و مرتد شدند و میفرماید که باید محزون نباشد و خاطر آنحضرت
اندکی ضرری نمیرساند و اعانت اهل کفر نمیتواند بر شما لقوله انهم لن یضروا الله بدرستی که ایشان هرگز زیان نرسانند و نتوانند
خدا را چیزی نمیرساند و کفر و غضب نمیتواند و مصدریه است زیرا که در معنی شیء الضرورت و یا برای مفعول باشد عرض آنکه
اهل کفر از تداعی و نفاق هیچ چیز از ضرر و زیان خدا نتوانند رسانید بعضی گفته اند از تداعی و بلکه ضرر کفر و ارتداد ایشان
راجع خواهد شد بمؤمنان که اولیاء الله اند بعذاب اولیاء در ضرر اهل ایمان چه آن مسبب است بر آنکه ضرر رسانند
بمؤمنان همچنانکه کسی در صدد آن باشد که ضرر رساند بسنگ سنگ و بخدا رساند سنگ
را آنکه همچنانکه ضرر رسانیدن بخانه از تداعی و کفر بحالت ضرر اهل ایمان نیز بسبب آن حالت و میتواند بود که کلام ظاهر خود باشد
اینکه کفار و منافقان ضرر بخدا نتوانند رسانید بلکه از ضرر راجع بنفس خود شان پس بجهت آن خود را مستحق و مصروف الهی میسازند
و مستوجب عذاب ابدی میگردند و خود را از مثوبات اخروی محروم میسازند یریدالله جمله مستانفه است برای بیان حال ایشان

مذهب

یعنی میخواهد خدای ان لا یجعل لهم آنکه نگرداند برای مسارعان در کفر یعنی بعد حظا فی الآخرة بهره از ثواب بهشت و لهم
و مر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت یکیت و یکیت در جهنم آورده که چون اراده مشغولیت بانچه صحیح باشد
آن پس کلام مخالف بجزء شیء و تقدیر اینست که بریدان یجعل بهرمان قوابهم الذی عرضوا له بتکلیفهم و ارضاء انفسهم فی الآخرة
علی سبیل الجزاء الکفر هو و چون این صورت در آخرت نخواهد یافت پس بریدن یعنی میبریدت و معنی کار اینکه رو باشد که
اولاء فرماید که حکم کند محروم بودن مسارعان در کفر از ثواب ایشان که تعریض کرده شد بود مر انرا بتکلیف و معاف سازد
ایشانرا در آخرت بر سبیل پاداش کفر و ارتداد ایشان و در آیه دلالت است بر بطلان تجبیر و زیرا که حق تعالی مسارعت در کفر را نسبت بایشان
داده پس چگونه ایجاد مسارعت کرده باشد در ایشان تا اقرار نمیدهند و گویند و اهل آن حدیث در انوار گفته که بریدالله
دلیلست بر تمادی طغیان اهل کفر و نفاق و سوء ایشان بر صفت کفر و در ذکر اراده اشعارست بر آنکه کفر ایشان بمثابه غایت نهایت
که ارحم الراحمین اراده فرموده که مر ایشانرا خطی باشد در آخرت از رحمت او و نیز بر سبیل استیناف میفرماید که ان الذین اشتروا
الکفر بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند آنرا بالایمان بکر و بدین بخداوند رسول لن یضروا الله هرگز زیان نکنند خدا را
شیئا چیزی بسبب اشتراء الکفر ضرر ایشان با ایشان عاید گردد و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک که الم آن بدنه
دلهای ایشان رسد بکر و برای تاکید است یا برای تعمیم کفره بعد از تخصیص متخلفان از جهاد کاین ابی و اصحاب او بودند و اهل ارتداد
از اعراب و در آنکه فرق میان مضرة و اساءة آنست که اساءة در نیز قبیحی باشد و مضرة کاهت که حسن است کاهی که مستحق باشد
بر وجه لطف یا در و نفعی باشد یا دفع ضرر عظیم بعد از بیان مجملی که اهل کفار تنبیه نمایند بعد موجب تمرد ایشان خواهد
بود میفرماید که ولا یحسبن الذین کفروا و نپندارند آنکسانی که کافر شدند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان و حمزه و ابو بکر بتحتانیه
میخوانند یعنی میندارای محمد کفار را انما نملی لهم که ما تجهیل میدهیم ایشانرا خیر لانفسهم بهتر است مر نفسهای ایشانرا از آنکه
اورده بدرجه شهادت رسند در مقابل آیه عبارت مشرکان مکه است نه یهود و نصاری و عطا گفته که در نظر و تصدیق واقع نمیشود
نعمت و قوله انما نملی لهم خیر لانفسهم ساده مفعول خیر است مانند حسبت ان زیدا منطلق و حسبت ان زیدا عمرو و ما محتمل
ان که بمعنی الذی باشد و تقدیر اینکه لا یحسبن الذین کفروا ان الذی نملی لهم خیر لانفسهم و یا برای مصدریه در ما نملی یعنی املاء
ما است و هر تقدیر و خواهد بود که متصل است از آن لکن رسوم الخط بر طریق انفصال واقع شده و املاء کفار اطالة عمر ایشان
یا تجدید ایشان با آنچه خواهند و ما خوذ از املی مضر است از الرجل الطویل یعنی کثیر شاء و مبارزه کرده عمر حیوة ایشان در املاء بر سبیل
استیناء و بیان علت آنست که میفرماید بقوله انما نملی لهم بدرستی که ما املاء میدهیم ایشانرا در زندگانی دنیا و تجدید عقوبت ایشان میکنیم
لیزدادوا اثما تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند لام برای عاقبت است یعنی تا باشد عاقبت و سرانجام امر ایشان از اینجا
انتهی این لام ماند لام فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا باشد بجهت آنکه فرعون اخذ موسی را بسبب سرور و قرة عین خود میدانستند
لکن عاقبت آن منتهی بعداوت و حزن شد بجهت آن در مقام لیکون لهم سرورا و قرة عین عدوا و حزنا واقع شد اینجا نیز چون کفار اهل کفر و نفاق

اما اهل جهل خود را سبب خوشحالی و بصیرت خود میدیدند اما چون که سبب نادانی در ایام کفر و طغیان از زوند که مستحق عذاب الیم و عذاب
از نعمت و موهبت که بدیدار داد و اما لهم عذاب مهین و مرتبه تراست عذاب و خواری کنند و رسول سازند و مانند آنست کلام منسوب امیر المؤمنین
علیه السلام عمر یا فی دار دنیا و من جفا الی حیث التراب لا ملال بنادی کل یوم لا و الالوت و ابنوا الخراب و بیشتر اند بود که لام ارادی عرض
باشد و نیز اگر قبیحت و قبح هر خدای قبح روا نیست و دیگر آنکه اگر لام از اضافات ملازم باید که کفار مطیع او سبحانه بوده باشند در اصدار ذنوب
مانع و او بر خلاف اجماعست و صلاق کریمه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و ما امروا الا
لیعبدوا الله مخلصین له الدین و لا حیث کایت در تخصیص کت دیگر آنکه اگر خلق کردن باشد بانکه عرضت کنند بیرون و اولی آنکه
بلحق در معنی آنست که باید کان نمودند کفار که اهل ایمان و اجر بیات ایشان از برای حوشودی ملائکه اعمال ایشان بلکه کشتن مر ایشان را
زیرا که مهلت میدهیم ایشان را تا ایشان زیاده و ایشان زیاد بسکند و بجهت ایشان سخت عذاب الیم مستعد و مانند آنست آیه و لا تحسبن الذین کفروا
من الحق و الاخر چه مراد از آن آنست که ما الفریدیم بسیاری از امم و ملل را و روایت شده که ایشان بجهنم روند بجهت سوء اعمال خود و در تفسیر
ایجنا شده که ذکری چه مسلمان که ایشان فراموش نکرده اند و ذکر خدا را که چه فرمود نسبت ایشان تذکر و تنبیه است نه اسلام آنکه
اسلام اهل ایشان بشنوند و ملکه ارضاء ضرایب بر جایز باشد اضافه ایشان فی معنی باز راجع است که ایشان هر چند امتداد
و ذکر خدا بشنوند نفع بایشان نمی رساند بلکه بجهت آن در طبایع و طبایع می افزوده و از این قبیلست قول نوح علیه السلام و لا یلدوا الا فاجرا کفارا
الا فرا و در حضرت که یکی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله ای الناس خیر کدام مردمان بهترند فرمود من
طال عمره و حسن عمله هر که عمر او دراز باشد و عمل او نیکو عبد الله مسعود فرمود که هیچکس نباشد از بر و فاجر مگر که مرگ او را بهتر بود و
اگر نبود از شغل تکلیف بر بد و اگر فاجر باشد ایمانی او بر خدا و بر حق بخشیده عذاب او باشد بر حق نیکوکاران ابن ابی الدنیا فرمود
که نزد ابن عبد الله بجبیر الاثر و در باره فاجر این آیه بخواند که و لا یحسبن الذین کفروا الخ از سدی منقول که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرمود و مجاهد که ذراری ایشان را بر او عرض کردند از صورت و جمله بی مؤنه و مرا الهام شد که کدام ایشان قبول
اسلام کنند و کدام در ایمان ملالت سر کردان نماند منافقان با یکدیگر کنند عجب است از این محمد که دعوی میکند که ایشان کم مدم است
کدام از ایشان خوش باشد و کدام منافق و از حالات دل ما که شناسد عالمست اگر راست میگوید که علی النبی باید بگوید که کدام
مخلص است و کدام منافق جواب این سخن بگوش شریف آنحضرت رسید منبر برآمد و خطبه بلیغ بخواند و صدا از خود و ثنای الهی فرمود که ما
بال قوم جعلوا لی حبیبت مردمانرا که منام و مرتبه مرا نمیشناسند و در علم من طعن میزنند اگر از من بپرسند آنچه از اخبار و انباء و نبی
ایشان را خبر دهم هر طعنی که و قوع خواهد یافت عبد الله بن حذافه سهمی بخواست و گفت یا رسول الله من ابی کیست پدر من کیست فلان گفت
که از پدر تو اما بگفت و فرمود که حذافه عمر خطاب بر خواست و گفت رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن اماما
و بک نبیا فاعف عنا عفا الله عنک رسول فرمود که فهل انتم منتهون پس امر بصبر فرمود و حق سبحانه این آیه فرستاد که ما کان الله هرگز
نباشد خدای سزاوار و نشاید لیذر المؤمنین که گذارد مؤمنان را علی ما انتم علیه بر آنچه که شما اوی منافقان بر آنید الطیب پس

قصه طول عمر و حسن عمل

منافق کامل نباشد

در حال استهزا اما ایشان در آشکارا مکه صبر او بحال الی نبذ حال شما را بر محل امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا دفع کند بلند
کافر و منافق من الطیب از پاک یعنی مؤمن مخلص و این تمیز باظهار مخزونات سرایر ایشان که بظهر نبوت و حق سد علم الله علیه و آله و سلم
مسلوم گشته بود و صحابه را از اطلاع یافته اند و با جهاد و با کافران با منافقان مخلف بوده با اعدای محاربه کرد چنانچه در روز احد و در حصه دیگر
خطاب با اهل ایمان بر طرف التفات یعنی بگذارد خدا شما را بر آنچه که هستید از ایمان تا آنکه از اثر اهل ایمان ممتاز سازد و در آن نوع
که خطاب با انتم راجع همانست و ما کان الله که در عصر سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند و معنی آنست که خدا نگذارد شما را که بیکدیگر
مخلوط باشید و مخلص شما از منافق شما جدا نشود بلکه تمیز منافق میکند از مخلص و حق که در سر پنهان خواهد ایشان را بامتحانات تا که
نزاع صبر کند و ادعا بان نماید مگر مخلصان مانند بدر اسوا و اقتدا در سبیل الله با جهاد از مواطن شما را و عالمان ظاهر سازد و
ایشان را بر سر اعتقاد شما مطلع گرداند و اخبار علامات مانع و میان مؤمن و منافق نماز و کوفت کامل و لا یأتون الصلوة الا وهم کسالی
و لا ینفقون الا وهم کارهون مروی است که تحقیق رسول الله و گفت یا رسول الله منبر سوگند منافق نماز و نمود جور تنها با ایشان
نماز کنی گفت لی فرمود مرو که منافق بجنبی جنانفا در زمان کاهل باشد و در زکوة دادن کاره و یکی دیگر مجنه و ولا علی الصلوة
چنانکه در اخبار نظاهر از منافق مخالف ثابت شده که یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی یعنی ای علی نزاد و
نزاد مگر مؤمن پرهیزکار و دشمن ندارد مگر منافق تیره روزگار و ما کان الله لیطلعکم و چنان نیست که خدا مطلع گرداند شما را بر
غیب مگر مؤمن پرهیزکار و دشمن ندارد مگر منافق تیره روزگار و ما کان الله لیطلعکم و چنان نیست که خدا مطلع گرداند شما را بر
غیب و اسرار مگر که خواهد از رسل خود اطلاع میدهد و یا وحی و الهام کند ایشان را بحسب مصلحت و بیان و الهام کند دلالت کند بر وحی
از امور غیبیه فآمنوا بالله پس ای مردمان ایمان آرید بخدا بالاخلاص تمام و خلوص اعتقاد با الحقاد کنید بانکه حق تعالی مستوی است بعلم
غیب و اسرار و هر که خواهد از رسل خود اطلاع میدهد و رسولان را و آگاه بندگان سرگزیده او و آنچه خبر میدهند
بطریق وحی است از حق سبحانه و ان تؤمنوا و اگر ایمان آرید بر وجه و تتقوا و بپرهیزید از نافرمانی و از شرک و نفاق فلکم
اجر عظیم پس مر شما راست مر پاداش که در کتیبه و کتیبه در نامه مراتب بات در آنکه ایشان بعد و علیهم السلام از نبیان خبر میدهند و جمیع
پیشیان خود را بیان داشتند تا روز قیامت و در اسامی ایشان و اما ایشان اطلاع داشتند و واسطه اخبار سمیر و صلی الله علیه
الدنیا نزاجا ایشان مخزن علوم نبوت بودند و کتابی که متضمن جمیع حوادث و وقایع است تا روز قیامت نزد ایشان بود و در طرف
اول از نبی صلی الله علیه و آله و اطاعت علیها السلام رسید و بود و ایشان صلوات الله علیهم رسید چنانکه اسانید صحیح ثابت شده و در آیه
اول از نبی صلی الله علیه و آله و اطاعت علیها السلام رسید و بود و ایشان صلوات الله علیهم رسید چنانکه اسانید صحیح ثابت شده و در آیه
دلالت است بر آنکه مؤمن با ایمان و تقوی مستحق ثواب میشود و حالت مرگ کسانی را که قابلند بانکه ثواب محض تفضل بود و آنکه اهل نفاق
همچنانکه از جهاد امتناع میکردند و در آن تعلل مینمودند و معذرت میخواستند و در اتفاق حقوق مالیه مانند زکوة و خمس و
غیره نیز اطاعت میکردند از آنچه حق سبحانه و حق تعالی فرمود که و لا یحسبن الذین و چنین ایشان که از روی دنائت همت بخل
بخل میکنند ما آتاهم الله بآنچه خوش ایشان را داده است یعنی اموال و منبوه هو خیرا لهم که آن بخل و کرم خود هو خیرا لهم که آن بخل نیست

مرویست از عبد الله بن عمر و ابو عمر و کسائی بخلاف بخیل و جود و بخل را بمعنی واحد گفته اند و بعضی گفته اند که بخل ایشان را بهتر باشد و بعضی گفته اند
اول تحسین عین و ثانی موجب فضلت و بعضی از اعراب زیاده و نقد بر آنست که لا یحسبن البخل خطاب مر جمع الهم میتواند که بخل
که بخل ایشان بهتر باشد مر ایشان را بل هو چنین است بلکه هو ان بخل شر لهم شر مر ایشان را بعد و بخل بدهان بخل از ابو الهیثم
الحوت با تحقیق شدید اموال سیطوقون جلد ساختند برای ایشان شر بخل یعنی رد و باشد که در گردن طوق کرده شوند
ما بخلوا به بخل کردند در آن از مالها زکوة و حقوق و اجبار آن اخراج نکردند و این تصحیح ایشان را واقع باشد یوم القیمة در روز
چنانکه در حدیث آمده که هر که را خدای سبحانه عطا فرموده و اگر از روی بخل زکوة آن را ادا نموده و تبدیل و تصور کند روز قیامت مال او را بصورت
مار بزرگ که از بسیاری زهر و حدت از موی سر او مالیده باشد و دو نقطه سیاه بر زیر چشمهای وی آشکارا بود و چنین خبیث
ترین جانوران بر آن مار بیاید و طوق کردن او شد و هر دو کنار روی وی و هر دو او را بگیرد و زبان تقریع و توبیخ کند که من انا مالک
انا کنزک من آن مال تو اوم که در دنیا بدان لاف و مالات میزدی و بخل نمودی که سبب از طرح مطلوب مر اقرار می نکردی و نمی دادی
کنزک الذی بخلت به و زکوة مال تو ما بسکر جستی و مال تو مار است در سمی و کنجی از تهمت است و نیز ابن مسعود از حضرت رسالت صلعم روایت کرده
که ما من رجل یمنع زکوة ماله الا جعل له شجاع فی عنقه یوم القیمة یفر منه و فر منه علی السلم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة یعنی هیچ مردی نیست
که منع زکوة مال خود کند مگر آنکه بصورت اژدهایی شود در گردن او در روز قیامت و میدوانند از ایشان سیطوقون الخ و ابو هریره
از آنحضرت مرویست که ما من ذی رحم یأتی ذا رحمه یسأله من فضل ما اعطاه الله ایاه فیبخل به الا اخرج الله له من جهنم شجاعا یتلظی
حتی یطوقه یعنی هیچ خویشی نیست که کسی را از قرابت او بیاید و از وی فضل بخشیدن کند که حق تعالی او را عطا فرموده باشد و او بخل
کند و او را از آن محروم و ممنوع گرداند مگر که حق تعالی از دوزخ بیرون آرد و زبانه زند که در حق خود گرداند تا آنکه بیاید و گرد او طوق
زند و ابو جعفر علیه السلم و ابن مسعود و ابو عباس و سدی و شعبی و غیرهم از آنحضرت منقولست که از مال را که باز بخل کرده باشد
بصورت طوق آتشین طوق زند در گردن ایشان و مورخ گفته که مراد آنست که جزای عمل او را در گردن او افکند تا ملازم ایشان باشد
مانند طوق آتش و اثر روایت کرده که رسول صلعم فرموده که مانع الزکوة فی النار و نیز از آنحضرت صلعم روایت کرده که هر صدقه واجبه با هیچ
مال او را بیخته شود مگر که مانع او و سازد آن مال او را در مرغزاری که هیچ مرغزار نباشد که زکوة باز گیرد و مستحق رسانند الا که چون
باران آن را باز گیرد و مراد بخل در مال که مذموم است منع زکوة است و سایر حقوق واجبه از آن و اسکاف امیر المؤمنین علیه السلم
فرموده که کثیر مال البخیل یحادث او وارث و البخل استجلب الفقر یعنی فی الدنیا و یشتد الفقر و یحاسب فی الآخرة حساب
الاغنیاء مراد مانع حقوق واجبه مالیات چه منع مسلم مذموم مسلم عاید و منوجه عقاب میشود و مروی از ابن عباس نقل کرده
که مراد بالذین یبخلون کسانی اند که بخیلی کنند بیان فضایل حضرت رسالت صلعم و اظهار فضل او که نیز رسالت و اما الواقع
بسیاق ثانی و اما بیت مذکور نیز مویدست و چون مسائل طول کامل است و تعلق تام بالمال سر نیست از آن الا بجهت در عشر
میفرماید که وقفه و در خبر آمده میراث السموات و الارض میراث آسمانها و زمینها یعنی حق تعالی میراث کرد از ایشان

آنچه متمسک کنند بآن و از آن انفاق نمیکنند در راه او با بر وجه که مهر ایشان را اهلال کند و جمیع ملک آسمان و زمین بذی عوی مدعی عاید و
زاع منازعان او را اسلم باید که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار پس جز اقبال از آنکه در تصرف شما از آن کوتاه شود و حقوق واجبه از آن
انفاق نمیکنید نامویجسوده و عقوبه شما شود و با یمنی آنست که آنچه در آسمان و زمین متوارث میشود میان مردمان ملوک اسخا
پس چون این جماعت را که بخیلی میکنند مال او را بر الحسن مال الله این مال حقانست صورت کرده در آن امساک مال او مکری جدا کنی
محتاج گشته اند که میراث فی الحقیقت چیز را میگوید که مال کسی در آید و چیز از آن در مال او نموده باشد پس اسامیر این ماسوا الاهوا اسماء
زمین و وجه مجاز باشد چه آن عاریت در دست ایشان و بحیث حیثیت از آن خلاف نیست که وله ملک السموات و الارض پس چون اهل السموات
زمین بهره عاید و صاحب او باز مانده و در بعض اشارت باینکه بخل را فی نفس الامر مالیت و انجه دارد از آن خوف است در مال دیگری
خدا و زیاده فایده عبارت و نهایت شناوند باشد و انفاق و اسال حقیقی و ولات پس همه تا از روی
منع و عطا خواهد و سزاوار هدایت تاکید است برای وعد و وعید در انفاق مال و اسال از حاصل که منطوق آیه حسابست بر انفاق و منع اسال
چنین از آنکه اموال معرض زوال در آید بموت یا بغیر آن از حوادث روزگار پس عاجل باید که مسارعت کند در انفاق و بان بخل ورزد و در عرض شود
و اسال آن چه موجب ورز و مالست و واقع شدن حال دیگران در رنج جهان و انجهان چنانکه حضرت رسالت صلعم و ورثه که
اشد ندامة یوم القیمة هر کسی که مال او را بخیل خرج حقوق و مال و انتقال الوارث و اخرج حقوقه و ادا کان یوم القیمة یوم صعب مالک
الیمان و یوم الجهنم حسب ماله و یوم الوارث الی الجنة بسبب مال غیره بختوق حسرة و ندامت آن که کسی را مال باشد و اخراج حقوق
آن نکند و بمیرد و آن مال منتقل بوارث شود و آن وارث اخراج حقوق آن نکند و بخورد و در قیامت باشد و مال از موروث و از دو
میزان عمل او مهند او را امر کند بدوزخ بسبب مال او و وارث را امر کند بجنت بسبب مال غیر او و نیز از آنحضرت مأثورست که آن رجلا
لو ان سبعین حیا و له حجم واحد بنصف دانق لابد خل الجنة یعنی مردی که او را توانگر هفتاد و هفت زنده باشد که یکی جزء بود و آن را
داشته باشد بهشت رود و مرویست که جود امرء الذی یقرض الله قرضا حسنا و یضعفه له اضعافا کثیرة یعنی آن جود جوان جنی را حاجت
محتاج بر آن و امثال آن ایشان نکند که جزای در قرض است که از ما قرض میطلبد و ما توانگر و قوی او را میرساند لقد سمع الله بدرستی
که شنید خدای یعنی علم او تعلق گرفت قول الذین قالوا سخن آنکه گفتند ان الله فقیر در سخنی که خدای درویش است و نحن اغنیاء
و ما توانگر یعنی و خدا از رسیل تهدید فرموده که سنکتب زود باشد که بنویسیم یعنی حفظ را فرمائیم تا بنویسند در صحایف کردار
ما قالوا آنچه ایشان گفته و تفسیر آیه و غیر آن بخود نسبت کرده و نا ایشان را بر آن جزا دهیم گوید نکتب بمعنی نحفظ است یعنی حفظ آن کنیم در
علم خود و از آن فرو نگذاشت نکنیم زیرا که این قول کلمه عظیمست چه انکار کفر است بخدا و استهزا بر آن در رسول و خدا را استهزا کرده
نقل فرموده و قتلهم الانبیاء و ویکه بنویسیم یا حفظ کنیم کشتن ایشان یعنی اسلاف ایشان همه انبیا را بغیر حق
و اقتبست نا احترازی چه بلا سبب قتل انبیا غیر حق است مرتکب آن میشود و این موجب مزید عظیم جزای ایشان و اسناد قتل انبیا بایشان
بالکنایه و اشاره بکیان شرم هفت انبیا زیاده آنست که ایشان بالاصل راضی بودند و در منع قتل انبیا بقول ایشان

تنبیه است بر آنکه این قول انبیا از اول حرمت است که از ارتکاب بسیار نبودند لکن اسلاف ایشان بر چنین سکت و اشعار آنکه هر چه حرام
نامیم بر قتل انبیا و اولیا و امثال آن قول او مستند نیست و قاعده خبر جرایم و صحایف اعمال مبالغه است در اجوار معصیت
زیرا که هر کاه حکمت دانند که اعمال و احوال او سکوت میشود در صحایف و اولیا و عرض خواهند کرد و بر روس الاشهاد خواهند خواند
در یوم الشهاد المعهود بود در زجر از مناهی و امنع از ارتکاب جرایم و در قتلهم الانبیاء دلالت است بر آنکه رضا بفعل قبیح حرام و حکم
فعل قبیح در عظم جرم زیرا که یهودانی که معاصر حضرت رسالت بودند موصوف شده اند بمثل انبیا با آنکه متولی اذیت بودند اما
خود بان راضی بوده اند و کافی مرتکب آن شده اند **ونقول** و گوییم انبیا را بعضی مفاسد را در قول و فعل مذکور او نسبت داده اند که گویم
آنها را نزد موت یا بوقت قیام از قبر **ذوقوا عذاب الحریق** بچشید عذاب آتش سوزنده را در دین سالغات در وعید و وعید در وقوع
بمعنی ادراک مطعوم است در سبیل التسمیه مستعمل شده برای ادراک سایر محسوسات و معالات و ذکر او اینجا مجاز است و مبالغه
مرتب است بر قول ایشان که مثل است از بخل و تمالک بر مال و قال حاصل ایشان با آن بجهت تحصیل مطلب است و منظم بجل
بجهت حرف از فقدان آن و هذا در کلام ذکر اکل اما اکثر شایعست و فایده قید باریج نوکه مثل و موضع تحریص ایشان است
آن دیرا که نار غیر ملتهب و احرق نیست **ذلک** آن عذاب مذکور **بما قدمت ایدیکم** بسبب چیزی که از پیش فرستاده دست
یعنی قسمهای شما از قتل انبیا و قول آن اله غیر و تحریف و غیر و سایر معاصی دیگر و تعبیر بایدی از آنست که اکثر اعمال
بایدیست **وان الله** عطف است بر ما قدمت یعنی بسبب آنست که خدای **لیس بظلام للعبید** بسبب ستمکار بر بندگان
خود و سبب عدل جهت آنست که ظلم مستلزم عدل است و منتفی آنا بمحض معاقبه بسبب ذنب مرتکب اما بسبب عدل اند از روی
عدل انبیا را عذاب کند و غیر ایشان را بدیگر و کما ما کرده را عفو نکند و ذکر لفظ ظلام که از برای تکثیر موضوع است جهت
تاکید نفی جمیع افراد ظلم از جمیع جهات و ظلم از جمیع افراد ظلم از رضا و رضا در نفی دلالت بر فساد مذهب مجبره بر آنکه خود
آن واجب است با آنکه عقاب بندگان بدون وقوع جرم از ظلم است و این خلاف قول مجبره است زیرا که ایشان قایلند بآنکه حق تعالی
افعال میکند بدون وقوع جرم از ایشان و خلق کفر میکند و مصر از آن بندگان با آن عذاب میکند و شبهه نیست در آنکه جمع
اعظم از بنی اسرائیل بکلی و ابا کرده که کعب بن اشرف و مالک بن صیف و حیی و احطب و فنحاص و غازر و ابن یهودا نزد
حضرت رسالت آمدند گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که مرسل بر پیغمبری فرستاده و کتابی بر تو داده و خدا با ما عهد کرده است که
ایمان نیاریم بهیچ کس که دعوی نبوت کند تا آنکه قربانی بیارد که آتش آنرا بخورد اگر تو در دعوی صادقی قربانی بیار که آتش آنرا
بخورد تا ما بتو ایمان آریم جواب فرمود که **الذین قالوا** بدرستی که آن کسانی که گفتند **ان الله عهد**
الینا بدرستی که خدای عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی در توریت ما را امر کرده **الا نؤمن لرسول** آنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق
نکنیم فرستاده را **حتی یاتینا بقربان** تا وقتی که بیارد بما قربانی که **تاکله النار** بخورد یعنی بسوزاند آنرا آتش مراد آنست که تا حینی
که این معجزه که حاصل ما نبی اسرائیل تا روز قیامت شود در اخبار آمده که اکل قربانی برای بنی اسرائیل حرام بوده و آنرا در وسط خانه

نهاده و پیغمبر از مانده در میان از خانه ایشان مناجات کرده و عظمای بنی اسرائیل از خارج خانه مهیا در پیش آمده و نزول نموده
تا وقتی که قربان متبول شدی و حکم غنائم بر چیز بودی و علامت قبول آن بود که آتش سفید بود و باد از هیب آنا سهل فرود آمدی
و در قربانی بجدی و نسوختی پس جهود آن سکت کرده نوبت مذکور است که چون پیغمبر مکرر کرده که قربانی بر صدقه و آن از
مغزیات و اباطیل ایشان بود زیرا که اکل نار قربان را موجب ایمان جهت بکر بجهت آنکه معجزات پیغمبران معجزه و سایر معجزات بکر
یکسان خواهد بود در وجوب ایمان و مقصود خواهد بود و وجوب ایمان معجزه خاص سوی کفته که اکل نار کمتر نبی اسرائیل
را مکرر بود در توریه که هر که دعوی نبوت کند و شما را بر آن دعوت کند تصدیق او مکنید تا آنکه قربانی بیارد که آتش نازل شود
مکر کاهی که مسیح و محمد بر شما مبعوث شوند که بعد قربان باید ایشان بگروید و از ایشان مطالبه آن مکنید و ایشان آن پیغمبر را از
حکم سابق استثنا کرده از ایشان طلب قربانی نکرده حق تعالی از او ایشان کرده فرمود که **قل** بگو ای محمد **قد جاءکم** بتحقیق که آمدند
بشما **رسل من قبلی** فرستادگان خدای چند از ظهور من **بالبینات** بمحقق روشن که موجب تصدیق ایشان بود در دعوی من
چون زکریا و یحیی و عیسی **وبالذی قلتم** و بکسی آمده بودند بدین که شما گفتید یعنی قربانی بر حسب که مدعای شما است همچنانکه زکریا
و یحیی **فلم قتلتموهم** پس چرا کشتید ایشان را یعنی که زکریا که صاحب مذبح بود و پسر او یحیی را **ان کنتم صادقین** اگر هستید راست
گویان که شما بعد پیغمبر صاحب قربان باید کرد خدا و مراد اسلاف یهود که معاصر حضرت موسی بودند و خطاب با ایشان جهت آنست
که عمل اسلاف خود راضی بودند و عرض آن که اگر موجب تصدیق ایشان مجیء آنان است و معجزات و قرآن و اتیان
از ایشان با وجود همین است که او این نوع معجزه نیاورد چرا ایشان را ایمان نیاوردند با آنکه او این معجزه را با معجزات دیگر ایشان
مزدوج و مقرون کرده اورا کشتند و اولاد ایشان که معاصر عهد تو اند بان راضی اند **فان کذبوک** پس اگر تکذیب کردند ترا
ملول و محزون مباش **فقد کذبت** بتحقیق که تکذیب کرده شده اند **رسل من قبلک** فرستادگانی که پیش از تو بودند با آنکه
جاءوا بالبینات آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر **والزبر** و صحایف زاجر و زواجر حکمیه **والکتاب المنیر**
کتاب روشن کننده حلال و حرام یعنی توریه و انجیل و زبور هم بودست و این کتابیست که مقصود باشد در حکمه ماخوذ از نور است التی
اذا جعلته و با معنی زاجر ماخوذ از زبر است اذا زجرته و کتاب در عرف قرآن انجیزیست که مشتمل شرایع و احکام باشد و ظاهر در مواضع
قرآن کتاب و حکمی متعاطف واقع شده اند و عرض از این آیه تسلیه رسول است باین وجه که ای محمد تو هم مکرر و امر وی بخاطر عالم جمع بسیار
از بکه ایشان تصدیق نمیکنند و ترا تکذیب میکنند چه بدرا ایشان نیز پیغمبران خود را صادق الوعد میدانستند و با وجود این
میکشتند پس بجهت که معجزات بیشمار از سماوی و ایشان تصدیق و تکذیب معجزه قربانی را با ایشان و آشکار اکثری نیز تصدیق نمیکنند و تکذیب
و عناد جهود و لجاج ورزند مانند پیغمبران سابق که این نوع معجزه را با ایشان نمودند و ایشان در صدد قتل ایشان در آمدند پس چون که ایشان
از روی عناد و انکار اقتراح این معجزه میکنند از نیز بجهت رضوح حق حقیقت تو بتیان و صحت از جهت اجابت مقترح ایشان نکرده و ترا
رضه دایم در بودن از معجزات ایشان پس ایشان را با اکل که ما سوا دعوی ایشان خواهیم بود سوره موت چه **کل نفس ذائقة الموت**

نسبت ظلم بعلام عالم

قربانی ساختن که آتش آنرا بخورد

هر نفسی چیزی مرکب از روح و عبدست برای و مصدق و یکدیگر میبوی زهبات دای اهل کتیب و ایمان تصدیق کنند بما این شریعت بخشد
و بجزا و سزای خود برسد در مجمع آورده که مراد بذوق و نفس موت یا نزول موت یا زلال حالت و مکاره نفس دانوات و نزد صفی مراد آنست که
هر نفس دایم مذهب موت و بدلیل سکرات آند لهذا مع حقا ذا لها ما حدهم الموت و حوا علیه السلم لتشوا موتاکم شهادة لا اله
الا الله و ظاهر این دلالت بر آنکه هر نفس دایم موت و اگر بمقتول باشد چه قتل اموتی که اهل حق نیست مقابل میت و گویند مراد موت
اینجا انتهای جیوت در قبل از آنرا و اهل آنند زیرا که موصاف کبر حق از او منتفیست **وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ** و جز این نیست که
تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را از خیر و شر **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز از قبور چه دنیا کار عمل نه دار جزا و اجر عمل کردن
و لفظ توفیه مشعرست بر آنکه کاملان که کملاء قبل از وقوع قیامت بعضی از اجر اعمال را میبینند و مؤید اینست قول علیه السلم الدنیا
مزرعة الآخرة و من حدیث الدنیا مصدر الآخرة و مبنی بر آنکه **فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ** پس هر که دور کرده شود از آتش دوزخ **وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ**
در آورده شده بهشت **فَقَدْ فَازَ** پس هر آینه رستگاری یافت و مراد بسیار زحزحه در اصل لغت تکریر زحاست که بمعنی جذب و جلب
بسوی خود میباشد و بسیار بطلان آنحضرت رسالت مرویست که من احب ان یزحزح عن النار و یدخل الجنة فلتدرکه المنیة و هو یؤمن بالله
و الیوم الآخر و یأتی الی الناس ما یحب ان یؤتی الیه یعنی هر که خواهد که دور کرده شود از دوزخ و در آورده شود بهشت باید که در دنیا
او را مرگ در حالتی که او گرویده باشد و مصداق آنست حذر از روز آخرت و بر رسان آن نوع سلوک کند که دوست داشته باشد که با وی چنان
مراد آنست که در حین نزول موت بر صحابه نظر کند حقوق الله و حقوق الناس موجب باشد **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** و نیست زندگانی دنیا مگر
لهات و تجارت آن **إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ** مگر خوردنی از چیزهائی که فریب دهنده است و باز رساننده غرور مصدر است بمعنی اسم فاعل
کار مراد تشبیه چون تجارت و دنیا بمتاع مدلس که مشتری او را غرور است و مدلس آن سطلا بمعنی زندگانی دنیا و تجارت آن مردم
را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا گردند هر آینه عارف شوند بآنکه جمیع آن از دو سوی بدو آن نیست مگر آنکه اثر او آخرت آنجا
که آنها طلب آخرت کند پس آن متاع آنست که غرور و در آن دلالت بر آنکه اثر مشیر آخرت بهتر است از جمیع دنیا
لهذا حضرت رسالت مرویست که موضع سوط فی الجنة خیر من الدنیا و ما فیها موضع تازیانه از آن بهتر است از دنیا و آنچه در میان آنست
باید که بزندگانی دنیا و تجارت نایل دار از فریب نخورد و بسوی توجه او نمیباشد اسباب آخرت باشد چه آن نعیم کثیرست و این متاع حقیر
در حدیث که در روزی رسول خدای صلی الله علیه و آله بر بزغاله مرده گذشت با اصحاب گفت کیست که این را بدرهمی خریده
یا رسول الله چه کنیم بدرهمی یا بر سلیم نمی ارزد دیگر چه کار دارد و بهیچ کاری نمی شاید و مورد بعد که دنیا از مصدر آن جز از روی جنس
نیست و مرویست که این ابیات منسوب امیر المؤمنین علیه السلام است **تَزَوَّدْ مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ رَاحِلٌ** و بادر فان الموت لا شك نازل
تَعِيشُ فِي الدُّنْيَا غَرُورًا وَحَسْرَةً و **تَنَالُ فِي الدُّنْيَا مَحَالًا وَبَاطِلًا** **أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا كَمَنْزِلِ رَاكِبٍ** **أَرَاحَ عَشِيًّا وَهُوَ فِي الصُّبْحِ رَاحِلٌ**
آورده اند که صیاد جهت مهاجران بدینه اهل شرار دست خدری مال و متاع هر یک که در مکه داشتند در اگرد و میسر و چند
و هر کرا از ایشان که در راه بدست می آمد تعذیب میکردند و بر نفی را بقتل میرسانیدند حق سبحانه جهت تسلی و مصابره بر ایذا و اذیت کفار اهل

ایمان از اخطار میفرماید که **لَتُبْلَوُنَّ** بخدای که مستمال میگردید و شوید **فِي أَمْوَالِكُمْ** در مالهای خود بنقصان و تلف **وَأَنْفُسِكُمْ** و در
نفسهای خود بآفت کفار و غیر آن از امراض و علل **وَلَتَسْمَعُنَّ** و هر آینه بشنوید **مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** از آنکه کتاب دیانت داده اند
مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری **وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا** و از آنکه اشرک نیز کسی از آن اوده اند **أَذًى كَثِيرًا** رنج بسیار و سخنان
که موجب رنجش خاطر باشد و هم نسبت به جنس شما و هم نسبت بحضرت شما از هزل و رکیکه کرده که مراد بالذین اشرکوا اکثر اشرکوا است و اتباع
آنکه رسول و اصحاب را هجو کردی و مشرکین را بر دشمنی مسلمانان تحریص نمودی و غزل گفتی و در آن ذکر زنان مسلمان کردی و آنها را
با این نوع ایذا رسانیدی تا آنکه جمع کار او را کفایت کرد و بدست بعضی از صحابه کشتند و نزد بعضی آنست که سبب رسول ایشان بود که
رسول را سه دست ابوبکر مخاص بر عازر او را و شاه او را و ایشان را دعوت کرد و بمار و زکوة ترغیب نمود و ابوبکر را گفت خدای
تعالی حاجت بما که از ما چیزی میخواهد ابوبکر گفت که خواستم تیغ جواب او را زدم هم سخن رسول را انکار نمیکنم و هیچ نگفتم و از کشتن جمع
از ایذا فرستاده که هر آینه شما را امتحان کنند در مالها که نقص و تصرفات و خسارات و نقصان بجهت مصیبات و آفات و در تنهای شما امراض
و اسقام و قتل و اسر و جراحات و سایر مصیبات و نکبات و محاین و مناعی و بشنوید از اهل کتاب سخنان ناخوش و غم دهنده
رسول و طعن در دین و اغرای کفره بر ایذا و آزار کفار که این اخبار باشماع کلمات مکروهه قبل از وقوع آن تا موطن نفس خود
کند بر صبر و احتمال آن و مستعد لقای آن شوند و بر آن مصیبات بر ثبات ارهاب امتیاز کند **وَإِنْ تَصْبِرُوا** و اگر صبر کنید بر آزار
این کفره **وَتَتَّقُوا** و بپرهیزید از مکاره ایشان و از آن استقامت جستن کنید **فَإِنَّ ذَلِكَ** پس در آنچه که از صبر و اتقا **مِنْ عَزْمِ**
الْأُمُورِ از اشتراکهای دین و درستی نشانهای بشارت آن و یا از حقایق امانت و در آنرا گفته که معنی آنست که صبر و تقوی از مهمات
امور است یعنی از امور معزوم که در آن جزم است عزم بر آن یا از آنچیزیست که عزم کرده است خدای بر آن یعنی امر کرده و مبالغه نموده در آن عزم
اصل ثبات رایت و نفی تا انقضای کند مراد آنست که صبر و تقوی عزیمت از عزیمات خدا که بآن جارت شما را که انقضای آن تا ابد
صدور از آن خبر میدهد از نقض عهد و میثاق اهل کتاب بقوله **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ** و یاد کن ای محمد وقتی که فرا گرفت خدا در آن **مِيثَاقَ**
الَّذِينَ عهد و پیمان آنکه **أُوتُوا الْكِتَابَ** داده شده اند توریة و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مصمون آنچه که **لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ**
هر آینه باید که آنان بیان کنید کتاب را برای مردمان یعنی وصف محمد را که در آن مکتوبست برای مردمان و روشن گردانید **وَلَا تَكْتُمُونَهُ**
فَنَبَذُوهُ و پنهان ندارید آن وصف را و حفظ و اثر کنید و او عود در هم و کلام بخطاب مجوز اند و طریق حکایت از مخاطب ایشان یعنی خود جمله
اخذ میثاق کرد از اهل کتاب باین وجه که ایشان را گفت بیان کنید صفت پیغمبر را و آنرا بنویسید **فَنَبَذُوهُ** پس بر میدانستند کتاب
یا جمله را **وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ** از پس پشت خود و در آن ظهور مثل در نزد اعتداد و عدم التفات و قبض است نه حقیقی و التفات
بین الشیئین کما قال حملته بین عینی و الشیئ بین عینیه ادات که اهل کتاب اصلا اعتنا نکردند و التفات ننمودند و آنرا
ضایع و مهمل گذاشتند و عصیان کردند **وَاشْتَرَوْا بِهِ** و خریدند و بدل کردند بآنچه اخذ میثاق بر آن بود **ثَمَنًا قَلِيلًا** بهای اندک
را یعنی بدل آن اخذ حطام دنیا کردند و اعراض کردند و آن مأکل و مشرب و مدارای اجبار و اسافل بود که هم سال اعلام و مشاهده کردند

وسیر رسید که اگر حق تعالی را اظهار کند از آن بحر دو ماند فیسئلونه یعنی چیزی که بجز بدیع بدیع بیکت و نیم جاودانی
را بحطام فانی و اختیار میکند استفتا یا از فعل یا از فعل و بجهت از تحقیق عذاب الیم و عقاب وجیع میشوند در آیه دلالت است بر وجوب
اظهار حق و تحریم کتمان چیزی در مسند بحث بیان دین و احکام و فتاوی و شهادات و غیر آن از اموری که مختص اند علما بآن
و در تفسیر جوینی از انس و ابن عباس روایت کرده که حکیم بن عمیر از انجیل خبر از روایت کرده از علی بن ابی طالب صلوات الله علیه شنیدم که میفرمود
ما اخذ الله علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا حق و اگر نه بر اهل جهل تعلیم کردن تا آنکه فرا گرفت اهل علم
که تعلیم دهند و بعد از آن جهل بعد بر ای مرتبه بیان کرد و محمد بن حنفیه گفته که حلال نیست عالم را که بر علم خاموش شود و جاهل را
که در جهل ساکت گردد و بعد از آن در حق عالم بر آیات تلاوت کرد و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب الآیه و در حق جاهل آن
را بر خواند که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و از قتاده نیز روایت است که این مذکور برای بیان عهدیست که خدای تعالی گرفته که
آنچه دانند بگویند و پنهان نکنند چه گمان آن مودی بهلاکی تادیب بر و لجاجت و هر که عالم بخلاف اسمای است خواه قرآن مرد انجیل
و خواه قرآن که احکام و اوامر و نواهی بیان رسانند و اخفای آن نکند تا بمنافع و عقاب اخروی گرفتار شوند و صدا از خصلتی دیگر
از خصال ذمیمه اهل کتاب بیان میکند بقوله لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد آنانرا که شادی میکنند بما اتوا بآنچه آمدند بدهی
کوشد از نوشتن هدیه تو فیحبون ان یحمدوا دوست میدارند که ستوده شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکرده بعضی روایات آن که در حق آنحضرت
را برای دعوی که در توریت است که بلکه صد آنرا با اهل اسلام تمسک و با وجود این چشم داشت محمد و ستایش داشتند اسلام را
گویند در حق ایشان که اعلم علمای عصر و افضل احبار اهل کتاب اند فتاده گفته که یهود مدینه نزد پیغمبر آمدند و گفتند یا محمد ما
ما ترا میشناسیم و تو ایمان داری در قلوب ایشان خلاف این معنی بود مسلمانان را بمحبت ایشان گمان که حق تعالی بر رسالت و نبوت
پیغمبر صلی الله علیه و آله از احبار اهل کتاب حکمی از احکام توریه پرسید ایشان آنرا مخفی داشتند و سعی دیگر بخش اعلام کردند و جان فرا نمودند
که بر آن چیزی داده اند و با وجود آن در ترغیب داعیه استحقاق داشتند ابن زید گفته که یهود با اهل کتاب
نفاق بودند و نماز صلوة و صوم میکنند بخش انبیاء الله و اهل الصلوة و الصوم نامند و احترام ایشان کنند و زبان بمحبت ایشان بگشایند
حق تعالی ایشان را بر ریا و نفاق ایشان و کردن معنی آن که یهود و نصاری دانستند که سایر ایشان کنند و لطال ایشان را بحمد از تکذیب
ایشان اولی و از ابن عباس و ابو سعید خدری منقول که جمعی منافقان در عهد رسول گفتند که اگر غزای باشد ما بهود و مسلمان و پیغمبر
و با اصحاب او کار از کنیم چون وقت غزا رسید تخلف کردند و بازار آمدند و عذر تخلف شان مسلمان بودند کما لم یفرحوا
بمقعدهم خلاف رسول الله و چون رسول الله از ایشان مراجعت کردند ایشان باعتذار گشودند گفتند که ما را چیزی مانع نبود و ما شاد
اگر چنین امری ما را سلم نمیشد در ملازمت تو جهاد میکردیم کتوله لم یمنعوا ان تنفق منهم نفقاتهم و با وجود این توقع تحسین داشتند
ایشان بیان زده ایشان زده آمد در قوله فلا تحسبنهم تاکید لا تحسبن الذین فرحوا و قوله و الذین صفت چون منقول است و قوله بمفازة
من العذاب منقول تاکید و معنی آنست که البته تا جبار ای محمد آنانرا که در حال شادمانی میشوند بآنچه کردند از تخلف و کتمان حق

تهدید علی علماء الدین یعلمون بالعلم

یا مسند و عمر مجموع و مفعول با او توقع شایستن برای که اهل رستن از عذاب دنیا چون قتل و بلاء و ذلت و قبول جزیه بر بیان منصوب اند که
مفعول ثانی تحسبن است بر حذف مضاف و یا مفازة بمعنی فاعل که آن فاعل است بمعنی فائز کامیاب و رستگار و ابن کثیر و ابو عمرو تحسبنهم
بیاء خوانده اند و فتح یا و اسم موصول فاعل ان و در ثانی بضم یا بر آنکه فاعل و مفعول احدهما محذوف باشد و هر دو مفعول بمعنی دال
بر آنکه رجل و لا تحسبن الذین بمعنی چون با اتوا لا تحسبن انفسهم مفازة یعنی با آنچه چنین اند اما آنکه ستاده اند بآنچه مال ایشان میکنند
از کفار هست بمعنی که رستگار کردند از آتش دوزخ و لهم عذاب الیم و مر ایشانرا است عذابی دردناک در روز رستخیز چون کفر و تمرد ایشان
و لله ملک السموات و الارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه مالک امور عبادت و مرزوق اعمال ایشانست از بحر و اسرار بر آنند
و الله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از شیوه ابرار و عقوبه اشرار و غیر آن از اهل اعمال و اقدار تصرف و حکم امور میکند قدیر توانا
آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی چه بود ایشان حدیث ید بیضا و عصا با معجزات دیگر در بیان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی
سوال کردند احیای موتی و ابرای مرضی بار گشت پس بجان بنی صلی الله علیه و آله آمده گفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم
و طلب معجزات تو که محمدی بدین حالت ستاد اگر کوه صفا از ساری ما را علامت جانکی معبود تو دانیم حق تعالی ایشان را فرستاد که اگر شما
طالب ایمان خدائید ان فی خلق السموات بدرستی که در آفرینش آسمانها و انچه در وی است از صنوف عجائب و الارض و در آفرینش زمین
و انچه در وی است از انواع عمرانات و اختلاف اللیل و النهار و آمدن شب و روز با اختلاف ایشان در روز و ظلمت با نقصان و زیاده لآیات
هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوائب حس
و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و خفایای آثار وافی باشد و اقتصار بر خلق سموات و ارض و اختلاف لیل و نهار جهت آنکه
تغییر ساطع است دلالت دارد بر امور متعرض جمله انواع تغییر چه تغییر یا در زمان شیء است چون تغییر لیل و نهار و یا در حیز شیء چون تغییر
عناصر بتبدیل صور آن یا در خارج از شیء چون تغییر افلاک بتبدیل اوضاع آن و لهذا از حضرت رسالت مرویست که ویل لمن قرأها
و لم یتفکر فیها وای مر آنکسی را که این آیت بخواند و در آن تفکر نکند و در مجمع آورده که وجه دلالت خلق سموات و ارض بر وجود واجب
الوجود لذاته و قدرت و علم او آنست که وجود هر دو متضمن امر حادث اند و هر چه منفک از حادث نیست حادث و محدث را ایجاد
از محدثی که احداث آن کند و موجدی که ایجاد آن نماید پس وجود و حدوث ابر هر دو دال بر آنکه ایشان را محدثی و قادری هست و اختلاف
ایشان با آنچه در آن ابداع غریبه و امور حادثه بر طایفه انتظام و انساق دال بر آنکه مبدع ایشان عالم بالذات زیرا که صدور فعل منتظم
صحیح نیست مگر از عالم بحقایق که ایجاد صحیح نیست مگر از قادر و نیز دلالت دارند بر آنکه صانع ایشان قدیم و ازلی است زیرا که اگر محدث
محتاج باشد بمحدثی پس مودی بتسلسل گردد و در وجه دلالت بر قضاء لیل و نهار آنست که تردد ایشان مقدار معلوم که زیاده و نقصان
و افضل از آن نمیکردند و متصل هر یک از ایشان دیگری در زمانی و زیادتی هر یک از ایشان از دیگر در وقتی دیگر و از دیاد احدهما مقدار نقصان
دیگری دلالت ظاهر است بر آنکه صانع ایشان قادر و حکیم که گرد عجز و سهو و امور کبریائی او نمیشوند عطای ابن ابی رباح روایت کرده که کنت با عبد الله بن عمر
نزد عایشه رضی الله عنها بیامدیم خبر دهید ما را بچیزی عجیب از امری که از رسول خدای دیدی گفت آنحضرت شبی در آمد نزد من و با من استمتاع

در اول

اشتغال داشتی شبی از شبها که نزد من بود در بستر آمد و بخفت و پهلوی خود را ملصق پهلوی من ساخت هنوز عضو او در تحت کرم نرسیده
بود که گفت ای عایشه اجازت مرا از من میخواهی که بعبادت پروردگار خود مشغول شوم گفتم یا رسول الله من ترا بسیار دوست دارم و میدانم که
ترا میخواهم چگونه اذن ندهم پس برخاست و جامه در بر شد و وضو ساخت و در نماز ایستاد و چندان گریست که آب چشم او بر جامه
او ترکرد و صبا از آن نشست و بحمد و ثنای حق مشغول شد و بگریست تا آنکه آب چشمش ریش را ترکرد و باز بگریست تا آنکه
پهلوی او تا ناصیه طلوع کرد
و بلال آمد تا او را بنماز بامداد خواند پس گفت یا رسول الله چرا میگریی و حال آنکه حق تعالی گناهان گذشته و آینده ترا عفو کرده
گفت یا بلال الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر جواب داد که افلا اکون عبدا شکورا آیا من بنده شاکر نباشم و چگونه نگریم و حال آنکه
حق تعالی امشب آیتی بر من نازل ساخته زان آیت که ان فی خلق السموات والارض و بیل لمن قرأها و لم یتفکر فیها و بنوازانحضرت روایت
کرده اند که ویل لمن لاکها بر و بگفت و لم یتأملها و ای بر آنکسی که این آیت را در میان هر دو فک خود بخواند و تامل در آن نکند پس آنگاه
روایت کرده که رسول خدا فرمود هیچ آیتی بر من بلیغ و چنان چنان سخت نفرود که این آیت و بعضی در تفسیر خود باسناد خود از محمد بن حنفیه
نقل کرده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون حضرت رسالت صدر نبوت و خواستی و سوال و مودی و صدا از زمین
در آسمان کردی و گفتی ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب الذین آن صاحبان
اسند لالت میکند بر توحید و علم و قدرت و وجود واجب الوجود بخلق سموات و ارض و اختلاف لیل و نهار تا بدانکه از روی خلوص
یذکرون الله یاد میکنند خدا را قیاما در حالتی که ایستاده باشند و قعودا و وقتی که نشسته باشند و علی جنوبهم و در آن زمان
افتاده اند بر پهلوهای خود بدانکه قیام و قعود و علی جنوبهم احوال ثلاثه اند بمعنی قائمین و مضطجعین علی جنوبهم عرض این دو امر ذکر
دایم یاد کرده شد و پیوسته در دریای محبت مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره و در حدیث آمده که من احب ان یرتع فی ریاض الجنة فلیکثر
ذکر الله هر که خواهد که بچرد در روضهای بهشت باید که ذکر خدا بسیار کند و علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل کرده که مردی از دیگر مردمان
که در هیئت سر کار میگذارند بحضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله گفت ان لم نستطع فقاعدا ان لم نستطع فصلی
حیث قوی ایما و ابن سنانی تفسیر اول آنست چه وصف ایشان بذکر در احوال ثلاثه مانع صلوة نیست و ابن جریر و قتاده نیز بر این اند
یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاس داری میکنند بر نعمت و قیام که قوام معیشت بدانست و در قعود که باید داری صحت در آنست و در سجود
اضطجاع و منام که اسباب تمام بسیار است و نزد علمای محققین مراد ذکر دلست زیرا که در اول ذکر لسانی مذکور است اما ذکر دل از قوت
و قصور نمی باشد پس مراد از این صاحبان دل اند که مشغول ذکر دل باشند و حالتی که ایستاده و حالتی که نشسته و حالتی که افتاده
قاعد زیرا که بعضی از ایشان از ملازمت و علی جنوبهم بجهت آنکه از صاحبی و یا امام ایشان را خدمت و قاعد زیرا که قوت
و علی جنوبهم بعضی آسوده گشتند در بارگاه و جد و حال و رکاره از بیداری و حال ویتفکرون و اندیشه میکنند از روی استدلال
فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها و زمینها و در اجرام عظام و ابداع صنعت آن تا آن اندیشه این نزد او میباید بصانع قدیم
و صنع حکیم و بحث است که متفکر در صنایع الهی افضل عبادات است کما قال النبی صلی الله علیه و آله لا عبادة کالتفکر چه عبادتی همچو تفکر نیست

چه از مخصوص قبیل است که از شایبه ریا مصونست و نیز مقصود از آن چیز تفکر در بدایع الهی تا از آن بر بدیع صانع آن جناب
در روایت آمده که داود علی نبینا و علیه السلام در مناجات گفت رب لم خلقت الخلق یا خدایا چرا خلق میکردی برای چه آفریدی
ندا آمد که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف من گنجی بودم پنهان پس دوست داشتم که شناخته شوم پس
خلق را آفریدم تا مرا بشناسند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت که رفتم رجل مسلمی علی فراشه از رفع راسه فنظر الی
السماء و الصحو فقال اشهد ان لک ربا و خالقا اللهم اغفر لی فنظر الله الیه فغفر له یعنی وقتی که بنده بر فراش خود بیاید
باشد چشم سر بر آسمان کند و نظر در آسمان و ستارگان کند پس گوید که گواهی میدهم که ترا پروردگاری و آفریدگاری هست بار خدایا
بیامرز مرا حق تعالی نظر رحمت در او کرد و داود پیامبر را هدایت دلیلت و افضل اصول و فضل آن در کشاف آورده که
مردی بود از بنی اسرائیل که سی سال در صحرای زاهد میکرد و حق تعالی در عرض ابر مرغ قطعه ابری بر بالای او داشت بود که مرغ
سایه می افکند و با او چون از بنی اسرائیل بود که مشاهده او کرد بطاعت قیام مینمود و در دین من آن قطعه ابر سایه بر سر او میفکند
شکایت این حال را با مادر خود عرض کرد گفت میگریزد تقصیری در عبادت واقع شده گفت هر لحظه میرسد که در دین مدد فتوری و
قصوری در طاعت من راه یافته باشد گفت لعله نظرت مرة الی السماء و لم تعتبر شاید که تو یکباری نظر باسمان کرده باشی
و تفکر در آن نکرده چنانکه آن بود انشا گفت لعله ما ملت شاید که بجهت همین باشد که تو گفتی و در خبر آمده که سفیان ثوری در
در بنای ابراهیم علی نبینا و علیه السلام دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن سر سوی آسمان کرد چون ستاره بنظر او در آمد بینا
و بیهوش شد از طول حزن و فکرت چون از مجرای او روان شد و در اخبار آمده است از اهل البیت علیهم السلام آمده که آیه در شان
متهجد است که در شب حالتی که حضرت عزت قیام مینماید چه در حال قیام و قنوت و قعود و صدا فراغ از نماز و تو
مینشیند و در تعقیب آن و بعد از تعقیب پهلوی راست بگذارد و دست را در زیر سر مینهد و از روی تعجب تفکر میکند در
چگونه حق تعالی بر هفت کره مطبق بدون عماد و ستون و هوا بر افراشته و بر فرش تمام از ستارگان آراسته و معلق و نیز بر
و بر یکدیگر نهاده و با انواع حیوانات آباد کرده و با صنایع نباتات پیراسته و بچشمهای آب روان زنده داشته و بجهت این آنچه
مشتمل بعقول بندگان صانع قادر عالم و قدیم ازلی واحد و الوهیت بحق نپذیرد و بواسطه این عجائب بندگان
نظر ایشان درخواست از هیبت بحضور می آیند و از غلبه شوق و فنا حال او را در خاطر خود در می آورند و او را از منزله محاضرت شاهد
کرده اند از روی تضرع و زاری با و خطاب میکند که ربنا مقول قول اند که در سای بیتکو و رقا لین بنا یعنی تفکر میکنند در حق
قایل این قول اند که ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلا از روی باطل و باد حالتی که
که باطل است و مشار الیه هذا خلق است کاهی که مراد از آن مخلوق باشد ای ما خلقت المخلوق من السموات والارض و یا متفکر فیه یعنی
نیافریدی آنچه در و متفکر کرده میشود باطل و اسمان و ارض است که بمعنی مخلوق و مراد بباطل که صفت مصدر محذوف یا حال از امور
خلقت عبث است و بازیچه و هزل که مقری از خلق است بمعنی از عبث و ضایع نیافریدی بدون دعاء حکمت بلکه آفریدی از محض حکمت و طبیعت

کار سلوک ایشان که مبدء وجود ایشانست رسید مباشر ایشان و دلیل ایشان بر معرفت تو وحدت اما و طاعت تو تا بجهان برسند
بجوار ابدیه و سعادت سرمدیه در جوار تو بعد از آن تنزیه از مشابهت ذات مقدس لایق و لائق و مستحق اوست و میگویند سُبْحَانَكَ
پاکی و پاکیزگی ترا است ما که هیچ چیز را باطل بیافریدی فَقِنَا پس نگاه دار ما را بحمایت لطف خود عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش
دوزخ بجهت اضلال ما نظر کردند در خلق تو و تقصیر ما در قیام بوظایف تو و در آنچه مستحق آنست سبحان مصدر فعل محذوف است سبحانا
سُبْحَانَكَ یعنی پاکیزه میدانیم پاکیزه دانستنی ترا از هر چه لایق ذات متعالی تو نیست و مناسب ذات قدس تو نیست و ما جاهل و
این جمله معترضه است و قایل داد لالت است بر آنکه علم ایشان مانع چیزی که سبب آن اسمانها و زمینها آفریده شده حاصل
ایشانست بر استماده و در مجمع آورده که در آیه دلالت است بر آنکه کفر و ضلال و قبایح از ایشان صادر نیست زیرا که همه این ها کمال
بلا ملاحظه حق تعالی نفی آن سوی کرده بجهت آنکه اولوا الالباب که راضی باقوال ایشانست پس واجب است که حازم شوند بر آنکه همه
قبایح و اقبایح مضاف و نادر سحانه نیست بلکه از و منفی است و اولوا الالباب که منکر کنندگان در ربع ضایع علم بیان بوسیله
رسیل خبر میکنند که رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ بدرستی که تو از روی عدل مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر که را در آری بدوزخ
فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ پس بدرستی که خوار و رسوا کردانیدی او را معتزله بر این قول تمسک مستانه است تا تنبیه باشد و مذهب
ایشان و ظلم و قبایح آن و در این اشارت باشد بعذاب و حالی انقطاع است وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را از اهل حدیث و
و کافران از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان از طغاه و عصاه مِنْ أَنْصَارٍ یاری کنندگان از روی معاونه و قهر و عذاب را از ایشان
مدفع سازند مر ظالمین را چیزی است و وضع ظاهر در موضع مضمر بجهت دلالت است بر آنکه ظلم ایشان سبب است برای دخول
ایشان در آتش و انقطاع نصرت از ایشان در حال حیات از آن و از قوت نفی شفاعت عصاة اهل اسلام لازم می آید چه حصر نصرت
مقهور و شفاعت بر وجه مسلم و خضوع و تضرع است بخدا و مؤمنان مختلف کمر از ظالمان اهل کبیره باشند نه عصاة اهل ایمان و
صدور شفاعت از حضرت رسالت برای مؤمنانی که اهل کبایر باشند مجمع علیه جمیع امت است و احادیث صحیحه متواتره در این باب
و از بخاری در صحیح از انس بن مالک روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که بعضی از امت من باشد که بعد از آنکه تمامی در
دوزخ بوده باشند از شفاعت با ایشان رسیده از دوزخ بیرون آیند و بهشت در آیند و بهشتیان اهل الجنة یعنی نام
ایشان را بهشتیان جهنمیان یعنی کسانی که منسوبند بجهنم و معذب شدن اند بعذاب آن و ابو سعید خدری از آنحضرت روایت کرده
که جمعی را از دوزخ بیرون آرند که از فرط سوختن مانند انگشت سیاه شده باشند پس ایشان را که اهل الجنة گویند در آن نهر
خود را شسته و سوی داده اثر سوختن از ایشان زایل گردد و همه آزاد بهشت داخل شوند و این روایت بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل
کرده اند و نیز از آنحضرت روایت است که اخرجوا من شفاعتی لاهل الکبایر من امتی فیخرجون که شفاعت خود برای اهل کبایر که از
امت من باشند و امثال این اخبار بسیار است و کسانی که تنزیل آیات تاویل میکنند مانند انس بن مالک و سعید بن مسیب و قتاده و این
جریر ایشان را مخصوص میدانند باهل کفر بر مشابهت اهل ایمان باشد و تردید که لیشان خزی میکند بجهت دخول معنی از بجهت

و نظایر نیست بکفار و استحیا نیست معصیت است و بنا بر معنی اول اخزیتم مشتق است از خزی و نظیر این است قوله و لا تخزون فی ضیفی و معنی
ثانی مشتق است از خزایه یعنی استحیا و بنا بر الکنایه بر عموم خود باشد مانند کریم یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نخواهد بود در روز که مراد
بالذین آمنوا معه اهل تقوی اند که نخزی عذاب نیست و در کشاف آورده که معتزله بر تخصیص است و در رساله اعتقادیه ابو بکر محمد مذکور است که اعتقاد
ما آنست که دوزخ دار هوان و دار انتقام است مر اهل کبایر و معصیت را و همچنین در آن محل آمده که اهل سنت و اهل توحید و سلیم شدند
از آن بیرون آیند و در روایت آمده که همچنین را از اهل توحید الموحدین و جهنمیان اهل شدن در آن بکلی از خروج ایشان باشد از آن نار الجحیم
معصیت ایشان باشد پس بنا بر این و امر آخر از وقت دخال محصور خواهد بود و اهل کفر و شرک چنانکه کفر است از اقوال الیهود و مالک و قوله رَبَّنَا ای
حکایت قول اولوالالباب است یعنی کسانی که تفکر میکنند در خلق آسمان و زمین و میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا بدرستی که ما سَمِعْنَا مُنَادِيًا شنیدیم منادی
زننده را که باشکار يُنَادِي میخواند مر ما را لِلْإِيمَانِ برای گرویدن بر وحدانیت تو و اتباع رسول تو و اوامر و نواهی تو و اتباع فعل و سمع
زننده را که باشکار مسموع بحذف لام صرف سمع است نه مسموع و در این مسامحه است که در اتباع فعل و نفس مسموع نیست در تنکیر منادی و اطلاق آن
حذف مسموع بحذف لام صرف سمع است نه مسموع و در این مسامحه است که در اتباع فعل و نفس مسموع نیست در تنکیر منادی و اطلاق آن
مسامحه بر و تقیید آن بایمان معظم و تفخیم شان منادیست چه هیچ منادی اعظم از منادی ایمان نیست و بکر آنکه کرمه بن صهار نیز هم از قبیله
نفس و مناد دعا و مناد آن منادی بالی و لام است بجهت دلالت آن بر تضمین معنی انهاء و اختصاص دارد منادی محمد صلی الله علیه و آله
از محمد و بکر فرظی و قتاده و روایت کرده اند که دیگر اذن رسول الله را بیافتند و اما سعد کر فرا استیذان او و اگر چه مهر و آنچه
و تایید قول اول استیذان او با آنکه کسی که قول مهر و دعوت او بار رسید جایز است بگوید سمعنا مناد یا و اگر چه رسیل نخوانند و قتاده گفته که
خوف این معنی را مر مؤمنان جز و آخر حکایت کرده اما اجابتها سمعنا قرا اعجا الایزر لما آخر قوله سمعنا مناد یا ینادی للایمان
أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ حرف جر در آن مقدر است ای بان آمنوا یعنی بدانکه بگروید بپروردگار خود و میتواند بود که آن تفسیر باشد یعنی
بدانکه بگروید بپروردگار خود میتواند بود که آن تفسیر باشد یعنی بدانکه بگروید بپروردگار خود فَآمَنَّا پس ایشان را بپروردگار
کردیم و ایمان آوردیم رَبَّنَا ای پروردگار ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بپوشان گناهان ما را یعنی بیامرز برای ما گناهانی را که از ما بنا شده باشیم
و در روز قیامت مارا و روز الاشهاد در سوال مستور کردن بر ذات مراد مطلق گناه است و صغایر را صغیره اصرار چه عفو بر صغیر که با عدم اصرار
باشد جزیت میشود وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا و بپوشان مارا که در آن تایب شده باشیم تفضل و رحمت خود و ایراد غفران گناه بر تکفیر
صغایر باشد با غفران گناهان کبیره و تکفیر گناهان آینده وَتَوَفَّنَا و بمیران مارا مَعَ الْأَبْرَارِ با نیکان و نیکوکاران یعنی مارا در زمره ایشان
دار و در سلک صحبت ایشان محشور گردان و در این تنبیه است بر آنکه هر بنده متقی ایشان را نهایت حق الیه است و هر که متقی ایزد است با آن
او را دوست دارد و برادر عباد قربان نیز و در اوراجع بر است یا آنچه در ایلی و اصحاب کهف در زمان است و صالح و جوار اهل ایمان اطهار
امثال بود و بعد ایشان مامور بود مدعیان سوال موعود علیه کردند بجهت خوف از اخلاف و من لکه بجهت مخافت اکثر ایشان از شوکت
یا بضرورت امثال یا در استکاره بر کشند که رَبَّنَا ای تغیر کننده و صلاح آرنده کار ما وَآتِنَا بده مارا مَا وَعَدْتَنَا آنچه وعده کردی ما را
عَلَى رُسُلِكَ بر تصدیق فرستادگان خود که از تصدیق جاودانیست و او در اشارت ایدلست و یا مسطور علیه ایمان محمد و آنست تقدیر آنکه ربنا آتنا

ما سألناه وآتنا ما وعدتنا على رسلك ومنوا خود که متعلق علی محمد و آله است و مقدر اینکه ما وعدتنا سؤال از محو لا تعلم معنی
عطا کن ما را آنچه وعده فرمودی ما را در رسالتی که از فرستاده شده بر پیغمبران تو باجمال که بر بندگان و گویند مستحق است که بعد از آنچه
داده ما را بر زبان پیغمبر خود یا ما را از امرزش مطلبیم که اخبار کنند که ما را امرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلام کرد و لی و لوالدی
و للمؤمنین و المؤمنات و چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود که رب اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین و چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرد امت را که استغفار کنند
و للمؤمنین **ولا تخزنا یوم القیامة** و رسوا مکن ما را در روز رستخیز یعنی بوسیله توفیق و لطف عام ما شوکه از ما بجزی صادر نشود که
مستحق اخزا باشد و یا بجهت صدور معصیت از ما را در روز رسوا سازی **انک لا تخلف المیعاد** خلاف نمی کنی
وعده خود را که اثابه مؤمن است و اجابه دعا و از ابن عباس مرویست که لا میعاد بیت است بعد از نون و تکریر و یا بجهت مبالغه
در اشتمال بر دلالت بر استدلال اهل ایمان مطالب و علوم شان و در مجمع آمده که لا تخلف المیعاد کلامی مستقلست بر دلالت بر
آن و معنی آنست که انک وعدت الحق و امر بآن لا تخلف وعدک و وجه مسئله در انجا و عدم با آنکه سؤال است که حق تعالی
لا یخالف المیعاد از خواهد که دانست که صدور این کلام از متکلمان بر وجه انقطاع بعد از تضرع و استکانت بسوی او و کما قال در آخر
بالجمع و با آنکه در مجمع مسئله رافع شبهه و مرتبه آن حضرت یعنی بیرون ما را با ابرار بجهت آنکه ملتصق بود کنند ایشان بجزی که باز و عده
بر رسل خود در رسولا سازی ما را بجهت آنکه بیابیم که وعده بر خواست و انجاز آن تحقق الوقوع از آن روایت است که سهم صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که از خدا وعده توان دهد لا یخالف المیعاد آن وعده عقاب کند مجبور است اگر خواهد عقاب کند و اگر خواهد
نکند عمر و عبید را رسید که حدیث اخلف وعده کند نکند خلف وعده کند نکند آری کند برای چه نکند زیرا که ابن علامه
و آن علامه کرد ابوهریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که هر شب این بخایت را تلاوت کند مجاهد باشد که بمدت عبادت کرده باشد
و در آثار آمده که من حزنه امر فقال الحمد لله الذی لا یخاف هر که امری او را محزون و اندوه ناک گرداند باید که بگوید
بگوید ستایش خدای را که خوف آن ندارد و در انجا خوف آن داشته باشد و عمار دهنی نیز از صادق روایت کرده که هر که رکعتی بخواند و در قنوت
بگوید یا صاحب الجلال مرا او کند و یا بخشد ترسد خلاصی دهد کفت و منشا این بیان فرمایش ایات را تلاوت فرمود و کفت خود تعالی
این قول را بر کتاب خود کلام بنا که در آنست بعد از اجابه رسانید و فرمود که فاستجاب لهم ربهم حیث قال **فاستجاب لهم ربهم**
پس اجابه کرد دعای ایشان را پروردگار ایشان و ایشان را بطال و مقاصد خود رسانید و چون استجابه مختص است از اجابه که دعای
منفسلست یا بلام از بجهت ابتدا استحقاق مؤمن بر اجابت یعنی خود مرد رحمت تامه دعای اهل تقوی را باستجابه اختصاص داد
انی بان و بجهت که **لا اضیع** ضایع نکردانم **عمل عامل منکم** عمل هیچ عمل کننده را از شما از مجاهد و ابن زید که امام سلام
کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که علی را دوست دارد چگونه است که جمع در قرآن مردان مهاجر و مجاهد و انصار بسیار با
و زنان مهاجرات را از آن بیشتر ارزانی و نفرموده ایشان است که من عمل عامل را از شما ضایع نکردانم **من ذکر او انثی** از
مرد و زن بیان عامل **بعضکم من بعض** برخی از شما از برخی دیگر زنان از مردان از زنان بجهت آنکه مذکور و اناث

از اصل واحد و یا بجهت ربط اتصال و اتحاد و یا بسبب اجتماع و اتفاق در دین اسلام و این جمله معترضه برای بیان مشترک است بین رجال
در آنچه موعود است برای اعمال البر چه کنند در جمیع شایسته است و هر کار از شما عمل کند مردان بر دو زن اضافه عمل عاملی از شما آنچه کرده
و آنوقت را در آن مرخص نیست و این مضمون حرف است بر مواضع ادعیه که در ایمان مقدمه است و تنبیه بر اجابه دعا و طلب مذکور و رجال
مشترک که هیچ فرقی نیست در طاعت و معصیت میان مرد و زن بر هر کار از مرد و زن طاعت کند مرد عمل خود ثواب یابد بدون
نقاوت و اگر معصیت کند عذاب کند کلامی که عضو الهی ندارد آن نکند پس فرق بعلامت عمل انوثت آنرا الذین اوموا اللهم در جان و
از آنکه بکه عند الله انتم کرد و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که الناس کاسنان المشط رجال مانند دندانهای
شانه اند تسویه و قوله **فالذین هاجروا** تا اخر برای تفصیل اعمال عمال است و لفظ معترضه برای ایمان از قول رسول تعظیم
یعنی پس آنانکه هجرت کردند از بلاد شرک و از ایمان اوطان و عشایر و کاشانه خویش بیرون آمدند بجهت معصیت و بلیه بطوع **واخرجوا**
من دیارهم بیرون کردند از سراها و منزلهای مالوف خود از روی اضطرار و آنها حضرت رسالت و آنانکه مشرکان ایشان را
بیرون کردند **واوذوا فی سبیلی** و بجایند شدند در راه طاعت من بسبب ایمان آوردن چون بلال که او را بضرب و شتم و انواع
ستم آزار میرسانیدند و صهیب که بسبب اموال او را اسیر بجایند **وقاتلوا** و کارزار کردند با کفار بعد و بنات نماز چون سرایا
و اشاع او **وقتلوا** و کشته شدند در جهاد مانند حمزه و سایر شهدا **لاکفرن عنهم** هر آینه بپوشانم و در گذرانم از هر کدام
از ایشان **سیئاتهم** جهای ایشان را که کرده باشند **ولادخلنهم** و هر آینه در آورم ایشان را **جنات تجری** بوستانهای که
میرود **من تحتها الانهار** از زیر درختان باد رخت مانند آن جویها یا دادش دهیم ایشان را **ثوابا** پاداش دادنی از مصدر کرد
چه لاکفرن و لادخلنهم در معنی لاثیبنهم است یعنی البته ثواب ایشان اعمال ایشان **من عند الله** از نزد خدای و منع مظهر در موضع
مضمر دلیلست بر تعظیم ثواب دهنده و اضافه بعند نیز و تقیید باسم الله که دال است بر ذات با مجموع صفات ثنا نکته و تفخیم
والله عنده و خداست که نزد اوست **حسن الثواب** بسکوئی پاداش بر طاعات و قاد بر آن نه غیر او یعنی او ثواب
دهد کما یقول الرجل عندی مائة دینار یعنی اختصاص دارد بملکه و آن اند کی بجهت نه و حسن اثابت بجهت احتمال اشتقاق آن
در دین خدای و صبر بر نکالیف آن و در بیان تنبیه است بر قطع طمع نکالی و مت نهد کان بر مقاتله و مجاهد و حسن قوان را بر تهدید
تنبیه کرده اند یکی آنکه اثابت اعمال مذکوره بر وجهی باشد که وصف هیچ احدی صفت جمع نباشد یعنی بیان نرسد و هیچ جستجو
از آن بدید و خشنود باشد و مجاهد هیچکس نکذشته باشد و دوم آنکه اثابت آن مضعف باشد و در آخرت و سلامتی از شوب
نقصان و تکدیر از آن عمر و ابن زید است که از رسول صلی الله علیه و آله شنید که فرمود در روز قیامت حق تعالی رضوان را امر کند تا بهشت
بیارایند مانند عروس و صبیان را فرماید که بجایند اما آنکه در راه من جهاد کردند و بجایند شدند از اوطان خود شان بیرون کردند
و شهید شدند ایشان را حاضر کنند و مانند عروس که در دامادی بلوغ دهند بهشت را بدیشان بجلوه در آورند و ایشان را بحلال
تمام بباغهای بهشت سوار کنند و بهشت در آورند چون قدم در بهشت نهند فرشتگان گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین

و در تفاسیر آورده‌اند که مشرکان مکه در عشرة مرة و دفتر ای موسای مصور میکذرانیدند در عالم ایشان میگذشت که چرا ایدو کس
در باز و همین باشند و خدای شناسان در بحر و خوف جهت تسلیه ایشان به پیغمبر خود خطاب بود که مقدم و منتهای ایشان نفس او
او منزل خطاب با ایشان فرمود **لا یحزنک** باید که کم نیند و حزن یعنی باید که منتهای موسین را تقریر و با خطاب با تحضیر شما که
حد معتبر نبود و بحال کفار اما عرض استمرار ایشان آنحضرت بود بدین رسالت عدم اعتبار ماند و لا تطع الکافرین و لا تکن کهلا
یعنی رسالت عدم اعتبار ثابت و مستمر باش و با خطاب بهر کس است که قابل مخاطبه باشد یعنی ای آنکس که از اهل تکلیف باید که تراوی
نزد **تقلب الذین کفروا** رفتن و آمدن کافران **فی البلاد** در شهرها برای تجارت و جمع اموال تنزیل قبل که سبب همین است
مسبب که همین است جهت مبالغه است یعنی باید که سبب هم کنند بیمار استمرار و فتاده جه جای هم ایشان خلاصه معنی اینکه باید که
انجه بر ایشان نمی‌بینید از تبسط در مکاسب و متاجر و متراع مستر نشوید و نظر در سعه حظ ایشان بکنید که از قبل معنی سوا
ضعف ایشان است **متاع قلیل** برخورداری اندکست جهت قصر بقای آن و یاد جهت تمنی که جوهر و احزن برای موسان اما
نمیباید در آنحضرت رسالت صلعم روایت است که ما الدنیا فی الآخرة الا مثل ما یجعل احدکم اصبعه فی الیم فلینظر بما یرجع یعنی
دو جهت احزن مکو مانند انکه یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برد پس باید که بنگرد که از دریا چه بانگشت او چسبیده
از قبل سریع الزوال است و با سرع زمان سمت زوال میپذیرد پس کار هر چند در تحصیل نعمت محقق و دنیوی نیاز عاقبت ایشان
ثم مأویهم جهنم پس انکاه جای بازگشت ایشان جهنم باشد **و بئس المهاد** و بد آرامگاه است جهنم و بد موضع کسی که
کفر ایشان و صبار عیب کنان در دین ایشان میسر نماید که **لکن الذین اتقوا** لکن آنها که بترسند **ربهم** از عقاب پروردگار
خود و مناع دنیی مغرور نگشتند **لهم جنات** مر دنیا از آن موسنان بهشتها بود و بهشتی که **تجری** میرود **من تحتها الانهار**
ان با آب و درختان از جهت آن ایشان و شیر و دی و انگبین **خالدین فیها** در حالتی که جاویدان باشند در آن بهشتها **نزلا**
حال از جنات و عامل در آن طرف نزل الخیر است که حاضر سازند برای نازل از طعام و شراب و صله و بسیاری و مشتر
آن دلیل کرامت مهمان و نیکوداشت آن باشد یعنی از جنات مر دنیا از اعمال در حالتی که جنت کنز ایشان است **من عند الله**
از نزد ملک خدای و هر کار جنات موصوف نزل مهمانان اهل ایمان باشد بر نعمت کلی که آن رضای الهی است لقوله و رضوان من الله
اکبر و با نعمت نزد من کسبت هفتم که بر بالای همه بهشتها و نعمتها و در زیر عرش الهی است در جمله مرتبه‌ها شد و مشتر
که نزلا مصدر موکد باشد تقدیر اینکه انزلوها نزلا یعنی فرود آیند در جنات فرود آمدنی **و ما عند الله** و آنچه نزد خدای است
الطاف خفیه که کثیر و دایمی باشد **خیر للابرار** بهتر است مر نیکوکاران را از متاع حقیر فانی که خیار در آن منتهی الابرار
گوید و روزی رسول صلعم بر جمعی که از اهل حرم ابو و خشب بود و اصحاب در آمدند و بدکان الیف در پلوهای آنحضرت از نزدیک
و یکی از اصحاب رسول صلعم بگریست و گفت یا رسول الله بگو تصور این معنی توان کرد که کسری و قیصر حریر و دیبا پوشند
و تو بر حصیر و پوست میکنی فرمود ما لی و للدنیا و لنا الآخرة یا جابر قتاده و ابو عباس روایت است که چون نجاشی که پادشاه حبشه بود و

و نام او اصحمه که بمعنی عطیه است و در خشبه بنهم کرد بین بود و وفات کرد جبرئیل رسول را از وفات او خبر داد رسول صلعم صحابه را جمع کرد و فرمود
بیاشید تا بر مراد خود که بغیر رنج شما فوت شد نماز کذارید پس بمقبره و مقبع آمد و جنازه حجاب از بین رسول برداشت تا جنازه او را
از جنت دید مسافتان کشت که بجهت او رکنی بکذارد که از تسا جنت است و هر کرا او را دید ابدا اندکه **و اذ من اهل الکتاب** و
در شی که از اهل کتاب **لمن یؤمن** هر آینه کسی است که میگرود بعیسی مسرت در کردیدن **بالله** بوحدانیت خدای و حول لام ترس از
بجهت فصلت میان آن و میان این طرف **و ما انزل الیکم** و میگرود بانچه فرو فرستاده شد بر شما که قرآنست **و ما انزل الیهم** و بانچه
مشرکان کشت بایشان که توریه و انجیل و نزد عطا نزول این آیت در حق جمعی کس بود از اهل نجران و سی و سه کس از حبشه هفت از
روم که نصرانی بودند و نام عیسی و صبار از اسلام آوردند بجهت و نزد مجاهد مراد مومنان اهل کتابند و این جمع کسه که جمعی از
یهود اسلام آوردند چون عبدالله بن سلام و اتباع او جمع ابن ابیت فرستاد که بعضی از اهل کتاب اما آنکه میگروند بقرآن
و توریه و انجیل **خاشعین لله** در حالتی که ترسکار اند بسوی اصحاب من مدایر ایشان حال اصبر نوس و جمیع ایشان با تمنا و معنی است
لا یشترون بدل میکنند **بآیات الله** باحکام توریه بانعت جمهور **ثمنا قلیلا** بهای اندک و خبایجه احبار رشوه خواهی بدل
عوض حقیر از تغییر و تبدیل میکنند و میپوشانند **اولئک** آن کروه خاشع مشرف **لهم اجرهم** مر ایشان است مزد ایشان **عند**
ربهم نزد پروردگار ایشان یعنی امری که مخصوص است بایشان و موعود است در کریم اولئک یؤتون اجرهم مرتین **ان الله**
که خدای **سریع الحساب** زود حساب یعنی باسانی و زودی حساب مومنان خواهد کرد جهت علم او باعمال ایشان نه بسوی
حساب مسندی سوره حرا است و کویند خوض جمع همه خلایق را در یک موضع جمع کند و در حال واحد با همه کس بحکمی که تحصیل
بهیل از ایشان باشد و در آن واحد حساب ایشان کند و حصول اهل کتاب با بر وعد جهت آنست که تا متبین شود که جزای اعمال ایشان
موعود خواهد بود بدیشان و کمال رضای ایشان و مصالحات ایشان ضرر با ایشان نخواهد رسانید و وجه انتظام این آیت با سبق
آن که آیت منتهی در ذم اهل کتاب که کتمان حق کرده اند و این آیت در بیان طایفه از ایشان که ایمان آورده اند و اظهار حق نموده
و مدارا از مطلوب اهل ایمان را امر میفرماید که **یا ایها الذین آمنوا** ای کروه مومنان **اصبروا** صبر کنید بر مشاق طاعات و بر آنچه شما
میرسد از شاید و بلیات جهت ثبات و دوام شما بر ایمان و عبادات و بر ادای فرایض و بر جهاد و اولی اهمیت یعنی جهت ارشاد
جمیع احکام شرعیه و سایر طاعات صبر کنید و صبر حبس نفس است بر مکروه **و صابروا** و مغالبه نمایید با اعدای خدا در صبر
شاید حرب و با اعدای دین و شما که نفس و شیطانست یعنی صبر کنید بر محاربه موی و تخصیص این بعد از امر بصبر مطلقا جهت شرافت
یعنی صبر کنید در جمیع امور خصوصا در قتال دشمنان ظاهر و باطن و قدم استوار دارید در میدان محاربه و مجاهده **و رابطوا** و جنبید
و آماده باشید برای مقاتله با اعدای خدا مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغر اسلام اسبان و اسلحه را آماده سازند تا ادبه کفار
از موسان بار توانند داشت یعنی جهت ترصد غزو اندان و جنود احدو دارد تصور مرابطه سازید و سلمان فارسی رضی الله عنه حضرت
رسالت صلعم روایت کرده که من رابط یوما و لیلة فی سبیل الله کان کصیام شهر رمضان و قیامه لا یفطر و لا ینتقل عن صلوة

سورة آل عمران

الا الحاجة يعني هر كه مرابطه كند يك شب در راه خدا بهتر كسي باشد كه تا روز قيامت روزه داشته باشد و در شب
كه ايستاده كه هيچ روزي از آن افطار نكرده و از آنها منتقل است و مكر سهل بن سعد ساعدي هر كه در راه خدا تيغ مرابطه
مي افراخته باشد تير بصيرت و كه ميان اهل بهشت و دوزخ حكم كند و جابر روايت كرده كه هر كه يك روز مرابطه كند در راه خدا تيغ مرابطه
بر دوش خود بدارد فرشتگان جبرئيل جبرئيل بر او هفت آسمان و زمين باشد ابو سلمه كفت كه ابو ذر رضي الله عنه كه حضرت امير
نقل مي كرد از امير المؤمنين عليه السلام و جابر و عبد الله و ابو سلمه و عبد الرحمن و ديگر كه مراد مرابطه انتظار صلوة است بعد
و ابو هريره روايت كرده كه از رسول صلعم پرسيدند كه افضل اعمال كدام است فرمود كه اسباغ الوضوء على المكاره و نقل
الخطى الى المساجد و انتظار الصلوة بعد الصلوة فذلكم الرباط و ختم كردن بر مكاره و نقل خطا بسوي مساجد و انتظار صلوة بعد از صلوة
و انتظار نماز بعد از نماز مرابطه است هر كه بيضا عمل كند كه اعمال او بسته شود و در جان او رقيب كرد طاعوا الله
و رسول را در هر كاري كه بكند از مطالب دنيا تراكيب از ماسوي لعلكم تفلحون شايد كه رستگار شود و از
حضرت و يا فلاح ياب بخير غايت فلاح جبل مقامات ثلاثه كه از اين صورت در مصنف طاعات و مصابره
مادات و مرابطه بسر رجاء حق بحمت صدور ارادات كه اين مراتب معبر بتوحيد و طريقه و حقيقت محققان
كنند در مجاهده نفس على الهوا و امر طاعت مولى و مصابره فرمايند مراقبه قلوب مع الله قبل سير و بلا در صالح
اقدام نماشد مراقبه ارواح مرصود الحق و انقطاع از ماسوي و تمنوي در زيد محافظه اسرار از التفات با غيار تا بالذات شود
تجرد حدود منتهاي الهو و فاركرديد مبدا زفنا مدت بقا بالله از جنبه دو ايستند مبرو الجوار حكم على الفاقه و صابروا
لعلكم تجدون رعن و مكه حضرت احمد در احاديث قدسيه لمن كه اصبر و اعلى بلاي و صابروا على مصابي و رابطوا في دار الدنيا
محمد اسوا لعلكم تفلحون تم المجلد الاول من تفسير مجمع الصادقين في ليلة السابع
من شهر شعبان المعظم على يد مولفه اضعف عباد الله اللطيف ابن شكر الله فتح الله الشيرازي
سنة ثمانمائة و سبعين و ستين و كاتبها جلال محمد غفر الله له بالنبي المجيد
و آله الرفيع سنة اثنين و تسعين
و تسعمائة الهجرية النبوية
و الحمد لله رب
العالمين
م

٢٥٩